



7786
35

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD



Lithographed copy of an old Persian MS. on Medicine

Presented to the Medical Library of McGill University
by

S. Casey Wood.

در مطبخ می نشینی و کشتوربا پست می کنی و ای آن کس که طبع

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ ولاحظہ سے شائقان اعلیٰ حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحہ سادہ میں ہمیں بعض کتب طب و لغات مختص بمفردات طب فارسی و عربی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ کی قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب طب زبان فارسی

الکیر اعظم - درچارجلد یہ کتاب فن طب میں جامع کلیات اور معالجات مولفہ محمد اعظم خان مخاطب نامہ ظہیران کہ جلد کتب فن طب کو یکجا کر کے مجربات اور آزمودہ نسخہ مندرج فرمائے۔
خلاصۃ التجارب - طب مجربات حکیم علویجان موند و مرتبہ بقراط زبان جناب حکیم بہادر الدولہ بہادر یہ اعلیٰ درجہ طب کی کتاب ہے۔
مجربات اکبری - محنتی تصنیف حکیم محمد اکبرخان عرب حکیم ارزانی۔
تکشیف الحکمت - حکیم محمد سلیم الدین خان کی تصنیف ہے یہ قدر دانوں شائقان کے لئے طبع ہوئی۔
کفایہ منصوری - مشہور کتاب معالجہ اور تشریح میں ہے۔
خبیاء البصائر - فن طب میں تصنیف حکیم محمود خالص صاحب کی۔
مجربات رضائی - معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ و کثرت مجامعت و نشوونما مجربات ہر ایک مرض کے اس میں بہت لکھے ہیں۔
دستورالعلاج - نہایت صحت کے ساتھ طبع ہوئی ہے۔

میزان الطب - مع رسائل دیگر مشہور ابتداء میں کی کتاب ہے جو کہ قبل اس کے ہی تصحیح و محنتی تمام مطبع محمدی جامی محمد حسین مرحوم میں طبع ہوئی تھی اسی منقول عنہ سے

کتابت پاکیزہ طبع ہوئی۔
معدن الشفا سکندر شاہی - از تصنیفات جناب حکیم بہادر خالص صاحب بن خواص خان صاحب طب اکبر - تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طب میں مستند کتاب ہے۔
مطب علویجان - مجربات علویجان کی ہر مرض کے لیے منتخب ہیں۔
مختصر فصول تقریظی - مشہور کتاب علامہ حکیم بقراط انجیس و تالیف حکیم مولوی غلام حسین صاحب ہے جو چھوٹے شرح اعجاز خسروی تصنیف فرمائی ہے اور وہ اس مطبع میں سابق ازین طبع ہوئی ہے۔
مفہر القلوب - فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر عرب محمد ارزانی۔

معجالہ نافعہ - تصنیف حکیم نامی محمد شریف خان صاحب دہلوی تصنیف علاج الامراض۔
ام العلاج - رسالہ غیب و عجائب حاوی ایک ادویہ طبیہ تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگل اہل نہایت خان خاتون عہد دولت نواز الدین محمد بہادر بادشاہ غازی یہ کتاب خاص طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض میں مستند و یادگار ہے۔
طب یوسفی - مشتمل بر رسالہ جات رسالہ نبض رسالہ قارورہ رسالہ سہ ضروریہ

ملفوظات یوسفی رسالہ ماکول و مشروب قصیدہ در حفظ صحت بدن رسالہ جبران مشہور کتاب کے زاو غریب تصنیف حکیم صادق علی خان امین حکیم مشہور لیت خان

صاحب دہلوی مسافروں کے لئے ہر سالہ ہر موسم کی ضروری لکھی گئی ہیں مخزن الادویہ مع تحفۃ المومنین فارسی طب میں مشہور کتاب ہے۔

قرا بادین قادی - فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی مصنف طب اکبر و میزان الطب وغیرہ سے مشہور کتاب ہے۔

علاج الامدان - یہ کتاب فن طب میں نایاب ہے تالیف حضرت حکیم عبدالحق صاحب کی علاج امراض انسان خود انسان کے ہر نقل عبارت کتب معتبرہ ثابت کیا ہے۔

کمز الاسرار - تصنیف حکیم ہادی حسن صاحب مراد آبادی مسائل طب میں بیچ الحذاقت - علم طب کی کتاب۔
کتاب البیون - تصنیف حکیم محمد سلیم الدین خان صاحب ہے پوری۔
قرا بادین جلالی -

نیر اعظم - مطبوعہ نظامی۔
غایۃ الشفا -

کتب طب عربی

موجز - مشہور کتاب متن متین فن طب کی ہے۔

فهرست مضامین جلد اول قرابادین کیم فارسی

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون
۲	مصدق سبحانه تعالی و نعت ختم المرسلین -	۸۲	فصل در بیان آنکه نام و دستور فرنگی آنرا	۱۱۲	باب الف مع التاء المثناة
۳	مقدمه تشریح فصول از فصل اول بنایت فصل	۸۹	فصل در بیان چهارشانی که اصل و عمود در آنها	۱۱۳	فصل در بیان چهار سر و سرهما -
۳	بسم فصل اول در بیان غذا و دوا -	"	حب الاس است -	۱۱۵	فصل در بیان آنکه لایحه اصل و عمود در آنها اند است
۶	فصل دوم در بیان مرکب القوی -	۹۱	فصل در بیان ادویه که اصل و عمود در آنها	۱۱۹	باب الف مع الجیم
۸	فصل سوم در بیان خراج و اقسام اخرجیه -	"	حب است -	"	"
۱۰	فصل چهارم در بیان طعمه یق معرفت افزیه -	۹۲	فصل در بیان سفوفایکه اصل و عمود در آنها	۱۲۰	فصل در بیان شربابایکه اصل و عمود در آنها احب است
۱۵	فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه -	"	حب الاس است -	۱۲۲	فصل در بیان طعمه یکه اصل و عمود در آنها احب است
۱۸	فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه -	"	فصل در بیان شربابایکه اصل و عمود در آنها	"	باب الف مع الذال المعجمة
۱۹	فصل هفتم در بیان معرفت درجات امتزاج ادویه -	"	حب الاس است -	"	"
۲۰	فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر	۹۳	فصل در بیان ضار و ایمنه اصل و عمود در آنها	۱۲۴	باب الف مع الراء المهملة
"	شربات مرکبات -	"	حب الاس است -	۱۲۸	فصل در بیان نسخ اندک
"	فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفروقه -	"	فصل دهم در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۳۱	باب الف مع سین المهملة
۲۱	فصل دهم در بیان زمان اورک و مدت اعمار ادویه کبه	۹۴	فصل یازدهم در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۳۴	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۲۲	فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء -	"	فصل بیستم در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۳۷	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
"	فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه -	"	باب الف مع الباء الموحدة	۱۳۸	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۲۳	فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خورن	۹۶	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۴۰	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
"	در آب نوشیدن -	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۴۲	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۲۵	فصل چهاردهم در بیان احسراق ادویه -	۹۸	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۴۴	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۲۷	فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه -	۱۰۱	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۴۸	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۳۰	فصل شانزدهم در بیان بعضی اصطلاحات -	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۳۲	فصل هجدهم در بیان حدود امراض -	۱۰۳	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۵۱	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۶۲	فصل نهم در بیان اوزان و سبب -	۱۰۶	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۶۶	فصل یازدهم در بیان بعضی علوم متعلقه	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۵۲	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
۶۹	به نجوم و طبیات -	۱۰۷	باب الف مع التاء المثناة	"	"
۷۹	جدول نشانیات که اکسیر بسیار متعلقه علم طب	۱۰۸	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	"	"
۸۰	فصل بیستم در بیان آنکه طب خاندان مولف	۱۰۹	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۵۳	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است
"	کتاب الف	۱۱۰	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	"	"
"	باب الف مع الالف	۱۱۱	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۵۵	باب الف مع الشین المعجمة
"	فصل در بیان شیان فایات -	"	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است	۱۵۶	فصل در بیان آنکه اصل و عمود در آنها احب است

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون				
۱۵۸	باب الالف مع الفین العجته	۳	۱۹۴	فصل در بیان این تریاق و فرق میان تری و قوی و عقیق و ضعیف و جید و بدی و غیره صحیح آن	۳	۲۳۶	فصل در ذکر خوبیکه اصل و عمود و خرد عظم در آنها ایفون است -	۳	۲۳۶
۱۶۰	فصل در بیان خوبیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳	۱۹۸	فصل در ذکر شرط استعمال تریاق الالفی و النفع	۳	۲۴۴	فصل در ذکر دواییکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۲	فصل سفوفائیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱	۱۹۸	فصل در بیان امراض یا چیزهای خاص و مقداری	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۵	فصل سفوفائیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳	۱۹۹	فصل در بیان اشخاص الالفی -	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۰	فصل معاینه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱	۲۰۰	فصل در بیان ماهیت طریق اخذ و طبیعت	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۲	فصل خوبیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳	۲۰۵	فصل در بیان دفع مفرتهای ایفون بقدر امکان	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۳	فصل در بیان ضادائیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳	۲۰۶	فصل در بیان مقدار شربت آن -	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۴	فصل قوی و طایفه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱	۲۰۶	فصل در بیان سبب نشاط ایفون و کیفیت آن و منشأ اعتبار بدان -	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۵	فصل معاینه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳	۲۰۶	فصل در بیان طریق خوردن ایفون در بیماریها و شبهای مبارک ماه رمضان و خوردن آن	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۶	فصل در بیان خواص و منافع شربایفون است	۳	۲۰۸	فصل در بیان دفع ایفون و تصفیه آن با ادویه دیگر از مفسده و مرکه -	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۷	فصل در بیان خواص و منافع شربایفون است	۳	۲۱۰	فصل در بیان حالائیکه بعد از ترک عارض میگردد	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۸	فصل در بیان خواص و منافع شربایفون است	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۶۹	فصل در ذکر نسخ معتبره این تریاق -	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۷۰	فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افامی و جمله از منافع و خواص آنها -	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۷۱	فصل در بیان اقسام اندر خوردن -	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۷۲	فصل در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق و در هر علت و منفعت آن در هر مرض -	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴
۱۷۳	فصل در بیان مزاج این تریاق -	۳	۲۱۱	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاشتدن و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	۳	۲۴۴	فصل در بیان مرکباتیکه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دوایای سبت است -	۳	۲۴۴

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون
۳۱۱	باب الالف مع الباء	۳۹۲	باب الخاء مع المعجمة	۳۸۸	فصل در ذکر نسخ معاجین تبسج -
۳۱۲	فصل در بیان بلیه جات مراب -	"	فصل در بیان بخت جوشاب -	۳۸۹	باب الباء مع الواو
۳۱۳	فصل در ذکر اطره لغات -	۳۹۳	فصل در بیان بخورات -	"	فصل در ذکر انواع نسخ لوره -
۳۱۴	فصل در بیان نسخ اقسام اطرفیات -	۳۹۵	باب الباء مع الراء المهملة	"	باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیة
۳۱۵	فصل در بیان نسخ جوارشات الیملجی -	"	فصل در ذکر برودات -	"	فصل در بیان اول البیاء بعد از خوردن هر یک از
۳۱۶	فصل جوینکه اصل در عمود در آنا الیملج است -	"	باب الباء مع السین المهملة	۳۹۰	انواع قوی آن طاری می گردد -
۳۱۷	فصل در ذکر ادیان کلکالنج -	۳۹۴	فصل در ذکر نسخ جوارشات سباسبه -	۳۹۱	فصل در ذکر نسخ عجب -
۳۱۸	فصل سفونایکه اصل در عمود در آنا الیملج است -	"	فصل در بیان نسخ معاجین سباسبه -	۳۹۲	کتاب التار المثناة الفوقانیة
۳۱۹	فصل در ذکر اشتر الیملج -	۳۹۸	فصل در ذکر نسخ استراصل بد -	۳۹۳	باب التاء مع الالف
۳۲۰	فصل در بیان نسخ کلکالنجات -	۳۹۹	باب الباء مع الصاد والمهملة	"	فصل در بیان عرفانی تا بول -
۳۲۱	فصل مطبوعاتیکه اصل در عمود در آنا الیملج است -	"	باب الباء مع الطاء المهملة	"	باب التاء مع الراء المهملة
۳۲۲	فصل معاجینکه اصل در عمود در آنا الیملج است -	۴۰۰	باب الباء مع الغین المعجمة	"	فصل در ذکر نسخ جنوب تربدی -
۳۲۳	فصل در بیان مفرجات الیملج -	۴۰۱	باب الباء مع القاف	۴۰۱	فصل در ذکر دو اثار التریب -
۳۲۴	فصل در ذکر معاجین نجاح -	"	باب الباء مع اللام	۴۰۲	فصل در بیان نسخ سفوفات تربدی -
۳۲۵	فصل در بیان نوعانیکه اصل در عمود در آنا الیملج است -	۴۰۳	فصل در بیان مکیانیکه اصل در عمود در آنا عسل	"	فصل در ذکر شهابی تربدی -
۳۲۶	باب الالف مع الیاء المثناة التحتانیة	"	بلادرست و از انجمله انفرادی است -	۴۰۴	فصل در بیان نسخ معاجین تربدی -
۳۲۷	کتاب الباء الموحدة	"	فصل در بیان جوارشات بیکه اصل در عمود در آنا	۴۰۵	فصل در بیان تریاق که در آنا انیون است
۳۲۸	باب الباء مع الالف	"	بلادرست -	"	باب التاء مع الشین المعجمة
۳۲۹	کیفیت در بیان پیدا شدن فادزیر در فارس -	۳۸۱	فصل در بیان سفوفات بلوطی -	"	فصل در بیان ذر و راتیکه اصل در عمود در
۳۳۰	فصل در بیان مزاج و کیفیت فادزیر و خواص	"	فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل در عمود در	"	آنا التمیمه است -
۳۳۱	شبانکاره آن و مقدار شربت و بهل آن -	"	آنا بلوط است -	"	باب التاء مع الفاء
۳۳۲	فصل در ذکر جنوب فادزیر و خواص آن -	۳۸۲	باب الباء مع النون	۴۰۳	فصل در بیان جوارشات تقاحی -
۳۳۳	فصل در بیان فادزیر و خواص معده -	"	فصل در بیان بنادق البزورات -	۴۰۴	فصل در ذکر شهابی با سق قفاح -
۳۳۴	در بیان مزاج و طبع این سنگ -	۳۸۵	فصل در ذکر نسخ جنوب تبسج -	۴۰۵	باب التاء مع المیم
۳۳۵	بیان منافع و خواص آن -	۳۸۶	فصل در بیان نسخ اشتر الیملج -	۴۰۶	باب التاء مع النون
۳۳۶	فصل در ذکر جنوب فادزیر و خواص معده -	"	فصل در ذکر نسخ انفرادی تبسج -	"	
۳۳۷	فصل در بیان فادزیر و خواص معده -	۳۸۸	فصل در بیان لغوات تبسجی -	"	
۳۳۸	فصل در ذکر نسخ با سق قفوات -	"		"	
۳۳۹	فصل در ذکر نسخ با شتر -	"		"	
۳۴۰	باب التاء مع الشین المعجمة	"		"	
۳۴۱	فصل در بیان لغوات تبسجی -	"		"	

صفحہ کالم	مضمون	صفحہ کالم	مضمون	صفحہ کالم	مضمون
۳۰۹	فصل در ذکر نسخ تزدیا۔	۱	باب الحجیم مع الزاء المبعجمۃ	۳	فصل در مقدمات خوردن آن۔
۳۱۰	باب التاء مع الواو	۳	فصل در ذکر نسخ اشترہ جوز۔	۳	فصل در ترتیب خوردن پنج چینی۔
۳۱۲	فصل در ذکر نسخ خوب توتیا سے ہندی	۲	فصل در ذکر الوان اطعمہ حبذری	۲	فصل در استعمال این پنج۔
۳۱۳	فصل در بیان ذرورائے کہ اصل و عمود در	۱	باب الحجیم مع اللام	۲	فصل در بیان استعمال خوب چینی بطریق سفوت۔
۳۱۴	آنها توتیا است۔	۲	فصل در ذکر نسخ افراس طہاری۔	۱	فصل در بیان دستور استعمال این دوا بطریق معجون مفسر ح۔
۳۱۵	فصل در بیان مراحیم توتیا سے	۲	باب الحجیم مع المیم	۲	فصل در بیان استعمال خوب چینی در مراحیم و روغنہا و غراغرا و اطلیہ و غسل آن۔
۳۱۶	باب التاء مع الیاء المتناہ الفوقانیۃ	۱	باب الحجیم مع النون	۲	تمامی یعنی خاتم۔
۳۱۷	فصل در بیان شراب طہین	۲	فصل در ذکر نسخ معاجین ہندی۔		
۳۱۸	کتاب التاء المثلثۃ	۲	فصل در ذکر نسخ سنجہا بہر چند مناسبان بود کہ در جوت ذکر سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها چند بادست است لهذا مناسب بود کہ اینجا ذکر باید		
۳۱۹	کتاب التاء مع العین المہملۃ	۱	باب الحجیم مع الواو		
۳۲۰	باب التاء مع الواو	۳	فصل در بیان جوارشات غیر سہلہ۔		
۳۲۱	کتاب الحجیم	۲	فصل در بیان جوارشات سہلہ۔		
۳۲۲	باب الحجیم مع الالاف	۲	فصل در بیان جوب چینی و خطائی و سہلٹی و نگالی۔		
۳۲۳	باب الحجیم مع الدال المہملۃ	۲	فصل در بیان شرط ضروریہ استعمال جوب چینی قبل از شروع و درین و بعد اتمام آن۔		
۳۲۴	در بیان جودت و رداوت جدوار و فرق	۲	رسالہ میر حکیم میر عابد الدین محمود قدس سرہ۔		
۳۲۵	میان فاصلہ و مغشوش آن۔	۱	فصل در تحقیق طبیعت او۔		
۳۲۶	فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار۔	۲	فصل در بیان منافع او۔		
۳۲۷	دستور خوردن جدوار خطائی۔	۳	فصل در شرائط خوردن این پنج۔		
۳۲۸	فصل در بیان جوب بے کہ اصل و عمود در	۲	فصل در بیان تفاوت امزجہ در خوردن این دوا۔		
۳۲۹	آنها جدوار است۔	۱			
۳۳۰	فصل در ذکر جوب جدواری کہ اصل و عمود	۲			
۳۳۱	در آنها جدوار است و فیون داخل نیست	۳			
۳۳۲	فصل در ذکر نسخ معاجین جدوار سے۔	۲			
۳۳۳	فصل در ذکر نسخ مفرحات جدوار سے۔	۱			

تمام شد

چون صفا می کند و مکاتیب فصل خلاصه و متمم
چون این بین و بین و بین و بین

درین وان فراخی توانان کتاب مستطاب که جماله کمالات طبیعه را حاویست و جمیع ابواب وصول کتب
طب را کافی و در افیست مجمع الجوامع و ذخائر الزکیه مقبول طبایع برنا و پیر عدیم اشل و بنیغیر



از تصانیف رازدان روز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معالجه ایمانیان شیراز و قانون شفا
دریاچه دیوان و واقعه اطبا هر دال و دستگاه جناب حکیم سید محمد حسین خان طایب و جل الجته شواد

در مطبعه می نشیند و کشف و کتب و کتب و کتب
در مطبعه می نشیند و کشف و کتب و کتب و کتب

حاکم در آن که جمیع اجزای بدن را در تحریک تصرف خود میکند
 دارد و حافظ آنها است و یکسره موی از قبضه قدرت او
 بیرون نیست و آنچه دارد بدن سبک و روان و خلل و باطل
 بدن مطلق است حتی المقدور در دفع آن می کوشد
 و آنرا دفع نمی نماید مگر آنکه عاجز آید سبب ضعف خود
 و یا بغلبه و قوت دارد که درین هنگام محتاج میگردد و بجا
 و در موی از خارج و معاون عبارت از طبیعت است
 خواص طبیعت خواهد بود باطن با الهام و یا تحسین عیون
 عمل و کثرت تجربه یا دیگر که برستور و عوارض عبارت از
 غذا و دوا است باقسام خود یا که خواص اندک و تناسل
 تعالی پس اگر آن طبیب حاذق است یعنی متصف
 بعلم و عمل و تجربه کاید و صاحب کمال است و بهو
 بر و غالب نیست و بی مرضی غرض است مدد موفقی
 و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت با و میرساند
 و اکثر و یا زیاد و یا مخالف معاند مضر و کمتر و کمتر
 خصل میرساند و زیادت ضرر و فساد و بجهت آن که
 و یا بسیار قوی و یا سخی و یا خود ستم مطلق باشد که کمال
 در تصرف و حفظ طبیعت را مطلق و مختل و مغرول میکند
 و خود در بدن تصرف با فساد و فساد افتد اینها بداند و بداند
 غذا و چنین دوا صاحبان ماده و کیفیت و صورت
 اند و ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض
 و عرض با عارض صورت است و آن حرارت و برودت
 است که از کیفیات فاعله اند و یا عارضه ماده و آن
 رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید
 غذا از ماده است و تاثیر و از کیفیت است در اکثر
 احوال و گاه بصوت و گاه بهر دو است و خاصیت البته
 از صورت است که عبارت از صوت نوعیه باشد و غلبه
 تاثیر یا یکی از آن امور ثلثه است به تنهایی و یا بهر
 از آنها و یا هر سه بجهت ترکیب با تسلی ایشان با هم
 و یا بعدم تسادی مثلا در دوا می مطلق قوی و ضعیف
 و زایل کیفیت است و دوا در دیگر مغلوب و ضعیف
 و در دوا خاصیت صورت قوی و غالب را است
 و بر همین نسبت در غذای دوا می و غذای ذوا می

و غیر با و جهت اشارت به معنی آنرا مفسد و نیز گریز و
 غذای دوا می و دوا می غذای دوا می فاذر هری
 و دوا می و امثال اینها می نامند و ذوا می خاصیت
 موافق و مقوی و منفی و حافظ مزاج اصلی و حرارت
 غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده
 آنجا و اول را فاذر هری و ثانی را ستم می گویند
 و چون این مقدمات باجمال دانسته شد پس بداند
 آنچه دارد بدن نشان گردد و غذای از آن نیست که تاثیر
 آن یا مادی فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا
 کیفیت فقط و آن دوا می مطلق و یا ماده و کیفیت هر
 دو آنرا غذای دوا می و با کیفیت و ماده هر دو
 دوا می غذای و یا بصوت فقط و آنرا ذوی الخاصیت
 گویند و این یا موافق و دافع مضاد است و مخالف
 اخلاص کننده مضر و فساد و هر یک از اینها متضاد
 قسم می گردد اما آنچه موافق است پس تاثیر بصوت فقط
 است و آنرا فاذر هری و یا ماده و صوت هر دو و آنرا
 غذای فاذر هری و یا با کیفیت و صورت هر دو و آنرا
 دوا می فاذر هری و یا بهر سه زاده و کیفیت و صورت
 و آنرا غذای دوا می فاذر هری خوانند و اما آنچه تاثیر
 آن بخلاف و مضادات باشد نیز بر چند نوع است
 یا بصوت فقط است و آنرا ستم مطلق نامند و
 یا با کیفیت و صورت هر دو و این نیز بر سه است
 اگر در کمال قوت است آنرا دوا می می گویند و اگر در
 کمال قوت نیست آن نیز بر سه نوع است یا با آن
 قوت سهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی
 است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصوت
 کیفیت است با هم و آنرا دوا می سهل ذوا می خاصیت
 نامند و اما متوسط را تاثیر کیفیت و صورت است
 و این را دوا می سهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر
 با کیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن در بعضی
 و ناقص خصوص صورت و این را دوا می ملین خوانند
 و معنی فصل این جمیع آنکه غذای مطلق آن است
 که تاثیر و تاثیر آن در بدن ماده فقط باشد و کیفیت

و صورت هر یک قسم که چون دارد بدن گردد و تاثیر در آن
 نماید و بهر کیفیت که لازم آن است بدن از آن متاثر
 و تغییر نشود و از مزاج اصلی خود نبرد و بلکه در آن تصرف
 نموده بالقوه آنرا بفعل آورد و از آن تغییر و متغیر از
 صوت غذای بصوت فاعلی سازد و بهر آنکه ببرد
 جز و عضو را قطره ثلثه آن بپذیرد و فانی گردد و بدن
 صوت غصوی از مبداء فیاض حیثیانه با استعداد
 مانند آب است گوشتی لطیف و زرد و تخم مرغ نیمه
 و یا بعد مانند گندم و سایر جو به بقول و غیره با کیفیت
 حاصل از آن خلط اسفانی و غالب بر کیفیت اصلی بدن
 اعتدال باشد و دوا می مطلق است که تاثیر آن در بدن
 با کیفیت فقط باشد و ماده آن با کیفیت غذای است
 و جز و بدن شدن نهشته باشد برین قسم که چون دارد
 بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید و آنرا
 و تغییر نبرد و بلکه تاثیر او تصرف در بدن نماید و آنرا
 و تغییر بصوت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت
 و یبوست مضر را یا مرکبا باشد فاضل و در تحسین و تنقیف
 و کافور و زبر را زیاده و امثال اینها و غذای دوا می آن
 است که تاثیر آن در بدن ماده و کیفیت هر دو باشد
 همان نحو یا غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثیر از آن مطلق
 حاصل گردد که جز و بدن تواند شد و با آن اندک است
 و مزاج باشد غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن تغییراتی
 در بدن نماید با کیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و
 یا شیر و خیار و باد رنگ و کدو و هندوانه و خربزه و
 و انگور و تهلله الحما و اسفناج و بالونه و شبت و شانه
 و زردک و چغندر و کلم و شل عدد و خود و لوبیا و غیره را
 دوا می غذای آن است که تاثیر آن در بدن با کیفیت
 و ماده هر دو یا غلبه کیفیت در بدن را متغیر سازد و تغییر
 مانی و تاثیر بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار
 می حاصل گردد که قابلیت غذا است و جوهر بدن آن فاضل
 صورت غصوی و نهشته باشد با کیفیت غالب بدن مانند
 گندم و لوبیا و دیگر کاسنی و حبث و شیرین و زرد
 و آلود اکثر میوه و زرد مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیره

و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد مانند تنجید و تقوی حار و سرد و کثیف و باریک و سیلان و حب و تبیین و صلابت و امساک یا بس نیز هر یک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند تنقیح و رور و تحلیل و اسهال اینها و اغذیه مفروده را صفات منقسمه است در جمله قسم بدین نحو که غذا گاه می باشد صالح الکیموس و گاه فاسد الکیموس و اول آن است که متولد شود از ان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر که از کسب بر احتیاج و فانی بخلاف آنست و هر واحد از ان هر دو منقسم میشود به قسم لطیف و کثیف و متوسط بنیها و باز به قسم دیگر کثیر غذا و متوسط بنیها کثیر غذا آن است که از ان خون بسیار توله یا به و قلیل غذا بمکس آن و متوسط بنیها پس اقسام اغذیه پیچیده میشود و بنسب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ است مانند پنیر و یا معتدل است مانند گوشت بزرگاله و هر واحد از ان هر دو پاچید است مانند آگوشمت چوبه مرغ و میوه مرغ یا پی ریزه و یا معتدل است مانند آگوشمت بزغال و نخود و نان تازه و یا سردی مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کشیده غذا است مانند زرد و یا بقیه نیم برشت و یا معتدل غذا مانند مرغ و نخود و باطل غذا مانند سار و بقل چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر غذا مانند زرد و تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس کثیف صالح الکیموس اغذیه مانند زرد و تخم مرغ برشته کرده در روغن	معتدل صالح الکیموس کثیر غذا مانند گوشت بزرگاله	لطیف فاسد الکیموس قلیل غذا مانند تراب و پیاز و سبزه و تره و تندر باشد	کثیف رده الکیموس قلیل غذا مانند گوشت متدیر	معتدل رده الکیموس قلیل غذا مانند زردک	لطیف فاسد الکیموس کثیر غذا مانند شش حیوان و کبوتر و حبیه	کثیف رده الکیموس کثیر غذا مانند گوشت گاو	معتدل رده الکیموس کثیر غذا مانند کلم رومی	لطیف صالح الکیموس متوسط غذا مانند نان گندم پاکینه حب	کثیف صالح الکیموس متوسط غذا مانند گوشت بچه گاو	معتدل صالح الکیموس معتدل غذا مانند گوشت بچه شتر	لطیف فاسد الکیموس کثیر غذا مانند شش حیوان و کبوتر و حبیه	کثیف رده الکیموس کثیر غذا مانند گوشت گاو	معتدل رده الکیموس کثیر غذا مانند کلم رومی	لطیف فاسد الکیموس قلیل غذا مانند تراب و پیاز و سبزه و تره و تندر باشد	کثیف رده الکیموس قلیل غذا مانند گوشت متدیر	معتدل رده الکیموس قلیل غذا مانند زردک
---	---	--	--	--	---	---	--	---	---	--	---	---	--	---	--	--	---

<p>و ذوالخاصیه آنست که در تاثیر آن در بدن کیفیت و اثری و رای کیفیات و امور ظاهره حمیه و دهمیه باشد بلکه بناسبت طبیع دایمی بسیار لطیف و رقیق خفی مانند جذب متناطیس و گاه با آهن و گاه را و تاثیر فاذر هر و سم در بدن که تعبیر از ان لبطوت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب متناطیس و گاه با آهن و گاه را و لطیف و اذوق خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نموده اند از تاثیر نفوس بعضی اشخاص انسانیه بعضی دیگر از ان عصبت و عداوت ایشان بسبب مناسبت و مناسبت و مناسبت نفوس دارد و اح هر یک با هم و عدم مناسبت مناسبت ایشان را یکدیگر که تفصیل آن طولی دارد و محل گنجایش آن نادر و آنکه ذوالخاصیه اگر تاثیر آن بر اجزای آن را فاذر هر دو تریاق نامند و از سم فاذر هر دو تریاق</p>	<p>آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی قوی اوراح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعتدال آنها بجای باشد که بر دفع و دفع نکابت و اذیت سم موزی یاری مقاومت نماید چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه انیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظه القوه است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای ذوی الخاصیه آنست که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد و بنوع از فعل و افعال و تاثیر و تاثیر مانند روغن گوسفند گاو و شیر باغ و گران و مانند آنها که با وجود تغذیه اعدا و تفریح و دفع سمیت می نماید و در ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بر کیفیت و صورت هر دو باشد مانند باده و هر جوانی و جد دارد و حب انوار</p>	<p>که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم اعدا جرات غالب بر مزاج اصلی بدن نماید و غذای دو ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن باده و کیفیت و صورت هر دو باشد مانند تفاح و خر که با وجود تغذیه اعدا انک کیفیت غالب بر بدن تفریح و سردی آورد و سم معاق آنست که تاثیر آن در بدن و مزاج و ضد تاثیر فاذر هر دو باشد و بر دوی بلا مصلحت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت را معطل دارد و حرارت غریزی و اوج و قوی را فاسد و فانی سازد و در فعل و افعال نه هر مانند پیش و شرب مراره واقعی و در پای قوی و گزین آنها که فی الفور مملکت اند و دوی سمی آنست که تاثیر آن بر کیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و لید تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت</p>
---	---	---

احداث لفظی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند
نخ سیاه و غذای سستی است که تاثیر آن باده و صورت
هر دو باشد و بعد فعل انفعال با حصول تغذیه به دستور
سبب و احداث سمیت نماید و امثال این در حجاج کم
متحقق است و دیگر که اشیاء ستمیه کی کیفیت از کیفیات
نی باشند و بلاد را بعضی غذا سستی گفته اند چنین نیست
و غذای دوی سستی آنست که تاثیر آن باده و کیفیت
و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاخر با حصول غذا
و کیفیت غالب احداث سمیتی نماید مانند محوم
انفای و سماع محوم ستمیه و گیاهای سستی و دوی ستمی
ذو انحصار است که تاثیر آن بر کیفیت و صورت
هر دو باشد و با آن نیز قوت سهله بود در کمال قوت
و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر
از تشویه غیر نماید و بعد اصلاح و درود در بدن
و تاثیر و تاخر نفوذ و سرایت و رافضیه و سطوح و دوق
و اعماق بدن نماید و مختلف و متشبه با خفاق و رطوبت
رقیق و غلیظ گردد و اکثر آنها را به تجربه و ترتیب
تذویب و تقطیع و غیره دفع سازد و بعضی را به تکمیل
برساند و بقویا که کیفیت خود احداث حرارت و
البعوت نوعیه دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سایر
ادویه مسهل قویه مانند ماذیون و دند و خربق و غیره
و دوی ستمی است که تاثیر آن آن شباهت باشد
بلکه در فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج
باصلاح بسیار نباشد مانند سنابل و ترب و بلبلات
و امثال اینها که با استعمال باور و احسن بینی سارگی با
گل سرخ و جرب نمودن ترب و بلبله جات بار و غن با دام
کافیت و دوی ملین است تاثیر آن از آن ستم
ضعیف تر باشد و تشبیه با خلط و رطوبت است و چون
حاضر در معده و در معاد و حوالی آنها گشته دفع گرداند
با آن قوت نفاده چندان نباشد مانند فلوکس خیالین
و غیرین نیز خشت و شکر سرخ و سرهندی اجاض
و امثال اینها لیکن خالی از قوت حالیه نباشد و از اینها
نیز بعضی محتاج بادر اصلاحی اند مانند فلوکس خیالین

باید که بر غن با دام یا گل سرخ جرب نموده شود برای دفع
تشبیه و جسدیدن ستمی اما و احداث قرحه و سجم در صبر
و بعضی شستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیر خشت
سایر ملینات مذکوره در کتب و بدانکه چون هر قرحه و از
ششهای انسانی را اطلاع و قوت بر غن خود افزاید
دیگران و احوال طایفه بر آنها اناناد کیفیات و
خواص و منافع و مضار و مقادیر شرکات و طرق استعمال
هر یک از ادویه مفروده و مرکبه در هر مرض مرضی و غیر
و راقات و ازمان و سنان و ضول و بدان که تحالفه
متضاده و موانع خطا صحت و تقویت اعضا و ترمیم
و قوی دار و اح نیست مگر معدود و قلیل که معروف
موسوم باطبایانند و ذکر ادویه مرکب و مفروده و غذای غیر
در قرابادینات و غیره برای تذکره و یادآوری ایشان
نه دیگران و لهذا بر دیگران لازم است که عندالاحتیاج
حدوث عارضه بخداق آن طائفه رجوع آورند و بار
دنی ایشان از پرهنر و استعمال ادویه و غذای غیر
عمل نمایند و از پیش خود خود را بهر کس نمیند و در
نشانند و بر طبایع لازم است که با ایشان کمال حسن خلق
محبت و شفقت نمایند و ایشان را بجای دوی حقوق
و برادران و فرزندان و عیال خود دانند و نظر بدارند
عمل و مال و تنال و ملک ایشان نمیند و در ایشان
ست نیست نهند بلکه بر خود دست دارند و ایشان را باعث
استکمال و آله نور و موضوع صناعت خود دانند و نیز
باید که متوجه معالجه هر بیمار یا بوس العلاج متوجه طبایع
و مجربین گشته نشوند خود را بدانام و در محل خطر و همکس
نمیدانند و چون متوجه معالجه مریض گردند و زمانی قلیل
و یا کثیر مدانی نمایند و او در بیهوشت نیارد و باید که از
کمال شفقت و دهر بانی از دغدغه خواهند و بگویند که
طبییب و دیگر رجوع آورد و شاید که تشابه است و او قدر
باشد از ابرام بسیار در معالجه نمایند و نیز باید که مفسر
بطل و عمل خود نگردند و داتم مستحق فیض از درگاه غیاث
شانی حقیقی غشانه باشند و قطع نباشد و در هر
مال خود را بقصر بیت و نیز در پی تحقیر و کذب و تبخیر

اطبای دیگر نباشند و ایشان تقوی بخونید و خود را
بهره بینند و از افعال و اعمال ایشان متنبه گردند
بر منافع و مضار ادویه و غذای و تدابیر و همه را بسین
و بد و کار خود دانند و بسیند و الله اعلم
فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو انحصار
و تاثیر هر یک از آنها و بدانکه مراتب قوی ادویه مختص
به مرتبه و قوت عبارت از سبب و سبب موجب افعال
است و در هر ماده مواضع لاکه مرتبه اول افعال موسوم
ادویه است سبب کیفیت تشابه حاصل از سبب و فانی
و جل اسم از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر
و این را مزاج اول نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی
ایشان صاحب از بهر ثانویه است و در ملاقی خود با دکان
لوازم مرتبه اول است و بهر شایسته صاحب مزاج ثانویه مرکب
از اجزای سبب هر یک را کیفیت مزاجی خاص و تشابه
مانند عین بعضی و بهر بعضی از اجتماع تفاعل کیفیات
اولی کیفیت ثانویه حاصل شده و اثر آن غیر ایشان از
است مانند روح و بعضی تشابه و بعضی تدریج و هر چه از مزاج
ثانویه طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صنایع باشد
اگر مزاج ثانی را اثر موافق آنها را جزای مفروده است آن
مرکب استوائیه القوی گویند و اگر مخالف است تشابه
هم تشمین و هم تدریج تشابه تشاداده القوه گویند و طبیعت
بافون جلیشانه هر یک را در مکان لائق استعمال نماید اگر
ادرا علقی و مانعی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول
ثانیه است بواسطه افعال صولت نوعیه یا انحصار عیال
از است مانند حجر المیوه و تقویت حضه که از لوازم طبیعت
فران است که تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصار
اوسو و خوس بدماع که از لوازم حرارت مزاج است
که طبیعت اخلاط خاصه و مانعیه میکنند صولت نوعیه خود
و مانند ترایق که دفع ستم نماید بلوازم مزاج ثانویه
و بواسطه صولت نوعیه خود بدانکه تابنده است خیرات
قدس سره و تحقیق نمیکند که قائل اند بقیام و بعضی از مرکبات
باید که مراتب قوتها چار باشد چه تصحیح کرده اند که مرکب
مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای تشابه نماید باشد

و سمیت مطلقا در بدن ان سلبیت نماید و علت این یعنی
جذب سمیت نیز مناجبت تخم آشت به سم آن مانند جذب
اجرام عصارات و رطوبات و لطائف معصومات و ادوات
از خودی بسوی خود و این امر سمیت بین و محسوس و
لذا فرموده اند که بعد از بلع مطبوخات و مالیدن اجرام
آنها بر روی صافی نماید و لطائف جوهر را از کثافت
و اجرام آنها جدا کند و الا باز آنها را بخورد و نیز سمیت
زیادتی تا قوتی اعانت بر امور مذکوره تحسیر
اجزای تریاقات خصوص تریاق الا قاعی را بخمر غیبی
نمایند تا سمیت تمام نفوذ و حوض را عاق بدن نموده
سمیت جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولاً
بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق از ج بدو دفع میشود
و اکثر آنست که بول و براز نیز بر صورت بدو پدید
میباشد نیز از جهت امور مسطوره احتمال فادز بهر است
و تریاقات و سایر ادویه قوتیه را نیز و عدم حاجت
ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشد و غذا را حاجت
نیز پاد از مقدار مطلوب قدر شربت مسین لائق
از برای هر سم و هر علت علت نیز فائده بداند که
بعضی گفته اند که اطلاق فادز بر ادویه مفروده مطلوب
موجب که در جوف حیوانات اندیش و گاو و گوسفند و میمون
و غیره با شکون میگردد و بر مصلیات نیز و تریاق بر ادویه
نباتیه مفروده مانند جد واد و حب الخار و ادویه مرکب
مصنوعه مانند تریاق الا قاعی و شرو و دیوس و تریاق
شمانیه و اربعه و غیره که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی
و نسب نماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق
یکی بر دیگر که جائز و مستعمل است و الله اعلم و اما تاثیر
سم با امور مذکوره بمشادات و قهر و غلبه نسبت بر طبیعت
و تصرف تمام در بدن و افساد و البطلان و افکار حرارت
غریبه و قوی و ارواح و رطوبات است و گرنه آنها را
عن الصد بسوی سب و مینوع خود که قلب است و
اخذاد و خاموش شدن آنها در ان و انقیاض مجاری
و افضیه و انهدمان مین رنگ بشیره و سایر بدن زرد
ورفته و کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت

می گردد و صاحب اخوان الصفا نوشت که سوم و
نوع اند و بارده اما سوم چاره پس فعل آنها در
بدن ان اذات رطوبات و فانی نمودن آنها است و
و سبب آن ناخت و سبب زعفران در آسب که
در یک لحظه تمام انداز نمین میگردد و اندر تنفسه میبازد
اما سوم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بصورت
تخمین انقاد و خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا
که قوام حیات و محنت مزاج بدست و سبب آنها
بازند الفیه و ایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد
بسته سازد و در اندک زمانی و فعل و تاثیر بعد از هر است
و تریاقات بر عکس آنست و و سبب آنها مانند رسیدن
بر شیه است برنگ عرقان که بر روی آن را فادز
می سازد و باطل میگردد و اندر فعل آنها اما تاثیر بر ادویه
از سبب و غیره با اکثر امور مذکوره نسبت اجرام
آنهاست با اختلاف فاصله قریبه معده و اما معانی
بر ساندن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها
با عضای معده و ضیقته المجاری و نیز بخند سبب اعضا
است آنها بسوی خود رسیدن اثر آنها بر روی بدن
تمام بدن با اعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات
است با هم جزر و فز و رسیدن تا بعضی مخصوص و
مرض خاص فاصله که آن دو نیز مخصوص آن عضو
آن مرض باشد تا غیر بر نوع که باشد از قبض و جمع و
از فادز و فنج و ترقیق و تقطیع و تسلیل و دفع
نشف و تفرق و اسهال و ادرار و غیره و الله اعلم
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام از جمله معرفت دریا
آنها بدان که مزاج مصدق یعنی متخرج با هم مخلوط است
و آن بالا جمال عبارتست از کیفیت عنصر متوسطه حاصله
از کیفیات بسیطه متفاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت
تفاوتیه مشابه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
المتخرج عناصر اربعه است نهنگامیکه بسیار بر زهر
شوند اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل
و انفعال نمایند یکدیگر صورت هر واحد صورت و حدت
و دیگری را بشانند و صورت و حدانی بهم رسانند که

از هم متمایز نگردند و عناصر که ارکان و سطوح و اجزای
نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز
چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیفیت
از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله در دو دیگر که
رطوبت و یبوست باشند منفعل و هر یک از ارکان ده
کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعل مثلاً آتش حار و
یابس است و هوا مار و طب و آب بار و طب و خاک بار
و یابس و هر واحد از اینها با یکدیگر به نسبت با فوق خود
و به نسبت با تحت مناسبت مشابهت دارند و هم
مندی و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش با اعتبار کیفیت
حرارت خود و مناسبت مشابهت دارد و با اعتبار رطوبت
خدی و با آب سبب کیفیت رطوبت خود و مناسبت
و با اعتبار حرارت خدی و همچنین سایر ارکان و بهر علت
انقلاب و آمیزش آنهاست با یکدیگر و تاثیر و تاثر و
آنها مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش و غیره
متصور نبود و بدانکه اقسام از جمله بحسب نظر است
یک معتدل و شبت غیر معتدل و درای این صور و دریا
دیگر تصور و تحقیق نیست که مراد از معتدل که میزان در
علیه غیر معتدل است یعنی آن می بخند اختلاف از جدار و
معتدل فرضی طبی است که معنی کافو تساوی مقادیر
اجزای عناصر است و در متخرج بالفرق با نسبت حقیقی
و واقعی زیرا که تحقیق معتدل تحقیقی و ذوالفایده متعین است
بجمله میل و توجه هر یک بر مرکز خود بسبب عدم قطع و قاطع
و غلبه زیادتی هر یک مانع و قلمر میگرد است و خارج از
اعتدال یا از جهت غلبه زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه
در متخرج از آنچه مراد است که در معتدل باشد آن معتدل
یا حرارت غالب است یا آن احرار مایه یعنی دیا برودت
و آن ابر و از مایه یعنی دیا رطوبت و آن ارباب از مایه
دیا یبوست و آن انبری از مایه یعنی است و یا از جهت
و کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست
غالب است پس آن احرار و ایس باشد دیا حرار و رطوبت
و آن ابر و ارباب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابر
و ارباب و یا برودت و یبوست و آن ابر و ارباب و یبوست

باشد و اینجا ایرادی دارد و است و آن این است شلوا
 اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر یک
 برشی مرکب مختلج عنصر نداشت باید که بران شی حرارت
 و یوست غالب باشد و اگر عنصر هوا غالب است باید که
 حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است
 که میگویند فلان چیز از هر مایه‌ای است و یا بر دو یا بر طب
 و یا این و احوال گرمی و یا سردی و یا ترس و یا
 خشکی بسیاری نماید جواب آنست که آنچه مرکب است
 یعنی احوال و یا احوال و رطوبت یا ابر و رطوبت یا ابر
 و ایش و در هر یک از اینها یک عنصر غالب است
 و در کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد
 از آن بر دو ظاهر نماید مثلا اگر در آن مختلج عنصر
 غالب است پس آن احوال و ایش مایه‌ای است و اگر عنصر
 هوا غالب است احوال و رطوبت از آن خواهد بود و همچنین
 و اما آنچه در آن یک کیفیت غالب است که منفعل و یا
 و عنصر غالب است مثلا در احوال مایه‌ای و عنصر غالب
 است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو
 که یوست و رطوبت باشد با هم منسل افعال نموده و یک
 از آثار آنها تساقط فعل و اثر هر دو مرفوع گردد پس
 باقی نماند که در جز و حار از آن هر دو پس آن شی منخ
 احوال مایه‌ای خواهد بود و هر چند حرارت بسیار با احوال
 احوال مایه‌ای بسیار است تحلیس و تقطیع خود
 و لیکن آن پس در جنب حرارت کمتر است زیرا که آن با احوال
 است نه بالذات و بهرین قیاس نماند ابر و رطوبت
 و اما مایه‌ای مایه‌ای را که لا یغنی و بدانکه کیفیت عبارت
 از هیئت مستقره و مجعده الابرار و جسم است که لغو و ابرار
 آن موجب لغو و ابرار امری خارج از آن باشد
 و نیز اقتضای قسمت نسبت اجزای حاصل و موضوع
 خود نماید یعنی قسمت پذیر نباشد و اما کیفیت معرفت
 درجات و مراتب آنها بدانکه آنچه دارد بدن انسان
 معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان و کی افس
 با داک گردد و حرارت غریزی او در آن تاثیر نماند
 کیفیت کاسه لغو و ابرار و رطوبت و در کیفیت

حاصله اگر محال کیفیت بدن آن است و بکار استعمال
 و کثرت مقدار شربت تاثیر و احوال کیفیت غالب
 و از آن بر فزاج اصلی آن نکند و احوال و قوی و قوی
 نسازد و کیفیت از کیفیات اربعه و ناقص و تحیل نماید
 فعلی از افعال را از اعتدال و احوال و احوال و اعتدال
 و خروج آن اگر بر مرتبه است که مقدار کم آن بدن آن
 احوال کیفیت متغالب و از آن نماند مقدار بسیار و کثرت
 استعمال آن تغییر نمی نماید اما ناقص و تحیل نسازد و غلبه
 از افعال را از آن درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احوال
 کیفیت غالب و از آن نماند و از آن درجه اولی مقدار و کثرت
 استعمال آن بهر حد ضرر و فساد آن نرسد از آن درجه ثانیه
 گویند و اگر آن بهر حد ضرر و فساد و نقصان و اعتدال
 رسد و لیکن مملک نباشد از آن درجه ثالثه نامند
 و اگر ضرر بسیار عظیم و احوال و قوی نماید و بهر حال
 رساند و مملک باشد از آن درجه رابعه نامند و نیز از آن درجه
 و تاثیر کیفیت غالب نماند بدین پنج بیان نموده اند که
 چون بدن منسل است بر اخصیه مانند معده و بر مجاری
 مانند عروق و برا غلاط محصوره در عروق و بر رطوبت
 ثانیه محصوره در عروق و فوریات سواقی و برا اعضا
 و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس
 هر چه مقدار خالی از افراط و تفریط دارد بدن گردد
 بیرون از آن نیست که بعد از تغییر شدن از کیفیت
 تاثیر در هوای شافل اخصیه کرده مفقود الاثر می گردد
 و یا اثری از آن باقی میانند و اول معتدل است
 و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است
 و حیا و از آن نمی تواند نمود پس آن درجه اول است
 و اگر تاثیر در روح و غلاط فقط نماید درجه دوم اگر
 در روح و غلاط و رطوبت تاثیر نماید درجه سوم و اگر
 تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد
 درجه چهارم باشد که نهایت تاثیر است و بدانکه هر یک
 از درجات به مرتبه قرار داده اند در عرض اول
 و وسط و آخر و کیفیت غالبه و اول آن درجه
 بالتسبیح بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط آن

زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه هر سه از
 کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شی راسمی مگر
 آن که بحسب صورت نوعیه تر یا قی باشد و آنچه از اوست
 و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است
 و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست و این قسم و
 مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست
 بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و تقویر مراتب نظریه است
 استقرائی است نه تحقیقی فائده بدان که مقرر است نزد
 حکما که شی حار و رطوبت تجماد نمی کند حرارت آن از دور و طولی
 جسته آنکه اگر حرارت آن نماند شود بدن مقدار قی
 می سازد و رطوبت آن را پس برای آنست که نمی باشد و اگر
 گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر کس و هر چه پیر که حار
 در درجه سوم و چهارم باشد البته باین است و آن چه
 و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت
 می مانند همان مالی که مذکور شد که کیفیت محض چنانچه
 ذکر یافت و اکثر ادویه نادر هر چه قوی گرم و خشک
 و یا سرد و خشک می باشد و همچنین سموم حیوانات
 زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت
 باشند و یا یوست بسیار و قوی میباشد و بار رطوبت
 کم و ضعیف و لهذا حرارت نادر و خشک گرم کرده شده
 اقوی میباشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده
 و برودت ارض زیاده از برودت است مانند سنگ
 منفرشته از آب سرد شده و نیز فزاج را قیمت اولی
 و دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از
 امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت
 آن دیگر و دوم ثانوی صنایعی عادت از ترکیب است
 مفرد یا مرکب در مرکبات مصنوعه این ترکیب شامل
 کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولی
 اصلی میباشد ثانوی صنایعی نیز میباشد چنانچه ذکر
 یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلی
 دوم صنایعی و نیز هر یک بر دو نوع است تمام ترکیب
 قوی مستحکم و غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و نوعی مستحکم
 اما تمام ترکیب آن است که اجزای بساطت عنصری

متمم آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و با هم فعل و
انفعال تمام نمود و کیفیت و صورت و حدی یافته باشند
بحدیکه حرارت غریزی بدن بلکه حرارت خارجی ناری نیز
اجزای لطیفه آنرا از کیفیت جدا و متفرق متوانند نمود و تا
از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد و دیگر
کیفیت و خاصیت واحدی از آنکه مستدل باشد
و یا غیر مستدل از آن صادر و ظاهر گردد و مانند و هب
بنوعی توانند تفسیر بقانون نمود مانند سایر فلزات
تطورات و یا غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف رخو غیر
متحرک نیز برآید می باشد چه بعضی از آن را تفرقی اجزا
از هم بسیار سهل می باشد مانند گوگرد و نمک و بعضی
نه چنین و برعکس و دیگر آن که ناقص ترکیب بسیار ضعیف
است که آب غسل و شستن ندارد و مانند کاسنی و اکثر
بقول و یا طاقت طبع بسیار مانند قیون و عدس و اشال
اینها از آنکه مجرب و شستن و طبع بسیار از اجزای ساده
قلیله تخفیفه لطیفه نافذ و مفتوح آنها مفارقت نموده
تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیفه سده تشکیله کثیف
آنها باقی میماند و لهذا نمی دارد و شده است از جناب
حضرت شایع علی الله علیه و آله و از اطباء نیز در باب
شستن کاسنی و اشال آن از جهت جدا شدن آن
اجزا از هم و باطل شدن اعمال مخفی آنها و مانند
گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف طالی
بورتی مسهل آنها از ماده ارضی و کثیفه قافض از طبع
و آب جدائی گردد و در آب می آید و باقی میماند ماده
ارضیه قافضه آنها مانند آشامیدن مرقه آنها ملین طبع
است بخلاف جرم آنها که مسدود قافض است و نیز
استعمال بعضی آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج
محل منفعیست بخلاف داخل و از آنها قوی پیاز و
سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منفعی و مفرج است
خصوصاً باز نخیده و سیر نام دوجه تاسیر و پیاز در خارج
از قعر نضاج و غیره بخلاف داخل شاید آن باشد
که چون در خارج یکجا ساکن و متفرق میماند و رطوبت بوزن
حاره جالبه حرارت آن تاثیر در طبع بدن کمابیش می نماید

لذا با نشت نضاج و قعر میگرد و در داخل سبب
عدم استقرار و سکون که طبیعت درجه بدن آزاد نام در
حرکت و قلب و انفعال و کسر و انکسار میگرد و صورت
اصلیه صورت آنرا برقرار نمیدارد و بسند نمی تواند نماید
نمود و خصوصاً که نجش شده باشد در خارج از حرارت
ناریه آب و از رطوبت بوزن جالبه و حرارت آنها
چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است
که سطح عمده ملوذا غشیه بلغم و رطوبات می باشد
و اتفاقاً عامل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها مروج
و مخلوط با آن بلغم گشته و حرارت بدنی در آن تاثیر
نموده کسر قدرت آنها میشود و لذا تاثیر نمی تواند نمود
اگر محروم از مزاج یا بس که در محدوده او فضلات و طبعها
نباشد بخور و خصوصاً خام آنها البته باعث سنج و
تقح میگرد و همچنین هر دو و غذای حار و حاد که در
بدان بارده رطبه صاحبان افزجه بارده رطبه غلیظه
تناول می نمایند بدان جهت موافق است با افزجه ایشان
و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بدن حاره صاحبان
افزجه حاره حاده و موی صفراویه تناول می نمایند و از آن
منتفع می گردند البته مخالف و مضرت مر مقابل آنها
و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تری بسیار می نماید
و تقصیر آنها تسخین و تحلیل مانند کشتن و آرد و جو خصوصاً
مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها رگبست از جوهر حار
مانی شدید التبریر و از جوهر لطیف محمل که بعد در
در محدوده و تصرف حرارت غریزی در آن جزو لطیف
محمل تحلیل می رود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبریر
بخلاف در خارج و لذا به تحلیل می برود و ارام صاف گردد
و مانند خنایر و ارام حاره را نیز و یا آنکه ضعیف
رحاوت آن باین مرتبه نباشد مانند شبت و اشال
آنکه از غسل و طبع اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا میگرد
و تحلیل نمی یابد و بعضی از ادویه می باشند که حسب
دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکلیفیات انداز غیر
ترکیب تمام مستحق و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند و نیز
اترجه که تخم و قشر زرد آن گرم است و محضت و

آن سرد و یا نفعی اند مانند بزر قطونا که تشنه رقیق
بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر
درست باشد مانند سبب لب لعابی بار و آن تبریر
میکنند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثر می از آن
ظاهر گردد و چون کوبند و با نشت مانند ملحق بسطح
اعضای باطنی کشته متقح میگرد و اندک اندک در خارج
کوبیده آنرا بطریق مناد برادر ارم و ماسیل بگذارند
تحلیل و نفع و انقباض آن خنای می گردد و نا کوبیده در دست آن
باعث عدم انضاج و خامی و اشتغال و اما مرکبات
صناعی مانند تریاق فاروق و مشرود و کپوس و سایر
سماجین کبار و حورشات و جوب اکثر ادویه فایز
و تریاقیه و غیره مانند حبه التیس و جد و در جنبه زرد و
بشقاق و امثال آنها از قبیل ثانی و غیر تمام ترکیب
اند که بعد در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای
آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی
علوه ظاهر میگردد و چنانچه در مرکب القوی و ذوالجی صغیره
ایجابی بدان کرده شد و بیان هر یک بالا جلال در آن
خود در تریاق الاغامی و با دوز هر دو و در جوهر چینی
و مویائی و غیره با نشت الله تعالی خواهد آمد و تفصیل
در کتب قوم مسطور است و الله اعلم

فصل چهارم در بیان طرق معرفت مزجه ادویه
اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه داشتن مزجه ادویه
یا به تجربه است یا بالقیاس و در تجربه چند شرط در آن
و شست با احتیاط و بران تواند نمود اول آنکه باید آن
خالی باشد از کیفیات کمتسه خارجی مثلاً آب با دام
که گرم شد احوال حرارت می نماید و چون حرارت
عارضی آن زایل شود مزاج اصلی خود که برودت است
برمی گردد و احوال برودت می کند و همچنین هوا و سایر
اشیا بسیطه مفرده و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را
بر اشخاص معتدل المزاج جوان جاس و ادراک بانجی
شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در ارض مختلفه
متضاده و اوقات و ازمان و فضول و کسان تناسله
نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت

در طبیعت و میوه است حکم بر آن کنند که آن دوا وای آن
 تکلیف است بدان کیفیت که از آن ظاهر شده سوم آنکه باید
 قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار
 آن کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض
 باشد که کمتر از یا ده از آن زیرا که بعضی از دوا وای که
 که با جرمی آیند از مقاومت با ضد خود و در آن تا
 ای نمیتواند نمود پس ادلی آن است که مجرب اگر خوا
 کار بر شکل نشود باید که اولاً بر کمیت ضعیفی و مقدار
 کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی مقدار زیادتی
 نموده قوت آنرا معلوم نماید هم به تنهایی و هم با معین و
 مبدق آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
 یا اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر می گردد و مثلاً اگر دوا
 استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر ظاهر شود
 آن دوا را قوی دانند و در کسب القوی مانند جو بیجی و
 اکثر ادویه قویه و یا آنکه در اول استعمال از آن فعلی و اثری
 خاص ظاهر نگردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند
 ایون و ادویه مخدره و دیگر که اولاً بسبب تخفیر سردی
 احداث حرارت نماید و در آخر احداث برودت
 امانت قوی و ارواح با خاد و غریزی تحمید تخفیف
 بر طبایع اصلی پس باید که فعل اول را با عرض دانند
 و ثانی را با لذات و نیز بعضی ادویه و اندیه ممکن است
 که آنچه اولاً از آن ظاهر شود با لذات بود و آنچه در آخر
 با عرض مانند اکثر ادویه که کثرت اسجرات عاده محترقه که
 اولاً از اطباء را گرم می سازند و احداث گرمی می نمایند
 و ثانیاً بسبب سوسن و سبب سردی را دیت رسانیدن
 آنها احداث برودت با عرض می نمایند چنانکه باید که
 استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
 نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آن را دوا قوی و
 بالذات دانند و الا عارضی و با عرض ششم آنکه باید که
 حکم کند بر دوا بقیاس با بدن نوعی که آن دوا را در
 تجربه نموده اند با بدن انواع دیگر مثلاً اگر در بدن انسان
 ششین نماید حکم کنند که آن دوا گرم است و در بدن انسان
 و پس در سایر حیوانات حکم بگرد می آن نمایند زیرا که

بسیار است که دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد
 و در بدن سایر حیوانات خاصیتی دیگری نمایند مثلاً
 اگر بفرس یکدانه بادام و یا خرما بخوراند احداث گرمی
 بسیار در آن مینماید و عرق بسیار می کشد و همچنین اکثر
 ششایش و ادویه سیه حاره شدید الحار و البرودة
 که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذا
 جانور است که آنرا از زرد و گویند و خریق که غذا
 جانوری است که آنرا سبانی خوانند و شش که غذا
 جانور است که آنرا شمش می نامند و یا زرد که غذا
 اکثر حیوانات مانند بز کوهی که در جوف آن با زرد
 نمون می باید و طایوس نیز و همچنین کل آنها نیست بدن
 انسان مضروب و قاتل و مملک اند و بدانکه چون
 و تجربه محاطه بسیار است چنانچه حکم کبیر استاد لفظ
 اشاره بر آن نموده زیرا که بسیار است که بدن مراعات
 شریطه با غفلت موجب هلاک می گردد و جهت آنکه
 میتوان بود که آن دوا از سم قاتل مطلقه باشد که بجز
 استعمال آنک آن هلاک گردد و لهذا اطباء می با تقدم
 وصیت نموده اند که در دوا که راده تخمیر بر آن داشته
 باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظه را حقه و طعم
 آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی با طعم که به شسته
 باشد برانند که آن دوا خالی از مضر قوی نخواهد بود و احتیاط
 تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر لغت بسیاری از آن
 طبیعت یا بند البته استعمال نمایند بدن تخمیر بر
 باید که عند تجربه اولاً بچگونگی آن که اثر بر آنها قریب
 بزاج انسان باشد مانند بومینه و غیر آن که خود را که
 ادویه سیه از گیاه با حیوانات سمی نباشد بخورند و
 تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب را
 با و بدینند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس با
 بتدریج از مقدار کم به زیاد روند و اولاً با ششخص
 قوی البنیة غلیظه الطبع یعنی کبیر اسن مقدار با فین
 و ایونیات و امثال آن دهند و یا اولاً بواجب القتل
 بحسب حکم شرع شریف بخوراند پس بدینان بدرجه
 کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز

باید دانست که طریق معرفت از مزاج دوا وای که خواص
 و منافع آنها بعنوان تجربه منحصراً بر آنچه ذکر یافت نیست
 بلکه با سخا می گردید زیرا که اندک اولاً با بالانیا یا
 و از آنجمله یکی اتفاق است مثلاً شخصی صاحب مرض و
 عارضه بجای دارد و شود و یا آنکه از برای او دوائی و
 غذائی آورند و او از آن نماند کیفیت آن را
 و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد و پس آن شخص خود
 و یا آورنده و یا حکم را طلبا متفطن گشته در تجسس منحصراً
 و امتحان آن درآیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت
 آنرا معلوم نمایند دوم آنکه میل و خواص شربت با تناول
 دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند بقریب و یا بران
 تقریب شود آنرا بیانشا و بخورد و باعث شفا و صحت
 مانند میل و خواص شربت مستحق بایوس املا بخورد
 بلخ جوشانیده ملخ و خرمیدان از بلخ فروش خود را شفا
 یافتن از آن چنانچه در ماذر یون انتشار یافته کور خواهد
 و خوردن جندوم بایوس املاج شیرینی که ده افی و یا
 شربت که مار در آن افتاده و مرده بی اطلاع و شفا یافتن
 و بعد اطباء بی بدن بدون حکایت آن شهوت در بسیار
 بدو ترکیب ترکیب فاروق حکایتی موبین خواهد آمد
 انتشار یافته تمامی سوم آنکه با کراه و یا اجبار و یا شخص
 از راه عداوت با و نیز بخوراند که مضر و مملک باشد
 بقصد هلاک و آن شخص اتفاقاً مرضی فرم و شسته
 باشد و آن چیز دفع علت او گردد و مانند خوردن شیخ
 و سم الفار و پیش بصاحبان امراض بارده و طبع
 و سودا ویه محترقه از ضیق النفس سرفه کنند و بعد از غیر
 چهارم آنکه بسبب فحط سالی و غلا و یا سیر ساحت غیر
 اتفاقاً دوائی و یا غذائی بخورد که گاهی نه دیده بخورد
 باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و دانهها و آن با
 شفا و صحت و تقویت و فریبی او گردد و چنانچه کیفیت
 اطلاع بر شیخ چینی و چای خطائی گفته اند ازین قبیل
 اطلاع بر موسیائی و باد و مهر و انشا الله تعالی برکت
 بجای خود که خواهند شد و بعد از آن با تحقیق
 و کیفیت و کمیت آن برزند و واقف آن گردند و نیز

تجربہ آنکہ بشارہ وارشاد انبیاء علیہم السلام
 کہ ایشان باہام والاطلاع بامرحق غرضانہ فرمودہ شدہ
 یافتہ اند اولاً باجمال وقلید وصدق حسن ظن و
 ثانیاً بتفصیل و تحقیق متہم آنکہ باہام والاطلاع وقلب
 نزد احتیاج و ابتلا و تخر و در ماندگی مثل شخص در امری
 و مرضی فرد و رساند و نداند کہ چہ نہیر یا کہ چہ باید
 نمود و از دو و یا غذا ناگاہ در آن حال در دل او در خد
 کہ فلان نہیر یا نہیر و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفدا
 و یا کہ با این نحو با احتمال نمود و چون اعمل آید و آن
 چنانچہ شدہ است غایب گردد و یا آن کہ در همان حال
 بخواب رود و در خواب بنید تہیر آن را چون بیدار شود
 اعمل آورد و بچنان بود کہ دیدہ بود پس و نقص در یافتہ آن
 افتد چنانچہ این دوست و بہ از تاریخ الحکما نا احدثی
 در ذکر بہ و بطور اظہار و ترکیب تریاق غاروق و پیدایش
 باوزہر و از یون و موسیاتی مذکور است و در اماکن خود
 انتشار اللہ تعالی ذکر خواہ یافت ہمسم آنکہ از مشاہدہ
 عمل بعض حیوانات و معالجات خود باہام خالق انام
 جل و غور یا نداند آنکہ عمل حقہ را جالیوس از یون
 آموخت چنانچہ در حرف الحار و حقہ خواہر آمد و مشہور
 است کہ مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان
 میماند بران بہت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد
 از انقضای ایام زمستان و کسر سورت سروی ہوا کہ بر
 می آید رفتہ گیاہ را زیانہ را بخورد و ہر چشم خود میالہ
 چشم کم و بہر طور روشن و نورانی می گردد و گوید کہ باز
 چون در جوف خود و روی درمی یابد طائر کہ بونانی
 و یقوس می نامند صید کردہ مگر آنرا می خورد و بختین اکثر
 چیز یا از اکثر حیوانات نقل کردہ اند کہ از انہا حکما و
 اطببا انتقال نمودہ تکرار و تکرار استعمال کیفیات
 و خواص منافع چندی یافت نمودہ در کتب خود با ضبط
 کردہ اند و انشاء اللہ و ما طریق معرفت از جہ ادویہ
 و اغذیہ بقیاس کہ از امرے ہا مرے دیگر بے بدون و
 علت سبب امر یا حاصل بر امر دیگر نمودن و حکم کردہ
 است کہ از غیر چنین بہت پس آن بچند وجہ است

از انجملہ سرعت استحالہ و بطور آنست و سرعت جمود بطور
 آن طعم و رائحہ دلون اما دریافت سرعت استحالہ بطور
 آن بدین نحوست کہ انجہ دارد و آتش گردد و شلای چون
 آتش اندازند اگر دو گرم و یا تخمیل بدان گرد و گرم
 خواہد بود بہت با نچہ دیر تر گرم مستحیل بدان گرد و بشرط
 آنکہ ہم آن ہر دو مساوی باشند و در تخمیل و کثافت
 و رخاوت و ملائمت و رقت و غلظت کہ اگر مختلف باشند
 حکم نتوان کرد بران زیرا کہ انجہ متخامل و یا ر خود یا ترقی
 است از دو تخمیل می گردد و بخلاف انہا دایم ہر بر
 قیاس سرعت جمود و بطور آنست یعنی باید کہ در سورا
 مذکورہ ہا ہم تسادی باشند و در صورت تساوی انجہ
 زو و تہر از بروست متاثر گردد و منجمد شود یا رست و انجہ
 دیر تر بر آب سردی آن کمتر زیرا کہ فاعل تخمیل و از آب
 و احرار حرارت و فاعل انقار و انجماد و قبض و جمع
 و کثافت بروست و دران تاثیر ہر یک کہ قوتیر و باشت
 شدت ظهور و قبا و ثبات آن باشد یا بس است و الا
 رطب بہت آنکہ احوال فاعلتین را با بہت عمل قوتیر
 است و بار طبیعت ضعیف تر یعنی ہر چہ قوی الحارہ و قوی
 الباردہ است و یا شدہ الصلاہ و کثافت یا بس است
 مانند احوال و انجہ بر خلاف انہا است طب اہل علم
 بحائق الامور ناظم کہ اقوامی کل اولہ و جمع آن علوم
 است پس کلیات آن بحسب استقرار است حرارت و
 حرارت و ملوحت و نموخت و غوصت و قبوضت و
 صومست و ملوحت و قفاہت کہ مسیح نیز نامند لغتہ ہم
 کسرین مملہ و سکون یا رثناہ تحتانیہ و فاعلی جمود
 بعضی قفاہت را شامل علوم نگردانید و اصول معلوم را
 بہت گفتہ اند و مساوی انہا مرکب انہا اند خواہد ہا
 بین محسوس شدہ و یا غفی غیر محسوس و مرکبات انہا را
 حضرت اختلاف معلوم با اعتبار اختلاف بلاد و قہم
 و از جہ و فاعل انہا است زیرا کہ گفتہ اند خالی از ان
 کہ جوہر حاصل شئی ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف یعنی
 و یا متوسط میان آن ہر دو و قوت مزاج آن یا حار
 و یا بارد و یا معتدل در میان آن ہر دو و جوہر لطیف

اگر حرارت حرارت می گردد و اگر بار دست جاض و اگر
 متوسط در حرارت و بروست است و ہم جوہر کثیف ارضی
 اگر حرارت مرد اگر بار دست غفص و اگر متوسط است
 در حرارت و بروست و جوہر متوسط در کثافت و لطافت
 اگر حرارت ملح و اگر بار دست قافض اگر معتدل است
 قفص و سخی و بہ بیان دیگر آنکہ خالی از ان نیست کہ ملوحت
 عبارت از قوایل و محال اند یا لطیف یا کثیف بہ متوسط
 بینما و فاعل یا حرارت اند یا بروست یا کیفیت معتدل
 بینما و فاعل انضرب تہ در سہ است مثلا حرارت
 قویہ ہر گاہ تاثیر در مادہ لطیفہ احوال حرارت بینما
 و آنرا حرارت میگرداند و در مادہ کثیف احوال حرارت
 و آنرا مرسیاز و در مادہ لطیفہ احوال حرارت عمومیست بینما
 و آنرا جاض می گرداند و در مادہ کثیفہ عفوصت آنرا
 غفص میازد و در مادہ معتدلہ متوسطہ قفوضت و آنرا
 قافض می گرداند و حرارت معتدلہ چون تاثیر در مادہ لطیفہ
 نماید احوال و صومست بینما و شئی را و سم میگرداند و در
 مادہ کثیفہ احوال ملاوت و آنرا ملو بینما و در مادہ
 معتدلہ احوال قفاہت و آنرا قفص میازد و در جفص
 طوم مفردہ اشیاء حارہ است و بعد از ان مرد و بعد از ان
 ملح و جاض و بعد از ان طوم مفردہ اشیاء بار دست
 بعد از ان غفص بعد از ان قافض سم معتدل ترین
 اشیای معتدلہ است و بعد از ان ملو و بعد از ان قفص
 داین جدول جامع قسام طوم بحسب فواعل و موازات

قوی	حرارت	برودت	قوة معتدلہ
لطیف	حرلیف	جاض	وسم
کثیف	مر	غفص	ملو
معتدل	ملح	قافض	قفص

و اکثر این مراتب در اکثر اشار خصوصاً جلد و انہا در ہر یک
 اگر بر مادہ آنہا طبیعت لطافت غالب باشد مانند انگور

برودت بسبب غلبه جوهر بار و اختلاقی که نمی آن
از جوهر بار و تاثیر برودت آن از جوهر بار آن است
بر این چنین شیء مرکب القوی می نامند و امثال آن
بطریق صناعت است که چون اندکی صبر را در بسیاری
از دوش ترش مل نمایند البته از تلخ می سازد و اما مزاج
آنرا گرم می ماند پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد
که چیزی طعم چیز را بنحوی که داند و مزاج آن تغییر ننهد
پس بطریق اعتدال در ترکیب طبیعت که بطریق اولی جائز
پس استدلال بطعوم کلیه باشد زیرا که گاه است در بعضی
جاها مخالفت با مطلوب می نمایند و گاه مجتمع میگردند و طعم
در جوهر شیء واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در بعضی
و این را شیع و شاعت می نامند و مانند مرارت و
قبوضت در ارضی سخته و آب در یای شور و این را زعوق
و زعاق می نامند و مانند مرارت و حرارت در عسل
طبیخ از حد در گذشته و گشته بخوش آمده و بعضی شمار
شیرین از حد در گذشته و مانند حوضت و مرارت و
قبوضت و بعضی میوه ها و مانند مرارت و حرارت و قبوضت
در با و بخان و مانند مرارت و نقاست در کاسنی و شمال
این ترکیبات و غیر آنها نیز بسیار است از ترکیب سنانی
و فلاشی و رباعی و خماسی غیره و الله اعلم بحقایق کما
و اما را که که جمع آن رواج است که استدلال کرده میشود
بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت مزاج شیء ذی الراحه یعنی
محض بوییدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن
در می یابد مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر
حرارت دارد و بوی رخنه ضعیف بر برودت و بوی طاهر
بر اعتدال و همچنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر
است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که را که چیز
باطعم آن مخالفت دارد مانند بعضی گلهای خوشبو که
طعم آنرا قالی از تلخی و عفوضتی نباشد که کیفیت شان
در ای آن خواهد بود و بدانکه در کیفیت استشام رواج
بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنهاست که جدا شده و
مخلوط به هوا گشته بخس نشاءه میرسد و بعضی گفته اند که
لطیفه آنهاست که جدا شده و مخلوط به هوا گشته بخس نشاءه

میرسد و فی الحقیقه شاید بعضی انشای ذی الراحه بخشان
باشند و بعضی چنین بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم
آنها خفیف و نخل برود و بخوبی که هم اجزای صغیر و
هم انچه لطیفه از آنها جدا گشته و مخلوط به هوا بقوت نشاءه
میرسد و در کس میگردد و از خجسته انشای کثیفه و صلبه
نهایت کثافت و صلابت اکثر است که خالی از را که
میباشند مانند اجزای که در عمارت و بیوت و غیره با کار
می برند و یا قوت و الماس و زرد و غیره و مانند طریق
استدلال بر آنکه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه آنکه
منقسم میشوند به سه قسم اول باعتبار چیزی که مقدار آن
از طعوم در اکثر امر و نام برده میشود و این رواج نام
طعوم سبب است بقدرت آنها با یکدیگر مانند آن که
می گویند بوی و شتاب شکر و حل و سکر و می گویند
فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و سکر و
ماهیست و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین
طعوم و استدلال اینها مانند استدلال با نه است دوم
استدلال بلامت و منافرت آنهاست چنانچه گفته میشود
که این را که طعم و موافق طبیعت و طیب و لذت و
مرغوب است مانند را که غیر و گلاب و گلهای خوشبو و
در او احمد و در صینی و زجرش شمال اینها که استدلال اینها
کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آن
در اکثر و یا آنکه فلان را که گرم و غیر مرغوب و منافرت
و مخالفت طبیعت است مانند حلیت منتن و نفوس و خفیه
و مانند اینها و استدلال کرده میشود با اینها بر حدت نسبت
جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در اکثر امر سوم اعتبار
فعل و تاثیر آن است در حاشه شامه چنانچه گفته میشود
که فلان را که مسکن حرارت و طراوت بخش داغ است
مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان را که هیچ
حرارت و خشک کننده داغ است مانند خشک و
خند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و
اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت لطافت ماده
کرده میشود و از ثانی بر حرارت و دیوست و با یکدیگر
حاره حاده موافقه و ملائمه دلالت بر حرارت و برودت

بسیار و لطافت ماده و هر انچه قوی که برید و دلالت بر
حرارت و دیوست کثافت ماده و هر را که ملائمه مسکنه
دلالت بر برودت و رطوبت و هر را که ملائمه داغ و متو
بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت
و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت
و الله اعلم و اما لول که جمع آن ایوان است پس بدانکه
استدلال اینها بسیار ضعیف و شوش و مضطرب تر
از رواج است و همچنان کلی نیست اکثر است که گفته
میکردند و با یکدیگر و استدلال اینها آنست لول بعضی
اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کنند چنانکه برودت
سفید میگردد و اند جسم طبع چنانچه در رخ و برف مشاهده کرده
میشود و لول سواد بر لب خود دلالت بر برودت و دیوست
می کنند چنانکه برودت سیاه میگردد و اند جسم یا پس چنانچه
مشاهده کرده میشود و در اشجار یا بسنه میوه یا می نامند
یا پس بی آب که چون شری بسیار با آنها رسد جرم آن متکا
و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو کس
ان نیست یعنی میگردد و اند شیء طبع را سیاه چنانچه میگردد و
اینهم تر را تخم و جسم یا پس را سفید مانند آنکه میگردد و اند
ماده و اطباء گفته اند هرگاه نوع واحد از دو ای خاص
شکل اگر مختلف شوند اصناف آن رنگ که بعضی مائل
به بیاض و بعضی مائل به سحر و بعضی مائل به صفرت و بعضی
مائل به سودا باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع
آن بارد و مانند صندل و بعضی پس آن آبر و اصناف
است و مائل به سحر مانند صندل احمد و سردی از آن کثر
و مائل به صفرت نیز از آن کثر و اما مائل به سودا و هر دو
و در میوهست مائل به بیاض از همه اصناف خود بعد از
اصفر و بعد از آن احمد و بعد از آن از همه غالب و یا پس
تر است و اگر طبیعت آن دو مائل به حرارت باشد
پس حکم آن بر عکس باروست مانند عسل سفید و سنجق
که غسل سرج و سبز میباشد بسیار گرم مائل به سفیدی باشد
اگر میش از آن هر دو کمتر و در بطیخ مهندی و انبه و خرزهره
حکم بالعکس است اکثر یعنی مهندی و انبه و خرزهره
از دو بانی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سنجق و سحر

الوان مرکب از آن هر دو اند و الوان دیگر چون کلبه
 ولالت آنها نیز بحسب کسب و غلبه بعضی آنهاست بر
 بعضی و اصل کل الوان به بیاض و سود و سر و سائر
 الوان مرکب از آن هر دو اند و آنکه از سود و سر از حرارت
 حرارت و آنستند و هر بیاض را علامت برودت و
 سر را علامت اعتدال و هر سبز را علامت برودت و
 بیض و سر زرد را علامت حرارت و میوهست پس دلیل
 سود و حرارت را کله افیون میباید گرم باشد نه سرد و
 آنکه گفته شده که قانون استدلال بالوان منصف
 مشوش و مضطرب ولالت آن اکثری است نه کلی
 جهت آنست که اکثر شبهه واقع میشود مثلاً چون غلط
 کرده شود و در یک عمل غیر و در شقال افیدن باین حقیقت
 که بگردان هر دوشی واحد و محسوس گردد و اجزای افروخته
 جدا از شیر و مزاج ثانوی صنایع هم رسانند و جوهر آنکه
 رنگ آن متغیر گشته باشد بسیار گرم همچنین است حکم و طعم
 و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار با اثر
 رخ و تند اند بحدی که غالب می آید بر اکثری از طعمها و بوها
 قوی مانند فلفل و زعفران و چند سیر و غیره و مشک
 و غیره یعنی در ترکیبی متمیز که افیون یا کافور باشد
 غالب است بر طعم و رائحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزاء و
 همچنین استدلال بر سرعت استحاله و بلوغ آن و سرعت مجوی
 و بلوغ آن نیز کلی نیست پس استدلال با سوره خسه پنهانی
 بدون تأیید تجربه تکرار و تکرار استدلال ناقص و ناتمام
 است و حکم با تجرب نمیشود ان نموده بحدی که کیفیات اربعه
 اربعین یعنی کلن غالب اصل نیاید و از آن زیرا که میتوان
 بود که شئی متمیز مرکب بار باشد و یا حار و سرد و رطوبت
 آن هر یک جدا جدا ولالت بر خلاف آن نمایند و از حقیقت
 اجتماع بر خلاف آنهاست آنکه ممکن است که ترکیب آن
 از اجزای مختلفه باشد و جزوی طعم و بار آنکه و لون قوی
 و غالب بر دیگر اجزاء باشد و در متمیز آن ظاهر گردد و چنانچه
 در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا زنده کافوریه و آنکه
 بافیون و کافور و لون اینون و قطران که سود و لون او
 که در دست شاهه و ظاهر میگردد و همچنین روائح و الوان

و دیگر و محسوس نیز و اما فیون و کافور که لون آن میوه و ولالت
 بر برودت دارند و حرارت را کله و طعم آن هر دو ولالت
 حرارت میکنند بحدی که انتشار توهم بعضی گشته که آن هر دو
 مازد استند و میتوان توفیق و جمع بین الرازمین برین
 طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب الهی اند
 در آنها در حسی و غالب است یکی لطیف و حار و یکی رطوبت
 و باعث همه افعال حرارت گشته و دیگری کشیف ارضی
 بار و که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد
 در و در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و افعال
 با طبیعت اثر خود نموده برودتی تحلیل میرود و در اصل
 و باقی میماند جزو کشیف ارضی بار و آن در دست میرود
 افعال برودت از آن صادر میگردد و و اوله هر یک از امور مذکور
 تفصیل و شرح قانون کتب میسوط این فن مذکور است
 و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود
 و اما استدلال با خود از افعال و احوال و احوال است که
 آنچه در آن قیاس و قبض باشد حار و یا بس است با برودت
 یعنی مرکب الهی است با غلبه حرارت و آنچه در آن
 تحلیل و لزوم بود در آن ناریت و رطوبت غالب
 است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا
 قابل کوبیدن باشد مانند قهوه و یا قابل کشش
 نباشد دلیل آنست که جزو حار ناری آن بسیار
 قلیل و خفیف است و جزو ارضی بار و کشیف بسیار
 همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و لا یعلم
 حقائق الامور کما هی الا فالعلماء و مخالفها جلشانه -
 فصل پنجم در بیان اعتبار ترکیب ادویه - اولاً
 باینکه در دست که چون یافته نمیشود و دوا میفرودند
 مقابلهت مقاومت تواند نمود و هر مرض مرض یعنی در
 کیفیت و خاصیت خود متکافی باشد دفع و دفع اثر
 در اکثر خصوص در امراض مرکبه و استفاده پس ناچار
 است از ترکیب و مرکب هر چند قلیل الاجزاء خفیف باشد
 بهتر است از کثیر الاجزاء و قلیل زیرا که دوا میفرودند
 است طبیعت از مرکب و آنکه از مفرد و مقدار شربت
 تمام کامل در اکثر مستعمل میگردد و بخلاف مرکب نادره که

بر شربت تمام کامل شربت میگردد و البته نادره است از قیاس
 کامل پس بالا جمال بدانکه علت ترکیب شربت اجزای
 بحسب تقویت و است و یا بحسب حفظ قوت آن یا
 بحسب دفع اذیت و نکایت آن و یا بحسب دفع رطوبت
 و نفوذ فرمودن آن و یا بحسب دفع کرمه و شاعت
 طعم و رائحه آن و یا امثال اینها از اعراض و اغراض و
 فوائد و یا اکثر امراض پس هر چند این امور زیاد شود
 اجزای ترکیب یافته خواهد شد و باقی قوت آنکه علت
 کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه درم و بعد از آن غرض
 متکافی است و دفع و دفع مرض مطلوب را بدو جهت اول
 آنکه در آن کیفیت و صفی قوی و غالب و زائد باشد
 از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف ناقص بود و یا مضایف
 و منافاتی بعضی از اعضا و قوی دار و اوج و یا بعضی از
 داشته باشد دوم آنکه مرض و علت مرکب باشد از چند
 و آن دو وجهی مقابله و دفع آنها تواند کرد پس این
 صور ناچار است از ترکیب و بدانکه تا غذای دوا می
 توان مناسب نمود و دایمی غذایی نباید پرداخت تا در
 غذای اصلاح حال مزاج و دفع مرض آن نمود و توجه را
 نباید شد و تا از دوائی ضعیف القوه سهل الموده دفع
 اعیان شود بدوای قوی و شوار نباید رجوع نمود
 همچنین تا معرق و در دفع اعیان و تنقیه شود پس
 نباید داد و تا بلین قضای حاجت و دفع فائده و تنقیه
 شود پس سهل نباید پرداخت خصوص با دویه مسهله قویه
 بی مضاعف و دفع که اعتدال قوام مواد و قابلیت دفع است
 سهل نباید داد و اگر ندر ضرورت و عدم فرصت نیز که
 طبیعت و جوهر و البته مضایف و مخالفت متناظر دارند
 با طبیعت و جوهر بدن دار و اوج و قوی و در صورت اعتبار
 ادویه مرکبه مجرب شد و اوله علی و الهای با تقدم و تا
 و آنچه تجربه طبیب خود آورده و دیگر است و امتثال نمود
 در اشخاص افزوده و از آن و انسان تنوع متکثره بهترند
 نموده غیر تجربه است و بدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن
 است که طبیب در معالجه آن محتاج بیک امر بیش نباشد
 مانند تب و یا خفین یا نریب یا تبیس و یا تحلیل

و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودا می صرف و امثال اینها
تا اگر بچینه را بر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از
چند جنس باشد در آن محتاج به چند نوع از معالجه
باشد مانند قوی و محلی که از جمله تفریق افعال است و
در اماله آن محتاج به دوا می نیست مگر دوا می میخ و دوش و
ناشفت رطوبات زائده اند و اگر در آن کم عرق باشد باشد
بر دوا اکل نیز و همچنین با اول یعنی از غلظت احتیلاج
ترکیب دوا می است که در آن کیفیت و وصفی قوی و
خالص می باشد پس آن شش قسم است اول از آنها
آنکه قوت کیفیت آن غالب بر قوت کمفیت مرض
باشد یا ضعیف و ناقص از آن مثلا حاجت بر دوا می
شود که کیفیت و حرارت آن سبب جزو باشد و یافته شود
دوا می موافق مطلوب که حرارت آن چهار سبب و باشد
پس ناچار آن را ترکیب باید نمود یا دوا می که در دو
جزو از حرارت باشد که بعد کا فود فعل و انفعال در
سبب جزو از حرارت باشد مانند ترکیب احتیلاج آب بسیار
گرم آب بیکرم و یا دوا می که در دو یک جزو از برودت
باشد مانند احتیلاج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در
برودت و ترکیب بار دبا بار و دوا می با بار و دوا می
بارط و یا یابس یا یابس و یا بارط دوم از آنها آنکه
در آن دوا صفی حالت غالب باشد که مخالف و منافی
باشد غرض مطلوب بدن خود که مثلا بسیار شدت القوة
باشد مانند فیون و فریون و کا فور و امثال اینها
و یا سبب انفوذ باشد و غرض کمتر از آن حاصل گردد
مانند سبب رطوبت و زرا میخ و نوره امثال
اینها که سبب کمال قوت و حدت محتاج اند به غلط و
ترکیب دوا می مصلحه مغزیه از جهه کاسره قوت و حدت
آنها مانند زعفران و جنید بیدستر با فیون و زعفران
با کا فور و کثیر و صمغ با فریون و دوا می و موم و
سفید و تخم مرغ با سبب نوره و کبر سبب نوره و ازین قبیل است
احتیلاج کثیرا با سبب محرق و امثال آن و سبب مل و مصطکی
و طباشیر و عود هندی در امراض معده و کبد و عروق و
نواح آن هر دو با سبب نوا و غار فیون تا آنکه هر دو را

یکبار نهند و معده و کبد و عروق و نواح آن تا فعل خود
را که مینمی نمایند و آن جزب معفر است و اذا به غلبت
آنکه از خاصیت مقومینا و غار فیون است سرعت نزولی
با سبب سببی خارج و نیز آن دوا می حافظ قوی دارد و
و اعضا و سبب شریقه و عامه المنافع اندک قلب کبد
و دماغ و معده باشند از ضرر و غایب آن هر دو یعنی
سقومینان و غار فیون زیرا که دوا می مسهل قوی از
ضرر و غایب نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت
و نیز ازین قبیل است احتیلاج و ترکیب دوا می مغزیه بلغم
حدت و سرعت مرور و نفوذ مانند کثیرا و صمغ عربی فیون
با دوا می قوی عاده سبب نفوذ و مرور مانند زرا میخ و
بورق و نوشادر و شوره و مانند اینها تا آنکه زمانی کمتر
در مثانه باشند و فعل اثر خود را بخشند و ضرر و غایب
بآن برسانند و ایضا از جمله است احتیلاج دوا می مسهل
شدید قوی با مصلحات و چرب نمودن بر دوا می
و گاه مانند ترب و بلبله جات و مغر فوس خیار شنبه و غیره
و تشویه فیون آنها مانند سبب السلطین و حب الملوک
و ما فدیون و مقومینا و اندر زوت و سا ترا دوا می مسهل
قوی و نیز از آن جمله است احتیلاج سبب کاشک و پامل
و در سبب کین برای کسر سورت و سرعت نفوذ سبب
ثوران و میجان صفرا و سودا را جهت آنکه ترشی حاد
مغض هیچ صفرا و سودا است و نیز شکر و عسل سبب سبب
که در اندام شدت نفوذ و کاسر حدت سبب سبب
دقوت کبدی سبب کمال غلبت و سبب شیرینی از
برودت و جذب مینمایند افعال مطلوب از آن شش جنس
حدت صفرا و نفوذ و در جمیع سالک مجاری و مقومین
و غیره که مینمی صادر میگردد و نیز احتیلاج دوا می
سبب سبب منافع و فواید مذکوره است ایضا احتیلاج
شیرینی با سبب بلبله جات و بلج از سبب سبب
آنها و غیره با شکر و یا عسل از سبب سبب شیرینی
است ترکیب دوا می لطیفه نفوذ با دوا می سبب نفوذ
مانند تخم رازیانه و کرفس انیسون و کنوشت و دهن
بلسان و امثال اینها که سبب کمال قوت نافذ خود را

در کبد و غرض مخصوص مینمی نمایند که افعال مطلوب از آنها که
مینمی صادر گردد و از نفوذ سبب و تکمیل مواد و غیره پاک
ناچار است از ترکیب آنها با دوا می که جاذب آنها باشد
سبب خلالت جهت کینه تا آنکه در کبد قرار یابند و لطیف
و دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترب که جاذب سبب سبب
و امثال اینها از دوا می ساده سبب نفوذ مانند زرا می
بلسان که محتاج سبب ترکیب با دوا می لطیفه نفوذ
شع اندوسم از آنها آنکه دوا می لطیفه نفوذ و یا ضعیف القوة
و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضی مطلوب قوت و فعل آن
باطل و زایل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن را
سبب ضعف قوت خود و یا سبب سبب بعد مسافت عضو
مطلوب و یا سبب عدم اختصاص آن با عضو برین راه
متفرق و منتشر گردد و دوا می قوت آن بعضی مخصوص نزد
و یا آنکه اختصاص آن عضو شده باشد و لیکن به تنهایی
نمواند رسید پس درین صورت محتاج است ترکیب با دوا می
نفوذ مختص با عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع
احتشار او شده برود قوت و اثر آنرا بعضی مخصوص
برسانند مانند دوا می زعفران در اقرص کا فور و دوا می
و همچنین کا فور و آنها تا آنکه سبب اختصاص که زعفران
و کا فور قلب دارند بر دوا می اثر برودت کا فور
ادویه را قلب رسانند بدون کسر آنکسار بسیار نیز از
خاصیت زعفران است که بعد رسانیدن اثر دوا می قلب
هم بقوت حرارت خود و هم با صفت و فعل و افعال دوا
با طبیعت خاصیت و اثر آن را که باطل میگردد و باقی
میان اثر و قوت دوا می ازین جهت است که مقدار زعفران
را در اقرص کا فوری کمتر از وزن کا فور و کا فور را
ادویه قلبیه کمتر از وزن ادویه دیگر مینمایند تا عیب
بر آنها نیانند و معین و مبدق آنها باشند و نیز ازین
جمله است ادخال سبب که در ادویه مختصه لطیفه
ازین جهت داخل کرده میشود زعفران اسارون سبب
و غار فیون تا آنکه هر دو قوت این هر دو را بر دوا می
و عروق آن برسانند و این هر دو که مینمی فعل خود
نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه مقویه عطره

قابضه و مفتحه و منقبضه و منقبضه و در ادویه محققه باورام کبد
و ماغ و معدده و گرده و شانه و انشین مانند عود وندی
و مصطکی و درواحر و کون و باسملات معذنا و مشک
و مصطکی و باسملات کبد و درواحر و باسملات و بلع و بل
الطیب و باسملات انشین کون و انشین ازین قبیل
است اوخال ذرات همتا اختصاص آن گرده و شانه
با ادویه مدره نافعه مضاعف کرده و شانه تا آنکه قوت آنها
را بر دوی بالا نقصان و ضعف بان هر دو عضو برسانند
و نیز از ان قبیل است اوخال سکه در دهن و در هنده و طبع
و با بون نیز در اعنوده و ادویه مشربیه جهت آنکه در با
و دقت است بی محمله و دوم قابضه که بقوت محله
از در نفس عضو نماید و بقوت قابضه منع و سد مجاری
و سام و منع القباب مواد بدان عضو میکنند و همچنین آنکه
در سکه قوت است بی مفتحه و دوم نافذه و سوم قابضه
و در دهن و در نیز سکه قوت است بی مفتحه و سوم محله و سوم
البینه مخیه بلکه قوت قبضه نیز دارد و الاضاح از آنکه
است انشراح زجیل یا تر به جهت آنکه تر به بصرفه خود
تقطع و ترقیق و دفع مواد بلفیه غلیظه که مینگی بدون
اعانت با زجیل نمی تواند نمود مصطکی برای تقویت
معدده و کبد است و همچنین است ترکیب بعضی ادویه مسهله
بالبعض دیگر برای زیاده فی تقویت و اعانت بر دفع
فلاح مواد و ترکیب امتزاج شراب ریحانی صافی رقیق
با مار الحیم برای صاحب غشی حوالی و صاحب ق کافور
با مار الشحیر برای مدقوق همتا آنکه مار الحیم سبب از عصبیکه
دارد و بجاری و مسالک می چسبند و بروی بعضی مقصود
و اعقاق بران نمیرسد و شراب سبب شدت نفوذ خود و زودی
از اسیران و خود نیز غذایت دارد و کافور نیز بر دوی
از مار الشحیر القلب سیرساند همتا اختصاصیکه القلب دارد
و نیز بر قوی مینماید و ازین جمله است ترکیب ریحات
محلیه با دراع نزد تراید و درام که طبیعت مدبره
برن باذن خالقها بل همه فعل خاصیت هر یک را
بجای لائق خود میرساند و از ان این امور غریب و
بعید نیست امور و قتیقه خفیه عاملیه غایبه بسیار از ان صا

میکرد و زیرا که خلیفه عقل و نفس در عالم اجسام هم
از انما آنکه منافات و تضاد داشته باشد با روح
و قوی بعضی جزا مانند افیون و سایر ادویه قویه سمیه
و غیر سمیه مسهل که محتاج بحافظ و مصطکی اند مثل
افیون که در ادویه عین بدون زعفران و در اقرص
و زهره بند با زعفران و جند و مشک و هم چنین در
ادویه قلبیه بدون آنها به تنهایی استعمال آن جائز نیست
برای آنکه مفتی ارواح و قوی و مطفی حرارت غریزی
است و همچنین ادویه قویه و مسهلات سمیه که بدون
مسلمات و حافظات قوی و ارواح و اعضا مخصوص
اعضای رشیه و عامه المنفع مثل قلب و کبد و ماغ
و معدده و گرده و شانه مانند سقمونیا و غار لقیون و مثال
آن هر دو با صمغ و کثیرا و غیره از مغزیات و
مصلمات و تشویه و تدبیر و ادویه حافظه ارواح و قوی
جائز نیست و همچنین شمار و مثال آن بدون صمغ
و سوم و او بان چنانچه ذکر یافت خیمه از انما آنکه آن
و در اکریته الراسخه و یا بشع الطعم بشع و طبیعت آنها
قبول ننمایند مانند حلیت و صبر و خیار شنبک که محتاج اند
آن هر دو با خلط و امتزاج با دوی خوشبو نیکو طعم از
قبیل زعفران و عمل و خیار شنبک با کلابا با عسل
طبیعت و عدم نفرت و کسورت و دفع غایه غلیظه
آنها گردد و ششم از انما آنکه عضو سبب شدت لطافت
و شدت ذکا می حس خود برداشت ادویه قویه حاده
کایه نداشته باشد مانند قلب ماغ و عین و فم معدده
که جهت کسرت مدت آنها محتاج اند ترکیب ادویه که
کاسر حدت آنها و یا تبلیه عضو باشد کثیرا و العبد
افیون و زهر النج و ادویه مقویه حافظه آنها در ادویه
ماکوله و مشربیه و صمغ و او بان و سوم و قتیقه خفیه مرغ
و افیون و رالمبیه و صمغ و قیر و طیات و درام و اندر مرغ
و زهره و سفیداب و قوتیا و زهره و انشال اینها که
زوجهت و از خاتمه برو غیر با مانع آیند از شدت تاثیر
و دراک بالمدع و نفوذ و کاشش و تقطیع و احراق
و غیره و ازین قبیل است امتزاج شیر نهایی مقصودیه

قلب کبد و فم و معدده و راسخه مانند کلفند و شرب
و به و جوارش عود و واد اسک انشال اینها با ادویه
خاده و کریته الراسخه به طعم مانند حلیت و مرکبی و صمغ و مثال
و اکثر این امور با هم مشارک اند و اما دوم که طبیعت
و در ترکیب مرض باشد و آن سه امر است اول آنکه قوی
مرکب از دو خلط باشد و دومی مفردیه نهایی و ثانی ازین
هر دو خلط مانند سطر الغب که غب غیر خالص نیز مانند
ماد و آن مرکب از صفرا و بلغم است محتاج میشود در حال
آن ترکیب سهل صفرا با بلغم مانند سقمونیا یا هم غطیل
مثلا و اگر مرکب از سودا باشد یا کچرا منی یا از در و زهره
اینها مثلا و نیز ترکیب کرده میشود دوی کاسر حدت
قانع و دفع ماده صفرا با در محمل و منفع قطع
دفع بلغم مانند سکه و شکله و بز و مناسبه و همچنین
بز و زهری و شرب بز و در انشال آن هر دو مانند و ازین
متوجه که محتاج اند و ان به تنقیه و سخ و چرک و قطع هم
رازد و انبات کیم صلح و فقدان و مفرد و چینی پس با
ترکیب باید نمود از با دوا نیکه چرک و دس و زهر
ناید و دوا نیکه گوشت بروی اندازند و تیغ باز نازد و هم
از بخار و در ادوام باره صلبه و در کبد محتاج اند و علاج
آنها بدوا نیکه در ان انضاج و تحلیل و تقیق و قبض باشد و در
مفرد و چینی یافت نمیشود پس با چار اند ترکیب
حلیه بر انضاج و انشین برای تقیق و زعفران برای
تحلیل و درواحر برای قبض و حفظ قوت زیرا که سبب
انضاج و تقیق و تحلیل مواد آنها سهولت و دفع میشوند و
سبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بران منصب نگردد
مگر آنکه اگر قبیل از انضاج محملات استعمال کرده
لطیف ماده تحلیل میرود و کشف آن متعجب میگردد و طول
می انجامد و اگر در ادوام باره صلبه کبد که از غیر استعمال
از درم حار و یا سبب انشال و طریق میان کبد طی لای
و مجتمع گردد و در کبد خلط غلیظه سودا ویه که محال فیه
میکرد آنها را و حال سبب انشال و نمیشوند فیه سبب و
محتاج اند ترکیب با دوی مفتحه مجاری نیز در درم
حار و موی و یا صفرا و موی نیز که مرکب از سودی و زهره

اتصال و مرض ترکیب است محتاج اند بسوی ترکیب
 بدوای بار و برای زوال سور مزاج مار و بسوی را و د
 برای منع و باز داشتن ماده تازه از انقباض و نزول
 بدان عضو بسوی محلل برای تحلیل ماده منصبه حاصله
 در آن عضو و بسوی مقوی قایلین مانند ترکیب جوده
 قهر حاصل و با بوند و افاقیا هر یک بر اسه فائده
 غرضی شریکند کور و بر همین قیاس هر ترکیب دوم
 آنکه یافته شود و دای مفروضه در آن دو قوت بیشتر
 یکی از آن هر دو قوت و دیگر ضعیف تر برای مرض مزاج
 از دو قوت و آن دو با آن هر دو علت بطرف خود
 نتوانند مقابلهت و مقاومت نمایند زیرا که یک قوت
 خود قوی و غالب می آید بر یک مرض و بقوت دیگر
 و تا عمل مرض یک پس ناپا را در ترکیب آن بدوای
 که تحلیل هر دو قوت آن نماید مانند با بوند که قوت تحلیل
 آن بیشتر است از قوت قبض پس هر گاه مقصود قبض شدید
 باشد باید ترکیب نمود آنرا بدوای قایلین تا مقصود
 گردد و آرم سوم آنکه یکی از دو جز و مرض قوی از دیگری
 باشد و دای مفروضه هر دو قوت آن متکافی و متسانی
 آن هر دو جز و مرض باشد در شدت و ضعف یافت نشود
 پس مقصود نیز محتاجند ترکیب آن بدوای که بر
 تقویت یکی از آن دو قوت بفرزاید و از دیگری بکاهد
 تا موازنه مقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر با بوند
 باید افزود تا قوت تحلیل آنرا کم نماید و چیزی که قوت قبض
 در او آنرا بفرزاید اگر منظور زیادتى تسبیح در او باشد
 والا چیزی که اعانت بر قوت تحلیل آن نماید معادل و
 مساوی مرض گردد و مانند ما را شعیر در قرحه ریه دوق
 که به هر دو ت خود به تنهایی و غالب طغای حیات نمیتواند
 و اما بقوت جلای خود متکافی است قرحه ریه را و مادر
 لغزیه ناقص است قدری کثیر و طین مخنوم در قرحه ریه
 بالضرورة و کافور در دوق اضافه باید نمود تا مقوی
 قوت لغزیه و برودت آن شده و غالب قرحه و دفع حرارت
 دقیقه نماید و اضافه یک دو در صورتی است که مرض
 مفروضه باشد و مستحکم نباشد اما در صورت ترکیب در استحکام

پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب او به متعدد و هر چند
 ترکیب مرض زیاده باشد ترکیب دو نیز زیاده باشد تا
 آنکه مدد حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت نوعیه
 خاصی که مقاومت تواند نمود و دفع مرض و تحلیل باشد
 فواید کثیره که یافته نشود و دای مفروضه نیز نتواند
 که دفع امراض و غوائل بسیاری از آنها نماید مانند ترکیب
 فاروقی امثال آن از معاینه کبد و صفرا و غیره از
 ادویه مرکبه فائده بداند که مقدار شربت بعضی نسبت
 با مزجه سالقه و جمعی قیاس بمعدل المزاج و طایفه قدری
 را مشروط داشته اند که کمتر از آن موثر نباشد و کمتر
 مقداری را اعتبار نموده اند که زیاده از آن فایده
 نمود و اکثری نسبت لضعیف المزاج و قوی موافق
 قوی المزاج قدری معاجین ساخته اند و اولی
 در اعانت حد وسط و احتیاط است و امثال علم -
 فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج
 مقدار شربت آنها - بدانکه ضابطه درین چنان است
 که چون ترکیب کنند ادویه چند را که برای هر واحد واحد
 غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار
 شربت هر یک از آنها بمقدار شربت از دیگری آنقدر
 غرض مطلوب از هر یک باشد مثلا اگر غرض تسکین
 باشند اعم از آنکه مقادیر شربت آنها متساوی باشند
 یا مختلف باید که بگیند از هر یک از آنها جزو و مقدار
 شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب است
 عدد ادویه یعنی جز و مخرج آنرا مانند خمس از خمس راجع
 اربع و ثلث از ثلث و نصف از انصاف بر همین قیاس
 پس هر گاه احتیاج شود ترکیب دوائی از برای دفع
 و قطع و جمع بلاغم و حسب القرح و سایر دیدان از
 کابلی و ترید سفید و قنبیل و لسان العصاره و شیخ
 از منی و در منه ترکیب است و عدد ادویه پنج باشد باید
 خمس مقدار شربت تمام کامل از هر واحد واحد گرفت
 و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و یا آنکه شربت
 تمام هر واحد را گرفت و ترکیب کرد و به پنج قسمت
 پنج شربت تمام نمود برین قسم که از برنگ کابلی قنبیل و

شیخ که مقدار شربت از هر واحد دو در سه است از ترید و
 لسان العصاره که از هر یک سه درم است و ترکیب
 و به پنج شربت تقسیم کرد و یا آنکه خمس هر واحد واحد گرفته
 یک شربت کامل نمود و بدانکه اصح آن است که معصیات
 و مبرفات و مصلیات آنرا در قنبیل و کبیر از دوق و منی و
 و عمل و شیخ نبات و قند و غیره محسوب و تقسیم کنند
 و اکثری محسوب داشته اند و چون اراده کرده شود کیف
 دوائی از برای دفع صفرا و بغم از صبر و غار لقیون و
 شحم خنظل و قونی که چهار دویست و مقدار شربت تمام
 غار لقیون و دو درم و از صبر و شحم هر یک دو مثقال و نیم
 و از قند و منی نیم درم و مجموع سه درم و پنج سس درم
 است ربع آنکه بتخمین یک سس کم یکدر صبر و مقدار
 یک شربت تمام آن باشد و اگر غرض تسکین باشد
 بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود و همان نسبت بود
 آن بعضی بفرزاید و از بعضی بکاهد باین شکل اگر غرض
 اسهال صفرا زیاده از بغم باشد باید که صبر بمقدار
 زیاده از غار لقیون و شحم خنظل نمود و ازین هر دو یک
 دیا بالعکس بر همین قیاس و ترکیب باید ترکیب نمود
 و مقدار شربت آنرا معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد
 هر یک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است
 تمام گرفته باشند هفت شربت و همچنین و اما در صورت
 تفاوت و زیادتى و کمی جز اولی آنست که بر هر
 حساب کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند پس از آن که
 فائده بیاید و است که آنچه بوده باشد از مفرات آن
 مرکب مصل و عموم در ترکیب باید که آنرا بدل و حذف
 زیاده کم نمایند تا اینکه نقص باطل و ضعیف نگردد
 و فائده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند
 افی در تریاق فاروق و حسب القرح و سایر دیدان از
 و صبر در اراج فیکر و خرق در اراج و نواز و همچنین بلکه
 باید که حتی المقدور اخبار را سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز
 و تبدیل و کم و زیاده نمایند تا آنکه غرض مطلوب شود
 اگر دوا مصلیات و مبرفات و امثال آنها از لاحق
 محتاجات یعنی از آنکه داخل کرده میشوند یا تقاضای ثانوی

که نیم شقال است دو شربت عاقر قرحا نیم سبتور دو
شربت باشد پس مقدار شربات کل جزا که هر شربت را می
علیه فرض کرده شود یکصد و شصت یک میشود و اما کیفیت طرح
بزرالینج باردیاس در سوم افیون باردیاس چهارم و
سفید و عاقر قرحا هر واحد باردیاس در سوم و زعفران
و یاس در چهارم و بنبل الطیب حار و یاس در دوم و زعفران
حار در دوم و یاس در اول است پس کل کیفیات باره
چهار صد و شصت و عاقر یکصد و شصت و شربت و یاس
پانصد و هشتاد و شربت و چون اجزای اجزاء عاقر که اقل است
از باره که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای باره
و دو صد و نود و و میماند و این را که بر سبی غذا و یک یکصد
و شصت یک است تقسیم نمایند سه درجه در ربع و شش میشود
بالتقریب پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر در ربع
عشر بار و یاس در سه درجه ربع و شش و شش شش
بالتقریب مانند این مضر بار و سولف از گل سرخ و نیلوفر
از هر یک ده درم و مر و ارید و سید و کبر با ولسان الثور
طبا شیره و صندل سرخ و سفید و خشب الکدر از هر یک
در هم بهمین سفید و بهمین سرخ و تخم فرخ خشک و تخم کاسنی و
تخم خیار با درنگ و تخم خیاره از هر یک دو درم و کافور نیم
شقال است که حله مقده و و با شنبه و اما افزای آنها
گل نیلوفر و تخم خیار با درنگ و تخم خیاره از هر یک
بار و طب دوم و مر و ارید بار و یاس در دوم و صندل
بار و سوم و یاس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک
بار و در دوم و یاس در سوم و سید بار و اول و یاس در
دوم و کافور بار و یاس در سوم و گل سرخ و خشب الکدر
هر یک گرم در اول خشک و دوم و بهمین و فرخ خشک
هر یک گرم خشک در دوم ولسان الثور حار و طب در
اول و تخم کاسنی مال بجزارت یاس در دوم و کبریا
معتدل و یاس در دوم و نفولی بار و در اول است و اما
مقادیر شربات آنها پس از گل سرخ پنج درم است و
در هم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر سه درم است
پس سه شربت و شش باشد و از مر و از نیم شقال
پس تقریباً چهار شربت باشد و از سید یک درم است

پس شربت باشد و ازلسان الثور دو درم یک نیم شربت
و از کبریا نیم شقال تقریباً چهار شربت و از طباشیر یک درم
سه شربت از صندل سفید یک شقال تقریباً سه درم
آن دو شربت باشد و از صندل سرخ نیم شقال است و از
طباشیر یک شرب باشد و از خشب الکدر یک شقال تقریباً
دو شربت باشد و از بهمین سفید و بهمین سرخ هر یک یک درم
است پس هر یک دو شربت باشد و از فرخ خشک و تخم کاسنی
یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درم یک شربت
باشد و از خیار با درنگ و خیاره از هر یک پنج درم است
ثلث شربت باشد و از کافور یک شرب است شربت
باشد پس اجزای عاقر چهارده و نیم و باره چهل و نه و طبع
نه و یک سدس سدس و یاس سه هفتاد و نه شده و عدد
شربات سی و شصت و نیم و چون اجزای عاقر که اقل
از باره که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار نیم
بارده میماند و همچنین اجزای رطب که اقل است از یاس
که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد و یاس باقی
میماند و چون اجزای باره باقیه را بر عدد شربات
تقسیم نموده شود خارج قسمت باقیین یک درجه الا یک
عشر میشود و همچنین اجزای یاس باقیه را که بر سبی غذا و
قسمت کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر میشود
بالتقریب پس این مضر بار و یک درجه الا یک عشر و ربع
و یاس در دو درجه الا یک عشر و باقیین یاس و بهمین
قیاس و ترتیب هر یک را که خواهند در جات کیفیات آنرا
معلوم نمایند و بدانکه چون ارمقادیر شربات ادویه اکثر
تخمین و قلت و کثرت آن بحسب افرجه اخلاص توت
صفت دانسان و فصول و بلدان مختلف میباشد لهذا
شیخ الرئيس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در فصول
قانون و دیگر اطباء متقدمین متوجه قید و ذکر آنها
نموده اند و هم چنین تحقیق در جات کیفیات آنها نیز
و الله اعلم بحائق الامور

شربت آن نمایند و جزوی از وزن مرکب نمایند که نسبت
آن جزو مجموع وزن مرکب چون نسبت احد باشد بعد
شربات آن مثلاً اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
عدد شربات ده پس اعداد را از وزن نمایند زیرا که نسبت آن
بره که عدد شربات است چون نسبت سه به یک است که وزن
ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت
آن سه درم باشد و اگر بالعکس باشد یعنی عدد شربات
سی باشد و وزن مرکب مقدار شربت ثلث در هم
زیرا که ده را با سی نسبت ثانی است و به بیان دیگر آنکه مثلاً
اوزان در هم ادویه مرکب را بر عدد شربات
آن تقسیم نمایند خارج قسمت از آن مقدار شربت آن باشد
مثلاً عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل اربع
نیم باشد و اوزان ادویه پنجاه و هفت درم بالتقریب
و خارج قسمت پنجاه و هفت بر اربع نیم یک درم در ربع و
در هم در ربع عشر میشود و باقیین پس مقدار شربت آن
مضر مذکور همان یک درم و شش در هم در ربع عشر
باشد و اگر اوزان ادویه چهل باشد مثلاً و عدد شربات
پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت
آن دو درجه و دو ثلث درجه باشد و بالعکس یعنی اگر
اوزان ادویه پانزده و مقادیر شربات چهل باشد
قسمت که مقدار شربت مرکب است یک ربع درجه و شش
میباشد و به آنکه نسبت دو و دو ثلث به پانزده که عدد
که عدد شربات است همچنان پانزده است با چهل که اوزان ادویه
و بهمین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر یک را که
خواهند استخراج نمایند و الله اعلم بحقائق الامور
فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفروده بالا جال
و الاختصار بدانکه ادویه مفروده از سه جنس بیرون
نمیآیند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس بعضی از آنها
میشود و عمرهای انواع و اصناف آنها بحسب شربت
خنث و تمام ترکیب و متانذالا جزا و لطیف بون اعمار
و جواهر آن و عدم آن مانند ذیبت حجر الماس یا قوت
و زهر و امتثال آنها از معدنیات که مدت مدیدی باقی
میمانند و فاسد نمیکردند و اما لقره معدنیاتیکه بدان

نباشد یعنی ناقص التزکیب باشد پس آنرا در آب و غیره بسیار باقی نمی ماند و بر روی فاسد و فانی میگردند خصوص که در آب و گل و فن تانید و مدتی در آن بماند و از بخار پس ناقص میشود و قوت آن تا یکسال و زمره رفته باطل می گردد و سفید آب قوت آن بیش از یک سال باقی میماند و مرکب که در سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین قلیچها و قتیضها و قوتها و اما عیسای فادر هر نوعی با در هر مدتی خطائی و قند صافی و انواع خوشترنگ و خوشبوی الماس آن نیز مدتی در قوت آن باقی میماند اما در نور مدت بقای آن از آن کمتر است و اما طلا و طبعه لرد و آن مانند طلا و غستانی و مخوم و آنچه بدان برود مانند بقا و قوت آنها از نور نور کمتر است و کل آنجا و طلا را چون مسابین و مدتی بر آنجا بگذرد و قوت آنها ضعیف تر از طلا میگردد و زمره رفته مثل اجار و طلا را دیگر میشود و کسب مراتب خود با و آنچه صاحب است مادام که راسه آن باقی است قوت است پس بهر صورت ضعیف و باطل میگردد و مثل سائر اجار و طلا را میشود و اما در علم فائده بدانکه اکثری بر آنند که ماده و بسا اوقات متفرقات و زریق و کبریت است پس هرگاه هر دو در نهایت خوبی جوهر صفا باشند و کبریت در قوت تاریت صافند و باقی باشد صورت ذبی بر آن مرکب از سبب افاضل جزیره فائده می گردد و هب تکون می یابد و اگر زریق غالب باشد با قوت بارده صفت فضی می یابد و قصه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر با قوت مانده باشد صورت طلعی می یزید و هرگاه رویت جوهر آن بیشتر باشد صفت اسری می یابد و اگر زریق جوهر الجوهر بود و کبریت ردی الجوهر و مانع ظهور اسباب صافی باشد بالتمام هر چند آن اسباب و افر باشد صورتی می یابد و چون با خیال اگر میوست شده بر آن غالب باشد صورت ردی قوتی که خارج یعنی مانند زریق و اگر کبریت جید الجوهر و زریق ردی الجوهر باشد با عدم سبب صفت صورت حدیدی بر او فائده می گردد و اصل صنعت کیمیا را عقیده است که انتقال سبب بعضی

بعضی با اعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع برخی هر یک شوند ممکن است اما شاید این سخن توهمین پیش نباشد زیرا که انتقال بقا و قوت محال است و همچنین اجار و طبعه غیره و طبعه مانند یا قوت و الماس زمره و غیره یا نیز اصل ماده و بسا اوقات آنرا زریق و کبریت است با احتمالات مراتب از صفا و کدورت و غیره و اما در علم و همچنین اگر زریق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت نامصاف باشد ترکیب محکم و حافظ صورت نوعیه خود مدت مدیدی باقی تواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم التزکیب نرود و حافظ صورت خود مدت مدیدی تواند بود و اما در بعضی است پس آنها از قبیل صمغ و عصاره دیا و از با و قنار و با الیهان و قناریات و یا او بان و یا اوراق یا زرق یا یا غصان و یا اصول و یا قنار و یا مثال اینها اند پس صمغ مدت بقای آنها تا سه سال است و عصاره از آنها کمتر و اما از با و قنار و گلهها و شکوفهها باشند و اوراق عجب قوت و منعف خود یکسال نهایت دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما الیهان و قناریات مانند سقونیان و فریون و اینون و امثال اینها پس سقونیان قوت آن تا بیست سال می ماند و اینون از آن ضعیف میگردد و زمره رفته باطل میشود و فریون تا چهار سال و اینون پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده نیز گفته اند و با بجه اکثر الیهان قوت آنها تا چهار ده سال باقی میماند و اما او بان پس بارده آنها زریق فاسد میگردد و خصوص رطبه آنها که در یک سال و چهار رطبه و یا لیه آنها بر مراتب یکسال تا دو سال پس فاسد و متکثر میگردد و اما در این بلسان پس آن از قبیل الیهان است و قوت آن مدت مدیدی باقی میماند و گفته اند هر چند گفته تر شود جید و قوی ترمی گردد و هم چنین در آن کافور و درین از خمر تا دو سال و با زریق پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدین مانند منقر که دکان و با دام و بسته و چغوزه و نارچیل و کچد و خشخاش و خیار و سهند و آنه و خرنیزه و لادن و امثال اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الدین مانند عسل و

و حر و خردل و رازیخ و امثال اینها است و در اول سال محاسبه و نگاهبانی از نم و رطوبت خاک با و غیره باقی میماند و اما غصان و یا اصول و قناریات مختلف می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت رخاوت و منعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و درونج و در و زردچوبه و دار سینی و قناریه و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و زریق اینها زیاده مگر آنچه در آنها رطوبت فضاییه باشد مانند زنجبیل و زنجبیل و زردچوبه و زراوند و در سبب و همچنین در آن شقاق و امثال اینها که بزودی گرم میخورند و ضعیف فاسدی گردند و اما آنچه از لحاظ و عرق سبب باشد تا سال قوت آنها باقی میباشد پس بهر ریح باطل می گردد اما در این حیوانیه مانند تخم و ماره و الفخه و قرن و عاقر و طلف و زبل و بعد و دم و آنهم که پیه باشد هرگاه بکین و نهک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مارم و بعضی ترکیب دیگر و بعضی اراضی خوانا بود و اما ماره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از تخم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند و اما الفخه که پیرایه نامند یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و عاقر و غیره که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشند پس قوت آنها باقی میماند و اما زبل و بعد و دم که عبارت از مژگان و شکر و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و جاد و بز و ضب تا یکسال و هم چنین خون آن غا جاذبه است پس قوت آن تا ده سال باقی میماند و اما در علم فصل و هم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار ادویه مرکبه و اما آن زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول صفت مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق فاروق مجرب است و در سال مطلق احتمال متوان نمود و اما آن بعض متاخرین استعمال آنرا بعد از ششماه جائز و ششماه و اما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم به چهار طبقه میگردد و طبقه اولی معاین کبار اند که در ملوک تریاق فاروق از

و سحر نیا و سوطیل و معجون صطوخیدون و معجون و معجون قیصر
امثال اینها طبقه ثالثه ادویه مرکبه است که مدت عمر و
بقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند شیره طریقت
و جوارشات و اقراص مانند قرص کوکب و قرص قیل
و کلکلاج و درلوب و معاجین صغار و لها بقول العنبرین
رب و شراب به ادام که طعم و رائحه آن باقی باشد
متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی باشد
طبقه رابعه مرکباتی است که قوت آنها از دو ماه تا
شش ماه نهایت تا یک سال باقی ماند مانند
جوب و ادیان و ذرورات و صنفوفات و ضمادات
و ملایم و اسفوف تعلیقات و سفوف حب الرمان
و امثال اینها و همچنین سفوفاتیکه آب گرم یا سرد
اخذ نمایند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه به ستور
قوت آنها باقی میماند و اما الکمال و شیافات پس قوت
آنها زیاده میشود از ذرورات خصوصاً با سلیقون و
مانند آن و بدانکه هر چند حفظ و حرمت آنها بقولین
بهتر و بیشتر نمایند یعنی لذرات و میو است بسیار
برودت و رطوبت و نداوت و غیر محفوظ دارند و همچنین
از کل آفات و ادویه آنها جید غیه کننده فاسد و غیر
عسل یافتند و یا نباتات و یا آنچه با آنها سرشته میشوند
تازه و بهتر باشند و ترکیب کننده و پرنده آغذا
صاحب قوت تر باشد مدت بقای قوت و عمر آنها
زیاده و بیشتر خواهد بود بالعکس گفته و انشا الله
فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء
در بابیت و خواص ادویه تحقیق نماند که چون اکثر ادویه
سبب ماکن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی
و کنگی و خامی و کمال رسیدگی امثال اینها تحت نظر
و الماهته می باشند پس هر گاه شخصی مثلاً در بلدی که
بلدی و یا در فصلی و در فصلی و یا درین تازگی و
در زمان خشکی و یا در وقت خامی می رسد که یا در هنگام
چنگلی و رسیدگی و امثال اینها و اوای را مشاهده نماید
و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و
غیر اینها از آن تأمیند و دیگری در غیر آن اوقات و

ادراک آنها شش ماه باشد و در ششم یا هفتم شمال
 توان نمود مانند اسافیا گبری و صغری یا ارجات کباب
 و اصغر سلیم و یاقوت و بر شش و بر غماهی و دیگر تریاق
 الطین و شیا و لیلوس اصغر و اکبر و حمر تا که در آن مردار بر
 داخل نباشد در آن ملان و شلیقا و فوادر و قطار مان
 اصغر و اکبر و معجون و غیره معجون قباد الملک و معجون کبیر
 و معجون مهر و ارسطون و افلوینا فارسیه بقول صاحب
 کامل الصناعت و با بخله کبیری که در آن انسیون باشد
 و صاحب کفایه تریاق اربعه و در حمر تا با لور و اقراض
 الکوکب و دوار الکرم کبیر و صغیر و دوار الملک کبیر و صغیر
 و از طبقة اولی شمرده اند و در کنش یو حنابن طریق
 از طبقة ثانی شمرده اند طبقة ثانی مرکباتی اند که نهایت
 زمان ادراک آنها شش ماه باشد مانند معجون قیصر و معجون
 صلیحین و اقراض مک و اقیل و سایر معاجین متوسطه
 مدیه بول و مانند اینها طبقة ثالثی مرکباتی اند که زمان
 ادراک آنها دو ماه باشد مانند امر و سیا و تریاق غره و
 دوار المسک علو و مر و فغوش و معجون خطا طیف و
 امثال اینها طبقة العیه مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند
 در روز اول و دوم ترکیب با نجوب او یا ن و صفوات
 و ذرات و اشهر و مضافات و اطلیه او و یسه و افرا
 خفیه و امثال و شیا و مضافات و فاسک و مراجم و امثال
 اینها و امانت اعمار و دویه مرکب پس بدانکه اینها نیز بحسب
 مراتب خود تقسیم بر چهار طبقه اند اما تریاق فاروق پس
 تا سی سال قوی باشد و بعد از آن ضعیف میگردد و نیز
 بتفصیل انشاء الله تعالی و تریاق فاروق خواهد آمد
 طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده
 سال باشد و بعد از آن ضعیف گردند مانند شمر و اطلیه
 و ایاست و نوزایا و ایاست ارکا غانیس و ایا بروج کبیر
 و افلوینا فارسیه و اسیم و بر شش و سایر بر شها و شلیقا
 و امثال اینها طبقة ثانی و دویه مرکب است که مدت عمر
 اتمای قوت آنها شش سال تا چهار سال باشد مانند
 زمر و سیا و ارسطون و انقرو یا دیا یا ارجات و تریاق
 و تریاق غره و اتران و دوار الملک و دوار الکرم

بردارند که مار الزجاج است و اما آنچه بنام است بهر
بسیاری از اوراق از بار است باید که بگیرند از آن که غشیه
و فصل در زمان و وقت لائق بهر یک و بعد رسیدن کمال
خود و پیش از افتادن از درخت پیر مردگی و غیر شدن است
راگ نبوی آن و در سایه با احتیاط تمام خشک کنند و بعد
در طوبات و غیر با محفوظ دارند و اگر آنچه را قیاسی
و غرض کمال خشکی آن باشد که آفتاب کمال احتیاط خشک
نمایند و آنچه از قبیل جز در باشد واجب است که بگیرند
بعد از آن و محکم شدن جرم و خشک شدن و طوبت آنها
بعد از آن و در اصل شدن خامی و در مردگی و پیر مردگی
آوردن اوراق آن و بدستور در سایه خشک نمایند و از
گرد و غبار و اختلاط با شیار غریبه و رسیدن نم و طوبت
و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند و باید که او به نباتیه و قیاس
الغیاث مخوفه مفروده و مرکبه در بلدان مخوفه الکلیفه و در
صلبه بهر یافت میشوند و همیشه در وادها دران بلدان و در
اقوی می باشند و لند او به جلی و رطوبی و بری اقوی می
از بسببانی و اکثر او به باره در بلدان حاره و
بکس نیز کیفیت آنها و اکثر امور شدید تر و قوی تر می باشد
و او به معتدل و در بلدان معتدل و رطبه در بلدان رطبه پس از
آنها از ان بلدان و اراضی اولی از غیر آنهاست و آنچه
از قبیل فضبان و قشور است بهرستور باید که بعد از رسیدن
کمال لائق بحال آن پیش از رو به پیر مردگی و خشکی و کمی
چسبیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه
از قبیل مصل است بعد از اخذ نموده هنگام رسیدن بر کمال
آن و قبل از رسیدن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل
خريف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه را تمامی
اخذ باید نمود که در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و پیر مردگی
و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و در کمال
اصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار نیز بهرستور بعد
کمال نضج و رسیدن و قبل از پیر مردگی و افتادن
خود بخود از درخت اخذ نمایند که منظور و مطلوب است
آن با غیر و آنچه را از آنها درست و با پوست خشک
باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقطر و اوراق

باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را
برسیان باید کشید برسیان کشیده در سایه یا آفتاب کمی
با احتیاط تمام خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و طوبت
نموت نکرج و فساد و خوردن کرم و غیر با محفوظ دارند
با بجمه باید که کل او به نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و پیر
و پیش از رو به خشکی و پیر مردگی و ضعف نقصان آوردن اخذ
نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از
هنگام که دردت و برودت و رطوبت آن و آنچه را از ان
خورده و قریب الهمد آن با ضعیف است و او به پیر
صالحه اقوی اند از نباتیه و حجم و ضخامت آنها کمتر
است و اکثر و جدید قوی اند از برگه از شگوفها و گلهها
آنچه باید تر و خوشبو تر و شگفته و پیر مردگی شده باشد
بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از تمامی شگفتن
بهتر است و بدستور نباتی آن و همچنین از برگها آنچه خوشتر و
خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است و از نقصان اصول آنچه
کمی و پیر مردگی آن کمتر باشد و از پیر و آنچه برگه و پیر تر
و چوب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از خوا که آنچه
شاداب تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لوند و طعم و
رائحه هر یک از اینها که بهتر و زیاد و قوی تر باشد اقوی
است از مخالف آنها و اما لاین شرم هرگاه تازه آن سیم
بقریق مقرر لاین از ان اخذ نمایند و الا اگر تازه آن
بهم نرسد که شیر از ان گرفته شود بدستور سار و قیاس
تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند
و در آفتاب بگذارند تا غلط و لزج گردد و پس آب آنرا
جد کرده خشک نمایند و لاین خشک را که فیون آن
از خشکاش مصری یا گار زونی در مصر یا گار زونی
بشروطیکه در فیون انشا الله تعالی خواهد آمد و همچنین
لاین بلسان و سائر لایان را در آن مخفقه و از ان
لافته و با بجمه در هر جا که خوب قوی القوه گردند
نمایند از جای های که ضعیف القوه باشند و اما صمغ
پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام
زینتن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر
روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد

و پیش از خشک شدن بحدیکه متفکک و نفقت گردند
خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و آنرا
عصارات باید از او به حیده از او و اوراق و اثمار و اصول
و غیر با اخذ نمایند و با تش طبع ندهند بلکه هوا و آفتاب
خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیا غریبه شیفه
می افقت کنند و اندا قیاس و عصاره ابلج و انبرایس
و غیر با و هنگام استعمال نیز گرمی که بر آن نشوایست
آن جائز نیست و اما او به حیوانیه پس واجب است
که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح که تمام خلقت و اعضا
و در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو به پیر
و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن بچ و زکوة
آنها از بجمه خون بر جویان فربه بی عیب نقصان چهار
است که بسبب است تا شیر آن در علاج سنگ گردیده
شانه مودم بدینتر شده و آن خیانت اول فصل نباتان
هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آنرا زنج نمایند و خون
اول و آخر آنرا بگذارند که بریزد و خون وسط را دور گیرند
نظرف سنگ و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس
ریزه ریزه کرده بر پارچه کبر یا پاکتی بپن نمایند و پارچه
نازکی برای محافظت از گرد و غبار بران بپوشند و در آفتاب
خشک نمایند و عند الحاجة مقدار کفایت آنرا با آب کبر
جبله و یا شراب انشال آن بنوشند و با بجمه هر چیزی را
بشرط مقرر آن در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکمال
لائق خود آیند و بدستور حفظ بهر حیوانات که تازه بهار
باید حمل قطع و مجرای آنرا بجمه محکم بسته و شیشه که
عسل دران آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته
نگاه دارند و لیکن این در جایی است که حرارت و رطوبت
بر هوای آن بلد غالب نباشد و الا از دو تر باعث فساد
آن می گردد مگر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند
و بدستور حفظ بهر و مغز حیوانات که متعفن نگردد و باید که
در عسل حیدر و بنیدازند و بعد از ان شسته خشک کرده
در لته کتانی چسبیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه
در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نگردد و بدستور حفظ بهر
او به بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد

مثل کافور یا فلفل و بلاد آهین را با و تخم مرغ را با نمک
 ساوج را با زنجبیل اما معدنی را با غیر جنس آن نباید
 جمع نمود و معصارات و صمغ و زعفران قلعی و لفره نگاه
 دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد سر
 شدن و با در ظرف مرج و یارومی تو تیا و عرق بهار در
 ظرف مس بهتر میباشد و عرق قرفل و شیشه و عنبر و ظرف
 رصاصی اسری و مجموع اوراق چمنها و گلها را از جای
 تراش آفتاب تند در باید داشت و ظرف قلعی جهت
 روغنها و اکثر ادویه مرکبه و مفهده بهتر است و ان شاء الله
 فصل پنجم در بیان آداب طعام خوردن
 و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب است
 بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بحسب در هنگام
 گرمی و سردی و شرب طعام و شرب خور و دنیا شام و نیمه
 ضروری و احتیاج که مبرحداست و تخم مرغ رسیده که مکرر و مکرر
 است و در هنگام استراحت و سیری و سیر طعام خورد و آب
 نموشد و در هنگام گرمی و سردی و عطش مفرط بیکه فقه
 طعام و شرب بسیار و سیر نیز خورد و دنیا شام و نیمه
 و بهار ریاضت و حرکت شدید و مفرط و استیلا می
 بسیار مزاج اگر تدریج و دفعتا اندک اندک مخصوص
 آنکه طعام تغذیه یا غیر ناوی و معتاد و یا بسیار گرم و یا
 بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ و قلیل و یا بسیار گرم
 و یا بسیار سرد و در وجهی جناب حضرت امام باقر علیه السلام
 علیه السلام آباء و اولاد و انشاء و اسلام سیر نماید و علم
 بدانکه در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 نماید از عبارات و آب دادن بمقدار یک زاده باشد
 بحدی که غرق گردد و در آن دنه کم باشد بحدی که نفس نشسته
 مانده خشک گردد و بکار بکار اعتدال و قدر حاجت نوشیدن
 سیر و خرم و آب و می ماه روز روز و در روز و در روز
 اما اعتدالان فاسد گردد و در روز و در روز و در روز
 پس جسد بدیل غذیه و اخیره و در روز و در روز و در روز
 باید که در خطه خالی در پیغمبر که در اخیره و در روز و در روز
 باشد و در پیغمبر بدن و در پیغمبر و در پیغمبر و در پیغمبر
 اندازه آن غذا را بیکه و دیگران همان مقدار غذا را

خود و نیز می فرمایند که اعلم یعنی بدان در سبب سبب سبب
 از طبائع دوست میدارند چینی را که مشاغل طبائع
 نشان باشند پس باید که بخوری چینی را که مشاغل آن
 و هر که زیاده از قدر حاجت تناول نماید فائده نمیدارد
 آن و هر که بمقدار یک زاده نه کمتر از حد لائق باشد
 تناول نماید لفع می بخشد و او را پس طریق صاحب
 صحت آنست که صرف نماید طعام را بقدر کفایت و صحت
 بدن خود در شبانه روز و در روز و در روز و در روز
 طعام باقی باشد که دست از خوردن بکشند پس سبب سبب
 این اصبع است برای پیچیده و بدن تو و در سبب سبب
 و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 باشد بدن او باید که طعام را کمتر بخورد و تغذیه نماید
 را شرب چینی خوردن مخصوص که گرم باشد بسیار
 سفر است زیرا که فوت میشود از ایشان که قوتی که در آن
 آن ممکن نیست و خطاب با سون کرده فرزند خود را
 سیر در تابستان و گرم در زمستان و معتدل در و فصل
 دیگر که بهار و پاییز باشد بقدر برداشت قوت و غذا را
 خود و ابتدا کن طعام سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 عادت و بحسب طاقت و نشاط بدن خود و فتنه و حاجت
 ضروری باشد و باید که خوردن تو در هر روز و در هر روز
 هشت ساعت از روز باشد یک فقه و یا آنکه در هر روز و در هر روز
 روز سه دفعه درین قسم که روز اول صبح و شب و بعد عشا
 و روز دیگر نیمه شب ساعت از روز گذشته و با و شب
 چینی خوردن روز دیگر صبح بمقدار دل تناول نماید و
 همچنین امر نمود جدن حضرت محمد رسول الله صلعم حضرت
 علی بن ابی طالب علم را در هر یک روز یک مرتبه در روز و در روز
 و در مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شرب تو از عقب طعام
 شرب صافی بکنه که حلال باشد و بهر چیز از آنکه چینی
 میان خوردن تخم مرغ و میاه با هم در یک وقت نباید که
 است که قفس قوی و بوسایر و جمع اضراس و شرب سبب
 که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 برین است و دعوت خوردن تخم مرغ سبب سبب سبب سبب
 صحت و طحال و دل و پانچ و در سبب سبب و پر خوردن

سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 انقطاع آن است و خوردن چینی های شور و گشتها
 قدیم و میاه نمک سود شور بعد فصد و حجامت ماری
 می گردد از آن بهر جهت خوردن کرده گوشتها
 کثافت متشابه میشود و خوردن گوشت خام باعث تولد
 کرم است و در شکم و بسیار خوردن گوشت حیوان حشی
 گا و سورت تغییر عقل و صیرت فم و تبلیه و سیر فم و سیر
 بسیار و دعوت بر آن باعث تولد سبب سبب سبب سبب
 خوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مضرت است
 با انسان و باعث افتادن آنداست انتی کلا صلاوة الله
 علیه و آله شرب عسل مذکور را مولف در سبب سبب
 خواهد نمود انشاء الله تعالی و در حاجت که طرف طعام را بر
 او باشد که بهیاضات تناول شود بهر طرف راست و
 چپ که منحرف باید نشود و نیز لقمه باید که کوچک بردارد
 و نیکو مضغ نماید و در تابستان و اقل روز و در زمستان و
 اقل آن و در شبانه روز و در هر روز و در هر روز
 روز سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمه حدیث
 شریف ذکر یافت و باید که بسیار طول نهد زمانه اکل را
 و داخل بکنه یعنی طعام مدید بر طعام غیر مضغ سابق خورد
 و ادام که نقل در معده و سینه و جفا یعنی آروغ طعام
 طعام تناول بکنه و با بجه هر وقت که خوب گرم شود
 آتش که در باید که طعام بخورد و آب بیا شام و نیمه شب
 بلربان اکثری و برای منوسطین است و الاطفال
 و جوانان محروم از مزاج و قوی الهضم و پیران و ضعیف
 و بار و از اربابان هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد
 بر همه جاری نمیتواند بود و اقتساب نماید از خوردن آن
 گرم و آتشامیدن آب سرد بلا فاصله بر آن حجت آنکه
 احداث عفونت و سحر می نماید و مضرت با انسان بسیار
 و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی با کاسه
 طعام کثیف مانند خرزبه و گوشت هم چنین سیر الهضم
 صالح الیکوسن لای طبی الهضم ردی الیکوسن با فیرینی
 و امثال اینها زیرا که طبیعت غذا لطیف شیرین سیر
 الهضم را بر روی استحال سید و مفهم بنما یزانی میان

آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و هم چنین در میان
و طعام که سرد و گرم باشند و یا سرد و تر و یا با قوت
و یا سرد و لزج و یا سرد و خشک و یا سرد و قابض و یا سرد و
و یا سرد و مرخی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از خوردن
تریب و بعد از تریب و از گوشت مرغ با است و یا مرغ
شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از آنرا با سرکه و از
با کله گوشت و از سرکه با سرکه و یا با کش و از خرمنه
با سرکه و یا با سرکه و از خرمنه و یا با سرکه و از خرمنه
آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از سبزه و از
سبزه و از طعام گرم و شیرین بعد از خواب و یا با سرکه
حمام و هر حرکت مفراط و مضبوط و یا با سرکه و از خرمنه
خواب و در ظمای سحره یعنی ناشناخته و حمام و سبزه و از
جمع میان آنها و میوه های یک بعضی آنها اصلاح بعضی دیگر
نمانند اند طعام شیرین یا طعام شیرین ترش و یا با سرکه
و نیز و قابض یا ملل و شیرین بعضی را گمان نیست که
جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته
آن هر دو تشابه اند یا متضاد اند اگر تشابه اند پس اگر یک
نوع طعام خورده شده اند که بیشتر و اگر متضاد اند هر یک
مضر است و دیگری بنیاید و تعدیل حاصل میشود و کلی یون
این امر خود و هم غلط و باطل است چه میتوان بود که آن
غذا انحراف کند یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح و دیگری باشد
و از جمیع ایشان از مضر است حادث گردد و تعدیل نماند
عضو شخصی با تشنه سوخته باشد و بران موضع رخ و برین
گذرانند البته متضادی و متضاد خواهند شد و میتوان بود که دو
تشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح و دیگری باشند
مثلا یکی لطیف غلیظه و دیگری کشیف غلیظه و یکی تقویت
و دیگری نماید و چنین نیز میتوان بود که دو تشابه
کنند جهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و فایده که لازم
اجتماع و ترکیب است و اصل آنست که آنها با عادت و
قوت و ضعف و لطافت کثافت نماند مزاج بر میگردد و اعظم
فصل چهارم در بیان احراق ادویه و تمیص و
تنویر و طبع و تغسل و احکام آنها اند آنکه احراق
ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است و از برای

انتقال طبیعت است طبیعت دیگر و یا از برای نقصان قوت
و کسر حدت آنست مانند مزاج و غلظت و در حجاب و
و از برای عیش و لذت و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و
و شدت نفوس انتقال مزاج آنهاست مزاج دیگر مانند
خمر و زهر و سید و ضعف و برگ ترب و تمباکو و مثال
اینها از املاح مصنوعه و مواد و جوهر و ادویه مانند جوهر
حسی لبان و غیره و یا از برای لطیف جوهر نباتات
مانند املاح و یا از برای تنقیه و دفع اجزای غریبه آنها
است مانند آنچه و بوره و سرطانات و شاخ ایل و مثال
اینها از برای همیا و قابل گردیدن مانند یو اقیست
و طلا و نقره و آبریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه
باطل گردد و در داعت و نباتات و سمیت جوهر نباتات
عقرب جهت استعمال و تقویت حصاة و حیه و افعی و
سود و صلیخ برای جذام زیرا که ادویه یا حاد و لطیف و
یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها تنقیه
و حدت و حرارت آنها کم میگردد و سبب تحلیل جوهر نباتات
حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کشیف جوهر غیر حاد
اند و سبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند
هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه
صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه از جهت سبب
احراق رطوبت مانده و تنقیه و از جهت آنها کم و فانی می گردند
پس سهولت و آسانی و بزودی ساییده میگردد و مانند
اجار و آبریشم و یا آنکه در آنها داعت و نباتات و
و جوهر نباتات و سبب احراق کم و زائل گردد و مانند عقرب
و حیه و یا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند و مانند طلا
و دیگر آنکه جسم اگر بر بنی باشد که اعراض در که حبه اصلاح
ترک نمکند هر آینه مستمر لطیف خواهد بود و اگر مفارقت و
ترک کنند پس اگر خفیف الجسم و تخلف باشد سبب احراق
میل به برودت کند و از فایده احراق که سبب یادت
رسد بیکه تنش زائل گردد و اگر کشیف الجسم و غیره
باشد از برودت میل به حرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق
اشیا شرط است که در جنس مختلف را با هم نسوزانند
مثل نمک نوره و در احراق اجسام باقیه نمایند بخلاف

نباتات و حیوانات و آنجا بر و محمود و مانند اینها را اول
احراق کافیست هرگاه در او تیره جسم محرق باشد بعد
احراق آنرا با شستن با اب و در بعضی استعمال نمود
و تحلیل آن کسب است با صطلح ایل و سرکه بقای می یابند
و آن سرکه را سحر شد پس هر جسم صلب که قابل سوزیدن
باشد و سبب احراق قابل سحر گردد آنرا کسب مانند املاح
که قابل احراق اند و برون احراق استعمال آنها با سوز
نیت پس از آنکه است این ششم و شد و حساب لاس و این
و بعد و رصاص که آبار است و در سبب سوختن و طبع
و طلق و عقرب و زهر و کبریا و یا قوت و هر یک از آنها
در رسوم خود انشا را الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی
در اینجا ذکر میگردد و احراق بوری که بوره باشد شست
که ظرف سفال را بر آتش گذارند و آنرا در آن اندازند
بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاش آهنی اگر گرم
نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند در حرکت
دهند و هم چنین چند مرتبه قاش را گرم نمایند و تجدید نمایند
تا آنکه سوخته شود و بگردانند تا آنکه سوخته احراق جنسین
و زنده و بگردانند این هر دو که سبب تحلیل است آن
است که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و آب و
نمک پاک بشویند و خشک نموده و در کوزه مطین بطین
حکمت کرده و در کوزه آجری بر سر و یا طون حمام و یا
مقور بسیار گرم بر روی خشتی گذارند تا آنکه سوخته و
سفت گردد و مواد دام که سفت نشده است کامل نیست که از آن
عمل باید نمود و احراق حیه که در باشد آنست که بگیرند
از قاشکی را درست و زنده و در کوزه کرده و سر آنرا بسته و
بطین حکمت کوزه گرفته و در تنور بسیار گرم یک شب
گذرانند پس بر آردند که خشک شده خواهد بود و سحر
نموده بادیت غیر کرده و بر خشار و بر ضا و نمایند احراق
خطا لطیف که خفایش بقای می یابند و است آن است
که بگیرند بیه خطا را و زنده نموده و بر آردند که و شکم
آن را چاک کرده آنچه در جوف آن است بر آردند و در
نمایند و پاک شسته نمک بر آن پاشند و در کوزه کرده و سر
آنرا بگل حکمت بسته و در تنور یا در آه جات بر آردند

منجد و بسته گردانند موم ح حالق و علق یعنی سینه
مومی آن دوائی را نامند که پنج سوی رست گردانند و آنرا
دفع سازد و یا آنکه سست کند که با سانی کند و شوز مانند
ترنج و نوره و سفیداب و خاکستر حاک یعنی بخارش و زنده
و آن دوائی را نامند که بسبب گرمی و حرارت خود جذب
کنند بسوی مسام اخلاط گزیده غارش کنند و یا و نباشد
آن حد که زخم کند عضو را مانند کبک رخ غام یعنی تمام
کننده زخم و آن دوائی را نامند که بسبب قوت تحفیف
خود بر سطح غایب هر جرات لفرقی و رطوبتی نگذار و خشک
کند آنرا و خشک ریشته میند و نگذاره آنرا از آفات تا اینکه
گوشت و پوست صاف برآید و در دوائی را نامند
که بسبب لزوم و جفا و کثیف خود به سبب پدید آمدن و بق
رودع یعنی مانع و برگرداننده ماده بعضی و آن
دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود
اصداث کند و عضو کشافتی که تنگ گردد و مسام آن و
بشکند حرارت حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ
و منجد گردانند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذار و که بعضی بریزند
عضو از قبول آنها باز دارند و اندک غلیظ او را م روع
در مقابل جذب است ع - عاص یعنی نشانده و آن دوائی
را نامند که بسبب شدت قوت قبض جمع خود اجزاء عضو را
نفشار و تا اینکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است
منفقط و جدا گردانند و از هر منفذیکه بیایند برآیند مانند
ضما فستقه ترشندی و در ول - غ - غسالی یعنی شستشو
و مینده و آن دوائی را نامند که بقوت جالبیه منفعله خود که
رطوبت باشد بقوت فاعله که حرارت باشد حرکت و
سیلان در آورد و اخلاط را و از آنرا گردانند آنرا از سطح عضو
مانند مار الشیخ و آب مخصوص آب نیگرم و گرم - ق -
فائل یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت
خود و روح حیوانی و قومی را با پاک سازد مانند افریون
افیون و شیش و این مراد است سم است و بعضی گفته اند که
و هر چه حیوانی مخصوص با سم سم است و غیر حیوانی مخصوص
بقیال قاشه یعنی خراشیده پوست و جدا کننده آن و آن
دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلاد و هر

و هر چه پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه
فائده بخشش و کلفت و مانند این هر دو را که کاردی
یعنی مانع کننده و سوزنده و در از آن دوائی است که
جلد را بسبب شدت احراق و تحفیف خود بهم در آورد و مجاری
اخلاط را مسدود و مسام را بند کند و عضو را بگردانند
مانند عضو گرم بیان داغ کرده شده مانند زاج و
قلقطار که اسهال را براح یعنی شکننده و دفع کننده ریاخ
و آن دوائی را نامند که قوام ریاخ غلیظه تحفیفه را بقوت
حرارت و تحفیف خود قیق ساخته دفع نماید و یا بکلیل برود
مانند تخم سداب - ل - لادغ یعنی گزنده و آن دوائی
را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود در عضو فرو رود و
لفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم اصداث نماید که
اجزای آن با افراد با هم پیوسته نگردانند مانند استعمال
خردل با سرکه یا سرکه به تنهایی لزوج یعنی چسبند و
آن دوائی را نامند که بفعل و یا بالقوه در حین تاثیر
حرارت فراج در آن قابل امتداد گشته اجزای آن از هم
منتقطع نگردانند بخارزی - م - مبرد و آن دوائی را نامند
که بقوت مبرزه خود اصداث برودت نماید مانند کافور و سوسن
یعنی حرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده
آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده سنی و ریاخ
منقطه نماید بسبب جرات معتدله و رطوبت فضاییه خود
در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل محرک
اوش و مثل همین و بوزیدان محمد و مانند آنها
محفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
مخففه خود اصداث تحفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
آنرا لطیف نماید و تحلیل برود مانند سرکه و سرکه و سرکه
یعنی بسته کننده و آن محلل است و آن دوائی را
گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجد گردانند
اخلاط و رطوبات را مانند زرا لایخ - محرق یعنی سوزنده
آن دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب
قوت حرارت و نفوذ خود اجزاء لطیفه رطوبات عضلات
بتحلیل برود و اصداث احراق و تا کل نماید مانند فلفل
و زرنج - مملک یعنی غارش آورنده و اما دوائی را نامند

که بقوت حرارت و نفوذ خود اجزاء غلیظه را از اخلاط انداع حاک
را بسوی مسامات جلد و مجاری قریبه ترسانند مانند کبک و زرنج
محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت خود جدا نماید و خارج گردانند اخلاط را از موضعیکه
چسبیده و قرار یافته اند در آن و جدا گردانند اجزای آن را از
هم و بخار دفع کنند جزو فخر تا آنکه باقی نماند از آن جزو
مانند زرنج و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
که بقوت گرمی و جذب خود گردانند عضو را و آنرا
ملاقی متصل است بدن از خون و جذب کند بسوی آن
عضو جذبی توی و بدن بسبب سنج گرد و عمل بر آن و
فعل این توی است بفعل یکی دواغ مانند خردل و زرنج
فودنج خود یعنی جیس کشنده و آن دوائی را نامند که بقوت
برودت و بیست و قبض خود منجد گردانند اخلاط را و در
نمای مسامات عضو را مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن
و مانند کبک گردانند و از حرارت بازماند و یا آنکه روح
نفسانی حساس ستر که رقیف گردانند که احساس حرکت
آن که گردد و مانند فیون و مانند اکثر خدات و خشک
بیایند و بخشش یعنی زبردت کنند سطح عضو آن دوائی
را نامند که شدت قوت قبض و تحفیف خود بگردانند سطح عضو
را مختلف الاجزاء را تا آنکه کثیف نماید اجزای طبعه
ملس آنرا و یا لفرقی و جدا گردانند آنرا از یکدیگر و یا بسبب
شدت جلا و تحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبه ملسه آنرا
مانند اکلیل المملک و خردل - در - یعنی درآور آورنده
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و لطیفه اخراج
دفع نماید امیت اغذیه و فضول سیاله را ببول و حقیق غری
و شیر بدخل یعنی اندام آورنده و اصلاح کنند جبرود
قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گردانند
رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزای حرارت که حما
یکدیگر اند و گردانند قوام آن رطوبت تا غلیظه لزوج مغزی
تا اینکه چسبند یکدیگر مانند دم الاخون و کبک و کبک و کبک و کبک
و امثال آنها - مرخمی یعنی سست کننده و آن دوائی
را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگردانند قوام عضلات
کثیفه المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسبب

آسانی مندرج گردد از آنها قبول مجتمعه محسبه در آنها اند
نما و شبت و نبرکتان - مطلب یعنی رطوبت افزاینده
و آن دوائی را نامند که بسبب یا وقتی شدت رطوبت خود
اصدا رطوبات نماید مانند العبه بازه مرقی یعنی رقیق
کننده اخلاط و این در برابر غلظت است و یا قوت نافذه
و حرارت و رطوبت میباشد مانند العبه حاره - مرقی یعنی
نفاذ کننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت
لبینه و رطوبت مرقیه که دارد لبین سطح عضو نماید بحدیکه
بغیر از آنچه را در آن مجتنب است و تحریک آن نموده دفع
نماید مانند آلو بخارا مسدود یعنی آنچه باعث تسدید منبر
گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست که است
خود و یا بسبب تغیر یا صلا سده نماید مانند کتیرا
سکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط
دار و احراز حرکات فی طبیعیه باز دارد مانند شیرین تخم
هندوانه و کاهو و کدو و سبب یعنی اسهال کننده و آن
دوائی را نامند که بقوت سبب و حرارت و نفوذ و جلا و
ترقیق و جذب و دفع خود از اقسامی و منافذ بدن اخلاط
فاسد و فضول معده را اخراج و دفع نماید بطریق مناسب
اشتهای آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک
طبیعت نماید بخوابن غذا و اصلاح یعنی اصلاح کننده
آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشرب نماید و خوا
رفع ضرر آن نماید و یا معاودت فعل آن کند و یا حفظ قوا
و یا کسر حدت آن نماید و یا بلذقه آن شود و جهت حصول
آن اعضا ضعیفه و غیره و سبب دوائی را نامند که جوهر
یا مواد اصل سخت گردانند بسبب برودت و یس قوت
جمع و تکلیف خود و این در مقابل مرضی است مطلق یعنی شای
سوزان و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت
برودت و اعتدال خود لبیکند حدت و سوز اخلاط
حادیه حاره را و یا سوز مزاج حار ساق را و مرقی یعنی
رقی آورنده و آن دوائی را نامند که بجلالت و لطیف
در ترقیق خود رطوبات محسبه در مصلد و اعضا قریبه با نرا
بصرف دفع سوز و اخراج نماید معطش یعنی عطشه آورنده
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک

مواد و اعنی نماید بجانب حبس و معطش دفع رطوبت یعنی
عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را
ششاق تر و متحرک سازد و اعلم از آنکه ترویج آب و ششاق
و جگر و یا بهوای بار و مثل دل و ریه و مارد و عطش عطش
صادق است نه کاذب میفری یعنی تغریه کننده و آن
دوائی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بحسب
مبنا فند و فو هات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد
مانند ایک شسته و پروای لزج سیال مرقی چون
حرارت در آن تأخیر نماید میگردد و آن را مغزی یا دماغ
معفن بد بو گرداننده و آن دوائی را نامند که بجلالت
غریبه خود فاسد گرداند مرقی عضو او رطوبت دارد و اح
آینده بسوی آن متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برود
باقی را قابل آنیکه بگردند جزو عضو نگردد و نیز سبب
احراق تا کل نرساند بلکه گرداند آنها فاسد و متعفن
حرارت غریبه در آنها متعفن نمایند و زنج و فاسبای غلظت
یعنی غلظت کننده و این مخالف لطیف است یعنی
شکننده و پاره پاره کننده سنگ پاره و آن دوائی را
نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون با اخلاط
لزجه متحجره بر سر ریزه ریزه و گرم گرداند اجزای آنرا
مانند حجر البهو و سنگ سترهای و یا گرم و دراد و عقب
و غیره از او و یه مفتحه حصاة - مفتح - یعنی گشاینده
شد و آن دوائی را نامند که بجلالت و دراد و ماده لکه و قاتل
مبارکی منافذ و تجاويف اعضا مانده باشد بسبب
خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و قوت
اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این لطیف
و تحلیل است و یا بطیف و قوت پس هر چیز حرلیف
مفتح است و هر چیز بطیف مفتح و بطیف سیال مفتح
اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و بطیف
حاصل مفتح یعنی خام گشاینده و آن دوائی
نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند فعل حرارت
غریزی و غیری را نیز و اخلاط را خام و بهضم را ناقص
سازد و این در مقابل منفع و یا هم است مفرج یعنی
فرج آورنده و آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و

تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و سبب سازد
آنها را و خون را را اقل سازد و دماغ را قوت دهد و حرک
را نیکو گرداند و درین اوصافی سازد و کسالت را دور کند
مانند شرب منشی یعنی پراکنده کننده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت خود و منفرق و پراکنده سازد و در مزاج
مجموعه را و قابل دفع گرداند و منقطع یعنی جدا کننده و آن
دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ
خود نفوذ نماید باین خلط لزج و سطح عضو را صاف گرداند
دفع نماید آنرا و در قوت تصرف در قوام آن سبب و قوت
مقی یعنی فر آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه و مجتمعه مجاری غذا
و معده را و قوی دفع نماید مانند تخم ترب مرقی یعنی نرم کننده
و حرک آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت
و نفوذ و جذب خود تحلیل برود و فانی سازد و رطوباتی که
میان اجزای حلیفه و تفریق و در اجزای آنرا جذب کند
سوا و ریه را بسوی آن و اصدات قرصه نماید مانند بلادر
مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل
قوام عضو مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول
بسوی آن و از آفات نگردد و یا آنکه تبرید نماید تحریک
تسخین نماید بر سر را مانند دهن در و یا با لیا صلیفه و صلیفی
که در آن است مانند طین مخوم - مکلف یعنی لطیف کننده
و آن دوائی را نامند که بجلالت معتدل خود ترقیق گرداند
غلظت را مانند ماشا لبین نرم کننده و بطن و آن
دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدل و رطوبت خود مزاج
نماید آنچه در معده و امعاء و این اعم از منفع و منفرق
است مانند مغز فلوس خیارشنبه و قمر مندی شیرینشت منفع
یعنی اعتدال کننده قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند
که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد
آنها را اعم از آنکه رقیق را غلظت سازد و مانند خشخاش
بلکس که غلیظه را رقیق نماید مانند طینج ماشا و یا منجد را
نرم و سیال گرداند مانند حلیفه منفع یعنی نفوذ آورنده و آن
دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد
که چون فعل نماید که در آن حرارت غریزه تحلیل نماید

بلکه مستحیل بریاح گردد و مانند لوبیا بزرگ که هر چه در آن لغز
است میسوزد و در بعضی است و از آنکه باد و آتش و آتش
باید بر طوبی آن در مصلحت و در یایح و لغز آن در مصلحت باشد
احتمال آن نیز در میان عالم باشد و با واسطه و آنچه در طوبی
تخلیه در آن باشد و آن ماده لغز و در یایح و آن بود لغز آن
در مصلحت و واسطه تحلیل نیز با تمام بلکه باقی میماند
چیزی از آن در عروق اعضا تناسل میروند مانند زخمیدیل
و نیز جریه این مصلحت است و با عینه فوط همان رحمت
سرخ قرمز یعنی هر که آلوده در زخم ماه آن دوائی
مطبی را نامند که مخلوط گردد بر طوبی است فرود و آنهارا
زیاده گردانند و باغ خشک شدن و چاق شدن آنها
آید مانند موم روغن و نسبت که لغز نیز مانند لیسنی در
دقت و آن دوائی را نامند که گردانند و خارج غریبه
دارد و جراح می شود و مصلحت و مصلحت آنکه مستحیل
گردد و معتقد شود در آنجا گوشت جدید میسازد
مصلحت شام و در مصلحت در بیان بعضی اصطلاحات حر و لاله
آبام حیوانی زار است - اکرم کبک جسم آن کبک - اهر
بر وزن احرام زنگ گردان است که شاه رگ نامند و از
قلب روئیده و از هر دو جانب گردان گذشته و در
ک از فم آن حیوان زنده میماند زیرا که آن مساکین
حیوانی است بسوی حیث بدن و صاحب قاموس هر را
نیز اهر گفته اند و در مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت
سوزناش و نیز و اهل عبارت از اهل طایفه ای حرارت غریبه
است بسبب لطیفی گوشت از موت اخرا می یعنی مستحیل
و لطیف می نامند و چون لغز اول در سکون جسم
و دفع و او سکون فاد و آسمان نام رگ است
که از مصلحت کبد روئیده و دو تا است یکی بطرف بالا و
یکی بطرف پایین و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت
رسانیدن غذا به مصلحت بدن و آنرا از اجوف و از اجوف
که جوف آن کشاده رگهای دریدی دیگر است نیز نام
الطن فرج و دو عصب مجوف که بسوی هر دو چشم آمده اند
و در بدن سوای آن عصبی روئیده از دماغ نیست و
شخصی که بر وزنه بنید است شقاق بر مینی کشیدن چیزی

مائع بود که بسیار سائل باشد مصل یعنی مرغ و آن را هم
است از آنکه آتش باشد یا از گیاه یا از عصاره یعنی شکر
و آن مخصوص شکر و گیاه شاد است و در فو آن غرض
اقوامی چیزی است که در آن غسل حاصل کنند و مصلحت و مصلحت
نمیدانند آنرا - احتمال چشم کشیدن چیزی بود که مصلحت
سکین مصلحت از سر که مصلحت است و بعضی باوه میکنند و آن
آب و ریای شور یا ناک دریا - اکلیل یعنی تاج و از ناک
و غیر آن نیز آمده است و در او به مراد از آن چیزی
که بودن شکوفه و باز نباتات است و آنکه واکلیل هم
آن آمده آنکباب مراد از آن که مصلحت و مصلحت و مصلحت
او به که در آب جوشانیده و یا گرم کرده باشند - او به
جمع اوی است و مینی کنار رو و خانه او در مالی
و آب باران با مصلحت و در مصلحت مصلحت و در
آفتاب گذاشته است - او کسائی سر که مصلحت و آب
ناک است حرف البار و در هر اسم باسی تر یا
و گویند هر چه دفع سم و مصلحت و مرکب باشد
مخصوص با این است - با قور جمع اهر است - با قور
میوه که برسد تبر بریدن - بخور هر چه دو یا بخار آنرا
استعمال نمایند بر کوب و بغاری لغز نامند - بنایق
و لهابق آب و مین - بنایق بار نباتات در غلات
در قشر باشد مثل خنکاش - بشع - یعنی بر مصلحت و مصلحت
طعم مرکب از مصلحت و قبض باشد با این اسم خوانند
بصیر نورانی و در خنده لطیف زمینها یک آب در آن
جمع شده باشد و بغاری مراد با نامند و لغز اول
سکین بر مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت
گره ها که در ساق آنجا رنگون شود - حرف التار تریاق
بغاری تریاک نامند و هر چه در نشان او باشد که حفظ
قوت و مصلحت مزاج روح بعدی کند که رفع ضرر نماید
اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به مصلحت است آنکه لغز
از تریاق می نامند و مصلحت حفظ قوت آن است که درین امر
از تریاق اشتراک دارد و تصنیف آینه من شراب آب
تصفیه و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت
انگند مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت

لی فزه مراد طعمی است که نه لذیذ باشد و نه گریه و ناخیر آن
مطلب و مصلحت از غای بسیار و تولید لغز با مصلحت
مصلحت بغاری با و گویند و آن مصلحت طعم است و مصلحت
با هر دو یک مصلحت مصلحت مصلحت کردن مصلحت و مصلحت
منوده و بهر بهر آن آمده و مراد از آن مصلحت مصلحت
بعضی از او به است مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت کردن
تقل کثافت آن خواه با حراق باشد و با مصلحت و مصلحت
حرف التار تریاق یعنی گران و مصلحت گران آمدن بر
طبع که بر فعل بود و سریع الزوال باشد مصلحت مصلحت
است مثل خوشه میوه و مصلحت آن مصلحت لغز و مصلحت
و مراد از آن هر چه از نباتات مصلحت مصلحت مصلحت
حرف کثیم جبر کسر عصب شکسته است مصلحت مصلحت
زمین سنگ لایح جبریش نیکو فیه که لغز نامند و مصلحت
خشک و شکلی - جبر لغز اول و مصلحت گرد آمده و مصلحت
شده و بسته شده و مصلحت مصلحت حرف الحار مصلحت
یعنی مصلحت مصلحت مصلحت و آن مصلحت مصلحت و مصلحت
است و فعل آن مثل افعال اجزای آنست - حب
آنچه در مصلحت و مصلحت مصلحت مصلحت و مصلحت
یعنی گزیده که اجزای آن در زمان فروخته بسیار گردد
تفرق اجزای آن نماید و مصلحت گیاه خشک و مصلحت
بخشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بر زمین
پهن نموده با ساق باشد و مصلحت مصلحت مصلحت که آنچه
از ساقین دو چیز جدا شود و مصلحت مصلحت مصلحت
شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و مصلحت حرارت در آن
احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و مصلحت مصلحت
و غیر آن و شیر تازه و مصلحت است - حل با نباتات
اعم از مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت
هم آورد و مصلحت گردانند و مصلحت مصلحت مصلحت
یعنی سبک و آنچه بطبع احتمال آن آسان بود
و سریع الزوال باشد مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت
از مکان خود - مصلحت اسم مصلحت است - مصلحت
خل مصلحت مصلحت و مصلحت و مصلحت مصلحت مصلحت
نام آن باشد مانند آنچه بر وزنه می باشد حرف التار

وای که بخت از دست گرفته خود دست بچشمش افکند
 و هم هر چه زبان را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد و
 احداث حرارت و بقایای چرب نماید و لولک معنی بالیدن
 و مراد از آن آنچه از سنونات از انگشت برودن آن باشد
 و دانی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر نیست
 و او آن باشد و دایمی آنکه کیفیت تاثیر آن موافق مزاج
 بوده و این صفتی کشنده باشد مثل فیون - و دایمی مطلق
 آنکه تاثیر کیفیت کند و جزو بدن نشود - و دایمی آنکه در تمام
 جری موجود باشد باعث اشتغال او گردد و مثل مغز یا کبد
 و جوب صندل ابیض و دیو دار و عود هندی و مانند اینها
 حرف الذال - در و آنچه سائیده بی مائی بر عضو بالید و
 یا پاشند - و فرید بولوی - و دایمی صفتی آنکه تاثیر
 نوعی خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر - حرف الراء
 راء آنچه سواد را نفع بخشد و بعضی شده اعضا را قایل
 در و آن نسا زد و در و مع قابل جذب است و جمع
 فلفل مع اول انسان - رقص - لطیف اول ثانی بنام زرد
 و دایمی هر چه نازک و زود و شکن باشد و قوزم و سست
 روی الکیوس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام
 و کیفیت شکل شود - زردین آرمید بر و بار دور
 اودی و آنچه در شانت و خوش جوهری تمام باشد و سب
 نه نشین بالغات آنچه در بالغات اندازد و بر روی آن
 نایست از نارسب نامند بر حص - رطوبت غلیظی را نامند
 که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبیده باشند و سب
 سبکین جوهرات ریز و دایمی شرب منخند از عصاره کبک
 است با غسل حرف الزار ز عوقه طعم بسیار که در کرب
 از مرارت و ملوحت است ز غلب اول سونی که بر بدن
 حیوانات بر آید و اسم بخت است که ماغی باشد و در
 اودی و آنچه بر سطح او چسبیده بوی تازه برآمده باشد
 فرغیده نامند ز هر شکوفه و گل باشد حرف السین
 ساحل کناره دریا ساحل آنچه اجزای آن در همه جات
 حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع نشود
 مثل آب در و غلظت است باغ شوره را در سبطی کرده
 سخن آنچه بسیار نرم سائیده باشد - هم لغت معنی بزم

لغای از هر زمانه سبب است کیفیت نامیت خود
 مزاج را ناسد سازد و مانند پیش سنون آنچه بر بدن پاشند
 و یا بالند و مقوی جوهر آن - سبک - بد بو شدن گوشت
 و بد بوی عرق که از بدن آید که بخاری سمیت نامند
 سهل زمین نرم حرف الشین شلخ کوه بلند شلخ
 اول و کسرتانی در بدن پلک زیرین چشم شلخیاتی که
 باشلخ خشبی باشند و کامل و آنکه با جزای لشعه نباتیه
 باشد و آن نر و ورق و لطف و صمغ و زبر و فشر و صمغ
 و عصاره و حب است مثل درخت خراشاخ سرکش
 و فراخی و سفیدی روی است شلخ معنی از هم باز
 شلخ و بختن عضل است شلخ لغت اول و سکون ثانی
 فراخی گوشت و بال شلخ لغت اول و فتح ثانی کنگر است
 و در اودی و آنچه در اطراف او را اند و بر که گیاه داشته
 باشد مشورت نامند سائر انطباق بضم اول و ثانی از
 قانون الادب جوهر شمشیر و شلخ اول و سکون ثانی
 از قاموس اللفظه جدا گردین و دور شدن و بخت
 باز کردن و دایمی هر چه باین صفات باشد شلخ
 گویند شسته آنچه بگویند حرف الصاد - صلیح الکیوس
 آنچه از خون متولد گردد و بهمه جات آنکه اعتدال
 داشته سائر اخلاط مخلوط آن بقدر طبیعی باشد و
 خلط بر از و سبب نرسد و صغیر زمین سنگستان عطف
 بفتح اول و ثانی آبی که برادیم یا شکله و بریزن بر
 زرد گردد و معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه
 چین از باز روی و میل بطرفی داشته مستقیم باشد
 مصفوق نامند مصفوق پوست درشت و مستحکم
 بافته شده حرف الصاد ضا و آنچه غلیظ القوام که
 مانع و نرم باشد بر عضو بالند و یا بر و سببند اعم
 انسان که موم در و عن داشته باشد و یا نداشته
 حرف الطاء طافی آنچه بر روی است و طینیج آنچه
 جو شانه آب آنرا استعمال کنند محن خوردن
 و طاحونه که آسیا باشد سببی است لازم است طری
 تازه است طلاء آنچه از رقیق القوام باشد بر عضو
 بالند و نام نوعی از شرب است و طب سبکون ثانی

خوشبو و پاشند بدان پاکیزه حرف العین عین لغت
 اول و سکون ثانی گیاه است عصاره یعنی عصاره است
 اما و آنچه با تشبیه با آب شارب شده کرده باشد اشتغال
 نمایند عصاره پاشنده از نباتات که پاشنده شده باشد
 عطر با فتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عطر کسرتانی
 طعم زحمت که زبان را درشت سازد و اجزای آنرا
 برودت بهم آورد و فعل آن تیرید و کشید و تعلیف
 خشن و مع است عطف و خوشه نباتات و غنای قیده
 آن است حرف النین - غره معنی آداد و غنای است
 که از خلق بر آید و مراد از حرکت دادن مالک است
 در خلق و فرود بردن آن و یا فرو بردن و سبب آن
 غنای بقاء معنی نارس از نباتات عطف معنی کشید
 و در اودی و بختی متداول است و استعمال لفظ تعلیف
 در اودی و بخت الفا قارب بگویم فنیله معنی فافه
 که مخصوص مد باشد - قزجه شافه و فعل و رحم را
 مخصوص باشد فنیله یعنی رنگ خشن است قیغ
 از هم جدا شدن حرف القاف - قافض طعم گیرنده
 را نامند اجزای زبان را بگویم آورد و درشت سازد
 و فعل آن تیرید و تعلیف و تعلیف و تقویت است
 و در غیر طعم مراد از آن شی ماس است که سبب هم
 آوردن اجزای عضو جیس استمال یا بر قضایان شاکما
 گیاه بی ساق است و تعلیف و احسان است تعلیف
 آنچه در گوش و در اعضا بجا نرسد قبیله معنی اول ثانی
 و سکون ثانی قبهای خوشه گشت حرف الکاف
 کثیر الخذا را آنچه کثیر مقدار او و تیرید و کشید و غلظت
 لطیف و آن چتر است که اجزای او به شوری و بل
 اتصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای آن
 نماید - کما و آنچه گرم کرده بر عضو سببند مثل کبک
 سبوس گندم - کیوس اخلاط متولده از معده که سبب
 کیوس کشاکش است که از معده معدی بهر سبب
 کبک محمول و آب حرف اللام لانی آنچه بالغات
 طرفی کرده بر هم زنند و بگویند یا ریشمار یک
 نباتات از اقاصی و صوقی آنچه بر عضو پاشنده چسبیده گی باشد

نظوح یعنی اندودون چیز است بر عضو که از طلا غایب
 و از صفا و رقیق تر باشد لطیفه آنچه از شان او باشد
 که بعد از دور و دور بدن منقسم گردد با اجزای بسیار صغیر و
 در جمیع اجزای بدن بسیرت کند مثل زعفران نباتی
 آنچه از خیسائی آن در آب اجزای آن مخلوط گردد
 شده چیزی لزج بهم رسد و چون رشته کنند از آن
 رفع شود و تعویق یعنی انشت پنچ است که از معجون تنقی
 باشد لطیفه آنچه از اصول و لحامی نباتات روید و بار کثیر
 از لحامی باشد حرف المیم مای غسل است آلی قرطین
 و ما القارطن مار الحسل اند مائع آنچه صند جامد باشد
 و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبر و آنچه سیو با
 خرد کرده باشند و معنی لایح و هر چه بسطخ ظاهر زبان
 نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع گرم
 زنده و فعل آن تسخین و جلاء منع لعفن است مرون که
 چیزی را بر اعضا تراود پراگنده سبب آنچه خواب
 آورد و با منوم مراد است متسکر هر چه مسی آورد
 از آنکه با لفریح باشد یا نباشد مستوح آنچه در المیدن
 آن بر بدن مبالغه در دلت عضو کنند بی مزه و باطن
 مراد است مقبول آنچه در موضعین بجا رادیت نرسد
 متعنع فائیدن چیز است متعنه مرای که در دهن حرکت
 و میند تعنف خمیده و کج شده مقبول آنچه در شستن آن
 مبالغه کرده باشد متفرق لفتح اول و کسر ثالث تارک
 شمر و انمار و گله هر چه سران هموار نبوده زواید داشته
 باشد متفرق گویند شستن بدو بخول آنچه بچینه باشند
 حرف النون ناشف آنچه جذب رطوبات سیال کند
 اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آب که اندید
 و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را مثل نیز نامند
 جنلی و لغات مراد از لغت قومی است و در او دیده شود
 گیاه خود روی است که نه کشته باشند تخم نباتات
 بی ساق است که بر زمین پهن شود که بیارسی بیاره گویند
 اشاره آنچه بسویان دوماره ریزه شده باشد شقوق
 آنچه بپینی کشته نظوح بجا رمله و نجای معجمه نیز آمده جمیع
 آن لغومات آبی و آبهای خوشبو نامند که بر بدن پاشند

دسم خوشبوی است مرکب که زمان بین شریفین
 دارند و در مرکبات و در حرف النون انشا الله تعالی
 خواهد آمد نظول هر چه را جوشانیده و آب آنرا بر اعضا
 بریزند و یا شویه قسمی از آن است نفاخ هر چه
 رطوبت غویه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیاید
 مستحیل بر ابرج شود و در حده و امثال سبوا
 و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر قشرها و قسمانی مثل
 تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه یا آب سائیده
 بی مانع و برینی و مندر نقوع و لفتح آنچه خیسائی و بدو
 جوش عصاره نموده استعمال کنند حرف الواو و شب
 جستن از جایی و بی گزنده و عنبر یعنی معجمه
 زمین سخت و قود بر اثر وضن آتش دهن شستی
 حرف الهاء یا هم آنچه امانت طبیعت بر طعم و گواریدن
 غذا و خلط کند و سبب قبول مضم آن شود مثل مصطک
 تهک پاره شدن شش آنچه جرم آن است نرسد
 باشد و بانگ فشردن ریزه شود مثل صبر خوب
 غار نفون حرف الباء با فوخ پیش سر
 فصل سهند هم در بیان حدود امراض تریب و
 تبحی آورده بدالف بطعم دال و سکون را هر دو ممله
 و آورده بضم الف و سکون ال و فتح را و با و خنده و در
 یکی آنست که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و معالجه
 اگر مرطبات شش شود و فرو داید در آن چیزی را با نفوق
 آن بسوی یکی از دو خصیه ترا آورده و قیل و فتق نامند
 و آورده مانی که دوالی نامند ریختن رطوبات بسیار
 بعروق خصیتین و شیخ گفته اگر انصاب بجدی بود
 که مسالک گذشته خصیتین آید آورده و قیل نامند و
 ماسوای آنرا فتق باسم عام و صاحب نهاده گفته
 که در بضم الف و خصیه است و لفتح قیل که لغاری و خورند
 آخذه بدالف و کسر خای و فتح ذال هر دو مجزیه
 مراد است خود است آکله بدالف و کسر کاف و فتح لام
 تقفن و تا کلی است که در اعضا برسد و در ریه است
 که نامشاد آن زیاده از امتشاد آن باشد و نظا هر
 بصوت قرصه باشد و به فارسی آنرا خوره نامند کلاه هم

مرصیست که در صورت شبیه لفریح است و در اندک
 زمانی سلسبت کند و بسیاری از دمان را فرو گیرد و بدو
 باشد سبب عفونت آینه بالف ممدوده و فتح هم
 مشدود و با تفرق الفصالی است که در شتر قع شود و
 تا داغ برسد آبر قلسا لفتح الف بای موصد و سکون
 را رمله و فتح تاف و سکون لام و فتح سین الف لغت
 یونانی اسم نوعی از صرع است ابرده کسیر اول سکون
 بای موصد و کسر را در فتح دال هر دو ممله و با قوت
 در جماع که مردان را حادثا گردد و از غلبه بر دوت
 رطوبت بسبب کثرت جماع همه آن در اصل نامند است
 ابرش لفتح اول و سکون با موصد و فتح را رمله
 و سکون شین معجمه لفظهای سفید است که در صورت
 بهم میرسد ابریه هزار است از طر لیاوس لفتح اول
 و سکون بای موصد و فتح طاء و کسر را هر دو ممله و سکون
 بای شفاة تحتانیه و فتح طاء رمله و الف و ضم داود
 سکون سین ممله لغت یونانی شطر الفب نامند آن
 تب صفراوی و بضمی متمیز از یکدیگر که یکروز نوبه صفرا
 یکروز نوبه بغم باشد آینه بضم همزه و سکون با موصد
 و فتح نون و با رخصیت که حادث میگردد و مراد آنرا
 خصوصاً کسانی که در مزاج ایشان انوشث غالب باشد
 عادت کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت و در آن
 که مجامع را با این دو دشمن خود بدیند ایشانرا منی و شش
 بسیار است اما غیر متحرک خود بخود و بدان سبب حرکت
 در می آید و دو نوع میباشد یکی جلی خلقه طبیعی دوم
 حادثی اما جلی یا از قبیل ابون است که بدو را
 بون بوده و یا آنکه با در او بسیار مقاربت در و خصوص
 در حال و یا ادضاع میگردد که سرات بدان کرده
 یا از جهت حصول مزاج انوشی است در خلقت او
 آنکه آنکس تناسل این با بون نسبت بدیگران نرانی
 با ندوانی کوچکتر میباشد و در هنگام و فور زیادت سن
 و مدته در آن میباشد و اول بصوت اگر چه مراد است اما
 از زن بدتر است و اما عاوی اگر بسبب احتیاد بدان
 است و احوال ایشان مختلف میباشد بعضی مجامعت

لذت بسیار و بعضی بانزال منی در و بر و معامی ایشان
 و تکلیف آن از وصول منی و بعضی خود نیز در آن
 حال انزال میکنند ازین قبیل حالات دیگر آبورسما
 قطع اول و ضم بای موحده و سکون و او در فتح را سکون
 سین هر دو مملو و فتح میم و الف و بنون نیز آمده بجای
 بای اول لغت یونانی است یعنی سیلان و با اصطلاح
 اطباء درمی است حادث از خون و ریح آب و بستیای بفتح
 اول و ضم بای موحده و سکون و او در فتح با موحده
 و سکون لام و کسرت فاق و سکون سین مملو و فتح بای
 ششانه تخمیه و الف فاقی است که شامل تمام هر دو
 شق بدن باشد سواى صورت بکلیما بفتح اول و کسر
 بای و سکون یا ششانه تخمیه و کسر لام و سکون
 بای ششانه تخمیه و کسر میم و فتح یا ششانه تخمیه
 و الف بعضی گفته اند نوع از صرع است و بعضی گفته اند
 ششانه که مانع حس حرکت باشد آتشک بفتح اول و الف
 و فتح نای ششانه فوقانیه و ششانه مجمره و کاف و ضمیمه
 که حادث میگردد از سودای محترق یا متفصّل که بواسطه
 غلیان انفصال اجزاء آن از هم طبیعت آنرا دفع بظاهر
 جلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضا که خفیس و یا
 ضعیف قریب و یا بعید یا بر سر یا به دیاسوی اکثر اعضا
 حسب قلت و کثرت ماده حتی با تخوان و عصبان نیز
 خواه عضو تنوم گردد و یا متفرج و یا مکرر و در انواع
 آن بسیار میباشد نوع زبون آن مجموع عضوادی انداز
 آنرا اگر زود معالج نمایند و بعد معالج آنرا در تمام بدن
 بعضی را مدتی و بعضی را مدتی العرمی مانده و یا در آن صرع
 را تنوم بسیار و از حرکت باز میارود و سستی در عود
 بهم میرسد با حرارتی و بعضی نوع آن با سردی
 بسیار میباشد که گویا فکر آتش بر آن گذارفته اند و چون
 اندک آتشک نامند و آبله فرنگ نیز نامند جهت آنکه
 ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از نواح آن برآید
 آنکه در او شان بیشتر بر غذیه غلیظه که بر سر سودا است
 مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و شمال اینها در
 شراب و مستوجه تطیف بدن میشوند بفتح اول و الف

و از غیر گویند جهت آنکه اولاً از بلاد ارسین ظاهر شده و اکثر
 حشر آن اولاً بر اعالی بدن مانند صورت و سر میباشد
 باعتبار غلیان مذکور و صعود آن و یا باقل خصوصاً
 اعتماد تناسل بجهت فضل ماده آن که سوداست بافضل
 و چون بسیار باشد ماده آن دیاگنه شود و در جلد و گوشت
 او تار و عصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در
 اعضا و باطنیه نیز بخلات امراض جلده و دیگر از اقسام حشر
 و جدام و جدری و غیره با و دانه های آن در اندک کوچک
 و ستر بر آب بدن آنکه بسیار سیخ و یا بکثره باشد
 آن بلکه عوار و بر بر میباشد با بدن و با قدرت و شوخ
 بسیار بر می آید و چون متفرج گردد و در جلد و رطوبت آن
 بر عضو که بر سر نیز متفرج گردد و اندک با اعتبار در داریت
 ماده و بخار و نفس صاحب آن نیز با اعتبار کمال خفاقت
 و بعضی از جلد لطیفه امراض است حتی پوشیدن جانیه صاحب
 آن و نوعی از آن از مباهرت با زمان فو حش فضا
 اولاً بهم میرسد و این نیز اصناف باشد بعضی از آن بر سر
 روی است که بزودی قضیب را اگر فزیز نماید و معالجه
 آن نیز فزیز ساخط میگردد و اندک متفصّل در رساله آتشک
 حکیم عماد الدین محمود قدس سره مذکور است انشاء
 بکمال و تاسی ششانه فوقانیه مشدده و ششانه سین
 و الف و سین مملو و ضمیمه که گشاده میگردد و در آن
 عصبه مجمره چشم و مدقه نیز بقول صاحب طبایع
 زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند اتساع آفتبه یعنی
 زیاد از وضع طبیعی و اختلاف نموده اند اطباء در آن
 و انتشار بعضی مخصوص و البته اندک اتساع را با اتساع عصبه
 مجمره و انتشار را با اتساع آفتبه عنبیه و بعضی بکس
 این گفته اند و از کلام متقدمین تراوت هر دو با هم
 ظاهر میگردد و تحقیق آنست که اتساع در برده عنبیه
 یا در آفتبه میباشد و انتشار نور لازم آنست اتساع من
 است و از انتشار عرض فرق میان هر دو آنست که
 در اتساع ظاهر می گردد و در انتشار در اجزای بدن
 انتشار آن و گسائیکه عارف بدان می بیند و در
 که گویا چشم او سیاه شده است اعتبار اسحقان اخیلا

مواد است و در بدن لازم و متعدی می آید و اعتبار
 طشت از آن قبیل است احتیاطاً رطوبه علی القلب یعنی
 است که انسان در می یابد که گویا دل او در پشت می کند
 بجهت آنکه در میاید بر سر و در طبعی را که فرا گرفته است
 دل را و دل حرکت میکند و می فرغ آنرا از خود پس گویا
 شناسی کند و در آن راس مرضی میباشد که بکثرت معده
 الاختلاج بکسر میزد و سکون خای مجمره و کسر تائی ششانه فوقانی
 و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر عین از
 بدن که میباید حرکت اینها را با سرعت و در بر آب
 اراده برای دفع ماده ریجی محبوس در آن عضو و بزودی
 شدن آن اگر ماده آن اندک و رقیق باشد و الا با اگر ماده
 در آن مجتمع گردد و در آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ
 بسیار باشد امتداد میباید و کثرت امتداد آن منتهی گردد
 است مثلاً اگر شامل تمام بدن باشد مندر بکینه و کثر از
 و فاج در عشته و استر خاست و اگر در وجه باشد مندر بافقه
 و اگر در راس باشد مندر بصبر و یا در بطن و اگر در ششانه
 باشد مندر با ورام حد و اختلاج قلب مندر بقبی و در سینه
 لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدم آنست و فرق میان
 آن و عشته آنست که عشته در اعضا و آلیه یعنی مرکب بهم
 میرسد و حرکت آن بی اراده و مائل بافضل میباشد و عشته
 حرکت نکسین بنیاید و بزودی باز عود نمیکند بخلات
 اختلاج که حرکت با وجود عدم خفصا من بختی نال لقوی
 است و در آنکه اختلاج در اعضای بسیار نرم اندک رخ
 و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان میباشد بلکه
 در اعضا متوسطه در نرمی و صلابت عارض میگردد و اختلاج
 القلب حرکت ناخوش آینده دل است بسبب فائلا
 اختلاج المعده حرکت شبيهه بختان که در معده حادث می گردد
 و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضا عضلاتی بهم میرسد
 اختلاج النفس آفتی است که در افعال فکر به هم میرسد که
 در آنها تغییر تشویش و امید و امانیسر حد اطلاق قبول
 نمیرسد و الا جنون نامند الاختلاف بکسر اول سکون
 خای مجمره و کسر تائی ششانه فوقانی و فتح لام و الف
 و فاسمال بر در پی و سهال دوری نیز نامند و گاه

بمعنی اختلاف اندم نیز آمده - اختلاف الدم گاه مراد از سنج
امعاست و گاه اسهال کبدی فرق میان آن هر دو از جنبه
وجهت اول آنکه کبدی بسیار بد بومی باشد سبب حرارت
در طوبت کبد بخلاف امعای و دم آنکه کبدی مقدار آن
بسیار می باشد سبب بسیاری خون در اینجا بخلاف
معی و دم آنکه در کبدی او لا بر از دفع میشود و بعد
از آن خون بسبب دوری کبد بخلاف معوی که مخلوط با
خون میباشد چهارم آنکه کبدی بی وجع میباشد سبب
عدم احساس کبد بقول جهو و کمی وجع بقول سنجی بخلاف
معی که قوی الوجع است بسبب قوت احساس آن الا افتد از
کبد اول و سکون خای مجع و تسخ لون و الف قاف در
الف بمعنی خفته شدن و با صمد لاح اطبا عبارت از نرسیدن
نفس است بسوی ریه و قلب و یار سیدن آن اندک
اندک به تنواری و جمیع اصناف غوائقی بانگه نفس
و غیر ملع میباشد و اگر سبب خنجره باشد نفس بیشتر
میباشد و اگر در مری باشد با نفس احتنا و ارحم مرضه
است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن رحم و انتها
آن بدماغ و دل بواسطه جذب عروق خوار و غیر میباشد
آماشا بیت آن بصرع از جهت او دار و سقوط و تسخ
بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و آماشا بیت آن
بغشی از جهت آنست که صاحب آن شود فریاد او از غم
فاز بر دطراف و زردی رنگ رخسار و صغر منصف و نفس
اکثر حوال و گاه در آن نفس عظیم میباشد و بعد از فاقه
زیاده میشتند امییا بد بسبب انصباده در آن حین
و اما مشا بیت آن بالا شتر اک بصرع و غشی از جهت
تغییل اکثر قوای محرکه و حساسه است و رحم در آن کشیده میشود
سبب آن فوق و گاه دامل یکی از دو جانب است و او بسیار
میباشد سبب بیشتر خاد و حبس طشت زنی و فیلوس به تسخ
اول و کسر خا نجه و سکون یا رشناة تحتانیه و ضم لام
و سکون و او دوسین جمله در می است که در موق انسی کشیم
بهم میرا و لایع اللسان بکسر اول و سکون ال جمله و فتح
لام و الف و عین جمله نیز رگ شدن زبان است نیز تر
و همان تلجده و بیرون آید و تسخ الرئیس از جمله اورام دانسته

و از غیر جنس او را هم گفت آری بیان بنهم اول بوی
 است و لفتح آری بیان که نوعی از ماهیت آری
 است شبیه تشنج که حادث میگردد در اعضا
 یعنی مرکب متحرک بارده از دست و ساق میان این
 اختلاج بدان است که اختلاج و فتنه حادث میشود
 نیز فتنه زائل میگردد و بخلاف آری و در آری
 عضو میل بطرف پائین میکند بخلاف اختلاج که متوجه
 جمیع جهات و بیالای میل میباشند گاه در قصبه ریه
 هم میرسد و کلام فرقت نماید و انهم تاسیب آن
 قی است و در عشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف
 موت ایشان زائل نگردد و ارتباط انغلاق رحم در
 است آری قان و رفت یعنی یرقان است آری قان و رفت
 خصه است که آری قان باشد از انغاع الحفص
 بالا رفتن یکی از آن هر دو است و یا هر دو از یک
 سیوی عده و مانع آید از اکثر حرکات و یول بخواری
 و قطره قطره آید و سبب آن استیلا ی برودت و
 است بران اگر ضعف باشد کوچک و کشیده شود
 خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرو رفتن در آب سرد
 هم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خضیه تاجی بالا رود
 سیوی راق غائب شود و گاه با سیاب مذکور قصبه
 تیمانی بالا رود و استرخاضیت عصبانی که ضعیف
 است میگردد در آن عضله اعصاب حرکت غایب
 می آید از تحریک عضو و بدان سبب اعضا است
 افتاده میباشد و مطاوعت در حرکت القباصی
 نمی نمایند و مخصوص بعضوی نیست و اکثر لازم فاج
 است و نزد قدما و ادوات فاج است و اما نزد ما
 پس فاج عبارت از استرخاضیت در یک شق بدن
 است و استرخاضیت بعضو نیست استرخاضیت
 لفتح جیم و سکون فادون سستی است که در ریه
 هم میرسد و پاک بالای چشم سبب سستی عضله
 آن سیوی بالا از غلبه رطوبت بران استرخاضیت
 لفتح شین مجده در ای حمله و جیم در آخر ضعیف
 بلز و ریا ح از فتنه بیزنی آید سبب فتنه که در

[illegible]

منسوب بران میدارند مانند معوی و معدی و کبدی و
 حراری و دماغی و طحال و اسار لیتی و بدنی و همچنین این
 خلط که باشد موسوم بران مانند معوی و صفراوی و بلغمی و
 سوداوی و اگر آنرا او را در اوقات همین باشد باز
 نامند و اسهال معوی گاه با سح و گاه بدون سح میاید
 ولی سح را از لقی نامند و لهذا مراد از مطلق معوی سح
 و غیر اسهال کبدی و اسار لیتی میباشد و فرقی میان کبدی
 و اسار لیتی آنست که کبدی متغیر میباشد با آن رنگ
 بدل نیز بخلاف اسار لیتی و فرقی میان آن سه در دو
 معوی آن است که خلط مستخرج از کبدی بسیار میباشد
 و غیر مخلوط به برابر یک خلط بعد از بروز دفع میکند و در
 بدون منف و سح و مرارت آن کم بخلاف معوی که منف
 و سح و درد و اندک و متصل بهم اسهال است و اگر از
 انقباض عرق باشد از عروق معای و فاق اول غایب
 گردد پس خون رقیق آید باراج و قرار فردر بزرگ از اسهال
 غلط باشد اول غایب یا خون بر آید پس بی خون با آن
 علامت بواسیر نباشد و اکثر سبب سح اخلاط ماده لطیفه
 و یا اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعاء و این
 باعث مخلوط بطاهر غلط باشد آهسته لقی غلیظ
 ممل و نون شده بر بوی زبر غلیظ و صندان نیز باشد
 از غلیظ الف و سکون طای ممل و صم رای ممل
 سکون داد و کسر غلیظ و سنج یا می شنه تخم انیه و
 الف لا غری برن است نسبت نیاضن غذا و احوال
 عند الطلاق مراد بسته شدن زبان است این کیفیت
 که قادر بر تکلم نباشد و عند التقییر طبیعت باطن بسته
 شدن شکم است. آمو جلیح الذکر تشنج و کشیدگی در
 وکیل کردن آن همیشه سیکطرف آغیا بکسر خمره کلا
 و اندکی بسیار است که عارض مفصل عضله گردد و
 بعرف آنرا الغیب نامند و آنچه از غیر حرکت است و سبب آن
 معلوم نباشد مقدم مرض است و بعضی گفته اند از عیاض
 اشتداد یا به تشنج بر بهیم رسد و چون باه گردد و انقباض
 حلی عارض گردد و بر چند نوع است آنچه بواسطه حرکت عارض
 گردد و آنرا عیاض یا ضنی نامند و آنچه بواسطه قروح و نرا

قروحی و آن آنست که مشرب بدن در دنیا به نزد است
 گذاشتن بران و آنچه بواسطه کشیدگی آنرا بند و سه
 و آنچه بواسطه درم بعضی اعضا آنرا در می و آنچه بواسطه
 میوست و تشنج اعضا باشد آنرا تشنج نامند و اختار
 کسر الف و سکون غین مجمره و سنج و سیم و الف ممل
 ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بهوشی حادث از ان
 و صرع و ضعف نیز نامند و اقطیوس بالف ممل و
 دغای ساکنه و کسر طای ممل و ضم بای شنه تخم انیه
 و داد و ساکنه و سیم ممل لغت یونانی است بمعنی جمعی
 اقطیوس و اقطیوس و اقطیوس و سیم و الف ممل و سکون
 قاف و کسر طای ممل و سکون بای شنه تخم انیه و ضم
 عین ممل و سکون داد و سیم ممل و بلغم و دیگر بیدل
 عین قاف و حذف داد و بلغم و دیگر بنون بکای قاف
 اول هر سه بمعنی جمعی و فی است اقوی الفخ اول و سکون
 قاف و ضم عین ممل و سکون داد و ضم سیم و الف ممل
 است که با تشنج ریشه باشد و در تنقیه آن مخلوط بود
 اغشیه را بخورد و چشم را فاسد سازد و التوار بکسر الف
 سکون لام و کسر طای شنه فو قافیه و فتح داد و لغت
 ممل و زوال و برگردان فقرات است بطرف راست
 یا چپ انصاف الحقیق چسپیدن جنین بقلعه است یا
 چسپیدن جنین اعلی با سفلی اس لغت اخلاط عقل
 چنانچه گفته میشود که تحقیق الس الرجل یعنی مرد را بوس
 است یعنی مجنون است - الم لغت همزه و لام گفته اند مراد
 وجع است قرضی گفته آنچه بر من ظاهر شده آن است
 که الم اعم از وجع است جهت آنکه الم ادراک منافی
 است به فرقی از قوی که باشد و وجع ادراک کس
 الس است و مراد با نفیس گفته هر چند شخص گردد و کلا
 مقدمین و متاخرین فرقی میان الم و وجع نیافتم در
 موارد و حال نشان صاحب بحر الجواهر گفته که مسیح نیز
 فرقی میان الم و وجع مباطن نموده مولف گوید اگر با
 الم ضربان و شدت و ضعف باشد وجع است بدون
 آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که بر بدن از حال
 است و سبب حال غیر طبیعی - الا متلا اعتبار از پری برن

از اخلاط و مشرب بدن بر مرض و گاه اطلاق می
 بردارند اخلاط بحسب کیفیت این را متلا بحسب کیفیت
 می نامند و گاه اطلاق می نمایند بر کثرت کسب اخلاط
 و در اوج بحد که بر کنند و عینه گفته خود را و بکنند
 را هر چند بحسب کیفیت صلح باشد و این را متلا بحسب
 نامند زیرا که هرگاه از مکان چیزی بر شود البته عرض
 آن می افزاید و از طول آن میکا هر دو عین عین کشیدگی
 و طول و انقباض اطراف خود است در عرض و گاه بر
 پری معده از طعام و شراب نیز اطلاق می نمایند
 اشتداد غلاف القلب متلا و پیر شدن غلاف قلب
 رطوبات مخدیره از راس و پیر شدن عروق آن است
 از خون غلیظ که از غذای قلب و ریه باز ماند و با آن
 اعظم منف و سوت نفس و انقباض و انقباض منورن باشد
 در دملی و بطور منف و فرغی و اختلاف آن در رطوبتی
 میباشد ام آلام تفرق اتصالی است که در شرابان
 بهیم رسد و سبب می گفته تفرق اتصال اگر در شرابان
 واقع شود و ملغم گردد و خون از ان جاری شود و لقی
 که در اطراف آنست بریزد و بر کند آنرا و چون لغش
 آن فضا را برگردد آن خون باز بسوی شریان این را
 ام الدم نامند و قوم اطباء بر انفجار شریان را ام الدم
 میگویند ام العصبان صرع است که عارض اطفال
 میگردد و از جنین لادت تا چهار سال غلبه لکی و این اکثر
 مقاروی و با تب حاد و مجری خشک تشنجی میباشد و چون
 اطفال را بیشتر عارض میگردد و لهذا از ام العصبان نامند
 و بعضی رشح العصبان را نیز همین میدانند و آنرا ام الشیطان
 و قرح الشیطان نیز نامند و ام العصبان رشح الف
 سکون سیم و کسر غین مجمره و سنج یا می شنه تخم انیه و
 کسر رای ممل و سکون بای شنه تخم انیه و ضم نون و
 سکون داد و سیم ممل لغت دانه است لغت
 یونانی - ام الدم کسر سیم ثانی و سکون لام و فتح داد
 ممل و سیم بمعنی جمعی است - ام الدم و الف و ضم سیم
 سکون داد و کسر طای ممل و سکون یا شنه تخم انیه و ضم
 دال ممل و سکون داد و سیم ممل بویانی بمعنی جریان

از بوی سیر است آمو سیاه الف مفتوح و نون ساکن و بای
مضموم و دوا ساکن و سین مکتوب و بای مثناة تحت اینیه
و سیم مفتوح و الف بیونانی یعنی سلاق است انتشار
الاهب نبای شده لفظ بعد تالی مثناة فوقانیه نخستین
فرکان است بسبب جمع شدن رطوبت در آنها و یا قوا
شدن غذای آن و بل نمودن بسوی حدت و حرارت
انتشار کبر هفزه و سکون نون و کسرتای مثناة فوقانیه
در فتح شین معجمه و الف در ای جمله ضمیمت که کشاده میگردد
در آن سوراخ برده یعنی چشم زباده از مقدار طبیعی بدان
سبب بصره بصره مستقیم بر منتهی آید و منتشر می گردد
و بحرانی نمی رسد اتصال الفطرس ضمیمت که در آن
قادر می باشد انسان که نفس کشد مگر آنکه دست نشین
و گردن را درست بدارد و سر را بالا کند انتفاح کبر هفزه
و سکون نون و کسرتای مثناة فوقانیه و فتح فاد الف
و غای هجریه یادی است که در عضو هر سبب در آمدن
ماده روحی در آن با خاشاک هر گاه مطلق ذکر می آیند
و مقید با تنقذ بطن و یا غیر آن در زیاده و یا قوتی حاصل از
اده و خورجی و فیر آن است که در آن عضو بهر انتفاح
اعین یادی است که از ماده بار و خلطی بسیار روحی عارض
چشم گردد و با خاشاک لطیفانی لم می ضمیمت که حادث
می گردد و در مرئی از استخر فادستی عضله ممسکه آن و
گویند از سستی عضله منبسط است که صاحب آن نمیتواند
چیز را فرو برد از آب و فیر آن از اشیا ی قبیله سالیان
بقیه بزرگ اشیا ی غلیظه ثقیله را فرو میبرد بدون مشقت
انفجار الدم من الاذن جاری شدن خون است از
گوش بسبب سحران یا بریده شدن رگی از رگهای آن
و یا امتلا میکه مؤی بالشقاق و انتفاح گردد و یا بر سر
و ضرب صدمه بدان الفلاح الاذن بر آمدن گوش است
از جای خود بسبب جذب قوی از آن فتنه که بر آن رسد
و یا در می ورست که که نقشاد و آنرا از جای خود ببرد
و دست کند از جانب دیگر انقلاب و بختن ضمیمت
که میل می کند در آن فرکان بسوی اندرون و مدقه را بجز
سیدر و انقلاب بهر ضمیمت که انسان می که می خورد

بعد مضم شدن آنرا قی میناید و وجه تسمیه آن بر آن
منقلب شدن و بر شستن اسفل آن با علای است
و یا از جهت انقلاب فعل ماده و انعکاس آن است و انتفا
طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاس بدان است
که آنچه در انقلاب معده دفع میگردد و بعضی نیست و در
قشور رقیقه میباشد و نزد و خورن هموضات و جمع شدن
میناید بگلان ایلاوس و انقیار بوس طبعش و هفزه سکون
نون کسرتای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سیم و
الف کسرتای جمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون
سین جمله تی بخی ناکبه است که هر روز آنرا انقیار
لطف هفزه و سکون نون و کسرتای و فتح یای مثناة
تحتانیه الف ضم لام و سکون داد و سین جمله جمعی
یومی است که آن بر دوت در باطن حرارت در ظاهر
باشد آنکس را الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته
شکسته شدن عروق گوش است بحدیکه در حین ظاهر
گردد و بعضی گفته اند آنکس را بر تفرق اتصال عروق
اطلاق نمی نمایند برای آنکه عضلات نرم قابل انعطاف
و انحناء و قبول آنکس را نمیکند بلکه قایض و
کوفته شدن اند و یا ضم اول سکون داد و کسر
اذال معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح سیم الف دوم
و غای هجریه است که چون دست بر آن گذارند فرو رود و در
بحال اصلی آید بلند شود و رنگ آن سفید شود و آن حرارت
دالم نباشد و به مدت آن اندک و جمعی با او طبع
ضمیم الف سکون داد و فتح رای جمله و الف کسر
طای جمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین جمله
بلغت بیونانی یعنی شرنای است و ارام الاذن در می است
که در بنا گوش از بیرون صامع بهر مدد این در اکثر
خطرناک است و لهذا در گردن آن ممنوع است جهت
آنکه جای رخیقن فضول و دیه با غیه است مانند ویرم
زیر لبیل که جای رخیقن فضول و دیه طبیعت است و در مخرج
ران که جای رخیقن فضول کبریه است و اینها را اولام
معاین نامند و آو فیلس با الف مضموم و دوا ساکنه
و فای مکتوبه و بای مثناة تحتانیه که دلام مضموم

و دوا ساکنه و سین جمله و رمی است که در موقی نمی چشم
به هر سوز و خور و چون سنجیده گردد و آنرا غریب نامند
ایلاوس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام
و الف و ضم داد و سین جمله علامه گفته اند که در می
در امای علیه که دقیق است بهر سوز منع کند نفوذ و نقل
بسوی معای سفلی که غلیظه است بحدیکه با چار از زمین
بر آید و تفسیر از اجالینوس و از غلظت بر ب ارحم و غیره
بالمستعاض منه کرده و در فضول خود گفته که چون حادث
شود در قوتی مستعاض منه قی و فواق و انتفا و این
پس آن و بل بدی حال بعضی است و نیز در ان قبول
گفته که شخص را حادث شود نقطه لبول در قوتی مستعاض
ایلاوس پس آن شخص بهر هفت روزی میریز حرف البهار
الموحده آنرا دشنام لفتح باد الف و دال جمله سکون
شین معجمه و نون و الف و سیم سرخی برانیده است
شبهه ابتدای جذام که در صورت و دست یا بهر سوز
خف و در هنگام سرخی و دوا و مستان گاه آن فو و غای
الیشور ضم با و نامی مثله و سکون داد و رای جمله را
نهای کوچک است که در ظاهر بدن بهر سوز و حادث
دشمن است البثور فی الحلق و آنها است ماز و زنده که
گاه در خلق بر می آید و بیشتر بر می است آنکه قابل
زیاده است از خلق و گاه بر قصیده ریه تبارک السعال سرفه
که سبب آن بر آمدن البثور باشد در ریه ثوبه الا لف و ان
صلب که در بینی بهر سوز و شبهه ثوبه البثور
و آنها ی کوچک سفید است که بیدرت و شند و زور
بدن بر می آید و در نوع می باشد آنچه سنج آنها صلب است
غده و در آن کم و در خطا براق سیاه بسبب کثرت آنرا و است
الاصل نامند و آن یا منقلب میشود و بزرگ میگردد و مانند
دل یا بر صلابت و کوچکی خود میماند این بسبب باریت
ماده آن است و یعنی انهای صلب کوچیک سرخی سیاه
که بی درد و وجعی در موضعی از بدن ظاهر میشود و سنج
میگردد و در موضع دیگر بر می آید و چند نوع دیگر
نیز میباشد یکی راشب کم و دیگری راشب و اصرار و
دیگری راشب و القفا می نامند و بوالغلیظه قوی است و آنها که

در بدن ظاهر میشود و از آن چرک آب بر می آید و بدن
 خشک تره بسیار می بندد و آن خفقان و غشی میباشد
 و از جنس سفید رویه است و بلخیزه از آن جهت نامند که در
 بلخه بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر آنها از جمله امراض مستر
 است که به یکدیگر میسر است می کنند و نورالدین فیض لام
 بای موصوفه و کسوف و فتح بای ثناته تحتانیه و باد
 انهای سفید رویه است که بر صورت و بینی بر می آید و شبیه
 بقطرها شبیه چکیده بر عروق چون آنرا فشارند از آن کی
 شبیه شبیه می شود و روغن غلیظ بر می آید و اگر آن را با
 و سکون جاذبه را هر دو جمله و الف و نون لغت یونانی
 است یعنی فصل الخطاب آنروز مجاری طبیعت بامرض
 است و با اصطلاح اطباء تغییر بجز عظیم است که دفعه حادث
 میشود یا بسبب صحت یا بسبب مرض و یا بسبب ناخوشی حال
 یا که بجز آن با نام جدید است و یا نام ردی یا ناقص
 و یا ناقص دی و شبیه کرده اند مرض را بهین باغی که
 در بدن طبیعت را با باد شاه حافظ آن در بدن و مجاری
 بروز فاعل فیما بین پس اگر باد شاه طبیعت بر مرض
 غالب آید و از از زمین بدن بیرون کند آنرا بجز آن
 نام جدید نامند و بالعکس بجز آن نام ردی و اگر یکدیگر
 با یکدیگر بر دیگری غلبه تمام نمایند و محتاج بقبال یکدیگر
 آنرا بجز آن ناقص گویند و در مضمون اگر غلبه طبیعت
 آنرا بجز آن ناقص جدید نامند و الا ناقص دی بخوبی
 بضم اول و دو حای جمله اول مضمون دوم مفتوح و یا
 آن هر دو و یا ساکنه و تا غلظت و یکنی کو فکلی آواز
 است بسبب یکنین مواد غلیظه در مجاری آن خواه و خواه
 باشد و خواه بلخی آنجور لفتح اول و سکون خای مجمره و یا
 جمله بر بونی و کندگی دیان است و بر بونی دیان و
 دنار و یا بسبب طبیعت معده و بجز الف بر بونی بینی است
 و آن با بسبب بوی سر متعین در انست و یا بر سیدن
 ردی و بر بونی از حنک بر بینی البرده تجر یک با و را
 دال هر دو جمله و یا بر طوبت غلیظی است که منجمد و تجر گردد
 در یک چشم و رنگ آن مال سفیدی باشد شبیه برده
 یعنی جب غام که بفارسی زاله نامند البرام لفتح اول سکون

و فتح سین هر دو جمله و الف و سین لفظی مرکب فارسی
 و یونانی است و آن در میست که عارض میگردد و در
 یا فرغ حاجاتی است میان کبد و معده و حامل سست میان
 آن هر دو متصل است بجایی که میان قلب و معده است
 اتصال یکدیگر از دو پرده و درخ که جسم است و در بدن
 سبب و وجع آن حجاب بدماغ سپردن عارض
 ستر ظاهر میگردد و باین بنا بر قول شیخ نجفی است
 و اما بنا بر قول مولانا سید فری است که در جنس حجاب
 بهم برسد و آن حجابی است که فاصله است میان قلب و معده
 آتش لفتح با و رای جمله و سین معنی قطعه ای است
 سیاه است بقدر دانه کجی که بر صورت بهم میرسد و گاه
 مال بسبب خونی که در بدن می باشد و بفارسی کجی که نامند
 بشم لفتح بای و دو سکون شین معنی سیم معنی سخته است
 البصر به تحر یک با و را و صا و هر دو و از از بر ص و زنه
 بر یادی الف مفتوح و اول داغهای سفید عظمی است
 که در ظاهر بدن بهم میرسد و ز بر و ز برین میشود و ستر
 بیاطن نیز میگردد گاه در بعضی اعضا و گاه در تمام بدن می باشد
 باین حیثیت که تمام بدن را فرا گیرد و سفید میگردد و این
 بر ص و نشناخته و در ابتدا به سواری زایل میشود و در
 انتها و شمول تمام بدن معالجات آن از قبیل معجزات
 خوارق عاده است و از جمله امراض مسریه است
 و متواتر نیز بر ص و لاس و لکهای سیاه است که در ظاهر
 جلدهم بهم میرسد و با غمی می باشد و در بعضی مواضع بدن
 در تمامی آن و این نیز روز بروز بر سر تن میماند و بهین بدن
 و بهین میگردد و پوست بدن خشک مانند فلس آبی از آن
 خشک ریشها جدا میگردد و بسبب آنکه ماده آن در او می
 فاسد محترق است و از جمله امراض مسریه است و متواتر نیز
 و این قوبای منتشر نیز نامند بر ص و العین تغیر یافتن بر
 عنقه است و میل نمودن بسبب سفیدی بسبب غلبه
 رطوبت بر آن بر ص و لاطفا لفظی سفید کو یک
 است که بر ناخنها ظاهر میگردد و بطلان الذوق فساد
 لفتح ذال و سکون و او و قاف بر طون شدن جس
 ذوق است که محل آن رخ بان است بحدیکه صاحب آن

در دنیا بد و فقره و تمیز تواند نمود میان چهره گرم و سرد
 البکم بضم اول و سکون طای جمله و سین و آنهای بزرگ سیاه
 رنگ است که در سان پا بهم میرسد و از آن چرک آب
 بر می آید بر کاریه و یا بطیس است بکم بضم با و و
 و سکون کاف و سین و سین عدم قدرت بزرگ است و صاحب
 آنرا لکم و بکم نامند ثبات الدلیل و آنهای کوچک شدن
 که در ستر می بود و شبها بر می آید و عارض میکند و تسکین
 بسیار باز شدت میکند البواسیر زیادتی و دانه است
 که بر دهان در کهای نفع از خون سوداوی غلیظه هم
 میرسد و از آن بسیار است گاه مخفی میباشد و گاه ظاهر
 و گاه از آن خون جاری میگردد و گاه به بیاض و گاه
 یکانه می باشد و گاه چند دانه شبیه لبستان گاه از
 طوبی سفید لفتح ط و اول عینا ید و هنگام بر جیس خون آن
 و طبیعت قبض و لفتح و ذال و ر بسیار و شک می باشد و آنچه
 از آن خون جاری می باشد و آنرا دانی و آنچه غریزی
 است عینا نامند و از آن با سورت از جمله امراض
 مسریه بود و سیر الی عیبارت از ریح غلیظه و تحلیل
 است که احداث و جع نماید و در معده مانده و گاه به
 پشت و ستر اسیف و تاشانه یا لار و دو گاه و دو آید
 بطن کرده و دشین و قبض و حوالی مقعد و قار و شکم پیدا
 نماید و گاه میل مفاصل دست و پا نماید فقره و از از
 انگشتان و مفاصل در هنگام قیام و قعود پیدا شود و گاه
 سهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بوی سیر غیر
 ریجی جمع میگردد و با بوی سیر ریجی زیادتی می باشد و بوی سیر
 الف لفتح میست زانه که اندرون بینی میسر و منفذ آنرا
 تنگ می سازد و گاه سفید نرم بی وجع می باشد و این سهل
 علاج آگاه سرخ رنگ با کوفت و وجع بسیار و علاج
 و سوار بوا سیر الشقه زیادتی و ستری یا کوفت بقدر دانه
 انگور است که در لب پایین بهم میرسد و منشق میگردد
 وسط را و وجع میکند و شبیه بقوت شامی می باشد و دلی
 وجع و گاه تجا و از آن بلب بالا میکند و از آن فر میگرد
 و گاه تا نصف صورت نیز میرسد و بوا سیر الی هم زیادتی
 که در عنق رحم از خط سوداوی بهم میرسد و بوی سیر الی

توان دریافت و از آن رطوبتی شبیه بدروی می آید
البولین مرضیست که میگوید چشم در اندک زمانی خیره
آب و باز می آید البولینم اول و سکون پا و رای مملکت
است که در شش بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند در هنگام
سکون میان و در شش ساکن ماند بلکه بی اختیار بی در پی
نفس میکشد و بعضی را بویان را یک مرض دانسته اند و بعضی
غیر و علامه گفته که فرق میان هر دو بدین خوبان کرده
که ماده رطوبت داخل عروق محتبس میباشد و آلات سینیه را
ماده در شش را بین و سینیه نرم میباشد و در وقت سرفه
رنگ و سرخ میگردد و زیاده از رطوبت اعتبار آن بخور
و فانیه در شش را بین و جوهری گفته که بهر تابع یعنی پی در پی
کشیدن نفس است بول الدم بر آمدن خون است از ممر
بول اگر اندک اندک آید از افتتاح دهن عودتی باشد و
اگر دفعی بسیار آید از اشتقاق رگه باشد و خون صرف نازده
باشد و سبب ضرب با سقطه و یا تناول ادویه حاده حریفه
و یا سبب یا تا کل شدن عرقی حادث میگردد و بول الدم
آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد
البول فی الفرس بول کردن انسان است در خواب بیشتر
اطفال مرطوب است عارض میگردد و بولیموس بضم با می حد
و سکون او و سکون و سکون یا می شانه تخمائی و ضم
بیم سکون او و دین بویانی بمعنی جوع بفری است
البولنجی بولیک گلهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی عرق
است که در ظاهر بدن بهم میرسد و متدرج بین گردد و در
سیاه آن پوست بدن خشک میباشد و فرق میان این و
برص آنست که برص با غوص نفوذ و غور در عروق جلد
محکم و تا عظم نیز باشد و بولی الزوال بخلات متبسی و سبب
حدوث آن خلط است و دفعه نفول و خوردن اشیا
غلظت کثیفه است البته بضم با می موحده و فتح ما و تا
مثنایه فو قانیه باقی ماندن انسان است مبهوت ساکت
لا یعقل البیاض سفید است که در طبقه قرینه چشم بهم میرسد
از آن انچه رقیق و بر ظاهر قرینه است آنرا اثر و غام و غام
و انچه در باطن آنست آنرا بیاض مطلق نامند و اسسی
دیگر اندازد و بیشتر از قرصه در دماغه بهم میرسد

البیضه لفتح با و سکون یا می شانه تخمائی و فتح ضاد
مجموعه یا در و سستی است شدیده فمرش ای که تمام سر را فرا
میگیرد که در هیچ وقت تسکین نمیباید و روشنی آفتاب و
چرخ خوش نمی آید و به شوری اهل میگردد و ما خود است
از بیضه سلاخ که در وقت جنگ بر سر میگردد از سر
محافظت و تمام سر را فرا میگردد و شیخ الریس گفته آن
صداعی است لابت ثابت فمرش که بهیجان می آید
صعوبت آن هر ساعت با نیک سبب که صاحب آن خنجر
نمیدارد و صد و روشنی و غمناک با مردم را در دست
میدارد و نهائی و ناریکی و بر پشت خوابیدن را و در یکایم
هر ساعت که گو یا سوراخ را بمطرقة میگویند و میکشند آنرا
و شق میکنند حرف التار المثنایه الفوقانیه التار کل
لفتح تار ثنایه فوقانیه و پنجه و کاف مشدده مضمو و
و لام فانی کردن و خوردن اجزای عضو است سبب
ریشین ماده حاد اکال بدن را هر عضو که باشد مانند لثه
و دندان و غیر این هر دو التار و لب و شق اول و ثانوی
مشدده الف و ضم و او و با می موحده واضح تناوب
لفتح تا و ثانی مشدده و پنجه مشدده و با می یک نقطه
که بدون او و حالتی است که مضطرب میگردد انسان که
و با آن خود را بکشتای سبب صعود و انحراف ریاحیه غیر مضطرب
سبب تحلیل از ممره لبوی سر عضلات و با آن و
از جنس تشنجی است که در عضلات فک عارض میگردد
و بزودی زایل میشود و در حدیث وارد است که عطشان
رحمن تشاوب از شیطان است و التار بفتح تار و کاف
ممل و تشدید جیم و رای ممل و یا دنی غیر طبعی است
که در بدن ظاهر میشود و صلب میگردد و نیز اطلاق مییاد
خاصه بر ورم که بکلی صلب که حادث گردد از ماده
غلظت در یک چشم و پنجه و پنجه شود و التار بضم تار و فتح
و سیم و ما عبارات از عدم انضمام طعام است در و
و اندن آن در آن غیر مضطرب بحال خود و یا تسکین بخور
غریب و کیفیت غیر صالح گردیدن و تشنج با می بدوین
و گاه بسوی طعام از آن آمدن و تمدد و نقل و سوزش
معه و یا باطلاق بطریق معاده فغ شدن تحلیل است

مثنایه التار و آن تحلیل نمودن انسان ظاهر است
مثلا اشکال الوان مختلفه را در هوا بیند که ستونی از دور
پیش چشم او بلند میشود و بالا میرود و منتشر میگردد و بعضی
آن مندر به نزول آب است در چشم و علامت آن است
که با که و رت باشد و اندک اندک هر روز زیاده گردد
بعد سهال و هنگام گرنگی نیز کم شود و آنرا بفتح تار و
ممل و ضم با می مشدده و سکون لام اتفاحی است که مایل
اطراف بدن یعنی دست و پا و غیر آن میگردد و سبب بخنجر
بلغم رقیق حاصل از ضعف بضم خا پنجه در استقامت او و از
بعضی حمایت همالات عارض میگردد و گفته میشود وزن
متزلزل شد یعنی نبرگشت و بر آن گیاه روید و نبرگی وزن
متزلزل گشت یعنی گوشت بدن او زیاد گشت و فربه شد و آنرا
بفتح تار ثنایه فوقانیه و رای ممل و ضم با می مشدده و
سکون لام نرمی و سستی گوشت بدن است و اهل گفته
اتفاحی است که حاصل میشود در اطراف و اعضای قلیل
الدم سبب غلیظه بلغم رقیق و ضعف بضم آن التار بفتح
تا و رای مجر و ضم با می مشدده و را هر دو ممل حرکتی است
که در مفاصل تشنجی است دفع فضله عارض گردد و اتفاقا
اندک چیزی دفع گردد و گاه با آن اندک غنی تر باشد
و سبب آن انصاف طمری و یا رطوبی که با می باشد که مایل
رزد و آنرا بکشد و دود غده نماید و یا فلفله در آن تشنج گردد
که خروج آن دشوار بود یا سرامی بود که بمقدور است آنرا
قبض و جمع نماید و ترغ غلظت الدم بفتح تار و رای مجر
مفتوح و دوم مضمو و دد عین ممل یکی در میان دو
رای مجر طلق است که در میان انسان در دماغ خود که گویا
دو میکند با و ج و آن است صدر ع ترغری و ترغری
الاسنان بزرگ شدن دندانهاست سبب بخنجر ممل و غلظت
بسوی آنها زیرا که همچنان که دندان دندان قبول مواد
سبب بزرگ میشود و بخنجر قبول مواد فاسده غلظت
سبب بزرگ میشود و گاه با می میماند دندانها را
از دندانهای دیگر سبب صلابت جرم آن و قصر و کوتاهی
میگرد و دندانهای مجاوران بطول زمان و این زمانی
غیر حقیقی است بخلات اول تشنج مرض عصبانی است که

حرکت میکند و بر میگردد و عصل در آن بسوی مادی خود و کشیده میماند بیک جانب و لهذا منبسط نمی گردد و انداخته خواهد بسبب آن اینکای عروق و اعصاب باشد و یا استفرغ و پس کشش المعده و آن کشیدگی است که در اجزای عصبانیة معده دیار باطیات آن عارض گردد پس اگر نفس معده باشد محتوی دیگر و معده بر طعام دیر می آید طعام بهضم نایافته اگر اندک احتیاج به طعام قدری بهضم یافته و اگر در ریاطات آن باشد پس اگر در ریاطات میان معده و پشت است درین هنگام طعام در معده نمی ماند و بجز در و در و مخدر با معا میگردد و یا آنکه بعضی مائل بهین بسیار باشد و اگر در ریاطات معده میان معده و زرقونین باشد این هنگام نفس منقبض می شود و قطع می باشد و قادر بر حرکت کردن سینه نباشد تعقد المفاصل یعنی سخت و لبته شدن مفاصل است که از عذر افعال طبیعی عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد و تعقد القلب مرضی است که در بیا بفسان که گویا دل ادراکی تر است و حالتی قریب بنبشی و اطاری می میگردد و باز بر وی با فاقه می آید قطیر البول حالتی است میان عمل البول و بریان آن بی اراده و قطره قطره بر آمدن باشد و دشواری بعلق بعلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که انسان آب زرد و دریا باشد و در گویا از زرد بچسبید اگر در بیرون حلق باشد و در نظر آید و اگر در داخل باشد یا در باطن قصبه ریه خواهد بود و بندرت واقع میشود که در آن چیزی بسوی نفس داخل میشود و این هنگام سرفه بسیار میکند و تا زود جدا نگردد و بر نیاید آرام نمی یابد و یا برنی بچسبید و این هنگام غم و تملیل لازم آن است و گاه خون رفیق یا بغم از خلق بر می آید برین سبب دیگر و چون زود بزرگ شود عوارض است و یا بد و در یا بد حجم آنرا و گاه اتفاق می افتد که زود با لا می رود از خلق بطرف اهل مینی و مقدم و مانع را قتل میگردد و محال آنرا باند مساند و تعقد الطفرار یعنی تا و غیره معده و قات شده و غما غلظت و اجتماع ناخن است خصوص پنج آن که صلب بالید اند و طعام منجمه گردد

و هنگام خارش از آن اجزای صفار جدا شود و آنرا خراش افکار نیز نامند و تعقد النفس غشیان و دل برینم دگی لازم را گویند و گاه بر طرف شدن شهوت طعام را نیز نامند و تعقد شمع نجیب بن گفته کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم از مبداء و هم از مقابل آن اندک و در آن عصب استاده میماند و میل بک جانب نمی کند و صد شمع است و شمع الرئیس گفته مرضیست آنکه که منع می کند قوت محرکه را از قبض عضلانی که از نشان آنهاست منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد است چنانکه نموده و بنا بر آن مرکب است و شمع میشود پس غذا شمع نباشد و بنا بر تعریف شمع شده شمع میشود و جهت آنکه این انقباض است چنانچه شمع مانع انقباض است و لفتح تا و میم و طای محله و یا حالتی است که انسان مضطرب میگردد که خود را دراز میکشد و دستها باز کند و دست بکشد بسبب آن بخنده آنها غیر منقبضه یا انقباض فصول و یا رسیدن آنجا آنها بعضی اوقات بدن و کثرت آن لیل امتحانی بدن مقدمه مرضیست که تامل بفتح اول و میم و سکون لام و ضم میم و لام و تحمل بحدیث میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است و در رخت خواب بسبب جمع و غیر آن که گویا بسبب و جمع است نمی یابد و بر خاکستر گرم خوابیده و تا اثر الشرف افتاد موسیت بسبب ضعف روئیدن و یا قلت ماده آن آن اکثر در عقب امراض متداوله میباشد و فرق میان آن و حرط آن است که درین موی اندک اندک و متفرق می شود و در حرط بسیار و از یک جا و کثاده مانند دار الشلب و در الرحیمه النفس و حرکت ارادی است که میان آنها دو سکون باشد برای جذب نسیم منرا و بیرون رسانیدن پیل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار و خانی از آن نفس الصعد یعنی صفاد و سکون عین و شمع دال بر سه حمله و الف ممد و نفس کشیده ممد طولانی است لفظ لفتح تا و لون و ضم فای شده و طار مولفه حمله وانه بای حبالبه ایدر است در بدن بهم سر مانند حبالبه که از سوختن آتش بهم سیر بسبب شعله

خون رفیق مائی لطیف و تحریک و ضم را می مشدود و طای هر دو جمله یعنی تناثر و رقیق موی است و قوت انقباض تا سکون و او و فتح تالی مثانه فوقانی و یا شمع نجیب بن گفته شمع متفرع است که در عمق صورت پیشانی بر می آید و علامه گفته غدو بسیار است و گفته اند غده بزرگ است مفروش و اجزای علیای عنق التوت بهضم تا و سکون و او و فتح تالی مثانه گوشت پایه سرخ مائل بسیار و شمعیه تبوت است که از خون فاسد در یک پایین چشم میسر و هر گاه در یک بالادگاه در لخته و ابتدای آن از موق السور مثال نظره و گاه دای میباشد که خون سرخ و سیاه از آن جاری میشود و گاه عیادگاه عمق و خساره و پیشانی و گاه در فرج و مقعد نیز بر می آید و الاغفال لفتح تا و با و ضم بای موصود و جیم و میم و میم و بر ادگی بملکهای چشم است که باطل شدن ریح و اینها فرق میان آن و لقمه و درم آنست که تبیج و خود زرد میماند و چون دست بر آن گذارند فرو میرود و باسانی بخلاف درم که تنوع لفتح تا و با و ضم و او مشدود و عین محله حرکت کردن معده است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان برین حرکت کردن آن بجز برای دفع و از غیر دفع شدن چیزی یعنی بکشی ششانه فوقانی و سکون پای مثانه تخمائی و کسرتون و یا چربی است که در اجفان عارض میگردد و شبیه بهانه انجیر در صوت یا در شق و آنرا بیونانی طاسو تو شیس نامند و نیز نام نوسه از بوا سیر است و حرف التا المثله التا لیل لفتح تالی مثله و الف و کلام و سکون یا ششانه تخمائی و لام وانه با بسیار کوچک سخت بلند و در است مانند دانه خود و کوچک فرازان که ظاهر جلد بر می آید خصوص در ابدانیکه پوست آنها صلب و متکاثف باشد و آن بر چند نوع است بعضی از آنها مسکو است یعنی سحرها بطرف اندرون گویا زور فته و نشانی در گوشت و گفته اند نور الویسیت که با پنج و صاحب ریشها باشد از آنها بزرگ و در و متشقق با شلیها و بعضی از آنها آد و بخته و بعضی مساریه یعنی سحرها بزرگ

شبهه بخون و زنج آنها با یک اندرون عضو فرورفته
و بعضی طولانی گشته و این را قرون نامند و بعضی شقیق و
و چرک بر آنها میباشند و این را طرسوس بخت پونانی
نامند و حزن الجیم اجماع سیاه و انهای کو چاکت بسیار
درین و آبهای متفرق است که بر بدن بر می آید و زنج
آنها سرخ و تیره میباشند و گاه با آنها وجع و لذت شتر
و درم و سیلان چرک آب میباشند و گاه نه دازا صفت
عسل است و بخون این بضم جیم و حار حمله و سکون و او
و ظای عجبه بزرگ شدن چشم و جرم و بلوکلان
از صدمه و حجام بضم جیم و شقیق حار حمله و الف و جیم
مرضیست که در آن چشم ورم میکند و بحدی بضم جیم و
فتح دال و کسر را هر دو حمله و یاد انهای ریزه و بزرگ
قدیم و مر و اید است که با تپ حدت و خارش
بر می آید و هنگام بر آمدن سرخ رنگ بسیار ریزه مانند
شسته گزیده میباشند و بعد از بفتح سفید میگردد و پس
تشکک لیشته می آورد و انواع آن بسیار میباشند از
و غش بعضی وون عصبی نیست و ماده آن فتولی
طمنیست که در بدن مانده است هر وقت که سعلد و
دفع میگردد و از امراض مسریه است بسبب و در سال
جدری احتقر بضم جیم و کور است و جدی القلب بفتح جیم
و سکون ال مجمه و بای موده مرضیست که در می یابد
در آن مریض که گو یا دل او را بطرف پایین می کشند
اجتماع بضم جیم و فتح ذال مجمه و الف و جیم و شقیق از
جذم یعنی قطع است جهت آنکه در آفرین مرض اعضا
منقطع و از هم جدا می گردند بسبب آنکه حادث از سودا
فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در همه آنها و در
ابتدا و انهای سرخ تیره میباشند و بدن و رفته رفته تیره
تر و سیاه گردد و دوازان چرک آب و رطوبات لزج و دفع
میگردد و دوا آنها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد
و لهذا آنرا که بفارسی غوره نامند و اگر عفونت پیدا کند و
بخال آن القلب سد موجب تب میگردد و اگر بسوی جلد
بریزد و بر فاقان بهم و از امراض مسریه است و بزرگ و
بدگیری مریت میکنند و از امراض متواتره نیز انجمله

بجسم بضم جیم و تفرقه اتصالی را نامند که در لحم و افق شود و
تازه باشد که بچرک نیامد باشد و انجرب بفتح جیم و رطوبت
و انقباضی که بر می خیزد و عجمی خارش نامند و دانه های
کو چک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ
میباشد و خارش بسیار میکند بسبب آنکه ماده آن اختلاط عینه
فاسد و پور قیه است که طبیعت آنها را بطرف برین دفع
مینماید و آن دو نوع است یا بسبب طبع یا بسبب آن است
که دانه های آن بسیار ریزه پیوسته پیوسته بدن
باشد و خارش بسیار کند و چرک نیارد و در طب است که
چرک آورد و دوازان رطوبات لزج و چرک آب قیق و دم
گرد و اگر در آن چندان جاشت و زواریت نباشد بزرگ
با صلاح آید و الا از آن خون سیاه و چرک غلیظ آید
و امیا فادان گرم ریزه با سفید و بسیار کو چک شبیه
شخم پیش نامند و لوله یابد و در اعضا داخل میمانند
گرد و دانه تیره حارب بهم میرسد و در چشم تیره و انواع
آن چهار است یکی آنکه در اندرون چشم خست و خست
بهم رسد با حمرت و خارش و این را جرب منبسط نامند
دوم آنکه در اندرون چشم دانه کو چک بصوت خفیفه
که بر آن سفید با و از آن قشور نازک جدا گردد و
سوم آنکه بصوت غراخیر بعضی آن چسبیده بعضی دیگر
آنها سست بر سله ها میمانند و ازین جهت این را تینه نامند
و چهارم آنکه سیاه با خشک ریش باشد و این روی ترین
همه است و در بر سر و دوشواری علاج می یابد و از جمل
امراض مسریه است و جرب العین خستونی است که عارض
اندرون پاک چشم میگردد و با خارش بسیار و چهار نوع
میباشد و از همه آنها چرک از چشم می آید و جرب الکلیه
منفرد شدن دانه های کو چک است که در رگده از
از اخلاط ماری بوقی بهر سیده باشد و جبار الا جفان
بضم جیم و فتح سین حمله و الف موده مرضیست که
در جفان بهم میرسد که بشواری بند می توان کرد چشم
را با آب و ج و شکر بی رطوبت و طراوش و جبارة لوده
و الکلب و الطحال بضم جیم و سکون سین حمله و فتح نزه
و تا غلظت و سختی است که بسبب کینن و یا داخل شدن

خلط غلیظ سوداوی در جرم کبد و یا معده و یا طحال یا در
عضلات و در جرم کبد و در جرم و عضلات و یا در
و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جبارة نفس
معه و عضلات موضوعه آن آن است که جبارة در
معه سست و ریشا شد و ضعف و افعال آن ظاهر
میگردد و گاه در سه یا به علیل در می در معده
هنگام فرد بردن لقمه بخلات جبارة عضلات آنکه
و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند دم و
میباشد و افعال معده را بتداسالم و گاه جبارة در جاب
قرب الطحال میباشد و این بسبب جبارة طحال می
فرانج آن جانب و من موضعی است که بر آن کشیده
اجتماع بضم جیم و فتح شین مجمه و الف موده و بکار
آر و غ نامند و آن حالتی است که بسبب دفع کردن
ریح را از راه دمان بهم میرسد جفان الالف بضم
جیم و فتح فاقا و صفت و فاخته کنی است و انجربه بفتح
جیم و در حمله و سکون بهم در میان و یاد انهای شست
یک جا و یا متفرق که بر بدن میگردد و با حدت و سودا
بسیار که گو یا افکار آتش بران گذاشته اند و در بر
منتشر و این میگردد و اطراف خود را فرا میگیرد و
میکند عضول بسبب آنکه ماده آن خون داغی سرد و
سمی است و بعضی نازک و نازکی را بعضی تشکک نیز یکدسته اند
و تحقیق آنکه هر یک جدا اند و جمود بضم جیم و سکون
دوا و دال حمله عتی است که دفعه عارض میگردد و دوا
بر حالتی که هست بهمان حال میماند از قیام و قعود و نوم
و غیره با و از آن خنده و خنوس مد که و قاطوس نیز نامند و
در آن س بطرف شود و خصوصاً حس لیس که تعلق بطن مؤخر
و داغ دارد و ابتدا بر طرف میگردد و بعد از آن کمر دیگر و این
مرض در اکثر امور شایسته است فرق میان این سه آن است
که چیزی در خلق صاحب جمود داخل نشود و بخلات صاحب
سکته که اندک چیزی را شقیق داخل میشود و سکوت بسیار
اگر تشکک بر پشت بخلان جمود که گاه جاس قائم و یا نام
و غیره میباشند و نیز جمود خفیف مشابه سر سام بلفی یا
سات است و فرق میان این آن است که صاحب بخلان

که بر باد ببارد و غف و شوری تکم نماید و باغ نفس
نیست و تدریج حادث میگردد و توکم نوم قیل بخلا
جمود و جمود و یک عاقبت آن محمود است باندک درسته
منقعه میگردد و خصوصاً اگر اتفاق افتد او را تدریس
جمود و الصد بضم جیم و سیم و سکون داو و دال جمله سر
شدن و انجا و نشستن عضلات سینه و حجابها در است
که منبسط و منقبض میگردد و در برای جذب هوای سرد و دفع
هوای دغانی و در خصوصاً از حرکت میمانند و بر مجرای
طبیعی نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیه به در و بند شدن
آب در گلو و تصاب نفس به سرد و گاه است که سبب
کمال انجا و در نشستن ل و یا نرسیدن هوا سفلت
دفعه هلاک میگردد و با وجود دم و اللین فی المقعد و الا
انجا و آن هر دو سبب برودت موضع است و یا استعمال
شیئی مجرب آن و علامت انجا و آن غشی و عوق سرد و گاه
نفس قوی را در اعضا و جمود لیل بسیار اطفال را عارض
میگردد و انجا و انجا و انجا و سکون داو و دال و دال
آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرغیست که از اخلا
اخلا فاسده هر خطی که باشد به هم میرسد و حواس غفل
میدارد و عقل را از تداویر بدنی باز میدارد و مغزول
میدارد و چون اسبی جوانی است که صاحب آنرا مانند
در فکری با خود و یا غیر و حرکات رویه فاسده هر سره جوع
البقری اگر سنگی اعضا است با سیر معده و غذا آن نهند
گاو و بخور که بسیار میخورد و یونانی این را بلیموس نامند
و سبب آن حدوث برودت مغز است بضم معده که قوت
بازدین قوت شود و بدون بسیار محتاج غذا باشد و جوع
الکلی مقابل جوع البقری است یعنی اگر سنگی معده است
با سیری اعضا و سبب آن سوزن آن بارد و کثیف است که غذا
فم معده گردد و انجا و انجا و سکون با و رای جمله علتی
است که صاحب آن روزی بنید و سبب آن
رقت و یا ضعف و یا نقصان نور با صره است که در
نور آفتاب منقش و متلاشی میگردد و در برقی غیر سبب
سبب می هوا انجا و در جماعی یافته بمرئی سبب مانند
خفاش حرف اسما المله و غیره و انجا و سکون ل

فتح با موصوده و با بر آمدن فقرات مثبت است بطرف
قدام و یا خلف یا بجانب بین بسیار حرقة امین بضم
اول و سکون رای جمله فتح قاف و ناسوزش چشم است
سبب خنثی اخلاط حاده بدان یا از ارتفاع بخارات
انقباض رخ حاد سکون صاد جمله فتح بای موصوده
و با در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانهها سرخ
تفرق شبیه بیاورس است که در بدن بهم میرسد و سبب
مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند پشه گزیده
میباشد یا خارش بسیار و سوزش پس بقدر جادرس
بزرگ شده و باز تدریج فرو می نشیند و بر طرف میگردد
بدون آنکه بخته گردد و خشک نشود و در انقباض بضم
حاد سکون صاد جمله فتح فا و با دانههای کوچک
تیر است که بر زله بر بدن بر می آید و منقش میگردد
انقباض یک چرکیست زرد رنگ یا سیاه رنگ یا بنفش
رنگ که در پای دندان مجتمع میگردد و متجمیع میشود و
تخلف در و خشک باشد و کاک الرئی بکسر اول
رضیست که در آن مریض میماند و اندک در که بخار و گلو
خود را جمع و یا بجمع و یا سرد کردن راجع نمودن سبب
آن انصباب غلط غلیظ و لذاع است بر می چسبند
الالف مرضیست که صاحب آن در میاید در مینی خود
هنگام اشتیاق هوای سوزشی و لذعیکه تا بدماغ
او میرسد و از چشم او آب جاری میگردد و گاه در میاید
سوزش بدن اشتیاق هوای سرد نیز حکم الرحم
مرضیست رحم را که زن از جماع سیر نکرد و بهر چند با
او مجامعت کنند شوق و خواهش او زیاده گردد و سبب
الانصباب غلط حار بودنی در آن دانهها بضم حاد سکون
میم و فتح رای جمله و با بفارسی سرخ با و نامند و در
جاد صفراوی است که از جلد بسیار بلند نشود و سرخ
شکفته روشن براق باشد و چون دست بر آن گذارد
سرخ آن برود و چون دست بردارد باز عود
کند و محقق بضم حاد سکون میم و قاف مرادف رغو
ست و در حرف الراء انشاء الله تعالی خواهد آمد و انجا
بضم حاد فتح میم مشهور و با بفارسی تپ نامند و در غایت

که در قلب متعل گرد و در و روح را گرم گرداند و از انجا و سبب
تشرین بسیار اعضا پراکنده شود و جمیع بدن را گرم نماید
و با فعال طبیعی ضرر رساند و اجناس عالیته آن است
حمی دق و حمی یوم و حمی غرض جهت آنکه اجزای ترکیب بدن
این سبب از اعضا و در و اح و اخلاط پس اگر اول حرارت
تعلق بخواب اعضا گیر و دانهها را گرم گرداند مانند قند شکر
پس ارواح را بواسطه تشرین منتشر سازد اعضا گشته
گرم گرداند از انجا و حمی دق نامند جهت آنکه تدریج بدن را
دقیق و لاغ و خشک میگردد و اگر اول حرارت تعلق
با و روح گیر و دانهها را گرم گرداند و بواسطه تشرین تعلق
و قلب را گرم سازد و دانهها بواسطه تشرین با طران
منتشر گردد و بواسطه بدن را گرم سازد و از انجا و حمی یوم
نامند جهت آنکه مدت انقباض آن اکثر باشد و زیاد
روز و نهایت کمات آن تا بهفت روز میباشد و چون
از بهفت روز بگذرد البته انقلاب بر تپ میگردد و انجا
اول تعلق با اخلاط گیر و دانهها را گرم و منقبض سازد پس
ارواح را بواسطه تشرین بقلب رسد و از قلب بسیار اعضا
آنرا حمی غرضی غلط نامند خواه آن تعلق در داخل عروق
باشد و خواه در خارج یعنی در انقباض حوالی قلب یا کبد
و یا معده و یا اعضا دیگر و از انجا و بواسطه تشرین بقلب
و آنچه داخل عروق است همیشه میباشد و از جهت آنکه
حمی لازم می نامند یعنی با دام که غلط منقبض در عروق
باقی است حمی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق
است با نوبت میباشد و از انجا و نامیده میخوانند و نبوت
اجتماع هر خطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم
و سودا در سقود و مکان و فضای اجتماع و هنگام غفلت
عود میاید و با شدت و آن اشتداد و با تقاض آن
تقاضی و با تمام آن منقبض میگردد و همچنین تا تمام
آن منقبض و زایل گردد و بهر خطی انقباض خاص
مثلاً نوبته خون بسبب کثرت مقدار هر روزه شبیه
برای است و نوبته صفرا یک روز در میان و نوبت سودا
بسبب غلظت و قلت و پس اقل آن دور و در میان
و یا سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک

تأسی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است
 بعضی از آنها منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی به بدن
 و بعضی با امور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار
 اند از جمله تسکین که از بیداری بسیار هم میرسد و غلبه که
 از غضب و طش بسیار هم چنین غم و فزع و فکر و
 فکر و نوس در راحته و همه که از بسیار و از هر یک آنها
 بهر سبب و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است از جمله
 استغراق و غم و غمی و جوع و راحته و سده و سده و سده
 و عطشه و غذائی و غشی و قشعی و وجعی و درمی است
 که از هر یک از اینها و یا مانند اینها هم میرسد و اما امور
 خارجی مانند حتراتی حادث از احتراق شمس است یا
 از قرب آتش و اختصاصی حادث از بردن هوای بسیار سرد
 و یا بسیار گرم و یا آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و تمام
 با بهای قابض مانند شیشه و زاج و امثال اینها
 هر یک به تنهایی و یا ترکیب بعضی با بعضی باشد و اما حمی
 و قی که رسیدن گرمی غیر طبیعی است با عصاره صلیبه
 دل و گرم نبودن آنها و دل و رطوبات بدینه را بتدریج قوت
 کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه
 است که در بدن حادث شود بواسطه حدوث آن
 و اعصاره صلیبه و اما حمی غفن چهار نوع است حمی و سوس
 و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما حمی و سوس دو نوع است
 نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تب دوسه
 است که تعفن ماده آن داخل عروق باشد و مادام که
 منفع نمک و تعفن آن باقی باشد تب دائم و لازم
 شبانه روزی باشد و فوری نیاید و این سه نوع با
 یکی متغایر یعنی روز بروز زیادتی بود تا آنکه منقضی
 گردد و از بدن مفارقت نماید و سبب این یا آن است
 که آنچه تعفن میاید زیاد است از آنچه تجلیل میرود و یا
 آنست که ماده آن بسیار است تعفن بخیر و سراسر است
 با جزای دیگر میکنند روز بروز و یا آنست که کثیر الرطوبت
 است و یا آنست بران غالب پس بروز میسر است میکند
 حضورت آن بسیار از آن و با سبب ضعف قوت
 در بره رتبه از غلظت آن از عفونت و دوم متناقضه

است یعنی روز بروز کم میشود و این قابل تنزه است
 سبب این نیز نقصان و سوس و تب است یعنی برابر
 است سبب تسادی سبب کوره و بدترین همه تنزه است
 است و نوع دوم از حمی و سوس سوزن است و آن تب
 دومی است که سبب گرم شدن و جوش آمدن خون
 باشد بدن تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است
 یکی حمی محروقه و آن تب صفراوی است که تعفن در آن
 عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی
 حدت و عطش و قلق و اضطراب آن بحدی باشد که گاهی
 صاحب آن میسوزد و آرام ندارد و مانند محروقه است
 و دومی است بدوام تعفن و بقای ماده آن در بدن
 و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی
 غلب است و این تب صفراوی است که ماده در خارج
 عروق یعنی در افضیه داخل اعضا قریب بقایب است
 سه و غیر آنها تعفن یافته و از آنجا بواسطه شریکین
 رسیده و از آنجا بسیار اعضا و کبد و در میان یعنی
 که روز بروز و اجتماع و ثوران است تب آید و روز
 دیگر که سکون آنست نیاید و همچنین آن دو نوع است
 غلب لازم و غلب غیر لازم اما غلبه خالص
 خالص است که از عفونت صفراوی محض باشد و
 مخالفه غلبه دیگر در خارج عروق یعنی در افضیه حیوانی
 قلب و فرج و خلل اعضا و این با ناقص و قشری
 و سوس بسیار آید و بعرق دفع گردد و سبب قوت باطن
 و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاد
 و دوازده ساعت نباشد بجز آن این در چهار رتبه
 به قسم باشد و هر دوره این بجز که میوزی است پس
 یا بهفت و در منقضی گردد و اما آنکه ماده آن مختلط است
 اختلاط آن بحدیست که از هر یک جدا نمیکردند آن را غلب
 غیر خالص نامند یعنی همیشه غلب باشد و لیکن یکروز و دو
 شدت میکند و اگر اختلاط و انتشار آن تمام نیست
 بلکه از هم جدا شده و یکروز و نوبه صفرا و یکروز و نوبه بلغم
 نوبه صفرا و یکروز و نوبه بلغم غلیظ تر از سراسر غلب
 میوزانی طریط و پس برای سراسر غلب نوبه باشد و این

تب گاه طول بکشد تا ششماه و گاه منجر تبزل بران
 بزرگی سپری میگردد و سوس از صفراوی حمی ناقص حمی
 ناقص است و آن تبی است صفراوی که با آن بدن سوزن
 و بهر حرکات غیر ارادی مینماید و دیگر حمی بلغمی است
 و آن نیز انواع است و ماده آن نیز با داخل عروق
 است و یا خارج عروق از جمله آنچه داخل عروق است
 یعنی تعفن در جوف عروق یا فته دومی است و آنرا حمی
 لثقه نامند برای لثوق و شست این مبدل سبب آنکه ماده
 آن بلغم طبعی است و شستن از لثوق بجز بهر تب و بسیار
 شبیه حمی دومی است بلامت دانچه خارج عروق است
 یعنی تعفن آن در بطن عروق و تجا و لثوق بهر سبب
 آنرا حمی اثره نامند و مواظبه نیز و دانه از جهت آنکه نوبه
 آنکه هیچ ساعت است و در مینا بدیع بعد تعفانی میوزی
 نوبه و یکرمی آید بلا فاصله و مواظبه نیز از جهت مینا
 و جهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دوره
 این هیچ ساعت است و تفسیر آن شش ساعت قریب
 بران میباشد بحسب کثرت و لزوم و غلظت ماده
 و نوع و دیگر از آن بلغمی حمی لیلی است یعنی تبی که شبانه
 و نوبه آن شب باشد و روز و اندر دو نوبه و دیگر
 حمی هزاره یعنی تبی که بروز آید و شب را بکشد و در
 این دو بلغم متعفن در خارج عروق است و لیکن هزاره
 تر از لیلی باشد و دیگر حمی انقیاض بران یونانی یعنی
 تبی است که در آن بردوت بسیار در باطن حرارت رخا
 طس با سبب اعتبار بلغم غفن و حاجی در خارج
 عروق و قعر بران اعماق آن و مانند با آن نشانی و تب
 نباشد و دیگر حمی لیفور یا است بران یونانی یعنی تبی
 که در آن حرارت در باطن بردوت در ظاهر با و ماده این
 بیشتر بلغم غلیظه که تعفن در باطن یافته باشد و گاه صفرا
 بسیار غلظت مییابد و دیگر حمی غشیه است آن تبی است
 که با آن غشی عارض گردد و لازم آن باشد و آن دو نوبه
 غشیه غلیظه غلیظه غشیه غلیظه و سبب آن غام بسیار
 متفرق در بدن حاصل از تخمه و سبب هم میوزات رقیقه بلغمیه
 و یا صفراویه و بهر سبب باشد و این تب بسیار گرم و دومی

و خطرناک است و لهذا بعض قوت درین در نوبه اول با دم
ساقط می گردد و بسیار است که تا چهارم قوت فانی کند
و میکشد و دیگر از حییات عذیبه نمی شود و اویت آن
انوعست و نفس آن نیز یاد اخل عروق است و یا خارج
آن آنچه داخل عروق است حتی ربع دانه است و آن
که نفس اوده آن در داخل عروق بود و دانی باشد و در
چهارم یعنی روز و در میان ششها و نماید حبت آنکه نوبه
اجتماع و نوران سودا از چهار روز کمتر نباید باشد و آنچه
آن بیرون عروق باشد انواع است از آن جمله حتی ربع
دانه است که بیونانی طریقا و سن منند و آن تب
سودا و نیست که نفس اوده آن در خارج عروق باشد و در
آن ربع آید و حتی ربع دانه از آن جهت نامند که نباید نوبه
دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبه اول و اول
با نافع اند که آید بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاد
گردد و بسبب قوت ماده آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد
ناقص آن زیاد شود و زیادتی آن از علامات حیده است
و بالعکس علامات دینه با اعضا شکلی و سردی بسیار و
حالتی که گویا اعضای او را میکوبند و چیز بسیار
براستخوان و مفصل او افتاده و این بیشتر در خرفین
آید و گفته اند مدت نوبه آن است چهار ساعت و در
آن هنگام دو ساعت دو یکری حتی شمس بکسر فای
وسکون میم یعنی تب سودا و بی است که نوبه آن سیه روز
در میان باشد و روز پنجم روز نوران آن باشد و عوارض
در آن روز ششها و یا بزرگتر هم چنین حتی سده که چهار
در میان آید و در ششم نوبه نوران آن باشد و حتی سده
و حتی ششها اینهاست هر چند بتور بالا رود و یا
اینها همه خارج عروق است حتی بسطی است که ماده آن
یک غلط باشد و پس حییات حاده تبهائی اند که ماده
آنها همه حدت و تنیدی داشته باشد و عوارض آنها
شده مدت بقای آنها اند که باشد یعنی زود منقضی
گردد و بسیار نمایند حتی صالب تب گرمی است که در آن نوبه
و سیه باشد حتی تبهاده بی است که نوبه یکی بدل نوبه
دیگری شود یعنی نوبه یک تب چون با خمر رسد نوبه دیگر

برسد و اما آن ظاهر گردد و حتی متداخله می است که نوبه
نوبه آن با خمر رسیده که نوبه تب دیگر آمد و علامات
آن ظاهر گردد و حتی متشابه می است که باتجربگی
بطریق اشتراک ظاهر شود مانند آنکه حتی سبدری یا
غلبه دارد و یا بلغمی و ترجیح شود حتی ششها تب غلبه
است و نوبه که در ششها مختلفه تبی است که با فترت و
تجربیات غیر متطابق آید و نوبه آنرا مقرر نباشد حتی و باتجبه
تجربیات مختلفه تبات باروح است پس با خلط بسبب
فساد هوا بر سبب از اسباب که باشد حقیقی بضم حای
مهمه دفع نیم وسکون یا ی ثناته تحتانیه و دفع قاف
و الف مقصوده بقاری با و آله نامند تبی است
که با آن دانه های بزرگ سفید آید و بار بر بدن بر آید
بزرگ تر از دانه های جدی و در زاول تب یا
دوم نهایت تا سوم دین با بین جدی و هضمه باشد
و عوارض این از آن هر دو کمتر خطیه نوع از نشود
است که بر پیشانی بشکل دانه گندم بر می آید و مانند
و نوبه بدان گفته است حول لفتح حای مهمه و او و
لام که شیدن چشم است و آن خلقی است یا عارض
بسبب تشنج اعشقه و یا غ و جذب آن جذب صلبه
و یا یوست و یا حرارت مفرط و یا مقاسات امراض
حاده حاره و یا بسیار نظر کردن بیکطرف و یا بر سرین
ام الصبیان و این مرض بهر دو سبب اخیر اطفال را
بیشتر عارض میگردد و در حرف النحر و الجیم و خبث النفس
بضم حای مهمه و سکون بای موعده و تانی ششها
دفع نوز و سکون فادین مهمه بر سرین ضرر و غم
و اندوه بی سبب ظاهر است انخط و انخط و الفج و خا و
سکون بای موعده و دفع طای مهمه و با و کسیر فادفع
با و الف و طای حالتی است مانند حیرت و هیجان و از
صداع خطیه و یعنی زکام نیز آمده و گفته میشود
فلان انخط عارض گردید یعنی زکام انخط تجربه یک
معنی تخیر و دشت و حیا کردن است و آن کیفیت
نفسانی است که بتبعیت آن روح و حرارت غیری
میل بر اخل نمایند و اول پس سنجای و از نوبت

زرد دیگر و در رنگ بدن صاحب آن اول پس سرخ می گردد
خدر تجربه یک خا و دال و سکون رای مهمه هر و مانتی
آلی که در حس لمس بهم میرسد و با آن بر طرف میگردد و یا
ناقص میشود حس و یا ر عشته میباشد اگر ضعیف باشد
و با استر خا اگر مستحکم باشد و اگر در پا باشد صاحب آن
در آن بین نمیتواند که بخوابد راه رود و اگر در دست
باشد نمیتواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آنرا
خابیدگی و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو
مخدر و در میاید که گو با سورچه راه میرود و یا سوزن
فرد میرسد بدون آنکه ادراک در وی نماید و گاه خدر
برون عصار حرکت بهم میرسد و سبب آن سده باشد که
در عصب واقع شود از خلط غلیظه که مانع نفوذ روح
نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر و وام یا بدر
عضوی و بستر غز زائل نگردد و از عقب آن دوام
هم بر سرین رسیده است و خدر بضم اول و دفع رای مهمه
و الف جیم بطلع جمهور اطفا هر و نیست که بزرگ و خمر
شود و خمر آید خواه گرم باشد خواه سرد و گفته اند که خمر
مخفوم با و رام حاره است چون رو جمع و خمر آید
بخلاف بار و و کونا نا نفیس گفته که خمر گرم گرم
بزرگی است که دانه درون آن موضع یکدلی باشد
رخین مواد در آن و بزرگ آید و خراط الفیم اول و دفع
رای مهمه و الف و طای موعده و طای موعده و طای موعده
که از جرم امعا جدا گردد و دفع شود و آن رطوبت چنان
باشد که چون تشنه شود چهره امعا گردد و در خمر تب
خا و رای هر دو و جیم و بای موعده تبی است که در
و حله بدن بهیات درم بهر سده و با آن در و نباشد
خشم لفتح اول و سکون شین و جیم بر طرف شدن
قوت شانه است که صاحب آن بوی چیز نشود
خشم لفتح اول و سکون فادین و جیم و جیم و جیم
در پرده قرینه و عذیبه بهم که صاحب آن صورتی را خا
و تبهائی می بیند چنانچه نیست و باید حبت آنکه در آن
مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک و ضعیف میگردد
که شناع آفتاب در آن هر دو نفوذ میکند و پاک کند و بسیار

نور با صره که تمامی بر می خیزد و اما در هنگام غروب
آفتاب در وزیر صورت درست بنظر نمی آید بسبب
غایت آن در آن هنگام و باطل این را ضعف
چشم نامند و با آن همیشه یکپارگی چشم آن نریزید
تفاوت آن بفتح خا و قاف است و الف و نون حرکت
اختلافی است که عارض قلب گردد و جهت دفع نفوس که
بدان انداز ساند از سود رویه غفنه فاسد یا رسیدن بخارا
بنا بر آن در اواز حرکت اختلافی حرکت ارتعادی است
که عارض اعضا میگردد و نوز و انقباض و حرکت عضلات
که عارض از احتیاج میگرد و همچنین با اعضا حرکت
میکنند نزد زمین یا در رویه غفنه بسوی آن حرکت
حرکت میکنند نزد رسیدن نفوس بسوی آن حرکت
ارتعادی پی در پی و در خفا چون مغز گرد و غشی آور
و چون باز قراط نماید موجب موت گردد و حقیقت الکبد
بفتح خا و سکون فاف و فتح قاف و با اضطراب حرکت
اختلافی جگر است که صاحب آن در میاید که گویا منتظر
بر جگر و نیز در یک لحظه ثابت مینماید پس بر طرف
میگردد و گاه بپایا بد روی از قبیل تند و نوز و زوا
آن بخاری گرم که بالاسیر و بسوی سر و گاه بجز
می آید در آن صین و این مرض غریب نادان و نوز
است بسبب بهم رسیدن سده در غنی کبیر از عروق آن
و بدان سبب القنیه که مقدس است سفاست بهم میرسد
خلع بفتح خا و سکون لام و عین محله بر بدن آن خون
و بیجا شدن اندام آنست از جای خود و نیز استعمال
جوهریت و تبدیل آن از صورتی بصورتی دیگر را نامند
نیز فاجی را که شامل یک فن از بدن و صورت هر دو باشد
گویند خلع الثانیه و دال آنست از مکان خود بسبب
غریبه یا مقطه یا رطوبت مرخیه و هر یک از اینها بواسطه
است فساد یا باره شدن رطوبتی است از باطنی که
بیشتر متصل گشته خلط کبیر خا و سکون لام و فتح قاف و یا
بیشتر است که طعام در شکم بقدر مقدار مقرر رسد نماید
بلکه دفع گردد و یک دفعه بزودی و یک دفعه بدیری بکرت
اندر آنک بدفعات و کم کم و یک تیره منضم و یک تیره

غیر منضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی
وقت میان این دو فرق کرده اند و از این جهت نزد
بعضی خلفه مرادف اختلاف است و لیکن جمهور منضم
منوده اند اختلاف را با اسهال معدی دوری و خلطه را
با اسهالیکه بالوان مختلف باشد و خا و بفتح خا و فتح
یسم و الف و رای محله عبارت از عدم نهضت اسهال
است با تمام بلکه از آن فضله و معده بماند و چون
حقا طرطوبت معده گردد و فعل هر دو صراع افتد
نماید و چون مخلوط بصفرا گردد و متوج و فی آورد
مخلوط بصر عبارت از ضعف سقوط آنست خا و ز
دری است شبیه سبلعه که با گوشت پیوسته و صلب
متعدد باشد و بیشتر در گردن و پنج ران بهم رسیده
دیگر آنکه اورام صفرا صلبی است که در موضع خود نمیگردد
باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و بزرگ بدن باشد
و از موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد و مانند سلب
و زایل امر و بیشتر در لحم خصوصاً در گردن بهم رسیده اکثر
چند عدد مجتمع و پیوسته بهم میباشد و یک کبیده گاه
هر یک در کبیده علیحده مانند سلبه و این را خنازیر از
جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم میرسد و گردن
صاحب آن مانند گردن خنزیر میگردد و گاه بین عین
گاه میل بسیار می کنند و خناق بفتح خا و فتح نون و
قاف نفوذ نکردن نفس آب غذا است بر سه اول مر
بسیار در فورین و عضلات بیرونی مخلوق و حنجره
در می خواه صفراوی باشد و خواه موی خفه شدن
باز از خناق قلبی عروق آنست اختلاف است بسبب
درم عضلات داخلی و نیز خناتی را نامند که از برکت
تقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن اغم
و چون رگشاده در زبان را بر آورد و خنچه عادت
سگ است و از این جهت مستمن بدان گفته و شاعرین
بر خناق روی و خناق کبیر نامند خیالات کبیر خا و
اشکال کبیر را نامند که صاحب آن در جرمها بیند
سبب ضعف تحت بصیر و یا صعود اخیره غذا در زبان
خجلان کبیر خا و سکون یای ثلثه تحتانی و فتح لام

و نون جمع خال است و آن داغهای سیاه که بر روی
و یا بر روی و یا کبد و یا جگر بر آمده مدور است که بر بدن
بر می آید و حرف الدال المهمله دار الاسد جدام است
و در جگر مذکور شد و در وجه تشبیه آن گفته اند که بنابر
آن است که بر صاحب آن مرض هجوم می آورد و مانند
هجوم اسد بر انسان گفته اند که طبیعت و مانند طبیعت
شیر منظم میگردد و در چشمهای او مانند چشم شیر مدور و نیز
گفته اند که چون این مرض شیر را بسیار بهم میرسد و دار
الاسد نامیدند و از امراض مسریه است و دار الثعلب
افتادن موی سر و یا بر و یا ریش و یا غایت اکثر
در شکل بسبب خنثی مواد صفراوی و یا سوداوی
مخلوط بصفرا و یا رسیدن اخیره آن بدان و در دار
از آن جهت نامند که رو باه را این مرض بسیار بهم میرسد
که موی آن بریزد و بدن آن متفحیح میگردد و دار الحیه
مرضی است که در سر بهم میرسد از داد سوداوی و بیشتر
و یا از بلغم شوروی افتد موی آن جدا میگردد و پوست
آن مانند کبیده شدن پوست مار و از این جهت آنرا
دار الحیه نامند و یا از جهت آنکه این مرض را بسیار
بهم رسد و فرق میان این دو دار الثعلب بدان
که موی افتاده از دار الحیه و و جگر میباشد و چون
رست گفته تشبیه بسیار میباشد و ریح و خم و طول خنثی
و دار الثعلب و تشبیه خنثی الدین گفته اند که دار الثعلب
هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم میرسد
و در سر و ریش و ابرو و بیشتر و در شکل و غیره
اشکال میباشد و قول شیخ نجیب الدین رود فول اول
است دار الثعلب بفارسی قبل یا نامند و آن یا دانی
که در قدم و ساق پا و زانو و پنج ران نیز بهم میرسد
چنانچه فرسی گفته که عروق آن منضم بقدر نیست بلکه
و عروق نیز بهم میرسد که پای صاحب آن شبیه پای قبل میگردد
و جامع ادراک در رنگاله آنچه مشاهده کرده است
که و یک پا اکثر در هر دو پا پندرت و بر کعبه حوالی
غدهای بدیهات بر می آید و بعضی را به نده نیز و در
دست نیز بهم میرسد و تا مرقق بیشتر و ناشانه که در آن

است صلب که در ابتدا بعضی را با نرگ در دوپای
 میگردد و در میان داشته و نیز تپ با لرزه جسم
 میرسد واده آن بیشتر خون سوداوی است و یا خون
 غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آنرا در اقل از جهت
 شش با تپای صاحبان بیای میل نموده و یا از جهت آنکه
 این مرض قبل از بسیار هم میرسد و در الکلب جنوبی است
 سببی و صاحب آن را ضحاک فلو ط بلعوب و بازی فلو
 و غضب و اذیت فلو ط بهر بانی و اضطراب و تن و
 حله کردن بر مردم میباشد چنانچه ضلالت سگ است
 و از جهت سببی بدان گشت و چون صاحب الکلب کسی
 بگز و ملاک می گردد و آنکس مانند سگ یوانه گز و یا بلیه
 الکلب بضم دال و فتح بای سوده و سکون بای فله و فتح
 و فتح لام و یا اکثر این مرض بعد از درم حاد میگردد
 و در بعضی بر پشت نیتواند خوابید و اس بضم دال و الف
 و کسر فای مجمر و سکون سین مملد ورم گرمیت که قریب
 بنا خنما بهم میرسد با وج شدید و ضربان قوی و دیگر
 گاه ساقط می گردد و در آن انگشتان و مفاصل که احدا
 تپ نمایند و بفارسی آنرا گز و سه نامند و با بلفم اول
 و دو بای سوده و در میان الف و آخر با هم نوعی از طلاء
 روی است و بلفم بضم دال و فتح بای سوده و سکون
 بای فله و فتح لام و یا تصغیر و سیت بزرگتر
 از دل و در در که چون بهم میرسد بزرگ آن و در خون
 آن موی بینی کیسی میباشد که در آن ماده آن میریزد و خیل
 بزرگ میگردد و گاه از آن چیزی مانند دردی تپ
 خاک فم و فم سفید و زرد و خن و جیده ناخن دومی و
 اشال آنها از اصناف اجسام صلبه مانند خرف و
 سنگ و رمل و زهره های چوب نیز بر می آید بعضی گفته
 اند که ویدیه دل بزرگ است که آنرا در پاهای بسیار
 میباشد و بفارسی گفتار که نامند بعضی گفته اند که ویدیه
 معرب و بلفم فارسی است و ویدیه دارد یکی در خون
 دیگری در میان کیسه پرونی حرکت تپ و در اندرون
 حرکت غلیظ نموده و این مخصوص بعضی نیست
 بلکه با بعضی ظاهر می و باطنی نیز مانند صند و کبد

گردد و غیره با هم میرسد آنچه قریب با غصه است
 زبون است و نوعی از آن معروف بدیده سنگینه
 است و آن بیده است که فرو رفته و عین باشد از جلد و
 این در اکثر قتال است و در موی قریب بسیاری جریان
 آنست و شد بضم دال مملد و سکون سین مجمر و فتح بای
 و سکون ال مملد و سکون ال بایز آمده چیز است شبیه
 فخر و ف که بر غصه و در استخوان نیز میرسد و در هنگام
 شکستن آنها دگاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جگر
 میرسد و از جوهر غضبیت و فم لشنخ و فم یوست و
 خشک بسیار است که عارض بدن می گردد و صاحب
 آن موی بدقوق نمایند و ظاهر میشود و از آن احوا
 مشاخ پیش از رسیدن دان آن و از جهت و یا
 از جهت آنکه چون پیران را بشیر از جوانان جوانان
 بیشتر از میان بهم میرسد سلی بدان گشته و در فم
 دال و سکون لال و فتح سین مملد بر بدن زبان
 و برادر و آن لازم و متعدی هر دو آمده است
 و مملد بضم دال و سکون سین و فتح سین مملد و یا مری
 از امر مری چشم که همیشه چشم صاحبان نمیشد و خام
 از آن طوطی قفا طر نماید یا نه پس اگر سبب مرض دیگر
 باشد مانند حرکات و نشو و نشو و نشو و نشو و نشو
 پس آن عرض است نه مرض اگر بدن اینها است
 آن و بلفم دال و فتح سین مملد و و لام و آنها می بر
 صند بر مری کل سرخ رنگ از بطن خراجات است که
 بر بدن بر می آید و در ابتدا در میگذرد و فم میشود و بعد
 بخته شدن و در بضم دال و فتح و او دال و الف و الف
 مملد مرضی است که با آن گردش سر لازم است و
 خیال میکند صاحب آنکه گویا تمامی شیا بر او
 میگردد و بدن و دماغ او نیز می گردد و قدرت بر آن
 خود را ثابت دارد و در اندرون از قبیل تسبیسی با هم لام
 آنست و دال و الف و دال و او دال و الف و کسر لام
 و یا مرضی است که کشاده میگردد در آن رگهای قدام
 سبب بسیاری رختن خون سوداوی و یا خون غلیظ
 و یا بلغم لزج در آنها و فرق میان این دو در اقل نیست

که ماده دوالی غلیظ محتبس در عروق میباشد و ماده
 دار اقل رقیق و از عروق انتشار بلغم میکند و هم آنرا
 تشرب نمایند مانند تشرب غذا و دوی بلفم دال و الف
 و یا در وقت بعضی صفت است که مضمون شود و از آن چیزی
 بلکه مانند صدای نفس زبور عمل باشد و با اصطلاح
 اطباء صدای است و غلیظ که صاحب آن بشود و در
 بیرون نباشد بلکه آنجمله و ریا ح باشد که در اندرون
 گوش او حرکت نمایند و بدان بلفم دال و سکون یار
 فله و فتح دال مملد و الف و فم و فم و فم و فم
 و آن گریه های اند که در مملد و یا نه سبب طوط
 فم که در آنها مانند فم و فم و فم و فم و فم و فم
 در آن و سه قسم میباشد آنچه طولانی است بقدر یک
 و زیاده بر آن در اسعای علیا که باریک اند بهم میرسد
 و با آن غض و ضعف مریض برودت اطراف و فم
 خشک کسانا اعضا و استخاخ شکم و غیره میباشد
 و در وقت خواب صاحب آن دندان بکم میاید و تاب
 دهن و بر می آید که بالش او بر میگردد و در وقت
 جلا می مده بمرکت می آید و گاه بسبب حرکات مریض
 و ارتفاع بخارات عفنه و اعراض و در شبیه صغیر و فم
 و شخ و الله و مانند اینها عارض میگردد و در آنچه بین
 بلفم حب الفرج باشد در معانی غلظ که قولون او
 راند و تولد میاید و آنچه باریک و کوچک مانند گرم پنبه
 و سکه باشد و دوا نخل نامند و در دوی بای پائین قریب
 بخرج بهم میرسد و صاحب آن فاشش متعده و غده
 و آن میاید و مطلق آن لب صاحب آن در در خشک
 و شب میباشد و بیشتر اطفال در موی کسانیکه سبب
 در طهارت آب نمی نمایند بهم میرسد و حرف الدال و الف
 فم الاصل نوع بموی است که در طبقه قرینه بهم میرسد
 فم الحنط بلفم جیم و سکون نون و بای سوده ورم
 عار و ناک است که در نواح سینیه بهم رسد پس اگر
 در عضل سینیه خصوصاً عضل اعلى آن و یا در حجاب
 استلاح طرف داخل باشد از شوصه نامند و اگر در
 غشای مستطن سینیه باشد آنرا برسام و اگر در حجاب

[illegible]

فتح سین هر دو مملو با نوسه اند چه هست و آن
فقره است از فقرات پشت از موضع خود سبقت
برنج غلیظ در زیر آن که گنبد آفراد برآورد و فرسه درخت
نام برنج است که در غنق درآید که آنرا باریک گردانند
و اطباء طبایف از فرسه را بهینه جمع غلط است از بزرگ
جمع آن فرسات آمده نه از فرسه برنج البوسیر ریختن
غلظت که به شوری تجلیل رود و صاحب آن در روده
خود مانند ورم قوچ دریا بدوگاه بالا رود بطرف
پشت پهلوی و تا نشانه رسد دوگاه فرو دآید بسوی
قطن و خالی معده و خستین تضییع برنج المشانه
انتقال المشانه است برنج الکلیه ورم و مودی است
که عسوس میگردد و در خوالی ظهر در محل گردیده بدن
ثقل بدون تحریک حصا و و نه گام افراط منتشر گردد
و بطرف اسعا آید و آنرا برنج البوسیر نیز نامند و ندانند
شد برنج الرخم ماده نفاخته است که در رخم سبقت
رطوبات لازم بهر سه ریخ الفتو که لفتح شین مجمره
سکون او و فتح کان و ماده عادی است که در
استخوان ریزد و فاسد سازد و بشکند آنرا برنج الصبغ
برنج غلیظی است که در اندرون مهر طفال بهم میریزند
آنرا بجدیکه کشاده می گردند شون الکلیه آن و حاکم
شبیه بصبر عارض میگردد و او را برنج الغلیظ ریختن
که مدتی طویل در تجاویف بدن بماند و غلیظ گردد و مانند
غلظت شدن هوا یک مدتی در قنوات و چاهها و آب
انبارها محتبس ماند حرف الزامرا مجموعه در تصویر
رادی کسرهای محله و سکون بای شانه تحتانی و رای
محله حرکتی است و رسائی مستقیم برای دفع فصولیک
در آن محتبس شده و اندامیرساند به میت و یا به میت
و یا به روده و محقق بمعای مستقیم است و در غیر آن میماند
در حیرتی میماند و با خون و بیه خون در حیرتی آن
است که سبب ورم گرم روده مستقیم و یا ریختن غلط
صفراوی حاد بران و یا بلغم شور و قوی یا بسیار سست
بزرگین صاب و نمناک بهر سرد و باطل آن است که از
جسمان ثقل یا بس خشک باشد و قبل از آن نیز با

یابس قابض بوده با و فرقی میان زحیر حقی و باطل
آنست که در زحیر باطل گزافی شکم و در زحیر حقی
معص می باشد و دفع نمی گردد و گریه بیرون آمدن چیز
و با آن خواش طعام کم می باشد و چون بزرگ می شود
نوشند و بر نیاید دلیل اعتبار است و زحیر اخون یا
سبب خراش روده و یا کشوده شدن سبب از رگها
آنست سبب مرد و فصول یا بس خشن بران و یا و آن
و زحیر بی خون یا با خراج رطوبت غلطی باشد که نمی
و یا اخراج بر از رقیق و زرقنه بضم ز و سکون را
همه وقایع و تاهی بقایه فو قانیه میل نمودن سبب
چشم است باز رفتن خواه سبب بسیاری از باره
و یا سبب صفاد ندر است آن و یا سبب بی حلیه
و یا سبب بر آمدن آن و خواه سبب بی رطوبت بضمیه
و یا سبب صفائی آن و خواه سبب قلیه بسیاری بضمیه
باشد و خلقه آن لا علاج له است و کام مضم اول فتح
کاف و الف و میم رخیق فصول رطوبی است از هر دو
بطن مقدم و مانع بختن زین و از بینی دفع شدن و گاه
و کام را بر خطه نیز اطلاق نمایند و رقیق الاسعافه را
و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین رضی است
نه می ماند طعام و اما بکمی می افزود و منقطع میگردد
نمودی از آن خواه سبب طوبت فرقه باشد که واسطه
آن نقل و اما کث نکند و بیرون آمدن خواه سبب
آمدن بشوئی و سطح داخلی آن از مواد حاد باشد
و چون بگزندان اختلاط اسهال را یا اسهال دفع نمایند
چیز را که در آنهاست مضم نیاخته و یا قلیل الهم و گاه
بزرگ چرکاب رقیق دفع گردد و اما اسهال زده و در
عام و جوی محسوس شود و لیسبه که بالا رود بسوی سر و
وقت و چون آب سرد می باشد ساعتی تسکین یابد و
بول قشری نقصان و یا بطلان مضم سبب است از آن
از آن جهت نماند که لازم آنست طرف پسین
مکه سبب بضم اول و دفع با و موده و الف و قاف
و فو قانیه و لغت معنی خواب است و اصل آن از آن
چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید

و جملتها فو کم سبباً با و اصلاح اطباء خواب سبباً
 فوق طولانی است که صاحب آن بدستوری بیدار شود
 آنرا بیداری گویند که مانند شب است سهری خواب سنگینی
 که آن بیداری شبه سبب آن درم بطنی است غلبه با و
 که در دماغ به رسد و مقابل این سهر سببانی است
 بیداری با خواب و سبب این درم صفرووی است غلبه
 با بطن یعنی از اجتماع سهر و سبب با هم که تیر دماغ به
 و این هر دو علت سهر سببی است مرکب سهر سبب با و
 حار اول از بار دو حار و دوم بکس سبب است که سهر
 محله و نسخ با بر موده و الف و طایفه محله می نامند
 سبب تحریک سهر با بر موده و سکون لام شمع الکبر
 گفته که عشاوه یعنی پرده است که در چشم بافته میشود
 و از رگهای ظاهره به سطح مغز و قریه شبیه خان علما
 این گرمی را بر دماغ و سرخی و در هر دو جانب رخساره
 و چندی بسیار در رگهای شقیقه ظاهر است و یا در
 رگهای ظاهر که از داخل خف آمده اند و علامت این
 با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است
 و شمع خفیل الدین بر ترقین شمع افزوده که شبیه شمع
 سفید رقیق است و طولانی نفیس گفته بر این نظر است
 جهت آنکه سبیل و دونه است یکی آنکه در عروق ملو
 باطنیه باشد پس دیده میشود درین پرده شبیه بر
 عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر آن با فصد
 دیده میشود که پرده سبایی مانند دغان پوشیده
 آنرا دغان هر است که پرده سیاه شبیه بر دغان سفید
 نمی باشد و با جمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر
 میگردد و بتدریج زیاد میشود و سبب امتلا می
 آن با خون غلیظ شبه سبب تحریک سهر و با می موده
 و باز و ال عقل است از پیری که خرافت نامند و سحر
 بفتح سین حار هر دو حله و جسم خراشید و شدن جلد
 است و حقیقه نزد اطباء عبارت از تفرق اتصال
 در سطح عضو است که بر طرف میشود چیزی از سطح آن
 و مجازاً از تفرق اتصال سطح باطن امثال اطلاق
 می نمایند و همین شبهه نزد اطباء است و عند الاطلاق

مراد این است که آنکه تقید دارند بسج جلد و فو آن
 سهر و بطن سین و فتح دال اول و سکون دال دوم
 سهر شبهه همانند شدن مجاری و عروق غلیظه سهر
 سهر مجری و سهر عرقی که باشد سبب اختلاط از غلبه غلیظه
 که در مجاری عروق غلیظه سحر و منع کند خواه نام که
 مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اختلاط را با تمام مانند فو
 ویرقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظه
 سهر تا بدین رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند
 که دلالت بر سهر میکند و علامه گفته که سهر دانه
 اطباء غیر سهر است جهت آنکه انداد را اطلاق
 می نمایند بر انضمام افواه عروق و سام جلد و گاه
 اطلاق می نمایند سهر را بر سختی که بر سهر جرات به رسد
 و منبرله پوست و خشک ریش گرد و است روزه
 و خشک سهر آن چنانست که بند میشود و در اندرون میشود
 و منع می کند نفوذ چیزیه را از حلق بسوی بینی و از
 بینی بسوی حلق سهر سحر یک سین و دال بر سهر
 حله حافی است که صاحب آن بهوت مینماید و در سهر
 خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در میاید و گاه
 طین و آواز می در گوشها که خود در میاید و گاه زایل
 می گردد با آن عقل از سبب صعود اجزیه سودا
 دماغ او اسرام بفتح سین و سکون را و نسخ
 سین هر دو حله و الف و سیم و گویند بکسر
 اول اسم است لفظی است مرکب از فارسی و یونانی
 زیرا که سهر فارسی یعنی راس است و سام یونانی
 یعنی روض و ترکیب هر دو یعنی روض سر است و
 شمع گفته که سام یعنی درم است یعنی درم و بان
 معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی
 درمی است حار که در یکی از دو حجاب دماغ یعنی
 منفصل مغز یا غلیظه منفصل بکانه سرد یا سرد و
 و یا در جوهر دماغ و یا در جمه آنها به رسد و سهر
 است و موی و آنرا قرنیطس خوانند و صفرا
 و آنرا قرنیطس خالص بلغمی و آنرا البیض خوانند
 و سودا می را اسم خاصی نیست و غیر حقیقی عبارت

از اختلاط عقل حاصل بدون درم است بلکه سبب
 صعود اجزیه و اختنه است دماغ چنانچه در حمیات
 حاده و ادواج صعبه میباشد و اطباء اطلاق سهر
 را بر درم حار مینمایند و پس میگویند نفس دماغ متورم
 نمیشود و این هر دو قول باطل است بقول شیخ
 الریس باده قاطعه سهر طان بفتح سین و را و ط
 سهر حله و الف و لون و رمی است سودا می شود
 از سودا می سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی
 عضو و بر کند عروق خوالی آنرا و این نوع متفجر
 میباشد و با بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز
 و این بیشتر غیر متفجر میباشد و گاه متفجر نیز که عفونت
 و خبثات و فساد می در آن به رسد و این را سهر طان
 از آن جهت نامند که درم آن شبیه سهر طان عروق
 آن شبیه برست و پای آن است سهر و سهر و سهر و سهر
 شبیه سهر طان سرد و میاید و بعضی گفته اند که
 سهر طان از آن جهت نامند که چسبیده میباشد و بعضی
 سهر طان سهر طان الرحم سهر طانی است که در رحم بعد
 از او را م سبب آنکه بکلی پاک نشده باشد به رسد
 و متفجر شود و سهر بفتح سین و سکون عین هر دو
 حله و فتح فو و فاروقی است که در سهر و صورت بهم
 میرسد و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت موی
 و در نوع میباشد خشک و تر و خشک آن در ابتدا
 و انتهائی است سهر متفجر و موانع بسیار در سهر
 خراش میباشد پس اگر کسی آید و خشک ریش را بشوید
 می آورد و داده آن بلغم حاد غلیظ با خون است نیز
 از آن حرکات می آید و آنرا شیرخ که سهر سهر فارسی
 است و سهر رطبه نیز نامند و سبب آن فضلات
 غلیظه و فاسده فاسده سهر سهر است که بطرف
 و غلیظه آن در زیر جلد مختبئست و در و بهم میرسد
 غلیظه آن در زیر جلد مختبئست و در و بهم میرسد
 و رقیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد
 و متاثر می سازد و سبب حدت و تا کل خود پس جگر
 میشود و از آن حرکات لذام و بیشتر اطفال را بهم میرسد

بسیاری رطوبت با بدن و در این ایام و
بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت در میان
ایشان و صفت اعصاب ایشان از دفع فضلات و دفع
یا سبب آن است که از آن چیزه جاری شود و در سوال
بسیارین دفع یعنی هر دو عمل و اله و لا حرکت و
بهره و آلات سینه است برای دفع چیزی موزی و او
و بی که از آن رسیده و اعصاب متصل بدان سینه و
بفتح لام و با و الف و تا افتادن نازده است بسبب
خفاصی بکرم و لهله خواه گرم باشد خواه سرد
بفتح سین و کسر قاف و سکون یای ثناء و تفتیح
و ضم لای جمله و سکون و او کسین جمله و مصلحت
و باقی است پس اگر با و آن سودای صفت ظاهر شد
از آن خاص نامند پس اگر با بطن فله باشد از آن غیر
خالص نامند و سبب دفع سینه و سکون کاف و ضم
تا ثناء فوقانیه و با معطل و باز ماندن اعضا
از حصر و حرکت بسبب سده تاجی که در تاجی الطول با
بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را
و سایر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز اعضا را
از حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعه یاری می
و سبب کشته با هم لازم خود که سکوت است و فرق میان
این جمود و جمود مذکور شد و سبب هم سین جمله و سکون
کاف و رای جمله حالتی است که عارض می گردد و نشانی
از تنفس شدن و مانع او از آنجمله متضاده میسوی آن
و معطل میگردد و عقل او و نیز میان امور حسه و غیره
نموده و بعضی گفته اند که سردی است که غالب آید بر
مبارکت بعضی اسباب موجب آن است که نشانی
از عمل کردن موجب عقل خود از غیر آنکه عقل را ناکر
سبب هم سین جمله و نشانی که در تاج فتن است
بطور و شرمان و کثرت کردن اطراف آن بر بدن
از حیوانی آن است تا انداختن غلبه بر آن و نشانی
بر بدن و بریدن آن مقدار است که کثرت و بسط برود
آن که از دروات قاطع خون یا شیدان و درون
بسیار و یا چیده گوشت گذشتن و نشانی که در

بعضی گفته اند که بعد از کثرت نفوذ اطراف و
آنگاه آینه ای است که سر آن در و در وسط آن
باز و او نیز با شکر با سبب سبب ناسه بر
آن که در و شرمان را با آن آلت بلند کرده و در
الان و در آنرا افقی و در تاج برده و در پس
مقدم سازند و دستور سبب شرمان و سبب در کتب
سبب است سبب این دفع سینه جمله و ضم لام مشدود
گوشت شدن و بر هم نشستن و کشیده شدن و در و نشستن
چشم است سبب کی رطوبات و نشستن طبقات
آن بر هم و بر طر شدن و یا کم شدن و رطوبت بسبب
بسیار و کم شدن و در که بر یکدیگر انداختن و باقی طبقات
را و در بر شدن با آنکه یک باقی چشم هم افتد و گاه
بنیانی بر طرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از
سبب و اغلیه اند و خارجیه مانند چشم را از حدقه
بر و درون و با سوراخ کردن و آنرا رطوبات کشیدن
و غیر آن سبب هم سین و نشانی که در تاج است که
در ریه هم رسد سبب سبب سبب که در حاد بران و گاه
آن است تب و تله و لا غری و در وقت سل یعنی نزال
است از قبیل قنیه شمس با هم لازم و سبب دفع
سین و دفع لام و الف و قاف غلظت و سبب
و سرخی است که در یکهای چشم از با و در بر هم سین
و در گاه نماید و در مودی بقره افشار و فساد و با
میزی کرده و بعضی گفته اند که آن وانه است که در رخ
زبان و با و در جلد هم رسد و سبب البول دفع سین
و سکون بر بدن بول است با و در و بعضی بر و با
نیز اطلاق نمایند با اعتبار آنکه در و آخر خفا بطور
سبب سبب البول میگرد و سبب هم سین جمله و لام
و عین جمله شقاق پارانمند و چهار نوع میباشد
و سبب سبب و با لیه و شیرازیه و وجه تمیزه منابری
احتوائی آن است بر مانند این شیا و سبب
معدود است و اما در دایه مسوی غلیظ است
که از آرد و در روغن تازه متغذاز که در تاج
و شیرازیه منسوب بشیراز است که نان غور شده

است که از باشت پیدا از رسته لقمه سینه سکون
و عین جمله و با و کسین نیز آمده و در تاج است که از با
غلظت و رطوبت باشت لیس بهم میرسد و او بخت غیر
بگوشت بدن از هم طراف می باشد بلکه منوان آنرا
بست گرفت و جنبانیدن و آن را و اول بقدر
نفوذی میباشد و بند ریج تا ناکه در و در گزاردان
میشود و گاه شبیه استخوان چیزی در آن نمکون میباشد
سور القنیه بدانکه قنیه کسیر قاف و سکون تون و ضم
یای ثناء و تفتیح و با ناز و حکا معنی ملک و آن
بودن شی است کشیدی که محیط بان باشد و با متقال آن
متقال گردد و آنرا ضا و مزاج نیز نامند سبب کسین
و تغییر مزاج و اخلاقی است که از ضا و سوز مزاج کس
بهم میرسد در تمام بدن احیاناً و این اسم سبب است
داخل است و لیکن باقی غرض باین دفع که مقدار
درشته اند و سوز لقمه عبارت از عدم انضمام طعام است
بطن نام و تغییر یافتن طعام است و درنده و سوز
بعضی کیفیات رو به و سوزی بطن هم در سکون ناز
و کسین بای تو عده و سکون یای ثناء و تفتیح و کسین
حای جمله و با و در است که در عقل و در خلط با و در
میرسد سوز مزاج عبارت از غلبه غریز کیفیات در بدن
است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا یا اکثر یا کل
که قادر نباشد آن عضو که علی نماید جمله که از آن صا
میشت در حالت اعتدالی که دانست و آن یا مستوی
است و با مختلف و اطباء اختلاف نموده اند و بعضی
بهر دو لفظ جانوس و صاحب غنا گفته اند و بعضی
سوز مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه
مختص بعضی خاص باشد و در عضوی و با و در
درازی گفته اند که در مزاج هر گاه مستوی باشد و
از آن از تنی نرسد محتاج نیست قوت و دفعه آنرا دفع
نماید جهت آنکه در تنه است مستوی صلی شده است
شیخ الرئیس گفته است مستوی آنست که استقرار در جوهر
عضو نموده و حکم مزاج اصلی بهر ساننده باشد بحد
طبیعت مدبره بدن منحل بقا است بان منحل مختلف

آنکه چنین نباشد پس حیثی نفس این تفسیر سوزن را مختلف
است و کتب در سبب صاحب کامل و آنچه از حکام بالینوس
مفهوم میگردد مستوی است و بر من بحسب تفسیر سوزن
مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه
در عضوی و در آن عضوی است در اکثر امور و مستوی
مستوی و از جهت نامیده که مشابه مزاج اصلی است
در عروق و در عالم و بالینوس و من تبع آن عام را مستوی
از جهت شمول و جریان آن و تمامی جان و مانند مزاج
اصلی و بر این اساس نامیده و بالینوس سوزن مزاج کان
در عضوی و در آن عضوی را مختلف نامیده از جهت
آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عروق
شمال و نیز گاه سوزن مزاج غلطی باشد و گاه عارضی هر
غرضی چه است که در آن مزاج اصلی غلطی غیر مستدل
باشد و این را مزاج غیر فاضل نامند و ماضی آنکه
مزاج اصل خلقت مستدل باشد لیکن تغییر گردد و از آنجا
سبب سوزن و سوزن مزاج متفق سوزن مزاج مستوی
است و توفیق حیثی و ماضی غلبانی بر در آن نفس است
همه و هر یک در لغت معنی بیدار است و در اصطلاح
اطباء بیداری بسیاری بیرون از مجرای طبیعی است
سبب امراض بسیاری از اشتغال با امور خارجیه یا غیر
آن و یا با سیاق عصبی و مرضی مانند هم و خوف و زحمت
و فکر و یا سوزن مزاج یا بس و یا سوزن مزاج حار یا یاق
و یا سوزن مزاج بار و یا بس مادی و مادی و یا حار
یا بس مادی و مادی و یا بس مادی و یا حار و یا حار
و یا غیر اینها از اسباب اثر اسباب جسمی و غیره
و این را نیز مانند حرف ایشان المجهول شش لفظ
شش بی مایه و وفات شدت و مبالغه آن
است که تجاوز از حد طبیع نماید و تجاوز از هر چیز از
حد و طبیع و افراط آن البته مرض است و تشریح بلغم
شش بی مایه و وفات فوقانیه درای نموده و یا حیدگی
یا بس این شش است بعد که خوب بهم نیاید بعد از این
بهم نرسد و سبب بریده شدن این یک یا بس در آن غده
از آن گاه جنین بالا مفاصل میگردد و نظیر بازو و

آنرا بر نیست و شتره در لغت بمعنی نقصان جفت است
 مخصوص بضم شین و ظاهر دو معجزه سکون و اودامه
 محله مرغیست که دفعه عارض میگردد و صاحب آن هر
 حالتی که باشد ابتداء و یا نشسته و یا خوابیده بهمان
 حالت بماند و قدرت بر تغیر آن نداشته باشد و شتره
 و باز ماندن و نتواند که بر هیچ کس از او جدا گردد و از
 نیز نامند بهمان جهت و سبب آن سده است که از غلط
 غلیظ که در نوخوردن مرغ که منبت اعضا است بهر سه
 شدن لقیع شین سکون دال محله و خای جمع لغز
 اتصال است که در طول عصا قدم شود و بر شکسته
 بر استخوان سر نافع شود نیز الطلاق بنیانند تشریح
 شین سکون رای محله و قاف نزول چیزی در خنجره و
 قصبه ریست و بیشتر در چیزهای سیال میباشد و میگویند
 که آب در گوی صاحب آن بند شود و سرفه پس میسر
 تا آنکه برگردد و بر آید چیزیکه در آن هر دو رفته است
 جهت آنکه خنجره و قصبه ریه هر دو از آلات تنفس اند
 می گذارند که ریه غریب در آن داخل شود و فوق
 میان این غصه آن است که غصه نازن جبرست در گوی
 هم از آنکه غلیظ باشد یا سیال و شتره غیر آن خنجره
 ذکر یافت و غصه مغرورست جمع آن غصص آمده
 شتره الکده عبارت از آتش آمدن آب سرد است
 تا آنکه گاه که کبد گرم شده باشد اندر یافت ضیف
 و با که می که بوی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام
 یا خواب و یا بین آن و یا بعد از رفتن به بنده می نشانی
 نهادن این مرض سرایت از حال است اگر تدریجاً
 آن بر دو می چسبند و آنرا می خوانند و از علامات آن
 بهم رسیدن و جمع شدید است و در کبد که صاحب آن
 بی طاقت سازد و اگر غلط کرده شود در تدریج
 بسته شود و یا درم کبد گردد و شتره بکثیرین سکون
 فتح نون و الف و قاف جسم ناله می است که در پای
 بالای چشم هم رسیده و آنرا شکرین و سحر می نامند و
 اند سحره منجر که میباشد بلکه جلیبیده و سحر
 نیست میان این و سحره و این ملکوت غلیظ

است که میریزد و در یک یک از این بیت اطفال و در لوتین
را بهم میرسد شری حسین و رای حمله و ایامی مقتدر
و اینهای است بعضی که یک و بعضی بزرگ پس باطل
بسیخی یا خاش و کرب بسیار که دفعه ظاهر میگردد
تمام بدن و یاد و اکثر اعضا بسبب بخار دهم عقرا و
و گاه بارش بسیار می باشد و از آن رطوبت لزجی می آید
سبب این اخیره بورقیر رطوبه است بیشتر الغب بعضی
اول و سکون ظاهر و دهم رای حمله تب مرکب از صفرا
و بلغم است چنانچه در حررت ای ذکر یات شعر المنقلب
لغش فین سکون و عین و دهم را هر دو حمله می آید
که برشته بد یک چشم میرود و دیده سر آن باز درون می باشد
و در چشم حمله و سبب آن رطوبت بعضی باشد و اخلاص
و شفا و تغییر لغش فین کسر عین حمله و سکون یار
شفاة تخم انیه و فتح رای حمله و پوری سبب طولانی
است که بر طرف چشم نزدیک بزرگان شبیه کج و در شکل
میرسد بزرگ یک سبب ماده فضلیه غلیظه مفرقه و
و نوع دیگر هم میرسد سر تنگ رخا ز ماده و دهن و از
عوس مانند اشفاق لغش فین و فتح عین هر دو
میرد و الف و قمر نیست که در زیر شریف بهم میرسد
اشفاق لغش فین و دو قات در میان هر دو الف و قمر
است که در آن موی میریزد و نیز بر اشفاق جلده آن در
و با صورت و غیره از شری و یا غیره طلاق می باشد
و بعضی گفته اند عبارت از اشفاق شرح است شفا و کسر
لغش فین قات و الف و فتح قات و دهم لام و سکون
و او دین حمله و نیست از خون غلیظه که در خاصه بخار
شرابین مانع بهم میرسد و حسن وضع عینا و روح حیوان
را از رسیدن بدماغ پس فاسد میگردد و مزاج آن فاسد
میگردد و از عضو او می پلاید آنرا و از او در گرفته میشود
شفا قلوس بیوت عین و باطل شدن حس از او و از
مقدوره نیست بشقیقه لغش فین کسر قات و سکون
بای شفاة تخم انیه و فتح قات و او حقی است که در
زرد و جانب سر بهم میرسد تا بحد و سه آن یعنی شون می
سبب صفو خوراک و یا اخلاط صاده حمله یا باره حمله

برمانع شود و لطف شریف سکون او و صاف نمودن و رفع
است شود و لطف اول رومی است که در عجایب که در اعضا
است است زیر حجاب عاقل به هم میرسد بسبب این
ریاح و اضلاع و این بسیار شدید میباشد و همچنین
نمیتواند هیچ وجه که بخوابد و حرکت نماید شو که برخی
که بر صورت و جسد بهم رسد و شدت آن عرق است و غیر
بخ و شدید معقه و طبع است و از اراضی سردی که در
شود و الکلی زیادتی شوق طعام و شوق او آن است
که یک صاحب آن از اغذیه کثیره مختلفه میبرد و در
حرث او بر ماکولات و مکالبه او بر آنها باشد مانند
سگان و سبب آن سوز مزاج بار و محقق است که عارض
هم معده که در خصوص اینها که می خراج سایر اعضا که
باشد شیرازی صنعتی از سلسله است شریف و حوازی و غیر
است بحرف الکما و الکما و الکما که لطف صاف و الف
و کلام و فغ بای موعده و با حنی غیره قص است صفا
بضم صاف و فغ بای موعده و الف و فغ رای جمله
بالف شیرازی است و معنی آن جنون مفرطی است که
بسیار صفا روی بهم رسد و گویا و گویا که باند بیا و
و فطرس است صفا و روی است که در اعضای غیر
از صاحب بسیار و نفاری در و تر نامند و صفا و الف
ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد و گویا
فرومی برند و بای فشارند و ضربان آن همیشه
و گاه در وقتی غیر وقت دیگر نامند شقیقه سر و این را
شقیقه عین نیز نامند و حدیث بر وزن امیر طوی
است سیال که مستحیل میگردد بدان خون فاصه از
نفاری زرد آب نامند و صرع لطف صفا و سکون را
و عین هر سه جمله در لغت معنی افتاد است و در اعضا
اعصابه غیرتای است که در بطون و ماخ و مجامی
اعصاب آن به سر و دماغ آید اعضای انسانی را
از افعال طبیعی خود منع غیر تمام و صاحب آن بقیه
و کف بر زمین آورد و دستهای آن چیده گردد
شیخ اعصاب و فرق میان این و حلقه را رحم مذکور
شد و آن مرکب از صرع و غشی است بحسب ظهور و

آن برود و در آن بخلاف اعتقاد مردم بر الا انسان است
صاد و سرری هم در سکون یا یی اشتهاء تحتانیه و
ای هم در و از سائیدن دندان است بهم در وقت خواب
و این اکثر صبیان و زنان و مشاغل را بهم میرسد بسبب
رطوبات غلیظه فضائیه معده و یاری باغ غلیظه و آن
و باویدان و صفرا و انشیمین که چک شدن آنهاست و
سبب آن عدم سبب غلظت آن است و انشاد الله تعالی
که گویند و انشاد صداد و فاهرو و مفتوح و یا به مهر
صفرا و بغم صاد و فتح فاه و الف و رای هم از موی
که در کبد و شتر اسفند اصلا ع بهم میرسد و بسبب آن
بدن انسان بسیار زرد میگردد و گاه هست که میکشد آنرا
و گاه عطش میماند بر جمع شدن آب و رشک حاکم
استسقی را عارض میگردد و صلابه الاجان سگونی
که در یکبارهای چشم میبرد و مانع آید از باراد کردن
و پیشین آن بخلع لفتح صاده و لام و عین جمله برقرار
شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آن را
اصح نامند و شیخ در شفا گفته که ز زنان و خضابان
را صلح بهم میرسد بسبب کثرت رطوبت فرائج ایشان
و هم تخریک یعنی گریست و باصلطالح اظهار افتد
تجولیک سرخ است و نشان بغم صاده و فتح و نون و ف
و نون بدوی زیر بغل کشیدن و کشیدن سگم و غیره
و این عام است و در فرخاص صوره لفتح صاده و ج که در
نشان سر است و صبیان بکسر صاده و سکون یا یی
تحتانیه و فتح یا یی معده و الف و نون و فاه و نون
و بسیار حسیده به فتح موی است و باوۀ آن فر
ماوۀ قوی است و دقاری رشک و تخم شیش مانند
حرف الف و العجمه صاده و کابوس است و خبر تخریک
فلق و صلابه حادث از غم است و کبیر اول نیز
فرائج تخریک حرکت شدید شریان است و قرص
فتح صاده و راه سکون سین برود و هم که کند شدن
ذات الله است از اسباب خارجی مانند خابیدن اشیا
و غرضه و قافضه و غصه و گاه داشتن آنها در دهان
یا از اسباب داخله مانند رسیدن بغم ترش سودا

در دندان از فواح آنها و یا از معدده ضعف البصر
 عظمی است که صاحب آن اشیا را بمقداری می رسد
 و بعضی که می بیند تمامه نتواند دید و خواه از نزدیک خواه
 از دور و یا از هر دو و خواه از غلبه فواح باشد و یا از
 فواح آن ضعف لسان گاه بعضی ذیاب بار لسان
 است که ذکر یافت و گاه بعضی بدون آنها است
 قابل غرور و آفات و گاه بعضی ضعف پنج آنها و معدده
 استخام که بسبب است که شوند نیز آمده ضعف المعده
 مولانا یکس گفته که مفرد از لفظ آن است که منقص
 بقوت غل نیست ولیکن عوارض طبایعین جاری
 شده که اطلاق ضعف معده را بر غل منقسم می نمایند
 و می گویند عضوی را که ضعیف شده که آنرا در غل آن
 آفتی بهر سه و غل معرفت آن بهر سه و غل نیست مگر
 بهضم پس ضعف آن ضعف بهضم است ضعف البضم غل
 استخام غذا است بقوام و مزاج یکس سرد است که بدین
 باشد که قوت متغیره در آن بر مجرای طبیع تصرف نماید
 آنچه بعضی فاضل گفته اند ضعف بهضم عبارت از بی
 اتحاد و گداز شدن طعام است از معدده بزودی بلکه در فواح
 در آن ماندن زیاد از عادت و این از بیاض معنی اول
 است که عبارت از ضعف معده باشد ضعف الشهه
 بی غشی عدم میل بسوی طعام است ضعف الکبد عبارت
 از ضعف قوت آن است بالتمام بالعینه و این فی تحقیق
 از جمیع امراض کبد است و همچنین است ضعف گردن
 ایشان و سایر اعضا و ضعف القلب بفتح ضاد و کون
 غشین بر دو سحر و ضم طای مساله مرضی است
 سوداوی که عارض قلب میگردد بسبب ترشح نمودن
 مذک خلط سوداوی بدل و ترشح و انقباض آن در آن
 اندا صاحب آن در بیا بد که گویا دل او را میفشاند
 از عقب آن او را اندک غشی عارض میگردد و از دهن او
 ماب برمی آید و غل العین ترشح ماب و غشیت که بیاض
 میل در وسط چشم خود و جوی که گویا میفشاند و منع نمایان
 از حرکت در مس و دمع و محل این رطوبت جلک است
 فواح لسان بفتح ضاد و سکون فواح دال و عین

هر دو هفتاده صلبی است که در زیر زبان تبسید
 هم میسرید و گاه ماده سبب آن بخور و صلب میگرد و خفته
 حکم محمد اگر معروف بیکم از زانی در رسا که در و الا مفر
 خود نوشته که مراد بقیه بود و در این مرض بهر سید
 و از هیچ دو افتخار نمی شد تا آنکه من آنرا بشکافتم
 سنگ طلوع لانی خشن بودن است در هر یک وقت
 شش جگر یک عین جمله را عوج جاج خلق را نماند
 ختم بهر ضا و سیم و سکون و او و درای جمله خزل
 ضعف لانی که منبت بکسر ضا و سکون بای شناختنا
 تنگ شدن لقبه یعنی است زیاد و انقد رستیا و جیم
 شدن نور با صره و ضعف آنست بدان سبب اگر جیل
 و خلق است چندان ردا و اتی نادر و اگر عوضی است رست
 جت آنکه ضعف بصری آورد و خصوصاً که از نقصان
 بطوریت بیضی باشد قشش النفس بکسر ضا و سکون یک
 عناه قنانه قنات تنگ شدن جملی نفس است زنده
 در او متشنق از بیرون و همچنین در وقت اخراج از
 اندرون خواه از سبب بات باله ستر خیه و خواه از
 حرارت مجفیه قنانه این گاه ساریت بهر گرسه اعتبار
 استنشاق النفس میکند و این مراد است بهر است حزن
 اظهار الکماله طالع حلی صادر نماند طاسر طاس
 حلی بهر را نماند طاس و قوس جرف جفن است که شش
 گرد و سوسوسیس نیز نماند طاجون لفتح ط و الف و هم
 عین هر دو جمله و سکون او و نون و رست بزرگ بقدر
 جوی و بزرگتر اوان با دانه کو علی است بقدر با قلا و کو
 بران که باله سبب سوزش بسیار در اصفای غدوی مانند
 مانند خصیه پنهان و بکل نوع زبان این را و یا خیر
 بهر سید و اطراف خود را سیاه میگرداند و ماده حلی
 خضو را قاسد گردانند و برسد کیفیت رویه سمیکه ن قلب
 از راه قنانه من موجب بلاگ گرد و و گاه اطلاق می نمایند
 بهر و در هر حال حواش دران موضع بهر و درم قتال نیر
 طحال کبیر ط و فتح حای جمله و الف و لام درمی است
 و در سید بهر سید حلی او لفتح ط و حای جمله و الف و لام
 تر نقل و شش است در حدیث دارد سست که هر گاه ن

در دل خود طحانی باید که سفر حلی خود و طرا خود و طح
 ط و رای ط و الف و هم پای ط و سکون و او و هم
 دال ط و سکون ط و د کس ط و سکون یا شفا
 تخا نیه و عین ط عبارت از جرب شدید با شش است
 که در این جن جنیم سید را از طلا سوسوسیس نیز نماند
 ط و الف ط و سکون را هر دو جمله و فتح ط و د باله
 است از خون تازه سرخ رنگ و یا خون گندیده و ط
 رنگ و سیاه که سبب انتقال بعض عروق چشم آمده و
 زیر پر مانده باشد از هر سبب که باشد خواه ضربه یا سبب
 و خواه در عروق و خواه بخوش آمدن خون خواه
 شدن قوی شش از لفتح و خواه لغز و فریاد سبب
 و خواه حرکات خلق و مانند آنها و این اسم مشتق از
 ط و رای ط و الف یعنی سبب که بر چشم واقع شود و سبب
 در آن سبب سید را قنانه یعنی بهر لازم ط و شش
 لفتح ط و رای ط و جمله شش بهر نقصان فوت سست
 و گاه اطلاق می نمایند بر فکیر بران رسد و بر طحان
 آن و بر نقدان بولیف صلیح سبب مجاز و بر نقد
 ط و رای ط و هم مترادف بهر اند و فتح آنست که
 و قنطلان سمع است و ط و شش نقصان آن و صم
 فقدان بولیف صلیح و بعضی اختصاص نموده اند و ط
 با طح طویل العهد فرمن باشد و ط و الف القریب اسم
 حدیث بنشین لفتح ط و کس نون و سکون یا شفا
 تخا نیه و نون آوازی است بسیار بار یک نزد
 می شود صاحب آن در گوش خوب سبب حرکت آن خود
 غلیظه و یا الصباب فصول دران و فرق میان این
 و دوی آنست که او ازین بار یک و عا د است و
 آواز دوی نرم و بلند و غلیظه و کس نون و سکون
 و او و نون و حای جمله و د و عین جمله و میان هر دو
 یا شفا تخا نیه جرب سیاهی است که باله شش
 رشیه باشد و آن شد انواع جرب و صعب ترین آن
 است جرن انظار العجبه و لفظاب یعنی دو طاس
 مع و میان آن هر دو بای موحده و لجد ط و دوی
 الف و بای موحده نبره است که در عین بهر سید

گفته اند که است یعنی و حلی است و حلی گفته اند
 است که در جلد بهر سید لفتح ط و د و رای ط
 و یا مشهور و سکون ط است و یا و فی عصبانی
 غلیظه یا حلی صلب موق که عینی است چشم جرب
 زیاد و بغم غلیظه لرج و می شد تا آنکه سیاهی آن
 می پوشد و مانع دیدن میشود و آن را بقاری ناخته
 نامند و گاه از هر دو موق ابتدا میکنند و نوع است
 که غشائی است رقیق سفید غیر طالع بهر و ابتدا می آن
 محقق بوقیست و این مشابه سبب است در هیات
 و ابتدا و فرق میان هر دو بدان است که سبب جرب
 جوانب چشم است مستند بر حوال قریه و ط و ابتدا از حوال
 موق میکنند از عین یا بسیار یا از هر دو جانب یا از نون
 یا از تحت و ابتدا ط و گاه ابتدا از سودا ط یا بهر و
 ط می پوشد و در اکثر احوال تمام از آن کلیل می نماید
 مصاعف و با غلیظت سیاه یعنی با طهاره و طهاره
 ابرو و استرو این بدترین اصناف آنست ط و هم
 ط و سکون لام و ط و هم و ناماری و نقصان بهر
 حرف العین الملهه ط و الف یعنی و الف و هم
 صا و سکون و او و رای ط و شش و ثورانی است
 و بسیار بدانسان در سینه خود و در بیداری بسیار
 در کابوس هنگام خواب با تو نالفتح عین و الف
 و هم حای و سکون و او و فتح نون و الف اختلاط
 ذکر و مدهی است که عارض و عین میگرد و در حال
 و در نسا عارض فم رحم و حمره یعنی عین و سکون جیم
 و فتح رای ط و یا چتریت که در حید مجتبع گرد و مانند
 سله و حقه و گفته اند که حمره نوعی از سفعه است عده
 بهر است شبیه بیدس که در موضع از بدن بر می آید
 از جنس ط و عین می کشد صاحب خود را اکثر گاه اطلاق
 بر عین می نمایند عده یعنی عین و سکون دال مجر
 و نیم رای ط و حلی است که در خلق بهر سید از غلبه
 خون نبره یعنی با هم موضع ط است حیت آنکه عده
 آن موضع است و ط و الف یعنی عین و سکون دال مجر
 و ط و بای ط و حلی نبره سکون و او و ط و ط و

برای دفع چیز که در آن است آن حالت اگر دائمی است
 آن نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انقباض
 آن حالت او عارض میگردد و در عده بضم غین دفعه دال جمله
 و باز داتی کمی است صلب که در بین گوشت پوست بهم
 میرسد و نیز اطلاق مینمایند بر زیادتی کمی که در گوشت بهم
 که موقوف الیه نامند بهم میرسد زیاد از مقدار طبیعی و چون
 بزرگ شود مانع اندفاع فضلات خشم نخجین و یا مانع
 تحلیل آنها بر بعضی دفع گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع
 ابصار گردد و سبب آن انقباض فضول طبع و پوست
 بدان عضو و مقدمه غریب است غریب بفتح غین سکون
 رای جمله و بای موصوفه نامور است که در موقوف انشی
 برسد و بی اختیار اشک از چشم برآید لا یقطع و غریب
 در لغت بمعنی سیلان و معده است و تسهیم مرض با قسم
 لازم است و بعضی گفته اند آن اخراج کویکی است که در
 اما با کلام دفع حای جمله و الف و ذی تحریر که لغاری
 گوشه چشم نامند بهم میرسد چون بفتح یا بد و در اکثر
 می گردد و بخشی بفتح عین سکون شین حجه یا حالتی
 که عارض میگردد سبب وصول انحر و اخنه و اخلاط
 فاسده خالقه و غیر آن و یا ضعف قلب و یا انقباض
 روح حیوانی قلبی یا تنفرع و یا تحلیل سده که سبب
 از سوئی و یا قلت آن در دل که معدن و منبع است
 مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ نسبی اعضا نکلند آنکه
 در ابتدای بعضی حمایت و یا بعد از فراغ نام و اعراض
 نفسانی از غضب و طیش و غم و خون بسیار عارض میگردد
 غشاوه کبیر غین و فتح شین معجمه الف و فتح وا و و یا
 پردو است که بالای ملحق بهم میرسد و طمعت بهر را نیز نا
 غضبه بضم غین و فتح صا و جمله و یا عبارت از استیاد
 طعام و شرب است و رعلق و یا مری و فرق میان این
 و شری آنست که مذکور شد در شرق و غده را که در حوال
 از انشیای تماس که میباشد و نیز اطلاق مینمایند غضبه را
 بر جزئی که خلق را بگیرد و جمع آن عضو در عضه یک
 غین ضاده و در معجمه و بای موصوفه کیفیت نسائی
 است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد

جهت طلب انتقام از خصم و به تبعیت آن خون نیز حرکت
 آید و بجا اعتدال از انسان بسیار است از بر سه بدن
 اقراط آن درین ترین امراض نسائی است غلظت الاضاح
 کبیر غین و فتح لام و ذی تحریر الف و لام و فتح الف
 سکون جیم و فتح فا و الف و فون غلظتی است که در جن اعلی
 بهم رسد یکدیگر متوجه شود که جرب بهم رسانیده و چون
 جفن او بر گردد اندک صاف دیده شود و مخصوص جفن اعلی
 است کلمات صلابت که هم در جفن اعلی و هم اسفل و در
 هر دو نیز بهم میرسد و نیز لازمه آن صلابت و دفع و
 سرخی چشم است تمام عبارت از بیاض رقیق است
 که در چشم بهم میرسد و غلظت غین و بهم میشود کیفیت نسائی
 است که بمصاحبت آن روع حرکت کند بسوی داخل
 بدن از جهت خوف سوئی که واقع شده باشد و جمع آن
 غموم آمده و فرق مون این و هم در حرف الهاء نشاء
 الشده خواهد آمد تحت الفاره فاج بفتح و الف کسر
 لام و جیم استر خانی است عام شامل یک شق بدن
 سر تا قدم در طول سبب انقباض او او بار و در طبعه با
 بمنبت اعصاب آن تنی و این معنی موافق لغت است
 زیرا که میگویند غلبه لشی قلبی ای شق نمودن از
 به نصف و بعضی گفته اند استر خانی یکی از دو شق است
 سوای سر صاحب کل بری است و قدما فرق نگذاشته اند
 میان آن و میان استرا و چون فاج را بمعنی سر صاحب
 مطلق بگیرند پس گاه میباید از آن نوعی که عام شامل
 هر دو شق از بدن است سوای عضای راس که از آن
 نیز عام و شامل باشد سکند فاج بود و چنانچه نوعی از
 استر خانی است که مختص بیک انگشت باشد فرق لغت
 فا و سکون تایی منشاء فوقا و دقا و لغت بمعنی
 تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزدیکی
 عبارت از تشگافه شدن صفای باسلامت مراق
 است و بر آمدن جسمی که محبوس بود در داخل آن شش
 از تشقایق و یا عبارت از تشگافه شدن و دوری شش
 که بالای شین است هر دو معای یکی ولی و دیگری
 آمدن در پس چیز از جوف و آن انواع است آنچه

تشگافه شدن مجرای شین از بالای آن و آمدن هوا
 یا شرب یا حجاب در کس و یا ریح غلیظ بکسره و یا غلظت
 است آنرا قلیله نامند و فتق علی الاطلاق و بعضی مخصوص
 تشگافه قلیله را با بجهت سبب اتساع مجرای غیر خرق باشد
 جهت آنکه قلیله را از امراض اتساع مجاری شمرده اند فقط
 و فتق را از امراض تفرق اتصال فقط و آنچه ذکر یافت
 اصح اقوال است و آنچه سبب انقباض رطوبات مانی
 و یا دومی و یا غیر آنست آنرا آورده نامند و آنچه سبب
 تشگافه شدن صفای و آمدن شرب و یا اسهال است
 در اینجا آنرا شربی و معالی یعنی اگر شرب برآمده است
 فتق شربی و اگر اسهال است اسهالی نامند و همچنین قلیله
 شرب و اسهالی و مانی و برآمدگی بالای عانه و یا نازل
 کش آن در زیر پوست معلوم میگردد و در شربی قلیله
 و سبب این بیشتر بستن فریاد زدن و حرکات عذیفه
 و قلیله که سبب آن ماده غلیظ باشد آنرا قریه کمی نامند و زدن
 جمهور اطباء آورده و قریه مترادف اند و بعضی اختصاص داده
 آورده را قلیله که نازل شرب و یا اسهال و یا ریح باشد و قریه
 اگر نازل رطوبت مانی و یا دومی و یا غیر آن باشد و
 قریه از آنجمله است و ظاهر شد ازین بیان که فتق عام است
 و قلیله خاص بنا بر مذمب اصح و آورده یا مرادف قلیله
 و یا مقابل آن و یا شیمی از آن و قلیله اتساعی که سبب اتساع
 مجری باشد اطفال را بسیار بهم میرسد سبب بیاری طبع
 از جهه نرمی و نازکی اعشیه و ضعف اعضا و بسیار حرکات
 عذیفه و حبست و خیر ایشان و از اسباب فتق و قلیله است
 نمودن منی است و وقت جماع و صعود زن بر مرد و جماع بر
 استیاری معده و حبستن و فریاد بسیار قوی زدن و بر دامن
 خیر سنبلین یا بجمعه هر چه از دست صفای برساند و بدتر ازین
 فتق فتقی است که در حوالی سره واقع شود و معار و قاف
 برآید بر بهت آنکه بیشتر موجب اعراض ایلا و سن نفوذ یا لته
 و فتق مرق بطن نازا بیشتر از مردان بهم میرسد چون است
 و ادراک این مراتب موقوف بر قدرت و ادراک تشحیر
 بطن بود و لذا در و کلمه در شرح آن بیان مینماید تا آسان
 اگر در بر زبان برآید تشگافه اسهال و اسهال و آنچه در شکم است

پسیده شده در سه حجاب و عضلات و جلد است برای
 محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آفر
 ثرب لفتح نای مشکته و سکون را در همه بای و حده و
 یونانی ابلیس لفتح الف و کسر بای و حده و سکون
 ثناته تحتانیه و عظم لام و سین حمله نامند و ترجمه آن طاق
 و جادی است و حجاب دوم بالای ثوب است و آنرا
 صفاق نامند کبیر صا و حمله و فتح فا و الف و قاف یونانی
 باربطار و ن لفتح بای و حده و الف و کسر بای و حمله و
 سکون بای ثناته تحتانیه و فتح طار حمله و الف و کسر
 حمله و سکون و او و نون و ترجمه آن محمت کشیده شده
 دگاه الف و در دوم راجع می کنند و باربطون میگویند
 و این برده کشیده شده است از بالای شکم تا خاصه اریه
 و در آن موضع دو مجرای تنگ قرار داده شده است و قوت
 آمده است مانند کیسه پس هرگاه کشیده شود یکی از آن
 دو مجرای و یا هر دو چیزی البته در سیل بد خیاخته در گزین
 آن هر دو مجرای را بر طیار نامند و عضلات آن باک
 صفاق است و چهار زوج میباشد یکی اندامها در طول دوم
 در عرض و نشین تقاطع صلیبی متورب تقاطع نموده
 و حجاب سوم بالای عضلات بر جلد است و آنرا مولانا
 نفیس مرقی نامیده و اقسری طانی و اما پوست شکم
 حامی بر همه است و آنرا نیز مرقی نامند و شیخ الزین لفتح
 مرقی پوست شکم است با غشا و عضلات بعضی گفته که
 مرقی عبارت از صفاق است واضح آنست که مولانا نیز
 گفته بعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطین مرقی برای
 فرنگ لفتح فا و در حمله و سکون نون و کاف ثوب و ثوب
 روست و مشهور با بله فرنگ است و در ما آنرا ذکر کرد
 اند و شاید از جمله متور غریبه باشد و بدانکه حرث امراض
 بسبب حصول اخلاط رویه فاسده است و حصول اخلاط از
 اغذیه مرکبه کثیره متقننه است و در قدیم الایام نیمه
 ترکیب و تغذیه اخلاط آنها با هم نبوده که درین
 زمان است و لهذا اکثر الامراضیکه حال بهر شید سابق نبوده
 و اکثر عالم فریبوس لفتح فا و کسر را در حمله و سکون بای
 تحتانیه و کسر سین حمله و عظم میم و سکون او و سین

که آن نوع بسیار شدید و ذکر دایم استاده میباشد با
 شهور و بدون شهور و بعد جماع نیز خورای نمی کشند
 مقدار برادر و یا قلیل و بواسطه قضیه ببالیه طولانی
 میگردد و سبب این غیر نمی ورج آنست و آن بفت
 یونانی یعنی صورتی است که به شکل انسان کوچک
 افتاده و ذکر میازند و جهت مشابهت مسمی بدان
 نموده اند و نیز حجازا بر شدت خوشش نون و غبت آن
 بر جماع اطلاق می نمایند و فریاسیوس نیز آمده بر یادنی
 بای ثناته تحتانیه و الف بعد از افرع تجر یک فا
 و زامی حمله و عین حمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت
 آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
 خوف از موزی در واقع و یا تحیل موزی و بفارسی
 آنرا ترس و ترسیدن نامند و فرغ الصبیان میگوید
 الصبیان است و بعضی ام الصبیان دانسته اند
 فساد لشم علتی است که عارض قوت شامه میگردد
 که بدان سبب طبیب آن جمیع بوهای را یک بو میشوند
 و لفرقه میان آنها نمی تواند گذشت فساد الشهوت
 عبارت از بهم رسیدن خواسته های رویه فاسده است
 در معده مانند خواهش کل خوردن و زغال و کج و
 اشیای حریفه و حاده و اشمال اینها و بیشتر زنان
 حامله را بهم میرسد بسبب اجتماع مواد فاسده و بلغم
 در معده ایشان و آن اعم از دهم است جهت آنکه دهم
 شهور و رغبت در اطعمه رویه الکلیفیه است فقط
 بعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند فساد لشم
 تغییر فتن طعام است در معده بسوی بعضی کیفیات رویه
 و فرق میان آن و دهم آنست که درین بعضی است
 بر چند فاسد است بخلاف دهم که در آن بعضی نیست
 فاکر تجر فا و سکون کاف و رای حمله و ثوب امور
 است بای تا دی بسوی ام مجهول و کثرت فکر مرض
 است خصوصاً در امور دنیویه و فلغونی لفتح فا و سکون
 لام و فتح عین مع و ضم میم و سکون او و کسر نون
 و یا درم و موزی حله بزرگ مقدار یا سه رخ مال
 بگوید و دهم و دهم بان فافتخ و تب و تشنگی

است که در ظاهر جلد به هم میسوزد و گاه اطلاق میسوزد
 که تورم و جهر و دنگ است نیز می نمایند فلغنی تجر یک
 وسط و بان را نامند فلک لشم فا و سکون لام و کسر کاف
 و یا برادن طبقه غلیظه است نزد شکافته شدن قرینه
 بزرگتر و زیاده از غلیظه بعد یک از احقان در گذرد
 و یا شفاور سانیده شود و مانع انقباض گردد و آن را
 مساری و ثوبی نیز نامند و فلک از ان جهت نامند
 که شبیه لقطه جرم مدوری است که در سیل مغزل که بفار
 جرحه نامند میکنند برای آنکه آن میل بر نیاید و بران
 رسیان بر لینه فواق لضم فا و او و الف و قاف
 حرکت طبقه داخلی معده است و تمدد و انقباض آن
 مرکب از کشش انقباضی برای دفع موزی از خود
 آن رسیدن اخلاط در بلع فاسده موزیه یا خطی یا
 حریف است بدان و یا طعامی حریف و خوشلاطم
 فا و سکون او و کسر جیم و سکون این معده و لام و الف
 و نیست که در عوم غده میم میرسد و از قبیل
 طواعین نیست و فوج لضم فا و سکون او و کسر کاف
 مواعده و سکون بای ثناته تحتانیه و کسر طار حمله
 و یا در می است که در عضل حلق و در می بهم میرسد و خوف
 بضم فا و سکون او و فتح فا و یا لقطه سفید است که
 بر ناخن ظاهر گردد و جمع آن قوت و جمع اوقات
 آمده و قونوس لضم فا و سکون او و ضم نون و سکون
 او و سین حمله و دم صلب سوداوی عیدم کس است
 حرف القاف فا و سوس بقاف و الف و وال حمله
 و دو سین حمله و در میان هر دو و حنی محرقه می مانند
 قارت بقاف و در حمله و تا ر ثناته فوقانیه عبارت
 از مردن خون است زیر جلد قاشیه و بقاف و الف
 و کسر سین معده و سکون یا ر ثناته تحتانیه و در حمله و یا
 عبارت از جرحی است که قطع کند جلد سر را قاطوقوس
 و قاطوقوس عبارت از جمود است ققام لفتح قاف و
 بای ثناته فوقانیه و الف و میم ثوب است شبیه فان
 منتشر در سیاهی چشم قذذ الدم لفتح قاف و سکون ال
 و فاند خشن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب

انقلاب دهن عرق و شکافه شدن و یا گیسخته شدن
می باشد قذات القلب حالتی است که در می یابد صاحب
آن که گوبادل آواز سینده بر می آید بقی سبب صول مجز
رویه و اخلاط فاسده بلان و قرائطس بفتح قاف و بار
مهل و الف و کسر فون و ساکن یا و غناة مختانیه و ضم
طار و لطف و سین هر دو جمله یونانی یعنی بزیان و صطل
اطباء درم جاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق و خوا
غلظ و یا در هر دو بهم رسد و آنرا سرسام نیز نامند یعنی
درم سر زید که سرسام یونانی یعنی درم سر باری یعنی
راس است و موی آنرا قرائطس و صفراوی را قرائطس غام
یعنی درم حادث از خالص صفرا دران ذهن و دران
همه متضرر میگردد و در خصوص صفراوی زیرا که ضرر و نکات
آن هم بجهت حرارت است و جوهر صفرا که منافی جوهر
دماغ و اعصاب حجب است و تهر آن زیاده بخلاف
و موی که بحسب حرارت است درین باب اقوال بسیار
است و وجه تسمیه آن بجهت انطس جهت امنیت که
مضر تقریر انطس است که ذهن و رای است و گفته اند
نقطه و سیمه آن باسم لازم آن است که بدان باشد
قرو بفتح قاف و سکون رای مملد دو و بزرگ شدن
پوست چستین است بسبب ریلح و پانزول آب و یا ماده غلیظ
که مقدار آنرا بزرگ و جرم آن را فربه گرداند و با فرو
آمدن امعا و اقرب و هر یک بسنی باسم آنند مانند
کیمی و دمانی و کیمی و معانی و ثربی و صاحب کمال گفته
که فرو کیمی رویدن گوشت است در عشاء محیط نهیمین
و دران حال درم بلند و برآمده و گاه سحر و بان فجاء
رویه میباشد و اما غلظت و غلی و منبر هی را عظم خصیه
نامند و در کور شد قروح مع قرصه است بفتح قاف
قرشی گفته تفرق اتصالی است که در رحم و اعضای
لحمی بهم رسد و ادم که تازه است آنرا جراحت بکنجه
نامند و چون گفته گردد و دران حرکت جمع گردد آنرا قروح
نامند و قروح بضم و در و وجع جراحت را گویند و اعضا
بهر جنوی که دران وقع شود مینماید و می گویند قرحه مع
و کرده و مشانه و امعا و رحم و غیره با قروح العفنه و

است که دران حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریبه
استیلا یابد و ماده آنرا متعفن گرداند و قروح البلیغ
قروح است که با آن شور و خشک ریشها باشد و
خوناب از ان جاری گردد و از جنس سفعه ردیه است
و بفتح از ان جهت نامند که در بلخ بسیار میشود قروح
الوضه بفتح و از و کسر ضا و مجمر و فتح رای مملد و یا قروح
است که دران انواع چرکها باشد قروح الخیر و نیمه قروح
است که بدشواری مندل گردد و بسبب خباثت و
دراعت ماده و لیکن متاکل و ناصور نگردد و قروح
السامیه قروحی است که روز بروز زیاده گردد و
حواله خود را ستر آید و آن را بفارسی کلکیر
بندی که کمره نامند قروح السالفه قروح کنه است
که آنرا آن مدتی مانده و صلب گشته و سد مسام منور
باشد قروح بفتح و قاف در میان هر دو را سه
ساکنه و در آخر سین هر دو جمله و بفا بجا سه قاف
دوم نیز آمده کمی است که بغیر رحم مانند قضیب روید
و در تابستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه
قرو بفتح قاف و سکون رای مملد و وزن خیریت
که در قروح زن نامند و دران میروید و مانع و طبیعت
و صاحب آنرا تر نامند و شعر مره حالتی است که
سبب با انسان دران اختلاف و در سردی و خس و جلد
و عضل خود و پیش از ان تکرر و اعضا شکنجی -
قطر بضم قاف و سکون طای مملد و ضم رای مملد
بای موحده مرضی است و دای از جمله یا لیو یا دصا
آن میگردید از حیوات و کثرت و صحبت باز و ستان
و دوست میدارد و بودن در غلوت و وحدت و مقار
را و با وجود این قرار و آرام در موی صانع پیش از
یک ساعت بنار و بلکه همیشه تر و دیناید مختلف الوضو
و نمیداند که بجا میروند و مانند حیوانی که چاک که بر روی
آب حرکت می نموده حرکات سرجه مختلف غیر منظم و هر
ساعت در آب فرو میرود و بر می آید و قرار و آرام
نار و در آنرا قطرب مینامند و قلاع بضم قاف و دصا
است که اندرون دمان بهم میرسد و بجهت از ان متعفن و

متفوح گردد و آنرا اکل و قروح خبیثه نامند فلولغ الا
شقایق است که در پنج گوش بهم میرسد و از ان زرداب
و چرکاب ترشح میکند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار
کثرت فلولغ رطبه که در او مفعول ایشامی باشد فلولغ بفتح
قاف و نام و حار مملد و زرد سه و چرک سه است که بر
بالای دندان مجتمع گردد و فلولغ تجر یک حالتی است
که موجب سرعت انتقال انسان از میانی بیانی
گردد و فلولغ قاف و نشدیم و لام و مقام بفتح و دو
قاف و دیم ساکن در میان دالف و دیم فلولغ فلولغ
از قاع است که چسبیده بجنس مسام و فرو رفته دران
می باشد بجهت که چون نظر کنند خیال میکنند که گویا چرک
که اندک درم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون
گرم شود و یا آب بنگرم بران ریخته اند سر خود را بر آورد
و ماده این غلیظ تر و سرد تر از ماده قاع است و فلولغ
میان این هر دو آنست که مقام را پایا پای بسیار میباشد
بخلاف قاع القاع فی البدن بفتح قاف و سکون دیم و
لام حیوانیت سفید و چاک بعضی سیاه رنگ که بقا
سپس نامند که در بدن بسبب قات خارجی بدن را
شستن و لطیف نگا بدستن و یا ماده بلغمیه غلیظه
است که طبیعت از داخل آنرا دفع بطرف جلد و مسام می
نماید و حرارت غیر طبیعی آنها را بصوت سپس میگردد و
فول الا جفان میباشند سپس است در پلکهای چشم بسبب
ماده بلغمیه غلیظه و طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند
و حرارت غیر طبیعی آنها را بصوت سپس میگردد و آنرا
بضم قاف و دیم و سکون و او درای مملد کلال و مانگی
است که در لبر بهم میرسد بسبب مداومت نظره بر
چرخ و چیزهای سفید در دشنیهای بسیار و براق و
صاحب آن چیزها را نمیتواند دید و یا از نزدیکی
بیند بسبب صنعت روح با صره و چون نظر کنند بسبب
نیال می کنند که گویا بایران بیاضی است بسبب تقارر
بیاض قوت بتخیل آن بهمان جهت مذکور و قوای بضم قاف
و سکون و او و فتح بای موحده و الف و اصل دران
تحر یک و او است صاحب قاعوس گفته فلولغ فلولغ فلولغ

عین نیامده مگر قویار و خشار و صفا قویار و خشار است
و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر هر پوست بدن
و سر و باغارش بسیار و از آن تشویر و انجم میسر شود و تا
صحت یابد و در ابتدا نه اندک صلیب پیدا میشود و یا
دانی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک
آب از آن تراوش می کند روز بروز منقش و زایل
میکردد و از امراض سرریز است و دو نوع می باشد
در سیاه سرخ آن نازکتر و خارش آن کمتر و سیاه آن
غلیظ تر و خارش آن بیشتر و ماده سرخ خون فاسد
رقيق بالی بورتی است و ماده سیاه سودا غیر طبیعی است
روی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفراوی
سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد
و گاه در عمق بدن هم میرسد و به سوز خارش بسیاری
کند و از آن جدا می گردد و در روز بروز منقش میشود
و بیایان خصوصاً سیاه غلیظ و از آن رطوبت صلب
توابع غرض لذت تراوش نماید و زود منقش و از طرف
استقرح و فاسد سازد بسیار روی و مقدمه جذام میزند
بدان است و قویای منقش را بر بر پس سودا الطلاق نمایند
و گاه قویا در دماغ ظاهر میشود و علامت بسیار آن
قریب به است و سبب حرکة دماغ است و لازم آن
حک دماغ است توابع بنم قاف و سکون و او دفع
لام و سکون جیم مرضی است آلی که در سبب
غلظت بهم میرسد با وجع و در بسیار که دشوار گردد
بر بدن فتنه می که بالطبع بر می آید و دفع میگشت
و گاه است که سبب است وجع ملاک میگردد و خلاف
که شدت آن هلاک نیست و هم توابع مشتق از قویون است
و از این جهت شیخ الرئیس گفته که توابع حقیقی آنست
که در معای قویون تولید یابد و گفته شده که در معای غلا
تولید میابد به جهت کثرت و وقوع آن در آن و آنچه در مساک
و قاف تولید میابد از ایلاوس میامند و مذکور شد
سبب لجز یا بلغم غلیظ زجاجی و یا بسیاری لجز غلاط
بالتفال و یا ریح غلیظ محتبس محقق در میان دو طبقه
روده و یا در جوف آن و یا ریح صفرا بعد است و گاه نیز

از درم بلغمی و گاه سبب التوای روده و گاه سبب یاری
او را ببول و گاه سبب خشکی اسهال و گاه از حس رگات
غلیظه و کثرت جماع خصوص بر سر سینه و هم میرسد
و یا غیر این سبب و گاه مشتبه بنقص می گردد و فرق
میان هر دو بدان است که وجع بنقص اکال و لذت
است اگر سبب غلط اکال لذت بافتد و بعد بنقص و یا به
طبیعت اجابت میکند خصوص که آب بسیار کم بخورد
و وجع توابع سنگین تبیل با غفلت دارد و سبب او غلبه
موجبه و گاه مشتبه بوجع گردد و میگردد و فرق میان هر
بدان است که صاحب آن در میابد که گویا سینه فرو
برده اند در قطن او و با آن بول گاه بند میگردد و یا
اندک اندک می آید و چون قویا تسکین نیابد وجع
توابع بنم میگردد و به بالا میرود و بطرف راست و
چپ میگردد برای آنکه روده قویون از طرف با
آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف
چپ رفته و به پایین پس برگشته باز بطرف راست رفته
بسیاری پشت و از قطره قطن در گذر شده و جالینوس گفته
که معای قویون رسیده است به چهار جهت بطن یعنی
بطرف راست و چپ و بالا و پایین از این جهت اوجاع
آن فرا میگردد و همه جهات شکار و درین اختیاس بول
نمیباشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سردی
میکردد و بعد توابع سنگین نیابد بلکه زیاده شدت
می نماید سبب تحریک سودا و گاه مشتبه بوجع رحم و بند
و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت
توابع قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که
در آن است از راه دیان با حرکت منافع سبب کثرت
معده الا آنرا اتوج نامند و شیخ خارج و منافع معده
بسیوی آن است مانند فی الدم و غیر آن فی الدم
آمدن خون است از معده و نواح آن لقی سبب کشنده
شدن دیان رگ از رگهای معده و یا شگافه و یا
بریده شدن آن سبب امتلا یا ضرب و یا صدمه و غیره
قیام الکبدی بکسر قاف و دستظار یا کبدیت و قیام
معنی بر خاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که بخورد

قویا بدین کبد
و بیدار باشد لهذا مستحی بدان گشته از قبیل قسمیه می باشد
لازم و اسهال کبدی انواع است غشالی مانند آب شست
شسته و یا قوی است و یا دوسوی و یا صفراوی یا صلب
و دو نوع دیگر هست و دوسوی رز و دستظار یا کبدی میزند
و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب و م مذکور
است بنفصل عدم وجع لازم بین اسهال است و گاه
اندک وجعی در نواحی کبد محسوس میگردد و در قیام لفتح قاف
و سکون یا می تشاهه غشایه و معای همراه حرکت غلیظ
سیال که از قرحه بر آید و غلوط بخون نباشد قیله کبد
قاف و سکون یا می تشاهه تحتانیه و قیام لام و یا بدین
مانند و نرود آب و یا جسم غریب و دیگر در کتب بنفصل
است و در کتب شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوز
از قیام است و در قیام مذکور شد حرکت ارجاف
کاف و قاف و دفع حمزه و سکون آن و با می موده
و با تغییر نفس است با کسار و اختلاطی از شدت هم و
حرکت کابوس لفتح قاف و الف و غم بای موده
و سکون داد و سین بنم مرضی است که در آن می کند
صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده
باشد خیالی و صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد
او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع میگردد
و از حرکت باز میماند و بهر چند خواه که حرکت و فریاد
بر آورد و نتواند و چون منقضی گردد و یا حرکت کند
و یا نفس کشد دفته بیدار گردد و با فاقه آید اما نه
تا مدتی بهم رسد و سبب آن سبب غلیظه غیر منقشه است
که مقدم دماغ که محل خیال است صعود نماید و در آن جا
باز غلظت یافته محتبس گردد و لهذا آن را کابوس نامند
مشتق از کبس یعنی حبس و از جهت آنکه می فشارد و چون
دماغ را آنرا احنا غوط نامند و اعصاب حس حرکت را
از افعال خود باز میدارد و کبیر کاف و بای موده
و الف و دال جمله در عرف گفته میشود و بر جمیع افعال
کبد و نزد اطباء عبارت از تلج رطوبت است در عروق
کبدی که منع کند آشامیدن آب را و بسیار که میگردد
در آن غلظت و علامت آن قلت عطش سنگینی و قیام

که ضعیف میگردد و قوت باصره و تغییر میگردد و رنگ طبعها
آن در ابتدا بلبه و بطی البرکت میشود و میباید صاحب آن
اگر گو یا چشم از بزرگ شده است از مقدار لالان بجای
و حی مبتدیان را اگر باغبان را بود و در درختان انداخته
خارش بسیار ببرد و تسکین نماید بگر نه بستن مایه
گرم و سبب آن انجیره غلیظه سوداویه حاره است که در زیر
حلقهات مختبئ شده و اطباء این را از امراض طبقه ششمه شمرده
اند و نیز گاه بر نفس و سنگینی احقان حادش از بیم غلیظه
یا شستن صاحبان بهنگام بر خاستن از خواب که گویا ریل
و با خاک در آن نخیده شده و این امراض جنین است گاه بر
گاه بر نمته المده غفنه خلف قریبه قریبه است
و گاه بر سرخی که در چشم بعد از رفتن رعد میماند نیز اظهار
می نمایند گفته الدم بضم گاف و سکون میم و فتح نون
و تاء شناه فوقانیه غیرت و تیرگی است که در چشم و
خساره و غیر آن از ضرب و یا سقطه یا غیر آن بهم رسد
و مولد نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب
سجید شدن خون بهم رسد حرق اللام تقوه لفظ و کسر
نیز آمده علتی است آلی در وجه که مسترخی میگردد و سیاهی
میگردد جانبی از صورت بسوی جانب دیگر و کشیده میشود
جانبی بجانب دیگر و تغییر میگردد و هیات آن از بهشت
اصلی بسبب ریختن مواد غنی و ریختن بنیبت اعصاب
جانبی مسترخی و تشنج شدن به تشنج امتلائی و یا سیاهی
و دمان و لبها کج میگردد و گفته از این رست بیزن
نمی آید و چراغ را بنفش نمیتواند خاموش نمود و آب
و این را نیز درست نمیتواند انداخت و بلکه اگر چشم بهم
نمی آید خصوصاً از جانب مسترخی و این علت بر لب
عارضه نمیکردد و مگر بندرت که آفت جمیع شعبه اعصاب
اعصاب هر دو جانب را و رافر که دیگر بسیار آنها را
ظاهر نمیکردد در صورتی که بدانکه تقوه یا تشنج است یا
استرخائی و فرق میان هر دو آن است که در سنجی آب
و این کم میباشد و حواس سالم و جلد صورت تشنج و در
استرخائی آب و این بسیار و حواس کم در تشنج جلد شقی
ماون مسترخی و این قلیل الوقوع است و در چشم عقاب است

و وجه تسمیه این مرض بمرغان یا از جهت مشابهت شدن
صاحب آن در سمت باشد اقی عقاب است و یا از برای
مشابهت بی آن به یکی مقدار عقاب و شیر غش بکسر
و سکون یا ای ثناته تختانیه و فتح تاسه شلته و سکون را
معه و تخمین عجمه سکون سین جمله مسرام یعنی هست
یعنی درم یعنی عفونی است که در مجاری روح و دماغ بهم رسد
و گاه در مجرای آن و گاه در جرم آن و بطن کبک نزولت بود
نقوذ در مجرای سبب صلابت نمیتواند نمود و نه در جرم دماغ
برای نزولت آن و صلابت این گرانند که بلفوان
ترسم و لهذا گفته شده که گاه عارض میشود در آن
و چون این مرض لازم دارد لسان را و شیر غش بیونانی
یعنی لسان است تسمیه مرض باسم لازم آن نموده اند
حرف الیم و تاشری لفتح میم و الف و فتح ششین معجمه
و رای جمله یا لبر یانی اسم ورم دموی و صفراوی
مرکب است که از جوش خون و صفرا در صورت دیشانی
ظاهر شود و گاه سر را نیز فرا گیرد و گاه اطلاق می نمایند
بر لغمونی حادث در صورت و سر و گاه بر لغمونی حادث
در جوهر دماغ و شریین و جمده و سبب خنجه تصریح کرده است
آن صاحب کامل و گاه بر لغمونی حادث در جوهر دماغ
و فتح رئیس بر درم صفراوی حادث در کبد اطلاق
نموده و لیکن در عرف طبی که اکثر متاخرین بر آنند بر
درم حادث از خون و صفراوی مرکب در صورت اطلاق
نمایند و یا بنحو لیا لفتح میم و الف و کسر لام و سکون یا
ثناته تختانیه و ضم خای عجمه و سکون و او و کسر لام
و فتح یا ای ثناته تختانیه و الف لغت بیونانی است و
و بنون بعد از لام اول نیز آمده و آن تغییر یافتن طبع
و فکر است از مجرای طبیعی به غیر و فساد و نفوذ بسبب
آنکه باوه آن سوداوی غیر طبیعی غلیظ تاریک متشنج روح
دماغی و ترساننده آن است بخلاف بنون طبیعی و تسمیه
باسم سبب آن است جهت آنکه معنی آن بیونانی غلیظ
سیاه است که سودا باشد و نوسه از آن یا بنحو لیا را
مراقی نامند و آن یا بنحو لیا بی است که بیشتر مراق
بهر رسد و معنی مراق در فرق مذکور شده مراد از آن اخا

صفاقی است تا نیا بفتح میم و الف و کسرون و فتح با
 فناه تختانید و الف بلغت یونانی یعنی خون
 در اراکلب که مذکور شد نوعی از آن است و ساسیر
 بفتح میم و سین و الف و کسرم و سکون یا
 شناه تختانیه و رای همای و انهای کوچک بسیار
 است که ستر تا بزرگ پنج آنها باریک برآمده از اندرون
 عضواندینخ باشد و ماده آن سودای غیر طبیعی غلیظ
 فاسدست بغض بفتح میم و سکون غین حمزه و صا و هلا
 پیش روج معاست سبب احتباس ریح یا نفوس
 یا بش خشک و یا تنادول اطعمه ساده حرلیه و یا غیر
 مخاط مایع بدان و بعضی گفته اند روج معاست مطلقا خوا
 باقبض و یا اسهال در سمای رتاق باشد و یا غلظ
 و اگر باز حیر و یا قویج و یا سح نباشد پس آن مرض
 و اگر باشد عرض لازم آنها بغض بفتح میم و کسرون
 بفتح سکون یا ی فناه تختانیه و ضا و ج و جی است
 که در لثه بهم میرسد باندک غار شری و سبب بفتح میم و دو
 لام اول کسور و دوم مفتوح در میان هر دو کافناه تخت
 بر وزن صحیفه و عرف حمی را نامند و باصطلاح طبعی
 حالتی است مثل حمی و یا یاقی گفته حالتی است که
 آن حرارت است و لیسر حمی نرسیده و بان عیالی
 و کسل بیداری و اغراض مختلفه باشد و سحر بفتح
 میم و سکون و او و رای حمله و فتح سین را هر دو حمله
 و جیم بر آمدن طبقه عینی است نزد شگفته شدن قریه
 سبب بثره و یا قره و یا خراجی که در آن واقع شود
 پس اگر اندک بر آید مانند سر مورچه آنرا مور سرج نامند
 که عرب سر مور است و اگر زیاده بر آید بقدر ستر باب
 آنرا و باز نامند و اگر بیشتر از آن بر آید بقدر دانه انگور
 کوچکی آنرا عینی نامند و اگر زیاده بر آید که از اطفال
 گذر و ساینده شود و بزرگان و مانع بر هم بر آمدن چشم
 آنرا قحطی گویند و چون قحطی فرسنگ گردد و بر آن گوشت
 برود و بنگافه قرینه را سماری و فکلی نامند و فرق
 میان مور سرج و میان ثجوات چشم آنست که رنگ مور
 سرج عینه میباشد در سبب شل زرق بر طرفین آن

چیزه سفید برآمده که اقطار قریه باشد که شگفته شده
 است بخلاف ثجوات که چنین نیست و ثجوات بضم میم و
 سکون و او و فتح تا رشتناة فوقانیة و الف و نون
 نزد اطفال عبارت از امراض است که عارض گردد سبب
 فساد و او و فتح که بواسطه اقبال باشد و نزد اهل لغت مونی
 است که در مونی واقع شود و ثجوات بضم میم و سکون و او
 و میم نوعی از جدری است که دانه های آن بصوت و سینه
 و شکم زیاده از ساق و قدم بر آید و حرف النون و نار
 الفارسی بفتح نون و الف و رای حمله و بعضی گفته اند
 که حمزه است بجای حمله و مذکور شد و بعضی گفته اند که
 ضدان است یعنی ماده این ضفری قلیل القطن غلیظ
 باندک سود است و آن دانه است برآمده از جنس ممل
 و سخی میکنند یعنی سلیت با طرف خود مینماید تا آن که
 خشک آید می بندد و بالیب بسیار و در اول خطوط
 سحر یا طوسی رنگ میباشد مانند زمانه آتش ننگامی
 که بلند شود و از خجبت آنرا نار نامند بخلاف حمزه که
 ماده آن سودای غلیظ غالف در بدن است و بسیار
 برآمده و بلند نمیشد از عضو و سیاه میگردد و عضو را
 و بعضی گفته اند که آتشک است و حق آنست که غیر آن
 است چنانچه ذکر یافت و فارسی آنرا خجبت نامند
 که اول آن مرض در بلاد فارس بهرسد و یا آنکه در
 بلاد فارس بهم میرسد و سحر بفتح نون و الف و
 سین حمله و سکون و او و رای حمله و یا صول و صا و حمله
 قره فرسین است که آنرا غور و عمقی باشد و از آن
 قرح و صدید همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند تا صول
 بر قره الطلاق نمی نمایند مگر آنکه گفته شده و در آن
 گذشته باشد از نه گام انفجار آن و اقل آن چهل روز
 و ثجوات بضم نون و تا رشتناة فوقانیة و او و ساکنه و
 همره ارتفاع عضو است از مکان خون در بدن آن
 و تورم جراحت و ثجوات بضم نون و تا می ثنناة
 فوقانیة و او و مشدده بر آمدن رحم است از فرج
 و یا بر گشتن آن از بیات اصلی چنانچه که بر گرد و بان
 آن بنامی بظاهر و ثقبه آن بهم آید و این را انقلاب

نامند و یا غنق آن که گردد بدون انقلاب درین گام
 ثقبه آن باقی میماند و ثجوات بضم نون و الف و نون
 و صاحب آنرا عقلا و ثجوات بضم نون و الف و نون
 شده و یا عبارت از بلند شدن لثت آن یا از سورا
 که بر قاع است و یا پاره شدن صفاق آن و موضع و این
 فتق مرقا لطن نامند و یا سبب طوبت یعنی که در آنجا
 جمع گردد چنانچه در استسقای زنی میباشد و یا سبب
 که در آن بهم رسد چنانچه در طبع میباشد و یا سبب روید
 گوشت زیر پوست آن و یا سبب شگفته شدن شریانی
 در آن پس خون از آن بر آید و در آن موضع مجتمع گردد
 و ثجوات بضم نون و سکون و رای حمزه و فا جاری
 شدن خون از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از
 داخلی یا خارجی و ثجوات بضم نون و سکون و رای حمزه و فح
 لام و یا بختن نفوس رطبه است از دهن مقدم دماغ
 بجلق و بعضی مخصوص بریه و یا سینه و بعضی عام دانسته اند
 بهر عضو که بریزد و این حق است نزول المار بضم نون و
 زار حمزه و او و لام و فتح میم و الف و حمزه و عرض
 عینی است و آن عبارت از ایستاده شدن رطوبت
 غریبه است و ثقبه عینی میان رطوبت بضمیه و صفای
 قریه و متکرج شدن آن نامند متکرج حرفی و آب غور
 پس بدان حجت مانع آید نفوذ اشباه را بسوسه بصر
 و یا بر آمدن نور را از بصر بسوی مبعطرات بنا بر اختلاف
 نه بین الطباع و خروج الشعاع و اختراع آن یا نام
 است چنانچه که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص که بعضی
 آنرا خواه اطراف آن را و خواه وسط آنرا و باقی کشف
 باشد و همان مقدار دیده شود و جالینوس گفته ما عبارت
 از غلظت رطوبت بضمیه است و اطفال اختلاف نموده
 و تفسیر آن پس جماعه نظایر آن در فته و گفته اند عبارت
 از غلظت جوهر آنست و تحقیقین اهل گفته اند عبارت
 از حصول رطوبت غلیظه غیر بیهوش که در بضمیه از آن
 اندک اندک ترشح نماید و از ثقبه عینه بر آید و با آن
 ثقبه زیر قریه ایستند چنانچه بعضی گمان کرده اند
 که جوهر بضمیه با تمام غلیظه و سحر میگردد و سبب برود

که در چشم هم میسر و شیخ الرئیس فرموده که آب طبع
 ملتحقه است و کسب آن کشوده شدن رنگی است باریک
 پلته و تحقیق ماده در آن و یا بلیک چشم و درم کردن
 آن درم بیک دوا و درای حمله و نیم زیاد تا به طبیعت
 است که در عضو بهر سبب به عمل شدن ماده در آن قسم
 آن شش است چهار سبب هر چهار خلط و نیم مائی و شش
 یکی و گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد و بدانکه در
 حاد و خا از بیماری طبیعت اگر است آن سفارقت به
 داخل جوهر غضا کرده آنرا درم رنگی نامند و اگر غلظت
 کرده و غلظت یافته داخل جوهر غضا نکرده و بلیک
 یکجا مجتمع گردد آنرا لغفه و انتفخ نامند و درم
 نیمه آنکه درم یا عار است و یا بار و اکثر اهل علم
 را بالذات از ماده حار می نامند مانند درم صفراوی
 و درم و اما شیخ الرئیس اطلاق مینماید و درم را برنجی
 ماده آن عفن باشد خواه حار را بالذات باشد و یا
 یا لعرض حاصل از عفونت ماده بار و درم خود درم
 سفید نرمی است که حرارت و دجج با آن نباشد و گاه
 اندک و دردی کند و لیکن آن است که مطلقا در آن در
 نیست زیرا که بغیر سبب پروت و امتداد و تمدد
 لازم است موم است هر چند طبیعت با خلط و دیگر
 و درم یعنی ابونانی او زیما نامند و لیکن لغت دوا
 و سکون بین معجز و کسر کاف و سکون یای ثناته تحت
 نوعی از جدی است که نیرنگ و در آن خلط و سفید یا
 درمی خوردن چرک است و خوف را و وضع لغت و او
 و ضا و حجمه و حای مملک شیخ الرئیس فرموده که تنوع
 است و درم لغت و او و سکون یا و لون و درمی
 درو است که در استخوان و آنچه منقل بدان است
 بهم رسد سبب ضربه و یا سقوط به و آنکه لفرق
 اتصال واقع شود و حرف الهاء یا شمه لغت یا و لغت
 و کسر شین معجم و فتح میم و یا شکسته شدن استخوان
 نامند و هر بالاذن بسیار متاخری شدن است از
 صدای عظیم و بلند و الم نیستن از آن و تیرال کسر
 یا درای عجز و الم و لام که عفن گوشت بدن را

شدن است و منزل کرده عبارت از لاغری و کس
 گوشت است و تجانس بضم یا فتح لام و الف
 و سین نه عبارت از تعطیل بهریم خودی است و بدن البته
 غذا نمی یابد و لاغری و درم شش یا و تشدید کیفیت
 انسانی است که تابع آن حرکت روح و حرارت
 و نری است بسوی داخل و خارج بحدوث امر
 متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شرط منظر آن
 بر کس از خون و در جاست و هر کلام که غلبه نماید بر فکر
 نفس بسوی آن حرکت مینماید و خیر بسوی خارج و در
 شرب بسوی باطن از جهت گفته اند آن چهار فکر
 است و هم بکسر یا شیخ فانی را نامند و بهوای عظیم
 و فتح و او و الف و عین جمله شش از تنوع یعنی نور
 است و تنوع و ذکر یافت قبول لغت یا و سکون
 و او و لام یعنی خون و امر شدید و از آن است مرض
 یا ل یعنی شدید بهیمه لغت یا و سکون یای ثناته
 تحتانیه و فتح ضا و معجز و یا حرکت کردن مواد فاسد
 غیر منضمه است برای جدا شدن و بر آمدن از معده
 و اما لغتی و اسهال باشد و عفن از قوت دافع
 و سبب آن یا لغت یافتن و یا فاسد شدن طعام است
 و صغیر و یا لغت سبب روارت کیفیت و قبول گردد
 اترق را و دفع طبیعت آنچه الطیف و طانی برقم
 معده است لغتی و آنچه غلیظ و سنگین در قعر معده است
 باسهال و گاه سبب خوردن طعامی بر طعام غیر منضم
 و یا آشامیدن آب بسیار و یا خوردن میوه تر باک
 طعام غیر منضم خوراک بسیار چرب باشد و یا بول
 خلط باشد و در معده و خوردن طعام بسیار بر آن یا
 بودن ریح بسیار در معده و غیر آنها از مفسدات و چون
 پیغمه متبیس گردد و ماده آن سخی باشد سمیت آن
 سریت قلبی و باغ و سایر اعضا نموده بلکه میگردان
 حرف الیاء بر قان لغت یا و رای حمله و قاف
 و الف و لون تغییر یافتن رنگ بدن است خصوصا
 سفیدی چشم یا بر روی و یا بسیاری و آن دو نوع
 است صفر داس و سبب صفر و دفع طبیعت است

صفر را بسوی جلد و ظاهر بدن از جیل بحران خصوص
 در روز باخورد و لیکن اگر قبل از سابع باشد بدست
 و خطرناک است آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از
 غلبه کثرت و نوران خود است و ضعف طبیعت و یا بول
 سده و رگید و یا از سور فرج حار کبد و یا سور فرج
 حار مراره و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد و یا ورم
 مراره و یا سده میان مجرای مراره و در وده و یا ضعف
 مراره و یا استحاله یافتن بعضی اخلاط بجزه صفرا یا قهقهه
 و یا بسیاری گرمی هوا و یا گزیدن حیوان سخی و یا
 آشامیدن دوا می قتال است و بول درین بسیار کمین
 و بر از سفید می باشد و سبب بر قان اسود و یا بسیاری
 گرمی کبد و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف مایه
 آن و یا ورم طحال و یا سده فی مابین کبد طحال یا سینه
 طحال و فم معده است و گاه بول و بر از پیر و درین
 سیاه می باشد و فرق میان کیدی طحال است که
 کیدی قبیل السواد و یا آن سوه حال کبد می باشد و
 و طحالی شدید السواد و شیخ لغتی یا و لون و عین جمله
 ورم عظیم در ملحه یا اجفان است اگر ورم درم کبار ورم
 و اگر در صغیر ورم رسد و شیخ نامند خنچه در حرف لغت
 و کور شد و تمام شد عدد و الا مرا فح
 فصل بیستم در بیان اوزان و میکانیل صغیر
 کبار شرعی اهل ایران و هند و طبیعت آنها با هم
 بدانکه اوزان هر بلدی و در سکوک آن نیز بحسب تفاوت
 از آن و تبدیل دول و تجدید سلطنتها و اسلاطین و معجز
 تحول و تبدیل و غیر مصطلح هر قومی چنانچه و بیانه
 خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبیعت
 است اوزان شرعی را برای تمیز و تفرک و اوزان
 هندوستان و ایران نیز چون در بعض جاها و در
 است و اکثر شیخ و برای طبیعت با هم نیز اوزان و
 از آنها آنچه را اجناس تطایب استغنی الا نقاب پیر و
 حقیقی مدخله العالی در رساله که در اوزان شرعی اهل
 ایران و هندوستان و طبیعت آنها با هم تا لیف فرمود
 اند و محقق و جامع و شامل کل است از اجناس و آنچه

قرابا وین کیم

نیافت از قانون شیخ رئیس و تحفه المؤمنین حکیم میر
محمد موسی و اصول التراکیب محمدی و قرابادین طایفه
و غیر اینها از کتب معتبره معتبره دیگر و باشد التوفیق و
الاعانت آما و از آن متعارفه شرعیه قیاس عبارت از
عشر ثقیال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود
و بوزن سه و سه ربع جو متوسط باشد و آن که بقای
و آنک نامند عبارت از سس در سیم شرعی که بوزن
بیست و متوسط بحسب ثقیال نصف ثقیال شرعی
است ثقیال بیست قیاس است که در سیم یک در سیم
و سیم در سیم و بوزن شصت و بیست جو و چهار سیم
جو متوسط باشد و دینار لعینه ثقیال شرعی است بدانکه
طل عراقی یکصد و سی در سیم است که نو و یک ثقیال
و شصت و شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد
و آن دو ثلث رطل مدنی بود و رطل مدنی یکصد و نو
و پنجاه سیم شرعی است که ثقیال یکصد و سی و شش ثقیال
و دو ثلث ثقیال و شصت و شش هزار و سه صد و بیست
جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود و رطل
مدنی نصف یعنی دو چند رطل عراقی است که در سیم دو صد
و شصت در سیم شرعی و ثقیال یکصد و شصت و دو ثلث
باشد در ربع صلح است که بحسب سیم دو صد و نو
در سیم و نیم و بحسب ثقیال دو صد و چهل ثقیال و
ربع ثقیال است و آن دو رطل و ربع رطل عراقی است
که یک رطل و نصف مدنی باشد و صاع چهار بیست
که در سیم یکصد و یکصد و پنجاه در سیم و ثقیال بیست
و نو و ثقیال و آن یک رطل عراقی نه رطل و چهل سیم
شش رطل و یکی چهار و نیم رطل بود و خطا شش
سین است که بحسب طالع یکصد و دو صد و رطل عراقی
و بیست صد رطل مدنی و شصت صد رطل مدنی است که بحسب
ایراد یا نقد و سی و سه در ثلث و بحسب صلح یک
صد و سی صاع و سه ثلث صاع و دو سیم
یکصد و پنجاه و شش هزار در سیم شرعی ثقیال
یک صد و نه هزار و دو صد و ثقیال شرعی باشد
اما و از آن معارفه محققه ببلاد ویند و سیم که

عین الیه یک باشد و بپندی جو کجی نامند سه جو
متوسط است و از قیاس ربع کمتر است و رقی که
تخم کل چاندنی باشد چهار جو متوسط است و باشد
بیست رقی است و بحسب طریقتی و دو شیعه بحسب
برنج شصت و چهار برنج و آن پنج رقی است که شانزدهم
حصه و دو پیچ پندی باشد و آن دو پیچ یک برنج از
ده ماشه زیاده است که پنج رقی و یک برنج باشد
تا یک چهار ماشه است و بقوله بیست و چهار سیم
توله متعارفه بنگاله دو اند ده ماشه است و بحسب
نور پشلی تی و در سیم شرعی نه در سیم و ثقیال شرعی
شش ثقیال و ربع ثقیال در ربع ثقیال و توله
متعارف شاه جهان آباد ده ماشه است و بدانکه
که لقره مسکوک بلاد ویند و بنگاله است بر دو سیم
یکصد ده ماشه متعارف شاه جهان آباد و اکثر بلاد ویند
و دیگر و پیچ متعارف بنگاله و این ده ماشه و دو رقی
است و معروف و پیچ سکه است و ثقیال شرعی
پنجاه و شان و بنگاله که عبارت از طرای مسکوک
بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن
کامل الوزن آن در کل مالک ویند و شان از نه
و شش تی و بحسب رقی هفتاد و بیست رقی و سیم
در سیم شش هفتاد و در سیم یک ربع در سیم و شصت
و بحسب ثقیال پنج ثقیال و بیست و شصت و یک
سبع شیعه است زیاده بیست و ناقص آن از بیست
و چهار رقی کمتر باشد و پیچ عالمگیری که از سیم متعارف
در زمان قدیم ویند و بنگاله است یعنی توله بنگاله است
که دو از ده ماشه باشد و پیچ متعارف این زمان
ده ماشه و نیم است و دایم پنج تا یک است که بیست
ماشه باشد و کسیر عالمگیری شصت و چهار توله است
توله بنگاله و بحسب در سیم بالصد و هفتاد و شش در سیم
شرعی و بحسب ثقیال شرعی چهار صد و سه ثقیال
یک خمس ثقیال و سیم عالمگیری چهل سیم است که بحسب
دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب باشد سیم
و پانصد و بیست ماشه باشد و در سیم شرعی بیست

دسته هزار و چهل درم و ثقیال شرعی هفتاد و نه یکصد
بیست و بیست ثقیال و دایم اوزان متعارفه ایران
از که بقای سیم برنج نامند یعنی از متوسط و دیگر
کو کجی بوزن دو و خردل بری است و حینا ثقیال دو
شیعه است که چهار اند باشد و قیاس از ثقیال چهار
و یک ربع شیعه است که بیست و شش از رطل و نصف از رطل
و آن که بقای و آنک گویند بیست و یک شیعه است
و یک ثلث که چهل و دو از رطل باشد و دو ثلث از رطل
ثقیال صیرنی گفته اند که بیست و چهار قیاس است گفته
یکصد و چهل و شش جو ربع است که سه در سیم شرعی
و دو جو در ربع جو متوسط و یک ثقیال و شش سیم ثقیال
شرعی باشد و بدانکه در ثقیال صیرنی اختلاف بسیار
است حکیم میر محمد موسی در سیم نام جدید گفته که سه تا
میشود و توله گوید که مقرر است که دو غازی چهار
ثقیال دو و پیچ ده ماشه پندی و دو ثقیال و نیم
خیمچه غازی را بار و پیچ سکه بنگاله و وزن موده شد
یک و پیچ و نه آنه کامل شد که یکصد و بیست و بیست رقی
که شانزده ماشه باشد و رقی هم مقرر است که چهار جو
متوسط است پس برین تقدیر باید که ثقیال صیرنی یکصد
بیست و بیست جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و
بیست جو پس ثقیال صیرنی سی و ده رقی باشد و رقی
باشد بیست که دو درم و دو ثلث در سیم شرعی و دو ثقیال
الان ثقیال شش سیم است تخمینا غازی یکی و دو ثقیال صیرنی
است که بیست ماشه باشد دو غازی چهار ثقیال است
که شانزده ماشه باشد یعنی توله و چهار ماشه سیم نزد
اهل خراسان یا نزد ثقیال است که پنج توله باشد
ده تارسی و هفت ثقیال و نیم است که دو از ده توله
و نیم باشد پنج نار جده ثقیال و سه ربع ثقیال
است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم نار
نصف آنست که نه ثقیال و سه ثمن ثقیال باشد
که سه توله و یک نیم ماشه است و سیم تری شش صد
ثقیال است که یکصد و سیاه دو غازی باشد که ده
توله که سه آثار و بیست توله که شش آثار است میشود

و در هر چهار کپزار و دو صد و هشتاد و دو و در شمال شرقی
 کپزار و دو صد و هشتاد و دو و در شمال غربی نیم من تبریزی
 سه صد و هشتاد و دو که یکصد و نول باشد که یک کپزار و
 و نیم و چهار نول است یک و یک ربع من تبریزی است
 و آن عبارت از هشتاد و دو که یک من است که نیم چهار
 باشد و عبارت از شانزده من و صد یک من است
 و آنزده نصف سیله است و آن در اصفهان ده نارگون
 من شایه کپزار و دو صد و هشتاد و دو که سه صد و
 نزاری باشد که در من تبریزی است این بحساب هر یک
 شش آثار و شانزده نول که یک ربع آن است و در
 و آن از آن مقدار قطبیه صغیر و کپزار و آن از آن مقدار
 بر حقیق حدود و یا در میان بود و ابو بکر و ابو بکر
 یک و یک شش و آن در بعضی یک دانگ و در هر دو و آن
 بن سحر و یون گوید سه قیراط است و او و ابو الفوارس
 یک و او قیه است و چهار هشتاد و نیم من است و آن
 و سب و بوزن فتنه شش در هر دو و سب و سب در هر
 و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش در هر دو و در
 و آن از آن مقدار و آنست اندک آن بحساب چهار
 و نیم که هر شش و نیم من است که نیم من است
 و آن باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه و نیم
 و شش رتی باشد پس چهار و نیم شش و آن از آن
 و هفت رتی بود که یک نول و پنج باشد و هفت رتی با
 و شش و شری هفت و چهار و نیم و بصیرتی چهار
 شش در ربع الاثن و ربع شش و آن است و او کسوف
 بحسب کیل شش در هر دو و سب و در هر دو و شش قیراط
 زیرا که شش در هر دو است و بقول شیخ الرئیس رحمه
 الله تعالی هر دو و در هر دو است و او قیه که و قیه نیز مانند
 و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 و نیم است و شش و آن که ذکر یافت و چهار که سه و نیم
 و شش رتی باشد و نول و سه باشد و شش رتی و شش
 و شری نیم و شش و نیم و شش و نیم و شش رتی و شش
 الاثن و نیم که در هر دو رتی باشد که ربع شش
 میشود و او به لات و قیراط است و او نقوش یک و او قیه

باطل را در از مطلق آن و از باطل ای یونانی میسر
 بقولی و دشمنان و ایقوی استش قیاط است + باطل
 است که ریانه قیاط باطل مصریه چهل ماست جو منو ساط
 و یک در هم باشد که دوازده قیاط است که یک ماست
 و نیم مندی باشد که دوازده مانی است + برادر صغیر
 یک در هم برادر کبیر مانند طعنه است و آن از عمل و
 شش مانی چهار شقال و از سجون و او ویه خشک و
 شقال است و بقوله یک شقال + برادر و قیاط
 است + بنده یک در هم دوازده مانی یک شقال است
 نرسه و قیاط شقال است + برادر و بر جیه نیم وای
 چهل بر یک و شلک شقال + بنده و بر بونه شامیه یک
 قیاط + جرج چهار شقال + جوزه از مطلق آن مرزانه
 و رخمی و نرد شخ رئیس چهارده شامون و نرد و نخی
 چهار شقال است + جوزه بنویه یک شقال + جوزه
 یک شش در خمی است + حای صغیر و شقال + حاکم
 کبیر شقال + حبان و در هم و نیم از راست تخمینا
 دوازده شقال + چار از راست که دو شعیر باشد +
 حرمه یک ماست وای نیمه سب وزن قریش
 شقال است و بعضی چهار شقال گفته اند و گویند
 آن مقدار است که گفته دست را حلو سازد و بخند
 میان ابهام و سبابه که سطر نه بر هم گذارد و از شقال
 یک قبضه است که یک دسته نامند و بقبضه واید +
 حقه چهار جو یک ربع جو باشد و مساوی قیاط و
 خرما یک دانگ و نیم است + خرزوب از مطلق آن
 وادیک قیاط است + خرزوب شامیه چهار قبضه
 و حبه واهی است + حبان که بفارسی دانگ
 نامند از در هم دو قیاط چهار طسبع ماست + حبه نرد
 از است و از شقال سه قیاط و یک حبه که حساب
 طسبع کبیر و حبه و بارز چهار نرد باشد که شقال طبی
 موافق مندی سه مانی و سه ربع مانی و بصیری پنج مانی
 و یک ربع مانی و شش ربعی چهار مانی و سه ربع بر شخ و از
 در هم طبی و نیم مانی و از بصیری چهار مانی و از شری
 دوری تخمینا شش و دوری یک در هم است و شخ الزکرا

یک مثقال گفته است که استار دوازده که پنجاه و چهار مثقال
باشد و در هم گویند هر یک در جمعی است و خجندی گوید که آن
نامی دارد و ناقصی در هم نام که در قدیم ایام متعارف
بوده هشت دانگ و ناقص آنکه جدید تر شده است
شش دانگ است که دوازده قیراط یعنی باشد و در
بست و چهار طسوج و هجده تیل و هشت حبس آن بود
و شش شعیره میشود که سه ماشه هندی باشد و در هم
ناقص چهار دانگ و نیم است و از در هم طبعی مرادین
است که دو ماشه و دورتی هندی باشد زیرا که آن مثقال
دو شعیره است که نوزده رتی باشد و از کلام شیخ الرزک
که فرموده دالمن یکون الرطل استار و الرطل غیرین
استار و الاستار ست در اجماع و الاقداد بود الرقبه مثاقیل
پس مثقال هفتاد و دو شعیره میشود بقول ایشان چنانچه
نشار الله تعالی در میان مثقال خواهد آمد و در هم
بلان حساب تیل پنج شعیره و ثلث شعیره می شود
یا زده رتی و یک شعیره و ثلث که یک ماشه و سه
و یک شعیره و ثلث شعیره باشد و دیگران هر یک
چیزی گفته اند و عمل بقول خجندی اولی می نماید
سامونایک غرام و نیم است که ده مثقال و نیم باشد
سکه چهار مطلق آن نزدیک الریس مرادش گفتار
و راجع استار و نوزده و بعضی شش سهار و چهار دانگ
استار است سکه که کبیره نه اوقیه سکه که صغیره سه
اوقیه است شعیره دوازده است که چهار خرد در هر یک
باشد صد و کبیره چهار ده سامون است صد و صغیره
هفت سامون است صد و بوزن سکه که کبیره است
طسوج و در هم و وجهه و از مثقال دو وجهه و نیم و دوازده
است طول سه مثقال و نیم و سه قیراط است و از رطل
مثقال تا یک مثقال و در مفتاح الطب ربع در هم تا
دو دانگ است و جمعی بعین ممل هفت اوقیه است
غرامین مجرایک دانگ و نیم تا دو دانگ و تا یک
مثقال است فلناریک است فلنارین یک و نیم و
نیم است فوطیل هفتاد و دو مثقال است قوشوس از
مثقال و از رطل و دوازده در هم است و از شراب

اوقیه دوم و قوطی هفت اوقیه و قیما هفت مثقال
است و قیاط از مثقال میرفی چهار شصت و یک
ریج شصت و یک بر می شماریم ریج در هر ریج مثقال
و نیز در بعضی یک غراما و نیم است و نیز در بعضی سه قیاط و یک
حیث است گفت شش مثقال است از اقبیه تر گویند
گفت شش دریم و نیم است مثقال طبعی خجندی
گفته که بعضی گفته اند مختلف شده است آن را
و لاقی زمان بر یک قرار است و آن را طبعی یک دریم
سیج دریم است که نیم مثقال و خمس آن باشد و اگر که
و بافته اند که طلال از تقریبین مقدار در ریج را نیست
پس آن بحسب آنک شش دانگ و بحسب قیاط
قیاط و بحسب سطوح است چهار سطوح و بحسب
شصت جلد و بحسب شیره یکصد و شصت شیره و بحسب
از و صد و چهل روزه است و دانق آن مثقال
و قیاط یک جبه و چهار سطوح و ده جبه و است از
و قیاط از آن جبه و دوازده و طبعی آن و جبه و
لشفت و عشر از روزه از آن چهار از و از و خرد
بری است و این شصت و شصت و نوشته که و دریم بعضی
از کتب قدیم عبارتند که دلالت میکند برین که مثقال
یعنی و قیاط از این مثقال استعمل برین زمان کمتر
دریم آن نیز پس و یارب از دریم متعارف که بر
لبن برین حساب مثقال و یکصد و شصت شیره و یون
شرعی که مثقال و سه ریج مثقال و یک شصت و نیم
سه شصت و شش ریج بر می شماریم ریج مثقال و سه دریم
ریج مثقال میشود و ریج رئیس مثقال را در ریج فرموده
و گفته در ریج شش او بود و است و در هر بودی شصت
قیاط و در هر ریج چهار شصت و پس برین حساب ریج که مثقال
باشد هفتاد و دو شصت و میشود و چنانچه به قیاط و سه
قیاطی چهار شصت و پس برین حساب ریج که مثقال باشد
هفتاد و دو شصت و میشود و چنانچه صاحب میزان الطباع
نیز نوشته یون شرعی که مثقال و خمس مثقال المادور
شصت و دو و چهار شصت از مثقال طبعی کمتر بود و نیم
مثقال نصف شش مثقال میرفی دو و دو و درین شصت و شصت

ناقص است که در هر طبعی نامند بقول خجندی بقول نواب
غفران آب است و خجندی و سه شصت و شش ریج
باشد یک ریج و سه شصت و شش ریج باشد خجندی را که نوشته
اند که چهار مثقال میرفی ریج مثقال طبعی است اطلاق
و دیگر بر یک چیز گفته اند و اکثر ریج مثقال میرفی
و ذکر نموده اند شاید شهرت حواله نموده باشند
الحاصل عمل بقول نواب غفران آب یا خجندی کمتر
لصوب بنمایا و علم خداوند که گفته اند غسل چهار
مثقال و از او ریج شصت و یک مثقال و در مثقال
نیز گفته اند و مسطورون کبیر است اوقیه مسطورون
مغیر بوزن جوزه یکصد بود که شش و در ریج است
من اسکندانی سه و دو بود و است و اطلاق و
استار است و نیز خجندی دو اوقیه و در مثقال طبعی
هفت و دریم و نوا و دو دانگ مثقال است و نیز بعضی
نیم دریم فقیه است و شصت و در مثقال و نیم است
پس ریج استار و است و دریم و چهار بود و است
بیمینا سه ریج اوقیه است و اما از آن چهار
طبعی نیز ترتیب حروف تهجی و ابرق و وزن است
و نیز بعضی ریج رطل و اطلاق بقول بقصد نگاه رطل
که بر رطل دوازده اوقیه باشد اطلاق بقصد شصت
چون است که هفت هزار و دو است مثقال باشد
ایا با غسل و رطل و نیم است و از و وزن کمین
دریم و جبه از مطلق آن مراد است چهار قسط و
السریر رطل چهار قسط و جبه و صغیر چهار قسط و
جبه اطلاق بقصد رطل و شصت قسط و جوزق و جوه
بر یک سه رطل اند چون شش قسط بقسط و
که نه مثقال باشد و رطل مراد از مطلق آن
نزد اطلاق رطل بغدادی است که عراقی باشد که در
اوقیه باشد و با سایر بیست و شصت و بنمایا قیل بود
مثقال که بحساب خجندی است و شصت و شصت
توله و چهار باشد و نیم میشود و دریم یکصد و شصت
و شصت دریم و چهار سیج دریم این سه بر می خوانند
رطل غسل نسبت بر رطل شصت اوقیه ریج زیاد است

و نسبت بروغن بقدر نصف یا ده رطل است نسبت
بر روغن بقدر شصت زیاد است و در روغن مطلق نیم
کیسه است و بقول دو قسط که شصت رطل باشد بقول
خجندی شصت رطل و گفته اند نسبت اوقیه است بر
اگر بر اوقیه دوازده دریم باشد و زورق اطلاق
شش قسط است با قیاط و نیم و بقول شصت
جوهین و مطلق جبه و شصت که چهار قسط باشد
صاع چهار شصت و آن اقول خجندی که اشارت
نموده بر این است که خواهد بود و بندی و دو صد و ریج
توله میشود که سه آنار و نیم و یکتوله باشد و بحسب
نواب دریم که نیز در ریج خواهد آمد سه آنار و یک ریج
و ریج را آن میشود و بقول شصت ریج که مثقال
را در ریج گفته که مقدار دو شصت و باشد و آنرا
یک شش آنار میشود و اگر مثقال را مثقال میرفی
مساوی آن ریج آن دریم فرموده اند و شصت و یک
ایشان نیز برین یکصد و شصت مثقال فرموده اند که
الن یکون العین استار و الاشاره ریج شصت
طالع بقول یک صد و شصت و ریج رطل است قسط و
نه رطل نصف رطل که نسبت اوقیه باشد و شصت
انطلاق بقصد رطل است و نیز بعضی یک رطل نیم در ریج
سایر هر رطل و نیم است و از و وزن نیم اوقیه
و از شصت مثقال رطل از غسل بقول نیم در ریج
رطل و نیم قیاط رطل بر پایه است که بوزن نسبت ریج
کیسه باشد و گویند نسبت و چهار کیله است قوطی
چهار نسبت که هفت اوقیه باشد و گویند از شصت
ده اوقیه و از آن نه اوقیه و از غسل شصت و نیم
کیله بر پایه است که یک ریج هفت شش من باشد
کیله سه صد دریم و کسر است و شصت شصت استار
و ریج استار است و گویند سه کیله است من از مطلق
آن مراد و رطل که رطل استار باشد و بوزن دریم
یکصد شصت و مثقال باشد و بوزن هفت و شصت
و ریج و هفت دریم و شصت و ریج و نواب دریم نوشته
اند که من طبعی یکصد شصت مثقال میرفی شصت بر چهار

شغال صیرفی رخ شغال طینی است پس حساب خجی
بجاء و شش توله و شش ماشه و کباب نواب
مخوم خجی و شش توله و چهار ماشه اگر ستار را چهار
نیم شغال یا خجی نمایند و بحساب شش ریش که در دریم
خجی و در شغال صیرفی ذکر یافت سی توله میشود اگر
مردان شغال مذکور در ستار فرمودند و هوار قه شغال
در آخر بیان مقدار من همان شغال باشد و اگر مرد
شغال صیرفی باشد پس مساوی آنست که قدس سر
فرموده اند من می کشد و شصت شغال است من
روی بست و قه است که بعد و خجی شغال باشد من
مصری و نظایق شانه او قیلند که یکصد و بست
شغال باشد من سکندرانی سه و قه بود من
قطری بست و دو و قه و نزد شش ریش رجمه بست
یکصد شغال و شغال است و ذیل در بیان تحول
اوزان بعضی معرفت آنها تحول دریم شغال
آن است که از دریم نصف شغال جمع نمایند که آن
حد و شغال است شش شغال و شش شغال شود که خجی
دریم شغال است از خجی نصف اگر شش بست
و شش باشد شش آن که ده و مجموع سی و شش
پس دانسته شد که خجی دریم سی و شش شغال شش
تحول شغال دریم شش آن است که خون بر عدد دریم
شش دریم افزوده شود و در ادعای سیکر و شش شش
دانسته شود که خجی و در شغال چند دریم است پس
افزودیم خجی را که شش دریم و در شغال بر عدد
شش شش که در شش شش که چش و در شغال شش دریم
است تحول اوزان دریم یادون شغال آن است
که خجی را افزوده شش آنرا بیندازند پس خجی بماند
حیات شغال خواهد بود و شش شش هر گاه پرسند که
چهار دانگ دریم چه قدر شغال میشود باید بحساب
نمود و آن سی و دو و خجی محسوب سیکر و چون شش را
وضع کنند بست و شش خجی بوزن شغال آنها
و آن نه قیراط و یک شغال است و تحول یادون
شغال یادون دریم آن است که یک شغال را در شغال

و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حیات دریم
خواهد بود و شش آن چون پرسند که ده قیراط و نیم
شغال چه مقدار از دریم است باید که آن را به خجی
در آرد و آن بی و یک خجی و نیم میشود و چون
آنرا که چهار خجی و نیم است بر آن افزایند شش خجی
دریم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم دریم است
تحول اوزان دیگر با وزن هندیه بداند که هر دو
لا که خواهند تطبیق با وزن هندیه هند و معلوم نما
که چه مقدار از آن است باید که اگر یادون دریم و یا
شغال بست بشیر و برند و شش و برتی و برتی را باشد
و مقدار وزن آنرا بداند که چند رتی و یا چند
ماشه است مثلا چون خواهند که براند دریم چند
رتی و یا چند ماشه است و همچنین شغال بست و نیم
ترقیم یافت در یادون و شش آن دریم شغال نیز ذکر
یافت و اگر افوق دریم شغال بست مقدار هر
یک از آن هر دو را بحساب هندیه در قه حساب نماید
که چند ماشه است و هر دو از ده ماشه یک توله شغال
دارند و هر شش چهار توله را یک سیر و هر
چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و در شغال
و تطبیق بعضی آنها با یک بطریق دستور العمل نیز ذکر
انجام شش و برتی و رتی را باشد و سیزده انجا
باشد و بتوله و توله را باشد و آثار را بمن برند
فصل نوزدهم در بیان بعضی امور متعلقه به
طبیعیات و بدانکه موکدات باشد که جاد و نبات
و حیوان موجودات این عالم به متکون مرتب
از تنزاج عناصر اربعه آنس و انوار آب خاک
تباثر کو که سیم سیاره زحل و شش رتی و شش
و شش و زهره و عطارد و قمر با عانت نواب
نظرات هر یک با یکدیگر تحریک افلاک دور
بر و در کار جمل و غرض هر یک از ارکان راد و طبیعت
است خجی سیم سیاره خصوصاً عطارد و شمس را
و قوت است یکی فاعله دیگر منفعل فاعله
و برودت و منفعل و رطوبت و میوه خجی و بر

و در جدول منسوب است کو که یک نیز خواهد بود که
و یک رابع و شش رتک معلوبات اند و زهره شش رتک
و عطارد و شش رتک و زحل و شش رتک و شش رتک
و در حیات عطارد و شمس بلسان شش بر یک معبر
و سیمی یک از دانه عظام اند شغال روحانی زحل را
غزایل یک الموت قابض روحانی است و روحانی شش
ریمیکس یک از رتک و حیات شش را اسیر فلک
صورت و حیات شمس جبریل حال و حیات شغال و
الهام و خجی درین عالم ساخته و واقع سیکر و حیات
چلانه از تاثیر آنها است خواه در قهر زمین و جبال و
سواحل باشد از ترکیب بی قهر است که ماده معدنی
است با اختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت
و صفات و درت و شش و هر دو یا قلت و کثرت
یکدیگر خجی و فصل خجی ذکر یافت و دانند که یک
زمین خواه در قهر و در قهر و قهر و اعمال آدمی
داران و خجی و قهر نباشد که یا در شجار خود
یا است یا در قهر شش در قهر و زراعت و غرس
انجام و ترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات
و یکدیگر که بیانی و بیانی و بیانی و بیانی و بیانی
یکدیگر خجی شش در قهر و بیانی و بیانی و بیانی
و تاثیر قیامت سائر کو که بر ارضی انواع نباتات
و حیوانات و حیوانات که غذا و حیوان انسان
دریم شش و زحل و حیات و قهر و شش
و نیم و خود آن با اعتبار شش و شش و شش
مقبر از سما و سما و قهر آنست یا بر کوز زمین
خواهد در سما و سما و سما و سما و سما و سما
و کو و سما و سما و سما و سما و سما و سما
که انواع هوا و شش است باشد و یا به شش که
اینها و انعام و در آب و سما و سما و سما و سما
و یا شش انسان که حیات نماید بعضی انواع
بعضی دیگر مانند ستر که از جمیع الارض با شش
زبان و شش باشد و گاه با گاه و شش و شش
قیس یا شش و شش که انواع حیوانات باشند

با اختلاف اصناف از هر دو البتہ و از زمانه خوا
صنایع الحیث باشد و یا که البتہ و برایشان و کما
و کوه یا آتشیان و خانه سازند که انواع طویر باشند
با اختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یا بند خود
بطریق استلج یا به و ن آن که انواع حیوانات
باشند با اختلاف اصناف خود و از اصناف حشرات
کوثر و ناسکاسکاس غیر مفلس غیر از اصناف
حیوانات مانی و هر یک این مولات فتنه و اعضا
و غذای است خاص و بوضاحتی که آب و کربانی که حق
جل و غیر هر یک این انواع فتنه و کثرت و کثرت و کثرت
عظمت خود از جاذبه و اسکه و با صفت و دانه و
و غایب و ناسیه مولده و چون این قوی سبب در
جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند و
آنها را احب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون
قوی و تمیز نام دارند صاحب نام و آنها را قوی
نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لفظ اجزای
بایسته و تائیه مخلوط با هم است که ریشه و پنجه گیاه و
و پنجه و سبب نموده شود و نامی باید و بدرج سبب
و در پوست درخت سبب و شاخ و برگ و گل
و در بر و نوایه سبب و هر یک آنها از غذای خود و نام
و غذای و تمیز و نوایه و نوایه و فیصل و شاخ و
اطراف لبه آشکار که نمیزد تولید مثل است بدین
مضمون را به و هر یک از موافق مضمون سبب
و لیکن چون در نباتات ضعیف است و آنها را
اعتباری نمی نمایند و لا عند التفتی من خالی انزال
نمیکنند و قدر که بر تنه اش را و تنه آنها هم سبب
انفصال مضمون و ثانی است بر آب و صفت
و البان و مویعات و آب جاری از تنه بعضی اشجار
و لکن که بر تنه اول و در با و لاق بعضی نباتات
جمع میگردد و فصول مضمون نمیشناسند و نباتات
در بدن حیوان بلز و بول و عروق غده النامیه و
حدت خون بر عروق و بول الدم و قی الدم و بول
خفصر حمره و اولم و شورو و بول و حمره و اولم و

و صفرا و سودا و بلغم نیز با مضامین کوره و غذای
و سایر امراض مختلفه و غیره فتنه و فتنه و فتنه
و تدبیر طبیب در امراض بی از جمله اعمال و تدبیر
آدمی است و در بدن و در امراض نفسانی و در
تصرف و دست در فتنه و روح و فتنه که آب
نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از موافقت
میوست بر مرتبه دیگری است یعنی افاق جمادات
میوست با بقای نباتات و جمادات تکون آن
از نباتات نیز بهره دارند مانند حجر البیود و در جان
و سبب دیده شد یعنی لکن با همی نفس بقدر و کثرت
شعری و در صلابت و نقل و جوهر مانند حجر البیود
و سفید رنگ مرتبه اول نباتات گیاه و شاخه اند
که از جمادات نیز نصیب دارند مانند نباتیکه در
سواحل بعضی دیابا که کوهستان است نیز تیره خوا
تمام آنها را کم زوایا که خواهد شد سبب جز
و در و غیر آن باشد پس نباتات و شجره و فتنه و
تا قوی تمام اجزای تنه نباتیه رسند و افاق نبات
میوست اول حیوان است یا که بعضی نباتات شبیه
بشکل حیوان انسان می باشد و در حس و حرکت
بسیار از انسانی که آدم گیاه مانند و شنیده شده که
بعضی شبیه با و لکن گیاه است و لکن در بر و است
و از این جهت بعضی اشجار است که شتران بقبول
انسان تا از وزن و بعضی تمام هیئت انسان
باشند و ماده که موی و شاخ و رخت و خیمه است
و تنه موی سبب می از آنها را بریده از رخت جدا
نموده و در قطره و شنبه آب خون از چشم آن بریزد
و تیره کرده گردد و شتران از شکاف تنه خود و غم از آن
بریزد که گویا میخوانند و لکن کرم و حرس
و حرکت ندارد و چون بعضی اعضا از آن قطع نمایند
و تیره میباشند چون از آن بر می آید و در لک سبب
سبب که بر تنه شتران است و شتران آن بسیار
و در بدن آن فتنه و عروق و مضمون از آن میباشند
و از این جهت نامیده میباشند و یا نجاسیت مانند نقل

و از جمل و فتنه که چون سر درخت آنها را بریزند و
نمیدانند و تا اگر در رخت نقل بر بادد که فتنه
نقل گویند ترند و نقل ده تر خوب نمیدانند و
سبب نقل تر سبب نقل ده و چون تمام پوست تنه
کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات فتنه
و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز میبینند
و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز
تکون می یابند و کمال میبینند و چند روزی میمانند
و مانند ریاحین و گلها و بعضی کمتر از سه و کمترین یک
و شجره می آیند مانند خیار و بادنگ و بقول و خطرات
و بعضی از آنها و بعضی جدا از چهار ماه مانند هندوانه
و خربزه و کدو و بلبل و اشبال و هند که باره دارند
و ساق استاده ندارند و بعضی جدا از سه ماه مانند کلم
جوب و هند و رمانند و کدو و سرخ و ذرت و جوهر
و اشبال اینها مانند تکون چنین در رحم و لکن اکثر غذا
انسان از این جوب است و اما در ملک جنگاله و بلاد
حرارت و طوبت بران غالب باشد از آن و در
کمتر از ایام مذکوره تکون اتمام می یابند و بدانکه
هر یک از اجزای نباتات و شجره نیز از عضو است
از اعضا حیوان مثل شاخ و ریشه و تنه و اعضا
و عروق آن است و باعتباری نمیزد که بدان است
و تنه درخت نمیزد و لکن و شتران آن پوست و عروق
حیوان و شاخ و اوراق آن نمیزد و دست و پا
و انگشتان گل و شتران نمیزد لکن فتنه و فتنه و اول
خار آن نمیزد شاخ و فتنه و فتنه و اول نمیزد حیوان
حیوانات ضعیف اند مانند کرم و حمار و حشرات
که از قوای دوازده بگانه حیوان که در کتب علمیه
در پنج طین قوت شوی و بعضی است بسیار و بعضی
بلکه بعضی صاحب قوت و بعضی بهر قوت و بعضی
و بعضی پنج قوت اند و همچنین تمام آنها را آن قوت
نباتیه مذکوره یعنی پنج حیوان تمام قوای کامل
آن دوازده قوت رسد که مسوفات نباتیه باشند
حرس میمون نقل غیر از انواع حیوانات بعضی

انسان خلیق است از جنس انسانی بنده ی بنده است
بسیار است ادراک شعور و بشا اذ انما یفقه و یفهم
نار و با شاره اکثر چیز را می تواند می بیند این
حیوان را فرق مرتبه حیوانیت اند و سبب بول مرتبه حیوانیت
که انسان ضعیف است و حاکم اند و از تنگنا و قدرت
انسانیت و فطرتی که جناب قدس الهی بر کل مخلوق
با وعظا نموده که بمنزله نفس و باله لا یقیا از کثرت
از حیوانیت غیر که نفق و ادراک کلیات و اظهار
تعلیم و تفهیم افی نفس خود و دیگران تعلیم و تفهیم افی نفس
و کس است معرفت صانع جل و کوه اکثر دیگران
میدانند و کاملین ایشان بهره تام وافر مانند انبیا و اولیا
صلوات الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند حوادث را
بانشان و خوابیده بلکه مرده و نباتات را با انسان و حیوان
میسوزد و بر زمین و یا با و بیرون و بالا و جلوت
را با انسان بدوش چهار دست و پا رانده و درشت
را با حیوان بدوش دو پا و عقل و تیز و بد آنکه آن کوکب
بعضی جدا که از بعضی جدا و بعضی جدا و بعضی جدا
بعضی جدا و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک
از مراتب مولدات شسته مذکوره تر یا قیه فادزیر
نافعه خیره فاضله منسوب بسعدا که و اصغر و ستر می
مفسد و ملک نجس آنها مراتب متوسط اینها متوسط
آنها اند مخصوص که در خانه و بیت الشرف واقع و
سجادت و خطوط خود با باشند و یا نظرات سخاوت آنها
باشند و بخلات آنها که در غیبت و مبهوت و در خط و
نظرات نجس با آنها باشد بدترین تنگنا که گویان
باین مولدات که کوکب سعید مربی آنها اند و آنها
بر آنها اگر در خانه و بیت الشرف واقع و خطوط خود
نظرات سخاوت آنها است در کمال سعادت اند و الا در
سعادت کمتر و ناقص همچنین کوکب منوره گویان با
آنها و بد آنکه بعضی طبائع بعضی مناسبت الفت
دارند و خیاخیه بعضی کوکب با هم مانند زمین با زمین
چرخ فضا عیس با صید و گاه با گاه که خون با هم
رشد هم عاشق و عاشق دارند که بر عاشق و عاشق

از هم جدا اند و دو بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ
سنگی که بواسطه آن جنس اجمار را میسازند و
تیزترند و مانند آهن بار که اکثر احوال را تیزترند
و میان می کنند و حجر منقلا عیس البسی می بیند
و تیزترند و بقلل الماس بر جمیع حجار نقش میکنند
و آنچه را میخوانند و کبریت که سیاه نموده و فرایند
اکثر چیز را است و طوبت و رقی را نیز میخورد
که بجزارتش که ختم بهر چه می رسد و از
با خود میخوانند و کس بسیار و بعضی معین و تیز
مانند تیز که در کمال طوله و نقره است و تیز
و معین کس اکثر فزانت و احوار و طبع معین که از
سنگ نیر و ریل است که بواسطه آن که در شسته
صافی بسیارند و بعضی مزن طبیعت است مانند
نوشادر که غرض منها بدور عاق احوال و طبیعت و
آنها نموده زینت می بخشند آنها ماد دهر و شویب جانی
و ابلخ بره که بدنها و طبیعت جلای فلزات بنمایند
و بعضی مفسد و بعضی است مانند سرب که مفسد است
و تیز و مفسد فلزات و طبیعتی که زنده طبیعت است
مانند حجر با غرض تحمل و بعضی طبیعتی مانع است
مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعظام و عظام
صحنه بدن و روان و انسان که هر عضو از اعضا
دو که مخصوص بعلت خوردن غذا احوال بجال خود را
بناست جذب می نمایند باستوئنت قوه مدبر
بدنیه قوت باسکه عضویه قوت فقهه مرض قوت
غذیه و نامیه مولده و همچنین سایر طبائع و حیوان
او با جمال دانسته شدنش اگر هنگام اخذ و
و اتفاق هر یک از مولدات مناسبات و بودن کوکب
منسوب به آنها را در خانه و بیت الشرف و خط و
ای خود و بودن نظرات خود یا نمازات نمایند
اولی است همچنین تنگنا هم اعضا بر یکدیگر در توسعه
وقت و در تنگنا هم عقیق و ضرورت باکی نیست
عدم مراعات آنها و بد آنکه بر جادات تری است
میوست و در نباتات تری است نبات غالب است

با اوست حرارت ضعیف و بر حیوانات هر چهار
اعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبیعتی و بد آنکه
نقص نباتات و احوار با اعتبار دو کیفیت خود
بد و کوکب اند مانند نیاز که بجزارت و قدرت بر تیز
و بر طوبت بر بهره منسوب است افیون بر تیز
نرخل و بهر پوست هم بد و بهر لوطار و بهر
که یک چیز چند کیفیت است که بیشتر منسوب بخند
کوکب است مانند چوب صنی و جد و او و فادزیر
و نیز در دو کوکب القوی و تها می باشد که یک
جنس یکند و بحسب جنسیت نوعیت منسوب است
کوکب است و بعضی اوصاف و اشکال از غیر
کوکب دیگر نیز نگاه می باشد از اجزای بعضی اشیا و نباتات
با اعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب
بخند کوکب که آن منسوب به کبی و پوست آن
کوبی و خار و برگ و گل و قند و تخم و تخم و آب آن
بر یک کوکب که میزند از تخم و نارنج و مقلد الوانیه از
و اشکال آنها و بد آنکه گویان تار عنایت و کائنات
نیز از تاثیرات کوکب مذکوره است بر ارضی و بهار آنها
و صحو و خیره و او همه آنها بحسب اختلاف مواد و ذرات
میاه و ارضی مثلا آنچه در موا قریب زمین که بر
غلطت هوا مانند تارهای بار یکدیگر متفرق و یا
مجموع در درهم یافته شده و سقوط و لجه و دیوارها و
در دانه ها و زمین شاف و در گهای شجار و منار است و حال
و غیره گویان باید از تسخیر و تار عنایت نامیده و از
صحو و نماید و بالار و اگر اندک و لطیف بر ارض
غالب است به نسبت آنکه بری مانند سری از خربها و
خنده ها و سری شبنمایی مستبان طوبت گشته با
تزلزل نماید از اطل و صقیع و شبنم میند و این نیز
بحسب قلت و کثرت ماده و زیاده و بیاض و اگر
ارضی قریب بدیا و رطوبات زیاده و در بعد کمتر و اگر
صحو نماید تا کوه زهر بریه سدا اگر بران طوبت می
غالب است به نسبت رطوبت و متراکم گشته و فقه فرد و اند
و از حرکت و داند آن با تیز و حرکت را از این نیز

تقدیر وقت ماده آن و سرعت فرو و آمدن و بطوری آن موجب شدت قلت یا کثرت مختلف می باشد و بطبع فانها و با و با عظیم نیست یا آنکه بعضی از اینها
و اینست خلیل به هوا گردد و در انداز اینها و خشک بسیار و یا آنکه گرمی بسیار بر طوبیت بخار و آنها رسد و دفعه بانیست بسیار و متغایب با طوبیت گردد و در مجموع و حرکت
در آید و بسبب جزو در یار نیز یک و جدا از یک و بانیست بسیار و طوبیت و هوا نیست بسیار بانیست گفته اند و آن آنچه متغایب است که را سحاب است و از آنست چون متغایب
گردد و فرو و آید و بطور باران اگر بید تقاطع در گذشتن زمین را و شری آن رسد و منجی گشته فرو و آید از آن بر و دیگر نامند و اگر قریب با انفصال شری بسیار می
رسد و منجی گردد و فرو و آید از آن تلخ و بر و گویند و اگر دفا نیست و پس بر آن غالب است و زیاد و منجی نماید و بالاتر رود و دیگره زهره رسید بسبب شری سطح فانی
آن متراکم گردد و حرارت کاسه در آن اوخته و باطن آن بهیچان خلان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید و سطح فانی هر خود را خشک گفته بر آید با آواز شری
و جدا نمند و اگر در آن اندک بهیچان و کبریت و در حین شکافتن محرق گردد و از آن روشنی ظاهر شود و از آن برق نامند و اینها نیز بسبب کثرت و قلت ماده
مختلف می باشد و زیادتی و کمی و اگر با آن آنچه و از آن کثرت و کبریت غالب باشد بعد از فرو و تراکم و ایجاد حرارت کاسه در آن استعمال یافته آن با
محرق گردد و از آن روشنی و صدای ظاهر گردد و در حین سوختن کثیف آن بهیچان شری گرمی که بهیچان رسد و در زمین فرو و در بخار آن بر که رسد
متغیر و منجی گردد و از آنجا که سازه و از آنرا و اجسام صلبه نیکه و شیر زیاد است از اجسام رخوه نیکه چنانکه اگر بهیچان در غلات رسد غلات از آنست
و شکستن و شمع آنرا سوزان کند و منجی شود و بر بر در زره که برسد بر رانند و از آن روشنی را برق دان جرم نیکه کثیف افتاده با صدای ظاهر
نامند و اگر آن آنچه و از آن لطیف و با کبریت و در حین سوختن و غفلت بسیار است و غفلت ندارد و بسیار بسیار با صفت نموده و بتأثیر حرارت و تحریک فداک محرق
گشته با شکل مختلف ظاهر گردد و بسبب قلت و کثرت ماده آنرا از آنرا که در نیز شهاب و ذرات الافانیا و ذره و ذره و سیاره و دنیا که در و انشال آنها گویند
و اگر ماده آن بسیار غفلت و کثرت دارد و برودی با تمام نرسد و حرکت شبانه و زمینی فلک الافلاک حرکت استطیاعی نماید و طلوع و غروب کند و در فضا بکشد تا آنکه
با تمام رسد و اگر بهیچان بسیار بر طوبیت اندک بر آن غالب باشد قدر می صحو و منجی شود و در فضا بهیچان و در فضا بهیچان و در فضا بهیچان و در فضا بهیچان
ظاهر گردد و بسبب تاثیر شخاخ آفتاب و آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند و در افق افق حلقه از شیشه بود و در حین
و قوس قزح اکثر و آیم بریج و خریف که باران کم باریده باشد و اول و او آخر روز فانی هر یک و در در که زهره بهیچان غلات مناسبات اراضی مختلف
در قریب و بعد و بجزه شکسته در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و در راه بدر شدن نماید و محالست زمین را بکاف و بدر آید و از صد بسیار
شکافتن آن اراضی متغایب بر آن حرکت در آید و بدر نزد خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا آن که بود و در اراضی صلبه و دامن که بهیچان بسیار و در
بیشتر و در اراضی رطوبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدای آن در کمال شدت متوالی و متواتر بعضی عمارات و قریه یا شهر یا خراب گردد و
و منصف شود و در فرو و در و آنرا زلزله و خسف نامند و اینها بدین مقدار هر یک از مطالب متعبره و بخوبی و طبیعت متعلقه بسیار است و در نمود

جدول مشوبات کواکب بجهت سیاره متعلقه بعلم طب						
طبله	زحل	شتوری	مرنج	خمس	زهره	قطار و
طبله	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتماد	گرم و خشک بافراط	گرم باعتماد	سرد و تر باعتماد	سرد و تر تری آن باعتماد
کیفیات	ابره و خشک اشیاء	اصل و تر و تم اشیاء	مسر و اشیاء	الطیف و اکمل اشیاء	انقسم و اجمل اشیاء	متوزج از کیفیات و اربط اشیاء

زحل	مشتری	مرئخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کینیات نذوقه	اشبع و قبح و عفر اشیا	حراست و امارت و ملوحت و زعوت	اعتدال و طعام	الذات شیا گوشت و تر شیرین تر	متمرج از طعموم	هر شے قفه بی مزه خام
قوی	قوت ماسکه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت تنفکده یعنی شکریه	قوت طبیب
اوان	سیاه و صمغی سفید باز روی و گندم گون و خشتان	سرخ تیره	نارنجی و زرخشان براق و گفته اند رنگ آن رنگ صاحب ساست گفته اند است	زرد مائل سفیدی و سمرت گندم گون و حضرت رانیز و آسمانی جوئی	رنگ مرکب سواد و زری مانند رنگ مرد و سنگ و آسمانی جوئی	زردت و سیاه خالص از حمرت صفت و کدورت و کدورت
عناصر	هوا	آتش	آتش قریب هوا	هوا قریب آب	خاک مروج	آب هر چه برودت و طوبت بران غالب باشد
اخلاط	سودا و بلغم خام	صفرائی حاد	صفرائی متدل و حرارت غریزی	مروج بان طوبت غریزی	سودا مخلوط بلغم بران غالب باشد	بلغم و هر چه بلغم بران غالب باشد
سعادون	مرنگ و خشت المدی و انجار صلیبه سیاه و سیاه رنگ هر سنگ سفید زرد	مقاصد شاد و در نجف	لامر و دود سفید در خام و کباریت و زجاج فرغونی و زفت	مفیساد و کل نوره و زرنخ و کبریا و زریق	زجاج بنطی و اج شفه و هر سنگ سفید و دهنیه	
فلزات	رصاص و شبنم خاق و الماس	حدید و نحاس	یو قیت و جیادق و هر سنگ گران بهاد و ذهب خالص بریز	نول و زهره جنج و نحاس	نفسه و زده و مغروروی	نول و بلور و نفسه و هر سنگ سفید و زهره
ذکور و انثی	ذکر و بعضی خنثی نیز گفته اند	ذکر	ذکر و قطب صاحب نوبت	موش	مائل به کوره	موش و صاحب نوبت

زحل	مشتری	مرئخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثرار و جوب فلقفل و بلوط وزیتون و مرو وزع و در مان و کتان و عدس السلج و غنص و فنج بدینها ماند	ران حلو و المیس و تفاح و دره و حمص و سمسم	لوز مر و بهر الخضر اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنظل و سلت و شحیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شحیر و حلبه باش و کردیا و کزبره	باقمل و لوبیا و باش و کردیا و کزبره	شحیر و دخن و قنار خیار و هند و انار و کدو و مشر و زخستیکه بر زمین پهن شود	
حیوانات هر حیوان سیاه رنگ و هر حیوان زمین خانه سازد و باشد مانند شتر و بر بوع و مار و عقرب و خفاش و دیو و خشرات و غش و ککاو و بز و نمک و گربه و سنجاب و جوارح طیور	مردم و بهائم املی سحاب و غلظت و خف مانند گاو و کوفتار و خنزیر و وسگ و دیوانه و مار گزنده و بهر شیخ خجیت و مارافنی حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و پوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر و وسگ و دیوانه و مار گزنده و بهر شیخ خجیت و مارافنی حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و پوز و جوارح طیور	غنیم و انچه و کبش و فیل و تنج و غواص و البقی و کبش	هر حیوان صاب سم سفید و زرد و کبش و کبش	سگان شکاری و درواه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقرا و ابل و شاة و هر حیوان مانوس
طیور طیور آبی و طیار لیله و غراب و مختلف و شتر لشور	هر مرغ سستری المنقار که خوک آن حبار و باشد و سیاه نباشد و کبیر و دراز و خرد و ماکان و طاووس	جوارح و مرغ منقار که خوک آنها گوشت و بهر طائر سیاه رنگ و زبور	عقرب و باز و قمری و دواسی و کبش و نیم و ساق و	فاخته و عذیب و جوارح و هر مرغیکه دانه چیده و بهر مرغ آبی و بنیاد هر مرغی که حکایت و تقلید انسان می نماید در گفتار و شمارک و طوطی و غیره	هر مرغ ابلق و رنگ که پیران خشک باشد و طوطا و صرد و صوم و شقران	بطا و کرک و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و طوطا و صرد و صوم و شقران
اعضاء لبیطة	جلد و شحیر و قنق و ریش و صوف و غنم و قمر	لحم	دماغ و اعصاب و جانبها و امین از بدن	شحم و سین و منی	اعصاب قوت ادرک	جلد و شحیر و قنق و جانب السر از بدن

اعضای مرکب	زحل ششبنه	مشتری پنجشنبه	زهره چهارشنبه	خورشید یکشنبه	زحل ششبنه	مشتری پنجشنبه	زهره چهارشنبه	خورشید یکشنبه
اعضای مرکب	طحال و لیان و استخوان اسافل و اعضا از درمیان و حلق و غده‌ها و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعصاب غذا و اعضا از درمیان و حلق و غده‌ها و بول و براز	ساقان و مراه و کلیت ان شانه و آلات بول	بصر و سینه و دل و شش و پهلو و دانه دندانها	رحم و مذاکیر و آلات مبااضه	فلبان و چشم و گوش و بینی	عقرب و دست و پا	عقرب و دست و پا
آلات حس	سمع و گوش و بینایی و نیز بخت اند	بصر و چشم و بینایی و نیز بخت اند	بصر و چشم و بینایی و نیز بخت اند	بصر و چشم و بینایی و نیز بخت اند	آلات اشتیاق و نیز بخت اند	فوق لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم و بینایی و نیز بخت اند	چشم و چشم و بینایی و نیز بخت اند
امراض	نقرس و علقه‌ای باطنی و سودا و کبد	صحت اعتدال مزاج	حمی و امراض حار و عارضه صفراوی و موی غیر حار و ویرقان و بواسیر و عارضه اورا طبع و علل و جمیع امراض	امراض صفراوی و موی غیر حار و ویرقان و بواسیر و عارضه اورا طبع و علل و جمیع امراض	امراض بارده و رطبه غیر مضطر	امراض بارده و رطبه یا سبه با فراط	امراض بارده و رطبه بلغمه	امراض بارده و رطبه بلغمه

ادویه نیایه مقویه برحل

الاف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابوقاش	ابون نعیم من الحاتم	اشل
ایاص	اذحدر	اراک	اسد العس	اشنین	اتاقیا	امروسیا
اسوخ	اسفیلان	اثر باریس	ایذارینا	الباب	بردی	برسیاوشان
برطانیقی	بستیاج	لبقس	لبقس	لقبله حاضنه	لقبله میودی	لمح
بلوط	بلبلج	بنج	نبیومه	نبطان فلن	بولامونیون	بهمی
بیم	التار	قرمندی	التار	شام	شیل	الجیم
جارالنهر	چنار	جلیان	جوز البهر	جوشیصا	جیدار	الحا

حک	حشیشة الزباج	حصرم	حفص	حلفا	حلق	حلاب
حاض	منصف که تیلد حاسنه است	حامم	حنا	حی العالم	انزار	خائق النمر
خائق الکلب	خرنوب	خمان که قطی است	خشم	خدریل	خندروس	خیزران
خائق الزب	الذال	دبق	دخن	دردار	دروشینون	دلب
دم الاخوين	الذال	ذرة	ذنب الخیل	ذنب السبع	الرار	ریباس
الزار	رسم الخیل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار
السین	ساده ویدان	سامان گیاه حصیر	سر	سرو	سعد	سفرجل
سقولو قدریون	سک	سماق	سماق الباغین	سند رطین	سین	اشین
شاه صینی	شاه سفرم	شاه بلوط	شوکران	اصداد	صندل	اضداد
ضبر که جوزا بر است	الصار	طالیسفر	طباشیر	طرنا	طراثیت	طلح
طلح که موز است	الطا	ظفر القط	الین	عس	عذبه	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	العین	غبیر	غرب	غوشنه
الفار	فاغره	فطر	فقع	فوقل	القاف	قراصیا
قرط	قرقمان	قصب	قطب	قطن	قنا	قنب
اکا	کافور	کرم	کزبره	کشت برشت	کفری	کماة
کونل	اللال	للاب	لحیه التیس	لشان الحمل	لنجیطس	کوسیاخوس
لیف	لیف البحر	لیو	السم	ماثیا	ماش	مرطس

فرار الراجي	مسط الغول	مقل کی	النون	نوارس	نیل	نیج
الغار	هر طمان	بفت پیاو و دودجه اصناع	هلیج	الیار	یبروج	یمنه
و هر چه بارد یا بس است مشرب بر حل است						
ادویه مشویه بیشتر می						
الالف	آسن	ابراز	اذان الارنب	ارجوان	اسطر قيقوس	اسلخ
اسرار	انتمون	اتون	اکلیل الملک	ادالی	ادریان	اتشلیس
انفرا	انف اعجل	اندر و صارون	ایار انوطالی	البار	یابونج	بادر بنجوبه
باد آورد	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسر	بسفانج	بشنین
بطم	بطیخ	قبشو قرشن	بقلة الادجاع	لمسان	بو طی	بسکی
بنک	یرلامونیون	بهار	التار	تانبول	ترمس	ترنجبین
تفاح	تمر	توت	تین	ابجیم	جسدر	جمنجل
جوز جندم	الحار	حب السممه	حربث	خرنبل	حلبه که فارلقاد احیون نیز نامند	حلفا
حمص	حنطه	حور که حوالبر نیز گویند	الحار	خصی الکلب	خمش که برواق نیز گویند	خیارشنبه
الذال	دارشیشمان	دستنبویه	دوسر	دنیا قوس	الذال	ذنب لقط
ذنب الخروف	الرار	راوند	ریل	رجل الغراب	الزار	زربیب
زفت	اسین	سپستان	سکر	سکر الشمر	سلق	سلدانیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهترو	شجره ابی مالک	ششرب

شلمیه	شقاقل	شلم	شل	شلم الاحمر که نوعی از نفت است	اصاد	صاصلی
صمغ	اضاد	ضما بیس	الطار	طیلاقیون	الین	عنب
عنب الثعلب	عقاب	عود الحیه	عیدون البقر	الغین	نار	الفار
مستق	فضه	اتقات	قاطانیقی	قاقات	قازند	قرصنه
قصب السكر	قطن	قسط	قلقل	قفار	قنب	قط
قوط لیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کشیر	کرنب
کراث	کرسنه	کزدان	کسموقا	کثوث	کشمش	کف الصنع که کف السبع نیز نامند
کف آدم	کف اله	کفری	کلز	اللام	لباب	لسان الثور
لوز	لوبیا	المیم	معلب	مخلصه	مرو	مرا حوز
نزار الراعی	مناث	میین	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نفل	نواکس	الهار	پاسیمونا	پایون	ایار	یاسمین
ادویه مشویه بمرتخ						
الالف	آطریلال	آذریون	آزاد درخت	ارید برید	ابوقاش	ارمالک
ارنین	اسلج	اشق	اشتر فار	اشخیص	اشرس	اسنان
افیتون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل	المون	انجدان	انیسون
انافانس	انزروت	اونوما که نوعی از خس الحار است	البار	بلون	بخور الماکراد	بزنک
پشه	بصل	تفشه فرش	تقله البراری	بلخته	بلادر	بوزیدان

بریتون	بش	بش موشا بشیا	البار	تر بر	البار	نما فسیا
ثوم	الجسیم	جاؤ شیر	جد دار	جل نهک	ججم	جفتلیانا
جوزبوا	جوزا کثول	الحار	حاشار	حاشیش	حب الیل	حب الزام
حرل	حرف	حرله	حلتیت	حاما	خطل	انخار
خانق الکلب	خاموسوقی	خردل	خرامقان	خصلی الکلب	خولجان	خیربوا
خیری	الدا	دار فلفل	دبیدار یا	درونج	درو بطارس	دغلی
دند	دوقس	دویدار	الذال	ذاقویداس	ذنب العقرب	الرار
رازیانج	رتم	رعی اللابل	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزار	زربب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلب	زونا یابس	زوفرا	زدان	اسین
ساذج	سذاب	سرخس	سطردیون	سطا غنیس	سعد	سوط
سقمونیا	سکینج	سلیف	شنگوبیه	سولان	سینبر	اشین
شبرم	شمرین	شقاق	شل	شونیز	شیب	شیطرج
الصاد	صرتیه الجدی	صقتر	الضاد	ضجارج	الطار	طباق
طراغولون	طریقین	طریقولون	الطار	ظفره	الین	عاقرقصا
عشق	فرطینا	عنصل	عیون	الغین	غار	غاسینس
الفار	فاشر	فاشرین	فجل	فریون	فرنجشک	فشع
فلفل	فلفل مویه	فلفل المار	فلفل السودان	فر	فودنج	انقات

قرنفل	قرنفل استیل	قسط	قسطرون	قبل	قلب	قلفونیا
قلی	قطر یون	قیسوم	الکات	کاشم روی	کبر	کبیک
کتم	کرات	کرویا	کت البضیع	کت اهر	کون	کندس
کندری	اللام	لاغیه	کامی	لین السوان	نخیس	لسان الاابل
المیم	ماهورانه	ماهی زهره	ماندیون	قندان	مرزنجوش	مرانیه
مراحوذ	مرح	میعه	النون	مانخواه	نام	الواد
وج	وششیرک	دلب	الهار	هک	هیونارقیون	الیار
تیوع	÷	÷	÷	÷	÷	÷
مسابات تیرا عظیم و کوب عظیم شمس عذاب غنای عالم						
الالف	انزار	اؤخر	ارتیون	اساکا	اسارون	اسطوخودوس
اصابع اصغر	افیطس	النج	انجرو	انتله	ایرسا	البار
بادرنجیویه	بادروچ	بان	برنجاف	برنوف	بفیلج	بطم
تجاة الادباع	لبوس	بلوط الارض	بل	پختکشت	بهن	التار
تودری	اجیم	جشبات	جعه	جفتاقریه	جل شرین	جوزبوا
جوزالتی	جوزاخمس	جوزالشک	جوزارقم	جوشیما	الحا	حب الکلی
حب السمنه	حب المنعم	حرفه	حماة	حسل	حلبه	حلبیب
حلبوب	الحار	خردع	خضو الیک	خلج	الذل	دار صینی

وارشیشخان	دادی	دادیم	دوایا اقریا	الذال	نوشب الحرون	الراء
لاوند	الزار	درشب	دراوند	زهره لینی مراره	اسین	سنبل
سیالی	سفاوگین	سفید لیون	سار	سنبل رومی	سنبل جلی	سپستان
سیارون	اشین	شبت	شنباید	الصاود	صامریوا	صبر
الصاود	غرد	ضریح	الطار	طرخون	بسمین	عبثیان
عوقی الصبر	عود	العسین	نار یقون	النار	قنار الیهیان	فرسیون
نقق	انقاف	تاقله	تقاراکمار	قره العین	قرظم	قصب الذریر
قنه	قیقتر	الکاف	کبابه	کماذریکس	کذر	اللام
سان العصافیر	المیم	مخلب	مرد رینه	مستجبله	مو	النون
نقناع	الواد	ورس	العار	هرنوه	هرشقه	هشت دمان
ایار	یاسین	+	+	+	+	+
مُسویات شیر زهره						
الالف	انجود	البار	بصل الدبر	انخار	خصیه الثعلب	اسین
سوسن نید	النون	نرگس	نیلوفر	الواد	دردافین	+
مُسویات بطلارو						
الالف	اقلی	البار	بابونه	البجیم	جوز	الحار
شیشه الزاجان	خند قوتا	الراء	ریق	اسین	ع	+

و هر چه مقرر است منسوب قریب است و بدانکه آنچه
 درین جلد اول نوشته شده هم تحقیق نیست محتاج
 به تأمل است و منسوب است این او و به هر یک ازین
 و اکابر مذکور و مانند گفته اند طب معدوم بود
 بقرا تا بدید آورد مرده بود و جالینوس زنده کرده و
 متفرق بود و محدثی را جمع ساخته ناقص بود خواص
 بود علی سینا را تکمیل آن پرداخته -
 فصل سیم در بیان اسناد طب خال و الداء
 مؤلف و فال را یک قدس الله سرهما مؤلف - بدانکه
 سند خال و الداء هاجد حکیم میر محمد با ششم الخا طب
 حکیم محمد الملوک سید علویان بوالد او شان استاد
 الاطبا و سید حکما میر محمد بادی العلوی داند او شان
 با شان الاطبا و اسوة اسکا میرزا مسیح داند میرزا
 محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرار هم و از میرزا
 مسیح بواسطه باطبار خور و طربستان و از او شان الاطبا
 حران و از حرانیان به بقراط حکیم داند او شان با ششون
 داند او بجهت سلیمان بن داود و دیگر غیر علی بنیاد آنکه
 و علیها اسلام میر سید و فقیران و الداء هاجد و الداء هاجد
 از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد هاجد خود و
 هم از میر محمد بادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی
 میر سید و فقیران غیاب ارشاد آبی میر محمد علی دینی

مدخله عالی اخذ نموده و القا یافته و بانجا رسانید
 مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و اصول کتاب
 بیون الله الملک ابواب و توفیق و صلی الله علیه
 رسول محمد و اهل بیت الطیبین الطاهرون -

کتاب الالف
 باب الالف مع الالف

ایا را اسم رصاص اسود محرق است و بیون تله
 اسویقون نامند و گویند که اسویقون اسم روی ابار
 است و هم چنین اسمی بود و اسخ نیز از سونخته رصاص
 اسود حاصل میشود و نیز عم شیخ الریس آبار اسم رصاص
 اسود است و با حکم رصاص اسود محرق مضر و خشک
 است و در در غسول آن جهت حرقت چشم و چشم
 و جراحت خصه و اعصاب و بواسیر و زخمها و کوفه و کوفه
 آن بارغن گل سرخ جهت ترویج صفه و تحلیل صفه
 و او را م و با سور و غیره باندان قسم که آن مقدار است
 که غلیظه کرده و اگر در ظرف اسیر با کبک کشیند تازه
 بماند بهتر است با سکه جهت تحلیل و رصاص حاره و نافه
 بدش اسیر و خوروش کشنده و اشان آبار از او
 مقرر چشم است و دستور العمل آبار - یعنی رصاص اسود

محرق که آنرا افباری سرب نامند بگیرند آنرا و این
 صفه را با یک سازند و بر بالای هم چیده بر روی
 قدری کبر سرب باشند و قدر کبریت با برآزای
 شغال خنداکت زیاده نباشد پس آتش کرد و مانند
 آهنی بریم زنده تا خاکستر شود و نیز سرب نامند
 و از بخار آن محرز باشند که باعث غشی و هلاکت
 میگردد و بعضی بجای کبریت سفیداب میکنند عمل
 آبار به نحو دیگر بگیرند تا آن بر روی آن چوب زنده
 و باشند بر بالای آن چوب کبریت محرق و بگذارند
 بالای آن کبریت صفه رصاص اسود را و بر آفرینند
 و زنده تا آتش تمام عمل گردد کبریت و حرکت دهدند
 بطعام از این صفه رصاص را تا میکو محرق شود
 دیگر و مانند خاکستر پس جدا کنند آبار را از این رصاص
 شیر و چند مرتبه آنرا شسته نگارند و دقتوروش کنند
 که سرب دارد نیست که فرا گیرند رصاص اسود را و این کنند
 تا آنکه آهنی با آفرینند و زنده تا آتش قوی تا محرق
 شود و بگذرد مانند زردیخ آهتر جان گفته که این نوع
 بهتر است نوع آبار است عمل با سرب و دیگر بگیرند تا یک
 آهنی بماند از در آن صفه رصاص اسود و بپاشند
 بر آن صفه رصاص کبریت اسود و بگذارند تا زنده
 و که بر آهتر کبریت سرب و سربانی که بر آن را غریب باشد

و تباوند کرده را تا بسود و در صا ص پس بر آرد و در گاه
 شسته بکار بندد عمل آبار سینه و بجز بکشد و در دم
 آبار را در زیره بریزد و کند و تنگ سازند و در تابه
 بر روی هم چندین و قدری سفید آب محرق برین بکنند
 و دو قفصه جوهر و زیر تابه آتش کنند و باین برین
 تا سرب سوخته گردد و اگر سرب تمام نوزد باز بکنند
 جوهر را ده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
 گردد پس شسته بکار بندند و بعد بکشد عمل آبار که در او
 عین شغل است بکشد اسرب صاف خالص را در باقی
 گوگرد بگذارد پس در بوبه آغزی کرده و در کوره حداد
 گذارند چندین بزدند که خوب خاکستر گردد و بکار بندند
 نوعد که قتل اسرب ناسند بطور اول بزد بکشد از
 اسرب خوب مقدار شصت مثقال و تنگ با سازند
 پس شش مثقال گوگرد زرد و در مثقال سیاه
 خطای بکنند جوهریک سیاه در گوگرد آمیخته شود و تنگ با
 اسرب را با گوگرد و سیاه طلا کنند و در ظرف سفالی
 گذاشته سر را از بطرف سفالی دیگر محکم نموده و آتش
 بکین گاه و صحافی بگذارند و چندین بگذارند که خوب
 سوخته شود پس بر آرد و بار دیگر شش مثقال گوگرد
 و در مثقال سیاه را بطریق اول در هم صلا نموده
 با خاکستر اسرب در هم بیاورند و باز بدستور اول
 آتش دهند پس بر آرد و در سر نهانند و بار دیگر خاکستر
 در نیم سنج دوده مثقال گوگرد کوفته بختی سه شش کنند
 و بهر یک بخش آبا خاکستر اسرب بختی باب خالص
 صلا نمایند و در آفتاب گذارند و خشک نموده
 بهمان دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول
 صلا نموده آتش دهند پس بخش سوم را نیز بطریق
 سابق نمایند و این مرتبه آتش را بوعی کنند که خوب
 خاکستر گردد و بکار بندد و باید بدست که طریقی کلی
 در شش قلیس فلزات واجب است که خوب خاکستر
 شوند و آتش را زمانی و مدتی و مقدار معین نیست
 چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و در شش
 بر روی آب قرار گیرند و به نشین نمودی نگرند بلکه

بر روی بسیار و از بعضی سفید شده که هر گاه خواهند
 که هر یک از این اجزاء و بعضی را خوب خاکستر سازند و زرد
 بکشد و زرد باید که آرد و بوبه از گل حکمت ساخته باور
 شیشه محکم که بگل حکمت گرفته باشد کرده و در شش
 را حکم نموده و شیشه را در میان دیگر مثقال بگذارند
 و دیگر را از دیگر بگذارد و بختی سه شش زرد
 بهمان شود پس دیگر را بر دیگران محکم نموده و آتش
 آتش را نرم کنند و در قفصه آتش را تندی کنند و چند
 آتش را تندی کنند که مثلاً آنچه در ده روز آتش باید کرد
 در یک روز یا در روز نهایت تا سته روز کنند تا
 بزردی با تمام رسد و بهر آنکه اهل هند معتقد آن
 است که خاکستر اسرب گرم است و می گویند سرب که
 بخوردن اسرب کشته را دست کنند زرد بسیار برهم
 میسازند و فربه و قوی میشود و مقدار شش مثقال از اسرب
 کشته تا یک قوط است و دستور غسل آبار بکشد آبار
 را در سینه آب ریخته بر هم زنند و آب بر هم زده را
 در سینه دیگر بریزند و آنچه در سینه بیاورد باز بر هم
 با آب بیاورند و آب داخل کرده در سینه بریزند و بر هم
 زنند و در سینه دیگر کرده و نشین آنرا باز صلا نمایند
 و آنچه در کاسه دوم است بگذارند تا به نشین شود آب
 آزاد و در کوره خشک کرده بکار برند و باز در کوره
 این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آنرا بکشد
 و خشک نمایند و در آنرا در آخر دور نمایند -
 و در الرصاص نافع از برای دفع بواسیر و دفع
 ورم و دانه آن صنعت آن بکشد در صا ص و در
 سرب را و آب بکشد تا بیاورند و قدری روغن گل
 داخل کرده استعمال نمایند مکرراً -

فصل در بیان شیانات

شیان فیکه جهت رفع آثار و التیام قرحه چشم خرب است
 صنعت آن اسرب سوخته نخاس محرق شش نهانی
 تو تیا میهنی یعنی تو تیا و کبیریه که غیر تو تیا
 اخضر است که بهندی نیله حقو تانامند صمغ عربی

کثیر از هر یک شصت مثقال اقلیمیا و بهی سفید قلع
 از هر یک چهار مثقال افیون مرکبی صافی از هر یک
 نیم درم کند و بچندیم باب هر شته شیان سازند و بکار
 بریزند شیان آبار کشته عمل در و بید ملحق بعد از
 فصد و اسهال و کشیدن شیان امضی افیونی صنعت
 آن سفید آب قلعی آبار سوخته مس سوخته اقلیمیا
 و بهی ستره صفهانی صمغ عربی کثیر از هر یک
 شصت و درم مرکبی صافی افیون از هر یک کم کوفته
 باب باران شسته شیان سازند عدد او بیست
 شیاف آبار نافع است از برای قرحه چشم و گوشت
 در قرحه میفریاند و پاک میکند از قرحه را و دفع شود
 مورسج است صنعت آن آبار مغسول اقلیمیا از برای
 مغسول تو تیا و کرانی مغسول آتش محرق مغسول کنند
 سفید از هر یک دو درم مرکبی صافی صبر طریقی افیون
 از هر یک یک درم از زرد سفید بر یک درم در لخته و دیگر
 یک درم است دم الاخوین یک درم و در لخته و دیگر
 درم است کوفته و بختی باب هر شته شیان سازند
 شیان آبار کندی صنعت آن اقلیمیا مغسول
 رو شخ از هر یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار
 مثقال آتش صفهانی است مثقال شش صمغ عربی
 کثیر از هر یک یک اوقیه افیون کند شخ محرق
 مغسول از هر یک پنج مثقال صبر شیان سازند
 شیاف آبار دیگر قلعی محرق مس سوخته آبار سوخته
 ستره صفهانی تو تیا و کرانی صمغ عربی کثیر از هر یک
 شصت و درم افیون نیم درم بهر شته شیان سازند
 او به شصت است شیاف آبار نافع برای سرج و در
 عصب که در چشم واقع شود صنعت آن اقلیمیا سیم
 مغسول شصت درم سفید شش شصت درم سرب
 مغسول چهار درم ستره محرق مغسول شش درم کثیر
 تو تیا و کرانی مرکبی گل که کب از هر یک چهار درم
 افیون ستره درم او به کوفته بختی بدستور مجرب را با هم
 آمیخته شیاف سازند و گل که کب با گل شامو بریزند
 کلی است سفید سیک بز زبان بپسندید آب آتش میشود

و در بجا دیوان از جزیره قبرس نیز در دوزخ می زند
 است بگل منجم -
 طلای می سرسبز است تحمیل خنایر و او را صلیب
 حقیقت آن گیسو سرب بار و غن کل ساینده که
 خدایا سیاه گردوش طلا نماند هر چه آبار بشویند
 در نهان البیان نافع از برای رویانیدن گوشت
 حقیقت آن سرب سوخته بکیت یعنی با کیت سخته
 سنج کشد که سفید آب از زیر مدر اشک اقلیم
 صطوک جای شیر عطش از هر یک دو درم سیر کرده که
 رایت عکس لطر بر وزن سوز و موم سفید از یک درم
 شغال شنگ کلان از برای از هر یک چهار درم سنج
 کوفتی است بکوبند و باقی دوید را در سر که خیس باشد
 و در هر سوز و زخم و دیگر بجای صطوک کلان شنگ
 و صمغ عربی است در هر یک ابار و یک سحر تحمیل
 حقیقت آن خشت اوصاف را نرم سوز و بر وزن
 شافی کشته بر آتش مخرج نموده عکس الایناط را در آن
 گذاشته بجا و زنده میل سرب نافع از برای غبار چشم
 حقیقت آن گیسو سرب را در آب کرده در میان آب
 بچنگ که گیاهی می بندی است و آب زنجبیل تر و تازه
 که او را کوبند و بول گا و ماده و سل و شیر گاو و شیر
 که بلیله و بلیله و آله و قنفل و طباشیر سفید در آن
 نمانده باشند بهفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه
 آنها را تجزیده باید که مقدار آنها آنقدر باشد
 که سرب در آن غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها
 ساخته هر روز و هر شب سه بار مرتبه در چشم کشند

فصل در بیان بزنا و دستور فرار از آنها

بنا که ازین اصطلاح اهل عبارت از نشستن و نشاندن
 در بعضی است و آب خالص را در آب مطبوخ خنایش بار
 ملا فشرده آنها با مطبوخ خنایش حله آب مطبوخ
 بعضی حیوانات به واسطه بعضی اجزا و کوم آنها و این
 نشاسته یا بدون آنها نیز می با گرم بقدر حاجت چنانچه
 هر یک تفصیل انشا الله تعالی خواهد آمد و مادر

حوض می و یا غیر آن یا اناری بقدر گنجایش
 کرده اولافین در آن بشیند پس آنرا نیم گرم با گرم
 بقدر برداشت و حاجت بر عفو و رفیق اگر علت در یک
 عضو خاص باشد مانند قویج و یسج کرده و شانه
 یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزد که باطله سوز
 مانند آنکه تانات و یا بای آن یا تاسینه یا اگر در
 رسد و حتی المقدور و برداشت در آن آب نشیند
 آن عضو و یا اعضا را بملایمت بماند و چون یابند
 صنف و سستی در خود خشک دل از آن طرف برانید
 و بدن را خشک نموده لباس بپوشند و از عفو
 احتیاج احتیاط نمایند و اگر احتیاج تکرار باشد
 زمان جلوس در آن بپذیرند و مرتبه اول چنان باشد
 که صنف عارض گردد و گاه اطلاق آن نیز مجاز است
 آنرا یا بس که عبارت از ترقی باشد از برای ارض
 بارده رطبه باشد فایده و سترقا و متفاهم نمایند
 خنایه کوشیده و آنرا پس بیت استسقا و فایده
 و سترقا و سایر اراض طوبی حقیقت آن بکشد
 تناری سر کشاده مثل قنار گاران که ته آن در
 کشادی مثل سران باشد و در میان آن گرمی ختم که
 تواند نشیند در آن بسیار و از برای آن تناری پوشی ساز
 و بار به در وسط هر دو صنف جان که هر دو صنف
 ملاقات میکنند سواخی باشد بقدر گنجایش گردان
 انسان پس در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن
 اجزاء یعنی تغار مخرج و عرق و کشادی پس بگذرانند
 در آن گویا نهاده و اگر از آن اطراف تغار تغار
 بکند راع از زمین پس بکنند در آن حفره و در حفره
 فراغی از زمین در نشاندن پس هر گاه احتیاج شود
 بسوی این بزنا آتش برافروزند و درین حفره که بر
 گرداگرد اجزاء است تا برسد گرمی آن تغار و بگذرد
 چنانچه بسوزاند پس داخل شود و از آن اجزاء و بر نشیند
 بر کسی که در تغار است و بپوشد بر آنرا بسوزد
 غرور و یا بر هر چه بپوشد آن شخص بیرون باشد
 از اجزاء و درنگ کند عرق ریزد از آن پس بتدریج

بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بار و سوز
 آب مخصوص آب سوز آنرا بر رطب جهت اراض سوز
 حقیقت آن فرا گیرند حوضی از سس یا نقره یا غیر
 این و در آن حوض غریق باشد بقدر فاست انسان
 و بر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد از آب
 خنایش بارده و یا از آب خنایش حله آب مطبوخ
 و بشیند علیل در آن آب و سوز برین باشد
 از آن و بگذرانند بر سر طبعی باشد از سوز حوض و در
 آن سوزی باشد بقدر سوز انسان که هر گاه در آن
 و بر پوش را بر سر آن گذارند برین انسان سوز
 باشد و در احتیاج در آن حوض بگشت کرده پس
 آید از آن حوض بارده و طبعی برای تدریج
 بدن و دفع حرارت و پوست درجا و فیلان
 آن گل بنفشه گل نیلوفر کشیده نیم گرم کا هو نیم گرم
 بکوبند برگ بید برگ کا هو نیم گرم خیار بجا و در فرغ
 نیم خنایش کوبیده پوست خنایش نیم گرم کوفته
 برگ گلستان افزون برگ بازناب گل خطی سفید
 شاه سقم و بپوشند نیم کوفته همه را جوشانیده بریزند
 در حوض و در و شیر و خمر و روغن بنفشه در آن غل
 کنند و باید که این بزنا نیم گرم باشد و نشیند در آن
 علیل و در آن آب آنرا بر گرفته بر شش نیز اگر حرارت
 و سسی در و مانع داشته باشد و الا نشستن نهان
 کافی است احتیاج بر سر سخت نیست آنرا حشاک
 بارده رطبه دیگر از برای تدریج و تدریس مزاج در
 اراض مذکور حقیقت آن برگ کا هو نیم گرم
 تر جاده خیار حراره بازناب نیم گرم کا هو نیم گرم
 نیم خنایش برگ خنایش نیم گرم پوست خنایش شاه سقم
 گل نیلوفر گل خطی برگ بید و جوشانیده بریزند
 اطراف خلاف همه را جوشانیده و صاف کرده روغن
 بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم که و در آن غل
 کرده علیل در آن نشیند و اگر علت در سوز باشد
 از آن آب بر سر بریزند و الا نشستن نهان کافی است
 آنرا حشاک حله که از برای اراض بارده سبیل سخنان

و تحلیل مواد نافع است چنانکه آن گل بابونه تحلیل
تمام در پنج روز پس از آنکه در سبزه زرد و خام خشک
سبوس کندم بورد سبزه از سبزی جو شاییده صافی نمود
روغن قسط داخل کرده علیل در آن نشیند اگر علت
در سینه باشد از آن آب گرم دایم بر سر بزند و لای
نشستن تنها کافی است آبن از برای ایمنو لیا
و موی نافع چون استعمال کرده شود امیزد فصد
استغراق مبلوغ آفتیمون چنانکه آن گل نیلوفر بنفشه
برگ کا جو بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
در آب بسیاری بزنند و در قشقی بار یک ششای
که علیل در آن تواند نشست رختی که آن طشت در
جای معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل
کرده علیل در آن نشیند و دایم از آن آب بر سر
بزنند و چون از آن آبن بر آید بالند سر بدن او
بر روغن نیلوفر و روغن که دو آنچه مشاکل این دو
باشد آبن نافع از برای وجع مفصل فقر و
خدر و درد اعضا نشستن در آن چنانکه آن گل
زرب زنده را دوست و یار او البته در فرغان
آب جوشان که در آن آب قدری شست داخل کرده
باز از آن جو شاییده تا موره شود و در آن نشیند
از آنکه حرارت آن شکسته فایده کرده باشد آبن
نافع از برای شیخ عاوش از مین جفا و چنانکه
آن برگ بید جو بنفشه گل بنفشه گل نیلوفر که در آن
خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب
یا در عرق بید جو شاییده تا موره شود آب میندوان
و شیر گاوی یا شیر بز تازه و شیده قدری معتدل
داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند و هر کس تا سحر
شود و روزی دوم تبه صبح و شام آبن در طب
دیگر که همین منفعت دارد چنانکه آن جو بنفشه گل
نیلوفر تراشه که دوی تازه خیارین تازه یا ریه باره
کرده برگ بید میندوانه باره باره کرده برگ خرفه
همه را در آب بسیاری بزنند تا موره شود و روغن بنفشه لیا
و آن داخله نیم گرم علیل در آن نشیند تا موره شود

دوم تبه صبح و شام آبن در طب دیگر که همین منفعت
دارد و نافع است از برای تمدد کوزار یا بس منفعت
آن تراشه که دوی شیرین تر میندوانه باره باره
کرده خیارین تازه همه را آب بسیاری جو شاییده
روغن بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل در آن
نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا موره شود و جلد و
مسامات و شوز و تشرب کنند از آن عصاره طوب
بسیاری و چون موره شود آید آبن در طب دیگر از برای
نشخ بیسه چنانکه آن گل بنفشه برگ کا جو بنفشه
نیلوفر بنفشه برگ کا جو بنفشه برگ کا جو بنفشه
گل نیلوفر بنفشه را در آب غلب بسیاری جو شاییده
بنفشه یا روغن که دوی شیر علیل بسیاری داخل کرده
علیل در آن نشیند و چنانکه نیم گرم باشد آبن در طب
دیگر چنانکه آن بابونه گل بنفشه برگ کا جو بنفشه
برگ کا جو در آب غلب بسیاری جو شاییده و در آن
بزرگ کرده که آن طشت عمیق باشد و روغن که
بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبن
در طب دیگر چنانکه آن برگ کا جو تازه برگ کا جو
بنفشه گل نیلوفر بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
خرفه تر اسفناخ در آب بسیاری بزنند و نیم گرم
در آن نشیند آبن فله میندوانه که از استنباط بند
مندی بهایت رب حنن علویان است و نیست
مثل این آبن دوائی در آنکه شیخ بیسه که بوا
باشد الله از علاج آن مایوس باین آبن عظیم
تا و در گرداند آنرا و صحت بخشند چنانکه آن
پارهای نرغاله سفید و سرپای صاف ششما
و جو بنفشه بنفشه و برگ کا جو و خرفه تر و برگ
و گل بنفشه گل نیلوفر و اسفناخ و دوی تر شیده
و خیارین و عناب سیستان و زعفران و حب السبق
و بابونه و گل خطمی سفید در آب بسیاری جو شاییده
تا موره شود و صافی نموده تخم خرفه مقشر تخم که و تخم
تخم میندوانه خشک ششما سفید از هر یک سبب شقال در
طل عرق نیلوفر شیر که گرفته در دو کاسه آبن از آن

شیره را بر داشته علیل که بدارند و تخمه را در بطون
که کور داخل کرده روغن بنفشه بسیار می اخل کرده
نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و فصل از آن در افتاب
کرده بر سر او بزنند تا مایه موره شود پس آن آبن
یک یا از آن دو یا سه را بنوشند و آبن از آنکه در
آخر روز گرم کرده بدستور بر سر علیل در آن نشیند
بر سرش نطول نمایند بیدار موره شدن بریده کاسه
دوم را ز شیر بنوشند و آبهای آبن را در دیگر
کرده جو شاییده تا تمام آب رفته روغن بماند صافی
نموده بدارند و آن تخم بنفشه را در روغن بنفشه
بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند تا موره
آبن نافع از برای شیخ بیسه چنانکه آن گل بنفشه
گل نیلوفر جاده که دوی تازه خیار تازه برگ خرفه تازه
میندوانه ریه کرده جو شاییده و بکند از آن تا فایده
شود بلکه مائل مبری پس روغن با دایم شیرین و
مغز تخم که داخل کرده علیل در آن نشیند آبن نافع
از برای شیخ بیسه چنانکه آن گل و کلمه و یاچه حمل یا زغ
را در آب بزنند تا موره شود و بکند از آنکه فایده شود
مائل مبری و علیل در آن نشیند آبن دیگر نافع از
برای عشته عاوش از مین جفا و قلمی فرموده اند
که این از استنباط احقر عبد الله محمد پاشا است و
موجب النفع چنانکه آن پاپه نرغاله سبب عدد کلمه
بره پنج عدد و ابی تازه سی عدد و سلطان سبب عدد
جاده که دوی شیرین خیار شیرین خیابا در آن مفر
میندوانه از هر یک یکین جو بنفشه بنفشه و روغن
همه را در آب بسیاری جو شاییده تا موره شود و صافی
نموده روغن بنفشه روغن مغز که دوی موره کرده برگ
که اخته هر سه بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در
کرده علیل در آن نشیند چون موره شود بریده آبن
جو شاییده تا روغن بماند و همین بآن نمایند و شوق
کنند با این بن شوق نمایند چنانکه آن آب
که دوی شیرین تازه آب خیار شیرین آب با دایم از هر
یک یکا و قیاب نیلوفر و دایم روغن بنفشه گل

در قدر مضاعف بخوشا نند تا آب تمام رفته روغن بها
صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از بیکدین از
آبزن شوق نمایند آبزن مرطوب بکمر نافع از براس
تند و کنازی می اونی در عمل صنعت آن جو نقش
نیکوخته گل نیلوفر جلاده که وی شیرین چیا با درنگ
پاره پاره کرده در گلاب و آب بسیاری بپزند و در
بنفشه بسیاری داخل کرده عسل در آن نشیند و خوب
کنند تا سر شود و یک مرتبه صبح یک مرتبه شام بعد از نهدی و
ووشی پس آنرا بخوشا نند تا آب رفته روغن بماند بهر
وقت آن تدبیر نمایند آبزن مرطوب استنباط آن
مردم قلی فرموده اند که معیول است در علاج تند و کناز
میسی و اگر این علت را زوال باشد باین آبزن است
والا دیگر ملاجی ندارد صنعت آن بکمر نافع از براس
مرغ کو یک با چای بزرگاله سفید و سدر بانی صنان
یعنی ستر بانی گو سفند ششما به و جو نقش و سستان
دو تبه صنان ششما به جلاده که دو مهندانه خیار با درنگ
و بهر بار چیه پاره نموده با بونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خمر
سفید اسفناخ خرفه تر قطف بزر قوطنا حسب السقر صلی
سیت برین قطع گل با قلا از هر یک مقداری معتبر
همه را در آب بسیار و عرق بید خشک و گلاب و آب
انار شیرین و آب به شیرین از هر یک قدر خواص بخوشا
آن مقدار که از راه و شود صافی نموده در آبزنی کرده
روغن بنفشه که برورده باشند مغز تخم که و مغز تخم
بهندانه مغز تخم با دام شیرین را در گل بنفشه از آنها
روغن کشید باشند مقداری بسیار در آن داخل کرد
و سیاله آنرا نگه دارند و تبه یا نیکم در آبزنی کرده
یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام پیش از نهدی و ووشی عسل
در آن نشیند و چون سر شود از آن یک سالیه
بخورد و همچنین سیاله دوم را شام پس آن بر قه و روغن
لا در قدر مضاعف چند آن بخوشا نند که آب رفته روغن
بماند و تدبیر استنشاق بدان روغن نمایند اگر محتاج
تکرار استعمال آبزن باشد بعضی روغن بنفشه
ازین داخل نمایند آبزن نافع از برای خمد حاد و

از پس جفاف نیز از استنباط آن مرحوم و موثر التف
و نوشته اند اگر بخیر خلاصی ازین علت باشد باین
آبزن خواهد بود و اگر ازین خلاصی نیافت مگر با بنفشه
صنعت آن گل بنفشه کا و زبان گل نیلوفر گل خمر گل
سینه جلاده که وی شیرین از هر یک یک مهندانه تر
پاره پاره کرده نیم من جو نقش نیکوخته گل نیلوفر
نهری است عذایچه بزرگاله سبت عذویه کرده بر
چهل مثقال عنب سستان از هر یک چهل دانگ گل
با بونه پنج مثقال همه را در آب بسیاری بخوشا نند
در شونده صافی نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه
روغن که و از هر یک یک گل داخل کرده نیکم مخدور
در آن نشیند و قدر یک ساعت و چند روز صبح و شام
این عمل کنند و از آبزن نافع از برای امر اضنه کو
حاده از پس جفاف نشستن در شیر بزرگاله و خمر
یا فرج یا زیت یا روغن کجد یا بهر روغن که بخواهند
با هم یا روغن زیت یا کجده یا فشرده که وی شیرین
یا خیار یا خیار با درنگ و در آن خوشا نند باشند
که موی از رطوبت آنها در آن باقی باشد و تمام
خشک و منجذب نشده باشد آبزن بزرگاله سبت
آن مرحوم میر و از برای کناز و تند و استلابی صنعت
آن بچای کفتار و بچای ثعلب را زنده در آب
تا حل شوند پس بیت بسیاری در آن داخل کرده در
در آن نشیند و قتی که گرم باشد و صبر کند تا سرد
و توقف بسیاری کنند بلکه هنوز قدری گرم باشد
بر آید و آخر روز نیز باین دستور پس آن تبه را بخوشا
آن مقدار که تمام آب رفته روغن بماند و قوت
بدان نمایند آبزن تخم از عقاقیر حاره نافع از برای
تشنه استلابی یعنی هرگاه استعمال کرده شود بعد از
تقیه صنعت آن گل فیصوم برگ فیصوم سده کوئی
قصب الزر بره برگ غار در آب بسیاری بپزند و
عسل در آن نشیند و بدانکه طول مدت مقام از
صاحب تشنه استلابی را مضرت بهر چیز که باشد
بسیار عسل و صنعت قوت پس باید که گردانیده و

بسیاری مرات آن بدل طول مدت پس با نیشا نند
پس از آن روزی دو مرتبه آبزن دیگر نافع از برای
تشنه استلابی یعنی صنعت آن با بونه صد مرتبه
اکلیل الملک مجموع را در آب بسیار بخوشا نند روغن
روغن بید بخیر داخل کرده در وقتیکه نیکم باشد عسل
در آن نشیند آبزن دیگر از برای تشنه استلابی یعنی
صنعت آن با بونه اکلیل الملک برگ غار خول بر
شبت پودنه در آب بسیار خوشا نند در حالت
گرمی بقدر طاقت نشستن در آن باشد عسل در آن
نشیند و در آخر روز در آن و طول مدت بپزند
در آن بلکه زود بر آید آبزن کمر نافع از برای تشنه
صنعت آن فیصوم پودنه صافی حاصل برگ غار
کوئی مرزنجوش شبت از هر یک قدر مرز و افهمه در
آب بسیاری بخوشا نند تا در شونده و به نشیند عسل
روزی دو مرتبه و طول مدت مقام را در آن و این
آبزن تشنه استلابی را نافع است لیکن در وقت دور
یک مرتبه کافیت آبزن دیگر از استنباط آن مرحوم
التف از برای تشنه استلابی یعنی صنعت حشیش
و گل آن برگ غار و برگ حرج بهار نافع اکلیل الملک
با بونه مرزنجوش اسطوخودوس تمام چوب صینی نیره کرد
انخوان صغیر فارسی شبنم از برای حرج عشته مغز بید
کرده از هر یک سه کفگیر در آب بسیار بخوشا نند پس
بکمر نند کفتار تر یا ثعلب یا از رب سیر کد که باشد
در زنده از آبسته در آن اندازند و به نیکم تا در شونده
زیت و روغن شبت از هر یک مقدار کثیر در آن اندازند
و در آبزن کرده اول مرتبه سر و گردان عسل
را بخار آن بپزند تا عرق آید پس عسل در آن آب گرم
نشیند و شام و نقل از آن پخته گرم کرده بر عسل
تشنه که نمایند و آب آنرا بار و غنها بیکه در آن اندازند
اندر نند تا آب رفته روغن بماند و تدبیر استنشاق آن
آبزن دیگر نافع از برای امراض استلابی یعنی
بکمر نند کفتار تر یا از رب یا در عسل را دوست و با
از آن حکم بسته در آب بسیاری بخوشا نند تا آب شبت

پس شل آن زیت کهنه داخل کرده باز بخوشانند تا جوی
پس علیل در آن نشیند باید که آن حیوان زنده باشد
و در آن کبیر تا آنکه خویش نبرد که حرکاتش کم گردد
و همچنین است آنرا بخندانند و غلبه حار و سرد و کتب
و این آئین به شیخ بلغمی را نیز نافست. آئین افم از سر
تا پنج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از مقیته بلغم
صنعت آن برگ غار مرز بخوش حرمل بابونه گل
بابونه گل خطمی سرخ اکلیل الماسک برگ کاسه سداب
سببیت سیاه رسی قیوم خنک شست از آن مستوی
چند بدست صفت و یک جزو در آب بسیار بنزد که تا
صیف رسد داخل کنند و در آن شل آن زیت کهنه و علیل
در آن نشیند تا آنکه گرم آئین دیگر که همین صنعت
دارد صنعت آن زیت اگر گرم کرده چند بدست زنده
افرمون قلیله از سوم زرد در آن داخل کرده و سیالیک
اگرم باشد بقر که علیل طاقت آورد و در آن نشیند
و بعد از آنکه علیل طاقت آورد و در آن نشیند و
شیخ استملای بلغمی صنعت آن گبرند از آب یا غلبه یا
حار و خش یا صنعت ارجح یا غلبه شیخ یا دمل هر کدام
که باشد و دست و پا را از آنکه بسته زنده در آن بسیار
که نمک بسیار و شربت داخل کرده باشند انداخته آن
مقدار به بنزد که در آن نشیند و پس صفائی نموده و آئین
کرده علیل در آن نشیند تا آنکه از زمان که آن آب
شیر گردد و این عمل از زاول ماه و سه روز و سه
ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد و در روز دوم و مرتبه
یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام و یک مرتبه پنج این سه روز
استعمال نکنند و اگر خنک تر باشد بهتر است و از آن روز
مقدار از برای صواب شیخ استملای شست و در زیت
لغات صغیر و حار و خش و غلبه و بجهت سگ صنعت آن
گبرند از آب بسیار و بخوش و در آن جوش قوی هر کدام از
حیوانات که باشد زنده بسته در آن اندازند و بخوشانند
تا ممل شود و در وقت خوشانیدن قدر شربت و
نمک داخل نمایند بعد از آنکه در آن نشیند زیت بسیار
یعنی شل آب در آن اندازند و در آن زیت کهنه علیل در آن نشیند

و آن گرم باشد و توقف نماید تا ممل شود و می باید که
استعمال کرده شود و این آئین در اول ماه سه روز و
وسطا سه روز و در آخر ماه مکرر روز هر روز و در
صبح و شام و نباید که استعمال کرده شود و این آئین
هر مرتبه که بجهت میسند یا در سه روز گفته شد که گفتار
که در آئین بجهت میشود میساید که بوده باشد زیرا که
نافع جهت شیخ استملای بلغمی حار و خش و غلبه یا
صنعت آن بابونه صلبه اکلیل الماسک آب کچیت حار
اعضای تشنجه ایشان را در آن نهند و آئین دیگر
نافع از برای عشته استملای بلغمی از استیاط آن
مجموع صنعت آن از خرملی بلغمی و دوس فادانیا از سر
یک دقیقه در آب بسیاری بخوشانند و صفائی نموده
پس بکیند یکد و گفتار زرد و دست و پا از آن نشیند
آنرا زنده در عین جوش اگر بجای گفتار آن شل
نافع است بلکه الفح و کچیت انداخته تا ممل شود و در وقت
خوشانیدن دو سه مرتبه شربت تازه و قدری نمک
و برگ کاسه داخل نمایند صفائی نموده و وقتیکه شل
از آن است با شل علیل در آن نشیند و هر گاه ممل شود
و اگر بقدر شل آب زیت کهنه داخل نمایند بلغمی و قلیله
هفته استعمال این آئین نمایند از آن استیاط آن
مجموع نافع از برای فلج و سست و تشنجه و تشنجه و تشنجه
آب کبیرت بست و پنج من تبریزی اگر نباشد آب
قرق و داخل کنند و در آن بابونه اکلیل الماسک مرز بخوش
برگ غار از خرملی برگ کاسه اسطوخودوس و پنخ سوسن و پنخ
نارنج افاقیا گل یا همین سفید تمام و جگر که توه انباشت
پودنه بری پودنه جلی فضا برگ صندل پوست پنخ
صندل رسته مغز پیر برگ سداب جو کجینی اجزاء شست و
بخوشانند تا شل آب برود و در وقت تمام پس
بوزن شل آب نیت داخل کرده از آب غلبه یا بجهت
عجایا و عمل هر کدام که باشد زنده در آن بنزد که حار
شود و پس صفائی نموده در آن نشیند گرم آنقدر از آن
گرمی که علیل را طالت مستحسن بدان باشد آئین عمل
طوبیات قریبه بجهت که مقوی اعصاب و اعضا است

و این آئین نهایت نافع است از برای فلج و سست
صنعت آن ورق غار مرز بخوش حرمل اکلیل الماسک
بابونه خطمی سفید برگ اترج سداب سببیت قیوم خنک شست
شیخ از برای هر یک جزو چند بدست نیم جزو دیگر در
آب بسیار تا نصف صفائی نموده و اضافه آن نماید
بوزن شل آنجه باقی مانده زیت و بنشیند در آن
علیل دقیقه که گرم باشد و چون گرم شود بر آئین
دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن برگ کاسه بابونه
شربت حار تمام مرز بخوش مجموع زرد آب بنزد و
علیل در آن نشیند و قریح جانب علیل بعد از آنکه
از آئین شل روغن قسط و روغن نارنج روغن صندل
اگر دکان کهنه نمایند آئین نافع از برای سیالیک غلیظه
در تمام بدن و بلغمی و روغن بول صنعت آن بابونه
افرمون برگ کاسه نیکوفه اکلیل الماسک مرز بخوش گل
خطمی مرز از برای سببیت کدم بر سیاه و شان جو صغیری گل
نفسه از برای یک کف در آب بسیار بخوشانند و غلبه
که شل آب با زرد روغن نارنج روغن افروان اخل کرد
بگرم علیل در آن نشیند آئین نافع از برای گرم بار و
بعد از مقیته ماده بلغمی خیار شربت صنعت آن بابونه
سبوس کدم بزرگ خوشانند علیل در آن نشیند
دیگر که زجیر بلغمی را سفید صنعت آن شربت تخم
کشان صلبه خطمی آب بخوشانند و در بلغمی وی که گرم
باشد نشیند و آئین دیگر که زجیر و می را نافع است
صنعت آن صلبه بنفشه کتان پنخ خطمی در آب بسیار
بنزد و روغن گل و زرد که تخم مرغ آمیخته بگرم آئین
نمایند و آئین نافع از برای احتیاط کسب و در کدو و
آن صنعت آن حاک بر سیاه و شان سبوس کدم بزرگ
سبوس کبوتر از برای قسطاوی خوشانند علیل در آن
نشیند و بخوشانند را بر روغنهای یا سبوس حار
نمایند آئین شعل در او را ممانه صنعت آن صلبه زرد
کشان بابونه از خرملی سعد کوفی صلبه الطیب جانفرد و مانا
خوشانند صفائی نموده در آن نشیند و آئین نافع از
برای حصاة کلیته صنعت آن حاک بابونه اکلیل الماسک

فرز خوش کرس کرب شبت برگ طمی پرسیاوشان اخرا
 متبای چشاییده دران نشیند ازین نافع از برای
 عسل بول که عقب بول لکه بول الدم پیدایت
 آن با بوبه شیخ نام در خوش اطراف الکرب رطبه
 زرق انعام خوشانند در آب می مریض را بنشانند
 درات بول در جهان وقت بنوشانند و نقل او ویرا
 بر عانه او نهاد نمایند تاده و خونی که در شانه لبه
 موجب عسر شده بگذارد و بول بکشاید آن نوعی که
 که سنگ کرده و شانه و منافع است چغت آن برگ کرس
 بر کساف رطبه نوج زرق انعام مغر خشک اند در آب
 بخوشانند و آن زن نمایند و مقیات بیاشانند و بنشیند
 که استعمال آن در توسیع مجاری و تحلیل ارج تیر
 تدا سیرت در امراض کرده و شانه و وقت حاجت
 بدان کونای می نمایند و اگر او ویرا و دیگر موجود نباشد
 اگر فقط کافیت است آن برگ ازین قابض نافع
 از برای بول الدم صنعت آن برگ مورد و ترما و میسر
 گلند فارسی جزا کسر و پوست انار گلش خوشانند
 صافی نموده دران نشیند ازین نافع از برای بول
 در فراش صنعت آن برگ مورد و جفت بلوط کز نارنج
 عدس و شتر پوست انار و سیر نمکوفته در آب
 خوشانند و مریض دران نشیند ازین نافع از برای
 سیرت آنز که سبب آن تیزی و حدت منی باشد
 صنعت آن برگ مورد و عوج گلند فارسی سماق
 شقه بختیسی خمره اطراف پوست انار خوشانند و
 آب سنگ یعنی آن زن نمایند و صفا و پاکش برگ کاه
 نشد فصل و طلاء کافور بونید و غذای ترش و او
 بار و بخورند ازین صنعت در سیرت آنزل سبب
 برودت و رطوبت هرگاه و بکار برده شود و بعد از استفاد
 بقی متواتر و اسهال بحسب بطرح و حب المنق و حب
 صفت منق و نقد به لیمو بریان و قلیا و مصلحات
 حلوا و عسل نمایند صنعت آن برگ مورد و مزخوش
 سنبال الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی و
 خوشانند و دران نشیند چنانکه تا که در آب آن

ازین نافع از برای اوراحش و این ازین تحلیل با هم
 کند و معین است بر خل صنعت آن برگ کاه برگ سیمان
 برگ جفت را سفاف برگ بنفشه برگ طمی تخم خبازی
 برگ بازنگ برگ سداب برگ مزخوش برگ کرس
 زرشک پرسیاوشان غنایب مشکطرا شیخ تخم
 طمی تخم خربزه تیکو فستق تخم کثوت تخم بلبلون
 تخم کرس تخم خیارین تیکو فستق تخم کثوت تخم طمی
 فطراریون و طیق گلش شبت گل کرس گل کرس
 خوشانند صافی نموده دران در آب آن نشیند که
 یا مانند نافع است ازین که فرزند در شکم گذارد و تا
 آید از ولادت برین نماید صنعت آن گل کرس گلش
 گلند فارسی باز و از برگ بخورم برگ حاکم حاکم
 درم شب بمانی پوست انار از پسته درم سیرا تیکو فستق
 درده من آب خوشانند تانج من بماند صاف
 کنند و در پشت بریزند و صاف را دران بنشانند
 ازین که خون بواسیر و خون کحت منقط باز دارد
 صنعت آن آب برگ بازنگ بنشانند و مریض دران
 بنشانند و در طبع قوا لغز دیگر سیرتور ازین نافع
 و معین بر جفت آن شبت با بونید اکلیل الملک
 مزخوش خوشانند صاف نموده دران بنشیند
 ازین نافع جبهه زنان حامله که حیض بند و عادت
 ایشان نباشد صنعت آن سدر منقش پوست انار
 گلند جفت بلوط باز و در آب بخورند و دران نشیند ازین
 که خون زن بعد از از انبارت بلا فاصله دران نشیند
 همیشه فرج او منقش و گرم باشد صنعت آن برگ کرس
 انگوری قابض و دران بنفشه شایب قابض و مصلحت
 عطره مذکوره مناسبه خوشانند و در شتی کرده دران
 نشیند و شراب صفت هم خوب است و اگر بر پخته
 و تخم نیم و فنج نیمه و تخم نیز آمده شست و اگر فستق و طیار
 حارست که خجته باشند و آن دو قسم یک است و یک
 است که در کوره آبک بری آنرا می پزند و آن
 است و اعمال طب و قسم دوم اگر بر شست و آنرا در کوره
 ابر بری باین طریق می پزند که شست و آنرا در کوره

تیه جیده مابین هر دو ته ترای چوب زبادی دیگر
 و یا سیرکین کاو و غیر آن گذاشته آتش میزدند تا تمام
 چوب یا سیرکین که مابین اجبر است سوخته شود پس
 میگذارند تا سرد شود پس بر دشته بجز در می آورند
 حاجر گرم است در دو سوم و خشک است در چهارم و صفا
 آن با آب غوره و جبهه شری منع ظهور آن و با نمک سیر
 هت جزا و با سیرکین کاو و جبهه دارم و شور بنفشه
 استقار کمی در قی و سورا الفقیه و در و آن قی
 خون جراحات و جلوس بر کج اگر گرم جبهه زهره
 و بار و در کجی مجرب خصوص که روغن گل بران رنجینه
 باشد و نیز سیرکین حج بواسیر است و چون اجبر سفید
 آب ندیده درانش شیخ کنند تا شل آید و در
 آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بخوش آید و در
 بخاران بارند معرق قوی است و در تحلیل مواد بار
 و باغیه و نزلات مرسته و در سیرکین و در کج و در کج
 شست خجته و آب ندیده و یا قطعه از آن را بخون آن
 سفید با شش گرم کرده و در آب یا شراب بران
 و رخی یا با رجه پنبه داری سجد و بر عضویه و جبهه
 یا درم بار و دوشسته باشد و بر موقوع بواسیر که وسیع
 شد یا شش کاه و نمایند موجب عرق کردن آن
 عضو میشود و تخمین و تحلیل مواد بارده که موقع
 است میکند تحلیل معبر و جبهه و درم آن سیرکین
 و طلاء سیرکین آن است که اگر آخر ریزه کرده
 در و جبهه کاو از آن یک شب بگذارد و صفا
 نموده آن دو غره را بنوشند و رجه فرشته را نافع است
 اگر آنرا در آب لیمو که درین شقه تر گویند از قوی
 اهل یونان نهایت گرم است و سیرکین و مصلحت
 معرق و مصلحت و شامیدن آن جبهه تقویت سنگ
 شانه مجرب است بول نافع از برای سائر امراض بار
 شانه و کشنده گرم معاد و حد است و بحسب مصلحت
 بار و در کج و شفا باطنی و ظاهری و موم بار و
 و درین عقد و قی و قوه و عرشه و قدر و ترما و در
 انسا و قی و تحلیل خون بخور یا شراب فاقه بنفشه

و دفع فضلات برین فیه است و امکان آن بجهت تعلیل
آب نازل در چشم بجهت نظیر و حمل آن جهت کشودن
خون بواسطه استسقاط دانه آن و دفع کره های معده
و فرجه آن جهت کشودن چغیر و اخراج جنین زنده
و موهنه سینه سرخ الاثر و سقوط آن جهت صرع و نسیان
سوزن در دهن آن کشنده گرم و دندان و سکن الم آن
و طلاء آن جهت زخم آفتاب و بییدیل و چون فتنه
آن بر سر و رخ و مانع است از برای نسیان آنست
آن از برای صرع و بقیادوی گفته که چون بچکان از آن
چند قطره در بینی نافع است مضر و عرق را و شش شاق
بآن نافع است از برای عرق و نیز تشامیدن آن
نافع است از برای فوج لغتی زهر واری گفته اند که
در آن جگر نافع است از برای لخته و سقوط کردن بآن
و تشامیدن و نه بن بآن در قطرات آن جهت قتل
و شرفی آن جهت اراضن بارده بینی و دماغ و ضما
آن با شش جهت درم سپر زنه های مفسد است قدر
شش از یک شش آن تا در شش و مضر است بجهت
وصله سرکه و مضر است بکرمه و وصله آن کثیر است
آن آجر سفید آب نریده تازه را ریزه ریزه کرده بقطره
یکه بر دانه زیاد و کم و در شش سرخ نموده و در غش
زیتون آنرا از نرس آنرا در قرع معکوس و غش کشند
و در شیشه نگاه دارند و نسخه دیگر آجر سرخ آب نریده
آرد و در هم با سر قدر که خوابند ریزه ریزه کرده
در شش سرخ کشند و در غش زیتون آنرا از نرس آنرا
را جذب کنند پس از روغن بیرون آورده و کوبیده در
قرع میلین پر کنند و کلکو و قریح را بلیف خربا و شش
آن بگیرند و کوزه و طبقه ترتیب دهند با مفسودات
که وسط طبقه بالا آفتاب و شسته باشد بقدر یک کلکو
قرع معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس و در
بالا نصب کرده تا بحد را در طبقه تختانی به بدن قرع
در آورده آتش بر اطاق قرع برافروزند تا روغن
از قرع تقابل جگر و این را استخراج بطریق نکسینا
آرد و دانه صاحب بریان قاطع گفته بضم فو قانی سکون

در شش لام آشی باشد مانند کاه که از آرد و زیتون
مرو و روغن و قیر بخورند و آنرا بلیف سرخ کشند
از آرد و زیتون درختی است بلیف سرخ کشند
زرد رنگ و با خوشه شش مثل شمشیر زرد رنگ
عدد و دخیاره دارد و در آنرا بهار سپرد و در تمام
و تاز مستان در درختی مانده و برکش نیز و بلیف
سببای و شرفه دار اندک طولانی و خزان نمیکند و
آنرا بهندی بکاف نامند و بلیف نکسینا بلیف
و بلیف نامی دارد آن و نیز و با ترس بلیف جگر
بهرترین اهل رازند آنرا سبسان و بلیف
شجره الحیره و البیاض و بلیف بلیف و بلیف
و بلیف آن است که آنرا بهندی سبب که بهر نیز
گویند نامند و این محض توهم است زیرا که بلیف
غیر سبب دیده نشده مگر در بعضی بنا در دیار فارس
یک دو درخت و از آرد و زیتون در جمع مالک ایران
و در هم بسیار است و شش از آنرا قوس نامند
و گش کسرخ و شش کمرنگ و بهنات خوشبوی است
طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک
است با فعال و خواص آن گل آن مفتوح سد
دماغی و صام است از برای شش و مبر و درین سجاد
برگ آنرا مندا کردن بر سر کشنده قتل و دراز کردن
سوی است و عصاره برگ آن در بهار و پایست و
عسل و یا بلیف بخورند نافع از برای قوی و قطع و
در بول و زین و نافع است از برای سموم بارود
و تحلیل خون تجرد و مثانه و عرق انسانا و شرفه
انشیین و قدر شربت تاسه و در هم است و عصاره
شاهمای آن با عسل یا بلیف مقادیم جمع سموم و
سمم حیوانات و غیر آن نیز خنجر و مده و نکسینا
اکثر کرده شود و عاقر سیکر و دصاحب آنرا عسلی
و قی صفراوی و شکی نفس و عشا ده بصر و در
و علاج آن مانند علاج کسی است که فریون یا بارود
خورده باشد و در بارود و فریون انشاد الله تعالی
خواهد آمد و یکدیگر هم آن کشنده و عصاره آن

و نافع غشیان ضا در برگ شش آن محض از سر و طول
آن کن صلع بار و در و برگ آن شش قرع مفتوح
و چون آب برگ تازه آنرا زده شش آن بلیف شش
با آب زنجبیل تازه نقشه که بهندی اورک نامند از
بلیف شش آن تا در شش آن بحسب حاجت بلیف شش
و در و دت قرع زن و سه روز ناشتا بخورد و در و دت
حسب طشت آنرا نافع است و در نیمه بارنگ و یا ماراد
نامند باعث حمل مانده و دیگر دو اکثر نیزه و مبر
المرج را چندان موافقت ندارد و قطره آب برگ تازه
آن در بینی نافع صلع بار و در بلیف است و در گوش
دافع رطوبات و دوی و طنین جاد و شازریح بارود
و بدل آن در دراز کردن سبب که شش و برگ
سوی و برگ کنار است و کفین پوست و شش آن نافع
است برای و تها و بلیف صفت آن بگیند پوست شش
درخت آن و شش آنرا بهر یک بلیف و بلیف سیاه
و در و دت و بلیف و بلیف و بلیف و بلیف و بلیف
مرم از آرد و زیتون نافع از برای بلیف و بلیف و بلیف
سوی سر قرع آن و دفع قمل صفت آن بگیرند
عصاره برگ و در آنرا و در شش آن بسیارند
باروغن کلکسین مرم سازند و چند روز متوالی ببر
بمانند و بهر روز یکبار تجدید کنند و بهر روز یکبار
بشوند و بعد از حمام بهر روز یکبار بمانند و بهر روز
پوشند آس بکاف و سکونین حمام بسیار نافع است
نقارسی بود و نامند و گویند آنرا بهندی اوهر و
آنرا بکام نامند و بلیف آس را عاقد گویند و بلیف
قیطس نیز قیطوس نامند و گویند که قیطس نکسینا
است و قریب ایما رس بیونانی اسم بستانی است
و نظر اسم بلیف آس است و در شش چون درخت نامند
میشود و در شش سبب است و در آن نمیکند و در شش
سبب است و چون رسید سیاه رنگ میشود و مرکب القوا
است و خمر و بارود و در آن غالب در اول سر و خمر
حاشی کمتر است و اندک حرارت دارد و آن سبب
ازین شتی که دارد و بلیف قلیف است و بلیف شش و در و دت

وضعا و قسم آن جهت سیاه کردن مو با اثر جهت
فروغ یا کوب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن
باغش بر و عطر و گلبرخ و آقا قیامند کف نذر
اغصا صیفیه و اعصابیکه و سستی با آنها عارض
شده باشد نهایت مفید است و چون بلغ رطل از
آب برگ آنرا با روغن کجد بنوشند مشعل قوی بلغم
است و جلوس در بلغم آن جهت فروغ و بر و رطوبت
و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار مؤثر است
قطر آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع نما
و سلاق و دمع مقوی تیراز توتیا و جهت کلف
و بخور آن جهت رفع و باد و دفع بواس و سقوط و آن
بکوبیر مفید و در ساق دخت مورد و گری بهرم میرسد
شعبیه کف است و آنرا نیک آس مینامند در تریج
افعال قوی تر از برگ و قمر آس است و قد شقیش
تاسه نرم و از عصا ره آن تاسه و قیه و لیش و قبا بر
بطن تا قیامد و او را حمض و گویند لیش طافا برگ
توت است و مضطرب کام و صدع و حورین و شرب
خیوبانی و مصلحتش نفشه + امراض الراس + الصداع
ورق آن در نهایت لفع از برای صداع حادث از
ضربه و سقوط و از برای قطع جلد سر و تشنه آن و دوزخ
نمودن یا بس مسحوق آن و طلا کردن و طوخ آن با
موافق چون برگ مورد را با اندکی از آقا قیامد را یک
گرفته با آب سفرجل سرشته بر سر نهاد نمایند نافع
است از برای صداع و درم حادث در سر و ضربه و
سقطه و اگر برگ مورد را گرفته گلاب سرشته اندک
کاغذ داخل کرده خرقه کتانی را بان آلوده کرده بر
معه نهاد نمایند میباشند نافع صداع بمشارکت
معه بسبب غلبه صفرا بر معهه و چون بر نذر مو را
بشرب و بکوبند و نهاد نمایند بر سر نافع است از برای
صداع بلغمی و صفراوی این هر دو را زائل گردانند
و چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سهوه
عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع

او را م الراس و من آن نافع است از برای وارم
 حاد و سرد و اسهال نافع است از برای سبک و
 از انجا و متصاعا لبوی سرد و تپه در غیرتپه چون مرغ
 سر نمایند بدن آن سبک است آنکه مقوی دماغ است
 و مانع بخار و محمل اتحیه جمع شده در دماغ از بخار
 السهر بوییدن او را ق و اعصاب و مدوست بآن
 محدث سهرت و مصلح آن سکون کل نفیسه است
 آنکه وار و السدر برگ سورده مانع صعود انجره است بسبب
 دماغ و قبول دماغ در انجره را بوییدن آن طایس نیز
 مانع صعود انجره است بسبب دماغ و ازین جهت
 این سرد و میباشند نافع از برای دوار و سرد رهاش
 از انجره متصاعا لبوی سرد از بدن و معده و چون
 برگ سورده را و مخلوط بروغن گل و زرد و تخم مرغ
 نموده خماد نمایند بر سر نافع است از برای دوار و
 سرد رهاش از ضربت سطله بر سگدن زیر گفته که بود
 نافع است از برای دوار و سرد رهاش بوییدن آن ضماد
 آن بر سر صاحب بده گفته که غرق نمودن سر روغن
 مورد در ابتدای حدوث سرد و دوار حادث از انجره
 متصاعا از معده بسبب حشره روزا تبدا رعلت بعد از
 تنقیه بقی استعمال یا جات میباشند نافع از برای آن
 نفیسه غایب پس بعد از آنکه باید که مخرج کرده شود و بر روغن
 بادنه و غرق کرده شود و سر بآن + امراض العین
 و اماذن و الفهم و الصد و القلب خماد برگ آن مسکن
 حاد و نافع برآمدگی چشم و طنج آن یا جو درم حار آنرا
 نافع است و را و آن از ادویه ناخن و سلاق و مع
 و نو تر از تو تیا است و قطور آب برگ آن قروح
 گوش آردن چیرک آنرا نافع است و شراب آن همه سحر
 لبه و خضه باب برگ آن قروح و استرخا آن
 و باز آنرا نافع و مرغ خنچه آن سر فیه را نافع و نفث الهم
 را مانع و حاش شکم و تخمین بر آن مقوی قلب و
 خفقا نرا مفید است نفث الدم از فواکه نافع از برای
 نفث الدم حیا لاس است + المعده و الامعاء و الا
 البول المقعد و الرحم و حب لاس مقوی و جابرین

فرز خوش کرس کرب شبت برگ حطی بر سیاوشان اخرا
تسایوی جوشانیده در آن نشیند آن نافع از برای
عسر البول که عقب بول اند و بول الدم پدید آید
آن با بوی شیخ نام مرز خوش اطراف الکرب رطبه
زرق انحام بخوشانند در آب می ریزند و آبشانند
در رات بول در جهان وقت بنوشانند و نقل او ویر
بر عانه او نهاد نمایند تا ده و خونی که در شانه بسته
سویب عسر شده بگذارد و بول بکشاید آن نوعی که
که سنگ کرده و شانه و منافع است صنعت آن برگ کرس
برنجاسف رطبه فوج زرق انحام مغر خشک اند در آب
بخوشانند و آب زن نمایند و مقیات بیاشامند و بنشیند
که استعمال آن زن در توسیع مجاری و تحلیل راج تبین
نمایند در امراض کرده و شانه و وقت حاجت
بر آن کوتاهی نمایند و اگر او ویر دیگر موجود نباشد آب
گرم فقط کافیت جهت آن زن آن زن قاضی نافع
از برای بول الدم صنعت آن برگ مور و ترناز و میسر
گنله فارسی جزا کسر پوست انار گسرخ جوشانیده
صافی نموده در آن نشیند آن زن نافع از برای بول
در فراش صنعت آن برگ مور و جفت بلوط کز نارنج
عسر مغر پوست انار ناز و سیر نمکوفته و در آب
جوشانیده و رقی در آن نشیند آن زن نافع از برای
سرعت انزال که سبب آن تیزی و حدت منی باشد
صنعت آن برگ مور و عوج گنله فارسی سماق
شقیه تیس خرما الطراف پوست انار جوشانیده و
آب سنگ یعنی آن زن نمایند و صمغ و کاشک برگ گاه
نشد صندل و کلاب کافور بونید و غذای ترش او و
بارد بخورند آن زن مستعمل در سرعت انزال که سبب
برودت و رطوبت برگ گاه و بکار برده شود و بعد از استغفار
بقی متواتر و سه سال بحسب مطر و حب المنق و حب
صطنه متواتر و تقدیر بلوم بریان و قلیا و مصلحات و
صلو محسسه نمایند صنعت آن برگ مور و مرز خوش
سنبال الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی و
جوشانیده در آن نشیند چنانکه تا که در آب آن باشد

آن زن نافع از برای اوراحیف و این زن تحلیل مایه
کند و سیر است بر خل صنعت آن برگ کرس و برگ
برگ جفت را سفید و برگ بنفشه برگ حطی و میسر
برگ سبک برگ سداب برگ مرز خوش برگ مور
ز رشک بر سیاوشان غلب الشلب مشکط اشبع
حطی تخم خربزه نمکوفته قیصم تخم کثوف تخم بلهون
تخم کرس تخم نیلین نمکوفته عسل مقشر کل حطی
قطر اربون و قیق گسرخ شبت گل کرس کل کرس
جوشانیده صافی نموده در آن آب آن نشیند که
یامر اند نافع است آن زن که فرزند و شکم گامردا
انامل از ولادت برون نیاید صنعت آن گل کرس و قیق
گنله فارسی باز و سیر برگ میسر برگ حطی
در شب میانی پوست انار از ترنه درم نیمه انیکوفته
در ده من آب بخوشانند تا پنج من بماند صاف
کنند و در پشت زنند و حامله را در آن بنشیند
آن زن که خون بواسیر و خون کشت مغر باز دارد
صنعت آن آب برگ بارتنگ بنشیند و در رقی در آن
بنشیند و در طبع قوا بفرزد که سبب آن زن نافع
و معین بر حمل صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملک
فرز خوش جوشانیده صاف نموده آن زن نمایند
آن زن نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت
ایشان نباشد صنعت آن عسر مقشر پوست انار
گنله جفت بلوط ناز و در آب بنشیند در آن نشیند آن زن
که چون زن بعد از از ان بکارت بلا فاصله در آن نشیند
همیشه فرج او خلق و گرم باشد صنعت آن برگ سداب
انگوری قابض و در آن بعضی شایه قاضیه و تحفه
عطره مذکوره مناسبه جوشانیده و در شتی کرده در آن
نشیند و شراب صرف هم خوب است آن اجرید خمره
و تخم جیم و فنج خمره و تخم نیز آید و شست فرا گرفته از طبع
حراست که بخت باشد و آن دو قسم است یک قسم صفت
ست که در کوره آتاپک پزی آنرا می کنند و این
است در اعمال طب و قسم دوم اجرید خمره و آنرا در کوره
اجر پزی باین طریق می پزیزند که شست خام خشک و در

ترتیب جدید مابین هر دو تریای چوبی را چوب
و یا سکنجین کا و غیر آن گذاشته آتش میزدند تا تمام
چوب یا سکنجین که مابین اجبر است سوخته شود سپس
میگذاردند تا سرد شود پس بروشته بخت در می آورند
واجب گرم است در دویم و خشک است در هیام و غلام
آن با آب غوطه خورده شری منع ظهور آن در آنک
جهت جزا و بواسیر کس کا و جبهه دارم و بنور بنفشه و
استقار کمی و رقی و سورا قنیه و نور و آن قنیه
خون جراحت و در سوس بر برگ اجرید گرم جبهه زهر خط
و بار و در کمی مجرب بود که روغن گل بر آن رچینه
باشند و نیز سکنجین جمع بود سیر است و چون اجرید سفید
آب نمیده در آتش شری کنند تا مثل آغز شود و در
آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بخوش آید و سیر
بجاری آن باز در معرق قوی است و در تحلیل مواد بار
و اعینه و نزلات رفته و در سیر سیدل و میسر و تخم
خشت نیمه و آب نمیده و یا قطعه از آن را خنونی آن
سفید بآتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن
در نه می یا بار چوبینه داری سحیده بر عضو که وجع بار
یا ورم بار و نوشته باشد و بر موقع بواسیر که وسیع
شده باشد کاه نمایند موجب عرق کردن آن
عضو میشود و تخمین و تحلیل مواد بارده که موجب
ست میکند و تحلیل میبرد و وجع و ورم آن تسکین
و طبایع مندر از عم آن است که اگر اجرید ریزه کرده
در روغن کا و اندازند و یک شب بگذاردند صفت
نموده آن روغن را نوشند و ترنه فرستد آن نافع است و اگر
اجر آنرا در این المبارک و چون بنفشه تر گویند از ترنه
اهل یونان نهایت گرم است و سیر و بنفشه و مقدار
معرق و لطف و آشامیدن آن جهت تقویت سنگ
شانه مجرب در بول نافع از برای سائر امراض بار
شانه و کشنده گرم اسهال و سحر است و بخت منقصر
بارد و ریح و نفخه باطنی و ناهرمی و سوسوم بارد
طردن عرق فایز و لقوه و عرقه و قدر و ترناز و
انسا و فاسل و تحلیل خون مجرب یا شراب بنفشه و

قلمادین کبر

و دفع فضلات ریه فیلست و کتال آن بجهت علیل
آب نازل و چشم بجهت نظیر و جمل آن جهت کشودن
خون بواسطه اسقاط دانه آن و دفع کره های معده
و فرجه آن جهت کشودن حیف و اخراج جنین زنده
و مده شیهه سرخ الاثر و سقوط آن جهت صرع و نسیان
مؤثر و دوا که آن کشنده گرم و زدن و مسکن الم آن
و طایفه آن جهت زخم آفتاب و بیعدیل و چون باشد
آن بر موی و مرغ نافع است از برای سیان و آفتاب
آن از برای صرع و لیدادی گفته که چون بچکاند آن
چند قطره در بینی نافع است مضر و راوش ششاق
بآن نافع است از برای فاج و غیر ششاید آن
نافع است از برای فاج نفسی زهر واری گفته اند که
چون اجزای نافع است از برای لقمه و سقوط کردن بآن
و ششاید و تدبیر بآن و قطره آن جهت نفس
و ششاق آن جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضلوع
آن با شش جهت درم سپر زنه های مفید است قدر
ششاق از یک مثقال تا دو مثقال و منقش است بحد
و صلح سرکه و ضرر است بکرمه و صلح آن کثیر است
آن آب سفید آب ندره تازه را ریزه ریزه کرده
یکه هم و آنکه زیاده کم و در آتش سرخ نموده و روغن
زیتون اندازند پس آنرا در قریب معکوس و عن کشند
و در شیشه نگاه دارند و منقحه دیگر از سرخ آب ندره
قدر و در هم یا هر قدر که خواهند ریزه ریزه کرده
در آتش سرخ کنند و روغن زیتون اندازند تا روغن
را جذب کند پس از روغن بیرون آورده و کوبیده در
قرع میلسین بکند و گاو قرع را بلیف خربا و مثقال
آن بکند و کوزه و طبقه ترتیب نمند باینصورت
که وسط طبقه بالا آفتاب و شمشیر باشد و یک کلو
قرع معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس در
بالا نصب کرده تا بایر و طبقه تختانی بهرین قرع
در آورده و آتش بر اطاق قرع برافروزند تا روغن
از قرع قبایله جدا و این را استخراج بطریق تنگین نامند
آرد و قله صاحب بریان قاطع گفته بزم قوتانی معکوس

در تخ لایم آشی باشد مانند کاج که از آرد و زرد بخت
مرد در روغن و غیره بخورند و آنرا بجهت شیهه کشند
از آرد و زرد و زردی سیاه غلیظ ترش شبیه زرد و
زرد رنگ و با خوشه بخش مثل تخم زرد و یک
عدد و و خیاره دارد و در آنجا بر سر و دوتا
و تا زمستان در درختی ماند و برگش بنور المبلد
سیاهی و شرفه دار اندک طوله لانی و خزان نمیکند و
آنها بهندی بجان نامند و به لذت شکا بن جلی مار
و مویانی دارد و آن و نیز رو با ترس و بلعت جوفی
زهر ترس اهل بازند آنرا سیسمان و بهر
شجره الحیره و الیضا حریطه تشدید را گویند و بعضی
را طنن آن است که آنها بهندی سید که بهر نیز
گویند نامند و این محض توهم است زیرا که نیکو
غیر شده دیده نشده و بعضی بنا در رویا یا فانی
یک دو و زرد و آنرا درخت و جمیع مالک ایران
و روح بسیار است و شیهه زبان آنرا قوس نامند
و گش کسرخ و شش کمرنگ و نهایت خوشبوی
طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک
است با فعال و خوش آن گل آن مفتوح سده
و داعی و صام است از برای ششاق و مبر و دمن سجاد
برگ آنرا انداختن بر سر کشنده قتل و در آرد و آنرا
موی است و عصاره برگ آن در بیمار و بار مستعمل
عسل و یا پیچ میخورند نافع از برای قوی و قطع و
در بول قوی و نافع است از برای معده و بار و
و تحمیل خون بجز در مثانه و غی النساء و شرف
اششیم و قدر شربت تاسه در هم است و عصاره
شاههای آن عسل یا پیچ مقاوم جمع معده و
سر حیوانات و غر آن منقش در معده و کمر و
اکثر کرده شود و عاقر سیکر و صاحب آنرا عشی
وقی صفراوی و تنگی نفس و غشاده بصر و دوا
و علاج آن مانند علاج کسی است که فرجیون یا ملا
خورده باشد در ملا و فرجیون است و الله تعالی
خواهد آمد و یکده هم از تخم آن کشنده و عصاره آن

و این غشای نهاد بر ک ششاق آن محل خازن و طول
آن کن صلح بار و و زرد و برگ آن منقش قرع مفتوح
و چون آب برگ تازه آنرا از ده مثقال تا بهت مثقال
با آب زخمیل تازه منقش که بهندی اورک نامند از
بخ ششاق تازه مثقال بحسب حاجت و بهر طبیعت
و بهر دودت فرج زن و سه روز ناشتا بخورد و در جهت
حس طشت آنرا نافع است و زنی که بار نگیرد و بار آرد
نامند باعث حمل ماندن و دیگر دوا کثیر بگویند و در
الزنج را چندان موافقت ندارد و قطره آب برگ تازه
آن در بینی نافع فصلع بار و رطب است و در گوش
نافع رطوبات و دوی و طنین و دوا از برای بار
و بدل آن در روز که در آن سوزنک شهادت و بر
موی و برگ کن است و طبعی است و قشلاق نافع
است از برای طبعی صفت آن بکینه پوست
درخت آن و ششاق آن هر یک بخورم و بایله سیاه
و در هم و بهر را نیکو فته بخورند و صاف نموده و
در هم از آرد و زرد نافع از برای کلی و سفید و دیانین
موی سر قرع آن و دفع قمل است آن بکینه
عصاره برگ و زرد آنرا و در ششاق بآن بسیارند
بار و عن گلبرخ و بهر سازند و چند روز متوالی بهر
بمانند و بهر روز یکبار بخورند و بهر و در بجام فته
بشورند و بعد از حمام بهر و نیز بمانند و بهر را بایله
پوشند اس بدارالت و سکونین حله سیرانی آسا
بفارسه خورد و مانند و گویند آنها بهندی او بهر و
آنرا بجام نامند و نیکو است از عا و گویند و بهر
قیطس و غیر قیطس نامند و گویند که قیطس نیکو
است و در سیاه ایارس بیونانی اسم استانی است
و بهر اسم نیک است و ششاق و ششاق و درخت آنرا
میشود و بر ششاق و خزان نمیکند و ششاق ایتلا
سیر است و چون رسید سیاه رنگ میشود و مرکب اقوا
است و زرد و بار و در آن غالب در اول سر و زرد
حاشی که است و اندک حرارت دارد و آن سبب
اششقی که دارد یا بس قلیق مستین و ششاق و در هم

است و جفت قوی است برگ و رخ و فرو کل و بوم ناز
 نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و حرارت و بیوت
 متواتر است و اسبب عطری را بجهت مایه است
 و سبب قوی و لطیف نیز مایه روح پس تقویت
 و شانت و اناعت و انارت روح بیکدیگر و با سبب
 بر کور و دانی است قوی قلب و دافع حقائق است
 و قوتش یا قوت تریاقیت و متولد میگردد و از آن غذا
 اندک از برای بدن و آن در شکم و مقوی معده
 و جالب طبعیت است و جوی که آنرا میباشند و صالح است
 از برای نفی ادم و دافع باشد از برای سرفه و بیهوشی
 که آنرا میباشند و همچنین سبب آن و شرب آن در شرب
 شربتی که جالب طبعیت است و دافع باشد از برای سرفه
 مگر شربت جالب اسبب شربت شربتی است و بوی میوه
 مقوی مایه و دافع است از دماغ انجریه حاره طبع
 را و اما جالب اسبب بر قوتش غالب است بر دوش
 و بیوت و اگر چه مرکب از قوتها و مختلف است اما انجریه
 حامله را که آن اسبب نیست غالب بر مزاج آنرا برودت
 اگر چه میباشند نیز مرکب القوی و شانت شده مرکب
 قوتها را آن بقیاس و تجربه آن باقیاس پس باقی است که
 در آن انجریه حاره که میرسد بحال شدم دلا است که
 بوده باشند آن اجزای اللفظ و انجریه شوم است اما انجریه
 پس آن حد را که و کمی است از نفس است و تسکین
 نفس بسوی آن چنانچه ستان و میگردد و شربت یا معین
 بارده و راحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده
 باشد اجزای حامل را که مائل تا اعتدال با سبب انجریه
 آن اسبب قطع خون و نفی ادم و مقوی ل و احشا و غلظت
 و جالب اسببالات و عرق گویند مسواک بجرک اسبب
 جدام است و ضما و بکش جهت ضربه نهایت نفی جفوت
 و قیاس بزرگ آنرا کوفته با مغاث هستند که آنرا میسر
 اکثری نامند سوخته و زرد و تخم مرغ سرشته روغن گلشن
 داخل نموده نیامد ضما و نمایند ضما و بکش به نه
 بجهت درم نفی بوسه و نم و حمره و شربتی ضربه و
 و دوحه باشد با قدم و طلا و آن جهت درم حاره و

و ضما و تخم آن جهت سیاه کردن مو با شربت
 قروح با کوب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن
 با عصاره بنزد و کدر و کله و قاقا قیاضا و کنت بند
 اعصاره صیفیه و اعصابیکه و سستی با نه عارض
 شده باشد نهایت مفید است و چون بپزد و رطل از
 آب برگ آنرا بار و غن کخی بنوشند مشمل قوی بلغم
 است و جلوس و در پیچ آن جهت قروح و بر و زخم
 و درم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
 موی یا آب آن جهت منع ریختن آن بسیار مؤثر
 قطور آب و جهت چرک گوش و خاکستر و در رفعت
 و سلاق و دوحه مقوی تیز از توتیا و جهت کلف
 و بخور آن جهت رفع و باد و دفع بوم و سقوط دانه
 بوسه مفید و در ساق و دخت مورد و گریه هم میرسد
 شیبیکه است و آنرا نیک است و میماند در پیچ
 فعال قوی تر از بزرگ و تر است و قد شربت
 تاسه و درم و از عصاره آن تاسه و قیاس و شربت
 بطن تا قیاضا و درام حشر و گویند بشربت طلقا بزرگ
 قوت است و شربت کام و صمد و حردین و شربت
 بخوابی و شربت شفته و امراض الراس و الصداع
 ورق آن در نهایت نفی از برای صیداع حادث است
 ضربه و سقطه و از برای قطع جلد سر و شجیه آن و در
 نمودن یا پس سحوق آن و طلا کردن و لطف آن تا
 موافق چون برگ مورد و را با اندکی از اقا قیاضا و را که
 کوفته با آب سفوفل سرشته بر سر ضما نمایند نافع
 است از برای صیداع و درم حادث در سر و ضربه و
 سقطه و اگر برگ مورد و را کوفته بگلای سرشته اندک
 کا فور داخل کرده خرقه کتانی را بان آلوده کرده بر
 معده ضما نمایند بسیار نافع صیداع بشمار است
 معده بسبب غلبه صفرا بر معده و چون بپزد و را
 بشربت و بکوبند و ضما نمایند بر سر نافع است از برای
 صیداع بلغمی و صفراوی این هر دو را زائل گردانند
 و چون بکوبند آب برگ اس را و صندل سرخ سوخته
 عرق بید در هم نموده و در بینی بچکانند نافع است صیداع

آرام الراس و این آن نافع است از برای اورام
 حاد و در سر است نافع است از برای سبب یا شربت
 از انجریه و متصاعد بسوی سر و در تپ و غیرت چون کخی
 سر نمایند بدن اسبب است آنکه مقوی دماغ است
 دماغ بخار و محمل انجریه جمع شده در دماغ از بخار
 اسبب بوسیدن اوراق و اعصاب و بدوست با آن
 محدث سهرت و صلیح آن سوسن کل غشیه تر است
 آنکه دار و اسد بر یک سوره مانع صحو انجریه است بسوی
 دماغ و قبول دماغ و انجریه را بوسیدن آن در لاس نیز
 مانع صحو انجریه است بسوی سر و دماغ و از این جهت
 این هر دو میباشند نافع از برای دوار و سر حاد
 از انجریه متصاعد بسوی سر و زدن و معده و چون
 برگ مورد را و مخلوط بروغن گل و زرد و تخم مرغ
 نموده ضما نمایند بر سر نافع است از برای دوار و
 سر حاد از ضربه سقطه بر سر و زدن که کوفته که کوفته
 نافع است از برای دوار و سر حاد و بوسیدن آن در غما
 آن بر سر صیداع بده گفته که خرقه نمودن سر و زدن
 مورد و در تپ و حاد و سر و دوار و حاد از انجریه
 متصاعد از معده بسوی سر و زدن و در تپ و حاد و سر
 شیبیکه است و آنرا نافع است از برای دوار و سر حاد
 و از انجریه و الصداع و القلب ضما و بزرگ آن تسکین
 حاد دافع بر آنکه چشم طنج آن یا جو درم حاد و سر
 نافع است و آن از ادویه نافع و سلاق و معده
 و توتیا و توتیا است و قطور آب برگ آن قروح
 گوش آمدن چرک آنرا نافع است و شربت آن جهت شربت
 لینه و غشیه باب برگ آن قروح و استرخا و آن
 در باز نافع و در خجیه آن سرفه را نافع و نفی ادم
 را نافع و جالب شکم و همچنین بک آن مقوی قلب و
 حقا نافع است لفت ادم از فوکه نافع از برای
 نفی ادم حاد است و المعده و الامعاء و الا
 البول المقعد و الرحم و جالب اسبب مقوی معده و بطن

و سهال و ماری و مانع سیلان فضول است خصوص
 رب آن و ضا بر کش بر زمین فاسهال و ماری را
 و گاه حب الاس سبب قوت قبض حبس و اساک خود
 ادرار بول نماید و غم آن نافع است قرحه شانه و قرحه
 البول و در بول و مانع جریان حبض و بواسیر سیلان
 رحم و خروج مقعده و رحم است شرب بلغم آن اگر زینتی
 برگ و غم آن مقوی بخون مانع افتادن آن باشد
 رویدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع
 و مصلح سحج حادث از عرق اشل که بفارسی کرمانند
 سهای دیگر و همچنین ضا و برگ آن و زرد و در آن
 مانع بدونی زینتی و کج ران و دهن و جراحت است
 و فاکستران منقی و زایل کننده کلفه است نسوم
 آن نافع نسوم است خصوصاً کربلا و عقرب و خنجر و شتر
 فصل در بیان جوارش است که حاصل و
 در آنجا حب الاس است

جوارش حب الاس به نجه سحر مندی نافع است
 نصف استماری و سهال حادث از آن و از رطوبت
 معده و صفت آن حب الاس پوست بلبله کابلی است
 بلبله شیر که منتهی از هر یک پوست ورم فلفل و فلفل
 زنجبیل از هر یک ده ورم فلفل قرحه شانه و فلفل
 بسان از هر یک دوازده ورم مصطلی قرمانا کرمانیون
 زیره کرمانی سبیل الطیب نجه قرحه شانه از هر یک
 شش ورم جوز بوانا خواه خم کرفس از هر یک پنجم ورم
 سازن هندی حاما از هر یک چهار ورم کوفته بخنجه
 بسل مصغی شش آن مجموع ادویه شش ورم کرفس
 منتهی حاکم معصوم حب الاس بود ورم است جوارش حب الاس
 ایضا به نجه سحر مندی در قرابادین و امراض معده نافع
 از برای سوراخ و سهال با حرارت و صفت آن
 حب بنیق مسحوق مانند سره و در طل حب الاس مسحوق
 نیم رطل خربوبه بطی گلند فارسی کند زکر که مانع
 ناخواه از هر یک ده ورم کوفته بخنجه شکر صافی بسل
 کف گرفته شش ورم کرفس ورم جوارش حب الاس
 خوزی نافع از برای ستر خای اعضا هرگاه بوده باشد

با آن استه خای معده نیز چون استعمال کرده و بلبله
 تنقیه بخوارش است مسدودات مانند جوارش شرب
 و جوارش از مشک و صفت آن قطط بلخ سلیمه
 قرحه الطیب حب بسان سبیل الطیب هر یک ده ورم
 جوز بوانا ورم خود قماری خام قاقله کبار فلفل
 انیسون اکلیل الملک نارمشک سلیمه شش ورم
 یک چهار ورم لباسه بزنگ کابلی شش ورم
 سه ورم و در نسخه دیگر بجای بزنگ کابلی پوست
 لبه است زرا و در صرح دار صینی شش ورم از هر یک
 ورم زنجبیل سعد کوفی از هر یک دو ورم پوست بلبله
 پانزده ورم و فلفل لذریره فلفل سیاه و فلفل
 هر یک پنجم ورم پوست بلبله کابلی دو ورم حب الاس
 بوزن مجموع ادویه حب الاس شش ورم و در آن
 مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصغی معجون سازند
 شش ورم و در آنکه استار حیا شش ورم
 سمرقندی و اصول انزال کب گفته که گاهی فرا گرفته
 میشود جوارش از نافا و به حاره قافیه و داخل کرف
 میشود در آن حب الاس مکرر اندیده میشود و آنرا غلب
 بر اجزا دیگر تا باشد سهل و عمو در آن ترکیب
 و شنبه میشود و بشیر نبات و این جوارش را
 جوارش خوزی کبیر گویند و منسوب است باول سیک
 این جوارش را فرا گرفته و این جوارش صاف است

از برای سهال معری حادث از برو دت مزاج
 جوارش خوزی صغیر مخزن از عجم زبید حب الاس
 و خربوبه بطی و گلند فارسی و دقاق کند ناخواه
 بد به سب که معجون سازند بشیر نبات یا شرب
 به سیرین از برای سهال معدی با خسارت مزاج
 و باید که گردانیده شود مقدار عجم زبید درین
 جوارش از جمیع اجزای زیاد و پکس حب الاس
 را به سبب این هر دو مرا عصبای غذا را سبب
 غذا یعنی که درین هر دو میباشد و سبب بسیاری
 منفعت این هر دو پس سازد ادویه باید که اقل ازین
 هر دو مقدار دقاق کند و ناخواه از همه کمتر باشد

و بسا باشد که خنجر آبیم بردان این هر دو را
 نا آنکه ملحق شوند بطبقه که می باشد کرفس و دود و
 قنیکه حرارت مزاج کم باشد جوارش حب الاس
 جوزی از اطباءای فارس نیکوست از برای نرمی
 و آنکه سبب بلغم و رطوبت و سوء هضم که از ضعف
 باشد و معده را قوت دهد و صفت آن حب الاس
 جید خشک کرده یک من بلبله سیاه پوست بلبله
 آله منقی طالیسفر از هر یک بست ورم فلفل سیاه
 و فلفل زنجبیل از هر یک ده ورم مصطلی رومی و فلفل
 کردیا انیسون زیره کرمانی بد ورم قاقله سبیل
 سلیمه از هر یک شش ورم جوز بوانا خواه کرفس ناخواه
 هر یک پنجم ورم سازن هندی حاما از هر یک چهار ورم
 کوفته بسل سفید صغیر شش ورم و در آن
 کبیر ورم و این جوارش گرم است و در واسطه و در آن
 و خشک و در اول درجه سوم و در نسخه حکم معصوم
 نو و شقال است و نسخه اول شش ورم جوارش
 حب الاس یک از اطباء غنیمت صفت آن حب الاس
 رسیده جید خشک یک کبیر و نیم سبیل الطیب
 او قیه جوز بوانا پوست نیم رطل فلفل قاقله انیسون
 بوداده خم کرفس بوداده شش از هر یک دوازده
 لباسه یک او قیه و نیم سلیمه چهار او قیه پوست بلبله
 کابلی پوست بلبله لاله از هر یک سه و قیه ادویه راد و
 شرب سحانی یک جوش داده در سایه خشک کرده فلفل
 بخنجه به بلبله شش و شش شش شش شش شش شش
 و این جوارش مختل است در گرمی سردی و خشک
 اول درجه اول و بعضی اطباء گفته اگر اجزا این جوارش
 را در آب بسل بدل شرب سحانی جوش دهند بهتر است
 آن هر دو می فرمایند که اگر در سر که انگور می
 شرب جوش دهند و بدل میباید سبب عمل کنند
 با قدری گلاب بهتر است جوارش حب الاس
 دیگر از اطباء خوز یعنی اطباء فارس نافع
 از برای صفت معده و کید و برو دت معده و
 کید استطلاق لطن و سوراخ و از برای سوراخ

و کسانیکه ایشانرا خون استسقا باشد و زیگوست از برای
طحال و اورار بول صنعت آن فرقه الطیب سنبل
الطیب حب بلسان سیاه از هر یک ده درم جوز
بواج عدو قاقله قرفل انیسون شیطیح هندی کلبل
الملک نارمشک از هر یک چهار درم سیاه درم
کابلی مقشر شست درم و در نسخه دیگر بجای بزرگ کابلی
عقری سته درم داخل است زراوند طول ریوند چینی
اشند از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای زراوند
طول زراوند مسج است و این شهر است و بلبل سیاه
پوست بلبل کابلی از هر یک دو ستار بلبله دو عدو حب
الاس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بخیمیه با عسل و طبخ
که بگللاب که رخته بقوام آورده باشند بشیر شند غریبه
از آن بمقدار مازوی با آب سیر و در نسخه دیگر زنجبیل
و در ستار داخل است و در نسخه ماسر سعد کوفی سینه
استار قصبه زیره فلفل دار فلفل از هر یک بخیزم
حب الاس دوازده ستار داخل است گفت که این
جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سور
استار و صنف معده و برودت معده صنعت آن
قسط بلخ فرقه الطیب سنبل الطیب حب بلسان سیاه
سیاه از هر یک ده درم جوز بواج قاقله قرفل
انیسون الملک شیطیح هندی از هر یک چهارم
بسیاسه بزرگ کابلی مقشر از هر یک سته درم زراوند
در جرج اشنه از هر یک دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر
یک بخیزم بلبله سیاه دو ستار بلبله دو عدو حب
الاس نصف تخیر جند شاوور و در نسخه دیگر قانون تا
بیت نارمشک چهار درم ریوند چینی دو درم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر
ندگوست این دو جزو داخل است سید امیر و در نسخه
گفته که استاد احمد ابوالفرح در کفایت الطب که از
مولفات اوست بجای بزرگ کابلی پوست اترج آورده
و مرا این جواب آمده و نیز گفته که درین جوارش بلبله
سیا را بریان کرده داخل نمایند و این جوارش نافع بحار
در خشک است و اول درجه دوم صنعت جوارش حب الاس

خواری بنسخه حکم معصوم شیرازی نوشته که نافع است
از برای جمع اعراض و ادا کردن که ذکر شد و از برای اعراض
بارده و دماغی خصوصاً از برای لقوه که در وقت ضعف
معده و معود بخار معده بدماغ حادث شود و حضور
وقتیکه با ضعف معده تلبین طبیعت باشد قسط بلخ
سیاه فرقه الطیب سنبل الطیب حب بلسان از
هر یک ده درم جوز بواج عدو قاقله کبار کلبل
الملک انیسون شیطیح هندی نارمشک از هر یک یک درم
بسیاسه درون عقری از هر یک دو درم و در نسخه دیگر
از هر یک سه درم ریوند چینی زراوند مسج از هر یک
بخیزم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی و در نسخه دیگر
بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخه دیگر
از هر یک چهارم قصبه زیره فلفل دار فلفل
از هر یک بخیزم پوست بلبله سه درم حب الاس تا دو
حب الاس را در گلاب جلیانند و بجوشانند و سیاه
و عسل مصفیه سته وزن ادویه بقوام آورند و ادویه
را با آن بسینند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شتر قور
کینقال و در نسخه دیگر جوز بواج زنجبیل سعد کوفی
الذریه فلفل دار فلفل داخل نیست و بلبله دو عدو
است و گفته که اجزا با نبات یا عسل سفید بگللاب
بقوام آورده بحسب مزاج و اعراض ترکیب نمایند شتر
از دو درم تا دو شقال بحسب ضعف و قوت مزاج
صنعت حب الاس بنسخه دیگر کلبل الملک انیسون
قاقله صغار قرفل شیطیح هندی نارمشک از هر یک
کینقال و نیز در نسخه ریوند چینی زراوند طول یک
شقال قسط بلخ حب سنبل الطیب فرقه الطیب بلسان
سیاه سیاه سعد کوفی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی
از هر یک چهار شقال جوز بواج شش شقال قصبه
الذریه فلفل سیاه دار فلفل پوست بلبله از هر
یک دو شقال بسیاسه یک شقال و نیم بزرگ کابلی
مقشر شقال حب الاس بوزن مجموع ادویه کوفته
عسل بقوام آورده سته وزن ادویه بشیر شند شتر قور
شقال جوارش حب الاس خواری بنسخه محمد بن کریم که

که در کفایت سنوری ذکر کرده نافع است از برای علامت
و اسعاف و از لوق معده و اسعاف و قرار فرقه و اسعاف این
جوارش طبوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف
بضم را بنهایت نافع است و تخفیف طبوبات غلیظه کند
و حجت اسهال مزمن شود منده باشد صنعت آن است
زربیب مسجق مانند گل ربع طل حب الاس مسجق
نیم رطل خرنوب بنطی وانه سیرن کرده گلنار فازی
کنند که مزاج ناخواه از هر یک ده درم ادویه را کوفته
بخیمیه بشیر نبات بقوام آورده بل مصفیه بشیرند و در
خوارش حب الاس بوزن مجموع ادویه کوفته بخیمیه
جوارش حب الاس بنسخه دیگر صنعت آن وانه مونیر یک
کرده مسجق مانند گل نو و شقال حب الاس حب قیل
و پنج شقال که مزاج خرنوب بنطی گلنار فازی
کنند که مزاج ناخواه از هر یک ده شقال عسل مصفیه
وزن ادویه بشیر ترتیب نمایند جوارش حب الاس
بنسخه دیگر صنعت آن است سوزن که در سر کفایت
خشک کرده نرم ساینده چون ستر ستر و درم حب
الاس بریان کرده صنعت درم خرنوب بنطی گلنار فازی
که مزاج از هر یک بخیزم و در نسخه دیگر و درم ستر
ناخواه مصفیه سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک بخیزم
کوفته بخیمیه با نبات سفید بقوام آورده عسل سفید بشیر
شتر جوارش درم تا چهار درم و این جوارش نافع برودت
و خشک است و را خرد و به ثانیه و در نسخه دیگر سوزن
تخفه جوز بود و درم داخل است جوارش حب الاس
و دیگر از طبایع خور منقول از ذخیره خوارش شاهی
آن حب الاس سته من سعد کوفی نیم من فلفل ده
استار زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار
تولحان دو ستار کوفته بخیمیه عسل سفید سته وزن
ادویه بشیر ترتیب نمایند جوارش حب الاس
بنسخه شقای میضه اسهال معده را وقتیکه از بلغم و رطوبه
باشد باز دار و نافع بود صنعت آن حب الاس نو و شقال
بلبله پوست بلبله بنطی عسل سفید از هر یک سته درم
قرومانا گردیا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب قاقله

قسط از هر یک ششصد گرم جز بواجب کفرش نمانده از هر یک
یک پنجم سابق هندی حمالا از هر یک چهارم کوفته
بخیه تبسلی کسر شده و در شیشه دیگر فلفل دار فلفل کبیر
از هر یک ده درم داخل است و دودهای حب الاس نافع
از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن دندان
صنعت آن حب الاس تخم خشخاش سفید کند و دیگر
سه کوفنی از هر یک نیدرم کوفته بخیه باز زده و تخم
برنج با شربت حب الاس بدینند

فصل در بیان ادویه نیکه اصل و نمود
در اینجا ورق حب الاس است

وین الاس علمی فرموده اند که از اختراع حضرت
علامی و الداجد حقیر قدس سره است نافع از برای
درم حار و صداع حادث از ضرب و سقطه بر سر و چون
کرده شود بر سر بعد از ضد صنعت آن آب سور و چنانچه
کافی بر که انگوری از هر یک ده شقال روغن گل
بست شقال مجموع را در قدر مضاعف بخوشانند آب
رو و روغن بماند و برگ شود و شقال عود و صلیب
مناف بنیادی که آن مناف است و سیست و بنیادی
میله کبری نامند از هر یک شقال کوفته بخیه و تخم
بر روغن مذکور نموده در پادون بسته بمانند تا نیاید
مخرج گردد پارچه کتانی یا بان آلوده کرده بر سر
ضماد نمایند وین الاس یک از این سوسن نافع در آخر
تر اند و درم صداع حادث از ضرب چون ضاد کرده شود
آن بعد از ضد قیال صنعت آن آب برگ مورد و
آب برگ سر تر آب برگ بید تراخا کو بید آب آنرا در
نصف فن آنها روغن سوسن داخل کرده در قدر مضاعف
بخوشانند تا آبها سوخته روغن بماند پارچه بند را با
تر کرده بر سر ضاد نمایند وین اس از یوسف ساهر
صنعت آن آب برگ مورد بست شقال آب برگ
سر تر آب برگ ابل آب برگ بید از هر یک ده شقال
برگ کاه کو بیده فشرده آنها را گرفته روغن گل
روغن سوسن از هر یک ده شقال داخل کرده در قدر مضاعف
بر پزند تا آبها سوخته روغن بماند برگ مورد و تخم خشک

کرده فشار کنند از هر یک شقال کوفته بخیه
دران داخل کرده در پادون بسته بمانند و دیگر و زرده
تخم مرغ خام داخل کنند و دندان بمانند که چون بر شود
بر بندگی مالیده بر سر ضاد نمایند وین الاس شقال
در ضرب و سقطه سر و شیشه و یا به صنعت آن برگ سر تر
برگ سر تر از هر یک دو کف و در شقال روغن
سوسن بخوشانند پس صافی نموده لاوان کیشقال
دران حکم کرده اکلیل الملک قصب الذریره گل آبی
شب یمانی از هر یک شقال کوفته بخیه بشند
و در پادون بسته بمانند تا چون مرهم شود بر بارض
هندی مالیده بر سر ضاد نمایند و اگر آب برگ نموده
و برگ سر تر نباشد خشک آنرا از هر یک کف کوفته
شرف آب بنویسند و صبح در روغن بخوشانند آن
مقدار که آب سوخته روغن بماند صافی نموده روغن
دران حکم کرده ادویه را خشک نموده داخل نمایند
وین الاس بر شیشه حکم صالح فان رجعت شقال
صنعت آن برگ مورد و ده شقال تخم سور و شقال
کندر زکریسیا و شتان آمله منقی لاوان از هر یک
سه شقال روغن کنج سیست شقال اختار اسبوا
کندر نیم کوفته شب در شتا و شقال آب بنیسا
و صبح بخوشانند تا بنصف رسد بماند و روغن
را دا خل کرده بخوشانند تا آب فته روغن بماند
صافی نموده و شیشه نگا بدارند وین الاس نافع
از برای رویانیدن موی و سیاه کننده آن پوست
کنند و تقوی عصاب است صنعت آن آمله
در آب برگ مورد کهنه ضعیف مسادوی آن تقوی
روغن کنجد داخل کرده بخوشانند چنانکه آب فته
روغن بماند وین الاس بنجیه دیگر صنعت آن
بگیرند برگ مورد و یا حب الاس هر کدام که بشود
و یا تخم وزن آمله شقی یک هفته در آب
برگ مورد بنویسند پس روغن کنجد
بوزن تقوی داخل کرده بخوشانند تا آب
برود و روغن بماند صافی نموده و شیشه نگا بدارند

و بکار برند وین الاس دیگر سر و خشک است و فلفل
و تقوی اعضا و نافع قبول مواد و جهت التیام ضما و
قوی سر و شور و شقاق و بنج و استرخا و مغال و
سوخا و تقویت موی و سیاه کردن آن منع سیاه
سیلان عرق و منع بخار و درم بکایه نافع است
صنعت آن بکایه ند آب برگ مورد تازه و دیگر ناش
آب طبوخ سور و خشک هر کدام که باشد و بابل آن
روغن تیون بخوشانند تا آب برود و روغن بماند
وین الاس دیگر که مانع رنجین شود و علت تشنگ
ست و کبیت و اهل طب سفید است چون کوفته
از موضع و اهل طب وید شقال بن روغن کویا
رویان حکیم سر محمد سون گفته که این بن محرق
صنعت آن برگ مورد و یا زده شقال برگ خشک
سه شقال در چهار صد شقال آب بخوشانند تا
رسد صافی نموده با یکصد بست شقال روغن تیون
بخوشانند تا آب رفته روغن بماند لاوان شقال
دران حکم کرده استعمال نمایند وین الاس بنجیه دیگر نافع
از برای صداع حادث از ضرب و سقطه نا ایستاد
شده باشد صنعت آن برگ مورد و سر و کف برگ
سر تر برگ خطمی تر اکلیل الملک از هر یک کف کف آب بنیسا
بگیرند و اگر تر نباشد خشک آنها را در آب بخوشانند
بخشانند و آب آنها را بر او درند و آب پس روغن سوسن
نصف فن آنها و شرب کنند و فلفل و چند جو خوراک
قصبی بره گل از شیشه یمانی کوفته و در خرقه کتانی
بسته بان بخوشانند و بست بمانند و نقشانند تا آب
در است فلفل و روغن شود پس کبیه او را فلفلند
خرقه را باین بن تر کرده بر سر ضاد و بند آنکه وین
الاس نافع است از برای سبب حادث از تجارت شقال
سکودلغ و درج و غیرت ندین سران بخت آمله
مقوی و مانع و مانع بخار و محلل انجیره ماله در سر
و نیز چون آنرا مخلوط بگلایه سرکه نمایند و غرق کنند
سر را بان در علاج داعی که بوده باشد با آن علامت
خون بعد از ضد استفراغ ملج بلج تقویت سری کنند

و نافع است این نوع صرع را و نیز نافع است صرعی که بوده باشد بسبب صرع و آنچه که قبلاً سرگشته آنکه مانع دروغ و محال تجربه است و اگر در نوبت سجا بکشد روغن گل سرخ فرا گرفته از زیت انفاق باشد بسیار اقوی و نافع و این الکس نافع از برای راسه رعنیه حوادث از کثرت شرب شراب مسبب آنکه بقوی دماغ است و بوجایس کلینی گفته که تدریجاً بریان نافع است از برای راسه رعنیه حوادث از برای راسه رعنیه شراب سید اسمعیل گفته که تعریق سر به بین آس مضرو با سرکه نافع است از برای رعنیه حوادث از کثرت شرب شراب این نوع قوی گفته که تقویت دماغ برین اثر نافع است رعنیه حوادث را از ضعف بسبب کثرت شرب شراب ابوسهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعنیه حوادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده شود از شرب شراب مطلقاً و تقویت دماغ کرده شود و برین آس مضروب بقدر قلیلی از سرکه خمر و نیز نافع برین نافع است از برای استرخای بیش گفته که نفع برین آس نافع است از برای استرخای اعصاب و تقویت اعصابی سترخیه است صنعت آن بگیند مورد تازه تر و بکوسند و عصاره آنرا بگیرند و اضافه آن نمایند روغن کنجد بازیت انفاق در هر سه رطل از عصاره دو رطل و بن در نوبت دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل و بن بچوشانند و در قدر مضاعف و تا بهل بروز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند بنشیند و روغن بچند تازه چهار رطل و سبب رطل مورد خشک سور و را بگویند و در شراب عینی یا بنیند زبیب و سل داخل کرده یک شبانه روز بگذارند پس روغن را داخل کرده بریزند تا روغن بماند یک که خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب معصور و در داخل نمایند و برین صافی نموده و در شیشه نگا دارند و رب حب الکس مسکن قی و دافع خمار و مانع صرع و بخلات بدماغ و نافع از برای فحقان و سرفه و اسهال مزمن و موی در ب و سچ و فشا لدم صنعت آن رب الکس بگیند

و بریزند تا القوام آید و اگر حب الکس رطوبت باشد حب الکس خشک را بریزند تا محال شود و بسیار لایند و پاوده آنرا باز بریزند تا بقوام آید و را داس نافع از برای دمع و نظیره و سلاق و کجبت کلف نیز صنعت آن بگیند اعضا نازده آن و در کوزه نوری کرده سرکه تا بکلی حکمت محکم نموده و در تنور تا فته بگذارند تا بسوزد و دور مار کرده و آن را مودو ترست از تو تیار و نفع از برای امراض مذکور -

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها حب الکس است

سفوف حب الکس نافع از برای سهال و سعال منقول از قرا بادین ایضاً صنعت آن حب الکس مسخو شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامی از برای کرم و صمغ عربی بریان خیزرم کوفته بخیه شربت درم سفوف حب الکس نافع از برای سهال اطفال و غیر اطفال کاین نافع است صنعت آن حب الکس بریان و انار دانه بریان کاین هر دو را نیکو سخن نموده باشد طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارنی مصطفی رومی گل سرخ منزوع الاقاع اجزا مساوی کوزه مطبوخ باطفال بزرگان کینقال تا و کینقال بار بربین و بار بربین برین سفوف حب الکس نافع از برای بول در فرش صنعت آن حب الکس تازیانه کرانی مدبر فرو مسایوی کوفته بخیه هر صمغ و درم آن بخورند سفوف حب الکس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفش فلیط یا بوده باشد با خرنوب در صمغ و سرفه با جرات شربت در صدر و لیس بطن صنعت آن حب الکس شاه بلوط خشخاش سفید بوداده خرنوب شامی مغر تخم خیار خراش قساوی صمغ عربی نیم خرد کوفته بخیه سدریم آنرا با آب بنوشند و سقوط آس نافع از برای صرع و از صرع و سقطه با سرکه صنعت آن آب برگ نموده عرق بید صندل سرخ سوه در هم مخلوط کرده و برین بکشانند و سویق الکس صلیحان سهال بلغمی زلق لاسعا و طبر در نافع است چون خورده شود با بعضی بوب تا بعضی

صنعت آن بگیرند حب الکس سید حبیب خشک نموده بسیارند بریزند و عین الحاحبت بقدر ضرورت بخار بریزند فصل در بیان شربت های تیکه اصل و عمود در آنها حب الکس است

شراب حب الکس نافع است صنعت معده را و طبع را و مقوی احشای و قطع میکند سیلان رطوبت را بسبب معده و اسهال و حبس میکند خضی را و صلی است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان طویا از رحم صنعت آن بگیرند عصاره حب الکس با بن شمع که بچوشانند آنرا تا بخت شود پس صاف نموده و عصاره آنرا داخل کرده و در طبع و دهنه تا بقوام آید و بعضی بگیرند عصاره آنرا بدین قسم که میگویند تا نه آنرا و فشرده آب آنرا میگیرند و بچوشانند تا غلیظ شود و شلت پس عسل مقوی داخل کرده و بقوام می آید و بعضی بگیرند حب الکس را و خشک میکنند و میگویند و داخل میکنند در آن آب شراب کینه از برای کسب و یکا و قیبه جوشانده صفت میکنند و با لبقوام می آید و شراب ورق الکس نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و بن و کخیاله در آن استرخای لسه و در جمع گوش که خارج شود از آنرا بچک قطع میکند عرق را صنعت آن بگیرند طاف ورق آس اسود یا برگ و حب آن بگویند و بگیرند از آن ده بن بیدارند در بن سدر طاف از آب انگور و بریزند تا بهر دو یک ثلث و دو ثلث بماند صاف کنند بچوشانند با قدری از عسل مقوی با تیش ملائم تا بقوام آید و در ظرف صینی نگا دارند و استعمال نمایند شراب ورق الکس دیگر که تقطیر ببول و بول لدم را سود دهد صنعت آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار مرکی صافی کنند رگ گداز فارسی بلوط از برای کرم و بر با شراب انگوری یا باب بچوشانند و صاف نموده هر صلیح مقدار یکا و قیبه بنوشند و شراب حب الکس که در افعال قریب است بر آب آن نافع از برای تملل لیس معده و قسام بوسه و سهال غنم از معده و معالیه صنعت آن بگیرند حب الکس تازه یک سن در سه سن آب بنیزند

تا هر شود پس بدست بمالند و ببالند و پانوده آنرا
با نیم من نبات سفید بقوام شراب آوند صفت آن
شراب بسخنه زد بگر بگرند حب الکاس و نیم کوفته دریا
مثل آن آب نجیسانند پس بچوشانند تا بر لب رسد
پس آنرا مالند صافی نموده بوزن صافی آن نبات
داخل کرده بقوام آورند شراب الکاس و دیگر زنجیر
و نفث الدم را و زرق الدم از هر عضو که بماند
صفت آن آب الکاس نیکو کوفته بست در صندل
سند بگلای سوده و درم تخم خشخاش سفید بقدرم
همه را نیکو کوفته و در وطل آب یکشب نجیسانند و صبح
چوشانند چون ثلث بمالند صافی نموده با قدر سفید
رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگه دارند شتر گاو
شراب بمالاس قاضل سهال و زلق الاسهال موجب
ست خصوص و قیحه با سفوفی قاضی بنوشند صفت
آن بشیرین آب امرو و آب بشیرین آب انار
از هر یک یک رطل گرفته مقدار خل مشقال حب الکاس
نیکو کوفته در آن نجیسانند پس بچوشانند تا نصف
صافی نموده باز بچوشانند با شش ملائم تا بقوام آید
استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد اول مرتبه که از
چوش میدهند در کیسه کتابی مصطکه روی عود و بهر
سنبل الطیب سک المسک از هر یک دو مثقال
کوفته داخل کرده سر کسیر را بسته دهم کسیر را مالند
تا قوت بشرب باز دهد چون آبجا نصف سد کسیر
دایده شیر آنرا بر آورده بفشارند و کیسه دور کرده
آنرا صافی نموده بقوام آورند شراب الکاس منجنق شقای
صفت آن آماقه منقی یک مثقال حب الکاس و مثقال
پوست بخیخ انجبار گلزار گل سرخ تخم حانه بری از هر یک
دو درم بشیرین گلاب از هر یک بست مثقال شتر
صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت بنزد شراب
حب الکاس موسوم بشربت مورد از آن اطفال از
خمرات صاحب خلاصه التمار است و شرو سهال
با هم عارض ایشان گردد و عظیم النفع و موجب بست
زوده صفت آن بکیر تخم مورد و خچره رسیده و در

و جز و امرو و نیم خچره یک جز و هر دو را نیکو کوفته
آب چندان بچوشانند که حل شود پس بدست بمالند
و ببالند و با قدر عود سفید بقوام آورند و بعضی
گلاب اضافه کرده اند شتر چقدر بر دشت طبیعت آن
و بند و داخل نکردن گلاب اولی است -

فصل در بیان ضما و استیکه اصل و نمود
در نهنا حب الکاس است

ضما و حب الکاس نافع از برای اسهال معده صفت
آن یک اصل زعفران از هر یک یکدرم شسته و دوم
مصطکه بقدرم سید کوفنی بخدرم نصب الذریزه
دوم را یک ششدرم تخم کرفس حب الکاس
مازوی سبز از هر یک یکدرم کوفته بخیه شراب
قاضل شسته بر شکم ضما و ضما و از برای
صداع حادث از ضرب و سقوط و شجه صفت آن
اطراف مورد و تر کوبیده که دو گل از منی عصا و ما
عصاره انجبار آرد و عدد حوض کمی اقا قیاض
آب برگ با رنگ سوده باقی آدویه کوفته بخیه با
صندلین و اطراف مورد کوبیده شسته ضما و ضما
ضما و دیگر که همین منفعت دارد و صفت آن برگ
مورد و دو کف کسیر با اندک از اقا قیاض را یک کوفته
بخیه با آب سفرجل شسته بر سر ضما و ضما و
دیگر که همین نفع دارد و صفت آن برگ مورد و کف
کسیر با اندک گلزار فارسی و پوست انار نیکو کوفته بر سر
شراب انگوری و آب خالبره بنزد تا هر شود پس قدری
سک اصلی عود و هندی نصب الذریزه مغاث هندی
کوفته بخیه در آن داخل کرده در پادون سنگی آرد
مورد و بدست بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضما و ضما
ضما و دیگر قلی فرموده اند که از حضرت استاد می داند
ماجد فقیر است قدس سره از برای صداع و دوم
حادث در سر بسبب ضرب و سقوط و شجه صفت آن
آب برگ مورد و گلاب از هر یک بست مثقال روغن
مورد و روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگور
پنج مثقال آب برگ نارنگ یک پنج مثقال همه درم

بچوشانند تا آب برود و روغن بمالند آرد شش
آرد سیده از هر یک کف عود و الصلیب مغاث لیداد
مغاث هندی که آنرا کله و بندی سیده لکوی بنند
از هر یک پنجغال کوفته بخیه با آن سرشته پارچه کن
را با آن آلوده کرده بر سر ضما و ضما و ضما و
نافع از برای صداع حادث از ضرب و سقوط مستعمل بعد
از خمد و منفی خون و تبیین طبیعت بشایا فایده
و مسلمات مانده صفت آن آب برگ مورد و تر و آب
برگ سر و تر و آب برگ اصل آب برگ بر سر که نه
را کوبیده فشرده آب گرفته باشد روغن گل سرخ
روغن شون در روغن مورد داخل کرده در قد و صفت
ببر بند تا آب رفته روغن بمالند برگ مورد و شک برگ
گل سرخ فشا رنگه کوفته بخیه با آن سرشته در پادون
یک سه بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضما و ضما و
دیگر قریب به ضما و ضما و ضما و ضما و ضما و
حادث از ضرب و سقوط صفت آن برگ مورد و تر و برگ
بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنرا بکیر و روغن
سوسن در آن داخل کرده با شراب مطبوخ کشته بنزد
با قدر خواکلیل الماک و در یکی صافی نصب الذریزه
کوبیده پس چون نیکو بخیه شود شب بمانی گل سرخ
کوفته بخیه با آن نخل طانوده در پادون سنگی بدست
بمالند تا چون مرهم شود ضما و ضما و

فصل در بیان طلا با نیکه اصل و نمود و در آن
حب الکاس است

طلای حب الکاس الکافوری نافع از برای خفا و خف
سبب بنور معده صفت آن حب الکاس برگ سیب
برگ گل سرخ گلزار فارسی مازوی سبز صندل را یک
سباق اقناع رمان حاض از هر یک بخدرم کافور
قیصوی نهدرم باب برگ مورد و سرشته بر صند طلا
نمائند و اگر کیدرم زعفران و دو درم عود و هندی از برای
تقویت با قنده داخل کنند بهتر است طلای نافع از
برای صداع حادث از ضرب و سقوط صفت آن آب
بروغن گل سرخ روغن قسط حبست و قسط مزاج کدو برگ

کوفته داخل نموده بر سر ضما و نمایند عصاره حب الاس
نفت الکرم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن
و معده و نجارات لیسره و سرقره بر طوبی و زرد و تشنگی و سرقره
دار و در ب رافع است چنعت آن کبیر و الطیب
رسیده جید را و افشاده آب آنرا گرفته خشک نمایند
و عند الحاجة بکار برند مقدار شربت آن تا سه وقیه
است اگر شد القرض خوانند از خام آن اخذ نمایند

**فصل در بیان اقراص که اصل و عمود
در آنها حب الاس است**

قرص حب الاس مستعمل در هفیه که فی و اسهال
شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد
صنعت آن حب الاس سابق کز نافع گل از منی بلوط
نشاسته بریان مقل کی از هر یک ده درم پوست انار
باز و سبز از هر یک بخیرم کوفته بخیته باب بود شسته افرو
سازند شتر قویک شغال تا دو درم قرص حب الاس نافع
از برای سعال با اسهال صنعت آن حب الاس
ششانی سب سفید بوداده از هر یک پنج شغال بر او
شغال صمغ عربی دو شغال نبات سفید نشاسته
بوداده از هر یک دو شغال کوفته بخیته بلعاب بر فوطا
و لعاب حب السفرجل شسته اقراص سازند هر قرص
سه درم یک قرص را با ماه اشعیر یا شرب حب الاس بنوشند
قرص حب الاس مطفی حرارت نافع برای سعال با حرارت
و سعال صنعت آن حب الاس ده درم برسیا دشمن
نقر تخم خرنوبه از هر یک بخیرم رب السوسن صمغ عربی
بوداده از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته یا آب شیرین
یا آب فلفله سرشته اقراص سازند شربت سه درم

**فصل در بیان معالجاتی که اصل و عمود
در آنها حب الاس است**

مجموع حب الاس خور می بنوشد محمد بن کرمانی
اسهال بعدی زانیکه قوت با صمغ سبب طوبی که وسط
شود میان معده و فم صمغ شده باشد باید استعمال نمود
بمقدار دو درم و طوبی با بایج فلفله و جوارش نارمشک
صنعت آن دانه انکور که آن انکور را در سرکه انداخته با

دوانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم گویند
سی درم حب الاس شصت درم خرنوب بنفش گنداقا
از وی سبز از هر یک دو درم کنند تا نخله سه درم کوفتی
مطبوک روی سنبلی الطیب از هر یک بخیرم کوفته
باشکیر بقوام آورده با سبب صمغی سبب شتر قوی
سه درم تا چهار درم و در نسخه نو یک حب الاس پنج آن کرد
است مجموع حب الاس خور می بنوشد عیسی بن
صهار بخت صنعت آن قسط قرقه الطیب بسیار
سیلخه سنبلی الطیب از هر یک ده درم خرنوب سبب
چون بوا چاه عدد قاقله قرفل انیسون اکلیل ملک
شبه طح بندری از هر یک چهار درم ریوند چینی را و
طوبی نشسته از هر یک دو درم بسیار سبب برنگ کالی
مقشر شست درم نارمشک قصب الزریه فلفل انقضا
از هر یک بخیرم بلبله کالی منقعی از نو دو سار بلبله و
حب الاس بوزن مجموع او ویه و در نسخه دیگر فلفل درم
سعد کونی ده سار است کوفته بخیته باشکیر بقوام آورده
با سبب صمغی است دوزان او ویه سبب شتر قوی حب الاس
نافع از برای ضعف اسکمه سعده سبب زیادتی طبع
و از لاق طعام چون استعمال کرده شود بعد از آن در دهان
با بایج فلفله صنعت آن حب الاس منقعی از دانه ده
است از مویز بریان نیم من خرنوب بنفش گنداقا
کنند و ذکر کز نافع از هر یک ده درم نخله دوازده
درم کوفته بخیته بغسل سبب شتر قوی سه درم بخیرم
مجموع حب الاس نافع از برای اسهال کبیری
انفع جاذبه کبیر داین مجموع جاذبه کبیر قوت
صنعت آن سیلخه سنبلی زعفران از هر یک سه درم
قصب الزریه عمود و بلبلان سعد کونی تخم کز قمران
هر یک بخیرم جوز نواج عدد قاقله قرفل انیسون
نشاسته و در نسخه دیگر بخیته نشاسته بسیار است
و این اصح است کنند و ذکر از هر یک دو درم نشسته لا و
از هر یک دو درم و نیم قروان سه درم سبب صمغ
درم و در ششمان سه درم نخله چهار درم حب الاس
بریان کرده منقعی از سه درم سی درم کوفته بخیته بخیته

**فصل در بیان نطولاتیکه اصل و عمود
در آنها حب الاس است**

نطول ورق الاس نافع از برای صدماع حادث
ضربه و سقطه و قوی نافع صنعت برگ بود و خرد
پوست انار سابق گنداقا فارسی عدد اقاقیا گل سبب خشک
از هر یک خرد و کوفته با آب بخیته صافی نموده نقل آنرا
بر سر ضما نمایند و خرقة را با آب آن تر کرده بر سر ضما
نمایند نطول مقوی سرنافع از برای صدماع حادث او
سقطه صنعت آن برگ بود و گنداقا فارسی عدد سابق
منقعی پوست انار ورق گلشن منقعات بغدادی کوفته
کفی در آب چوشانیده آب آنرا بر نطول نمایند و
را بر سر ضما نمایند آن بری آنرا اسهال و سفرنا نمایند
بحرین زرد گویند و در بحان القبور نیز نامند و بویانی
در سیاه غیا گویند و در سفرم سم فارسی مورد و بری
و توهم کرده کسیکه گفته از خراست لافاری مورد و
گویند برگ زرد تر و لفتی از تنبانی است و طرف آن
تند شنبلیله بنیان و چوبش صلیب قدس کنه از در
و درش نهایت سرخ و شد بر دوازده سطر برگ شیرین و
شاههای بسیار از یک اصل میرد و در زستان بر
آن نمیزند و بسیار نافع بوییدن آن نافع است از
برای رطوبات و باغ و آتشامیدن آن نافع است از
صمغ و آتشامیدن تخم کز آن با شرب هفت صمغ
و بقیه تقطیر عمل طوی و در قان اسهال در رفع او بار شتر قوی
بکوبند و باغ شتر قوی و بقیه تقطیر عمل طوی و در قان اسهال در رفع او بار شتر قوی

شربت به چون سازند شربت به چهار درم و محسبون
حب الاس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب
الاس ده درم پوست بلبله کالی آنرا بریان کرد
از هر یک هفت درم قشار کنند بخیرم همه آب
آتشامیدن چند مرتبه به بزند و خشک نمایند پس نرم
گویند یا رب بود و همچون سازند همچون حب الاس
که همین صنعت دارد و صنعت آن حب الاس یک خرد
لاون ربع جزوی کوفته بخیرم هر دو منقعی
نوی و جزو شربت به چون سازند شربت شش شغال

**فصل در بیان نطولاتیکه اصل و عمود
در آنها حب الاس است**

نطول ورق الاس نافع از برای صدماع حادث
ضربه و سقطه و قوی نافع صنعت برگ بود و خرد
پوست انار سابق گنداقا فارسی عدد اقاقیا گل سبب خشک
از هر یک خرد و کوفته با آب بخیته صافی نموده نقل آنرا
بر سر ضما نمایند و خرقة را با آب آن تر کرده بر سر ضما
نمایند نطول مقوی سرنافع از برای صدماع حادث او
سقطه صنعت آن برگ بود و گنداقا فارسی عدد سابق
منقعی پوست انار ورق گلشن منقعات بغدادی کوفته
کفی در آب چوشانیده آب آنرا بر نطول نمایند و
را بر سر ضما نمایند آن بری آنرا اسهال و سفرنا نمایند
بحرین زرد گویند و در بحان القبور نیز نامند و بویانی
در سیاه غیا گویند و در سفرم سم فارسی مورد و بری
و توهم کرده کسیکه گفته از خراست لافاری مورد و
گویند برگ زرد تر و لفتی از تنبانی است و طرف آن
تند شنبلیله بنیان و چوبش صلیب قدس کنه از در
و درش نهایت سرخ و شد بر دوازده سطر برگ شیرین و
شاههای بسیار از یک اصل میرد و در زستان بر
آن نمیزند و بسیار نافع بوییدن آن نافع است از
برای رطوبات و باغ و آتشامیدن آن نافع است از
صمغ و آتشامیدن تخم کز آن با شرب هفت صمغ
و بقیه تقطیر عمل طوی و در قان اسهال در رفع او بار شتر قوی
بکوبند و باغ شتر قوی و بقیه تقطیر عمل طوی و در قان اسهال در رفع او بار شتر قوی

رطوبات دماغ و صلبان بلغمی نافع است این با سه جوی
 قوت آنرا مثل باد آورده و می رسد و بعضی قوتش بر
 قوت آنست که نتواند و این تمیز است ضرب و سقط
 که بر اعضا واقع شود با نفع است مفید و نفع
 آنست که هندی است و با صطلاح اطباء استخوان
 عرق شکم و ریه را آسونانند و نزد مقدسین ایشان نمید
 سگری موه را آسونانند و مزاج عرق سگری در او
 درجه دوم گرم است اما هرگاه آنرا با آن ادویه دوباره
 عرق کنند دیگر در گرم و تر باشد آنکه بسیار باشد که برسد
 حرارت آن با خرد درجه سوم آسوتا لیف اطباء میهند
 نهایت مقوی باه و مقوی جمیع قوتها و بدن است و
 و نشاط آورده و دفع و حسن لون است و صنعت آن اندک
 لیکن فند سیاه نیم من گل دهاوه و دو سیر در چینی نیم سیر
 کباب چینی نیم سیر زردک را پاک کرده استخوان آنرا در
 کرده نرم بکوبند و باقی ادویه را نیکو فته با قند لیمو
 در خم نمایند و باید که خم کنند و شعله باشد و در زیر قند
 خاکستر است و یک روز و فن نمایند پس بر آورده سیاه
 و در شیشه گاهارند و هر چند که نهند شود بهتر است شتر
 نیم سیاه تا یک سیاه عرق آسواز ترا کب آن مرحوم
 نافع است از برای معده و کبد بار و مفید است
 و از مزاج بار و دوا مرض بار و مانند مالخو یا و
 و جمع معده و ضعف کرده مثانه و اختناق رحم و ادغام
 مفصل بار و در مزه و استسقا و قاطع بلغم است و قوت
 سودا و انهای طعام آورده و ضعف باه را که از بر قوت
 و بلغم باشد نهایت نافع است حتی آنکه عاده باه کشا
 را که مایوس شده باشد از آن سکند و نشاط و سرور
 می آورد و در رنگ رو را نیکو میکند و اندک مقوی بدن
 و بسط نفس میکند و توشش را از اصل سیکر داند به سبب
 ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را سوافی است
 گرم مزاجان را مضرت است و بسیار باشد که در مزاج ایشان
 موجب خرق خون سائر اعضاء شود و موجب امراض
 متولد از آن خرق اعضاء و امراض سوداوی متولد
 سوداوی محترقه تولید صفرا و جمیات صفرا و کبد

مصلح آن کلاب و عرق بید مشک عرق گوزبان
 عرق شاهانه و عرق نیلوفر و عرق کاسنی عرق
 است از برای عرق تولید سودا و تبون و شربت کاس
 و شربت را بنین و شربت به شش و شربت مغز و شربت
 بلغمی و شربت فواکه ترش و شربت رعد و در مثال
 اینها است از برای منع تولید صفرا صنعت آن فند سیاه
 دو از ده من تبریز سوزن سرخ سه من تبریز پوست
 میفان سه من تبریز پوست بلبله کابلی یک چهارم
 من تبریز آله شفته هفتاد و پنج مثقال بر گل بتبول
 برگ نارنج از هر یک بالغه عدد دهم را یکجا کرده در
 کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلاث خم خالی ماند
 و اگر آب گرم باشد بهتر است پس آن خم را در گریز آب
 و فن کنند اگر در رستان بسیار باشد چهارده روز و در
 و یک روز و اما کمتر تا جوش خورد و کف بر سر آورده و کف
 بگیرند و چون از جوش فرو نشیند رسیده باشد پس
 آنرا از خم برآورد و عرق کنند و در آن عرق خود لیمو
 و در چینی سکیدانی نیون از هر یک دوازده مثقال
 و نیم پنج مثقال بزرگ سفید پنج مثقال بزرگ کبیر
 موه جگر است از هر یک پنج مثقال ناخواه است
 و پنج مثقال باویان هفتاد و پنج مثقال تبیه که
 معمول اطباء میهند است و در ظرف با دوش و شستاد
 مثقال دو به را نیکو فته عرق نکور را بر آن کرده
 یکشنبه روز بگذرانند پس عرق کنند بطریق کلاب اگر
 ساده خواسته باشند همین را در مثقال پس از غذا
 و در مثقال بعد از غذا بخورند و اگر خواهند آذوقه و
 را داخل کرده مرتبه ثالث عرق کنند و ادویه شست
 گوشت برهه الماک بزرگاله فریه که استخوان چربی آنرا
 جدا کرده باشند از هر یک نیم من تبریز و در شیشه و یک
 یک من است گوشت مرغ جوان پنج قطعه گوشت دراج
 گوشت کبک از هر یک یک قطعه گوشت قطعه که لغاری
 سنگ خوار و دهنده گوشت پانزده قطعه گوشت کبک
 خلف تازه برآورد و آنرا در پنج قطعه گوشت کرد و این
 گوشت خشک فرغی پنجاه قطعه مجموع را از چربی جدا

جدا کرده گوشت خالص آنرا در ورق کرده دارد
 بسیار کشنده خشک صندل سفید قرقر لعل عود هندی
 عود صابک گسرخ صغیر فارسی زبیره کرمانی جوز بول
 از هر یک ده مثقال کوفته بران گوشتها باشند و در
 یک لقره یا سی تازه قلعی با شش ملائم آنرا که بو
 دهند که گوشتها شروع پس فادان آب نمایند و آن
 رطوبت خشک نشود پس عرق نکور را بر آورده آنها کرد
 بهمن سرخ و سفید مثقال مصری عود هندی عود
 اصالیب نارنج زرباد با شش من سبیل الطیب
 سافج هندی سیلخه دانه پهل قرقه الطیب از هر یک
 پنج مثقال گل سرخ گل سفید سیمی الجری و در صینی که
 لغاری گل شکین و هندی پیوتی نامند از هر یک
 نیم من تبریز داخل کرده عرق کنند عین شربت عرق
 از هر یک دو مثقال و نیم و در مشرب بگذرانند تا عرق
 بزد و آن بکشد عرق آسوتا لیف آن مرحوم موافق
 گرم مزاجان تفریح تمام آورده و نشاط بخشد و صفا
 سودای خرقه و مالخو لیمای حرقی را نهایت نافع
 است صنعت آن فند سیاه است و چهار من تبریز
 پوست و رخت میفان سه من تبریز در خم کرده آب بر
 روی آن کنند آنقدر که ثلاث خم خالی ماند پس خم را
 در گریز آب فن کنند و بگذرانند که جوش خورد و
 از جوش فرو نشیند و برسد پس آنرا بر آورده از عرق
 کنند و آن عرق را در ظرفی کرده صندل سفید
 کرده است مثقال گل نیلوفر پهل مثقال گل گاوزبان
 یکصد است مثقال عرق کاسنی نیکو فته نیم خرقه و شتر
 مفرغ خیارین از هر یک دو صد و پهل مثقال مفرغ که
 نیکو فته دو صد مثقال کتب بید و بهار بید سبک اصلی
 پوست بلبله کابلی از هر یک سه صد مثقال پوست بلبله
 آله شقی از هر یک یک صد مثقال عرق کاهو یکصد است
 مثقال گل سرخ هارمن تبریز کشنده خشک است مثقال
 همه در عرق نکور یکشنبه روز بگذرانند و عرق کنند
 و در وقت عرق کشیدن و در مثقال عین شربت شسته کنند
 اطرطال بعد الف و سکون طای و ملالت بر بری است

بمعنی رجل الغراب و جنبش آنرا لعلی حشیشة الارض
و خبر الشیاطین نیز گویند حکیم میر محمد موسی گفته که غذای
و آن از نوعی از اطرطال است و غذای غلیظ نبات اطرطال
است و این بر دو توهم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل
الزرد و رجل العقق و رجل العقاب و رجل الغراب
و رجل الزناغ اینها همه نبات اطرطال است و تبریکی
نبات اطرطال را غدا باغی نامند و در کوستان
لرستان پای زاغان نامند و هندی کاک چکی یعنی
پای زاغ نامند و سی نیز گویند و مستعمل هم آن است
آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبوی و طولانی و
انفیت تند و تلخ با حرافت و تنیدی بود خوب و تازه
سنگین است و گاهی اوشبیه شبیه و گلش سفید
برش منفرق و ساقش مربع و در آخر بهار سیرد و آنچه
سبز تیره و شبیه برزیا نه است شمی از دو قوت و تخم غذای
گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سوم
محلل ریاح و جالی و در فضلات و مفتح سد و منقوی گردد
و مثانه و یکدم آن با غسل حیت دفع ریاح و ایلاوس
موجب است و ضاد آن زائل کننده آتار جلد و برص و بعضی
شاذ آن متماصل بلغم و طلال آن مفتح قروح و قشر
شرش از یکدم تا سیر درم غسل یا شراب همچون اطرطال
نافع از برای برص و جفت آن اطرطال یکدم عاقر قرحا
تر بد سفید زنجبیل از هر یک دانگی با سه زن ادویه غسل
بشیرند و بعد از تنقیه بیا شامند و در آفتاب نشینند و
و موضع برص را کشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و آن
کند در دواول نهایت تار و سوم موضع برص را به
کرده بعد از دفع زو آب بالکامه بر طرف میشود و چون
اطرطال ساده از برای برص جفت آن بکیر اطرطال
چل و سنج متقال کوفته بخیه باسل یکصد و سی و پنج متقال
شسته تا با نوزده روز دوازه درم که شش متقال نیم
دانگ میرفی است تناول نمایند یقیناً برص را زایل میگردد
و قطعی فرموده اند و آنچه کمترین در بدل اطرطال یا فیه در
برص ضاد و طلال و شیر بادوی هندی است که آنرا با گو
گویند بلین مغرو + انس النفس نباتی است ریخی شبیه

بجبر جبر و جنبش بی تشعیر و کشش مانند تره و نیز که لعلی
در دو بر گهای سفید احاطه بر کل آن دارد و با حرکت آن
میل کند مانند شاها نه با عدم حرکت هوا حرکت می نماید
و ساقش مربع مائل بسیاهی و در مصره اطراف شامه بسیار
است و در مجاری آنها سیر وید و چون حیوان شیر را از آن
بجو و شیرش زیاد میشود و خوردن آن شیر عسل
نشاد و سیر و سیر و گرم است و در جرد دوم در
میوت معتدل و در اطفال نابینا شبیه شربست در
فضلات یعنی بول و شیر حیض و عرق و قوی حواس
و طبع آن درازاله هیم و کفریح مثل شربست و در
ستی و خمار و اندکی از گلش بهین اثر دارد و غلظ
مقبل میرساند و مقوی حافظه است و قوی عصاره آن
جست قطع بیاض چشم سفید است و چهار درم از تخم آن
با سنج یا با شیر کوسفند مفتح باه است حتی در جلد
و مفتح و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدان را
فر به سازد و بر قان را زائل کند و مفر کرده و مصلح عسل
و کاندازش بورت در مفاصل و شترش با سحر درم و در
عصاره طغیش تا به در هم و بیش آب انکور مطبوخ
با دار چینی در عفران و شراب انس النفس نافع جبه
مالیو لیا و سودا سوداوی صفت آن بکیر در یک
آزاد بکوبند و آب آنرا بگیرند و در یک من آب آنرا
سن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند

باب الف مع الباء الموحده

اما از بر روزن افامیل ادویه و مصلح طعام است
و قبحی گفته اند که اعم است از ادویه و مصلح و توایل
و حجاج طعام و بقول داین قول اقرب بصواب است
و سبب مذاختن توایل با بازیر طعامها و دیگرهای
از بیخ امر است باقتیل لطافت و نفاست طعام است
تا آنکه گرداند آنرا صاحب طبی که قبول کند طبیعت
آنرا و میل کند بسوی آن و منضم نماید آنرا زیر که پلا و
است از گوشت و برنج و روغن این هر سه بلیا باشند
تقد و بی را که اندیس چون اما زیر و آن اندازند و
طعم را به هم سازند قبول میکنند آنرا طبیعت روی آورد

بسی آن و منضم میگردد آنرا و یا سبب انداختن آن در
طعام نه هوست و کواست را که طعام است تا آنکه بگرداند
را که آنرا طبیب بگرداند آنرا شبیه که دوست دارد طبیعت
آنرا و یا بر دوت مزاج طعام است پس داخل گردد و میشود
در آن اما بر چاره از برای تعدیل مزاج و اصلح آن
وسیل داون آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و شوری
منضم آن است تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان
گرد و منضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و لطیف
و منضم حجامی صلیح است از برای کسیکه جمع آمده باشد
و فصول بلغنی غلیظ لزج خام پس با این اسباب اغراض
خمس مندر و آن است که بسیار کرده کرده نشوند و طعام
بجست آنکه هرگاه بسیار کرده شوند سبب مذلات غذا را
آن آلا تکه سیر و میگرداند غذا بر آنها و نیز بسیاری با زیر
احداث میکنند و کیموس کیفیت حاده حرطه و بسیار
باشد که گرداند سبب قروح و اورام و امراض صلیح آن
سبب باشد مضاف کیفیت خون بسبب گردیدن از
کیفیت طبیعت نسبت بجز آن شخص یاده از مضاف آن
بر یاقی کیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده
نشود و مقدار کمی که حاصل گردو آن مقدار اغراض
ذکر کرده و غرض آنرا از غرضهای خمسة اشیاء بعلاج است
چون کسیکه موافق باشد و را اغذیه ملطفه اشیاء بهما
از هم پس از جفت استعمال با زیر چاره درین غرض
می باید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما با زیر
معروفه نزد اطباء و طبائین نمک است و سیر که و آنچه
و فلفل و دار فلفل و دار چینی و قاقله و حو لنجان و زیر
کریانی و کشنیز خشک و گردیا و صغره و اسخار و کاشتر
و ناخواه و بادیان و شبت و زعفران و کاشتر و کاشتر
و قنصل و شونیز و با سبت و مزاج و اطفال و غرض
مضاف هر یک در منش و ذکر کرده میشد و انشا الله تعالی
و اما با زیر مضافه که بجست امراه در اغذیه داخل گردد
میشود پس آن جبر میرست و تخم شلغم و تخم کتان و
حباب الرخاد و حوت با سبب و زعفران و کاشتر و کاشتر
و بوزیان لسان العصاره و تودری سرخ و تودری زرد

فصل در بیان نمیر یا نمیکه اصل و عمود
در آنها اثر بیشتر است

نمیر یا نمیکه که تقویت اعضا و ریسه دارد و روح و قوی
نماید صنعت آن آب بر شیم خام رفیع یکصد و پنجاه شقال
آب بر شیم مرقع پنجاه شقال طباشیر سفید ده شقال
یا قوت رانی لعل بخشی مردارید ناسفته کربای شمشیر و
نقره لیش سبز نیم خرقه مقشر از هر یک پنج شقال و رقی
شقال شربت سیب شیرین شربت مقشر از هر یک صد
و پنجاه شقال قند سفید یکین تبریزی عطر است شقال
بتنور قرمز مرتب نمایند یعنی یکصد پنجاه شقال آب بر شیم
را در گلاب و آب باران طلا تا آب و نقره تاب و در شبانه
روز خیسانیده پس خوشانیده نیکو مالیده صاف بنویسند
با شربت و قند بقوام آورده او به را کوفته بجهت آن
خمیره آب بر شیم دیگر نافع از بزرگ و تقویت روح و مانع
صحت آن آب بر شیم رفیع سده صد شقال گلاب عرق
بید مشک عرق شاتره عرق گاو زبان از هر یک و
بنیا یک بنی آب سیب شیرین آب انار شیرین از هر
یک یکصد شقال خولجان و نقل دار صینی و رقی طلا محلی
از هر یک یک شقال عنبر شرب و رقی نقره محلول یا قوت
رانی مردارید ناسفته از هر یک دو شقال قند سفید نیم
من تبریزی نبات سفید یکین غسل مصفی نیم من بتنور
رتب نمایند خمیره آب بر شیم از اقراح آن مغفور که بجهت
محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم معظم
بادشاه بن بادشاه غازی محمد از نگ زیب عالمگیر
کافی ترتیب داده تقوی قلب حلاست و دفع و ستو
و خفقان حادث از اخلاط مخرقه سوداویه و قفرخ نشاط
و شر آورده و تقوی جمیع اعضا و ریسه و کلیه معدده است
و اصلاح حال نماید و گرمی کرده و عتس مفرط و ذیابیطیر
را از اکل گرداند و مجرب منافع بسیار دارد و هیچ ضرر
ندارد صنعت آن آب بر شیم خام از سیله جدا کرده و تخم نکند
یکصد شقال در آب باران طلا تا آب و رقی و عرق
بید مشک و گلاب از هر یک یک بنیا یک بنی تبریزی
عرق گاو زبان عرق نیلوفر از هر یک نیم بنیا عرق

بیل عرق صندل عرق کفری عرق کاه گل از هر یک پنجاه
شقال و شبانه روز خیسانیده پس خوشانیده نیکو مالیده
که وزن آب رفته وزن عرقها بماند و بشارند و شقال
آزاد کرده عرقها را صافی نموده نبات سفید نیم من
عسل مصفی پنجاه شقال شربت فواکه شیرین شربت
سیب شیرین شربت ریاس امر و شربت انار شیرین
شربت به شیرین شربت اترج از هر یک پنجاه شقال
داخل کرده خوشانیده و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند
پس بگیرند یا قوت رانی مردارید ناسفته لیش سبز
با و بر مقدنی مرجان قمری کربای شمشیر از هر یک
دو شقال و نیم لعل بخشی مردار علی از هر یک یک
شقال و یکدانه گلاب و نیم حجار را با گلاب بزدی مشک
ساق صلایه کرده و تقوی کف آنرا بکشد و ساخته وزن
نمایند و رقی طلا و رقی نقره از هر یک دو شقال
و نیم هر دو را بسل مصفی حل سازند آب بر شیم مرقع و
گل گاو زبان کشته خشک مقشر صندل کشته خمیر
گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید نشاسته تخم
خرقه از هر یک پنج شقال مخر تخم گاو شیرین مرقع تخم
هندوانه از هر یک هفت شقال و نیم عود قاری غرق
دو شقال زعفران یک شقال بتنور خمیره مرتب نمایند
و نصف آن خمیره یک شقال گافور قیصوی سائید
داخل نمایند نصف دیگر بغیر کا فور باشد شتر از و
درم تا دو شقال به خمیره آب بر شیم دیگر از اقراح آن خمیر
بجهت خواب جهانانی شاکه از ده و الا قدر رضا
قلی میرزا بجهت رفع تو حش و سودا و وسواس
و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دفع خیاالات
سوداویه و مانع تولید سودا و اتساق خون مقوی باه
صنعت آن آب بر شیم خام از سیله جدا کرده یا بنویسند
شاه جهانی گلاب عرق بید مشک عرق گاو زبان عرق
نیلوفر از هر یک یکین عرق صندل عرق بیل و عرق
در وک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من غسل
شربت فواکه شیرین شربت سیب صافی شربت
امر و شربت انار شربت سفرجل از هر یک صنعت شقال

صیرفی مردارید ناسفته یا قوت رانی لیش سبز
قمری کربای شمشیر فاذر بهر صافی حطانی از هر یک یک
شقال لعل بخشی مردار علی از هر یک یک شقال و نیم
ورق طلا و رقی نقره محلول از هر یک صد شقال آب بر شیم
نقرض با جواهر صلایه کرده و پنجاه در صدر بیان شد
گل گاو زبان کشته خشک مقشر صندل سفید گلاب
بهمن سرخ و سفید شقال مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید
از هر یک پنج شقال خولجان قودر گلگون تخم خشک
عود مقدنی قوام با و بنویسند پوست زرد اترج از هر یک
شقال زعفران مشک قمری عنبر شاتره کربای شمشیر
و نیم بتنور قرمز خمیره سازند شتر از هر یک شقال تا دو
شقال خمیره آب بر شیم دیگر از اقراح آن مغفور که بجهت
موفق و تقویت قلب و کبد و داغ بی نظیر است صنعت
آن آب بر شیم از سیله جدا کرده خام پنجاه شقال گلاب
عرق بید مشک و عرق گاو زبان از هر یک دو صد
شقال آب آهین تاب بقدر حاجت یک شاتره و در
ناستان و درستان و شبانه روز خیسانیده پس خوشانیده
نیکو مالیده و بشارند و بشارند پس صافی
نموده آب انار شیرین آب سیب شیرین آب
امردان از هر یک سده اوقیه من بتنور کربای شمشیر
تبریزی است و من تبریزی بوزن ششصد شقال صیرفی
آب شمشیر قند سفید از هر یک یکین تبریزی عطر است
نوشابه و جبهه مصفی نیم من بتنور تخم گاو کاه کرده و بشارند
و سفید هشتادم مرغ برای از و ده کف آنرا بگیرند چون
دیگر کف سیاه و آهنا صافی نموده بقوام آورند یا قوت
رانی مردارید ناسفته کربای شمشیر از هر یک دو شقال
با و بر مقدنی صافی و دو شقال و نیم لعل بخشی مردار
از هر یک یک شقال صندل سفید گل گاو زبان تخم
گل سرخ شقال مصری بهمن سرخ و سفید طباشیر سفید
خشک مقشر از هر یک دو شقال و نیم آب بر شیم مرقع
شقال عنبر شربت ورق طلا محلول از هر یک یک شقال
زعفران یک شقال و یکدانه گلاب و نیم تخم خرقة شقال
بتنور خمیره مرتب نمایند یعنی یکصد پنجاه شقال

خمیره ایشیم تالیف حکیم حماد الدین محمودی از خط ولایت
مغیر الیه حکیم محمد باقر معروف به میرزا بزرگ و علی بنوده که
این نسخه عملی است چنانکه آن ابریشم خام ریش اعلی
یکین عرق کاو زبان عرق بید شکر عرق خاتمه کلا
از هر یک یکین آب سیب پیرین آب انار شیرین آب
امرومینی آب پشیرین از هر یک دو صندل شقال ابریشم
در قها نجیساند شسته با نوز نس آب میوه بارادریالی
نقره کشت اند تا ثلث بماند و در صحن جوشانیدن و در
که ذکر کرده میشود و کسبه کتانی کرده در آن اندازند و آن
کسبه را به تیر چون سازی که از چوب صندل باشد بماند
تا قوت او دویه با تها باز داده شود و دویه نیست منبل
الطیب مطلق از هر یک نیم شقال دانه پهل بوا قرفل از
هر یک یک شقال دار چینی سیلانی سه شقال عود قناری
خام عرق ساق هندی از هر یک یک شقال جوز بوالباب
از هر یک نیم شقال زعفران یکد انگ مجموع را نیکو کوفه در
کسبه کتانی کرده در آن اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها را
بماند کسبه را نیکو بماند و لبشاند به چنین ابریشم ریش
هر دو را در کف نین نبات سفید و قد کمر از هر یک دو
صندل صندل نیم قنار داخل کرده قوام آورند و از آن شتر
بر کمر نته غنیر شمس چهار شقال درق طلا یک شقال
عرق نقره یک شقال و نیم شمس غلظت یک شقال مجموع
را در آن داخل کرده تیر بزنند تا خمیر شود و در ظرف چینی کاه
دارند و اگر خواسته باشند و آخر مصطک روی زعفران
در و نیم عقری به سنج و سفید قرفل سبک السک عود قنار
خام دانه پهل صندل سفید سو دانه هر یک یک شقال کوفه
نیمه داخل نمایند مناسب قوی است خمیره ابریشم دیگر
از قدما ای اطباء نافع است از برای تقویت قلب و جبهه
رئیه و از برای خفقان بار و دوجیر و خوش سوداویه و
اقسام بالخیولیا و از برای تقویت با و نسیم بدن
آن را به تیر منقرض سه شقال کیشبان زرد کیز از
سه شقال آبیکه بن تافته چند بار در آن شکر کوفه
باشد نجیساند پس نجوشانند تا ثلث رسد ابریشم را
شتره بیرون آورند پس بکیز نکل کاو زبان شسته نیم شقال

باد و نجو به یا نروده شقال و رسد رطل آب نجوشانند با طر
پس از آن با لایند و خانه آب ابریشم نمایند و با صندل شقال
قد کمر قوام آورند و دیگر نیم شمس ورق طلا و حلو
از هر یک یک شقال و نیم ورق نقره حلو و در آن سفید
صلایه کرده مصطکی روی از هر یک دو شقال در آن شل
کرده به تیر چون سازی بر هم زنده تا خمیر شود و در ظرف
چینی نگارند و خمیره ابریشم دیگر اصواب بر دوت عرق
و نسیم را تا ثلث چنانکه آن ابریشم خام نجاه شقال
بگلایه و عرق باد و نجو از هر یک یک مینا آب نقره حلو
یک شبان زرد نجیساند پس نجوشانند و بماند و در آن
و بیالایند شتر فواکه شیرین نیم تیر بزنند تا سفید
مصطکی از هر یک سه چهار یکین تیر بزنند و در آن ابریشم
داخل کرده نجوشانند و کف آنرا بکیزند و قوام آورند پس
بکیزند و در آن با صندل یا قوت ربانی زرد و باد و زهر معدنی
از هر یک دو شقال و نیم رطل ریش با و زهر جمونی از هر یک
یک شقال همه را بر روی سنگ سماق بگلایه صلا یفود
اگر بایستی سه شقال دار چینی عود قناری خام سادج
هندی زرباد و در و نیم عقری در نیا عینه گل سنج عود
الصلیب لباسه جوز بوالباب سنج به سنج سفید و نجوان
دانه پهل سبط خود و سرج ترکی باد و نجو به اسارون
بزر سبسیا یوس از هر یک چهار شقال درق طلا حلو
سج شقال غنیر شمس شمس بقی از هر یک شقال
زعفران و شقال پرتور مقرر مرتب نمایند و سه حصه
نوده یک حصه نیم شقال خند بید ستر داخل نمایند
و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده است
نمیشود بود و حصه دوم را یک شقال خند بید ستر شقال
چرس اول داخل نمایند و حصه سوم را بغیر خند بید ستر
و چرس نگارند شتر بجه از حصه که بغیر خند بید ستر و
خند بید ستر است و در دم و از آنجه با خند بید ستر یکدم
و نیم و آنجه با چرس است نیم درم تا یکدم و خمیره ابریشم
دیگر ابریشم خام از پله که کرده کسبه و نجاه شقال
قد کمر قوام آورند و دیگر نیم شمس یکصد و نجاه شقال
عسل مصطکی است شقال کلاب عرق مید شکان هر یک

دو دنیا مصطک قرفل ساق هندی دار چینی در و نیم عقری
از هر یک نیم شقال زعفران یک شقال صندل سفید و
شقال غنیر شمس سج شقال درق طلا و شقال عرق
نقره سج شقال آب سیب پیرین آب انار شیرین آب
آب انار شیرین از هر یک یک شقال و اگر نباشد رنوب
بل آن اثر به فواکه داخل نمایند و اما لایه فواکه نیز میشود
ساخت ابریشم لایه زنده نموده در کلاب و بید شمس
و شبان زرد نجیساند پس با شتر تها و نبات و نیم
بوزن آنها قوام آورند و دویه را به تیر بزنند و آن شتر
شتر و از یک شقال تا دو درم خمیره ابریشم دیگر که در
تقویت قلب و تیر است و نبات لباسه دار چینی
آن ابریشم خام نجاه شقال کلاب عرق حلو عرق شمس
دو رطل ابریشم را در عرق با شمس شبان زرد نجیساند و در
کلام نجوشانند پس خوب بماند و لبشاند و صاف نموده
باقند و عسل از هر یک نجاه شقال نجوشانند و کف آنرا
بکیزند و صاف نموده قوام آورند پس بکیزند و شمس چهار
شقال درق طلا شقال درق نقره یک شقال در آن
حلو ابریشم گل کاو زبان طباشیر سفید عینه گل سنج
عود قناری قوام صندل سفید سو دانه هر یک دو شقال
مصطکی یک شقال در و نیم با صندل و شقال در جان
قرفی کبر از هر یک یک شقال هر سه را سنگ سماق صلا
کرده شمس غلظت یک شقال تهمه دویه را کوفه نیم شقال
عسل قوام آورده خلط کرده بر هم زنده و در ظرف چینی کاه
دارند شتر نیم شقال خمیره ابریشم از ستاخرین بقدر
دول و دیگر را قوت دهد و حقیقان و غشی و خوش را داخل
اگر دانه و نشاء و سر و آورو و شکر بید و صندل آن ابریشم
خام نجاه درم در آب آهین تا باطلات نجیساند
نجوشانند و بماند و لبشاند و ابریشم را در کلاب نجیساند
کاو زبان باد و نجو به گل کاو زبان شمس شمس شمس
غنیر گل سنج شمس از هر یک دو شقال در کلاب نجیساند
نجوشانند و بیالایند و خانه آب ابریشم تا نیمه در
و یک کف و نبات سفید بقدر حاجت داخل و عسل قوام
خمیره آورند پس با و در و نیم با شمس شمس شمس درم

یا قوت رانی یکدم بهر با کلاب ملایه نموده صندل
 کلاب سوده درم درق طلا و ورق نقره مخلوین عینر
 مصطکی از هر یک یکدم بر شیم قرض چهار درم و عرق
 بتی کلاب سوده از هر یک یکدم دران داخل کرده بهر
 سجون سازی برهم زنده تا نیکو مخلوط شود و در ظرف
 نگارند شترخود و شغال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن
 ابریشم قرض یکا و قیه عود قماری صندل سفید ورق
 نقره عینر شرب از هر یک یک شغال شنبه سنبه الطیب
 ورق طلا از هر یک یک شغال زعفران چهار دانگ آب
 سیب سیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب امرو
 شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان کلاب از هر یک
 پنجاه شغال قند سفید نیم من تبریز قند و آبها و عرقها را
 بقلم آورده ادویه را داخل کرده تیر زنده تا خمیر گردد و در
 ظرف چینی نگارند شربت از یک شغال تا ده شغال
 خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در قوت قلب بنفیر است
 صنعت آن ابریشم قرض غام پنجاه شغال کلاب چهار
 پل عرق بید مشک دو پل ابریشم را شربت از هر یک پنجاه
 پس آتش ملائم بچوشانند تا قوت ابریشم بر قها باز دارد
 شود پس بماند و بشارند و صافی نموده بگیرند و در ظرف
 سفید و یک پل صندل مصطکی داخل کرده بچوشانند و کف آنرا
 بگیرند و بقوام آورند پس عینر شرب چهار شغال ورق طلا
 سه شغال ورق نقره یک شغال و ان صل نمایند پس ابریشم
 مفرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود وندی
 خام صندل سفید از هر یک دو شغال مصطکی یک شغال
 و وارید ناسفته دو شغال که با می می مر جان قرضی از
 هر یک یک شغال هر سه را بر سنگ ساق صلایه نموده
 شک ترکی یک شغال ادویه را کوفته بختیه در قند سفید
 و عسل بقوام آورده بپزند و برهم و نند تا نیکو مخلوط شود و در
 ظرف چینی نگارند شربت یک شغال خمیره ابریشم دیگر که
 که قوتی قلب دماغ و کبد است و منافع دیگر نیز دارد و صنعت
 آن ابریشم خام ده شغال یکشان در زرد آب بدران خمیر
 و کاوزبان و برگ فرخ شک و باور خمیر یا از هر یک یک
 شغال در شغال کلاب و پانزده شغال عرق بید

نیز بچسباند پس هر یک را آتش ملائم جوشد نمایند
 رسد با لید صاف نمایند نبات سفید و عسل مصطکی از
 هر یک پنجاه شغال دران آبها بختیه آتش ملائم بقوام
 آورند و بعد از آنکه کف آنرا گرفته باشند باز آتش بگیرند
 چهار شغال ابریشم قرض و از هر یک گل گاوزبان
 مردارید ناسفته کلاب یا عرق بید مشک سوده عود
 دو شغال که با می می مر جان شرب برگ فرخ شک و عود
 از هر یک یک شغال عود وندی عرقی خام صندل سفید
 شک علی خام ورق نقره ورق طلا مخلوین از هر یک
 نیم شغال آن ابریشم شربت نیکو شربت و شغال
 با کلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر از برای
 محو و المزاج ترتیب دهند عینر شرب شغال نمایند خمیره
 ابریشم حکیم صلا صنعت آن ابریشم خام بقوام و در
 شغال در پانزده شغال کلاب سبب روز بچسباند
 و هر روز دست بالند تا عاب ابریشم تمام بپزد پس کلاب
 را با ابریشمی که دران خیسانیده اند بچوشانند و بمانند
 و بشارند و صافی نموده یا نبات سفید صندل
 و عسل شغال بقوام آورند و سبب و نیکو برهم زنند
 و گل گاوزبان برگ باور خمیر صندل سرخ از هر یک
 و دوازده شغال قنفل وانه میل سنبه الطیب عود قمار
 خام از هر یک شش شغال زرشک صافی دوازده شغال
 عینر شرب شک بتی از هر یک نیم شغال درق طلا و ورق
 نقره مخلوین از هر یک یک شغال بدستور آن بپزند
 و بسواط برهم زنده تا خمیر گردد و در ظرف چینی نگارند
 خمیره ابریشم حکیم صلا صنعت آن ابریشم خام
 سبب و عسل شغال در صندل و عسل شغال را یک
 کمر این را گرم کرده دران سرد کرده باشند یکشان در
 بچسباند پس و یک سنگی کرده بچوشانند تا بپزد
 پس چهار شغال قند سفید و عسل و کلاب بچوشانند تا
 بقوام آید و خونچان و ج ترکی مصطکی روی هر یک شغال
 و عرقان یک شغال کوفته بختیه بان بپزند و بسواط
 نیکو برهم زنده تا خمیر شود و در وقت حاجت بکار برند
 شربت چار شغال خمیره ابریشم با موسیانی که آنرا خرم

بجست رای خوشحال چند لوان الله شرفیه الیفه نمودند
 صنعت آن عود وندی عود اصل صندل الطیب صطکی
 و عینر قنفل جوز بواکبا عینی قاقله کباب وانه میل
 کونی از هر یک پوست زرد و اترج تخم باور خمیر باور
 از این مزه خوش تمام ز غنچه بل و قنفل از هر یک سبب
 و خمیر درم وارید ناسفته سبب کباب از هر یک سبب و عود
 یا قوت رانی عود درم صندل خدشی دوازده درم سبب
 بهمن سرخ در نباد سافج هندی در و پنجاه از هر یک سبب
 و چهار درم شک الص موسیانی دارا بجدوی عینر شرب
 از هر یک سه درم ورق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک
 دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم در کلاب
 آب آبن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو دانگ
 شیان در بچسباند پس بچوشانند و بماند تا یکسان
 برسد و در ادویه سر کرده بماند و بشارند و در ظرف
 کنند پس عسل ملایم را سه وزن ادویه را خلطه بقوام
 آورند و جواهر کلاب ملایه کرده عینر شرب موسیانی را
 در قند و صانع چنانچه در عینر موسیانی مذکور خواهد شد
 تعالی بار و عن سبب یا چنانچه یا با دام که بختیه و با آرد
 را کوفته بختیه یا آنکه موسیانی و عینر را در و عن سبب
 که بختیه بدستور مقرر شده را عسل مذکور ترکیب نمایند و بچوشانند
 از افرح آن عود و سبب و صافی سبب را در دلدرا شربت
 نادر شاه صنعت آن ابریشم خام از پیلید جدا کرده با نر
 سیرین تبریز کلاب عرق صندل عرق میل عرق بید
 عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک یک بنا یک عینی
 نبات سفید سه چهار یک من تبریز عسل صافی شراب
 خوا که شیرین شربت ام و در شربت سیب شربت انار شربت
 شربت به شیرین از هر یک صنعت شغال ابریشم را با آرد
 شربت باور بچسباند و بچوشانند تا کثرت آب بماند
 را نیکو بماند و بشارند و آب صافی نموده عرقها و شربت را
 داخل کرده بقوام آورند پس تیر زنده تا قوام ترتیب آن
 شکسته شود و عینر شرب شک از هر یک یک شغال و عود
 سفید و ده و عسل و کلاب برهم زنده پس عرقان شغال
 کلاب سوده داخل نمایند و ق طلا و ورق نقره از هر یک شغال

بسیل حل کرده داخل بنامند پس مردارید با سفته و فاکار
 معدنی با قوت رانی که باقی می بماند کافوری بر جان و قوت
 عمل نبشی زرد و از هر یک یک مثقال نیم ابریشم مقرر من
 کا و زبان کشنده خشک صندل سفید غنچه گل سرخ کهنه سرخ
 بهمن سفید شفاقل مصری حصیه الثعلب مصری طباشیر سفید
 از هر یک پنج مثقال خود مهندی با درخوبه از هر یک دو
 مثقال آب شتر اعرابی یک مثقال کوفته غنچه آن کشنده
 شربت و در مثقال بهر فایزیم قمری صنعت آن
 آب شیم خام از پله جدا کرده پنجاه درم آب شیش برین
 هفتاد و پنج درم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات
 بچوشانند تا برنج رسد پس بمالند و بیالند و نبات
 را کوبیده داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند و بر جان
 قمری مردارید با سفته لاجورد و منسول از هر یک دو مثقال
 عسل شربست درم خود مهندی فرقه الطیب از هر یک
 یک درم و درق طلا نیدرم شک ربع درم و درم بدستور
 آن بنشیند شربت یک مثقال تا دو مثقال -
فصل در بیان سقوفاتیکه سهل و عمود
در آنها ابریشم است

صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید کشنده خشک سفته
 و جان قمری آمیخته از هر یک یک مثقال مردارید
 با سفته دو مثقال زهره خطائی بنفشه کافوری من
 نبشی زرد و علی عقیق نبشی درق لقره مخلول از هر یک
 نیم مثقال درق طلال مخلول طین مخموم هر یک ربع مثقال
 احجار را جدا جدا بر سنگ سماق و با گلاب و بید خشک صندل
 نموده سه مثقال ابریشم مقرر و در غایت تقرض با
 جوابات خشک بدون امی یکجا با ز صلایه نموده در آن
 باقی آلوده را با آن مخموم کرده قدری صلایه کرده و ظرف
 چینی بپوشند و گدازند شربت یک مثقال با گلاب و درق
 بید خشک درق کلب بید و درق نیل و از هر یک پنج
 مثقال تخم بالنگو نیم مثقال بزر قطونا یک مثقال بران شیم
 بنوشند و سقوف ابریشم و دیگر نافع از برای هفتان باقی
 و خوش و صنعت قلب را نازل کند و دماغ را قوی کرد
 و منافع دیگر نیز دارد و صنعت آن با قوت رانی با قوت
 زرد و در جان قمری من نبشی عقیق نبشی کسر شیمی
 از هر یک یک مثقال گل کا و زبان دانه میل با درخوبه
 از هر یک یک مثقال و نیم برگ کا و زبان و در مثقال شفا
 مصطلک خود و درق خام از هر یک یک مثقال و ربع
 مثقال زعفران یک مثقال غنچه شربست شربت قمری
 طلا و درق لقره از هر یک نیم مثقال آدویه کوفته غنچه
 جوابات را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه نموده
 درق طلا و درق لقره ملکه درم ابریشم مقرر در نبات
 بار یکی چهار مثقال با جوابات باز بر روی سنگ سماق
 خشک ساییده در آن باقی آدویه را با آن مزوج کرد
 قدری سخن نموده در ظرف چینی نگدازند شربت یک مثقال
 یا گلاب و شربت های مناسب تناول فرمایند
فصل در بیان شرباب یا نیکه اصل و نحوه
در آنها ابریشم است

مصطلک زعفران ساخن مهندی و قفل اجنبی درنج عقیق
 از هر یک نیم مثقال صندل سفید و در مثقال غنچه شربست
 مثقال و درق طلا مخلول و در مثقال درق لقره مخلول پنج
 مثقال آب شیش برین آب به شیرین آب انار شیرین
 آب مردود و اگر آب سیوه با نباتا در بوب و یا اثره آنها
 را داخل نمایند و اگر آنها نیز نباشند بغیر آنها نباتات
 و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
 بریزه ریزه کرده در گلاب و آب باران و اگر نباشد عرق
 آب بنفشه اند و آدویه بنکاف و سواهی مصطلک زعفران
 و غنچه و درق طلا مخلول و درق لقره در آب کثانی بسته
 دمان اندازند و یکشنبه روز یکشنبه بنشیند شربت
 چون آب سرد و درون عرقها با نذا آنرا صافی کرده شربت
 داخل نموده کیهن آدویه را در آن اندازند و بچوشانند تا
 بقوام آید و سقوف کیهن را محکم المده فشرده و در گلاب
 عسل و مصطلک را در آن داخل کرده پس درق لقره و طلا
 و زعفران مخلولین در گلاب داخل کرده برهم زنند و درق
 آورده تیر زنند تا نیکو در هم شود و سرکه نگدازند شربت
 ابریشم ساده از اقلام اب غفران آب لبی یکیم سید
 محکم غنچه شربست یکیم معتدل الملوک سید علونجان غنچه شربست
 نافع از برای جمیع امراض سوداوی و بلغمی جمیع امراض
 قلب و هفتان و امراضیکه مشارکت قلب باشد مانند
 دوار و سرد و سائر امراض سودا و قلب و دماغ و هفتان
 آن با ابریشم خام یکطل در شربط گل افرونی شربت و زنجبیر
 و بچوشانند تا بچهارطل رسد پس ابریشم را بکوبانند
 بقشایند و در گلاب و باز شربت طل ابریشم خام ریزه
 کرده در آن اندازند و در روز دیگر بنشیند شربت
 تا سهطل باقی بماند و با ابریشم را در کرده سقوف نبات
 سفید و اصل کرده بقوام آورند و در آخر و در مثقال غنچه
 نیم مثقال شربت نبشی فاضل نموده داخل نموده بریزند
 تا نیکو مخلوط شود و در مرتبان چینی کنند بعد بنشیند گل کا و زرد
 شربت یک آدویه با عرق کا و زبان و در مثقال نیم مثقال
 این مثقال بنوشند و بجهت دوار و سرد کشنده خشک شربت
 درق کا و زبان شیر کشته و در آن شربت و در آن کوه

سقوف ابریشم و بوی از اقلام آن مخموم و کوبیده
 بندگان اب و نباتانی شانه زده و الا که تالیف نموده
 مفرط است و سودا را دفع کند و معده را قوت دهد و در
 راضانی گرداند و مانع تولید سودا و بلغم است و اعصاب
 قوت دهد و قوی اعصاب ریشیه اعضا را تسکین است و قوی
 با و صنعت آن ابریشم خام مقرر و در مثقال درق
 گل سرخ مردارید با سفته صندل سفید طباشیر گل کا و زبان
 کشنده خشک سفته و لاس مرجان قمری از هر یک یک مثقال
 با درخوبه یک مثقال و نیم گل مخموم خود قماری خام و قفل
 شک ترکی که با می می غنچه شربست از هر یک نیم مثقال
 جد و از خطائی زعفران و درق طلا و درق لقره با شتر اعرابی
 از هر یک دو درم و انگ طی ابریشم سقوف سازند شربت و درم
 از صبح با شربت یا با عرق کا و زبان شربت شیش برین
 یا با شرباب یکیم مزوج با عرق کا و زبان بنوشند و قوت
 دیگر قوی قلب و هفتان عار و خوش را نازل کند صنعت

شرباب ابریشم جهت تقویت قلب و اعصاب ریشیه
 و قوی دماغ و معده نافع صنعت آن ابریشم سفید
 شفات خام یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید از هر یک
 دو و نیم آدویه سفید نبات عسل مصطلک از هر یک دو و نیم مثقال

شرباب ابریشم جهت تقویت قلب و اعصاب ریشیه
 و قوی دماغ و معده نافع صنعت آن ابریشم سفید
 شفات خام یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید از هر یک
 دو و نیم آدویه سفید نبات عسل مصطلک از هر یک دو و نیم مثقال

شراب ایشیم و دیگر که همان منافع دارد و قیمت آن ایشیم
خام سبب و قیمت متقال گلاب عرق بید مشک از هر یک
یکصد و شصت متقال عرق گاوزبان عرق شاتیر از هر
یک شصت متقال ایشیم را سه بار روز در عرقها بخورند
و دور و ناخرا ایشیم را نیکو بخورند و بماند و بفشارند
پس یکصد و شصت متقال قند سفید و سی و پنج متقال
عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در افشانه طنج
صندل سفید و ده متقال قند سفید و سی و پنج متقال
دارچینی و اندک میل عود هندی خام سانج هندی زعفران
از هر یک یکدرم نیمه گرفته در کسبه کنانی کرده در آن اندازند
و دوام کسبه را بماند تا بقوام آید پس فرو در زعفران سبب
متقال کشک ترکی یک متقال ورق لقره محلول و دو متقال
داخل کرده تیر غریزه تا زعفران و مشک در آن مخلوط گردد
شراب ایشیم و دیگر تا لایف متقدین نافع از برات و تقویت
قلب جمیع اعضاء رئیس و دفع خفقان بار و کسبه
چون سوداوی و اقسام بالخیولیا قیمت آن ایشیم خام
سه صد متقال در یکبار و سه صد متقال آبیکه آینه
مکر در آن سر کرده باشند شبانه روز بخورند پس
بخورند تا به سبب ایشیم را نیکو مالیده و فرو
سیر و آن آورند پس بخورند گل گاوزبان گیلانی سبب
متقال باور بخوبی پانزده متقال در سه رطل آب دیگر
بخورند تا سبب ایشیم را بماند و اضافه آب
ایشیم نمایند و با سه صد متقال قند سفید بقوام آورند
پس آخر عرق شاتیر و ورق طلا محلول از هر یک یک متقال
و نیم ورق لقره محلول مردارید با سبب گلاب صلایه کرده
مصطکی رومی و دو متقال در آن داخل کرده بعد از
سرخ شدن در ظرفی صیفی باز جاجی نگاه دارند و شراب
ایشیم منسوب باین زهر دل و جگر و احشاء و داغ را قوت
دهد و نشاط آورد و نافع است از بر اوسه پا و ضعف
و تشنگی و ضعف کبد و با جمل جمیع امراض بار و رسودار
صنعت آن بخورند شیخ داود انصاری بگوید ایشیم خام علی
رفیع دوا و قیوه و در سه رطل آب آینه تا آب آینه گیلان یا
آبیکه کمتر از ده مرتبه آینه تا نفع از آن سر نموده باشند

یکصد و شصت متقال داخل کنند و در آن مصطکی رومی چهار درم
خوبان قند و قند از هر یک سه درم زعفران و جگر ترکی از هر یک
یک درم و دو درم و بخورند تا دو متقال آب رفته ثلث بماند
پس نیکو بماند و بماند و عسل مصفی با نبات سفید
بقوام آورند نافع باد قیمت این شراب بخورند سیصد و شصت
متقال ایشیم خام سیاه درم در آب آینه گیلان یا آب
بخورند و در یک سبب بخورند تا به نیمه رسد
بپالانید و خولجان و جگر ترکی مصطکی از هر یک سه درم و عرق
یکدرم صلایه کرده داخل نمایند و باین قند سفید بقوام
آورند شربت چهار درم و بعضی از متاخرین درین شربت
در آخر عرق شاتیر و مشک ترکی و قند سفید و سیصد و شصت
تقویت داخل میکنند و شراب ایشیم تا لایف سفید
عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله افیونیه خری
الیه تقویت بدن کند و بدن را رفیه گرداند و تقوی
قلب داغ و کبد و احشاء و معده است و تفریح آورد
و توجش را زایل گرداند و سوداوی و بالخیولیا
و جنون را نافع است و قیوه صلاح بشارت طلبی است
سودا را بر فرج قلب چون آتش می شود با عرق گاوزبان
بجز متقدین سودا و بجز این با افتین و نباتات
باه است و منافع بسیار دارد و قیمت آن ایشیم خام
یکصد متقال صندل سفید گلاب سه صد و دو متقال سبب
زرد و اترج سبب الطیب و قند سفید رومی و در سبب
بو اسانج هندی از هر یک یک متقال مجموع را نیم
گرفته و کسبه کنانی کنند و ورق طلا و ورق لقره و عرق
مشک ترکی از هر یک یک متقال عرق گاوزبان گیلانی
عرق بید مشک آب سیصد و شصت متقال ایشیم خام و عرق
آب انار شیرین از هر یک چهار یک من تبریز نباتات
سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو
اگر گرفته یک چهار یک طریق ساختن این شراب
اکله ایشیم را با آب باران و دهن تبریز سیصد و شصت
بخورند و بخورند تا به نصف رسد و ایشیم را نیکو بماند
و بفشارند و دور کنند پس گلاب و عرقها و آب سیو یا
در آن داخل کرده و کسبه آورند و در آن اندازند و بخورند

تا کین وزن تمام آب برود و نیمه کسبه اما لایف بشارت
تمام قوت او و به باز داده شود پس کسبه را بماند و بفشارند
و بکشد شسته آن گلاب را در مطبوخ داخل نمایند و کسبه دور
کنند و قند و نباتات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند
و لایفش فرو آورده و عرق شاتیر و مشک را با قند و نباتات
گوبیده داخل نمایند و ورق طلا و لقره را محلول نموده
داخل نمایند و نیکو به نیم رسد تا خوب مخلوط شود و چون
نیکو شد در ظرف صیفی یا لقره یا طلا که لایف هندی باشد
و صی لبان دو درم و دو درم و دو درم و دو درم و دو درم
ظرف خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو متقال از آب گلاب
و عرق بید مشک عرق گاوزبان و تخم زرد مشک بخورند
شراب ایشیم حکیم علامه افرونی قیمت آن ایشیم خام
یکصد متقال در یکبار و دو درم در آب آینه تا آب آینه
پس بخورند تا ثلث بماند پس ایشیم را نیکو بماند
و بفشارند و دور کنند و کسبه نگل گاوزبان هفتده درم
باور بخوبی پنج متقال در نو متقال آب بخورند تا به
متقال بماند پس آب را با آب ایشیم یکبار نموده و متقال ب
پیشیرین داخل کرده باقی ملائم بقوام آورند پس
ایشیم ورق طلا محلول یک متقال مردارید با سبب و ورق
لقره محلول از هر یک یک متقال لضافه نموده تیر غریزه تا نیکو
مخلوط شود و سر کرده نگاه دارند و باید دانست که این شراب
ایشیم همان شراب ایشیم متقدین است باند که قهرنی
اوزان کجا و نباتات رب به داخل است و شراب ایشیم
حکیم با قهرنی از اولاد بیهوشه و صفاتی قلمی نموده که این
مواظق است با کثر از مزه و در دفع امراض سوداوی و اقسام
بالخیولیا و توجش و دفع هموم نهایت مؤثر است و قیوه
قلب جمیع اعضاء رئیس است و دفع خفقان را نافع است و
را قوت و دهن بفرماند که گویا مانند این شربت شراب ایشیم
همان شراب ایشیم حکیم علامه افرونی قیمت آن
ایشیم خام علی رفیع صد متقال سه روز در عرق گاوزبان
و گلاب عرق بید مشک شاتیر از هر یک یک درم و عرق
متقال صیفی باشد آب سیصد و شصت متقال ایشیم خام
شیرین آب سیصد و شصت متقال ایشیم خام و عرق شاتیر

تا ربع رسد و درین جو شایندگی مصطلکی رومی سنبال الطیب
 جزو بواب باشد و درین از هر یک ششقال پیل بواجری
 عود قماری تمام سافج هندی از هر یک ششقال و نیم درین
 ششقال همه اکو بیده و کیسه کنانی کرده و دران اندازند
 و جو شایند بعد از آنکه آبها برنج رسد از شش و کیسه او بیده را
 نیکو ببالند و بنشانند و با قدر زکات نشویند و در مطبوخ
 داخل نمایند و بر شش و کیسه او بیده را و در گند مطبوخ
 نموده فند سفید مکن بریز عسل مصطلکی و در ششقال داخل
 کرده و بقیه تمام آورند و عسل شش و ورق طلا از هر یک ششقال
 ششقال ششقال تجوی خالص نیم ششقال دران داخل نمایند
 و اگر قوتیر خواستند مصطلکی رومی زعفران درون عرق
 شش و نیم سفید قرض عود هندی دانه پیل صندل سفید کوفته
 بخیمه لعل و طبع داخل نمایند و در شش و یک نبات سفید و درین
 تبریز که کین شاه باشد عسل صندل ششقال که نیم ششقال
 و نوشته که زعفران را جو شایند بلکه لعل و قوام داخل نمایند
 و بخت آنکه زعفران از جو شایند و عسل شش و یک نبات
 از شش و یک نبات فارس که بخت فرما فرمای مالک ایران
 شاه عباس ثانی صفوی موسون ترتیب داده اند و تقویت
 قلب جمیع اعضا و ریس و استین بدن و تقویت باه آوردن
 تصرف و سرور و درخ و سکون و الخ و لیا و سودا و جمیع امراض
 سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام صفت قلب و خفا
 را نافع است نهایت صنعت آن از شش و یک نبات و یک کیسه
 پنجاه ششقال در گلاب عرق گاو زبان عرق نیلوفر
 عرق بید از هر یک و در مینا عرق ناتره نیم مینا شش و یک نبات
 بخشایند و قطعه صندل سفید بزرگی بر روی آن بگذارند
 و در چهارم مقدار جو شایند و کث عرقا بماند و ببالند
 و بنشانند و با گلاب و عرق بید شش قدری بشویند که کوفته
 تمام گرفته شود پس آب شش شیرین آب به شیرین آب امرو
 از هر یک نیم مینا بماند و در فند سفید و نبات سفید از
 هر یک نیم مینا بریز عسل مصطلکی ششقال داخل
 و جو شایند و کث آنرا بماند و صفائی نموده و در عرقا و آبها
 داخل کرده و در پیل یا کوزه کرد و باز جو شایند و کث آنرا
 بگیرند و صفائی نموده و در کوزه که در کوزه کثانی

کرده و دران اندازند و دو نیم کیسه را بشت یا بشت کف
 ببالند و بنشانند که تمام قوت دویه شرباب باز داده شود
 و او بیده نیست دانه پیل بواجری سنبال الطیب عود قماری تمام
 سافج هندی قرض و درون عرق قماری از هر یک
 نیم ششقال مصطلکی رومی زعفران از هر یک ششقال صندل
 سفید و ششقال و چون بقوام آید کیسه را برآورد و جو شایند
 و ببالند و در دویه را برآورد و کیسه را بنشانند و ببالند و در
 گلاب در شرباب داخل نمایند پس از آنش فرودا آورده
 و بنشانند و ششقال ششقال و در ورق طلا و در لقره
 محلول پس از هر یک یک ششقال داخل کرده و در ظرف صینی
 یا لقره یا طلا کرده نگه دارند و در ساعت خوب بمانند
 و مرتب نمایند و چند روز داخل ساختن این شربابها که
 ساعت خوب باشد در ظرف را کشاده و در زیر آسمان بگذارند
 در شش بام خانه تا قوت سودای بروی فالص شده تا شیر
 بشیر شود و شش و در ششقال با خداین شرباب نیم شرباب
 از شش و یک نبات عود الدین محمود شرباب از شش و یک نبات
 حکیم قلی نواب شرف شاه سلیمان صفوی موسوی
 صنعت آن از شش و یک نبات خام شفاف مائل بر روی کف
 ششقال گلاب عرق بید شش عرق گاو زبان از هر یک
 دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاتره نیم مینا
 سفید یک صندل پنجاه ششقال عسل مصطلکی ششقال
 سنبال الطیب و هندی دانه پیل مصطلکی رومی سافج هندی
 قرض و درون عرق قماری از هر یک نیم ششقال زعفران
 ششقال صندل سفید و ششقال عود شرباب و ورق لقره
 ششقال تجوی از هر یک ششقال در ورق طلا و ششقال
 سیب آب انار شیرین آب امرو آب به شیرین اگر چنانچه
 داخل کنند و الا شرباب فواکه میتوان داخل نمود و اگر کث
 بر شش شیرین و در به شیرین نمایند نیز خوب
 است و اگر مطلق بکنند و نبات و عسل بدل آن کنند
 هم جائز است و در ظرف شش آنکه از شش و یک نبات
 بقدر نیم مینا انگشته و در گلاب و عرقا و آب جدادان و
 یا آب باران جو شایند بان او بیده که نیکو قهر و کیسه کنانی
 کرده و دران انداخته باشند در وقت طبع تا قوت او بیده

با آنها باز داده شود که صفائی نموده با قند و عسل تمام
 آورند و ورق طلا و ورق لقره و غیره و ششقال و درین
 شرباب از شش و یک نبات قوی قلب داغ و معده صنعت آن از شش
 خام شفت ششقال گاو زبان با درنجوبه پوست بلبله
 از هر یک چهار ششقال آنکه مقشر ششقال و درین ششقال
 خشک از هر یک دو ششقال اول از شش و یک نبات شش
 آب صاف بنمایند و شفت شبانه روز هر روز شفت
 نوبت آهین یاکی را با شش شش کرده و دران خاموش کنند
 پس جو شایند تا شش با آید مالیه صاف کنند و از
 را جدا جدا جو شایند و صاف کرده با قند سفید و درین
 تبریز بقوام آورند پس مصطلکی شفت ششقال ششقال دو
 ششقال عود ششقال صندل از هر یک شفت ششقال
 زعفران و ششقال طباشیر و ششقال عود و گلاب حکم کرده
 مصطلکی صندل طباشیر را نیکو صلا کرده داخل نمایند
 ورق طلا و صندل و ورق لقره یک صندل و صندل و اضاف
 نمایند و در معجون سازی خوب مخلوط نموده و در ظرف لقره
 و یا چینی بگذارند و شش و دو ششقال شرباب از شش
 با موسویانی از شش و یک نبات آن مرحوم صفوی باغ استصال
 داغ را نیکو گردانند و شش یک بوده باشد مزاج آن
 مائل به برودت و در طوبت و درین فکر و حافظ را قوت
 و نافع بود و برای رعوت و محقق عارضی و ملاوت و بکل
 عارضی از آنرا که گردانند صنعت آن از شش و یک نبات
 پیل جدا کرده پنجاه ششقال و آب جدادان و شش و یک نبات
 روز بنمایند پس جو شایند آن مقدار که لصف آب
 بماند و دو نیم آب شش را ببالند تا قوتش آب باز داده
 شود پس لفتا رند و در شش و یک نبات و در شش و یک نبات
 صفائی و در وظل دران داخل کرده پس بگیرند و سطوخ و در
 زرباد با درنجوبه دار چینی زنجبیل سنبال الطیب صقر
 فارسی عود قماری خام از هر یک و ششقال کوفته در
 کیسه کنانی کرده و دران اندازند و شش بسیار عام در
 زربان کنند و دو نیم کیسه را بماند تا قوت آن عسل از آن
 و شیرین اش کشیده شود و شرباب بقوام آید پس فرو داده
 کیسه نیکو ببالند و ببالند و شش و یک نبات و دران داخل کرده

کلیه را دور کنند و یک لیمو و یک آرد بر آتش نهند که رطوبت
 کلاب شرب را ضایع سازد پس بکیرند و غلبه است سیاهی دار
 از هر یک یک مثقال و نصفی و دمنی عسلک البطر را سیخ از هر یک
 دو مثقال و دروغن بلسان حکم کرده در آن داخل نمایند
 مشک که کی جدا و خطای از هر یک نیم مثقال از شیم مقرر
 چهار مثقال و درق طلا محلول درق انقاره محلول از هر یک
 یک مثقال با آن مزوج کرده بیکدیگر نزنند و در شیشه نگاه
 دارند و شکر خسته مثقال به آب از شیم استنباط آنرا در
 سقمینا که شیم از شیم میباشند نافع از بزم و بالخیول
 و این سقمینا قوی از همه است درین فصل نیز مجرب است
 بزمی تقویت سر و دماغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن
 و باه صنعت آن از شیم خام از پله جدا کرده چپاه
 مثقال و در کلاب عرق گا و زبان عرق بید مشک عرق
 بادرنجبویه عرق دارچینی عرق فرخ شک از هر یک یک مثقال
 شبه از روز پنجشنبه اندن کوشانند تا نصف سد و از شیم
 نیکو بالاند و بقیه از روز دوشنبه تا دوشنبه نگاه دارند پس بکیرند
 آب دمنی پوست بلبله کابلی پوست زرد اترج زرشک منقعه
 و کبشک بادرنجبویه گا و زبان گل گا و زبان پوست نخ
 گا و زبان درق گل سرخ گل نیلوفر از هر یک نیم مثقال
 زرد بادرنجبویه سرخ و سفید دروغ عرق خیر و آقا قلیه کبار
 صندل سفید بگلایه سود و عود و مندی از هر یک سه مثقال
 اجزا نیکو قهقهه با شیم مزبور در دمن آب حدادان بکوشند
 تا شلش رسد صافی نموده تند سفید کرم عسل مصطفی شرب
 سیب آب شیرین شراب ربیاس شراب لیمون شراب
 گا و زبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هر یک نیم مثقال
 داخل کرده عرق را نیز داخل نمایند و با شش ملائم بزنند
 تا القوام آید پس عصاره شرب مشک ترکی زعفران از هر یک
 یک مثقال در آن داخل کرده و شیشه نگاه دارند شکر خسته
 بدانکه در شیشه از شیم خمر از شیم و شراب آنکه مسطور است
 که از شیم سفید را میارند و شکر منقعه متطهر غایت شایسته
 از شیم خوش آوده و خمر کرده بود و در جانی باشد از شیم
 خام بر شستنیای زرد از شیم خام سفید و طولانی نیاید
 بلکه سپید است چنانکه در یافت عرق از شیم بالیف

آن مرحوم نهایت مقوی قلب است و جهت تقویت باه
 سازا عصاره زردیه نیز مفید است صنعت آن از شیم خام
 زردیه کرده چپاه مثقال گل گا و زبان بادرنجبویه و شیم
 صندل سفید از هر یک ده مثقال به سبک سرخ به سبک سفید
 غولجان ساز و مندی از هر یک پنج مثقال درق
 گل سرخ هفت مثقال سیاه صنی دانه پیل از هر یک سه
 مثقال نفع خشک شش مثقال زعفران عصاره از هر یک
 یک مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرو
 کلاب عرق بید مشک عرق دارچینی از هر یک نیم مثقال
 درق اخنی تا قبول یکصد عدد و دیگر مقرر عرق شند
فصل در بیان مفرحاتیکه اصل و عمود
در آنها از شیم است

مفرح از شیم جهت اصلاح اخلاط سودا و ید و بلغم
 و نفع سده و تقویت دماغ از آنجمله و تقویت کوا و زیادتی
 سرور و نشاط بالذات بالعرض و تکمیل ریح غلیظ و
 زیادتی هضم نافع گرم و داول و در پیوست معتدل و قوی
 تا سه سال بقیست و قدر شترش تا دو درم و نیز این مفرح
 نافع از برای خفقان و عشته و سقوط قوی و صلح مزاج
 و خوش و بالخیول و امراض کبد و پهنا و بی دمنی و این مفرح
 خون را صافی گرداند و کسل بلادته را از اهل کند صنعت
 آن بکیرند اقیتمان اقویطی اسطوخودوس حب بلسان
 سیلخه سارون قنفل از هر یک چهار مثقال مراد پیل
 غلطان بزرگ دانه زرنبا و دروغ عرق کبار با شیم
 مرجان قرقری به سبک به سبک سفید سافج مندی بل لیمون
 قاقله کبار قهقهه الطیب از هر یک نیم مثقال از شیم خمر
 و در نیم جلیل دار فلفل مشک ترکی از هر یک یکدرم نیم
 ریحان هم بادرنجبویه از هر یک چهار درم بادرنجبویه
 خطای سه مثقال عصاره شرب و دو مثقال درق طلا یک
 مثقال درق انقاره و دو مثقال جواهر اصلایه کرده بگلایه
 و درق طلا و درق انقاره و عسل حل کرده و عجز را در
 روغن بلسان یا روغن مغرولیه که داخه باقی آوده و کوفته
 بختی پس بکیرند آب سیب شیرین است رطل دوران
 این تافته و لقره تافته و طلا تافته و لقره و سر در کرد

پس بکیرند قنفل سیاه قنفل قاقله کبار صندل سرخ از
 هر یک چهار ده مثقال کوفته در پارچه کتان است از شیم خمر
 خام صنعت مثقال در آن داخل کرده و روز بگذرانند و در
 روز کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خونی
 سیب باشد کمتر بگذارند و یا آوده را در کلاب و عرق
 بید مشک بکشانند و در روز آخر آب سیب را اضافه کنند
 پس بکوشانند و کیسه را دامن ببالند و بفشارند تا بر سر
 صافی نموده عسل مصطفی یک رطل نیم داخل کرده بقوام آوردند
 و آوده بکند کوره را با آن سرشته همچون سازند و مفرح از شیم
 دیگر که قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع است و دلال
 تقویت قلب جمیع توتهما نماید صنعت آن از شیم خام
 مقرر صمدیه ده مثقال درق بادرنجبویه گا و زبان کبشک
 از هر یک هفت مثقال به سبک سرخ و سفید از هر یک یک مثقال
 مراد پیل ناسفته کربا و سبک سبک محلول سبک لیمون
 پوست زرد اترج از هر یک شش مثقال سدر و صندل
 هر یک سه مثقال بادرنجبویه خشک نفع خشک از هر یک
 مثقال عود قماری خام عصاره شرب مشک ترکی زعفران
 سیاه از هر یک یکدرم بزرالین سفید و شیر خشک خشک
 کرده بیدرم کوفته بصل مصطفی و رب سیب شیرین متساوی
 در آن آوده بکیرند شکر خسته و دو مثقال از شیم دیگر
 قدس سره مقوی دماغ و قلب است و دهن را زکی گرداند
 و خطا بفراید و خفقان و صنعت قلبی و در بزر و زایل
 اگر دانه صنعت آن از شیم مقرر آمله منقعی پوست بلبله
 پوست بلبله از هر یک ده درم به سبک سرخ از شیم سارون
 بادرنجبویه اسطوخودوس فرخ شک از شیم بلسان
 و صنی مصطفی و جلیل صندل از هر یک یکدرم نیم فرخ شک
 جوز بواز عرقان کند از هر یک سه درم نعل خطای درق
 انقاره درق طلا چند بیکتر جد و از خطای مشک ترکی عصاره
 شرب از هر یک یکدرم و نیم عسل مصطفی و در آن آوده
 بیدرم مقرر و ترب نمایند شکر خسته و دو مثقال از شیم
 این مفرح سروری آوده و مفرح سد با منقعی دماغ از آنجمله و
 مقوی توتهما و نافع است از برای سقوط قوت و عشته و شش
 صنعت آن که بنظر عید نیست که بکیرند آبیکه سر در کرد

چو از شل اهل نافع از برای بر و بولواسیر و غیره قطع
 را جاری سازد صنعت آن بگیرد صفت آن بگیرد اهل را و بگویند نرم
 و با عسل مقوم بشیر شربتی از یکدم تا سه دم هر روز
 ناشتا بخورند حب اهل نافع از برای درد دندان چنان
 استعمال کرده شود بعد از آنکه طبع حلیه خاوری و خواب
 حلیه لعاب تخم گمان و روغن کنجد یکدم بر پشت ببارد
 نیوکاران چکانیده و بشت و تنبکاه را بر روغن شبت
 و روغن بابونه مالیده باشند صنعت آن اهل از صبر
 از هر یک یکدم ببلعه مقدم قوه الطیب مرصانی را در او
 بر جع قطران از هر یک یکدم میوه ساله و دو دم افیون
 یکدم مشک یکدم انیس و نیم کوفه نیمه حب سازند شربتی
 سه دم با دو او قیو شرب کته حب اهل دیگر که همین نفع
 دارد صنعت آن اهل ده دم سداب خشک یکدم نیمه
 نهر اسپند چهار دم حلیت اشق قوه الصنع از هر یک
 درم کوفه نیمه حب سازند شربتی سه دم با طبع اهل خشک
 شنب و قوه الصنع یا در طبع بولواسیر با دو عصا
 سدب تر حب اهل دیگر که همین نفع بخشد صنعت آن اهل
 درم حلیت نیمه درم حلیت شرب باشد حمل اهل
 حرف که انشاء الله تعالی خواهد آمد و این اهل نافع از
 برای طرش صنعت آن بگیرد صنعت عدد اهل او در یک
 رطل روغن کنجد یا روغن بنفش یا روغن بیت هر کدام
 باشد بر این گفته تا اهلها سوخته شوند پس و غبار اصفاف
 در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن
 گرم نموده چند قطره در گوش بچکانند و این اهل دیگر قطره
 در گوش گرمی نازد و گفته را نافع است صنعت آن بگیرد
 اهل را و بگویند در روغن ریون بخوشانند یا در
 سیاه سود و این اهل نافع است از برای تحلیل
 رباح متولد از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ

هو جویه بر خنجر از زود با صلاح آورد و گوشت بر ویان
 صفت آن هو جویه دو درم از روت سفید با ز
 بر یک یک یک درم روغن کنجد و درم مو موی سفید و درم او پی
 کوفته بسایند و هم برادر روغن کنجد بکنند و بکنند و بکنند
 در بادون کرده بکنند و دیگر که همان نفع و به صفت کن
 دو درم هو جویه و بر سنجق مال و پیانده و سنجق و روغن کن
 بچشاند با قوت هو جویه در آن داخل شود و صاف کرده و
 داخل کنند و بکنند تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بر آن افکند
 نمایند اهل الفت اول و سنگون بای کوهده و فتحه با کوه
 لام و بکنند اول و ثانی نیز آمده قسمی از سر و کوهی است که
 آنرا ابله با عار و جویه و بر ترکی از روج و نهاری در
 ابروی یونانی برانی و در قوس بکسی برانی بر او بر دی
 بر و قون و بر و قون و بهندی هو جویه و زود و ملاق
 مراد از آنست که آنرا اثره العرو و حبس العرویز گویند و
 آن دو صفت است صغیر لورق مثل برگ کز و کبیر لورق
 شبیه برگ سر و در آن صفت زیاد است و در ستر
 بلند و بار یکتر و صفت صغیر در قش و لیس و کوتاه
 تر و برگش شبیه برگ کز و صفت صغیر آن اهل است
 و بر کز از بار و عر که قسم است سر و کوهی است و شبیه است به
 بن تازده آن سر خرناب آورید و اش سیاه باندگ شیر
 و قش و حدت و عطرب و بنایت لطیف و با قوت
 محف و قابله و لذت و محمل در حیض مسقط چنین
 نرا مل کنند و عفت و قش و حینه مزمنه و مسحق آن با
 عمل جبهه بر و بوا و مطبوخ آن جبهه است و شمار
 آن بدستور و شمار برگ آن جبهه و ارام عار و ساهی طبع
 و چرک و آثار یک از فضول بهر سد و سفری که بعد از به
 شدن نفخ و در عصب باند و در و رش جبهه قش و ساعی
 آکل و زله و اندمال جراحات سفید و ملا آن با سر که جبهه
 و از الشعلب مجرب و با یاخیر جبهه محمود اعضا و با عسل
 جراحات بن دندان و تقص و آکل آن و گرم و خشک
 است و رسوم و لیسق آن جبهه بر و بوا و سیر نافع و شمار برگ
 گویند و آن بر سر جبهه سر سام نافع و آشامیدن اهل نافع
 است از بربا فاله و استر و مضر و مضر و مضر و مضر

اجزای سادی گرفته بخیه بمصل صغریه وزن او در
سدره سحران سانه ششتری دو درم

باب الالف مع التار المقناه القوانیه

اترج بقر اول الف و سکون تا ثناه قویایه
رای و سکون هم فارسی باد رنگ و لنگش
نامنه و سربانی اطراف و بند پیچوره و بلیغ و یک
از اناسفت و نیز آنرا قلع مانی نامند و بابت طرح
رایحان المنع و بوی تنک و بویانی بایستد هانان
جمع اخرا و دشت آن و طلب مستعمل است اما آن
بودن الطاق نظراتیج نماید مراد میوه است و بوی
زرد آن گرم است و عا دل و خشک است و در دوف
و نیم آنکه زرد و پوست تر است و آنکه آست گویند و در
به بویک بالنگ است و در اول سرد و در است و گویند
مستدل و خشکی و در می حاضر آن یعنی ترشی آن و در آخر
دوم سرد و خشک است و در یک و شکوفه آن و در آخر
دوم گرم و خشک و محف و محلل و ماطت اند و اما
پوست زرد و آن مقوی قلبی باغ و معده و کبد و
و اشاد و صالح و برای خفیان و خوشبو کننده بویانی
و مطلق و محلل ریاح و معین بر خیم است اما در
اکتار و خوردن آن نشود پس اگر انکار کرده شود
میگرد و هم و نیز از منفعات تر قیام است و حرارت
آن همین بر خاصیت است و بلیغ پوست زرد و خشک
آن سکون فی صغری است و مضع پوست آن
خوشبو کننده کبیت و محو و المزاج باید که بخورد و
اترج را با خری از نیم و خاض آن و عصاره پوست
گوشت آنکه با هم کو فله باشد جهت گزیدن انی نافع است
همچنین ضاد آن نفع دارد و طلای فاکست حرق پوست
آن جهت برین مفید است و چون غیر محرق آنرا در قلع
گذازند مانع کم زدن است و چون پوست یک عدد
را در شراب اندازند و در ساعت ترش کند و بکشد
و منفرط و مانع عا است و مصلح عمل اما شمر آن
که بلیغ منوی است که بند و در گوشت است که مشهور

به پوست بالنگ است با شتر اک فله و الا آنکه
و غلیظ است بسبب صلابتی که از اسیا باشد و حاصل شود
از آن غذا بسیار برای بدن اگر بپزند و در مضر است بخرت
غریبی معده و مانع صعود بخارات بد مانع و در شتر قوی و مصلح
عمل است و یا شکر و اگر آنرا در عمل با شکر مرید بپزند
است و میگرد و خوش طعم و لذیذ و اما حاضر آن یعنی ترشی آن
پس نیست و در ترشی آن غذا نیست و لکن از قویات قلب
عاز المزاج است و قلع صغری و مانع ریختن صغری با ساد
و نافع برای خفقان عا و تقویت معده و بکسر و کسر
اختلاف نافع است از برای برقان و سکون لنگ و اسهال
و کید و تسکین صدام خناری و شراب آن نافع است
دوار و سدر بخاری حادث از بجه صغری و خون تقویت
سردیچین مانع منقوع و در آب ترج یا شراب آن بکسر صدام
و در و از حادث از خوار معده است و از خواص آن است
منع صعود بجه بسو و موقع آن بسبب قوت تقوی در آن
و نیز حاضر آنج حابط طبیعت و منبه شوت طعام و در آن
تفطیع و جلا میباشد و طلای آن را میگویند و باو
کلفت را و نیز مل بر قاست و ضاد آن جهت گزیدن عا
برنده و مانع از نافع طلای جهت قلع زنگی سایی
مرکب از جاسفید و قلع زنگی سایی که در شتر باقی باشد
نافع و احوال یان غره بلیغ آن را سر که حه اخراج
زرد که در خلق مانده باشد مفید و در است بسبب
مصلح شراب خشن است و شراب تین بدش با شکر
و آب لیمو است و چون جواهر و در و در آب ترج
بجیاست مصلح سازد و خوردن غذا آنکه در آن با شکر
باشد نافع است از برای باغولیا حادث از خوردن
محرقة از صغری و خون و وزن حادث از بجه سودا و
محرقة از دم و صغری و باغولیا سایی مرا قیه لیکن بسبب
جموت مضر است با صغری سودا پس باید که اصلاح کرده
شود و بشکر و اگر مفید است استعمال نمایند شکر داخل کرده
ساخته بپزند و اما شمر آن پس نیست صالح از برای
خوردن بعثت و گرم و خشک است و در دم و محلل و
محف است و نهاد است جمیع سموم میکند خوردن و

ضاد کردن باک و با قوت مسله و در انتقال از
مقشر آن قانقارم تر یاق فاروق و در جمیع سموم
و قویتر از تر یاق کبیر است و گفته اند که در انتقال
مقشر آن تر یاق جمیع سموم ملد و معده و مشرویه است و با
باب و یا با شراب جهت گزیدن عا و بکسر و بکسر
اشامیدن و ضاد کردن باک و یکدم مقشر آن
بکسر مر حین کشنده جنین و بخرج است و طلای آن
جهت تحلیل و درم بلیغ و سنون آن جهت تقویت
بدانکه چون بلیغ سفیدی اترج با هم بالنگ قوی
بر است منقبه گزیده شده و شتر نافع و الا شتر
زرد و اترج را با لنگ فی الجملة نقادی است و در اترج
و اترج کو چک و هر دو طرف آن با یک بخور و طعم
آن ترش میباشد بخلاق بالنگ که بزرگ و بد آن است
نیباشد بلکه بکیر آن نسبت بطن و دیگر با یک
و متراژین شیرین میباشد اما بجه با یک که گرفته میشود و آن
اجزای اترج بدانکه اترجه ر خند لون است لون دل
مثل اترج است و در صورتیکه بلیغ آب غره آب اترج
داخل کرده جاشنی اگر از قند سفید گرفته استعمال نمایند
و این لون و خواص مانند اترج است و از آن در شکر
قد صفا و تقویت قلبی است و در وقت که از آن
تقویت قلب مرتب نمایند که زعفران و اقل مانی
لون دوم مرتب نموده میشود از برای جمیع عا و
عاده صفت آن بهیج راه تنلی و یا با شکر مزین و
چون نیکوخته شود آب اترج و قند سفید قدر که جاشنی
آن عا حق مزاج تخفیف باشد و شکر باو ام شیرین
داخل کرده چند جوش و بگرداده بکشد و اگر قلع طبع
باشد استقلال کدوی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت
باشد نباشد و صغری غالب باشد گوشت خروس
بجه یا بزرغاله داخل نمایند یا بنیون که گوشت را قطع
قطعه نموده بکشد و یا زرد کاک بقدر حاجت داخل کرده
در آب بپزند و کف آنرا بکشد و بپزند تا بپزد و پس بپزند
شیر یا با شکر داخل کرده بپزند و در آب ترج قند و شکر باو
داخل نموده چند جوش و بگرداده استعمال نمایند و اگر خواسته باشد

استفراغ و که در احوال نماید اگر باشد دل در تنفس و تنگی
 زغال را قطعات نموده در آب و نمک با زعفران
 با جگر بزرگ منبت بریزند و گفت آنرا که بزرگ است برادر
 روغن کاه و سرخ کرده و مصالحه جاریه چون در اینجی زرد
 و سیاه و کشته و قرقه الطیب در با جگر شانی بسته و آن
 اندازند و آب و نمک و پیاز بپزند و حاجت اهل کرده
 بریزند تا محض و پس آن برنج و اخل کرده و در آن
 آب آتش و قند سفید و اخل کرده و روغن بوش و دیگر داده
 فرود آورده بکشد و استعمال نماید و درین قطعه اگر چه
 برنج داخل کنند و بپزند برنج حبه یا ملا و و یا نان بخورند
 و اگر خواهند بجای برنج از بول و اردیات و فوکه که
 که و و اسفناخ و جعفر و یا کل یا شلغ یا زردک یا
 بادنجان یا سیب سبز یا بیهیز یا زغال اخل نمایند و هر
 یک را برین علمه میشود با ملا و و یا با نان بخورند و اگر
 از آب جرج و قند آتش ملا و و یا با ملا یا ساخته استعمال
 نمایند استعمال ارجح و آتش ملا و و یا با ملا و آب
 آتش و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج مواظب است
 و دستور حل نمودن گوشت در آب آتش که بپزد و در آن
 ذکر کرده بپزد آب آتش را در شیشه کرده و در آن
 سفته سوده در آن داخل کرده در حمام بگذارد تا تازه
 که حل گردد و مطلق در آن جرم او کوته نماید و این محلول نافع
 است از برای جمیع سوزم و امراض عضائیه و حبه جگر
 مجرب چون با شرب مناسب نباشد و اگر در مدفوع
 را با این دستور حل نمایند و همچنین سایر جراثیم را که است
 تر یا قی شست با نمک و قند و بول و نمک شام
 سال باقی بماند و تنفسش تا سه شقال است یعنی مرغ
 و یا زرد سوزم و مقوی باه است و جبهت چون در
 مایه لیا یا آب مزه بپوش استعمال نمایند و جبهت طایف
 و لقوه امراض بارده و مایه و عسل بول و نمک شام
 یا آب بزرگ و قی آب ترب و جبهت صفی النفس و زرد
 شفت الدم و حبه نان و صفت مده که از حرارت باشد
 یا آب کاشنی تازه و اگر برودت باشد با کباب و جبهت
 است و طبابت طحال و زردان و قوی با بپوش

نیون و جبهت سوزم و امراض معدیه و آب غلاب حبه
 مفصل و قی سوزم یا آب بپوش و جبهت سوزم و جبهت
 سوزم و جبهت سوزم و جبهت سوزم و جبهت سوزم و جبهت سوزم
 برص یا آب غسل بپوشد و ملا در امراض مذکوره و جبهت
 و امراض نافع است و صفت آن است که در آتش برنج
 متشتر آتش برنج آتش از برای ده شقال حبه نان و
 حبه نان سبیل الطیب مر با فلن که غریب است عود سهند
 از برای هفت شقال زردت و روغن عقیق طحال
 برنج سوزم یا آب سوزم از برای ده شقال مر و زردت
 جگر شقال مر و زردت که با جگر می اندازند و شقال
 خطای و شقال یکد انگ عود سهند را و است و سوزم
 شقال کباب سبیل و باد زردت را با نان صلیب کرده و صفت
 روز بگذارد تا اخل شوند و بعد از حل شدن در عود و
 باد زردت اندک اندک بپزند و بعد از آن با جگر
 و عسل صفتی قوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند
 و آتش آنقدر باشد که بخوش باید بپزد و آورده در
 طرقت نقره یا جینی نگاه دارند و شسته و در جگر باشد
 پس استعمال نمایند و تر یا قی جگر حبه سوزم و جبهت
 مله و جبهت شکر و شکر است و صفت آن است که در آتش
 ده شقال کوفته بپزند و زردت کرده با جگر بپزد و مقدار
 که با آن بیشتر شسته بشود و شقال اقراص یا قی حبه
 آتش حبه صفا و شکر و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی
 صفت آن نبات سفید کوبیده اند که آب داخل کرده
 بر آتش ملا که گذارد تا که آتش شود تبیل اندک آب برنج تازه
 داخل نمایند چاشنی که خواسته باشند و دست خود و قی و قی
 آید بر شک یا پسین سس زده طلعی کرده و با نقره زردت باشد
 شود و بریزند و نگا بدارند و بپزد و اگر خواست باشد و
 بر کباب از نبات سفید مقدار یک شقال و در آن سفته و آب
 شکر بپزد و در آن عسل کرده از آن آب برنج جوارش سازند
 یک شقال عسل و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی
 اقوی و رافقوت و روغن سوزم و جبهت
 فصل در بیان جوارش که اصل و عمود
 در آنها قشر زرد آتش است

جوارش آتش شکر سوزم و امراض معدیه و آب غلاب حبه
 مله و جبهت سوزم یا آب سوزم از برای ده شقال مر و زردت
 جگر شقال مر و زردت که با جگر می اندازند و شقال
 خطای و شقال یکد انگ عود سهند را و است و سوزم
 شقال کباب سبیل و باد زردت را با نان صلیب کرده و صفت
 روز بگذارد تا اخل شوند و بعد از حل شدن در عود و
 باد زردت اندک اندک بپزند و بعد از آن با جگر
 و عسل صفتی قوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند
 و آتش آنقدر باشد که بخوش باید بپزد و آورده در
 طرقت نقره یا جینی نگاه دارند و شسته و در جگر باشد
 پس استعمال نمایند و تر یا قی جگر حبه سوزم و جبهت
 مله و جبهت شکر و شکر است و صفت آن است که در آتش
 ده شقال کوفته بپزند و زردت کرده با جگر بپزد و مقدار
 که با آن بیشتر شسته بشود و شقال اقراص یا قی حبه
 آتش حبه صفا و شکر و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی
 صفت آن نبات سفید کوبیده اند که آب داخل کرده
 بر آتش ملا که گذارد تا که آتش شود تبیل اندک آب برنج تازه
 داخل نمایند چاشنی که خواسته باشند و دست خود و قی و قی
 آید بر شک یا پسین سس زده طلعی کرده و با نقره زردت باشد
 شود و بریزند و نگا بدارند و بپزد و اگر خواست باشد و
 بر کباب از نبات سفید مقدار یک شقال و در آن سفته و آب
 شکر بپزد و در آن عسل کرده از آن آب برنج جوارش سازند
 یک شقال عسل و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی و قی
 اقوی و رافقوت و روغن سوزم و جبهت
 فصل در بیان جوارش که اصل و عمود
 در آنها قشر زرد آتش است

و این حسب اترج نامی است از برای بوی خوش
کردن و آشناییدن آن و منفع شده گوشتش در هیچ منفرد
است و اعتقاد مملکتی و اهلکات و کسیت همین کند
آن گوشت عرق بآن نمزد و یک نمیشود و بهر جهت
آن حسب اترج را نشک کرده و نمیشد و بوی خوش
به نزد و کف آن را ببرد و چون در کفست بیاورد و آب و

اگر دو گفته از آب تاش لایم نرزد تا آب برود و روغن بماند
 صافی نموده و در شیشه نگاه دارند و در شش ماه مخفی نماند و در وقت
 حاجت بکار برند و درین جهت ترجیح بر آب و دیگر که صفت آن
 جهت ترجیح را خشک کرده بگویند و بطریق روغن بادام
 روغن کشند و درین قشر اترج گرم و خشک است و غلظ
 در بین آن بجهت امراض عصب و امراض بارده عصب
 و در امراض غلظ دفع از بدن در تب ریح و کزکین
 غصه نافع است و در بین بان با منقل قدم جهت دفع
 بهر دوت چهار اسفاد و در بین آن بر بدن جهت اترج
 و فالج و عصبه و لقوه و اقل مزاج و عرق اسفاد و در
 کرده و متان و جبهه رویانیدن مگو خوشتر کردن عرق
 و سقوط آن جهت در و سرد و علل سودا و در و در شقیقه و منقلب
 باخته در و دندان و چکانیدن آن در مری از برای
 تنخیر از برای صرع و خون و درین قشر اترج را نگاه دارند
 و در طبع فکری کرده باشند آن طرف را بشکست و جنبه و عود
 قوامی که بسیار در آن عطریست بهم میرسد و بگویند آن
 نافع است از برای فالج و اترج و مقوی اعصاب باطنی
 است و گفته شده که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج
 چکانیدن آن در مری نافع است از برای مایئولیا و در
 سودا و در و در بعضی طبها گفته اند که روغن پوست زرد
 اترج نافع است از برای مایئولیا و عادت از سودا و عرق
 از بلغم یا از سودا محرق از سودای طبیعی نشوق کردن بان
 صنعت آن بگزیند زرد اترج خشک و دانه زرد کرده در
 روغن زیت در روغن خرمی که هر یک یک طرل یا در دانه کل در روغن
 آنجا آید آخته به بیش از بیرون آورده افشار اندود
 کنند و پوستش را در اترج و با در اخل کرده بعد از شش ماه و
 دیگر در آن آورده است موقت اگر این مرتبه این عمل نمایند
 میگزید و قوی در بین اینجاست از پوست درخت آن نافع
 است از برای اترج و صفت آن چون برسد اترج زرد و
 گرد پوست آن تیغ زنند تا بای آنرا و می کنند آنچه
 در تیغ میکند از پوست آن تر با آنچه جمع میکنند روغن
 یا آنرا این حسنه گفته اند که در این اترج نافع است
 از برای برودت اعصاب و اترج و صنعتش آنکه

فرا گیرند اترج را و قتیکه رسیده باشد و بگذرد و غن از آن
درین نحو که تراشند پوست آنرا و قتیکه بر درخت بند
و بگذرند بجهت اترج می کنند از بالای پوست آن و جمع
کنند بقدر اوی گفته که درین اترج نافع است از هر که است
و فایده از منتعش آنست که بگذرد و غن از نفع از غن
خیری از هر کدام و در طبل یا از هر یک یک طبل و بگذرد
پوست زرد و مالای شده اترج را که فایده از آنست
از سفیدی و در آن اندازند و هر سه روز یک پوست
اترج را بدل کنند با سه مرتبه یا پنج مرتبه و قوی می کنند
پوست اترج را و در قتیکه بنشیند و داخل می کنند و در آن
زرد غن و یک لایمی زنند از آب آنش ملائم تا آن پوست
با سه مرتبه سفید شود و قوت آن بجهت در آنست بر وقت آن
در آن روز غن بسوزد و او در زرد بگذرد و بگذرد و بگذرد
پس صافی نموده و داخل می کنند شکر تا رنگی و سبکی
و بکار می برند و قوی می کنند قطعی می شود و در روز غن
بگذرد و برده میماند بر او قهوه رسیده که بر درخت باشد
در روزی سه مرتبه و همچنین تا چهار روز پس از آن وقت
چیده بکفقه نقره یا طلا آنرا تراشیده و بجهت بیرون آن
روغن جمع می کنند و قوی بگذرد و در پوست نر و اترج
می بریزند و بجا بگذرد و گل یا سبب که بندی چندی یا بود
گل بل که در او برده می کنند و با دوام را در نیش چیده و
و بدل می کنند پوست اترج را و چند مرتبه تا بگذرد و بگذرد
و بوی آنرا بلای آن بگذرد و غن می کنند و قوی می شود
اترج بار اترج را بر سر بگذرد و چند بار مکرر می کنند تا
بگذرد و بجا اترج بگذرد و طلق که بگذرد معلوم شود پس از آن
روغن می کنند و قوی می کنند اترج را و قتیکه رسیده باشد
و شکر باشد و بکف در روز غن می کنند از زرد و دیگر
می آورند که از آن روغن می کنند از آنرا باشد فی طبیعت
که روغن آن بیرون آید و فایده از سه یا که بیرون آید
با سبب آن در آن روز غن و جمع می کنند از آن آنچه
ممکن باشد جمع کردن آن و بجز می کنند در آنرا شکر
و عود فراری و غیره استنباب بخوری مکرر و بسیار
درین را در آن نیش نگاه دارند و این روغن جگر

خوشبوی که نفع از برای دماغ و اعصاب باغی است
و قوی بر می آورد و درین راه از حب اترج و حب انار که بر می
آورند و در وقت از منزه بادام و مانند آن و بعضی شرح
قانون مثل صهارجت و سیس و شریف و بقی گفته اند که
درین فرآورده از قشر زرد در بقی اترج و حب انار و حب
گرفته از حب اترج نافع است از برای فالج و اسهال
شرب با و از برای برودت اعصاب ملاک کردن بر قشر
و گردن و فقرات پشت میسر می آید که درین قشر اترج
و درین قشر اترج و درین حب اترج نافع از برای فالج و
اسهال شرب با و در وقت از منزه بادام و درین قشر
گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه آشامیدن
آن و تریخ جان و چکانیدن آن در مینت اعصاب
و از برای ارتعاش و نیز نافع است آشامیدن و نیز
بآن از برای اختلاج و برودت اعصاب رب
اترج و در فعل اقوی از رب حب اترج و حب انار
و مثل مفرط و قطع فی و دفع سموم و از برای الم البسین
و آن صریح است که مادت میگرد و جلباب از بایب و حر
صفت آن اگر چه در ربوب شرب نموده اند که باطل است
از اینجوشانند تا برنج رسد و لیکن گفته اند که در بعضی میانه
از انار رب و اگر گفته میشود قدری شیرینی ضرر است
و اصل نمودن تا بقوام آید و رب اترج از انار است باید که
و آب اترج که بر شیرینی بقوام آید بمقدار عشرین یا قشر
زیاده نبات سفید و اصل نمایند و با آنش بسیار ملائم است
تا برنج رسد و در آورده سوخته و در ظرف منی یا زنجانی
نگاه دارند و در وقت حاجت بجار بزنند و بکوبند اترج
قابل صفا و مسکن غلیان خون و غلیان و اکثر امراض
صفه ادوی و دوی را نافع و صفت آن بکوبند و سفید
یا شکر سلیمان یا غسل و شرب یا سلیمان رطب بر کلام
که خواسته باشند و با برنج آن سرکه انار و در یک سنگی
یا قشر با شکر یا مسی تازه و قوی بقوام آورند و کف آنرا
بکوبند و بر آنش افکند و گنداشته آب اترج بقدر که داند
طییب که میباید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس
از و آورده سرد کرده نگاه دارند و سفوف اترج

میسر می آید که از استنباط بنده محتاج بقضای کوفت
رب کریم محمد با شکر میسره از برای فالج و اسهال
آن آشامیده شود بعد از تمییز با یا ربیات و صفت
آن پوست زرد و اترج و باد و بنجویه قلع از خراشیده
تمییز پوست بلبله کابلی از هر یک پنج مثقال اسرار
بهمن سرخ و سفید سلیمه دار صینی و روانا از هر یک
مثقال جود و اسطوخودوس و حب مشک ترکی و غیره شرب
جذبید شرب از هر یک نیم مثقال و درق ملاک از لیون
از هر یک چهار دانگ زرد و درم طول جوز بود
بسنج فستق زرد یا نه بادیان خلطانی زنجبیل
شرب آب که بر اندر دوس عود قماری بسنط الطیب
سقط تلخ فاوانیا زرد سیالوس اسطوخودوس
از هر یک یک مثقال صفر فانی و در مثقال خارک
جهرمی بازده مثقال کوفته نیمه هر دو در یک مثقال
آنرا صبح با و در مثقال عرق با و بنجویه بنوشند
فصل در بیان اشره حاصل اترج و ورق آن

شرب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان
صفت آن بکوبند بر گنج نجا و عدد یک را از خیار
باک کرده و خرقه کانی یا غیر آن و شرب حب کشت سلطان
و از کله و کینه بکند از اندر بجای گرم و بنجویه و در طبل
عسل کف گرفته در آن اندازند و بر بزم زرد زردی یک
در شیشه و یا در ظرف منی نگاه دارند و بوقت حاجت
بجار بزنند و شرب حاصل اترج مسکن و در مفرط و در
نافع است از برای حیات خار و دیوبه و صفرا و در
دفع قی صفراوی و مسکن عطش را نفع سموم است
نافع است از برای اسهال و صواب صمداع دوی صفراوی
هرگاه ایشا ز اینست طبع باشد و مقوی شرب با و
و نافع خفقان و ماز است الا آنکه مفرط بسینه و در
سبب جمودی که دارد و مقوی معده و جگر و قلب
و نافع است از برای صمداع بشارت کت قلب سور
مزاج صفراوی قلب و جمیع افعال حاصل اترج را
دارد و مضار آن ندارد و صفت آن بکوبند آب

اترج و باد و کث آن نبات سقیده و در و یک قشر
با شکر جوشانند تا بقوام آید و اگر خواسته بجای عسل
مصفر با و شرب انار و کوبند و بعضی البسین اترج
و شیرینی را با لمانا صفت میکنند و گفته اند که شرب اترج
بترین اشره است از برای تسکین صمداع و در
حقوق و قیقله با کلاب با عرق کفری بنوشند و در
اترج که از برای صمداع نوشته اند یکین فساد است و در
مثقال آب اترج عرق کفری که باین شرب بخورد آن
است که کفری یعنی غلاب طبع محل را بریزد کرده بطریق
کلاب عرق کنند و شیرینی و درین شرب اترج از برای
اصحاب صمداع یک اوقیه تا دو اوقیه است با کلاب
یکین شرب عرق کفری با کلاب و نیز این شرب با نافع
است صمداع حادث بشارت کت قلب بسبب عسل
مره صمداع از برای و آشامیدن شرب حاصل اترج بعد از
نافع است از برای صمداع دوی و نیز آشامیدن آن
نافع است از برای و از حادث از ضعف قلب و سقوط
قوت چنانکه این صمداع را عارض میگردد و ناخوشی
گفته که شرب اترج نافع است از برای و از صفراوی
آنکه حاصل اترج حبس بخورده از سر میسره بسبب صفرا
جمع آنطریق بخار از بسبب قوت فالج که از این باشد
نشود و اگر آنکه مقوی قلب حار و نافع است از برای
خفقان حار و صفرا بکند و ماده را قوت و در دفع
در و از حار ماده از بقی شرب که در معده مانده است
بسر میسره بسبب آنکه مقوی فم معده است و نیز این
منع لقا بعد از حار مرطبه بسبب صفت آن آب
اترج بخار مثقال قند سفید یکین بقوام آورند و شرب
تا و اوقیه قندی گفته که آشامیدن آن بکوبند
و کلاب نافع است از برای صمداع حار و با نافع
طبیعت است و شرب ورق اترج یعنی خمر آن مقوی
قلب و دماغ است و نافع است از برای بالینو لای
مافی که با برودت مزاج و سرد و با آن ریاح با و زانی
باشد صفت آن برگ اترج برگ انار و هر یک نجا و در
از نام زنجبیل خرقه باک کرده و در شرب بجای بازده و در

خون آن و قروح و زکریه خصیه طبعه قریه چشم و باطن
و محرق آن لطیف و منقول آن لطیف و بذال آن
امراض شهر آمار است و آنهم را قوت سمیت و شفا
بشش و منافصل و نورش گویند فاعل است بسبب
سمیت که دارد و مصلحتش را و نیکوست صفت اخلاق
آنند آنست که بگنند آنهم را و قطعات چون بشود
با قاعه و دادام کرده و بر سه بجهت و برانش گذارند
مانندله و در گرد و بسیار شود و بین در شراب یا کلام بسیار
تقلیل از سمه در کرده بسیارند و بشویند و بکار بندند
که فایده اخراق آنند لطیف و بر طرف شدن اخراق
کیمیست که در جهر است به صفت اخراق آن به نحو
عنا اختیار از نخی ذکر کرده آنست که آنهم را بر سه
کرده و نامگذاری کرده پس آنرا در آنش فکر انداخته آنهم
پسوزانند تا از اکل گردد آنچه در جهر است از فضا
سیاه پس استعمال نمایند بخار عنبران بخوبی که اقلیم
را غسل میدهند اخراق آن لطیف و دیگر آنهم را بر
صلایه نموده و یا به تازه خمر کرده و در ظرف مسکه و
خندان بگذارند که شعله در گردد و در دانه و در آن
طشت گردود اخراق آن بخینه و دیگر بگنند آنهم را
بر و عنق گاو جرب نموده پسوزانند آنکه که سر
رو در اکل شود آنچه میاشند و در جهر آن را فضا
سیاه پس استعمال نمایند آنرا بعد شستن آن و نامگذاری
سیان کرده میشود و پسوزانند آنهم را بخمر زاده
از زنده نموده و یا به زنده که سفید میباشند و در جهر
بر آتش نمند تا سوخته گردد و پسوزانند آنهم را از آن
 جدا کرده و در ظرف نیک بگذارند تا سفید باشد یا بوی گل
یا به شراب بگنند پسوزانند و بعضی از اطباء را
اعتقاد است که آنهم را حیاج با صلیح ندارد و دستور
عسل آنند آنست که آنرا نرم صلیح کرده و آب کدو آن
کرده بر نم زند و بگذارند تا نه لکین شود و آب آنرا فضا
است با آن جزای کشتی در و کنند و بر سه و در همین
و چون حاضر شدند که با جزای کشتی تمام و در دانه
آینه و دیگر آب بسیارند و در سایه کرده بر نم زنده آنهم را

فصل در بیان جواب هر سه
جواب هر سه مضمونی فرموده اند که از تالیف قدوة العباد
و استادان بسیار محمد باقری والد ماجد حضرت میرزا محمد باقر
صفت آن مراد از ماست بقوت ربانی یا قوت زردی
آنوس محقق سابق بنده تو یا که باقی حصول قرض از بدو
هر یک بکمال اینان صبی و نه زکی قلیماضی از هر یک
بکمال تو یا ای سید زبان کرده هم بکمال
محقق ده بکمال بطریق معمول عمل سازند و مراد از تو
بنده محمد کبری است که تو یا ای قلیماضی تو ساجد بکمال
بنده تو یا ای سید و اگر خواسته باشند در هر یک بکمال
دو ده که ظلمی بود و اعلی که نیکوستی نمایند که شکو
و بنده محمد کبری است صفت آن حسی لبان انشی موم

ازان دوی عادی سازند از آن صبر با بختیم سیر سازند
 ترشیشای دبی بر جان فرزی دهنه فرکی لاجور مغسول
 ورق طلا خلیل ورق نقره محلول که برده ارا اول مرتبه
 کلس نموده باشند بامیلان صنی فلفل سفید اقلیمیای دبی
 تو بال بخاس از هر یک چهار مثقال سرطان بحری محرق مغسول
 شش مثقال یا قوت رمانی دو مثقال عقیق میانی مردانه
 ناسفته دار فلفل زعفران از هر یک دو مثقال شادخ
 مغسول شش مثقال طریق داخل کردن و سیم یک نیم
 آن است که یکس این بر درواید ستوبیکه شیخ و سیم یا قوت
 خود که کرده نموده داخل نمایند در دم نیست که صمغ عربی
 بیشتر و دیت بهالتد و یا بر روی سنگ ساق لیکن
 چند آنکه مکس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقری و لایز
 شیرازی گفته که این طریق ثالث معمول است صنعت
 آن محل نسخه دیگر سرمد اصغفرانی بر درواید بر نیم یا رب
 روح تو بیای مغسول از هر یک سه مثقال ترشیشای دبی
 بامیلان صنی فلفل سفید اقلیمیای دبی لاجور مغسول
 درونخ دار فلفل از هر یک دو مثقال سرطان بحری
 محرق مغسول بده فرکی از هر یک سه مثقال شادخ
 مغسول سه مثقال یا قوت رمانی یک مثقال مردانه
 ناسفته بر جان فرزی عقیق میانی ورق طلا ورق نقره
 پوست کرم مرغ سوختن از هر یک دو مثقال و نیم به دستور
 مقرر کمل سازند کمل الجواب که آن مرحوم در وقت حرکت
 از ابرک و مکه معطر بنید در رنده آید برای نوب
 شهادت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند
 با صبر و قوت و در حفظ صحت آن نماید و حار الخراج
 را بسیار نافع است صنعت آن مردارید ناسفته یا قوت
 رمانی یا قوت زرد تو بیای کرمانی بر در از هر یک سه
 مثقال بامیلان صنی سازج هندی اقلیمیای دبی
 از هر یک یک و نیم مثقال سرمد اصغفرانی ده مثقال
 سرمد پارچه پارچه کرده مثل نخود و با تله در دهنه مشر
 تازه ورق کرده با تشاغل که بتوانند تا دهنه سوخته شود
 در سحر حرق نرسد پس در گلاب یا شیر خرم نموده کوفته
 بنجیه تاده روز گلاب صندل یا بنجیه در آب خرم نموده

و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب سبزه بر در و خشک
 کرده با سار او و دیت ترکیب نمایند بعضی جوابات را جلد
 بر سنگ ساق صلیب نموده باقی او و بیه کوکوفته بنجیه
 مجموع را یکجا با لاجور سنگ ساق صلیب نموده تا یک جز
 شود پس بر در و جز از این جز دو کاسی که قلی میگردند
 نموده بنجیه کنند و بدانکه کاجل با صطلح ایل سید سرمد
 در و ده را نامند خواه خالص یا با روغن سرشته در چشم کنند
 فتور کاجل موم سفید هفت نیم مثقال بر روغن گا و تازه
 که اخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل است یک
 مثقال که چهار و نیم مثقال در آن کند که اخته باشند
 مجموع را در چراغ کرده فیکله از پارچه کتان در آن گذاشته
 بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده با گلابی که
 در آن برگ سورد و جوشانیده باشند در پاوان سنگی برآید
 و قطره قطره داخل نمایند تا تمام تسقیه کرده بیک سطل
 گرد پس با بر نیم سطل و مرغ نموده بکار برند محل
 الجواب دیگر که مقوی با صبر است صنعت آن سرمد
 اصغفرانی یا قوت رمانی و ترشیشای دبی شادخ
 مدسی فلفل در فلفل از هر یک دو مثقال لعل خشبی
 لاجور مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص
 که آنک تو بیای کرمانی مغسول بعرض از هر یک یک
 مثقال به دستور مقرر مرتب نمایند صنعت این محل نسخه
 دیگر یا قوت رمانی ترشیشای دبی فلفل دار فلفل
 از هر یک دو مثقال لعل خشبی لاجور مغسول از هر یک
 یک مثقال تو بیای کرمانی مغسول شادخ مدسی لعل
 بعرض از هر یک چهار مثقال سرمد اصغفرانی ده مثقال
 مشک حرکی یکد آنک به دستور مقرر مرتب نمایند و اگر
 نسخه صحیح است کمل الجواب دیگر لعل خشبی فرود
 نشیا پوری ترشیشا شادخ مغسول سفید لعل خشبی
 مغسول نشاسته از هر یک یکد در مردارید ناسفته
 در و درم سید سرمد از دیت سفید بر از هر یک یکد درم
 نیم طباشیر سفید و دهنه فرکی اقا قیاض کفی حضرت
 عصاره انشیا پوست بیدار دوا اقلیمیای دبی اقلیمی
 فنی سرطان بحری سوخته از هر یک نیم درم سرمد اصغفرانی

آب غوره بر در و ده درم کاغذ قیسوری در و ده
 به دستور مقرر لعل سازند و در نسخه دیگر اقلیمیای دبی
 نیست و بجای آن از بنجیل است و در نسخه دیگر سرمد
 او و ده است یا قوت سبزه رمانی لاجور مغسول از هر یک
 یکد درم زرد سید درم ورق نقره و دو دانگ ورق طلا یک
 دانگ بامیلان صنی سید درم کل مقید از برای انشیا از آنک
 که بنجیل مواد غلیظ باشد صنعت آن سرمد اصغفرانی
 ققط از راج نسیادی لعل خشبی سرمد از هر یک نیم
 سلیقه بنجیه کشته کمل دیگر که قرصان رخنه را برآید
 بنجیه نموده باشد تا یک کشته نموده فلفل و خواهر بزرگ صنعت
 آن سرمد اصغفرانی قلی سبزه از هر یک سید درم تو بال
 زعفران کل سرخ مرکب صافی سبیل سندی کدو کدو
 فلفل از هر یک یکد آنک نیم خندان غریب از آن کل جزا
 استخوان خرباز در سفال نوسنوا نند و با سار او و دیت بیک سطل
 روغن لبان جرب نو بکار بند محل نافع از برای دهنه
 و صنعت آن فلفل سیاه نیم سدی از هر یک یکد درم
 دو درم کف دریا نیم درم سرمد اصغفرانی شادخ لعل
 به دستور کمل سازند نیم که چشم رسا و صامند کدو سفید
 اثر فرود بنوشند صنعت آن سرمد اصغفرانی سید درم مردار
 ناسفته یکد درم مشک ترکی کاغذ قیسوری از هر یک یکد
 دوده چراغ زیت دو درم زعفران یکد درم به دستور کمل
 و عدد و دوشش است کمل حافظ صحت عین نیز از کمل
 راج است از آنکه چشم نزدی قبول نزلات کند صنعت آن
 بیدار سرمد اصغفرانی فلفل عسل نمند آنرا در پاوان چند مرتبه
 پس بسیار آنرا آب باران و همین عمل را تو بیای کرمانی
 کنند پس بگردان از آن سرمد درم و از آن تو بیای اقلیمی
 زرد مغسول از هر یک ده درم و از ترشیشای دبی
 مغسول شست درم مردارید ناسفته صلیب کرده سید
 محرق مغسول از هر یک درم سافج هندی زعفران از هر یک
 یکد درم کاغذ قیسوری شست درم مشک ترکی یکد آنک اجبار
 را جمع کرده بیدار سبزه روز آب باران بسیار و باقی او
 را کوفته بنجیه با اجار یک جا کرده و سبزه سبزه بنجیه نموده و در
 چینی نگه دارند و صمغ و شام در چشم کنند کمل الجواب حافظ

چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل خیزی
 فیروزه نیشاپوری از هر یک دو درم مروارید ناسفته
 درم شادنج حدی منقول یک درم سبزه حرق منقول درم
 توتیا و کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال دهنه فرنگی
 یک مثقال مر قشیا و دو درم افاقیا حنظل یک مثقال نیشاپوری
 سلطان بحری حرق منقول اقلیمیا از هر یک یک درم
 حصر منقذ درم سفید کرب تعلی شسته نشاسته از هر یک دو درم
 انز و دانه درم مروارید ناسفته از هر یک دو درم
 پایله زرد درم کافور قیسوی یک درم طباشیر سفید یک
 مثقال زنجبیل یک درم یک درم سبزه حرق منقول یک درم
 یک درم سبزه حرق منقول از هر یک دو درم
 نیشاپوری فیروزه نیشاپوری دهنه فرنگی زعفران از هر یک
 یک مثقال عصاره مائیدار سیاهی مایلین چینی مروارید ناسفته
 حنظل منقذ دهنه فرنگی سافج منقذ از هر یک یک مثقال بدستور
 منقذ کل سازند کل الجواهر دیگر مقوی و جالی لعل حافظ
 صنعت عین است صنعت آن انما صنفانی شش درم
 یا قوت سرخ لاجورد منقول زعفران تو بال نخاس از هر یک
 دو درم توتیا منقذ دو درم عصاره مائیدار جان
 فرنگی دهنه فرنگی عقیق میانی مایلین چینی فلفل سفید از هر یک
 اقلیمیا از هر یک اقلیمیا منقذ رو سنج از هر یک چهار درم
 سلطان بحری حرق مروارید ناسفته شادنج حدی منقول
 از هر یک شش درم مجبور را بدستور منقذ کل سازند و در
 وقت حاجت مایلین طلا یا لقره یک مثقال صنعت این
 کل منقذ دیگر سریه صنفانی توتیا منقذ کرمانی منقول
 از هر یک دو درم مر قشیا مر جان فرنگی دهنه فرنگی
 عقیق میانی ورق طلا و ورق لقره مایلین چینی فلفل سفید
 در فلفل اقلیمیا منقذ اقلیمیا و دهنه فرنگی رو سنج از هر یک
 چهار درم سلطان بحری حرق مروارید ناسفته شادنج حدی منقول
 از هر یک شش درم یا قوت رانی لاجورد منقول زعفران
 تو بال نخاس از هر یک دو درم جواهر با گلای سنگ
 ساق صلاینه و ورق طلا و ورق لقره اصل نموده باقی
 اوید کوفته بحر بنجیه مخلوط نمایند کل الجواهر با قوت و در

صحت چشم را نگه دارد و در گان بر و یاند صنعت آن انما
 صنفانی هفت درم مر قشیا شادنج درم اقلیمیا و دهنه فرنگی
 مروارید ناسفته از هر یک سه درم زعفران لعل حرق منقول
 از هر یک یک درم سافج منقذ دهنه فرنگی یک درم زنجبیل یک
 قراط مشک ترکی یک طسوج بدستور منقذ کل سازند و در
 دیگر اقلیمیا و دهنه فرنگی منقول دو درم و در نیشاپوری
 بست درم است و سافج منقذ دو درم و دهنه فرنگی مشک
 نیشاپوری و درم است بدستور منقذ کل سازند و در کل الجواهر
 لعل و دیگر منقول از ابن الیاس انما صنفانی شش درم
 توتیا و کرمانی چهار درم سبزه حرق منقول مر قشیا از
 هر یک دو درم مروارید ناسفته سفید درم سافج منقذ
 یک درم مشک ترکی طسوج بدستور منقذ کل سازند و در
 چشم کشند کل الجواهر منقذ دیگر سریه صنفانی از
 درم مر قشیا چهار درم زعفران منقذ درم زنجبیل یک
 قراط سافج منقذ اقلیمیا و دهنه فرنگی از هر یک دو درم
 مروارید ناسفته یک درم یک درم سبزه حرق منقول
 کل سازند و در فلفل طلای چشم کشند کل الجواهر و درم که روشنی
 چشم منقذ و درم صحت لعل حافظ نماید صنعت آن انما
 صنفانی توتیا منقذ از هر یک دو درم مر قشیا
 مر جان سرخ دهنه فرنگی عقیق سرخ ورق طلا و ورق لقره
 روی سوخته مایلین چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیا
 طلا اقلیمیا لقره از هر یک چهار درم سلطان بحری
 مروارید ناسفته سافج منقذ از هر یک شش درم یا قوت
 سرخ لاجورد منقول زعفران تو بال نخاس سوخته
 از هر یک دو درم صلاینه کرده استعمال نمایند کل الجواهر
 بار و منقول از قرابادین کو تو بالی حافظ صحت چشم
 و افزاینده نور بصیرت و تجارت رودیه را از چشم
 روغ نماید و خیالات بسبب انجره را از چشم باز دارد
 و چشم را قوت و صنعت آن سریه صنفانی حرق منقول
 و درم مر قشیا دهنه فرنگی اقلیمیا از هر یک سه درم
 که بایستی مروارید ناسفته لعل حرق منقول از هر یک
 یک مثقال نیشاپوری منقذ دهنه فرنگی بدستور منقذ کل
 و نیشاپوری چشم کشند کل الجواهر که خواجگان طبیب

خواجده ابوسعید و خواجده ابوبکر و خواجده ابوطاهر و خواجده
 قیس الله تعالی امیر هم بحسب سلطان کریم ترتیب داده اند
 روشنی چشم را بفرزاید و باصره را قوت دهد و حافظ صحت
 چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند و غیره و درم
 چشم را برود و باد را و چشم و تجارت چشم را منع کند و خیال
 که بسبب انجره باشد را منقذ کند چشم را جلاد و صنعت
 آن لعل صنفانی پانزده درم مر قشیا و دهنه فرنگی اقلیمیا
 دهنه فرنگی اقلیمیا منقذ کسر بایستی لعل حرق منقول
 مروارید ناسفته توتیا منقذ دهنه فرنگی عصاره مائیدار
 سلطان بحری حرق منقول نشاسته از هر یک دو درم
 درم است پایله زرد و دو درم نیم توتیا و لعل توتیا
 کرمانی باب غوره و آب انار ترش و شیرین و آب بادیا
 تر برورده شادنج حدی منقول از هر یک سه درم رو سنج
 سفید آب تعلی منقول صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم
 و نیم مایلین چینی فیروزه نیشاپوری از هر یک یک درم
 آن منقذ سنبل الطیب صمغ منقذ از هر یک یک درم
 و نیشاپوری دو درم کافور قیسوی دو درم یک درم سبزه حرق
 کل سازند کل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد و از انجا
 حفظ قوت باصره نماید و قوت بخشد آن را در آفات
 گاه دارد و صنعت آن کل صنفانی شش مثقال
 توتیا کرمانی منقول نیشاپوری مر قشیا دهنه فرنگی
 دهنه فرنگی عقیق میانی سرخ مر جان فرنگی لقره مکلس
 ذهب مکلس مایلین چینی فلفل سفید و در فلفل اقلیمیا
 دهنه فرنگی اقلیمیا منقذ رو سنج از هر یک دو مثقال سلطان
 بحری منقول مروارید ناسفته شادنج منقول زعفران
 تو بال نخاس از هر یک یک مثقال بدستور منقذ کل سازند کل
 الجواهر غیر مقوی بصیرت در روشنی چشم و زیاده کند و
 حافظ صحت عین است صنعت آن انما صنفانی هفت درم
 مر قشیا دهنه فرنگی اقلیمیا منقذ دهنه فرنگی اقلیمیا
 دهنه فرنگی حرق منقول لعل حرق منقول مروارید
 ناسفته از هر یک سه درم شادنج حدی منقول
 دو درم بدستور کل سازند کل الجواهر
 که همان منافع دارد و صنعت آن مروارید ناسفته

مرجان قرمز اقلیمهای دهبی اقلیمهای دهبی پوست بلبله
 زرد از هر یک دو درم اندر خردم مرجان سفید مارلین
 چینی فروزه شیار پوری اصل چینی دار فلفل صمغ عربی
 یکی زعفران شاد رخ مغسول از هر یک یک درم دهنه قمری
 شیدرم بدستور مقرر عمل سازند و بیل دهبی بشیم کشند
 کل الجواهر مغسول از هادی صغیر حافظ صحت عین
 و قوی توت باصره چشم را جلاد و دوت باصره راعده
 بخشد صنعت آن اشهد اصفهانی شست درم قریشنا
 بخردم اقلیمهای دهبی حرق مغسول دوازده درم و درم
 سافه درم عمل بدشتی زعفران از هر یک یک درم سافه
 هندی دو درم مشک ترکی خالص نیدانگ کوفته
 بخت نیکو متق نماید و بشیم کشند هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه
 بحسب حاجت کل الجواهر که قوی باصره بود و جلاد
 تمام بخشد و صحت چشم را نگاه دارد صنعت آن هر
 اصفهانی شست درم توتیای هندی دو درم دهنه قمری
 ما شیا مرجان قرمز حقیق مینی مارلین چینی فلفل
 دار فلفل اقلیمهای دهبی و قوی رو شنج از هر یک چهار
 درم سرطان بحری مرورید سافه سافه سافه هندی آن
 هر یک شست درم یا قوت سرخ لاجورد شسته زعفران توبال
 مس از هر یک دو درم دویه کوفته بختی اجبار را بر سنگ
 ساق جادانرم عملایه نمود پس مجموع را یکی کرده
 باز عملایه نموده تا خوب غرق گردند وقت حاجت میل
 طلا بشیم کشند کل الجواهر بشوید و یک سرشته اصفهانی
 شست درم توتیای هندی چهار درم بسدر قریشنا از
 دو درم مرورید سافه هندی سافه سافه هندی یک درم
 مشک یک طسوج عملایه کرده چنانچه رسم است بمیل طلا
 استعمال نمایند کل الجواهر بار و حفظ صحت عین نماید
 و معده و حرمت چشم و ضعف بصیر را نافع بود صنعت آن
 هست بلبله زرد سوخته سی جز و فلفل دو جز و مرورید
 سافه صد سوخته توتیای کرمانی بدستور اصفهانی
 بسازد هر یک یک جز و مجموع را در آب یک روز تمام متصل کشند
 و نگه دارند و وقت حاجت بکار برند کل مشک بخشد
 امام محمد باقر علیه الصلوٰه والسلام حبه بیاض عین

صنعت آن توتیای هندی اقلیمهای دهبی شست درم
 پوست بلبله زرد و مشک اندرانی انهر یک یک درم مجموع را
 جلاد نموده بشیم کشند کل عیب مجرب حبه بیاض و
 و معده و جلای غشاده و حدت بصیر و زوال غلط اخفان
 صنعت آن اشهد اصفهانی چهار درم توتیای هندی
 قریشنا از هر یک دو درم و نیم نخاس محرق شنج
 حرق از هر یک دو درم اقلیمهای دهبی طلا و نقره شاد رخ عی
 مغسول از هر یک یک درم بسدر مرورید زرد و دانه ششور
 نخاس از هر یک دو دانگ مار الزان زنجار فرعون
 از هر یک یک درم دویه و دیر السان زرد سوه مانده غبار
 یک دانگ کافور و یک طسوج مشک خالص طلا کرده باز حرق نمود
 بآب باران سرشته جنوب سازد و در سایه خشک نمایند
 و عند الحاجة بآب در صدف ساییده و چشم کشند و آنکه
 و توتیای بآب رازیانه و آب مرزنجوش هر یک دو درم
 همان خاصیت دارد و کل غریزی بار و قوی چشم
 صنعت آن اشهد اصفهانی حرق دریم مرطف کللاب
 بست درم قریشنا دهبی اقلیمهای دهبی از هر یک چهار
 درم و نیم مرورید سافه سافه سافه حرق مغسول که با شست
 از هر یک سه درم توتیای بصیری مغسول بخردم شاد رخ عی
 مغسول توتیای هندی پوست بلبله زرد و حوض کل قاقیا
 سفید اب قلمی شسته عصاره امثیاریهانی از هر یک
 دو درم صمغ عربی یک شقال سافه هندی رو شنج
 از هر یک یک درم صیر قوطی زرد و مرکی سنبل الطیب
 زعفران طباشیر سفید سرطان بحری حرق مغسول حرق
 روئی مغسول از هر یک یک درم دهنه قمری چهار دانگ
 کافور قیصوری دو دانگ مشک ترکی یک دانگ و نیم درم
 شنج دیگر توتیای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار
 دانگ است اجزا را هر یک علیحدہ کوفته بجز بختی
 وزن نموده پس همه ایجا کرده حرق نموده در سیر دان
 چینی یا زجاجی کرده بشیم کشند کل غریزی شسته شغالی
 بصیر را نیز گرداند و تاریکی چشم برود و معده و سیلان نان
 باشد صنعت آن سرشته اصفهانی سوخته بخردم اقلیمهای
 طلا و نقره شاد رخ عی مغسول فلفل دار فلفل نو شاد رخ

حوض کل توتیای هندی زعفران سرطان بحری از
 هر یک یک درم زنجبیل نیدانگ مشک سحره فلفل و
 دانگ عملایه کرده و در چشم کشند کل انصافین و بهو
 کل المرابین تیز گرداند بصیر را و تقویت دیدن از اولت
 آنرا و در گرداند صنعت آن پوست بلبله کالی بریزه
 بریزه کرده و آب انارین شسته با پوست نجس سازند
 آنقدر که از روی آن بگذرد و بگذارد سحره زرد و مشک
 گفته در سایه دهنه قمری که سرسید باو غباری پس حرق نمود
 بکیر اندازان ده درم و اضافہ کنند بران شست اصفهانی
 توتیای هندی صولین توبال نخاس مغسول از هر یک
 درم ششم بلبله کالی حرق کینقال حوض هندی صبر
 سوه طری مارلین چینی از هر یک دو درم دویه راتقی
 بلغ نموده بآب انارین سرشته در سایه خشک نمایند
 پس نیکو بسایند تا چون غبار گرد و درنگا بازند و وقت
 حاجت بکار برند کله که جلاد و عین را صنعت آن سر
 اصفهانی کینقال مرورید سافه یک درم مشک خالص کینقال
 کل را سوخته ساییده حصول نموده و مرورید سافه
 شسته مشک را در آنها حاکم ده خشک نمایند و باز
 بآب رازیانه ساییده خشک نمایند پس بسایند تا چون
 غبار شود و استعمال نمایند کل جلاد و ششور مسینی بهار شاک
 صنعت آن اشهد محصول یک اوقیه فلفل دار فلفل یک
 اندرانی زرد البحر از هر یک یک درم کوبیده بختی پس
 نموده مانند غبار برداشته استعمال نمایند کالی دیگر که
 در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما
 الصلوٰه والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملک
 کسری پس منتقل شد بسوی سید مامولای ماعلی بن
 ابی طالب علیه السلام و بود و بختی از چشمهای مردم
 و این نادر و از اسرار است و این نسخه یافته میشود
 اطباء حکما صنعت آن بکیر توتیای کرمانی یک درم
 کل اصفهانی دو درم و نیم اندرانی ربع شقال زنجبیل
 نیم قرط کا کافور کعبه پوست بلبله و بلبله خرد یک درم
 پوست بلبله و بلبله را در آب آنقدر که بپوشد آنرا و در
 دران دویه را به جوش دهنه تا آنکه ربع آب بماند صفت

از آب خرد و خشک کنند و بسایند یا میدنی نیکو تا آنکه
مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب
آفتاب چشم را محال قوت بخشد اگر چه مدت باشد که ضعف
او را عارض شده باشد بجهت آنکه تعالی کمال مقبول از
رشد و معروف بدو را اگر تاب جهت حفظ صحت چشم و
تفتن حوالت و تقویت بصره صنعت آن سر را صغومانی
دری آب باران و دو درم شیان یا شیا بزرگ و از هر
یک یک درم بپزند و در نیم درم کاغذ را با آب غوره
ساییده کمال سازند و کمال دیگر جهت رفع بیاض و
دما که ضعف با صره که حکیم هندی در رساله بحیرات خود
که از تالیف استاد نیست صنعت آن گل یا شیا بزرگ
سفید بر تشنیزج مقشر یا شیرین چینی از هر یک پنج
سنگ چهار مثقال اجزا کوفته بخیه مانند غبار
استعمال نمایند بلکه که نافع است از برای عشا و بیاض
عین صنعت آن اندر محرق مغبول بعرال و ون نبات
سفید بگلای صلایه نموده و در چشم کشند و اثر الملوک لقم
نیز و کسر نایه شده و سکن یا یمنه تخم نسیم و
ضمرای همه نافع است از برای ناخوشی بوی دمان
درم گاو و فرو و آمدن ملازه و جوشش و بان و گلو
صنعت آن شناسه بخورم و طباشیر سفید از وی سیر
سانی از هر یک دو درم و در سه درم زعفران فاقه از
هر یک یک درم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هر یک
چهار درم کاغذ فیصوی و دو دانگ کوفته بخیه در آینه
و در دمان بپاشند و اثر الملوک دیگر نافع است از برای
بخور و ارام خلق و سقوط لهما و قلع صنعت آن حشا
بخورم طباشیر سفید از وی سیر غبر مقبول ساقی
از هر یک دو درم زردار سه درم قاقه یک درم زعفران
یک درم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه از هر یک چهار
درم کاغذ فیصوی و دو دانگ اجزا کوفته بخیه در
و خلق بپاشند و این مرکب یا زوده جزو است و وزن
مجموعه اجزاست و هشت درم و دو دانگ است

باب الالف مع الحیم
اجاص کبیر خمره و فنجیم شده و الف و صا و

بسرانی جاص و انا و سکنبا و کو کا فیلون نامند و
بقاری آل و آن اقسام است آلوی زرد و آلوی سیاه
که آنرا اهل مغرب عین البقر نامند و آنچه که آنرا ادرک
نامند و آلوی چنگلی ترش و شامبلوچ که آنرا آلوی سفید
گویند و آلوی سلطانی و آلوی ترش و لیکن چون طلق
ذکر آن شود مراد از آن آلوی سیاه فارسی و آنو سه
بخارانی است و در اول سرد و در دوم نرم است و خاصیت
آن تبرید و ترطیب معده و تمییز طبیعت است بسبب
از جهت در طبعه که آنرا میباید و بدست براس معده
و ساقط کننده شهوت طعام است خصوص شیرین آن و
باغذایت اندک و ذریق و ملین و سهل صفراوی و ترش
و سکن حرارت دل و عطشی صفراوی و صفراوی و بیشکی
و تپهای صفراوی و صدراع حار و خارش بدن و نفوس
آن رطب معده و هبت و غنیان صفراوی نافع و
رطب آن بلخ است در اطلاق و خصوص شیرین آن
رسیده آن الا آنکه اجاص حاض برودت آن یا در
و ملین آن کتر باشد که اطلاق لطین کند نیز جفت قطع و طبع
چون سارچنه یا نیکه میباید ترش صرف هرگاه بیاض
در معده و امعاء فضا اما اگر در یا بند معده و اسهال
یا کس آن بجانب جبین لطین اقرب است با آنکه معده
یا کس از فضول نادر است پس از جهت آلوی حاض
سبب حموضت و لزجت جوهر و رطوبت نیز میباید
سهل و از آلوی کچک و صلب بود و قابض باشد
آن بدست جهت آنکه غیر لذیذ است و نیست مطلق
بطریقی الحسل معین بر اطلاق و دفع ضرر آن از معده
سرد و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده
بنوشند یا شکر یا نمکین یا سبب میباید بلخ و ملین
طبیعت و مندر و آن است از برای مسهل که تناول
نمایند اجاص را پیش از طعام و بعد از بخوردن طعام
نمکند تا زایل شود و آلوی سفید طبیعت لطیف است
و نیست مسهل مثل غیرش و خورده میشود از برای تطهیر
نه از برای علاج و آلوی ترش و شیرین
موافق است از برای تسکین التهاب قلب اما اجاص

برای روی است از برای معده و موجب عقل لطین است
در غوغه و طبع بزرگ و پنج وی جهت درم لهما و منع
نزلات دماغی و درم لوزین و تقویت لثه و آشامیدن
آن نافع از برای رفع کرم معده و دفع و برگ آن سبک
جهت کشتن کرم اما مجرب تر است بلخ و مصلحش
غلاب و صفت معده و مصلحش کفکند و در سرد و درین
مسهلگی و کند و غسل و قدر ترشش تا غیر طلق بتر
ترشندی و اما اجاص چنگلی پس آن محض است و طبعی
آن در غلاب قابض و صمغ آن که آنرا بقاری صمغ فارسی
نامند گرم تر از صمغ عربی و بیوشش کثر از آن است و
مفتت حصاة جهت سرفه نافع و اکمال آن جهت حرارت
بصره و ضماد آن با سرکه جهت توبه و جوشش بدن اطفال
سفید اجاصیه غذای موافق است از برای محسوس و درین
و اصحاب صفراوی و صفراوی و بیشکی و تپهای صفراوی
و اصحاب صدراع و خارش بدن و بپزند که اجاصیه
اقسام است قسمی آنست که برنج را در آب بپزند و آلوی
یا آلوی خشک هر کدام که باشد بپوشانند و صافی نموده
آب آلوی یا شیرین یا دانه شیرین اضافه نموده و چند خور
و بگرداده بکار بپزند و اگر اسفناخ یا خرفه تر یا که و فلفل
نمایند بهتر است و اگر کاش مقشر یا برنج نیز باشد خوب
است و این فرود اجاصیه را در وقت حمی و شدت
حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت
بره یا بزغال یا گوشت طیور یا مرغ بپزند یا خروس بپزند
چون مرغ و خروس جوان یا درج و کبک و میوه و شال
اینها قطعات نموده در آب و نمک یا ز بقدر حاجت
بپوشانیده و کف آنرا بکینند پس آن گوشت را از آب برآورند
بار و غن گا و و پیاز حلقه کرده و قدری از مصلح حاره
چون دار صنی زیره و سیل اعل نموده سرخ نمایند پس آب
بقدر حاجت داخل کرده و در پارچه قدری دار صنی و دانه سیل
و قرفه لطیفه در آن اندازند و به بپزند چون گوشت قریب
به بخت شدن رسد آب آلوی بقدر حاجت داخل کرده به بپزند
تا بقدر حاجت بخت شود و فرو آورده بانان و یا با جلا و
بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی و

مقدار یک جاشنی آن مطلوب باشد زرد آلودی خشک که
 که آنرا قبضی نمایند یا آنجا داخل نمایند و اگر خواستند آنرا
 متناهی بهم رسانند کفی برنج را کوبیده در اول طبع داخل
 و اگر اندک زعفران داخل نمایند برای آوردن تفریح
 موافق است و اگر خواهند درین اجاصیه از بقول مش
 اسفناخ و خرفه تازه و ترش و برگ چند رب و پنجه
 ورق کرده در وقت طبع داخل نمایند مناسبت و این غذا
 موافق است از برای افزیز صفرا و به تبیین طبع است
 و تا کین مره میدهند چندی ذکر یاد کتاب اغذیه المرقی
 گفته که هرگاه صدام حار ساکن شود و قوت در بدن
 بسیار باشد کین تغذی با اجاصیه یا گوشت و راج
 و طیوج و چوز و مرغ که در آن سبب و به داخل شود
 باشد با اجاصیه بزرگ دیگر که ملین طبع است و طبعی مره
 صفرا و کاسر حوت خون و نافع برای حیات حاره و
 آن بگیرند آلود خلیفه ترش و در آب بجوشانند و به
 و با لایند با لایش پس داخل کنند در آن با آب و بقلو
 بر وزن با و ام شیرین و کشنیز خشک کوفته بر آن
 و تادال نمایند و این اجاصیه نافع است صدام بشارت
 قلب را بسبب افزیز و موی قلب چون استعمال کرد
 شود بعد از فصد و آش اجاص صفت آن گوشت
 قطعات نموده با آب و نمک قدری پیاز بجوشانند
 و کف آنرا بگیرند پس با قدری روغن گاو آنرا سرخ
 نمایند و آب داخل کرده به پزند تا گوشت بخت شود
 قدری برنج که آنرا شسته و خیسانند و باشند نیز داخل
 داخل نمایند و چون برنج بخت شود آب آلودی تازه در آب
 بخت یا آب آلودی خشک در آب بخت یا لوده با قدری
 نفع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده آنقدر
 بجوشانند که ترشی آلود جرم برنج نفوذ کند پس فرو
 آورده کشیده بجوز و رب اجاص سر و تر و ملین طبع و سکن
 حراره و خشکی و پهای گرم صفرا و دی و التهاب بود و در
 سایر آنرا مثل آب اجاص است صفت آن بگیرند آب
 آلودی و با تشی بسیار ملائم پزند تا بقوام آید و احتیاط
 کنند بوقت طبع که نسوزد و بکار برند و اگر قدری شکر سفید

یا نمک یا نبات داخل نمایند عند التبع نیست و بهیچیکه
 در نهایت تقوی نباشد و حدت که بزرگان آن تقوی و
 یا در دست باید که بعضی غذا را به غذا نمیدهند و به
 چون رب اجاص یا نبات آن سبب چندین سفر علی اجاصی
 نفع است از برای صدام یا بس و فیتکه یا حرارت
 مزاج باشد بخت آنکه درین علت تقویت معده
 و حب است از برای تقویت هضم بخت آنکه هضم نمی
 باشد غذا یا بس یا از برای بدن متولد میشود و کثرت
 غذا موجب ترطب است پس ضرورت که در او به
 ایشان چیزی مثل آب سفر جل یا رب آن پس اگر
 یا نبض باشد ناچار است از تبیین پس ضرورت
 که او به مثل اجاص یا ترشندی باشد و ازین جهت
 سبب چندین سفر علی اجاصی نافع است ایشانرا صفت
 آن بگیرند آلودی سیاه نیم من و بشویند و در دو طبل
 آب و دو داقیه گلاب یک شب بخیسانند و شکر فرا
 تا یک طبل آب بماند صافی نموده یک طبل شکر و شکر
 آب به شیرین داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند
 باز صافی نمایند تا در دوشکر نماند پس پنج استارین
 تبریزی سرکه که انگوری داخل کرده در یک سنگی
 با تش ملائم بجوشانند تا بقوام آید پس فرو آورده
 شکر کرده و شیشه نگا دارند شربت دو اوقیه
فصل در بیان شربها بیکه اصل و عموم
در آنها اجاص است
 شرب اجاص ساده سرد و تر و ملین طبع و سکن
 تشنگی و صدام صفرا و دور و پای حار و بهمال است
 قرشی گفته که این شرب نافع است صدام حار را
 لیکن باید که استعمال کرده شود با شرب بنوعی
 بنفشه بخت آنکه دماغ را ترشی آن متعش شود که موجب
 زیادتی صدام شود پس لازم است که تدارک غرق آن
 بچیزه که در آن تبیین از وجبت و سکن صدام
 باشد کرده شود و نیز گفته که آشامیدن شرب اجاص
 با لعاب بز قطونا در حالت قبض طبیعت نافع است
 صدام حار را و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن

شرب اجاص با گلاب میباشد و در صدام حار را
 باشد که در علاج صفرا و قیصر سستی مانی باشد
 شرب اجاص به تنهایی یا با اندک سقمونیا و بود
 محتاج بر دای دیگر صفت آن بگیرند آلودی سیاه نیم
 بکارانی هر کدام که باشد و شسته و رب بخیسانند و
 تا جوشود صافی نموده قدری گلاب بوزن آلودی سیاه
 داخل کرده بقوام آورند و ظرف صینی نگا دارند شرب
 اجاص تهای حاره و در سرد و برقان را نافع و ملین
 طبع و سهل صفا است صفت آن آلودی بکارانی ادر
 آب بخیسانند و بجوشانند تا جوشود صافی نموده بنا
 سفید بقدری که خوش طعم باشد داخل کرده بقوام آورند
 و اگر قدری نموده میشود داخل نمایند و قوی لعل شود
 و صحن زکریا در کتاب اغذیه المرقی گفته که نافع
 است اصحاب صدام حار را و دیار باید که بگیرد و شربت
 از شرب اجاص ساده و حل کنند در آن قیراطی تا دافعه
 از سقمونیا و بیاشاید و نافع است از برای اصحاب قیصر
 حار آشامیدن شرب اجاص ساده و شرب اجاص
 ملین طبع است صفت آن بگیرند آلودی سیاه نیم من
 آلودی سیاه یکصد عدد و ترشندی منقی ارب و دیت و
 قشرب چهار یک من تبریزی تر به یک و فته سرخشته از
 هر یک سبب درم همه را در کسبه کنانی کرده در پنج من
 آب بخیسانند پس بجوشانند تا بیک من رسد پس
 بسبب را بماند و نفسانند و آب را صافی نموده یک من
 سقمونیا و خراسانی پاک کرده از تخم خاشاک در آن حل
 کرده و از صاف نموده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و
 دیگر کف نیار و صافی نموده باز دریا بپوش کرده بقوام
 آورند پس فرو آورده مقدار کمی تقویت و شفا
 از آن در آن حل کرده نگا دارند شربت تا دو اوقیه
 شرب اجاص سهل بنفشه بیکه سدید که در شرب موجب
 ترشند زکریا در کتاب اغذیه المرقی گفته که نافع است
 از برای حیات و امراض صفرا و دی و طبعی صفت آن
 آلودی سیاه یکصد عدد و خناب جرجانی قره
 بزرگ جیبی و در ترشندی منقی از قشرب و سبب درم

گل نرفته خشک است درم ترید سفید نموده در دست
 تر بر آرد کوفته در کیسه کتانی کرده با مجموع او در آب
 یک شب نجیسانند و روز دیگر بخوشانند و صافی نموده
 پس بکیند یک رطل تخمین پاک کرده از خشک آن یک رطل
 شکر سفید و این هر دو را با قدری آب بخوشانند و عقیده
 شکر مرغ بر آن زده کف آنرا بگیرند و چون کف کف تیار
 صافی نموده و بطیوخ مذکور داخل نموده بقوام شراب
 آرد و در آن آتش بر گرفته سقونیای انطاکی مشوی که کف
 در عرقان نیم شغال سقونیای آب به شیرین بارب شیرین
 مل کرده عرقان را بگل آب سوده هر دو را داخل کرده
 نیکو بر هم زنند و نیکو بدارند شترتی از ده درم تا ده شغال
 بعضی گفته اند تا بست درم شغال نمایند شرب آب
 ساده مسکن صفرا و نافع است از برای صدمه صفرا و
 و موی سبب آنکه شتر است و ملین و مفرق بود از تفتنه
 نام هرگاه بوده باشد طبیعت بعضی نافع است از برای
 تسکین و مفرق مختلف از صفرا و دم صنعت آن کین
 آلودی سیاه و بشویند در آب اگر در دیکره در دیکه
 کرده بریزند بر آن آب بقدریکه چهار انگشت متفرق مان
 روی وی بگذرد پس بخوشانند تا آب بنصف رسد
 صافی نموده باز در همان دیکه کنند و بخوشانند و بطیوخ
 رسد قند سفید بقدریکه مژه آنرا خوش گرداند و داخل کرده
 بقوام آورند شربت دو اوقیه و گفته اند شرب آن است
 که بوده باشد وزن قند نصف وزن آلودا هرگاه آلود
 کرده شود که بگوید و فعل آن قوی در سه سال صفرا شرب
 آن است که بدل کند قند را به ترنجبین که ادیا شیر خشک
 هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در وقت
 خوردن نه دانه سقونیای مشوی داخل نمایند و بعضی
 یکدانه گفته اند و اگر در وقت طبع بقدر ربع آب
 گلاب داخل نمایند که در دوقوی بشراب اجاص مل
 بنفشه سید سبیل در دوقیره و گفته اند آن آلودی سیاه
 یکصد عدد عناب جرجانی سی عدد ترهندی منقی
 اوقیه گل بنفشه خشک ترید سفید نموده در دست
 و دوا قیره ترید را کوفته در کیسه کتانی که بر آن چیده

سج من آب بخوشانند و کبیر را سبیل بالند تا بست
 بماند صافی نموده سی ستار ترنجبین خراسانی و نیم سبیل
 در آن انگیند و بخوشانند و سفیده تخم مرغ بر آن زنند و
 کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیاید و صافی نموده بقوام
 شربت آرد و در دیکه درم سقونیای و ترید مرغ زعفران گلاب
 سوده بعد از فرو آوردن از آتش در آن داخل نمایند
 شترتی از ده درم تا ده شغال شرب اجاص سبیل صفرا
 و نافع هر صدمه صفرا و موی را هرگاه که بوده باشد آن
 تب که مل از استعمال سبیل است بصورت اما و فیتکه
 با آن صفرا شرب از بلغم باشد استعمال نمایند صنعت
 آن آلودی سیاه که آنرا شکسته تا پاکیزه شده باشد
 یکصد عدد ترهندی منقی از حبث لیث نیم رطل ترید سفید
 مجوف صمغ در بر سر بنفشه از هر یک است درم ترید
 نیم کوفته با بنفشه در پارچه کتانی بسته بمجموع رادر
 در یک تنگی کرده و در رطل آب بر روی وی کنند و بخوشانند
 تا در رطل بماند پس کیسه را بیکو بمانند و بنفشه ترید و
 کنند و بطیوخ را بگذارند تا ته نشین شود آنرا صافی نموده
 آب شرب تا در در آن داخل نشود و باز در همان دیکه
 کرده بقوام آورند پس فرو آورده کف شغال سقونیای
 مشوی سوده داخل کرده بر هم زنند تا نیکو فنی شود
 در ظرف چینی نگا بدارند شربت دو اوقیه و نیم شرب
 اجاص مستعمل هر صدمه صفرا و موی را هرگاه که بوده باشد
 قلاشی صنعت آن آلودی سیاه ترهندی منقی از حبث و
 لیث از هر یک دور رطل عناب خراسانی سیم خرباه
 عدد شش رطل آب بخوشانند تا در رطل رسد
 صافی نموده آب انار شیرین آب انار ترش آب
 شیرین آب سبیل ترش آب اترج از هر یک نیم
 رطل نبات سفید کیر رطل داخل کرده بقوام آورند
 پس فرو آورده در ظرف چینی نگا بدارند شربت دو اوقیه
 شرب اجاص ساده نافع از برای تسکین خجاری و
 صدمه بشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفرا و
 قلب صنعت آن بگیرند آلودی سیاه بزرگ فارس و
 بشویند که غبار و خاکشتری که در آن خشک کردن آ

دور کرده دور رطل و در رطل آب بخوشانند تا در رطل
 و نیم بماند صافی نموده دور رطل و نیم نبات سفید داخل
 کرده بقوام آورده شترتی از یک اوقیه تا دوا قیره و اگر
 نصف وزن باشد نبات گلاب داخل نمایند می گردد
 نافع شرب اجاص نافع است جهت سرسام و موی
 مستعمل بعد از قند صنعت آن آلودی سیاه آلودی بخارانی
 از هر یک پنج عدد ترهندی منقی از حبث قشر و لیث یک
 چهارمین ترید مرغ رادر یک من آب کیشب نجیسانند
 و صمغ صافی نموده یک من ترنجبین پاک کرده در این
 داخل کرده یک جوش داده بالیده صافی نموده و دوا
 گلاب داخل کرده بقوام آورند و نیمین بطین مابین شرب
 نافع است از برای سرخا و شارب صفرا و چون آشامید
 شود بعد از قند و در دوا و موی نرم میگردد و اندک طبع را در
 نافع است از برای آن و قوی گفته اند که هرگاه بوده
 باشد در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
 شرب اجاص باله اب نمر قطن نافع حکمت آنکه ملین
 طبع است و فرو می نشاند آنچه را در نفع غایب سم قوی
 گفته که گاهی محب نادر می باشد صمغ از صفرا و در وقت
 که بوده باشد آن نوع از صرع که سیمی است باله ابیان
 و حادث میشود این علت آنکه با آن تب باشد
 و عکاش به شرب اجاص یا ترهندی است از برای
 استفرغ صفرا به نسخه که در جنب نسخه اول ذکر شد و این
 شرب را باید با آب سرد اجاص این علت بخور رانند
 شرب اجاص نافع از برای قرانیطس صنعت آن آلودی
 سیاه آلودی بخارانی ترهندی از هر یک ده استار
 شب نجیسانند و صمغ صافی نموده ترنجبین خراسانی
 کیر رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده بالند و دوا
 نمایند و در دوا یک سبیل بقوام آورند شربت دو اوقیه
 با ماء الفواکه شرب اجاص صفرا بدارند و بهر اب صفرا
 را نافع بود و جوانان و فرا جمای گرم را شود و در وقت
 آن آلودی بخارانی ترهندی از هر یک است درم ترنجبین
 شیر خشک از هر یک با زده درم مجموع را شرب نجیسانند
 و صمغ صافی نموده بخوشانند و پاک چهارمین قند

بقیام آورند در آخر دوا انگ سفید یا سوه افزایند
و بوقت حاجت مقدار است درم این شراب با ده م کلاب
نیکرم با شامند طبع اجاص ساده مسهل بی از دست
و موافق سینه و شل سائر ترشها مضر بسینه و سینه
صنعت آن آوی سیاه یا آوی بخارانی هر کدام بحد
نیم رطل از در یک رطل و نیم آب بپوشانند تا نیم رطل
ماند صافی نموده قند سفید و دار قند داخل کرده بنوشند
طبع اجاص سلی حیل است و بی ذیت و موافق سینه
و شل سائر ترشها مضر بسینه است صنعت آن آوی نیم
رطل جناب جرجانی است در در یک رطل آب بنزد تا
لیف سد صافی نموده گافند آفتابی خمیره بنفشه از سر
بیمه و شقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند قلبه
آوی محروم از اجان و صفراوی و دوی را غدا می نیکو لذت
و سکن است و ثوران آن هر دو است صنعت آن بکیر
گوشت بره یا بزغال و قطعات نموده با پیاز و نمک
آب بپوشانند و کف آنرا بکیرند پس بیرون آورند
با روغن گاو شمع نمایند و مصالح مانند دار چینی دانه
قرقه و قرفل داخل کرده آب بنزد چون خوب تخم
شود آوی تر یا آوی خشک در آب بنزد و با لایند
و داخل کرده بنزد اگر مصالح را در پارچه کتان بسته
در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت چند قطره
تغای تازه داخل نمایند و اگر چاشنی در خواستند که
قند داخل نمایند که چاشنی در شود پس اول نمایند بر
اجاص موافق از جبهه حاره سفید از برای صدام بشمار است
نکست سوه فرج صفراوی صنعت آن آوی بخارانی
بر قدر که خواسته باشند کشتب و آب کمی بنمایانند و صبح
بپوشانند چون ترش بگرد و مگر بشدن شیر شکر یا نبات
سفید داخل کرده بقیام آورند و اگر خواهند ترش تر
شود و قدر آب بپوی تازه در وقت طبع داخل نمایند
غذوه اجاص نافع از برای ماضی و حمره راس صنعت آن
بکیر از اجاص جناب سفر جل و بنزد در غرقه ش که با قلا
و که و نیز در آن داخل کرده باشند و چون خوب حل شود
مطلب نمایند از برغن بادام شیرین فرو آورده و در غرقه

بپوشند و گاه داخل کرده میشود و اجاص مطفحات
و طبعن ملا و نیکوی کرد و در مطبوخ اجاص که صفراوی
قرصه زدن کند صنعت آن آوی سیاه است عدد
نیم رطل صنعتی از حب لیف و قشر است درم گل سرخ و
درم تخم کاسنی بحد درم و نیز تر و ششخ و در کلاب
جوشانیده صافی نموده تر بنشین سی درم در آن حل
کرده صافی نموده ریونده صنی سوده و دوانک بر آن
پاشیده یا شامند همچون اجاص منقول از تذکره الفی
مسبل جمیع خلطها حاره و خمره و مواد جذام و ماوه میا
و عطش است صنعت آن بکیرند نیم رطل آوی بخارانی
و شل آن طر بندی و هر یک از جناب و سیان و سوز
منتهی شقال پسته زرد و تخم کوشا نشین بنفشه از
هر یک پانزده شقال گل سرخ و ده شقال تخم خطمی و
خجاری از یانه صندل زرد از هر یک چهار شقال
و در آب خخته صاف نمایند و با سی شقال تر بنشین
و یک در آن ادویه شکر بقیام آورند و طباشیر کثیر صبح
نشاسته سفید یا از هر یک شقال اضاف نمایند و اگر
خواهند که در سهال قوی تر شود و تر بنشین و وزن دو
و تقوینا را اضاف نمایند و قدر شیرینش تا بهفت شقال
و فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عموم
در آنها اجاص است

نقوع اجاص ساده مطب سعه است و تبه غلیظ
و صفراوی سفید فرقی و ملین و مسهل صفراوی قوی
و سکن حرارت و شل سائر ترشها مضر بسینه و سینه
صفراوی و خارش بدن سفید است صنعت آن آوی
سیاه یا آوی بخارانی است عدد در یک سیال آب
بقدر خواص بنمایانند کشتب و صبح صافی نموده
آنکه دست بماند و قدری شکر و سفید یا تر بنشین
یا شیرشت بقدر یا نموده شقال در آب حل کرده با
صافی نموده یا شامند و بسیار باشد که کافی باشد در
علاج صفراوی غیر مستحکم آتاسیدن این نقوع خصوص
آنکه بعد از صافی نمودن آب بکیرند و شکر شیرین نموده
یا شامند محتاج به دای دیگر نباشند و نیز آب نقوع

باجاص شکر یا با شراب نافع است از برای مدی
بشمار است معده تسبب خلیه صفراوی مزاج آن نقوع
اجاص که ملین طبع و نافع است از برای حرارت مزاج و
تر صفراوی و صفرا صنعت آن آوی بخارانی
است دانه جناب ده دانه تر سفیدی ده درم شش
آنچه سیانده و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت
از سر کرام که باشد ده درم و داخل کرده بنوشند و غدا
برنج با آب تر سفیدی و اسفناخ و شیره بادام بخورند
نقوع اجاص نیکو قوی از اول تلمین طبع صنعت آن
آوی بخارانی آوی سیاه از سر کیمه ده دانه تر سفیدی ده درم
جناب ده دانه شربت بنفشه و صبح صافی نموده شربت
تر بنشین از هر یک پانزده درم و داخل کرده بنوشند
نقوع اجاص نافع از برای صدام و صفراوی
صدام حوت از اول حاره سر صدام حوت از حیات
و از برای سر صدام حار چون بنوشند بعد از قصد شقال اگر
قصد را نانی باشد بعد از حیات نقره یا حیات ملین
و لکتیق صنعت آن آوی بخارانی آوی سیاه غلبه
از سر کیمه ده دانه در آب گرم بکشتب بنمایانند و صبح
نموده نفوس بنشین تر بنشین از هر یک پانزده درم در آن
حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یا شقال
در آن داخل کرده یا شامند و طر غدا یا شربت بخورند

باب الالف مع الال مع الحجه
اذا را فی بفتح هجره و فتح قال مع داله فتح و کلام
والف و قات و یای آخر حر و لغت سریانی و
بعلی قال الکلب حب الغراب نیز و نفاری و هندی
کلمه و کچله نامند و وقت آن تقامت و رفت نازک
و در وقت بیل بنهدی و قرآن بقدر نازکی با پوست سرخ
رنگ بی بود و حر و آن و انسانی کلمه میانشد و کچ
خندانی ندارد و برگ آن به برگ بیل آن تخم بسیار
و خشک نهایت صلابت در آخر سوم گرم و خشک و سم
حیوانات دم دارد با نخاصیت مبدل مزاج بسیار است
بزان طبعی بدون قناری خلط و دبت فاج و در صفراوی
اعراض بارده اعدا با امراض عصبانی و در و کمر حرج

بسته اند و خداوند آن جهت کلفت و جرب و قبا و عرق
 النساء و مفاصل و امراض بارده مفید است و مسکرو
 شوش زمین است و صفا شش شکر داد و دیر خوشبو است
 و قدر شش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک
 شقال آن کشنده و اطباء می پند خوش بسیار می
 بر آن و ذکر کرده اند و حسب اذراتی نافع از بار خورید
 شفت آن اذراتی را بار خورده و در آب بکنیا نهند
 آن مقدار آب که ده انگشت بر بالای آن آید پس بکشند
 آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذراتی سیاه گردد
 پس بکنند و با انیون و فلفل و گل از منی از هر یک
 شش باشد حق بلخ نمایند و جوب بندند و هر چه
 خورده شربت یک حبس تا سه حبس درای و در گوش
 نیز نافع است که آب برگ تا ببول حله کرده قطره نمایند
 و برای تب بلغمی با شیره زیره سفید بخورند و برای
 ویزان نیز نفید است که در زیر دندان مو لم گذارند و چون
 اذراتی سستی بمبدل المزاج از تالیف میر محمد حسن
 در مرکبات گفته که جهت طبع عادت انیون نهایت
 جرب است و در دفع سترخا و فلاج فاعراض بار و
 و در مفاصل و عرق النساء و سلس البول نهایت نافع
 است شفت آن سه شقال اذراتی که یکدیگر نهند
 شیره حبسانه پوست آنرا جدا کرده و سهویان زیره
 بعد از آن نرم عملایه نمایند گل گا و زبان کثیر از زبان
 مفرنا جیل نقشه سطر خود و سطر چلغوزه شقال
 از هر یک سه شقال بیل بوا و دهنده صندل سفید
 و فلفل از هر یک یک شقال آله شفه پوست پلید سیاه از
 هر یک یک شقال اجزا کوفته بخیه با سه وزن ادویه
 عسل مصفی سرشته همچون ساند شربت یک شقال
 تا ده شقال مداومت نمایند همچون اذراتی و دیگر که از
 اطباء می هند است و جهت تقویت باه و دفع در و کمر
 و فلاج و سترخا و اد جاع مفاصل و پیران و ستر
 خا جان را بسیار موافق و صنعت آن بکشد اذراتی
 را هر قدر که خواهند و صفت روز شیره حبسانه و ستر
 صبح و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از بهت رو کند

مقشتر خود نیم پاوان را در پارچه بسته در وسیله که تخمنا
 بر آن دو آتا رخی از آن باشد و در شیشه باشد و هر مقدار
 اذراتی مقشتر زیاده باشد شیر را نیز بهمان مقدار
 زیاده کنند و حلق در آن آویزان کرده تا شش ملائم
 چوبس بپزند تا آنکه شیر غلیظ مانند جوب بشود پس
 برآورده و آب گرم یک شسته خشک کرده و بهمان
 نموده نرم کوفته بخیه فلفل سیاه فلفل سفید و زنجبی
 جوز لوب السیاه مصطکی عو بسان سعد کوفی آله شفی فلفل
 سنبل الطیب عود قیاری زنجبیل اجزا مساوی که
 مجموع بوزن اذراتی باشد بعد گویند و بخین و با
 چند گل اجزا عسل مصفی منقوش سرشته بدین دستور
 که اول اذراتی را داخل نمایند و بعد از آن سائر
 ادویه را شترتی و دو درم است یوم تا یوم بول بخورند
 و در آن ایام و چند روز بعد از آن از ترشی و بادوی و
 حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و آخر یکسره نمور
 و سکون ذال معجزه کسره های مجرب و سکون رای همه آن
 دو نوع است یک نوع از خربری است که آن را بعرنی
 تبین که و خلال مامونی و بخت رومی سوش و سنجین
 و سنجین کوبین و بعضی اطباء گفته اند که سنجین یونانی
 است و آنرا بعرنی طیب القریب و بنج از خربری است
 را غسل نمایند و دهنده از خربرا کنند و عسل کند بیل
 نامند و گویند از خربرا بپزند و کنول و سوندی در و کمر
 لغاد سی کور گیاه و گاه که در دهنه دشتی برای همچون
 دنون گویند و تحقیق خوانده کسیکه آنرا اگر به شتی
 خوانده برای جمله و بای موحده و آن نباتی است
 بسیار شایع و بار یک و شش غلیظ و برش نیره تر
 از کولان و از آن در جسم و قد کو یک تر و مال سبزی
 و زردی و قلیل الرانکه و شکوفه آن بسیار انبوه و
 سفید و با عطری و تند طعم و گرنده و قسم دوم آن
 از خربا جامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در
 اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در میند
 خربانه بسیار اند و گیاهش در شکل شبیه با خربری
 لیکن گیاه آن نیست خوشبو چون از خربری و جیش

خوشبو و بار یک و بسیار در از است قریب تر از عرق
 بناری بنج و آله نامند و اما از خربری گویند که صنف
 از آن میباشد غلیظ و تخم آن مخدر است و از خربری
 معروف گرم و خشک است در جوب دوم و حمل و مفتح
 و در بول و حین و فضلات و قطع اخلاط و نفخ و نفست
 حصاة و سکن و جاع بارده باطن مقادیم سموم بوم
 و جهت نرم جگر رسده آن دو درم نموده و دفع لغت
 الزم و باد با جهت استسقا و عمل کرده و دریه و شند
 عضل و با مصطکی جهت تنقیه فضلات و داعی با تخم
 جهت صلابت سپرز و کثقال آن با فلفل بوزن
 آن جهت دفع غشایان مجرب و آله اند و جهت از خوف
 نافع است و خداوند آن جهت ورم بار و جگر و مثانه و معد
 و سپرز و ریاح جمع اعضا و جلوس در طبع آن جهت ورم
 زخم و در مفاصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت ورم
 دندان و تقویت لثه و عمود دفع رطوبات و مداومت
 را شناسیدن طبع آن جهت مفاصل بارده نه است
 و سنجین جهت از خربریهای بلغمی مجرب است و خور آن
 از خربری صنفی منقوش و داعی است و خائیدن بخ
 آن نافع از برای فلاج و هم چنین خائیدن آن مصطکی
 و علك البطم و همچنین آشامیدن کثقال آن نافع است
 از برای فلاج و لقوه و شخ رطب استلانی و منقش فلفل
 و داغ و رحم و چون آشامیده شود در روز مقدار ربع
 از آن با فلفل میباشد نافع از برای کثقال رطب استلانی
 و طول به طبع از خربری و جرم آن نافع است از برای
 خدر و تصمید آن بر نسبت اعصاب نافع است از برای
 سترخا و فلاج و فلاج از خربری شکوفه آن که بپزند
 سندها گویند طیف تر در افعال بهتر از شیش
 آن است و نافع است از برای لقوه و فلاج و نیان
 و نیلو سیکر دانه حقا را و منقش سه است از فضلات رط
 در رطوبات بلغمی و مفر است به گروه سبب شدت
 او را و مفر به محرورین و مصدر است و مصلح گلاب
 و عرق نیلو و صندل و قدر شش از نیم شقال تا
 یک شقال و بدش لاسن و قطره فلاج و فلفل لاسن و ستر

و چون فقاخ از خرد سویم گرم و خشک است و با قوت
 و آشناسیدن آن جهت تحلیل ادرام بارده باطن فقاخ
 آن جهت در دمای بارده و برین رویانیدن موی و
 انواع خارش اعضا و دفع مایه کی و دلوک آن جهت
 دندان دور شده و جوشیدن دمان نافع است چون
 دهن را بر سر بلند نافع است از براسه کابوس عاوت
 از برودتید که برسد شرفه نزد خواب شیخ رئیس گفته
 که تدین باین سخن مخصوص بر سر و اصول اعصاب نافع
 است از برای سکنه بلغمی بحیث آنکه مقوی روح نقیضا
 و جواهر اعصاب است و محل نفوذ دماغ و نفوذ اعضا
 از غشفت و نفوس قتیکه فراگیر و قوی از زوفا و قوت
 و قوت و حاشا و مانند اینها صنعت آن بگیرند فقاخ
 از خرد ترا و در شیشه کرده زیت بقدری که آنرا بنشیند
 بر روی آن کرده و ماه در آفتاب گذارند و در نیمه
 سه چهار بار صافی نموده هر بار شکر تازه داخل نماید
 پس آنرا فقاخ برداشته نگاهدارند و در وقت حاجت
 بکار برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا
 و مقصر و حاشا و قوت میگیرد و قوی آن زبان
 فقاخ از خرد کم خواهد بود و دهن را از خرد نافع از برای
 برص و انواع عکله حاسه و گاه خلط کرده می شود
 و را و دویه که می برند اعیان صنعت آن بگیرند و در نیمه
 را و دویه بپزند با آب تا بجوشد و بعد از آن روغن بکنند
 تازه یا روغن زیت داخل کرده به بپزند تا آب بپزد
 روغن بماند و احتیاط کنند که نسوزد و در ششمال
 شرب از خرد نافع است از برای کبد و سد با و ریا
 متولد در معده و شرب سیف و جبت مفضل برین
 و اندکی استقامت قبول از خط حکیم محمد باقر که از سنج
 الدکان نقل نموده صنعت آن از خرد کی مصطلک روی
 اصل السور از برای نیمه اوقیه سیاه اسارون
 و از صینی پوست بپزند و کبر زیره گرمی گردانند و فاق
 خشک را زبانه تخم کرفس از هر یک دو درم و درم و سیاه
 آشنای از هر یک سه درم قاقله کبار قاقله صغار از هر یک
 یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته در چهار

رطل آب یک قصب بکنیند و صبح بپوشانند تا بپزد
 صافی نموده و در رطل شکر سفید صافی و در رطل عسل سفید
 خوشبوئی جدید داخل کرده بقوام آورند و شرب یک اوقیه
 عرق از خرد ساده مقوی معده و محل و فشتی ریا و تخم
 سد یا و بیجیل است از برای قوت بلغم و نهامیت
 لطیف است و با قوت تر با قوت و در برول و حیض و
 قطع اخلاط و مسکن و جلاع بارده باطنی و جهت دم
 جگر و استقفا و عمل کرده و دم معده و ریا و فشتی
 حصاة و تهیای بلغمی سفید و عرق فقاخ از خرد لطیف
 عرق نبات آنست و صدع محروم و مصلحتش گلاب
 صنعت آن بگیرند از خرد کی نیم و سه من آب داخل
 کرده بطریقی گلاب عرق کشند و اگر از فقاخ از خرد
 کشند نیز همین طریق است و قمر فقاخ از خرد اسهال
 باز دارد و در استقامتی زنی که با حرارت و اسهال باشد
 سود دارد و صنعت آن طباشیر سفید گل گنار فارسی
 از شکر صینی سمانی منقذ از حب که مانع تخم حاض بریا
 تخم کاسنی تخم فزج خشک خرد و فشتی بر بیان از هر
 یک یک درم و سه کوفنی فقاخ از خردانیون سیاه و سیاه
 بر بوند صینی لک مفضل پوست بپزند و کبر فیون از هر یک
 نیم درم کا نور یک انگ ادویه کوفته بخیه به سستور
 اقرص سازند و شرب از یک مثقال تا دو درم متعین
 از خرد نافع است کسی را که بواسطه در معده طعام
 کند صنعت آن بپزند از خرد کوس از هر یک یک درم
 آشنه فلفل بپزند و نازخواه از هر یک یک درم و سیاه
 عود خام از هر یک دو درم و انگ قرفل سکنی از هر
 یک دانگ و سیاه و از صینی سیاه پودنه از هر یک یک
 درم و سیاه با دانه و چند نیمه ادویه اولاد نهامی و نیز
 را بر آورده بسیار نرم ساخته پس با لب سوزنی سیاه
 آب داخل کرده با تاش ملائم طبع نمایند تا غلیظ گردد
 ادویه کوفته بخیه آن بپزند و شرب از یک مثقال تا دو درم
 و در نیمه و دیگر مصطلک عود و خام قرفل سکنی
 داخل صیت و بکای ریا درم سدس درم است
 باب الحالت مع الابرار المملک

از جوان لطیف معده و سگون رای محله و ضمیم جود
 و او و الف و نون معرب عنوان فارسی است و آنرا از برای
 نویند گرم مائل با عذال است و مخرج اخلاط از معده و
 برودت معده و کلیه و تصفیه لون و گل آنرا فارسیان
 شرب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که بپزند
 آورده و بنیکو میگردانند و علق را و طبع آن قوی و قوی
 و معده است و چوب سوخته آن حابس نرف الدم و خرد
 نیکو است از آن خطاط میسازند و در شیشه بپزند
 چون بقدر دو درم بپوشانند طبع آن قوی است
 و مصلح برگ عناب تمام و بدش مندل و لطف آن
 گل سرخ و دانه از جوان و ادویه عین تا مقام شمشیر
 است شرب از هر جوان سرخ و نافع است از برای
 خمار صنعت آن بگیرند گل از جوان ترا و کوبیده آب آنرا
 بگیرند و صافی نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده
 بقوام آورند شرب و ادویه مرطبی از هر جوان مانع
 خمار است خوردن آن صنعت آن بگیرند گل از جوان
 پاک کرده از سبزی و در کین اذان و دمن قند کوبیده
 داخل کرده بمانند و در آفتاب گذارند تا بست و بکوز
 استعمال نمایند از بضمیمه و رای محله و سگون را
 معرب ادویه بونانی است و بقرسی ایران برین
 و متوران کبرنج دهنده می چاقول و بربانی روزی نیم
 شش گویند نوعی از رازاک در بندر سورت و نواح آن
 میشود و دهنده می کاهون گویند و حکما برین شفق اند
 بر آنکه برنج بافت طویل و صحت بدست برنج هندی
 الطیف است و لزوم کتر دارد و برنج سرخ فارسی را
 بیشتر سفیدان در تغذیه قوتیر گفته اند که اقسام برنج
 و مسدوست و به نهانی قلیل غذا و جبت زحیر اسهال
 دوی و اختناق رحم و امراض کرده و شمانه مفید و پاک
 کثیر غذا و سبزی و مسکن بدن و مسوله منی است و باد
 ناز و وساق مسکن حرارت و جبت اسهال صغری
 و شکی و غشایان صفراوی نافع و با شیر تازه و دوش
 جبت زحیر زبانه کیده خرد و روغن کاه و جبت
 اکثر آن مصلح حال بدن رنگ خضار و موله غلیظ صاف

بدن خوابهای خوب باشد و این آب میماند آن که چون
الطبع طبع و غنای سنگ لغز حدت خلاط مرئی مغذی
امعاء و با شیر تازه بخفته با لثام صفا که تاده روز خود
شود جهت تولیدی مجرب است و گفته اند از لبنی برنج حبه
خفیف انعام و نیکو حسن الاستمرار است و صانع است اکثر
طباع را در جمیع اوقات غذا است برنج از لثام کمتر است
اما مزاج برنج پس بدانکه اهل طب متفق اند بر بیوسن آن
یعنی گفته اند که یابس در درجه دوم و اختلاف است میان
ایشان در حرارت و برودت آن بعضی گفته اند که باروت
در اولی و دیگری گفته اند که حدت در اولی و دیگری
گفته اند که قریب است با اعتدال و هر قول صحیح است
زیرا که مرکب القوی است آنرا جزیره باروت انقباض می باشد
که چون در آب بخورشانند آب مطبوخ آنرا بکشد و در جرم
آن باروت در اولی و آبیکه در آن از بخیمه شده حاد و اولی
است و جوهر از مرکب ازین دو جز و پس معتدل است
سرمقندی در کتاب غذا گفته که بر عزم قوی از برای
سختن محروم این قول مقبول است بحسب تجربه
قیاس بجهت آنکه میوست و لزوم و حتی که برنج را بیک
هرگاه عمل کند در آن حرارت قوی که در آن ایدان محروم
است موجب یاقی میوست و لزوم و حتی که در آن
آن گرم بجهت آنکه چیزهای ازین کم و طوبیت یا بیش و
توالتین اترق میکنند و حرارت قوی می باشد می کنند
حال چیزهای لایزال است مانند نطف و حیوان از
طبع و لزوم غلیظ پس برنج در حال حرارت قوی در فرج
سختن میکند بسبب اشتبا آن حرارت را از آن بران
حاده و بسبب حدت آن شد و در عروق با سار لقیه بجهت
لزوم و بسبب که دارد و میسر در عروق بسیار تنگ مانع
رسیدن آب میشود بر کبد پس گرم میکند و از مزاج محروم
بالذات و با عرض و اما در مزاج میبرد و فرطین بر
کم میکند و لزوم و میوست آن بسبب چسبید شدن
آن در طبع است پس میکند مزاج آن را اعتدال بجا
برودت و دیگر در آنرا انقباض می باشد بر یکی از درای
میکند و افاق ترین اوقات از برای خوردن برنج و دیگر

بوده باشد و در آب و بود و باشد در نهایت شدت
شبهت طعام و آن طبی انقباض و حاصل میسد دست و
مصلح آن سکه تازه و شیرینی بسیار و رنگ معتدل و
خسب ایند آن در آب خالی که گندم یک شنبه بخور آن
بالب بسیار قلم و آنچه میباشد بین بر ساساک قوی
میگرداند و مقبول آن است که بکشد غیر مقبول آنرا
و اختیار نمایند از اقسام آن برنج سرخ را که سبک
ساختی گویند و اندک آنرا بود و سبک و خفیه و گندم
با و پس متشرب و به پزند و بجای و روغن پیچیده و
داخل کنند و اما هرگاه بوده باشد برنج سفید به نیت
از ایدان شستن نیکو بیخ مفارقت کنند از آن
نماط یان است از شور و قوی و روغن و دام شیرینی
یا من لقمی داخل نمایند یا روغن کبد یا دنبه یا شکر
از انقباض در جرم طبیعت و چون آنرا با شیر تازه و دو شیره
و آب می پزند که در طعام نیکو اکثر غذا معتدل در
طوبیت و شین بجهت آنکه رطوبت شیر می گردد و ملطوف
به میوست برنج میگرداند از اعتدال و درین حالت
می افزاینی زاده و بر سبک و اندک بدن را و تازه و نیکو
میگرداند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج به شکر و
روغن با دام شیرین خورده شود و برنج از برای سبک
عادت بهم رسانیدن قوی دشته باشد بدست و
بچینان از برای سبک و معتدل و بعد از سده باشد و نافع
است از برای سج صفراوی و قروح امعاء و درین
لازم است که آنرا اول بریان کنند پس بنزد آهرا
شود و بکشد و مانند لکش شعیر مانند حبس و خورده شود
و گاهی خورده میشود و برنج مطبوخ با سماق و با کشک بر
بقصد عقل یان و گاهی سینه آنرا با آب برای لطیفه
و سکین طبع و حرارت مزاج بعضی اهل گفته اند که برنج
بانی حیت محدث حرارت در محروم و برودت و میبرد
است و ازین سبب است که قدما می اطباء خورده برنج را
برخی نفرموده اند و اغذیه بنزد از برنج را مخصوص دانسته
اند چه در مرضی حدت کیفیت خفیه در اصحاب احداث
کیفیت مثل مطلوب است میفرمایند تحقیق درین امر

است که در یونان و روم برنج بسیار کم بوده و برنج
خوب بدانی باشد که از آن نفع نبرد و آن نفع نبرد و آن نفع نبرد
بلکه از آن نفع نبرد بسیار است و برنج خوب یافت میشود
فارس و هند و جزیره و در آن نفع نبرد و آن نفع نبرد
و گفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در هر
بدنی احداث کیفیت موافق کیفیت آن بدن می کشد
و بدان سبب است که در سبب سبب و در سبب سبب
که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کشد
تا کیفیت غذا آن مزاج در آن اثر کرده و موجب اصلاح
آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک می گرداند و قوی
و شیرین اندک گوشت را پس نافع نیست از برای اصحاب
خصوص چون بخیمه شود از آن شیر برنج از شیر خورده
شود و قوی که بوده باشد تب عفن را غذیه لزوم و قوی
مانند از برای پیچیده بر روغن با دام شیرین بود و نافع
نافع از برای سج و نفع است ازین آنچه با نفعی بود
داده ساخته باشند و همچنین نفع است ایشان را برنج
بوداده که بخیمه باشد یا اگر ع و نافع است از برای
اصحاب بول الدم غصید غلظت از آن برنج هرگاه
خورده شود و بعد از نقایق و روزه از خون و لیکن پیش از
نقایق خورده از خون صانع است ایشان را غذیه قاصده
حافظه مانند سماق نافع است صاحب عسر و لا دست
آشامیدن را از شیرین کرده با ترشین خفیه باب مقبول
آن جهت سج و قرحه معان نافع است در جلد دادن و جوار
خصوص مر و اید میجیل و آب سخا که آن در آن نفع
است و طلا در آن با ترشین جهت کافت و آثار مفید
طلای آورد و برنج با آب خورده و ضا و آن با پیچیده
کشودن دل و زروش جهت حرارت تازه و آشامیدن
آرد و برنج که بسیار بخیمه باشد با پیچیده بر حبه افراط
سهال و مرضی اسهال و دانی و سج نهایت نافع و گفته
اند که چون برنج را بریان کنند مقدار که صحت تیرد شود
و سیاه نشود و بنور و در مقدار پخته و مثقال آنرا در
مثقال آب همان گرم دست شب بخیمه اند و صبح آب صحت
آنرا بنوشند از برای نفع گرم سده و غشایان که از طوبیت

و حرارت باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را
 در آب بجایانند پس بماند و آب صاف آنرا بنوشانند
 جهت صلیب همال سفید و سفید و سائیده آن با گیاهی که
 بوشید پورنده و دووب نیز نماند که آن گیاه یا برگ را که
 باریک و پزیزین مفروش می باشد و آب و اندک نبات
 کشیده بنوشانند جهت نفق الم نامع است و آب
 مطبوخ شلتوک مسقط جنین پوست شلتوک که بسیار
 نرم صلابه کرده باشند از سموم است و گویند که شقایق آن
 کشنده است و صوط کردن برنج که در چین کوبیدن هم
 سیرسد قاطع رعات است و بدل برنج آرد و شکر و
 برنج بریان انداز می باشد یکی آنست که برنج را بطریق
 چلا و که بپزدی خشک نمایند بخت خشک نموده در میان
 ریل بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان نمودن
 قدری آب نمک بر آن پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه
 می دارند و بعضی نمک داین را بپزدی مرمه می نمایند
 نوع دیگر آنست که شلتوک را اندک جوش داده خشک
 نموده بارش در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بپزدی
 کھولی و حلین نیز گویند و این نوع بسیار سبک و
 لطیف است و از برای مرضی و اصبی نافع خشک
 خوردن و یا در اندک شربت نبات مطبوع بگلایه
 مشک یا عرق بهار یا کادی و نوع دیگر آنست که شلتوک
 را در آب اندک جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان
 نموده که ما گرم جلالت میگویند تا دانه های او پخت
 و بیوس آن جدا گردد و داین را با فاریس که بپزدی
 چرخه نامند و این نوع اندک سنگین و فاع است و حیث
 آن با آب که اندک گلاب بر آن زده دانه های کوبیده
 و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفع آن و لذیذ است
 و برنج بریان مغر و مظهرین است و ازین است که این
 در جمیع مرضی نمیدهند خصوص اطفال را و پلا و از اطفال
 جدید است و آنرا اقسام بسیار است و نوزد و استعمال
 این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قوی است و بخوبی پلا و قوی
 آن است که گوشت یا چیزی دیگر مانند ماش بخت و یا
 بخورند و یا آنرا با پخته و یا پخته و یا پخته و یا پخته

سرخ نموده و مصلح حاره آنچه در کار با و اصل کرده برنج
 شسته نیم بخت بر روی آن کرده دم دهند و بخوبی پلا و
 آن است که گوشت بر و مالک یا بخت خاله یا مرغ جوان را
 با آن قدری سیار یا که کرده حلقه نموده بخوبی کرده که آب
 کمی در آن باند خالده این بخوبی نگاه دارند و گوشت نر
 را نیز به نر نر تا ماهر شود و در قوت را بگیرند و برنج پاک
 خیسانیده را بر روی آن بخوبی کرده و یا در جوت برنج
 در دیگ گذارند یا با باز بر حاره مانند نمک و زعفران
 و فلفل و فادیه مانند دار مسنی و قرفل و هیل و
 سانج بپزدی همه درست تا کوته از هر یک بقدر حاجت
 داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن بپزدی
 دوم و دهند و در غن بقدر مطلوب داغ کرده بران بپزدی
 و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده
 بخورند و بعضی قدری زعفران را سوده با ماست
 مخروح کرده بران گوشت بخوبی کرده می مانند و این
 پلا و حافظ صحت و غذای موافق است از برای
 اصحاب اعتدال و در پلا و معتدل پلا و لطیف و
 مقوی قلب و دماغ است و نافع است اصحاب صدمه
 را مشارکت طلب به سبب غلبه سودا و بر مزاج فاسد
 استعمال کرده شود و بعد از تفتیه سودا و اقسام پلا و
 از بر بر بریان و بخوبی پلا و از آب غوره و سرکه و آب
 لیون و دایج و کونله و توت شامی و ساق درز شک و
 بالود و آوی سیاه و بخارانی و تر بپزدی و انار و نان
 جامون اشال اینها با شنی باشد گر قه آنست که بعد
 طبع برنج هر یک از آنها می اندک کوره را که خواهند خورد
 آن می دهند بخوبی که دانه آنرا سخت و یا نرم گردانند و
 کلم پلا و که کلم تر است و یا غیر آن از اقسام کلم و
 غیر آن است که آنرا پوست کنده ورق کرده با
 گوشت بخت و یا جدا در قهر بخت یا سیار و اندک
 روغن سرخ کرده آنرا با گوشت بخوبی کرده و در زیر
 برنج یا در جوت آن می گذارند و دم میدهند و آنرا کلم
 و یا غیر آن بنام چیزی که در آن داخل میکنند بنام
 و همچنین بقدر پلا و که از انواع سبزیها از کلم و زرد

و پیا و تازه و سیر تازه خام یا برگ شست با بون و
 اشال اینها را تیب می دهند و نیز شست پلا و و با بون پلا و
 که شست یا با بون می بپزد که کرم که خواهند کوفته با کوبیده کرده از
 خاک غیر شسته نموده در پارچه کرباس یا کپور کوبیده
 لی شسته و فست دوم دادن یا برنج آرد و شکر و
 می نمایند و اگر با قلا پلا و خواهند قدری با قلا می تقشر را در
 آب گوشت بخت در وقت دم دادن نیز با برنج و شست یا با
 می آیند و در دهند که با قلا هم نپزد بدل با قلا هم نپزد
 و همچنین به پلا و و سیب پلا و و لیچ پلا و و نارنگی پلا و و
 انبه پلا و و اناس پلا و و زردک و بادا و انجان پلا و و اشال
 اینها هر یک که خواهند خام آنرا پوست و تخم جدا کرده قطعه
 قطعه نموده بخت با از یک جاشنی به طعام وقت دم دادن
 بگذارند و لیچ و نارنگی و کونله هر یک که خواهند بخت
 پوست آنها را اندک شیرین کرده لقمه می که در آتش و کرباس
 و بعد شیرین شدن از میان دو پارچه یا زاده اند و شش
 با خیال خوبی گهای آنرا بر آورده بخت با اندک
 جاشنی وقت دم دادن نه طعام می گذارند و همچنین مرغ
 پلا و که شک مرغ را از زرشک شقی دال و و شش یا غوره
 شش یا کوبالودانه بیرون آورده بر کرده و نه طعام
 بگذارند دوم و دهند و همچنین شک اناس که بخت بخت
 یا بر پلا و زاده است یا آنکه از شک ماور یا بر بپزد
 و بخت آنرا بخت نیز بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 دم دهند و یا می تازه نیز بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 خشک نامند بسیار سبک لطیف و کثیر غذا و در وقت
 است خنقش آن است که بپزد برنج را و بخت بخت
 و آب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت از آب بر آورده و آب گرم جوشان بخت بخت
 نیز از انقاد که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 سسی یا کرباس یا کپور بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 یا بپزی و یا با یکی از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و قورما اشال اینها را اگر اندکی روغن داخل کرده در
 زیران پلا و و بر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 وقت دم دادن میگردانند و بپزد بخت بخت بخت بخت

و شکسته در حوض البسم در میان شش ذکر خواهد یافت
از شش الله تعالی جلای آن و برنج کثیر از نعمت است
آن بکینه از برنج را در آب طبع و بعد از آن شکر سفید
سند نیم وزن آرد برنج یا کثیر یا زیاد بقدر خورشید آب
حک کرده اضافه نماید و طبع و بعد از آن خلیط گرد و سیاه
روغن کا کا تازه در غده یا روغن بادام شیرین یا
دان رقیقه بر آن نماند و در آخر قدری زعفران بکشد
سوده در آن رقیقه مزوج نموده و سینی تازه غلیظ گردد
یا روغن نیمین کرده بطریق لوز بریده تناول نمایند
و اگر قلیله مشک یا عنبر نیز داخل نمایند مگر در آب
و اگر خواهند مغز بادام مقشّر یا سیته مقشّر یا شامو
باریک بیده آن پس کنند و دست بگذارند که بر آن بکشد
قبل از بریدن نور بهتر است جلای برنج شود و آن
همی مقوی قلب است و بدن را فریب کند و صاحبان
معه را نافع بود و صنعت آن برنج سفید کرده و شسته را
بک غل در آب بپزند تا جوشد پس قند سفید کمر طبل
بکباب و عرق کا و زبانه و عرق صندل و عرق مشک
از هر یک دو مثقال حل کرده روغن کا و داغ کرده غل
در آب داخل کرده به پزند تا جوشد و حلو شود پس قند
بادام مقشّر مغرّبه از هر یک ده مثقال داخل کرده
زعفران یک مثقال بکباب سوده نیز اضافه نمایند و پزند
تا زمانیکه شروع پس دادن روغن نماید و سینی در
و آن بهل در دو دم بپزد و بعد از آن کوفته اضافه نموده
از آنش برگیرند و در ظرف صینی بر آرد و تناول نمایند
و بنفشه و زعفران بکباب حل کرده و بعضی مشک و
زعفران بکباب حل کرده داخل نمایند و پس بپزند
و غل بکشد و بعضی در روغن می بکشد و در ظرف بر آرد و
روغن رقیقه یا بادام شیرین بر آن رقیقه تناول نمایند
و این را با لوده بنامند و قلیای برنج مشهور است
سریع الاثر اگر شیر از غلطف البسم و سوافی اکثر اثر
است و بهت ناخیز و ضعف الاغشا مفید و بهرین جویا
است صنعت آن برنج کوبیده اندک بوداده یا کوفته
بفت شغال باشد یا پاتیل کرده و نهفتا و چوب شکر

قند سفید را در آب کبابی حل نموده و شسته شغال از آب
و کلاب عرق مید شک در پاتیل کرده با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام بالوده شود و سوز زرافه است از
برای ایجاب سال صنعت آن بکینه برنج مغسول و یا
شش شش خم خشیاش سفید کوبیده بپزند یا شیر کا و بخور
بی شکر یا با اندک شکر سفید و گاهی درین حلیب بپوب
مقوی و داغ و قلیان شیر و مغز بادام شیرین مقشّر و
سیته و مغز حلوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا
سوافی است از برای اصحاب صداع بمشاکت قلب
بسیب غلبه سودا و برنج آن چون استعمال کرده شود
بجای رقیقه سودا و بخور از زبان برنج و برنج طبعی خورج است
نیست بکینه غلظه و دافقت گردیدند مردم برین بی تجربه
پس بخورند آنرا مگر با مصلحه مانند آشپزی ماکه و مرغهای
لحوم و کمه و چیزهای حرب پر روغن یا شیر یا توئم این
بسیب آنست که هرگاه بخورند بی آنکه که نذ کور شدی
یا نذر از آن ضرر عظیم و حادث می گردد از آن قوبنج
سفل و رخی و اگر کسی جرأت کند بخورد آن آب غور
یا با مضه و مانند این در برود می تولید سده در کبه
و طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آنست با کاغذ
کبر و کرفس و سداب و این ضرر مخصوص برنج مسخن
نوعی لعلی است که طبع نیکو نیافته باشد برنج سفید
چند که نیکو طبع یافته باشد برنج قسم که آنرا حلا و رقیقه
خشک نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده یکدست
گذشته بعد از آن نان بپزند و یا آنکه بکباب و بخورند
بر روی خنجره صافی یا سنگ صافی نرم سوده که مانند
گرد و از آن نان بپزند و این قسم نذیر لطیف میباشد و
قسم دیگر آنکه برنج را زرد نموده در وقت طبع اندک اندک
در آب جوشان بپزند و برنج نموده تا طبع تمام باید دانست
خمیر گرد از آن نانهای از که برنج خمیر بپوب کلیدی از
علی بن ابی حمزه محمد بن علی ایوش از ابی سوسن ضاعم یاد
میکند که بر سنگی که حضرت عجم فرمودند داخل نموده و در
شکر مسلول طعمی افتد را در از آن برنج و در حدیث
از حضرت ابی عبد الله عم مروی است که بهترین شکر است

برنج است در تنبیه آن بلوغ معده است و کشته آرد
است تنبیه برنج بپزی است بکبیر یا فارسی و سکون
معه و تار و تخان نیز و تبرکی قادت و بهندی چاول کا
نماید بار دو قلیان و سکون حرارت صنعت آن برنج را حلا و
که بهندی خشکه نامند بخیه خشک نموده اندک بریان کرد
سایده نگارند و عند الحاجة بقدر مطلوب آب مزوج
قلیله نبات یا قند بقدر یک ذایقه آنرا شیرین گردانند
و غل نموده بپزند و اگر خواهند بپزند شک و یا کلاب طبع
شور بای برنج غذائی سوافی است از برای صداع بمشاکت
کلبه و مثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شود
برنج دو قسم است قلیبی است که برنج و ماش را در هم بپزند
و طبع بر روغن بادام شیرین قلیله افادید و فلفل و زیره
گرمائی نموده بخورند و این شور با برنج و ماش مقشّر سوده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشد بمحضات قلیله
یا طبعیه مانند آب انار و آب غوره و آلو و نمربندی نافع
است از برای اصحاب صداع یا بس سافج و قلیله با حرارت
باشد و کمی دیگر را قلیله شور با گویند و شور بای برنج
نیز نامند و این قسم آن است که گوشت را ریزه ریزه کرده
در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس مانند یک یا زرد
کرده در روغن مسکه کا و ذک و فصل آنچه ضرر ندارد
و اگر حل کرده در آب بپزند چون نیکو نموده شود برنج در آن
کرده نیکو رقیق بپزند و تناول نمایند و گاه چند برگ شتر
و دو سه قاشی از که دی شیرین با برگ خربزه بپزند
نیز داخل نمایند و هم چنین گاه به چند پارچه بپزند
یا ترش یا به بخور یا ترش یا اندک شیرینی بپزند
نیز داخل میکنند شیر برنج که آنرا بعلی از زلفین نامند
غذا معتدل است در طوبت و بیست و حرارت و سردی
و چون باشکریا سل شیرین کرده نموده متولد اسکر و از آن
در بدن غذا بسیار و سرخ انهم و کثرتی و تقوی باغ
است و شیر را زباده گردانند و نیست موافق و اصحاب شد
در سنگ کرده اشانه و صنعت آن بکینه برنج را در مکه
آب بپزند و چند چون نیکو نموده شد شیر داخل کرد و طبع نماید
تا بهر قوا مسکه نمایند و این در صورتی که شیر گرم باشد

داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته و شیر مقدار ربع یا
 آن آب ریخته برنج را در آن آب شست تا آنکه طعم نماند و مقدار
 شیر مختلف است بحسب اعضا از چهار چند برنج گرفته تا هر
 که خواهند نزدیک فردا آوردن اگر قلیله مشک یا گلاب
 سوده صاف کرده داخل نموده بکند و جوش داده فردا
 آوردند میگردد و طبیب در ظرف چینی کرده قند یا نبات بکند
 چهل بران پاشیده تناول نمایند اگر خواهند شیرینی
 را در آخر طبع داخل نمایند قلیله برنج با اصطلاح قدما
 ابل فارس بلادی را گویند که گوشت آنرا بار و غنای بسیار
 منج کرده پس آب در آن داخل کرده بنزد تا بجوشد
 و آب در آن بقدری باید که برنج در آن بجوشد و پس برنج
 شسته در آب خیسایند بر روی آن کرده دم میزنند
 و بعضی برنج را اول مثل آنکه جلاد می زنند در آب بجوشد
 و آبکش نموده بر روی آن قلیله کرده دم میزنند و این
 غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از
 برای صدمه بشارکت قلب بسبب سوء مزاج یا بخور
 یا سودای قلب چون بعد از تنقیه خلط خورده شود و در
 غذای موافق است از برای صدمه حادث از آنکه
 تصاعده از معده آید از آنکه بپزند و اگر از آنکه بپزند
 که برنج رسته بنزد و آب و آنرا صاف کرده چون
 با شیرین نموده بخورند مسکن لزج و صدمه اخلاط ماری
 و اسهالست و ترغیف کثیر غذاست و بسی و همین بدن و
 سولدن صفت آن بکیند برنج را در آب بجوشد و در آخر
 قدری شکر و گلاب در عطران و روغن نسکه گاوی
 داخل نمایند و دم داده کشیده بنزد و اگر از آنکه بپزند
 شکر عطران را در مثل جلاد بنزد و عطران را گویند و بهر قسم
 ترغیف نافع است از برای صدمه بشارکت قلب بسبب خلط
 سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شکر
 ترغیف نافع است از برای صدمه بشارکت قلب بسبب خلط
 مزاج باشد و آنچه بپزند گاهی گویند آن است که برنج
 را مانند جلاد بنزد بغیر از آن که آب آنرا بکشند چنانچه
 جلاد را آبش میکشند بلکه آنرا در همان آب بنزد و دم
 دهند و چون جلاد بسیار نرم شود روغن گاوی داخل کرده

منعهم را نافع باشد و برنج را چون در آب بجوشد دوغ یا آب
 ترشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار و یا
 غوره و یا قوت شامی و یا آنو با و یا جامون و یا قاسه
 و امثال آن و یا سیب و یا بنفشه و یا ترش با اندک شیرینی
 جهت جاشنی و گاهی در آب گوشت نیز بجوشد که پارچه های
 گوشت نازک در آن باشد و گوشت را گرفته ساخته نیز در
 می اندازند و قند و سیب و یا به و یا یکی از میاه مذکور
 داخل نموده جاشنی دار ساخته تناول می نمایند و آنرا
 شله دوغ و شله سماق و شله انار دانه و غیر آن بنام
 آن چیز نامند مسکن حرارت است و بی گوشت آن نافع
 است از برای اسهال صفراوی و دوسوی و شنگلی مقراط
فصل در بیان شکر از کبیر
 از کبیر بدانکه از کبیر نفخ هضم و سکون را و مملکت فتح
 کاف نمایی و فتح جسم عری و یا به لغت بپزی یعنی غلبه
 اعلی است یعنی طبیب علی از کبیر که از اغالی است نافع است
 از برای نفوت قلب و دماغ صنعت آن عود قناری
 خام زعفران از هر یک دو درم صندل سفید جلاد سوده
 افکار الطیب حب المقلب هر یک سه درم عنبه شنبه
 شک ترکی نیم درم همه را بگللاب سوده روغن زنبق
 روغن یاسمین سفید که آنرا بپزی شنبلیله نامند یا در
 بان طبیب هر کدام که باشد داخل کرده بر صندل سیسلی حق
 نمایند تا نیکو مخلوط شود و متاخرین این را کبیر عود و بپزی
 و عطر صندل و عطر گلاب و عطر عنبه شنبه مجموع با عطر
 آنها داخل میکنند از کبیر دیگر که از اغالی است صنعت
 آن عود بپزی حب المقلب هر یک دو درم صندل سفید
 متعاصری افکار الطیب هر یک سه درم زعفران عنبه
 شنبه از هر یک یک درم ادویه را بگللاب و عرق بهار نارنج
 سوده روغن زنبق یا روغن بان داخل کرده بکادار
 و اگر درین غلبه شک عطر گلاب و عطر عود و بپزی
 صندل هر کدام که باشد داخل نمایند میگردد و وجود
 اقوی از کبیر دیگر از برای نبات شکر صنعت آن عود
 بان طبیب که نسخه آن را در میان مرگیند که میشود و کبیر
 از آن هر قدر که خواهند پس داخل کنند در آن عود قناری

انفکار که آنرا غلبه از کبیر است و در آن کبیر در آن شک
 عنبه مخلوط و نیکو بپزم زنده و بکادار بپزند و اگر شاهی
 بسیار خوشبودند زیاده صنعت آن صندل سفید بگللاب
 سائیده چهل و هشت شقال عود غرق خام سوده و شقال
 پنج بنفشه حب المقلب که در آن کبیر بپزی نیز گویند و دوی
 خوشبو است افکار الطیب با سه زعفران عنبه شنبه
 شک ترکی خاص داشته پس از هر یک دو درم زعفران
 سرنج که بپزی کبیر گویند روغن یاسمین که بپزی
 گویند سه شقال چود عود و بپزی ربع شقال و دوازده شقال
 بپزی کبیر گویند چهار شقال عرق بهار نارنج بگللاب
 زرد که بپزی ملا گویند از هر یک دو درم زعفران
 و در هم نموده استعمال نمایند از کبیر شاهی دیگر صنعت
 آن عود غرق سه شقال صندل سفید سوده یا زرد
 کبیر که شنبه سفید است شک خالص عنبه شنبه چود
 غرق از هر یک دو درم افکار الطیب بریان کبیر
 پنج بنفشه شش شسته از هر یک یک شسته بسیار قافله
 صندل از هر یک سه درم کافور صندل نیم شقال عود
 کوله روغن چنبلی ربع دام گلاب بقدر حاجت او و بهر
 کوفته نخته با گلاب و عرق بهار سائیده مرتب نمایند
 و در آن کبیر شاهی صنعت آن صندل بگللاب سوده
 شش شقال چود اگر که عود بپزی است شش شقال بنفشه
 کبیر از هر یک سه شقال کافور خام چهار شسته بگللاب
 شش شقال بقدر مقرر مرتب نمایند از کبیر بهار نارنج
 صنعت آن صندل بسیار خوشبو اعلی شسته کوله شک
 چود عود خاصه اگر غرق خام از هر یک یک کبیر عنبه
 شش شسته شش شسته افکار الطیب کبیر از هر یک
 دو شش بنفشه چهار شسته کافور چود دانه یک شسته
 روغن چنبلی دو دام اجزا را بگللاب و عرق بهار نارنج
 از بار صندل رانیده استعمال نمایند از کبیر خاصه
 بادشاه اده محمد عظم شاه بسیار خوشبود و نیکو
 صنعت آن صندل سفید سائیده عود و بپزی خام
 از هر یک یک کبیر عنبه شنبه عنبه به زرد و از هر یک
 یک شسته شک خالص پنج بنفشه کبیر چود عود خام

از هر یک نیم باشد لبیاسه قاقا صغار از هر یک سه رخ افکار
الطیب پنج رخ گشایه و درج کافور خالص نیم سرخ و درغن
چینی شش شمشه عرق بهار دو له صندل لاد اولاد کلاب
بجها اندوز پنج بنفشه را با کلاب رقیق بسایند باز در
همان کلاب گشایه را باز قافله را و صندل را باز کافور را
وجوده و عود را داخل کرده و عنبر یا به را با کلاب ساییده
باز افکار الطیب و لبیاسه مشک و عود را و همه را یکجا باز
بماند و عنبر را باز در درغن چینی و اندک کلاب که اخته در
نمایند همه را در هم نموده از بازجه و دلانی بگذرانند و عرق
بهار را اندک اندک داخل کرده بنیاشسته تا تمام از بازجه و
بگذرد و دو سه ساعت نگاه داشته تا فی الحقیقه مزاجی آید
و استعمال نمایند اگر عطر کلاب عطر عود بپندنی اضافه
نمایند میگرد و الطیب اگر گنجینه سرکار بادشاهی بنوع دیگر
صنعت آن صندل سفید کلاب سوده نه شقال عود غرق
خام دو درم عنبر شش رخ بنفشه از هر یک نیم شقال شک
خالص ربع شقال دوازده که در شقال جویده عود بپندنی
و درجه کافور یک جبه و درغن یا سمین نیم شقال کنور ربع شقال
بدستور مقرر رتب نمایند و اگر گنجینه سرکار بادشاهی
صنعت آن صندل سفید کلاب سوده نه شقال
افکار الطیب بریان کتوله ابرسا از هر یک ربع شقال
جویده عود بپندنی و دوازده بنجه شک خالص عنبر شش رخ
از هر یک نیم شقال کافور دو جبه و عود غرق خام یک درم درغن
یا سمین دوازده شقال بدستور مقرر رتب نمایند و اگر گنجینه
بابت بادشاه یکم صنعت آن صندل سفید کلاب سوده
چهل شش شقال درغن یا سمین خوشبود دوازده شقال
عنبر شش شقال مشک خالص نیم شقال پنج بنفشه
دوازده از هر یک یک شقال افکار الطیب جویده و اگر
خالص از هر یک یک درم کلاب بقدر احتیاج رتب
نمایند و اگر گنجینه خدایتش خانی + صندل سفید کلاب
سوده و عنبر شش شک خالص جویده عود از هر یک
نیم شقال عود غرق سه شقال پنج بنفشه دوازده از هر یک
ربع شقال لبیاسه دانه سیل زعفران از هر یک شش
شقال عطر کلاب نیم شقال درغن یا سمین خوشبود

یکدوم زردی گل نایس زردی گل سرخ از هر یک ری
بدستور مرتب نمایند اگر چه دلا در خانی صنعت غیر شرب
عود غرق از هر یک ربع شقایق مشک خالص بسیار
صندل زرد که بپندی ملاک گویند چوده عود خالص کمتر
از هر یک دو جبه طفالطیب چهار جبه اکسیر و دوشیم
وزن صندل سفید و وزن اجزا با کلاب پیل و بهشت
مشقال بدستور مرتب نمایند اگر چه دلا در خانی به نسجه دیگر
صنعت آن غیر شرب دوا که بپندی اکسیر نامند از هر یک
چهار سرخ مشک خالص چوده اگر خالص اظفار طیب
از هر یک سرخ ایرسا که پنج بنفشه است بزرا پیل
بوالمک از هر یک دوسرخ کافور یک سرخ
روغن یاسمین چهار توله عود غرق خام یک وزن کل
ادویه صندل دو وزن ادویه علی الزهر مرتب نمایند
اگر چه موسو خانی که خوشبود نیکوست صنعت آن صندل
سفید سوده عود غرق خام از هر یک ده ماشه مشک
خالص نه ماشه چوده عود قسم اول قاقا عصار از هر یک
نیم سرخ عنبر شمش یکما شگل کامه یک و نیم ماشه
کحلله اظفار طیب بسیار از هر یک چهار سرخ کافور
بهمین سی نیم سرخ روغن چنبلی پنج بنفشه از هر یک شش
سرخ بدستور مرتب میدو کلاب عرق بهار هر سید که
خواهند اضافه نمایند اگر چه قلا در خانی صنعت آن
صندل ده ماشه اگر غرق نشسته ماشه مشک خالص
عنبر شمش اکسیر گل کامه از هر یک یک ماشه اظفار طیب
پنج بنفشه بسیار به قریفل قاقا صغیر چوده عود و پندی
از هر یک چهار سرخ روغن چنبلی نیم دهم کافور خالص نیم
سرخ گل کامه یک ماشه عطر کلاب نیم ماشه کلاب یک
شیش عرق بهار دو نیم سیر شاهی بدستور مقرر مرتب
نمایند اگر چه محمد یار خانی که بسیار تحفه میشود صنعت آن
صندل سفید عود و پندی از هر یک یک توله صندل زرد
که ملاک گویند شمش ماشه عنبر شمش عجمی مشک خالص
قرنه از هر یک دو ماشه اکسیر پنج بنفشه دانه پیل کویاک
اظفار طیب روغن چنبلی عطر کلاب عطر قرنه عطر
نایس عطر عنبر از هر یک یک ماشه کافور خالص عفران

خوشه وی خالص عطر گلاب عطر کرده از سر یک نیم باشد گلاب
و غرق بهار از سر یک بعد رجاحت داخل کرده بدست و غرق
مرتب نمایند اگر چه دیگر به نسخه عطاران هند صنعت آن
ملاکیر شش باشد خود هندی حب المحلب از سر یک باشد
افکار الطیب پنج بنفشه از سر یک باشد و نقل چهار سرخ
اکسیر دانه پیل بود از صنی از سر یک یک باشد کافور و صندل
و سرخ مجموع را بگلاب نقایه نموده عطر فتنه یک باشد و نیم
چود خود هندی نیم باشد و غرق زینق یک توله بان
تخلوط کرده بکار دارند اگر چه دیگر که عطاران هند آنرا
از گنج شاهی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری
نه توله مشک ترکی خالص اکسیر از سر یک یک توله زعفران
ده درم افکار الطیب باشد و نیم حب المحلب غرض است
چود خود غرق خام پنج بنفشه از سر یک نه باشد زیاد
شسته چهار باشد و نیم خود غرق یک توله و نیم کافور و صندل
یک باشد گلاب دو استار غرق بهار یک استار حصی لبان که
آنرا عربی صغیر خرد نامند سه توله عطر فتنه یک توله بدست
مقرریه اگر چه سازند بطریق عطر بکار برند اگر چه دیگر
که عطاران هند آنرا از گنج شاهی و نیم نامند صنعت آن
صندل سفید مقاصری سود و عطر کل مونسرک نیم
از سر یک توله دانه پیل بواجاره توله و نقل دو توله خود
هندی نیم توله است صغیر خرد که جوهر حصی لبان مصلد
آنست بسیار عطر گلاب خالص عطر مجموع از سر یک یک توله
گلاب سرد از مجموع او و بهر مرتب نمایند و صنعت
هندی جوهر سحر و مصلد آنرا نامند اگر چه دیگر به نسخه
عطاران هند صنعت آن طلا شیر یک استار ملاکیر
یعنی صندل از رو سائیده نیم استار صندل سفید مقاصری
بگلاب سود و باو استار کند رکیو کچری ناگر مود از
سر یک باو استار زینی کتوله از سر یک نیم پاد استار پنج
که سلیو است نیم استار که یعنی افکار الطیب الا کچری خرد
یعنی قاقه صغیر و نقل صغیر خرد و سه سائله از سر یک
دو درم عطر گلاب عطر فتنه از سر یک یک توله گلاب بقدر که
دو درم بان اگر چه توان ساخت بدست و مقر مرتب نمایند
غیر این که اکسیر گویند صنعت آن آن است که بکارند

نارنجی کویک در سر آن سر بند و جوف آنرا تمام خالی کنند
 بحدیکه سفیدی در آن نماند و در هر چهار سیر بهار نارنج یک
 سیر لادن غنیمت سیر سبیل لطیف و پاد سیر دال لادن را
 کوبیده و سائر اجزاء را از صند و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه
 کرده و در ظرف چینی در گلاب آنقدر که بالای دویه آید
 بخیسانند و یک شب بگذرانند پس ز نادر بخار بکنند و سر آنها
 را از جهان خطما که بریده اند متشکی نموده در ویک شکی یا
 نقره یا مسنانه قلعی که در آن قدیمی خوش ریخته باشند
 سه مرتبه در طبقه جده گلاب بر روی آن ریخته آنرا بسته
 اطراف را بگل ختمت با آرد و آتش مندی می کنند تا نیکو شود
 بخار آن مطلقا بیرون رود و باقی ملاط را طبع دهند و گوش
 بر آواز آن دارند چون آواز خوش کم گردد در آنست
 که گلاب کم مانده و یک را فرد آورده بگذرانند تا نیک
 سر گردد و بخار آن زایل شود سر آنرا باز نموده نارنج را
 بر آورده آنچه در جوف آنست بر آورده و در ظرف چینی
 پس نماند تا خشک گردد و در هر سه سیر ازین یک سیر
 صندل سفید و فنجون گلاب سوده و دودوله مشک سوده
 داخل نموده و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از یک ماه
 استعمال نمایند و بهتر است که دیگر از آن اقوی اینست آن
 اگر غرق خام آشته سبیل لطیف لادن غنیمت صندل غلا
 بهار نارنج از هر یک یک آنرا پنج نهنقه نیم آنرا مشک
 چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار و شیشه آدویه پنجه
 کوبیدنی است جو کوب نموده علی الرغم مرتب نمایند
 ارنج بری معرب ارنج و سرانی است و کوبنی بخورن
 درای مملد و بفارسی خرگوش و نرکی دوشان بپندنی
 سس و سس و کچر و بونانی فر و میون و نیز ارنج
 و اغر و غر و سوس و لیسرانی لاغوسی نامند و
 آن حیوان سر و دست بجهت گریه با موباس نرم و
 مثل زنان جنس می بیند گویند متقلب میگردد و آن
 باوه و پاکس و اصله ندارد بلکه یکسال و آن بسیار
 مست میگردد و یکسال ده آن و سیاه و سفید بکریک
 و ابلق می باشد و بهتر است آن سفید است گویند چون آنرا
 بسیار ترسانند و زنج نمایند بسبب شدت خوف آن

از هیچ آن بر نمی آید و مدت حمل آن هفتاد روز است و نوزده
 هم گفته اند در اول سوم گرم و در دوم طب است و در سوم
 قوی سیاه آن یا بس است و سفید ترکی آن بسیار گرم و
 خشکی آن کمتر میباشد پوشیدن پوست آن سخن بدین و
 معدل خلط بارده و امان اکل آن قاطع بواسیر
 و مانع تاثیر بردت در بدن و موی محرق آن و غیر محرق
 آن حابس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن
 جهت اسهال و قرحه امعاء دفع سموم و طلاء تازه گرم
 آن جهت کلفت و بهن و بنور یک آب سفید از آن ترشح
 کند و جوش خشکی که در سر باشد و سکن درد های کینه
 است و مغز سر آنکه مشوی باشد جهت رفته مرضی
 دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و در آن افتاد
 بر روی دندان اطفال و طلای سیه آن مانع اشتقاق
 مودر بختن آن است احتیاج و در لغزش تناول نمودن
 مغز سر خرگوش با بار العسل نافع است از برای اختلاج
 و در لغزش حادث بعقب مرض و بریان کرده آن مانع
 است از برای از لغزش حادث از بسیار آشامیدن
 شراب و رفته مرضی خصوص قیقه با فلفل و حبه رمل
 خورده شود و مغز سر ارنج را چون با سر که در وقت
 بخوشانند و بر بدن بمانند جشرات الارض شخص سرب
 نمایند و نزدیک او نمایند و شیخ داود گفته که خون
 هفت روز و وجهه سر آنرا با دود آتیه شیر تازه
 بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر دماغ آن
 با پیخ رس و بار العسل و آب پیاز غنصل جهت رفع
 و از انقباض و نیز بایه آنرا چون بقدری قیاطی تا نیم
 مثقال با سر که انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر
 منجر در معده و گوشت آن نمی داد و در نیت لاله با جمل
 با در هر جمیع سموم است و سه قیاط آن با شراب جهت
 دفع تب ربع موجب شمرده اند گویند که یکدرم شیر نارنج
 آن نیک شغال چون با آب تخم خرگوش و نافع است
 از برای جتاسر ل لیبب مجود خون در شانده اگر
 یکدرم الفخ ارنج را با یکدرم شب سخته یکجا کرده
 پس بگیرند با بونه و سداب و در آب جوشانیده صافی

نموده و این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ بزرگ
 بسته بکشی طلا می آن جهت سرطان عجب الفلفل و شغال
 آنرا چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم
 آشامیدن حول آن بعد از ظهر سه روز هر روز نیم مثقال
 مانع حمل زنان و زهره آنرا تا نیش بکس بسیار بایه آن چون
 بازیت خلط کرده شود و جلوس و طبع آن جهت نفوس
 متفصل و چون بیاشانند الفخ آنرا با مسکه گویا و روغن
 یا سر که انگوری و هم چنین هرگاه آشامیده شود با مسکه
 باروغن با عسل صغری محلول بخل خمر نافع است از برای
 ضرع و بقیه گفته اند چون قدر قلیله از الفخ آنرا با فلفل
 بیاشانند این میگردد و از جدوت ضرع و چون اندک
 از الفخ ارنج را با فلفل که فروغ کند در خواب بپزند
 دفع میگردد و فروغ آنرا و لیکن باید که بسیار کم باشد
 شیر در معده او نباشد زیرا که موجب جود شیر در معده
 میشود و خوردن گوشت آن مولد خون غلیظ و ستر از
 خونی که از گوشت گاو و بز و میش هم میرسد جهت بول
 و در فرس و سلسل ببول و ریشه و فایح و امراض بارده
 مانع است و اصلاح آن خشن آن است به بخار آب
 باروغن شبت و مغز سر بحر و المراج و صلح کاسنی
 سر که و نارنج خوش است صرع گوشت آنرا چون بران
 نموده به بخار آب گرم باشند بخته بخورند نافع است از
 برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیه
 جیده است از برای اصحاب صرع و فایح و لقوه و
 استر خاقرشی گفته اغذیه آنرا از گوشت آن خصوصا
 کباب و مشویات مبرزه با زهره مقویه باشد نیم
 شبت و در اجنی و فلفل و صغر و خردل که ترش کرده
 بیاشانند تا از اجنی که نافع اند از برای اصحاب فایح و
 استر خاقرشی و امراض بارده و علل اعصاب و خوردن
 گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خرد و آفتاب
 و چون به نرند گوشت ارنج را با سر و دانه حلو اس
 بگویند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای
 لقوه و فایح اس که گوشت با مغز سر آن با اصلاح
 حاره و کاکامه غذای صلح است از برای اصحاب فایح

و هرگاه بوده باشد با سوال گفت بسیار یعنی لزوج باید که
 بوده باشد غذای صاحب آن شویات و تلبیه بانی از
 گوشت از آب بری و آن گوشت را سرست و مصالح آن
 با زیر است و ستر قندی گفته که کبوم از آب میباشند گرم
 خفک و موله خون غلبه سوداوی و موجب غشایان است
 شکم و بول و موافق کرسی را که محتاج به جگر محففت است
 موافق کرسی را که محتاج باشد به سیر طبع و طبع و طبع
 آن است که چرب سازد و روغن بسیار و بریان نماید و آنرا
 به بخار آب گرم و گفته شده که گوشت حیوانات و تش
 شامش بدست است الا بوبره که از جمله نایدیش کمتر است
 و بعد از آن در کی بدی گوشت از آب و واجب است
 صاحب جمع مفصل را جهت از خوردن جمع کبوم و
 اگر با یار باشد از خوردن کبوم پس بدی که بخورند از گوشت
 از آب و اشال آن چون طبع و جلی و آب و بوبره و ستر قندی
 که قلیل القصد است یا شد جهت آنکه غده در علاج ایشان
 قلیل غذاست فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن
 است که از آب بار و المراج است پس چگونه میباشد
 غذای از برای مضویین و اصحاب امراض بارده و آبیکه
 از این سوال داده اند آن است که مزاج از جمله از آب بار
 است لیکن گوشت آنها حار است از گوشت خزان
 حق جواب آنست که نسبت مزاج از آب بار و خفک است
 مشهور است و بسبب این شهرت افحال آنست که خوشتر
 باشد و بسبب این ابریت برودت مزاج آن خفک
 کبوم کرده اند بلکه چون مزاج از برای اثرات حرکات که
 آنرا میباشد بسیار گرم خلق شده و از لوازم حرارت
 جرات و جلدات و اقدام بر حرب است و آن جانوری که
 است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزرگ و قوی
 و غذا بلاک میشود و برای اعلای کبوم و حکمت با او
 قلب آنرا نسبت به بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس
 حرارت غریزی در روح حیوانی و فضاوی قلب آن تفرق
 شده ضعیف میگردد و موجب جبین و خوف او میشود و
 هر چند در اصل حرارت غریزی او قویست و نیز حرارت
 اصلی مزاج آن با حرارت غرضی از غلبه با جمع گشت

باعث افکار و ضعف آن میگردد و چون بگردد مزاج از آب
 را و بیشتر بعد از آن کند و سداب جب ساخته میشود
 در وقت آشامیدن شرب خواب و در کار داده کرده
 شود خلاصی از آن میباشد سرکه که کبوم پس رستیکه
 موجب شفا او میشود و کبوم گفته که چون زهره آزار شود
 خواب بجز تبه شارب آن غلبه کند که تا سرکه بدوند و
 استنشاق نماید و بوش نیاید بوقوع مؤلف جامع الادویه
 گفته که چون خصیه آنرا با نمک ملخ و در س نکس و خور
 دو از آب آنرا سوط نماید و به سلقه و جربست خوردن
 آنرا بار و روغن سداب جهت اخراج قشیه آزموده است
 و گویند چون زین فوج آنرا بخت بخورد و در حال استنشاق
 و هم چنین خول سرکه آن درین باب بسیار مؤثر است
 اند و ضماد خاکستر استخوان آن محل خنایر و سرکه آن
 مقدار اندر مایه کرم شرباب جهت منسل لول و بول در
 فراش ناف و قطره بول آن در شتم جهت قدت
 با صبر مفید است و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزند
 و بار و روغن گل سرخ طایمان جهت رویانیدن مو
 سرخ و تر است و سوزن اراق از آب جهت شک فشان
 آن است که بگردد از آب بری را و بعد از آن از پوست
 و اشیا پاک کرده در کوزه سفال مطین نموده و در قوز
 یک شب بگذارد پس برآورده بگذارد و درین از آب
 نافع است از برای مفاصل و فقرن و خدر و درد
 اعضا شستن را و نیز درین بدان صنعت آن بگردد
 از آب رازنده و دست و پای آنرا بلبه فزغانی را و تیت
 بار و روغن کجد کرده بخوش آرد و در آب را و آنرا
 و بخوشانند تا ماهر شود پس فرود آورده مر لیس و آن
 نشیند بعد از آن که حرارت او کم شده باشد که تواند
 در آن نشیند و قدری را از برای ستمن نگا بدارند
 جلیج از آب نافع است از برای کبیکه درین از آب
 نافع است از برای آن و مذکور شد در آنرا
 تنای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و غشه
 و سلسل لول و بول در فراش و در مفاصل بار و
 درد یا ایندین موی سر و این نوع غذا معمول تر آن

صفت آن بگردد از آب را و روغن نموده پاک کنند پس
 آنرا در آب و نمک و شربت و پیاز جوش دهند و گفت آنرا
 بگردد پس آنرا از آب برآورده با آب سرد بشویند و بخار
 آب بپزند و در وقت بخار است و روغن و مصالح حاره
 و ادویه نقویه و آنرا بر آن بمالند تا زانیکه خوب بخت شود
 پس آنرا فرود آورده بخورند و پوستین فرا گرفته از پوست
 از آب ابل متوسطة است در گرمی میان پوستین
 سمور و پوستین پوست بره که آنرا قلمه نامند و از پوست
 بره زیاده و از پوست سمور گریش کمتر است +

باب الاغتصاف مع اسن المله

اسار و نفع عجزه و نفع عجزه و نفع عجزه و نفع عجزه
 سکون و لودون و نفع سریان و نفع سریان که
 آنرا اسار و نفع سریان و نفع سریان و نفع سریان
 که نامند و آن پنج گانه است بزرگ در از آب پاک
 و کوچ و از روغن و بویار که قوی تر است سبب شده
 شده و با آنکه غوطه و نفع و نفع و نفع و نفع
 و بعضی مائل بزرگی و با آب شمای بسیار پاک که از
 اطراف آن برآمده و نفع آن در کبک و آیه آن منسبط
 روی زمین و بزرگترین سبب شیل و بلباب و از آن
 که بکشد و مائل باشد و گلشن نقش و در زیر گشت شیل
 پنج و نفع شیل هم گاوچره که عدلت از قلم و قلمی از آنرا
 ساق بقدر ذری و در در گشت شیل برگ قطره و لون
 قوی و اعلای ساق آن نیز شعله و نفع بر لای نفع
 و در اطراف شعبه شیل و آنرا نفع و در و چون آن جنس
 زنجیری و نفع شیل خف و کرم کرده خوشبو و خوش طعم
 و نفعی را بزرگ شیل قلم اول داغ و صلب شاخهای آن
 پر گنده و با یک گاش بزرگ و بخت و نفع شیل شمر
 کبوم و در و چون او نفع شیل خط و بر شجاری عید و نفع شیل
 ساری در تحت ارض و بزرگه قوی را که نفع و نفع و نفع
 و این قسم مخصوص است در رفع سموم و گزیدن مارها و نفع
 برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منسبط بر و نفع
 و گلشن نفع و نفع شیل نرم و بیکه و زرد و نفع و نفع و نفع
 نیست آن که به ساد و این قسم ضعیف تر از اقسام است

تودی زرد و دوری سرخ زنجبیل کجی مقشره و ارجینی از هر یک
 نیم درم بنیل الطیب سعد کوفی قر قفل کبابه چینی خبا لقلقل
 تخم کزک تخم شانه تخم ترب تخم بیا ز تخم اسپست
 تخم ملیون لسان العصاره در روغ عقرملی زربنا و زهره
 سده ورم جوز لوباساسه و اله دار فضل از هر یک دوم
 خصیة الثعلب جلا تا زه مغز کجشک ز خشیاش از
 هر یک ده درم قصبه و سوده سورنجان بوزیدان
 لعل خنک از هر یک چهارم یا شتر عرابی زعفران
 معطر از هر یک درمی خود خام و درم ورق طلائی عدد
 ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشب مشک خالص از
 هر یک نیم مثقال غسل وزن دویله بطریق معهود معجون
 سازند از سر الاطباء صیغری زیاده کند و کلیه و شانه
 را قوی گردانند و لسان را نافع باشد و رنگ رود و رنگو
 گرداند و بلخ را قوت دهد و صفت آن مغز با دام
 مغز گردان مغز حبه انحراف مغز جلونزه مغز حب الزولم
 مغز خنق مغز سیاه مغز نازجیل تازه مغز حب القاعقل
 خشیاش سفید و درین کجی مقشره تخم جرجیر تخم بیا ز
 تخم شانه اسپست بهترین زنجبیل از فضل کبابه زه
 و ارجینی شغال خولجان تخم ملیون سادی کوفه بخیه
 بس سده وزن دویله معجون سازند چنانچه در رسم
 است شترخی و درم و اسطوخودوس نفهم نمره سکون
 سین ملامت طای ممله سکون و او و ضم خالصه معجمه و
 سکون و او و ضم آل ممله سکون و او و سین ممله گفته
 شده که لغت یونانی است و معنی آن حافظ الارواح
 است و لغزی آتش بدالف و مسک الارواح و ضم
 بضم ضاد و مجر و سکون رای ممله و زهر انصرم گویند و اهل
 مکان تر دم و لیسریانی سخا وینا مند و آن نام جزیره
 است که از انجائی آورده و بعضی لغات آنرا گفته اند
 و با و در رنگا که میثا نامند آن کبابه است ربی و در
 جابا و غنک کبابه میسرید و در گرش شبیه بپرک معطر و
 الزان و دراز تر و بزرگتر و گشائل بسفیدی و یکساق
 دارد و باریک سبائی و شفا از سیر دیده شده و در لندی
 کثر از سیری و بقعه در می نیز دیده شده و قبل از کرم

مخروطی طوی لانی شبیه بچو دابل بسرخ و سفیدی تند طعم و رائحه
 و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه به ارن خود
 و اندک پی این اسویه گفته که اسطوخودوس را تخم است
 که چون بدست بمالند و بپوشند بوی کافور از آن آید و طعم
 آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است و در اول خشک دوم
 و در کسبست از جوهر ارضی و ناری و تبقویت جوهر ناری خود
 نصیحه سده نماید و تلطیف مواد کند و دفع عفونات نماید
 و همه ندام اندوزنی را تقویت بخشد و آنچه نوشته در دست
 است و چنین مشا به شده و اسطوخودوس در بعضی بلاد
 هند و بنگاله تیشود و لیکن آنچه درین بلاد بهم می رسد بعضی
 سیاه و خاکستری رنگ و بعضی سفید است و بر اعیان و بیا
 را بخر و کم طعم و بی تخم و ضعیف الخالصیت و آنچه در بلاد
 دیگر میشود و درم با اندک رنگ متصف باوصاف مذکوره
 گرم و خشک است و در درجه اول و گویند و اول و درجه
 دوم و ارجین بلیند گفته که با لبس است در دوم و گویند و هر یک
 القوی است و اجزاء بارده آن کتر این قول بلکه
 قول دوم اقرب بصواب است محل و ملط و جالی و فصح
 سده با قوت قابله و مقوی بدن و دل احتیاج جمع
 قوای ظاهری و باطنی و نافع است از برای عفونت
 اخلاط و طویح آن تا سده ورم و در ارض سینه و سوالی نزل
 از زو قای خشک و تیر و مفرح و سهل بلغم و سودا و غلیظ
 و مقوی آلات بلول با قوت تریافته و خاصیت آن
 انضاج و اسهال و سودا است از قاصب باغ و بعد از
 درین امر خصوص باغ و لبیب تصقیه روح این دو غصه
 تقویت این دو غصه میکنند و نیز تقویت قابله که آنرا
 میباشند قبض جمیع جوهر ادرار میکند و مانع از تخلیل
 آن میشود و شیخ فریس میگوید که اعتقاد من است که
 بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین جود
 و تقویت قاصد باغ لبیب نکند و بد النفع است و در
 تقویت قاصب تریکه فکر آشنایان یکدم از آن نمانی
 جهت غشه و باغی و در جزو آن با یک جزو بخ که با غل
 مرشته باشد جهت بردوت معده و بواسیر بنیامت
 مفید است و ضمنا دخیته آن جهت در مفاصل و فقرس

و قروح مطبوخ آن جبت است و درم بار و جگر و تنقید کرده
 و طحال و اعراض مقوده و با شراب جبت تلخ و در اعصاب
 و در و ضلایع و سموم مشروب نافع و مفر است بصرف
 مزاج و عطش و مغش و کمر سحر و درین مصلح بکچین گویند
 مفر است به شمش و مصلحش کثیر و صحن عربی است و قدر
 شترش از دو درم تا پنجم و بدش در آلات تنفس
 فراسیون و در تنقیه سودا و اقیون است و شیخ یوسف
 بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از
 و باغ است و شترخی از آن یکدم تا پنجم و در مصلح آن
 بکثیر است و چون با کچین خورده شود محتاج به جلد دیگر
 نیست و بعضی اطباء گفته که مصلح شراب این شراب لیمو
 و شمع سدای و باغی و سهل سودا و بلغم از دماغ است
 و با جلد اسطوخودوس جاروب و باغ است لیکن پاک
 میگردانند سر را از جمیع فضول بلغم و سودا و غلیظه تحلیل
 و ملطه منقی است و بعضی گفته اند بسهل مفر و بلغم و
 سودا هر سه است و شمع سدای و باغی و مقوی قوای
 و باغی است تریکه و سین و تر و فرغ و باغ نیکو میگردانند و درین
 را موجب تریکه است و آشنایان یکدم از آن با باغ
 جبت تر و فرغ و باغ انصرم و سقط نافع است و در اسهال
 نافع است از برای دوار و در سدر باغ و آشنایان آن نیز
 از برای دوار و سدر باغ از ضرب و سقط قرشی گفته
 که هر گاه بوده باشد و در و سدر از بلغم و معده نافع است
 آنرا آشنایان شراب اسطوخودوس و با شراب لیمو
 ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و صفت است مجلس خور
 و تقویت معده میکنند صرخ و بالیو و لیلاد است آشنایان
 طویح آن سمجین اسهال آن نافع است صرخ و بالیو میا را
 نفی بلغم و در آن میگردانند آنرا جهت اسهال و تنقیه آن
 مفضل و باغی را تقویت آن مردلغ را بسبب از آن
 آن مرطوبات مرخیر را دافع سودا و بلغم و سودا است و در
 و در جبت لغز است چون گل نزاری سازند لشکر کمال
 مصلح و با شامند از آن هر شب مقدار یکده بوده باشد
 و در آن گل اسطوخودوس مقدار یک مثقال و دوات کرده
 شود با آن مرزبل سودا و بلغم و سودا است و در او می است کبابه

و موجب لغزش است فقره قوی چون در میان جمود
و شخص مصرع آشنایان آن نافع است از برای
جنون سوداوی و نسیان و غما و نمودن آن بر نافع است
از برای نسیان جمود و شخص آشنایان میشود بحسب
صرع با عاقر قرحا و سبکین چون بنده ازند در شش
قوایس از عصاره سبکین از اسطوخودوس و در خم کرده
مگر ازند ششماه که آن شراب برسد پس بیاشانند مصرع
ازان با عاقر قرحا و سبکین شش ماه میگرد و ازان دگامی
بفرض عصاره سبکین می کنند و درین حالت یکماه که
در مسکه آنرا مخل نمایند استعمال یاقوان کرد میفرمایند که
اگر این مسکه سبکین یک یا غل سازند و ازان سبکین
یکه دقت یا دوا قیه با عاقر قرحا و سبکین استعمال نمایند
بهره است و جالینوس گفته که چون سحر نمایند اسطوخودوس
را تا بگذرد و مانند عصاره و بدست در بینی مصرف نافع
است او را موجب افاقه می شود و گفته شده
که چون بگزیند ازان بکدرم و نرم بسایند و غسل
مخلوط کرده بآن سوط نمایند تقیه و مانع میکند تقیه
قوی و نافع است از برای صرع سوداوی و لینی و شنج
الرئس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت مسکه
افوق اودی از برای استفرغ ایسان اسطوخودوس
و شحم خنظل است استعمال باید نمود آنرا در سالی چند مرتبه
بعد از تقیه معتد تقویت موده ایشان شود و نیز گفته
شده که هرگاه بوده باشد صرع بلفی لیس استفرغ با اسطوخودوس
نافع است آنرا در چوبین هرگاه بوده باشد صرع سوداوی و
مال عصبانیت و انقباض نوازل است با عصاب قوی
مسکن اعصاب بارده است و نافع است از برای جذر و عشه
فصل در بیان حبس و بیکه آن محمود در آنها
است

حب اسطوخودوس با صبر سخته معتدین نافع از برای
مالینو نیا و صرع و امراض سوداوی و لینی و دوا العصاب
صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی از هر یک
پنجم تریب سفید هفتم و نیم و در سخته دیگر هفتم و نیم است
صبر سقوی شش درم اسطوخودوس غاریقون سفید

افیتون اسفنج فستق از هر یک سه درم شحم خنظل بکدرم
و نیم قرنفل و در سخته جیل از هر یک بکدرم کوفته بخینه و روغن
با و ام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حبس از نسیان و شنج
بقدر نخود که چوبه شربت سه درم باب یکم چرب اسطوخودوس
اسمال با خم و سودا و صغرا کند و جمع امراض بلغمی و سوداوی
و صفراوی را نافع باشد و صلح است از برای امراض
نظر و وجع و رک و ادجاع مفاصل و مانند این امراض
و گفته شده که این حبس نایب مناسب حبس قویا است
بکدر ازان بنزد و خنظل صنعت آن غاریقون شش سفید
شحم خنظل تریب سفید محوت تراشیده و مضمض بر روغن
با و ام شیرین چرب نموده از هر یک با نرد و مثقال یک
بلیله زرد و بلیله سیاه مقل از رزق اسفنج فستق از هر
یک هفت مثقال سبکین شش سقمونیا غاریقون شش
سفید جالینوس نافع لفظی و ترکی اسطوخودوس
کثیر از هر یک پنج مثقال یاریج فیکر ازون مجموع اودیه
صمغ راد آب گرم حل کرده داتی اودی را کوفته بخینه
بآن سرشته چوب سازند شربت و مثقال و گاه زیاد
میکنند درین حبس قرنفل و در سخته و گاه ازان از هر یک
پنج مثقال صبر سقوی پانزده و مثقال است مثقال
لا جو و مغسول و مثقال و در نسخه دیگر اسطوخودوس
سه مثقال خرب سیاه و مثقال است و در نخل قوی
الغسل است و در امراض سوداوی و امراض که تعلق بر
داشته باشد حبس اسطوخودوس و شحم الرئس نافع از
برای رسته صنعت آن اسطوخودوس شده یک درم تا
دو درم یاریج فیکر بکدرم حبس ساخته فرو برند و بالا و آن
مارسل بنوشند حبس اسطوخودوس حکیم سدکا زرونی
منقذ بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای
صرع و دالیمو و صنعت آن پوست بلیله زرد پوست
بلیله کالی از هر یک پنجم افیتون اسطوخودوس اسفنج
فستق از هر یک سه درم غاریقون سفید یک درم و نیم
خرب سیاه نمک لفظی از هر یک دو درم قرنفل پانزده
کوئی شحم خنظل از هر یک یک درم و نیم یاریج فیکر ده درم
کوفته بخینه آب سرشته دست را بر روغن با و ام شیرین

چرب نموده حبس سازند شربت سه درم و در نسخه دیگر بلیله
پنجم درم داخل است حبس اسطوخودوس قوی الغسل و تقیه
بدن و سوز سودا و نافع است از برای جمیع امراض
سوداوی خصوصاً آنچه متعلق بسودا باشد صنعت آن
پوست بلیله زرد و بلیله سیاه مقل از رزق اسفنج از هر یک
هفتم درم شحم سبکین سقمونیا و ششوی حبس لینی و لینیون
نافع لفظی و ترکی کثیر اسفید اسطوخودوس از هر یک
پنجم درم قرنفل و در سخته و گاه ازان از هر یک پنجم درم
پانزده درم لا جو و مغسول و دو درم و در نسخه دیگر سه درم
است خرب سیاه دو درم صمغ راد آب گرم حل کرده
باقی اودی را کوفته بخینه بآن سرشته چوب سازند شربت
بقدر نخود شربت و دو درم تا سه درم باب یکم زرد
حبس اسطوخودوس مغسول از کمال الصنائع که همین صنایع
دارد و صنعت آن پوست بلیله زرد و بلیله کالی بلیله
و بلیله سیاه صبر سقوی اسفنج فستق از هر یک سه
درم غاریقون شش سفید چهار درم اسطوخودوس و لینیون
از هر یک پنجم شحم خنظل دو درم و نیم خرب سیاه
درم کوفته بخینه بر روغن با و ام شیرین چرب ساخته و در سخته
سرشته چوب سازند شربت بقدر نخود شربت و دو درم
تا سه درم باب یکم فرو برند حبس اسطوخودوس نافع
از برای مایه دوا الکلی صنعت آن اسطوخودوس ده درم
افیتون مصری اسفنج فستق از هر یک پنج درم حج
ارمنی پوست بلیله کالی از هر یک یک درم نمک هندی
شحم خنظل از هر یک چهار درم پوست بلیله آلمه شش
خرب سیاه از هر یک سه درم تریب سفید است درم کوفته
بخینه سبکین شش سرشته چوب سازند شربت و دو درم
و نیم اسطوخودوس حبت و جمع گوش و ثقل سامو نافع
صنعت آن بکدر اسطوخودوس توجید و با شمل
آن سختین یک شبانه روز در آب باران بخیسانند
پس آتش لایم بچوشانند تا تمام قوت آن آب
باز داده شود پس فرو آورده بلیله صاف کرده
با چهار وزن آن روغن گل یا شش لایم بچوشانند
تا آب رسته روغن بماند یک کن احتیاط نمایند

که سردی و طبع شیشه نگا دارند و عند الحاجة
شیر گرم نموده و سه قطره در گوش بچکانند و اگر نیم وزن
آن برنج خوش نیز اضافه نمایند میگردد و اقوی به شراب
اسطوخودوس ساد و نافع است از برای التیج و لیاحه و
آنکه تقویت و تقیه فغول غلیظه و اخلاط لزجیه و سوده
و صفراوی میکند بآنها که شراب اسطوخودوس نافع است
از برای همدار بار و چون آشامیده شود با آب گرم از
برای تعدیل مزاج بار و بسبب حرارت عرضی حرارت
یا فوه که این شراب را بسیار بسبب نیکه اطلاق طبیعت
میکند و بسبب ارضای معده و تر کردن قفل و از لاق
که آب را بسیار و نیز بسبب ارضای بسیار مسکن عطش
و اگر فوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس
باید که خورده شود یا شراب سیمیا یا تخمین تا تعدیل باید
حرارت آن و نیز سیمیا یا تخمین تقطیع و تلغیم و تلطیف آن و نیز
اخره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس
نافع است از برای همدار سوداوی پیش از تقیه از
برای نفیج سودا و بعد از تقیه از برای تعدیل مزاج سرد
تقیه بقیه ماده از ان و تقویت سرد قلب و نیز نافع
است از برای همدار طبع بجمت آنکه تقیه دماغ
میکند از رطوبات بجمت و محل و محففت آن است
و نیز چون شراب اسطوخودوس را با شراب لیمو تعدیل
نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال و شراب لیمو
سه مثقال باشد و نیز نافع است از برای دوار و سبب
الغی بجمت آنکه با وجود آنکه مغنی و ملطف است با لیمو
و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است
از برای صرع بجمت و منافع مذکوره و تقویت آن دماغ
را و نیز نافع است صرع حادث بشارکت و تدین
و سابقین را بیکاه آشامیده شود و در وقت نوبه آن
بجمت آنکه تقیه بدن میکند از بغم و فغول غلیظه و مواد
لرجه که چسبیده باشد بجهت و موجب سده دماغی
شده و نیز تقوی دماغ و سخن آنست و محل آنچه در سر
میباشد از آنجه و دماغ که موجب صرع است و نیز نافع
است از برای فوه آشامیدن آن بجمت تقیه مواد

بلغم از دماغ با طبع و سوداوی را با باغ البقیع
خصوص و قینه با شراب اترج یا شراب لیمو یا تخمین
شود و صفت آن بگیرد اسطوخودوس خشک برلر رطل
دو و در دماغ و در رطل گلاب یک شنبه بخیستند و صبح
بجو شاسته تا بنصف رسد و رطل قند سفید یا عسل سفید
بصفت بجمت حاجت و غل کرده بقوام آورند و شربت یک
اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد آنرا بگویند و آب آنرا
گرفته صافی نموده و دیگر آن اسطوخودوس ترکیب من
قند سفید و در رطل گلاب و غل کرده بقوام آورند و شربت
یک اوقیه شراب اسطوخودوس به نسخه قند صفت آن
بگیرند یک من اسطوخودوس و در شش قوالیس
قصه غنی و غل کرده و غنی کرده ششها بگذارند که سرد
پیشانی نموده نگا دارند و در قرابادین و در وقت حاجت
یکار برند شراب اسطوخودوس و در بن مبل که در وقت ار
ذکر کرده و گفته که کبریا است از برای صرع عرضی سده
دماغی و صرع صفت آن اسطوخودوس و در دماغ
صفت پوست تراشیده گا و زبان باد و بنجویه از هر یک
بچندم همه را و دیگر رطل آب جو شاسته تا بنصف رسد
پس بیالایند و دیگر رطل شکر سفید در آن کنند و بنجوانند
تا بقوام آید سرد کرده و شیشه نگا دارند شربت یک
اوقیه شراب اسطوخودوس که حکیم سدید در شربت
موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از بدست
و من سدید کار و نیم و این شراب بنفع مواد سوداوی
و بلغمی و بلیغ مواد سوداوی و غنی خصوص مواد دماغی
صفت آن اسطوخودوس و سیاه و شان از هر یک
دو درم و در عود و صلیب گلاب و بنجوانند و غل کرده
صل السوس و شربت از هر یک بچندم کل بنفشه گل سرخ
منزوع الا قلع کل گا و زبان باد و بنجویه از هر یک بچندم
پستان سی عدد و بنجوانند و در بنجوانند و بنجوانند
و بیالایند و در رطل قند سفید یا عسل سفید
و غل نماید و بقوام آورند و نگا دارند شربت از
ده درم یا با نوزده درم یا با گرم بیاشامند صفت این
شراب بنسخه مظفر الدین شفا فی مسادی نسخه مزاج است

در اجزا الا انکه بجای تخم کرفس پنج کرفس است و در وزن
تفاوت دارد و نسخه آن است اسطوخودوس و در وزن
عود و صلیب از هر یک بچندم اصل السوس پنج کرفس و در وزن
رازیانه تخم خطمی کل بنفشه غنچه گل سرخ از هر یک سه درم
مویز شقی یا نوزده درم پستان یا نوزده درم و بنجوانند
و بیالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند و صفت
این شراب به نسخه حکیم معصوم مسادی نسخه شفا فی
الا انکه مویز شقی و پستان از هر یک پنجاه عدد است
و در نسخه دیگر پستان هفتاد عدد و مویز شقی
یکصد و پنجاه دانه و وزن قند یک رطل است باقی مسادی
نسخه شفا فی است و در قرابادین شفا فی مسطور است
که این شراب نافع است از برای صرع و فوج و دایج و لیا
و صراع بار و جمیع اعراض بارده دماغی و سده دماغ
دماغ شراب اسطوخودوس تا لایه میرزا محمد باشر
و در میرزا محمد حسین حکیم صفت آن اسطوخودوس
پرسا و شان اصل السوس از هر یک و در مثقال عود و صلیب
کل گا و زبان باد و بنجوانند و تخم خطمی از هر یک
بچ مثقال کل بنفشه گل سرخ از هر یک هفت مثقال مویز
شقی است دانه پستان سی دانه یا شکر اصل از هر یک
پنجاه درم و در دستور بنجوانند و شراب اسطوخودوس
و در صفت آن اسطوخودوس و در بنجوانند و بنجوانند
تراشیده انیمون الرطبی کل بنفشه گل سرخ گا و زبان
باد و بنجویه از هر یک بچ مثقال عود و صلیب سه درم
مثقال پرسا و شان اصل السوس و شربت از نوزده درم
از هر یک سه مثقال تخم خطمی و مثقال پستان سی دانه
مویز شقی اصل یا نوزده درم سفید یکصد و پنجاه مثقال
عسل از هر شربت سازه شراب اسطوخودوس تا لایف
حکیم میرزا محمد بن تقوی دماغ بار و معده بار و است
و سده دماغی و لیا بجمت و سده دماغی و سده دماغی
را انان باشد صفت آن اسطوخودوس و در وزن و در شکر
پرسا و شان تر به سفید اصل السوس از هر یک ده درم
یا دایج و قاری نام کل گا و زبان باد و بنجوانند و در وزن
تخم رازیانه تخم کرفس غنچه گل سرخ از هر یک بجمت

نفع گرم کرده صره جالیده نشسته در گند و مرتبه دیگر
 صافی نموده یک دقیقه بچیند و داخل نموده بنوشند
 و اگر از برای نزلات باشد بختیاقی قیون زرد فاکس
 و بجای بچینیدن بختیاقی بختیاقی داخل نماید مطبوخ
 اسطوخودوس منقول از مذکره شیخ داود الطائفی
 از برای غلظت سودوی و خلط حار و حراره و صلابات و
 سوساس و جنون و مالحوه و غرق النساء و حاصل و
 صافی نموده خون و کدورت حواس و افکار فاسد و
 موجب است صنعت آن سفنج فنیقه مغز حباب القرم
 غناب منقی از نوری سستان منقی از نوری از هر یک هفت
 مثقال اسطوخودوس گن با بونه قطره یون قیون
 از هر یک چهار مثقال سوربجان و مثقال با سته مثل دویه
 آب بجز نشاند تا به ثبات رسد و صافی نموده بنوشند اگر
 باور در سر قاعده بخارات و بیوست و باغ باخته بخورند
 و نه دانه برسیا و شان صحره زرد بچش کثیر از هر یک سته
 مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن مثقال
 روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر راجع غلبه
 باشد یا ضعف و مجاری بول هفت مثقال کلکته فانی
 بجز ایندانه با بختیاق اسطوخودوس و نافع از برای صرع
 بلغمی صنعت آن اسطوخودوس قیون عاقر قرحا
 سفنج اجزا مساوی کوفته بختیاق بمویر سرخ استه برون
 آورده بپزند و تناول نمایند از آن هر روز شل چوزه
 ناشایس بدستیکه در کینه رفع میکند و معجون
 اسطوخودوس چون پسران از آن خورده شود وقت خواب
 و در وقت بیدار کردن و دفع نزلات و در درون
 و ترل و قل سامه و ضعف با صره نافع است صنعت آن
 اسطوخودوس نه مثقال کشمش خشک سه مثقال مرزنجوش
 و مثقال درل مثقال رومی پوست ابله کالی کنا
 و اگر از هر یک یک مثقال کوفته بختیاق بپاوه و مثقال عمل
 صنفی معجون سازند شربتی در مثقال معجون اسطوخودوس
 نافع از برای دوا سیر نبایت نفع صنعت اسطوخودوس
 چهار مثقال پوست کبر و مثقال کوفته بختیاق خیس
 مصطفی با نوره مثقال سرشته هر روز یک مثقال بنده

و مثقال عرق اسطوخودوس یا ده مثقال کلاب بنوشند
 اسفناخ کبیر عرزه و سکون عین جمله دفع فادالت دفع
 فون دالت و فای مجرعه فایسی اسفناخ و بیوانی با فوی
 و نیز سومان فوسو فوس نامند و بر روی اتوبی و
 بندی بابک و انک هندی قطعت سکه اسفناخ
 رومی باشد و آن برای ولتانی بدیا شده ولتانی معروف
 و مستعمل است و در آن نوعی سرد و تر و غده است آن نیکو
 و محمود و الکیوس وقت صفر او خون است و گویند که منقل
 است در گرمی و سردی و از بخت موافق است
 مجور و درین و میر و درین را الا آنکه اذوق از برای مجور و درین
 است که فرا گرفته شود با کشک جو در روغن بادام شیرین
 و درین حالت میباشد نافع از برای تبهای گرم و سرد
 یا بس یا حسن لطن و اما بر دوسل و فون از برای د آن
 است که فرا گرفته شود با گوشت فربه و برنج یا فادالین
 نمیشاید که آنرا از این میباشد کثیر قبول را از نفع و کثرت
 بلغمی و در روغن و طین طبع است بسبب قوت جالبه
 و قوت خفا که آنرا میباشد و در روغن و میر و نفع و کثرت
 تر از سایر قبول است و بخت التهاب و تشنگی و تبها که
 گرم نافع و عصره آن باشد که بخت یرقان حصه و غیره
 حرقت آن در دود که منع افراط ماری و فساد بخت آن
 جهت در مفاصل حار و ادرام حاره و احتباس بول که
 از برای است باشد و فساد و ادرام آن جهت در غلظت و کثرت
 زبوره و الفجاریه دل طمائی مطبوخ با سفید اب جهت نبوت
 مفید و مضرب و المزاج و مصلح و بهامش بخت آن
 بر روغن بادام یا مسکه گاود و ایچانی و آب کاهه است
 و قدر شربت از عصره آن تا ده مثقال و بدش خرفه
 و قطعت است و غرغره باب آن نافع است از برای
 درد کله و لاله و تشنج جهت جمع فواد و درد احتشاد
 تبهای حاره و شیرین آن جهت تب و ق و دل مجرب و
 بخت آن جهت جمع ادرام حاره و نلین ادرام صلبه
 بسیار فیه و فیه سیر و بهامش کل مخوم و در شربت
 و در دم است صدع اسفناخ بخت نافع است از برای
 صدع حار هرگاه در صدع سافج طبیعت یا بس باشد

نافع است صاحب نزاد و درین از قبول اینجور بوده باشد
 بلین طبع چون اسفناخ که آب بختیاق مطبوخ فون بادام
 شیرین نموده باشند و اگر خواسته باشد آب لیمو یا آب غوره
 با آب اجاص در آن داخل نمایند در وقت طبع اگر سرفه
 نباشد و بخت آنکه این هر سه میباشد ممکن صدع و
 اگر قدری شکر نیز اضافه نمایند تا با شنی دار شود شاید بد
 نباشد و بخت آنکه ترشی صرف محک صفر ادرام است
 و گاهی استعمال کرده میشود این ضرره را با گوشت چوزه
 مرغ یا گوشت بره و فیکه نموده باشد با صدع تب و
 بوده باشد و فون ضعف یا ضعف موجود باشد اگر تب
 باشد اسفناخ را بختیاق یا مسکه گاود و فون بادام سرخ کرده
 بخورند و در زنان آن خطا ط گوشت تیموج فون نمایند نیز
 گفته شده که غذای صالح است از برای صدع و فون که
 و طبیعت قبض باشد اسفناخ بختیاق مطبوخ بمسکه تمض
 باب آو یا قمر مطبوخ آو خواه آووی تر باشد یا تشنگ
 ضرره اسفناخ که کثیر تر و در آن داخل کنند نافع است از
 برای صاحب صدع حار از سود مزاج مختلف و همه غذا های
 اصحاب صدع غاری ضرره اسفناخ ترش نموده است
 باب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفناخ از افند
 است از برای صاحب صدع بختیاق قلب لیمو و مزاج صفر و
 چون آنرا در آب بختیاق مطبوخ گاود و در روغن بادام نموده
 بخورند فو الدین سمرقندی در میان نموده گفته که اسفناخ بختیاق
 در مرقه و جاج منمن که روغن بادام شیرین در آن انداخته
 باشند غذای نافع است از برای صدع و نیز گفته شده
 که باید داخل کرده شود و رفته ای صاحب صدع حار
 سافج اسفناخ و اشال آن از قبول و اگر بوده باشد
 الشا از سهر بخورند الشا از سنبوسه معمول از اسفناخ
 و اشال آن نند بزرگ کاه و ادرام حاره فی الراس گفته اند
 که اصحاب سهرام حار را در ابتدای علت غذا دادن با نشان
 منع است و در انتمای علت باید اسفناخ باب بختیاق مطبوخ
 بر روغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی گفته که
 اصحاب سهرام صفر ای را در ابتدا منع غذا کنند و بعد
 از سوم غذای ایشان اسفناخ در آب بختیاق مطبوخ بشیر

بادام شیرین باشد سیدی و میخی نیز چنین گفته اند گفته اند
که اغذیه صافی از برای اصحاب سرسام صفراوی است سفناخ
در آب بخته مرش کرده بسر که چاشنی آن باندگی مشک کرده
باشند یا ترش کرده با آب آنو یا آب تر سندی و آنچه شبیه
باینها باشد میخی گفته که سر او را آنست که بوده باشد فدا
اصحاب سرسام صفراوی در زمان تریا یا مالک الشیر و در
زمان امتنا سفناخ و اشال آن از بقول در خطاط
جواب بلده چون ماش مقشر و جو مقشر که شیر بادام در آن
داخل نموده باشد در او اخر خطاط و در اول
تب سبک محوی و جو زرد مرغ درین داخل نمایند مولانا
نفیس گفته که اگر مرغ فیض را در زمان تریا یا سرسام حار
برداشت باشد منع غذا نمایند اگر برداشت آن
نباشد پس لا علاج سفناخ در آب بخته یا شیر بادام
شیرین بخورند و اما اصحاب سرسام سوداوی را لازم
است که بوده باشد غذای ایشان مرتب چون مزه
فر گرفته از سفناخ و ماش مقشر و جو مقشر یا شیر
بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیر تخم خشک
و در انتهای علت و الخطاط خردس خصی یا مغز سر بزغال
درین غذا داخل نمایند سهر چون سفناخ را با که در
برگ کاه بود بکوبد و برگ خشک یا گوشت مرغ فربه دیا
مخلط کبوتر فربه از آید و گوشت بزغال به بزنند شیر
تخم خشک یا شیر بادام شیرین داخل کرده مطیب میکنند
گاو نموده بخورند میباشند غذای مرتطب و باغ نافع از برای
سهم حادث از میوست و باغ و گفته شده که مزه سفناخ
با که و گوشت تر با ماش مقشر میباشند نافع از برای سهر
حادث از حرارت و میوست و باغ و تالیخ لیا چون سفناخ
در آب بخته مطیب نمایند روغن بادام شیرین یا مسکه
گاو یا مانوم جیده مانند گوشت به بخته و بخورند نافع
است اصحاب لیا لیا را سید اسمعیل گفته که استعمال
کرده میشود سفناخ در لیا لیا حادث آمده از
کبیر از اغذیه چون آنرا بخته به تنهایی یا با کرفس بخورند
یا آب آنرا گرفته میباشند شیخ الرئیس گفته که سفناخ
از بقول شیر صفرا است با صاحب و سواسل که چون

و القطب و المانی و دار الکلب چون بزنند سفناخ را
در آب و مطیب و بریان به سکه گاو یا روغن بادام نمایند
و بخورند میباشند غذای صالح از برای اصحاب جنون
و قطرب و اینها حادث از سودای صفراوی سهرگاه
با حرارت شدید باشد و نیز چون آنرا در آب بخته پس
بریان کنند بیکه گاو یا روغن گاو یا روغن بادام
شیرین و یا بزنند آنرا در گوشت بره پس قلیه کنند
یا روغن گاو یا زرد بخورند میباشند نافع از برای قطرب
و نیز چون سفناخ را با باجه بره یا باجه بزغال بزنند
و بخورند میباشند نافع از برای اصحاب و در او مسکه
و تغذی بزد و سفناخ نافع است از برای سهر و
و سدر حار و شنج چون سفناخ را در آب بخته مطیب
بر روغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح
است از برای شنج میسی بن لیا س شیرازی گفته که
سفناخ در آب بخته مطیب بشیر بادام غذای صالح
از برای شنج میسی آنرا کام و دانزله چون سفناخ را با
بقا بخته بخورند بحیث زکام و نزلات حار مفید است
و سهرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون حرارت
آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آنرا تغذی
با سفناخ که در آب بخته مطیب نموده باشند روغن
بادام یا مسکه گاو و غذای صالح جید است از برای اصحاب
صداع یا بس حادث از کثرت غم و هم و خوارق صاحب
خناق از بقول این چون سفناخ غذای موافق است
سهرگاه آنرا در آب بخته بر روغن بادام شیرین مطیب نموده
بخورند آنرا در زرد قهوه عدس بخته بخورند بهتر است
ذات آن بخته امر ارضی الصدر و اریه و السعال تغذیه آن
نافع است از برای جمع امراض سینه و امراض برین
ز سر و از بقول موافقه لینه مر اصحاب ذات البخته
در ابتدای مرض سفناخ است که در کشک شیرین
مقشر بخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و دیگر در بخته
بفنج و تقویت قوت پس با سفناخ را با جوهر بخته
بخورند بحیث آنکه این غذا تقویت قوت میکند و بفضی
مبدوم و ام را به قوی و حبس لبول و حرقت لبول مرده

سفناخ بار روغن بادام روغن کبچر غذای نافع است
از برای اصحاب قوی و حج حال سهرگاه بایس نقل باشد بسبب
تلبین از لایق که آنرا میباشند سهر چنین نافع است اصحاب
حبس لبول و حرقت آنرا بحیث تمام حار که زرد
باشد شدت و حرارت آنرا را بکاه در مرتبه دوم از حرارت
باشد که بحران آنرا در یا زرد سهر تا چهارم بشود نافع
است ایشانرا تغذیه با سفناخ بخته مطیب بر روغن بادام
شیرین و اشال آن از بقول سفناخ تغذیه نافع است
از برای عطش معاق و از اغذیه باغذای برای کبیر حار
سفناخ نافع است که آب و روغن بادام شیرین بخته در
اعتدال و بعد از ابتدا سفناخ با جوهر مرغ فربه و سهرگاه
بادام شیرین و یا مسکه گاو غذای جید است و ایشانرا
از برای اصحاب حرقت لبول و تون و دیگر سفناخ نافع
صالح است از برای شوره و وجع جوف و ضرب و در بید
و وجع شاد و حرقت آن که سفناخ را با بک نمائند از
تضییان دیگر بزرگوار آنرا در زرد بکند و پیاز را در روغن
دری که دره و با بزرگوار کوبیده بریان کنند یا روغن گاو
و یا روغن کبچر یا زرد پس بزنند بر آن آب بخته یا زرد
بخته شود پس داخل نمایند در آن اندکی آب کرفس
پس میباشند بر آن تخم خشک سوده و با آنکه از آنک
اندانی آنقدر که آنرا خوش طعم گرداند اگر اراده تلبین
بطن باشد داخل کنند قدر که آب بخته روغن کرده در
اول با سفناخ داخل کرده بزنند پس نان در آن بزنند
کرده بخورند تون دیگر سفناخ نافع فخرش نموده با بخته
یا ساق یا آب خورده یا آنرا با گوشت در روغن غذا نافع است
از برای اصحاب غار و عدل خاری زیرا که اغذیه ایشان باید
که لطیف باشد که سکن بخور مسکه است و سفناخ نافع
با کشنیه صالح است ایشانرا تون دیگر سفناخ نافع غذا
صالح است از برای محروم و سهر و سفت آن سفناخ را
در آب بخته یا پیاز حلقه کرده بر روغن گاو سهر غایه و در روغن
و آنکه داخل کرده فرو برد و بخورند سفناخ را با جوهر
یا آب آنرا ترش شیرین معطر شود غذای صالح است
از برای اصحاب صداع حار صفراوی و دوسوی سهرگاه

طبیعت قبض باشد اسفناخته با گوشت نرغاله اگر گوشت نرغاله
یا چو نرغ و طیور بری می باشد غذای صالح از برای اصحاب
صداغ حادث از بخارات متعادله از معدله بسوی سرد
همین اسفناخته یا باسی رضاضی می باشد صالح از برای
این قسم صلاغ اسفید باج تھاری شور یا مانند از جمله اغذیه
است و آن رقی است که از گوشت مرغ و بزغاله و غیر آن
از گوشت های خفیف لطیف و بقول و غیر آن که طعم غالب
ناشته باشد و او به حاره مناسبه تریب و هندوان
غذائی است لطیف و طرب صالح الکیوس مولد خون
صالح و در دم گرم و تر نافع از برای اکثر امراض مثل سرام
حار و مالحو لیا و خون و امراض سوداوی و جذام و صدر
را بسیار موافق صفت آن بگویند گوشت بزغاله یا مرغی
یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسرید و بارجه
یا رجه کرده در آب جوشیده و کف آنرا بگیرد و طبع و فواید
نفس در آن خوب و بقول و غیره مناسب است و نیزه ریزه کرد
و اخل کرده و نیزه یا خفته گردد و پس چیزیست از توایل حاره
مناسبه و کشیده و مضطرب در آن ریخته سرش را بند کنند
تا نفیج یا پس فرود آورده کشند و بخورند به نهانی و یا
با قدری جلا و اگر قدری قلیل برنج در وقت طلوع داخل
نمایند بنیت اگر با گرم باقاشن خوردن آن بخوبی بخار
آن برسد و گردن برسد از برای اصحاب زکام و معالجه
نافع است امراض الراس سرام حار باید که بوده باشد
غذای اصحاب سر حار در او اخل و اخطاط علت اسفید باج
متخذ از باش نقش و خوب بارده چون جو خسته یا گردن
جو خسته یا گردن برسد زمان او از و اخطاط و خروج
از غلظت خروجه کثیر در اسفید باج ایشان لکوم
خفیفه داخل میتوان نمود سات از اغذیه نافع از برای
اصحاب سات اسفید باج متخذ از گوشت کبک یا دراج
یا قاطایا جوان مرغ است که بوده باشد منزل مغوه
براجنی و دناخواه و کویا و زیره و قرفل و قرفه و قلفل
و صغره و قویم و طلیت و اختلاط الذین الرغونه و الحن
و البهاده و البهاده تغذیه یا اسفید باج یا گوشت کبک
گوشت مرغ و گوشت بروه متواله متواله حاره مانند پنبه

و نوجوان و صغیر صالح است از برای رغونت و هم و بلادوت
و بلاست حادث از برودت و بیوست بسبب آنکه
متولد میگردد از این غذا خونی گرم و تر و دیگر دانه و مانع را
گرم و تر و بسبب آنکه با لقا حقیقه این غذا نیکو میگردد و اند
عقل را به شمر خوردن اسفید باج که نمک متخذ از نمک
رضاضی و لکوم خفیفه لطیف نافع است از برای متخذ است
از اجتماع طبیعت بود قیامه در داغ جالینوس گفت که
اسفید باج غذائی است نافع است از برای سحر و شمشیر
از برای پیران چون بر نیزه در آن برگ کاه و بوده باشد
متوال بر اجنبی و گفته شده که اسفید باج فرا گرفته از
گوشت و باج فربه و کبوتران تازه سیر و از آن گوشت
بزغاله که خفته باشد در آن کدو و اسفناخ و برگ کاه و
و شیر کاه و تخم شمشیر و بادام در آن داخل کرده
و میطبخ کرده باشد مسکه کاه و اغذیه نافع است
از برای سحر و شمشیر از بیست داغ و یا لیا باید که
غذای اصحاب مالحو لیا بعد از فصد یا چند روز بوده باشد
اسفید باج فرا گرفته از گوشت بروه و ناکیان مسکه به
و دراج و مسکه زده رضاضی این نوع قمری گفت
غذای اصحاب مالحو لیا بعد از فصد یا چند روز باید که
بوده باشد اغذیه متوسطه حله حید الکیوس از برای
تقویت بدن و استراحت اندک اسفید باج یا گوشت
بزغاله یا گوشت بروه یا چو نرغ یا باسی تازه کبک
صغیر یا لیس احتمال سهلات سودا و مالحو لیا و باج
بوده باشد صاحب جنون متعادل شایسته در عرقه
معمول از خردس سیر که فرا گرفته باشد از آن اسفید باج
باشند و نمک استعاج نمکوفه و مغز حب القرطم
لسان سید سید گفته که تغذیه یا اسفید باج متوال
براجنی و در قلفل و نوجوان و ناکیان که علینست
نافع است از برای لسان بار و ساق سکت ابوسل
سعی گفته میاید که بوده باشد غذای صاحب سکت
بلغمی سرگاه او را فاته حاصل شود اسفید باج فرا گرفته
از گوشت کبک یا گوشت کبک یا گوشت کبک یا گوشت کبک
کبوتر یا چو نرغ یا کابوس این ماسویه گفته اسفید باج فرا گرفته

از گوشت جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث
از اغذیه و دراج بارد و صغیر تغذیه یا اسفید باج دم فرا گرفته
از گوشت چو نرغ یا کابوس یا کابوس یا کابوس یا کابوس
نافع است از برای صغیر سوداوی یا کبک یا کبک یا کبک
از اغذیه صغیر از برای اصحاب نالج و سحر و لکوم و لکوم
اسفید باج فرا گرفته از گوشت کبک یا کبک یا کبک یا کبک
آدمه و گوشت کبک یا گوشت کبک یا گوشت کبک یا گوشت کبک
صاحب لکوم لکوم و کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
نکاح حید و علان کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
باشد صالح است اصحاب سحر و لکوم یا کبک یا کبک یا کبک
که اسفید باج و کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
یا گوشت چو نرغ و مسکه کاه یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
از برای اصحاب لکوم یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
سین و حله و فتح قاصد سکون فون و نیم بغرضی ابر مرده
و ابر کین و فک و کازران و سندی و او بادل و تبرکی
بلوط و لکونی و زبانه طری و اصحاب ابر و غامه و نیم و
لشانه و حله و لکوم یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
و آن کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
و قبی از آنکه متغیر و وسیع است قبل است و نیم شمشیر
به نه و بر سوزن ماده گویند و قبی یا علالت و قبی یا
صغیر است نزد آن گرم است و رادل و خشک است در
و دم محل و خفیف قروح عمیق و او را دم بلغمی و ریش و
سوخه آن با قوت جاذبه است و چون تازه آن بسیر که
مرزج آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر جراحت تازه
گذازند التیام دهد و باخی صفت قطع نفوذ الدم است و
مطبوخ آن با عسل یا با آب خاص جهت التیام زخمها
و در درخت کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
اسفید باج و کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
آن است شمشیر و کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
حیدر با صره و قبی که تازه آنرا به نهانی یا با پنبه یا با ریش
کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک یا کبک
جاسیه محرق متوال آن در او برین نوع است

و چون قطع آنرا بکند که توان فرو برد و بخاطر ابرش می بستر
 بلغ نماید و سرخی را بر آب است بکشد و لجه صبر کند جذبه
 رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاط را بکشد تا از کلاه
 بیرون آید در اخراج زود و خار که چسبیده باشد معید است
 و چون ریزه ریزه نموده بمقراض در برغن زیت چرب نمود
 بگذارد تا موش بخورد میکشد او را و چون باره اسفنج خشک
 را که در آن مطلق قری نباشد فطر الهی و یا زیت آلوده کرده
 یک سر از آتش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا بطه که
 خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بر آن موضع
 نرسد و راع کنند تا زود خاکستر آن نیز بر آن ریخته شود
 و ساعت بند میکند خون را بسبب چسبیدن و گرفتن
 آن انواه و در حق را دم چمن خاکستر سوخته و چرب
 نموده آن بر دهن زیت زرد و او شربا جهت لغزش اند
 داخلی و خارجی میفید است و در هر گاه زمان آنرا در آب
 می بندد آب آنرا گرفته در جامه میمانند اسفنج مضر حشا
 و مصلح آن آب غوره یا ریاس سنگها که در جوف اسفنج
 بهم میرسد در لغتیت حصاة مجرب است و چون خواهند
 بیانشاند اسفنج را باید مقرض کرده بیانشاند و دستور
 تقریر آن بدستور قرض ابریشم است که بنایت ریزه
 قرض نموده بکار برند زیرا که در بدن کوه نمیشود دستور
 احوال اسفنج آنست که آنرا مقرض نموده در کف آهسته
 کرده بر سر آتش گذارند و بکاف آهسته بر سر آتش قابل سحر
 شود پس سحر نموده استعمال نمایند دستور عمل اسفنج محرق
 آن است که محرق آن نرم ساخته و بهاله آب کرده بر هم
 زنند پس آنرا در بهاله دیگر کنند و آنچه در نشین باشد با دست
 نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تخته در حق نیاید
 خشک کرده باز آنکی بسوزانند و سحر نموده بدستور مذکور
 غسل نمایند و آبهای پیاله دم را بگذارند تا به نشین شود
 و از غیر محافظت نمایند و چون نه نشین شد بجر فلقه آب
 آنرا بگذارد و مغسول آنرا اقرص ساخته خشک نایسد و
 در وقت حاجت بکار برند و دستور سفید کردن اسفنج
 جهت زینت تم داده آنرا با آب نموده و اگر آب
 دریا یا آب رادی باشد بهتر است در دزد با در آفتاب

و شنبه با در آفتاب گذارند و دیگر این عمل کنند با سفید کردن
 و برای غیر زینت با آب خالص با پیشه است با ملج خوب
 نیست و آخر فصل لادن چون فرا گرفته شود از اسفنج
 فیتله و شب در گوش گذارند صبح بیرون آورند میباشد
 مانع از برای وجع اذن حادث از رفتن آب در گوش
 بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخورد و چون آورند
 آنرا آب را نیز با خود بیرون می آورند و در دوز دیگر در
 اسفندان شربانی کثیر الشافع است و صفت آن
 خمر با جویو از تخمیل و از چینی لب با سنج ترکی است
 سنبل الطیب سحر کونی فلفل و از فلفل زرد با قسط
 بلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی که با چینی در درج
 عقرنی قافله شقاق بلوست زرد و از ترنج قبیلسال از
 هر یک سه درم کوفته و در کسه کنانی کرده در دود من
 شرباب یا زیاده اندازند و بعد از جمل روز استعمال نمایند
 اسفنداج قمر سفیداب فارسی است و به عربی
 باروق و میونانی سمیون و همینون گویند بعبه انیس
 باروق و بایرانی اسفنداج و بایرانی سفیده نامند
 و بهتر این قسم سفیداب آن است که تنخار از ریاض
 اصفین که قلمی است باشد و سبک و نرم باشد و بعد
 از آن از ریاض اسود که بار باشد دستور اتخا
 سفیداب با نجاست و دیگر کرده خواهد شد انشائا
 تعالی و دستور غسل آن نیز در اسفنداج سرد است
 در دبه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در
 و به دوم غسل او شرط است تا لطیف و مجففت
 و بی لایع شود و آن بر دو مسدود و مغزی و ناله گوشت
 زیاده و بدل قروح و زائری سوختگی آتش با باغ
 جیف که بار به را بر آن تر کرده بر موضع سوختگی اندازند
 چون خشک گردد و تبدیل نمایند و با سرکه در دهن غسل
 و بنفشه جیت در سرد با شیر جیت درم های حاره
 مفاصل مجرب است و جهت زخمها و شقاق مغل در د
 چشم و جویو آن در ریاض رفیق چشم حیوانات و با شیر
 و فزان سفیدی تخم قرص جبهه رها را و با آب غلبه لعل
 در اوقات جیت با دسر و جویو و زعفران دم و دکه دوم

حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آنرا بکشد
 و تسبیح بکشد که در خشک نماید در آب جبهه در دهن
 حار نافع است و در زهرم با اقلیمیا و آب بیج جهت دفع
 روئیدن موجب است و جهت دفع بد بو در لعل
 و کج و آن و قول آن جهت منع حمل قطع سبب
 نافع و آشامیدن آن موجب خنق و دفع بعضی دمل
 چون بر لب عقرب بحری و منی بحری با لعل و بیج
 آنرا و از آن بر پشانی و جابا نیکی خواهند موسی آن را
 بکنند بالیده موسی را نرم میکنند پس میکنند با ساسی
 و در دوزخ زیاده از یکدم آن کشنده است و در لب
 ابار و اسفند است و اسفنداج البصا من البصری
 سفیداب یزدی نامند آن سنگی براق صفیعی است که
 در یزد و نواحی اطراف آن معدن کج و امثال آن حاصل
 میشود و آن جمالی زمزمی و رافق آثار عرب صافی گفته
 بشهر دقاق نون الدم جراحات تازه و زخات و طلائی
 جیت با و سنج دارام حار و دفع و خوردن آن کشنده است
 دستور اتخا و اسفنداج اقسام است قسمی بقیض مستویان
 چنان است که بگوید مغل قلمی صرب را و انگور را با د
 آن کوبیده بر آن مالیده و در ظرفی کرده در مکان خشک
 بگذارند تا همان حال گردد و با سنج قلمی صرب را سونا
 کرده با انگور کوبیده آغشته و در ظرفی باید یزد و دهن
 حکم کنند که بخار سرکه بیرون نرود و بهر چند روز آنچه از
 سطح آن صفرا سفید آب کشند و سرکه داخل شده باشد
 باید گرفت و باز انگور کوبیده بر آن حمله بالیده گذارند
 تا به آن سفید آب شود و باید که در وقت طحات آن خم
 سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود و آن ظرف
 جمع کرد و قی دیگر آنکه قلمی و صرب را در ظرف خشک
 سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری
 بسیار تر کرده باشد بگذارند و ظرف خشک را در
 سرکه معلق بیاورند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا
 در آفتاب خشک کرده بسیارند و بهر چه سفیداب نشده و
 ساییده نشود باز باید مکرر عمل نموده طریق دیگر در آفتاب
 سفیداب بقیض که آنرا سفیداب کبشتری و سفیداب کبشتری

ان است که بکثیر صفتی خلقی را با نامور کوبیده با استه
آفته نموده بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفی که
سرکه آشته باشد بکشند و سرخ را محکم بزنند که بجا برسد که
برون نرود و خلقی بمرد و یا بم از هم بریزد و در سفید باشد
چنان طوطی برود آورد و خشک نمایند و بسیارند
انچه بانی نادران همین قیل را بکمر کنند آهسته خلق سفید
شود پس نرود و بانه تا ترشی آن دور گرد و در انوار
استه انکور از آن دشو و اما انچه سفید با بطریق
احراق مذکور شود و اگر لخته در احراق آن شود و سرخ
میگردد و دستور انچه از سفید بخلق بطریق احراق است
که صاعین را بسیار پس کرده و صاعه ای بسیار از آن ساخته
بر بالای هم چیده بر روی هر صاعه قدری کمر بست سوده
بیا شد و مقدار نور و باید بازای هر صاعه فقا
تجید انگار زیاد و نباشد پس با شش مقبب کرده با چوب
آهنی بر هم زند تا خاکستر شود و چیزه از سر بخلق
نماید و از بخار آن محرز باشد که با خشک غشی و بلا کمت
سلود و انچه از صاعه سوده است ابار کوبیده و چون
بیشتر بسوزاند اسرین شود و قسم دیگر خلقی یا مریب را
در ظرف سفالی لخته با کفچه آهنی بر هم زند تا مانند
خاکستر گردد پس روی یک یا کوزه سفالی مطهر کرده
یک در آنش در زیر آن کشته سفید شود و هرگاه خوب
سفید نشود باید قدری سرکه انگوری کمه بر آن باشند
و یک هفته بگذارند قسم دیگر عمل سفیدان بطریق حرق
با بخلق یا سر برادر و در ظرف سفالی صفت کرده درون
و یا در انوار احراق نمایند و نوردن سفیدان و اغراض
بر آن بد آنکه غرض میگرد و در آب نرود و انچه بر زیر
تاج دوج معده و تمدد اعضا و قوت قوی و خشک
و بان و خلق و سقوط آهنگ سفیدی زبان و خشک
لخته و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مستوی و کل
و استرخا و اعضا و سرخه خشک و کرب و فواق و خناق
در قرب موت و تدادی و لا خوراندن مغز و ان گرم و
کج و تشنه باطل است که نوعی از شراب است انچه را بنین
با ان عمل بطوب با انچه در نزاری و در فرمودن قی بلیغ

بخاکستر خوب انکه یا بشکوفه انچه ان یا بشکوفه آسمان بولی
یا بشکوفه شفتا نو که کوبیده و طبع روغن سوسن یا شراب کند
یا شراب صمغ آتو یا طوبیت و زنجبیل یا آب گرم و بسیار
است که ان مقلع می نمایند بخوراندن و عصاره ثانی یا
دین سفید یا با ان عمل و تخفین بجهن لینه بار و عتله
پس نشیدن طبع بر کفرس و انیسون و رازیانه و انیسون
مقی فرمودن با نیا نیز با ان عمل یا آب حطی تازه
و بخاری و لوبان تخم کتان و روغن بادام شیرین
و در بوب حلو و قند و صمغ عربی و روغن و
شیر و شور با سه چرب خوراندن و در آب سرد
نشاندن و هر خطه روغن گل یا کافور و گلاب و زادن
اصفاده باره و طبعه بر دل و جگر بایند و جود و موجب
دفا و هر حیوانی و مانند اینها با دودغ تازه گا و آشامیدن
و سوبق بود سیب شیرین و انار شیرین خوراندن
و اسال نمودن بدود انگ محموده با جلاب و بسیار
تسمات و بگره منجر به تشنج شود و علاج آن مبادرت
نمایند با نچه در محله کلبه سوم که کور شد و صفا حفره
خود زم شایفته که بعد از بی ربع درم سقمونیا
با ان عمل بدهند و بعد از آن عصاره انیسون و سائر
ملات با ان عمل و ضرر کشتن سفیدان نه کیفیت
است بلکه تشدید و غم و در غشاء و این افعال
و در صفت از سر که آن زیاد است و اغراض احوال
و تدبیر آبار و اسرین در بخار خورده و قریب بدین است
و دستور غسل سفیدان بدانکه سفیدان را با یک غسل
استعمال نمایند بجهت سبب اول آنکه ترشی آن زایل
شود انچه را از سر که ترش است دهنه دوم آنکه حرارتی
که از احراق در آن بهم رسیده از غسل زایل شود و باید
بجفت بی لخته شود و انچه را با احراق ترتیب داده اند
سوم آنکه هر دو قسم از سفیدان طبع سرین و ان عمل میگرد
صفت آن آنست که سفیدان را نرم سائیده در
پیا که کشته و آب بر سر آن ریزند و بر هم زنند و آب را
در پیاله دیگر کنند که انچه مخلوط با آب باشد در پیاله
دوم رود و انچه در پیاله اول بماند باز بسیارند

و همین عمل کنند و کمر نمایند و دیگر در پیاله چتره نمایند
پس آنهارا بگذارند تا نه نشین شود آب آن را بحر
حلقه گیرند و سفیداب را افاض ساخته در پیاله
خشک نموده استعمال نمایند و اگر کمر همین طریقی
بشوند بهتر است برود و سفیدان بخی مسکن حرارت
چتر است صفت آن سفیدان خلقی شسته و خفقال
نار شش صمغ عربی ساقچ هندی در اید و سافسته از
هر یک سه شقال روغنچ چهار شقال کافور و قهوه
نماید انگ مشک ترکی نیم طوبیت بدستور قهر و مرتب نموده
بدستور در چشم بیا شد و بدو یک قهوه و مور سحر را
نافع باشد صفت آن سفیداب از زیر پانزده درم
اقیسیاه و درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج مغسول و
سوخه نشسته افیون از هر یک دو درم صلیب کرده استعمال
نمایند و در سفیدان مورسج و شیر و دودغ و طبعه
و انافع است صفت آن سفیداب نلی سه درم
اقیسیای فقره و درم و دود انگ صمغ عربی یک درم
دود انگ شادنج عدی مغسول چهار انگ کوفته بخت
استعمال نمایند و در و بار دگری چشم را بشانه صفت آن
سفیدان رصاص شادنج مغسول مردار و در اید و شیشه
هر یک سه درم صمغ عربی دو درم روغنچ چهار درم
مشک کافور از هر یک طوبی کوفته نخته و در و ز نمایند
فصل در بیان شیاقا تیکه اصل و عمود
در انما سفیدان است
شیاقا اصل که در اندای رید و شیر و خزان است
استعمال میشود صفت آن سفیداب خلقی شسته
درم صمغ عربی چهار درم نیم دودغ و دیگر غیب درم کثیر
افیون از هر یک یک درم سائیده سفیده تخم مرغ و شسته
شیاقا سازند و در ساقچ خشک کرده و در وقت حاجت
بکار برند و در لطفه انچه اقیسیاه فقره یک
شقال و انل است و در لطفه دیگر افیون نیم درم است
شیاقا ایض که در انما سه درم استعمال کرده می شود
صفت آن سفیداب خلقی شسته شسته است و درم از دودغ
بشیر کثیر افیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم

سود و آب باران سرشته شبات سازند شبات اسفند
 از روتنی افونی به سینه سهرمندی نافع از برکت رتد
 حرمت و حشمت و خارش و سوزش که از گرمی بهر سینه
 و قروح و جوشهای که در چشم واقع شود زائل کند و شبات آن
 سفید آب قلعی شسته و درم از روتن سفید بهر
 سهرم نشاسته کثیر از هر یک یکدم افیون نیمدم گرفته
 بخیته شبات سازند در وقت حاجت بشیر و خیر آن
 و چشم بجا ماند شبات بهن کندی مستعمل در و بیهوشی
 در زمان انحطاط طبیعت پاک نمودن قروح اعصاب
 مذکوره از هر صفت آن سفید آب قلعی که کاشتری گوشت
 شسته بهر دم از روتن و کثیر افیون از هر یک
 یکدم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نیمدم گرفته بخیته
 باب باران سرشته شبات سازند عدد او و بیست شمش
 است شبات بهن افیون قلعی شسته و درم از روتن
 از قلعی طبیعت جهت پاک نمودن قروح از هر یک
 صفت آن سفید آب قلعی نیمدم صمغ عربی نشاسته
 کثیر از هر یک یکدم افیون قلعی شسته و درم از روتن
 از هر یک یکدم بهر شبات سازند عدد او و بیست شمش
 شبات بهن افیون قلعی شسته و درم از روتن
 افیون قلعی نیمدم از هر یک یکدم صمغ عربی نشاسته
 کثیر از هر یک یکدم بهر شبات سازند شبات
 بهن نافع از برای رتد سکن اوجاع عین است و در
 تنقیه و از برای قروح عین و اذن اسطوخودوس از برای
 قروح مجاری اعیان با شیره خمر و سوده در مرقه کرده
 در حلیان بکافور صفت آن از روتن سفید و کثیر
 خمر کرده بچوب گز بجا نند و آب نش ملائم بریان کند پس
 بکندر از آن در مقدار صمغ عربی بشیر از هر یک شبات
 حفظ کانی نشاسته سفید آب کاشتری از هر یک شبات
 گرفته بخیته بلعاب بزقطه شبات سازند هر یک
 بهر جوی و نفع دارد و وقت حاجت بکار برده شبات
 بهن افیون در همین شبات مذکور یک شبات افیون
 داخل نمایند شبات بهن افیون که همین شبات
 دارد و صفت آن صمغ عربی کثیر نشاسته از هر یک درم

اقیامیای فقه محرق غصول از هر یک یکدم افیون یکدم
 اسفند از شسته ششم مجروح را بیک صلیبه کرده بخیته
 شمش سرشته شبات سازند در وقت حاجت بشیر و خیر
 سوده استعمال نمایند شبات بهن و سکه که بعد از
 تنقیه و قروح اعضا مذکوره بکار آید صفت آن
 سفید آب قلعی شسته افیون نیمدم صمغ عربی
 سقر طری غصول از هر یک ده درم کل سفید تازه که آنرا
 بپزای کل شکلی و سندی کل سیونی و بلعونی و در سینی گوشت
 شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیر البت
 درم صمغ عربی چهار درم سوده باب باران سرشته
 شبات سازند شبات اسفند از شسته ششم مجروح را بیک
 شمش از شسته ششم مجروح را بیک شمش از شسته ششم
 در تبرید و جوی است تبرید آن صفت آن کثیر
 سفید آب قلعی شسته و درم از روتن سفید آب کاشتری تازه
 و ضا و نمایند آن بر وضعی که تبرید آن مطلوب باشد طریقه
 اسفند از شسته ششم مجروح را بیک شمش از شسته ششم
فصل در بیان علاج اصل و عمود و رتد
اسفند از شسته ششم
 هر صمغ اسفند از شسته ششم شمش از شسته ششم
 آتش بجا نند و پست و صفت آن سفید آب یکدم
 مردار شک یکدم موم سفید بهر دم روتن کل و اوقیه
 موم را در روتن گذاشته و اسفند از شسته ششم مردار شک یکدم
 سوده دران داخل کرده شل از آنکه سرگرد و دروان
 شکله کرده یکدم سفید شمش قروح داخل کرده بهر سینه
 به اندام استوی گردیده هر صمغ اسفند از شسته ششم
 البت صفت آن موم سفید یک اوقیه در سه اوقیه
 روتن کل گذاشته خدرم اسفند از شسته ششم مردار شک
 و یک شبات شسته فقه و یکدم کثیر از هر یک گرفته بخیته
 بخیته دران داخل کرده در باون بهر سینه به اندام
 اسفند از شسته ششم شمش از شسته ششم شمش از شسته ششم
 محرق غصول یک من در درون زیت داخل نمایند
 و بهر رتد در درون مکرر بپزای کل شکلی و سندی کل
 اندک داخل نمایند و بهر رتد با شسته ششم

پس و رطوبت چینی یا شیشه نگه دارند و استعمال نمایند
 اسفند از شسته ششم مجروح را بیک صلیبه کرده بخیته
 منفرد و زخم و سوزش را که از حرق نار و حرق آب گرم و
 حرق روتن گرم و آب یک بهر سینه باشد بهر سینه صفت
 آن موم سفید یک جز و روتن کل شمش چهار جز و موم
 روتن بکندر از شسته ششم افیون نیمدم سفید آب قلعی
 شسته نیم جز و روتن کل گرفته و در سینی گوشت
 نموده سدس جزوی کافور قلعی و سندی کل و در سینی گوشت
 بهر سینه یا شیشه استوی گردد پس در رطوبت چینی نگه دارند
 استعمال نمایند و هر صمغ اسفند از شسته ششم شمش از شسته ششم
 بر داند صفت آن سفید آب از هر یک یکدم درم از روتن
 از روتن بهر سینه درم کندر از هر یک یکدم درم درم
 را در روتن بکندر از رتد و بار گرفته بخیته آن محرق سازند
 و در هم بسایند تا نرم شود و هر صمغ اسفند از شسته ششم
 کافوری دیگر صفت آن موم سفید دو درم روتن کل
 چهار درم موم را در روتن بکندر از رتد و بار گرفته بخیته
 شسته درم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
 نیمه کافور قلعی و سندی کل و هر صمغ اسفند از شسته ششم
 آن موم سفید بهر سینه شمش از شسته ششم شمش از شسته ششم
 گذاشته سفید آب قلعی شسته مردار شک از هر یک یکدم
 سخی نموده اضافه کرده بهر سینه موم سازند هر صمغ اسفند از شسته ششم
 کافوری دیگر صفت آن جز که گفته که این موم حرارت را
 سوده و در سینه در حرارت است و گوشت بریان
 صفت آن موم سفید سفید از هر یک یکدم درم روتن
 کل بقدر حاجت موم در روتن را در هم بکندر از رتد و بار
 را دران داخل کنند و بهر سینه و اگر حرارت زیاد باشد
 کافور زیاد کنند از برای سندی کل و رتد و حرارت
 مردار شک یکدم زیاد کنند هر صمغ اسفند از شسته ششم
 و خمر در قروح اذن برای بخیته قروح ذکر که صفت
 آن سفید آب از هر یک یکدم شمش از شسته ششم شمش از شسته ششم
 با کینریت در هم بکندر از رتد و بار گرفته بخیته
 افیون اندک اندک داخل کنند و بهر سینه تا باقیه تمام
 هر صمغ اسفند از شسته ششم شمش از شسته ششم شمش از شسته ششم

فیقولست لیکن باید که از اصناف کرده باشند از هر چه
 آتش و گرم کرده بر موش و جاست نمند در و زبوم آتش
 بدین بایستد و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سر آتش
 است و دایم را هم بخفته در هم میخورد و هم میگرداند و آنرا
 قوی و جوی را از آن جدا نمایند از آن است که هر چه است
 کالوی نیست آن بنشیند یک شغری کاست بایستد
 شسته شده را بیک سو میخیزند هر یک دو از او بقال
 و در آن زیتون را در آن یک از هر یک می نشاند و در آن
 دیگر از هر یک شصت می نشاند و در آن در و زبوم آتش
 اینرا کوته بخفته آن طرح در نهاده در هاون سنگی بکوبند
 یکو حلا می نمایند در آن کافور رقیق می سوزند و بقیه
 تخم مرغ هفت عدد را میافشند و در آن باز بکوبند و باغچه
 یکسان گردد و استعمال نمایند آتشی که بکوبند و باغچه
 را استعمال و استعمال نیز گویند در نهاده لغات اعلی و علو
 و عربی بصل الحصل و بصل الفار و بصل البصر
 آنرا فصل و فصلان نیز و بفاری بسیار دشتی و بیان
 شوش است آنکه کشته موش سبب بپندی کند ری زانند
 و آن کثیر الوجود است و اکثر بلاد و نسا جان بپند اکثر
 نجاب آن را حجت است حکام بر پیمان می دهند و آن بسیار
 بزرگ تابو زن نیم رطل و زیاده نیز سه شود و
 برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن و گرس و
 کند ماسقش بی تنه و دینار ل بزرگی و گلش
 مال بسیاری و بقیه سفید اندک نوشید و بخش بمانند
 تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امر و بی شکل زرد آن
 بسفندی بران شیرین تخم با حمت و باغی متوسط در هر
 یک که گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت نفسایم
 بسیار و زجرت محرق و خج جلد لیکن بعد طبع و نشویه
 شدت حرارت آن را ازل میگردد و جاز سبب خون است
 بظاهر طبع و جنت صریح و باجولیا و فقیه در در صر بار و
 و نسبیان و نفوس با صر و حرارت آن در نسخ نزد آل
 در چشم و در گوش و در اندام و در قوی حس و باغ
 طعام و آواز و ایستادن طعام بر سر معده و شقی اعضا
 و جلی و مضم و محمل و مضم و محمل از ریح و قیله و جنت

یرقان در استسقا و صلابت طحال معرقی انسان و در و نفاس
 و در جع آن و تقریب بدن و حفظ محبت آن و تحریک نفس
 و سرکه کهنه و روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 هوام و سنگ مثانه و غشزولی و اوجاع اعصاب و اوار
 جیف و اسقاط جنین و روح باطنی و سهل اخلاط غلیظه
 است خصوصاً مشوی آن که با شش مقدار آن در یک
 و قدر سه روز در هر شش مقدار انتقال و نیم آنرا شسته
 بخورد و اسهال بیکو میسر یابد چون بر توایل و شست و
 ناز از سردی هوا تا اندک اهل میگردد و آنرا در چوبان
 با و در چوبان غسل که با کفنه بپزند بهتر از روغن گریخته
 آنرا زانق است و چون آب شوی را بپزند و در شش بخورند
 جوی که شش را بکشد از ریه بپاید پس بخورند و آنرا
 ای آورد و در آن یک دانه زین را با شش زین که شش
 از شش را در چوبان غیر مشوی و آنرا با نظر و نیت
 بر شش آن کوبیده در پارچه بسته موضع و آنرا شوی را
 با نیت چوبان با نیت کون آلوده گردد و سردی برده یابد
 و اگر شش را بکشد از ریه بپاید پس بخورند و آنرا
 غسل نمایند و با نیت شش غیر مشوی را بر بدن با نیت
 و در دهان میزد است و اصلاح آن با نیت از شش
 سائیده با نیت شش از شش میزد از شش از شش
 بخته باشد در احتیاج اول و در دوحده و سون و نیت
 و سرکه کهنه و روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 و شش را در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 اسفیل مشوی را با نیت اسفیل بخورند و از نیت سینه و
 آب برگ آنرا که با دو چوبان غسل بپزند و آنرا در شش
 را در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 و در شش را در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 بخورند و از نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 خشک شود و طار شش را در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 و در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 با نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 و در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع
 و در روغن زیت و نیت سینه و مقوی خلق و زرع

مقی قوی و ضما دخیته آن با سر که جهت گزیدن فی نافع
است و گویند بوی آن کشنده مسکای گزیده با نخل است
قاتل موم و ساعت چو زان بخورند و آتش آن با خود
یا در مکان موجب هر صباغ و بهرام و بار و قوس و مورچه
و مگس است و چون آنرا کوبیده و قشرده و آب آن کزنده
را خیم نموده بپوشند جهت استسقا مفید است و گویند که
خشک و زایل میگردد و در یک درو به بوم نمیشود و آب ازو
جاری نمیکرد و چون مغز غسل را با سر که کوبیده در حمام
بر بقی بماند بقی که هیچ دو از آن نشود زانسان دو موجب
است و چون غنفل را نزد یک تاک غرس نمایند انگور را
با صلح آورد و غرس آن در بای درخت لاری و سفر علیان
ریختن شکوفه آنست و صافی ندارد امراض لاری شیرین
سیخ و شیخ را پس و دیگران گفته اند که چون آبل را با سر که
صلایه ساید بر سر صاحب شیرین بپاشند و با بخل خمر
و یا با شات برشته ضما نمایند نفی بخشد آنرا و تخم سل
میدرد و درم را اگر ضما نمایند بر سر و سانی او جند ب
میاید و با در با سفل سبات ابن نوع گفته که چون ضما
نمایند اسفیل مملایه کرده با بخل خمر سرشته بر سر و پا و خن
و ساقین و صاحب سبات موجب تنبیه اومی رود و آرد
سدر و صرع و مالخو یا خوردن اسفیل ششوی مقدار یک
نخل نفع است و آرد و سدر و صرع و مالخو یا راجعت آنکه
مقی و قوت با ضما و طفت و محمل انجیره و فصول است
و با ضرورت چون مفهم نفع کامل شد فصول و انجیره و اوخته
البتة کم سیکر و اندیس از نیت نفع است از برای امراض
سبب آنها فصول فیلطه و انجیره و اوخته شدند از انجمله
او این مذکوره اند و همچنین با شرب فله یا با غسل
برشته آن نیسان لغیه ستر با سفل بر یک ساید
آتش گرم کرده آنقدر که نزع و حدت آن گرم و نافع است
نسیان را به تنافی یا با چیزهای دیگر اندک نظمی قدر قابل
افسین و صبر و مکی و صلی اجزا آنرا و سدر در معده
یا غیر قسادی بقدر حاجت و باید که اسفیل بوزن جمع باشد
و امر غایبه که منع زنده بر ساقین و جیبها نند مجبه بر ساقین
و دستین و یا خن و یا رکتین او و بعد

از آن بماند بران اسفیل کوبیده گرم نموده بپاشی یا باین
او و صغر فارسی موزج از هر یک و درم برگ خرد
یکدسته کوبیده و کشته سه درم بهر را یکجا جمع کرده بسیار بکوبند
و بار غن یا سمن یا رغن سوسن یا رغن غار و بارون
چیده بسیار تا چون مرهم شود و بر قدین و ساقین
او ضما نمایند بسیار نافع است جهت آنکه سگه استفراغ
کرده شود و ماده از ساق و قدم البته مجذب میگردد و آنچه
حاصل است در و باغ از آن ده بسوی اسفل برای ضرورت
خلاد جهت مشارکت میان ساقین و قدین و باغ
استرخا و فیلج و نفقه آشامیدن مشوی آن بپاشی
یا معجون و یا سفل نفع است از برای امراض مذکوره و
تخم آن ملین طبع است و جهت منصف و در دفعه چشم
نافع و چون کوبیده با سر که خمرها سازند و یک عدد را
در میان انجیر گذاشته یکروز در میان غسل رفیق خیسایند
بیرون آورند و انجیر را بمانند و بعد از آن بر اثر آن آب
گرم بپوشند یا آبکده در آن بوده چشایند با شند
با شامنه دفع قوی غصب نماید و اسفیل ضرر مخورین
و کرب و ضرر غصب صبح نفع آن حما است و صرع
و مورث غشمان و مغز و قطع و مصلح قند نبات
و بعضی گفته مصلح آن سکنجین است و بعضی گفته شیره
تازه ووشیده و بعضی گفته شربکه لبنگ گفته و باغ
کرده باشد در بوب فو که اسفیل که تمار و نمیده باشد در
زمین روی شد به الحرات حاد و قتال است و مداوا آن
بقی فرمودن و اشیای مذکوره و زرده خمر مرغ و سرکه
پخته و سماق و صوف و زرد و لوالبات و مسکه و بعضی
زید و صوف و تعلیثا است و قدر شربت اسفیل تا درم
است و بزش گویند بوزن آن است و درون سکه که سر
صحاتی باشد و قودمان نیز و شل آن و ثلث آن و ج
و ثلث آن حما است طریق خشی کردن اسفیل چون
اسفیل را از زمین بیرون آورند سزاوار است که آنرا
خشی کرده نگاه دارند و طریق خشی کردن آن آنست
که سله نسی که در میان آن است بکشد که تا از خون آن
بیرون آید پس قطعه غرس را با آتش سرخ کرده بر آنرا

و باغ کنند بخوبی قوت آن باطل نگردد و نگاه دارند و سر
اسفیل بد آنکه نباید اسفیل غیر ششوی را در مشرب است
استعمال نمود و اگر آنکه مطبوخ آنرا استعمال نمایند که آنست
احتیاج به نشویه آن نیست صفت نشویه آن آن است
که اسفیل را با خمر آرد که سینه بکشد پس بر روی آن خمر را
بکشد و در زور گرم بگذارد که نشویه باید و بخته گردد و علت
نخشی آن است که پوشیده شود و پوست آن جدا
گردد و قسم دیگر اسفیل را تخم بکشد و در زور گرم بالای
آجری بگذارد تا خیره برشته شود و نفع باید و مشوی
گردد و نشویه معندی پس بیرون آورده و گل و غیره پوست
آنرا در در کرده بکارد و چون ورق کرده بر همان طفت کتان
کننده چنانکه قطعات بنم بچسبند و سایه بپا و زنده و افک
گردد و حکم موم گفته که طریقت نشویه او آنست که اسفیل
باک کرده بکشد و در زور بالا آجری بگذارد تا خیره برشته
گردد و دیگر گفته که دستور نشویه آن آنست که در غیر گفته
و زرد آتش کنند تا خیره بخته شود و مانند آن پس خمر را از آن
دور کرده استعمال نمایند طریق مشوی کردن اسفیل
مشعل و معاجین که بهترین طریق است آنست که آنرا
در گل حکمت یا خمر بکشد و در زیر آتش بگذارد تا مشوی
گردد پس بیرون آورند و گل با خمر را دور کنند و لای آنکه
کار و بران برسانند پوست آنرا دور کرده مغز آنرا با زرد
نموده در رشته کتان کشند بهمان طریق در سایه که با دانه
بران نشیند شکاف نمایند پس هم کوبیده و باغ معجون نمایند

فصل در نافع حل اسفیل و سکنجین
باید که اسفیل که نخل غنفل و بغاری سر که غنفل است و سکنجین
سکنجین مصنوع از آن قطع احتیاط غلیظه از زرد و باغ مواد
سودا و یه حاد و از اشراق بلغم و امراض موده از آن مقوی
معده و و باغ است و امراض باغیه یا نند یا نخل یا و جنون
و سواس سودا و کرم و سدر و در و سبات و شیرین
نیسان و باغ و لقه و سکه و استرخا شربا و طلا و و باغ
اذن که با قرحه نباشد و نخل سامه را قطره در امراض مذکوره
و دندان را از بخور و نفن نشو و عطر کلسان و سنی و گوشت

باین انسان و جریان خون سائل از عروق نافع است
نه لقیض بلکه به شفت طویات از ان و طبعیت کثرت و
جلای دندان شراب و مضغه و امراض صدر و قصبه سریه
را از گرفتگی آواز و سرفه بلغمی و در بوجیت انفس تنقیه
اخلاط مزاجه و شفت طویات از انها شراب و امراض کبد
از باریان و سوراخ قینه استسقا و حصاره طحال و قوتیت
سنگ مثانه و عرق الساده خنثاق رحم و قوتیت غضای
خفیه مستخرجه و عدت و بین و بصر و قوتیت باطنه و
کسکه طوام در معده از نفهم شود شراب و باری نفع معلوم
شراب و طلاء مفید مقدار شراب آن از قیاسه تا دو اوقیه
و نیم است که بتدریج اضافه نمایند و در هر ساعت و مزاج
بقدر لائق آن و بنده امراض لاس لیش غرضی گفته
سنار و آن است که علاج کرده شود لیش غرضی محققه باری
خاره و چون پاک شود نفهم و فرو و آید نفهم از سر باشد
از هر دو ساق آن سر که غرضی و غره در اینها حاجت نرا
بسیجین و از گرفته از سر که اسقیل به تنهایی یا با باریج
فیقر آن سر باریون گفته که طلاء کون سر که اسقیل بر سر
حاجب لیش غرضی و شب در روز چند مرتبه نافع است از
شیخ الرئیس گفته که چون ضا کرده شود غرضی سر صا
لیش غرضی خصوص تر آن منتفع میشود بان بسیار نیز گفته
اند که چون صاحب لیش غرضی نباشد از آن تا حمل و درین
قسم که ابتدا از دو دم نماید اندک اندک بنیزاید تا
به سبب درم برسد از آن علت بنماید و غره با غرضی
با غرضی نافع است از برای لیش غرضی چون استعمال کرده
نزد انتهای بعضی طبای گفته که چون اسقیل را صلایه
جمر صلایه کنند و مخلوط نمایند بخل خمر یا به ثلث و ضما
کنند بر صاحب لیش غرضی بخل درم میدهد اگر ضما دکت
بان هر دو ساق او را جنب ماده با سفلی میکند سبب
دوار و سردی روح گفته که چون اسقیل را سحق نموده
بسرکه مرشته ضما نمایند بر سر و پا و هر دو فم و هر دو
ساق صاحب سبب موجب تنبیه و عدت و نفع است
صاحب سبب را آشامیدن سرکه آن اندک اندک نفع
غره نمودن بان و الیدن آن خصوص نکایه حادث

از اجتماع بلغم و معده باشد و نیز گفته اند که نافع است
آشامیدن و الیدن آن مطلق سبب بلغمی را و نیز نافع
است از برای سبب بعد از تنقیه استقال غره و نیز
غضلی به تنهایی یا با باریج فیقر و بصل اسقیل مشوی
نافع است از برای دوار و سردی و خل آن نیز نافع است
بار و آن هر دو را و همچنین بکچین و شراب آن یا بلغمی
و چون غرورن اسقیل مشوی نافع است از برای
بالجی یا بجمت آنکه از خاصیت آن قوتیت معده
و نیز نمودن نفهم و تحلیل فضول و آنچه است پس
بقدر نافع است از برای امراضیکه بوده باشد
بسیجین یا باری فضول غلیظه را بخره و اوخته و از
جمله آنها بالجی یا سبب و گفته شده که اسقیل نافع
است از برای بالجی یا سوداوی و دو سوا سس
حصه صا سر که آن و همچنین نخد از سر که آن و چون
سر که غرضی را اندک اندک ناشتا بطریق قهوه بنوشند
نافع است از برای بالجی یا سوداوی حادث از سودا و حرق
از بلغم و سر که آن نافع است از برای غرورن عارض
از سودا و شرع چون اسقیل ملطف و محلل انخره و مقوی
معده و قوت باطنه است و ظاهر است که هرگاه باطنه
قوی باشد غذا نیکو نفهم میگردد و تولید فضول و انخره
و اوخته کم میگردد و پس بالضرورت سیاحت نافع
از برای امراضیکه بوده باشد سبب آنها بسیار
فضول و انخره و اوخته و صرع از آن جمله است این جزیه
گفته که آشامیدن آن نافع است از برای صرع
و مقدار ماخوذ از آن یک مثقال است و این تمیز گفته
که چون اسقیل حار و یا سبب است در رسوم نافع است
از برای صرع و آشامیدن خل آن نیز نافع است از
برای صرع و غره کردن به خل آن و همچنین از بکچین
آن به تنهایی یا با باریج فیقر نافع است از برای
صرع و پیاز اسقیل مشوی معجون بصل مصفیه نافع
است از برای صرع لغوی بین و هرگاه گرفته شود از
اسقیل مشوی مقدار یک مثقال و نرم کو بیه یا شامند
با شراب عملی نافع است از برای صرع لغوی بین و نیز

حرم نمودن بکچین اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است
از برای صرع شیخ الرئیس گفته که از او به نافع از برای
صرع بکچین غرضی است خصوص آنکه بیاض است و در زنان
هر روز مقدار یک مثقال یا آب گرم و در نالهستان یا آب
سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع بمشاکت قدین
یا ساقین یا هر دو دست از برای بار که مرفع گردد
از بین اعضا بسوی دماغ علاجه در حالت نوبت
بستن فوق آن موضع است و نرم کردن آن موضع نافع
اگر و سردی آن خلط و غرور و با در حال شر نوبت تنقیه
بدن است از بلغم و قوتیت سرد دماغ و همچنین آن شامند
بکچین اسقیل یا باریج اسطوخودوس طبع سردی در
کشتاش خود که بوسه است بجا بجات بقدر غرضی گفته که
هرگاه بوده باشد صرع بمشاکت معده باید که علاج کرده
شود اول مرتبه بفضله جانن در وقتیکه بود یا شامند باریج
آنوقت در میان صرع بعد از آنکه ممکن باشد سس
بقدر نافع است از برای انخره اگر باشد آن خفصا نیکو
باشد و از برای کردن قوت نیز خصصت دهد قی کردن
بان قی که ذکر میکنم که ابتدا کنند بخوراندین قرب بانک
و خردل پس بخوراند او را مراقه اسفید باجی که چخته باشد
در آن نسبت بسیار و ترب لیس امر کنند او را به آشامیدن
بکچین آب گرم تا فانیان حادث شود پس بر مرغی را
بر وزن اسقیل حرب کرده یا با باریج فیقر آلوده و رطل او
نرم و بر مرغی کنند بقوت تمام استسقا و در قه حاصل شود
و در روز متوالی قی نمایند او را و زاول با خسته کرد
شد و در روز دوم بکچین غرضی آب گرم و آب شنبلیله
و آب ترب که هر دو را با غسل و نمک جو شامند باشند
پس بعد از قی استراحت نمایند و اول چند روزی و بر همین
فرمانند او را از چیزهای مضر و کیهفته و کیه غلی گفته
که اسقیل نافع است از برای صرع خصوص سرکه آن گفته
شده که آشامیدن سرکه غرضی نافع است از برای
صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز سنار و از آن
که ابتدا کرده شود آشامیدن دو و نرم از آن با برسد
به سبب درم که هر روز از آن زیاد کرده شود و طلاء

در مجاری خود ذکر کرده استعمال کرده میشود مثل اسفیل
 در فضیله آنرا برسیلیس گویند و نشان هر که غصه یا سنجین
 آن میباشد نافع از برای فیسان یعنی طبعی که گفته که
 هرگاه با فیسان همی موضع و از ک صدای باشد بقیان کن
 که علت آن مرکب است پس اگر بود و باشد با علت فیسان
 درم و در داغ اگر کن و در بقصد و بعد از آن با نشان
 اسفیل اسفیل ساده بخت آنکه این سنجین با طبع
 محمل رطوبات غلیظه است و فصل را نهایت و تحلیل
 رطوبات غلیظه است هر قدر که استعمال کرده شود حتی آنکه
 اگر طرا کرده شود و آن الغلب را موجب تحلیل آن رطوبات
 تحت بخت جلد است و نیز نافع است از برای فیسان
 و او را از آنکه با طبع در داغ آشایسدن
 آن سمرقندی گفته که اسفیل نافع است از برای فیسان
 از استیلا بر دوت و رطوبت بر موخر داغ و نیز نافع
 است از برای هرت و هرن و لقوه و بخت هر که غصه
 و سنجین آن نافع است از برای این علت نهایت
 نفع و کافیه خواهد بود و میشود بر سر حساب فیسان اسفیل
 نرم گویند با نش باز داشته آن مقدار که لذت و حدت
 آن نازل نه گشته و کم شده باشد نه نهانی یا با چیز نانی
 مثل نانی خطمی قدری بسیار کم است و صبر و مر
 و مصطکه که فرا گرفته میشود از این اجزا استادی یا متفاد
 غیر اسفیل که واجب است که بوده باشد مثل جمع اجزاء
 و این مقدار بسیار نافع است و خطا نیست و فعل آن
 و نیز اگر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد
 او را نفعی خفیه که نرند بر ساقین و بجا نند بجا ساقین
 و سر و قدم او را بفرزد که او بعد از استفراغ تمام غصه
 گویند به نهانی و یا با این دویه باید غصه با نش
 باز داشته شده که لذت و حدت آن بسیار کم شده باشد
 و او داده باشد بیکرم یکطل صفر فارسی مویزج از
 هر یک ه درم برگ خردل ترکیب شده که چکه است نه سه
 درم همه را جمع کرده بگویند گویند نرمن نرمن اجزاء نیکو مخلوط
 گردند پس از آنکه موم روغن از موم و روغن یا سمین
 یا روغن سوسن یا روغن غار و دودون انداخته او را

آن مخلوط کرده بدسته با اندک یا فیسان شود پس هر دو
 قدم و سر و ساق او نمایند آنچه گفته اند قدر آنکه
 اطباء که تصفیه ساقین با دویه مجمل موجب جذب است
 از برای ساقین بن بخت آنست که هرگاه استفراغ کرده شود
 از ساق و قدم جذب کرده میشود از داغ آنچه حاصل است
 در آن بسوی اسفل بضرورت خلا و زیاده کرده اند برین
 وجه یعنی رایت یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و
 میان داغ بطریق عصب پس بر سنجین مشارکت میان
 این دو قوی است بقراط گویند که رایت کب سر و سر و
 قدم و مطب داغ است خصوص بعد از خروج اجزاء مسبب
 آنکه بیانش میان دو قدم و داغ مشارکت پس از این
 جهت امر کرده اند اول اطباء بقصد قدین و امراض
 داغی گفته اند که اسفیل مفید است بجهت تبیم و مصحح
 آن حما است استرخا و فاج و لقوه و سسته آشامیدن
 آن نافع است از برای استرخا و مرضی خصوص هر که
 و سنجین آن دو من عتیق آن میکنند فله که هر که آن
 حاصل میشود باز یادنی از غیره استراحت و بخت چون باز
 آنرا مشوی نموده تبیل معجون کرده بیانش نافع است
 از برای فاج و هر که آن نافع است از برای فاج و هر که گفته
 شده که منقذ از تبیل اسفیل مفید است بجهت تبیم و نافع
 است از برای فاج و لقوه و استرخا و سسته و لقوه و
 اعضا ضعیفه و مسترخه و شراب غصه نافع از برای
 فاج و استرخا و آشامیدن سنجین ده آن با مغله
 اسطوخودوس نرند کرمس را زیاده و اول السوسیس
 او مضجعات جیده است از برای فاج و سنجین آشامیدن آن
 با مغله منفع و غره نمودن سنجین غصه که مخلوط کرده
 باشد آن را تبیل سوده نافع است از برای لقوه و سنجین
 غره نمودن سنجین غصه به نهانی نافع است
 از برای لقوه و فاج و استرخا و امراض لا ذن و صدر
 و الریه الطحال المثانه و الرحم و عرق النساء و قطور
 آن در گوش بخت نافع گرانی سامعه و در گوش که بان
 و نه باشد و آشامیدن آن بخت متفیه سینه از بلغم
 لزج و سر و بلغمی در بودنق انفس و یرقان و طحال

و نفیست سنگ نشانه و خنق رحم و عرق النساء و
 است اما نه خنق خنق اسفیل نافع بخت او را نرند کرده
 قبل آن است که بکشد اسفیل سفید را و برگ و بخت
 آنرا پاک کرده و بکار و جوی و یا از قطعه زجاجی ورق زده
 بر فیسان کنان کشیده بخوبی قطعه های آن ملحق بکشد
 نشوند چیل و در روز و در سایه یا در زیر تابشک گردد
 و یکطل آنرا در سفت ظل و نیم سر که انگوری کینه انداخته
 سخرط و رایت بخت محکم نموده دوا در آفتاب گذارد
 پس فشرده هانی نموده بکار برنند مثل اسفیل نخوی دیگر
 صنعت آن اسفیل تازه را بکار و جوی ورق کرده بدون
 آنکه خشک کنند و سر که انگوری کینه اندازند و سر آنرا
 بکشد و بعد از شش با صافی نموده بکار برنند و قوی
 اسفیل را خشک نموده آنرا بخال جوی سوانج سوانج
 می اندازند و درده من هر که انگوری کینه از نرند و بخت
 را نیکو می نموده بعد از شش با صافی می نمایند و آنرا
 خنق اسفیل خشک نموده قوت اسهالش زیاده است از
 حل اسفیل خشک کرده خنق اسفیل غصه و دیگر بکشد
 از کار و جوی سرج آنرا بجا نرند و از پوست پاک
 کرده در چهار چند اسفیل سر که انگوری کینه اندازند
 و سر آنرا بکشد و بعد از چیل روزی بر آورد و در صاف
 نموده غصه خشک کرده در سر که انگوری تازه اندازند
 و تا چیل روز دیگر در آفتاب گذارد پس بکار ببرد و اگر
 مرتبه سوم باز در سر که اندازند بهتر است و قوی دیگر
 عند الضرورت اسفیل را ریزه ریزه در ده چوب سر که
 انگوری بجا نرند آن مقدار که منصف رسد صافی نموده
 بکار برنند خنق اسفیل و از خنق اسفیل بموی که از آن
 سنجین ملی از برای بالیو لیا می رانی سازند و بخت
 آن بکشد نموی رسیده زردی داغ و فساد و در ده
 روز در آب نمک بگذارد پس بر آن آورده بشوید و با
 که پاس پاک خشک کرده و در سر که بگذارد و بخت
 رطوبت آب از آن کینه پس آنرا در مرتبان کرده که غصه
 آن مقدار که از روی آن چهار انگشت پر گردد و در چهار
 روز بگذارد پس از آن سر که سنجین غصه می سازند

فصل فی بیان مصلحتی که در نهایت نفع است از برای صرع و صفت آن
 آن بگردد اسقیل تازه و از پوست خشک نشسته پاک کرده
 در تخار خضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کمته تند بر روی
 وی کرده سرکه زبر البس نوشی لبسته پوست سبطری بر روی
 سر لوش انداخته چهل روز بگذارد که اول طلوع شعری
 باشد و تا بیست روز تخار را در آفتاب بگذارد بطرف
 جنوب و در هر زمان اندک آنرا بر هم زند تا آن که
 حرارت آفتاب که باین میرسد تشابه الاصول باشد
 با جزاء آن پس آنرا بگذرد و در آن حالت میگرد اسقیل
 مانند مطبوخ غیر البس اسقیل را با بانه بقوت و بشارند
 و بگردد افشوده آنرا در در کوزه نخل آنرا مخلوط کنند
 باین افسرد غسل مضمضه و هر روز یک لحظه آنرا تناول
 نمایند و اگر زود و خواسته باشد اسقیل را با آب و سرکه
 بریزند تا مملو شود و بماند و بیا لاند و غسل بقوام
 آورند تا قوام سبکچین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح
 تا شام تناول نمایند و بدانکه دوام اسقیل از
 مثال لطیف مواد و تحمیل آنرا و لغو سبب معده و
 نمودن مضمضه است و ظاهر است که هرگاه مضمضه نشود
 تو بید فصول و ریاح و آنرا و از جنه بالضرورت کم نماید
 پس تحقیق میباشد نافع از برای امراض که سبب آنها
 بسیاری ریاح و آنرا باشد و صرع از آن امراض است
 پس دوا اسقیل میباشد باغ النع از برای صرع
 صفت آن دوا اسقیل به نسخه طبری در کتاب مسما
 بمعالجات بقراطیه بگردد غصص بزرگ تر و تازه و پوست
 نازک خشک و ریشهای سفید آنرا در کتبه سست
 و اجزای آنرا از هم جدا کرده بریزد و زود و در پالایش
 تازه قلعی کنند و اگر پالایش لغو باشد بهتر است
 و پالایش را بر مظهری گذاردند که در آن ظرف سرکه
 انگوری کمته باشد و بگذرد فاصله میان سرکه و پالایش
 زیاد و بر غرض یک انگشت باشد پس سر هر دو بگذرد
 و اطراف آن بخیر و غلغم کنند و ظرف را در موضع نماند
 و در زمین دفن کنند و در هر یک سب یا در گندم یا خاکستر
 و از هر چه بهتر خاکستر است و بگذارد تا بپزد و روز پس

فصل فی بیان مصلحتی که در نهایت نفع است از برای صرع و صفت آن
 آن بگردد اسقیل تازه و از پوست خشک نشسته پاک کرده
 در تخار خضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کمته تند بر روی
 وی کرده سرکه زبر البس نوشی لبسته پوست سبطری بر روی
 سر لوش انداخته چهل روز بگذارد که اول طلوع شعری
 باشد و تا بیست روز تخار را در آفتاب بگذارد بطرف
 جنوب و در هر زمان اندک آنرا بر هم زند تا آن که
 حرارت آفتاب که باین میرسد تشابه الاصول باشد
 با جزاء آن پس آنرا بگذرد و در آن حالت میگرد اسقیل
 مانند مطبوخ غیر البس اسقیل را با بانه بقوت و بشارند
 و بگردد افشوده آنرا در در کوزه نخل آنرا مخلوط کنند
 باین افسرد غسل مضمضه و هر روز یک لحظه آنرا تناول
 نمایند و اگر زود و خواسته باشد اسقیل را با آب و سرکه
 بریزند تا مملو شود و بماند و بیا لاند و غسل بقوام
 آورند تا قوام سبکچین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح
 تا شام تناول نمایند و بدانکه دوام اسقیل از
 مثال لطیف مواد و تحمیل آنرا و لغو سبب معده و
 نمودن مضمضه است و ظاهر است که هرگاه مضمضه نشود
 تو بید فصول و ریاح و آنرا و از جنه بالضرورت کم نماید
 پس تحقیق میباشد نافع از برای امراض که سبب آنها
 بسیاری ریاح و آنرا باشد و صرع از آن امراض است
 پس دوا اسقیل میباشد باغ النع از برای صرع
 صفت آن دوا اسقیل به نسخه طبری در کتاب مسما
 بمعالجات بقراطیه بگردد غصص بزرگ تر و تازه و پوست
 نازک خشک و ریشهای سفید آنرا در کتبه سست
 و اجزای آنرا از هم جدا کرده بریزد و زود و در پالایش
 تازه قلعی کنند و اگر پالایش لغو باشد بهتر است
 و پالایش را بر مظهری گذاردند که در آن ظرف سرکه
 انگوری کمته باشد و بگذرد فاصله میان سرکه و پالایش
 زیاد و بر غرض یک انگشت باشد پس سر هر دو بگذرد
 و اطراف آن بخیر و غلغم کنند و ظرف را در موضع نماند
 و در زمین دفن کنند و در هر یک سب یا در گندم یا خاکستر
 و از هر چه بهتر خاکستر است و بگذارد تا بپزد و روز پس

فصل فی بیان مصلحتی که در نهایت نفع است از برای صرع و صفت آن
 آن بگردد اسقیل تازه و از پوست خشک نشسته پاک کرده
 در تخار خضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کمته تند بر روی
 وی کرده سرکه زبر البس نوشی لبسته پوست سبطری بر روی
 سر لوش انداخته چهل روز بگذارد که اول طلوع شعری
 باشد و تا بیست روز تخار را در آفتاب بگذارد بطرف
 جنوب و در هر زمان اندک آنرا بر هم زند تا آن که
 حرارت آفتاب که باین میرسد تشابه الاصول باشد
 با جزاء آن پس آنرا بگذرد و در آن حالت میگرد اسقیل
 مانند مطبوخ غیر البس اسقیل را با بانه بقوت و بشارند
 و بگردد افشوده آنرا در در کوزه نخل آنرا مخلوط کنند
 باین افسرد غسل مضمضه و هر روز یک لحظه آنرا تناول
 نمایند و اگر زود و خواسته باشد اسقیل را با آب و سرکه
 بریزند تا مملو شود و بماند و بیا لاند و غسل بقوام
 آورند تا قوام سبکچین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح
 تا شام تناول نمایند و بدانکه دوام اسقیل از
 مثال لطیف مواد و تحمیل آنرا و لغو سبب معده و
 نمودن مضمضه است و ظاهر است که هرگاه مضمضه نشود
 تو بید فصول و ریاح و آنرا و از جنه بالضرورت کم نماید
 پس تحقیق میباشد نافع از برای امراض که سبب آنها
 بسیاری ریاح و آنرا باشد و صرع از آن امراض است
 پس دوا اسقیل میباشد باغ النع از برای صرع
 صفت آن دوا اسقیل به نسخه طبری در کتاب مسما
 بمعالجات بقراطیه بگردد غصص بزرگ تر و تازه و پوست
 نازک خشک و ریشهای سفید آنرا در کتبه سست
 و اجزای آنرا از هم جدا کرده بریزد و زود و در پالایش
 تازه قلعی کنند و اگر پالایش لغو باشد بهتر است
 و پالایش را بر مظهری گذاردند که در آن ظرف سرکه
 انگوری کمته باشد و بگذرد فاصله میان سرکه و پالایش
 زیاد و بر غرض یک انگشت باشد پس سر هر دو بگذرد
 و اطراف آن بخیر و غلغم کنند و ظرف را در موضع نماند
 و در زمین دفن کنند و در هر یک سب یا در گندم یا خاکستر
 و از هر چه بهتر خاکستر است و بگذارد تا بپزد و روز پس

با گلاب سه مثقال نبات سفید و دو درم و تخم فرخ خشک نموشند
 و روای دیگر از آن که سه سره نافع از برای صرخ مزمن
 صنعت آن تر نشل غزل و اغود قماری غود و صلیب و ج
 ترکی زرباد و چند سیه قسط تلخ اجزای قادی کوفته به نیمه
 بسکه غصیل سرشته روغن نارودین و آن کرده اند که
 از آن گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا نمایند.

فصل در بیان ادویه نیکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

در اسقیل که چون برکت هر دو یا با مالند و کف پار
 تا صلیح بر زمین کنند از نفع طوطی تمام آورد اگر نیکه غنچه
 همین عمل کنند عاده به مایه سین کنند و اکثر مجربین موجب
 دانسته اند و بجهت جو و اطراف و سر باز و کف و در و
 مفصل و قفس و در و گوش رسیده آن نیز نافع است
 صنعت آن بکنند اسقیل را و بکار و جوی و ورق کرده یک
 اوقیه و در چهار اوقیه زیت بچشانند تا نیمه شود پس آن
 روغن را صافی نموده و در شیشه نگاه دارند و بکار برند
 در اسقیل مرکب نافع از برای سکه بکنند و سبابت و
 فایده است و بخون بر سر و مریای کردن و پشت بعد از
 تنقیه بماند و بخون بر غصه و سترخی و بعد از غصه آن
 بعد از تنقیه بماند نهایت نافع است و از برای درد
 گوش و غنچه و عرق انسان نیز نافع است و طلا کردن آن
 از برای شمر البول و وجع بیلو یا و معده و سوراخ استمراد
 جنتای خاص نیز صنعت آن اسقیل تازه و ورق کرده
 چهار اوقیه در یک من زیت السراج بزنند آن مقدار
 که چون بدست بماند و غصیل شود پس خوب بماند و
 بپالیند و قاقوز و جاذبه و سرخ و قسط تلخ نیمه فینون
 از هر یک یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال ساییده اضافه
 نموده بیک مخلوط نمایند و نگاه دارند و این اسقیل تازه
 بزنج راس آن نافع است از برای سکه و تدبیر باین
 و این نافع است از برای فایده خصوص عینیت آن +
 صنعت آن بکنند اسقیل تازه را و ورق کرده در زیت
 اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بکیر از آن

مقدار یک سر را بآن چرب توان ساخت و در آن ندکی موم
 زد و که آفتاب بر سر تهرخ نمایند و به منحه دیگر بکنند اسقیل تازه
 و بکار و جوی و ورق کرده و آب زیت کنت بزنند تا مال شود
 و آب و زیت نماید پس صافی نموده و در شیشه نگاه دارند
 و بکنند از آن هر روز بگذراند یک سر را بآن چرب توان نمود
 و اندکی موم زد و در آن که آفتاب بر سر تهرخ نمایند

فصل در بیان سکنجینا سیکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

خواص سکنجین اسقیلی از قول شیخ رئیس غیر ایشان
 از اطباء گفته اند که غرضه سکنجین اسقیلی به تنهایی یا
 یا با بارج فیهر بعد از تنقیه نافع است اکثر غرض سبابت و
 صرخ را و نیز به تنهایی یا با زنجبیل سوده مخمرج نموده
 نافع است استرخا و فلاج و لقوه و آتشا میدن آن
 مایه جو یا صرخ و لسیان طبعی و استرخا و فلاج و لقوه را
 و شیخ رئیس گفته اند از ادویه نافع از برای صرخ سکنجین
 غصیل است خصوصاً آنکه بیا شاشند و در زمستان هر روز
 ناستا مقدار یک مثقال باب گرم و در تابستان باب سرد
 و سرخ می گفته اند که اگر نموده باشند صرخ بمشاکت قدین
 یا ساقین یا هر دو دست از زنجی بارد که مرتفع گردد
 از این اعضا بسوی دماغ علاجتش در حال نوبت بستن
 فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع تا دفع
 گردد سردی آن خلط و غصه و اما در حال غیر نوبت تنقیه
 بدن است از بلغم و تقویت سرد دماغ و تسخین آتشا میدن
 سکنجین اسقیلی با شراب سطوخ و دوس و طبری و در کناشش
 خود که موسوم است بمجا مجات بقراطی گفته هر گاه که
 بوده باشد صرخ بمشاکت معده باید که علاج کرده شود
 اول مرتبه بفسد صاف و در وقتیکه بوده باشد میسان
 آن وقت دیان صرخ مایه زینا بکنند میکان باشد پس قی
 بفرایند او را بعد از فساد اگر باشد آن شخص از کسانیکه
 ممکن باشد او را قی کردن در وقت نیز غصبت دهد
 قی کردن را مانند این می که فکوسیم برین نحو ابتدا
 کند بخوردن ترب با نمک و خوردن و پس بخورد و مرده

اسفید باجی که بخته باشند و این شبت بسیار و ترب پس
 امر کن او را با شاشیدن سکنجین آب گرم تا غنجان حادث
 شود پس بر مرغی را بر روغن اسقیل چرب کرده یا بارج
 فیهر آلوده و در حلق فرد و بروقی کنند بقوت تمام و تقصدا
 در قی شود و در روز متوالی قی فرمایند او را روز اول
 به آنچه ذکر شد و روز دوم به سکنجین غصیل و آب گرم
 و آب شبت و آب ترب که هر دو را با غسل و نمک
 جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
 چند روزی و بر سر فرمایند او را از چیزهای مضر و سه
 ایک هفته و نیز نافع است از برای امراض و این چون
 مضغه کنند بآن و قطع میکنند خون سائل از دهان را
 بجهت آنکه بقض و شفت و طوبت از اغور میکند و سترخی
 میگرداند و دندانها را که بحکمت آمده باشند فرو بشوید میکند
 و بآن و نمک را و نافع از برای جود آتشا میدن آن
 نافع است از برای سردی و خون بیا شاشند از آن جلا
 میدهند قصبه ریه را و سستی و رخاوت آنرا از ازل میکند
 صاب میگرداند و صافی میگرداند صوت را و تقویت صوت
 میکند و صالح است از برای سیکه بوده باشد از اوج معده
 و از برای سیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای
 صرخ و سردی و از برای سیکه غایب باشد بر مزاج او مرکه
 سودا و از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق انسان
 و تقویت عضو مسترخیه لا غرضه در رنگ رو را نیکو گرداند
 و صالح است از برای آنچه مذکور شد هر گاه بیا شاشند
 از آن هر روز ناستا اندک اندک بشوید و بارج زیاد کنند
 تا برسد مقدار یک اوقیه و نیز صرخ است از برای
 استرخا و بیماریهای احتشاکه از سردی باشد و برود تنگی
 نفس که از بلغم لزج باشد سکنجین اسقیلی مسهل به نسجه
 و شیخ رئیس نافع از برای فلاج و استرخا و جمع
 امراض بارده بجهت غصیه صنعت آن مغز یا ز غصیل
 پاک کرده و در ظل زنجبیل را زینا بکنند پس زبک کرمانی
 پنج انجدان فلاج از غر عاق و فرجا و خر زودا و رخشاک
 بود و محلی فنج غشاک زهر کبک یک قیه فاضل از فاضل
 تخم کرفس هر یک اوقیه دو قوه یا تخم ادکاشم سانچ هندی

از هر یک نیم اوقیه دماناوه درم برگ سداب شش اوقیه
 اجزا را با یکدیگر بنهند در شش قسط سرکه قصل
 در قسط غسل سنبه جید و یک قسط شاد و همه را
 در صندل بنزد بدار کرده و در غصه می کنند در آفتاب
 بگذارند پس صافی نموده پنج کرده در وقت صبح یا زجاجی
 نگه دارند و جان است استعمال سبک بنشین از طعام
 ببرد از طعام سبک بنشین تا بلیث آخر غم موجب از
 بلای فالج و استرخا و تباع افران بارده بلغمه دماغ و قصاب
 و بر است صنعت آن پیاز قصل پاک کرده بکار دجولی
 درق کرده یک لیل بر راز یا نه پنج اینسین تخم کشوث خرم
 اگرش فلاح از غوا بطور خود و ساقیتون زرقانی خشک
 زرد زرد آورده و سبک بنشین می با در بنجویه پوست زرد
 اترج بوده صحرای فاقه زرد کرمی مرده شش خشک
 از هر یک بنجدرم قصل از قصل اسارون شامی حاشا
 و اجزی ششعلان بزرگ سیالیوس نمک طعام راسن
 ششعلان بهر سفید پوست با یک کالی آمله منفی نظیر یون
 دقیق از هر یک ده درم شیطون هندی صغیر فارسی توفه
 الطیب نادان و دماناوه قصل خود قماری جوز بوا کاشم
 از هر یک یک درم ادویه را سوای دو قورق خار برگ
 سداب ناخن اهل بوا قافله کبار از هر یک ششدرم
 قنبر اشب جد و از قطنی چند بید تر غفران از هر یک
 یک درم ادویه را سوای غبر و همد و جند و غفران نیکو
 کوفه در سرکه قصل و از ده قطنی قصل منفی شش
 قطنی وسیلان خرم و جلیجین از هر یک سه قطنی و همه را در
 خم سبز بدار یا صینی کرده سر آنرا بسته دو هفته در آفتاب
 بگذارند هر روز در وقت بیا از برهم زنند پس آنرا شیک
 بمانند و صافی نموده باقی گذاشته و غبر شش را
 و قدر مضاعف حل نموده و جد و ارد و جند بید سترو
 زعفران را سواده و حل کرده نیکو برهم زنند و در دانه
 در شش یا در قریبان صینی نگه دارند شربت یک اوقیه
 سبک بنشین علی ساده شیش رئیس گفته که مکرده شده
 از برای صاحب بالجو یا آنکه بنوشند شربت قدری سرکه
 کنند خصوصاً سرکه قصل و گفته که اما من میترسم خالک

سرکه زین رض اگر آنکه بوده باشد و فوق اعتقاد بر آنکه
 ماده آن متولد از صغیر محرق باشد و بوده باشد ماده
 جالیس میباشد سرکه نافع از برای آن خصوصاً سرکه
 استقیل و اما سبک بنشین را گرفته از سرکه استقیل پس آن
 انفع است از سرکه خالص و از سرکه غصه شش نیز این
 سبک بنشین نافع است از برای نسیان بلغم آشامیدن
 آنرا گفته که هرگاه خلوط کنند باین سبک بنشین یک شقال
 چند بید ستروده و بریزند بجان سکوت نافع است در
 صنعت آن بگرد سرکه قصل نیم قطن و در سبک دیگر یک
 قطن است شکر سفید صافی یا غسل سفید صافی سرکه ام
 که باشد یک لیل بنزد تا بقوام آید پس آنرا از آتش درود
 آورده سر کرده و در ظرف صینی یا زجاجی نگه دارند شربت
 یک اوقیه این جز گفته باید که بوده باشد وزن سرکه
 قصل مساوی وزن شکر استقیل هر کدام که بوده باشد
 در سبک شش رئیس و هر یک صافی ده سرکه سرکه قصل
 داخل است سبک بنشین قصلی مرکب از استنباط آن مضمون
 موجب از برای بالجو یا دو سو اس سوداوی خاصه و کینه
 بشارکت طحال باشد صنعت آن ایتون گاوزبان
 جده با و بنجویه زرد و قطنی نظیر یون قطنی سفید
 قتیق ورق گل سرخ از هر یک شش شقال و شش شقال
 قنبر خشک پرسیاوشان قطنی استقیل یون صینی
 ابرسا از هر یک سه شقال پوست پنج کبر عله شقال
 اخیر زرد بسته دانه اجزا را سوای ایتون و شقال
 در غصه صینی از آنها آنچه کوفتی باشد بکوفه بسفای
 را کوفه در کینه کانی کرده همه را در سرکه قصل و
 آب خالص از هر یک دو قطن یک شیار زرد بنشینانند
 در ایتون را در کینه کانی کرده نگه دارند شش یا بنده
 را بچر شانه آن مقدار که درین آب برود پس درود
 آورده با لید و صاف نمایند و کینه ایتون را در آن
 اندازند و یک شب بگذارند و صبح کینه را نیکو بمانند
 تمام بشیر و قونش بر آید پس بطنی را گرم کرده کینه
 شسته و در کنند و چهار قطن شکر سفید غسل مساوی
 صینی از هر یک و در حل داخل کرده بقوام آورند و

از آتش درود آورده و ریوند صینی را کوفته بنحیه بان مخلوط
 کرده برهم زنند و بگذارند تا سرد شود و در ظرف صینی یا
 زجاجی نگه دارند شربت از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم
 سبک بنشین صینی در جمع افوال مذکوره از حل استقیل
 و شرب آن نافع است خصوصاً از برای بالجو یا کینه
 ماده آن سوداوی بلغمی باشد و غره نمودن آن بعد
 از تفتیق نافع است از برای شش غصه صینی آن بگرد
 سرکه قصل مذکور را و با قطنی غسل سفید صافی بقوام
 آورند سبک بنشین صینی دیگر مستعمل در معدله سر
 و در شش و رطوبت رجه را رفع کند صنعت آن بگرد
 پوست پنج زرد یا نه ده سرکه سرکه قصل مذکور نیم
 من آب خالص نیم من بنشینانند پس باقی با لیم بپزند
 تا به نصف رسد صافی نموده غسل سفید صافی نیم
 من داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه با
 میفتیح بدهند سبک بنشین صافی ساده قصل در بالجو یا کینه
 و سبیش سوداوی محرق از بلغم خالص یا بلغم یا سودا
 مخلوط باشد و نیز این سبک بنشین نافع است سبک بنشین
 را چون در آن ایام حل کرده هر کینه طلیل را بلغم سر
 کردن آن اگر قادر غره کردن باشد صنعت آن
 سرکه استقیل یک چهار یک من قطنی یک من شکر لیمون
 بقوام آورند سبک بنشین صافی ساده چون در صداع بار
 داوی اراده شش حرارت باشد و اصلاح خلط که سبب
 صدا هست باید که سبک بنشین صافی با سبک گرم بمانند
 صاحب آنرا بگرد و موجب تلطیف آن خلط غایب و نافع
 است از برای همد و شامیدن آن و جالی قصبه
 ریاست و سینه را صافی نماید و صلاح است از برای
 همین نقس ربو و سر قطنی و از برای سبک بنشین از برای
 اصلاح معده کینه مذکور باشد بوجع معده و کینه
 بهضم نشود غذا و معده او را از برای صرشت و سرد و قلبه
 مره سودا و افتاق رحم و صلابت طحال و عرق النساء
 و نیکو روایند و رنگ بدن و قوت با صره صنعت
 آن غسل سفید صافی یکین سرکه قصل یک چهار یک
 بقوام آورند و سر کرده و در غصه نگه دارند صاحب

اختیارات بدی گفته که اگر قهقهه غل غل سفید مصلحت
 با لقا مصلحت با هم کنند بر است سبک بخین پیل به نفع علی
 ابن ماسویه نافع از برای استقادهای بار و احتشاد
 ربو صفت نفس مصلحتی و مفتح سد است صنعت آن سرکه
 غصیل و قهقهه سفید سادی هر دو را در یک سبک با لقا
 ملائم بخوشانند و کف آنرا بگیرند چون بقوام آید از آنش
 برگردند و بگذرانند تا بهر شود و در شیشه نگاه دارند سبک
 استغلیله بنوع دیگر قاضی نافع از برای جفا و کبیر و طحال و
 تفتیح سد با و قطع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق
 و سعال عارض از رطوبت صنعت آن با کبیر سبک
 سفید یک طل و نیم و بکار و جوی یا از قطعه ز جابج
 حلقه کنند و بنده از نه بران از سرکه خرگه صافی یا زنده
 و بنزد با لقا ملائم تا سبک مهر شود پس با لقا
 داخل کنند و یک طل از آن یک طل و نیم شکر طرز و در
 دیگر سبک با لقا ملائم بنزد و کف آنرا بگیرند تا بقوام
 آید پس از آنش فرود آورده و سرکه زده در ظرف زجاجی
 نگاه دارند سبک بخین استغلیله معروف به سبک بخین مصلحتی مرکب
 نافع از برای غل غل و در و بلبل و در و معدده و سوز
 استمراد جفا مصلحت و جمع مصلحت و قضای عصبانی و اعراض
 بارده و مزمنه صنعت آن با کبیر سبک با کبیر و در طل
 زنجبیل رازیانه انیسون پنج انجدان عاقر قرحا فلاح از هر
 بود نه نری نفع خشک از هر یک یک و نیمه فلفل
 و از غل تخم کرفس از هر یک یک و نیمه فرودمان و در
 سدایش سبک و نیمه کرفس را با خواص کاسم سافج هند
 از هر یک نیم و نیمه بکوفه و در شش قسط از سرکه غصیل
 و دو قسط قسط و دو قسط پیچ و در قفاز سبک یا کبیر
 کرده صنعت روز در آفتاب گذارند پس بیالایند و در یک
 سبک کرده بنزد و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند
 شتری یک و نیمه و این سبک بخین را پیش از طعام و بعد
 از طعام باید خورد صنعت آن سبک بخین به نسخه ابن الدوله که
 در جامع خود ذکر کرده بگیرند بیاز استغلیله پاک کرده یک
 طل و نیم و بکار و جوی و رقی کنند پس بگیرند زنجبیل
 زیره کرفانی عاقر قرحا پنج انجدان زوفا خشک به و نه

نفع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جزر
 بری کاش از هر یک ده مثقال و نیم فرودمان و در وقت آن
 سدایش شش مثقال سافج هندی سه مثقال اجزاء تمام
 نیمه کوفه با غل و در باز و در طل سرکه انگور و تخم سیاه
 پس بخوشانند و بیالایند و باز ای سرطل یک طل و نیم
 شکر سفید یا قسط مصلحتی و اصل کرده بخوشانند تا بقوام
 آید سبک بخین استغلیله مرکب بنوع محمود بن الیاس شکر از برای
 نافع از برای استقادهای بار و احتشاد ربو صفت نفس
 و انتصاب نفس و سعال مزمن مصلحتی و تفتیح
 سدای کبیر و طحال و استقادهای جین زنده و مرده و فلاح
 و لقوه و در سرام مصلحتی معروف به شکر غل و از برای
 نسبان مصلحتی آشامیدن آن صنعت آن سرکه غصیل
 ده من غل مصلحتی سه من شاد دمن این مجموع را
 محاط کرده پس بگیرند استغلیله پاک کرده بکار و جوی ریزه
 ریزه کرده یک من زنجبیل رازیانه خلعت عاقر قرحا و نه
 بری از هر یک ده و در تخم کرفس زیره کرفانی کربا از
 هر یک نیمه نیمه کوفه و در سرکه غصیل مذکور انداخته
 یک هفته و آفتاب گذارند پس بیالایند و در ظرف
 چینی یا زجاجی نگاه دارند در نسخه دیگر سدایش خشک
 فلفل سیاه از هر یک ده و در طل سبک بخین استغلیله
 مصلحتی بنوع شکر از برای صنعت آن با کبیر سبک
 غصیل یک طل آب خالص و در طل پس بخیشاند در آن
 پوست پنج رازیانه پنج کرفس پوست پنج کبیر و سفید
 مدبر از هر یک سه و در کبیر سبک بخین سبک بخین
 آن مقدار که دو حصه بود و یک حصه بماند پس بیالایند
 و بوزن آن غل مصلحتی و اصل کرده بخوشانند و در یک
 سبک تا نزد یک بقوام رسد پس بگیرند زنجبیل طبل
 و در خشک آن مقدار که و انداخته است از برای
 فوت شش و سر و را سائیده در کبیر کتانی
 نازکی کرده و در آن انداخته و کبیر را در آن و نیم کالند
 تا آنچه در آن است بر آید و چیزه در آن نماند پس
 چون بقوام آید برداشته و سرکه زده و در ظرف چینی
 یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند

یک رقیه از او در نسخه دیگر قانون بجای و در چینی کبیر
 السلاطین است و بوزن چینی و اصل سبک بخین استغلیله
 بلغم به نسخه دیگر صنعت آن با کبیر سبک غصیل یک طل
 آب خالص و در طل و بخیشاند در آن پوست کرفس
 تخم بادیان از هر یک دو و در نیم کبیر سبک بخین سبک بخین
 و بیالایند پس بگیرند مغز حب لقرطم مقدار پنج است و در
 بکوبند و در سرکه زده و سرکه کشیده و بوزن سرکه مذکور
 غل مصلحتی و اصل کرده بخوشانند و در وقت طل و غل
 سبک درم تر به سفید کوفه بخیمه در کبیر کتانی
 سبک در آن دیگر سبک اندازند و نیمه کبیر کبیر با لقا
 و بختارند تا کبیر سبک گردد و در بقوام آید شربت از درم
 تا پانزده و در سبک بخین استغلیله مصلحتی شالیات کبیر سبک
 محمد موزن سرکه کبیر و صنعت نفس و مواد مصلحتی و سوز و
 و سده احتشاد نافع است و تقویت معدده کبیر و جفا
 اعراض بارده و اعراض عصبانی و داغ نافع است و
 تقویت داغ کبیر صنعت آن با کبیر غصیل پاک کرده
 بکار و جوی ریزه ریزه کرده ده مثقال زوفا خشک
 اصل انیسون کا و زبایان برسیا و شان اسطوخودوس
 خاریجون سفید از هر یک پنج مثقال رازیانه نفع خشک
 ایرسان از هر یک سه مثقال در یکصد و بیاض مثقال سرکه
 غصیل و چهار صد و بیاض مثقال آب خالص سه شنباز و ز
 بخیشاند پس بخوشانند تا صنعت رسد و بیالایند و در
 سه صد مثقال قهقهه سفید بقوام آورند و در روز پنج
 مثقال تاده مثقال آنرا با آب مطبوخ برسیا و شان
 و اشال آن بخوشند سبک بخین استغلیله که کرده را از نیم
 پاک گردانند صنعت آن با کبیر استغلیله مصلحتی فلفل سیاه و در
 رازیانه صنعت بطم نصب الذریر برک علین راس خشک
 اجزاء اتساوی و در نیم من سرکه و کبیر آب بنزد و نیم
 برسد و بماند و بیالایند و با کبیر غل مصلحتی بقوام سبک بخین
 آورند شربت سبک سبک درم سبک بخین استغلیله زوفا سبک
 نافع از برای مصلحت آن زوفا خشک صنعت فانی
 برسیا الیوس از هر یک سه مثقال سبک سبک استغلیله

سند بع طبع بنجیاست و صبح خوشایند صافی نموده غسل
 مصطفی کمال داخل کرده بقوه آورند ششتری یک و نیم
 این نوع قوی گفته باید که بیانشان از احباب صرع را در
 از نشان این بنجیست پس بدینیکه زایل گرداند صرع جمعی
 اکثر ارجحیت آنکه منقطع انحلال طریقه غلیظه است و بیگانه
 که متولد گردد و در معده و سینه خلط غلیظه در این است
 که درین بنجیست قوت یابا شد که این قوتها منقطع
 طوبت میکنند که آنکه منقطع قوتها است دوم آنکه ملین
 بطبع است سوم آنکه راست و باید که آشناییده شود
 این بنجیست در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که
 بیانشان در بنجیست بی ساد و با بنجیست استنقین هرگاه
 لطیف شد غلیظه باین تدبیر پس بی در بله اسهال
 آن خلط نمایند بمسکلات سوداگر شود اوای باشد اول
 میسجی گفته که بنجیست منقطع تنظیم النفع است از برای
 صرع زوفای آن در زمستان و ساد و آن با شراب
 استنقین در تابستان بنجیست استنقین زوفای مرکب نانغ
 از برای صرع صنعت آن زوفای خشک صرع فارسی
 استنقین روی اسطوخودوس از هر یک پنجم در آب و
 سرکه منقطع بنجیست که آب سرد و سرکه بماند صافی
 نموده بکیر خازان مطبوخ و از غسل مصفی و شکر سفید صافی
 از هر یک کیر طبل که مجموع سه طبل باشد و بنجیست
 تا بقوام بنجیست آن بنجیست یک اوقیه بنجیست استنقین
 زوفای مرکب بنجیست و دیگر صنعت آن زوفای یا بس
 اصل السوس گاو زبان پر سیا و شان اسطوخودوس
 غار لیقون شش سفید از هر یک پنجم نانغ خشک اسیا
 رازیان از هر یک سدوم همه را در کیر طبل سرکه استنقین و
 طبل آب خالص بنجیست در تابستان و در زمستان
 سرکه روز پس بنجیست نامت بماند صافی نموده و در طبل
 شکر سفید صافی داخل کرده با نشا لم بقوام آورند و در
 ظرف چینی نگه دارند ششری یک و نیم بنجیست استنقین
 آشناییدن آن در ابتدای قیاح و خصوص با عرق آن
 مطبوخ بنجیست و مستعد میگردد و اند خاطر از برای دفع
 و نیز نانغ است از برای استرقاد سار امراض را و بعضی

صنعت آن بکیر سرکه استنقین و در طبل غسل مصفی استنقین
 ششریست و در طبل همه را مخلوط نموده پس بکیر سرکه استنقین
 پاک کرده و در طبل بنجیست رازیان غار قرقه حاشیست
 پودنه بری از هر یک پنجم نانغ خشک سرکه کربانی
 گردیا اسطوخودوس از هر یک دو درم نیم همه را کوفته در
 سرکه غسل و ششریست مذکور داخل نمایند در تابستان کیفیت
 در آفتاب گذارند و در زمستان و در هفته پس صافی نموده
 در ظرف چینی یا زجاجی نگه دارند ششریست یک اوقیه
فصل در بیان شیرهای که اصل و عمود
و در آنها اسفیل است
 شرب اسفیل تا لیف آن مرحوم از برای سکت مجرب
 صنعت آن جب بلسان حرل بر سیا بنجیست با پوست
 و خج در و اگر آنرا شجره البق گویند فطر لیون دقیق
 بنجیست الطیب صرع فارسی بنجیست ترکی عود صافیست
 قوه اصباغین از هر یک دو مثقال همه را نیم کوفته
 یک شب در سبب آنرا سرکه اسفیل و دو درم نیم آب
 بنجیست اند در و در دیگر بنجیست تا بنجیست لاسه جانف
 نموده مویز صرع منزع العجم است و بنجیست مثقال
 کرده باز بنجیست تا همه را شود و بماند و از بالایش ببالند
 پس حلیت جا و شیر بنجیست لبان ذکر مصطفی از هر یک
 یک مثقال در بنجیست برب غسل یا با لعل رقیق
 نیم گرم حل کرده صافی نموده و در مطبوخ داخل کرد و غسل
 یک من اضافه نموده با نشا لم بنجیست بقوام شربا آید
 زود آورده سر کرده و در شیشه نگه دارند و هر روز صبح
 ناشای یک اوقیه آن آنرا با عرق بادرنجیست بنوشند
 شرب اسفیل منقول از کمال انصاف نانغ از برای
 صلابت پس سر و جگر و نفیج سده و تقطیع اخلاط غلیظه
 و دفع ضیق النفس و سرکه کینه که از بلغم و رطوبت باشد
 صنعت آن بکیر سرکه اسفیل کیر طبل نیم و بکار چوبی
 ریزه کرده با پانزده درم سرکه انگور با نشا لم بنجیست
 نامت را شود پس صافی نموده و در هر یک رطل
 از آن کیر طبل نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
 و امین الدوله جمعی از قضا این ادویه را اضافه

من شرب نموده اند بنجیست بره کربانی زوفای خشک
 عاقر قرقه حاشی بنجیست پودنه خشک نانغ خشک از هر یک
 پنج مثقال فلفل فلفل سیاه ده مثقال نیم جز بری کاشم
 از هر یک ده مثقال و نیم فردا تا ده مثقال سداب شش
 مثقال سافج هندی سه مثقال با غسل در سرکه بنجیست
 و بنجیست ششریست در بنجیست حشمت غل غصباتی و امراض
 بارده مزمنه نهایت نانغ ست شرب اسفیل منقول از
 قرابادین مصفی سرکه کینه و ضیق النفس را سود دارد
 و طبع را نرم کند صنعت آن بنجیست در صنعت عود اسفیل
 مشدی هفت و نیم درم مویز بیدار پانزده درم مویز
 سه درم همه را در قدری آب و سرکه بنجیست تا سه روز
 بگذارند پس از سه روز بنجیست دیگر آب صاف داخل کرده
 بنجیست ششریست آنکه اجزا ملین شود و بیالایند و بار طبل غسل
 صافی بقوام آورند شرب اسفیل تا لیف حکیم محمد مومن
 نانغ از برای سرکه کینه و ضیق النفس مواد سوداوی و انجی
 دسده اشاد و تقویت معده و و باغ صنعت آن بیاز
 غصیل زوفای خشک اصل السوس گل گاو زبان بنجیست
 بنجیست رسیا و شان اسطوخودوس غار لیقون از هر یک
 پنج مثقال نانغ خشک رازیان خج سوس کبود فردا تا
 هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری کینه
 و چهار صد مثقال آب دو سه روز بنجیست اند و بنجیست تا
 بنجیست رسد صافی نموده با سرکه صد مثقال شکر بقوام
 آورند و هر روز ازین شربا پنج مثقال تا ده مثقال
 یا آب مطبوخ بر سیا و شان و امثال آن بنوشند
فصل در بیان ترغیه یا میکه اصل و عمود
در آنها اسفیل است
 ترغیه نانغ از برای قوه صنعت آن مرز بنجیست صرع
 عاقر قرقه پوست بنجیست بکیر اند و نانغ حاشی بنجیست نیم
 کوفته خوشایند صافی نموده بنجیست صافی داخل
 کرده ترغیه نمایند ترغیه دیگر نانغ از برای قوه
 صنعت آن مرز بنجیست صرع فارسی عاقر قرقه حاشی
 زوفای خشک مویز بنجیست فلفل از هر یک دو درم
 حب الزبان حاض بر بیان کرده ده درم کوفته

سکینین غصه شراب بیکم حل کرده غرغره نماید
فصل در بیان اراضی استقیل

صفت آن به شرح زیر است که واجب است
اختیار استقیل طبعی که در سنگ باشد و پیوسته باشد
بسیار کوچک و در بسیار عظیم باشد که آنرا بسیار خرد است
در وی طوأت یا خند و سخت خشک باشد و آنچه بسیار
بزرگ است در وی طوأت بسیار باشد و آنچه متوسط
معتدل است و باریک ظاهر آن میل به سستی
داشته باشد یا بنفشه پس اگر قتی سرد و در آن
بکار دوی دور کرده بخورند و نیاید که آنرا بکشد
و شوی کنند آنرا در وی یا در غوره که گرم نباشد
و خاکستر آنرا بپزند و در وی باشد بر روی شوی بگذارند
یا در تابه نان بری تا بپزد یا در بس بپزند و در وی
مغز آنرا که نرم است با مالای آنرا که سخت است
و در کنند و نرم بگویند و بخورند و در وی مخلوط کنند
بآن آرد که در وی غرغره و اراضی غائی آرد که در وی
مساوی استقیل بکشد پس چون مخلوط کنند استقیل
مشوی را بر وی بپزند که بسیار از آن اراضی
بزرگ و در ستاد بر وی غرغره و در وی
افراسی ساختن جهت آنکه تیزی استقیل را باز دارد
و خشک کنند آنرا و در وی غرغره و در وی آرد
که در میان آنست که طوأت آنرا خشک نکند و در وی آرد
که متعفن شود و در وی غرغره و در وی استقیل که واقع
میشود در تریاق ناردق نیز نافع است از برای سموم و
رود و در جهت چرخ و استقامت بعد از است
وانه روی قوی است که گرمی در وی با نوله که در پاک
سازد و بکشد ابتدا و بیشتر از هر باسی را بکار
راوی که صفت آن به شرح زیر است که در وی غرغره و در وی
مشوی در وی بپزند و در وی آن آرد که در وی
مخلوط کرده و شراب بپزند و اراضی سازند بعد از آنکه
در ستاد بر وی غرغره و در وی غرغره و در وی غرغره
این قرض را بعد از دو یا سه استعمال نمایند و قرض دو سال

باقی بماند و بنی بدل شراب شست کرده اند
فصل در بیان اراضی استقیل اصل و محمود و در

استقیل است
استقیل استقیل جهت رود و ضیق النفس بر دوی جهت
بانی غلیظ از جبهات متین است صفت آن ساز
استقیل مشوی فرا سیدون رخ سون بکود و غسل مصفی
لحوق سازند با آب مطبوخ حاشا و فودج و برنج
استعمال نمایند ناف با لوق استقیل که سید استقیل در
ذخیره ذکر کرده سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد و بر وی
و سرفه بانی ضیق النفس نافع باشد صفت آن
بکشد استقیل ترو و سرد و در وی است سخت آنرا بکار دوی
دور کنند و در پاتیل سی یا قرقی یا مستی از غلیظی کرده
با هم بپزند و غسل مصفی با شش نرم بپزند آنرا بپزند که استقیل
مهر شوق صریح یک کفیه از آن بخورند و لوق استقیل قوی
از اول صفت آن استقیل مشوی خشک کرده سکه درم
ایر ساد و درم فرا سیدون از دغای خشک از هر یک
یک درم کوفته بختی غسل سرشته لوق سازند
هر صبح ناشسته شش درم لوق نمایند لوق غصص
منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث و
وجع جنین و بعد از صفت آن عصاره غصص غسل
کف گرفته بر او بپزند و مغز سازند و قبل از طعام و
بعد از طعام هر وقت که خواسته لوق نمایند

فصل در بیان مواجیه اصل و محمود
در استقیل است

مجموع آن استقیل است بطلان صرع صفت
آن بکشد و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
کوفته پس بکشد استقیل طبعی و کوبیده آب آنرا بگیرند
و داخل نمایند در آن مثل وزن آن غسل سفید سفید
و با شش ملایم بپزند تا بپزد و پس بکشد از آن سه وزن
ادویه و معجون سازند با آن ادویه را استعمال نمایند
از آن بر دوش بندند و در وسط صفت این معجون
نسج سمرقندی در قزاقین نو بدیع النفع از برای صرع

نوشته بکشد استقیل را کوبیده آب آنرا بگیرند و در وی
کنند در آن غسل سفید و با شش ملایم بپزند تا بپزد
بکشد عاقر قزاق بزرگ سیالیوس سلطو و در وی از هر یک
دو درم غار لوقون هشت سفید بپزند و در وی با شش ملایم
بانی صفت طبعی را از دغای خشک بپزند و در وی استقیل
از هر یک دو درم و نیم غلیظی که حج آن سرش سوزم
کوبیده بختی در سه وزن مجموع ادویه غسل مذکور سرشته
استعمال نمایند چون استقیل قوی باه منقول از خط حکیم
عماد الدین شیرازی صفت اسرار و بنی طبعی است
و این سی را در سیل مغز تخم خیال از هر یک در شش
زعفران بوزن یک یا سه شکر از برای زخم بیل قوی و در
پیار استقیل مشوی تخم ترب تخم کینه تخم سه تره تره یک
جوز بلو بسیار از هر یک سه مثقال بهن سرخ و سفید
اسان الصافی از هر یک سه مثقال غصص الغلاب مصری
خولجان مغز حلزونه مغز نابیل مغز گردگان از هر یک
و مثقال ادویه را کوفته بختی با سه وزن ادویه غسل
مصفی مرتب نمایند هر روز دو مثقال آنرا با شکر گاو یا
شیر گاویش و نبات بخورند استقیل کبیر سرخ و سکون و
فتح قات و سکون نون و تخم قات و سکون و ادویه
و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
بپزند و باقی کوفتی نمایند آن بیوانی است از برای
بزرگ و در ستاد و با دغای خشک از برای استقیل که آن در
است که در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
بکشد و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
تخم بکشد و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
نموده که در بلاد هند مشاهده کرد و در وی استقیل و در وی استقیل
سوی و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
بزرگ و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
مصری مخصوص بپزند و در وی استقیل و در وی استقیل
در قاهره نیز و گفته فرق میان آن در وی استقیل و در وی استقیل
که در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل
قریب بآن و دیگر آنکه پوست در وی استقیل و در وی استقیل
از پوست استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل و در وی استقیل

است از این بیان و هم از حکایات و دیگران تعضایات
و امثال اینها و این جمیع گفته شده کرده و در
این بعد از گفتن شکر آن عضایات و در دست انضمام
تایافته بود و اکثر طبایع اینها و اندک در کنار میل و
قدیم بود و در هند میباشند و آن مرحوم قدس سره قلم
نموده اند غلام آستان امیر المومنین علیه السلام خود در
بازار و در دیاری گنگا حیدر آن نموده و ماده آن در
از سوال تخم خود میباید که در زیاده از زیست بچه
مستکن نشود و آنچه حق صید کرده بود در لطن آن
زیاده از می خورد و خورد می خورد که ماده آن را در فرج و در
آنرا در ذکر و خصلت آن شب است بخصیه خود من خواص
در شب آن است پس باید که در وقت مبار وقت
پیش از آن وقت قبل از جفت شدن بماده صید کنند
بلا وقت و تا آخر فرج نباشد زیرا که اگر تا آخر نکند و
گوشت آن که اخیره و لاغی میشود ضعیف میگردد و قوت
آن در سردی از دینار آن سبز و در نهاله آنرا تمام
بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنه آن
بسیار قوی الفعل میباشد و شکر آنرا از اجتناب سوا می کرده و
خصیه و شکر پاک کرده و نمک آلیشته و در خسته در سایه
در مکان معتدل حکم آن و خیمه و از گرد غبار محافظت
کرده و خشک کنند و باید که در سبب بید یا نخل گذاشته
بیا و نیز که موش را با تخم آن بخت لبی است و اگر آنرا
آویزان نکنند و در سایه همه آنرا بخورد و باید که آن
مکان سایه دار باشد که آفتاب قوت آنرا نیز تغییر نیاید
تا زده غیر نمک سود آن گرم در دم و در اول ذکاب
سود آن در دم گرم در اول خشک و بنیابت میباید
خصوص گوشت سره و حوالی کرده و در آن و گفته بحدی که
مقوی باد است که بسبب است فو از درانی شاید
بر تهلک رساند خصوص که باطن عروس و شل میل
نمایند اطفا آن که فور تخم کاسو میکند جبهه منال
و لقوه و در حله و زکرا و لقواس و اجاع و امر افش
بارده اعصاب و عین بدن مفید و مضر و درین مصالح
ارباب و مضه تخم کاسو و کافور است و معین فصل

ان طبع عروس و شل و شراب و بنید زبیب ازین جهت
گوشت غیر ملج تازه آن را باید که از اینها بخورند و ملج
آنرا کوبیده بزرده تخم مرغ نیم خشک یا تخم جیر سبزه
یا شکر و بخورند گفته اند که سفوف انسان را که کزد
و طلب آب میکند اگر آب را یافت در آب میزد و در
اگر یافت بول میکند و در بول خودی غلط است پس گاه
که چنین کرد و در ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان بخت
کرد در آب فرو رفت قبل از فرو رفتن سفوف و یا در
بول خود غلطی سفوف می میرد و انسان محبت می یابد
و شکرش تا سردم و در شش سبب دارد و
تقسیم خشک کاسو کوبی است و بجهت بخت اشکاب
مصری را بدل آن دانسته اند و اصله در در و در بار
گوید که طایفه غن آن با بلبله و آبله تغییر رنگ و قبح
در پس میکند و چون نمک سفوف را خصوص نمک
بیه و سره آنرا با در جینی سوده بزرده تخم مرغ
نیم خشک یا شکر و بخورند تقویت باد میکند تقویت
قویب زیاده آنرا گوشت و سره آن را در شش گفته که
خوردن گوشت آن سخن بدن مست و نافع است
از برای مغز و عین و ملقون و برودین بعضی طبایع
گفته که ملج از گوشت آن نافع است از برای فالج
و با لجه گوشت آن نافع است از برای امراض بارده
اعصاب و اعصابی خوردن آن

فصل در بیان جوارشانی که اصل و نمود
در آنها است سفوف است

جوارش سفوف را قوت باد میفراید و در دت کرده
و سر از امل کند صفت آن سره سفوف تخم مرغ تخم
بلبلون تخم پیاز تخم شلغم است تخم کند نا تخم جیر
تخم آنجه مغز و تخم انظر انسان العصاره الخ و شکر
تخم کرب حب الصنوبر اسبندان از هر یک درم
شقال مصری زنجبیل و زنجبیل دار فلفل از هر یک
پنج درم در جینی جوز بوا من سفید همین سرخ قیض و
کوبی خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم
خیمه الغاب مصری ده درم آیل مشوی سه درم

فانید بوزن مجموع او و سره کوفته بخته وزن نموده و در هم کرده
با سره وزن مجموع قسطنطنیه القوام آورده بر شش نشستی
و در درم ناشتا امثال یا با شیر و یا با شکر یا با مایه اصل
بخورند و از ش سفوف دیگر از برای کسیکه شهوت
جماع از نال میند یا شش بی نظیر است و بنیابت میباید
و لقوه تمام آورده صفت آن سره سفوف غلک رومی
تسطیرین از هر یک یک تخم شقال چند قاشق شقال
مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز تخم کرسه خیمه شال
از هر یک دو تخم شقال فلفل سفید کبجد و فلفل
زنجبیل زعفران از هر یک یک تخم شقال مغز کبک و مغز
سبز فلفل شیر خواره از هر یک پنج تخم شقال مغز فندق در
کافور خشک کرده سوپان نموده از هر یک ده تخم شقال
مشوی شقال و در بعضی نسخا شقال و فلفل نیست
بهر آنست که شقال را در فلفل نکند که بسیار تلخ میشود و در
کوفته بخته مغز با جاده کوفته و درم نموده همه را با سره چید
عمل صاف بر شش و در ظرف کرده و تخم کنند اگر ظرف
شیشه باشد بهتر بعد از عمل و زک که در میان جوگه داشته
باشد مده ارد و درم تا آل روز باشد و با گام و شش با
با اصل یا شال شال و شال کنند و غذا یک با بخورد و باز
و قوال بخته باشد بخورند و از حرصات و بقولات بارده
لا حظ کنند و از ش سفوف دیگر صفت آن سره سفوف
تخم بلبلون شقال مصری همین سفید و سرخ انسان العصاره
از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم کرسه تخم زردک
جیر تخم پیاز تخم کبک تخم کبک تخم کبک تخم کبک تخم کبک
فلفل بوزن آن یا شال از هر یک سه درم تخم آنجه
و درم فانی بوزن جمع او و سره کوفته بخته بسل
و در وزن او و سره شش نشستی دو درم تا سه درم

فصل در ذکر نسخ معالجی که اصل و نمود
در آنها است سفوف است

مجموع آن سفوف و شقال از اخیل محمد زکریا بخت
لقوت باد صفت آن سره سفوف درم تخم پیاز تخم
جیر تخم شلغم تخم بلبلون شقال مصری زنجبیل همین سرخ
همین سفید و سرخ تواری زرد تخم تربیان العصاره

و نفع این طرا آن است که پوست تپا شده را در روغن
و پوست و گوشت درست نموده و بپزد

باب الاغتسل مع الشیش

اشتر فارغ از شرخ فارسی است بیونانی اتار یونانی
شای مثلثه و فراغون و اهل نلاج و بعضی از تجلیل الجحیم
و تجلیل الفارس و شکر که الحمال که تاویل اشتر فارست و آن
بسی است بشبه با بنجدان خراسانی و غیره بنجدان است
در سبب بنجدان است در طبع گرم و خشک است در آخر
در سوم جرم آن لطیف و نفی و لذت و در دست
از سبب معده و در میان در آن و بهترین آن سرکه
بر در آن است و آن جالی معده از رطوبات است
و نفعی آن و منبه اشتها و طعام و دفع مسه و مدر
بول و باقوت تریا قیه و سخن معده و نفی و باضم
و چون در بنجدان سبب بنجدان میگوید در خاصیت و فوائد
بکشفال از جرم آن مدر بول و جهت تپا ریح که از
ناوه و نفی غش باشد یا نفی غش مخلوط بسود و نافع بود
سخنی معده و جالی رطوبات آن و دفع یرقان
اسهال مزاجی و دفعه و ضرر سوم باره و صحت معده
است و گفته اند که ممت آن سر اسان و بخار و
کوبهان و صفت و لذت و آذ و در میان است بهترین آن
خراسانی و بهترین خراسانی آن صافی بار یک خالی
از زردی و سیاهی تجلیل لاره معتدل الجرم کم گره
با اندک تیزی و بشاعت و منشوش نمایانند از آب سبب
بنجدان و بنجدانی مشابه آن و چون زیاده از آن بختا
خورد و شود فی می آور و سبب دیگری تضم راحه آن
بختا ظاهر شود و بعضی گفته اند که ظهور راحه آن بختا
تامنی سبب بطور تضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ و
غوص قوت آنست در جرم معده شیخ داود گفته دوم
میباشد طول و غیر طول طول آن معروف بشارب
عطر است و این روی است و فرق میان آن و میان
باد و در آن است که تخم آن کوکب مشهور و در با جعفر
است و مخورند و تازه آنرا مانند جنس و تخم آن زرد
و سفید میباشد و آنرا خاها و طولانی و در آن کافور

بیشتر و بهترین آن آنست که از بر موده می آورند
طرای آن با سرکه جهت تجلیل و رام باره نسکین و با
و عرق آن جهت غلظت بکده کرده و طویل نیکوست و
شراب آن از جرم نادر و درم و سرکه که آن پنج نفستال
و از عرق تاسا و قیه و بدل جرم آن بنجدان و بدل سرکه
آن سبب بنجدان مضر است بگردد و نفی و مصلح آن سبب بنجدان
شراب خورده و شراب بیاس سبب صفت آن خل اشتر فار
بگردد اشتر فار را در بریزه کرده در سرکه انگور می اندازند
و چهل روز در آفتاب بگذرانند پس استعمال نمایند این
سرکه بتر از سرکه غلظت است سبب بنجدان خل اشتر فار
نافع است از برای برودت معده و اشتها و دفع طعام
و دفع یباح و دفع و تریاق سموم باره و در طشت و
زائل گفته برودت دم و صلابت طحال است و از
برای حیات باره و بنجدان و می ریح و با بجمه نافع بسیار
دارد و صفت آن بگردد غلظت بنجدان و بنجدان و در طحال
و چهار طحال نیم آب در آن بریزند و بنجدان و کف
آنرا بگردد تا دیگر کف نیاید و در دیگر طحال خل خمر که اشتر فار
در آن بریزد و با شکر بطریق مذکور در آن بریزند و
با شکر ملایم بقوام آرد و پندیس سرد نموده و شیشه با
کرده و سر آنرا بسته نموده و الحاح است بگردد شربت
ده در عرق اشتر فار جهت کرده و سپر و دیگر نافع
است صفت آن دو قسم است قسم اول آنست که
اشتر فار را بریزه کرده و شکر در آب بنجدان
صبح بطریق کلاب عرق شکر قسم دوم آنکه اشتر فار را
در سرکه بریزد و طویل زان سرکه و جرم اشتر فار بطریق
تصفیه قطره نمایند این عرق سپر را بنجدان نافع
است اشتر فار معده بنجدان و دفع یباح و جرم نیز آمده
معرب باشد از اشتر فارسی و بفاصلی آدشه و کلبانی
نیز و بیونانی یا افغونی بنجدان شانه بعد از نمزه و نیز
امتیاق و بعضی گفته برفش و بنجدان و صفت و شق
کلیخ نامند شیخ رئیس گفته که آن صنع طراوت است
و لذت از سبب میانند گفته اند نرم میگردانند آنرا
مانند نکر و نکرادی گفته که توهم و غلط کرده و گفته اند

آنرا صمغ طراوت دانسته و آن صمغ و نفی کوکب است
تسالت آن اکثر بلادی است که حرارت و برودت در آن
غالب باشد مانند شام و دیار ربیع و انطاکی گفته و نفع
آن باین نبات و شجر و ساق آن با یک غب مال
بهر فید است و آن باین سرخی و زرق و در جبال
کرج میشود و شام و بزدن تیغ حاصل میشود و بهترین آن
سفید صفت خالی از جو و شکر نیزه نرم سرتک الاغلال
است و منشوش بکینج نمایند و فوق برزدی رنگ
منشوش است و به طشت نیز و فوق بپزد آن است
و خالص آن دانه های بزرگ تکلف تلخ طعم فرساید
بپزد و بنجدان و آن گرم در اول شانه و خشک در
آخر و لای باقوت تجلیل و بنجدان قوی و دفع کی نفی
بسیار بیک جباری بکینج خون را از فواید عروق و داخل
کرده میشود و در سلات جهت صلاح عمل بنجدان که باقوت
تایید بنجدان عروق بدن و جالی و دفع سده جگر و سر
دافواید عروق است و احتمال آن ملین منشوش افغان
و جرب و جالی بیاض و شیره و جالب رطوبات نسوج
فائره عین را مفید و خوردن کشفال آن با با شکر
بطریق فوق اندک اندک و با قاعل جهت برودت و نفی
و نفی انتصاب و خفا و بعضی نافع و نفی نمودن با شکر
نیز منقح فوج حجاب و مره سودا است و نیز با قاعل جهت
صرع و فوج و در و نقیه طوبت سینه و عروق و دفع
ضرر و دیه سله و خیسابنده مقدار بنجدان را بکینج آن
در رطوبات مناسبه و در آب گرم بنجدانی جهت و در
تبگاه و در کینج و عروق النساء و تجلیل ریح معده و
صلابت طحال و کبد و اسهال بنجم غلیظه لرح و در اصف
تفتیت حصاة و اخراج جنین و کینج گرم اسهال و جالب قروح
و ادرار فضلات و رطوبات نافع و با سرکه جهت سپر
و نهادن آن جهت تلین صلابت معاصر لیسر که نطفه در آن
جهت تخاریر و سلو و تجلیل صلابت و با قاعل و زنت
محل تخم معاصر و با سرکه و برده و در فوج جهت اعیان
است و عرق النساء داش از مواد باره با سرکه جهت
شیره و کچم و قباد بازیت جهت کف و برفش و شکر

و نیز بایست که جهت درم سپرد و جگر استقامت و صلابت آفرین
 و شمع الکلیس گفته که خوردن آن باطل و مری با درم سوم
 است خصوص سخی که آنرا طبعیون بینا مند و غوغه آن
 با آب گرم جهت تحلیل و جذب طوبات و بلاغم از رماغ
 و خشک و جگر و خنق سوداوی و بلغمی و مرهم آن جهت
 تحلیل و درام و بفتح آن خوردن گوشت نازک فاسد نافع
 و حمل آن جهت اخراج جنین او را طشت و اخفاق و مرهم
 نافع و باطلجه نافع بسیار و درم مفرد و مرهم مرکب با دویه
 مناسف و آثار آن مورث بول الدم و اوران و منقر
 بمعدن و تحلیل آن نیسون و دیگره و مصلح آن زونا و کم
 استعمال نمودن آن و شتریش از نیم شقال تا شقال و
 بد آن بکچین است یا جاد شیر یا مرهم شتریش گفته
 تدبیر بان طار و مرهم است و چون خلط کرده شود سید
 و زیت و قریب کرده شود و مرهم میکشد آنرا افرافل بواس
 الدم و ارد السدر و الصرع و الفالج و الاسترخار و اللقوه
 و التشنج و انحرش الکلیس و دیگر آن گفته اند غوغه یا
 اشق مخلول و در آب گرم فرو دمی آورد و بلاغم بسیار از دماغ
 و عصاب دماغی بسوی دهان تحلیل میدهد و رگوبات
 و بلغم را از دماغ بگردانند است امر اشد دماغی یا رطوب
 را در از بخار و در سرد و فایح و استرخاد لقوه و آنچه جاری
 میجای اینهاست و آشامیدن یک شقال آن با آب آشیر و
 تسخیر آن و مرهم جنین یا با مار العسل جهت صرع و باطل جهت
 فایح و فایحی که بآن میل میکند گردن بسوی پشت و جنین
 برای تشنج رطب و امتلائی و خازر جهت آنکه اسهال بکنم
 بینا و مرهم و آنرا در دماغ بسیار و شتریش ریس گفته که
 مقدار آشامیدن زن آن تو یا را یک شقال و متوسطن را یک
 و ضعف را ربع درمی و قریب بان و آشامیده میشود از آن
 مقدار که رسنه در چهار و نیم اوقیه عسل و گاهی آشامیده شود
 در طبع زوفا یا طبعی انجدان پس نفع می بخشد تشنج طبع
 امتلائی را و مقدار شتریش آن برای خدر و درم است
 فصل در تشنج مرهمی که اشق اصل و عمود
 است در اسهال
 مرهم اشق جهت بردن گوشت زائد و باینند گوشت

تازه بنهایت مفید است صفت آن بگیرند اشق و منقل
 و نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند و در باون شک
 بسته بمانند و صافی نمایند پس بگیرند مرهم زرد و منقل
 و در روغن کجد که اخته اشق را داخل کرده در باون بسته
 بمانند تا سوار شود و استعمال نمایند مرهم اشق و روغن
 خجسته را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و در جگر گوشت
 را بنهایت مفید است صفت آن اشق کند از سرکه کشمش
 و بخار عراقی سه درم بوردی از پیچید مرهم با عسل مصلح
 بطریق معمول مرهم ساسا و زرد زخم که از زرد و در قرح
 خوش فیتله را بان آلوده کرده در گوش که از زرد و از فیتله
 بر موضع زخم نرسد در مار العسل حل کرده رقیق نموده
 در گوش بچکانند مرهم اشق با لیت قدوة الاطباق السید
 است و الداجان مرهم قدس سره جهت جراحت
 حدیثه و قدیمه و نافع صفت آن اشق کثیرا از
 هر یک چهار درم نیم کوفته بخیته لیس که انگوری بخیسانند
 در باون بسته بمانند تا سوار شود کافور قیصر و سرکه
 دم الاغین مرهم سنگ گلشن فارسی اقا قیا قضا فی
 شخیرت و توتیای که بانی مغسول از هر یک یک شقال
 کوفته بخیته سه شقال مرهم غیر منقل را در دست شقال
 روغن کجد که اخته اوویه بان سرشته و دود و سفیده
 تخم مرغ و افعل کرده در باون شک بسته بمانند تا سوار
 شود و انگار مرهم اشق و دیگر فضول روویه لیم زائده بخورد
 صفت آن بگیرند اشق یک و قدیمه و نیم و در سرکه انگوری
 بخیسانند و اعل شود پس باون شک بسته بمانند تا
 شل بچق گردد و زنجار منقوع از سرکه که از نو شاد و زرد که
 زنجار منقوع از نو شاد و قشر نرم سوده و اعل نمایند تا
 بکشد و شل توام سکه استعمال نمایند مرهم اشق منقل
 از مریات حکیم علی کبلی جهت الفصاح و باطل عسره و
 خازیر و تحلیل او را مرهم صفت آن اشق کبریت
 زرد خاص تخم انجوه زرد و اندک لول قتل رزق اجزا سودای
 منقل اشق را در روغن زیتون بکند از زرد و باقیه و طی که از
 مرهم زرد و روغن زیتون ساخته باشد یا سینه سبزند
 اوویه را بان مخزج کرده نیکو بماند تا مرهم شود و نوشته

که گاهی اشق و منقل را با عصاره برگ قطعی سرخ علی بن کرم
 اوویه را بان غلطی کنند و تحلیل صلابت رجم و شال آن
 بغایت نافع و قوی عمل و بکثرت اذابت و تحلیل و در تحلیل
 بجای عصاره برگ قطعی سرکه انگوری تند بنمایم و محلول
 آن مرهم نظیر خود ندارد و جهت تحلیل زجاج خجسته و اشبه
 قرح و جروح مثل زخم گلوله و غناره و شمشیر و اشال بسیار
 نیز مفید است اشق بضم همزه و سکون شین معجون و فتح و فتح
 بافت عینی است و بفارسی و دود و دوا الکبد و دوا لی
 بیوانی و ایریون و ایریون و سبزی جگر و جگر و جگر
 اگر گفته اند که بختی اسخ و بصری شینیت العجز و شک
 القدر و بختی آن چیز نیست شینیت بر لیسانهای یاریک
 و سبزی با هم بچیده و در هم بافته و بر شاخهای و زیت و لیم
 و صندل و درختا شکون میشود و بهترین آن سفید
 خوشبوی تازه و زبون ترین آن سیاه آنست شنج ریس
 گفته دران برودت کم فایز نیست و بقیع با اعتدال بقیع
 گمان کرده اند که دواول گرم و خشک و در و درم است
 و جالیوس معتدل دانسته و آنچه از و زیت بلوط مرهم رسد
 سودا است و مجموع با بخت قباله و محله و بینه است
 خضر منقوع آن و نفع سده رجم و در جیف مقوی باه
 و نفع و مقوی سده دول و جگر ضعف و بخت دفع
 غشای و نفقان و از آنه اخلا و سنگ شانه مفید و بسیار
 عطری که دارد طالع جوهر روح و مقوی آن و سبب
 قیض که دارد و بخت قنانت روح و بلاغتی که دارد و زود
 نفوذ و بخت بکشد پس باین اسباب و نیز مقوس
 قلب آشامیدن طبع آن موجب سرد و تقویت روح
 و تانست و مفضل است و زائل میگردد از فقار و زود
 نشستن در طبع آن جهت تسکین در دها و اورام عار
 و در جرم و اورار نمودن حیض و خضاد مسوق غسانید
 آن در آب جهت تقویت اعصاب ضعیف و لیم و سینه
 یا گوش کج ران و زیر لیل و باین کیفیت دفع الام
 و تلبس صلابت در دوع او را و تقویت جگر و دفع بربو
 زیر لیل و با سرکه جهت سوزش و بنایت منوم است
 و چون در روغن و مناسبه احوال نمایند یا بخورند

و به جهت رفق احوال و تحلیل اورام و ذروان جهت
 بدیونی زیر بغل احتمال آن جهت لغویت چشم و قطره یقین
 آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرمت و حرارت چشم مفید
 و بخور آن جهت اختناق رحم بقاییت نافع و مفر با مسا
 و مصالح انسبون و در شترش تاسیه در هم بدشش
 قردان باورنش و داخل خوشبو یا و اگر کجه و غایبه بنمایند
 امراض الراس الصلح و الشقیقه و انسهم و است که در
 الصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از
 برای صلح و شقیقه و چون بخسایند آنرا در شراب و
 یا شامندان شراب را خوب عرق می آرد و در تکرار
 اگر گشاد و در آن و برین نافع از برای سکت و صرع و در هم
 برای اختناق آن و بوییدن و آشامیدن آن
 نیز نافع است از برای صرع و دستور کوبیدن آنست چون
 اراده کرده شود کوبیدن آن سراد است که آنرا
 با آب تر کرده پس بگویند کوبیده شود و الا خشک آن
 کوبیده نمیشود و جواریش آتش منقول در حکم جعفر نافع
 از برای بواسیر و نفوت معده و ریاح و نفوت
 با و در فتر مزاج صنعت آن آتش سبیل لطیف
 بهین رخ و سفید قانک و باز قانق صغیر زرباد و قرقه
 سافج هندی و اجینی از هر یک یک درهم کوفته بخته با آتش
 وزن دو غل سرشته بچون سازند شترتی از یکدوم
 نادر درم اگر در مزاج صفت باشد اجینی و جینی از
 هر یک دو باشد تا جابجا باشد اضافه نمایند و درین آتش
 گرم است و جمیع امراض رده و عوارض نافع صنعت
 آن آتش ناز و خوب است منقال دریم من اصاب
 یکشان از زنجبانیس بچوشانند یک ثلث آب
 مانند بانه و صاف نموده روغن خنبل خوشبو ناز
 جاز چند او و به داخل کرده بچوشانند آتش ملائم ناروخن
 مانند و آب بسوزوس این او و به رانم سوده داخل
 نمایند خشک افروز باد شسته عطر کرنا که بهار نارنج
 است از هر یک سه منقال غنبر اشک نور خالص هر یک
 یک منقال روغن آتش منقال لادن غنبری شسته
 شامو منقال و شسته نگا دارند و عند الحاجة بکار

دست آتش دیگر که همان منافع دارد صنعت آن آتش
 است از سطل تلخ ده درم سیلخه قطب الذریه از هر یک یک
 درم مرا حور دو درم میوه سالیخه نیم درم روغن مور سوده
 یکدرم طل نیم درم و در سینه دیگر بجای روغن مور در روغن کبج
 یا زیت انفاق است بوزن روغن مور و او و به رانم کوفته
 در سر که انگوری بخسایند و سه روز متوالی بکند از اندک
 دهاف نمایند و روغن را در آن حل کرده بچوشانند تا سرکه
 رفته روغن بماند در شیشه نگا دارند و ترخ باین نافع
 است از برای فالج و استرخا عرق آتش سوده مفرح
 و مقوی قلب و باه و سریع النفوذ بقلب موجب سرد
 و مقوی روح حیوانی و مزمل خفقان است صنعت آن
 بکند آتش یک من و درین آب داخل کرده عرق کنند
 بدستور یک در اترج ذکر شده و ده منقال آنرا بنوشند

باب الالف مع الطاهر المملات

اطریه بفتح همزه و سکون طای ممل و کسر ای ممل و فتح
 یای ثنائه و تخمین و با نفاسی آتش در دواش رشته
 نامند محمود و بنبری گفته که اطریه طعایست بخند از
 عجم که بریده باشند آنرا باریک و آنرا نفاسی رشته
 نامند و اطریه از اغذیه معروفاست و شال یا بهیم
 و رشته و بفرغ در غیر با از اقسام آن است و غذای صالح
 است از برای حار المزاج و یک منقال بوزن او تین باشد
 و نافع است از برای سوال هرگاه بنوده باشد سبب
 خلط و آن نوع است اگر از آرد گندم خالص سازند
 پیرن قسم که آرد را با نمک بقدر ضرورت در آب خمیر
 سخت نموده بروی تخمه پیرن کرده و شتهای بسیار با یک
 طولانی از دم کار ببرند و هر قدر که خواهند در آب گرم
 جوشان یا در آب بخنی گرم جوشان یا در آب قلیجوشان
 بریزند و طبع نمایند تا بخته گردد و بلغم خامی آن را زایل
 گردد و مصالح حاره و افادیه بقدر ضرورت داخل
 کرده فرو آورند و تناول نمایند و آنرا نفاسی آتش
 رشته و بترکی ادراج نامند اگر آنرا در دیر یا مربع و یا
 با شکل دیگر بریده بهمان قسم طبع نمایند آنرا نفاسی آتش
 بکند یا بهیم و بخواهیم و بتری طبع کوبیده اگر غیر آنرا

از آرد سبب اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بکند از
 بدین قسم که خمیر را در جوف قمع بر کرده بدست یا با انگشت
 نمایند تا سوراخهای قمع مثل خیاط خمیر با یک شده
 بیرون آید یا آنکه بکف برود و دست مالیده مثل ابرهای
 خیاطه با یک سازند و خشک نموده عند الحاجة بکار
 برند و این را لغوی شیعه و هندی سیون نامند و این را
 عند الحاجة اولاد بدن روغن در ظرفی بریان نمایند
 مانند کی شخ و رشته گرد و پس آب بقدر ضرورت داخل
 کرده دم دهند تا بخته شود پس بر روغن گاو ناز و رشته
 نموده شتر ناز و رشته جوشده را بران بخته نموده
 بران باشد و بخورند و گاهی از آرد جو نیز بقتسم اول یا
 دوم برای صاحبان حیات حاده و دوق لک گوشت
 باب خالص تیب میدهند و دو قسم اول گرم در اول
 و بارطوبت بسیار است در گوشت آتش آنرا آتش
 گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحابا بعضی امراض
 که خوردن گوشت در آن مناسب باشد و ضرر نداشته باشد
 مفید لیکن بطی اللحم و الا بخار است جهت قطره و لون
 خیر آن در زدن بعضی که خیر یا به آن سبک تر است و
 نیست چنین قسم دوم آن از قسم اول شگین و بطی اللحم
 تر آن است و مصلح آن سرد و فلفل در روغن بادام
 شیرین است و چون انقسام یا بگذارد بسیار از آن هم سبب
 و جهت مرفه و دفع سینه و خشونت آن و حلق و قرقه
 امعا و شانه و لاغری کرده نافع و مرضی معده بارده و چون
 در آن برگ خرنه یا سفنجان بار و غن بادام بخته باشند
 جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است
 و آنچه آرد چوسازند هر دو بارطوبت بسیار از همه بطی اللحم
 و الا بخار و فلفل غذا از گاهی در دو قسم اول از برای
 صفراوی مزاجان و با جهت زیادتی لذت بعضی از
 محوصات مناسب است که شک یا است و یا سرکه و یا
 آب لیمو و اغوره و یا از باد آلو و یا زرشک و یا یتیل
 اینها با یک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب دهند و این هم
 آتش یا ناتی بنامند بطی اللحم و سوده و د و مولد بلغم
 غلیظ است و مصالحش نوم و او و به حاره است و بعضی

جست نفع اسهال و جب طبعیت با او و بقیه بقیه مثل آب
سماق و به ترش و کشکاب بریان و امثال اینها تریب می
دهند و گفته اند که طریقه بخور از خمر و گندم صالح است از برای
حار مزاج و کسیکه محتاج لغزای چنین باشد و نافع است
از برای سعال هرگاه بنورده باشد بسبب آن از اخلاط و
انچه با گوشت باشد که از غذا و مرتب و مسن بدن است
و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد غلیظ و انچه از آرد
برنج سازند سبک میرد و نفع و قابض نوع دیگر که آنرا
بغاری بشته فطاف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد
برنج یا نشاسته سازند بدن خوراک آرد برنج یا نشاسته
مخلوط با آب کرده صاف نموده و در قی که سوراخهای باز
داشته باشد کرده و با تیل می یا سنی می را بر آتش گذاشته
که خوب گرم گردد پس آن قی را بیک دست گرفته بر دست
تمام بران بفاصله یک شتر یا کمتر بگردانند تا مانند شتر
باریک زان برآید و در دگر بکشد شود و از دست دیگر
انچه بکشد شده است برادر اگر یک شخص باشد اگر دو کس
باشد و باطراف بزرگ باشد بکس بریزد و دیگر برادر
ما دام که هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده و معسر
گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان و
و جلاب سکر و قدری دانه تیل سوده بریزد و در دگر
بخورند و بعضی بجای جلاب سکر یا پوده سکر یا رقیق
که آنرا بغاری یا قوت رقیق گویند بروی دی کرده میخورند
و انچه از آرد و ترتیب دهند سبک و ترلع المضم و قابض
انچه از آرد و سده یا نشاسته بسیارند کثیر غذا و طبی المضم
است و از نشاسته ساخته آن سبک و قابض تر و در دست
اقرب صدام از اغذیه نافع از برای اصحاب صدام خصوص
صفر اوی و صدام یا بسایز فوج خصوص قنیه سبب آن
غم و هم باشد اطمینان خفیفه لطیفه صالحه غذا است و طریقه
از انچه است بالخیال از اغذیه صالحه از برای اصحاب بالخیال
نموده جرات و میل طریقه است بسبب آنکه متولد میگردد
از خون لغمی که مقاومت میکند با سودای اخرا قی سبب
تر و ترش و غیب و متولد میگردد از ان سودا اخرا
نیز میگردد و بدین است که غذا را بطریقه باشد

که ضرر کند بجهت آنکه زود محرق میگردد و نیز اطریه امثال
آنرا در بالخیال یا قی باید خورد که قوت باقیمه قادر بر مضم
آن باشد بجهت آنکه زود محرق قوت باقیمه فاسد میگردد
امثال این اغذیه و معده و فساد غذا از اغذیه است
است از برای اصحاب بالخیال یا دانه اشرا فاضل از کام
و انچه نافع است از برای زکام و نیز از بار و اغذیه
باطریه و با غسل لغت الدم نافع است از برای لغت
الدم هر چیزی که بوده باشد از اخلاط و جفین
از غذاها مانند اطریه مخصوص و قنیه بجهت باشند در ان
حدس حل از اغذیه مناسب از برای اصحاب سل اطریه است
قول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم تغذیه
باطریه بسیار گفته اند که تغذیه یا تش متول بداجنی
باندکی دار فلفل و خواجهان دیا باند که خلقت
نافع است از برای لسان بار و ساج و گفته
اندکی نیست از خوردن برای زخمیل و امثال آن و
مثبت بالای آن برای ابدان و از جبهه بار و طریقه
و معده های طب و کای جهت امحاء و یا قی لذت خورد
درست و چقدر را بریزد کرده و در ان خنجر میخورند و گاهی
سیب و به و چقدر و اصل میکنند و گاهی گوشت را
کوفته ساخته و اصل مینمایند و جمله آشامی آرد و نه اکثر
مستعمل اصل خراسان و هرات و توران است و بعد
از ان اصل ایران و سایر بلاد دیگر کمتر

باب الالف مع الغین المعجزة

انچه بدانکه انچه گفته میزد و سکون عین معجزه فوج با
موصود و رای حمل و دای مری را نامند که نافع باشد
جرب عین را و از قی و زور و در دست است از نافع
از برای درونج و برش جفین بعد از استعمال صفر کبیر
و تراش باید که بجهت کشته صحت آن تو قیای کرمانی
مغسول بد بر صاف سوخته مغسول از هر یک درم
نبات سفید بخورم بدستور سازند و این زور و جرب
وسل را نیز نافع و در نسخ که حکیم عطاء الله که از بیاض
مجرات نواب حکیم محمد باقر و حکیم عماد الدین محمود
شیرازی نقل نموده بجای صفت سوخته بد بر شیخ محقق

مغسول است و وزن هر دو دای اول ده درم و وزن
نبات بخورم است انچه کولوی جرب و صفت با
وسل شتران و طریقه را نافع است صنعت تو قیای
کرمانی مغسول شیخ محقق مغسول از هر یک درم و درم
مروارید تا سفته شده و نبات بخورم صلا که در امثال
نمایند انچه دیگر قروح چشم و بل و جرب را سود دارد
صنعت آن تو قیای کرمانی مغسول شیخ سوخته مغسول
نبات سفید از هر یک بخورم از زور و زور و درم و عصاره
بامیا از هر یک بخورم صلا که کرده استعمال نمایند

باب الالف مع الفاء

افا و یه اسماء و یه خوشبو است که اطعمه و اشربه میکند
مجموعه و ترش گفته اند که افادیه عطره طریقه الراجی است مانند
قرنفل و داجینی و میل و غیر اینها جرب افادیه میل نافع
از برای ضعف معده حادث از بلغم و از برای کسی که کاره
از نوشیدن لایح باشد صنعت آن حب لسان و از جینی
عود و لسان بتیغه مصطک سبیل الطیب سازان بسیارند
زعفران و قرقر جوز و از هر یک بخورم و نیم غار لقون
و و شغال تربید سفید ده درم و در نسخ و گرده شغال است
مغسول و شغال زخمیل و درم کوفته تخم آب کرنش
حب سازند شری و درم نیم تا سه درم و حب افادیه
ادراض و دای و صفراوی و لغمی را که در معده باشد
و غنی حادث از ان و از ناخوشی حال معده را نافع است
صنعت آن داجینی قنیل لذیره حب لسان سلی
فحل از خر قنیه طیب از هر یک ده اوقیه کوفته و در
شش من آب باران بپزند تا نصف رسد پس
صبر سقوط نیم من و در ان بریزند و در ان آب
بجو شانه و صافی کنند و در بار سه بار که هیچ چیز
از دردی در ان نماند با فایب نمند تا خشک شود
پس زعفران مری مصطک از هر یک یک اوقیه بجهت
در ان با میزند و صفا سازند و جی بقدرد و در
سایه خشک گفته شتر شغالی باب نیم گرم زرد بر
و در نسخ مصطکی از خر طیب از هر یک بخورم
نیم است و گفته در یکبار یک باب باران بپوشانند

دوا در وقت ضعف و جبهه مایه لیا و وسواس سوداوی نیز
 نافع است و اگر یک و نیم مغز فلوس خیار شیرینتر اضافه
 نمایند بهتر است آنحضرت العباس گفته اند چون اقیتمون
 مسهل بلغم و سوداوی محترق از دماغ و نافع برای امراض
 حادته ازین دو خلط در راس و دماغ و شربت از آن در
 مطبوخ است از پنجم تا هفتم و از جرم آن از یکدم
 تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم
 و ستر او را است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند برین
 بادام شیرین باید که جرب نمایند صداع چون شش درم
 اقیتمون را در قدری از شیرین کوه سفند و اخگر و به ایشانند
 نافع است از برای صداع صفراوی سوداوی و تنقیه
 سودا بعد از نقیض به منجیات مناسبه و شربت شش درم آن با
 مار الجبین نافع است صداع حادث بمشاکت قلب را
 بسبب سوء مزاج سوداوی قلب بالیخ لیا و دانیس
 جنون و کالوس و وسواس سوداوی قرشی در شام و غیر
 او از اطباء گفته اند که نافع است از برای بالیخ لیا خصوص
 باش قنطیر چون بکند از اقیتمون شش درم و با
 ده درم موز منقی بخوشاوند نافع است از برای بالیخ لیا
 از شامیدن خمر بسیار و دمان بران اگر اضافه نمایند
 بسوی طبع آن سر نشسته و اصل السوس میباشد نفع
 و چون اضافه نمایند بسوی همه مغزی مانند باد در پنجه
 و گاو زبان میباشد نافع و نافع است از برای وسواس
 سوداوی و همچنین با مار الجبین نافع است بالیخ لیا
 را در موز گفته که چون بکند از اقیتمون زن شش
 درم و بیاشانند با شیرین تازه و شکر سفید میباشد نافع
 از برای بالیخ لیا و دانیس و جنون و کالوس و اکثر امراض
 سوداوی و شنج آرس گفته است سفراغ ماده بالیخ لیا
 سوداوی با اقیتمون با شمع حنظل اندکی سقونیاب بعد
 از قصد و تصفیه ماده بسیار باشد که موجب رستگاری شود
 و اگر این دوا موجب تنگی می نگرد باید که استعمال
 یا رجات نمایند با صبر و حریق باین نحو که فرا گرفته شود
 از آنها بقدر حاجت و جب بسته فرو برند سید سحیل
 جرجانی گفته که چون اقیتمون را کوبیده و موز منقی سرشته

جب بسته فرو برند از آن پنجم تا ده درم نافع از برای
 بالیخ لیا و مرانی و چون هفتم اقیتمون کوبیده را
 با سکنجبین ساج سرشته بیاشانند اسهال سودا بقوت
 میکند و تنقیه طحال نمایند و نافع از برای بالیخ لیا و طحال
 دمانا و جنون نیز و از وی ترخه گفته اند که چون سرشته
 یک مرتبه ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای نایا
 و بالیخ لیا و جنون و جمیع امراض حادث از سودا
 محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مائل سبب ردت
 و نوشیدن اقیتمون با مار الجبین مقبیل بشیر و قوطم نافع
 از برای بالیخ لیا و دانیس و جنون و وسواس سوداوی و کالوس
 و ستر او را است که بوده باشد شیر در طل و مغز جرب نفع
 کوبیده است درم و آنرا در شیرین کوه بمانند و بکند تا
 شود و بکند و پس از آن در پنجه و مرقر بکند و آب آنرا
 باشد شش درم اقیتمون بنوشند طلالی و در تجربات خود
 آورده که دیدم خلق کثیر را از اصحاب بالیخ لیا و دانیس
 و جنون و وسواس سوداوی که اقیتمون مخلوط اقیتمون
 و بزرگ حنظل با خاداده شد پس زائل گردانید بالیخ لیا
 و وسواس سوداوی ایشانرا و نیست دوائی نافع ازین
 دوا از برای اصحاب بالیخ لیا و از برای سوداوی و جنون
 هفتم درم تخم آنرا و شیر تازه داخل کرده بخورند بسیار
 نافع جنون و سوداوی و این ماسویه گفته که چون اقیتمون
 را در آب یکدوشی داده آنرا بمانند و بقتارند و آب
 را اضافی نموده گل کنند در آن حل کرده صافی نموده بسیار
 تنقیه معده میکند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است
 از برای کالوس حادث از آنجمله سوداویه مر لقیه از معده
 بسوی سرد یا مار الجبین برای کالوس سوداوی صرع
 و فاج و لقوه و شنج و خدر آشامیدن اقیتمون نافع است
 صرع سوداوی و بلغمی و فاج و لقوه و شنج است لای
 و خدر را بجهت آنکه منقی دماغ است و باید که بوده باشد
 مخلوط بعضی دویه مخصوص به تنقیه دماغ مانند اسطوخودوس
 و این جزله گفته که آن منقی دماغ است از سودا و بلغم و
 نافع است از برای صرع و شنج است لای و خدر و مقار
 شربت از آن از یکدم است تا دو درم که بر غن بادام

شیرین جرب نموده بنوشند و اگر بوداده باشد در مطبوخ
 محتاج بر غن بادام نیست بعد از گفته که چون بکند
 از اقیتمون شش درم تا ده درم و بکند در پنجه و
 بماند و بقتارند و بنوشند نافع از برای شنج است لای
 و خدر بعضی اطباء گفته که چون بکند از آن هر روز ده درم
 و بخسانند در یک من شیرین تازه و دوشیده و صافی نموده
 اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین صاف و اقیتمون
 تا بریده شود و بکند و بیاشانند و این فعل را هشت
 روز متوالی عمل آورند از برای شنج و خدر نافع است
 فصل در بیان جوب که اصل و عمود در آنها

اقیتمون است
 حب اقیتمون - که اسهال سودا از بدن دماغ
 و نافع است از برای بالیخ لیا حادث از سودا و قرشی
 سودا غلیظه صنعت آن اقیتمون ده درم غار لقون شش
 سفید سفنج فستق بلبله سیاه از هر یک پنجم ابارج
 فیکر اقیتمون و نیم لاجورد و نیم سقونیاب و لظاکی
 مشوی یکدم و نیم کوفته بخیمه بر غن بادام شیرین پنجم
 جرب نموده باب حب سازند شربت از سه درم تا چهار
 درم حب اقیتمون دیگر مسهل سودا است و نافع است
 از برای بالیخ لیا صنعت آن اقیتمون حواری از هر یک
 سه درم نمک نخلی و دو درم کوفته بخیمه باب کاسنی تازه
 سرشته جوب سازند هر جی بقدر خود که شربت در
 مشقال باب گرم فرو برند حب اقیتمون دیگر نافع از برای
 بالیخ لیا و حادث از سودا و محترق از بلغم صنعت آن
 اقیتمون و درم لب سفنج فستق غار لقون شش سفید از
 هر یک یکدم نمک هندی خرق سیاه از هر یک یکدم
 ابارج فیکر یکدم اسطوخودوس نمک درمی کوفته بخیمه
 باب حب سازند حله و شربت کامل است حب اقیتمون
 دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای بالیخ لیا
 صنعت آن اقیتمون قرطبی لب سفنج از هر یک سه
 درم حواری خرق سیاه از هر یک یکدم تر ب سفید
 یکدم کوفته بخیمه باب شربت جوب سازند شربت
 دو درم باب گرم فرو برند حب اقیتمون دیگر که اسهال

کند و نافع است از برای بالینویا هرگاه استعمال کرده شود
بعد از آنکه بخیر روزی ابرج جالینوس خورده باشند
صنعت آن افیتون غارلقون ایابج فیتون اقمط
سقمونیا سه شوی از هر یک مقدار یک افتقدان کمال
عیل و حال مریض و وقت و عادت و سن و بالجه
موتون برای طیب است کوفته بخیه باب حب سازند
و باب گرم فرو برند حب افیتون خفیف نافع است از
برای بالینویا سه حادث از سودا سه مائل به برودت
صنعت آن افیتون و شحم خطل و اندک سقمونیا سازند
و باب گرم فرو برند و اگر این حب موجب رستگاری شود
پس بایر که زیاده کرده شود دوران لاجورد و حجار منی
و زخمت فاکه یا خرق سیاه باخوت فاکه حب افیتون
که تنقیه سودا کند و نافع است از برای فسیان سودا و
چون استعمال کرده شود با مطبوخ افیتون بعد از تنقیه
سودا مخصوص مغلی منقول از حضرت استاد الاطباء السند
قدس سره که بحسب همین علت تالیف فرموده اند و صنعتش
اینست گاؤزبان شاهره بسفنج باور بنویس اسطوخودوس
گل بنفشه از هر یک دو درم عود صلیب یک درم مونز فاقه
شسته از حب سبت دانه عناب خراسانی ده دانه افیتون
در کتان بسته بخیرم اجزا سودا افیتون جو شاییده صاف
نموده افیتون را در کتان بسته شب در آن اندازند و
کنارند و صبح گرم کرده بمانند و بفتارند و کیسه را
دور کرده مطبوخ گرم را بر روی تر بنجین پانزده مثقال
صافی نموده خوشتر پس چون نفع ظاهر شد اسنان سودا
نماند حب افیتون و مطبوخ افیتون حب افیتون جنین
را از بدن پاک کند و تب ربع را نافع باشد صنعت آن
افیتون اقریطی ده درم شحم خطل دو درم نمک لفظی
یک درم قر نفل یک مثقال اجزا را کوفته بخیه راحت سازند
شرخ زد و درم دینم باب یک گرم فرو برند حب افیتون
و یک نافع از برای حش ربع صنعت آن افیتون اقمط
کامی از هر یک چهار درم عصا سه مافت عصا سه مافت
افیتون از هر یک دو درم صبر یک درم آبیکه از برای دوران
چو شاییده صاف کرده باشد جبهای بزرگ بسازند و بخیر

دو درم ناسه درم حب افیتون دیگر که تنقیه سودا از بدن و سر
کند و جمیع امراض سودای و خصوص بالینویا و سرسام
سودا و در نهایت نافع باشد صنعت آن افیتون اقریطی
ده درم غارلقون شش سفید از آرد پیوستن گذرانیده
شش درم هلیله سیاه پوست هلیله کاسه پوست هلیله زرد
آله منقه پوست هلیله از هر یک دو درم گل سرخ منزوع
الاقامع سارکس اسطوخودوس لاجورد و مغول از هر یک
دو درم و نیم کوفته بخیه بروغن بادام شیرین چرب نمود
باب رازیان تر سرشته حب سازند شش حب چهار درم
با هفت درم با جلاب ساده یک گرم حب افیتون نافع
از برای حمیات سودا و صنعت آن افیتون اقریطی
تر بر سفید بسفنج فستق از هر یک و مثقال غارلقون
سفید لاجورد و مغول حجار منی از یک یک مثقال کوفته بخیه
جلاب سرشته حب سازند هر چه بقدر بخورد و سرختر
و مثقال باکلاب و عرق گاؤزبان فرو برند حب افیتون
مستعمل در بالینویا که بدل مطبوخ افیتون است صنعت
آن افیتون ده درم بسفنج فستق غارلقون شش سفید
از هر یک یک درم خرق سیاه نمک پندی از هر یک
نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایابج فیتون یک درم
و نیم بستور مقرر حب نماند جله و شربت تمام است
بحسب اقویا و اگر مریض ضعیف یا ضعیف باشد شربت حب
افیتون مستعمل در سور مزاج سودا و سه قلف حقیق
حادث از سودا سه متولد از بلغم صنعت آن افیتون
تر بر سفید بد بر از هر یک یک درم غارلقون سفید شحم
خطل حجار منی مغول از هر یک یک دانگ و نیم سقمونیا
مشوس لفظی مقل از رزق از هر یک یک دانگ
خرق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس و دودانگ
کوفته بخیه بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند
جمله یک شربت است حب افیتون دیگر مستعمل در
علت و فیکه تو که سودا از صفرا باشد صنعت آن
افیتون تر بر سفید بد بر سناکی شاهره از هر یک یک جز
پوست هلیله زرد یک جز دودانگ صبر مقوی زرد
دودانگ لاجورد و مغول دودانگ جز در مصلک یک جز

دودانگ گل سرخ دودانگ یک جز و کوفته بخیه حب سازند
شرخ سه چهار درم باب شیرین حب افیتون نافع از
برای صدمع سودا و دی و سایر امراض سودا و صنعت
آن افیتون پوست هلیله سیاه غارلقون شش سفید از
هر یک دودانگ لفظی بسفنج حجار منی مغول خرق
سیاه از هر یک یک دانگ کوفته بخیه بروغن بادام شیرین
چرب نموده باب سرشته حب سازند جمله یک شربت
است صنعت این حب به نسخه دیگر افیتون نیم درم
هلیله سیاه چهار دانگ غارلقون دودانگ لفظی
بسفنج حجار منی خرق سیاه از هر یک یک دانگ کوفته
بخیه بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده باب
حب سازند حب بقدر بخورد و جمله یک شربت است حب
افیتون مسل سودا و منقی بدن و سرت از ماده سودا
بنیاد و منفید است از برای بالینویا و صدمع سودا و
صنعت آن افیتون دو درم غارلقون سفید تر بر سفید
اسطوخودوس بسفنج از هر یک یک درم کوفته بخیه باب
رازیان سرشته حب سازند جمله یک شربت است
حب افیتون مسل سودا سه خالص صنعت آن افیتون
بسفنج از هر یک سه درم خرق سیاه حجار منی مغول
از هر یک یک درم تر بر سفید بد بر نیم درم کوفته بخیه باب
سازند شربت سه دو درم حب افیتون نافع از برای صدمع
بشارت معده بسبب اختل سودا و معده چون استعمال
کرده شود بعد از نفع ماده این حب منقی بدن و معده و
دلخ است و نافع است و دار و سدر سودا و رازینر
صنعت آن افیتون اقریطی اسطوخودوس بسفنج هلیله
سیاه غارلقون شش سفید حجار لاجورد و حجار منی مغول
از هر یک یک دانگ و نیم سقمونیا سه شوی از هر یک
یک دانگ کوفته بخیه باب باور بنویس حب سازند جمله
شربت است حب افیتون مسل سودا و نافع است از
برای سرسام سودا و صنعت آن افیتون اقریطی ده
سفید بد بر از هر یک ده درم غارلقون سفید شش درم
هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کاسه لفظی
شسته از هر یک دو درم غنچه گل سرخ منزوع الاقاصع

اسطوخودوس لاجورد مغول از یک دو درم و نیم کوفته
باب رازیانه تازه سرشته حب سازد شربت از چهار درم
تا هفت درم با جلاب ساده یا آب نیکرم حب افیمون و دیگر کاین
منفعت دارد صنعت آن افیمون اقربطی بسفنج قشقه
غارلقون هشت سفید مقونیا سه شوی شغل جلابورد
مغول حب لسان از هر یک بقدر حاجت کوفته بخیه
باب کاسنی تازه سرشته حب سازد شربت و شغال
صحب با عرق گاؤزبان فرد برند و غذای مارا الشعیر یا نخود
آب بخورند حب افیمون که ارادیه سبیل است و نافع است
از برای مایخولیا و بعضی اوقات بدل مطبوخ افیمون
داده میشود و قتی که مریض را کرده باشد آشامیدن
مطبوخ افیمون و گفته شده که این حب نافع است
از برای مایخولیا به حادث از سودا که محرق از سودا
طبیعیه و جذام صنعت آن افیمون لبست درم بسفنج
ده درم خرق سیاه نمک هندی از هر یک بخورم اسطوخودوس
هفت درم ایاج فیرا پانزده درم در نسخه دیگر بخورم است
و در نسخه دیگر بجای ایاج فیرا سه درم متفطیس داخل
است و نسخه منتهی موافق نسخه اصل است الا آن که
غارلقون سفیده درم داخل است اجزا را کوفته بخیه
سازد شربت از سه درم تا چهار درم صنعت این حب بخیه
این الیاس افیمون لبست درم ایاج فیرا بسفنج
قشقه از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غارلقون
سفید بخورم نمک هندی سه درم کوفته بخیه باب حب
سازد شربت سه درم آب نیکرم

**فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و غمود
در آنها افیمون است**

سفوف افیمون مستحب به سفوف سودا استقل از باب
سفوف بامار الجبن نافع است از برای مایخولیا و
افیمون ده درم صنعت آن افیمون ده درم
بلبله سیاه پوست بلبله کابل از هر یک یک درم و نیم
غارلقون هشت سفید یک ربع درم خرق سیاه دو
دانه کوفته بخیه بروغن بادام شیرین حرب نموده
شربت از دو درم تا سه درم سفوف افیمون سخی سفوف

سودا منقول از ترش شسته گفته که قلعید با سفوف سودا
سفوف بامار الجبن در علاج مایخولیا و در هفته یک مرتبه مجرب
النفع است صنعت آن افیمون اسطوخودوس هشت سفید
غارلقون لاجورد مغول جراب منی مغول مقونیا سه شوی
از هر یک مقدار یک ریاض طیب و مرض اقتضا کند کوفته
بخیه نگا دارند و هفته یک مرتبه سه درم آنرا بامار الجبن بخورند
سفوف افیمون سخی به سفوف مایخولیا عظیم النفع در
قطع مایخولیا و دوسواس و وحشت و خبث نفس و جئون
و این سفوف مقوی سر و قلب و معده است صنعت آن
افیمون اقربطی شش درم پوست بلبله زرد پوست بلبله
کابل بلبله سیاه پوست بلبله آلمنقه انیسون تخم
ریحان ترب سفید مدبر نام پودینه هر یک چهار درم
که با شمع مرجان قرمزی تخم خرفه مقشر ابریشم
مقرض مروارید ناسفته کشین خشک گل ارمنی غود
قاری خام در و پنج عرقی از هر یک سه درم شکر شنبلیلی
سه قیرط کوفته بخیه نگا دارند شربت از دو درم و نیم تا سه درم
و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه
نبات سفید بعد از آنکه اجزا را در روغن بادام شیرین
چرب نموده باشند میاشند در نفع اسیر و در نعال فبر
از آن بخورم است با گلاب یا آب زرشک شیرین
کرده بشرت گاؤزبان یا نیلوفر اگر در مزاج حرارت
باشد میفرمایند اگر درین سفوف بجای سه ترب سفید
لاجورد مغول یا حجر ارمنی بوزن برابر کرده شود میاشند
در مایخولیا النفع و اقوی سفوف افیمون روغن
نافع از برای قطرب مستعمل بامار الجبن چون آشامید
شود بعد از قصد و اخراج خون بمقدار یک قریب بشن
رصد صنعت آن افیمون بلبله سیاه هندی آلمنقه شقه
بسفنج قشقه پوست تراشیده لاجورد مغول از هر یک
مقدار یک ریاض طیب بران قرار گیرد کوفته بخیه مقدار
دو درم از آن بامار الجبن بنوشند سفوف افیمون
مسهل سودا که چون بامار الجبن خورده شود قتی سودا
کند خصوص از سر صنعت آن افیمون ده درم بلبله
سیاه غارلقون سنابلی ریون چینی بسفنج از هر یک دو

درم کوفته بخیه سفوف سازند و مقدار مستعمل از آن
از سه درم تا چهار درم است سفوف افیمون صنعت
تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مایخولیا
و قتی که سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله
کابل بلبله سیاه افیمون از هر یک ده درم بسفنج قشقه
حب الفیل سنابلی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجرب
ادویه کوفته بخیه قدر مستعمل از آن از چهار درم تا چهار
مشتال باشد سفوف افیمون مهمل سودا این سفوف
غلط سودا کند و نافع از برای امراض حاد و از اخلاط غلیظه
صنعت آن بسفنج قشقه افیمون اقربطی از هر یک دو
شکر طرز دو و جز و کوفته بخیه چهار درم آنرا کف کنند و
بعد از آن جلاب سکر بنوشند و چند نسخه دیگر در
در حرف اللام در الیاس مذکور میگردد انشاء الله تعالی

**فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و غمود
در آنها افیمون است**

سفوف افیمون مستحب به سفوف سودا استقل از باب
سفوف بامار الجبن نافع است از برای مایخولیا و
افیمون ده درم صنعت آن افیمون ده درم
بلبله سیاه پوست بلبله کابل از هر یک یک درم و نیم
غارلقون هشت سفید یک ربع درم خرق سیاه دو
دانه کوفته بخیه بروغن بادام شیرین حرب نموده
شربت از دو درم تا سه درم سفوف افیمون سخی سفوف

درم کوفته بخیه سفوف سازند و مقدار مستعمل از آن
از سه درم تا چهار درم است سفوف افیمون صنعت
تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مایخولیا
و قتی که سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله
کابل بلبله سیاه افیمون از هر یک ده درم بسفنج قشقه
حب الفیل سنابلی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجرب
ادویه کوفته بخیه قدر مستعمل از آن از چهار درم تا چهار
مشتال باشد سفوف افیمون مهمل سودا این سفوف
غلط سودا کند و نافع از برای امراض حاد و از اخلاط غلیظه
صنعت آن بسفنج قشقه افیمون اقربطی از هر یک دو
شکر طرز دو و جز و کوفته بخیه چهار درم آنرا کف کنند و
بعد از آن جلاب سکر بنوشند و چند نسخه دیگر در
در حرف اللام در الیاس مذکور میگردد انشاء الله تعالی

**فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و غمود
در آنها افیمون است**

سفوف افیمون ساده به نسخه حکیم محمد باقر موسوی
حکیم بابی شاه حجه سلیمان صفوی صنعت آن
افیمون اقربطی پنجاه درم در کسبه کتانی کرده درود
آب بخوش آورده انداخته ده سه جوش بریند
را از آنش فرد آورده چندان کسبه را بالند که تمام
افیمون باب باز داده شود پس کسبه را افشرد و در نماند
در سر که انوری کهنه پنج سیر من تبریز و قند سفید کهن و
نیم تبریز داخل کرده بخوشانند بالقوام آید شربت از
مشتال سفوف افیمون ساده به نسخه دیگر نافع از
برای مایخولیا و اصحاب و سواس و وحشت و جلاب
سودا صنعت آن بکیر از افیمون پنجاه درم در
ده سیر سر که انوری و آب بقدر حاجت بنمایند پس
داخل نمایند و زان قند سفید صافی و در و خورده فرد
آورند و کسبه افیمون را بالند تا تمام قوتش بیرون آید
شیره کشیده شود پس کسبه را افشرد و در نماند و بالقوام
آورد شربت از سه درم تا چهار درم بامار الجبن یا شامند
افیمون تا لیف شیخ الرکس رحمة الله منقول از نسخه
ابن ابی صادق صنعت آن افیمون اقربطی بسفنج

**فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و غمود
در آنها افیمون است**

سفوف افیمون مستحب به سفوف سودا استقل از باب
سفوف بامار الجبن نافع است از برای مایخولیا و
افیمون ده درم صنعت آن افیمون ده درم
بلبله سیاه پوست بلبله کابل از هر یک یک درم و نیم
غارلقون هشت سفید یک ربع درم خرق سیاه دو
دانه کوفته بخیه بروغن بادام شیرین حرب نموده
شربت از دو درم تا سه درم سفوف افیمون سخی سفوف

نستق از هر یک متقال خرق سیاه کتقال خرق را
 نیم کوفته یکبار زوز در سر که انگوری کهنه گریل که گریل
 آب خالص در آن افکارده باشد بخمیسانند پس با تش
 ملاک بخمیسانند زوز در آن خرقه که بسته باشد در آن بنفاج
 استق پوست تراشیده نموده تا نصف سبب افیمون را در خرقه
 کتان بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده اند از آتش فرود
 آورند و خرقه افیمون را با مالند بسیار تا جمع قوت افیمون را با
 باز پس خرقه دیگر را نیز مالند و بنفشانند و هر دو خرقه را در
 کرده در گریل شکر سفید صافی داخل نموده با آتش ملاک زوز
 تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده و شکر سیاه
 دارند و کبچین افیمون مسل بود تا لایف شیخ الریس
 صفت آن بگزید و عمل صفتی با شکر سفید و سرکه بپزویند
 در کبچین سوده ذکر می شود پس بگزید افیمون را آن مقدار
 خواسته باشد و بنفاج و خرق اسود هر دو را نیم کوفته و هر
 را جدا جدا در کفنی کرده سر آنرا محکم بسته در دیگ اندازند
 و زوز بخمیسانند و کبچین بقوامی که در سر کفنی نیاید ذکر شود
 این نسخه باشد این ابی صادق کیست و تفاوت
 در صفت است صفت این نسخه به کبچین بنسخه دیگر بنفاج
 فستق پوست تراشیده نیم کوفته سی درم خرق
 سیاه نیم کوفته چهار درم افیمون اقریطی سی درم هر
 یک را علقه در صر که کتان متخلل السج کرده و باید که
 غیر هر یک از صر ها خالی باشد پس بگزید سرکه انگوری
 یکصد درم آب خالص و در گریل در دیگ سنگی پاکیزه کرده
 بخمیسانند و در صر بنفاج و خرق را در آن اندازند و کبچین
 بخمیسانند و زوز در آن صر ها با مالند و چون نصف
 رسد افیمون را در آن اندازند و دو جوش دیگر داده اند از
 بر گیرند و کبچین را بنیکو مالند و بنفشانند تا تمام قوتها در
 بان باز داده شود پس کبچین با افشرد و در کفنی در گریل
 شکر سفید داخل کرده بقوام آورند و سرد کرده در شیشه
 یا ظرف صافی نگاهدارند شربت است درم و در وقت حاجت
 یکبار بنفشانند افیمونی دیگر منقول از شیخ الریس
 مانع از برادر اصحاب توحس سوداوی و صر و مالنجیا
 و فخلان سوداوی و این کبچین منضم مواد سوداوی

و بنفشه باده علت برفق کند و نیز لوز استعمال این کبچین
 استقراغ مراد امراض مزبور و تسهلات نصفه متوالی و کثرت
 آن افیمون اقریطی و متقال گاو زبان پانزده متقال
 تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مخصوص پوست تخم کاسنی
 از هر یک دوازده متقال بنفاج فستق پوست تراشیده
 نیم کوفته ترب سفید پوست تراشیده مخصوص از هر یک
 شش متقال حاشا و فاق خشک کما فیطوس از هر یک
 چهار متقال بر سیادشان نیم متقال تخم بادریج تخم بادریج
 تخم فرخ خشک زربادریج تخم عقری البهن سرخ و سفید
 قاقله کبار سنبل الطیب از هر یک متقال و نیم تخم کثوت
 ده از ده متقال قد سفید بقدر حاجت گلکند آفتابی بود
 جمیع ادویه را یکبار زوز در سر که کهنه بخمیسانند آن مقدار
 سر که از روی ادویه برگردد و بعد از آن چهار گریل آفتاب
 داخل نمایند و با تش ملاک بخمیسانند تا آب برود و سرکه
 با ماند گلکند آفتابی در آن حلقه صاف نموده قد سفید
 داخل نموده بقوام آورند شربت پانزده متقال بهتر است
 که این کبچین را با مار الجبن بنوشند کبچین افیمونی فستق
 از ادویه قلبیه شیخ الریس و این کبچین همان نسخه نقل
 است یا با لجه تفاوتی صفت آن افیمون اقریطی ده
 درم بنفاج فستق پوست تراشیده نیم کوفته شش درم
 گاو زبان کیلانی پانزده درم حاشا و فاق خشک
 کما فیطوس از هر یک چهار درم بر سیادشان پنج درم تخم
 فرخ خشک تخم بادریج نیم تخم بادریج زربادریج سرخ
 و سفید درم تخم عقری قاقله کبار سنبل الطیب
 هر یک سه درم و نیم تخم کثوت تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
 مخصوص پوست تخم کاسنی از هر یک ده از ده درم گلکند
 سرکه بوزن تمام ادویه را نیم کوفته در گریل آفتاب
 و در گریل سرکه انگوری کهنه با تش ملاک در دیگ سنگی
 بخمیسانند تا نصف وزن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاد
 باشد بهتر است پس سرکه را صافی نموده داخل کنند در آن
 شکر سفید صافی مقدار یک بگر داند و کبچین را با
 اصلنج باشد و گلکند کفایت نکند و با تش ملاک بقوام
 آورند فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند و شربت

پانزده درم تا بست درم و ده روز استعمال نمایند و تکیه
 داده شود و در بدن بسیار باشد و در نسخه دیگر این کبچین
 ترب سفید ده درم و نیم و اصل است و تخم فرخ خشک زربادریج
 و در ریج داخل نیست و در نسخه که بعد از این ذکر میشود
 و این ادویه داخل است لکن با این هر دو نسخه اختلاف
 دارد کبچین افیمونی مذکور به نسخه دیگر صفت آن افیمون
 ده جز و بنفاج پوست تراشیده نیم کوفته ترب سفید محکوم از هر یک
 شش جز و گاو زبان پانزده جز و بر سیادشان ابر سیاد تخم کاسنی
 اسطوخودوس تخم کثوت پوست تخم کاسنی از هر یک
 پنج جز و حاشا و فاق کما فیطوس از هر یک چهار جز و
 تخم بادریج تخم بادریج نیم تخم فرخ خشک بادریج نیم
 درم تخم عقری البهن سفید سافج هندی سنبل الطیب قاقله
 کبار از هر یک سه جز و مجموع را در آب و سرکه بخمیسانند
 یکبار زوز پس بخمیسانند آن مقدار که وزن سرکه باقی ماند
 گلکند آفتابی بوزن مجموع ادویه در آن حل نمایند صاف
 نموده اگر احتیاج باشد قدری شکر سفید که طعم آنرا
 ببرد داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده
 در شیشه نگاهدارند کبچین افیمونی که قدس بنفشه
 بلنا مانع از برادر جمیع امراض سوداوی و خصوص قنطریه
 آشامیده شود یا با مار الجبن صفت آن افیمون بنفاج
 سنالکی از هر یک ده درم گاو زبان شاهتره بادریج نیم
 گل گاو زبان اسطوخودوس تخم خیارین پوست تخم
 کاسنی پوست تخم رازیانه اصل السوس مخصوص گل نقش
 گل نیلوفر قنطریون و تخم از هر یک پنج درم غلاب بخمیسانند
 از هر یک ده دانه پستان است دانه ادویه را سواخته
 افیمون در یکصد و نود درم سرکه انگوری و بنفشه
 آب بخمیسانند پس بخمیسانند آن مقدار که دو صد درم از سرکه
 و آب باقی ماند پس افیمون را در صر که کتان بسته در آن
 اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند متصل کبچین را
 با مالند و بنفشانند و در کفنی صافی نموده بگزید و کبچین
 خراسانی بنفشه و بنفشه شکر سفید ده درم گلکند آفتابی
 سرکه بنفشه درم در آن حلقه ده صافی نموده بقوام آورند
 شربت و ادویه با مار الجبن بنوشند صفت این نسخه دیگر

دیگر از سبب میل در ذخیره گفته که این سبب نافع است
از برای مالتویا برگاه استفرخ کرده شود بارالیتون
از این سبب صنعت آن ملک بندی ایتیمون هلیله ساه
شکر سفید هم را در سرکه انگوری کهنه و آب بخسینانند و از
سبب سبب سبب از آن سبب سبب مارالیتون فراگیرند سبب
ایتیمونی دیگر نافع از برای اراض سوداوی صنعت آن
ایتیمون اقرطبی ده مثقال سبب پست تراشیده نیمکوه
اسطوخودوس از هر یک نیم کاه و زبان بادرنجبویه از هر
یک درم ایتیمون را علاوه در پارچه کتان فی سبب سبب
باقی ادویه یک شیار و در هر یک من سرکه و آب
یک من بخسینانند و در دیگر بخسینانند تا به ثلث رسد سبب
بالند و بفشارند و با لاند پس قند سفید چهار یک
من داخل کرده با آتش ملائم بخسینانند تا قریب بقوام
حد پس مره ایتیمون را داخل کرده یکد و جوش دیگر او
متصل نسبه ایتیمون را بست بالند و بفشارند و در
کرده سبب سبب را در شیشه کرده نگاه دارند شربت ده مثقال
و در شیشه دیگر این سبب خرق سیه کینقال داخل است
سبب سبب ایتیمونی دیگر صنعت اسطوخودوس را از برای
شاهتره از هر یک پنج مثقال ایتیمون اقرطبی سناسکی
سبب پست هلیله زرد از هر یک ده مثقال ادویه را
سوا ایتیمون نیم کوفته در سرکه انگوری پنجاه درم و
و صد درم در آب یکد و یک شب بخسینانند پس بخسینانند
چون قریب بقوام قند سفید کین تریزه داخل کرده بخسینانند
چون قریب بقوام ایتیمون را کوبیده در کسبه کتانی کرده
سبب سبب را فرو آورده کسبه را بالند تا قوت و شیر آن
بر آید سبب سبب را با لاند شسته بفشارند و در کنند
و سبب سبب را با آتش نموده بقوام آورده سرد کرده در شیشه
نگاه دارند و اگر بعد از قوام آوردن کسبه را به صورت در آن
بالند تا شیره آن بر آید و چون تمام شیره آن بر آید
بفشارند و کسبه را دور کرده سبب سبب را نگاه دارند صنعت
آن ایتیمون سبب سبب از هر یک درم لسان الثور نیم
بادرنجبویه درم خرق سیه ده و درم ایتیمون را در
کسبه کیند و خرق نیمکوه و سبب سبب نیمکوه را در کسبه

دیگر و جمله را در کسبه درم سرکه انگوری دو صد درم
سبب سبب نصف رسد و کسبه ایتیمون را در وقت افکند
و فرو آورده و کسبه را ایتیمون را بالند تا سبب سبب
صافی نموده با یک من قند سفید سبب سبب سبب سبب
مستعمل در مالتویا با مارالیتون دو قسم و سبب سبب
البتة و دو قسم سوداوی بعد از قند اگر استعداد تمام با
و الا پیش از قند صنعت آن ایتیمون سبب سبب پست
تراشیده از هر یک ده درم خرق سیه نیم کوفته یک
مثقال سبب را علاوه در کسبه کتان کرده یک شیار و در
در سرکه انگوری نیم من بخسینانند و در دیگر نیم من آب
داخل کنند و مره ایتیمون را بر آورده همه را با آتش ملائم
بخسینانند تا نصف رسد پس مره ایتیمون را داخل
کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش برگرفته مره را بر آید
بسیار بالند و بفشارند و در کنند و یک من دریم شکر
داخل کرده بقوام آورد سبب سبب ایتیمونی دیگر که گفته شد
نگاه دارند صنعت آن از برای مالتویا و دیگر اراض سودا
و از برای سبب سبب و صرع سودا و سبب صنعت آن ایتیمون
نیم کوشش نیم کاسنی پنج کاسنی اصل السوس از هر یک
پانزده درم ترید سفید سبب سبب از هر یک شش درم بر آید
شان پنج درم گاه و زبان پانزده درم جاش از دفا
شک گمانیوس از هر یک چهار درم نیم بادرنجبویه نیم
فرخ شک رر بناد و در پنج عرق سبب سبب سبب سبب
و سفید سبب سبب قاقله صغار از هر یک سه درم ادویه
انچه کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک شیار و در سرکه
انگوری کهنه مقدار هفت رطل بخسینانند و در دو درم
هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده با آتش بخسینانند
چون مقدار سرکه باقی ماند و گل قند آفتابی یک عدد
نست درم و همین مقدار شکر سفید در آن ملکه کرده مگر
صافی نمایند و با آتش نیم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل
از سبب سبب درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
ایتیمونی منقول از محبات حکیم ابراهیم قس ابن حکیم
اثر شریف علم محل شاه سلیمان صنعت آن ایتیمون
سناسکی سبب سبب پست هلیله زرد از هر یک

در مثقال نیم اسطوخودوس را زبانه تخم شاهتره از هر یک
پنج مثقال دریم کوفته یک شیشه سرکه انگوری یک چهارم
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بخسینانند و صافی نموده یک چهار یک من ترید سفید داخل
کرده بقوام آورند شربت از یک ادویه تا سبب سبب سبب
ایتیمون یعنی خمر ایتیمونی نیم کوه و نافع از برای مالتویا
و جمع اراض سوداوی صنعت آن بگیرند ایتیمونی
رطل و در چند کسبه کتان کرده همه کسبه را در چهل رطل
و در چند کسبه کتان کرده در نیم کنند و شش شیار و در
تا برسد استعمال نمایند قرص ایتیمون که آشامیده شود
با مارالاصول از برای سبب سبب سبب سبب سبب
ایتیمون اقرطبی ده درم ترید سفید مثل آن سبب سبب
این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را
با این مارالاصول بخسینانند صنعت آن پست پنج کاسنی
نیم کوفته سبب درم نیم کاسنی نیم درم نیم کوشش شش درم
عنا ببت عدد سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
دیگر شانزده درم است ادویه را در چهار رطل آب جوش
تا به نصف رسد پس با لاند و در سه روز بخسینانند

فصل در بیان مبطون خاتیکه اصل و غمود

در اینها ایتیمون است

مبطون ایتیمون مستعمل در صرع و لسان سودا
باید که بوده باشد بخسینانند این ادویه صنعت آن ایتیمون
اسطوخودوس شاهتره پست هلیله کالی ترید سفید سبب سبب
لسان الثور مقوی مثل ایاج فیه و غار لیتون و حجر
ارمنی و حجر لاجورد و غذا در ایام نوشیدن این مبطون خود
آب گوشت فربه متوبل و مقوه مثل زیره و دارچینی و
قرنفل باشد اما لفل و خردل و غذا های او باید که نباشد
مبطون ایتیمون غار لیتونی منقولی از کامل الصناعت
مستعمل بلغم و سودا و نافع از برای سبب سبب و صرع و عاوت
بشارکت رملین و برین و سبب ریح غلیظه شیشه فاسد
که از آن عضو مکتفی بدین گردد و موجب سده شود صرع
بهر سردی که در تحت عشا محل نمفت آید صراع حادث شود
و صنعت آن پست هلیله زرد هفت مثقال پست هلیله کالی

انج شغال هلیله سیاه پوست هلیله آله منقه از هر یک سه
شغال موز منقه بیست دانه آلو کخارانی ده دانه گل
گاؤ زبان کبابه صینی غافث بادرنجبویه اسطوخودوس از
هر یک دو درم بسفنج فستق یک درم و نیم تربه موصوف
ندر یک درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی
کنند و ده شغال ایتیمون قرطبی در صره منقه داخل کرده
و دوجوش دیگر داده فرو آورده ایتیمون را نیکو بالند و
بشارند و در کنند غار لیتون یک شغال دران حل
کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید یک
غار لیتون یک شغال بعسل سیسته باشند و کعبه صافی
جنون و مالینو یا صبر سقوی نیم شغال خرق سیاه ده
دانه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای
صبر و خرق شحم غلظ دو دانه اضافه نمایند مبلوغ
ایتیمون غار لیتون منقول از جامع امین الدوله اتوی
نسخه کامل المصنعه به صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابی از هر یک هفت شغال هلیله سیاه پنج شغال
هلیله آله منقه از هر یک سه شغال آلو کخارانی بیست
دانه تمر هندی منقه از حب و لیف هفت شغال موز
منقه بیست دانه سنای چهار شغال گل سبغ سنبلین
رومی گیاه غافث و اگر نباشد گل آن خوب است شکار
باد آورده از هر یک سه شغال اسطوخودوس کمافیوس
کماؤریوس از هر یک دو شغال گل گاؤ زبان بادرنجبویه
هر یک سه شغال فر نفل سانج هندی از هر یک شغال
نم فر خشک بادرنجبویه از هر یک یک درم رازیانه امین
از هر یک یک شغال بسفنج فستق دو شغال خرق سیاه
نیم شغال ترب سفید مدبر یک شغال در شش رطل آب
بجوشانند تا ربع بماند ایتیمون هفت شغال داخل کرده فرو
آورند و از ایتیمون را بالند تا مبلوغ سر و شود و بشارند
و در کنند و مبلوغ را صافی نموده غار لیتون شش سفید صبر
سقوی از هر یک نیم شغال یک قطعی لاجورد غیر منقول
از هر یک دو دانه شحم غلظ یک دانه نیم شکر سفید هفت
شغال مجموع را کو بیده دران حل کنند و سه حصه نمایند و هر
روز یک حصه را بنوشند و اگر خواهند اخراج صفر کنند و قوی

مشوید و دانه گ نیر داخل نمایند مطبوخ ایتیمون مستعمل در
سر سام سوداوی از برای اسهال سودا صنعت آن
ایتیمون قرطبی شدرم سنای ورق گلشن از هر یک چهار درم
سرفشه گل نیلوفر اسطوخودوس از هر یک سه درم تخم
کاسنی اصل السوس بر سیادشان از هر یک دو درم
آلو کخار سیاه غاب از هر یک ده دانه گاؤ زبان شاهره یک درم
نم گوشت از هر یک یک شغال برستور مقدر مطبوخ تا
بزنند و صافی نموده غلوس خیابنبر شازده درم گلشن
آقانی دو درم مالیده مالیدنی قوی و مرتبه دیگر صافی
نموده بچکانند دران روغن بادام شیرین بوزن دو درم
و نیم بنوشند و منداوران است که بیاضا مانند در صاحب
این علت را در ایام منصف و مسهل آخر روز جلاد فرافزیده
از شربت گاؤ زبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب و عرق
بید مشک و تخم ریحان و تخم بالنگو یا اسپرزه و تخم
فر خشک و بیاضا مندر در روز مسهل آخر روز جلاد فرافزاید
نبات محلول در گلاب و عرق گاؤ زبان با تخم ریحان و
تخم بالنگو مطبوخ ایتیمون سه درم سودا است و با نفع
است از برای و دارد و سرد سودا و چون اشامده شود
بعد از نفع تمام و نیز نافع است از برای مالینو یا سیاه
آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابی هلیله سیاه
کشنیز خشک از هر یک چهار درم بسفنج فستق پوست
تراشیده نیم کوفته سه درم ترب سفید مدبر دو درم سودا
از حب ده درم آلو سیاه ده درم ایتیمون پانزده
درم ایتیمون در پارچه کتان بسته ادویه را بدستور
ملج نموده در آخر ایتیمون را دران اندازند و دیگر را
فرو داده کرده کیسه را دائم بالند تا تمام قوت ایتیمون
بر آید و چون سرد شود کیسه را فشرده و در کنند و مطبوخ
را صاف نموده صبر سقوی سه درم یک درم دران
حل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ ایتیمون قرطبی
نفع از برای ماخلویا که حادث از احراق صفر او
مالینو یا سیاه مراتی حادث از حرارت صنعت آن
غاب پانزده دانه پستان بیست دانه آلو کخار سیاه
فر هفت دانه تمر هندی منقه از حب و لیف ده درم

گل نیلوفر سه درم گل نیشه نیم درم سنای پوست هلیله
زرد از هر یک پنج درم تخم کاسنی یک شغال هلیله سیاه یک
منقه تخم خطی سفید از هر یک چهار درم بسفنج فستق
پوست تراشیده مرصوف شدرم ایتیمون از چهار درم
تا هفت درم برستور مقدر طبع نمایند و باید برستور مقدر
خراسانی پاک کرده بیست درم غلوس خیابنبر پانزده درم
و بالند و باید بالند و روغن بادام شیرین در برستور مقدر
از هر یک یک درم داخل کرده بنوشند مطبوخ ایتیمون
دیگر که زیاده است نفش از برای مالینو یا سیاه
محقق از هوا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابی پنج درم بسفنج فستق پوست تراشیده نیم کوفته
درم اسطوخودوس گل نیشه از هر یک چهار درم ایتیمون
پوست هلیله زرد کابی بسفنج را در شش رطل آب
تا به یک رطل و نیم برسد اسطوخودوس و نیشه را از اضاف
باز جوش دهند تا به یک رطل رسد پس ایتیمون در کیکالی
کرده سر آنرا بسته دران اندازند و دوجوش دیگر داده
آورند و کیسه را خوب بالند تا شیره قوتش بر آید و باید
کیسه را بشارند و در کنند و مطبوخ را صافی نموده
اول مرتبه غار لیتون سفید و ثلث درم صبر سقوی
یک درم یک هندی نیم درم خرق سیاه ربع درم کوفته
بجته بکباب بکوی سرشته حب زرد فرو برند بعد از دوجوش
مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ و حب مستعمل نشی از
مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا گفته که منداوران
است که اشامیده شود این مطبوخ و حب بعد از نفع
ماده بعد از اشامیدن آن سه روز استراحت کرده
شود و درین سه روز مفرحات و مرطبات تناول
و بعد از آن مطبوخ و حب استعمال نمایند و باز سه روز استراحت
نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ و حب
بکار برند و همین دستور را قاع ماده بکلی شود مطبوخ ایتیمون
دیگر نام از برای مالینو یا سیاه حادث از خلط سودا که حقیقه
مال برودت با حادث از سودا کلمنی صنعت آن
هلیله سیاه درم بسفنج فستق پوست تراشیده مرصوف
سنای نیم درم ترب سفید تراشیده مدبر چهار درم اسطوخودوس

ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افیتون از هر یک درم
 مجموع را سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افیتون
 را در کیسه کتان گذاشته در آن اندازند و جوش دیگر داده
 فرود آورند و کیسه را دانه کماند که قوت و شیرۀ آن کبر
 در زمانه که مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده و در کنند و
 مطبوخ را اگر کم کرده صافی نموده سه ساعت قبل از نوشیدن
 مطبوخ چوب مذکور در نسخه قبل باب گرم بخوراند و بعد از
 سه ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتونی
 در اسهال سودا کند صنعت آن بلیله سیاه هندی پوست
 بلیله زرد دانه هر یک ده درم شاتره هندی درم سنابل سیاه
 ده درم انیسون رومی بنباج فستق ترب سفید درم مروض
 خشخاش غاف برگ شاه سفرم تخم بادرنجبویه تخم فرنگشک
 تخم گاوزبان کما فیطوس کما ذریوس از سه یک درم درم
 سیاه مروض بخورم مویز طائفی از حب بیت درم مجموع
 در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل و ربع رسد پس داخل
 کنند در آن افیتون کوبیده چهار درم و از آتش فرود
 آورده بنوشند از آن دقت رطوبت پس اگر قوی نشود تکرار
 بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ بدو ساعت حب
 مزبور در نسخه محمد موس بن زکریا فرود برند با ضافه یک
 لاجورد مغشول مطبوخ افیتون دیگر که نفع آن از برای
 مایحویا سه حادث از احتراق صفرا زیاده است از برای
 اقسام آن صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله
 کابلی بلیله سیاه از هر یک چهار درم بنباج فستق سه درم
 ترب سفید درم مروض درم مویز طائفی دانه بیرون آورده
 سه درم آلو سیاه فربه فارسی ده دانه افیتون قرطبی
 پانزده درم بتور مقطر طنج نموده صافی نمایند و اول مرتبه
 حب مزبور در مطبوخ افیتون محمد بن زکریا فرود برند
 و بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتون دیگر که نفع
 از برای جمع اقسام مایحویا صنعت آن پوست بلیله
 کابلی اسطوخودوس افیتون از هر یک ده درم بنباج
 فستق پوست تراشیده نمکوفه بخورم ترب سفید درم چهار
 درم مویز طائفی دانه بیرون آورده درم در نسخه این
 مطبوخ سنابل هندی درم داخل است بتور مقطر طنج نموده

صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ که ساعت
 در نسخه محمد بن زکریا فرود برند و بعد از سه ساعت
 مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتونی مستعمل در مایحویا که
 حادث از احتراق خون یا از احتباس خونیکه معباد بود
 جریان آن چون حیض و خون بواسیر سرگاه آشامیده
 شود بعد از فصد تجمل یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد
 صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون بواسیر با
 صنعت آن افیتون قرطبی ده درم پوست بلیله زرد پوست
 بلیله کابلی اسطوخودوس منقعی از هر یک ده درم بنباج
 فستق شاتره سنابل از هر یک بخورم اجزا اسواسه
 افیتون سه رطل آب بنهند تا به یک رطل رسد پس افیتون
 در آن اندازند و جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه
 افیتون را متصل بکند تا شیر و قوتش بیرون آید و چون
 مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند و در کنند و مطبوخ را
 نموده بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سردار و این
 مطبوخ میکنند سرگاه سودا غلیظ باشد و بدوده باشد حرق
 از دم منقعی که درم غار لیون سفید و درم ترب سفید درم
 بادام شیرین چوب نموده و درم صبر مقطر و دیگر نمک
 و اگر خواسته باشند اجزای سردار و را کوفته بجلاب سگری
 سرشته حب ساخته اول مرتبه فرود برند و بعد از دو ساعت
 مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتون مسجی نفع از برای
 مایحویا سه مویز طائفی ده دانه افیتون هندی پوست
 بلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده
 بیاشامند مطبوخ افیتون که اخراج سودا کند و نافع
 است از برای مایحویا و نیز سفید است از برای
 قوبا و حرب و هق اسود صنعت آن بلیله سیاه اسطوخودوس
 مویز طائفی دانه بیرون آورده افیتون قرطبی از
 هر یک ده درم بنباج فستق پوست تراشیده مروض
 سنابل از هر یک ده درم ترب سفید درم چهار درم مجموع
 اسواسه افیتون در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل
 آب پس افیتون را انداخته و بجوش دیگر داده فرود
 آورند و بکند تا شیر و قوتش بیرون آید پس کیسه افیتون
 را بفشارند و در کنند و مطبوخ را اگر کم کرده صافی

نمایند پس بگیرند غار لیون سفید و دقت و درم
 هندی نیم درم غار لیون سیاه ریح در سه کوفته بخته حب
 ساخته اول مرتبه فرود برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را
 بیاشامند و اگر غوث از غلظت خرق باشد آنرا دور کرده
 عوض آن لاجورد و حجار منی داخل نمایند مطبوخ افیتون
 دیگر نافع از برای مایحویا و جمع امراض سوداوی مانند
 حرب قوبا و هق اسود و سرد جدام و آتشک و جنون
 صنعت آن بلیله سیاه ده درم بنباج فستق بخورم سنابل
 اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گلشن چهار درم
 گاوزبان بادرنجبویه از هر یک درم انیسون رومی از برای
 درم ترب سفید درم نیم درم زنجبیل نیم درم بتور مقطر بخورند
 در آخر افیتون قرطبی همدرم و کیسه کتان گذاشته سر آنرا
 بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه افیتون را دانه
 کماند تا تمام قوت و شیرۀ آن بیرون آید پس کیسه را فشرده
 و در کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند خرق اسواسه
 هق سفید لاجورد مغشول یک رطل افیتون از هر یک دو دانه اگر
 خواسته باشند اقوی باشد بنفشه اند بر این اجزا صبر مقطر نیم
 خط از هر یک دانه اجزا را کوفته بخته بجلاب سگری
 ساخته پیش از مطبوخ بدو ساعت فرود برند و بعد از آن
 مطبوخ را بیاشامند مطبوخ افیتون دیگر صنعت آن
 پوست بلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس مویز طائفی از هر
 یک چهار درم بنباج فستق سه درم ترب سفید درم نیم درم
 زنجبیل یک دانه افیتون قرطبی چهار درم بتور مقطر طنج نموده
 صافی کرده بنوشند مطبوخ افیتون دیگر مسهل سودا و بطنم و
 حرق و نافع است از برای دسواس سودا و مایحویا و جنون
 و سایر امراض سودا و صنعت آن پوست بلیله زرد پوست
 بلیله کابلی بلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آلمه منقعی از
 هر یک بخورم مویز طائفی مویز طائفی از حب ده درم آلو سیاه
 دانه گاوزبان بادرنجبویه خشخاش غاف اسطوخودوس از هر یک
 چهار درم بنباج فستق پوست تراشیده نمکوفه درم مجموع
 را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب
 بقیانده پس بگیرند افیتون پانزده درم درم درم کماند
 بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه را دانه کماند

چون قوتش را یکسره رافشده در کنند و مطبوخ را
صافی نموده اضافه آن نمایند یکدم غار لقون مخلوط بیاغ
مطبوخ افیمون دیگر اخراج سودای محترق از بنم کنند نافع
است از برای مالخویا که حادث از ان ضلالت آن
را زیاده انیمون از هر یک یکدم بلبله سیاه پوست بلبله
کابلی از هر یک ده دم پوست بلبله آله منقه از هر یک چهار
درم آلو سیاه فربه بیت دانه تمر هندی منقه از حب
ولیف ده درم مونیر طافنی منقرا از حب بیت درم انستین
برگ غافث گا و زبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم فوفه خشک
از هر یک چهار درم سنابل منقرا درم گلشن درم اسطوخودوس
خودوس کما فیطوس بنفاج منقه از هر یک سه درم ساج
هندی در نقل از هر یک یک درم اجزا را کوفتنی است
نیکوفه در سه رطل آب بنیساند پس بجوشانند تا به یک رطل
و نیم رسد پس شش درم افیمون را در کسبه کتانی کرده ملطوف
بسته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده فرد آورند و
و آن کسبه را بالند تا تمام قوتش مطبوخ یازده شود و شیره اش
بر آید پس کسبه رافشده در کنند و مطبوخ را صافی نموده غار لقون
سفید صبر سقراطی لا جور و مغول از هر یک دودانگ تخم
خطل یک دانگ و نیم کوفته بخیه بکلاب سکره سرشته
حب ساخته پیش از آشامیدن بدو ساعت فرو برند و مطبوخ
را بشکر سفید دوا قیه شیرین کرده بیاشامند مطبوخ افیمون
و دیگر مهمل سودا و محترق او صف و بلغم و نافع است از برای
امراض سودا و غیصه سودا و مالخویا و سودا و اسودای
صنعت آن گا و زبان سرشته گل نیلوفر شاه تره بادرنجبویه
اسطوخودوس بر سیادشان از هر یک سه درم بنفاج
فستق اصل السوس پوست بنج رازیانه از هر یک دودرم
درم گلشن چهار درم سنابل منقرا درم پوست بلبله کابلی
پوست بلبله رزد بلبله سیاه هندی از هر یک چهار درم
مونیر طافنی منقی از حب پستان از هر یک سی دانه مجموع
را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بگیرند
افیمون بنج درم در کسبه کتانی کرده سر آنرا به بندد و در
مطبوخ انداخته بعد از آن مطبوخ را گرم کرده بر روی
فلوس خیار شنبه و ترنجبین و گلقد آفتابی از هر یک

پانزده درم صافی نموده بالند و بالاند دو درم غون
بادام شیرین داخل کرده نیم گرم نوشند مطبوخ افیمون
و دیگر مالخویا و امراض سودا و اسودای نافع است صنعت
آن افیمون در کتان بسته پوست بلبله رزد پوست بلبله
کابلی اسطوخودوس مونیر منقه از حب از هر یک چهار درم
بنفاج فستق سه درم تر بد سفید بر نیم درم زنجبیل
بگیرانگ سنابل منقرا درم مجموع سوای افیمون در
دو رطل آب بجوشانند تا دو حصه برسد و یک حصه بالند
پس افیمون را در ان اندازند و یک جوش دیگر داده فرد
آورند و صره افیمون را دایم بالند تا تمام قوتش مطبوخ
یازده شود پس شش درم و در کنند و مطبوخ را صافی نموده
نیم گرم نوشند مطبوخ افیمون که سید اسماعیل
ذخیره در باب مالخویا ذکر کرده صنعت افیمون
پوست بلبله کابلی اسطوخودوس مونیر منقه از هر یک
ده درم بنفاج فستق نیم گرم تر بد سفید بر چهار درم و
گا سه از برای تقویت اسهال آن سنابل منقرا
داخل کرده شود مجموع را در یک و نیم من آب بجوشانند
تا نیم من بالند صافی نموده مقدار شربت بعد معالجت
مطبوخ افیمون و انستین نافع از برای مالخویا و امراض
صنعت آن گا و زبان بادرنجبویه افیمون انستین و دیگر
از هر یک بقدر حاجت بنزد بتور مقرر بر روی فلوس
خیار شنبه مقدار بیت درم صافی نموده بالند بقوت و
بالاند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
نیم گرم نوشند مطبوخ انستینی بنسجه دیگر اقوی
از اول در نفع از برای مالخویا که مراجه صنعت
آن پوست بلبله رزد پوست بلبله کابلی انستین و دیگر
از هر یک دودرم تر بد سفید بر نیم درم آلو سیاه رزد
عد و تمر هندی منقه از حب ولیف ده درم هم را در
دو رطل آب بجوشانند تا به یک رطل رسد پس بگیرند و نیم
دو درم در پارچه کتان بسته در ان اندازند و جوش
دیگر داده فرد آورند و صره افیمون را بالند تا تمام
قوتش مطبوخ آید پس بنفشازند و در کنند و مطبوخ
را گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبه و مثقال ترنجبین

پاک کرده پانزده مثقال صافی نموده بالند بقوت و
بالاند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده نیم
مطبوخ افیمون با غار لقون متعل در استغفر بالله و مالخویا
و قیه سبب آن سودا و تمکن در سر باشد بعد از نفع مالخویا
آن صنعت آن پوست بلبله رزد پوست بلبله کابلی
کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقه از هر یک هفت درم
مونیر منقه از حب ده درم آلو سیاه ده دانه گا و زبان
بادرنجبویه برگ غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم
بنفاج فستق سه درم مجموع را در نیم رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و شلش رطل بالند پس بگیرند پانزده درم افیمون
و در پارچه کتانی کرده در ان اندازند و فرد آورند
کسبه را افیمون را دایم بالند تا تمام قوت آن مطبوخ
پس کسبه را بنفشازند و در کنند و مطبوخ را گرم نموده بالند
وصات نمایند غار لقون سفید یکدم داخل کرده نیم گرم
بیاشامند مطبوخ افیمون خواصی اسهال اختلاط و غده
کند و نافع است از برای مالخویا و سودا و محترق و صف
دخون صنعت آن پوست بلبله رزد پوست بلبله سیاه از هر یک
سه درم آلو سیاه ده دانه غلاب پانزده دانه مونیر
منقه از حب دوا سار تمر هندی منقرا از حب ولیف ده درم شاهر
چهار درم بنفاج فستق سه درم افیمون اسارون انستین
رومی سنابل از هر یک دودرم بتور مقرر جوشانند و صافی
نموده در روی ترنجبین پاک کرده دوا سار فلوس
پانزده مثقال رخیه بالند و بالاند و یک دانگ بر ان یک
مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند اگر اراده بقوت
اسهال آن باید که قبل از این مطبوخ بدو ساعت به
که فرا گرفته باشد از غار لقون نیم درم تر بد سفید بر بار
فیقا از هر یک یک مثقال کثیرا بگیرد انگ فزود برزد و در
مطبوخ را در سحر نیم گرم نوشند مطبوخ افیمون دیگر مهمل
سودا و محترق از بنم است و در بل مالخویا و حادث
از ان صنعت آن پوست بلبله کابلی کابلی شاهره مونیر منقه
از حب بنفاج فستق سنابل افیمون از هر یک بقدر حاجت
جوشانند صافی نموده شکر سفید بیت درم در الحله
تر بد سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چوبه

تاریقون ش سفید از هر یک یک گرم کوفته بر آن باشیم
نوشند در مطبوخ افیتون به نسخه ب نظر همین خندان
صفرا سے سوخته و باغ و در او دفع کنند و امراض سودا
را نافع باشد و صفت آن سنا کی هفت درم گسرخ
چهار درم افیتون در کتان بسته پوست بلیله زرد بلیله سیاه
از هر یک پنج درم بسفنج فستق اصل السوس را زیاده
از هر یک دو درم اسطوخودوس بر سیاهوشان شاتره
کا کوزبان بادرنجبویه فستق اسطوخودوس از هر یک سه درم و نیز
در فستق سیستان از هر یک سی دان و در کتان رطل آب
بجو شانه تا به تیر آید و صاف کرده گلخانه آفتابی ده
درم مغز خیارشور بر روغن گاو چرب نموده در تخمین از هر
یک پنج درم در آن حل کرده بنوشند و مطبوخ افیتون نافع
از برای قطرب و مایا و دوا را لکلب و جمیع اقسام خون
و دواس و جمیع امراض سودا و چون در اقسام آن
زیاده شود بعد از قصد و این مطبوخ مسهل اخلاط حترقه
است و صفت آن سنا کی هفت درم گسرخ فستق
گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم کا کوزبان
بادرنجبویه از هر یک سه درم پوست بلیله زرد پوست
بلیله کابلی بلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله
آلومینه بسفنج فستق پوست تراشیده همه را نیم کوفته
اسطوخودوس از هر یک سه درم ترب سفید بر دو درم
اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کثوث شاتره
از هر یک سه درم گسرخ منزوع الاقلام افیتون از هر یک
هفت درم موزینگی از حب چهار درم مجموع را سوای افیتون
در شش رطل آب بنزد تا بدو رطل برسد صافی نموده پس
افیتون در کتان بسته را در آن اندازند و بکوش و دیگر داده
فرد آردند و بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس کیسه
افیتون را نیکو باندند تا قوتش با طره بیرون آید پس
از آن بقوت مایده بشارند و در دو رطل کنند و مطبوخ را
صافی نموده گرم کرده بر سر کفوس خیارشور و ترنجبین و خر
بندی از هر یک بیست درم ریخته بماند و بجز قیله
المنج یا لایند و بکشد بر آن وزن یک مثقال روغن
بادام شیرین و تخم مایا شامه و مطبوخ افیتون که فنج

سودا و نیکو است از برای مایه لیا و قو با و حرب و حق
ادرا در سارا امراض سودا و به صفت آن بلیله سیاه
اسطوخودوس موزینگی از حب افیتون از هر یک ده
درم بسفنج فستق پنج درم سنا کی هفت درم ترب سفید
چهار درم مجموع را سوای افیتون رسته رطل آب بکوش
تا به یک رطل رسد پس صافی نموده بکشد بر آن افیتون
را و یک شب بگذارد و در روز دیگر صبح بماند و مرتبه دیگر
صافی نموده قوت آن نمایند با این ادویه غار لیتون
سفید و ثلث در سه صر سقوی زرد یک درم کاسنی
نیم درم خر قی سیاه ربع درم کوفته بکباب سکری سرشیرین
از مطبوخ لیه ساعت فرو برند و بعد از ساعت یک رطل
مطبوخ را بنوشند و اگر خونت از غلظت غرق اسود باشد
از اسطوخودوس داخل کنند یا قاف مقام آن چهار درم و غلظت
کند مطبوخ افیتون و دیگر نافع از برای مایه لیا و قو
در دمت شرب حمر و صفت آن افیتون چهار مثقال
گل کا کوزبان گل فستق اصل السوس بادرنجبویه گل سرخ
سنا کی از هر یک دو مثقال موزینگی بیست دان و ادویه را
سوای افیتون بر دو درم و بکوشند تا ثلث بماند صافی
نموده افیتون را در کسه کتان بسته در آن اندازند و یک
شب بگذارند و صبح گرم نایه خیارشور بخوش نیاید و کسبه
بر مایه بشارند و در دو درم ترب سفید با شکر هر کدام یک
پانزده مثقال داخل کرده بنوشند و مطبوخ افیتون
از برای اسهال سودا مستعمل در صدار سودا و بعد از
باده و صفت آن افیتون بسفنج فستق اسطوخودوس
بادرنجبویه شاتره از هر یک چهار درم موزینگی بیست
جوشاننده فلو س خیارشور ترنجبین از هر یک ده مثقال
در آن داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
یک درم بر آن بکشد اول مرتبه لاجور و مغسول و در آن
بکباب سکری سرشته حب خسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ
را بنوشند و مطبوخ را بنو قوی النفع از برای اسهال و غیر
سودا مستعمل در صدار عاوت از اخلاط غلیظه غریبه و
صفت آن افیتون هفت درم موزینگی بیست درم و در
یکمن آب بنزد تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایرج از کتانیس دیگر نیم مثقال در آن حل کرده بنوشند
مطبوخ افیتون قوی فرموده اند که از احتراق سید الحکما رو
استاد از طبایر میر محمد باوی والد ماجد فقیر است قدس سره
مسهل و مخرج اخلاط مره محترقه و نافع از برای جمیع امراض
سودا و مایه لیا و قو و دواس و خون و صر سودا و سه
و غیر اینها و صفت آن افیتون در کتان بسته سنا کی از
هر یک هفت درم کا کوزبان شاتره بسفنج فستق پوست
تراشیده نیکو کوفته اسطوخودوس عود الصلیب قطور لیتون
بادرنجبویه گل فستق گل نیلوفر غناب الشلب بر سیاهوشان
پوست پنج کاسنی پوست پنج با دیان اصل السوس تخم کاسنی
تخم خیارشور تخم خرنوبه پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی
بلیله سیاه گل سرخ منزوع الاقلام از هر یک دو مثقال عود
ده دان سیستان صیت وانه اجزا را با پنجه کوفتی است و بکوشند
مجموع را سوای افیتون در سه رطل آب بکوشند تا آن مقدار
که یک صد درم آب باقی ماند صافی نموده صر افیتون را
مالیکه بصور گرم باشد در آن اندازند و یک شب بگذارند
و صبح صر را نیکو باندند و بشارند و در دو رطل و مطبوخ را
نیم درم فلو س خیارشور ترنجبین از هر یک ده از ده مثقال
شیرشت خراسانی گلخانه سکری آفتابی از هر یک ده مثقال
در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک
مثقال بر آن بکشد بنوشند و اگر خواهند که در اسهال
قوی باشد شب خواب حب لاجور یک مثقال سودا و روغن
بادام شیرین حرب نموده بمجون نخلخ دو مثقال برشته
حب ساخته بوق نقره و بچیده آب گرم فرو برند و مطبوخ
را بنوشند و غذا وقت ظهر بخورد آب یا قیله شور با و شب
قلیه جلا و باشد و مطبوخ افیتون که بعد از نفخ ماده اسهال
بان نافع است از برای صر سودا و به صفت آن
افیتون افریطی کا کوزبان شاتره بسفنج فستق بادرنجبویه
اسطوخودوس بلیله سیاه از هر یک یک مثقال سنا کی چهار
مثقال موزینگی بیست دان افیتون را در کتان بسته
بگذارند و باقی ادویه را در دو رطل و نیم آب بکشد تا
ثلث بماند صر افیتون را در آن انداخته بماند و در دو درم
مستعمل صر را بماند تا سرد شود پس صر را فشرده و در دو رطل

باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شیر و ترنجبین پاک
 کرده از هر یک پانزده مثقال کرده بمالن تا تمام شیر
 خیار شیر جدا شود پس بپالانید و یک مثقال روغن انار
 شیرین داخل کرده اول مرتبه لاجورد مغشوف و درگاه
 بجلاب سکه سرشته حبخته فرو برد و از عقاب
 مطبوخ نیم گرم را بنوشند + تقویم افیتون نقول از تده
 اطباء سهل مره سودا است در نهایت قوت به
 خمری که موجب ضعف شود + صفت آن بگیند تخم
 افیتون ده درم و در پاره کانی بسته در دو مثقال سکه
 شراب انگوری یک شب بخساند و صبح کیه را مالند
 و انشوده دور نمایند و شراب را صافی نموده باهر یک از
 شراب بنفشه و شراب در دکر یک اوقیه در روغن
 بادام شیرین یک درم باشد و غذا قیمه خور با گوشت
 جوان مرغ باشد و الطافی از قدما چنین نقل کرده که بگیند
 یک پل تخم افیتون را در سی رطل شراب انگوری بخساند
 و بگیند تا چهل روز بگذرد پس هر روز دو مثقال رطل از آن
 بنوشند و این نسخه را طاکر متبر است + مارا الجبن افیتونی
 بر توتور قدما بدانند که قدما س اطباء در کتب خود نقل نموده
 که چون بگفته هر روز ده درم افیتون را در نیم رطل شراب
 و تازه و شیر یک شب بخساند و صبح بمالند و فشارند
 و صافی نموده پانزده مثقال سنجبین صادق المحمضه داخل
 کرده چون بریده شود در کپاسی اندازند تا تمام آب آن
 بچکد پس آنرا بنوشند و جهت رفع نقصان و بالیو لیا و چون
 و امراض سوداوی و تشنج به نهایت مفید و مجرب است
 و نیز نافع است از براسه صلع سودا و س +

**فصل در بیان معالجه که اصل و عمود
 در آنها افیتون است**

معجون افیتون بر یکی این معجون را یک از بخاشند
 بجهت بخیل برشته مالیت نموده نافع است از برای بالیو لیا
 و سودا و فرغ + صفت آن افیتون اسطوخودوس از هر
 یک ده درم و در نسخه دیگر افیتون پانزده درم است و لیل
 سیاه بندی نیست درم خربق سیاه جلیل گا و زبان
 سفرم از هر یک پنج درم و قشقل و درم با درنجوبه پوست زرد

از ترنجوب خشک از هر یک سه درم خربق سفید اصل
 یک یک درم و در نسخه دیگر بجای خربق سفید و سگ اصل جویند
 سگ ملک بهمان وزن است مجموع را کوفته بکش و
 مصفیه معجون سازند شربت و دو مثقال معجون افیتون
 را در نفع از برای بالیو لیا سوداوی صنعت آن
 افیتون ده درم کوفته در سی کم مویر منقعه بشند و بگویند
 روزی یک درم تا ده درم تناول نمایند + معجون افیتون سودا
 و بغم و فضول رطبه را از بدن و در مع پاک کند و بالیو لیا
 و جنون و بهوشی و لسیان را مفید است + صفت آن
 افیتون غار لقون سفید لسیان قشقه سناریکی ترنجوب
 و بر از هر یک پنج درم اسطوخودوس لسان الثور از هر
 یک سه درم با درنجوبه رنگ کابی قشقرخ خشک حبه
 ارمنی لاجورد از هر یک دو درم خربق سیاه یک درم مجموع
 کوفته بخیل معجون سازند شربت و درم تا ده درم است

**فصل در بیان مغلایا سیکه اصل و عمود در
 آنها افیتون است**

مغلایا افیتون نافع از براسه بالیو لیا و اقیه
 مزاج بسیار گرم باشد + صفت آن گا و زبان با درنجوبه
 افیتون رومی از هر یک دو درم جو شانیه در آخر سه درم
 افیتون را در قهر کانی بسته در آن اندازند و فرو دارند
 کیه را مالند و فشارند و در کنند و مغلایا را گرم کرده
 بر روی فلوس خیار شیرینست درم صافی نموده روغن انار
 شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند یعنی افیتون مستعمل
 و در صلع سودا و س از براسه نفع دارد سودا و کپاسی
 صبح بنوشند تا آنکه نفع در قاروره ظاهر شود پس مصلحات
 قناسیه اسهال سودا نمایند صنعت آن افیتون و در
 کمان بسته گا و زبان سفید قشقه شانه و اسطوخودوس
 با درنجوبه از هر یک دو مثقال و نیز منقعه سیت عدد آلودی
 سیاه بزرگ دانه کمیت دانه شب در یک پل آب بخسانند
 و صبح بخشانند و در براسه افیتون تا آب نصف
 بر روی افیتون صاف نموده شب بخشانند و صبح نیم
 نموده کیه را بخوبی مالند و فشارند و در کنند و ترنجبین
 فراسانی پانزده مثقال در آن حله کرده صاف نموده

نیم گرم بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند و بنوشند
 الفه و فتح قاصد سکون را میمل و کسر با سه موده و نم با
 شناه تخم تانه و سکون داد و لون از بریون داریون
 و فریون و فریون نیز گویند و بر روی افیتون بر روی
 نوین به سه مثانه تخم تانه و بوزلی اکمل بنفشه و قاشق بنفشه
 نیز بوزلی حافظ النمل و حافظ الاطفال و کرش الغنم و سونا
 خلاش و تا کوب نیز گویند و در اکثر لیس سودا و بپاشند
 مغزی از بریون است و آن ضعیف است خاکستری رنگ
 مائل بزروی با طعم و بو تند و بیات آن شبیه کاه بود و کاه
 و شیر دارد و آن در قلم است قشقرخ از آن رنگ آن سفید
 با شنبه و خار ناک است و قشقرخ از آن برکش سیاه و خار
 تند و تر و بار کثیر شیر آن بیشتر از بلاد لیب و حبش سودا
 خیر و بسبب تنگی و حرارت بوی تیر آن اهل آن بلاد از در
 در زربات آن شکنجه گویند و کاه را پاک شسته و در نفع
 کرده میگذرانند و بعد از آن از دور حربه مانند نیز و غیر آن
 میسازند و حرارت بوی آن بشام نرسد به یکس و دفعه شیر
 بسیار س از آن فردر حربه و شکنجه جمع میشود خشک کرده
 استعمال نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ
 مائل بزروی و تند بوسه یا حرارت و تیز سکه چون بر
 بگزارند زبان را بگزد و نامرسته نفع آن باقی ماند و چند
 تند بوز و نیز تر باشد بهتر و تازه تر است و دوز آب
 روغن ریت گداخته شود و سبک وزن و متبیل باشد
 و گفته آن سرخ رنگ است که زود گداخته نشود و بوز و
 و نفع آن کم باشد و منوشش آنکه با زورت و صفت
 سازند نیست و در اوصاف مذکوره از حرارت و نفع و در
 گداختن و غیره با گویند اگر بخار آن در وقت گرفت و در
 بر نماند و برسد میزدند آنرا پس باید که در آن وقت
 در آن را بزدند اول یکس که برده باین صفت نوبه
 ملک لویه است و آن گرم و خشک است تا اول
 چهارم و بجهت خشک و در درجه سوم گفته اند و قوت آن
 تا چهار سال باقی میماند بعد از آن ضعیف میگردد تا ده سال
 باطل میشود و جالی و ملطفت و محرق و حاد و هر چند تازه
 باشد اوصاف مذکوره در آن زیاد است حتی آنکه حرارت

که حادترین صفتها است زیاده است مسلط بلغم لزج و دزو
 و آب و معنی فضول بلغمیه از اعصاب و باادویه مناسب
 لقوه و قوی بلغم و سردی کرده و استسقا و سیر و عرق النسا
 و مفاسل و دفع ضرر موم و درد و درک و کمر که از بلغم باشد
 نهایت نافع و شرب آن استسقا جنین و فرزند آن باشد
 هم آمدن نوزاد و نافع سقوط جنین و فرزند آن باشد
 جهت نزول آب مفید و حرمت و حرمت و موزن آن در
 چشم و در مری و سینه و سوط آن با آب چند رختی است
 مود و حرمت چشم و تقیه دماغ و ضما و آن بر استخوان باعث
 آن باید که محافظت نماید استخوان را از آن و کلا آن
 و نافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سنگ و دیوانه گزیده و لذت
 بهرام و دفع سمیت آن و بار و غنا فالج و لقوه و عذر
 امراض حسب در مفاسل باز عفوان و انیون جبین
 اقسام مغزبان غفیه و حمل آن بقدر یک حبه تا ده حبه در
 اورا صیف مقس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن
 گسرخ رخم آنست و یک حبه آن که با سنگ ساینده باشد در
 آن در اعانت بر حمل و تنقیق فنج و تقویت رحم و دفع
 بر بوی آن نافع و دیدار است از برای صاحب مزاج گرم و
 سیکر بر مزاج او خون غالب باشد و سردی است که تنافی
 نباشد و مضار است کفلی است و مصلح آن نقل ازرق و بر
 السوس افادیه مانند دارچینی و سیل الطیب و لینه و کثیر و نفع
 عربی در روغن بادام شیرین است و گویند مضار بیش است
 و مصلح آن روغن و مغز برجم و بجم آورنده فم آن بکریا که
 سقط جنین تواند اسقاط آن نموده و قدرش و و فراط
 و بیش در استسقا از رویون است و در قوی بوزن آن تا ده
 چند حبه سیر و سردی است و آن قال قان و قان و قان گوید
 اگر فریون و انیون را در شیشه کتن هر یک دیگر ریافانی
 گرداند و چایچه از پیچ کد ام اثری باقی نماند و بعضی گفته اند
 که فریون منع فرشت مارزیون است و اصلی ندارد و
 زیاده آن نماند درم کشته است و گفته اند که چون فریون
 را با باطله بکشد و در پیچ دقت قوت آن زائل نمیکند و
 امراض الراس سکنه نفطیس با فریون نافع است از برای
 سکنه و همچنین بومیدن آن بجهت آنکه راحه آن سخن دماغ

ملطفت بلغم و مرق و سهل آن است + کابوس چون
 بیا شامند از آن وزن ربع در سه یا ادویه مناسب
 است از برای کابوس + جهمود و شخص علی و جهمود
 بلغمی مثل علاج سبات است الا آنکه باید که بر بزرگتر
 ایشان روغن یا سمن که در هر یک رطل از آن کانی
 فریون حل کرده باشد و نیز نافع است اصحاب شخص
 جهمود را طلاء کردن بر سر ایشان فریون و جهمود ستروده
 حل کرده در روغن یا سمن + صرح چون نرم ساینده
 در مری ایشان باشد نافع از برای سمن ایشان و چون
 کنند از آب گرم و خرغره نماید آن صاحب صرح می
 باشد نافع مراد را شیخ الرئیس گفته که فریون نافع است
 از برای صرح و دیدن آن در مری و تنهایی و باادویه
 دیگر و نیز گفته که در صرح بمشاکت اطراف بسبب صعود
 ریاح مصره از اطراف بسو و دغ هرگاه طلاء کرده شود
 فریون تا فساد امثال انبیا و ادویه محرقه محله موی
 و مرقه عضو بر موضع که میکنند از آن صعود اخبره و حال
 صرح نافع است از برای لازم است که طلاء کرده شود با
 امثال این ادویه بعد از سبتن بالا سه آن موضع که
 صعود میکنند از آن موضع ریاح مصره + فالج و اکثر
 اکثر بومیدن فریون نافع است از برای سمن فالج و
 آنکه غفیه دماغ میکند و میل میدهند مواد از جهت نخاع
 بکامب مینی و چون بگیرند از فریون وزن یک شعیر
 و حل کنند با آب مرزنجوش یا آب افشرد و چند ریاح
 آب افشرد سیر و سوط کنند آن تغفیه دماغ میکند
 و میل میدهند مواد از جهت نخاع بسوسه مینی پس باید
 نافع از برای فالج و شامیدن آن نافع است از برای
 فالج و استرخا چون بگیرند از آن مقدار یک دانگ و
 ساینده بپاشند بر کمر و دوزده تخم مرغ نیم برشت و
 بپاشند نافع است از برای استرخا و اعصاب نفع
 بلغم و چون بگیرند از آن ربع در سه و از هر یک از
 سکنجین و اشق نصف در موم و حب ساخته فرو بردند نافع
 است از برای استرخا و جالینوس و این جمله و صاحب
 مناج و غیر آن گفته اند که چون فریون داخل کنند

روغن زیت و قمر کج بان نمایند نافع است از برای فالج
 و سایر امراض بارده عصمت سزاوار نیست بسیار نفع
 از فریون در مری و بلغم باید که بوده باشد سترده و از
 در شش روز مری و آملش ستر روز است و چون نفع
 نماید از البقر و طی که شکسته باشد حدت فریون را
 بر روغن تیج بان نمایند در فالج نافع است از انبیا
 و سزاوار نیست اکثر در مری آن بلکه باید که بوده باشد
 ستر درم از آن در شش روز مری و نفع است روز قمری
 که چون بگیرند از فریون قلیله و حل کنند بر روغن قسط
 یا روغن غار و گرم نموده تبین بان نمایند نافع از برای
 فالج و استرخا بجهت آنکه مسخ عجب است و ملطفت
 محلول بلغم ابوسهل می گفته که چون بگیرند از فریون وزن
 یک اوقیه و نرم صلیا نموده ده یک رطل زیت که در آن
 موم دو اوقیه گذاخته باشد داخل کرده در بادون بسته
 بماند تا چون مرهم شود و مری کرده شود بچینه سنان
 بپاشند نافع از برای سمن فالج و استرخا نفع مین + لقوه
 فریون نافع است از برای سمن لقوه آشامیدن آن
 شیخ الرئیس در از سه گفته اند که سوط کردن بان
 حب عدس محلول بشیر و خمر نافع است از برای لقوه
 ابن بطالان گفته که چون حل کنند آن را در روغن حبه
 الخضر او بماند بر روغن صاحب لقوه نافع است از
 سفیان اندلسی گفته که چون بگیرند از آن ربع در سه
 و از سکنج و نقل البود و از شق از هر یک نیم درم و فریون
 صاحب لقوه را حل سگ و دلقوه آن بزودی + تشنج بگه
 مخلوط کرده شود فریون را بعضی از ادیان حاره مانند
 روغن قسط و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج
 تیج بان شیخ الرئیس گفته که از چینه یا نیکه بسیار نافع است
 از برای تشنج استسقا می نماید که درون با فریون است این
 طریق که زیت کهنه یک رطل موم سرخ دو اوقیه فریون
 تازه یک اوقیه موم زیت را در هم گذاشته فریون
 را سوده بان مخلوط کرده در بادون بسته بماند تا
 شود استعمال نمایند و هرگاه بگیرند از فریون و نقل آن
 از هر یک از چند سیر و عاقر قره و بسیار نرم سوده مخلوط

ورود غن قط یار و غن سداب یا برودت دهن نماید
 نافع است تشنج رطب استلانی را هر چند هرگاه فراوان
 شود از آن وزن یک گرم و مخلوط کرده شود بوزن
 در هم زیت کشته نافع از براسه خدر مخرج بآن و چون
 اصل کند اثر برود غن و در بعضی نافع است از براسه خدر
 آتشامیدن آن و مخرج بآن و چون سرم آتشامیدی در
 مخرج موده شمش روز بآن مودخ نماید نافع است
 را و همچنین چون مخلوط نمایند بقیر وطنی و دیگر بآن مودخ
 نماید نافع است خدر را نهایت نفع و نیز چون حل کنند
 برود غن فشار الحار یا برود غن حار دیگر نافع است از برای خدر
 مخرج بآن و آتشامیدن آن و در عشته آتشامیدن آفریون
 باد و دیگر مناسب نافع است از براسه رسته بلغمی و دوا
 رو سرد رطوبت بآن بعد از تنقیه نافع است از برای دوا
 رو سرد بلغمی و تشوق بآن بارود غن مناسب نافع است
 از برای دوا در حادث از کیموس بارد و براسه گفته که گویند
 آن نافع است از برای دوا در حادث از اخلاط بارد و

فصل در بیان جویکیه اصل و عمود در آنها
افریون است

حب افریون استندری نافع از برای فالج و تشنج
 و لقوه و صرع و رسته و خدر و صنعت آن شخم غنل سقمونیا
 مشوی قریق اسود قمل ازرق از هر یک یکجوز و افریون غنل
 از هر یک نیم جز و کوفته بخته باب کرب سرشته حب
 شمرجه یک گرم حب افریون دیگر لکنت زبان زایل
 گرداند چون در زیر زبان نگاهارند و آب آن را بریزند
 فرو برند و صنعت آن در ششعان گل سرخ از هر یک
 یک جز و دوازده یکی افریون قرق قمل از هر یک نیم جز و با
 لادن یا عنبر یا موسیانی هر کدام که باشد سرشته حب سازند
 حب افریون دیگر که در و قرقس را در ساعت به نشاء
 و صنعت آن افریون از بخیل از هر یک چهار درم مصطک
 شش درم سورنجان نه درم انیسون زیره کرمانی غنل
 سفید و غنل مغز حب القرم سینه سیاه از هر یک درم
 کوفته بخته باب را زبانه حب سازند شمرجه درم حب
 افریون دیگر نافع از برای فالج و رسته و تشنج و تشنج

آن افریون مصطک درمی انیسون از هر یک چهار درم سقمونیا
 مشوی غنل قرق سفید عصاره انیسون از هر یک یکجوز
 شخم غنل صبر سوطی انیسون بنبل الطیب از هر یک نیم
 تمک بندی یک گرم و نیم در غنل در درم کوفته بخته باب
 کرب سرشته حب سازند هر چه بقدر غنل شمرجه درم
 حب تا نیم گرم پیش از غذا و بعد از غذا توان خورد و این
 حب را باب گرم فرو برند و گفته شده که سزاوار آن است
 که بعد از آتشامیدن این آب بنوشند و این نیز نافع است
 از براسه سور الفیت و اخلاط مله صفر و نافع است
 از براسه دوج و رک و دوج و قرقس بارد و حب افریون
 مالیت محرم زکریا را زای قلع بلغم خام از اعصاب کنند
 و نافع است از برای فالج و صنعت آن افریون شخم غنل قرق
 و قرق عصاره فشار الحار در برابر امسا و کوفته برود غن
 شیرین چرب نموده حب سازند شمرجه یک گرم حب افریون
 نافع است از براسه رسته و فالج و برص و برص فکله
 بوده باشد صنعت آن افریون شخم غنل غنل قرق
 سکنج قمل ازرق از هر یک شست مثقال صبر سوطی و
 مثقال اجزا کوفته بخته سکنج و قمل را در آب کند تا حل شود
 و دوا را بآن سرشته حب سازند شمرجه از یک گرم تا یک مثقال
 نظر بقوت مریض حب افریون دیگر فالج و تشنج
 نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند صنعت
 آن افریون سکنج قمل ازرق غنل قرق شخم غنل از هر یک
 یک گرم صبر سوطی زرد و درم اجزا کوفته باب کرب
 سرشته حب سازند شمرجه درم تا سه درم باب یک گرم
 حب افریون سهل حبت کسکه تواند سهل بالغ بخورد
 و از خوردن آن عاجز باشد صنعت آن از بقی گوگرد
 شکار افریون اجزا استادی گرفته اول گوگرد و سیاه
 با هم خوب سحق نمایند بعد از آن شکار افریون را داخل نموده
 سحق نمایند که شل غبار گردد و قدر آب صغ داخل آن نموده
 حب بقدر دانه غنل بند بند شمرجه دانه یا شسته یا کمتر
 نجب قوت مزاج و صنعت آن و آب سرد یا آله آن اگر آب
 یک نمخان بنوشند دوا آب گرم و از هر چیز گرم احتیاط
 نمایند که در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس اگر گرم

بخورد که عمل آن بر طرف میگرد و در هرگاه در عمل قوی گردد
 دوا را با سیاه یا سیاه اسفود سر بخورد و اگر سوزش
 معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزش
 تشنگانه زیاده معلوم گردد برود غن گل یا غیر آن مکان
 را چرب نمایند و بعد از آن طبع خود آب را خوب سرد کرده که
 گرم در آن نمائند باشد بخورد و شام تر یا دوا آب قلیه
 روغن یا عسل یا بخورد و وقت خوردن خوب چون اگر
 سوزش دارد باید که حب را در چند دانه موثر بنوشند
 یا غیر آن بچیده فرو برند که خلق نرسد و این حب نافع است
 حبت امراض مزمنه روید مثل عرق النساء و امراض
 برص و مرقع و دوا و قرق و حبیه مانند تشنج و انواع حب
 قوبانو و کینه غیر آنها از امراض و به حبیه بشرط آنکه بعد از
 احتیاط و تقاریر بدیند و باید که حرارت در دادن آن
 بمرکز و بر وقت و هر مرض ننمایند و تا ضرورت بسیار دانی
 شود مرکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که در دوا
 از غلظت نسبت و بعد از آن تبرید نمایند و احیاناً اگر عمل کنند
 بر غلظت تصور است اصلاح آن بر آب و العبه بار غن
فصل در بیان ادویه که اصل و عمود در
انها افریون است

و من افریون نافع است از برای صرع و بلغم و تشنج
 چون بر سر زبان و صنعت آن افریون بودینه گویند که
 دو مثقال جذیر ستر عاقر قرحا از هر یک یک مثقال غنل
 یک پیاله بخورس آب بر درسه در کرده بخورند
 تا نصف سد صافی نموده زیت بارود غن کبج حیل غنل
 داخل کرده چندان بخورند که آب رفته روغن نماند
 شیشه نگاهارند و من افریون دیگر استعمال در صرع
 بلغم و تشنج که مکن شده باشد در سرد دیده باشد در
 صنعت آن قسط تلخ قصب الذریر و عاقر قرحا از هر یک
 درم یک کوفته در یک رطل آب یا در شراب یک شنبلیله
 و حبش یا یک رطل زیت یا روغن کبج بخورند و تشنج
 و صاعف تا آب برود و روغن بماند صافی نموده و تشنج
 افریون بوده در آن داخل کرده در بادون سکنج یا
 نایک مخلوط شود و در شیشه نگاهارند و در وقت حاجت

دین افریون مستعمل در سکنه مغنی و استبرخا و فنی و جمیع
امراض بارده دانی و عصبی اقوی از شنجها و قبل منقول
از سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سداب تازه بکاف
و یک من آب آنرا بگیرند ده استار روغن سوسن اضاف
کنند و آبش ملائم آن مقدار بچوشانند که تمام آب بخور
شود و قطعه عاقر قرق را چند بیدستر از هر یک سه درم
افریون جاذبه شیر باز و از هر یک یک مثقال نرم ساینده در
روغن گرم ریزند و بدست مالند تا نیکو مخلوط شود و اگر
روغن لبان حاضر باشد سه درم داخل کنند و الابل
آن روغن ترب داخل نمایند و بر سر کاشت و عقب
گردن صاحب کت مالند و دهن افریون و دیگر نافع از سر
تخصص نفع عیب صنعت آن بگیرند روغن یا سمن یک
رطل و حل نمایند در آن افریون تازه یک اوقیه طراحت عسل
یا بجزر گنداقین روغن برابر شش بریزند و یکم یا پارچه
باین روغن تر کرده بر صاحب شخوص بگذارند و دهن افریون
میخ فترات و عصاره علیله آن بعد از استفرغ کلی و شقیه
اعصاب از رطوبات بلغمیه و ظهور علامات بر نافع است
از برای فالج و استرخا و لقوه لیکن میباید و لا عضوا و اخره
خسته مالند پس تمیخ باین دهن نمایند صنعت آن کینه
زیت رگابی یک رطل موم زرد غیر مغول یک اوقیه موم
زرد زیت بگذارند و در باد آنراخته یک اوقیه افریون
تازه سوده در آن داخل نمایند و بدست مالند و بسایند
تا کیسان گردد پس در شیشه بگذارند و عند الحاجة
مستعمل نمایند و بوجیه گفته که فالجی که بوده باشد حادث
از جراحت آنرا نافع است تدبیر برهن افریون و باید
برخ کرده شود بآن موضع علت را دالم این ماسو گفته
که بخر بآن نافع است از برای استرخا و حادث از ضرب
و نقطه دین این دهن نافع است از برای تشنج بلغمی
بآن صاحب منهن گفته که دهن افریون نافع از برای
حذر مغنی تمیخ بآن بعد از سهال سهال بلغم و چون مخلوط
کنند باین دهن افریون چند بیدستر عاقر قرق را وزن افریون
که هر دو از نرم ساینده باشد و تمیخ جسد و مناسب اعضا
بآن نمایند و اتم نافع است از برای خدر عارض از برودت

خواه بیا شامند یا تمیخ بآن نمایند و صاحب افلی چنین
گفته روغن و آبوسل میگوید گفته اند که بعد از تنقیه با سهال
عجب شیطیح و حب منقن نشانند صاحب رسته مغنی را در
آفتاب تا ورق کند پس تمیخ نمایند عضو ترش را و مخزج
عصب آنرا از فقرات بدین افریون نافع است آنرا
نفعی هویدا دهن افریون تالیف شیخ رئیس نافع از برای
جمیع درد هایکه از سردی باشد خصوصاً درد پای که در
عصب باشد و از برای سه عرق النسا و وجع ظهر و حمل
از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن قطعه نافع
درم چند بیدستر بجزر م بودیه خشک و دانه درم عاقر
هفت درم کندش چهار درم موزنج سه درم جگر را نیکو فته
در چهار صد درم شراب ریجانی یک درم و یک شب بخسایند
پس آبش ملائم بنیزد تا کمتر از ثلث شراب بماند پس آنرا
فردا آورده بگذارند تا سرد شود و مالند یا لیدی شیر
و یا لایند و داخل کنند در آن نصف وزن آن روغن
کنجد یا روغن خیر و باز بچوشانند تا آنکه شراب برود و
بماند پس بازاری هر دو درم روغن دو درم از افریون سید
تازه بسایند تا چون غبار شود و مخلوط کنند بر روغن و با
بر آتش گذارند و یک جوش دیگر داده از آتش بردارند
و در شیشه کرده سر آنرا بسته بگذارند و بوقت حاجت
بکار برند دهن افریون به نسخ دیگر صنعت آن زیت
لکریل موم زرد دست درم افریون تازه ده درم است
را اگر مومده فریون را صلیای کرده در آن بگذارند و صا
نموده فریون را صلیای کرده در آن داخل کنند و در باد
سنگه بسته مالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه بگذارند
و در وقت حاجت بکار برند دهن افریون نسخه دیگر
آن قطعه نافع درم عاقر قرق هفت درم موزنج سه درم جگر
را نیکو فته در چهل درم شراب بنیزد تا ربع بماند پس چهل درم
روغن خیری داخل کرده بچوشانند تا شراب برود و درم
بماند پس در آخر دو درم فریون سوده داخل کنند و از
آتش فرو گیرند دهن افریون و دیگر نافع جمیع اوجا
ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه و بلغم غلیظ
و از برای سه عرق النسا و استرخا و کت

لقوه و ادجاع مفاصل ریجی و بلغم صنعت آن بلغمی که
سید اسمعیل در ذخیره درم عاقر قرق هفت درم موزنج سه درم جگر
سید خبر بیدستر فریون عاقر قرق هاشم فلفل طلیت اجز
مساوی از مجموع ده درم کپریل روغن سداب داخل
کرده آمیخته یک سهقه در آفتاب بماند و هر روز دو مرتبه برهن
از نذیس یا لایند و مرتبه دیگر ده درم مین ادویه را داخل
کرده و کینه بستر در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه
برهن از نذیس از سهقه یا لایند و مرتبه ثالث بر توره درم
ادویه را داخل کنند و بعد از سهقه یا لایند و استعمال نمایند
شیان فریون صنعت نشان و سلس البول رقیق را نافع
و باه را قوت دهد صنعت آن مغز نارچیل مغز حب الصب و حب
الحلب مغز بادام تلخ گرم دانه حب الزلم از هر یک دو درم
فریون چند بیدستر سداب از هر یک سه درم قتل ازرق
ده درم قتل یا سداب کند تا حل کرده باقی ادویه را جدا
نرم کوبیده وزن نموده بآن سرشته شیانها سازند +
فصل در بیان ضما و ایتکه اصل و محمود
در انما افریون است
ضماد افریون مستعمل در فالج که عصاب را نرم کنند
این ضما و از بوسل است صنعت آن افریون یک اوقیه
عاقر قرق هاشم موزنج از هر یک یک اوقیه فلفل و ل
از هر یک و ایه فلفل یک درم چند بیدستر چهار اوقیه کوفته
بنیخه روغن حب الفار داخل کرده در بادون بسته مالند
نیکو تا چون نرم شود بر هر آفتاب و عقب گردن ضما
نمایند ضما و افریون دیگر مستعمل در فالج صنعت افریون
تازه ده درم نرم ساینده موم زرد دست درم زیت کت
نیم من گذاشته فردا آورده هنوز گرم باشد که فریون را داخل
کرده در بادون سنگه بسته مالند تا هموار شود بر هر آفتاب
و عقب گردن ضما نمایند ضما و افریون مستعمل در تشنج امتلا
صنعت آن افریون چند بیدستر منیه یا لایند نرم ساینده نرم
زرد فلفل دهن زرد روغن سوسن گذاشته ادویه را داخل
کرده در بادون سنگی بسته مالند تا چون نرم شود ضما نمایند
ضماد افریون نافع از برای صلع فرس صنعت آن
افریون دو مثقال کوفته بآب در زنجوش سرشته بگذار

تراشیدن سیر بر سر خنجر و نمایند و اگر دانه زیادتی حرارت
نباشد سفیده تخم مرغ در روغن گل سرخ و اندک سرکه
داخل نمایند و افزویون به شسته و مگر صفت آن افزویون
یک درم چند بیدستر و درم هر دو را نرم سائیده زیر یک کهنه
یک اوقیه داخل کرده در بادون بسته ببالند تا یکساعت
استعمال نمایند بطلای افزویون نافع جهت فالج و استرخا
صفت آن افزویون ده درم عاقر قرحا زنجوش و میوه
از هر یک یک درم خردل فلفل سیاه جوز بوا از هر یک یک
نیم درم حب الفارسه درم چند بیدستر و نیم درم مشک
اجزا را با گلاب برنگ صلابه نیکو سائیده گرم نموده طلا
نمایند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند مگر دقتی
طلای افزویون دیگر که عین منفعت دارد و شمع استلانی
را نیز سفید است صفت آن افزویون چند بیدستر
سائله قسط رخ رز آوند طولی جدا در خطائی اجزا سادگی
بسیار نرم سائیده یا گلاب یا عرق دار چینی گرم نموده
طلا نمایند و درین طلا اگر بعضی از ادیان مثل دهن
سوسن یا قسط یا خیری یا امثال آنها داخل نمایند نیز
**فصل در بیان قیر و طبایع که اصل و مخوم
آنها افزویون است**

قیر و طی افزویون استل در صندل فرسن + صفت
آن افزویون دو درم کوفته موم زردی درم روغن شبت
یکصد درغنه در هم گذاخته افزویون را داخل کرده قیری
ترتیب داده بر سر ببالند قیر و طی افزویون دیگر که مثل
در فالج و استرخا صفت آن بکیر زرد روغن قسط یا روغن غار
یا هر دو گرم نموده بگذارند در آن قدری موم زرد که بگذارد
روغن را با الحامه غلیظه پس در بادون انداخته قدری افزویون
تازه را هم نموده در آن داخل نمایند و بسته ببالند
یکسان شود استعمال نمایند قیر و طی افزویون بوس گفته که
نافع است از براسه فالج و استرخا حادث از شخ و رغن
عضل صفت آن موم زرد یک درم روغن سوسن و زنگ
از هر یک سه درم افزویون چهار درم موم زرد روغن غار بگذارند
و نموده ببالند آن افزویون نموده و ببالند بر موضع فسخ
در رغن قیر و طی افزویون مستعمل در فالج و لقوه و صندل

بار و فرسن صفت آن افزویون سه درم چند بیدستر یک درم
نرم کوفته شبت و پنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن
شبت دسی درم روغن قسط و شبت درم روغن گل کافور
در آن آمیزند و قیر و طی ترتیب دهند و بر سر دانه بگذارند
ببالند و از هوا احتیاط نمایند +

**فصل در بیان معالجه که اصل و
عمود آنها افزویون است**

مجموع افزویون جهت فالج و لقوه و استرخا
رشته و خدر و صرع بلغمی نافع + صفت آن افزویون
خفیل تمونیا شش غار لقون شش سفید صبر قوطی
از هر یک دو درم مصطکی رودی یک درم افیتون سبل الطیب
از هر یک سه درم یک هندی مثل از هر یک نیم درم دار
خفیل یک درم ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب نموده
بسته درم ادویه عسل کف گرفته بشنند شربت یک درم
تا یک مثقال با آب گرم + مجموع افزویون سهل که همان
نفع دارد و صفت آن افزویون مصطکی رودی انیسون
از هر یک سه درم غار لقون شش عصا افیتون تمونیا
شش از هر یک شش درم شش خفیل چار درم صبر
سقوطی افیتون اقرطی سبل الطیب از هر یک شش
درم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم مثل ازرق یک درم
ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب کرده بسته
وزن ادویه عسل مصطکی لقون آورده بشنند شربت
یک درم تا یک مثقال مجموع افزویون سهل دیگر اقوی
از دوشه قبل صفت آن افزویون تخم خفیل قسطورین
دقیق عصا غار الحار تمونیا شش غار لقون شش
سفید ترب سفید مجوف خراشیده در سبل الطیب مثل
ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کثیر اندر درم
ادویه کوفته بخت بسته وزن ادویه عسل مصطکی مجموع
شربت از یک مثقال تا دو مثقال باب گرم مجموع
افزویون سهل دیگر نافع جهت رسته و فالج و لقوه و
برص و هر امره نیک از بلغم و رطوبت باشد صفت آن
افزویون تخم خفیل غار لقون سکنجبین مثل ازرق ترب
سفید مجوف خراشیده تمونیا شش غار از هر یک مثقال

صبر قوطی یک نیم مثقال صمغ عربی کثیر سبل الطیب
از هر یک یک درم صمغ عربی را در آب کف بجایانند و حل کرده
نمایند و باقی ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب
کرده بسته وزن ادویه عسل کف گرفته لقون آورده بشنند
شربت تا دو مثقال با آب گرم یا انیسون مناسب باشد
افزویون که نفوس و عرق النساء و ادجیل و طر و مفاصل
نافع است صفت آن افزویون ترب سفید ترب هر یک یک
درم سه درم مصطکی چار درم صبر بخان سفید شبت درم
انیسون فلفل دار فلفل سلجیه سیاه زیره کرانی از هر یک
یک درم مغرب القرم چار درم ادویه کوفته بخت بر روغن
بادام شیرین چرب نموده با عسل لقون آورده بسته وزن
شربت از دو درم تا سه درم باب را از این مقدار
**فصل در بیان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار
افزویون زیاده بخورد خواه نموده و خواه
بدانکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشته است
سه روز و از احوال طاریه و اعراض آن در دو روز
و امحار کرب و التهاب بسیار و فواق و اسهال غلظت
راقص با فراط تارک و تشنگی آن بخوراندن مسکه
روغن گاؤ تازه پس مارا شیر و موی جو و سب
با برت و رخ سرد کرده نشانیدن در آب سرد و خوردن
آب سرد و جرحه و همین قسم خوراندن آب فوکه و
بارده مانند نار میخوش و سب میخوش در ریاس و
اندک کافور و روغن و مانند آنها و شیر بیا گوشت یا
تازه دو ششیده و جدا در فاد زهر معدنی اسطوخودوس
بادروغ و شیر آشامیدن و تحقیق بجهت های بار
نمودن و مانند این تدابیر است افیتون نفع هر
سکون فافو فتح سین و سکون لون و کسر تار شانه و فاق
و سکون یا سه شانه تار شانه و لون نفع یونانی است
و بعضی خرق بخاسه مجوه و تاسه شانه و فاق و
وقاف گویند و بلخت مصر نوع زبون افیتون را در
دونون جله افیتون را در بل گویند براسه جمله گفته اند
نوعی از به نجاست است و گویند که افیتون را سفوف
و از کثورت رودی نیز گویند و افیتون را سفوف**

است و نیز مانند آن اسم نباتی است این شکر و گلاب
 با بوی گاه نیم در برش مانند صفت عیار ناک سفید و شامش
 شل و نازک است و شاقش بلند و گلش مانند گل بابونه و از
 زیره تر و خوش شویه با سفید تلخی و قبض و بوی آن با عطر
 قلیله شمع الیوس گفته که چنین گفته اندستین چند نوع
 بسیار در خراسانی و مشرقی و آنکه از کوه لگام آورده می
 شود و سوس و غیر آن و قدیمین اصناف آن را پنج قسم دانسته
 اند و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس
 است و صفت سوس آن قوت قبض و تحلیل آن زیاده و
 حرارت آن کمتر از این جهت سهل نفوذ نیست هر چند
 در معده باشد و نفوذ چندان در اسهال نفوذ ندارد و شکر
 که برگ شل برگ زردک و سفید و گل آن زردی و اوراق
 و سفید و در معده میماند و زبولن ترین اصناف آنست
 و با لجه در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض
 و در جوهر است جوهر لطیف که باعث اسهال و قلیله است
 و جوهر ارضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف پنج است
 و از حیث بعضی حکما آن را پنج رومی نامیده اند و مختار
 در سترین اصناف آن سوس و سوس و سفید رنگ با
 و غلبت که چون بشکند خوب آنرا بوسه صبر از آن
 و طعم آن با حرقت تلخی و قبض باشد گرم در اول و خشک
 در دوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک در آخر دوم گفته
 و این اصح است مفتوح و ملطف و مشی و قابض و تلخ
 و قبض آن قوی و زیاده از تلخی آن و سهل صفا و از صف
 و سایر اخلاط معده و سوسه غرق خنید و شش و باقی
 سهل و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه
 و معده و اشتها و جگر سرد و در قان و طحال در بول و حوض
 و شیر و عرق و کشنده اقسام گرم و در بایق سموم مشروب و
 مله و دغه و حمل ریاخ غلیظه و بانار دین جهت در معده
 و نیکو کننده رنگ رخسار و جهت در التهاب و دار الحیوه
 و از آن آثار نفیج رنگ زرد چشم و غیر آن و تحلیل صلابات
 باطنیه شراب و ضار و جهت در کینه خصوصاً نطفی آن چون
 ضار و کرده خود زرد چشم و جهت عشاوه و دماغ و سوس
 ضرابان چشم و درم آنست و شراب طبع جهت تقویت معده

و آوردن اشتها و طعم که زایل شده باشد عیب الفعل و
 جهت امراض بارده و حلقه عفن و مزمن و تجلات فاسد
 و اوجاع جنین و خاصه و مفاصل و امراض معده و سموم
 خصوصاً عقرب و مقوسه احتیاطی صفت صدر در و اینچنین
 عروق است از اخلاط صفرا ویه چون بیاشامند با سبب الی
 بانار دین اقلیطی تحلیل میدهند و سایر اوجاع معده را
 و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز مقدار است شغال
 از آب مطبوع آن جهت رفع سقوط استها که از رطوبت
 باشد و چون بیاشامند هر روز آن مقدار زایل میگردد و اند
 بر قان را در دویم آن جهت گردیدن عقرب عیب النفع
 و یا شراب جهت سم شوکران با سوس که جهت فطر نافع است
 و جهت بواسیر و شقاق و قنعه و اخراج اخلاط حار
 که سبب ادویه مشروب که در معده بهم رسیده باشد
 بسیار مؤثر و قطور آن با سوسه بر دروغن با دام تلخه
 امراض اذن و در گوش قدیم حرج و شراب آن پیش از
 شراب جهت رفع غبار و شراب آن جهت تعدد در زیر شریف
 و بواسیر و شقاق بقعه و فرزند آن با عمل مدح و
 حموم آن با موم جهت حب القرع و ضار و آن با جهت
 شرک و بخار مطبوع آن در شراب جهت در گوش و طحال
 مطبوع آن و سوسه جهت در چشم و درم آن و دود و با
 عسل جهت رفع آثار بنفشه تحت پاک شیم و در سرد
 جهت مفاصل حار و شایده آن با موم و در عسل سوسه
 در و تیسگاه و در دگر و در معده کینه حرج و حمل صلابات
 و جهت در التهاب و دار الحیوه و بواسیر و صلابات رحم و
 درم سوسه و ضار نافع و اکتال آن جهت و معده و غشاده
 و استرخاسه حفن و گذاشتن آن در میان متاع نافع کم
 و آمیختن آن با مرکب باعث منم ارضه از کتایمیکه بان
 مرکب کات کرده باشد و طایفه آن بازیت برین
 نافع مقاربت باشد و در آن جهت گردیدن بوم و
 باشند آب طبع آن کشنده کیس شمع رئیس صاحب
 شفا را الا سقام و غیر آن گفته اند که شیش انستین از
 ادنی ادویه است از برای معده و تقویت آن و
 عصاره آن مصفوف آن است بجهت آنکه در عصاره

نست قوت قبض که محبت است و شیش آن دین صاحب
 شفا را الا سقام گفته که جابر نیست استعمال آن قبل از
 نفع اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع
 آنست به سبب قوت قبض آن و انستین مصفوف و محقق
 و تلخ و شمع رئیس گفته که صاحب عصاره آن مصفوف
 است و گمان میسریم که این بسبب حضرت آن مرمره را
 و شیش انسیون و در حرج و شربت انار و قدر شربت از
 یک شغال تا دو و شغال و در مطبوع از پنچدرم تاده دم اگر
 سفوف آنرا استعمال نمایند باید که حبه دفع قبض و حیس
 آن بر دهن بادام حرج نمایند و در شح حبه معده بوزن
 اسارون و نصف آن بلیله زرد بجهت بگر عصاره غا
 و حبه و قیصوم نیز بدل آنست امراض الاس چون
 انستین را با شمع ارمنی در آب بجوشانند و آب آن را
 استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایا بر خفیه در آن
 حل کرده باشد نافع است از برای صدمه حاد و
 دین موله در مقدم سربات آشامیدن نفع انستین
 نافع است از برای سربات تلخی و دار دسر چون در
 مطبوع انستین صبر قوطی اضافه نموده بنوشند نافع
 است و دار دسر را که بوده باشد حادث از صفرا و نفیج
 مالنچو یا آشامیدن انستین با انستین نافع مالنچو یا را
 و نیز جمع و دوا و از آب طبع انستین هر روز نافع است
 مالنچو یا را یا حل کنند هر روز دوا قیاط از عصاره انستین را
 در آب و بیاشامند اگر بوده باشد ماده مالنچو یا مائل
 بر صفا و زی و اگر بوده باشد مالنچو یا شربت مرق و
 بوده باشد در مرق ریاح بارده نافع و نموده باشد
 در آن و لیب باید تنقیه آن بنویسند انستین با عصا
 انستین بخوبی که ذکر شد سوسه چون عصاره انستین را
 بگلوی سکوت ریزند نافع است و در اکابوس و صرع
 و فالج و استرخاسیدن طبع انستین به تنهایی یا با
 عسل نافع است این چهار علت را بجهت آن که فرود
 می آورد اخلاط مزمنه را از اعضا و عصاره استرخاس
 آنها میکند بول و بالعوض بتدریج میکند سبب اخراج
 اخلاط حار و نیکه حاصل شده باشد در معده اصحاب

فالج سبب شرب ادویه حاده لقوه آشامیدن افستین
 غرغره مطبوخ آن نافع است لقوه را امراض لعین صفا
 حادی غیر گفته اگر بکشد خشک افستین را و سائیده
 در خرقة گمانی سته در آب گرم جوشان فرود برده تکیه و چشم
 که طرفه داشته باشد در سته طول کشیده نماید نافع است
 آنرا در سته که جذبه بکشد خون را و می آید خون در آن صو
 به یک اگر بشارند آنرا خون آزان بر می آید امراض اذن
 چون افستین را در آب پنجه گوش را بخار آن برارند نافع
 است و ج آنرا و چکانه عصاره آن را در گوش نافع است
 و ج حادث در آن را سبب دیدن در یخ بجهت آنکه
 قاتل دیدن در محل ریح است شریف اندکی گفته قطره
 افستین مطبوخ در روغن با دام تلخ بعد که تمام قوت آن
 در روغن آمده باشد با تلخ زهره بر محل ریح و
 منفع ج راحت در نافع کره است در ساعت امراض
 الفم و الحلق چون بکشد افستین را و بالطرون و عمل
 سرشته از خارج بر حلق طلا نماید نافع است و در سه راکه
 که عارض شده باشد عضلات داخلیه آنرا و همچنین غرغره
 مطبوخ آن با عصاره آن به نهائی یا بادویه مناسب
 نافع است آنرا استفا و طحال آشامیدن طبع آن به
 نهائی یا با عمل و ادویه مناسب نافع است استفا را و
 با نیتون طحال را و صفا و کوبیده افستین و منطرون و قوی
 شلم نافع است استفا و طحال را اعیان شریف اندکی
 گفته نه این و تریخ بدن متخذ از گل افستین رافع اعیان
 و صنعت آن مانند دمان از بار دیگر است دستور اخذ عصاره
 افستین بکشد افستین ترا و کوبد و بشارند و بکشد
 آب آن را در آفتاب گذارند خشک شود پس
 برداشته بکار برند و عصاره آن در افعال قوی از جرم
 آن است و منفع سه سه است و جهت تجماع
 گفته و مرکب و تقویت معده و اورا بول و حیض و جهت
 امراض سپر زور و بلو و تصفیه و در انجمن استهوا و
 تقویت هضم و از الکر از دفع باطن نافع است افستین
 بیماری با سه سه کبد استفا و تها سه مزه را سود
 دارد و صنعت آن افستین رومی پوست هله زرد مصلی

زعفران ر یونجه چینی لک مغول انیسون شاتره ایجر
 فقیر اجزا استادی با آب سبب الشعلب سرشته خوب
 سازند شری بوقت خواب بکشد +
**فصل در بیان ادویاتی که اصل و عمود
 در آنها افستین است**
 و همن افستین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی مو
 و سیاه کننده آن و بردوت اعضا را مفید است
 صنعت افستین آن رومی لاون حب الغار اجزا
 کوفته در کیسه گمانی کرده یک هفته در روغن موردان
 و بشت بمالند تا شیره آن بر آید و بشارند و بکشد
 و همن افستین دیگر به نسخه یحیی بن عیسی ابن جرکه
 آن افستین رومی لاون حب الغار از هر یک یک جزء
 جوز السود و جوز اجزرا کوفته بجنه در صره گمانی کرده
 در روغن آس انداخته گفته در آفتاب بگذارند پس
 بمالند که تمام شیره آن بر آید و بشارند و در روغن را در
 بکار دارند و همن افستین جهت وضع اذن نقل سلسله
 نافع صنعت آن افستین اسطوخودوس مرزنجوش از
 هر یک سه مثقال یک شبان روز بخساند پس بشارند
 و صاف نموده با نسی مثقال روغن گل یا روغن زیت به
 جوشانند با شش لیم تا آب برود و روغن بماند پس
 شبا زور سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه چهار
 قطره در گوش بچکانند و همن افستین که در حمله یوم که
 جنب ناگواریدن طعام بهم رسد بعد از باز ایستادن
 و نهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت
 آن افستین رومی بازیت رکابی و قدر سه کنند و
 دو یک پر آب بکشد و بجوشانند تا آب رفته روغن بماند
 لته پاره بان آلوده کرده بشارند و نیم گرم نموده بر قم
 معده بگذارند و همن افستین معده و جگر و جمیع اعدا را
 آشامیدن و مالیدن آن قوت دهد و در گوش بچکانند
 آن را زائل کند صنعت آن بکشد افستین تازه چند نیم
 خواهند دوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
 مرزنجوش و در شیشه بکشد و روغن زیت یا روغن
 بادام تلخ یا روغن کنجد تازه هر کدام که میسر آید برسد

آن کرده آفتاب گذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
 و یا آنکه در چهار وزن آن آب بخیسانند و بجوشانند تا آب
 رفته روغن بماند و همن افستین معده و جگر و جمیع اعضا را
 قوت دهد صنعت آن بکشد افستین تازه دو سیر و نیم
 و در شیشه بکشد و نیم وزن روغن زیت یا روغن بادام
 تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زرد آلو تلخ بر روی آن
 بکشد و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند و همن
 افستین دیگر نافع از براسه بردوت ظاهر باطن بدن
 و آشامیدن بخندم آن بجهت رفع یرقان و سده جگر
 و سده سپر و خصوصاً با سنجین عضله جهت تقویت
 معده و رفع احتباس حیض و دم فطر و اخراج کرم معده
 و خوردن آن قبل از شراب نافع سکر و مستی و بعد از آن
 دفع خمار و قطور آن در گوش مخصوص بازه گاو جهت
 گرم و ریح آن و طلا سه آن جهت در چشم و با قوی
 جهت تقویت معده و در آن صنعت آن بکشد افستین
 تازه و در هر یک طل آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن
 کنجد تازه و حاصل کند و چهل روز در آفتاب گذارند
 و بعد از آن استعمال نمایند +
**فصل در بیان خواص و منافع شرابها
 اصل و عمود در آنها افستین است**
شراب افستین نافع از برای صرع نافع از براسه
 صرع بشارت معده تلخ ریح گفته که از شراب نافع برای
 صرع شراب افستین که هر صبح ناشتا یا آشامیدن آن نافع
 قوی گفته که نافع است آشامیدن آن بهر عین را و لایم
 زمستان به سنجین عضله ابو مل گفته که شراب افستین
 هر گاه باز دفا سه یا بس یا شامند یا باشد نافع از برای
 صرع در زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افستین نافع
 از برای صرع معده بجهت آنکه منفعه و مقوی معده است
 صنعت آن افستین ده درم درق گلشن بست درم
 ترب سفید در چهار درم سنبل الطیب دو درم مجورع را در چهار
 رطل آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده یا شامند
 از آن هر روز سی درم یا یک اوقیه شکر سفید یا سنجین
 یک اوقیه گاهی زیاده کرده میشود و اجزای این شراب

مصلح رومی از خرقه سانیج هندی صبرقوی از هر یک
 و در دم غارلقون سفید چار درم نزد حاجت بنیامین
 انشتین بنیه دیگر صفت آن انشتین رومی ده درم
 کسب است درم ترید سفید غارلقون سفید از هر یک چار
 درم سبل الطیب و درم مجموع در چهار صد درم آب به نر
 تا نصف رسد صاف نموده مقدار یک صد و بیست درم
 شکر سفید داخل کرده بنزد تا بقوام آید و اگر بگردانند
 وزن سبل الطیب را چهار درم میگردد اقوی شراب
 انشتین یعنی خرق آن در بول و حیض و مفتوحه جگر و
 حت تباه کنده و در کبد و تقویت معده و حته امراض
 جگر و سپرز و در بول و مفتوحه و بر انشتین اشتها و تقویت
 هضم و از آنکه از دهن باطن و دفع کرم معده و سوسوم
 حیوانی شود و نافع و مانع و باد و حدوث اعراض آن
 صفت آن بگیرند و در شقال انشتین و در شش هزار
 شقال آب انکور داخل کرده چنان بچوشانند که ثلث
 آب بماند پس در خم کرده سه ماه بگذرانند پس صاف کرده
 استعمال نمایند شراب انشتین دیگر یعنی خرق آن به صفت
 آن بگیرند انشتین بی شقال و از چینی سبل الطیب سیلخه
 از هر یک پانزده مثقال بنکونه در ده هزار و هشت صد
 مثقال شراب مخلوط کرده در خم کرده سر آنرا حکم نموده بعد
 از ده ماه صاف نموده استعمال نمایند شرابی بکیده است
 شراب انشتین گمان نیست که از جالینوس باشد و بنصب
 راق آنست که از دیتوریدوس است بالجمیع این شراب
 مزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و موقوف شهوت
 طعام را و سپرز و جباد کبد و طحال و فساد مزاج کبد
 و طحال را نافع و سد باب کشاید و اسهال بطن کند و صفرا
 دفع نماید صفت آن به نسخه شیخ رئیس که اصح نسخه است
 این شراب است بگیرند شراب کهنه چهار قط عمل مصفی
 یک قط و در نسخه دیگر دو قط است پس بگیرند انشتین
 رومی هفت درم مصطک قطع از هر یک چار درم از خرق
 کی سانیج هندی غنچه گل سرخ سبل الطیب غارلقون هشت
 سفید صبرقوی از هر یک دو درم زعفران یک درم
 ادویه را کوفته در پارچه کتان بسته در شراب و عمل کرده

تقارن با بر یا بر تان چینی کرده باشد اندازند و در آب
 هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را با
 و بشارند پس استعمال نمایند شربت یک اوقیه ناشتا
 بخورند و در نسخه جیش بن جسن قفلیسی که در کفایه الطب
 آورده بجای شراب کهنه میخنج است هفت رطل دو
 وزن عمل مصفیه من است و وزن انشتین چار درم
 و باقی موافق نسخه شیخ رئیس است و گفته که ادویه را کوفته
 و خرقه کتان به نرند و با بنیج و عمل در قیچینی کنند
 و سرش را به پوشند و یک هفته در آفتاب گذارند و هر
 روز خرقه را بماند تا آنچه گداخته باشد از ادویه بر آید
 پس در شیشه نگاهدارند و در نسخه محمود بن الیاس که
 در حادی صغیر کرده بعضی میخنج بنید زیب یا بنید
 عمل هر کدام باشد پنج رطل و وزن عمل مصفیه در رطل
 است و باقی ادویه موافق نسخه قفلیسی و در نسخه سیدیل
 که در قرابادین ذخیره آورده عوض میخنج شراب کهنه شش
 من و وزن عمل مصفیه همین است و باقی موافق نسخه قفلیسی
 است و لیکن گفته اول مرتبه شراب و عمل را مردن
 باشی چند بربند و گفت آنرا بگیرند پس و ظرف چینی
 یا زجاجی کرده صره ادویه را در آن اندازند و بدست
 مزبور مرتبه نمایند شربت یک اوقیه باند که نبات سفید
 و نسخه حکیم معصوم مساوی نسخه سیدیل است سوا
 آن که وزن انشتین هفت درم است و نسخه حکیم سدید که
 در شرح مؤخر قرشی آورده مساوی نسخه قفلیسی است
 سوا آنکه بعضی میخنج شراب کهنه است بوزن
 رطل و وزن عمل سه رطل و نیم است و وزن انشتین
 هفت درم و وزن زعفران یک مثقال و گفته که بهتر است
 که این شراب در تابستان ساخته شود و هفت روز در
 آفتاب گذارند و هر روز خرقه را چند مرتبه بماند و بشارند
 تا آنچه گداخته باشد بر آید و بعد از هفته برداشته در
 شیشه نگاه دارند و بعد از اتمیل در ذخیره در سوزن
 بار و کبد این شراب را باین صفت ذکر کرده صفت
 آن انشتین رومی هفت درم مصطک رومی قسط طرخ
 از هر یک چار درم در قیچ گل سرخ شش سفید غارلقون

صبرقوی سانیج هندی سبل الطیب از هر یک یک درم
 زعفران یک درم و نیم مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کرده
 در دمن عمل و چهار من شراب انگوری کهنه که در هم
 آمیخته باشد اندازند و هر روز چند مرتبه کبیر را بماند
 و بشارند بعد از آنکه در آفتاب گذارند باشد و در
 هفتم کبیر را نیکو بماند و بشارند و در کفایه و در نسخه
 ادویه را تازه نمایند و در آن افکند و هفت روز در
 در آفتاب گذارند و بدست مزبور کبیر را بماند و بشارند
 چو در هفتم سود کبیر را نیکو بماند و بشارند و در
 و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کیسه کتان فراخ بدست
 و در مرتبه مزبور نموده در آن اندازند و هفت روز دیگر در
 آفتاب بماند و هر روز چند مرتبه کبیر را بماند و بشارند
 و در روز آخر کبیر را بماند و بشارند و بشارند
 و در روز هفتم شراب را در قیچ یا زجاجی نگاهدارند شربت
 چیل درم و گفته که این شراب سوزن مزاج بار وادی کبد
 بعد از استغراق و در سوزن مزاج بار و سانیج آن بدون
 استغراق بکار دارند که باذن اسد نافع است شراب انشتین
 دیگر که منسوب بجالینوس می باشد را از صفرا پاک کنند و در
 و قنیکه با حب ایاچ بنوشند و چون صاحب مال خود را
 مرانی را قصد کرده و مسهل را بخوراند و باشی و هفته آن
 گزشت باشد باید که بیاشامانی او را شراب انشتین بخت
 آنکه تنه ماهه میکند صفت آن انشتین رومی پنج درم
 غنچه گل سرخ سبل است درم و در همین آب بنزد تا به بر سر
 بیالان و با یک رطل قند سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر
 منقول از جالینوس چنین مظهر است که بعد از پالودن
 این بطبوخ را در شیشه کنند و نگاهدارند و هر روز چیل درم
 از اباده درم نبات سفید و یک درم ایاچ بفرمانوشند و
 در نسخه سید مظهر الدین ده درم ترید سفید درین شراب
 است و گفته با همین قند سفید بقوام آورند شراب انشتین
 منسوب بجالینوس به نسخه سید اتمیل در ذخیره که در علاج
 غلب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین صفت
 بعد از ظهور نفخ بکار آید و نیز این شراب معده را از انظار
 پاک کن صفت آن انشتین رومی پنج درم ترید سفید

بوست بلیله زرد غنچه گلشن از هر یک نیم درم تا یک سنی
تا زده حب سازند شراب افستین و شایسته که هفتاد
مجموع در معده و جمیع اعضا دفع کند صنعت آن افستین
رومی نیم درم گل سرخ هفت درم شایسته ده درم آرد
سیاه بست عدد موزینه هفت درم هندی منقح از حب لیفت
و قشر از هر یک بست درم در سه من آب بنزد تا بمقدار
دو سبت درم برسد پس صاف نموده و هر صبح چهل درم
آنها را ده درم شکر سفید و یک درم صبر قوطری روز بنوشند
و در نسخه حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و افستین ده درم
و شایسته پانزده درم و باقی اجزا برابر بست شراب افستین
نافع از برای سوز مزاج بارداده که کبد مستعمل بماند
استفراغ ماده صنعت آن افستین رومی هفت درم قط
تلخ مصطفی از هر یک چهار درم گل سرخ دو درم غار لیون
بش سفید صبر قوطری صاف بندر سنبلیله از
هر یک دو درم زعفران یک درم و نیم بادون غسل مصطفی
و چهار من شراب انگوری در نیم آمیخته ادویه را در کس
فرانی کرده دمان اندازند و هفت روز در آفتاب بمانند
و تا سه مرتبه تجدید ادویه و دادن آفتاب نمایند شربت
از برای درم با چهل درم شراب افستین و دیگر معنی غر آن
صنعت آن بکیرند افستین رومی می متقال سنبلیله
سلیمه دار چینی نیکو کوفته از هر یک شش متقال دو و هفتاد متقال
شراب محلول کرده و هر ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه
نموده استعمال نمایند شراب افستین و دیگر نافع از برای
مالیخویا و وجع کبد آنکه تصفیه خون میکند و منقح معده
است صنعت آن افستین رومی ده درم گل سرخ
نسی درم نیم سفید هشت درم سنبلیله چهار درم در شتر
رطل آب به جوشانند تا به در رطل رسد صافی نموده
در صافی آن یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
شربت یک اوقیه و در نسخه غار لیون سفید چهار درم
داخل است و گفته که اگر دران سنبلیله را نیز جای
درم کنند می گردد اقولی +
فصل در بیان ضما و اتیکه اصل و عمود
آنها افستین است

ضماد افستین نافع از برای اسهال معده
قوت با صفت سبب رطوبت که واسطه شو میان معده
معه اضعیف شده باشد صنعت آن افستین رومی یک
اوقیه و شراب قابض یک ششبار و نیم بمانند در روز
دیگر آب برگ مورد تراضافه آن شراب گندم مذاب
لاون در ایک دران حل نمایند و غرقه را با آن ترسانند
و یک درم بر معده بمانند ضما و افستین نافع از برای درم
کبد در آخر آن صنعت آن بکیرند افستین را و با شل
آن اکلیل الملک بکوبند و بجوشانند و در زیت و ضما
بآن نمایند ضما و افستین نافع از برای دیدن صمدار
معه صنعت آن افستین رومی صبر قوطری نیم خط
کوفته بخیمه قطران زهره گا و داخل کرده بر معده ضما
نمایند ضما و افستین نافع از برای درم صلب معده
صنعت آن افستین رومی سنبلیله از هر یک یک
درم و نیم زعفران صبر قوطری از هر یک یک درم کوفته
بخیمه آب کشیده گرم نموده ضما نمایند عرق افستین
بهترین لغات و جمیع عرقهاست از برای استسقا
صنعت آن افستین رومی یک من سه من یا چهار من
آب داخل کرده عرق کشند بطریق کتاب و هرگاه بسیار
کشند شود یک پیاله قوه خوری از آن نوشند غرقه
افستین نافع از برای اسهال مراری و باغی صنعت
آن افستین رومی آب جوشانیده صاف نموده بکوبند
سکره ساده داخل کرده غرقه نمایند +
فصل در بیان قرصها نیکه اصل و عمود
در آنها افستین است
قرص افستین منقول از قرابادین قانون از برای کبد
و طحال و معده و غب غیر خالص و تپهاست مرکب کینه
صنعت آن افستین رومی افشارون شامی تخم کرنش
مغز بادام تلخ مقشر مصطفی رومی سنبلیله از هر یک
یک متقال انیسون دو متقال صبر قوطری سانج هندی
از هر یک یک متقال و نیم عصاره غافث یک متقال
کوفته بخیمه آب شسته اقراص سازند و در سایه
خشک نمایند شربت یک متقال قرص افستین منقول

از برای صناعت ترکیب چنین نافع از برای صنعت کبد
صنعت آن افستین رومی انیسون اسارون از هر یک
دو متقال تخم کرنش یک متقال صبر قوطری عصاره غافث
از هر یک یک متقال مغز بادام تلخ مصطفی سنبلیله
سازند هندی از هر یک دو متقال و نیم کوفته بخیمه
پایان شربت یک درم قرص افستین و دیگر نافع از برای
تخفیف که چون طعام خورد بعد از دو ساعت در روز
او بهر سه وقتانی بکند و چنانچه در شش بر نیاید آرام نیاید
و این قرص را قرص ایلاوس نیز نامند صنعت آن
افستین رومی ده درم انیسون تخم کرنش از هر یک یک
سلیمه بست درم لعل مرکی صاف افستین از هر یک دو
درم و نیم کوفته بخیمه اقراص سازند هر صبی لوزن در
شربت یک قرص با شراب پودنه و مانند آن قرص
افستین منقول از منهای این جزله نافع از برای تپهاست
کینه و تلخ سدما تلخ کثیر و در فضول و شکر فایده
منقح سدماست طحال و اما سار لقا و کبد و مزاج سرد
معه و جگر و عسر البول و در حصص صنعت آن افستین
انیسون تخم کرنش مغز بادام تلخ مقشر اجزای سه برابر
کوفته بخیمه آب شسته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربت یک متقال و بعضی زیاده نموده اند از اجزا
این قرص مصطفی سنبلیله نیم قرص افستین
از ذخیره سید اسمعیل نافع از برای کله و جمیع جفا
خطه مزمن و مفتحه سدما و مزاج سردی معده و کله و
سدما کبد و طحال و اما سار لقا است صنعت آن افستین
رومی اسارون انیسون تخم کرنش مغز بادام تلخ شکر
بادام و عصاره غافث مصطفی رومی سنبلیله از هر یک
مساوی کوفته بخیمه اقراص سازند شربت یک متقال
گلشن آفتابی یا با بکجنین عسل یا با بکجنین بزوری
حار یا معتدل بکسب کج بنوشند قرص افستین منقول
از قرابادین ذخیره سید اسمعیل امراض معده و کبد و
راسود دارد و تپها را بر صنعت انیسون آن متقال
اسارون افستین رومی تخم کرنش مغز بادام تلخ
سنبلیله از هر یک یک متقال صبر قوطری سانج هندی

از هر یک یک مثقال و نیم عصاره غافث یک مثقال
 بدستور اقراص سازند و قرص انستین که بهین منافع دار
 و در روز مزاج بار دوا و سه کبد بعد از استقرار معده
 است و مختصر صنعت آن انستین رومی انیسون رازنا
 مغز بادام تلخ معشر اجزا مساوی کوفته بجیمه با آب اقراص
 سازند شربت یک مثقال با مار الاصول یا شرب اصول
 با کجین برود و با علی بنوشند و قرص انستین
 در حیات بلغم و عسر البول و برودت جگر نافع باشد
 بسده لحال و کبد را کشاید و صنعت آن انستین تخم
 کرنس اساردن مغز بادام تلخ مساوی کوفته بجیمه با آب
 فاضل بسرشد و اقراص سازند و قرص انستین پخته
 و جگر ضعیف را نافع باشد صنعت آن انیسون انستین مغز
 بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث
 سانج هندی اساردن از هر یک درم مصطک تخم
 کرنس از هر یک یک درم کوفته بجیمه بگلای سرشته از
 سازند شربت یک درم و قرص انستین به نسخه دیگر
 صنعت آن انستین تخم کرنس انیسون از هر یک
 یک درم سلیمه سیاه دو درم جذبه سترمرکی صاف
 انیسون از هر یک درم کوفته بجیمه باب صافی شتر
 اقراص سازند

فصل در بیان مطبوخانی که اصل و عمود آنها انستین است

مطبوخ انستین شیخ الرئیس نافع در علاج
 فاضل بخت اسهال موده بعد از لضع تام صنعت آن
 انستین رومی غافث پوست هلیله کابلی از هر یک
 یک درم مغز تخم غریزه مغز تخم خیار باد رنگ تخم خیار
 تخم کرنس از هر یک دو درم تر بنفشه تراشیده و تخم
 یک درم موزین متع ابیت دانه سپستان شی دانه
 بنفشه زرد دانه جوشانیده صاف نموده در یکصد درم
 آن غلظت آفتابی پانزده درم فلوکس خیار شنبلیله
 حل کرده با صاف نموده نیم دانگ سقمونیاسوده داخل
 کرده بنوشند و مطبوخ انستین که صفراوی و قورمعه
 منع کند صنعت آن انستین رومی بنجر درم گل سرخ

بیت درم و در نسخه شش درم است تمهیدی
 از حب و لیف و قشر بیت درم همه را در چهار صد
 درم آب به نرند تا مریع با نرین صافی نموده مقدار نسی
 درم تخمین منق از غافثاک و تخم در قناد درم درین مطبوخ
 داخل کرده صاف نموده یک درم صبر قوطی رزق
 یا ایارج فیکر یک درم دران داخل کرده بنوشند و مطبوخ
 انستین که شیخ الرئیس از جالینوس نقل کرده و گفته
 که اگر بوده باشد در بالیغویا سه مراتب مراق را از نایح
 و نسخ و نباشد در مراق درم و اسهال پس باید که تنقیه
 آن نموده شود با این مطبوخ و نیز گفته که این مطبوخ نافع است
 از برای ریاح بارده نافع بلغمیه و سوداویه در معده و مراق
 و طحال سید اسمعیل گفته که تنقیه معده با این مطبوخ نافع
 از برای بالیغویا سه مرتبه و نیز گفته که آشامیدن این
 مطبوخ هر روز مفید است صاحب بالیغویا و طحال را
 خصوص اگر آشامیده شود اول مرتبه یا ایارج فیکر این
 از ان باشد اند این مطبوخ را و صنعت آن رازنا
 انیسون تخم کرنس اساردن پنج اذخر انستین رومی
 از هر یک جزوی بچشانند در آب و صافی نموده بنوشند
 بقدر حاجت و مطبوخ انستین دیگر نافع از برای
 حادث بشارکت طحال و صنعت آن انستین رومی
 افیمون انیسون اساردن غیش غافث اذخر
 سنبل الطیب از هر یک درم شاتره بنجر درم پوست
 هلیله رزق پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم هلیله
 سیاه نه درم موزین سیخ و دانه بیرون کرده تمهیدی
 منق از حب و لیف از هر یک ده درم عناب دانه
 بقانون مقرر تلخ نموده صاف نماید بر درم و غفر
 فلوکس خیار شنبلیله از حب پانزده مثقال و بالند و پانزده
 دیک مثقال روغن بادام شیرین بران چکاند پس
 با نرند یا ایارج فیکر غار لئون سفید از هر یک یک درم و
 با کجین حب سازند و فرود نرند قبل از مطبوخ بدست
 پس مطبوخ یک درم بیاشامند و معجون انستین بخت
 در معده و دوا که از مواد سوداویه باشد نهایت
 نافع است و صنعت آن انیسون تخم کرنس از هر یک

پنج مثقال انستین رومی صنعت مثقال سلیمه جذبه ستر
 انیسون از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر سلیمه ده درم
 است ادویه کوفته بجیمه بدستور مقرر معجون سازند معجون
 انستین دیگر که قریب النفع است بدان صنعت آن انستین
 رومی انیسون تخم کرنس سلیمه جذبه ستر اجزا برابر با عسل
 دو وزن معجون ادویه را بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه
 دیگر انیسون نیز داخل است معجون انستین در معده و جگر
 که از سردی باشد و استقار نافع بود و صنعت آن انستین
 تخم کرنس اساردن انیسون مغز بادام تلخ اجزا مساوی کوفته
 بجیمه بدستور مقرر معجون سازند شربت دو درم و افشخ
 اول و سکون فاد و تخم شین مجر و نفع را سه حمله و نیم و آن
 معرب افشخه است که بعبی عصیر نامند و آن مخصوص
 باب میوه است محمود بن حری گفته که افشخات عصاره
 که فرار گفته باشند از نباتات و اثمار یعنی میوه یک بوده
 باشد در آنها آبیکه الیه افشخه و یا کوبیده افشخه
 آن را بگیرند و در آب بگذارند تا غلیظ شود و درین
 زمان افشخ عبارت است از آب میوه های طامع
 یا سرکه انگوری که آب قند داخل کرده با طعام بخورند
 ترش چون عرق لناع و سرکه سفید مقطر با غریقه
 داخل کرده با طعام بنوشند و با لجه شربت ترشی که
 آب حل کرده با طعام بخورند افشخه نامند و از افشخه
 رفیع عرق سلطانی است که مقوس معده و محرک شت
 تمام دماغ و گوارنده طعام است و صنعت آن کوبه نافع
 خشک پوست زرد اترج باد کجوبیه فرخ خشک ناخواه سانج
 هندی دایمینی فرقه الطیب پودینه خشک از هر یک یک
 سیرن تبریز قرنفل ساسه عود بنج بادیان کشمش
 کبابه چینی بهار نارنج افشخه از هر یک یک مثقال سرکه انگوری
 پنج من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق کلاب
 عرق کشنده شربت بیت درم قند سفید و آب بمقدار یک
 خوش طعم گردد و داخل کرده با طعام بنوشند و عرق
 سلطانی دیگر مقوس معده و ارواح و شتی و شتی معجون
 است و صنعت آن سنبل الطیب جوز و ابساره دایمینی
 سود کونی قرنفل عود سبک غرقه خام قاقله کبار مثقال مصری

اسرار و نیکو سوار سجد از هر کیشش شتعال سر که انگوری
 تنزیک من تیر نفع بازه بیت شتعال اجزا کوکب
 سر که شش بازه و زنجیر پس در یکس گلی یا سنگ بار
 تازه قلمی کرده عرق کشد و یک شتعال عنبر اشرب نیم
 شتعال مشک خالص بر سر سنجه بندد اگر مقدار سر که براد
 من گردانند بهتر است و در نسخه عرق سلطانی در مری
 خوار آمد انشا الله تعالی افنی اعم عبرانی قسیر حیات
 وحیه هم جنس است و افنی را یونانی احد یا احدا دیا
 نامند و اقسام حیات را اسامی و الوان بسیار میباشد
 بزرگ و کوچک و سیاه و مائل بزردی و مائل بسبزی و مائل
 به تیرگی و ابلق و غیر اینها و بهترین افنی اشتر مائل بسبزی
 است و ماده آنرا چهار دندان می باشند و زان را در
 دندان و باید که مستعمل در تریاق فارون این نوع خوب
 ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سبعت
 حرکت همیشه سر بلند داشتن است و نیز باید که چشمش
 مائل بسبزی و سرش عریض و دهنش فراخ گشاده و جگرش
 صلب و مائل به باریکی و از آب و عمار آب و جگر و شود
 رار و در باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید به
 امند از زمانه سر و دینا که آن را قطع کنند بدین قسم که سر
 و آنرا یکجا جمع کرده به یک ضرب تبر و غیر آن از هر یک
 مقدار چهار انگشت ببرند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر
 و بناله بر حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید
 پوست و جوف آنرا انداخت و با آب و نمک پاک است
 و استعمال نمود بخرادی گفته که سر و بناله آنرا بسبب آنکه
 در گوشت نیست می اندازند و استعمال مینمایند به جهت
 که عوام نمیدانند که در آن سمیت است و نیز باید که از
 ردیه آن آختاب نمایند مانند مفرقه که از گردن آن
 خون از مسام و منافذ مسوع آن جاری میگردد و
 و ساسه که فرو میرود در رمل و تشامیکند در آن مثل ماهی در
 آب و ملکیه مکملته الراس که طول آن نهایت سه شبری
 باشد و سر آن نیز و گفته اند مبالغه که به نفس و صفر خودی
 کشد و هر که نظر او بر آن میروند و کسیکه نزدیک مرده آن
 اذین می میرد و افنی که مرده اند و گردن او بار یک

و سر او پس در اغبر یا نقطه با سه سیاه بلوطی که در بلوط
 مینماید و بدو است و کسی را به گرد پوست آنکس جلد
 میگردد و مخطشه که عارض میگردد و مسوع آن را حرق
 و التهاب و دانه آب می نوشند و سیراب نمیکرد و تا
 بمیرد و بزاره که می کشد بآب دهن خود و بوسه آن
 و سایر انواع ردیه آن و مزاج افنی نهایت گرم و خشک
 و محففت و محلل است و چون بآب و اندک نمک بپزد
 و در عن زیتون بر آتش آغز بلاکت بلغ نمایند تا مایل
 شود و گوشت آنرا با کند تا ناول نمایند و او غلیظه را
 بطرف جلد دفع کرده تحلیل دهد و در مجزوم نمیتواند
 تجربه برسل که بعد از خوردن آن بدن او متفشر شد
 و از آن مثل فلس ماهی جدا شد و از آن مرض شفا یافت
 و نیز از خوردن بسیار آن بدن متفجر شده مثل فلس ماهی
 پوست از آن میزد و کم آن اخلاط متفجره لطیفه جلد
 نقل و کشیده را به تقشیر جلد دفع میکند و نیز خوردن گوشت
 بخته آن بخیو که بر اسه تریاق فاروق می پزند جهت
 دفع سموم مشروب و مله و غده و ضعف بصیر و در عصب
 برص و منع زیادتی خازیر و حفظ جوانی و تقویت توانها
 جوانی و دواس نیکو کننده دهن و فکر و جهت لقوه و نیز
 و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یک مرتبه تناول
 نمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر ویدن گوشت
 تازه در بدن باید که اعانت نمایند بر ویدن گوشت
 و جلد و حفظ نمایند اعضا را با لیدن ملهم و موم و زعفران
 مناسب و مسکه تازه و آشامیدن شراب و مارا لایم
 لحوم لطیفه مشوبه و امثال اینها و ضما د گوشت خام آن
 جهت ارفع سمیت افنی گزنه و اقسام مار با به نهایت
 نافع و جهت دار التعلف دار الحویه خازیر و او جامع
 بارده نافع است و اکثر آن محرق اخلاط و مصلح و
 شیر تازه دو شده و آب فواکه است و چون هفت عدد
 افنی را بر سیاهی که از ششم سرخ ارفغانی خفته کرده و با
 هر یک کوسه بزنند لبستن آن رسیان گردن و صبا
 خنای حجت بر رفع علت بالخی صیه مجرب دانسته اند
 نمک افنی چون جوف آن پر کرده باشند و افعال ضعیف

گوشت آن است و بخورد که صین خوشایند گوشت
 افنی در آن بخته باشند و افعال قریب است بقرص افنی
فصل در بیان علامات افنی گزیده و
تدارک سم آن
 بدانکه از جمله علامات گزیدن افنی آن است که از
 موضع اول خون روان میگردد و بعد از آن خون آب
 صدفی متعفن و زرد آب پس از آن بزرگ زردی و زنگار
 متعفن پس بعد از آن تخمیر اعضا و زوال عقل و نوم اعضا
 و التهاب احتشاجی ناقص عرق سرد و فساد رنگ شد
 مائل بسبزی و قوای نفس و ذواق و غشی پس هلاک اکثر
 آن است که در همان روز هلاک میشود و اگر هفتایوم
 یا پنجم و اگر از پنجم گزشت احتمال برر است و نیز
 آن بدستوری است که در قوا عدد کلیه مزبور است و با جلد
 لبستن بالاسه آن عضو است سخت و محکم و گزیدن
 بران موضع و مکیدن در پی در پی بقوت تمام میکند
 بلا شرط و بعد از آن با شرط و مکیدن برهن نیز خوب
 است بدین قسم که شخصی قوی القوه جوان که روزی بنا
 و دند نهاسه آن کرم فروده باشند و علت ریش
 نم او نباشد و دهن خود را پاک بشوید و روغن بالاند
 بر لبها و دهان خود و بر بقوت تمام بکشد و آب دهان را
 از سمیت جذب کند ساعت بساعت بنده از دهن
 مکیدن جمعه تا سه بران موضع بگذرانند و نیز در افنی
 و خوراندن تریاق فاروق و روغن کمنه با غسل نشسته
 و شراب کمنه و تکراری و دو شتعال حلیتیت با شراب
 شراب سائیده هره مار و لبستن آن بر موضع گزیده و نیز
 مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد یا سر که مزج کرده
 یا آب مطبوخ ورق الغار و فاشرا و اسپند و تخم بویجه
 و تخم عطیشیان و تخم کاشمش و زرا و نطویل زرا و زنجیر
 و کرفس کوهی و فلفل و تغذیر سلطان شکر و زنجبیل
 یا شیر انسان و الاغ مفید است و دوا در سم افنی مانند
 تریاق کبیر دانسته اند و صنعت آن انیون و ده دم
 فلفل سه دم و تخم زرا و دمنه و تخم بیدستر از هر یک
 و نیم کوفته بختیه با پنجه سرشته بقدر جوهر بخورند و خایند

نفعل قدر سے معتمد و گفته اند ما دام که حدت فلفل
محموس نمیکردم در بدن باقی است و چون فلفل گرم
میکرد و داین علامت آن است که استخوان خورد
و نیل در آن حل کرده باشد بقدریکر مل و بستن
چرم آن بر آن موضع از جربات ست و گذشتن بر
شکر از بکین و خندید و طبیعت با کبریت زرد
و زیل جام و گونج و شکر استیع اجزا قساوسه گفته
چیز بازی و زفت سرشته بر موضع مسح بکنند و آرد
چایا بکیم و سوزانده آن را مندر وقت و فریون و جادو
دفعه و پیاختن و پیاختن و پیاختن و پیاختن و پیاختن
و نوم بر سر و خاکستر خوب انجیر ببول انسان و سکر
آوردی سرشته بر آن موضع و اطراف آن بالیدن نفع
است مراره اسه و شرب آن در سمیت مانند پیش است
در اعراض مشترک از توا تر نفوس و غش و کرب و التجاب
و غیره و اینچه در پیش انتشار اسه قساوسه خواهد بود
آن بزرگدین و شور و شاد است و دگر تفرغ فرمودن با
کرم و روغن کجند تازه و دو سکه و آب گرم و خوراندن
فازر هفتای سخن و تریاق فاروق اصلی و شرو و طویس
و دوا و المسک و مارا لیم و گوشت تابه مرغ با قدری
شکر خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاؤ تازه و شیده
و مانند اینها و استعمال ادویه مشترکه النفع و جمیع سموم
نافع اند -

فصل در بیان تریاق الافا

بلکه تریاق کبیر اول معرب از لغت یونی که تریاق
مکرده باشد و تریاق در لغت یونانی بمعنی نافع است
از برای گزیدن جانوران سحر و قار در آن لغت بمعنی
نافع است از برای ادویه مشردیه سیمی پس این هر دو
را مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده
اند و نیز آن را عریان و ریا و ریا و ریا و ریا و ریا
نامیده اند و بدین لغت سوم کبیر اول بنا بر شهر و شهر
در کل لغات آمده است و نیز گفته اند که مرکب و مخفف
از تریاق است که تریاق بمعنی شمع است مطلقا و یونی
معنی مقدارم دان پس هر دو مرکب مخفف کرده و نیز

سموم و تریاق و تریاق و تریاق و تریاق و تریاق و تریاق
گویند و گفته اند معرب از تریاق فارسی است که عبارت
از افیون است و اصطلاح کرده اند با نام کبیر
دو که فاذر حضرت داشته باشد که بحاصیت مقدارم
سموم و رفع نکایت او کند و محافظت نماید روح را
از فساد و تعفن خواه حدوث آن سمیت در بدن از گزین
جانوران باشد و از اشامیدن سموم آن چنان سموم
که بحاصیت و صورت نوعی فساد مزاج و روح حیوانی
قلب و حرارت عزیزیه باشد و ادویه سمیه که بکثرت فراوانی
این عمل کنند بدستیکه دواست که بشکست سبب کیفیت
دواست که است نه سم و یا از فساد اخلاط رطوبات
و نفوس و ادرج بدن باشد لبوسه کیفیت غریب
سمی سیمی از اسباب و یا از فساد و عقوبت هوا باشد
بسمو کیفیت غریب که محدث و باد و طاعون و سائر
اعراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از آنکه آن
دوائی که رفع سمیت میکند مفرد باشد یا مرکب و بعضی
الطبا تریاق را مخصوص داشته اند بمرکباتی که این عمل
کنند و اما مفرد است که این عمل کنند پس آنرا فاذر
نامند و این دفعه ثالث است و بعضی استعمال تریاق
را بر هر دوائی کنند که از انجا سمیت نفع عظیم سریع قوی
باشد اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر
سموم از آنچه ضرر با فعال بدن رساند و بدان که چون
اطلاق کرده شود لفظ تریاق میخوانند از آن تریاق
افاقی را که مرکب و مختص آن اند و ماخص اول است
بجست آنکه هرگاه لفظ عاق مطلق مذکور شود میگرد
لبوسه فرو کامل و کما نیز از تریاق افلسه تریاق
بلکه نزد یونانیان مرکب نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
اکبر و تریاق کبیر نیز نامند بسبب بزرگی و بسیاری منفعت
و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند بسبب
میباشد این مرکب فاروق میان موت و حیات و یا
آنکه فاروق است میان کیم و طبیعت انسانیه در قیاس
استعمال کرده بجست سموم یا گزیدن جانوران سمی و یا
فاروق است میان سمیت تام و مرض قوی بحاصیت

صورت و مینامند آنرا دوائی بر آنکه هدایت میکند
طبیعت را بسو سمیت و خالیست نیز نامند بر آنکه
مسکن بجان سموم و امراض قناله است و نقد نیز
برای آنکه رها شده است از سموم مملکه و مانند آنها
و کما میماند آنرا بخلص اکبر برای آنکه میراند بدن را
از آفات عظیمه و مفید حیات و به محافظت سمیت
آنکه چون دفع غایله سم که در گویا حیات بخشد و حفظ نمود
سمیت را صاحب قاموس گفته که مرکب این تریاق
باغینس است و تمام کرده آنرا اندرو ماخص بزیاده کردن
افاقی بر آن نامند آنرا تریاق فاروق شیخ داود در
تذکره آورده که ترکیب آنرا اندرو ماخص قدیم و کیم
ترکیب آن نمود اندرو ماخص ثانی بپا ز کیمز و کیمز
و پنجاه سال آنچه ملا احمد قصبی در تاریخ الحکما از بد ترکیب
تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یا در تاریخ الحکما
و گوشت افی نوشته بدین وجه است که ذکر می باید از آن
اتفاق آنچه در پیداشدن تریاق تریاق فاروق اندرو
ماخص اول را بر دوسه نموده و همچنین آنچه در پیداشدن
افا بر اندرو ماخص ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است
ظاهر شده و از کتب محققین اطبا با هر سه شود آنست
تریاق فاروق بسجود اهتمام نه کس از حکایه کبار که
از اندرو ماخص اول و بر افقیدس و فاذر غورس و فاذر
دقو ثا غورس و مار نبوس و ماغینس و اندرو ماخص ثانی
و جالینوس اند و در مدت هزار و چهار صد و شصت و نه
سال با تمام رسید و هر یک ازین حکما غیر از جالینوس
در آن تصرفات بزیادتی یا نقصان کرده اند و جالینوس
اگر چه در آن تصرف بزیادتی و نقصان نکرده است
آنکه اندرو ماخص ثانی او بمرتب تمام و کمال رسانیده بود
اما اظهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر شرب آن در هر
مرض و امثال این امور که از قبیل محاسن بود از وظایف
و لهذا در این در تمام و اکمال آن داخل داشته اند
مفصل این محل آنکه ابتدا س تریاق فاروق چنین بود
که اندرو ماخص قدیم که با سقلینوس نیز ملقب است در رکن
بیت سالکی بفرع میرفت در اثنای راه به صغری رسید

که درخت غار در آنجا بسیار بود و هنوز از آن موضع گذشته بود که نظرش بر سپر سے افتاد که در تنخ دیوار کشته نشسته بول میگردانگاه مار سے از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پائے آن سپر را بگزند سپر فی الحال مار را بفرب سنگ کشید و متوجه درخت غار و قدر سے حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان مار و بچا دید و فرد برو الفقه سپر حب الغار را خورده متوجه راه شد اندر و ماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب سپر توجه نمود و از روی پرسید که اسے سپر ترا مار گزید و پنج آواز تو رسید سپر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم لپاک میشدم اما چون آنرا خوردم از زهر مار باکے ندارم اندر و ماخس گفت تو این را از روی چه میگوئی و از که آنمختی سپر گفت پدرم همیشه این کار میکند که حب الغار را کوفته بسل مجون میسازد و هر که را مار سے یا عقرب سے گزیده باشد و با وسید بدو ایشان از مضرت آن ایمن میشوند چون اندر و ماخس این چکا از آن سپر شنید و عدم مضرت او را از آن مار مشاهده نمود و در مقام تجربه حب الغار شد و آنرا در دفع سموم مار هاسے کو چاک و عقارب و سایر هوام دفع بسیار یافت بنابر این بعد از مدتی بمطرح رسید که اگر با حب الغار خند دواسے دیگر که در دفع سموم آنها را سپر دخل باشد میباید آن گرد و تا معین و مقوے باشند و ترکیب ساخته شود یعنی که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس اندر بهجت سه دواسے دیگر که عبارت از خطیانا و مردو قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته آنرا تریاق اربعه نام کرده و تحقیق این سه دوا بنابر آن بود که فطیلا الطبع و اقوے اودی است در دفع مسرت سبع حیات بلکه سبع اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سبع و در بهترین اودی است در دفع مضرت لندع عقارب و رخیلا و قسط تلخ نافع ترین دواها است در دفع نهش جمیع هوام سها فاسے دایر د آثار و قوائے که بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است همچون ذکر علل آن مناسب این مقام نیست فمن اراد الاطلاع

علیها فلیطالع الکتب الکبار بالطبیه و بعد از آن نامد مدیاین تریاق اربعه شایع و ذللع بود و هیچ تفسیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندر و ماخس در سخن چیل سالک وفات یافت بعد از دوی هجشتاد سال در بلاد یونان بر اقلیدس اشتداریات و ریاست حکا باو تعلق گرفت و او بر اجزاسے تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از فلفل سفید اریمنی و سلخه و زعفران است اضافه نموده نموده که تا در گردانند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا الفصح نمایند سه بار و او از این فضیلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که سبب تنویم احساس بضرر سموم کرده نشود و سه دواسے اول آنرا قسبیل اندر و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانیده و فوائد تریاق ثمانیه بیشتر آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون بر اقلیدس بعد از آنکه هفتاد و دو سال از عمر گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از دوسے به چیل و هفت سال فلاحورس طبیب ظاهر شد و وصیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان شهر یافت از تریاق همان هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را زرنب و لبنا و ارحمال و پچمل و هفت فیتا غورس سال حکیم پیدا شد و وصیت دانائی او در بلاد انتشار یافت را سکه او به حامل و تدبر در تریاق صغیر بران قرار گرفت که خند دوا غذائی برین کسبب اضافه باید نمود تا بواسطه الفصح غذائیت طبیعت باو اقبال نماید و اعضا در خند باد مبارزت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود بنابر این به این عینیل و دقیق گر سینه را زیاده کرد و در بعضی مواضع اجزا عشره را با شراب مجون ساخت چه بیاض عقیقل با وجود غذائیت و کثرت منافع در سبع افاسے و لندع هوام نفع تمام دارد و لنداسم قاتل اکثر هوام است تا بحدی که از دیو توریید و س منقول است که اگر بیمار عقیقل دست را بر در خانه بیاورند و پنج نوح گزند از هوام و غیبه بان خانه در نیاید و اگر باشند بحد وضع که توانمند بیرون روند بواسطه ضد تیه که در طبیعت ایشان

بسیار عینیل مرکوز است تا بخورد و وضاد کردن چهره و همچنین دقیق کر سینه با وجود غذائیت و فوائد بسیار بخانه در کتب طب مسطور است اگر او را با شراب مجون شسته بر موضع نهش افاسے یا عض کلب کلب یا عض آد و صدام ضاد نمایند نکایت همه را دفع میکند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قواسے اودی را با قواسے بدن سپر سازد و در سبع هوام و دفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد و مدتی مدیاین ترکیب شایع بود و منفعت بسیار از ظاهر میشد و چون فلاحورس حکیم بعد از انقضای شی و پنج سال از عمرش گذشت در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت دوسے بعد و سال وصیت فضیلت و حکمت فراطیلس در بلاد یونان شهر گذشت و قریه حکما ی زمان خود شد و او بحدت فم و قوت کس از سایر حکما سے آن روزگار محبت از بود و لنداسم چون قاتل و تدبر در تدبیر فلاحورس نمود حکم نقصان آن کرد اما نقصان بواسطه استقاعسل بود و چه عینیل لطافت و لزوجت خود اودی را با یکدیگر امتزاج و اخلا تمام سپر بدو عینیکه آن مرکب بیات و حدانی پیدا میکند و بان بیات و حدانی منظر آثار را رجبند میگرد و قوت اودی نگاه میدارد و وی شاعت علم اودی را نیز زایل میکند بخانه طبیعت باو اقبال بنماید و با وجود آن سینه و جگر است و در سبع هوام و عض کلب کلب و دفع نکایت اودی سیمیه بارده مثل شمشاش سیاه و پنج سیاه و فطر نفع تمام دارد و اما فسادش از آن جهت است که چون اودی را با شراب مجون ساخته شود به سبب نانیسے کثرت آب را بپاشد از عرض تغیر و نقصان ایمن نخواهد بود و لنداجالینوس نیز برسد که شراب باید که گفته بود و تلاش باید که سه ساله باشد تا مایت شیخ بالکلیه بیان رفته باشد و موجب تغیر و تعین نشود و بنابر این امور مذکور فرقیس حکیم عمل را با از اعاده نمود و بیاض عقیقل آره گر سینه را با شراب کینه مزوج ساخته قریصه که الحال که بقرص عقیقل اشتها دارد است کرده آنرا بنابر بسیار خشک ساختن بجز و اعتبار نموده

داخل گردانید و چون صدال از عمر حکیم فراموش گشت
و نیز داعی را اجابت نموده بعد از فوت و در حقیقت
فوت مغروس طبیب هر شد و آواز حکمت او در بلاد و
نثار یافت و ریاست اهل علم آن زمان باطلین
گرفت و او بعد از تامل و تدبر تمام در تصرفات حکما و ارباب
سابقه اصل تریاق اربعه اندر و ماخس را پسندید اما چون
قطره و طبیعت نزدیک بهم بودند بعضی قطره را در
داخل سات چه در و در سماه و ماخس و ادویه سمیه قانع
تمام دارد و الا آن این تریاق اربعه متعارف و متداول
است و چون فوت مغروس طبیب در سن هفتاد سالگی
وفات یافت بعد از گذشتن احوال دیگر و اینوس حکیم پدید
و مبت فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد
یونان اشتهار تمام یافت او بعد از تامل و تدبر بسیار
دوای دیگر که عبارت از سنبل الطیب و فراسیون
نخل سیاه و دار فلفل و قنار و از خود قتل از رقی و حیل
و اسطوخودوس و مشکطرا مشیج باشد بر ترکیب فراموش
نمود و مجبور ادویه مسفره هفده شد و با قرص استقبال
و در گرسنه بجهه اگر آن هر دو را یکدیگر اعتبار کند اگر
بواسه قرص را هر یک علیحدّه اعتبار نماید باشد
بیت جزو میشود و با عمل بیت و یک جزو و خصوصیت
هر یک ازین ادویه تسه که با اینوس حکیم اضافت کرده
بر دانت اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و معذرا
که در ادویه تفصیل مسطور است اما سنبل الطیب پس
سبب آنکه متع است و مشکطرا مشیج بجهت آنکه در
دست حتی آنکه مخفی چنین و از خود دفع سم و مسموم
و اسطوخودوس منقّه دماغ و دفع سم مقوسه و
دوره و تکلیف است و باقی ادویه بعضی مملو بعضی
و نیز از اثره در دفع سمیت و تقویت اعصاب
و حفظ ارجح و اقوی است و چون از عمر با اینوس
سال گذشت و نیز بگذاست سابق پیوست بعد از فوت
بر دست سال سمیت حکمت و کمال و انانی باغیوس
عالم را فرگشت در اسه و در اندیش و بعد از
نبرد تریاق اینوس برین قرار گرفت که قرص اندر و

هر یک از کما به بلده اندر و خوردن که جهت دفع
ساخته و از آن نفع بسیار یافته بود بر تریاق مار و
اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه تریاق
با اینوس بود و ماغیوس وزن آن ادویه را از قرص
گردانید و در آن ترکیب نمود و وزن آن را افزود و
ادویه مذکوره سمیت و دواست دیگر که آن تخم کرفس
و کما فیطوس و میسائله و انیسون و حامان و نارون و
محرق و ایر ساد تخم شلم و زعفران و یابس و در دیالین
و صمغ البطم و قطران سیون و زنجبیل و جوده اشق و
سورخجان و قردمانا و جاد شیر و دو تو باشد اضافه
کرد که مجبور ادویه سی و هفت باشد با قرص انیسون
مربب از دو جزو است سواست عمل و اینجا شاید که
انچه از بعضی حکما و متاخرین مثل این عمل که در محنت
خود آورده که منبع این تریاق باغیوس است که او را
باغیوس نیز می نویسند و متمم و مثل آن اندر و
و همچنین در ذیل چنین بنیاساق که از ملوقات خواهر زادی
او حسن بن اثم بن اثم است نیز بدایع این تریاق را
باغیوس منسوب داشته و بعضی است و فاشا که آن هم
تبع و بعضی تام است چنانچه ابن ابی صادق در شرح
مسائل چنین تفریح بان نموده و چون از عمر باغیوس
سال گذشت و نیز سفر آخرت اختیار کرده بیمار آن
سابق پیوست و بعد از دو بعد و بیت سال اندر و
مانی که ستم و مثل تریاق فاروق است و در زمان
و در القریین ظاهر شد و در بیت سالگی صیت کمال او
فرگشت و او بعد از تامل و تدبر تمام در تریاق مذکور
از کتب معتبره قدما چنین معلوم میشود که اندر و ماخس
مدت پانزده سال در باب تصرف در تریاق مذکور
مشغول بود تا آنکه بعد از پانزده سال دیگر را پیش
قرار گرفت که گوشت افغی را بواسطه تجربه چند که در
آورد و در باب گوشت افغی حاصل شده بود چنانچه غفر
تفصیل ذکر خواهد شد باسی و سه دواست دیگر که عبارت
از قند و سود و صمغ و اسطوخودوس و طین قوم و در
و تخم رازیانه و ماخواه و درق ساذج و هند و صمغ عربی

و حبیب لبسان و روغن لبسان و نج کبر و هونار فوین
و مصطک و سیسالیوس کما فیروس و حرمت باقی و قند
و نجشست و هونار فوین و روغن و غار لیون و غیر
جلی و سکنج و اقا قیاد کند و انیسون فوه و حصاره و
الینس و نیز ستر و فقر الیه و قطره و یون تیق است اضاف
باید کرد و مجبور ادویه مسفره هفتاد شود و بعد از اقرار
که عبارت از قرص استقبال قرص اندر و خوردن و قرص
است که اندر و ماخس ثانی آنرا اضافه نموده و عمل و چون
اندر و ماخس ثانی به نود سالگی رسیده قوت شد بعد از
بعد و پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست
در تریاق فاروق تصرف نه زیادتی و یا نقصان کند از
آنکه مباد بعد از تصرف در آن آثار که الحال بران تهر
است مخفی گردانید و نسبت تصرف کرد و اما منظر منظر
جالینوس بود اگر چه فاشا صاعدا ندی و طبقات لاف
منافع آنرا نیز نسبت با استاد جالینوس الیالینوس حکیم میکنند
و میگویند که در زمان الیالینوس استاد جالینوس در
انطاکیه روم طاعون حادث گشت و چون الیالینوس
انطاکیه بود و بعضی مردم را بر تریاق فاروق از سر آن طاعون
خلاص نمود چه هر که پیش از مرض و تریاق فاروق خورد
مطلقا سبب بادره نیافت و آنکه بعد از مرض خورد
بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض برایشان آید
یا فته بود یا ک شد و چون جالینوس در هشتاد
هفت سالگی وفات بعد از تا این زمان هیچ احد
را مجال تصرف در تریاق فاروق نبود بایک دانست
که اندر و ماخس ثانی را در باب احوال گوشت افغی درین
تریاق سه تجربه حاصل شده بود که از آنجا بر و کتب
شد که گوشت انسه در دفع سموم نهایت قوی دارد
چنانچه هیچ دواست دیگر در آن باب با و نیت اندر رسید
بجهت از آن تجربات شایسته آن بود که برادر اندر و ماخس
هر دیش و سیار بود اتفاقا و زرسه در شامی و سیو حیات
خواب بر و غلبه کرد و در پاسته در حقیقت بخواب رفت
تاگاه افغی از سوراخ برآمده دست او را بگذاشت و او را
بول مرخید که ماسر بیدار شده دانست که او را افغی گردانید

غشی و اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حال
تشنه بر دس غلبه کرد و نگاه کرد و دید که نزدیک بان
گویی است که قدری آب صاف در آن جمع شده از
تشنه رفته قدری از آن آب نوشید و آب خورد
تلقی و اضطراب او تسکین یافت و بحالت اصلی باز
آه چنانچه که یا هیچ مارسیه او را نگزیده بود و از آن
تسکین ماند با خود گفت آیا درین آب چه خاصیت بود
که بجز عذرا ن دفع زهر اینچنین بکرم نمود و باین چو برآ
و آن آب را بر سر خود دید که دو انفر با هم آویخته در آن آب
مروده اند و از شدت گرمای آفتاب مرده اند
از آنجا بر پشت و این حکایت را به برادر خود انداخت
لقل کرد و اندر و ماخ متفطن شد که گوشت انفعی مقاومت
بسر خود میکند و او را از اعضا سریش آدمی دور نماید
و دیگر از تجربیات ثلاثه که اندر و ماخ بر او نمود آن بود
که اندر و ماخ از براس جاعته از مزاج خود سرور و کمال
بایک سبوس شراب میفرستاد که ایشان در کار جلدی
و بسیار کار کنند اتفاقا در دس چون آن مزاج را
خورده متوجه شراب شدند چون سبوس را کشاوند دیدند که
انفع در میان آن شراب افتاده مرده اند و باین ایشان
از آن شراب متفر شده بایک دیگر گفتند که صالح در آن
است که این شراب را قدری از طعام از برای این مجرب میکنم
در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون
کرده اند و بفرستیم تا آوازین عذاب خلاص شود پس آن
شراب با پاره طعام پیش صاحب جذام گذاشتند و او
بعد از تناول طعام از آن شراب بسیار بخورد و بعد از آن
ببخورد و بیوشی حاصل شد و چون بیوش آمد و دید که کام
پوست او از دس جدا شده و آن مقدار آب غش از مساک
او بیرون آید که فوق آن متصور نیست و از آن مرض
بالکلیه خلاص یافت و چون این خبر باندرو ماخ رسید
دانست که گوشت انفعی در امثال این امراض نیز نفع تمام
و تجربه سوم که اندر و ماخ از دس نموده آن بود که
پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی
موصوف بود و از جمیع مردم سعادت و غمازی میکرد و بواسطه

غمازی و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب
بهرسانیده بود چون بواسطه عمر و سعادت او بمردم
بسیار رسید و ارکان بایکدیگر بقتل او متفق شدند و او
بسریم ضیافت ببلع برده مقدار دو درم ایون در شراب
با و داد و چون ساعتی بود بگذشت آن غلام پیش
افتاد و چنانچه همه حاضران را قین شد که او مرده بنا برین
باتفاق یکدیگر در آن خانه را متفطن ساخته متوجه کار
پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام از انشای صحبت
بفجاء بمرد و هنوز ایشان انفعی را بعرض پادشاه نرسان
بودند که نگاه بانان آن خانه متفطن شدند که انفع از برای
برآمده متوجه آن خانه است و چون انفع بان خانه رفت
بعد از ساخته از اندرون او از غلام برآمد که فریاد میکرد که
در وازه را بکشاید که مرا انفعی گزیده بنابرین مردمان و دیگر
در وازه شکستند آن غلام بیرون آمد و بیخ تشویش نداشت
و چون این خبر باندرو ماخ رسید دانست که قوت شراب
بسر انفعی ببرد و در آن ایون مقاومت نموده دل او را
از نجات افکاه داشت و برودت ایون بواسطه
تغلیظ خون غم انفعی را از شربت در اعضا مانع آمد
اندرو ماخ بعد از مشاهده این ستم امر در مقام تحقیق
و تجربه گوشت انفعی شده بعد از تامل و تدبر بدست
پانزده سال از گوشت انفعی قرصی که الحال بقرص
اشتهار دارد ساخت بشرطی که در کتب مسطور است
و در بنیاب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق
فاروق ساخت و آن ترکیب بان قرص مرتبه کمال
یافت و فواید از جنود و بظهور رسید تا اینحال نقل کلام
صاحب تاریخ حکما بود باضافه بعضی فواید از کتب
دیگر و بعضی گفته اند که اندرو ماخ قدیم که مشهور
بشکلیوس و از اعظم حکما س فلاسف است و او را
کسی است که حکم کرد و بعلوم طب و حکما و دیگر مهنی و باین
مثل افلاطون و ارسطو و غیر اینها و آن ابتدا کرده یک
این تریاق بعد از آن که گذشت برین بسیت سال
مسافرت میکرد و تجربه می آموخت بحسب افکار و معرفت
او به تریاقیت حب افکار بدین وجه حاصل شد که در سفر

بسرک با و بود و نشسته بپای دیوار بول میکرد
بگذر یا نشست ابهام پایک او را مار و آن سیرت بگو
درخت غار و خورد از حب افکار مقدار یک پس سوال کرد
اندرو ماخ از آن سیر که چه چیز ترابری داشت که بعد
گزیدن مار رفته از حب این درخت خوردی جواب داد
که قبائل من استعمال میکنند این حب را از برای دفع زهر
گزیدن مار و غیر آن از موم زهر و در دیر من آن
بهم وزن حل سرشته بمردم میدادند و باین دفع ضرر
مقدار چهار مثقال پس اندرو ماخ بمکان خود حو
اضافه نمود حب افکار را به خطیانا بسبب نفع آن از
برای سموم و در صاف و قسط تلخ و بانی مانع از
برسین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی
شروع شد باضافه نمودن برین چهار جزو او پنجه در و
ضرر سموم را از قلب حمایت کند آن را از ضرر سموم دفع
سد بکند و او را ر فضلات نماید و اصطلاح صدر کند
و تقویت پنجه در صدر راست از اعضا نماید و مقابله کند
اختلاف افول سموم را مانند ستم انفعی که حار است
و ستم عقرب که بادر است و محافظت کند حب را از فساد
و تقفن چون استور دیون که پاشیدن آن بر حبیت
حفظ میکند آنرا از فساد و تقفن و همچنین است لویه آن
فلفل و آنکه بوده باشد در جوهر و اجزیه که مقابل
ستم باشد مانند قرد و مانا و سیلخه و دار چینی و آن که
کرده شود بعضی از آن ادویه به بعضی دیگر مانند
اسطوخودوس که مضر است بصدر بغار لقون و این
که بطله نفوذ است بدو اینکه نفوذ بفرماید آنرا مانند
سیلخه و دواسه اکال حار مانند قلع طار بیار و مانند
ایون و پنجه معدل چهار جزو اول باشد و با پنجه
ضرر آنها کند مانند زاندا از براس قسط پس زیاده
بران چهار جزو در قلیدس طبیب فلفل سفید و پرسی
و سیلخه سیاه و زعفران از برای آنکه دفع سموم آن
تفریق عقوبات میکنند و بسبب آنکه زعفران دفع سموم
و موم که بسبب تویم است از احساس با لم با ستم
او قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو

خود بران اضافه نموده که مجموع هشت جزو است +
 تریاق صغیر نامیده که تریاق نامیده باشد و مستمر بود این تریاق
 زمان بسیار غریب پس فیلا غریب زیاد کرد بر تریاق
 تا بدین غرض و گرسنه و غسل را بدل شراب کرد و بیک
 تکه در شراب غذایت است و بدین محتاج است و
 استعمال آن بجزیره که غذایت داشته باشد اما غرض
 پس سبب آنکه منع هوام میکند و گذشتن در خانه
 تا برسد با شامیدن و صفا کردن آن کر سینه منفتح است
 و مستمر بود این تریاق تا زمان افراقلین طیب پس زیاد
 کرده بران غسل را از براسه دفع عفوصیت و حدت حفظ
 و خفیه و دفع سمیت سموم بارده با آنکه میباشد از اوقاتی که
 دفع جمیع سموم میکند و خفیه که در کس که خفیه است که در کس
 آنکه شراب به نهائی مفید ترکیب است خصوص فوکیه
 زیاد بر یک سال نهایت سه سال بران مرکب بگذرد
 پس گردان غرض و گرسنه را اقرص و مستمر ماند این
 تا زمان فلیا غریب پس او اختیار شست جزو اول
 سبب تریاق صغیر است نمود آنکه بدل کرد قطط
 و زنب و مستمر ماند این مرکب تا آمد زمان زرنیوس پس
 او افزود بران ادویه ده جزو دیگر را شکر مطهر و
 سبب الطیب و ناخواه و سناریون و فلفل سیاه و
 و فلفل و قلع از خرد متل از ذوق و حرل و اسطوخودوس
 پس خود بیکه جزو اما شکر مطهر پس سبب آنکه
 او را از نیاید و در اسه قوی حتی آنکه اخراج چنین میکند
 و سبب الطیب سبب آنکه مفتوح است و از خضر آنکه از
 از براسه سموم تقویت میدهد و اسطوخودوس
 اگر دفع سمیت میکند مقوسه عصب است و مستمر ماند
 این مرکب تا آنکه آمد اغنیس محصی پس او افزود بران
 بجمه جزو دیت و دو جزو دیگر که قبل ذکر یافت پس گرد
 اجزای آن چهل جزو و با و قرص که اقرص اند و خورد
 اقرص اسفیل باشد با آنکه کم کرد از اجزای تریاق
 بقدر آنچه در اقرص است از عقاقیر و استمرار یافت
 بود آن برین حال تا آن که آمد اندر و ماخس ثانی
 پس زیاد کرد بران اقرص افاسه و سی و دو و او دیگر

ذکر یافت پس گردید اجزای آن بهشتا جزو و سوا
 اقرص شراب و غسل بهشتا و پنج جزو و استمرار یافت
 میان مردم از تغییر و تبدیل تا آنکه رسید این شخص
 بجالیوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و ادویه
 چنانچه انشا را سر تقاضی در بیان نسخ آن مذکور خواهد
 فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق
 و نگارداشتن و زمانه که بعد از ساختن
 آن میتوان استعمال نمود

اول باید دانست که واجب است بر کسی که ترکیب یا
 فاروق و همچنین کل ادویه خصوصاً کبار آنهاست کند
 مهارت و شناخت هر یک از مفردات آنرا در جمیع بلاد
 از اول روزی که میرود تا روز بلوغ آن بلکه تا روز
 فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد و اطوار آنها و
 بسیار دیده شده که سانس را که می شناختند گیارا بگل
 آنها فقط پس هرگاه موسم گل آنها میرفت زایل می
 گردید معرفت ایشان مر آن را دوا با راد باید که اختیار
 کرده شود عقاقیر تازه و جید مختار هر یک را از مکاسنه
 مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بود و هر
 و بستانی و جیل و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکب
 و خطبیا نارومی و رولوند چینی و گل سسج فارس
 و سبب بهنگ نار دین و فلیطه چنانچه در ذکر ادویه مفرد
 تفصیل مختار هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید
 که باشد از ادویه این ترکیب گفته بوسیده فاسد شده
 و چون این معنی معلوم شد پس بداند که محتاج است اجزای
 این مرکب بوسه سحران می که س و واجب است تریاق
 نظیر تفریق میان دوائی که تحمل کوبیدن بسیار
 باشد مانند زنجبیل و میان آنچه تحمل کوبیدن بسیار
 نباشد مانند زرد سبب لطافت آنها و همچنین هر یک
 از صمغ و گندرس هر یک از ادویه را موافق حال
 باید کوبید و نیز بداند که آن اجزای اصول اند یا خشت
 یا بر در و اوراق و از باره فائده بدان که در ادویه
 مرکب بعضی از ادویه میباشد که آنها بمنزله عمود و اصل
 لند از براسه آن مرکب که اگر جذب کرده شوند بطل

میگرد و نفع و فائده آن مرکب + و عمود و اصل درین تریاق
 به نسخه اندر و ماخس ثانی که بالفعل متداول است تریاق
 اطباء لحوم افاسه است و لنداسه به تریاق افاسی
 کشته و اما پیش از اندر و ماخس ثانی عمود و اصل دران
 بوده چنانچه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندر و ماخس
 ثانی لحوم افاسه را حذف کنیم مطلقاً و بابل کنیم بدین
 دیگر و یاد اخل کنیم دران دوائی که مفید لحوم افاسی
 باشد چون غسل با در که مفید هر لحوم است و سبب و لحوم
 افاسی که اصل و عمود است درین تریاق فاسد میگردد و
 و جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد و در
 در اجزای صالحه همه را فاسد میگردد و باطل میگردد و عمل
 و فائده آن و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند اگر حذف یا
 بدل کرده شوند زیاد کم گردانند آثار را ضربه عمود و اصل
 چنانکه مثلاً اگر زیاد کنیم درین تریاق جزو بوار هر یک
 نیست جریمه عظیم و اگر چه اولی و انسب درین تریاق
 آن است که هیچ نخورد دران نه در عمود نه در رساله اجزای
 ادویه زیادتی و نقصان نسخ اندر و ماخس ثانی نقصان
 کرده نشود جمیع اجزای آن را بهمان وزن نوشته
 مرتب نمایند بدون آنکه مجموع را بهمان نسبت زیاد کنند
 یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیب که بران فائده باشد
 است تابع همین اجزای البینه باین اوزان مخصوصه باشد
 چون خواص طلسمات بلکه در جمیع مرکبات کبار از قدما
 حکما که اکثر آنها بوسه و الهام ایشان را حاصل شده
 هیچ خود را آنها تغییر می باید که راه نباید و اگر چه بسیار
 که بعضی تعرفات بگشاید بوسه فائده ولیکن موقوف است
 تجربه صحیح و تقیاس مستقیم و اما بدون تجربه آنرا استعمال
 نمیتوان نمود و طریق کوبیدن آنها آن است که اجزای
 از هر یک جدا جدا در باد سانس که باطن آن گردی باشد
 و سر آن تنگ آنقدر که همین دست دران داخل تواند
 و سطح دو سه تا سطح باطن باطن و مناس باشد بخود
 را بکوبید که از اجزای سحران می که س و کوبیدن گرد
 بخیزد و برینا و دران و از باطن تا گرد آن ساکن نشود
 بزرگ و او در مختصی که از مو بافته باشند و در وسطه

منخل باشد که اگر در سه ازان بر خیزد باز در منخل نشاند آنکه بیرون رود و بنزد و دارا بچرگیت لطیف بر سر منظم و معتدلت اوزان ادویه که محتاج اند کوبیدن بختن مگر بعد از کوفتن و بختن بسا باشد که محتاج بگذشتن دو ابعاد کوبیدن در آفتاب باشد بسبب نم درختی که داشته باشند پس چون خشک شود آنرا نرم بکوبند و بنزد بر ستور مذکور و باید که محافظت جمیع این امور را بقدر امکان بکنند و چنانچه از آنها را محصل و معطل گذارند و اما هرگاه بوده باشند آن اجزاء عصاره در لوب صمغ پس یا پس آنها را سه روز قبل از ترکیب با آنکه بکوفته در شراب با عسل مصفایا یا انچه آنها در آن حل شوند بخیسانند و در چهارم که روز ترکیب است ببالا که خشک و چرب که مخلوط با آنها باشد جدا گردد و اما آنرا در روز ترکیب حل کرده ببالا نهند قطعه را محرق را در روز ترکیب با شراب سخت نمایند که محلول گردد و اما اجزای مائع آنکه غسل و شراب دروغن بلسان است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مسن تازه بتلعه کرده بر روی آتش اخگر ملائم گذارند در روز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنها را از پاتیل بر آورده اجزای مسحوقه را در آن پاتیل کنند و تسقیه آن نمایند با دویه محلوله و غسل مخلوط با شراب دروغن بلسان در آفتاب و بمواسطه که از خوب بید باشد دروغن بلسان چرب کرده باشد بر هم زنند تا استحکام شود اما نه در نهایت استحکام و مطهر پس روی آن را بصوفی یا مندی بپوشند و بنزد بر آن هر روز دو صد ضرب بگذارند که در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بنزد بگفته اند که هر چهار روز و جالینوس گفته که بر هفت روز یا چهل روز یا دو ماه پس آنرا نگاه دارند در ظرفی که قوتها سه ادویه ساقط نشود و دیگر در خشک باشد سفار بی لعاب و ظرف چوبی و فاسد نگرداند آنرا بسبب حرارت چون ظرف زجاجی و چینی و بهترین ظروف از برای نگاه داشتن آن ظرف طلا است پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا کره سفالی سبز یا باری

باید که سر آنرا بچرگیت که از برگ خرما یا از خیزران یا باشد بپوشند و هر دو ماه یک روز سر آنرا بکشایند تا تفریح نسیم بارد بآن برسد و حسن فوائد و بسیار است منافع آن قوی بطور میرسد که صبر کنند بر آن تا اجزای مجتروج مزاج ثانویه پیدا کنند و فعل کنند دو یا بعضی در بعضی و هر یک از اجزای قوت خود را عطا کنند بدگر و هر یک از اجزای داخل کنند در دیگر پس هر محبوس که عقا قیر آن زیاد باشد محتاج است در پیدایش مزاج ثانویه در آن بعد از اکثر از برای فعل و انفعال و تداخل اجزاء و شک نیست در آن که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاد است بر سایر مرکبات بسبب کثرت اجزاء و لذت الهی کرده اند و ماخص ثانی استعمال آن پیش از ده سال و شش ماه و بعضی از اطباء تجویز استعمال آن پس از چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم استعمال آن جائز نیست و اما جالینوس و متاخرین تا این زمان استقراریافته را سه ایشان بر آنکه جائز است استعمال آن بعد از ششماه و بعضی متاخرین گفته اند که آنرا بعد از شانزده ماه استعمال توان کرد شیخ ابوکر گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته که قوسه استعمال میکنند این تریاق را بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهترین است که استعمال کرده شود بعد از ده سال بحیث آنکه افعال و قوتها سه آن ظاهر میگردد و تمام میشود و از گذشتن این زمان ولیکن همراهِ آن است که استعمال کرده شود پیش از گذشتن هفت سال بر آن بدرالدین قلاسی گفته که اوراق تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل الصناعة ذکر کرده اکثرش بعد از ده سال و بعضی از پنج سال و بعضی از هفت سال است و بعضی از پنج سال گفته و اما اطباء سه زمان بپایز هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند و بدانکه گردانیده اند مزاج اخلاط اجزای بعد از کوبیدن و حل کردند با ضمیه از برای غذا نگاه داشته شدن آن و ظرف مذکور مانند قوتها

اعضای مغز و ریه و اطمین اعضا است که فعل قوتها سه غیره در آن تمام شود و بگوید مستعد از برای حصول عضو در آن و ترکیب دو اوزان ظرف مذکور است است که داخل نمایند اجزاء در یکدیگر و فعل نمایند و فعل گردانید یکدیگر و حاصل گردانید از اجزاء دیگر غیر مزاج اجزاء که بآن مزاج مستعد و فیضان صورت نوعی ثانوی شود که ازان صواب افعال و خواصی که متوقع است بطور رسد و بدانکه مزاج ثانویه آن سه این معجون تا سی سال بسیار گرم است مانند جوان پس میگردد مانند کمال شصت سال پس میگردد قوت آن ضعیف مانند شصت و درین حال مانند معاجین کبیر است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق فاروق زان طفولیت و ترعوم و شباب و کهنه و سنجخت و موت می باشد پس میگردد طفل بعد از ششماه تا یک سال پس شروع میشود به ترعوم و تراند پس میرسد بادل سن و قوت بعد از ده سال در بزرگساری و بعد از بیست سال در بزرگساری باره پس با خطا میرسد بعد از بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق ازان منسلخ می گردد یا بعد از شصت سال پس میگردد مانند یکدیگر از معاجین کبار که درجه قوت آن از تریاق فاروق نیست و واجب است که بیاشامد که سیکه آنرا فیع گزیده باشد از تازه قوی آن در سایر مواضع جائز است استعمال غیر تازه قوسه آن و محمود بن الیاس شیرازی گفته تریاق فاروق حدیث مانند شباب قوی است در افعال خود تا سی سال و بعد از آن حید است افعال خود آن افعالیک محتاج میباشد به آنها تا شصت سال و کوتاهی در افعال آن راه بنماید درین مدت و بعد از شصت سال ضعیف میگردد و نمی آید ازان افعالیک مطلوب است ازان از دفع سموم و نفوش و اگر عمل علیه ضعیف خواهد نمود و میگردد و میگردد معاجین کبار و نفع میدهند از برای سه آنها معاجین کبار و هر چند گفته ترش و ضعیف تر شود تا وقتیکه قریب بنیک صد سال رسد و آن زمان پنج افعال ازان نمی آید و میگردد و شش

و اما حدیث قوی در استعمال کرده میشود از برافش
دانه های دجیات و کلب کلب و گزین ایام و غور
سوم و ادویه قهقهه بحبت آنکه حضرت حادث از دنیا
شد باست پس از بحبت میباشد محتاج بدوا
بسیار قوی در غایت قوت +

فصل در ذکر نسخ حشره تریاق این

بنا بر این نسخ تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین قایل
ذکر کرده در قرابادین مارستان عسکری شاپور که
نسخه است آورده که این نسخ را جالینوس از اندر
ثانی نقل کرده این است صنعت آن اقراص سنبلی
چهل و هشت مثقال اقراص افاسه یعنی بیست و چهار
اقراص اندر دود خوردن فلفل سیاه افیون جید از هر یک
ثلث وزن اقراص افاسه یعنی بیست و چهار مثقال
دراپینی یک نسخه دوازده مثقال و سه نسخه دیگر بیست
چهار مثقال غنچه گلشن منزع الاقلام دوازده مثقال
شیر خنفل استغوریون یعنی ثوم بری پنج سوسن
آسمان جونی یعنی ایرسا غار لیون هشت سفید انشی السوسن
رودن بلسان از هر یک بوزن کل سرخ یعنی دوازده
مثقال روحه کی زعفران زنجبیل ریوند چینی بنطون
فودن کوهی فراسیون فطر اسالیون اسطوخودوس
قطر فلفل سفید دار فلفل و فلفل باغ یعنی مشکطرا
کنز فلاح اذخر صمغ البطم سلیمه سیاه سنبلی
جیده از هر یک شش مثقال میوه سالد تخم کرفس سیالیون
تخم القیس که آنرا بربے حرف ابیض گویند و پاری
تخم پندان سفید ناخواه کما ذریوس کما فیطوس عصاره
بونا قسطیداس یعنی عصاره لجه الطیس سنبلی
سافج هندی قلع طار محرق خطیانا سه رودی افیون
عصاره اوفا قسطیداس یعنی عصاره لجه الطیس
برزر الاریان نج حب بلسان اقا قیه صمغ عربی قودمانا
سیالیوس حرف ابیض میو قار لیون سیکنج ناخواه
از هر یک چهار مثقال جید سترنه اودن بطول دوقو
فقر البهود جاو شیر قنطوریون دقیق بارز و لیونقه از
هر یک دو مثقال و در نسخ دیگر وزن جید ستر
چهار مثقال است برستور سه که ذکر یافت با عسل
سازند و این نسخ سوا سه عمل صنعت و پنج جزو است
سه قرص مرکب و صنعت دود و جزو مفرد اخلاط اس تریاق
به نسخ سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص سنبلی
بیست و هشت مثقال اقراص افاسه اقراص اندر دود و فلفل
فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال
ثوم بری تخم شلغم بری غنچه گل گل منزع الاقلام
ایرسا غار لیون هشت سفید رب السوسن رودن بلسان
دراپینی از هر یک دوازده مثقال مرکب صافی فراسیون
زعفران دار فلفل زنجبیل ریوند کوهی فطر اسالیون
فلفل فلون و آن دو نیمه الادراق است ترا و در

بهر طریقی شریعتی ریجانی حاد و قسط جمله او را
این نسخ صنعت و چهار جزو است سوا سه عمل و شراب
سه قرص مرکب که سه قرص باشد و صنعت و یک جزو مفرد
و گفته شده که این نسخ جالینوس است که تصحیح کرده و
حذف کرده از نسخ اصلی اندر و ماخس ثانی نه جزو
آن حساب الفار و نقل از رزق عود بلسان اشق و پورنج
و عمل و مصطک دینج کبر و شیخ ارمنی است و ظاهر است
که جائز نه باشد حذف چیزی از آنها و بعضی اطباء
سوا سه جزو را جائز نداشته اند مخصوصا حساب الفار
سابق معلوم شد که آن اصل و عود کل اجزای سه تریاق
است و سایر اجزای احب الفار که اصل و عود است افزوده
شده و اما این نه جزو پس وزن حب الفار شش مثقال
و مصطک و شیخ ارمنی و نقل از رزق و عود بلسان از هر
یک چهار مثقال و اشق بزر و عمل دینج کبر از هر یک
دو مثقال است و اگر سورنجان داخل کنند وزن یک مثقال
این است اجماع قول و در اجزای تریاق افاسه که غلیص کرده
از قریب به پنجاه کتاب شیخ الایس رحمه الله تعالی
گفته که بهترین نسخا تریاق افاسه نسخ اصلی
اند و ماخس ثانی است که ذکر یافت و بسیار از
اطباء مثل جالینوس و غیره از یاد تها و کما بر نسخ
وماخس کرده اند و نه از برای سه ضرورتی که در
گردانیده باشد ایشان را بران و نه از برای حاجتی
توسه که محتاج ساخته باشد ایشان را بران امر و لیکن
داعی خدا ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند
شود و از برای آنکه باقی ماند از ایشان اثری در
تریاق فالودق همچنانکه باقی ماند از اندر و ماخس ثانی
پس گفته که اعتقاد من آنست که حرکت نباید داد
چیزی را بحسب تجربه منج باشد بسبب آن که شاید
آن مزاج حادث از آن اوزان مقرر و مقتضی فایده
باشد که تجربه از آن یافته شده پس هرگاه حرکت
داده شود از وزنیکه آن وزن مقتضی مزاج خاص بود
که تابع آن مزاج بود و خاصیت خاص که تجربه از آن
یافته شده هر آینه آن خاصیت خاص که تابع آن

اوزان است نخواهد ماند کما لا یخفی اخلاط این تریاق به
نسخ دیگر که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص سنبلی
چهل و هشت مثقال اقراص افاسه اقراص اندر دود و فلفل
فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال غنچه
گل گل منزع الاقلام اصل السوسن پنج سوسن
آسمان کوهی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری و استغوریون
دافیون خالص جید دراپینی غار لیون هشت سفید
از هر یک دوازده مثقال عود بلسان رودن بلسان
هر یک ده مثقال فلفل سفید ریوند چینی مرکب صافی
تلخ زعفران سلیمه سیاه فراسیون مشکطرا شیخ سنبلی
الطیب فلاح اذخر فودن نج جیده که ذکر کرده اسطوخودوس
فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوهی یا قیرونی است
صمغ البطم مصطک رودی زنجبیل دو نیمه الادراق از
هر یک شش مثقال تخم کرفس کما فیوس میوه سالد موحاما
نارودین یعنی سنبلی رودی طین مختوم فوکما ذریوس
سافج هندی قلع طار محرق خطیانا سه رودی افیون
عصاره اوفا قسطیداس یعنی عصاره لجه الطیس
برزر الاریان نج حب بلسان اقا قیه صمغ عربی قودمانا
سیالیوس حرف ابیض میو قار لیون سیکنج ناخواه
از هر یک چهار مثقال جید سترنه اودن بطول دوقو
فقر البهود جاو شیر قنطوریون دقیق بارز و لیونقه از
هر یک دو مثقال و در نسخ دیگر وزن جید ستر
چهار مثقال است برستور سه که ذکر یافت با عسل
سازند و این نسخ سوا سه عمل صنعت و پنج جزو است
سه قرص مرکب و صنعت دود و جزو مفرد اخلاط اس تریاق
به نسخ سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص سنبلی
بیست و هشت مثقال اقراص افاسه اقراص اندر دود و فلفل
فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال
ثوم بری تخم شلغم بری غنچه گل گل منزع الاقلام
ایرسا غار لیون هشت سفید رب السوسن رودن بلسان
دراپینی از هر یک دوازده مثقال مرکب صافی فراسیون
زعفران دار فلفل زنجبیل ریوند کوهی فطر اسالیون
فلفل فلون و آن دو نیمه الادراق است ترا و در

خط تلخ سفید اسطوخودوس سفید شکر اشبع نقاح
 از خرطک البطم لبان ذکر سلیخه سیاه سنبل الطیب
 از هر یک شش اشقال خلیا نانا لافیس یعنی حرف انیس
 یعنی آن میوه ساله است سیسالیوس سنبل الطیب که
 نامورین است ناخواه کما فیطوس کما زربوس سوس
 قسطلس سامع هندسه انیسون قومو تخم کرفس بزرگ
 تلخ طین بجه که آن طین مخوم است ققطار مشوک جالا
 موفاریقون روح تر که حب لبان اقا قیامع عولی
 قودمانا از هر یک چهار اشقال زعفران جاد شیر فقر
 بکنج قنطاریون قیق زراوند مرجع خدر بیکستران
 هر یک دو اشقال و گاهی زیاده کرده میشود بر این
 ادویه که در نسخه منجمه تالیف شاپوریه است دان
 است جبق نه که آن از الفارسی بود نیزه است جوق
 کثیره عطشان مصطکه ردی زراوند طویل بزرگ سفید
 یک در اشقال دین نسخه بغدادی است سوا عسل
 وزن عسل ضعف ادویه است دیبش حله ای درین
 کینار در چهار صدوسی و چهار اشقال با آنکه یک در از
 اصل نسخه متروک است و باید که صمغ رائی که فیک
 شب در شراب یا در طلاء مطبوخ نجیسانه و زعفران
 را علیوه بسایند و عک و فته را در رغن لبان گذارند
 و ققطار را با آنها و همچنین سائر ادویه را نرم کنند از
 غوبال موئن تنگ سوراخ یا برشته تافت بختیه و با
 عسل مصفی مقوم در پانعل طلا با نقره یا مس تازه قلع یا
 مسواط خوب بد بخت تمام برشته و بگویند تا خوب
 محزوج و مخلط گردد پس سر کرده در ظرف طلا یا نقره
 یا چینی که اندرون آن از رغن لبان مالیده باشد بریزند
 و باید که مقدار شش ظرف خالی باشد و بعد از حبس
 سال یکبار بریزند شربت کمال از آن مقدار یک در نیم
 با آب گرم و به صورتی که در صدد ذکر یافت
 که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود
 و به مسواط قدیمی به هم زنند و بگویند پس در ظرف مذکور
 اشراط مسطور گاه به گاه بر می آید -
 فصل در ذکر اقرص مستعمل در تریاق اقا

وجله از منافع و خواص آنها
 اقرص اقامه مستعمل درین تریاق نبش
 رحمة الله تعالی و طعم آن باید که صید کنند از غنی را
 در او و فصل ربیع در آورند تا بتان مولفی
 رای اطباء اگر ربیع مشنانی باشد یعنی در سر و باد بار
 شبیه باشد بهشتا توقف باید که در تالمق شدن قنط
 یعنی گرمای تابستان و آنست که میوه از حیات است که
 سر آن غریض و بزرگ و بر حیات شلث و قائمه آن در
 جانب گردن او میباشد و گردن آن بسیار باریک و
 کوتاه گو یا بریده شده که بفارسی بگویند و میباشد
 فخاصه و کشا شازنج بفتح فاء سکون یا سه نشاء تخم
 در میان ده حاسه جمله اول از ایشان مسموم که بعضی
 آذ از نفس انفع است و از کشش بفتح کاف و سکون
 با سه نشاء تخم در میان دوشین معجمه اول از ایشان
 مسموم که بعضی آواز پوست اوست در وقت رفتار و
 هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که
 صلاحیت این قرص که واقع میشود درین تریاق بهم
 اقامه ندارد بلکه باید از براس کار این کار اختیا
 کرده شود و فایده اشقر مائل سبخی که رنگ چشم او
 سرخ باشد و علامات مده بودن آنست که از
 برای تان دوشین است از هر یک یک نش از کج و دانه
 یعنی تاب از هر طرف و مده را زیاده اند و دوشین است
 یعنی چهار از هر طرف و دو لازم است که اعتدال کرده
 شود از آن مقرر نبی شاذ را در اقرص یعنی ابق و تریاق
 یعنی دو رنگ و دانه و صاحب لها واجب است که
 صید کرده فشرده باشد از زمین بشوره زار و از کنار
 رودخانه ها و نه رودها و نه از جای که درختان بسیار
 در آنجا باشند پس بدینکه در آنها انفی بلوطیه نجشیه
 معطش میباشد یعنی آنست که خوردن گوشت آن معطش
 می آید و که هر چند آب خورده شود تسکین عطش او
 نمیشود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم
 و ترس و باید که آنرا صید میکنند از براس این
 قرص نبوده باشد ضعیف الحکمه در وقت رفتار

سر خود را کشیده بر زمین نرود بلکه باید صید کرد
 قوی را که در وقت رفتار سفر فرشته برود و نیزه
 که چون صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس
 قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار چهار انگشت
 بکیف و بهر دو را یکجا جمع کنند پس اگر سیلان کن
 از آن خون بسیار بوده باشد حرکت آن در آن
 قوس و بسیار و موت آن ویر پس آن مختار است
 خون گاهی از دس آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم
 باشد و زود بمیرد پس سر و دم است و نیز از علامات
 جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و درین
 آن بطرف شخص دیدن بکرات و اندام باشد و بوده باشد
 منجرح نقل آن و دفع آن نزد آخر دم آن چنین آنست
 مختار است را به دستور مزبور و بچ یعنی سر و دم آن را قطع
 نمودن بعد از آن باید که بر آوردند پوست و تمام احشا
 خصوصاً مراره آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بماند
 در آن با شگافه شود در آن حال میگرداند تمام گوشت
 که از آن سم قاتل پس بعد از بر آوردن احشا و مراره آن
 غسل دهند با آب و نمک غسلی با ستقصا که خوب است
 پس بنیزه آنرا و آب آن مقدار که از دس انفی بریزند
 و اگر قرص نمک دانه که شبت در آن آب باشد
 است پس بنیزه آن مقدار که بر شتابند و بختیه که آسان گردد
 جدا گردن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
 را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در آن گوشت
 نماند پس آن گوشت خالی از استخوان و در دانه سنگ
 کنند و بگویند که خوب نرم شود و وصیت کرده اند که آنرا
 را متوجه طبع و جدا ساختن گوشت استخوان و گوشت
 و اقرص ساخته آن میگرد که اشتیاق بر بر رغن
 لبان نمایند و چرب کنند دست و انگشتان را بدان
 حین توجیه باین اعمال پس چون آنرا نیکو گویند با
 مخلوط کنند آن کمک بنا بر بعضی نسخه با سه مختلف
 در نسخه اصل اندر و ماخس ثانی کمک دیده نشده پس
 بسیار اقرص صحن نازک دور سایه خشک نمایند
 تجربه کنند آنرا در جای که محل تجربه آن است او را حجت

که واقع شود همین قرص آفتاب البته نه پیش از شش
شدن آن و نه بعد از حجب آنکه آفتاب می برد قوت
مخصوصه گوشت افاسی را که مقدار هموم نیست آدم
میشود و است این بود و نیز شیخ الرئیس که در قانون
آورده و فائده این قرص درین تریاق اکبر که تریاق
خاروق است آن است که اخراج ینا برسم و فضول
اعضای داخلی و اعصاب خارجی بدن را از داخل
سوی خارج و نیز دفع میکند سم و فضول را بوقت
است که هرگاه متادل کند از گوشت انفع انسان
در بدن و فضول بسیار باشد متولد میشود در بدن او
بسیار و اما آنکه باید که اختیار کرده شود انفع ماده پس
بسیب آن است که سمیت انفعی ماده کمتر است از آن
ماده هر حیوانی که در افعال و فوتهای مخصوصه
حیوان ضعیف تر از تران حیوان است و اختیار کرده
شده انفعی اشتریفه خنایی رنگ و بوی گفته اند و نیز
بای و سیدی یا مائل بر سرخه بسبب آنکه این رنگ
انفع معتدل میباشد بخلات انفعی سیاه که قوی است
سمیت آن و بر این سبب شایسته این گاز نیست و انفع
بسیب ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را نشاید
و آنکه باید که قوی الحریکه باشد در وقت رفتن سر
بر زمین کشد بسبب آن است که انفعی چینی جوان و کثرت
و باشد چنانکه است جوانی انفع قوت و سرعت حرکت
آن است و نشان ندرستی آن آنست که در وقت
سر خوردن را فرارشته دارد و آنکه می باشد که از پیشانی
کلاهها و زمین نماند و اما کن بسیار درخت و در بار
بسیب آنست که انفعی چین اما کن ضعیف و کم قوت
می باشد و آنکه باید اندامین شوره و بیابانها که آب
نیز باشد بسبب آن است که انفعی این اما کن سمیت
قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از گوشت
یا از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آب و باد اشجار
و در آب در آن زمین باشد و آنکه می باید که در داخل فضول
برنج یا دانه کل میفید صید آن کند بحجت آن است که

که در آن فصل رطوبات فضلی که در شاد و بدن انفع
جمع شده به تحلیل رفته و چربی از آن در بدن او مانده
که قوت آنرا ضعیف گرداند پس اگر پیش از انقضای
برنج صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیار
رطوبات فضلیه ضعیف می باشد و اگر بعد از بستن
صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تحلیل رفته
و بستن مرقوتهای آن را ضعیف در افعال مخصوصه
و آنکه می باید در حالیکه صید کرده اند بلا توقف سرد و هم
آنرا قطع نماید بحجت آن است که از راه اضطراب و
خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام حبس ینا ضعیف
و بیمار و در مجرای میگرد و در آنکه می باید که سرد و ناله آن را هم
متصل سازند و بر بالاسر تخته مسطحی گذارند و که
تیشه بخاکس که بسیار تر و تیز باشد بکوبند و در ناله
آنرا جدا سازند بخوس که مطلق چیزی در اصل نماند
قسم که تیشه بخاری را موضع قطع کنند و دشت تیشه را
بست گیرند که علی پیش از قطع با نفع نرسد که خشم آلود
شود پس بطریق بقوت تمام سر تیشه را بکوبند که به
یک نفع سرد و ناله آن جدا گردد و باید که احتیاط
تمام نمایند که سرد و ناله آن یکسے نرسد که هلاک
میکند آنرا اگر کسیه محاذی آن دارند که در آن افتد
بهر است پس پوست آنرا بکشند و آنرا پاکیزه نمایند
و طبع دهند بر تنور س که گذرند و اقرص سازند و بوی
گفته اند که بعد از آنکه پوست آنرا کشیدند و شکش را پاک
نمودند و زهر اش را دور نمودن گوشتش را با خاک تیز
پاک و نمک بشویند پس با شیرین نیک بشویند و
و در یک تنگی یا سفالی یا منتر تازه قلعه کرده نموده و بوی
گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صاف
آن مقدار که آب بسیار نماید و کم هم نباشد که خام و یا
بسوزد و قدری نمک و چند شعله شربت تازه باقیش ملائم
بجوشتانند تا زهر اشود و اگر انگشت خوب بلوط باشد
بهر است پس دیگر را از آتش برگرفته سر آن را
نموشند و بگذارند تا سرد شود و بگاه انفع را از دیگر
آورده گوشت آنرا تمام از استخوانها جدا سازند و با

آنرا خشک نمایند مطابق استخوان و آب و رطوبت در
در آن نماند پس ربع گوشت نان سیده پاکیزه و خنای
رسیده باشد و ترش نکشته بلکه قریب بفیلر باشد و
بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را با نان آمیخته
در باون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت
نان از هم متراشود پس از همان مرق گوشت قدری
داخل کرده بشیرد و دست را بر و عن لبان چسب
نموده اقرص سازند هر قریب بوزن یک شقال و شربت
غریب چمن کرده در سایه خشک نمایند و از بخار نگذارند
و تا هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو بر
بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد و نم در آن
باقی نباشد و زطرت چینی یا زجاجی بگاه دارند و وقت
ماحت استعمال نمایند و وجه آنکه در اقرص آفتاب نان
مخلوط میکنند آن است که رطوبت آن را تحفیف کنند
گوشت را بگذارد که فاش شود و صید اسمعیل و زعفران
گفته که می باید که شست و شکم آن انفعی صلب باشد و
صلابت نشان آنکه در دوسه رطوبت فضلیه کمتر
و آنکه باید مقدار چهار انگشت از سرد و ناله آن به یک
ضرب انداخت آن است که توله زهر از جانب سر
آن میشود و توله فضول از جانب دنبال آن پس هر دو
عضو را بکوبند و در باید کرد تا سمیت و فضول و فحج
بدن آن منتشر نگردد پس از قطع سرد و ناله باید که گوشت
انفعی را جدا کرده احشا و مراره آن را بر آورده و آب
صفائی و اندک نمک بسیار بشویند پس به تنور با اندک
نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شانه چند شربت
طبع نمایند و با شربت اندک چمن از بر آن است که
چون شربت تحلیل کننده است فضلهای دیگر در آن مانده
است تحلیل نماید حکم تیر محمد مؤمن گفته که اقرص افاسی
گرم و خشک است و در اول درجه سوم و ملطفت و مسهل و
حرارت عزیزی و فواید هموم قالد و از براسه نقاب
جذام دفع آن و تحلیل خلط حرقی بریم بطریق دفعه بعد
جلد نفع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شربت
استعمال باید نمود و دفعه داد گفته که اقرص افاسی نافع است

از براسه سموم مطلقا و از براسه اخلاط سوخته و بقایا
چهارم رصفه و قویش تا دو سال باقی است و بعد از ده
ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نماید صفت
اقراص افغانی به نسخه شیخ داود بگیرند افغانی که بوده باشد
حرکت آن قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر
طرف دو عدد بعد از دخول آفتاب و برج حمل یا جوز
ثور لیکن در برج جوز انشاید و بعد از میدان بی فاصله
قطع کنند و بناله آن را از هر طرف مقدار چهار شش
پوسته پس پوست از تن آن جدا کنند و احشای
آنرا دور کرده نیکو بشویند پس بنیز آنرا با آب صافی و
اندر یک نمک شست و چون مبراشود آنرا بعد از سرد
شدن از آب بر آورده استخوانها را از جدا کرده
زنج و وزن گوشت آن را در میده داخل کرده در بادن
بگویند تا محروم شود و قرص سازند هر قرصی که شش
بعد از آنکه دست را بر دغن بلسان چرب نموده باشد
و اگر دغن بلسان نباشد گفته که روغن زیتون نیز خوب
است و آنرا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که با
و بعد از خشک شدن اقرص را در شیشه نگاه دارند و آن
دوماه که از ساختن آن گذشته باشد در وقت حاجت
در تریاق فاروق بکار برند - اقرص اسفیل مستعمل در
تریاق الافغانی لغو تریاق فاروق و بحث اسفیل در
بیان اقرص آن مذکور شد از آنجا طلب نمایند -

فصل در بیان اقرص اندر و خوردن

مستعمل در تریاق فاروق این اقرص میباشد نافع از
برای گزیدن هوام و سموم شراب و دودیه قتاله و تقیه سموم
از اعضای ریه میکند و سودمند است جهت ضعف
مگر در استقاده و تقیه سموم دودیه قتاله و تقیه سموم
در قانون نسخه این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر نسخه
نسخه یک نسخه از این اقرص را آورده هر یک با دیگر
منفارت دارد و صفت آن بنسخه اول پوست بخ
دار ششعان اتخوان سفید فوسفات تصب الذریر فوسف
لمخ عود بلسان اسارون حمایا از هر یک شش شش شش
افزوزادند چینی دار چینی سلیخه سیاه از هر یک

بیت متقال مرکب صافی بیت و چهار متقال سنبلیله
لطیف ساج هندی از هر یک شانزده متقال و زعفران
دوازده متقال مجموع را کوفته بخیته با شراب ریجانی کنند
آن به شیرینی زنده سرشته اقرص سازند و در سبزه
خشک کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در
وقت حاجت بکار برند - اقرص اندر و خوردن بنسخه
دوم که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و صفت آن
عیدان دار ششعان تصب الذریر فوسفات
اسارون عود بلسان حمایا و مصلطه رومی اتخوان
سفید از هر یک سبزه متقال زعفران سنبلیله
ساج هندی از هر یک دوازده متقال مرکب صافی
بیت چهار متقال مجموع را کوفته بخیته با شراب ریجانی
و بدستور نسخه در نسخه قبل ذکر یافت اقرص سازند
اقراص اندر و خوردن بنسخه سوم که شیخ رئیس ذکر کرده
صفت آن دار ششعان سلیخه تصب الذریر فوسفات
اسارون عود بلسان مصلطه رومی جبهه از هر یک
شش متقال قح از خرفران زهر یک دوازده متقال
حمایا دار چینی مرکب صافی از هر یک بیت و چهار متقال
افخوان سفید بیت متقال سنبلیله هندی شانزده متقال
کوفته بخیته با شراب ریجانی و بدستور یک ذکر شد اقرص
سازند و این نسخه جمهور است و نسخه بیارستان چندین
سلیخه اسارون مصلطه و مرکب صافی و اتخوان و سنبلیله
الطیب جبهه داخل ندارد و باقی مسادوی نسخه سوم
شیخ رئیس است و نسخه اختیار چنین جبهه و سنبلیله
داخل ندارد و گفته که باید دست را بر دغن بلسان
کرده این اقرص سازند و صاحب کامل الصناعت از
چنین نسخه ذکر کرده که مسادوی است با نسخه سوم
الرئیس الا آنکه وزن جبهه در آن شش متقال است
گفته که با شراب یا بنیز عسل یا جمهور اقرص سازند
و دیگر برین نسخه سوم شیخ رئیس مقل از زنج شش
متقال افزوده است و سنبلیله هندی و جبهه داخل
کرده و گفته که با شراب ریجانی یا با بر الصنعت سرشته
اقراص سازند و در نسخه دیگر از جمله اجزا این قرص

سوم که شیخ رئیس ذکر کرده آنکه وزن آن شش متقال
است هر یک دوازده متقال آورده و سنبلیله هندی و
جبهه داخل ندارد و باقی مسادوی نسخه شیخ رئیس است
و این جزله در مناج الا و دین این نسخه را ذکر کرده و از
جمله اجزای شیخ رئیس آورده حمایا و دار چینی و
صافی و سنبلیله هندی و جبهه داخل ندارد و باقی
نسخه شیخ رئیس است که گفته که بثلث سرشته اقرص
سازند هر قرصی که وزن یک متقال و در وقت قرص ساختن
در دست را بر دغن بلسان چرب نموده اقرص
سازند و خشک کرده در شیشه نگاه دارند و در تریاق
تا دو سال باقی میماند -

فصل در ذکر منافع و مقادیر شرابات

تریاق در سه غایت منفعت آن در سه مرض
بر آنکه تریاق الافغانی بزرگترین افضل ترین و دودیه
یونان است از راه بسیار که منافع خصوصاً از آنکه
و گزیدن افغانی و سایر اقسام حیات ذوات السموم
و عقارب تنیاد و سگ دیوانه و سموم مشرب و قتل
و بالجملة تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است
خواه آشامیده شود و از آن تا یک متقال و خواهر
بر موضع گزیدن آنها مالند در حال درد را ساکن کنند
منفعتی عظم بخشد و از براسه جمیع هواها سمی و دودیه
طاعون و قلیع سردها و تقویت ارجح و اعضا و دفع
عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفن و تقیه و ففول
در طبوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل ففول و
اصلاح مزاج بدن و تنویم و امراض بلغمیه و سودا و
حمیات بلغمیه و سودا و فیه و ریاح خبیثه و استرخا و تقویت
و فالج و سکت و سبات و سرد و رعشه و صدر و فقیه
و بالخیول و دوس و اس و فزع و جنون و دفع اخلاط از سینه
و ریه و ضیق النفس و ربه و دهر و خاق سودا و دغنه
و سور القینه و استقاده و یرقان و خفقان و سب نفث الدم
تقویت معده و شتوت طعام و باده و محرک و جمیع
شهوات و تزکیه حواس و مسک و تادیب چشم و دودیه
که از بلغم و سودا باشد و از برای جمیع بقره و دودیه

و تفصیح سد های جگر و طحال و میوه و اسهال و تب
 کلبه و نافذ حیات بلغمیه و سوداویه و اوجاع کرده و
 از هر سببی که باشد و تفصیلات رنگ نشانه و قروح و
 و اسهال الدم و صدمات باطنی خصوصاً صدمات کبد
 و سوده و طحال و دفع مواد آهنا بادرار و جذام و برب
 و حق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و ادرار
 بول حیض و عرق و شیرواخران مشیمه و جنین و باله
 است از برای جمع امراض و الا آنکه از برای بعضی
 امراض مشروط بشرط است و از برای بعضی بشرط
 چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب هر مرض
 مقدار معین و در بعضی بعد از تنقیه یا باریجات
 مانند ایاریج ثیادریطوس و ایاریج لوغاف و یا تنقیه مواد
 امراض ماده بلغمیه و سوداویه با استعمال بطریق مشروط
 باطلایا سوط یا قهوه به تنهایی یا با چیزهای مناسب
 شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در
 حال صحت ضرر نمی رسد و با سودوم و برابری نمیکنند
 آفات و این میشود و از امراض و بایه و طاعون و حمیات
 و بایه و نزلات مایه و این افعال را بجا صیت و
 صورت تابعه مهر مزاج حادث از امتزاج اجزایش
 میکند و سبب آنکه مقوسه روح و حرارت غریزی
 است پس طبیعت آن استغانت میجوید بر دفع مضادات
 بارده و حاره قاصح اوراق گوید که خوردن امران و دو
 و مفرا دس را سکه که بر مزاجش این دو خلط غالب
 باشد بسیار مضرات در حال صحت و برای حفظ
 خوردن آن بدون دفع ضرر که مرشع ملک مانند
 جذام و امثال آن و بعد دفع سم و علت اگر احتیاج
 برید شود و تبرید نمایند رفع غائله آن را چنانچه
 جوان براسه حفظ صحت و توالی شروع کرد بخورد
 آن و خدر و زبیه هم بخورد و آخر الامر تمام بدن او
 بخرج شود و هیچ تدبیر سودمند نیست و او بهمان
 و اما مقدار و شرب آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج
 شود و کیکه آنرا نسج کرده باشد با استعمال نیم مثقال
 از تازه قوسه آن تا یک مثقال و بزعم بعضی شرب کامل

از آن بکدر لم است و بعضی گفته اند که شرب کامل
 از آن از برای عموم مقدار یک بندته است و بعضی
 گفته اند که شرب کامل از آن از برای گزیدن آن
 از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب یا مثلث
 و از برای دوسمی چون افریون و فریون و راریج
 و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه
 سرکه انگوری کمند و از جهت گردیدن و سنگ دیوانه
 و امثال آن یک مثقال و زیاده از آن با خاک
 سرطان نهری و از جهت گردیدن عقرب نیدرم
 شراب بابونین و زبیه و از جهت گردیدن زنبور
 نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن از آن بر موضع با سرکه
 انگوری امراض الیاس المانیخولیا و اختلاط عقل شرط
 استعمال آن در المانیخولیا و اختلاط عقل آن است که
 بعد از تنقیه خورد شود از آن مقدار بنده تالاف
 مثقال و گفته شده منرا و آن است که آشامیده
 شود بعد از تنقیه تا چهل روز و سوط کرده شود آن
 هر روز و طلا کرده شود از آن بر سر و معده و مرق
 ابو سهل میگوید گفته که منرا و آن است که در المانیخولیا
 عده توجه طبیب بعد از تنقیه با مرق قلب باشد پس به
 در تیکه تقویت قلب عظیم النفع است در امر فرغ و دوس
 سودا و دس و این با آشامیدن تریاق فاروق میشود
 با شراب که غیسانیده باشند در آن گاؤزبان و
 با در بخوبی سید اسمعیل گفته که تقویت حساب المانیخولیا
 بار و نمود بعد از فصد و اسهال سودا شیخ الرئیس گفته
 هرگاه المانیخولیا حادث از سوزن بار و سافز باشد
 کافی است در علاج آن استعمال به تخمین قلب منفحات
 حاره و تریاق فاروق بعضی اطباق گفته هرگاه غیسان
 گرفته شود از تریاق اگر مقدار یک دانگ و آشامید
 شود با خمر عسکه غیسانیده یا جوشانیده باشند
 در آن گاؤزبان و با در بخوبی با آشامیده شود با خمر
 عسکه که داخل کرده باشند در آن شراب گاؤزبان
 یا شراب با در بخوبی با شراب عسکه مزوج بعرق کا
 گاؤزبان و عرق با در بخوبی در علت المانیخولیا بعد

از تنقیه یا باریجات اصلاح مزاج قلب و دماغ میکند
 نافع است آنرا فطرات شیخ الرئیس رحمة الله تعالی
 گفته که تقویت قلب اصحاب قطرب با این تریاق
 انچه جارسه مجرای این باشد بعد از اسفند غ ماده
 مزاج از لوازم است ولیکن بهایشم محتاج به تخمین قلب
 ایشان با انچه تقویت قلب باشد چون تریاق فاروق
 منفحات حاره و ترطیب بدن و تنویم ایشان با شاکر
 بارده رطبه و مخذره چون مار الشعیر با شراب شمشاد
 تا زیاده نگیرد و احتراق به تخمین امثال این ادویه بسبب
 کثرت بیداری می فرماید که تریاق فاروق نوکریا
 بر ششها تا یکسال بران نگذشته باشد چون آنرا ننوم
 است بهتر از برای ایشان از متوسط آنکه اقوی است
 حرارت و تنومیش ضعیف است روغن گفته که این تریاق
 الفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احتیاج
 بیداری زیاده نماید باید که گذاشته شود بر سر ایشان
 یا رجه کتانی تر کرده بشود و ختران در روغن غشبه و روغن
 ایشان تری حاصل شود و چون و اختلاط عسل و دیگر
 و نسیان و سکه و نیز این تریاق نافع است از برای
 جنون و اختلاط عقل مقدار بنده بعد از تنقیه مثل
 ایاریج لوغاف یا دایاریج ثیادریطوس شیخ الرئیس گفته
 که از ادویه مرکبه نافع از برای دس و سواس و جنون
 تریاق فاروق است و نیز نافع است از برای نسیان
 بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل شود و نسیان بلغمی آشامید
 ایاریج لوغاف یا دس را تدبیر پس با شامان آنرا که خمر
 برداشت داشته باشد و وقت نیز نافع نباشد از آن
 بعد از اندک تریاق فاروق و امر فراموشی صاحب
 آن را که اندک ازین تریاق بر جگه باله و دیوان
 تریاق را نیز و نیز نافع است از برای سکه و قنیکه
 لیکن باشد فرد رفتن چیزه بگلو صاب کت
 چون مقدار نیم مثقال آنرا در مار الحسل در گاو و دس
 بر زنده محمد بن ذکر یا گفته که داده میشود از آن بر حساب
 سکه از نیم مثقال تا یک مثقال و آب مطبوخ سراب آن
 نوع قرم و آبن الیاس و جویس و این در آنرا در آن بطلان

و آبوسل میگوید گفته اند که نافع است اصحاب گفته اند که
حلق ایشان بافع بعد از فصد اگر واجب باشد بعد از
حقنه و استعمال عطریات چند مرتبه به مرتبه بنیدرم تا نیم
شمال و بایک درم تا یک شقال از تریاق فاروق و یا
مشرد و لیطوس محلول با مار العسل و اگر مار العسل حاضر باشد
باب مطبوع انیسون و مصطکه تنها و یا زیره کرمانی که حل
کرده باشد در آن حلنجین عسل یا لی حلنجین اگر حاضر
نباشد باب گرم قرشی گفته که هرگاه ممکن باشد
صاحب کتبه را بلع بیاشامان و اگر اندک تریاق فاروق
یا تریاق اربعه محلول در مار العسل بر قندی گفته که از
معالجات جیده از برای صاحب کتبه بلع یا کجا تریاق
کبیر است یا مشرد و لیطوس یا غلص اکبر در حلق حساب
سکته بلع یا بغیر منع و اگر این تریاق یافت نشود
هر یک از اینها مطبوع انیسون و زیره کرمانی و مصطکه است
که حل کرده باشند در آن حلنجین عسل و صافی کرده
در حلق آورند و شیخ رئیس گفته که چون ممکن باشد لطیف
استفراغ فرود رفتن جزای حلق صاحب کتبه پس باید
بریزند و از مقدار بنده از تریاق اکبر یا مشرد و لیطوس
باشلیش یا انقرو یا یا بنجر نیاد و آنچه شبیه بانیا باشد
صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشامید
شود بعد از تنقیه مثل ایاج نیاد و لیطوس و ایاج و جالینوس
و غرغره کرده شود محلول آن در حلنجین عسل و حلنجین
آشامیدن آن با حلنجین عسل و لازم است که اولاً
از تنقیه غرغره کرده شود و آن پس نوشیده شود از آن مقدار
ربع مثقال تا نصف مثقال با حلنجین عسل محلول باب
گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای
صرع مقدار تر مسه باب گرم حکیم مومن در دست را بدین
تحفه المومنین گفته که مقدار شربت از آن از برای
درع یک بنده است تا نصف مثقال که حل در زنجفر
و سوط کنند و آن نیز هر روز و ملا کنند و آن نیز بر حکیم
معصوم و قرابادین خود آورده که باید آشامیده ازین
تریاق از برای صرع نیم درم تا یک درم با مار العسل
رازی گفته که عطا کرده میشود ازین تریاق از برای صرع

مقدار نیم مثقال تا یک مثقال باب مطبوع سداب
شیخ رئیس گفته که ادویه مرکبه نافع از برای صرع این
تریاق است بوس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بسیار
قوی پس علاجش بعد از استفراغ بمحلول بخار آتش
تریاق اکبر است پس بدستیکه نیست عدلی مر آنرا در
نفع از برای علت خصوص از برای صرع مشارک
قدین و ساقین درم و دین سبب ماده بارده و
ریاح غلیظه تا مرتفع ازان اعضا بسوسه داغ قرشی
گفته که بسیار شد که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج
بسوسه تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد سوخت مزاج مرد
با استعمال تریاق فاروق و در کارنی طب مزبور است که
نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع عاقل
از نیش زدن عقب بر عصب فالج و استرخا فینر
این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامید
شود بعد از تنقیه مثل ایاج فیقا یا اطریفیل و سوط کردن
باین تریاق بار و غن غنیز بعد از تنقیه نافع است از
برای فالج و چون خورده شود ازین تریاق بعد از
تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بنده چهل روز متوالی و
سوط کرده شود و آن هر روز و ملا کرده شود بر اعضا
مستخرجه و نقایس و سوختات نافع است از برای فالج
و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است
از برای فالج و استرخا هرگاه استعمال کرده شود بعد از
تنقیه و استفراغ تمام مثل ایاج نوغادیا و ایاج حیدر
و ایاج نیاد و لیطوس و سواد آن است که آشامید
شود این تریاق از برای صرع فالج با مطبوع رازیا
و تخم کرنس و انیسون و سبب یار و غن حب المحرورع
و یا آنکه داده شود از آن هر روز از نیم درم تا یک درم
با مار العسل شیخ رئیس گفته که تدبیر کرده شود بر حساب
فالج یا آشامیدن این تریاق از هر یک دانگ نیم دانگ
کنند اندک و زیاد کنند از یک درم دگانه غلظت
آنها با کجد قشر و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای
اصحاب فالج و استرخا و اندازین تریاق آبوسل میگوید
که هرگز بر سر زبان الخطا فالج پس لازم است استعمال این

بابی که جوشانیده باشند در آن قرومانا و ناخواه
سداب از برای تبدیل مزاج این نوع قمری نقل کرده
ابن منصور گفته سواد از نیست استعمال مسهلات قویه و
تا چهار روز در اگر مرض معصب باشد تا هفت روز بخت
آنکه مسهل قوس می افزاید در علت بلکه باید استعمال
شود و حتماً حاده و بیاشامانند و ادویه ملطفه
خلط دائم مانند تریاق فاروق یا بیکه جوشانیده باشد
در آن شبت و ناخواه و انیسون و قرومانا و تخم سداب
مصطکه و بعد از یک هفته بیاشامانند و در مسهلات
میسرمانند که قول خلاف قول جمهور اطباء است چه
ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه مسهلات منع کرده
استعمال این تریاق را قرشی گفته میاید که استعمال کرد
شود این تریاق بعد از تنقیه ماده مرض بخت آن که
قوی الحوات است سیلان سیدها پنجره را در بدن است
مواد پس اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خفوت
حرکت مواد میباشند بهمان سبب و چون مواد غیر منفرد
غیر قابل دفع حرکت کند بالفردت قبول کنند آن مواد
را اعضا ضعیفه و درین مرض اضعف اعضا اعضا
است پس لازم می آید از دیواعت و نیز نزد عدم
بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل سیدها
ماده را زیاده میکرد و باقی غلظت پس نمیکند قبول
نفع کماینبه داین قول مناقض قول ابن منصور است
و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است طبیب
را تقه استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه و ادویه
روز نیدرم تا آنکه مرض منحل گردد و اما اگر سبب
فالج سور مزاج بار و سافج باشد یا خوردن ادویه
بارده پس مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح
آن ادویه است بمرحله بمرحله حاره و استعمال این
تریاق و اگر چنانست گفته که نافع است این تریاق از برای
استرخا بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه
مطبوع شبت ابن الیاس گفته که آنچه نافع است فالج
و استرخا نهایت و رحمت بعد از تنقیه خوردن این
تریاق است مقدار یک مثقال در شراب یا بنجر نیاد

رازی گفته که دیدم در کتابی که مؤلف آن معلوم نبود
علاج از برای فالج که موجب زوال آن است
و آن این است که بیاضا مانند صاحب آنرا تریاق را
و بخور آنرا را غذا تا روز بلند شود پس بخور آنرا
آن را بخل با عسل و نان بخورد تا عین بخورد
زیره و شونیز و شکر با زیت که آنرا بریده نموده باشند
و بیاضا مانند بران بنشیند عسل و سکه سفید این تریاق
را میگرد و فالج آن در تریاق باین تریاق با لفظ سفید
بعد از تنقیه در استرخاس بلغمی و در ابتدا در استرخاس
حادث از بردت و در طوبت سافج نافع است آن را
لقوه و استرخاسه شنجی و نیز این تریاق نافع است از
برای لقوه و استرخاسه چنانچه نافع است از برای استرخاس
مفصل مذکور شد و برای لقوه و شنجی چنانکه در شنجی ذکر
کرده میشود و در ذکر از بلغمی و نیز این تریاق نافع است
از برای تمدد که از بلغمی و سحر حویه گفته که چون بخورد
شود این تریاق با آب گرم بقدر کنار صحرانی نافع است
از برای تمدد بلغمی و سحر حویه است که استعمال کرده
درین علت بعد از تنقیه مثل ایاریج لوغایا و ایاریج
تیاریطوس - شنج استملانی بلغمی و نیز این تریاق نافع
است از برای شنج استملانی آشامیدن آن بلغمی و
بلغمی بخورد یا بلغمی که از استنباط ماست - و منعش
این است ایرسا با آورد اصل باد آورد اصل الیوس
شک خطباناگل خطی قنطاریون و قیق کما در یوس
با در بخوبی پنج نبات قطن انجیران از هر یک دو مثقال
افیمون افریطی در کتاب سینه همدرم ادویه رسوای
افیمون در آب جوشانیده صافی نموده افیمون را
در آن انداخته یک شب بگذرانند و صبح گرم کرده گسیه با
و بشارند و در کنند و در آن آب مطبوخ با تخم کدو
مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برزند و از
عسل آن این مطبوخ را نوشند و این تریاق نافع است
درین علت را چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با
مثل ایاریج فقیرا و ایاریج تیاریطوس بعد از تنقیه تمام
خورد کنند باین تریاق محلول بزود و شونیز درین علت

و گفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار بقدر
تا نیم مثقال تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و موقوف نمایند
بآن هر روز و مطلقا نمایند بر اعضا شنجی نافع است
شنج استملانی بلغمی را - اختلاج و نیز این تریاق نافع
است از برای اختلاج چون آشامیده شود بعد از تنقیه
مثل ایاریج لوغایا و ایاریج تیاریطوس و مقدار و
خوراک آن از برای این علت یک بندقه است و
د باید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبیکه جوشانیده
باشند و در آن زیره کرمانی و انیسون - خدر استملانی
و لیس حیوانات سمیه بارده و شراب ادویه بارده
مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر حادث
استملانی آشامیدن آن موقوف کردن بآن و مطلقا نمود
بر اعضا مخدره متوالا نفیس کرمانی گفته که این تریاق
از برای خدر حادث از مسموم بارده و از لیس عقرب
احقر گوید که این تریاق عام الفع است بالخاصه از
برای خدر حادث از جمیع مسموم اعم از آنکه بوده باشد
بارد مانند افیون و بزر الیج سفید یا بولنه باشند چار
چون میش و از جمیع نموش اعم از آنکه سم آنها بارد باشد
چون عقرب یا حار باشد چون افی - رعشه و نیز این
تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود
بعد از تنقیه مثل ایاریج لوغایا و ایاریج تیاریطوس
و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است که اول
مرتب نفول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم
پس بیاضا مانند او را این تریاق مقدار بندت با
مار الاصول این الیاس گفته که این تریاق نافع است
از برای رعشه حادث از گزیدن حیوانات سمی
چون بیاضا مانند با شراب با در بخوبی و غذا بخورد آب
باشد حکیم میر موس گفته که مقدار شش شش تانسی
سال در تعداد مسموم از یک بندقه تا یک مثقال
است و از سی سال تا شصت سال از یک مثقال
تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت مسموم
و گفته مادی که از سی سال گذشته باشد در امراض
استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار

شش شش تجاوز نکنند و از جهت نافض در نیا بار
مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال با آب گرم و از برای
سعال مزمن و امراض و اوجاع صدر و جنب از باد
غلظت و مواد بارده مقدار دو دانگ با مارا لعل یا با
جلاب سکره اگر نبوده باشد تیج بحسب جنام و درین
و اختلاط عسل و فالج و لقوه و شنج و اختلاط و صرع و
دفع موم و سادس سودا و بعد از تنقیه مقدار بندت
تا نیم مثقال دهند تا چهل روز هر روز بآن موقوف نمایند
و مطلقا کنند و بحسب اختناق رحم و اخراج جنین سیت یک
با قنار از آن مطبوخ سادس کطرا شنج و امثال آن
و جلاب داده شود و از جهت نفث الدم تا چهار دانگ با
روغن گاو و آب و در تنقیه حصاة کلیه و مثانه چهار دانگ
با بلغم کرش و در ادراغ باطنی و عسل البول تا نیم مثقال
با تخم کدو و عسل و بحسب تخمین لون بقدر با قنار
بلغمی فستقین و از جهت کرم اموات نیم مثقال عسل
شقای گفته که از جهت گزیدن مار و افعی و سگ دیوانه
در تیمایک مثقال و شراب و از برای ناقص حیات
بلغمی و سودا و مقدار یک ترسه با گرم با شراب
و در قویج و نفخ معده و نفخ ریج و سقوط شهوت طعام
و در بود برص و انقطاع صورت مقدار یک ترسه با عسل
و شراب و در صرع و صداع و شقیه یک ترسه در آب گرم
و خداوند سینه را دو دانگ و در شراب سبب شیرین و
در جمیع امراض اقل شش شش یک نسوج است و اکثر شش
لیک مثقال و حکیم محمد ثقی در میزان الطبائع گفته که از
برای مار گزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب
و کشته را سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از آن با
لیکرم سرطان سحر محرق در یک اوقیه شراب ادا زبرد
خداوندان سعال بلغمی و در دسینه و در دیلو کیه
در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافض تیج
که گرم نمیشوند یک گرم اندر آب گرم دهند و حکیم مصفوفه
که صاحب صرع و سکه و فالج و لقوه را نیم گرم تا یک گرم
با مارا لعل و مخدوم و مبروص و خداوندان الحبه
در الشلب را مقدار دو دانگ تا یک گرم با مارا لعل

و محبت حب القرع و حیات یکدانگ تا نیم درم با آب
 مطبوخ قیصوم و صاحب هفیه را یکدانگ با آب شیب
 شیرین یا رب سبب شیرین یا رب به شیرین و مستقر
 دودانگ در شراب بزور و صاحب در و معده را
 دانگ با شراب صرغ و یا شراب افستین و در قوی
 و سده طحال و کبد مقدار دودانگ با مار البزور در
 نفوس و اوجاع مفصل از نیم درم تا یک درم با طبع غلبه
 و در گردن مار و افغ و اقرب و رتلا و سگ و یوانا
 و حشرات از دانگ تا یک مثقال با شراب و زنبور
 گزیده را نیم دانگ با سرکه بدیند و قدری بر آب مطبوخ
 بماند و کس که ذریع خورده باشد یک مثقال
 با شراب و از سرخ ضرر ادویه قتاله چون افیون
 و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای
 سرفه و زکام و درد سینه و حلق النفس که مزمن شود
 با شراب مقدار دودانگ در مار العسل با سرکه عنصل شیخ
 دوا گفته که از برای سعال مزمن و امراض صدر
 مقدار با قلالی در طبع عناب و سپستان و اصل السو
 بیاشامند و از برای نافع و در اثر و سوما و قی در ابتداء
 دوره تب مقدار یک ترسه از ان با آب با شراب
 که اقل مقدار آن شراب سه اوقیه باشد و اکثرش
 چهار اوقیه و نیم از برای حیات مقدار با قلالی
 با طبع غلبه و مار الزریق و بند و وقت استعمال اصحاب
 نجات مزمن این تریاق را بعد از نفیج است و از برای
 قوی و نفخ معده و نفخ آشامیده میشود از ان مقدار
 یک ترسه با مار العسل با جلاب سکر و بعضی گفته اند
 که محبت نفخ معده و امعاء مقدار دودانگ با آب مطبوخ
 زیره و از برای سقوط شهوت مقدار یک ترسه است
 در آب با شراب که افلس سه اوقیه و اکثرش چهار اوقیه
 و نیم باشد و از برای یرقان سدی و سده طحال مقدار
 ترسه در طبع اسارون و از برای استعمال و مثال
 آن از امراض کبد من از طعام مقدار ترسه از ان
 فرو برند و یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه ممزوج یا
 آب بیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استعمال

مقدار فندقی با سرکه ممزوج با آب و از برای
 الدم و قتیله مرض قریب العهد باشد مقدار یک مثقال
 در سرکه ممزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار
 یک مثقال در طبع سمقوون از حی العالم است
 و بعضی گفته اند که سمقوون بقاوت راسن است
 و سمقوون لفاو عی از فودنخ است و از برای
 انقطاع صوت مقدار با قلالی در مار العسل یا آب
 عنب الشلب یا گاه دارند از زرد زربان و محبت
 صبح باید که اول غوغه کرده شود آن پس آشامیده
 شود و از ان مقدار ربع مثقال تا نیم مثقال در آب
 گرم و سنجبین عصفله و همچنین در صدرع و شقیقه و با
 قروح امعاء اسهال تا نصف مثقال با آب سماق
 و از برای تقویت حصاة و حرقت بول مقدار با قلالی
 در طبع کرفس و در رجوع کلبه مقدار نذره با شراب
 ممزوج با آب و از برای اوراد و اسقاط جنین مقدار
 ترسه در طبع مشکطرا مشیج با در طبع سداب با طبع
 ابل و از برای عسر النفس تا نیم مثقال با سنجبین عصفله
 و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار با قلالی
 با سنجبین عصفله و از برای کرم امعاء ثلث مثقال
 با عسل و همچنین از برای هر مرض بارودی بالجملة این
 تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از
 هر مرضی که نبوده باشد محض از حرارت و یسوت لیکن
 باید که فرا گرفته شود و در امراضی که شریفة البرد
 باشد با مطبوخ های گرم و یا مار العسل و در غیر
 شریفة البرد با آب فالح و یاری دهند از
 یا و داسه مخصوص بان مرض خوه مطبوخ باشد خوا
 غیر مطبوخ و تجا و زنگنه حافظ صحت در استعمال آن
 از مقدار یک مثقال و آن هم و قتیله بوده باشد
 حافظ صحت درین شیخوخ محمد بن زکریا گفته که مقدار
 شربتی ازین تریاق در گردن افغ و حیات و
 کلب یک مثقال است و در گردن عقرب نیم درم
 و در گردن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه و در خوردن
 از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه در سینه داشت

و سعال مزمن و درد معده و امعاء احتیاط شهوت کلب
 و نافع بی تب دودانگ و در صرع و سکت و لقوه نیم
 مثقال با آب مطبوخ سداب و در قوی نیم درم
 استسقا یک مثقال و در اسهال فروح امعاء نیم درم
 آباق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سنجبین عصفله
 خدام یک مثقال با مطبوخ گا و زربان و افستین و
 در حصاة کلبه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس
 و در هفیه یکدانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام
 و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در احتباس طمث کتب
 یا مطبوخ مشکطرا مشیج و گفته که این تریاق تندرستی
 بر مردم نگاه میدارد چون در هر ماه یکدرم از
 بکار برند شربت ازین تریاق یکدرم یا بیشتر یا
 کمتر بقدر قوت علت و قوت طبع است سیرماید که بایر
 دانست که اگر چه مقدار شراب از برای تریاق
 یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه
 با آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این بوی
 را بکس بدهد احتیاط باید فیصل و بلد و سن و عادت
 و سخته و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کسیت و
 کیفیت هر مرض را و در فیض را ملاحظه نموده پس بقدر
 حال مقدار یکدین مناسب حال آن مرض و در فیض
 اختیار کنند که اول شربت آن یک طبع است کمتر
 باشد و از اکثر مقدار شربت از ان که بقول اشک مثقال
 است و نزد بعضی دو مثقال زیاد نباشد و در بعضی
 موافق حال مرض و در فیض باشد داخل ساخته بدهد
 - فائده - بدانکه شیخ رئیس در ادویه قلبیه گفته که
 به تریاق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در
 نفع نمیرسد سواک مشردلیوس که قریب است بان
 در نهایت بمرزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل
 و از الله توحش و مقاومت بجمع سموم و عقلا و الهنط
 که هدایت یافته اند تا لیلیت این دوا با امراض و عیانت
 او سحانه امری راست که ذبی یا شبیه بوحی باشد
 و منافع و خواص آن از صورت تا آن است که تا به
 مزاج ترکیبی صنایع است نه بسبب اجزا و باطن آن

بسیب اجزا و بسائط آن بودی بایستی که تازه آن
از کثرت افغ بودی و حال آنکه برعکس است چنانچه
تازه آن اندک است و نفغ کثرت در مخز سیده آن است
تخمیر آن نزد متاخرین بعد از ده سال است و نزد متاخرین
بعد از بیست سال داین تفاوت ظاهر بحسب تفاوت
برایان باشد در سردی و گرمی و تری و خشکی و غیره گفته
بعد از ششماه نفغی که از آن سطور است ظاهر میگردد
و اما کمال قوت آن بعد از ده سال است با دوازده
سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال بزرگترین
اشخصت سال دقت و قوت آن است و بجز
شخصت سال ضعیف میگردد و کسیکه این معجون را کبیر
کرده هرگز در گمان ادبوده که این قسم منافع برین کبیر
بعد از امتزاج مرتب خواهد گردید و چون بالهام بخاسته
شده بعد از تجربه از آن نفغی که مامول و متوقع بود ظاهر
گردید +

فصل در بیان مزاج این تریاق

بعضی اهل اعتقاد آنست که در تریاق فاروق و غیر
تریاق افاسی و مترو و بطوس حرارت زیاده از حد اعتدال
است و در استعمال نصف مثقال از آن توقف دارند
و در استعمال چهار مثقال جوارش کوئی و فلافلی توقف
نمایند و این اعتقاد غلط است بحسب آنکه اجزای سرد
در تریاق افاسی یعنی تریاق فاروق میباشد و چون
اینها در عقاقیر و عصاره محبه البقیس که بعد از امتزاج
در دانه سار میگذشت قوت حرارت بسائط آنرا میگرد
مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسائط آن و آنچه
میکرد آن است که مزاج ثانوی آن در یکدرجه نرم
تریب با دوازده درجه دوم باشد در حرارت و مترو و بطوس
در حرارت مزاج اندک است از حرارت مزاج تریاق
فاروق و آنکه تریاق فاروق اندک از مترو و بطوس
اقوی است در افعال و آثار شریفه نیست بسبب
حرارت بلکه بسبب خاصیت قابضه بران از سیده فیاض
است و نفغی که ازین تریاق صادر میشود درجه اعلی
و قویت آن در نفغ مترو و بطوس و ترکیب دیگر

از ترکیب اطباء یونان باین دو مرکب نمیرسد
و اگر انسان معتدل المزاج در اوقات و ازمان معتدل
یا باره مقدار معتدل ازین معجون استعمال کند
بشرط آنکه بسبب حد و اکثر از ساند البته در تقویت
قلب آن منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند
از عفونات و بانی و حرکات و رویه اخلاط و بیض یک از
سموم را در دوسه اثری چند از آن خواهد بود و در قوت
تمام خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کسیکه مرض عارض
باشد و یا در فصول بلدان حاره باشد بخوبی استعمال
آن از برای او در حفظ صحت تشنه و همچنین جمیع معایر
و جوارشات حاره بعد ازین تریاق و مترو و بطوس
در نفغ دوار المسک مرست که موافق است از برای
اصحاب افزه معتدله و دوار المسک ملوک موافق است
در افزه باره و دوار المسک در تفریح قلب ازین
تریاق کثرت نیست و شاید در تقویت دماغ نیز از آن
کثر باشد و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاوت
با جمیع سیوم نیکر بلکه مقاوت میکند با سموم که
جائز می باشد پیش باشد و فائده دوسه در نهوش و
لد و غ حیوانات سمیه کثرت است از فائده تریاق در
سموم و بعد از دوار المسک در نفغ در مفرج کبیر اندو
بعد از آن معجون تاجاج - فائده دیگر آنکه این تریاق
را بحسب بسائط آن آثار و قوتها است و بحسب متغیر
برایان فائض شده از تخمیر آن مرتلی که حاصل شده
در آن مزاج ثانوی صنایع آثار و قوتها می چند
که شاید جمله آن آثار و قوتها دوسه و فاضل
هر یک از بسائط آن و بناید تلفت شد بقول اطباء که
تریاق فاروق نفغ میسر از برای فلان مرض
بسیب سبب و از برای فلان مرض سبب و بلکه
نافع است بسبب آنها لیکن عمده و اصل صورت آن
است و اتفاق است بدانکه صورت آن طبعی است که
و عظیم است در خاصیت و ممکن نیست مگر اشاره
کنیم بسوی آن و بسبب مناسبت آن مرافعال آنرا
روشن که بحسب این منافع و آثار از آن صادر میگردد

فصل در بیان امتحان این تریاق و فرق میان طرز و قوت و عتیق و ضعیف و جدید و و س و ص و غیر صحیح آن

بدانکه در جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که
بیشا مانند انسان را سبیل قوی بمنزله ستمو نایب غفل
و میگرداند آن سهل شریع بعمل کند پس بیشا مانند
ادرا ازین تریاق اگر صبر کرد عمل اسهال آنرا زمان
و قوت و جدید و صمیم است و الا فلا و مقدار یک از برای تجربه
و امتحان داده میشود وزن نیم دریم است چنین گفته که
و لیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث قوتی و صمیم است
جلس دوا سهل است یعنی هرگاه دوا سهل است
باشند و نیست خاصیت این تریاق آنکه سهل است
ولیکن صبر اسهال دوا سهل میکند بسبب آنکه ضعیف
میکرد اند قوت دوا سهل را بحسب آنکه دوا سهل
قوت نیست میباشد این تریاق باطل میکند قوت
آنها را شیخ دوا و الفا که گفته که امتحان کرده شود
تریاق در کسیکه نفغی شل جوزالتی خورده باشد
اگر در اول عمل این تریاق با دوا نمایند و قطع عمل آن
مقی نمود صمیم است و الا فلا و بعضی اطباء گفته که بچنین
در قطع از آن نفغی که حلق کند چون زان از آن
شود و بخند ازین تریاق پس اگر منع از آن نمود
صمیم است و الا فلا و نیز از امتحانات آن آنست که
را بر حیوانی مسلط سازند که بگذرد آنرا پس بخوراند آن
سه مثقال ازین تریاق پس از قطع اثر شخم از آن گردد
آن حیوان زنده ماند صمیم است و الا فلا و نیز از امتحانات
آن آنست که خون بسته را بگذارد و نیز از امتحانات
امتحان آنست که جالینوس ذکر کرده و آن این است
صید کنند خروس تری را که مزاج آن احم و دس است
از خروس ایله و مسلط سازند جانور دوسه که گزند را
پس بخوراند و نیز از این تریاق پس اگر زنده ماند آن
تریاق جدید است و الا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اختیار
کرده شده از برای تجربه خروس بر که احم و دس است و
تجربه کرده میشود و در خروس ایلی آن است که خروس ایلی گوشت

آن نرم و ضعیف است و بعد از گذریدن شایسته آن ماند
 زبانی که کجاست صبح گردد بلکه میگذرد و قسم از آن برود
 و میرسد بسو اعضا شایسته آن و اما خود س که
 طبع آن امین است و گوشت آن صلب و جاری نمیکند
 در آن هم برود و نیز از امتحانات این تریاق آن است
 که بخوراند آنرا بکسی که چیزی از سموم خورده باشد
 پس اگر دفع مضرت هم از او کرد و آن شخص زنده ماند
 حجتاً و صحیح و الا فلا شیخ رئیس گفته که گمان من آنست که
 که امتحان کرده شود بر کسی که اینون و شوکران و مانند آن
 خورده باشد و اما اگر پیش و امثال آن خورده باشد
 پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و اگر
 که نفع موت کند بجهت دانی و میفرماید که من آنست
 که دوار المسک النفع از جمیع تریاقات باشد از برای
 پیش خورده باشد و میفرماید که النفع جمیع فادیهات از
 برای پیش خورده و از برای دفع مضرت آن جد دارد
 از امتحانات که شده شده از برای علم بحیث قوی
 تریاق از قدیم ضعیف و کامل ترکیب آن آنست که
 قدر سکان را در گلو سکان اندازند پس اگر آن
 تریاق حدیث قوی جدید کامل ترکیب و الا فلا و نیز
 از امتحانات آن آنست که کسی را که مار دانه و کلک
 و عقرب در تیل و امثال اینها گزیده باشد بخوراند با مقدار
 از این تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک
 از اینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد و آن شخص
 خلاص یافت خوب است و الا فلا و بعض گفته طبیبان
 کرده شود در امراض فزونی دیگر علاج پذیر باشد
 چون شتوت کلبی و سعال مزمن و دردمعه و امثال
 آنها مقدار یک مناسب حال آن شخص و آن مرض با
 چیزی که مقرر است که استعمال آن بان چیز در آن مرض
 کرده شود پس اگر او مریض از آن مرض شفا یافت خوب است
 و الا فلا و شنیده شده در امتحان آن که اگر شیر را بچین
 اگر داند چون بان نرند خوب است و الا فلا برین
 اعتماد نیست زیرا که فعل غسل و بعض ادویه دیگر نه همین
 است و باید دانست که تریاق فاروق را با دانه امتحان

تجربه نکنند و قوت و منفعت آنرا ندانند و خوبی و بد آنرا
 تحقیق ننمایند باید که مرکب استعمال آن نشوند و چون
 از امتحان و تجربه آن جمع گردد در زمان احتیاج بقدر
 از آن از برای هر مرض و مقدار س که مزاج آن
 برداشته باشد بدینکه فائده تمام و سود و الا کلام و نفع
 عظیم باذن شایسته حکیم جل اسمی بخشد -
 فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافا
 در دفع از برای جمیع امراض یا چیزهای خاص
 مقدار معین که شرط است در دفع از برای آنها
 بدانکه سبق ذکر یافت که این تریاق جدید و نافع است
 از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال
 آنگاه میباشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط
 آنرا و گاه میباشد بشرط خاص و با چیزی خاص مقدار
 معین پس بدانکه باید که استعمال کرده نشود در مثل خدام
 و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و استرخا و عشته و تشنج
 و خمد و صرع و خدر و اختلاج و سوسه و همگر و بعد از آن
 تمام مثل ایاریج و فاذیا یا ایاریج ثیاد و لطوس و باید که
 مجزوم بعد از تنقیه تام در اول روز و آخر روز و آب
 گرم بپاشند تا شتابان چهل روز و در ایام خوردن آن
 کند آنرا بر مین در شبها و سوط کند از آن در احوال و در
 و هرگاه جزا تم حکم شده باید که سلوک این قوانین را تا
 یکسال مرع دار و در هر سوط که در هر بازده روز یک
 مرتبه بان سوط کند و بعض گفته باید که آشامیده شود
 برای جذام بمقدار افاس یا با طبع لسان الثور بجهت آنکه
 این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ رسته و
 صاحب برص بخورد آنرا چنانکه ذکر شد از برای جذام
 و بخاشد موضع برص را و طلا کند از آن بران موضع و
 صاحب فالج بپاشد با طبع رازیانه در کف و بسفنج بچین
 و در عنجب الخرد و بسیار سوط کند بان بار و عنجب
 و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط با طبع
 کرده بان تدبیر نمایند و صاحبان بالحولی و اختلاط
 عقل و سوسه و تشنج بتدقیق با شربکیه در آن گاه
 و با دانه بخورید غیسانیده باشند و صاحب الخمر استعمال آن

درت زیادتی نور قمر خواه بخورد و خواه طلا کند و از برای
 زرق امعا مقدم باید داشت بر استعمال آن استعمال حق
 مناسبه و در قولنج یا سداب و زیره و دعلت احتیاج هم
 باید مخزون نمود بان مثل آن از هر یک استوینا صمغ عربی
 و بعضی بجای سقونیای شرم گفته اند و در عرشه پیش از
 آن باید که نطول کند بر اطراف آن گرم و در دال فیصل
 باید که مقدم و بر استعمال آن نطول کردن بان
 و بعد از قصد عرق کعب و از برای دیدان با پوست خزان
 و قصب الذریره و زیره و در سموم با طبع غسل و باید
 که بشود مخلوق این تریاق را و در غسل چشم و از برای
 دیدان نگاهدارند آن را بر و دندانی که در دوار و در
 از برای در گوش آنرا بر و عن بادام تلخ حل کرده
 گوش بچکانند و بعضی گفته اند که آب گرم حل کرده
 بچکانند و این است و در او جلع بخور کنند بان با دانه
 و همچنین در شتوت یا دانی مقل از رزق و همچنین در حیا
 مطلقا هرگاه گزیده باشد فزمن و شتوتی گفته که زنبور
 گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع لذع
 بمالند و از جهت مضرت او و بیهوشی مثل اینون و شوکران
 و فرفیون و ذرایح و امثال آنها در شراب دهند و از
 برای فالج و استرخا و لقوه و عشته در مار الاصول دهند و از
 برای جذام در مار الجبین و ضاد و دنان حب القرح و دبلان
 در طبع قیوم و در منق النفس یا بچین عصفه و از برای
 احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبع کل بادام
 طبع مشکطرا مشع یا با طبع سداب حکیم محمد تقی و در بایان
 خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند و خداوند
 شتوت کلبی را در مقدار سه اوقیه شراب مخمر و چند
 و خداوند صر را اندر بچین عصفه دهند و هم در بچین
 عصفه حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را اندر مار
 العسل و خداوند قولنج را در طبع بادیان و زیره کربانی و
 و خداوند حب القرح و دین را در طبع زیره و خداوند در گوش
 و شتوت را در طبع کف و صاحب اسهال خون را در صابون
 امعا را با آب قی بدیند شیخ رئیس گفته باید که خورده
 شود این تریاق از برای نقیصه قصاصه کلیه شانه با طبع

فصل در بیان اقراص الافاعی
 حب اقراص افاعی نهایت مقوسه باه و مشک
 منی است و جمع اعضا سه ریشیه راقوت و در صنعت
 اقراص افاعی بهیت مثقال تخم خرده مقشر خشک
 هر یک مثقال جد و در خطائی محب و دو مثقال فادر
 برای اصططبانانی یکد انگ غنر شنب مومیایی دارا
 مشک تپی خالص از هر یک نیم مثقال عود قاری
 قرفل خیر بو گلکسج منزوع الاقلع شقال مصری
 سعد کونی ایرسا از هر یک دو مثقال صندل سرخ و دایر
 انقته افلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرباد
 بهمن سفید سنبل الطیب خصیه الثعلب مصری از هر یک
 مثقال صمغ عربی یکد انگ و نیم افیون شقال زعفران
 هفت مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته
 بخته بشیره نبات سرشته لعبا سازند هر چه بقدر خود
 بوق نقره یا ورق طلا پیچیده و ورق طلا ته است
 نگاه دارند شربتی و حب - صنعت این حب به شنبه
 دیگر اقراص افاعی بهیت مثقال خصیه الثعلب مصری
 تخم خرده مقشر خشک صنفید از هر یک ده مثقال صندل
 سفید مروارید ناسفته دار فلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هر
 یک پنج مثقال جد و در خطائی محب و دایرینی قرفل
 دایره هیل ورق گلکسج شقال مصری سعد کونی ایرسا
 زعفران از هر یک مثقال فادر اصططبانانی حیوانی
 یکد انگ غنر شنب مشک تپی از هر یک نیم مثقال مویا
 و اباجود صمغ عربی از هر یک یکد انگ و نیم عود قاری غام
 زرباد سنبل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفته بخته
 بشیره نبات سرشته حب سازند هر چه بقدر خود
 صنعت این حب به شنبه دیگر قرفل افعی بهیت مثقال تخم
 خشک خاصیه الثعلب مصری از هر یک ده مثقال صندل
 سفید مروارید ناسفته جد و در خطائی محب بهمن سرخ بهمن
 سفید زعفران از هر یک یک مثقال زرباد دایرینی ایرسا
 شقال مصری سنبل الطیب از هر یک مثقال عود قاری قرفل
 فلفل دار فلفل غنیم کل سرخ سعد کونی از هر یک مثقال
 تخم خرده مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکد انگ

غنر شنب مشک کی از هر یک نیم مثقال عربی
 یکد انگ و نیم بادر حیوانی محب یکد انگ کوفته بخته
 بشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته حب سازند هر
 چه بقدر خود بوق طلا پیچیده و خشک کرده
 نگاه دارند شربتی پنج حب تا هفت حب حب قرفل
 افعی ده قدس سره در تقویت باه و امساک و تقویت
 اعضا سه ریشیه و آوردن نشاط بی نظیر است صنعت
 آن جوز لوانج عدو میان آنها را خالی کرده از افیون
 کاندونی پر کرده آنها را نیم گرفته در روغن گاو زبان
 نموده پس خمیر را از آنها جدا کرده اقراص افاعی
 هفت مثقال جد و در خطائی محب صندل سفید
 بهمن سرخ بهمن سفید شقال مصری خصیه الثعلب مصری
 از هر یک پنج مثقال عود قاری غنی زرباد در روغن
 عقرنی کبابی غنی گل گاو زبان زعفران لسان العصفیر
 اسارون سنبل الطیب مصطک قرفل ورق گلکسج
 ایرسا فلفل سیاه هیل بواقا قله کبار بسا سه با دایرینی
 زرب تخم لیمون دایرینی مغرب السمنه مغرب
 الزلم مغرب حلقوزه مغرب نار جل مغرب القطن از
 هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی صمغ عربی کیش
 تخم خشک خاص سفید تخم خرده مقشر از هر یک پنج مثقال
 غنر شنب مشک ترک که ورق طلا و ورق نقره از هر
 یک نیم مثقال نبات سفیده مثقال صمغ عربی کیش
 در آب حل کرده ادویه کوفته بخته حب سازند هر چه
 بقدر خود بوق طلا و نقره پیچیده و خشک کرده
 نگاه دارند شربتی و حب حب قرفل افعی مثقال از
 اکلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است صنعت
 آن خصیه الثعلب مصری خولجان خردل سرخ از هر یک
 سه مثقال مایه شتر اعرابی قرفل افعی زنجبیل کش خرا
 از هر یک یک مثقال کوفته بگلکب سرشته حب سازند
 و من الافاعی نافع است از برای سوام و کلیل و
 یارده از جلد و براسه جزام و جلاسه آثار جلد مانند
 قوبادار الثعلب و سنفه و استر خاوند من بان چند
 روز پیوسته میگرداند نفث بوا سیراد محب است

و از براسه تقویت باه بسیار مفید است - صنعت آن
 بگیرند مرقه افاعی را که افاعی را از براسه اقراص
 مزبور بخته و گوشت آنرا برآورده باشد از برای ساقن
 اقراص دوزن آن مرقه روغن زیتون داخل کرده
 پاکیزه چندان بچشانند که آب برود و روغن بماند
 کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند - و سن اللان
 موسوم به بن المعاصل صاحب خلاصه التجارب گفته که
 محترحات اطباء هند است حبت تحلیل درم است
 خصوص از مفاصل صنعت آن بگیرند انجوسیه و
 فنب آنرا بفلکند و تسک آنرا پاک کنند در پارچه چه
 کرده در روغن شیب اندازند و چهل روز در آفتاب
 یا سایه پروازند و اگر در آب شیب بچشانند تا مصلح گردد
 و با لایند و روغن کبیر بران بفلکند و با لاش ملائم بچشانند
 تا آب برود و روغن بماند پس بکار برند بهتر است
 رما و افعی در خواص و منافع مانند رما و اسود ساج
 و دستور احراق آن نیز بدستور آن مذکور یافت
 افعی در جزام و بسیار از امراض خصوص در سقمه
 هوام سمیه بسیار نافع است صنعت آن بگیرند انجوسیه
 که در بیان افعی مذکور شد و در اقراص افاعی در تیز
 تیز و سرد دم آنرا قطع کرده پوست آنرا جدا نموده و
 مراره آنرا بیرون آورده آنرا با آب و نمک و آب
 بشویند تا پاکیزه شود پس ناخنوده کند تا قدر خشک
 و نمک در آب بسیاری بنیزد تا ممل شود پس استخوان
 آنرا جدا کرده بانان گندم پاکیزه ترید کرده نان بخورند
 و شور با آنرا بپاشانند و اگر گوشت آن نیز قدری
 خورده شود بدست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود
 با کبر تر بچپ بنیزند و در ابتدا منفعات این شور باطام
 و لیکن بعد از چند روز پدید می آید و گاه باشد که ابتدا
 عقل زائل گردد پس شفا باید و وقت باز آید شدن از
 خوردن طبع افعی زمانه است که صاحب علت در
 کند عقل از زائل شود پس پوست او جدا شود و صحت
 یابد و مار اللحم افعی جزام و امراض سودا و بلیغیه و
 د مقوی باه کبیر و اللانج است - صنعت آن کورست

سر دوم قطع نموده و نیکو شسته بطریق مذکور بمحل
مقدار نیم آشپز گوشت بره فربه یا بز فربه یا خسی بر کلام
باشد و خواهند یک آشپز مرغ جوان فربه قطع بجا
فستق بادر بنجوبه از هر یک چهار مثقال انیسون کا و زرد
از هر یک دو مثقال در پارچه نازک بسته با خنطه
شبت در آن اندازند با شش آشپز آب عرق کشند
شراب از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر
قوی تر خواهند کبک و کبوتر بجه از هر یک سه قطعه و کبوتر
طیور از هر یک پنج شش قطعه و کبک شکمگی بزیست
قطعه دار چینی قرقل جود بوا بسا از هر یک مثقال
بالوست پنج مثقال بوزیدان مثقال همین از هر یک
سه مثقال و نیم کوفه اضافی نمایند و دو مثقال زعفران
و یک مثقال عنبر شنب در پارچه نازک بسته بسنج بیا
مرش بر اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند
مرقه آنکه که آنرا شور باغی گویند و در حقیقت همان
طبع آنکه مذکور است و این مرقه مستعمل است در
صنعت آن بدستور طبع آن است و دستور آشامیدن
دو قوت باز ایستادن از آن بعینه همان نوع است
مجموع قرص آنکه بجهت تولد و تناسل موجب و بهر
بشمه و مقوی و موافق اصحاب برودت مزاج و سران
حافظه صحت ایشان و بجهت امراض عصبانی و قوت
نیکو گردانیدن رنگ و خسار و تقویت با صبر و قوت و دفع
وحشت سودا که نافع است صنعت آن خصیة القمل
زنجبیل دار چینی از هر یک شش مثقال کباب چینی قرقل
دار قفل از هر یک یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین
مغز مغز نا جیل از هر یک دو مثقال ابریشم قرص
انجودان پنبه یا شتر اعراقی تخم کرفس تخم کرات تخم
بوخی تخم بلیون تخم کند نا تخم خیار تخم قنطاریه
جرجیر بوزیدان جد و اخطائی مجرب مغز جلفوزه خولجان
حب الصنوبر الکبار تخم ترب قره الطیب تودری سرخ
تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز القمل
مغز قفل لسان العصاره خردل حب الصنوبر الکبار
مری عاقر حه از هر یک یک مثقال عنبر شنب مشک

از هر یک دو مثقال زعفران و مثقال ورق لقره
و دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص آنکه شش جیم
ادویه با عسل مصفی و دوزن ادویه معجون سازند و اگر
یک مثقال صنعت این معجون بنجور شاه غیاث الدین
شیرازی جد حکیم سلیمان موسوی عفر البدر الحنفی
مصری دار چینی زنجبیل از هر یک شش مثقال کباب
چینی قرقل دار قفل ابریشم آشنه انجودان یا شتر اعراق
تخم کرفس تخم بوخی تخم بلیون تخم کند نا تخم ترب تخم جرجیر
تخم کرم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار
حب الصنوبر الکبار جد و اخطائی خولجان تودری
سرخ تودری سفید قره الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم
خرزبه تخم کاج حب القمل حبه الخضر قفل لسان العصاره
پیاز خصل شوک بسا حب مرکب تخم خردل عاقر حه
از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز مغز پسته
مغز نا جیل مغز مغز فندق مغز از هر یک مثقال
قرص آنکه شش جیم معجون اجزا مشک تر که نیم مثقال
کوفه بجهت بعسل سفید خوشبو صنفی سه دوزن ادویه
شراب معجون سازند شراب یک مثقال تا دو درم انیسون
بفتح همزه و سکون فاو ضم یاء غناه تخم انیسون و سکون
داو و لون معرب ایون یونانی است و معنی آن
مسیت است و بهر لب لبن الخشخاش و مرقد و بر
تریاق و بسیاری و عیایون و تقیقل یعنی میرانند
اعضا و بفارسی تریاک گویند و تریاک که رستم از
کیکاؤس طلبیده که بهر لب خوراند گویند انیسون بوده
چویت دوا و دراج شدریده حامل میان مریش و
موت سوسه آن و چون در آن قوت بیاض سمیت
با آنکه دوا سس شدید الفاعله است و باعتبار خیان
نفع حکما و اطباء محتاج بودند با استعمال آن و آنکه
حاره ازان لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات خیار
هر یک ترکیب ازان ساخته و بقدر مقدار در اصال آن
کوشیده تا بدن از غلظت آن متفرگ گردد و دوا آن را
فصل در بیان اهمیت طریق و اخذ طبیعت
جود و دارت و خواص و منافع و مضار انیسون

و اما ماهیت آن بدانکه انیسون اطلاق کرده شود بر
سبیل اشتراک بر یک چیز اول بر صمغ خشخاش مطلقا
خواه خشخاش سفید باشد و حبه سیاه و اول مشرق و غرب
برین متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این نزد قدما
اطباء است جهت آنکه در آن اوقات زرع خشخاش
نبوده و از خشخاش سیاه محراقی صمغ عربی میگرفته اند و
بستان آن بسیار کم می بوده مگر در مرض مصر تمام از آنجا
می برده اند چنانچه می گفتم که در پنج زمین مذکور شرق
و نه در غرب انیسون نباشد مگر در دیار مصر خاصه و بعد
مصر خاصه در موضعی مخصوص که معروف باشد و است
از آنجا بسیار بلاد میسرند سوم بر عصاره خشخاش سیاه
چنانچه و لیسویر دوس گفته که انیسون صمغ و زیت خشخاش
سیاه است با عصاره آن و شیخ رئیس رحمه الله فرمود
که انیسون عصاره خشخاش مصری است که آنرا با
گذراند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از صمغ
گاه انیسون میسازند و آن نیز محذر است اما ضعیف
و گفته اند که از شقایق النعمان انیسون میگیرند و آن
قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش میگیرند لیکن
بسیار قلیل ازان بعمل می آید - و اما طریق اخذ انیسون
از خشخاش آن است که چون گل خشخاش درختی شود
خشخاش بست دانه و در قریب بان رسید که رطوبت طوثر
کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آفرود ز سه چهار
سج طولانی غیر غار که باندرون آن ترسد و سورخ کنند
زده شب بگذراند تا شیرین و طوبه که ازان موضع
می آید بسبب سردی هوای الحمله جموده و انعقاد
بهمن سازد پس یک یک را صمغ با گشت ازان برگیرند
بر کنار صدف یا پالچه چینی یا لند تا شیرین خشخاش
شیرین جمع گردد و همچنین زمانه صبر کنند تا آنچه بجا
بر آید جمع گردد در همان روز نیز بردارند و دگاه باشند
روزد و در منجر به بیرون تراود آن را نیز بردارند و
دیگر نیز تیغ زنند بدست تا آنچه در آن مانده است بر آید
و همان طریق بردارند و همچنین آنکه مقدار معتدله
جمع گردد پس مجموع را بر روسته سنگی بیاورند و نیکو

از آن اقرص و یا قنبره اندک بچین و یا بمثل هفتین مرغ
 بسازند و در سایه خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجة
 بکار برند اما همین زمان مذکور حجت آن است که ثمار غلبه
 تها از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات غلیظه
 که در ظاهر آن است نیز غلبه رطوبات میکنند خواه
 رطوبت آب و خواه رطوبت شیر و یا رطوبت که در هوا
 میباشد و کسانیکه تعدد احوال نباتات میکنند در میان
 این معنوا و بهترین رطوبات رطوبت شبنم است که در غلبه
 نبات شبیه است بطل که از فواید عروق بیرون می آید
 و ظاهر اغضای پیچیده و آن رطوبت اکثر در زمان
 اوایل بهار میباشد تا چند آنکه حرارت روز تحلیلا آنکه
 پس در پوست خشکاش ازین نوع رطوبت بسیار نفوذ میکند
 و در مبادی آن که از بسیار رطوبت و ضعف حرارت بطن
 نایافته اند لکن که شبیه است بقدری که نبات کامل نشود
 بلکه رطوبت سرد رنگ میباشد که خام و ناپاک است پس آنکه
 آن رطوبت رنگ بیاض و قوام مقدر گیرد و قبل از آنکه
 غذای قشر شود تا همان فرصت بیاورد نموده و استخراج شود
 آن که در آن زمان است که او قنبره کرده که حرارت
 آن آب رطوبت آنرا تخفیف کند از ظاهر قشر و بواسطه بسیار
 ظاهر و باطن آن بطن را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه
 که تخفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چندان
 خواهد بود که رطوبت باطن را بطن و در و این در و این
 فصل ریح است و آنیکه شق را بکار میدهند جهت آن
 که تا موقع بیرون آمدن لیس بسیار شود زیرا که اگر بجز
 و بکسر و بکسر سیلان تمام نمیدارد و اما سبب آنکه
 که شق آنرا غایب نباشد آن است که تا باندون نفوذ
 نکند و لیس آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید که
 قشر نشود از برای آن است که لیس از یک موضع بد
 آید و موضع مختلفه متفرق نشود زیرا که هر چه بیشتر در موضع
 کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از آنکه
 از مواضع متعدده متفرقه بجهت آنکه چیزی مقدار آن
 اندک باشد که از یک موضع بخوبی تواند برد و چون
 متعدده متفرقه بکار نیاورد اندک میباشد و نگاه است

که در شق مقارب کنند هر دو از یک جانب قریب موضع
 نصف که یک تا به نزدیک سر آن و یک تا به نزدیک
 ده آن برسد و در وسط قریب بمجاذات هم باشند تا آنچه
 از پائین باشد از یک سر و آن آید و آنچه از بالا باشد از
 دیگر سر و اما سبب آنکه با گشت باید که بردارند آن
 که اگر مثل کار و مانند آن بردارند از جرم قشر چیزی
 می تراشد و از اجزای کثیفه داخل آن میشود و اما
 سبب در صدف یا پیا له چینی با شیشه جمع کردن بواسطه
 آن است که اینها تمام لیس را باز میدهند و چیزی در آنها
 نفوذ نمیکند خصوص صدف در انگشت هم چیزی نمیکند
 بسبب تیزی خود بخلاف خرف و خشک و برگ و مانند
 اینها و اما سبب آنکه در زاول باید که بردارند و در
 دوم نیز میتوان برداشت آن است که لیس مذکور کار
 موضع شش بیرون می آید و همانجا متعقد میگردد و در
 بران خواه منافذ لیس است از آنجا بعد از آن است
 از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که برگرفته فواید
 منافذ کشاده شود و دیگر باره بیرون می آید و مانند
 نیز از تاثیر هوا و آفتاب تخفیف پیدا نکرده و صلب نشود
 احتمال بیرون آمدن است و چون خشک شد دیگر چیزی
 بر نمی آید و این است که در سوم بطن بیرون نمی آید
 و اما سبب آنکه باید که بر دوسه سنگ صلیب کنند و
 بدست ببالند آن است که بعضی از رطوبات آن تحلیل
 رود و خاثر و غلیظ شود و در قشر یا قنبره یا قنبره
 پس و یا مانند بیهوده گردد که بهادران داخل توانند کرد
 که اگر بسیار رفیق باشد یا بسیار غلیظ متعقد نشود و
 ترویج الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ
 ایون آن است که مادیون ششخاش که تخم آن
 سیاه است نزدیک بساق شق کنند و با شرط و بگذارند
 تا صبح آن بیرون آید و بعد از آن جمع کنند که این
 ایون خوب است ظاهر اند عاقل او آن است که بجز
 از صبح که در ساق گیا هست آنرا هم بیرون آورند
 و بعد از آنکه قویست و بزرگ و خوشخاش را
 میگویند و میفشانند و میسوزند تا غلیظ شود و دست

میسازند و این بدترین اصناف آنست و در لیقور و در
 طریق استخراج ایون که مراد عصا را آن باشد می آورند
 که ششخاش و اوراق آن هر دو را بگویند و عصا را از
 بگیند پس آن عصا را را بگویند و سنگ صلیب کنند تا
 غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد از آن قرص کنند
 گویند که این هم ایون را مقویون گویند اما بیان جود
 در وارت آن پس بدانکه بهترین ایون لیس متخیز از
 ششخاش سیاه است که در سایه خشک نموده باشند و لیس
 گفته اند ایون متخیز از لیس کوزه شقائق النعمان است
 و علامت جود آن ده است اول آنکه در آب زود
 گداخته شود زیرا که صمغ زرد در آب گداخته میشود و
 آنکه اگر بجای تنناک بگذارد نرم و گداخته میشود و مثل
 صمغ عربی و کثیرا و امثال آن دوم آنکه الملس باشد یعنی
 بعد از آنکه در آب گداخته شد اجزای آن قشایه و
 باشد در و در آن نباشد زیرا که علامت غش و اجزای
 غریبه است بجهت آنکه غش جوهر غریب است و غش لطیف
 ندارد و سبب این است که اکثر ناهموار و دانه دانه
 مینماید و بعضی گفته اند که آنرا در آب حل کنند و صفت
 کنند اگر در آن نقل بماند مغشوش است و الا خالص سوم
 آنکه حاد الریح و منوم باشد زیرا که ایون خالص نوبی
 آن تند میباشد و بوی خاص دارد و منوم است و خوشتر
 آن که بواسطه و این بمقایسه معلوم میگردد که اول آن
 خالص اگر باشد بپونید بعد از آن آن را و یا آن که
 سابق بوی خالص آنرا در یافته باشد چهارم آنکه
 آن سفید یا بل بخت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکند
 محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم او
 حرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود
 که اول ایون خالص را بچشند بعد از آن آنرا و یا آنکه
 طعم آنرا از قبل دریافته باشند ششم آنکه لیس
 در زمین باشد سبب آنکه آنچه خالص است و صفت
 اجزای او متعقد است و آنچه غصایه و خوشتر است
 اجزای آن مغلط و سبک است و همچنین است حال
 آنچه از عصا ده است یعنی مغلط و سبک است هفتم آنکه

چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود و چشم آنکه چنان
در آتش اندازند و یا نزد چراغ بر نهند و در مشتعل و افروخته
و در آن جرم بسیار نمایند و آنکه شعله آن صافی باشد
و تیره نباشد و هم آنکه چون خاموش کنند بتوان
قوس باشد و اما صفات منشوش آن خدا این صفت
است و گفته اند که انرا منشوش باقی با عصا بر
یا صمغ آن نمایند و نشان شناختن این بر سر آن است که
انچه مخلوط باقیات باشد است گوی در آب غوطه سازند
آن ضعیف گردد و لمس آن خشن باشد و انچه از عصا
خس بر سر سازند سبک و نرم باشد و بخت آنکه در پوست
عصا را ت غلیان است هر چند از آب طبع و شمش خانی
که غلیظ شود و از غلیان باز مانند آنکه در آن غلیان
حادث میشود که موجب تخیل و خفت وزن و عدم زارت
آن است و انچه در حدس و امثال آن کنند همچنین در آن
و بوی آن که است و انچه در آن صبر و داخل کرده باشد
طعم در آن که آن غیر طعم و انچه انیون خالص است طعم
نیز بمقتضای طعم و انچه انیون خالص می شود و چنانچه
قبل ذکر یافت و انچه گفته اند باید که بوی آن موجب
خواب باشد و بخت آن است که انیون نسبت است و گوی
در ران آن اینصفت باشد معلوم میشود که در کمال قوت است
و انچه گفته اند باید که در آب زود بگذارد و بخت آن است که
در صفت آن لزوم نیست که بواسطه آن آب و ان
نفوذ نتواند کرد که بعضی آن برسد بلکه از قبیل سارالبان بنام
جذب آب بزودی میکنند و میگذارد و اندر رطوبت در آن
تاثير میکند و آنکه چون در خاک گذارند نرم شود
بر انچه در آن صمغ باشد براق و صاف است و انچه در آن
کثیر انداختن و یا چینی با س که در آب نمیگذارد و حال
چون در آب گذارند ظاهر آن نرم و باطن آن همچنان سلب
نماند و انچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و در چراغ داشتن روشن شود و بسبب کمال
نقا اجزای آن است و شی دیگر را این لطافت و تاثیر
بسبب غلبه غنیمت بر آن و از علاماتی که میان مردم متعارف
است آنست که نرم آنرا بدو شست با هم صابون یا برکت و با

سایه بماند اگر مانند روغن در دست پس شود و قلیله
شود و چنانچه بطرز غسل و غرمان باشد آن خالص است
و انچه منشوش دیگر آن است که چون در جاک نمناک گذارند
نرم شود مانند موم و این امتحان نزدیک با متحانی است
که گذشت و انچه طبع رئیس بر حمله سرد آورده که از صفات
نموده در کتاب و یقین بر دس که از براسه خود و با سر
بودن انیون ذکر کرده این است که درین و عاود را که
و سهل الحلال در آب باشد و زود منعقد نشود و بعد از
گذشتن در آفتاب مغل شود و شعله چراغ را تیره و نرم
کند هرگاه مشتعل سازند و اینها را انداخته است که ذکر
یافت و اما انیون زرد رنگ که آب را رنگ کند و نامعلوم
باشد و ضعیف را که اوصاف مذکوره در آن نباشد و گوی
است اما مزاج و طبیعت انیون پس بدانکه در مزاج انیون
اختلاف بسیار شده جمود را با سبب بوزان آنرا سرد و خشک
میدانند و بر دوت آن را در نهایت مراتب میدانند
که چهارم است و در آن نیز اختلاف و بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی در اوسط و همچنین است قول و بر بخت
آن اکثری بر آنند که یا بس است و رسوم و بعضی گفته
اند بر بخت آن قوسه است و جمود را با سبب بند آنرا
گرم و خشک دانسته و متاخرین اطبا سبب فاسد کمال
اطبا سبب یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی
گرم نیز گفته و هر یک را دلیل است و انچه بالفعل مشهور است
اطبا است که متخ از خشخاش سیاه بر سر است و بار و با س
ست در اول چهارم و متخ از خشخاش سیاه بتانی یا بایز
ست و آخر درجه سوم و متخ از خشخاش سفید بتانی یا بایز
یا بس در اول سوم و متخ از کوزه شقائق النعمان
اکثر آنرا گرم گرم میدانند و بعضی بر سر است آن قابل اند
فقیر را عقیده آنست که انیون با وجود بر دوت
مرکب القوسه است یعنی نیست خالی از جز و سه
حار لطیف با جز و بار و کثیف ارضی غالب که آن جز و
حار میباشد علت نخی طعم و حدت را که در عت اشتعال
صد و افعال حرارت در بدن بعز بعد و در بدن
و فعل و افعال در آن اول از آن اثر حرارت ظاهر میگردد

و بدن را گرم می سازد و تا نیایست بعد زمانه که آن جز و
حار لطیف بتخیل رفت باقی میان آن جز و ارضی نماند
و احداث بر دوت مینماید و اما انانیکه گرم دانسته اند و دلیل
از قیاس و تجربه آورده اند اوله و اوجیه آنها بالا جمال
این است اما اوله قیاس آنها است اول مراره طعم
زیرا که فاعل مراره حرارت است و دلیل دیگر حدت است
که یا مرارت در آن میباشد و دلیل دیگر قیاس ایشان
اکلام شیخ رئیس است که فرموده حرارت فی الطب فی الطب
و فی حده البیاض و البود است فی الطب فی الطب البیاض
و فی حده السواد و معلوم است که انیون خشخاش است
یا عصا در آن و در حال شلون بسود شده است پس
معلوم میشود که فاعل آن حرارت خواهد بود اما تجربه خود
مبین نظایر است که انیون ادلا احداث حرارت میکند
بواسطه همین مردم در بر دوت بود و از متاخرین و انانیکه
در آن و با سبب است و بیشتر استعمال میکنند و بر دوتیکه نامیا
صادر میگردد و میگویند بنابر آن است که مواد حار و بلندی
تخیل میدهد و بالعرض بر دوت احداث میکند و هرگاه
دوام متضاد از شی واحد ظاهر شود یکی بالذات و
دیگر سبب بالعرض و البته بالذات مقدم خواهد بود و بالعرض
مقدم و بخت آنست که در حرکت طبعی برین باشد که ذرات
مقدم اند بر فضیات پس چون حرارت از انیون اوله
میشود و بعد از آن بر دوت پس حرارت آن آوا خواهد بود
آن عرضی جواب از این آنست که قیاس موقوف برین
نیست برای آنکه میتوان بود که در شی امری باشد غیر از
در جس که آن با مال موجب صدور و اگر کرد که بالفعل آن
ظاهر نباشد مانند چوب چینی و زریق و آن امری الحقیقه
اقوی باشد از امری که ظاهر باشد و جس چنانکه قیاس
کرده اند و متقال از فرقیون منلول و دریک طیل از شیرین
دوشیده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است لازم
آید بان دلیل که باید باشد و حال آنکه در کمال حرارت است
و همچنین در انیون فضا میتوان بود که چیزی باشد که طعم آن
تلف باشد و فعل آن آوا باشد از فعل فاعل مرارت
و جواب از دلیل دیگر که در تحسب بقول شیخ گفته اند و گوی

بسیار جواب آن این است که می تواند بود که امری دیگر باشد
که متقاضی حرارت باشد و آن اقوی باشد و اما دلایل
تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لایس که فعل افیون
و حرارت است بلکه اولاً تبرید است و دیگر مقدمه که
و همچنین و ثانیاً بالذات باز تبرید است و دیگر مقدمه که
و قوی که آورده اند که هرگاه دو امر متضاد داشته و واحد
گردد و اما بالذات و ثانی بالعرض اما بالذات مقدم
است این منوع است زیرا که می تواند بود که امری بجز در وقت
که باشد که بر بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تخمین
الکیم اولاً و تبرید آن ثانیاً که اول بالعرض است
و ثانی بالذات و معیناً تخمین آن مقدم است بر تبرید
و اگر گویند که افیون صمغ است و شیخ الرئیس گفته که کل
صمغ خار اند پس او نیز خار باشد گوئیم که شیخ با وجودین
مقدم کرده است که افیون بارد و یا بلست در درجه رجه
پس می تواند بود که در اصل طبیعت صمغ خار و یا بلست باشد
آن فعل نماید و خل آنکه از نباتات که از آن برین می آید
قوی است استفاده کنند که مخالفت متضاد صمغیت باشد و
آنکه این لبن است نه صمغ و فرق است میان لبن و صمغ
و بالجملة این اجوبه بر قویست ندارد - اما بیان منافع و مضار
آن از قول حکما و اطباء که بسیار است آن نافع است از
برای صمداع بوسیدن و طلا کردن آن بر سر و آتش کردن
آن بقدر یکجه فخرالدین سمرقندی در میانه خود گفته بایست
نمود از استعمال افیون و مخدرات قوی در صمداع مگر آنکه بوی
باشد و صمداع در نهایت شدت بیشتر که طاقت برداشت
آن نداشته باشد و اما هرگاه صمداع باین شدت نباشد
پس جاز نیست استعمال آن بجهت آنکه آلوده را بلیغ غلیظ کند
و ضرر بخواس میرساند - و ارام الحارة فی الدماغ و حبس
جالیوس در کتاب تریاق بسو قیصر درج نموده که اعطای
میشود از افیون مرصاحب قرائطس را منمن درم و
و تبرق برع درم رسانیده میشود و در بار الشعلین
نفع میدهد و اوجب رنگاری او میشود شیخ الرئیس گفته
سزاواران است که جمد کرده شود در آمدن خواب صاحب
سرم صمداع را اگر چه بایندن افیون باشد نیز

و بی ادواگر برده باشد قوت آن شود و الا باید برین متذکر
کمال برین ازین غلجست آنکه موجب هلاک علیل
میکرد و میفرمایند گاه باشد که نفع کند بوسیدن افیون
باشتمه از عرفان و داخل کردن در لجام منوسه
در سر سام خار خصوصاً صمداع و مانند آن از صمداع
جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من فعیف
یک موضع از کتب متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است
از برای سر سام خار - فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار است
که مضطرب گردیم در صاحب سهر فطرس سبب خوف الخلال
قوت آن باشد میدان مقدار یک قیراط و که ازان
از افیون تا خوابش برود و در کتاب تریاق بسو قیصر
جالیوس درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون متذکر
گرسنه خواب می آید و وساکن میگردد و اندر جرح را خرد
بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار
یک دانگ و از عصاره برونج و زعفران از هر یک دانگ
و هر سه اصل نمایند در روغن نعشه و طلا نمایند بر جسم
خواب می آید و خواب نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد
سهر قوی غالب بر خصم بلکنه است که بایشانم بقدر
قیراطی از افیون و بویید افیون را دائم تا در خواب
و نیز جالیوس گفته که چون خورده شود از افیون مقدار
کر سنه و طلا کرده شود بر خیمه و نیز گفته که چون آشامیده
شود از افیون ربع درم و در بار الشیخ خواب می آید
خواب نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار است که منفع شوند
اصحاب سهر در حیات بخوردن مقدار کر سنه از افیون
یوسف بغدادی گفته که مقدار نیم دانگ افیون چون
آشامیده شود در قدر است احتمال فقیله ازان مقداره
منوم است و گفته اند که اگر آشامیده قدر سه بسیار اندک
باصطلاح زعفران خواب می آید و خوابی معتدل است
اگر ازان اندک که زیاد کند خواب بے غرق می آید و
پس اگر ازان نیز اندک که زیاد کند موجب سبات است
پس اگر ازان نیز خیمه قلیل اضافه کند احداث سبات
غرق میکند مگر آنکه می باشد صاحبش مانند مسکوت بلکنه
از ازان نیز اضافه کند میکشد و سبب تنویم افیون افراط

بهر دو غلیظ آن است مروح را و عسر حرکت آن بسو
خارج و بسو ساعده اعضا سوس خست ظاهر آن که سحر و
و شمع و ذوق و لمس است پس چون روح داعی میاید بسو
این اعضا باطل میگردد و خواست این اعضا خواب عیار
آنهمین تعطیل خواست است و اگر حل کنند افیون را با اندک
زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر باطن الف میگرد
موجب خواب بچنین چون حل نمایند افیون را با چند
در روغن نعشه یا لند بر مقدم سر خواب می آید و در نافع
از برای سهر فطرس که اطباء از معالجه آن خسته گردیده
باشند - اختلاط الذهن و الجنون و الفطرب و الصبا
و دار الکلب و المانیای هرگاه بوده باشد انسان بسیار
گرم مزاج تارسته بخیمه که بوده باشد روح نفسانی بسبب
بسیاری حرارت مشوش الاغفال مستعد تحلیل با در سبب
و حرکتی از حرکات فکریه پس آنرا نافع است استعمال
قلیله از افیون و انیونیات که بایشانم اندک که از آنها را در دنیا
حجت است که می باشد افیون مفید از برای سحر جنون و صبا
و قطرب و نیز باین سبب می باشد نافع از برای سر سام خار
چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی میخورند صبا
قطرب را افیون از برای سواکن گردیدن طبیعت آن
و ساکن گردیدن فکر با سواد بعضی اطباء گفته اند که افیون
را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه بوسید
خصوصاً فقیله در روغن گل سرخ حلا کرده اند که زعفران
داخل کرده بوسید حکیم علی در شرح قانون گفته که افیون
در نهایت نفع است از برای انیون و جنون قرشی گفته که
از جمله علاج حیر قوی از برای دار الکلب و المانیان
که بایشانم صاحب آنرا نیدرم افیون در بار الشیخ
نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس بسیار است
که در گردان دنیا و دار الکلب را در یک روز بجهت
آنکه سهر و دلغ و غریب حرارت محرقه و مسکن اضطراب
و جنگ در زدن بصند است و می بخشد دماغ را مزاج مضطرب
مزاج حار حادث از سودا سحر محرق و دو اقوی است
در دفع عالمه سودا سحر محرق و صحت آن خواب آور
پس موجب راحت میگردد و نزد خواب از تخلیط و سبات

که نزد قوت حرارت و استیلا سے مرض احتیاج باعاده
 شود چند مرتبه تا بگرد و بسبب طول مدت قوی تر باشد
 یو چنان گفته که هرگاه بوده باشد با نیا سحر طول پس نافع
 است آنرا سحر و بخیر از اینون محلول با اندک زعفران
 و گفته شده که تمام غلات قطرب جدا بپسیرت که خواب
 آید صاحب آنرا پس بپاید که بایشا مانند او را گاه
 ایون از بر سر خواب آمدن ایشان زکام و نزله
 چون آشامیده شود از اینون مقدار جبه شیء نافع است
 از برای زکام و نزله و رانها لیکن مضر برای غ
 و مصلحت آن چند بیدار شود زعفران است و گفته شده
 که مصلح آن زخمی است میفرماید اصلاح حرارت بدن
 هیچ چیز مثل جودار نمیکند - امراض اذن چون ایون
 یار و عن بادام یا دهن علق که دهن زعفران است حل
 کرده در گوش بچکانند ساکن میگردد و در آنرا چون
 آن را با دود و چند بیدار شود در شیر و خمر آن حل کرده
 در گوش بچکانند تسکین میدهد و در آنرا مولانا فیکر
 که هرگاه وضع اذن از بیل و بخارات حاره حاده باشد
 نافع است از برای تسکین آن و فیکر وضع شده باشد
 چکانیده ایون محلول بشیر و خمر آن در گوش و استمال
 ایون در گوش و تنه باید که از شدت وجع خوف تشنج
 اختلاط عقل و غش باشد که در آن حالت تسکین وجع بخیر
 مثل ایون واجب است و با وجود این ماد است بان
 نباید که موجب ثقل سامو است سمرقندی گفته که ماد
 ایون از ادویه مسکنه وجع اذن است و نافع است
 از برای قرص اذن بجهت آنکه مخدر است و تحفیف زیاد از
 تحفیف نفس ایون است و هرگاه استعمال کرده شود با
 نیست آنرا زعفران بپسیرت تسکین گفته که چون ایون
 بزربنج سفید را مساوی از هر دو بقدر عدس صلا کرده
 در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند
 نافع است از برای در گوش حادث از حرارت و چون با
 قیرا ایون را در شرط تازه و دوشیده ملکه دیگر گرم گونا
 چکانند نافع است از برای بخور گوش و فیکر باضرا ن باشد
 و خوردن مقدار کرسنه از آن تمامی اوجاع را ساکت

و خواب آورد و چون باز روزه تخم مرغ بریان کرده با غلظت
 مخزون نموده بر قرصه بکاسه محله و حرابات بخاری
 گذارند نافع است آنرا با زعفران و شیر و خمر حب
 و گذارتن فیکر مخزون بان در مقده باعث تسکین
 آن مورت خواب است و از منافع ایون آنست که
 مقاومت با بر دوا جسم میکند اگر قدریکه خاکشیر بخورند
 سرخسین اثر نمیکند چنانچه خواب ارشاد و آبی مظهر
 العالی ثقل فرمودند که از هندوستان راجت بان
 شده بود در زمستان اتفاق سفر شد درین
 ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب سرمای
 متاف بود و نزدیک بود که بے طاقت شود و برود
 باور ساینده قدری ایون با و دادم که بخورد و بخورند
 فی الجمله با فاقه آمده و توانست که بخورد و بمنزل رساند
 و حکایت حکیم معیاد الدین محمود شیرازی رح و فیکر
 نمودن خود در میان سج و برت تمام شب بخوردن
 ایون اندک اندک مشهور است و این بسبب احداث
 سخت بالعرض آن است و بسبب تسکین مسامات
 و ملع آمدن از تاثیر برودت هوا نظا هر بدن احتیاج
 حرارت و قوی در باطن و هیچ دوا دیگر را خواهم
 و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را تسکین
 فالج عارض شده و این را بسبب برودت فانی ایون
 افای حرارت عزیزی است که لازم آن است یا با نافع
 منفعت دیگر تویم است چنانچه ذکر یاقوت آن است
 و تقلیط روح است منفعت دیگر بیدار است لهذا
 مسافران در شب که با آنرا میخورند تا خواب بر ایشان
 غالب نشود و از بے خوابی نیز مضر نشوند و این نیز
 بسبب تخدیر و احداث پس آن است و منفعت دیگر
 جد و نشاط در کار با است بواسطه قوت روح در بدن
 او با اعضا و اشتغال حرارت بدنی که با افعال بدن
 است و این نیز بسبب تخدیر و اجتماع حرارت و
 قوس است در باطن و ازین جهت عباد و نسک
 و اهل خلوات و توجبات جهت بیدار است شب
 استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال و

شافه سببه و ترقیه لطیفه مانند کاتبان و نقاشان
 و طالب علمان بان رغبت تمام دارند و این نیز
 بسبب افعال مذکوره است - و منفعت دیگر از آن
 غم و هم است و ازین نیز بسبب انوشاد است
 سرار روح را و اجتماع آن بسبب توجیه باطن است
 و ازین جهت اکثر مردم مرکب با این میگردند تا با طرا
 انقلاب روزگار غم و هموم با ایشان دست نه
 و جهت دیگر آنکه بسبب ضعیف کردن او فکر و مقدمات
 و امور مخموم و هموم را و جدا کردن تفریح از مقدمات
 و رسیدن مردان به خارج بان بسبب تسکین و تطیل
 حواس ظاهره فی الجمله متوجه با و دیگر شدن با زمین و در
 میکند هموم و غم را - و منفعت دیگر عین و نفس طبیعت
 است در اسباب و اینکه که هیچ دوا در و تاثیر نکند فیکر
 از ایون آن مرتفع میگردد چنانچه در کتاب علی بن
 نوشته اند که بعضی ادویه است که سهال قوی را فی الحال
 جسد میکند و عمده آن ادویه ایون است و باقی مصلح
 و مقویات او مثل چند بیدار شود زعفران و ادویه
 اینها و بنهایی استعمال نباید نمود - و منفعت دیگر از آن
 حاره و روح آن است طلال - و منفعت دیگر دفع سعال است
 بواسطه سبب و استنشاق و مقدار عین نفوذ فی الحال
 آن است و این چند طبع است که بسبب سرد و منع نزله
 انصباب بکوسینه دوم بسبب تحلیل و ترقیق مواد بسبب
 تسکین بالعرض آن و دیگر بسبب تخدیر و احداث
 و قبول نکردن اعضا سے در مواد را - و منفعت دیگر
 تپاسه محرقه است خاصه در اقرص طباشیری منفعت
 دیگر مخ تپاسه یا ناله ابراج و خمس و غیره پیش از آمدن
 توبه است بسبب تقلیط ماده و منع انصباب و مسنوقه
 عفونت و نیز بسبب تضم و ترقیق و تحلیل آن زیرا که گفته
 اند ایون منجم عبارت از اعتدال و تپه قوام ماده است
 از برای دفع و آن ترقیق غلیظ و تقلیط رقیق و تقطیع
 لایح باشد و این افعال بسبب احداث حرارت با نفوذ
 و منفعت دیگر تحفیف قروح است بسبب پس و تخدیر
 دارد چون اندک از آن در مرهم داخل نمایند منفعت دیگر

نیز این بر زکوره در کتب در علاج کز از مرعی داشتن علاج
 مذکورین باغذیه بسیار مذکور و غریخ اینون مفرجات
 و مقویات قلب و رادست جام مرطب و لطیفه طرا
 از الیه این قسم زبول مدخل تمام است و علاج تقطیل فم
 و اعتداف فکر و مانند آن بمصلحات اینون است از آنچه
 دران بسط و تطبیق باشد مانند زعفران و سنبل الطیب
 و قزقل و سیل بود بسیار و عود هندو و دارچینی و
 که در باب ترک اینون مذکور است در نیاب در حقیقت تمام
 دارد و علاج از الیه نقل سمع روغن ترب و تریاق الیه
 و ماه فرقی بکتاب سائیده و یا بار و عن بادام تلخ و قلیله
 بآن آلوده کرده در گوش گذاشتن است علاج رواریت
 اخلاق تقطیل و تعدیل پوست و باغ است باغذیه انتر
 و اطیبه و اتفاق ملاقات با مردم موافق در صین نشاء
 و ترک اختلاط خاصه با کسانیکه از اختلاط ایشان اول
 انقباض بسیار در صین الخطا کیفیت آن علاج اعتداف
 اعضا و ریه و معده تقویت ارجح و اعضا و مجاری
 مصطفی و کند و بار و عن آن هر دو وجود دارد و در نایاب
 مقویات معده است - علاج غشایان و این از دوام فاقه
 میشود و یک بزیادی مقدار شربت آن بعد از طعام با کافور
 دوم توجه اختلاط فاسده مغشیه است او را در کف مضموط
 میباشد اول به تقطیل و اگر کباب آن در وقت و در نایاب
 و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت و در
 مناسب دوم تقویت معده است تا قبول انقباض
 کند مثل شربت لیمو و صندل و غوره و انار و میوه
 و منفع و جوارش که دران پوست ترخ و مصطفی و عود هندو
 و آب ریاس یا غوره یا زرشک و مانند اینها باشد و
 جوارش عود ترش و غذاها و غلیظ غیر متعارف مثل
 و آب لیمو یا غوره و پیاز حلقه کرده و نفع خشک بآن
 خوردن مانع است - علاج قبض طبیعت باغذیه
 غسل خیابانده بناشتا قریب بهفت شست و از جود
 و کنی مقشر با خرما لیس خورن و شیر و عسل
 و کنز انگبین و شور باس چرب مثل رشته و اماج
 آشامیدن و اگر زیاده ازین خواهند شربت بنفشه

یا نموه بنفشه و اگر اینها سود نماند شربت جبه از بنفشه
 و لنگه از سانس و رنج و اسکنه محمود ساخته و در
 دوده مثقال شربت بنفشه کباب ملکه ده بالاسکان
 بنوشند - علاج لیسیت طبع غالب بواسطه اسهال کباب
 که مواد مختلفه در دست مدیده مختبس شده بجز متوجه شود
 و بجز از خود دفع میکند و این اصحاب اقسام
 اسهال است و اصحاب امرض طریقه بر ایشان و دیگران
 قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعیف
 خطیر میباشد و دیگران لک طبیعت ایشان به اینون است
 ادویه است معتد و شده اگر ام کلیم بود فایده شربت
 بالجه بهترین ادویه در اسهال ایشان ریونید می است
 ادویه مناسبه و اقراض انبر بار لیس و کربا و در
 و سایر ادویه مقرره مسطره در کتب است -

فصل در بیان مقدار شربت آن

بدانکه مقدار شربت آن از یک حدسه تا چهار قیراط
 و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم آن
 بدون عادت کشنده است -

علامات و معالجات کباب اینون مقدار قائل خورده باشد

بدانکه از علامات آن و دارد و صدر و سبب اختلال
 حواس و استشام بوسه اینون از دهن و بدن او
 بخار و خور و تشنگی نفس و نواق و بند شدن زبان
 فرود رفتن چشمان و تاری علی آن و کمودت ناخنهای او
 و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سرد
 اعضا و کمودت آن مخصوص دست و پا معالجات آن
 فرمودن آب مطبوخ شربت و ترب و عسل است و اما
 گرم و دیره و نمک طعام و یا نمک هندی باشد اگر
 مقیه دیگر و آشامیدن دهنه مسه یا سس سائیده با آب
 یا آب لیمو یا شیر تازه و دوشیده گادسه و شیر باغذیه
 یا گوشتند و مشک یا چندید شربت و در خطای
 یا شیر کا و دیا تنهائی و زعفران با جلاب و یا با کباب
 و ریائی سائیده یا شیر کا و دهر یک مفرد و مرکب
 سکنجبین یا نمک و عسل و با مال اصول و یا در شکل
 اگر او را در جوجه و چرخه نشانیدن و حرکت

در کباب اینون و دارچینی دران جوشانیده باشند
 از اینها و شربت دیگر و دارچینی و عاقر قرحا و چندید شربت
 سائیده دران بکینه باشند و حقه های حاده و در انبر
 و خردل خوراندن هر چه ازینها که میسر آید و کمید
 یا شیا و مسخنه و عطسه فرمودن و خوراندن تریاق ارجح
 تریاق فاروق و یا سنجریا و تریاق الطین و شربطین
 و یا مترا و بنده ازین معجون مسله به تریاق اینون از نواق
 جامع این ادویات صنعت آن چندید شربت و در جبه
 و دارچینی عاقر قرحا و زعفران و فلفل سداب طلیت
 خالص اصل اجزا است و ای نرم سائیده با سده وزن آن
 غسل سفید معصنه مقوم سرشته معجون سازند شربت
 سه درم با آنچه مناسب دانند یا شامانند و خوراندن
 مقدار یک دانگ یکد وجه سفید که با فلفل مزج
 محلول در آب باعث قی و دفع سمیت آن است معجون
 خوراندن برگ بیدار یا آب آن که در قی و فرمودن
 بدان و بورتق آب فودنج یا آب خاکستر و تخم سداب
 بر سه یا سداب و فلفل باطله که عبارت از نوعی حمل
 و حنا و فلفل با چندید شربت و سکنجبین و طلیت و قزقل
 بخته و خوراندن چندید شربت فلفل اینون بلکه مذکور
 زیاده و لبر و مغر کردن گان و استنشاق چندید شربت
 طلیت و زعفران و تدبیر سرد بدن بر دهنه حاره
 ناردین و سوسن و مانند آن و در آب زن مرطب گرم
 نشانیدن و شور با و در قهاسه گوشتها و حرب طهارت
 چرب شیرین یا مشک و زعفران و فلفل سیاه و طولا
 ازین قبیل بعد از آنکه و نفا خوراندن و باید که او را
 نگذارند که خواب کند و اگر خواب رود بیدار نش کنند
 و استحمام آب گرم فرمایند و کمید کنند بدن او را بجز
 که بشکند خارش بدن را و بعد از استحمام شور با چرب
 بخوراند و سایر تدابیر که در کتب مسطره است بجا آورند
 و نیز آشامیدن آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده که
 و قی کردن بدان و دوا اندیدن و حرکت فرمودن
 بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل
 اگر او را در جوجه و چرخه نشانیدن و حرکت

دادن و در فانیدن تا قیام آید و همچنین با واد که
باید با فانیون از دهن ادری آید بسیار مؤثر است و این
آب زنجبیل تازه که در کدو کمانه با شیر منقوع اند و اگر
بانیون بمقدار قاشق خورند از عقب آن روغن کنجد یا
روغن تلخ بپاشند و همچنین سرکه و ماست ترش و
سازش شیر با زرد میگویند که علاج پذیر نیست و مجرد
نوع غلیظ است و درین هنگام اگر سودمند باشد خوردن
شیر تازه دو شیده گاو که یا چند برتر بقدر تشنگی
زیاده از مقدار فانیون که خورده دست فرمودن بر
سینه و جوی که ذکر یافت و تحقیق بحقیقت مناسب است
و در جمیع احوال شایسته است و دست جلدشانه

فصل در بیان سبب نشاط فانیون و طبیعت
آن و منشأی اعتبار بدان

بدان هر دو که در دهن و دران انسان میگرد و اولاً حرارت
بدن دران تاثیر میکند خواه فعل آن بکرات و خواه
برودت و خواه بطبع و یا بقوتی دیگر باشد و فانیون که
چون میگرد و بعد از فعالیت از حرارت بدنی کیفیت
در پوست که بطبع و با لجام حسیه دارد ظاهر میشود و منسلط
میگرد و در حواس و اطراف بدن اما طبیعت حامی و
مانند قافض اجزای بدن آنرا از منور حرارت
عزیزه و اصل و منشأی سائر قوی که قلب و باغست

در میگرد و با طراف بدن میرساند بواسطه سمیت که
ببرودت آن است و منافی و حرارت غریزی و قوی
و در حال است بالذات و با طبع و تنفر که طبیعت با طبع
الان دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را شایسته
نشاط و میسر و در سبب شایسته که لازم برودت است
الان مواضع منظم شده میل باطن بنیاید و در وقت
خود جمع میشود و سبب القیاض ظاهر و اجتماع حرارت
باطن فاعله در دل که انبساط حرارتها از آنجا است و این
عند القیاض و الفراعن الظاهر رجوعش نیز از آنجا
خواهد بود و ازین اجتماع قوتی استعاشی دران حرارت
عادت میشود و بواسطه آن انبساط تمام نظام بدن
بسیار از آن بدلیخ و سائر بدن برودت میرسد و این حالت

نشاط و نشاط مینامند و فی الحقیقت این انبساط و فترت
بالعرض است آنکه فرج بالذات تقویت و امتعاش و
انبساط حرارت و در روح است بسائر بدن بمناسبت
و حی است ذاتی بالعرض و بواسطه القیاض ظاهر
و اجتماع حرارت و باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت
عرضه است نه ذاتی که لایق و اما سبب اعتبار بدان
آنست که چنانچه ذکر یافت دران برودت و سمیت
قوی است و بالضرورت از ان قلیل روح و دم و
سخونات و سخونات بدینه لازم می آید و ازین جهت
ضعف و قوت و رویداد و برودت غالب میشود و در
بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده میگرد و با فعال
چنانچه باید از وضو در تمیز و در وقت بسیار و اینها
رویداد و این است و معقودین با فانیون از اکثر کارها
می مانند و میل بکرات نادر و پس ناچار در تضعیف
تر اید آن روز بروز میگرد و هر چند زیاده می نماید
ضعف و قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند که اگر
خواهند که بسط و تفریح زیاده گردد باید که قدری
تازه و یا شیرین حب القرم آب را زیاده بنوشند

فصل در بیان طریق خوردن فانیون در بیماری
و شب های مبارک ماه رمضان و خوردن
آن قبل از طعام و یا بعد از آن

بدانکه چون مزاج معقودین با فانیون از طریق اعتبار
بیرون است پس اگر امراض ایشان از منس اطراف
حاده باشد تقلیل مقدار فانیون ایشان نمایند و در آن
مثل مندل و منلو فروغ خم خیار و خربزه و هند و اندک
مقشر و طباشیر سفید کنند و در حیات بزرالنج به تنهایی
و یا با دویه مسطوره و در امراض بارده مانند جنین
و عاقر قرحا و فلفل و فرفرین داخل نمایند و از مقدار
آن بکاهند و در امراض ناسه قبل از آمدن نوبت عیادت
بخورند غالب آنست که نوبت را بر طرف سازد و جهت
آنکه اخلاطیکه دران زمان بحرکت می آیند از حرکت
باز مینمانند و محسوس شوند و در مسود و عفونت بخور
ریزند و اگر هم عفتی باشد فرفرین اگر بر طرف نشود

تخفیف در شداید و عوارض و تاخیر در زمان قیام آن
خواهد شد و در سائر امراض ملاخطه اوقات تقدیم
تاخیر نمایند و اما در شهباس مبارک رمضان باید که
بواسطه تقدیم و تاخیر اضطراب که درین ماه مبارک
واقع میشود مضرتها بسیار میرساند بسیار کسان معقودین
با فانیون مریض میشوند و جمعی از ایشان افطار را برنج و
واجب دانسته افطار بنیاید و لذت و سوره العلیه بیان کرده
میشود که چون آن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و
افطار بخورند محفوظ مانند - بدانکه معقودین با فانیون
نعمه قسم اند که آنکه در شبان روزی یکبار میخورند و دو نیم
دو بار سوم آنکه یکبار در روز باره و اما قسم اول بطریق
که خواهد عمل کند و از دین میسراند و اما قسم دوم در شبان
جد کند که در ماه مبارک رجب و شعبان وقت را بگذراند
و بادل روز یا آخر روز اندازند و در ماه باقی قبل از رمضان
تا رجبته نیاید و از جمله تدابیر برای دفع اذیت آن
آنست که شایفیکه مرغب از چند برتر و فانیون با لجام
باشد آب صغری یا کثیره ارشته قلیله را با آن آلود
سرفقیله را بر لیمای خنک بنهند و بخورد و در وقت تشنگی
خواهد خورد و از آن بیرون آلود البته باید که بسیار نگذارد
که گذشتن آن بسیار مضرتها را کلی میرساند از جمله
آنکه عضله متعده که فیرون آمدن اقبال و در وقت
از کار می افتد و حفظ و محافظت نتواند نمود پس چنانکه
ضعف کم گردد و اندک نشاط حاصل شود نگاه دارد
هر چند برتر مصلح مضرت آن است اما بطریق غایب
آنرا از اهل تنگی داند و بر دیگر آنکه جبه از فانیون
و یا ادویه دیگر فانیون که معقود با فانیون بان مدد است
و در غلظت ترتیب دهند تا آن حب و معده در تنگی
بلکه تا آن فرزند بماند بدن نخو که موم را با قدری روغن بنجم
مگذارند و آن حب را بان آلوده سازند که تمام غلظت
فر گیرد و آخر شب فرو برند و امتحان کنند که چه وقت
آن میرسد همان زمان الحلال است و شخصی که در روز
چند بار میخورد و حب صلیح را با غلظت موم و حب غلظت
با غلظت موم مخزون بقند و حب آفر در روز غلظت

که اخته در غن بادام فرو برد هر سه را به یکدیگر فربه
 آخر شب یا تدریج هر یک وقت خود مختل گردند فاکر
 میوه را چند جاسه آنرا سوراخها نمایند تا در وقت
 مختل شود و کوشش نه بنید بهتر است و اما کسی که فربه
 کند خوردن افیون را تدریج آن همان تدریج اول زبردان
 اختیار هر چه بافیون و چند بدتر است و اگر یک دفعه
 کفایت نشود بفعات اما در روز و بر آورد تا ضرورت
 بسیار داسع نشود و مرکب آن نگر در زیر که ضرر عظیم دارد
 خا نیز ذکر یافت - اما طریقی خوردن آن قبل از
 طعام یا بعد از آن - بد آنکه اقسام محتمله آن پنج است
 زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا و هر یک ازین دو قسم
 یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خام است
 آشامی طعام میخورد پس اول در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گویم
 بعد از آن هر یک از اقسام را بخصوص و دلائل تقدیم
 بسیار است اول آنکه محفوظ میماند قوت آن از آنکه
 باختلاط با طعام دوم آنکه افعال طبیعی منقسم میشوند
 بحسب اقسام مقبولات جهت آنکه فاعل و اعماد است
 قوایل تنگتر باشد فعل او نیست بآنها منقسم خواهد
 شد و اگر قابل نیز واحد باشد فعل او در آن و پس اثر
 آن بسیار ظاهر میگردد و پس هرگاه افیون را بعد از طعام
 بخورد طبیعت متوجه او میشود و اعمال و افعال او با تمام
 بطور میسر و این هنگام میتواند بود که قبلیه اتفاق نماید بخلط
 آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عده توجه طبیعت بسو
 هر ضم طعام است بواسطه ملائمت ذات و انس طبیعی که به
 آن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نگذارد و باره از قوت
 متصرف بجانب طعام و باره متوجه افیون باشد اغلب
 آنست که در ریضورت هر دو ناقص میمانند زیرا که عمل
 کل اتم است از عمل جز و چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا
 بواسطه ملائمتی که دارد با طبیعت طبیعت در تصرف
 میکند و از آن منع و نامقبول و نامرغوب بسیار و بدین
 طبیعت در آن غذا نیز تصرف کمایست یعنی نماید و طبیعت
 کل و بار میشود هر چند مقدار افیون کم و اندک باشد و غذا
 ناقص و خام میماند و از نقصان و خامی آن بسیار

از امراض از نفع دریا قرق و تولید بلاغم و رطوبات
 و سرد و حمیات بسبب تعین آن بلاغم و رطوبات
 و غیره از امراض بارده رطبه بلغمیه و زردی رنگ
 بدن و سستی اعضا و اعصاب و سستی و سستی و سستی
 آنکه چون با جزای طعام مختلط شد بعضی اجزا غلبه
 و کثیفه در طعام است کثیف و غلبه میگردد و ظاهر
 که نشان این اجزا تسدید است و منفعت آن بسیار
 است که موجب قویج و استقامت و یرقان و غیره
 پنجم آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذا طعام و اع
 و فم عده میماند و بدان سبب دهن خشک میشود و تشنگی
 عارض میگردد و در تجارت آن بسبب محاذات و
 مشارکت بدین غرض و در سستی و درین امور مضرت
 بسیار است از آنکه خفاف و خشکی و باغ و سده در تجارت
 و بلون آن و نیز سبب پس و خشکی دهن است زیرا که
 ترادش و ترطیب دهن از تراوش و ترطیب و باغ
 و تشنگی خوردن آب بسیار در ریضورت موجب عت
 الخلال و اختلاط و انبساط آن میگردد و در سائر اجزا
 غذا ششم آنکه کیفیت نشاء او در دوزخ میسر زیرا که طعام
 میگردد و میان او و میان معده و غیر این از مفر تا و
 دلائل تاخیر اول آنکه چون از ادویه سمیه است اولی
 آنست که سبب مضر باشد از طعام تا ازیت ایشان
 از من و در باره دوم آن که چون قوی القوت است
 سبب که یک از سبب قوه مقرر است پس باید که
 آن منقسم شود مثل طعام تا شدت ازیت او گردد
فصل در بیان دفع عادت افیون و کوفیض
آن با ادویه دیگر از مفرده و مرکب
 بدانکه چون افیون از ادویه سمیه و منافی روح و حرارت
 عزیز است بهر دو کیفیت خود یو مانو با بسبب اعتیاد
 بان در آن با منفع و دهن رو میسر پس البته می باید
 ترک آن نماید اما چون ترک آن دفعه و اعمده
 ضرر عظیم است حالا در کتاب آن مستلزم ضرر اندک است
 اما پس از کتاب که مستلزم ضرر قلیل است اما اولی آنست
 از ترک بالکلیه دفعه که موجب ضرر عظیم است حالا که

شرط قلیل اموان من شرک اکثر زیرا که اکثر متادینان
 را دیده شده که ترک نمودن آن دفعه و اعمده با یکدیگر
 صعبه مانند اسهال و زحمه و سستی و افتاد غیره باشد
 اکثر بلا که شده اند پس باید که تدریج آن ترک کرد
 و یا قویج نماید یا در دوزخ مفرده آن را از آنکه بار و جود
 باشد یا تدریج از بلخ و قویج قفاح و زخم شش و قویج
 و جود مائل و اقامت با باغی حذر و طهاره مانند جود
 و جود بوا و ناخواه و انشال اینها و باغی نماند
 و اما قویج آن بهر بلغم بهتر است با دفع ترین ادویه
 بهر وجهی که آنکه بزر بلغم معتدل پوست افیون است
 بهر سببی که دارد و نیز افیون مقوم قویج بزر بلغم است
 و اندک ترکیب است که در آن افیون باشد و جود
 و یا و چندان بزر بلغم داخل نگردد باشد و دیگر آنکه
 و بهیت بزر بلغم با کلیل قوت برودت افیون است
 مانند و بهیت که در جود بوا است که در جیب که حرارت
 در بدن و تقدیر آن نیز جهت آنکه حرارت برودت
 و بهیت منقسم میشود و لهذا جود که در بهیت او کم شده
 باشد حرارت او در بدن قوی است من حیث الکلیه
 از تازه آن زیرا که تاثیر احدی از اقلین که حرارت
 و برودت باشد با رطوبت اقل اصف است از آنکه
 پیوست باشد اما من حیث الامتداد اقل من حیث
 بزر بلغم و این خود ظاهر مشاهد است که کیفیت افیون
 و تریکی که بزر بلغم داخل ندارد کمتر است و در ترک
 که اندک اقل است از آن زیاد و در تریکی که بسیار
 بسیار باشد اگر کسی گوید ازین لازم می آید که هر چه
 که در افیون صرف باشد کمتر باشد و این در دوزخ
 و حال آنکه اگر عکس است جواب گویم که حکم ترکیب در بدن
 غیر آنست که در خارج و ازینکه او را در بدن صفت
 با قدر لازم نمی آید که در خارج نیز همان صفت کیفیت
 دیگر آنکه تاثیر کیفیت بزر بلغم علاجل ظاهر میشود و چند
 قه و دوام و ثبات ندارد و خلط افیون که با جود
 و یا اندک بقا در دوام و ثبات است و اما و بهیت که بزر بلغم
 را در ترکیب افیونی داخل مینماید آنست که در قویج

از خفاش صحرانی سیاه افیون گیرند و آن بسیار
بوده و محتاج به جینه نبوده و حال که سبب مردیام و کشتن
خفاش صحرانی و کثرت زراعت خفاش استانی دیگر کمتر
افیون از آن و کم بودن قوت آن ناچار شد در آن کثرت
انضمام شش معین بان که باعث تقویت قوت آن گردد و نیز
برای دفع فوری از بساعت و از آن افیون را کم میگردانند
سبب طبیعت آن زیاد شود و نیز بر بالبع فی نفس مقام
افیون میتواند شد و چندان مضرت ندارد بخلاف ادویه
مخدره دیگر مانند شوکران و بنج و ثمره فلاح و بنج
آن در جود مائل و قنب و کچله و دار اشکنه و حب البصل
و مانند اینها که هیچ یک از اینها خالی از مضرت و فایده نیست
چنانچه تفصیل در رساله افیونیه حکیم میر معاد الدین
شیرازی قدس سره مسطور است - و تدبیر دیگر تقوی
آن است که بخور هندی که نار جیل است و بهترین
تویضات است و در لقیه آن این است که بگردد تا بپزد
فام غریس را که قدس مغز در آن بسته و بسیار در آن
باشد با پوست سبز خارج و سر آنرا سوراخ کرده مقدار
بخواه خلعت ششقال افیون خالص را فیکه کرده در آن
اندازند و سر آنرا محکم نموده پنج شش ماه بگذارند پس
بر آورده و پوستها آنرا با انگلیه دور نموده مغز آنرا با آن
افیون نیکو حق نموده خوب بنهند و هر چه بمقدار غلبه
و تناول نمایند و این نیز نیکو تدبیر است از آنرا فرغ
پس و ضرر افیون و چون چند مدت این گذشت از آنرا
و در مرتب نمایند که ثلث یا ربع مقدار افیون از آن کمتر
و بنشین تا آنکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در هر چند
یوم قدری مغز نار جیل ساده با آن نار جیل مبر
ول بفرمایند تا آنکه همین مغز نار جیل ساده مانند نیز خوب
است و تدبیر دیگر تقوی وقت و فاصله نمودن از وقت اعتقاد
بدرج بدن قسم که مثلاً اگر هر روز صبح مسخوره باشند
در وقت تاخیر نمایند و همین قسم یو افیون یک دقیقه
بفرمایند تا آنکه بیکیاعت رسد و چون به یک ساعت
رسد یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت
و بنشین تا آنکه طبیعت فراموش کند و عادت بر طرف

شود اما قانون ترک عادت افیون بجد و آراست
که بتدریج هر روز بقدر دانه شش خاص یا بیشتر از قدر زودتر
افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدار اضافی نمایند
تا محروم ایام بجد و از تنها قمار باید مدو هر روز بقدر زودتر
افیون بجد و از صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدار
نیز ترک نمایند باز بتدریج همان مقدار در روز جدار
کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین ترک افیون است
و باسانی میتوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیکند
آنکه جدار سبب تریاقیت و کیفیت حرارت جمع قوت
بدنی و حرارت عزیزی را قوت میرسد و چون حرارت
عزیزی قوت یافت کمال زیادی بیهم نمیند و در آن
میل بغا هر نیمه نماید و انبساط تمام حاصل میگردد و از آنرا
بدلغ و سایر اطراف میرسد و موجب نشاط و نشاط میگردد
که قائم مقام نشاء افیون بلکه بهتر از آن باشد
کیفیت جدار ذاتی و افیون عرضی است چنانچه در
سبب شط افیون ذکر یافت و دیگر آنکه افیون سبب برطرف
بمورد ایام حرارت عزیزی را کم میکند و مانند و لذامند و
و اشتها را ضعیف میکند و بشره را زرد و از رونق و صفا
منه اندازد و بخلاف جدار - و اما مرکبات که تقوی
افیون بدان میتوان بود بسیار است - که از آنها این
ترکیب است که حکیم معاد الدین محمود شیرازی قدس سره
در رساله افیونیه خود آورده اند که اندوختن حکمای
فرنگ است در بلاد روم مستعمل و مجرب ایشان است
و عده اجزای آن قطران و خرم گیاه است و نحوه آن
این است زعفران حب البصل از هر یک نیم ششقال خرم
بیت ششقال بزرالبع سفید داریلنی جوز بوا لچله از
هر یک دو ششقال لسان العضا فی تلخ و دوازده
ششقال قطران حمل و بنج ششقال عسل سفید مصفا هفت
ششقال علی الرقسم نعنون سازند و چون الفع
اجزای این ترکیب خرم گیاه است که بنگ باشد
اگر بواسطه حرمت آن بدل بشاهدانه کنند است
چنانچه با چنین کردیم و کمال خوب بود و طریق
ترک افیون بدین چنین است که بقدر بخود می یا

یا جو سه از افیون ترک کنند و نیم ششقال از ترکیب
اندوختن فرود برند و چندان که توانند از وقت مقرر
افیون خوردن تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خوردند و در
نیز از مقدار آن کم نمایند و بر محجون تاخیر زمان معتاد
نیز بفرمایند و همچنین بتدریج از افیون کم نمایند و بر محجون
و تاخیر زمان معتاد بنمایند تا بحدی که مثلاً یک شش
صلح با کل بر طرف شود و باید که در شانزده روز مقدار
یک ششقال و نیم خورده شود و این ترکیب از مهربان است
و شاید دو اسهالغ ازین نباشد و دیگر نیز ترکیب است
که حکم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی از مجاز غازیان
روم بکنند افتاده و از مجربین آنجا این دوا معلوم
کرده به اردو می علی آمده و بسبب مردم را از عادت
افیون خلاصه داد و به تریز رقت آنجا نیز اکثری را
نجات بخشید و برادر زاده او جواسی بود در سن سیست
سالگی برین نسخه مطلع شده بشیردان آمد در زمانی
که حضرت نیز آنجا بود و جمعی که معتاد بودند بواسطه
آن ترکیب خلاصی یافتند و پیش حقیر آمد که نسخه را اعلام
میکم اما باین شرط که با حقیر باشد و از طب و علاج
چیز به بیند چون عقل تمام نداشت حقیر قبول ننمود و در
اوقات مولانا حاجی محمود و امعانی که سن او هشتاد و سه
بود آنجا آمد و او قریب به پنجاه سال بود که ترکیب
افیونیات شده و در شانزده روزی قریب یک ششقال
منه خورد و این پس او را مبالغه کرد که ازین ترکیب بخور که
من علاج میکنم ترا و قریب بظهر بود که قتل بقیه از آن
نوشیده رفت و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب نصف
شب که وقت معتاد بود اصلاً بیاد نیامد که افیون نخور
یا نه و پس چنین نقل کرده که عده اجزای این جمل است
که بروغن دنبه چنان بریان کنند که قریب بسخن شود
و بالسان العضا فی و ششقال ترکیب کنند و بسبب دیگر
حب کچله است که از آنرا تا نماند چنانچه حکم مسطور قدس سره
در همان رساله مذکور آورده که آن عوض افیون میشود
و در آن حرارت و پوست قوی است و از مردم بسیار
معلوم شده که خوردن آن سلیم العاقبت است و معتاد

معتدل او قاتل نیست و شک در آن نیست و میا قاتی
 نفع آن در روج درک اشتها تمام دارد و درین وقت
 جبهت ترک فیون نفع آن ظاهر شده و مردم بسط آنرا
 استعمال میکردند و درین اوقات که از اکبر و اولاد
 اشرف که مدت بمقاد فیون بود یکی از افاضل ارباب
 جبهت آن ترکیب نمود که عمده اجزاء که بود فیون
 محذرات و مقویات از فیون صرف آنرا نقل آن
 حب نموده بعد از اندک زمانه ترک آن حب هم نمود
 و دیگر تارک بود و باز بدان مبتلا شد و اگر آن حب
 بندی بسط الطیب مضطک روحی عقان بش جوار خطا
 و امثال این ادویه بود و دیگر از ترکیب مشهوره و اقوا
 آنها ملکه اقوی از کل ترکیب تریاق فاروق است
 چنانچه ترکیب و غیاط استعمال آن تفصیل در این
 یافت و حب جوز مائل که مشهور بحب التفات است و در حوض
 النجم در جوز مائل خواب آمد و دیگر حب بدل فیون حب
 جدرار و افلونیا و بر شفا و برش ابوالفرکات و سایر انواع
 بر شفا و ترکیب افیونی و شربت خشنواش است چنانچه
 انشاء الله تعالی در همین باب تفصیل مذکور خواهد شد
 فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک آن
 مقتادین را عارض می گردد -
 پوشیده نماند که این حالات نزدیک است بمصره که
 در از کتاب آن روینماید اکثر کرا از آن جمله حالتی است
 که نفس او بر نمی آید و می چیدار که دل در اقصی موقوف
 در بدن او که وصول هوا مستحق بدان دشوار است
 و نیز می چیدار که دل او در موضعی است که نفس او را
 راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی و نیز می چیدار که
 شکم او سنگین نموده اند و میگذرانند که استخوانهای سینه
 و شراست و منبسط شوند و نیز می چیدارند که گویا دل
 بزرگ میشود و ضغط القلب که قشر و دل است و قشر
 قلب که چیدارند که گویا گوشت دل او را جدا میکنند و میگذرانند
 آمدن اشک سوزان از چشم و عطسه بسیار و بخوابی و در
 و کسر آن و سقوط اشتها و بیچیدن ناف و معض و در وقت
 و در در کمر شب اتم که گویا نمیرد و جدا میکنند از او در غرض

و سرفه خصوصاً در زمستان و بر نماندن آواز و گزاف
 سینه و اسهال و تر حر و قاتی و اضطراب غایبها از این
 ردیه امراض منکله است اکثر اینها بسبب ک عاد
 و خورقین طبیعت آن است اگر چه یوزی بود العاده
 کا طبیعت الثانیة و اجتماع و احتباس و ایجاد مواد
 و احتقان آنها و ضیق مجاری بسبب میس و تخدر فیون
 و چون آن علق و مانع بر طرف شد اندک ندر که آنرا
 محتسبه بمنجده تجر یک ترفیق در می آیند و با اعضا
 می ریزند و این احوال طاری میگردد و در صدد بدین
 و از آنجا نیز نصب آن اعضا میگردد و باعث این
 اعراض و امراض میگردد و وجوه دیگر نیز دارد چنانچه
 مفصلاً در رساله افیونیة حکیم عابد الدین محمود حسینی
 قدس سره و سایر کتب مسطور است +
 فصل در بیان معالجات این احوال بطریق حال
 اما معالجه حالت اولی القوت قلب است مثل مغذات و
 یا قوتیات و در اول ملک طوطه و شرب و فیون تریاق قله
 اکبر و سایر مقویات قلب و از اشربه شراب گاو زبان
 و از شربت عنبری و سیب و به با صندل و گلاب و مشک
 و عرق کاهوی با تخم بادرنجویه و فرفر خشک و بالنگه و با
 شربت معمول از نبات و یا قند و یا عسل و گلاب و بخت
 و عرق بهار و گاو و گاو زبان و در این که بفارسی
 گل مشکین و بهندی سیوتی نامند باز در مذکوره و یا شربت
 الیمود و فواکه منجوش و شربت عود و یا خمیره آنها بحسب
 مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار آمدن اشک
 سوزان از چشم سوط بر وزن منفته نموده و با دانه نمون
 و بوسیدن فیون و خوردن تخم خشنواش و شربت آن
 یا پوست و صندل پوست خشنواش و همچنین تخم کاج و صندل
 سیاه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تنه من سر برین خشنوا
 و نفع چیز با خوردن مقدار یک عدد سبب نفع ندری
 و اما علاج بخوابی می گردن در آنکه خواب آید از تنه
 دماغ و کف دست و پا و خوردن غذیه لذیذ که خوش
 آورد و خوردن باست و تنویم خاصه که نان در آن
 ترید کنند از تمام دارد اما علاج رفع اعیاد و اجا

بخوراندن خشنواش سفید و تخم کاه و دشاها از دمنوع تخم
 خرنیزه و آرد نخود و گندم برشته و قند سفید و زهر که
 لائق مناسبت است اما علاج درد اعضا آتشامیدن بعض
 محذرات مانند زهر البیخ و بیخ نفت و تخم مائوره از زهر
 بقدر عدس تا نیم نخود و مجوز است و مالیدن سوزن
 و جوز بوا و قسطن و مغاث و جد و خطائی بار و قن
 در وزن گلشن و گلاب بر آنها مفید است و اما علاج
 اسهال شراب حب الاس و جوارش آن خشت الحیم
 و فخنوش و حب آن حب جدرار و طباشیر و کاه و
 و مرجان و امثال اینها و جوارشات و معاجین قاصه
 اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندک از فیون
 با فیونیات بسیار مفید است و سایر معالجات
 بحسب لائق بعمل آوردن
 فصل در بیان مدت بقای قوت فیون
 و کیفیت نگاه داشتن آن
 بداند مدت بقای قوت فیون مثل ستمو یا پنجاه سال گفته اند
 زیرا که گفته اند مطلقاً صمغ و عصارات را مدت طولی
 قوت آنها باقی میماند و درین مدت طولی بر یک منوال
 قرار نیست بلکه در ادای حال که رطوبت خرد در دست که حقیقت
 صفت تجدید و قوت تبریز و دست آن فعل قوی و دائم
 و رفته رفته رو به نقصان میزد و الی سگزار و در اوسط سوط
 و در اواخر ضعیف و گاه که مانند آرد جزای او از هم
 جدا و مقت گرد و دماسک صورت نوعیه او باقی میماند
 در آن زمان اثری نخواهد داشت اما کیفیت نگاه داشتن
 او آن است که در جاک محفوظ دارند که کیفیت طوب و در
 و حرارت و پوست خارجی و هوا با و خندان تاثیر
 کنند که انرا از صورت نوعیه خود بگردانند و ضعیف
 گردانند زیرا که تاثیر کیفیات خارجی در الخلال و زوال
 صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند و لهذا اشیا
 صلبه را مانند یاقوت و حجر شیب که خواهند زد و
 قابل حقی گردد و در آتش سخت گرم کرده در آب
 سرد می اندازند و در اندک زمانه و بچند دفعه
 چنان نرم میگردد که بسبب تمام سوده می شود

فصل در کیفیت استعمال افیون در ترکیب الحما
بر آنکه چون خواهی افیون را در ادویه ملین و آنکه
باشد باید که آنرا صاف نمایی اگر صاف و خالص باشد
و بر این کرده با مصلحات بکار ببرد تا از غلظت آن
خفته و مضرت او کم شود و دستور تشویه افیون بدانکه
بسیار سرد و نفوذی گفته اند که در حذقه یعنی
داخل باره نمند در آتش گذارند و در و بر و بگردانند
و بکار برند و شیخ الیس گوید که فیون را بر سر و آه
بریان کنند تا سرخ شود و بهین دستور در ترکیب دیگر
افیون برشته در آن داخل است باید بریان نمود
داخل نمایند و اگر ماد افیون محرق و مراد آنرا نخواهند
از ادویه تشویه نموده در کوزه مطین کرده در تنور یا اوجاخ
سوزانند تا سوخته گردد پس آورده بکار برند و در ادویه
سکنه و جع از آن قرصه آن و در مصلح افیون قبل ذکر است

فصل در بیان ابدال فیون
بر آنکه آن بقول جمهور و وزن یاسه وزن آن
در پنج سفید است زیرا که بزرگترین سیاه از سموم است
بسیار گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم لعل یا
بسیار تخم آن یا عصاره آن است و بعضی تواری سفید
گفته اند مثل آن در وزن آن عصاره لیمه التیس در
صن الدم لتا شیره مطین مخوم و کافور و کمر با و در
کام شیخ الیس مرده که بدل آن سه مثل آن بزرگترین
و مثل آن تخم لعل است و سنخو نیز چنین گفته اند
عصاره لعل را نیز و سمر قندی آنرا بروج آورده
فصل در تعارض مرکبات افیون در که از حکما
باعتقاد است و طریقی ترکیب آن
اثاناسیا کبر اثاناسیا صغیر اسطون کبر اسطون صغیر
اسود یا کبر که مشهور بمجون ابو مسلم است اصغر سلم افیون
رومی افیونیا فارسی باد کبر بر شش بزرگ در تریاق
فاروق تریاق غزه و در مراد از الکبریت زهران کبریت
صغیر که را بر بان نیز نامند سنخو کبر سنخو نیا صغیر
نیز کوش فقط ارغان کبر فقط ارغان صغیر کاشعین
نیز و دیوس خلص الکبر که سوطه نیز نامند مجون القراط

مجون ابو مسلم مجون اسطون صغیر اسود که مجون
اعظم نیز نامند و صاحب کامل الصناعة آنرا باسم کندر
ذکر کرده مجون بولس مجون ربیع مجون ضمیر مجون
شیخانی مجون قباد الملک مجون قیصر مجون کاشعین
هرس - اما طریقی ترکیب آنها چنان است که در
تریاق فاروق ذکر یافت که ادویه صحیحه جدیده
تازه گرم بخورده فاسد و بوسیده نشده تحصیل نمایند که در آن
غل و غش و تغییر تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا
بگویند همان دستور بزند و وزن نمایند و افیون
و سایر صمغ را در مانع مناسب بنجسند و اگر محتاج
لصاف نموده در آن باشد صاف نمایند و عمل یابنات
را القوام آورده در آن ریزند و با خلط رطوبت آن را
خشک نمایند که سوز و پس فرو آورده و پس از
فاتر گردیدن حرارت آن سایر ادویه را بان بزنند
و در ظرف تقری یا چینی به تنور نگاه دارند و اگر افیون
با صمغ و دیگر محتاج بریان نمودن باشد بدستور مقرر
بریان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در گوشت
بعضی ادویه را با هم بگویند پس باید اجزای یک در شش
و کثافت و صلابت نزدیک بهم باشند با هم بگویند
گلشن و گاو زبان و نیلوفر و سورنجان و بوزیدان
و مانند آنها با هم و در چینی و خولجان و قرفصل
باسم و همچنین این قاعده را مرع دارند اما درین صورت
باید که قبل از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا
وزن نمایند

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد و در آنها
افیون است و از آن جمله اقسام اثاناسیا
اسطون و اسود سلیم و اصغر سلیم است
اثاناسی و سنخ اثاناسیا

بدانکه معنی آن منقذ یعنی نجات دهنده است این
مجون موجب رنگاری از جمیع ادویه و قوی از هر
شدید بلکه را بمانده و خلاصی کننده است از جمیع امراض
چون دفلونیا که رومی طرسوی که معروف است
ببر شش یعنی بر دلساعت و بعضی گفته که معنی آن

دوار الذهب است جهت آنکه از اجزای آن کذب
است لهذا ستم به دوار الذهب و کذب الذهب شده
اثاناسیا الکبریه الموهله بکبد الذهب گویند مشهور آن است
که از ترکیب جالینوس است و بزعم قوسه اقدم از
جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که
را نحه شراب دا شسته باشد و غش کرد و میشود خوشتر
به افلونیای که رومی طرسوی و شناخته میشود و بطعم و رنگ
شراب شیخ دا و دالطاکه گفته که این مجون سرد است
در اول درجه دوم و خشک است و در آخر درجه دوم
یا در اول سوم و صاحب میزان الطبائع گفته که این
مجون سرد است در ربع درجه اولی و خشک در آخر درجه
دوم میفرمایند که چون فقیر میزان این دوا را گرفتند
معروف میان اطباء که عمل را محسوب نمایند معلوم شد که گرم
در اولت درجه اولی و خشک است و در آخر دوم و اگر
نیز محسوب گردد گرم است در اول و آخر وسط درجه دوم و
خشک است در اول و آخر دوم اما مصلح و خواص این مجون
بدانکه میباشد نافع از برای جمیع ادویه چون مجون القوس
معروف با فلو نیای که رومی مشهور به بر شش مخصوص
برای ادویه کبد و ادویه عصمه و اما مصلح و خواص قوی
و بعضی و ادویه طحال مخصوص و جمع شوک و ادویه صندل
و جنین و کلین و مثانه و از برای ریح معده و کتین و
مثانه و عسر البول و قه و اختلاف یعنی و ضعف کبد
و استقا و در سنطاریا و از برای صمدل و منقذ سین
نافع است در فاجر سل و از برای ریه و در سرفه مزمن
و از برای امراض مقعده آشناییدن و ظلال کردن آن
و از برای بواسیر سرگاه چون هر سم بران نمند و از برای
حذر و باخا صیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشهور
و باید استعمال کرده شود از برای استقا باب مطبوخ
کرفس و از برای سموم مشروب یا شیر گا و از برای
قوی باب مطبوخ خشک و از برای عسر البول باب بنجیل
و شبت و بزعم بعضی باید که استعمال کرده شود این دوا را
برای مرضی که کاف است این دوا از برای آن امراض
باب کاسنی تازه یا آب شبت و مانند آنها و شغاف را

میران الطیلع گفته که این دو اگر مست در یک جبهه
 و سه ربع درجه و خشک است در دوجه و نیم و نیز از
 جمله مرکباتی اصل و عمود در آنها انیون است اقلونیا
 است بدانکه اقلونیا لغت رومی است و آنرا اقلونیا غیر
 هیزه نیز گویند و آن عمده و اصل ادویه مرکبه است که
 اصل و عمود در آنها انیون است اصل اقلونیا در
 رومیه و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو اقلونیا
 رومیه است که منسوب است باطلین طایم رومی طرسوی
 و او را اقلن نیز گویند و اصل نسخه اقلونیا رومیه
 بزعم شیخ ابوعلی بن سینا که در قانون ذکر نموده معونی
 است که بالفعل معروف است به برشتقا و بعد از نسخ
 اقلونیا رومیه و فارسیه و اقلونیا با سه تصرف
 متاخرین نسخه شیخ داود رسم برشتقا ذکر میکنیم اقلونیا
 رومیه به نسخه شیخ داود و الطایکی و ابن جزله و سید اسمعیل
 و صاحب اختیارات بدیعی و اکثر اطباء صنعت آن
 زعفران نچدرم فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک یک
 درم انیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس
 بنطه سه درم سنبل الطیب چهار درم سافرج هندی اسلیخ
 عاقرقره صاحب بلسان فرنیون از هر یک یک درم کوفته
 بنجته برودغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه غسل
 سفید مصغه خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت مقدار خود سه با آب مطبوعه کفر
 بنطی و جعبه بنوشند و قوت این دو تا سه سال باقی است
 و در نسخه ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است
 و بعضی اطباء درین اقلونیا بجای تخم کرفس بنطی جعبه
 داخل نموده و دیگر بجای کرفس بنطی دو قود عمل
 نموده و اجزای این دو اسوا سه روغن بلسان
 و غسل هفتاد و یک درم است و مزاج این معجون
 سرد است در آخر درجه سوم و در نسخه مظفرالدین
 شفقانی دار فلفل سیاه درم و اصل
 است و اما منافع این اقلونیا مسکن اکثرا در
 و نافع است از برای قوی و عسر البول و سنگ
 گرده و مثانه و اوجاع طحال و کبد و پهلوها

و سرفه و اسهال و تشنج و قاطع نزف الدم و نافع است
 از برای صدرع مرکب از خون و خطیله بار و چون بنف
 سودا هرگاه خورده شود بعد از فصد و سهفته آن خطیله
 سبب صدرع شده و شربت مقدار خود است با آب
 طنج کرفس بنطی و جعبه و مضرب بقل و بعضی گفته اند که
 این دو را بعد از سه ماه استعمال نمود توان سید
 اسمعیل گفته که این اقلونیا دو اسه مبارک است
 نزلات را باز دارد و همه بیماریها و در دهارا ساکن
 گرداند خاصه در قوی و از برای نزف جنس و
 رانفید است صاحب اختیارات بدیعی گفته که از
 جمله خواص این دو آنکه مسکن درد دندان است شرب
 و گذشتن بران و سرفه و خناق را زایل کند و بعضی
 گفته اند که منافع این دو از یاده از حد و ضرر است
 و از آنجمله نفع است از برای خفقان و سرفه که
 سیلان مزمن رحم و اختلاط مره صفه و سودا و
 از برای تشنج حادث از شدت اوجاع و آلام آشنایان
 آن و شربت ازین دو مقدار یک خود است از
 قوی و در گرده باب کرفس سید اسمعیل و در ذخیره گفته
 که شربت ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است
 بجهت قوی و در آب طنج تثبیت و از جهت درد جگر
 طنج جعبه و جهت درد معده با طنج بادیان و جهت
 بازداشتن خون با طنج ساق و سید مظفرالدین
 شفقانی گفته که شربت ازین معجون از یک انگ است
 تا نیم مثقال و جهت درد معده در طنج انیسون و از
 برای درد طحال با کنجبین و از برای قوی و طنج
 نخلت و از جهت درد گرده و مثانه در طنج رازیانه و از
 جهت حبس خون در طنج ساق اقلونیا رومیه
 به نسخه حکیم سید مومن در تحفه المومنین گفته که منافع
 این اقلونیا مثل منافع اقلونیا رومیه است
 لیکن نفع است در قوی و عسر البول و سنگ گرده
 و مثانه و صیق النفس و تشنج و سبل و خوانیق
 و نزلات و فساد و بان و دندان و اسهال
 و ضعف جگر و این احروا پس است و هر دو معده

و من اندک آنکه اکتار در اطعمه حلوه و سسه نمایند
 صنعت آن فلفل بیض بزرالینج سفید از هر یک
 بیست و پنج درم انیون خالص طین مخوم فوه الصیغ
 تخم کرفس بصل اسارون ناخواه رازیانه سنبل الطیب
 قسطح ملخ مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم سلیخ
 یک درم سافرج هندی یک درم روغن بلسان نچدرم
 مغز تخم خربزه نچدرم شق سه درم شق را البشرب
 غیسانیده حل کرده با غسل بقوام آورده ادویه را
 بان بسپرد و در نسخه دیگر زعفران نچدرم مرکی
 صافی عاقرقره حافرنیون از هر یک دو درم زرنبا
 در و پنج عقیق مر و درید با سهفته خشک مرکی از هر یک
 یک درم کافور قیصر سه یک انگ نیم داخل است و در نسخه
 دیگر بجای خشک مرکی مشک ترکی است و در نسخه
 دیگر جندبید تر که با مر جان قمری ابریشم مقطر از هر یک
 یک درم نیز داخل است و اقلونیا رومی و رومی طرسوی
 به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالینج سفید
 ده مثقال انیون کارزونی خالص زعفران از هر یک
 پنج مثقال فرنیون مغز گردان از هر یک مثقال سنبل
 انیسون رازیانه از هر یک یک مثقال عاقرقره حافرنیون
 از هر یک نیم مثقال تخم مقشر حار مثقال و نیم
 عنبر اشب نیم و انگ مشک نبتی یک انگ و رقی ملا
 و رقی نقره از هر یک یک انگ و نیم گلاب بقدر حاجت
 غسل مصغه سه وزن مجموع برستور مقرر معجون سازند
 اقلونیا رومی به نسخه دیگر صنعت آن زعفران
 بیه شتر اعرابی و ارغنی حصیه الثعلب مصری حد و
 خطائی عود قماری خام جوز بوا مغز حلقوز سافرج
 از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزرالینج از هر یک
 مثقال انیون پانزده مثقال فطر اسالیون سنبل الطیب
 از هر یک چهار مثقال تخم کرفس گل داغستانی از هر یک
 سه مثقال سلیخ عاقرقره حافرنیون از هر یک یک
 مثقال عنبر اشب یا قوت رانی مر و درید با سهفته
 از هر یک و مثقال کوفته بنجته برودغن بلسان چرب نموده
 با سه وزن ادویه غسل مصغه معجون سازند شربت از هر یک

نایدانگ + افلونیاسه رومیه بنه حکم طبع اشغال
آن موم + صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید
یک جمل شقال افیون کارزدنی بیت شقال عقوان
دو شقال فطر سالیون سنبل الطیب از هر یک شت شقال
عقوان شش شقال سافج هندسه عاقرقر حاسلین
افیون حب بلسان از هر یک دو شقال و دیه را کوفته بر
دادم شیرین حریب مغموده بعلل سه وزن و مجموع از
بستور مقرر شده معجون سازند شربت از یک
نایدانگ افلونیاسه دیگر که بعضی اطباء آنرا باسم افلونیاسه
رومی ذکر کرده و نوشته اند که بزم احقر از ترکیبات
صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید از هر یک شت شقال
افیون کارزدنی زعفران از هر یک پنج شقال فلفل
مغفر که دکان از هر یک دو شقال سنبل الطیب ایسون
از اینها از هر یک یک شقال عاقرقر حاسلین
فلفل از هر یک نیم شقال کسبیه شت شقال
عقوان شش شقال نایدانگ شت شقال دایک ورق طلا
رق لفره از هر یک یکد انگ و نیم بگللاب بقدر
عسل سفید مصفیه سه وزن ادویه به دستور مقرر معجون
سازند + افلونیاسه دیگر که بعضی اطباء این را نیز باسم
افلونیاسه رومیه ذکر کرده و نیز نوشته اند که بزم مولد
از اینها شش شقال است صنعت آن فلفل سفید
بزرالین سفید از هر یک شت شقال افیون پانزده
شقال زعفران مایه شتر اعرابی دار چینی خصله شت
مصری حد در خطائی عود و قمار سه خام جوز بوا مغز
بنفوز سافج هند از هر یک پنج شقال فطر سالیون سنبل
طیب از هر یک چهار شقال تخم کرفس گل داغستانی از
هر یک شقال سلیخه عاقرقر حاسلین از هر یک شت شقال
عقوان شش شقال رمانی مروارید ناسفته کربا می
از هر یک دو شقال اجزاء را با نخل صلایه کردنی است
جوار صلایه نماید و عنبر را در وزن بلسان گذاشته
ادویه را کوفته بنه آن روغن بلسان حریب نماید و با
وزن ادویه عسل سفید مصفیه خوشبو بقوام آورده معجون
سازند و از شش ماه استعمال نمایند شربت از یک

نایدانگ + افلونیاسه دیگر که قریب با افلونیاسه رومیه
در اجزاء و نفع + صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید
افیون عاقرقر حاسلین الطیب از هر یک یک شقال
زعفران دو شقال کوبیده بنه یا سه وزن ادویه عسل
معجون سازند + افلونیاسه فارسیه شش و دو و اظفار
جزو ثانی تذکره در حروف همزمان در ذکر کرده و گفته
افلونیاسه از رومیه است و مرکب آن کما از اجزاء
سفید نماید شاید در زمان اداین افلونیاسه بوده و دیگر
درین زمان افلونیاسه رومیه شهر است و صحیح است
این ترکیب اقدام از نخل شت شقال صنعت آن شش
شقال رئیس در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالین سفید
از هر یک شت شقال افیون طین مخموم از هر یک شت شقال
زعفران پنج درم فرغیون مرکه صافی عاقرقر حاسلین
از هر یک دو درم چند بدست یک درم زرباد و در
عقربا در و اید ناسفته شت شقال خالص از هر یک یک درم کافور
قیصوری یکد انگ نیم عسل سفید مصفیه بقدر کفایت بتو
معجون سازند و در نسخه اصل مرکه داخل نیست شربت یک درم
با نخل موافق باشد از اشربه و باید که استعمال کرده شود
این دو ابدال از گذشتن قشقه از ساختن آن و این
نسخه سوا سه عمل چهارده جزو است و وزن اجزاء
چهار درم و یکد انگ و نیم است و مزاجش سرد و تر
درجه خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر درین
افلونیاسه داخل نیست و گفته که مقدار شربت نیم
د انگ تا نیم شقال است اما منافع و خواص آن نافع
از برای نزف طمیت و بواسیر و اطلاق طبیعت و اسهال
خون و از برای زنان آفتن که حیض به بندد و از
برای ریاح عارضه در رحم و حافظه جنین است و همچنین
فم رحم راسته نظر الدین شغائی گفته که این افلونیاسه
نافع است از برای استرخاد هر عضو که باشد و
نزف الدم از جمیع اعضا باز دارد و در رحم را قوت
دهد و نافع است از برای خفقان و حافظه را
قوت دهد + افلونیاسه فارسیه به نسخه رشخ داود الکا
گفته که این معجون بسیار نیکو کثیر النفع است

مخصوص در حبس خون و تقویت اعضا و حفظ جنین
و از باب صداع و سعال و صنعت معده و تهیج یاه و تو
این معجون تا چهار سال باقی میماند و باز نیست استعمال
پیش از شش ماه جاز نیست که خورد شود ازین
معجون زیاده بر یک درم صنعت آن فلفل سفید بزرالین
سفید از هر یک شت شقال درم و در نسخه دیگر نیست نیم درم
افیون گل مخموم تخم کرفس جوز اهل اسارون ناخواه
قسط تلخ را زیاده فلفل الطیب مغز بادام تلخ از هر یک درم
و در نسخه دیگر از هر یک پانزده درم است مغز تخم خربزه
پنج درم اشق سه درم اشق را در شراب ریحانی غیسایند
حکمرده باقی ادویه را کوفته نخله بنه است بنه هم را
جدا جدا وزن کرده با عسل مصفیه سه وزن ادویه معجون
سازند و گفته که گاهی زیاده کرده میشود و اجزاء را زرباد
زعفران پنج درم مرکه صافی عاقرقر حاسلین از هر یک
مرجان شش کربا می از هر یک یک درم + افلونیاسه فارسیه
به نسخه دیگر که قریب است در اطلاق به نسخه رشخ داود الکا
صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید از هر یک شت شقال
دو درم افیون طین مخموم فوه الصبغ تخم کرفس جوز اهل
اسارون ناخواه را زیاده فلفل الطیب قسط تلخ مغز بادام
تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم زعفران
پنج درم اشق سه درم مرکه صافی عاقرقر حاسلین از
هر یک یک درم چند بدست مرجان قرمز کربا می
ابریشم مقرر از هر یک یک درم زرباد و در نسخه دیگر
مروارید ناسفته شت شقال خالص از هر یک یک درم
کافور قیصوری یکد انگ و نیم اشق و مرکب را در شراب
انگوری ریحانی غیسایند حکمرده باقی ادویه را کوفته
بنه معجون را به عسل مصفیه سه وزن ادویه به شربت
معجون ساخته در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربت یک درم - افلونیاسه
فارسیه از اینها سالیه منقول از قرابادین
افندی صالح چلبی کبیر ابراهیم سلطان
قیصر درم حاسب اسهال و خون بواسیر
حیض است شربت یک درم + صنعت آن

فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک بیت درم افیون گل
گل ارمنی منقول شایخ مدی منقول زعفران از هر یک
پنج درم چندید ستر افیون عاقرقره سنبل الطیب
مروارید ناسفته کربا و کمی زرباد درون عرقی را یک
از هر یک یک درم کافور قصوری ثلث درمی با عسل
مصنعه بدستور مقرر معجون سازند + افلونیا و فارسیه
به نسخه محمود بن الیاس شیرازی قریب است به نسخه
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزرالینج سفید از
هر یک درم چندید ستر زرباد درون عرقی را یک
هر یک یک درم مروارید ناسفته مشک بتی از هر یک نیم
منقال و در نسخه دیگر از هر یک یک منقال است
افیون ده درم زعفران پنج درم مرئی صافی سنبل الطیب
عاقرقره حفریون از هر یک ده درم کافور قصوری
یکد انگ و نیم کوفته بختی بعسل مصنعه است وزن اودیه
معجون سازند کثر جبه یک درم بعد از ششما استعمال
نماید + افلونیا و فارسیه به نسخه یوسف بغدادی حسی
مالایع الطیب جمله گفته که این مرکب نافع است از هر یک
قوی و زوت الدم زمان و ریاح رحم و نافع است از هر یک
زمانیکه چنین ایشان ساقط میگردد و دو محکم میگردد و اندک
و تقویت آن میکند و صالح است از برای امتلا و قوی و صالح
است از برای بدن و بد است از برای دفع و ذهن صنعت
آن فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک بیت درم
افیون ده درم و بعضی به اجزای مزبور طین مختوم زعفران
از هر یک یک درم افزوده اند اجزا کوفته بختی با سه وزن
اودیه بعسل مصنعه معجون سازند + افلونیا و دیگر از اختراع
الطبا و متاخرین در افعال مثل افلونیا و فارسیه است
و در تقویت باه اقوی از آن است صنعت آن فلفل
افیون از هر یک بیت درم بزرالینج سفید مصطک زعفران
نیم گرم خصیة الثعلب مصری از هر یک یک درم عاقرقره از
از هر یک یک درم سنبل الطیب حب بلسان زرباد و سیاه
دیون دینی دار صینی عود قاری سافج هندی آشنه از
هر یک دو درم مشک خالص نیم درم ورق نقره نیم درم
طلا یکد انگ اجزا کوفته بختی بر وزن بلسان چرب نموده

با سه وزن اودیه عسل مصنعه معجون سازند شتر از یک
تا یکد انگ + افلونیا و دیگر از متقدین و معلوم نیست که
از اختراع کدام طبیعت لیکن نسخه بسیار خوبی است طبع
همه فواید افلونیا و رومی و فارسیه است صنعت آن
فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک بیت درم افیون
زعفران از هر یک ده درم نیم گرم کثرت مصطک رومی از
هر یک یک درم زرباد و عود هندی صندل دار صینی قریب
آشنه سازد هندی سنبل الطیب جد و ارقطانی
حب بلسان از هر یک دو درم عاقرقره حفریون از هر
یک یک درم کوفته بختی بعسل مصنعه است وزن اودیه معجون
سازند افلونیا و محمود و تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی
منقول از خط مغرب الیه قریب است و در نسخه افلونیا
فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیت منقال بزرالینج
سفید و منقال افیون پانزده منقال زعفران نیم
منقال و اندک سیل سنبل الطیب قریب نفل مصطک رومی و صینی
بسیار سارون شامی افیون ارقطانی دار صینی زنجبیل
از هر یک و منقال گلشن صنعتی از اقلع ششتر خشک
مشرخم گرمش از ششش منقال کوفته بختی بر وزن اودیه
شیرین ده منقال چرب نموده با عسل مصنعه معجون سازند
و در نسخه منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد
وزن روغن بادام پانزده منقال و وزن عسل در
مجموع اودیه است + افلونیا و دیگر منقول از خط حکیم
الیه قلمی فرموده که در جمیع افعال خصوص در امر باه فی نظیر
صنعت آن فلفل سفید و ارقطانی مصطک رومی قریب
از هر یک نیم منقال دار صینی عود قاری قریه الطیب
قاقله صفار زرباد و در حرح سنبل الطیب درون عرقی
جوز بوا بسیار بوزیدان پوست برون پسته پوست زرباد
اتریش ورق گلشن نیم منقال کبابه صینی سلیمه سیاه
سعد کونی سازد هندی عاقرقره صندل سفید
مغرب الزلم مروارید ناسفته لبد کربا مشک بتی
عنبر اشوب البرشم مقرض از هر یک دو منقال زعفران
ده منقال افیون نیم منقال زنجبیل چهار منقال
آله منتقه فرنیون ورق نقره خصیة الثعلب مصری

از هر یک یک منقال ورق طلا بیت عدد و چندید ستر
سه منقال عسل مصنعه است وزن اودیه بدستور مقرر
ترکیب نمایند و بقوانین اطباء یونان این ترکیب
مشوش است زیرا که ایشان جمع میان اودیه و قلیه و سیاه
زعفران و افیون را جائز نمیدارند + افلونیا و
دجمن منقول از حکیم عماد الدین محمود + صنعت آن
سوربخان هفت منقال بوزیدان خصیة الثعلب مصری
مروارید ناسفته از هر یک نیم منقال عاقرقره حفریون
یک درم شتاقل مصری نیم گرمش عاقرقره حفریون رومی
ریون دینی جوز بوا چندید ستر از هر یک دو منقال
سهمین سرخ بهمین سفید خوشنجان زنجبیل قریب طبع
سفید گل کافور زان نیم بالنگو صندل سفید ترید سفید
مخوف مدبر بسیار از هر یک چهار منقال فلفل سیاه
دار فلفل مصطک رومی سعد کونی درون عرقی با دجمن
سنبل الطیب مایه شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیه
سرفقه سلیمه عود الصلیب تودری زرد تودری گلگون
قاقله صفار ورق نقره از هر یک سه منقال زعفران
پانزده منقال بزرالینج سفید بیت منقال عنبر اشوب
مشک بتی از هر یک یک منقال البرشم مقرض هفت منقال
کار زونی یک و قیه تیریزی عسل مصنعه است وزن اودیه
معجون سازند و تشوش این نسخه زیاده از نسخه سابق
چند از اطباء یونان جمع میان اودیه و قلیه و افیون را جائز
چنانچه گذشت جمع میان اودیه و قلیه و مسلمات را نیز
نداشته اند و در این نسخه هر دو شد + افلونیا و محمود و تالیف
حکیم عماد الدین محمود شیرازی + صنعت آن یا قوت مانی
قرمز لبد محرق جد و ارقطانی عنبر اشوب ورق نقره
هنگ قاقله صفار دار صینی قریب فلفل درون عرقی
اسارون سنبل الطیب نیم گرمش سافج هندی از هر یک یک منقال
مروارید ناسفته کربا بهمین سرخ زرباد از هر یک سه منقال
لعل خوشی ورق طلا مشک خطانی از هر یک نیم منقال
خصیة الثعلب مصری نیم منقال مصطک زعفران
از هر یک پانزده منقال فلفل سیاه بزرالینج سفید زرباد
منقال افیون سی منقال عسل مصنعه است وزن اودیه

مجموع سازند + افلونیاسه دیگر از حکیم عماد الدین محمود
حسین شیرازی + صنعت آن فلفل سیاه بزرگ و سیاه
از هر یک بیت شقال زعفران مصطک اسفود خود و
برشتم مقرر منفر تمخیز این منفر تمخیز از هر یک شقال
مروارید ناسفته بسد محرق که بالیش بنبر یا قوت ربانی
حد و از خطای مجرب ورق طلا اصل بخشی قرفل دانه
زنجبیل دار چینی و از فلفل اسارون شامی زرب با جوی
خولجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون لیسه
بوزیدان اشسته از هر یک شقال شک متی خالص فلفل
عاقرق حار از هر یک شقال درق نقره عود سندی عود
ساق شش سنبل الطیب مایه شتر اعرابی درون عرق
بسا نه بخور بادرنجوبه عنبر اشوب صندل سفید گل گلاب
سرخ تخم کرفس ناخواه پوست زرد اترج خصیه الثعلب
مصری بهمن سفید تودری گلگون تودری زرد از هر یک
شقال شقال مصری زرباد لسان العصافیر از هر یک
شقال منفر نار جیل منفر منفر جلفوزه منفر گردگان منفر
از هر یک ده شقال انیون سه شقال عمل سه وزن ادویه
بدستور مقرر مجموع سازند شتر تب از یک نخود مالک
و گاه باشد که شخصه معتاد با فیون باشد که یکدم توان
افلونیافا حه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیراز که کجیحه از مزه موافق است + صنعت آن
بزرگ سیاه فلفل زعفران مصطک از هر یک بیت شقال
حد و از خطای مجرب عنبر اشوب مشک متی شش کافور
مروارید ناسفته ورق طلا یا قوت ربانی بسد لعل بخشی
عاقرق حار فیون تخم بادرنجوبه پوست زرد اترج بوزید
بهمن سفید دو قوبادرنجوبه کندر ذکر درج ترکی پوست
بیرون لیسه از هر یک ده شقال که با ورق نقره زرباد
در درج عرقی لباسه از هر یک چهار شقال عود قناری
سافج هندی اسفود دوس قرفل زنجبیل اسارون
اشنه حب بلسان عود بلسان خولجان سعد کوفی
زرب قطب بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیه الثعلب
ریوند چینی دار فلفل سلیمه سیاه جاما فطر اسالیون مرکی
میوه ساید غار لیون ش سفید از هر یک شقال برشتم مقرر
صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلشن خشخاش سفید

زنجبیل تخم کرفس دار چینی صندل سفید از هر یک دو
خصیه الثعلب مصری پنجم زعفران پانزده درم فلفل
سفید زربالین سفید از هر یک بیت شقال انیون چهل
شقال غسل صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر
سازند شتر تب مالک - افلونیاسه محمودی به نسخه دیگر صنعت
آن فلفل زنجبیل لباسه مصطک گلشن دار چینی سنبل الطیب
اسارون ریوند چینی انیون از هر یک ده شقال انیون
کازرونی شش شقال زعفران پنجم شقال روغن نشسته
و بادام ده شقال غسل مصطک سه وزن مجموع ادویه بدستور
مقرر مجموع سازند شتر تب مالک مالک + افلونیاسه
محمد باقر معروف بهمن زرباد بزرگ ولد از حکیم عماد الدین
محمود شیرازی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد باقر
غفر الله + صنعت آن حد و از خطای عود سندی از هر یک
ده شقال صندل سفید درق گلشن منفرع الاقامه
دانه بیل سنبل الطیب قرفل دار چینی فلفل سفید جوز بوا
لباسه مصطک رومی درون عرقی خولجان زرباد
کوفی بسد محرق منقول مروارید ناسفته درق گلشن حار
قرمز شش بنبر کمر بادرق نقره ورق طلا از هر یک
ده شقال زرباد زعفران از هر یک پنجم شقال اسفود خود
سه شقال برشتم مقرر ده شقال یا قوت ربانی شک
متی از هر یک یک شقال انیون بزرگ سیاه سفید از هر یک
بیت شقال غسل سفید خوشبو مصطک نبات سفید
بالمنا صندل سه وزن ادویه مجموع سازند + افلونیاسه
تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف و فلفل
محمود منقول از خط حکیم سلیمان موسی شیرازی نافع
از براسه صنعت باه و تقویت باه بی نظیر است و نافع
از براسه صنعت قلب و خفقان و ناشاطو تمام آورده و نافع
ببراسه از براسه این فلو نیانقل کرده و با محقق نموده
آخر گفته که این افلونیاسه جمع امراض را نافع است صنعت
آن یا قوت ربانی مروارید ناسفته کمر باسه شمعی
نادر هر حیوانی حد و از خطای مجرب موسیای معروف
دارا جودی از هر یک دو درم درون عرق به
شقال مصری صندل سفید از هر یک چهار درم

از فرباد طباشیر سفید و از فلفل آله منقی غنچه گلشن
پوست بیرون لیسه زرد اترج حار حب الفار جالیز
جبه السودا عود هندی انیون ناخواه راز یا نه قاقلا
صفار قاقلا که از فرفره الطیب فطر اسالیون مرکی صاف
چند بیت سرحد کوفی عاقرق حار اسارون نایه شتر اعرابی
قطب غیرین سافج هندی سنبل الطیب از هر یک پنجم
خشخاش سفید مصطک رومی جوز بوا خصیه الثعلب مصری
لباسه باغی ریوند چینی منفر جلفوزه منفر نار جیل منفر
منفر بادام شیرین منفر زربالین سفید از هر یک ده درم
فلفل سیاه بیت درم زنجبیل سفید هندی پوست بلبل
سند بهمن سفید برشتم مقرر تخم پیاز پوست از دانه
تخم کندر نا حب بلسان عود بلسان خطیانا و کبابی و با
از هر یک سه درم عنبر اشوب دو درم مشک متی یکدم خنجر
دو درم زعفران کی درم منفر تخم خرخره سه درم ورق
یک درم ورق نقره دو درم انیون کار زرونی پنجاه
نبات سفید یکصد درم غسل مصطک سه وزن مجموع ادویه
بدستور مقرر مجموع سازند شتر تب از یک نخود مالک
و گاه باشد که شخصه معتاد با فیون باشد که یکدم توان
افلونیافا حه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیراز که کجیحه از مزه موافق است + صنعت آن
بزرگ سیاه فلفل زعفران مصطک از هر یک بیت شقال
حد و از خطای مجرب عنبر اشوب مشک متی شش کافور
مروارید ناسفته ورق طلا یا قوت ربانی بسد لعل بخشی
عاقرق حار فیون تخم بادرنجوبه پوست زرد اترج بوزید
بهمن سفید دو قوبادرنجوبه کندر ذکر درج ترکی پوست
بیرون لیسه از هر یک ده شقال که با ورق نقره زرباد
در درج عرقی لباسه از هر یک چهار شقال عود قناری
سافج هندی اسفود دوس قرفل زنجبیل اسارون
اشنه حب بلسان عود بلسان خولجان سعد کوفی
زرب قطب بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیه الثعلب
ریوند چینی دار فلفل سلیمه سیاه جاما فطر اسالیون مرکی
میوه ساید غار لیون ش سفید از هر یک شقال برشتم مقرر
صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلشن خشخاش سفید

مغز خلیقوزه مغز نازجیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک ده مثقال انیون یکصد مثقال عسل سه دران
بدستور معجون سازند. افلونیای خاصه بنسخه دیگر از حکیم عابدین
مجمود قریب بنسخه سابق بانی الجملة فادس + صنعت آن
یا قوت سرخ رمانی شیب سبز لا جور و مغسول کربا شمر
بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنه کبابه چینی
ترکه زر بناد سافج هندی زر آوند جرح زر بناد
عود لمسان تودری گلگون تودری زر داسارون گوزن
گل گاوزبان سلیمه تخم فرنجشک اسطوخودوس چند
افیتون گلشنه تخم شاهتره از هر یک ده مثقال لعل بدشتی
عقیق یانی زعفران جردار خطائی مجرب بادرنجوبه تخم بالنگو
قرقه الطیب تخم شمره از هر یک ده مثقال مروارید بنفشه
ورق نقره عود قاری صندل سرخ صندل سفید بنفشه
زنجبیل سورجان مصری درون عقری بهمن سرخ بهمن
لباسه ناخواه تخم کرفس غارلقون سفید نقل ارزق ملا
طبا سفید گل نیلوفر یونانی مغز حب السمیه قاقله کباب
مغز حب الزلم مغز لپه مقشر مغز نازجیل مقشر مغز بادام
شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز حببه الخضر انور کباب
مغز گردگان تخم کاسنی مقشر مغز تخم که و مغز تخم خیارین مغز
تخم خربزه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشب شکب تبی
خالص از هر یک یک مثقال خصیه الثعلب مصری صنفیل
دایچینی از هر یک ده مثقال مصطکه تخم خشکاش سفید
از هر یک هفت مثقال انیون کار رومی سی مثقال کلاب
یکصد مثقال نبات سفید نیم سبز عسل سفید مصفی القه
حاجت بدستور مقرر معجون سازند شمره از یک قیرا تا یک کباب
صنعت آن افلونیای بنسخه دیگر از مسودات نواب عفران
آب حکیم عابدین محمود شیرازی قدس سره یا قوت سرخ
رمانی نقل بدشتی عقیق یانی بسد محرق مغسول شیب سبز
سفید کربا به شمع ورق طلا جردار خطائی مجرب
بوزیدان سورجان عاقرقره حار زر آوند جرح
تخم ترب خشک تخم از هر یک ده مثقال مروارید
ناصقه مرغان فرز که ورق نقره عنبر اشب شکب
تبی خالص سنبل الطیب درون عقره سبب بادرنجوبه

گل گاوزبان ابرشمر مقرر لباسه لسان العصار فیروز
از هر یک ده مثقال عود هندی صندل سفید یا شمر
اعرابی خولجان تخم خربزه مصطکه غنچه گلشنه دار فلفل
دایچینی زنجبیل سعد کونی قرفل دانه بیل از هر یک
پنج مثقال خصیه الثعلب مصری زر بناد تودری سرخ تودری
زر دسبمن سرخ بهمن سفید مغز لپه مقشر مغز بادام شیرین
مقشر مغز گردگان مغز حببه الخضر از مغز حببه الخضر تخم خشک
مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم لپون ماهی رودیان
بزرگان از هر یک ده مثقال زعفران بزر اللیم سفید
از هر یک چهل مثقال فلفل سیاه پنج مثقال حب کاکبم سرخ
انیون یکصد مثقال نبات سفید دو صد و پنجاه مثقال
کلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد مثقال سبب
شیرین آب انار شیرین رب شیرین از هر یک پنجاه مثقال
عسل سفید مصطکه دوزن دیم مجموع ادویه بدستور
ترکیب نمایند افلونیای خاصه تالیف حکیم عابدین
محمود مغفور بنسخه دیگر گفته که این افلونیای جمیع امراض
را موافق است + صنعت آن بزر اللیم سفید چهار
مثقال فلفل مصطکه جردار خطائی مجرب عنبر اشب
مشک ترکی شیب سبز مروارید بنفشه ورق طلا
یا قوت سرخ رمانی بسد محرق مغسول لعل بدشتی عاقرقره
فرنیون تخم بادرنجوبه پوست زردا ترنج بوزیدان
بهمن سفید کندر ذکر و ترکه پوست بیرون بنفشه
از هر یک ده مثقال کربا به شمع ورق نقره زر بناد
درون عقری لباسه عود قاری قاص اسطوخودوس
سافج هندی قرفل زنجبیل سارون دایچینی اشنه
حب لمسان خولجان قسط بحری حوز لوان لسان العصار
ریونیدینی خصیه الثعلب غارلقون شش سفید دار فلفل
فطر السلیون مرکه عانی میوه سالیله از هر یک ده مثقال
ابرشمر مقرر صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلشنه
خشکاش سفید مغز نازجیل مقشر مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال
انیون یک صد مثقال عسل سه دران ادویه بدستور معجون
افلونیای معقول زخمه المونین صنعت آن انیون
فلفل سفید از هر یک هفت مثقال سنبل الطیب از هر یک

دانه بیل دایچینی مصطکه ریونیدینی زنجبیل انیون از
هر یک ده مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ از هر یک
شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشب شکب
ورق طلا ورق نقره از هر یک پنجاه عود عسل سه دران
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شمره از یک قیرا
تا دو قیرا + افلونیای حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که
این افلونیایا جمیع منافع افلونیای محمودی که قبل از این
شد میباشد شی زاید + صنعت آن یا قوت رمانی
لعل بدشتی ورق نقره جردار خطائی مجرب عود قاری
غام عرق صندل سرخ صندل سفید یا شمر اعرابی
زنجبیل سفید سورجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید یونانی
غارلقون شش سفید نقل ارزق چند بدستور حب السمیه
حب الزلم مغز تخم که و شیرین کشیز خشک مقشر مغز
مغز تخم خیارین مغز گردگان مقشر مغز نازجیل مقشر تخم کاسنی
مقشر مغز تخم خربزه مقشر تخم خشکاش از هر یک پنج مثقال
مروارید ناصقه مصطکه رومی از هر یک هفت مثقال عاقرقره
کافور لا جور و مغسول کربا شمر بسد محرق عقیق یانی
عنبر اشب شکب خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل
خصیه الثعلب مصری کبابه چینی درون عقری زر بناد سافج
زر آوند جرح زر بناد شامی خطبایا مای رومی عود لمسان
تودری گلگون تودری زر داسارون شامی درون عقره
بادرنجوبه تخم بالنگو گاوزبان گل گاوزبان گلشنه
لباسه باغی قرقه الطیب سلیمه سودا ناخواه تخم کرفس
تخم فرنجشک اسطوخودوس انیون اقریطی طبا سفید
گل انیون فرخ شامتره تخم بادرون از هر یک ده مثقال
طلا حار مثقال فلفل دایچینی قاقله از هر یک ده مثقال
مغز خلیقوزه مغز بادام شیرین مقشر از هر یک ده مثقال
انیون کار رومی یکصد و بیست مثقال درون بنفشه بادام
پنجاه مثقال کلاب بهمن تبریزی نبات سفید نیم سبز
دوزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شمره از
یک قیرا تا یک انگ + افلونیای دیگر از حکیم سلیمان
که اکثر امراض را نافع است + صنعت آن جردار خطائی
مجب عنبر اشب شکب تبی صندل سفید سنبل الطیب

از هر یک دو مثقال عود قمارنی غنی بهمن سفید سرخ
که گدازان تخم بادرنجوبه گلشن زعفران لعل سیاه
از لعل سحر کوسه زنجیل سفید و ارجینی تخم ترب جگ
از هر یک پنج مثقال یا بیشتر اعرابی سورنجان مصری بوزین
دری زرد تودری سرخ درون عقیقه به عاقر قمار زار
در حرق لعل قافله لسان العصاره تخم لیلون فریون از
بیت مثقال خصیه الثعلب مصری درون جوز لوبان
نصف مثقال منقش منقش در دکان منقش تخم خشخاش
سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال در بادرنجوبه یا در شلغم
مقرض از هر یک چهار مثقال بزرالبنج سفید بیت مثقال
افیون کارزدنی شش مثقال غسل مصفای سه وزن درون
کوفته بخت بر وزن بادام شیرین بقدر حاجت جریده
بغل مصفای برستور مقرر معجون سازند شلغم یا در
نایدانگ + افلونیاسه دیگر تالیف حکیم احمد بقول
میرزا حکیم باشی شاه سلطان حسین صنعت آن
لفل سیاه مطهر روی سنبل الطیب افیتون و ارجینی بوزین
لفل مندل سرخ زنجیل سفید طباشیر سفید سیاه
خمر خرفه منقش خصیه الثعلب مصری دانه هیل تخم خشخاش
از هر یک هشت مثقال غنچه گلشن بیت ده مثقال
چهار مثقال پوست لیلله کالی پنج مثقال زعفران دوازده
مثقال بزرالبنج پانزده مثقال افیون سی و یک مثقال
غسل مصفای هفتصد و هشتاد و پنج مثقال برستور معجون
سازند + افلونیاسه احمدی دیگر تالیف حکیم احمد
دارشد حکیم سلیمان موسو گفته که این ترکیب مجرب است
در تقویت قلب و دماغ و نشاط آورد و در تقویت
و اساک نظیر است صنعت آن لفل سیاه پنج مثقال
بزرالبنج سفیدی مثقال و ارجینی زنجیل قفل مصفای
دانه هیل ریوند چینی بوزین خصیه الثعلب مصری
مصری اسارون عاقر قمار حاکل ارمی مندل سفید
لیلله بادرنجوبه سنبل الطیب مایه شتر اعرابی گلشن
لسان العصاره سر نشسته سلیمه عود الصلیب تودری زرد
گلگون قافله معطر درق نقره از هر یک مثقال عود
پانزده مثقال بزرالبنج سفید بیت مثقال عصاره

مشک قتی از هر یک پنج مثقال افیون کارزدنی چهار مثقال
غسل سفید مصفای یکصد و هشت مثقال بزرالبنج و تخم شلغم
را نهایت نرم کوبیده باقی ادویه را کوفته بخت بر وزن
بادام حرب نموده زعفران و افیون را گلاب حل کرده
مجموع را بگل لبقوام آورده لیسند و در ظرف چینی بکاهند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از یک تخم
یکدانگ + افلونیاسه احمدی دیگر تالیف حکیم احمد دوازده
حکیم سلیمان موسو که بخت خان احمد ترکیب فرموده
صفت آن لفل سیاه بیت و پنج مثقال سنبل الطیب
افیتون اقریطه ریوند چینی مندل سرخ زنجیل
طباشیر سفید و ارجینی لباسه تخم خرفه منقش تخم
خشخاش سفید خصیه الثعلب مصری مصفای رو
لفل دانه هیل از هر یک هشت مثقال درق گلشن
بیت و ده مثقال گل ارمی چهار مثقال پوست لیلله
کالی پنج مثقال بزرالبنج سفید پانزده مثقال افیون
سی و یک مثقال زعفران دوازده مثقال درق نقره
ده مثقال غسل سفید مصفای هفتصد و هشتاد و پنج مثقال
تخم خشخاش و بزرالبنج را نرم باید کوبید و باقی ادویه را
کوفته بخت برستور مقرر معجون سازند شربت از یک قیاض
نایدانگ + افلونیاسه دیگر بقول از مجربات حکیم احمد
موسو که خود تناول میفرموده اند + صنعت آن عود
قمار سه خام پانزده مثقال لفل سفید مصفای رو
از هر یک هشت مثقال و ارجینی سنبل الطیب چند بیت
مروارید ناسفته عصاره شنب از هر یک ده مثقال قوت
بیت مثقال زعفران پنجاه مثقال دانه هیل قفل
درون عقیقه زرباد عاقر قمار بهمن سرخ موسیانی
دار الجودسه حد و اخطائی مشک قتی پوست لیلله کالی
کبر بار شمی ابرشیم مقرض درق گلشن مندل سفید
تخم کاسنی گدازان بادرنجوبه پوست زرد ارج مثقال
مصری خصیه الثعلب از هر یک پنج مثقال کافور قیصر
نیم مثقال زرد و مرجع ده مثقال درق نقره درق
از هر یک صد عدد و جوز لوبان کبابه چینی از هر یک مثقال
آله منقش دو مثقال افیون و دسیت و بیت مثقال

شربت انار شیرین شربت بهمن شربت سیب شیرین
از هر یک بیت مثقال عرق گدازان عرق بهنک
از هر یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال غسل سفید
مصفای سه وزن مجموع ادویه برستور مقرر معجون سازند
افلونیاسه استنباط سید الفضل علامه العلماء میر محمد باقر
واما قدس سره این افلونیاسه بمطیبه الارواح نموده
و فرمود که این افلونیاسه جامع جمیع فواید افلونیاسه روی
و فارسیه و تریاق اکبر است باز یادتی در حفظ صحت
تقویت ارواح و قوسه و اعضا و از آن به جمیع افعاله
و بارده و شربه طویل از برای این دو نوشته و شربت
نزد قلی شاه والی دکن فرستاده صنعت آن لفل سیاه
بیت مثقال لفل سفید و ارجینی سیلانی از هر یک
دوازده مثقال رازیانه شنه سفید سنبل الطیب از هر یک
ده مثقال زنجیل پانزده مثقال پوست زرد ارج مثقال
شک گدازان گیلانی از هر یک هفت مثقال گل گدازان
گل سون از اولستانی قزوینا تخم بادرنجوبه پوست نارنج
از هر یک پنج مثقال درق بادرنجوبه لیلله سیاه شلغم
بندری از هر یک هفت مثقال آله منقش پنج مثقال
تخم شلغم بری فلفل خشک پوست لیلله بهمن سفید پوست
بیرون لسته تودری سرخ سعد کوسه ناخواه حب لغار
لسان العصاره اسارون شامی لک مغول گلشن
اسطوخودوس قسط سفید بجره پوست لیلله زرد پوست
لیلله کالی شقال درق مندل سفید کشته عین از
هفت مثقال جوز لوبان سیاه باغی کندر زرد کونج تری
رب السوس درون عقیقه مرصانی دانه هیل بوزین
ریوند چینی بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال بهمن سرخ
تودری زرد حاشا مغاث لخدای ثوم بری نارنگ
زرب قصب الذریره تخم فرخنده کافور کبابه کافور
کما فیطوس حب لسان عود و لسان افیتون اقریطه
خار لبقون شش سفید زرد و طویل زرد و مرجع گلشن
صنم عربی قفل ازرق کثیر اقرقه الطیب سلیمه سیاه بوزین
افیون عاقر قمار و لسان شکش اشبع خطیای تودری
صندل سرخ موسیانی دار الجودیه فقر الیوم مروارید

طباشیر سفید زرشک منقعی فادر هر حیوانی اعصابیاتی
 لاخورد و منقول غنبر اشوب ورق لقره از هر یک بمقتال
 کباب پختنی مشک بتنی خالص از هر یک شش مثقال مصطکی
 رومی سنی مثقال زرباد خصیة الثعلب مسکه دار فلفل
 عود سبک خام جد و از خطائی محرب ابریشم مقروض کل
 منقول از هر یک دوازده مثقال تخم کرکس سبت مثقال
 زعفران شصت و شش مثقال لبد محرق کمر بادرق طلا
 هر یک چهار مثقال یا قوت برمانی زمره کنه از هر یک مثقال
 زبر جیه مثقال دو مثقال روغن بلسان سی و دو مثقال
 میوه سائده روغن نارچیل از هر یک سبت و دو مثقال افیون
 کار زونی یکصد پنجاه و شش مثقال عرق بهار نارچیل یک چهارم
 تیر ترس عرق بنید مشک کلاب از هر یک دو سبت و پنجاه
 عرق فتنه یکصد و سبت درم عرق گاو زبان یکصد و پنجاه
 عرق قرفل پنجاه درم عرق دار چینی هفتاد و پنجاه درم نبات
 سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید هفتاد و پنجاه درم
 ادویه طریقی ساختن این و اباین نجو است که ضمیر را بوی
 مصطکی و عرق بهار گاو زبان و عرق بنید مشک کلاب بنیسیا
 و اندک عسل داخل کرده کیشب بگذرانند و عسل را علیحده و عسل
 بجزر اند و همچنین مویائی و فخر اجداد و عسل بجزر اند
 افیون را در عرق دار چینی و عرق قرفل و عرق فتنه بنیسیا
 و مشک و زعفران و جد و از فادر هر را جدا جدا بگویند و بوی
 را نرم گویند بر کوسک ساق با کلاب سخی بلخ نموده
 بخور که در زردن را نیاورد و ابریشم را نیاورد مقروض نموده
 از پارچه نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بخت بر روغن
 بلسان در روغن نارچیل و میوه سائده چرب نموده و چون در
 لقوام آورده باشند و از آتش فرو داده اول مرتبه بوی
 را در آن حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را
 داخل نمایند بعد از آن غنبر گداخته و مویائی و فخر را گداخته
 و فادر هر و جد و از افیون و زعفران باین ترتیب ذکر
 داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک کلاب و عرق
 طلا و ورق لقره پس جمد و مبالغه نمایند که اجزا خوب بچند
 شوند و آنقدر تریز ترند که هیچ جزئی از آن ممتاز از غیر
 دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند و پیش از شفا

استعمال نمایند و شربت از این معجون از نیمه لنگ نیم مثقال
 و مقدار بافیون را تا یک مثقال نیز جائز است و این ادویه
 بغیر غرقها و عسل و نبات یکصد و دوازده جزو است
 و فراجش گرم است در اول درجه اول و خشک است
 درجه دوم مفرماند بر عارفان قوانین ترکیب نیست
 که بحسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشوش است لاکر
 میر عده فضلا اند لیکن لازم است که عارف قوانین ترکیب
 باشد افلونیای حکیم عواد الدین محمود که از جهت اعتماد بر
 بجز دس نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب
 قرفل بیل بوا مصطکی رومی ریوند چینی بسا لیسارد
 بزرالین سفید تخم کرکس ورق گلشن افیمون دار چینی
 از هر یک دو مثقال افیون خالص زعفران از هر یک پنج
 مثقال ادویه کوفته بخت بر روغن بنفشه بادام چرب نموده
 با سده وزن ادویه عسل مصطکی مقوم بشش شربت مقد
 یک خود تاد و خود و افلونیای دیگر منقول از طب کوه
 صنعت آن فلفل سیاه بزرالین سفید از هر یک سبت درم
 افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقر قرقا فرفیون
 از هر یک درم چند بیدستر یک درم زرباد و روغن تخم
 مشک خالص مراد بر ناسفته از هر یک یک درم عسل
 نوو مثقال علی السوم معجون سازند شربت یک لنگ
 افلونیای دیگر صنعت آن ریوند چینی بسا لیسارد
 عود هندی دار چینی قرفل اشه سانج هندی سنبل الطیب
 حب بلسان از هر یک دو درم خصیة الثعلب مسکه بزرالین
 زعفران تخم کرکس از هر یک یک درم فلفل سیاه افیون
 مسکه از هر یک سبت درم مصطکی رومی پنج درم عاقر قرقا
 فرفیون از هر یک یک درم مشک ترکیب یک درم ورق طلا
 دانگه ورق لقره یک درم اجزا کوفته بخت بر روغن بادام
 کند و با سه چندان عسل صاف کف گرفته بشش
 و بعد از ششماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای
 جالینوش صنعت آن زعفران پنج درم عاقر قرقا
 افیمون سنبل الطیب از هر یک یک درم فلفل سبت درم
 بزرالین سفید شصت درم افیون یک درم با عسل مصطکی
 وزن ادویه معجون سازند و افلونیای دیگر صنعت

از تالیف شیخ الریس است مسکن ادواع است و آنرا
 از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید
 از هر یک سبت مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
 فرفیون سنبل الطیب قرقا از هر یک یک مثقال عسل مصطکی
 سده وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای این
 جهت نزلات و ادواع معده و ریاح و قولنج با مطبوخ
 یا بارب استعمال نمایند و جهت تشنج و قالم با مطبوخ و عسل
 و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ و زود فای خشک
 و جهت سنگ کرده و شانه آب کرکس و جهت نزلات
 جمیع اعضا یا آب برگ نارچیل قدر شش یک خود
 و این نسخه نیز از قرابادین افندی صالح طبعی طبیب
 سلطان قیصر درم نقل شده صنعت آن فلفل سیاه
 بزرالین سفید زعفران از هر یک یک درم سنبل الطیب عاقر
 چند بیدستر از هر یک یک درم با عسل سفید بدستور
 سازند و افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی
 چلی نهایت مخدر و مسکن ادواع است صنعت آن
 فلفل سفید بزرالین سفید از هر یک دو درم افیون از
 از هر یک یک درم و تخم کرکس تخم مقدونس که فطر سائده
 است دو قوا از هر یک ثلث درم زعفران یک درم
 سنبل الطیب عاقر قرقا زرباد از هر یک سدس درم
 حبه فزیون و قسط طخ از هر یک یک درم اجزا را با عسل
 سفید مصطکی بقدر حاجت معجون سازند و افلونیای تالیف
 مرحوم حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط ایشان
 بحسب درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا و سیه
 نافع صنعت آن غنبر اشوب یا قوت سرخ مراد از سبت
 از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی خصیة الثعلب مسکه
 جد و از خطائی فادر هر حیوانی دار چینی عود قمار
 جوز لواز عفران مازند رانی از هر یک پنج مثقال فادر
 معده مثقال فلفل سفید بزرالین سفید از هر یک سبت
 مثقال افیون مازند رانی پانزده مثقال فطر سائده
 چهار مثقال تخم کرکس سده مثقال سانج هندی سلیخه
 عاقر قرقا فرفیون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب شش مثقال
 ادویه را بار و روغن بلسان چرب نموده با عسل سب

مجموع سازند + افلونیای حکیم صلح فانی آل انبیا
صفت آن فاضل سفید بزرگوار بنم کفید از هر یک نه شقال
نیم درونج عقرب بنبل الطیب خصیه الثعلب مکر خطا
مقل ازرق تخم شلغم بر سه تخم جزر مشک ترکه فاضل
هر یک ده شقال مصطفی روم طباشیر آله منقحر عطر
از هر یک یک شقال بسا سه دانه بیل تخم بالنگو آفتیون
گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دار فلفل صندل سفید
کتاب سوده مغز نارجل مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز
لبه بومن سرخ بومن سفید از هر یک سه شقال قرفل
شقال درق گلشن دار چینیه از هر یک شش شقال
زنجبیل عاقر قرحا درق ترکه جوز بوا از نبات از هر یک چهار
شقال زعفران ده شقال تخم کرفس نه شقال حب زرد
ساق هند یک شقال انیون کار زرد سه شقال
عسل سفید معنی انقصد و پنجاه شقال گلاب جیل شقال
بستور مقرر مجموع سازند + افلونیای تالیف صد الشریع
و لا بعد الزرق لاهی صفت آن انیون کار زرد
دانه شقال درونج عقرب مروری دراز نه شقال الطیب
مریون فلفل سیاه عود مکر خام داریجینی مرجان قمری
بر باو شسته ابریشم مقرر زعفران گل گاوزبان اسطوخودوس
لیتیون اقیطی تخم زنجشک تخم کاسنی مقشر صندل
سفید سوده بلیله سیاه قتل ازرق فاضل سفید انیون
رازیانه خصیه الثعلب قاقلیه مصری قاقلیه جوز بوا بسا
فلفل شقال مکر خولجان بوزیدان بومن زنجبیل
سفید مشک ترکی فاضل از هر یک یک شقال درق طلا در
فرو از هر یک سی عدد لاجورد مفسول سه شقال عسل
مصطفی است وزن ادویه بستور مقرر مجموع سازند + افلونیای
یک از اختراع حکیم محمد سعید قس امده است که این افلونیای
در بار افلونیای حکیم میر عاوالدین محمود و افلونیای
حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان افلونیای خود را
کرده اند مجموع سه واحد سه موم نموده اند و
افلونیای خود را بسعید موم نموده و جمیع منافع و خواص
مغزی ایها بخت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد
ایمان برای افلونیای خود آورده + صفت آن بلیله

پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی پوست بلیله شام
سفید سالک کشنیز خشک مقشر از هر یک سه شقال کبریا
شمع لیش سبز گلشن پوست زرد اترج از هر یک دو
شقال اسطوخودوس ریونند چینی پوست تخم فلفل مصطفی
رومی عود قمار سه خام زعفران صندل سفید زهر یک
طلق مخلوب یک شقال نیم عاقر قرحا یک شقال دارچینی شقال
بزرگ بجز سفید یک شقال انیون ده شقال اجزا را توفیه
بر وزن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه
عسل سفید مصطفی مجموع سازند و بعد از شش باه احتمال
نماید + افلونیای تالیف میرزا محمد حکیم صفت آن فلفل
بزرگ بجز سفید آفتیون زعفران از هر یک بیست شقال مصطفی
اسطوخودوس ابریشم مقرر از هر یک یک شقال مروری
بند کربا لیش سبز یا قوت رمانی شکستنی بد و اترج
درق طلا از هر یک دو شقال بعد کوفته درق نقره عود
قماری خام مایه شتر اعرابی بنبل الطیب سازج هند
درونج عقرب جوز بوا بسا سه گل گاوزبان تخم باد بومن
گلشن تخم کرفس ناخواه پوست زرد بیرون اترج
از هر یک سه شقال خصیه الثعلب مکر شقال زرد
لسان العصافیر از هر یک چهار شقال قرفل دانه بیل
داریجینی دار فلفل اسارون زرب باد بومن خولجان
حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان آشنه از هر یک
شقال عاقر قرحا فریون از هر یک یک شقال بومن سفید
تودری سرخ تودری سفید مغز نارجل مقشر مغز خیار
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز گردگان از هر یک یک شقال
عسل مصطفی است وزن ادویه بستور مقرر مرتب نمایند
و مخفی نمایند که این ترکیب نیز نهایت شوش است و آفت
کلیه ترکیب خارج + افلونیای دیگر که بخت تو
بلیله و بادام شکند و طبع را نرم سازد و لیکن ممکن جمیع
در دها است و خواب آورد + صفت آن فلفل انیون زرد
سفید بیرون ناخواه برگ سداب فودج زرد کرفس
جند بیرون حب الفار از هر یک یک جز و سقمونیای
شسته ثلث جزوی کوفته بخیه لعسل مصطفی است وزن
ادویه بر شند شربت تا یکدم و این دو یا زده جوت

و فزاجش قریب با اعتدال در گرمی و سردی بلکه مال
لکریه و خشک است در وجه سوم افلونیای دیگر قریب
با فلو نیای قبل لیکن مسل نیست و دوا سه اجزا جمیع
در دها را فروشانند و بادام شکند و قوی لیس را نافع باشد
صفت آن فلفل ناخواه شونیز حب الفار جند بیرون
زرد کرمانی انیون بزرگ بجز سفید بیرون اجزا مساوی
کوفته بخیه لعسل مصطفی است وزن ادویه مجموع سازند
افلونیای دیگر از تالیف متأخرین نهایت نفع و درخت
با فلو نیای حکیم سلیمان سوکو شیرازی و سکه در دها
جمیع اراض را موافق است + صفت آن بزرگ بجز
چهار شقال فلفل مصطفی رومی جودا خطای عنز شب
مشک تنی لیش سبز مروری یا قوت رمانی لک
بخشی بسد محرق مفسول درق طلا عاقر قرحا فریون
باد بومن پوست زرد اترج بومن سفید بوزیدان کند
پوست بیرون پسته درق ترکه از هر یک دو شقال
کربا سه مخفی زرد نبات و درق نقره درونج عقرب
عود قمار سه خام سازج هندی اسطوخودوس قرفل
زنجبیل اسارون شامه داریجینی آشنه حب بلسان
سعد کونی قسط بحر جوز بوا لسان العصافیر خصیه الثعلب
مهری ریونند چینی غار لیون هس سفید لافلفل سیاه
سیاه نظر اسالیون مرکه صانی میوه سالک از هر یک سه
شقال ابریشم مقرر صندل سفید بنبل الطیب تخم کرفس
گلشن منزع الاقمار تخم خشکاش سفید مغز نارجل
مقشر مغز تخم خربزه از هر یک ده شقال انیون یک شقال
عسل مصطفی است وزن ادویه بستور مقرر مجموع سازند
شربت از یک خود تا یکد انگ + افلونیای متأخرین دیگر
صفت آن مروری یا قوت کربا سه مخفی لیش
بنبل الطیب از خرمی ابریشم خام از هر یک سه شقال
مبد محرق زرد کرمه حقیق یا مایه طباشیر سفید داریجینی
اسارون شامی سازج هند سه صندل سفید زرب
منقحر ریونند چینی تخم زنجشک عنز اشب مشک تنی
درق طلا درق نقره جودا خطای محب درونج عقرب
باد بومن گل گاوزبان پوست زرد اترج از هر یک دو

لعل بدخشی یا قوت رمانی از هر یک یک مثقال فلفل سفید
چهل مثقال مصطفی بیت مثقال زعفران ده مثقال
افیون چهل مثقال تخم کرنس یا زنده مثقال جوز بوسا
خونجوان اسطوخودوس مایه شتر اعرانی از هر یک پنج مثقال
مصطفی وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و افلو
دیگر از متاخرین + صنعت آن یا قوت سرخ رمانی یا قوت
رزد یا قوت کبود لعل بدخشی ورق گل سرخ سافج هندی
گل کاه و زبان دار چینی سیلانی تخم خرفه مقشر صندل
صندل سفید قرقر پست زرد اترج بهمن سرخ بهمن
در روغ عقری زر بناد شیر آله منقعه چند بیت سرخ خشک
عنبه اشب باد زهر حویا اصطه سبانا زورق طلا خطیبه
مصری از هر یک دو مثقال مرداریند ناسفته پنج مثقال
سنبل الطیب پوست بیرون است تخم کاسنی مقشر طباشیر
سفید جد و از خطای مجرب مصطفی رومی گل مخموم ورق
نقره محلول از هر یک مثقال افیون گازر دنی خالص
دو صد و بیست و پنج مثقال زعفران هفتاد و پنج مثقال
محصول مصطفی و پنج مثقال گلاب پنج خضیه بدستور مقرر معجون
سازند و در نسخه دیگر فیروزه نیشابور عقیق یانی بند
سرخ کرباسه شمع شمع کافور از هر یک دو مثقال داخل
و وزن عسل سه صد مثقال و نبات سفید و قن از هر یک
هفتاد و پنج مثقال نیز داخل است + افلونیای دیگر از اطبا
اصفهان که بحبت خاقان اعظم بادشاه حجه شاه سیاهان
تالیف نموده اند + صنعت آن جد و از نقش مجرب خطای
یا زده و در مرداریند ناسفته یا قوت سرخ رمانی از هر یک یک
کرباسه شمع مرجان قرمز باد زهر حویا اصطه سبانا خطیبه
از هر یک دو درم لعل بدخشی مومیایی دارا بجدی گل
ارمنی مغسول در روغ عقری به طباشیر سفید صندل سفید
صندل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کبابه چینی شب انکیزه
الوندی مایه شتر اعرانی سنبل الطیب لعل العصار عاقر قرقاص
صافی دار چینی آله منقعه جوز بوا قاقله صفار قاقله کبابه
فلفل سیاه فلفل سفید و از فلفل زنجبیل آشنه و از چینی
تخم کرنس زراوند بر جرج زرنبا و تودری سرخ تودری زرنبا
حب الزلم تخم زراوند زرد کف زردان بزر الیهم سفید زراوند کف مقل

سورجان مسک شیرین انیسون مثقال مسک تخم بلبل تخم
ترب فلفل مویه تخم انجریه صمغ عربی قرقر لعل بسا سه مثقال
ریونیز صینی جلیاناسه رومی حب الفار زراوند طول کوفی
نقره فریون نار جیل در یانی از هر یک درم گل کاه و زبان
خصیه الثعلب مصری مصطفی رومی مغز بادام شیرین
مغز فندق مقشر مغز نار جیل مقشر مغز تخم خرفه از هر یک یک
افیون گازر دنی بیست و پنج درم عنبه اشب عسل سفید
سه وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و لقمه اند
که این افلونیای نافع است از برای قوت باه و تمهید
ریشه است و نشاء و تفریح آورده و دفع سموم است و حفظ
صحت کند و نافع است از برای و باد طاعون و نافع
از برای جمع ادویع و الالم + افلونیای دیگر تالیف
یکه اطبا که اصفهان صنعت آن فلفل سفید زرنبا
سفید زعفران مصطفی رومی لیب محرق اشب زرنبا
رمانی مشک بتی جد و از خطای مجرب لعل بدخشی در روغ
دانه میل بواز زنجبیل دار چینی عود بلسان پوست بیرون
بسته اسارون عنبه اشب دار فلفل زرنبا حب بسا
باد زهر حویا خونجوان از هر یک دو مثقال اسطوخودوس
ابر شمع مقرر مرداریند ناسفته فاد زهر حویا اصطه سبانا
از هر یک نیم مثقال در روغ نقره کرباسه شمع بعد کوفی
سنبل الطیب عود کاه خام غرق سافج هندی جوز بوم
کرفش در روغ عقری به ناسفته یا قوت پست زرد اترج بهمن
تودری زراوند تودری سرخ لسان العصار از هر یک
مثقال خصیه الثعلب مسک قرقر لعل زرنبا از هر یک چاه
مثقال مایه شتر اعرانی یا زنده مثقال عاقر قرقاص فریون
از هر یک یک مثقال تر یاق فاروق بیست مثقال مغز
نار جیل مقشر مغز خنجره از هر یک ده مثقال افیون
کازر دنی مثقال عسل مصطفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند + افلونیای دیگر از اطبا که گیلان
صنت آن فلفل سیاه سنبل الطیب زنجبیل دار چینی
که صافی افیون از هر یک ده درم زعفران پنج
سبک سلیمه سیاه قنقه الطیب اسارون زرنبا خصیه الثعلب
مصری چند بیت سر زراوند بر جرج عود بلسان حب بسا

لسان العصار فیروز قمار سه غرق خام عود بلسان حب
اشنه حب الزلم حب لعل تخم بلبل تخم بلبل سبط ج مندی کاه
خونجوان زراوند مشکطرا مشع باد زهر حویا پوست زراوند
مغز خنجره کاه و زبان ریونیز صینی از هر یک یک درم لعل
پوست بلبله کبابی مغز بادام شیرین مغز لسته مقشر تخم خرفه
مثقال مسک مغز نار جیل مقشر مغز زراوند سفید از هر یک
مثقال در روغ قرقر جد و از خطای مجرب صمغ عربی از هر یک یک
مصطفی رومی گل ارمنی از هر یک درم کبابه چینی
سرخ بهمن سفید اشب انجیر از هر یک چهار درم تودری
تودری زراوند طباشیر سفید مرداریند ناسفته کبابه شمع
لب محرق عقیق یانی یا قوت رمانی از هر یک درم زرنبا
بسته درم + در نسخه دیگر ده درم است عنبه اشب
منشک خالص تودری در محلول نقره محلول از هر یک یک
افیون ده یک وزن مجموع ادویه افیون را گلاب
کرده باقی ادویه را انچه صلایه کردنی است صلایه کرده
باقی ادویه را کوفته بخیته بر روغن بادام شیرین چرب نموده
لعل سفید مصطفی سه وزن ادویه لعل لعل مقرر معجون
سازند و در ظرف چینی کبابه اند و بعد از سه یا بعد از
از شش ماه استعمال نمایند شربت بقدر بخورد و اگر
فرو برد افلونیای حکیم موسی در تحفه المومنین ذکر کرده
گفته که مزاجش قریب است با اعتدال و موافق است با
فرجه بارده و حاره را صنعت آن زراوند سفید افیون
کازر دنی از هر یک مثقال زعفران کشتی خشک مقشر
از هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب
در روغ عقری به بسا سه عود قمار سه سافج شمشک لسان
عود بلسان سعد کوفی زرنبا قسط کح جوز بوا لسان
دار فلفل سلیمه سیاه اسارون فلفل زنجبیل بهمن
بهمن سفید تخم باد زهر حویا بوزیدان از هر یک دو مثقال
دار چینی گل سرخ تخم خنجره مغز خنجره مغز نار جیل
زرنبا داخل کاه و زبان از هر یک سه مثقال آله
در شیر کاه و پودره هفت مثقال مشک یک مثقال
کرباسه شمع مرداریند ناسفته یا قوت رمانی لعل بر صندل
مرجان قرمز عقیق یانی در روغ طلا عنبه اشب زرنبا

یک شقال جوهر را بر سنگ ساق با گلاب صلا پیونده
 و آبی ادویه را کوفته بجمیع بصل مصفیه سه وزن مجموع
 در سرشته معجون سازند میفرمایند باید دانست که درین
 سرشته شالخته را اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه
 ترکیب نیست و باعتبار سنده خالی از مضار نیستند
 افلونیاسی که حافظ الارواح جمیع منافع افلونیاسی فارسیه
 و افلونیاسی حکیم عباد الدین محمد که حکیم سلیمان موسوی
 از معری الیقین کرده اند براسه این افلونیاسی که نموده
 و این افلونیاسی متاخرین است و نقش معلوم نیست
 صفت آن بر اینج سفید فلفل سفید از هر یک بیست
 شقال شیر خشک قراسانی صندل سرخ صندل سفید
 دارینی طباشیر سفید سبل الطیب گل سرخ منزه از الاقلام
 و خشک شش سفید مغز حلغوزه مغز نارچیل مقشر مغز
 خیارین مغز خرخره از هر یک پنج شقال ایون زربا
 در و نج عقری که گل کا و زبان بسیار عود تمارسه
 ام حب لبان از هر یک چهار شقال مصطکی رومی
 زعفران از هر یک ده شقال سافج شکر خولجان سعد
 کوفی قطب جری جوز بلوا و عود و لبان با شکر جاماسینه
 فطر سالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم
 کرفس قرفل از هر یک سه شقال افریون پوست زرد
 اترج پوست بیرون پسته ورق نقره مشک تبنی بهمن
 بهمن سرخ دو قو تخم بادرنجبویه بوزیران از هر یک دو
 شقال اجرا کوفته بجمیع فلفل سفید مصفیه سه وزن ادویه
 سرشته معجون سازند و در سرشته دیگر یا قوت رانی لعل
 برشته که در شمس ورق طلا عنبر اشهب از هر یک شقال
 مروارید ناسته یک شقال لیسدم جان قرفی عقیق یا نه
 از هر یک شقال داخل است جوهر الکلا صلیا نموده ورق
 طلا و ورق نقره را بصل ملکرده عنبر را بر و عن لبان
 که آخته بانی ادویه را کوفته بجمیع بدست و مرقع معجون سازند
 شکر از یک لک تا نیم درم و افلونیاسی که حافظ الارواح
 حکیم میر محمد موسی گفته که این افلونیاسی با اعتبار است
 جمیع از این است صفت آن بر اینج سفید فلفل سفید
 سفید از هر یک ده شقال زعفران یک شقال شیر خشک یک شقال

صندل سفید دارینی طباشیر سبل الطیب گل سرخ خشک شش
 سفید مغز حلغوزه مغز نارچیل مقشر گل کا و زبان از یک
 سه شقال در و نج عقری که زربا و بسیار عود تمارسه
 سافج هندی عود لبان سعد کوفی زرب قطب جری خولجان
 لبان العصاره دار فلفل ساجه اسارون فلفل زنجبیل رازیانه
 انیسون قرفل افریون پوست زرد اترج پوست بیرون
 پسته ورق نقره بهمن سرخ بهمن سفید و نج ترکه تخم
 بادرنجبویه بوزیران از هر یک شقال آمه لیشیر بر درده
 بهنقاد شقال مشک ترکی نیم شقال عسل سه وزن ادویه
 بدست معجون سازند و بجمیع بعضی این ادویه اضافه شد
 مروارید ناسته که از هر یک سه شقال یا قوت رانی لعل
 برشته ورق طلا عنبر اشهب از هر یک شقال لیسدم جان
 قرفی عقیق از هر یک سه شقال و نیز از انجمه از فلفل
 است الفلفل ترکیب تالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم شریک
 نقل زبایض مجربات و در خط معری الیه قلمی نموده اند که این
 ترکیب از من است و سوا این اسم نیا فتم اسم لائق این
 ترکیب بسبب بسیار منافع که مشاهده نمودم از ترکیب بسیار
 از براعات بر مضمر و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع
 اعضا کرمیه و با وجود این افعال بسیار گرم نیست و بیش
 از یک لک تا دو لک تا نیم شقال است صفت آن لبان
 قافله صغار قرفة الطیب زنجبیل لبان دار فلفل دارینی سار
 شال از هر یک یک شقال فلفل سفید مروارید ناسته زعفران
 روغن صینی از هر یک دو شقال کشنر خشک مقشر شش
 شقال طباشیر سفید یک شقال عصاره زرشک ده شقال
 بادرنجبویه معدنی ایون کار و نه از هر یک شقال
 قافله کبارین شقال قرفل یک شقال و نیم شکر سفید
 بهنقاد شقال من مصفیه یعنی عسل مصفیه بهنقاد شقال
 بدست و مرقع معجون سازند و اگر اضافه کرده شود
 باین معجون عنبر اشهب ورق نقره از هر یک یک شقال
 ورق طلا نیم شقال میگردد اقوسه می فرماید که اگر
 درین معجون بوض فا در هر معدنی حد و اخطائی
 کنند و ملحق است داخل شش نداشتن باشد معجون
 نفیس است فا در هر معدنی بطل فعل ایون است

چه جمع میان ادویه قلمیه و ایون را جائز نداشته اند
 اطباء یونان و یا آنکه ایون را داخل نه نمایند
 و باقی ادویه بالملحات داخل باشد و نیز از انجمه
 بادرنجبویه است و آن مغرب از باد مهره فارسی است
 یعنی تریاق الریح چون زهر مهره که بعضی تریاق السم است
 و بعضی گفته اند که بادرنجبویه ترجمه و حرثا است اسحق گفته
 که بادرنجبویه معجون مبارک است بادهاست غلیظه که در معده
 و اختا باشد خلیل دهد و سرد ماسه کبد و طحال را
 بکشاید و در دوت رحم را بر و حیض فرود آورد و تب
 راجع را سود دهد و عقیق النفس و برقان سکه و استرخای
 اعضا را نفع بزرگ دارد و سرخ رئیس گفته که منافع بادرنجبویه
 منافع و حرثا است و منافعی که برای حرثا ذکر کرده بعینه
 منافعی است که اسحق از براسه بادرنجبویه ذکر کرده صفت
 آن بر اینج اسحق زربا و در و نج عقری که ایون
 چند بدست و مرقع ماسلجیه سیاه هوام الموحس بزر الیخ
 سفید قسطح لبنی جاوشیر زعفران از هر یک شش درم
 بزر ملبه شش درم مروارید ناسته بزر درم که
 صافی از هر یک دو از ده درم ادویه را کوفته بجمیع
 بصل مصفیه سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
 و در سرشته شقایق هوام الموحس داخل نیست وزن
 مروارید دو درم است و وزن عسل و وزن مجموع ادویه
 است و در سرشته مخصوص هوام الموحس داخل است و
 وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب کل المعانی
 بوض یارزد کند و آورده و در سرشته رئیس فلفل
 دار فلفل از هر یک شش درم داخل است و وزن
 مروارید دو درم است و سرشته رئیس بهتر است
 و این دوا را در ظرف صینی نگاه دارند و بعد از شش
 استعمال نمایند و قوت این دوا تا دو سال باقی میماند
 شربت تادودانگ و نیز از جمله کبابی که اصل و عود
 در این ایون است بر شش است +
فصل در ذکر سرخ بر شش
 و آن لغت سرینی است و معنی آن بر الساعه و این سبب
 که سرینیون اطلاق کرده اند بر معجون که آن را سرینیون

معروف است بافلونیای رومی ذکر افلونیای رومی
 ازین شد لیکن افلونیای رومی به نسخه شیخ الرئیس که برین
 آنرا بر ششمانا سیده اند و در آنجا ذکر شده پس از آن است که
 درینجا ذکر شود با تل فاتی که بعد از جالینوس در آن کرده اند
 و صنعت هر یک را ذکر نمایم و بعضی اطباء بر ششهای قدیم
 بافلونیای رومی اصل یحیی بنیداند و این غلط از ایشان
 از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین
 قانون شیخ الرئیس صریح است باین معنی که افلونیای رومی
 ششهای قدیم است اگر چه شیخ بر ششها را ذکر کرده لیکن نسخه
 افلونیای رومی را ذکر کرده بهایون دوائی است که در یونان
 بنام بر ششهای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود الطائمی گفته
 که بر ششها که درین زمان معروف است از تراکیب است
 و اکثر اطباء بر آنند که از تراکیب احوالدین بهیت اسرار
 که مشهور است با الوالبرکات طبیب که از دین یهودی
 اسلام آورده و سلسله الکبابه می باشد مثل حکیم محمد بن حکیم
 محمد باقر از اولاد او است حق تعالی او را برکت داده
 که همیشه از اولاد او اطباء هادق میباشند و باز شیخ
 داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
 بر ششها و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس
 و آن مرحوم میفرماید شیخ الرئیس ابوعلی علیه الرحمة در قانون
 آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که
 من دو فیلین رومی طرسوی ام و فیلین که از خلفای
 و انبیای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلمان
 علیه السلام است و شیخ این را باسم افلونیای رومی ذکر کرده
 و بالفعل این امیان اطباء مشهور بر ششهای قدیم است
 و گفته که این نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص
 از برای قوی و مسکن جمیع اوجاع است و بعد ازین میگوید
 که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دو فیلین را
 و گفت که من از استنباط فیلین که در طرسوی طبیب
 و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد و
 موت بسبب شدت اوجاع مملکه و امراض مملکه منفعه عظمی
 نیکو استم از برای بسیاری از اوجاع شدید عارضه
 و بسیاری از امراض مملکه منفعه عظیم و از آنجمله آنکه اگر

عادت شود در معاقولون و جبهه شدید که آن حشر را
 قویج نامند پس بخورد صاحب و جع از من میخیزد
 میگرد و جع او را گریه میماند مرگش که بوده باشد
 او را عسر بول یا سنگ کرده و نشانده که اذیت رساند بان
 نخس نفه میدیم از برای او و زایل میگردد و اوجاع
 طحال را و نفس متعصب شود و شیخ دسل را و در دیلو
 که با ناخوف هلاک باشد اگر آشامیده شود مرگش را
 که نفث الدم داشت به باشد یا فی الدم حاصل میشود میاید
 و موت و برده موت او میگردد و ساکن میگردد و نم نخرج
 را که عادت شود در اعضا و احشاء و سعال و خنقا
 و فواق و زلزله با سینه و سر را و گفته شده که خوردن
 آن بعد از فصد و اسهال در صدک مرکب از خون
 و خلط بارد چون سودا و بلغم نهایت نافع است و در
 در ساعت فردی نشانده و این همچون نافع است از
 آتش از شدت و جع خوردن آن و از برای در گوش
 چون خورده شود یک قیر اطرا نیم دانگ و چون متعلق
 حبه از آن در شیر دختران ملگه و در گوش چکانند
 زایل میگردد و در گوش را و بعضی از روایات از مخبر
 صادق عمر چنین استنباط میشود که این دوا را از ادویه
 سادیه یعنی منزله بطریق دمی و الهام است صنعت آن
 به نسخه شیخ ابوعلی بن سینا رحمه لطف سفید بزر الیچ سفید
 هر یک بیست شقال اینون ده شقال زعفران نیم شقال
 انزیمون سبل الطیب عاقر قرحا از هر یک یک شقال
 اجزا گرفته با عسل مصفا بقدر کفایت معجون سازند
 و بعد از گذشتن ششماه از ساقن این دوا استعمال
 نماید شربت مقداری بخورد با آب گرم بنوشند و این نسخه
 هفت جزو است و وزن اجزا پنجاه و شست شقال است
 و گفته که مزاجش سرد است و در درجه اولی و خشک
 در درجه سوم و اجزای این به نسخه شیخ
 رئیس مطابق است با اجزای رموزی که در حدیث فاطمه
 عباس وارد شده زیرا که فاطمه است لطفش
 و الف بافیون و زبر عفران و سین بعاقر قرحا و با
 به زبر البجم و الف ثانی با فربون و سین به سبل الطیب

و شیخ داود الطائمی که تالیف شده در صفات و خواص
 و منافع بر ششها قدیم نقل کرده عبارتست در و آن
 که صورت عبارتش این است - انی لم ارق و اوجد من
 المتخذ من الاخون الشا بن الرومی و الزنجور و دمه
 الرأس المشرق و اغویه و شعور استعالبه و شعر السبط
 الطیب و البار و الحار المقطع اذا جمعا بالشراب الذی
 جمده الزنجور و بدانکه مراد از اخون شا بن رومی زنجری
 فلفل سفید و فلفل سیاه است که تازه باشد که شباب
 کنایه از تازه بودن آنهاست و میان این هر دو اخون
 است سبب اسم یا سبب نکه هر دو در تخیر رخت اندازند
 اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که
 سندوستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک
 یک مقشر و یک غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنجری کنایه
 از سیاه است و مراد از دمه رأس مشرق اینون است
 که دمه بر ششهاش است که بر ششهاش مشرق یعنی لنگه
 وار و مراد از دوبرادران اینون یک افربون است
 باعتبار رنگ و صورت و فعل و بردت و تخیر و لوان
 و دمه و رخت و دوم زبر البجم است باعتبار فعل و تخیر
 تخیر که با اینون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص
 مشارکت و برادری دارد و میسقا له کنایه است
 از عفران که تشبیه میسقا له در سرخی رنگ و شعر سبط
 طبیب کنایه است از سبل الطیب و حار المقطع بار کنایه
 از عاقر قرحا که مرکب القوی است از قوت حار و مقطع
 از قوت بارده محذره و شراب که جمیع کوه آنرا زنجور
 عسل است و در نسخه فلفل سیاه بر نسخه شیخ اضافه شده
 و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده
 باشد این معجون را پس فراموش شده بسبب غفلت
 کسانی که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
 یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری
 از مرکبات و ابوالبرکات تجدید ذکر آن کرده باشند
 انتشار و شهرت آن امده باشد و بحسب از امبا
 که چنانچه از این معجون را از جالینوس و حال آنکه او
 رئیس سر کرده قوم است و حکیم حاد الدین محمود حین شیرازی

در سال افیونی صنعت آنرا با این صنعت آورد که بشما
رسیده باشد که در بلاد هند و برادر کوچه شاهی در
مشاوره در مقدار می باشد یکی از ایشان پیری جاشی
و دیگر جوانی است رومی بگریه جوان رومی مقدار معلوم
وزن آن در دوازده سفید گویا که آنرا اخلاص الرجال
گویند یعنی قریب دهنده مردان مقدار سه مساوی اول
و دوم و سوم جاریه از دیده سیاهان مثل وزن دو اسه
اول را از آنکه سفید از آنکه مقدار که اگر آن مقدار
را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دو اسه اول
شود و از شور تقالیه اگر چه در لواحق ایشان نمیرود
مقدار یک نسبت آن بمقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است با اول از دو اینکه در شکایه گویند
می نمایند بویست و آنرا حافظ الاطفال بنامند و آن
چ گویا که کیفیت آن گرم است و فعل آن در زبان
لسان ضد فعل آنست در سائر بدن و ازینکه که بدن
در دوزخ بسته اند و خوشبو است از هر دو مقدار که اگر
افزاده کنند دو بار و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول
یشود که مقروض بود و از چیزی که نه جاد است و نه نبات
و نه حیوان و منبرک است میان نبات و حیوان مقدار
اول شراب و دو غله بعد از آن بود و حیت نهند جمله را در ظرفی
که دقیق المسام باشد باطن آن المسام بر آنرا نیک شود و بعد از
ششماه استعمال نمایند شربت از یک تخم دانه و دانه و دانه
از آن میگویند که مراد از دو بار و در فلفل سیاه و فلفل سفید است
و از فلفل سیاه از جال بزرگ است چون آن عقل را برود
از فلفل گفته و دوزخ جاری از چشم سیاهان افیون آورد
شکایه زعفران است و دو اینکه در شکایه گویند می نمایند
ملاحظه ماند و متاکل نشود از پیون است و عرق جیل
عاقه قرع است و اصل مذبوب علیه سنبلیط است
و آنچه نه جاد است و نه نبات و نه حیوان مثل است و
و از وزن اول که فلفل است پس آن بویست درم
و دوم که بزرگ است مثل اول است و سوم که افیون است
در درم که چون ده دیگر بر آن افزایند بویست میشود و چهارم
که زعفران است وزن آن پنج درم است نسبت آن که

که افیون است از قبیل نسبت افیون با اول که فلفل است
و چون بزرگ بود وزن فلفل است اعتبار نکرده و باقی
از دوزخ را وزن از هر یک یک درم است که در ضعیف اول
دو میشود و در ضعیف دوم چهار و چون چهار را در پنج
ضرب کنند بویست میشود این نسخه موافق نسخه شیخ رئیس است
که نسخه چهارم است صنعت بر شقایه قدیم به نسخه شیخ
داود الطائی فلفل سیاه فلفل سفید بزرگ بزرگ سفید
از هر یک بیت درم افیون ده درم زعفران هفت درم
سنبلیط لسان العصاره عاقر قرع حافر فیون از هر یک
یک مثقال عسل مصفای سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون
سازند و درین نسخه دو بار بر نسخه شیخ رئیس زیاد بخند
و در وزن اجزای تفاوت است و گفته که معجون مذکور
مجموعه عظیم النفع است و این معجون بالغ النفع است
در تخفیف رطوبات غریبه بالا و قطع نزلات و زکام و صلا
امراض مرطوبین و قطع و معده و بخار و صداع که نه و آمدن
اب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم
و نفث الدم و کدورت حواس و کسالت و اعتدال و
حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت مغفله میکند
و نافع است از برای هر دو دفع سرعت انزال میکند و در
میکرد و اندر انزال منی را و مسکن جمیع ادجاع است و در
دندان راساکن میکند و از خون بروی نهند و عظیم نافع است
از برای اسهال چون نیندرم از آب گرم فروزند و آنرا
باز دهد از برای تسکین و حج قوی و متفاوت است قوت
آن در افحال زمانی که قسمت کرده شود و فعل آن که بوزمان
پس بدانکه گفته اند قطع اسهال میکند و یک ساعت و صداع
در یک روز و ادجاع مفصل و بخار در یک ماه و استسقا را در
یک سال پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته
قوتش تا بویست و یک سال باقی میماند و در شفا را الاستقام
مستور است که قوتش تا پنج سال باقی میماند و این معجون
مضر است بخداوند صفرا و نکایت و ضرر میرساند بخداوند
سودا و زودی و مداومت آن ناسد میکند و اند بدن و
عقل را و اساقط میکند و اند اشتها را و طعام
را و شربت باه را و افسار رنگ می کند

و ضعیف میکند و اند قوت را و جانز نیست از برای اصحاب
استعمال آن زیاد و بر یک مرتبه در هفته و شش از یک
نحوه تا در درم است و باید دانست که می افتد در دم این معجون
بر کما دی یا بنده از آن مضر است و عظیم و غالب فساد آن
درین زمان از جهت آن است که افیون و بزرگ بزرگ و
زیاده میکند و قبل از گذشتن ششماه استعمال میکنند و هر روز
از آن میخورند و سفید میکند که بلکه جمله مضاران درین زمان
آن است که اطباء در آن و در افلونیای فارسیه تعریفات
نموده اند که ترکیب آن موش و مفر ساخته چنانکه در ذکر
افلونیای گذشت و بعنوان اعتیاد هر روز از آن مضامین
از وزن شربت آن میخورند و شیخ داود الطائی گفته که
ضرر نسخه ششماه شراب ریحانی جید است و عسل و سکر می خورد
غریبه و قائم مقام آن است افیون یعنی چون وقت استعمال
آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد و حفظان ساقط
شود قوتها و نفیس در سینه پیچیده شود و نیز قائم مقام
افیون است بر ششما چون وقت اغذایون در آمد و حاضر
نباشد و حالات مذکوره حاضر گردد و مستغنی بسیار
شخص را استعمال بر ششما از استعمال قطران شامی ایمن
و معجون و حسب مزاجه و مزاجه و بقدر و بویست و بر ششما
قدیم به نسخه معمول که بهترین نسخه است و صنعت آن
فلفل سفید بزرگ بزرگ سفید از هر یک بیت درم افیون
ده درم زعفران پنج درم عاقر قرع حافر فیون دار پیچینه
سنبلیط از هر یک یک درم عسل مصفای سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند و این نسخه ها نسخه افلونیای
شیخ رئیس است با اضافه دار پیچینه بر شقایه قدیم به نسخه
و که صنعت آن فلفل سفید بزرگ بزرگ سفید از هر یک بیت
مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال عاقر قرع
افیون سنبلیط و دار پیچینه و جید شربت مثقال
کوفته بخیه لعسل سفید خام بپوشند و به از شش ماه
استعمال نمایند و این نسخه نیز جان نسخه قبا است آن آنکه
چند پدیدتر زیاد و داخل دارد و اس ادویه بهای
درم مثقال بر ششما قدیم به نسخه مجربین الیاس
شیرازی و صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه

از هر یک بیت درم بزرالبنج سفید افیون گازروسته از
 هر یک ده درم زعفران بنجدرم افزون سنبل الطیب
 عاقرقره از هر یک یک مثقال کوفته بخیه لعسل مصفیه یکصد
 و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه
 در جوگدازند پس استعمال نمایند شربت بخیه مثقال و مثقال نیم
 کوفته شده مطلقا که شربت یک یک مثقال سواذکاتب باشد
 یا از مصنف چه اکثر مردم را یک مثقال آن کشنده است و
 اگر کشنده البته ضررهای عظیم میرساند پس چگونه صحیح باشد
 آنکه شربت از آن یک مثقال باشد بر شفاست قدیم بقول
 از تراویح المارولح + صنعت آن فلفل سفید افیون
 از هر یک هفت درم بزرالبنج سفید بنجدرم زعفران دو درم
 افزون عاقرقره حاسنبل الطیب از هر یک یک درم
 عسل سفید مصفیه است و وزن مجموع ادویه بدستور مقرر
 معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جوگدن سازند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند بر شفاست قدیم به نسخه
 دیگر + صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیت
 درم افیون ده درم زعفران بنجدرم عاقرقره حاسنبل الطیب
 از هر یک یک درم افیون را در شراب حل کرده باقی
 ادویه را کوفته بخیه بآن لبس کنند و در سایه خشک کرده
 باز سوده با عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از
 شش ماه استعمال نمایند شربت از یک نخود تا یک درم
 بحسب عادت + بر شفاست ابوالبرکات به نسخه این جزو
 نافع است از برای امراض قلب و معده و امراض
 و سواد و دوسواس و انجولیا و بے خوابی و استسقا
 و این جزو منافع بسیار از برای این بر شفاست ذکر کرده که
 ذکر آن موجب طول است اگر اراده اظهار برانها
 در منهای مطالعه آن نمایند + صنعت آن فلفل سفید
 فاشرس فرخ خشک فو بزرالبنج سفید از هر یک ده درم
 زعفران زرد وند طول خطیاناسه رومی عسل شوی
 جد و اخطائی از هر یک چهار درم حبال افیون مرئی
 صافی از هر یک هفت درم عاقرقره حاسنبل الطیب
 سنبل ریحو جذبه ستر از هر یک دو درم افزون یک
 و کوفته بخیه با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفیه معجون

سازند و بعد از شش ماه بکار برند و در نسخه دیگر این جزو
 مر و ایدر ناسفته هفت درم داخل است و وزن جذبه
 یک درم + بر شفاست ابوالبرکات به نسخه دیگر + صنعت
 آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون
 پنج مثقال جذبه ستر یک مثقال عود بلسان دو مثقال
 زعفران دو درم و نیم عاقرقره حاد و هند ی سنبل الطیب
 زرناد سلیمه سیاه همین سرخ همین سفید از هر یک یک
 درم خشک سفید نیم مثقال افزون نیم درم کوفته
 بخیه بروغن بلسان یاروغن زیتون چرب نموده
 با عسل مصفیه است و وزن ادویه معجون سازند بر شفاست
 ابوالبرکات به نسخه حکیم میر محمد موسی گفته که این معجون
 در اکثر خواص بهتر از مشردیلوس است و بحسب
 تب دلیع مکرر به تجسس به رسیده + صنعت آن
 میوه ساله مرئی صافه نماذریوس زعفران خطیاناسه
 از هر یک یک مثقال طین منقوش افیون سنبل الطیب حباب
 صمغ عربی غاریقون سفید از هر یک سه مثقال
 اقا قیا هو غاریقون فطر اسالیون از هر یک دو مثقال
 قصب الذریره دار شش شمعان حب الفار عصاره
 لجه النیس از هر یک پنج مثقال زرد وند طول ریخته
 چینی اسارون حماما جده روغن بلسان از هر یک
 سه مثقال و اگر روغن بلسان نباشد بدل آن زیت
 کنه دو وزن بلسان کنند روغن ادویه را کوفته بخیه بد
 چرب نموده با دو وزن مجموع عسل سفید مصفیه
 معجون سازند + بر شفاست ابوالبرکات به نسخه حکیم
 میر محمد موسی منقول از تحفه المؤمنین + صنعت آن
 دار فلفل سلیمه سیاه خطیاناسه هر دو مثقال و از چینه
 سه مثقال جذبه ستر چهار مثقال فلاح از حشر
 زرد وند طول سنبل الطیب زنجبیل بودیه خشک از
 هر یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران
 ده درم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک
 ده مثقال و نیم روغن بلسان با روغن گسرخ
 هر کدام باشد ده مثقال عسل سفید مصفیه بقدر
 کافی بدستور مقرر معجون سازند + بر شفاست

ابوالبرکات منقول از خط شیخ بهاؤ الدین طبیب +
 صنعت آن افیون فلفل سفید از هر یک بیت مثقال
 زعفران بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال افزون
 درم و نیم عاقرقره حاد و درم عسل سفید مصفیه است و وزن
 ادویه بدستور مقرر معجون سازند + بر شفاست میر
 ذکریار رازی + صنعت آن سنبل الطیب فلاح از حشر
 زعفران زرد وند طول از هر یک ده مثقال دار فلفل
 خطیاناسه رومی سلیمه دار چینی جذبه ستر از هر یک چهار
 مثقال زنجبیل بودیه خشک از هر یک هفت مثقال
 افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بخیه
 بروغن بلسان یاروغن گسرخ هر کدام که باشد ده
 مثقال چرب نموده با عسل بدستور مقرر معجون سازند
 و در نسخه دیگر وزن افیون ده مثقال است + بر شفاست
 دیگر + صنعت آن مصطفی رومی دار چینی کند از هر یک
 ده مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال
 افیون بنجدرم ادویه کوفته بخیه با سه وزن مجموع ادویه
 عسل مصفیه معجون سازند بر شفاست دیگر + صنعت آن
 دار فلفل خطیاناسه رومی جذبه ستر سلیمه سیاه
 از هر یک چهار درم سنبل الطیب زعفران فلاح از حشر
 زرد وند طول از هر یک ده درم افیون پانزده درم
 انیسون تخم کرفس پوست کرفس از هر یک بیت درم
 فلفل سی درم قسط تلخ فو اسارون از هر یک ده درم
 زنجبیل فوجی خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان
 ده درم عسل مصفیه است و وزن ادویه بدستور مقرر معجون
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این مرکب
 با اندک تفاوت معجون غیائی است و معجون غیائی
 در معاجین اقبونی ذکر خواهد شد بر شفاست ابوالبرکات
 به نسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخه بر شفاست
 و بحسب دفع سموم نائب مناقب تریاق فاروق و
 نافع است از برای زکام و نزلات کنه و در اعضا
 و اعصاب و زحیر و اسهال و قو لجم و احتباس بول
 و در متقیقه و استسقا و در درم و احتباس حیض و لقطه
 بول و منافع بسیار دارد و شرح آن موجب طول است

صفت آن خطیانا سلیخه و اجینه از هر یک سه مثقال
سبب الطیب قلع از خور زراوند طویل از هر یک هفت
مثقال انیون ده مثقال زعفران یک مثقال انیسون
نیم گرم بزرالبنج سفید سارون از هر یک پانزده مثقال
لفل سیاه هشت و دو مثقال قسط شیرین نود و اصبغ
از هر یک پانزده مثقال زنجبیل بودنیه خشک از هر یک
مثقال از دیر را کوفته بنیم بر وزن گشنیز پانزده مثقال
بر کوبیده و عسل مصفای چهار صد و پنجاه مثقال بر وزن
مجموع سازند بر ششانه نیمه حکیم لطف الشیرازی خالی
ان مغفور صفت آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از
هر یک سی و هفت مثقال و نیم انیون زعفران از هر یک
پانزده مثقال و نیم انیون عاقر قرقا سبب الطیب از هر یک
شش مثقال عسل سفید مصفای سه وزن او و عسل
توام آورد و اول مرتبه انیون را بگلایه حل کرده پس
انی و دیر را بآن سرشته بمجون سازد شربت از قیاط
بکامک بر ششانه نیمه دیگر صفت آن فلفل سفید
از فلفل پوست پنج انجدار از هر یک هشت مثقال عاقر قرقا
و مثقال و نیم سبب الطیب زعفران از هر یک شش مثقال
انیون کار زدن هفت مثقال عسل مصفای سه وزن
او و بر وزن مقرر بمجون سازند بر ششانه ابوالبرکات
مقول از تحفه المؤمنین که معزی الیه قلم نموده که مولانا
ابوالدین فارسی شاگرد ابوالبرکات اودانی میفرماید
این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخه
مشنا است از یاد و دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت دو
سدر و فطمت بصرد و صدایا و گوش و زکام و غزل و قلع
فان در غشه و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب
و قوت حافظه و دفع نسیان و اگر اخنق ملغم و تصفیه
صوت و سه سبانی و سیات سه سه و جهت قوی و خوش
در دیرت معده و بزرگ تقویت سد باسه جگر و تقویت
بر طبع خون و اخلاط صالح و جهت ربود و انواع استسقا
و سستی بدن و کثرت عرق و بواسه بدن و تقویت
وزیاده میکند حرارت عزیزه را در آن میگرداند
حرارت غریبه را و کسل و تشاوب و نظمی و استرواق

غبار و جهت تقویت سنگ گرده و شانه و اورار لول
و یک مجتمع را متفرق و مخدر میسازد و جهت دفع و کول
سودا و دوحشت و سور مزاج بار دود و معده و کول
شدن طعام و وجع نواد نافع و قدر شربش نهایت
کثرت بمقتال است و افش یک خود صاحب سل
مقدار خود سه با آب گرم بدینند که وقت خواب بنوشند و در
بار و پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار با آب
گرم بروغن بادام شیرین و نبات و عذر نمایند در
مزاج خشک و معوط آن بمقدار حبه با آب گرم
و بروغن بادام شیرین و نبات شیرین نمایند در
مزاج خشک و معوط آن بمقدار حبه با آب مرزنجبین
صاحب صدر بار و نافع است همچنین معوط نماید
صاحب لقوه را و در امراض ملق مقدار حبه بدان
گرفته آبش را فرو بندد و در سرفه که نه و تازه بلغم بصیر
مرزنجوش مقدار حبه و جهت شق النفس در لب با آب زرد
و اصل السوس و در دفع و وجع نواد و معار با آب طبع
و اگر متغیر باشد بطبع زیره و جهت وجع سیر زمار الود
و خلخه و جهت درد و پهلوی شرب اصول و جهت
با آب و عسل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سید با
با مال اصول و جهت سبب ان با مال اس هرگاه غلیظ
خود تواند کرد و جهت درد همیشه با آبیکه گرم شده باشد
در آفتاب و در تابستان بجلاب نیکرم و جهت پنهان با آب
هرگاه با آن وجه نواد باشد با آب نیم گرم و جهت چهار
مرکبه مطبوخ انیسون و جهت زحیر لغات و زقطونا
نیم گرم و جهت حصاة با آب سرد با آب برگ ترب
و جهت پیارس که با آن سهر باشد بطبع خشکاش و جهت
بواسیر با آب گندنا و جهت نقل لسان با آب ساق
بر زبان لطوخ نمایند و جهت غلبه سبب با آب
کاشنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
باه با آب خود مطبوخ و جهت نفرس هر روز
حبه فرد در بند و جهت زنی که بزیاد و نفاسش
قطع نشود با آب حلیه و جهت کسیکه کافور بسیار
خورده باشد بطبع خود قمار سه بار الود و جهت

هم با آب حمل و جهت کسیکه انیون خورده باشد بطبع
دار چینی و جهت کسیکه اورا عرق بگزیده باشد
با عسل و جهت کسیکه اورا سق گزیده باشد حبه هر روز
فرد در بند و جهت کسیکه از نوشیدنی قطع نشود و عطاش
درین نیست که انیون گزیده و قنیکه پاک شود از اسم
خوابش می برد و همچنین در ستم قنیکه و جهت موده
گرد و سهر سیده باشد بطبع مخالفه و در جهت حبس زیاده
خون حبس با آب ساق و جهت اعتباس خون حبس
عذاب و موثر و جهت قوی بطبع اصل السوس و جهت
آن دار فلفل دار چینی خطیانا سلیخه چند سدر از
هر یک چهار درم و در نسخه دیگر از هر یک سه مثقال
سبب الطیب قلع از خور زراوند طویل از هر یک درم
و در نسخه دیگر از هر یک هفت مثقال است انیون پنج مثقال
و یک انگ و نیم زعفران یک درم انیسون نیم گرم
بزرالبنج سفید از هر یک پانزده مثقال و در نسخه دیگر
انیون یک مثقال و یک انگ و نیم است انیسون نیم
مثقال فلفل سیاه هشت و دو مثقال و نیم قسط مرغ
اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل نواد و جهت
از هر یک هفت درم و روغن لسان یار و روغن کاسرخ
به کدام که باشد مثقال عسل سفید جدید و شش مثقال
مقدار چهار صد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند
و بعد شش ماه استعمال نمایند بر ششانه ابوالبرکات
و دیگر که حکیم محمد بن موسی در تحفه المؤمنین ذکر کرده و قلم نموده
این نسخه منقول است از خط ابویم که مفرس الیه از خط
اوستا و خود نواد حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمد
شیراز س نقل کرده و قلم فرمود که بهترین نسخه بر ششانه است
صفت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید از هر یک
بست درم انیون ده درم زعفران بخدر درم چند سدر
و مثقال عاقر قرقا سبب الطیب عود هند و سلیخه زرباد
همین سحر بهم سفید از هر یک دو درم عود لسان
چهار درم خشکاش سفید فرنیون از هر یک نیم مثقال
روغن لسان پنج مثقال و اگر نباشد بدل آن
روغن زیتون گندنه و بدستور مقرر با عسل مصفای

سه وزن ادویه معجون سازند بر شش از آن که به اولدین
طبیعت آن ایون ده مثقال فلفل سفید
بزرالنج سفید از هر یک سبب مثقال زعفران چهار مثقال
سبب الطیب عاقر قرقه فرنیون از هر یک یک درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب
نمایند بر ششانه پنجه دیگر صنعت آن فلفل سیاه
بخ مثقال بزرالنج ایون از هر یک ده مثقال عاقر قرقه
زعفران فرنیون سبب الطیب از هر یک چهار مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند
شرجه یک مثقال تادودرم با آنچه مناسب باشد از انجیر
برش از مغزات صاحب قلامه آنجا رب نبات سفید است
صنعت آن مصطکی کند در دانه پنی از هر یک دو مثقال
فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع خرد و ایون خالص
نیرم اجزا کوفته پنجه پاره چنان عمل مصفی بقوام
بشند و نیز از آنجمله بزرگ دارد است بدانکه آن لغت
است و ترجمه آن دوار البکیر است و این دوا از کجا
ادویه اطبا سے فرس و مختار جمع اطبا است در هر مرض
که مانع است از تریاق الکبر و افلوتیا و ششانه
شیخ رئیس گفته که صنعت این دوا بزرگ است و چون
محمود بن الیاس گفته که بزرگ میداشند ملوک عجم
شان این دوا را و شبیه است در اکثر افعال تریاق
فاروق و از تریاق کبار است و نافع است از برای
در گوش حادث از بردت و از ریح بارده غلیظه
خوردن آن صنعت آن به نسخه شیخ رئیس بزرالنج
سفید زعفران از هر یک یک استار ایون افنیون از
هر یک سبب طیب سبب الطیب لینی از هر یک دو استار
سازج هندی قرقه از هر یک چهار درم فلفل سفید
دودرم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک تبی خالص کافور قیصری قافله دار چینی
سلیمه سیاه از هر یک یک درم قطره هشت درم
بزر جمل یعنی تخم اسپند عاقر قرقه حادار فلفل از هر یک
دو درم سبب خندبید تر جاف و خیر از هر یک دو درم زرباد
در روغن عرقنی روغن بکسان از هر یک هشت درم

در نسخه سر یانیه و نسخه عجمه مرکب و کافور قیصری
از هر یک چهار درم داخل است ادویه خشک را کوفته
بجمله صمغ را و شلک نسیانیده حل کرده مجموع را
فلفل کفایت گرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه که گشته بود
استعمال نمایند شربت مقدار بندت با آب نیم گرم
و به نسخه عسل سبب و هفت جزو است و به نسخه سر یانیه
و عجمه سبب و هشت جزو و فرجش گرم است در دوا
و خشک است در آخر درجه سوم سید اسمعیل جرجانی
در ذخیره گفته که شربت ازین دوا از یک درم است تا
یک مثقال بزرگ دارد به نسخه جیش بن الحسن صنعت
آن از بزرالنج سفید زعفران از هر یک ستر درم
ایون افنیون از هر یک ده درم سبب الطیب لینی از
هر یک ستر درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب
بری مشک تبی قافله دار چینی سلیمه سیاه از هر یک
نیرم قطره زرد آوند طول در روغن عرقبه روغن
لسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقر قرقه حادار فلفل
سازج هندی قرقه از هر یک دو درم سبب خندبید
جاو شیر فلفل سفید از هر یک یک درم ادویه را کوفته
بجمله با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه شربت
طغوزه با آب نیم گرم تناول نمایند و قوت این دوا
تا شش سال قوی میباشد و بعد از آن میگردد
ضعیف و بدانکه تفاوت میان این نسخه و نسخه شیخ
این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای
زرباد زرد آوند طول است و سازج و قرقه درین
هست و در نسخه شیخ نیست و باقی موافق نسخه
شیخ است و نیز از آنجمله تراییه که اصل دعو در آنها
ایون است بهوشی در دوا است + بدانکه آن را
بهر بے دوا سے مرقد و دوا سے سبب نامند یعنی
دوا نیکی موجب جواب بسیار شلکین طبع و خواص سنگین
نعم طبع گردد و این بهوش دارد و نافع است از هفت
تحقیق که خواسته باشند که عضو سے از اعضا فاسد

قطع کنند یا جراحی را که بشکافند یا سل یا بطش را که
و امثال اینها و فیکه اوراد و شیار سے برداشت آن
نباشد + صنعت آن ایون کار زونی بزرالنج سفید
بخ فلاح جرس خالص بریان که ده عفران جزو است
کوفته پنجه با آب جوی مال خیر کرده سه وزن زیر برک
کر دکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز با
و بهر شخص را موافق مزاج و صنعت و قوت و اعتقاد
بمغیر و عدم اعتیاد نهایت مایکوانگ بخوراند بهوشی
دارد و دیگر که همین صنعت دارد و روغن بخوابی مفوط نمایند
صنعت آن ایون کار زونی بزرالنج سفید بخ فلاح
جوز مال که از این نسخه دهورا نامند تخم کاجله بار
نیم کوفته بخوشانند و از استر سے با لایند پس بخورند
قدر خود در آب آن مطبوخ بخیشانند و بگذارد تا تمام
را جذب کند پس خشک کنند آن گندم در سایه دیگر
مرتبه دوم ادویه مزوره را بخوشانند و همان گن مرا
مرتبه ثانی در آن بخیشانند و خشک کنند و سایه مکرر
این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاه دارند
و بوقت حاجت یک لنگ تادودانک چون خواهند بود
آید چند قطره سرکه انگور سے در مینی آن چکانند و چند
تا از آن با نصفه الف و بدوغ او برسد و یا قافله
بهوشی دارد و دیگر که همین صنعت دارد و صنعت آن
ایون کار زونی پنجره خشک شش سیاه در تخم کاهو سبب
درم مجموع را در سه رطل آب بخوشانند تا بیک رطل
پس ربع رطل گندم در آن بخیشانند پس بخوشانند تا
آب خشک شود پس آنرا در سایه پس کنند تا خشک
و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت یک مثقال
از آن بسایند بخورند که بهوش شوند + بهوشی دارد و
از برای اخراج پیکان و دیگر اعمال شدیدة الوج
استعمال کنند تا شخص بهوش گردد و بعد از فراغ چون
خواهند که بهوشش آید سرکه و کلاب در روغن
و کافور بر سر و کت دست و پا سے او مالند و آب
برفت و سرکه و کلاب بخوراند + صنعت آن بزرالنج
سفید تخم خشک شش سیاه تخم کاهو سیاه ج فلاح

نخود نال افیون از هر یک یک درم پوست کونک رقیق نرود
و ده درم بیه در شش رطل آب خیسایند پس چوبش
بیم رطل رسد رطل و رقیق القنب باده درم چوب
خالص دران سرشته خشک سازند بعد از آن غلظت
نوبت در شراب مقطر نموده تکرر ده خشک سازند پس چوب
درم جوز بود چهار درم زعفران سو دران بیاض نیز تکرر
یک درم از برای تسکین مقدار بافیون و نیک و مغیر نباشد
در میوش گرداند و کسیکه معتاد به کیفیت و مغیر نباشد
زیاده بقدر طاقت او دهر + بیوشی دارد تا لایت خیر
بسیار قوی است + صنعت آن افیون جو نال کوفه
نیست از هر یک یک درم ورق القنب نیم درم مشک بتنی
نیم درم زردی یک مثقال خرق سفید و درم جگر کوفته
نیم درم در بول چهار تکرر ده بگذارد تا خشک شود آنگاه
صلایه نموده مقدار جو سه در دماغ هر که حالدهوش
کرد و چون از شیشه بیرون آورد با مشک صندل
کنزد و در خرقه حک کند و در وقت حاجت دماغ خود را
سیر که بالند که در و کس اثر نکند +

فصل در ذکر تریاق که اصل و عمود در آنها افیون است
تریاق بر الساعه از مولانا طاهر الدین فارسی شاکر
ابوالبرکات که موزون شده و آن مرعوم قلعی فرموده اند
از آن که تفریق نقل نموده تصریح نموده بود که به نسخه حفظ
صحت مقابل کرده ام + صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه
بزرگ سفید از هر یک یک مثقال افیون ده مثقال
زعفران نیم مثقال فریون سنبل الطیب از هر یک یک
مثقال غل و وزن ادویه به دستور مقرر مرتب نمایند
و این تریاق جهت دفع سموم حیوانی و نباتیه و جهت
دور کردن سرد و ظلمت بصبر و دو کس و آواز گوش و زکام
و زلزله و قوه و فالج و رعشه و سیلان لغاب از دهان
و زکام قلب و قوت حفظ و دفع لسان و دگر اختن
و صفای موت و جهت مهر سبانی و سبات سهر
و قوت و بخشش و برودت معده و جگر و کشودن سید مکر
و قوت جگر و بخشش خون و جهت رنود انواع استغنا
بالجمله مع منافع که در بر ششای ابوالبرکات منقول است

خط مولانا طاهر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و
و طریق استعمالش مثل بر ششای است با آنچه استعمال افیون
نموده و فراش یا بل بحر است است یا سیرت غالب
تریاق بر الساعه و در آن مولانا طاهر الدین عماد الاسلام
فارسی ابوالبرکات و حد که حکیم مؤمن و زحیفه المؤمن
ذکر کرده و قلم نموده که که بر تجربه فقیر رسیده و در خوا
سهر از شر و دلیوس است و جهت تب ربع مکرر به تجربه
صنعت آن سیه سایه کما در یوس مرصانی زعفران خرق
خطیانا از هر یک یک پانزده جزوین مخوم افیون سنبل الطیب
صمغ عربی بنید ستر فارقیون ش سفید از هر یک یک
جز و اقا قیاسیو فارقیون فطر اسالیون از هر یک یک و در
قصب الذریر و از ششای حب لغار عصاره لویه التیس
از هر یک یک جز و زرا و نطویل ریونر چینه اسارون
حما جوده ر و عن بلسان از هر یک دو جز و نیم غسل
مصفی و وزن مجموع ادویه به دستور معمول سازند و اگر
ر و عن بلسان نباشد بدل آن زیت متیق کنند و آن
تریاق کبیر سیم به بشر و دلیوس و تریاق کبیر سیم و بشر
کبیر سیم به بشر و دلیوس متعدد و تریاق غرغره و تریاق
کبیر شیخ رئیس و تریاق اعظم حکیم میر محمد مؤمن و تریاق
انفع هر چند افیون در آنها اصل و عمود نیست بلکه سیم
حفظ مزاج ترکیب مانند معاجین غسل که از برای حفظ
ترکیب معاجین کبار و سایر مرکبات داخل است طریقی
در نجات کربیهاید + تریاق فاروقی سیمی بر تریاق الاقا
و تریاق اکبر و تریاق کبیر در آن مذکور شد و آنچه در
افیون داخل نیست در حروف تاذ که خواهد یافت
الشارع الله تعالی + تریاق کبیر سیم به بشر و دلیوس
دا و الطای که گفته که صنعت مشرو دلیوس سخات و منه
از صراست یا آنکه نام حکم از ملک روم او بعضی گفته
نام حکمی است که تالیف این مرکب نموده و در کتابی
از کتب یونانی که مؤلف آن معلوم نبود دیده شد
آنچه دلالت بر ادل دارد یعنی نام ملک سیم است
و اندر و انحرش نهی حکایت کرده که از استنباط طایفه
حکیم است و بعضی گفته اند از تالیف قلیا غورس است

که یکی از اجزای معلم است و چون شیوع یافت
ترکیب عظیم میباشند یونانیون تاذ را آنکه مثقال
از آن را صنعت مثقال طلای فرود کنند و همچنین بود
تا طایفه شد تریاق اکبر سیم به تریاق فاروقی پس
آن بزرگتر از شر و دلیوس و در منافع و دفع سموم
و مشرو دلیوس ثانی اوست درین امر و بزرگتر از جمیع
معاجین کبار است و نیز بعضی از طبایع مشرو دلیوس
افضل از تریاق اکبر است در تقسیم سید با و حکم اولم
حاسبه و ادوام صلیبه که در منافع صلی باشد و در تریاق
بیه شیخ رئیس گفته که مرکب صنعت مشرو دلیوس طایل القند
و نام نهاده شده با هم او و تالیف کرد این مرکب از ادویه
مجر به دفع سموم و بر اغراق دیگر تا بوده باشد جامع صنعت
از آن بر است سموم مختلفه و اغراض مختلفه دیگر بود این
مرکب تریاق اکبر دران زمان پس اتفاق افتاد از برای
اندروا خشنی آنکه آگاه شد بر صنعت لحوم افاحی و غیر
آن از ادویه فار و سهریه دیگر پس زیاده کرد در آن قلم
افاسه و غیر آن از ادویه اند که زیاده ای و نقصان
از ادویه پس ناسیده خیر را خود دران تصرف کرده بود
تریاق اکبر و آن انفع است از مشرو دلیوس در یک
که آن حکم بار است اما در سایر منافع کم ندارد و مشرو دلیوس
از تریاق اکبر سیم به بشر و دلیوس زیاده بر تریاق
فاروقی است در دفع در حمان دارد و بران در و اند
منافع بسیار و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمایم
بجست آنکه منافع این تریاق منافع است که از برای
تریاق اکبر ذکر کردیم و لیکن مقدار شربت این تریاق
اندک از تریاق اکبر زیاده است و قوانین استعمال
این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است
و لیکن مدت گذاشتن این از برای گرفتن مزاج از ابتدا
ساعتن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق فاروقی بلکه
شش ماه است و قوت مشرو دلیوس زیاده بر و ادویه
سال باقی نمی ماند و بعضی گفته اند که قوتش زیاد نیست
سال باقی نمی ماند و شیخ رئیس گفته که مشرو دلیوس قوت
و فاضل است از برای حصاة کلیه + صنعت آن چنین بود

حب لبسان عود و لبسان فرود عن لبسان یافت نمیشود
بدل حب لبسان حب الفارخم وزن آن و بدل عود
لبسان زرد و نود و طویل نمیور آن و بدل روغن لبسان
روغن برنج خل بری که ده اند و نهایت میوثر یافته و حکم
معصوم گفته که بعضی از اطبا که پیرو سحر نموده اند
بجای شراب عرق فلفله و یا عرق دارچینی بکار بردند
و در نسخه کامل الصناعة و نسخه صاحب تذکره و نسخه
متاخرین وزن ملک البطم ده درم و یک حوت بالی
خردل آیین در آیین هشت درم داخل است و بجا
برگ سداب بزر سداب شش درم و بجا گل گش
گل انبفیه است و در نسخه دیگر گل سرخ و گل انبفیه
هر دو داخل است و این اشهر است و وزن نوذود
سکنبیه و اسارون از هر یک سه درم است و این
داخل ندارد و صاحب تذکره گفته که مجموع را در شراب
رکبانی حل سازند و یاد هر که معده و یاد شراب
انگوری که قدر سه زعفران داشته باشد پس بپزند
آن در نفخ مثل شراب است و باید که ادویه را با سه
وزن آن ها عمل مصفی معجون سازند و در نسخه دیگر در
وزن مجموع ادویه عمل مصفی داخل است و اجزاء
بر نفخ این تریاق در اقل سبع لیکن هر جا که اقص
الیالی آنجا نیست بجا هاست و دیگر اقص باشد و عرض آن
زیاده بود پس نفخ این تریاق آنجا زیاده است
و اطبا سه هند این تریاق را با آب کرفس می دهند
و اطبا سه نزع و شبهه بالین ملیب و اطبا سه و قوا
یا آب بادیان و غیره یا به تنهایی محمودین لیا سیریزی
گفته که شراب ازین تریاق یک شقال است
اقرص فریون مستعمل در شر و دیوس حمل و منقه و
ملطف و مفتخ اشنا است و حبت امراض بارده اعضا
رئیه نافع و یا قوت تریاقیه است + عنفت آن به نسخه
شیخ رئیس که در قرا بادین قالون ذکر کرده - موز
دانه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق
اظقار الطیب الکلیل الکن سلیمه سیاه سنبل رسو
سعد کوفی حب الفار از هر یک سه درم ملک البطم

بسیست چهار درم از خرنسک مرغی صدائی از سر یک دان
درم قصبه الذریره نه درم زعفران یک درم فقر الیو
و درم و نیم و این نسخه نسخی ثانی بر بن سبب است و در آن
فقر الیو دوازده کرده و در نسخه سرسرا چون در شش
و درم و نیم زیاده بر بن نسخه است و در نسخه سرسرا
و درم زیاده کرده و نسخه علم موسی وزن
علاک البطم چهار درم و این سه سبب است از دو کتاب
نسخه او و موصوف این اقراص را باید که در شرب آب شال
شراب بنیساند و باقی ادویه را کوفته بخته با سبب شال
سازند و بعضی از قدما اجزای این اقراص را سبب در
ادویه غسل مصفی معجون سازند از میفرمانند که اگر این
از برای جز و شرو و لوس ترکیب نماید باید که اقراص
سازند بدون غسل و اگر از برای استعمال آن به تنهایی
باشد بهتر است که با غسل مصفی سرشته معجون از
که سبب بطوریکه معروفست بخلص اکبر است بدانکه طویرا
لغت یونانی است و معنی آن خلص اکبر است و از
تریاق کبار است و از صناعت استاد القراط است
از برای قلیوش ملک صوری صغری و متفق اند اهلبا
جمع بلاد بر آن که این تریاق است که استعمال آن معجون
العافیه است و جلب النفع و غلب القدر و قریب النفع
تریاق فاروق سامری از ثبات بن قره نقل کرده کلین
تریاق مستغنی میسازند و خلص را جمیع ادویه ماسوای خود
و گفته که این سبب است باید نیکو نگاه داشت و بالجله
این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون
نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم و زلات
و نمیدانست مخصوص از برای صرع و دوار و صداع
و رعشه و القطار صوت و فالج و دوسا در دندان
و گفته که من مایدم بر زبان مضمضه بر سر دو جانب زبان
او از این تریاق پس بعد از سه روز غلامی یافت از آن
علت و نافع است از برای صرع در چشم و تلک میکند بصر
چشم را چون باشد دختر آن در چشم چکاند و دود مندر
از برای صرع در دماغ رویه و پلوی و سینه و دندانها
بیا شامند باار العسل و نافع مواد است از آن جلا

کاف شش و گاهی اکتال کرده میشود بان تعصب قبح
بشش پس منع میکند عود آب را بچشم و مانع جدو افت
ست چشم و نافع است از بر آفت آلوده آفتاب آن
بر بارتنگ و رب عصی الرعد و از برای ریح و جود
جاء آن از برای یرقان و تصفیه رنگ روغن
بسر افکار رویه را و زایل میگردد لعل مفصل را
هنده غروب مثانه و امراض امعاء است و نافع است
برای معض امعاء که درون بان و نافع است از
وام مثانه و امعاء و روح این اعضا و از برای اورام
مال و اورا و فصول کلیه و مثانه میکند و قوی میکند
غیب را و طاهر کرده میشود بان بفضیب پس حرکت
دری غوت باه را و شیخ گفته که حکایت کرد مرا کسیکه
یت و طلیت او ضعیف شده بود و او کرده بودم او را
لیدن خلص اکبر و زکریا و در وقت جماعت گفت که
مکوت و او بر جاع بعد از فعلی یافت لندو عظیم و نافع
نمونه از برای اوجاع مفصل و تقرس و شش
از برای جمع نموم گزندگان و معلوم مشرب و فانی
برای حمایت عتیقه که با نادره لرز و سر بایا
لعل اورام است و اطلاق لطن میکند و سید اسفیل
عانی در ذخیره از محمد بن زکریا رازی حکایت کرد
داخل کرم و ترین تریاق نزد استعمال لاجور را
استعمال کردم از برای کسیکه صدراع غرض عتیق و
پس رفخ صدراع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال
را در آب مر با فلن که خربل است حال کردم و دادم
سکه که مالوس بودم از او پس در حال قافه آن که استعمال
ده میشود و این تریاق بعنوان آشامیدن با مال العسل
طاهر کردن و موطون و در بچشم کشیدن و استعمال کرده
ن تریاق از برای جدام باشی طیب و از برای استفا
الاعسل و از برای خفقان با آب را زایانه تازه و این
موجن تزکیه ذهن میکند و در میگرداند نسیان را و
نمونه میکند و با بجمه این تریاق دوائی است نظیر
بیشتر از شش ماه که از ساقن او گذشته باشد استعمال نماید
در وقت از ان از یک گرم تا یک مثقال و فوکش بخت

سال باقی است و صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در قرابا
قانون ذکر کرده بکیر در صافی سلیمه سیاه از قرنی از
هر یک یک دقیقه و نیم چند بستر فطر سالیون که آن
تخم کرفس کوهی است از هر یک یک بزرده مثقال تخم کرفس
دوا و قیبه بزرسیا سالیون یک مثقال قسط سفید تلخ
دار چینی و اقراص اقرو معما و میعه سائله اسارون در هر
شش مثقال نیون ده مثقال فلفل سفید دوازده
مثقال دار فلفل سبیل الطیب حماله زعفران از هر یک یک
مثقال اینون ده مثقال او دیه کوفته بنجیه با عسل کف
گرفته معجون سازند و در ظرف مناسب نگاه دارند و بعد
از شش ماه در وقت حاجت بکار برند و این نسخه سوز
و قرص اقرو معما و عسل بنده جزو است و مزاجش گرم است
در یک ربع و نیم و خشک است در دو ربع نیم و در نسخه
مرصانی و سبیل الطیب داخل نیست و در نسخه رجوع
سبیل الطیب مقدار پنج مثقال است و صنعت
تریاق کیر سبیل طیب بنسخه شیخ داود و الفاسک
چند بستر فطر سالیون از هر یک یک بزرده مثقال
تخم کرفس بتانی بوزن فطر سالیون و بعضی دوا و قیبه
گفته اند مرکه صافی و سلیمه سیاه از هر یک
چهارده مثقال نیون فلفل سفید اینون از هر یک
ده مثقال قسط سفید تلخ دار چینی اقراص اقرو معما
میعه سائله اسارون از هر یک شش مثقال حماله زعفران
دار فلفل از هر یک چهار مثقال بزرسیا سالیون یک مثقال
سبیل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل دوازده
مثقال است و بعضی اینون را حذف کرده اند شیخ داود
گفته که نزد من حذف اینون صواب نیست و لیکن او را
آنست که چهار مثقال شد میفرماند که چهار مثقال اینون حفظ
ترکیب این معجون نمونند و دیگر واجب است که در مثال
باشد مگر در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که او بلیطیه
دار و پس هر چند اینون در ان کمتر باشد بهتر است اما او را
آن است که در ان نسخه نباشد اما از آنکه شیخ داود گفته
که شیخ رئیس بر طیار افزوده و لیکن را معلوم نشده
که از کدام کتاب شیخ نقل کرده این است خود مهند

شش مثقال مرز و ایریدنا سفته کرباسه شمع مرز و
قرص از شش مقرر من طباشیر سفید زرب درون حفر
همین نسخه همین سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص
عنبر اشنب از هر یک یک مثقال یا قوت رمانی طاهر حلال
لقوه محلول از هر یک نیم مثقال + اقراص اقرو معما
در سه طیاره آنکه بعضی گفته اند که اقرو بفتح همزه و ضم قاف
و سکون رای جمله و ضم قاف ثانی و سکون و از بعضی
است لغت یونانی و اما بعضی نقل است یعنی اقراص سفل زعفران
و در یک نسخه قانون اقراص او را بجمه بنظر سید و نسخه
دیگر او را معمود در نسخه از تذکره اقراص اندر معما
شده و در اکثر نسخا اقراص اقرو معما مطور است و
مشهور است و صنعت آن بنسخه شیخ رئیس بکیر در حماله
دار ششعان قسط سفید تلخ تصعب الذریه و فلفل فلفل
ناخواه از هر یک سه مثقال دار چینی مصطفی رومی
زعفران از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سبیل الطیب
سازج هند سه از هر یک شش مثقال مرصانی شش مثقال
کوفته بنجیه با شراب ریحانی یا غیر آن از مایعات
مناسب سرشته اقراص سازند هر قرص نیم مثقال و در
سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو
و مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است
در آخر درجه دوم + اقراص اقرو معما بنسخه شیخ داود
گفته که بعضی اقراص زعفران است که این اقراص نافع
از برای خفقان و ضعف معده و کبر و مصلح گفته
اورام باطنی و غیره را دور میکند و صنعت آن سبیل الطیب
سازج هند از هر یک هفت مثقال دار چینی زعفران
از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماله زعفران
فلفل سفید و فلفل از هر یک سه مثقال تصعب الذریه
ناخواه از هر یک نیم مثقال کوفته بنجیه با شراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر قرص یک مثقال و در
سایه خشک نمایند صنعت این قرص بنسخه این جزو
در سمنان الادویه حماله قسط تلخ فلفل سفید
دار ششعان تصعب الذریه و فلفل فلفل ناخواه
از هر یک سه مثقال کوفته بنجیه مثلث سرشته اقراص

ساخته در سا خشک نمایند در ظرف آب گینه بجا دارند
میفرمایند که طعن نقیر آن است که این نسخه را این جزایه
نسخه رشخ رئیس ذکر کرده ولیکن از کتاب باقی اجزای
نسخه رشخ رئیس ترک شده است حرف در همین فصل
مذکور خواهد شد + تریاق کبیر سبب بختیاری نامیده میشود
این را با سبب و مصلحت است آن که اهل از جمله ادویه عودیه
آن است و بعضی گفته اند که بختیاری زبان یونانی بمعنی
هیئت السد تعالی و فادیر لاکبر است شیخ رئیس گفته
که این ترکیب از طبایع فرس است و خاص شتران
طبایع فرس از آن برقع را و نیز در کتب این افعال
عجیب و خاص غریبه است و گفته که من ندیدم از آن
اثری که کثیر ذکر کنند و استر فاسه لسان و اما طبایع
گفته اند که تریاق کبیر سبب بختیاری نام است از بختیاری
و امراض بارده سوداویه و بلغمیه و فلفله و صرع و سکه و لقوه
و سواس و خجست نفس و از برای سبب خنجر و نوش و سوس
و شیر که در باطن منجمد شده باشد و از برای سبب صلا و
شقیقه و سیان و بالی و بروت و دماغ و عشه و خفقا
و حفظ جنین میکند و نافع از برای منع و اسقاط و ادولع
رحم و ریاح آن و از برای سبب تقطیل لول و از برای سبب فاک
زبان و دودار و دم و براسه و ادولع بارده و فرسته و آشامید
میشود و از برای سبب هر مرضی با آنچه لائق آن مرض باشد پس
از برای سبب برودید در آب خیارشور و بعضی گفته اند که
در خمر نفع است و از برای سبب سدا و باطنی با مار الاصول
و از برای ادولع رحم با آب بلخ و انیسون و از برای سبب ادولع
اعالی بدن با آب مرزنجوش با مار الاصول و از برای سبب
اطفال باروغن نقشه این بود آنچه طبایع کفستیم
اندر شیخ رئیس گوید که نزد من این دوا متوش غیر
الترکیب است و حرق خون و اخلاط و کواهی دارد
در قوای دوا و حکایت از برای سبب آن ذکر کرده اند + صنعت
آن نسخه رشخ رئیس در قرابادین قانون مشکبندی
خالص کافور صیور سبب عین استنباب از برای سبب دودوم
مروارید با صنعت زعفران از برای سبب ده درم ورق طلا
محمولی ورق نقره محمول با برای سبب نیم درم جاما حرق

فرغون ایشان بطبی استند تخم کرس تخم سداب کرس
گو سبب کبریت زرد حرق سفید کلسه سودا کونی مارچوبه
یعنی بلون رخ سفید یعنی اصل حرق ابيض با میان طری
حب ملب عود و بلسان هزار چشان سندان از برای سبب
دودوم فلاح از غرسان ح هندس جوز و از برای سبب
بر حیرت کرس از برای سبب درم زرب مصطک زنج کشک
شونیز سرکین رود باه سج کبر از برای سبب نیم درم ابرشیم خام
مقرض تخم شبت یا سنج شبت زرد باد در رخ غفر
زنجبیل خطبایا لسان العصاره فربنگ سبب وافر قرقا
سبب حرق فقر الیود و غر بزر قلو نا از برای سبب چهار درم
قرنفل سنبل الطیب اسارون قسط تلخ سفید تلخ سیاه
قافله کبار پر سیاوشان از برای سبب شبت درم لباسر
ایر سا از برای سبب دودوم فلاح یا بس بیت درم عود
نیم درم تخم رازیانه زود فاسه خشک از برای سبب ده درم
فار سبب صغر خوزی از برای سبب چهار درم با و در و خور
نیم بوسیده در دیوار بار یونند پیچینه از برای سبب درم
قرنفل سفید فلفل سیاه افیون زرا و نذو طویل و از فلفل
زرا و نذو جرح بزر البیض سفید از برای سبب بیت درم
جوز هندس دودوم و چهار دانگ درم بهار میدیو
سج کاسه خشک بلوم الجوس حبه عصاره ایرست
و از شیشان قیوم از برای سبب مقدار یک درم انجذان سیاه
چهار درم و ربع اکل الملک چهار درم و چهار دانگ
درم قسط الفول انگشت زرد پیچینه اصلان صفر کشت
حلیت طبیب جا و شیر سبب کینج از برای سبب دودوم خاک چهار
راه چهار درم پس شیخ رئیس گفته که آنچه ملاحظه از
ادویه که داخل کرده شده در شلیتا در کتاب قرابادین
اصول جمیع زیاده بر آنچه در نسخه مذکور است این ادویه
زرب سفید سفید از برای سبب دودوم سنج خیر سبب آل
چهار درم گل حناد و درم فربنگ که آن قرنفل بستانی
است چهار درم قرمانیک درم ریونند پیچینه بلسان
عود بلسان حب الاس مصری گل سنج گل ختموم عود و
حلیت متین از برای سبب درم خیر لور درم حب لسان
منقشر چهار درم طبایع سفید کبریت تخم کثوث کبریت

سودا اسرم خجست افرید جوز اصل مرکب مناث بغداد
مرامور سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
نمک طبریز نمک طعام یعنی سبب سبب سبب سبب سبب
عصاره اصل السوس عصاره فاقه از برای سبب درم
پوست زرد سیردن اترج خشک کرده عود فادانیا از برای
چهار درم کوردان بخور درم قضا طیس شبت درم قضا
و آن متب جلی است مغز بادام تلخ منقشر از برای سبب
درم ادویه خشک را کوفته بخت عصاره و صمغ و
لبس آب جدیسیانیده حل سازند و مجموع را بر بلبل
منقشر سبب درم ادویه معجون سازند و در کره اخضر
یا چینی بجا دارند و بعد از سبب شبت شبت شبت شبت
مثل نخودی با آب نیگرم صنعت آن نسخه دیگر که شیخ
رئیس در قرابادین قانون گفته و گفته که نسخه سبب
کبریت خشک بتنی خالص جید دودوم مروارید با صنعت
ده درم ذهب سنجول فخته سنجول از برای سبب نیم درم
چهار درم زرب نیم درم ابرشیم حرق یا مقرض غیر حرق
چهار درم سنج سوس اسما بخونی یک درم مصطک رودی
نیم درم ساذج هندس ده درم حب بلسان نیم
لباسه یک درم فلاح ده عدد عیدان سبب سیاه از برای
سبب زرب سفید زنجبیل سنج شبت از برای سبب چهار درم
قسط سفید تلخ سبب درم جوز باده درم خند بید شده درم
افریون یک درم فلاح از خرده درم تخم شبت خطبایا با
لسان العصاره از برای سبب چهار درم قافله شبت درم تخم رازیانه
شبت زرنج کشک آن نیم درم ایشان بطری اخضر تخم کرس
تخم سداب شبت کبریت زرد از برای سبب درم عیدان پر سیا
شان شبت درم نمک چهار درم شونیز نیم درم صغر فارسی
چهار درم فوشندرم با و در و سبب درم سبب کونی گاو کوی
دودوم انون تخم جبریده درم اهل چهار درم فلفل سیاه
بزر البیض سفید از برای سبب بیت درم عاقر قرقا چهار درم
بیت درم زرا و نذو طویل بیت درم زرا و نذو
چهار درم خاک چهار راه یک درم ریونند پیچینه سفید
تخم زعفران درم سبب هندس چهار درم منقشر تخم
خیار چهار درم و یک دانگ درم فقر الیود چهار درم

کافور خبیث سیاه خرق سفید خرق سیاه سدر کوفی میوه سابه
 میران غنی تخم لیمون از هر یک دو درم در آب شکران
 صلیح الصخره شعر الغول تخم کاسنه کشت از غشت از
 یک دو درم عود بلسان حب بلسان از هر یک یک
 از کوس مار الشوک از هر یک یک درم حب الحلب
 یک درم سفید سفید که آن خردل سفید است دو درم
 عقده اے کاسه که در دیوار بوسیده باشد هفت درم
 گین رود باه نیدرم پوست تخم کبر خیدرم هزار چنان
 سفیدان از هر یک چهار درم ادویه بلسان را کوفته
 بخته و آنکه خیسایید بے باشد در شراب ریختی خیسایید
 لسان از نذر مخمور را با عسل صفتی همچون سازند و در
 بنر لباد را بطرف چینه گاه دارند و بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت متعارف خود بے با مبطوح بخت
 تخم کاسنه در نسخه دیگر پوست تخم رازیانه بدل تخم
 کاسنه است و تخم کرفس و سوسود که در شود آن مقدار
 را که کند فی باب شاد بخت و یا آب مرزنجوش تازه یا آب
 برگ چند در صفت شلتیان به نسخه کامل الصناعته گیرند
 شکستنی دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا
 درق نقره از هر یک نیدرم زرنج حب بلسان از هر یک
 نیدرم ابریشم مقرر چهار درم زعفران ده درم قفل
 سنبل الطیب از هر یک هشت درم ایر سایک در حمام
 دو درم مصطکه درم دلق سازد هندی از هر یک
 ده درم بسا سه یک درم فلاح بیت عدو قفل سفید
 زنجبیل پنج شبت از هر یک چهار درم قسط طخ مرصانی
 از هر یک هشت درم جوز بواجید ستر از هر یک ده درم
 فیون در درم قفل از خر تخم غنیمت خطیانی شکفته
 لسان الصغیر از هر یک چهار درم حب پر سیاوشان
 قافله هزار اسفند از هر یک هشت درم نمک هندیه
 صقر فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زوفا که
 از هر یک شش درم زنج سیاه شونیز از هر یک نیم درم
 اشتان بخت اخضر تخم سداب تخم کرفس اشنة کبریت
 از هر یک دو درم سرکین بزکوه بے باد آورده از هر
 یک هشت درم قفل سیاه دار قفل بزر البوم سفید

فیون از هر یک هشت درم زرا نذر بخت چهار درم
 ریون چینه هفت درم زرد روده درم بر قطب سابه
 خرق از هر یک چهار درم و دودانگ قفر البوم چهار درم
 کافور صیور خرق سیاه خرق سفید سدر کوفی
 سائله بامیران چینه تخم لیمون از هر یک دو درم عود
 صغیر برگ پر سیاوشان از هر یک تخم کاسنی کشت غشت
 از هر یک ده درم حب الحلب دو درم مار السوسن الشوک
 از هر یک هشت درم عقده های کاه بوسیده دیوار
 هفت درم سرکین سرکین بامیران درم بیت کبریت
 هزار چنان سینه آن از هر یک چهار درم جزا کوفته
 با سدر و زنجبیل و ادویه شل قسطی چنان سازند و در
 شش ماه استعمال نمایند شربت متعارف خود بے
 شلتیان به نسخه کامل الصناعته گیرند
 از هر یک این معجون ذکر کرده آورده و گفته که قطران
 در گوش و بینی با آب مرزنجوش نافع است از بر
 صرع و صفت آن مشک جتنی غیر شرب کافور و سوسود
 هاما حرم فیون اشتان بختی اشنة تخم سداب حرم
 القبر جلیه کبریت احمر کبریت اخضر خرق سیاه غنی سدر کوفی
 عود بلیون حرم سفید بامیران حرم حب الحلب هزار چنان
 اسفندان صوز مند شعر الغول شکست زرد گشت
 برگشت حلیت طیب سلک بخت جاد شیر قفل ریون چینه
 حب بلسان عود بلسان حب الاس مصری مخموم مشک
 حرم داؤد حلیت شنت کشوت کبر بامور و اسفند
 حقت آفریز جوز اهل مغاث بغداد مرما جوز همین سفید
 از هر یک ده درم مروارید ناسفته زعفران قفل از خر
 تخم رازیانه زوفا کاسه بلسان از هر یک ده درم زنجبیل
 سیم مسحوق زرین گیاه زنج اساکه شونیز خرق و الحلب
 پوست تخم کبر سیاه عود فارسی از هر یک نیم درم ابریشم
 خام مقرر تخم غنیمت اصل شبت زرنباد درم عود غفر
 زنجبیل خطیانی درم لسان الصغیر نمک هندیه
 عاقور حالب فقر البهود بزر قطنو صقر فارسی
 صقر خوزی خاک چهار راه پنج خیر سدر خ
 فرخ شک حب البان قشیر پوست زرا نذر +

خشک کرده فادانیا از هر یک چهار درم قفل
 سنبل الطیب سارون قفل تخم پر سیاوشان قافله
 از هر یک هشت درم بسا سه ایر سافل بید پوست
 پنج کاسنی موم المومس جده عصاره ایر ساد و اشتان
 قرونا طباشیر سفید از هر یک یک درم فلاح بلسان
 قفل سفید قفل سیاه و قفل فیون زرا نذر و قفل
 زرا نذر حرج بزر البوم سفید از هر یک هشت درم
 باد آورده عقده های کاه بوسیده که در دیوار باشد
 جیق جلیه مغز باوام تخم قشیر از هر یک هشت درم زرا
 سیاه چهار درم درم درم لکلیل المنک چهار درم
 چهار دانگ درم خیر لیمون سح از شنه نمک طرز
 نمک طعام دو قطنو سالیون رب السوس عصاره فاد
 از هر یک یک درم کوردان بخیدرم حرم قطنو طیس شدریم
 ادویه را خشک را کوفته بخت و فمومع را در طلا و خنجر
 و حلو که با سه درم ادویه عسل صفتی بسترند و در غلظت
 چینی باز جانی نگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار خود
 با آب گرم استعمال نمایند + اخلاط شلتیان به نسخه این جزا
 صاحب نملج لا ادویه صفت آن مشک خالص
 جاما عود بلسان از هر یک اشتان اخضر بخت کرفس
 تخم سداب کبریت زرد سرکین کاد و دیاسکین بزکوه
 کافور خرق سفید خرق سیاه سائله بامیران چینه
 تخم لیمون اصل صفر پوست تخم کاسنی حب الحلب
 خردل سفید از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران
 سازد هندیه دلق سلک سیاه غیر قشیر جوز بواجید ستر
 قفل از خر تخم جریز در و از هر یک سوده زرد سوده زرا
 سوده سیم زرنج حب بلسان زنج کفشکان شونیز سیم
 رود باه پوست تخم کبر از هر یک نیدرم ابریشم خام خرق غفر
 قفل سفید زنجبیل پنج شبت تخم غنیمت خطیانی شکفته
 لسان الصغیر نمک هندیه صقر فارسی عاقور حرم
 بنق هندیه زرا نذر حرج اسفند فقر البهود زرا
 چنان از هر یک چهار درم قفل سنبل الطیب قسط
 تخم حرم حب پر سیاوشان قافله از هر یک هشت
 درم اصل السوس آسان کوسنه که ایر ساد است

بسیار خاک چهارراه مارالشوک از هر یک یک درم
سه درم نقاح نیست عدد و تخم رازبانه روغن خشک
از هر یک شش درم قلع سیاه دار قلع بزرگ سفید
زرد و زیتون از هر یک بیست درم انیون بیست درم کلین
الملک چهار درم و نیم زیتون ناسد محرق از هر یک دو درم
وانگ ادویه خشک را کوفته بختی و انچه خیسایندی باشد
در مثلث بخیسانند و حل سازند و مجموع را با سه وزن
ادویه غسل مصفای معجون سازند و بعد از شش ماه
مقدار خود سه با آب بادیان یا آب طبعی پنج کفن
بیاثامند و تریاق کبیر مسکه تریاق غرضه این تریاق
تالیف حکیم است که باسم آن معروف شده و این تریاق
خلیفه و قائم مقام تریاق فاروق است و یوحنا گفته
که این تریاق نافع است از براسه گزیدن تیج جانوران
سگ و دوا و اسب غلیظه اشتداد و جلع کبر و اشتداد طحال
و صرع و جنون و خفقان و لقوه و فالج و اگر بچه در شکم
نادر مرده باشد با شکل زاید چون بمشغال ازین تریاق
فرود و آسان زاید و جمع امراض بارده سوداویه
و بلغمیه را منفعیت دارد و صنعت آن نسخه شیخ رئیس که
قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند حمام که صاف باشد
هفته ماذن بند سه لک منقوش منقول عصاره مایه
قرنفل ریوندر چینی طین قهویا قسط سفید تلخ خطیانا و
اکی از هر یک دوازده مثقال نقاح از خر عصاره هیوفا
قسطیاس بنیو عصاره لیمه التیس مثل ازرق از هر یک
هشت مثقال عاقر قرحا دار چینی تخم رازبانه کبریت زرد
تخم شبت کبد مالکی اسارون قرده ماه افریون انیون
نارگون اقلیون که سبل رو است نقاح کرم در دو غل
یعنی گل خرز هر هوانیون نواز هر یک شش مثقال زعفران
سی و شش مثقال فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوبی است
دو قو و آن تخم جز را قلیطی است و زرم قوی دو قو و خمس
جزری است از هر یک سه مثقال و در نسخه دیگر نقاح
سبل اقلیطی از هر یک سه مثقال داخل است کثیر سفید
تخم خشخاش سفید قلع سیاه از هر یک سی مثقال اسرار
غیض اصل حوسن اسما بخوبی پانزده مثقال لبان سبز زرد

سفید از هر یک بیست و شش مثقال سلیمه رسا و تخم
منزوع الاقاع اقراص اندر و خوردن و خوردن
از هر یک شش مثقال تخم سداب بمشغال حساب تیج منقش
منقش از حب از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست
چهار مثقال نقاح مرد چهار مثقال و نیم عصاره ارطوا و
وارطاما سیانیر برنجاسف است که از اقیصوم هر گون
پوست پنج کاسنی از هر یک بیست مثقال برگ ازرق
سینره مثقال صمغ را نیم کوفته در شراب صافی
جید الجوه که آنرا شراب اصل نامند یا جوه یا
مثلث یا سینه زریب و غسل بخیسانند و حل سازند
و باقی ادویه را کوفته بختی بآن داخل کرده مجموع را
با غسل مصفای سه وزن ادویه معجون سازند و در نظری
چنانکه در تریاق فاروق ذکر شد نگاه دارند بعد از شش
ماه تمام استعمال نمایند به دستور استعمال تریاق کبیر
و بعضی از اطباء قدر سه اشق درین تریاق داخل
کرده اند و راسه قوی است که اشق نباید داخل شود
بجست آنکه مضرت بعد و این نسخه شیخ رئیس
سوا غسل شراب و اشق که بعضی اطباء داخل کرده اند
به پنجاه و یک جز و است مفرد یک جز و اقراص اندر و خوردن
و وزن مجموع پانصد و هفتاد و هفت مثقال و نیم است
و زرش گرم است در اول در درجه دوم و خشک است
و از خر درجه دوم و یوحنا بن سراجون و اکثر متاخرین
ادویه که درین نسخه بوزن شش مثقال است بوزن
سه مثقال و باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعضی
در درجه در دباخته آورده اند و انیون و خود
از خر که لبان امین و تخم بادیان و کبریت زرد
تخم شبت و کبد مالکی و اسارون و قرومانا و گلخ
و ایرسایین دوازده دوا داخل کرده نسخه صاحب
اختیارات در اوزان مثل نسخه یوحنا است و از ادویه
نسخه مذکور از شیخ رئیس از خر که و کبد مالکی نقاح کرم
و در دو غل و انیون و دوزعفران و فطر اسالیون
دو قو و لبان و ایرسار و افریون و نقاح سبل
اقلیطه داخل ندارد و بجای انیون اقلیطه و تخم کز

براد و نیمه شش رخیس افزوده و نسخه محمود بن ابیاس
شیرازی در اوزان موافق نسخه یوحنا است
و از ادویه نسخه شیخ رئیس از خر که و انیون و خود
کبد مالکی و قلع سبل اقلیطی انیون و ایرسار و لبان
داخل ندارد و بجای نقاح سبل اقلیطی انیون و بجای
دو قو و دباخته و بجای ریوندر چینی دار چینی ذکر کرده
و گفته که صمغ را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را
کوفته بختی بسته وزن مجموع ادویه غسل مصفای سازند
و در ظرف صافی نگاه دارند و بعد از شش ماه تمام استعمال
نمایند شربت از آن تا یک مثقال بحسب حاجت کاف
تریاق غرضه به نسخه دیگر شیخ رئیس در قرابادین قانون
ذکر کرده حمام که صافی صافی از هر یک پنج ادویه عاقر قرحا و
و نیم از خر که چهار ادویه لیمه التیس از خر که نیم سلیمه
دوازده ادویه و نیم قوی نیم ادویه زعفران دوازده
ادویه فطر اسالیون یک ادویه و در درم ایرسار و ادویه
و نیم تخم رازبانه مثل ازرق از هر یک چهار درم و نیم لبان
نه ادویه کثیره ادویه عصاره هیوفا قسطیاس کبر عصاره
لیمه التیس سه ادویه حب اترج منقش یک مثقال تخم
شبت کبد مالکی عیدان صفر صفر و قو صفر از ابغاری
رزد و جوهر گونید از هر یک دو مثقال بزرگ سفید یک غل
تخم خشخاش و در غل سبل الطیب نه ادویه سداب خشک
یک ادویه دو درم سماق سه ادویه اسارون انیون
قرده ماه از هر یک چهار ادویه انیون دوازده و یک درم
افریون دوازده و نیم قلع یک ادویه و نیم درق
گلخ چهار ادویه ساون سبک حب بلسان از هر یک
ادویه غسل ملاد دوازده و نیم لک منقش پنج ادویه دار صفر
چهار ادویه و دوازده سبل الطیب اقلیطه نه ادویه کبریت زرد
چهار ادویه عصاره مایه غاخالص ریوندر چینی قسط سفید
نسخ از هر یک چهار مثقال برگ اترج پنج مثقال مثقال
اندر و خوردن سه مثقال روغن بلسان هفت مثقال
عصاره قیصوم یک غل خولجان هفت ادویه خشخاش
ادویه قلع پنج ادویه غسل مصفای بقدر کفایت به دستور
معمول مرتب نمایند این تریاق خلیفه و ناب مناب

ترباق فاروق و در مجمع منافع و همه امور مثل آن است
قرص اندر و خوردن مستعمل در ترباق غرضه شیخ داود
لفظی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب ترباق
وق است و واقع میشود در ترباقات و معاصین
نافع است از برای دسواس و قلق و صداع و مار و کیم و
گفته که تالیف اس قرص را باسم پادشاه عصر خود اندر
وردن ملک نامیده و لهذا این قرص را قرص اندر
وردن ملک خوانند و جزو اعظم ترباق غره و معاصین
بار است و این قرص مقوی و دماغ و جگر است و در آن
ترباقیت قوی است و جمیع علل بارده اعضا
تیه نافع است صنعت آن به شیخ رئیس ابوال
سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند با بونه سرخ و با بونه
سفید سماق انیسون مرکب صافی از هر یک یک گرم سارون
بست درم آشفته قصد از بره عود بلسان از انشا
تیه نافع شراب اصلی صافی جید الجوهیر یا جمهر یا
بند زب و عمل مصطفی یا شلتک بشیرند و سه روز
از روز دهر روز صبح و شام از هر یک نیم زنده اگر خشک
ده باشد یک از شربت آب کدو را داخل کنند پس روز
از قرص سازند هر فرسخ بوزن یک مثقال و در سایه
ملک کنند و شیخ داود آشفته در اصل نسخه داخل
که در نسخه دیگر گفته آشفته مصطفی بوزن با بونه
الاست و با کویست بدخل کردن این ادویه در نسخه
نسخ با بونه سفید سماق انیسون مرصافی از هر یک
درم سارون بست درم آشفته قصد از بره عود بلسان
هر یک سه درم است و در اکثر نسخ قانون وزن نامی
است و است و قوت این ترباق اقراص تا دو سال
بماند ترباق کبیر از صنعت شیخ ابوعلی است که
از نیکویند صاحب ذخیره سید تعلیل گفته که من این
ترباق را ساختم و از نمودم فایده بسیار مشاهده کردم
ت در ده باب از زمانه که در دفع ضرر بودم و کند در
دفع بیماری کبار مساک است صنعت آن به شیخ
یا صاحب بلسان مرکب صافی عود بلسان نیم گرم
با در بخوبی نیم گرم خشک زر بناد در و نیم گرم عرقی از

سرم کیمیا درم مشک خالص عنبر شنب از هر یک مثقال و وزن
سیاخی نیم مثقال عود هندو زر بناد نیم مثقال نیم گرم
لسان العصاره نیم مثقال حب القلقل از هر یک دو درم قسط
دار چینی و نیم گرم زعفران نار دین افیون افستین از هر یک
دو درم نو مو فطر اسالیون از هر یک دو درم و نیم کافور
خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بختیه چنانکه رسک است
باعسل بسپارند و بعد از ششماه شربت نیم مثقال و ترباق
صغیر شیخ رئیس رحم صنعت آن حب بلسان قسط نیم
مرحطیان دار چینی فلفل سفید عود هندو فطر اسالیون
از هر یک یک مثقال خالص شلتک یک جز و چند بدست
ربع جز و نیم بدستور با عسل بسپارند و استعمال نمایند
ترباق اعظم که حکیم میر محمد مومن در مقابل ترباق کبیر
شیخ رئیس تالیف نموده و گفته آنچه از ادویه مشتبه که در
ماهیت آنها اختلاف شده بدل کردم و در نسخه العبد
داخل نمودم و بدل قرص نفی قرص حلال داخل کردم
چه صریح نموده اند که بحکم باعث فساد ترباق و حرمت
لحم نفی در شبیه است و چون جدو در در همه ابواب بهتر
از آن است و فادیه هر چند که عبارت از حجر السج باشد
در جمیع خواص اولی از آن دفیروزه و نارخیل بکار و در
سموم اقوی است لهذا اقراص حلال را از اجزای زبور
ترتیب دادم و بدین صفت جدو را خطائی اعلا یازد
مثقال فادیه هر چهارده مثقال نارخیل بحر سه
مثقال فیروزه ششپور سه دو مثقال که مجموع ترکیب
سی مثقال باشد و عدد ادویه چهار شلتک بسپارند
و قرص اندر و خوردن باین نسخه ترکیب دادم و آشفته
قصب الذریره سارون عود بلسان جعه سلخه
مصطفی نیم مثقال که فواست از هر یک نیم مثقال و نیم قسط
افخر زعفران از هر یک مثقال دار چینی حاکم مرصافی
شش مثقال قحوان نیم مثقال سنبل الطیب چهار مثقال
یا شلتک قرص سازند و مجموع این ترکیب حمل و نیم مثقال
است عدد ادویه پانزده و قرص اسفیل باین صنعت ترباق
دادم و بیاز غصیل نیم مثقال و در جدار و در
بجز و با شلتک شربت اقراص سازند اما ادویه غیر شربت فلفل

افیون خشک که قرص اندر و خوردن از هر یک و چهار
مثقال قرص اسفیل حمل و شش مثقال قرص حلال و نیم مثقال
گل شیخ زر الشکر سه است اسقور دیون نیم مثقال آسمان
قارلقون سفید رگیا سوس دار چینی از هر یک و از و شش
از زعفران ربون صینی اسقور دیون قسط نیم مثقال و در فلفل
مشکل آشفته که در قسطاف از فطر اسالیون صمغ البطم
سنبل الطیب جعه حب الغار از هر یک شش مثقال سنبل
سیسالیوس مقشر حرت نامخواه نار دین سافج خطیان
رازیانه و صمغ عربی قرومانا انیسون فو که نیم مثقال
مو که ریشه دالا است اقا قیاسی نیم مثقال عود مصطفی از هر یک
چهار مثقال نیم گرم دو قوت قسط ازرق جاو غیر قسطور
دقیق زر اندر و نیم مثقال از هر یک دو مثقال ادویه که در
داخل ترکیب نمود با در بخوبی بدل بلفافیل سارون بدل
فرسیون بوزن از چهار مثقال بدل کادریوس سنبل
چهار مثقال بدل کافور سوس دغستانی بدل طبع مجوم
توفیر یا پس بدل جاما سعد بدل حب بلسان نیم مثقال
بدل هو قارلقون شش یا بدل قسط سحر حرق و اما ادویه
بدل اورا و قوی دانسته داخل نمودم زیرا که مانی بدل
تلفیل سفید روغن ترب بدل روغن بلسان زر چند
تو قابل زر کرفس حاشا بدل افیتون عصاره قیل که در
بیلان ادویه نامند بدل عصاره الحیه البتیس بومیامی بدل
نقر صمغ کوی که طبعیت طبعیت بدل چند در و نیم مثقال
بدل سور بخان زر آوند در ج بدل اشق زر بناد بدل
عود بلسان مجموع ادویه با قرص نه قسطاد و وزن آن
یا قسط و شش مثقال است و اما طریقی ساختن آن
آنست که عسل کف گرفته بقدر دوزن ادویه با دوزن
مثلت بقوام آورند و صمغ و افیون را در شلتک حاکم و با
بشیرند تا چهل روز صبح و شام بر سر خاکستر گرم گذاشته تا
هر روز بر نیم زنده و چون بقوام بلند شود و توانا بر نیم
بجست رقت قوام بقدر احتیاج آب انگور بر سر خاکستر گرم
بخورد و ادویه پس در ظرفی کرده تا نه ماه اقل از آن
نبار کشود و استعمال آن بعد از یک سال جائز است و اگر
ادویه عسل کف گرفته سرشته شلتک زار برون قوام دهند

اضافه نمایند در وقت محتاج بادغال آب انگور جهت
ترقیق قوام بخوابد شد + اما طریقی استعمال آن بدین
ترتیب کبیر باید در هر موصی با ادویه موافق آن باشد
بهتر است و البته دوائی نیز اثر از آن ظاهر میگردد و نوشته
که این ترکیب در جمیع امراض که در سیرج الاثر تر از ترایق
قدماست و در دفع غم بیش مجرب است بخلات زبان
معروف و در امراض متضاده به تجربه رسیده و در دفع غم
انفی و هوام و موم بنانی و سکنه و سگ دیوانه گزیده
عجیب الاثر است و قدرش را از یکدنگ تا یک مثقال است
با ادویه مناسبه و ضاد آن بر موضع گزیده هوام را
دفع الم آن دافع ورم عضو و انتشار سموم است
بسیار اعضا و ترایق الاسنان در دندان که از رطوبت
بود و در خنق نزلات در حلق و سینه باشد نافع
است و فایده دهد هرگاه قدری بر دندان در دندان
بگذرانند در نقطه در دساکن کند + صنعت آن چندین
صفت لفل زنجبیل میوه سالک افیون از هر یک جزو
هر مساجد و چنانکه رسم است کوفته بخیته با عسل بسپارند
و به گام حاجت مقدار بخورند و نیز بر دندان
گذرانند ترایق انفع دافع مضرت جمیع زهرها است
و قوی و فایده و لطف و استرحا و اختلاف اخلاط بر
او و ارام حاسه و اوجاع معده را نافع و چشم را روشن
کند و مقوی باه و مفت و حصاة در سرداوی را
نیکیو باشد صنعت آن لفل سفید و زنجبیل و فلفل
هر یک ده ورم افیون حب الفار از هر یک هفتدهم
خطبیا ناروی فرفیون عاقر قرحا از هر یک دو ورم
جندبید ستریک ورم کوفته بخیته بر دغن بلسان چرب
نموده با سکه وزن ادویه مجموع عسل مصفوی مجون سازند
و در جوینند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت
ازین ترایق بوزن یک دانگ مثقال است
ترایق اعضا سگ دیوانه گزیده را نافع بود و مقول
از خلاصه التراب و از مخته عات صبا آن صنعت آن
جندبید ستریک ستریک ستریک ستریک ستریک ستریک
زنجبیل گزیده پیزایه سگ پیزایه آهوسرطان محرق

قرنفل و ارچینه مشک از هر یک دو ورم و خطبیا ناروی
سگ دیوانه از هر یک شش جزو زعفران یکدنگ نیم
افیون عشر حله زنجبیل دست و پا انداخته برین باشد
متشتر مقابل وزن آن خاک لانه حسن که دو ورم بر مجموع
از برای رابا باشد و افیون و قرنفل و زعفران و در آخر
و جندبید ستریک بگوید و نرم بنزد و خاک لانه حسن کند
در آب حل کرده یک شنبلیله بگذرانند تا نه نشین گردد و در
صاف آن کوفته ادویه را با آن نمیزد پس سیاه باشد
و کھنک و لفل و مشک را با هم بگویند و نرم بنزد و
با آن بسپارند آگاه پیزایه و سرطان محرق و جگر سگ
و خطبیا ناروی و چشم سرطان را با هم بگویند و نرم بنزد و آب
نذکور بسپارند پس حله را با هم و در حق نیکیو با لانه حله
خشک نموده باز بگویند و با خون زمار خور بسپارند و
ساخته در ساینه خشک نمایند شربت یک مثقال افیون
یا آب یا شیر تازه گاوی و شیده یا تمهید و در حله با
که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال
نمایند + و نیز از حله مر کباتی که اصل و عمود در اینها
افیون است لقاغه مصنوعه و لقاغه منوره است لقاغه
مصنوعه مفید است از برای صدمه حادث از زرد
چون دایم بپزند آن را + صنعت آن افیون زعفران
افریون مشک ترکی با آب مرزنجوش شسته بشکل لقاغه
ساخته دایم بپزند و غرض این لقاغه تمهید و تسکین است
و اگر بر زنجبیل بحسب حال و در فرج جندبید اضافه نمایند
است لقاغه منومه متعل در سرفه و در و الام صنعت آن
پنجه ابن نوح قمری افیون پوست نجی بیرون آرد و
زعفران صمغ عربی از مجموع لقاغه ساخته دایم بپزند
لقاغه منومه محمد بن زکریا + صنعت آن میوه سالک افیون
پوست نجی لقاغه زعفران از مجموع لقاغه ساخته دایم
بپزند که خواب می آرد و ممکن الالم است + لقاغه
منومه ابن زهر + صنعت آن افیون جوز نامل پوست نجی
لقاغه زعفران شلیم مر صافی اقوان صمغ عربی آرد و
از هر یک جزو کوفته بخیته باب نیلوفر سرشته
لقاغه ساخته دایم بپزند که خواب می آرد و تمیز و

حار نافع جهت در دفع فصل بار و اما در مقام حال
یاد و بارده استعمال می توان کرد + صنعت آن لبان قمر
و مرزنجوش کافور اکلیل الملک از هر یک مثقال
خونچان شیاف مائنا معاش بعد از آرد و جو از هر یک
نجی مثقال پوست نجی لقاغه زعفران افیون از هر یک
و در مثقال کوفته بخیته باب برگ خاسر سرشته اقوان
جوارش طباشیر انیونی تپ و اسهال صفا در لقاغه
و شنبلیله پاشاند + صنعت آن طباشیر سفید حب الا
گل سرخ از هر یک ورم تخم حاض صمغ عربی از هر یک هفتدهم
خرنوب شامی گلاب اساق عصا در لقاغه التیل از هر یک
ششدهم زعفران افیون از هر یک دو ورم کوفته بخیته
بشراب سبب شیرین بسپارند شربت سه ورم و در حق
شفاکی خرنوب بیست ورم است + جوارش علاج افیونی
که معین بر حمل است + صنعت آن نشاره عاج میوه
سالک مصطفی سنبلیله و ارچینه از هر یک پنج مثقال
پوست زرد اترج سعد کوفی و عود قماری خام نار خشک
قرنفل از هر یک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ
سازج هندک افیون مصری از هر یک مثقال حب
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر نام
ادویه عسل دو برابر ادویه بطریقی جوارش سازند و در
از هر یک مثقال نادر و مثقال +
فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود در جزو
در آنها افیون است +
حب افیون با مصلحات که بدل افیون استعمال کرده
صنعت آن افیون گماز رونه یک مثقال زعفران
لفل سفید لفل از هر یک نیم مثقال عاقر قرحا صمغ عربی
جندبید ستریک ستریک ستریک ستریک ستریک ستریک
را در کلاب حکوده باقی ادویه را کوفته بخیته با آن بسپارند
و میوه سبز و هر چه بقدر لطف شربت از برای غیر
با افیون یک حب و از برای اعتدال بقدر افیون مده
حب افیون نافع از برای اسهال معک سبب رطوبت
حاصل میان غذا و رجم معده صنعت آن افیون سندر
صافی زعفران اجزا مساوی کوفته بخیته حبوب زنده

بقدر خودی شربت یک حب تاد و حب حب افیون
که اکثر اوقات جهانگیر باو شاه هندوستان میل میکردند
نفع از برای صفت معد و تقویت اعضا و رطوبت
ذهن و تصفیه حواس و ضرر افیون را دور میکردند و
سے آورد و اسماک منی میکند و مقو باه است
آن افیون جدا کرده خالص شش مثقال زعفران
مثقال مصطک رومی و ثلث مثقال عنبر شمس
مثقال در ربع مثقالے عود قاری خام دار چینی ادویه
و ثلث مثقال جندبید شربت مثقالے فلفل سیاه
یم مثقال پوست بیدون بسته پوست زرد و ابر
مثقال دس مثقال اجزا کوفته بختی با گلاب سرشته
حبوب سازند هر چه مقدار خودی و فلفل شربت یک
تاسه حب حب افیون دیگر که در ساعت شکر بند
آن افیون بکدرم اقا قیاد و درم گل گرساق حب
از هر یک چهار درم کوفته بختی با بیکه دران صمغ عربی
غیا بنده باشد سرشته حبوب سازند شربت نیم مثقال
حب افیون دیگر که اسهال الدم باز دارد و صنعت آن
ماز و زدن افیون مساوے کوفته بختی باب برگ
بارنگ سرشته حبوب سازند اگر پوست پنج انجیر
و کرا اصفانه نمایند خوب و اقوے است حب افیون
دیگر که اسهال آن بلغم باز دارد و صنعت آن مرکب
عانی افزای قدر جندبید شربت افیون مساوے وزن
کوفته بختی باب خالص سرشته حبوب سازند هر چه
بقدر فلفل شربت از یک حب تاسه حب حب افیون
دیگر که اسهال بواسیر باز دارد و صنعت آن افیون
مصری حفض یک صمغ عربی مقل رزق نشاسته
حصار الحیه التیس از هر یک یک مثقال کوفته بختی
بزرده تخم مرغ سرشته حب سازند هر چه بقدر خودی
شربت سه حب فرد بند و از عقب آن آب برگ بزرگ
شیره زیره کوانے مدبر آب عناب بریان که نور در تخم
شربت و بارنگ کوفته از هر یک یک دانگ بران
باشد خوشند حب افیونی دیگر که اسهال رطوبے را
باز دارد و صنعت آن افیون بزرا بلغم سندروس

گند زعفران اجزا مساو کوفته بختی حبوب سازند
هر چه بقدر خودی شربت دو حب حب افیونی
اسهال رطوبی را نافع و خالص طبع است صنعت آن
افیون مکر جندبید شربت اجزا کوفته بختی حبوب
سازند هر چه بقدر ماش و نصف ماش کالین دیگر
ماش و اطفال را نصف ماش حب افیونی دیگر که
اسهال و اطفال و غیر اطفال که از زوله باشد نافع است
صنعت آن حبوب با یک عدد میان آنرا خالی کرده افیون
مکر یا گار و دنی پر کرده سر آنرا با پارچه جوزه بند
نماید و بخیر گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس بر آذر
خمیر را جدا کرده مجموع را در بادون سنگی نرم بسانند
بسیار کوچک بمقدار کشیز و فلفل سازند شربت اطفال
رایک حب و حبوب تاسه حب و اگر از آن
اقوی خواهند آن حبوب افیون پر کرده را در جوت انا
خام که جوت آنرا خالص کرده باشند تا یک عدد ماز و زدن
گذشته بدستور بخیر بگرد و بریان کرده حبوب سازند
اطراف جوزه ماز و زیره کوانے و یازیره بنبر نمایند
و بعد بریان شدن و دور کردن خمیر آنرا با انجیر دران
نرم بسانند با آب برگ بارنگ سرشته حبوب سازند
بهره و اقوے است حب افیون که اسهال رطوبتے فرما
و بواسیر را نافع بود و صنعت آن سماق منقش کشیز
بریان صندل سفید سوده زعفران کرا با از هر یک یک
ماشه افیون خالص وزن یک شاد ادویه کوفته بختی با
سرشته حبوب سازند هر چه بقدر خودی و فلفل شربت
اطفال و صعیف المزاجان را حب کویک جوتان و
اقوی را حب کلان و معتادین بافیون را دو حب تاسه
دو ماشه حفض هندی اصفانه نمایند بدست حب افیون
که بر دز مقعده را نافع باشد و صنعت آن افیون مکر
حفض کرا از هر یک ربع دانگ مقل رزق یک بخود
کوفته بختی باب صمغ عربی حلو ده فند و برند و از
عقب آن آب برگ بارنگ و آب برگ گندنا
گندنا و آب خرفه خوشند حب افیونی حکیم عواد الدین
نمود حیف شیرازی صنعت آن در باد و در دز

عقرب می مصطک سنبل الطیب دانه هیل بودار چینی
زعفران تخم کرفس از هر یک دو مثقال اسارون یک مثقال
رزق سماق یک عدد کونی کبابه صمغ زنجبیل افیون
از هر یک مثقال حبوب اسهال از هر یک مثقال
و نیم کوفته بختی با گلاب سرشته و دران گلاب قدری
صمغ داخل نمایند که حبوب بسته شود هر چه مقدار خودی
و هر روز ازین حبوب بمقدار مقدار افیون بخورند
حب بدل افیون دیگر بنحو حکیم عواد الدین محمود
قریب بنحو قبل صنعت آن زرنبا و اسارون
در دز عقرب زعفران رزق سنبل الطیب سعد کونی
سماق یک عدد کبابه صمغ زنجبیل پوست سیخ کرفس از
هر یک مثقال دانه هیل بودار چینی فلفل دار فلفل
مصطک اشه از هر یک نیم مثقال حبوب اسهال
افیون از هر یک ده مثقال افیون زعفران را
بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بختی با سرشته
حبوب سازند حب بدل افیون دیگر از اطباء
هند نافع از برای ترک افیون و از برای درد
سر مزمن و غیر مزمن و درد سر بار و دجبت امراض
امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه و ناسه و در حمیات
ناسه قبل از وقت نوبت باید داد و دجبت تسکین دجج
قویع بخیر بست و مداومت بان بمرطوبه میرسانند
و حافظ صحت است و صنعت آن تخم جوز مائل و دار
درم ریلوند چینی شست درم زعفران افیون
زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم افیون زعفران
و صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بختی
بان سرشته حبوب سازند هر چه بقدر خودی
شربت یک حب حب بدل افیون بخت دفع عادت
خوردن افیون و صنعت آن کچله حبوب اسهال از
هر یک نیم مثقال تخم حمرل ده مثقال حبوب مائل افیون از
از هر یک دو مثقال کوفته بختی بر دهن کرسه بریان نموده
حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو هفته
رفع خوردن افیون می شود طبیعت قوت میگردد
و مقدار شربت نیم نموده ظاهر المقدار افیون مقدار

ایفون که مقود اعضا سے ریسہ است + صنعت آن
زرباد در و نج عقربی گل گاؤ زبان گل سرخ باد بخوبی
که با از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب
سویجان کبابه چینی لاجورد مغول مایه شتر اعرابی
نار شک حب لبسان عود پلسان قاقله کبار خولجان
سنبل الطیب مروارید ناسفته یا قوت رمانی لعل خیشاف
ورق طلا درق نقره لباسه عود هند سے خام دانه پیل
فل فل از هر یک ده مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جودا
خطائی محرب جوز لوان از هر یک پنج مثقال لب سب
بالگو از هر یک مثقال بزر البیج سفید بیت مثقال ایفون
کار زونی پانزده مثقال عنبر اشب مشک ترکی از هر یک
یک مثقال صندل سفید زعفران از هر یک پنج مثقال
صمغ رومی مرجان قرمز از هر یک سه مثقال نبات
سفید صنعت مثقال گلاب بقدر سے کاجا آب انبساط
در نسجه دیگر ابریشم مقروض سه مثقال داخل است و
وزن مردارید ناسفته سه مثقال و وزن فل فل ده مثقال
وزن جودا در خطائی سه مثقال بدستور خوب سازند
هر چه بقدر خود سه شربت تاد و حب + حب جودا
محس فان ولد حکیم صلح خان خال آن مرحوم + صنعت
آن جودا خطائی محرب خصیصه الثعلب مصری در چینی
نار شک انیسون رازیان صمغ عربی کثیرا سفید از هر یک
شش درم دانه قاقله کبار قاقله صغیر خولجان
لباسه سنبل الطیب سعد کونے ابل مایه شتر اعرابی پوست
زرد ابرنج میون بزر البیج سفید عنبر اشب مروارید
ناسفته یا قوت رمانی کبابه شیمی بسا از هر یک چهار
درم جودا اقر فل ورق گل سرخ از هر یک شش درم
فل فل سیاه در فل فل صمغ عود قمار سے قام زعفران
تخم کرفس از هر یک ده درم ایفون کار زونی دوازده
درم فرخ شک مشک ترکی از هر یک دو درم جودا
گلاب صلا بنوده باقی ادویه را کوفته بخیته مجموع برا
گلاب سرشته جویب زنده هر چه بقدر تعلقه خشک
در شسته نگاه دارند شربت و حب + جودا حکیم محمد
سیاه + صنعت آن جودا خطائی محرب مثقال زعفران

باسن اسارون مقل زرق بهمن سفید بهمن سرخ لباسه
پودنه باسنه انیسون پوست لیلیه زرد از هر یک یک مثقال
سنبل الطیب فریون زرد آوند مدحج ریون خطائے
مصطک سلخه مغز بادام شیرین مقشمر زنجوش مرکب صفت
صندل سرخ صندل سفید صمغ قمار سے زیره کرمانی از
هر یک نیم مثقال دار فلفل زرباد از هر یک دو مثقال
قاقله صغیر ربع مثقال بزر البیج سفید در و نج عقربی
کبابه چینی عاقر قرحا تخم کرفس عود قمار سے قرفل تخم
میون گاؤ زبان حب الاس سنده تخم تلخ ورق گل سرخ
مغز تخم خربزه زرد تخم حل کشتر خشک تخم رازیان
چوب پچیده خولجان از هر یک ربع مثقال دار چینی
باد بخوبی خصیصه الثعلب صمغ از هر یک یک مثقال و نیم
مثقال ایفون پنج مثقال جندیب سترجی انگ منغیزه
مروارید ناسفته بسا از هر یک ربع مثقال مشک ترکی
نیم مثقال بدستور مقروض زنده هر چه بقدر خود
شربت تاد و حب + حب جودا حکیم عا الدین محمود شیر
که کجیت مرتفعه قلیخان شامو لایق نموده صنعت آن
جودا خطائی آزموده لعل بنشسته یا قوت رمانی از هر یک
دو مثقال ایفون کار زونی پنجاه مثقال عنبر اشب
مثقال درق نقره مشک ترکی خالص جوز لوان از هر یک
سه مثقال فل فل شش مثقال بزر البیج سفید صنعت مثقال
زعفران بیت مثقال فریون سنبل الطیب عاقر قرحا
هر یک چهار مثقال ناخواه ملک البغم دار چینی از هر یک
مثقال مصطک رومی تخم کرفس سلخه پوست بیرون
اسارون از هر یک شش مثقال زرباد در و نج عقربی
عود هندی از هر یک پنج مثقال نبات سفید ده استار
که هر استار سه چهار مثقال و نیم است که ده استار
پنج مثقال باشد اجزا را بخیه صلا یکر و نه است صلا یکر
باقی ادویه را کوفته بخیته گلاب سرشته جویب زنده هر
بقدر خود سه شربت یک حب تاد و حب حب جودا
دیگر از حکیم عا الدین شیر از سه + صنعت آن جودا
خطائی محرب فریون از هر یک یک مثقال زعفران پنج
مثقال فل فل بزر البیج سفید سنبل الطیب از هر یک

دو مثقال تخم کرفس زرباد در و نج عقربی دار چینی عود
هندی خام ریون چینی عربی از هر یک سه مثقال ایفون
پانزده مثقال کوفته بخیته گلاب سرشته جویب زنده
شربت از یک حب تاد و حب حب جودا در خان احمد
کیلائی + صنعت آن جودا خطائی محرب زعفران
جوز لوان لباسه بزر البیج سفید اشبه مصطک خصیصه الثعلب
سنبل الطیب صمغ عربی از هر یک دو مثقال عنبر
اشب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال فل فل زلف
از هر یک سه مثقال فریون عاقر قرحا از هر یک یک مثقال
ایفون دو مثقال کوفته بخیته لعل سرشته جویب زنده
حب جودا در منقول از خط حکیم جلال از اولاد حکیم
ابوالبرکات اودحانی مشهور حکیم جلالا قحی حکیم حرم شاه
سلیمان صنف سه + صنعت آن جودا خطائی محرب چک
مثقال عنبر اشب مشک ترکی از هر یک یک مثقال
زرباد در و نج عقرب صندل سفید مروارید ناسفته
لعل شربت عود لبسان ساوون هندی لبسان العصار
باد بخوبی خولجان لباسه بهمن سفید بهمن سرخ عود الصلیب
کبابه چینی بوزیدان تووری گلگون تووری سفید ورق گل سرخ
فرخ شک دو تو عاقر قرحا از هر یک دو مثقال گل گاؤ زبان
خصیصه الثعلب صمغ مثقال مصری جوز لوان اسکله صلا از هر یک
پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال ایفون کار زونی ده
مثقال عود سبک سنبل الطیب قاقله کبار دار چینی ریون
قرفل مایه شتر اعرابی پوست زرد ابرنج از هر یک سه
مثقال فل فل سفید نبات سفید از هر یک بیت مثقال
نبات و صمغ عربی را در گلاب مخلوطه باقی ادویه را کوفته
بخیته باقی سرشته جویب زنده هر چه بقدر خود و در نسجه
جودا سه مثقال است + حب جودا حکیم اشرف قحی
صنعت آن جودا خطائی محرب چهار مثقال عنبر
ورق طلا مغز حلزونه کجی مقشمر عاقر قرحا از هر یک یک
مثقال مشک ترکی که چهار دانگ درق نقره لباسه
صمغ عربی بهمن سفید از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته
پنج مثقال ایفون بزر البیج سفید از هر یک مثقال فل فل
سفید مثقال ناخواه عود هند سه مصطک رومی

در نادر عفران سنبل الطیب جوزبوا از هر یک سه مثقال حصه
الشعلب مصری چهار مثقال کوفته بخینه بگلآب سرشته
جوب سازند هر چه بقدر بخود حبب جد و از تالیف
نواب عفران تاب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی منقول
از خط دلدار شد معرسته الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم
باشی شاه سلطان حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که
قدری تصرف در نسخه اصل نموده ام بصفت آن جد و
خطای مجرب زعفران ایون از هر یک هفت مثقال
بزرالبنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود سبک
مصطفی رومی حصیه الشعلب مصری از هر یک پنج مثقال
سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل در و پنج عقر به صمغ عربی
عشر اشوب کثیرا دارچینی از هر یک مثقال گل گاوزبان
صندل سفید بگلآب سوده ریونند چینی جوزبوا یا شیر
اگرانی از هر یک سه مثقال ورق نقره یک مثقال نبات
سفید دوازده مثقال بطریق معمول حبب سازند
و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلا مکسر
داخل نموده ام حبب جد و از حکیم عماد الدین محمود شیراز
صنعت آن جد و از خطای مجرب فلفل سنبل الطیب
تخم کرفس زرنباد دارچینی عود هندی ریونند چینی
بزرالبنج سفید از هر یک سه مثقال زعفران ایون
صمغ عربی از هر یک پنج مثقال فریون یک مثقال
عاققر تا دو دانگ مجموع را کوفته بخینه بگلآب سرشته
جوب سازند هر چه بقدر بخود حبب جد و از قدر
سره کف فرموده اند که این حبب را بنده در گاه از براس
قطب الملک عبدالرحمان وزیر مالک هندوستان
تالیف نموده و نهایت موافقت نمود در مزاج مغزی الیه
از برای تقویت اعضای ریه و زکام و نزله و سعال و
حفظ صحت بصفت آن جد و از خطای مجرب مایه
شتر اعرابی مصطفی رومی بهمین سرخ طباشیر سفید بسیار
صمغ عربی جوزبوا زنجبیل زرنباد بزرالبنج سفید پنج لقا
از هر یک چهار دانگ شقاقل مصری دارچینی از هر یک
یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال نبات سفید دو مثقال
ایون سه مثقال دود دانگ ورق طلا بصیت و پنجد و پنجاه

معمول جوب سازند هر چه بقدر بخود شیربته از یک
و حبب بعرق دارچینی پنج مثقال فرود بر نافع باد
حبب جد و از حکیم محمد حسین مسکه بخت رت بصفت آن
جد و از خطای مجرب قاقله کبار سعد کوفی قاقله صندل
فلفل سیاه ورق گلکسیخ قرقر فلفل دار فلفل کندر دارچینی
جوزبوا کبار چینی بسیار نشاسته زنجبیل خولجان
از خرمک اسارون زرنباد ریونند سورجان برگ کهنه
صمغ عربی کثیرا از هر یک دو مثقال برنگ صافی بخت
ایون ده مثقال عود قارص خام یک مثقال و نیم
رومی سه مثقال زعفران شش مثقال ایرسا چهار
مثقال عود الصلیب یک مثقال مردارید ناسفته یک مثقال
مشک حرکے فالح عشر اشوب از هر یک یک دانگ از
را کوفته بخینه با شیر آله مر با سرشته جوب سازند
بقدر بخود شیربته از یک حبب تاد و حبب حنت و
نواب عفران تاب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی حکیم
باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی قلی
از بنی اعام معرسته الیه رحما السرتعالی بصفت آن
خطای مجرب سه مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی
حصیه الشعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قارص
زرنباد ورق گلکسیخ تخم کرفس فریون دارچینی سنبل الطیب
مصطفی رومی ریونند چینی عاققر تا از هر یک شش مثقال
زنجبیل ده مثقال بزرالبنج سفید سیت مثقال ورق
طلا ورق نقره از هر یک قدر سه ایون هفت مثقال
کوفته بخینه بگلآب سرشته حبب سازند هر چه بقدر بخود
حبب دار موسیائی فادره ری بصفت آن جد و از خطای
مجب دارچینی قرقر فلفل دار فلفل کوفته ورق
گلکسیخ شقاقل مصری ایرسا زعفران از هر یک مثقال
فادره حیوانی یک دانگ عشر اشوب مشک ترکی از هر یک
نیم مثقال موسیائی دارا بجد و صمغ عربی از هر یک یک
و نیم عود هند سه خام زرنباد سنبل الطیب از هر یک سه
مثقال صندل سفید مردارید ناسفته دار فلفل بهمین
بهمین سفید از هر یک پنج مثقال قرص انعی حصیه الشعلب
تخم خرزقہ متشکرم ششاش از هر یک مثقال پوست تخم

مکلس یک مثقال ایون گارزونی سی مثقال جزا از هر یک
معمول بشیره نبات سرشته جوب سازند هر چه بقدر بخود
شیربته یک حبب حبب جد و از دیگر بصفت آن جد و
خطای مجرب ار فلفل دارچینی نادر مشک راز یا نه صمغ عربی
کثیرا از هر یک سه مثقال قاقله کبار خولجان قاقله صندل
بسیار سنبل الطیب اسهل سعد کوفی حصیه الشعلب مصر
مایه شتر اعرابی پوست زرد ابرج تخم بلبلون بزرالبنج سفید
عشر اشوب مردارید ناسفته یا قوت رمانی کبار
بسد از هر یک مثقال جوزبوا قرقر فلفل در و یک گلکسیخ
ورق نقره از هر یک چهار مثقال فلفل مصطفی عود
زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال ایون مشک
تبی و فخر مشک از هر یک نیم مثقال ایون گارزونی از
مجموعه ادویه بدستور معمول بگلآب سرشته جوب سازند
هر چه بقدر بخود شیربته تاد و حبب حبب جد و
دیگر منقول از خط ابراهیم قلی اوحدانی بصفت
آن جد و از خطای مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زرنباد
عود قارص دانه خیر لوان خولجان دارچینی از هر یک
یک مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاققر حافر فیون از
از هر یک یک دانگ و نیم مصطفی سنبل الطیب قرقر فلفل از
هر یک دو مثقال ایون گارزونی صمغ عربی مرئی
از هر یک سه مثقال برسیا و شان دو مثقال رب السوس
تخم خبازی از هر یک دو مثقال گل خطم سفید یک مثقال
و چهار دانگ کوفته بخینه فلفل سرشته جوب سازند هر چه
بقدر بخود شیربته دو حبب صحابیل و زلات و
گوش و آمدن ریم و صددرا از گوش سفید است حبب
جد و از دیگر فرخ آورد و مقود و مغ و قلب و درغ و زلات
کند و تیکه مزمن شده باشد و سرعت انزال را زایل کرد
و اسهال را مفید باشد و نافع است از برک صدل و بشار
قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیه
بلغم حبب ایاب آخر با سه روز یک حبب آنرا با عرق
بادرنجوب فرود برند بصفت آن بزرالبنج سفید یک
شب در شیر گا و خیسانیده پس خشک کرده سوده
بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه فریون

عاقراً حادار چینی دانه خوروا قرفل و قماره خام
جدوار خطائی مجرب مصطفی رومی صمغ عربی سنبل الطیب
خود لوار زرباد درونج عرقی حبیب الفارخ هم در سر
درق گسرخ ایون زعفران از هر یک قدر کوفته
بجته بکلاب سرشته جو سبازند هر چه بقدر خوب
غیرتے بکجب حبب جدوار و دیگر منقول از خط آقا ابوبکر
نعمه اوصافی صنعت آن جدوار خطائی مجرب
بر زنج سفید فلفل زرباد از هر یک دو مشتال
ایون زعفران زنجیل از هر یک پنج مشتال سنبل الطیب
عود قماره خام مصطفی رومی صمغ عربی گسرخ
دار چینی از هر یک سه مشتال عاقراً حادار ایون از
هر یک یک مشتال کوفته بجته حبوب سازند هر چه بقدر
فلفل شربت و حبب تاتر حبب حبب جدوار و دیگر عاقراً
کاشری صنعت آن جدوار خطائی مجرب بکشب
در مشتال زعفران زنجیل سفید عاقراً حادار ایون
نانه از هر یک یک مشتال فلفل تخم کرفس زرباد عود قمار
خام دانه بیل لوار چینی از هر یک دو مشتال
مصطفی رومی سنبل الطیب از هر یک چهار مشتال ایون
بجته صمغ عربی مرکه صافی از هر یک شش مشتال پریا
چهار مشتال خولجان یک مشتال و چهار انگ ریل و کلاب
تخم خباز تخم خطی از هر یک چهار مشتال اجزا کوفته
بجته بصل سرشته حبوب سازند و این حبب نافع است
در آلات و سرخه و درد گوش و آمدن صابون در کیم از
کوش راخواه بخورند یا سائیده در گوش چکانند و در
در آلات گوش باندند حبب جدوار و کوفته ایون
ریلیست صنعت آن زرباد درونج عرقی کل
کا و زبان گسیخ باد و کجوبه کمر با سه شعله از هر یک
بجته صمغ عربی و انصلیب سورخمان کباب
جود و فصول مایه شتر اعراقی نازک حبب لیسان
عود و لسان قاقلا کباب کباب خولجان سنبل الطیب
بالات رمانه لعل بدخشنه ورق طلا و ورق نقره
بسا سه عود و هندی خام دانه بیل لوار قرفل فلفل
هر یک مشتال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب

از هر یک یک مشتال لیب سبز تخم بانگ از هر یک یک مشتال
بر زنج سفید بیت مشتال فیون یا زده مشتال عنبه
مشک کی از هر یک یک مشتال مندل سفید زعفران از
هر یک یک مشتال مصطفی سه مشتال مرجان سرخ سه مشتال
نبات سفید خضت مشتال کلاب بقدری که از اربابان
گند و جو سبازند درونج و دیگر از شمع مفرض سه مشتال
داخل است و وزن مردار و جدوار که مشتال و وزن
فلفل ده مشتال است حبب جدوار بونج و دیگر نافع از
بر اسه زکام و نزله و سرشته کبکیت عبدالمعرفان و دیگر
اعظم البیضا نموده و مزاج معوضه البیضا وقت کرده
و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب
رومی بپا سه صمغ عربی بزرایع سفید طباشیر سفید
نخ فلفل از هر یک یک گرم و نیم دار چینی سه گرم و نیم
دو گرم نبات سفید چهار گرم ایون شش گرم و نیم
ورق طلا بیت و پنج عدد و اگر بوض ورق طلا
طلاصه مکس گند تر است بر توتور مقرب جو سبازند
هر چه بقدر خوب و کوفته شربت بکجب صنعت این
بجته دیگر که مقوسه باد و مفرغ و مسکامی است
وزنات فرم و نافع و این نسخ را حببت فلفل یک
وزیر الممالک هندوستان تاجیک توده جدوار خطائی
مجرب مایه شتر اعراقی مصطفی رومی صمغ عربی
سفید بپا سه بزرایع سفید نخ فلفل از هر یک چهار
انگ مشتال شتر اعراقی از هر یک یک مشتال
و نیم زعفران پنج گرم از هر یک نیم انگ ایون
نبات سفید از هر یک سه مشتال و دو انگ درق
جیت و پنج عدد ورق نقره نپاه عدد بد توتور مقرب
سازند هر چه بقدر بخورد و شربت از بخور و حبب لیسان
ساق است با کافور و عود و این حبب
منقول از مایه حکیم حمده قمری و مشتال
عاقراً حادار خطائی مجرب سنبل الطیب قاری و دیگر
زرباد از هر یک مشتال ایون صمغ عربی از هر یک
یک مشتال بزرایع بد فلفل سیاه از هر یک نیم گرم
عاقراً حادار یک درم و گاه زیاده کرده و شربت

و حاجت این ادویه زعفران مشک عنبه ورق طلا و
نقره از هر یک بقدر حاجت حبب جدوار و دیگر
از جربا ت زکام و مال کوارت است صنعت آن
جدوار خطائی مجرب فلفل زنجیل و دیگر قاقلا قرفل
تخم زکام و زاید ایون نازک و سبب شفا قلی سعد
خطیة الشلب مغز تخم خیار تخم زبده زعفران مصطفی
کثیر صمغ عربی از هر یک یک گرم نبات سفید لاد
و رم ایون بقدر کوفته بجته علی الرسم حبب سازند
حبب جوز لوانی و حبب اسهال کشته نافع است
صنعت آن سالان جوز خالی کرده ایون بر کرده و
بجته در زبده و کباب و کباب و کباب و کباب
و کباب و کباب و کباب و کباب و کباب و کباب
بجته از یک حبب تاتر حبب حبب جدوار و دیگر
باشد در وزن کا و نازه بریان نازک این نیز همان
نسخه است که در حبوب بکیت اسهال اطفال و غیر
اطفال ذکر یافت حبب الزجیر که زجر و اسهال کشته
رانافع باشد و فیکه حرارت و قی با شکر صنعت آن
ایون پیدانگ افاقیا حفض شسته نشاسته صمغ عربی
از هر یک یک انگ کوفته بجته بزرده تخم مرغ سرشته
جو سبازند نصف آن اول رد و نصف دیگر آخر
نور بد و نه حبب آن نشاسته بریان طباشیر سفید
کوفته بد و نه حبب تاتر کباب کباب و کباب
بجته بزرده و کباب و کباب و کباب و کباب
ایون است حبب سالان نافع ادویه و کباب
صنعت آن سرخ کدو صمغ عربی و کباب و کباب
ورق گسرخ از هر یک بیت و پنج مشتال گل خیزر
مشتال زنجیل سفید مشتال عنبه هفت ده دانه
کشته خشک قشر هفت مشتال مغز سبزه ایون
از هر یک هفت مشتال طباشیر سفید کثیر باد و کجوبه
از هر یک یک مشتال مندل سفید کافور ریاست از
هر یک دو مشتال مصطفی عود قماری خام کافور
از هر یک در مشتال و نیم زعفران شیم مشتال کوفته
کوفته بجته بقرق بید مشک سرشته حبوب سازند

هر چه در نطفه شربت تا دو حب حبس ال ایون
و دیگر صنعت آن زرا بجم سفید رب السوس تخم کاج
صنع عربی لباسه صفت کثیرا شکر تیغال آرد با قلاب
لقاح مغز بادام شیرین تخم خنکاش ایون زعفران از
هر یک یکجز نبات سفید پنج جز و کوفته بختیج کباب سرشته
جوب سازند هر چه بقدر خود شربت یک حب
مثقال حب سعال مستعمل در سرفه که سبب انصباب
نزلات حاره حاده باشد بسینه که در آن خوف کشیدن
بسل است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب
ماده بسینه نماید + صنعت آن خنکاش سفید زرا بجم
سفید تخم کاج و مقشر مغز تخم کدو سه شیرین مغز تخم خیار
نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی ایون
زعفران اجزا بوزنی که راسه طبیب اقتضا کند کوفته
بختیج لباب حب سفرجل یا لباب بزر قطونا سرشته مغز
شکل عدس ساخته و اکم در دمان نگا دارند حبس ال
و دیگر صنعت آن رب السوس کثیرا ایون زعفران
مغز همدانه طباشیر سفید آرد با قلاب اجزا مساوی کوفته
بختیج باب پوست گوشتار حب سازند هر چه بقدر
شربت یک حب تا دو حب حبس ال + دیگر صنعت
آن رب السوس کثیرا ایون زعفران مغز همدانه
سفید آرد با قلاب نشاسته تخم خنکاش سفید صمغ عربی
شکر تیغال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا مساوی
کوفته بختیج باب گوشتار حب سازند هر چه بقدر نطفه
یک حب تا دو حب حبس ال دیگر این حب نافع است
از براسه سرفه که یاب باشد و از براسه سل و دوق و طبع
را نرم گرداند و نزلات حاره را نافع است + صنعت آن
آرد با قلاب صنعت مثقال کثیرا سفید نشاسته صمغ عربی
مغز تخم کدو سه شیرین مقشر مغز همدانه طباشیر سفید
تخم خیارین عصاره نخله التیس از هر یک چهار مثقال
سرطان محرق ده مثقال تخم خطه گنار فارسه آقا قبا
گل ارمنی از هر یک دو مثقال ایون زعفران از هر یک
یک مثقال کوفته بختیج باب پوست گوشتار حبس ال
همدانه سرشته جوب سازند شربت دودانگ

یا مار الشیر حب السعال سعال و اسهال صنعت
آن کثیرا رب السوس صمغ عربی لباسه ایون از
هر یک نیم مثقال مر و ایدر ناسفته یا قوت را مانی ساینده
از هر یک شش مثقال کوفته بختیج بالاب همدانه سرشته
جوب سازند هر چه بقدر خود شربت یک حب صمغ
و کبب شام فردرند حب سعال نافع جهت سرفه با
کته فرمن قریب بسل - صنعت آن کثیرا سفید آرد
با قلاب مقشر نشاسته تخم خنکاش سفید پوست خنکاش
سفید مغز همدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از
هر یک دو مثقال ایون سه مثقال نبات سفید و زرا
دانه بیرون کرده از هر یک دو مثقال اجزا کوفته
بختیج بالاب همدانه حب بند بند صنعت را مد و لقا
خود سه و نصف را منقطع عدس و وقت حاجت
یک حب مد و رطوبت فردرند و مغز را بزر زبان گاه
و آب آن را فردرند + حب سعال و صمغ عربی النفس
که سبب نزله بارده رطبه باشد + صنعت آن ایون
فلل سیاه نمک سیاه صبر قوطر سه اجزا مساوی کوفته
بختیج بالاب همدانه جوب سازند هر چه بقدر خود
شربت یک حب تا دو حب حبس ال بعد از غذا وقت خواب
فردرند + حب سعال دیگر که سرفه های کهنه را نافع
صنعت آن میوه سائده ملک البلم مرکه از هر یک نیم
ایون مصری خالص نیم جز و کوفته بختیج بالاب همدانه
سرشته جوب سازند هر چه بقدر باشد شربت یک حب
عند الحاجة فردرند + حب سعال دیگر بقول از
تحفه المومنین سرفه بار و طب را نافع است + صنعت
آن کندر ذکر میوه سائده مر صافی از هر یک یک درم
ایون ربع درم جوب سازند هر چه بقدر نطفه
خود سه شربت یک حب تا دو حب + و نیز از انجمله
جوب سفرجل است + حب سفرجل از فترح اذا
اشترت طبیب بدل ایون + صنعت آن بگیرند
یک عدد سفرجل رسیده شیرین و سر آنرا برگرفته
همدانه آنرا بیرون آورده سفرجل را از ایون
پر کرده سر آنرا کاسه خود گذاشته آنرا انجیر

گرفته پس گل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود
و صبح تام یا بد پس از تنور بر آورده گل و غیره از آن
جدا کرده بگویند تا چون سرشته شود جوب سازند هر چه
بقدر باشد و این حب جهت صنعت معده و زردی و اسهال
و بواسیر نافع است + حب سفرجل بدل ایون نافع
حکیم جلالات قزوینی + صنعت آن ایون شش مثقال
زعفران جوب لباسه از یک یک مثقال کوفته
بختیج یک عدد سفرجل را گرفته همدانه آنرا بر آورده
پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که صنعت مثقال
باشد و اگر زیاده باشد زیاد تر را از میان آن بردارند
و ادویه را در میان آن کرده سر آنرا بپایه از آن
که از سر آن برداشته باشد بپوشند و بدو سنج از جوب
تاقیم گردانند و سفرجل را بگیر گرفته در زیر خاسته
گرم آنرا بپزند پس از آنش بر آورده و در تنور آزاد
کرده سیخها از سر آن بر آورده نرم بگویند و جوب
سازند هر چه بقدر خود یورق طلا بچیدنگا بپزند
شربت از دو حب تا چهار حب حبس ال + حبس ال و اسهال
و تسخحات از غلبه رطوبت و سردی را نافع و
و جهت تقویت اعضا و برداشت تقویت نکات
این اسویه گفته که این حب را در و فضل معتدل
استعمال توان نمود + صنعت آن زهره نیل سه درم
زهره گانگ عدس تخم مرکه صافی ایون زعفران
شونیز از هر یک یک درم کدرش مشیت درم شکر طرند و
چهار درم کوفته بختیج باب تمام سرشته جوب سازند هر چه
بقدر نطفه شربت از یک مثقال تا دو درم نیز لازم
که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن برهنه نکات +
و نیز از انجمله حب الشفا است + حب الشفا از زرا بجم
الطبا سه بند گفته اند که این حب محی ریح و پهار تپاک
نرمه را نافع است و بخت و در دهن من در دهن بار و
جمع امراض حاره و بارده نافع است + صنعت آن
ایون تخم جوز تالی زهره یک نیم مثقال ریونند عین خندانگ
گلشنه زخیل گل ارمنی از هر یک دو دانگ و نیم
زعفران دودانگ اجزا کوفته بختیج باب که در آن

خفت حکم کرده باشد سرشته خوب سازند هر چه
 قدر خود از براسه ربع پیش از وقت نوبت
 ساعت سه عدد از آب گرم فرو برند و از براسه
 ارض دیگر صبح ناشتا دو عدد فرو برند حب الشفا
 بنوع دیگر صنعت آن زنجبیل دو مثقال انیون یک
 مثقال ریون چینی پنج مثقال ادویه کوفته بجنیه با شیر خشت
 و مثقال سرشته خوب سازند هر چه بقدر باشد شتر
 و حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب عفران
 بعلیم میر محمد باقر موسوی که قلم فرموده اند که این
 کتاب تالیف استاد زده است که بآن استناد حکمت
 است و این حب را ترکیب نموده به تجربه در آوردند از برای
 روق و سلول و نزلات حاره و تقویت قلب حاصل
 شد آن مردارید صلایه کرده یک مثقال منقوش
 بر این صغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر کج
 منقوشه سفید یک درم کثیرا سفید مغز تخم که در تخم بستان
 روز مغز بهانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید
 و قند شکر رسا السوس عنبر شرب از هر یک دو درم
 و فیصود یک درم و نیم انیون و زعفران از هر
 یک درم کوفته بجنیه بلعاب بهمان سرشته خوب سازند
 هر چه بقدر خود شتر بچ حب و اگر در معده و رزق
 با السوس یک درم و عنبر نیم درم کند بهتر است حب
 یاقوت میرزا محمد حسین خنجره طبیب مستعمل و در تها و دوا
 مفاد و فرموده اند که این حب را درین تها و دوا
 ارض حاره دفع عظیم است صنعت آن صندل سیخ
 بدل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید
 ناسته از هر یک پانزده مثقال زرد الی سفید
 مال کافور فیصود زعفران از هر یک یک مثقال
 و نیم مثقال کوفته بجنیه بلعاب بهمان سرشته
 سازند هر چه بقدر خود شتر بچ حب و فیصود
 بکلمه عطائی است حب عطائی به نسخ و حکم
 بر مومن که در حق ذکر کرده گفته که این حب
 یاقوت میرزا محمد حسین عطار السراست عفران الله له
 است از براسه سرفه رطوبه و ضیق النفس

و سیرج الاثر است صنعت آن مالک البطم یک مثقال
 صیغه سائله کند رذکر مرگه صافی از هر یک مثقال
 زرد اندر جرج انیون از هر یک یک مثقال کوفته بجنیه
 باب حب سازند شتر بچ از یک درم یک مثقال با شتر
 موافقه حب عطائی دیگر صنعت آن صیغه سائله کند
 از هر یک یک درم انیون نیم خود زعفران طبعی
 کوفته بجنیه بگلای سرشته خوب سازند هر چه بقدر خود
 وقت خواب یک حب را در دهان نگاه دارند چنانچه
 صبح شکم نماید و بارد المراجان را بسیار مفید است
 آن مرگه صافی چند به شتر انیون اجزا مساوی کوفته
 بجنیه خوب سازند هر چه بقدر باشد و نصف با شتر
 جوان را بقدر باشد و طفل را بقدر نیم ماش و طفل
 خوب قدرت است حب قدرت که در ارض بلغم
 کثیر النفع است صنعت آن فلفل سفید بیست و مثقال
 بزر الی سفید و دمانا کند از هر یک و دانه مثقال
 سلیمه برگ سداب تازه از هر یک بیست مثقال انیون
 زعفران از هر یک ده مثقال چار غطائی چند به شتر
 دار فلفل قطر تخم زرد اندر جرج فریون پوست بچ
 نعل از هر یک مثقال کبریت زرد صاف نموده بجنیه
 اجزا کوفته بجنیه لعل آن مقدار که ادویه را بآن توان
 حب پسته سرشته خوب سازند هر چه بقدر خود روق
 نقره بچیده نگاه دارند شتر بچ یک حب تاد و حب
 قوت مزاج و طریقی صافی نموند کبریت بجنیه این
 حب آن است که بکبریت کبریت زرد صافی هر قدر که کوفته
 و ظرف مسی را پر از شتر کا و زرد پاره کر یا سر
 نوسه را بر سر آن ظرف بندند و کبریت را در میان آن
 پاره بچیده ظرف مسی دیگر را بر آتش کرده بر دی
 کبریت گذاشتند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل
 شود پس ظرف آتش را از دود بردارند که پاره بسوزد
 پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که
 بر دوسه آب باشد مانند عطر از دوسه آن بر کبریت
 دارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزا این
 یا سه وزن مجموع ادویه عمل سفید جید صلیع معجون

نیز خوب است حب قدرت دیگر مقوسه قلب و باه است
 و حافظ قوتها داشته آرد و نشاط افزاید صنعت آن
 فادر حیوانی اسطیباتی دفا در هر معده خطائی
 مردارید ناسته یا قوت رانی بسا سه باغ در میو
 کباب چینی از هر یک دو مثقال عنبر شرب یک مثقال
 تر که خالص نیم مثقال دار چینی زعفران از هر یک
 پنج مثقال جوز بوداده مثقال انیون گار زونی پانزده مثقال
 اساردن شامی دانه هیل بوا قاقله کبار مصطکی رومی
 بهمن سفید خصیه القعل مصر صمغ عربی کثیرا شفا قبل
 مصر سعد کوفی از هر یک مثقال ادویه را بچ کوفته بجنیه
 کوفته بجنیه انچه صلایه کرنی باشد با گلای بر سنگ ساق
 صلایه کرده ورق نقره محلول یک عدد ورق طلا
 محلول سی عدد مجموع را بگلای سرشته خوب سازند هر چه
 مقدار خود در سایه خشک کرده ورق نقره و طلا بچیده
 خشک نموده نگاه دارند شتر بچ تاد و حب عرق گاو
 زبان فرو برند حب قدرت به نسخ حکیم جعفر صنعت آن
 عنبر شرب فادر حیوانی از هر یک یک مثقال مردارید
 ناسته یا قوت رانی بسا سه باغ خشک ترک و قاعصر
 در و بچ عرقی کباب چینی دانه هیل بوا اساردن
 شامی عفران شفا قبل مصر سعد کوفی صمغ عربی از هر یک
 مثقال با و ز حیوانی خطائی قر نعل قاقله کبار مصطکی رومی
 بهمن سفید بهمن سرخ خصیه القعل مصر کثیرا از هر یک
 ده مثقال جوز بوداده مثقال انیون گار زونی پنج مثقال
 ورق نقره ورق طلا از هر یک پنجاه عدد صمغ عربی
 کثیرا هر دو را بگلای حکم کرده بانی ادویه را بچ صلایه کردنی
 صلایه کرده و آنچه کوفته است کوفته بجنیه ورق طلا ورق
 نقره را حکم کرده همه را مخلوط نموده نیکو بسوزند و صلایه
 هر چه بقدر خود ورق طلا و نقره بچیده در سایه
 نمایند شتر بچ تاد و حب صیغ نمایند که تالیف این
 دو حب از قواعد ترکیب است بجنیه آنکه منع است
 جمع میان ادویه ادویه قلبیه و انیون و فلفل نزارین
 لیج نموده اند مقرر آن قواعد ترکیب که در مرکز دو کلمه
 احدی مطلق فعل مطلوب و دیگر باشد موصوفه و اینک

آن میشود نمود و اصل باشد در آن مرکب فعل آن
بالذات باشد جمع میان آن دو جائز نیست و نمود
درین ایون است و فاد هر معنی بطل آن است
بالرأس پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الکرب
حب قدرت حکم جعفر بنیسه دیگر صنعت آن در
سعد کوفی قافله کبار دانه ایل فضل سیاه کبابه جینه
درق گلسرخ بسبانه بلخه قرقل کنیز زنجیل خونجان
از خمر کے اسار دن شامی زرناد سورنجان بوزیران
دار فضل درق فخلصه نشاسته مضطک رومی مروارید
ناسفته شیر آله منقعه بدو از خطای از هر یک دو مثقال
ایر سا جازن مثال صمغ عربی کثیر ایون زعفران از هر یک
دو مثقال مرکب صافی عود هندسه عود الصلیب یکی
عنبه اشب فاد زهر حیوانی از هر یک یک مثقال کوفته بختیه
گلکاب سرشته جوب سا زنده هر چه بقدر خودی بوزق طلا
بیت حدیچید در سایه خشک کرده گله از زنده خمر
و حب حب در قدر بار دسکن جمع اوجاع حاره است
صنعت آن تخم کا هو پوست خشکاش پخته تقشیر
خرفه تقشیر تخم کا کج از هر یک دو درم ایون یک طبع
کوفته بختیه حب سازنده جلد در شربت است و اگر مقدار بانیو
باشد یک شربت نماید میست عار قوسه از راسه صلیب
و تحقیق و جمع اوجاع بارده صنعت آن تخم ثبوت و انک
ایون یک طبع زعفران مرکب صافی از هر یک دانه
بزر الیوم سفید میوه سائله از هر یک یک دانه کج لقا
یک قیراط کوفته بلعاب تلخ سرشته حب زنده حب قیر
سرخه را نافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند
در یکم و نزله را نافع باشد و منع سیلان منی کند صنعت
آن مضطک رومی زعفران از هر یک یک درم ایون گار زنده
چار جز و کوفته بختیه جوب سازنده هر چه بقدر فلفل
تخیم حب نشط این حب امساک منی کند و دفع عرق
انزال نماید و معده را قوت دهد و باه را بفراید و نشاط
آورد و دل و دماغ را قوت دهد و کوبه دمان را خوش
کند صنعت آن بزر الیوم سفید پنج مثقال مضطک
رومی سنبل الطیب چینی از هر یک دو مثقال لسان البعانه

سه مثقال پنج شیب ده مثقال صمغ عربی یک مثقال زعفران
ده مثقال کل سوسن سفید زنده و ایون از هر یک یک
مثقال کوفته بختیه بلعاب بزر قوطی که با گلکاب برادر
باشد سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل بوزق بختیه
در سایه خشک کرده جلد از هفت سرشته و حب حب
دیگر تالیف حکیم میر محمد زمان صنعت آن اسار و
سنبل الطیب زعفران مضطک از هر یک دو مثقال زرناد
حب الفار عاقتر حاق فضل صمغ عربی از هر یک یک مثقال
بزر الیوم فضل از هر یک سه مثقال ایون پنج مثقال
فرفون نیم مثقال تخم کرفس و در پیچیده و یونانی بسا
از هر یک دو مثقال کوفته بختیه با گلکاب سرشته جوب
هر جزو قدر باشد شربت از یک حب تاد و حب حب
جبت اسمال صنعت آن ایون جنید ستره زنده
مساد و کوفته بختیه آب کوکنا سرشته جوب
سازنده هر چه بقدر خودی و فلفل شربت از حب
ماسه حب و اگر بزر الیوم و فلفل و تخم خشکاش سفید
دانه که زعفران اضافان نماید و از راسه تقویت
قدر سه مثقال صمغ سیر و دوقوسه و جوب که است
حب نزله مله نموده اند که از قندهار الحکا و استاد الا
حکیم میر محمد دی ولد ماجد من است قدس سره
صنعت آن بزر الیوم سفید مضطک رومی کل اسنبل
مغول کثیر اگر با صمغ عربی رب السوسن باشد
گل کا و زبان تخم خشکاش مغز تخم خیارین از هر یک یک
ایون چهار مثقال و در نسخه دیگر زنده ایون زنده
مثقال است پنج لقا زعفران از هر یک یک مثقال
رومی چینی یک مثقال نیم کوفته بختیه باب پوست
کوکنار سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل شربت
حب نزله حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت
آن پنج لقا بزر الیوم سفید نشاسته کثیر ایون زعفران
تخم کا هو صمغ عربی اجزا مساد و کوفته بختیه
باب پوست کوکنار سرشته جوب سازنده هر چه بقدر
شربت یک حب حب نزله حکیم احمد صنعت آن ایون
بزر الیوم سفید نشاسته تخم کا هو تخم خشکاش سفید
در هم سرشته جوب سازنده هر چه بقدر باشد

از هر یک یک مثقال پنج لقا نیم مثقال و در نسخه دیگر
وزن پنج لقا نیم یک مثقال است زعفران و دانه
کوفته بختیه آب سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل
شربت و حب حب نزله حکیم اشرف صنعت آن بزر الیوم
سفید صنعت مثقال زعفران مغز بهمانه ایراسم در
هر یک چهار مثقال شربت مثال صمغ عربی کثیر اسنبل
پوست پنج لقا ایون صاف نموده از هر یک یک مثقال
کوفته بختیه آب سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل
تاد و حب و در نسخه دیگر کجاسه نشاسته بهمانه است
حب نزله حکیم محمد باقر سوسه صنعت آن تخم کا
مغز بزر الیوم سفید صمغ عربی کثیر ایون زعفران
نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست پنج لقا و مثقال
کوفته بختیه آب سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل
یک حب حب تاد و حب حب نزله نیم دیگر صنعت آن
تخم کا هو صمغ عربی زعفران بزر الیوم سفید ایون
پنج لقا رب السوسن نشاسته اجزا مساد و کوفته
بختیه آب سرشته حب سازنده و این حب را بعضی از حکیم
محمد باقر و حکیم عماد الدین محمود شیرازی است
حب نزله دیگر صنعت آن صمغ عربی کثیر زعفران
سنبل الطیب ایون تخم کا هو تقشیر بزر الیوم سفید پوست
پنج لقا اجزا مساد و کوفته بختیه آب سرشته جوب
سازنده هر چه بقدر فلفل شربت یک حب حب تاد و حب
حب نزله دیگر صنعت آن بزر الیوم سفید زعفران
تخم کا هو تقشیر نشاسته صمغ عربی کوفته بختیه آب
سرشته جوب سازنده هر چه بقدر فلفل شربت یک حب
دو حب حب نزله دیگر صنعت آن بزر الیوم
سفید ایون زعفران تخم کا هو تقشیر نشاسته
صمغ عربی تخم خشکاش فلفل سیاه از هر یک سه
مثقال درق طلا یک مثقال صمغ عربی
و ایون را آب بس شش برین حل کرده درق
طهارا حل نموده با سته ادویه کوفته بختیه
در هم سرشته جوب سازنده هر چه بقدر باشد

در تحفه اندک تصرف در آن نموده باسم خود ذکر کرده
کثیرا صانع عیسی رب السوس نشاسته از هر یک یک شقال
ایون هفت شقال حب الحلب زعفران مراد ازید ناشسته
یا قوت رمانی از هر یک یک شقال کوفته بجمیع بلواب
حب السفرجل سرشته حب سب زنده هر چه بقدر باشد
شرشته دو حب و نیز از انجمله است حب ثواب اشرف
شاه جنت آشیان شاه طاسب موسی صفوی
این حب را حکیم عابد الدین محمود شیراز بخت بندگان
اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت مزاج بندگان
اعلیٰ نموده صنعت آن غفل دار غفل از خلیل حب
بلسان مرجان قرقره خطیایا قرقره حاراب السوس
نشاسته صمغ عربی زرباد درونج عقرب مصطفی
زعفران عود هندس از هر یک دو شقال قرقره
تخم کرفس پوست زرد اترج قرغل از هر یک شقال
تخم کرفس پوست زرد اترج یا زده شقال کوفته
بنجیه بگلای سرشته حب سب سازنده هر چه بقدر خود
بورق طلا یک عدد بچیده نگاهدارند شرشته یک حب
تادو حب و اگر ورق طلا را حک کرده داخل نمایند
بر بالاس حب هم قدری بچیده بهتر است حب
اشرف علی شاه عباس موسی صفوی که طبایا اتفاق
بخت بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت مزاج
چند مکان نموده صنعت آن صندل سفید مصطفی
اسارون تصب الذریه مشک خالص عود فارغی
عنبر اشب کثیر از هر یک یک شقال دارچین بسیار
غلل سفید آفتیمون از یک حبصه الثلب اشرف زعفران
از هر یک دو شقال ایون بزرالینم از هر یک شقال
کوفته بنجیه بگلای سرشته حب سب سازنده هر چه بقدر
خود بورق طلا بچیده نگاهدارند شرشته یک حب
حب مسکن اوجار عبطون وغیره صنعت مصطفی حب
الفارم که زعفران غل غل چندید ستر سبیل
سکه عاقر قرقاز از هر یک یک شقال مشک و انگه ایون
یک شقال و نیم بگلای حب سازند حب هندس این
حب از ترکیب طبایا که هند تحفه اندک نامند است

از برای آنکه در دوسو صنعت بکشد و صنعت آن افیون دانند
 جوز نعل از هر یک یک مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند
 چینه سه مثقال کوفته بختیه چهار ساند هر چه بقدر کوفته
 شربت از بختیه با سه حب حب هفت در صورتیکه قه
 با سال یا سه روز نهند نشود و در آنکه تقیه تمام شده و از
 بسیار قه سال خوف هلاکت است استعمال نمایند
 صنعت آن فلفل بزرابنج از هر یک بیت درم میون
 ده درم زعفران پنجم درم چند بیت کدو زرباد درم
 عقرب سه از هر یک یک درم مشک ترکه خالص مردار نهند
 شاول از هر یک و قیاس درم و دو قه اطره و در خطا
 از موده سه درم عود هفت گرم دو درم کندر چهار درم
 ورق طلا پنج عدد ورق نقره دو عدد دهر و در اصل
 نموده ادویه کوفته بختیه یک گلاب سرشته چوب زنده
 بقدر شربت شربت یک حب تا و در حب - و ایضا از انجا
 فلفل و خرما است - بوانکه و خرما فلفل دال و سکون کا
 هله و فلفل سیم و سکون را سه مملد و فتح تا سه شلخته و
 مقصوره فلفل حبه است و در خرما و در خرما نیز نیم
 نموده و تعریف آن عاده است یعنی دو ایکه حب
 استمر که طعام است و بچینه دو اسه مندر کننده
 فضول باد و این اوکی است و بعضی گفته که آن
 فرد و آورنده حیض و بر آنکه ریاح است در بعضی خوا
 قانون نظر رسیده که بچینه با و جرح است و صاب
 ابو العباس و سارم این معجون را با اسم معجون
 اختلاف ذکر کرده اند و با وجود که لفظ خرما لفظ خمری
 این معجون را منسوب نموده اند بجالینوس و بولون و
 حمر تا حیرتی لقب بولون این معنی از ترکیب جالینوس
 نمیکند زیرا که ممکن است که مترجم این معجون یکی از اطباء
 حیر باشد که اسم بولانی آنرا بخت حیرت نقل نموده
 چنانکه بر شفا که لغت سریانی است و مرکب آن افیون
 روی است که اطباء سریانیان افیونیان را چون از
 ترکیب جالینوس ترجمه سریانی نموده اند آنرا اسم
 اسم سریانی نموده اند و با وجود که معجون خواص
 وضع اسمال منفرط میکند بآنکه ادراک فضول و بول

و حیض میکند و نافع است از برای تحلیل ریاح غلیظه
 متولد در احشاد از برای قویج و اد جلع مقعد
 و از برای صدمه کبد و طحال و برودت رحم و اد جلع
 آن و از برای سعال رطب و تپ ریح و تباهی که از
 مواد بارده باشند مانند موافقه و از برای شقی نفس
 و اقلطاع نفس و صورت و از برای یرقان اسه
 و استرخای اعضا خصوص استرخای مقعد و امعاء
 معجون گرم است در درجه ثانیه و خشک است در درجه
 ثالثه و در فست بحمد درین فواید گفته اند که مصلح می در
 و مصلح آن بختیه است و شربت از آن بختیه و قه
 تاک سال بابنه میماند صنعت آن به نسخه شرح اثر
 در قرابادین قانون بزر حمل یک من و نیم لبان ذکر
 ده درم ریوند چینه زرباد و طول از هر یک بیت درم
 زرباد درم و عقرب از هر یک چهار درم مصطفی
 رو به حب بلسان زعفران اکلیل الملک
 سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قط
 تلخ سلیحه سیاه از هر یک سه استار سعد کوفته ده
 استار فلفل ده درم صبر قوطر سه چهار درم قرفل
 شش درم خرق سفید غنچه گلشن نمرود الا قاع
 شونیز از هر یک شش استار ادویه را کوفته بختیه
 مصطفی سه وزن ادویه سرشته در که سیراب و فلفل
 کرده نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و
 در نسخه سرفیون وزن زنجبیل و قسط و سلیحه از هر یک
 دوازده درم است و فلفل داخل نیست پس این سه دوا
 بدین نسخه از نسخه کمتر است زیرا که سیر چهار مثقال
 و نیم است و سه استار بوزن مثقال نیز ده مثقال و
 نیم و بوزن درم نوزده درم و کسر باشد و در زرباد
 قسط ده استار است و در نسخه دیگر از هر یک از آن چهار
 ذره که او از آن آنها هر یک سه استار است و دوازده
 درم است و در نسخه صاحب فخر که در استرخای
 لسان ذکر کرده وزن صبر بیت و چهار درم است
 و باقی موافق نسخه شرح الرئیس است - و خرما و سلیحه
 شش و دو و صنعت آن بزرمل بچاه درم

زرباد و طول زرباد و جرح - ریوند چینه از
 هر یک بیت درم مصطفی و سنبل الطیب حب
 بلسان زعفران اکلیل الملک از هر یک ده درم
 افیون زنجبیل قسط تلخ سلیحه سیاه قرفل خرق سفید
 ورق گلشن شونیز سعد کوفته از هر یک شش درم
 زرباد درم و عقرب از هر یک چهار درم و در
 دیگر باین ادویه صبر قوطر سه چهار درم داخل است
 و در نسخه دیگر بیت درم است و گویا نسخه اصل ده
 باشد بصل مصطفی سه وزن ادویه سرتور معجون سازند
 و خرما و سنبل قوس و یک حب بن عینے صنعت آن زرباد
 درم و عقرب افیون چند بیت فلفل و در فلفل
 هوم الجوس بزرابنج سفید قسط شرب سنبل الطیب و سیر
 میوه ساند زعفران از هر یک شش مثقال حله قه
 مردار نهند و مثقال بزر درم که صافی از هر یک
 دوازده مثقال مجوع را کوفته بختیه با عسل مصطفی
 سرتور معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
 شربت ده درم و قوت این معجون تا سه سال باقی ماند
 و خرما بادا باشند دسده جگر و سیر بکشاید و سر نه بلغم
 و فلفل نفس فیرقان که از سه باشد و قویج را
 بود و ادراک عیض نماید و قوت آن بسیار دارد و
 آن تخم نر را اسپند یک من و نیم کند و ذکر کرده
 ده درم زرباد و طول و در ریوند چینه از هر یک
 بیت درم زرباد درم و عقرب از هر یک چهار درم
 مصطفی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب
 فلفل زنجبیل قسط تلخ سلیحه فراسیون از هر یک ده
 درم سعد سه صبر قوطر سه چهار درم درم
 شش درم خرق سفید گلشن شونیز از هر یک شش
 سیر طیف فلفل ده درم و در نسخه دیگر فلفل بیت
 ادویه کوفته بختیه با سه چندان عسل کف کرده کوفته
 شربت از یک م تا دو درم و در خرما و سنبل طیفانی
 باشند و قویج را نافع باشد صنعت آن بزرار اسپند
 هر یک درم و درم و عقرب فلفل سیاه و در فلفل
 اساردن سلیحه سودا و قسط تلخ افیون زنجبیل

از هر یک دو درم کوفته بخیه بعمل آید وزن ادراس
شربت دو درم - و نیز از انجمله درج الصلحه است بلخیه
چون گفته که در میزان الطباع ذکر کرده و گفته که حضرت
علیه السلام قدوة الحكماء و باقر و اما در این مجون را الیه
و نیز از ابابیک وزن مجون ساخته برسم بدین طب
والی حیدر آباد فرستاده بودند و گفته که این باین نسخه را
خط معرکه الیه نقل نمودم - میفرمایند که حضرت علیه السلام
این مجون را در برابر تریاق الکبرایه یافت نموده این را
که از آن شمرده اند صنعت آن مصلحه اصطبله اقرص
مطل از هر یک مسیت و هشت مثقال اقرص اندر خورد
افضل سیاه دار چینی از هر یک مسیت و چهار مثقال
زعفران سی مثقال آملی پسته پسته پسته پسته
عود قماره خام مصطلک رودی رودی بلسان ریزش
از هر یک مسیت مثقال انیون مسکه نجاده و هشت مثقال
افضل سفید در دج عرق به از هر یک دوازده مثقال
شیرین چهارده مثقال تخم شلغم برسم پسته ابرج
خصیه الثعلب مسکه ریوند چینی غار لقون ممش سفید
اشی زنجبیل چینی سمن سفید دانه هیل بودرق کلستر
از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجبویه شش مثقال
لسان الثور گیلانی از هر یک نه ده مثقال گل گوزان
گیلانی شش مثقال شنه سفید خوشخو تخم فرخنگ و درون
لسان العصار شیرین قاقا کبار فضل از هر یک ده مثقال
عود در خطانی موجب چهارده مثقال جوز بوا بسا مسکه
فراسیون از هر یک مثقال مرکه صافی دوازده مثقال
حسب الفار سیاه قرقه الطیب بغلغ خشک لیمان
نور در از هر یک مثقال سعد کوفی سبیل الطیب دوازده
مثقال انیون ده مثقال ناخود از دانه اسار و در
اسلو خود و در اصل سوسن سفید از او سیطرح بکند
که در باقشرا فاشترین اربال تا قرقه حاقسط تلخ مقبیل
الذره زرب خطیله بارومی مثقال مسکه قلع از هر یک
سافرج هندو پسته بیرون پسته مشک طراش
نار مشک بزر الیچ سفید در شیر شتر برورده طباشیر
سفید زشاک منقو فطر اسایون از هر یک شش مثقال

کبرایه صمغ عربی از هر یک ده مثقال میوه سالمه مسیت
چهار مثقال رب السوس دوازده مثقال کما فیقول
صندل سرخ صندل سفید و در پیدنا سفید مسیت
شعیرین ارمنی طین خنوم فقر الیه و متعل از رقی از هر یک
شش مثقال مومیایی دار الجرج و سه لک مضمون بهر
هفت مثقال مفاث بغدادی افیتون اقرطیسیه الیوم
لاجور و مضمون بلخیه قه درق لقره از هر یک پنج مثقال
تخم کرفس حب بلسان پوست عود بلسان زراوند
زراوند طولی حمارت باسیله مسکه بری حلیت طیب
لشیر خشک فریون دو تو از هر یک چهار مثقال
حصاره لحیه القیس ده مثقال اشق یا قوت سرخ
زمر و عقیق یا سنی از هر یک درم زبر صلی و ده مثقال
فلاد هر حیوانی اصطبله نافر عنبر شمش مشک ترکیبی
خالص از هر یک هشت مثقال درق طلا چهار مثقال نا
سفید سه چهار یک من تبریز عرق جود و در خطانی عرق
اصطبله نانی عرق زرباد شیرین از هر یک بمقدار جات
عرق بهار عرق تنه عرق دار چینی عرق قمر فضل از هر یک
هفتاد و پنج مثقال گلاب مسکه عرق سید مشک اصفا
از هر یک یکصد درم عمل مصفیه سه وزن مجموع ادویه
روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت
صمغ راجیعا الامصطی در عرق مخلصه عرق جودار
دعرق زرباد و بنیسانند و اندک عسل دران داخل کرد
یکبار از وزن بگذارد و عنبر را علیحدہ در عسل بگذارد
پنجمین مومیایی را جدا در عسل بگذارد و میفرمایند که شتر
آنست که عنبر و مومیایی را در یکدیگر از روغنهای این
مرکب در قدر مناعف بگذارد و ادویه را کوفته بخیه
بروغن بلسان میوه سالمه در روغن نابیل و در وزن
بادام شیرین و تلخ چرب نمایند و مشک را جدا بکنند
پنجمین زعفران و جودار را علیحدہ علیحدہ بکنند
و بعد از آن قاذر هر را بگلاب صلیبه نمایند و انیون
را در عرق تر لعل و عرق دار چینی و عرق فستق
بنیسانند و چون عسل بقوام آمده باشد از آن کش
فرود آورده اولاً صمغ را در آن حل کنند پس حواهر

را که خوب صلیبه کرده باشند بعد از آن ابر ششم
مقرض پس عنبر و مومیایی را کافیه را و فاذر هر دو جدا
و انیون در عفران باین ترتیب که مذکور شد بعد
بعد از آن ادویه چرب نموده بعد از آن مشک که درق
طلا و درق لقره مخلوط بعد از آن عود و مباله نمایند
که اجزا خوب مخلوط شده اند یعنی که بزمند تا خوب مخلوط
شوند پس در ظرف چینی که بگذارد و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربت از این مجون از یکدک مثقال
و دوازده مثقال نیز مجوز است و این ترکیب یکصد مسیت
چهار جزو است سوا نبات و گلاب و عود و عسل و
وزن اجزا یکبار و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو
صاحب میزان الطباع گفته که این مرکب در حرارت و
بردوت معتدل مائل بحرارت است خشک اول و دوم
فصل در ذکر دواهاییکه اصل و عود در آنها
انیون است و از انجمله دواهاییکه مسیت است
و دواهاییکه مسیت است که از الفار سی بهوشی دارد و گویند
صنعت آن انیون ده درم تخم خشکاش سیاه مسیت
تخم چهل درم تخم قلع پنج درم مجموع را در شش مثقال
بزمند تا در طبل رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم
رطل گندم پاک کرده بنزد آبش ملایم تا تمام آب را
جذب کند پس در سایه خشک نماید و کوفته بخیه یک
مثقال آن موجب سبات میشود - و دواهاییکه مسیت و دیگر
انیون پنج سوسن برابر کوفته بخیه در طعام کسیکه خواهد
بهوش شود بیا میرند تا بخورد بهوش گردد و گفته اند
که موجب ادرش بهوش شده دارد و باور همین باب ذکر
یافت و نیز از انجمله است دواهاییکه نافع از بواسه
اذن که وصف کرده آنرا غالینس مکه - صنعت آن
مرکه صافی صبر قوطر از هر یک چهار مثقال کنده
مثقال و در نسخه دیگر یک مثقال است انیون زعفران
از هر یک مثقال مغز بادام تلخ سی عدد و یازده و دو
مثقال اجزا را سحق نموده بسکه که انگوری بسببند تقدیر
که گردد و مثل عسل سطر در شیشه بگذارد و در وقت خفت

سکه قطره آزاد گوش بچکانند و بنسخه دیگر نافع از برای
جمع اوجاع و قدروح اذن و دهنست آن مرکه صافی
یک شقال کنده شقال زعفران چهار شقال اینون
و دوشقال مغز بادام تلخ مقشر بیت عدد و همدار کوفته
بسرکه سرشته اقرص سازند و در سایه خشک نمایند
و در وقت حاجت اگر بوده باشد در گوش بکفر صا را
بر و غلغل سرخ ملکه ده سکه قطره آزاد گوش بچکانند و اگر
بوده باشد نقل در سامعه بسرکه انگور که نه بوده گوش
چکانند و دیگر نافع از برای در دهان که نه گوش دان
برای اورام اذن و از برای در دهان که نه گوش آید نیست
آن ترنس شایسته مقشر از جمیع قشور شب بانی فلفل سفید
الطردن زعفران اینون پوست انار مرکه صافی کنند
سندل الطیب از هر یک دو درم چند بیدستر یک درم کوفته
بنسخه بسرکه انگور و غسل بسرشد و در نسخه دیگر وزن
غسل بسرشد و در نسخه دیگر غسل شش درم است و در
قطره اذن در گوش چکانند و در دهان بر و طالس که بهین
منافع دارد و دهنست آن زعفران مرکه صافی سندل الطیب
از هر یک نیم شقال نخاس محرق نصف و ثلث شقال
اینون نیم شقال چند بیدستر ثلث شقال شب بانی
شب ماداد هر یک یک شقال کوفته بنسخه پس اگر در گوش
در و باشد این دو را بر و غلغل سرخ سرشته سکه چهار قطره
در گوش چکانند و اگر در گوش صدید باشد این دو را
مطبوع ثلث استعمال نمایند و اگر در گوش کرم باشد
باید مخلوط کرد با جزای این دو از خرق اسود و دوشقال
و در آب برگ شفتالو مخلوط کرده سکه قطره در گوش چکانند
و ایضا از انجمله و بن نافع از برای در گوش که از گزله
بود صنعت آن روغن بادام شیرین بچدرم سرکه که نه
سکه درم اینون یک دانگ سرکه و روغن را در هم بچشانند
تا سرکه برود و روغن بماند پس اینون را در آن حبل کرده
و قطره آزاد گوش بچکانند و نیز از انجمله نسخ را هر اناست
است - را هر اناست کبیر این معجون از تراکمیب اطا باند است
در بعضی نسخ قانون زعفران در اهرمان هر دو درم و در
در اول و در اکثر نسخ را هر اناست برامه و در بعضی نسخ را هر اناست

برامه و در اکثر نسخ را هر اناست برامه و در بعضی نسخ را هر اناست
مستعمل می کنند که این نسخه باشد اصل آن رام مهارام
بوده که را هر اناست شده نافع است از برای اسوز مزاج بارد
و از برای ضعف معده و زیاد می کند باه را و سفید
از برای سوساس و سودا و صلح است از برای حرکات
بدن و حفظ جنین و کلیه و مثانه کند و تقویت حصه کلیه
و مثانه نماید صنعت آن بنسخه نسخ رئیس که در قرابادین
قانون آورده و ج ترکی قسط تلخ زرا و ندر جرح زرا و ندر
طول از هر یک استار و دهر استار سه چهار شقال گفته
شد که چهار شقال و نیم استار فلفل زنجبیل از هر یک
سج استار تخم کرفس ناخواه کرد و یا از یانه تخم رطبه تخم خرفه
مقشر جربه تو در سه سفید تو در سه گلگون اذان الفار
زیره کرمانی مدبر تخم شنب از هر یک شش استار فلفل
تصعب الذریره عود بلبلان از هر یک استار سلیمه
بسیاسه قافله قرقه الطیب اطلیل الماک شیخ زرب بلبلان
از هر یک چهار استار پوست هلیله زرد پوست هلیله شیرین
شش از هر یک شش استار الفار خرق خرق سفید
مجبور بود و مازوز زربین بری بزراینج بستانه
شیطین هنده زرشک شش شش بستانی مورد انفر
حب اترج مقشر زعفران در ستر آس هنده سه هم سرخ
بهمین سفید لسان العصار از هر یک چهار ده شقال
و در نسخه دیگر بیت و چهار شقال است جوز بوا اسی عود
اصول قابله تخم فنجکشت از هر یک سکه استار تخم جز
حما از هر یک شش درم اینون فرنیون چند بیدستر
از هر یک سکه درم هلیله سیاه چهار درم سازج هنده
حلبه بود و قوطر اسالیون ریوند چینه از هر یک شش درم
مجموع را کوفته بنسخه فایده نسخ سه سفید بوزن مجموع
ادویه کوبیده در روغن گاو بوزن ادویه و فایده
و غسل مصفیه بوزن همه ادویه معجون سازند باین دستور
که فایده را کوبیده در سرطل آب ملکه ده بچشانند
تا گرفته شود و غلیظ گردد و لقاوم عمل آید پس داخل
کنند در آن غسل مصفیه را و چند جوش دیگر داده
و کف آزاد بایزند پس ادویه کوبیده بنسخه بر روغن گاو

دل کرده جرب نموده لعسل و فایده بقوام آورده که
در یاخیل بزرگ باشد ادویه کوبیده را بوزن بچشانند
و به شیر حلوانی بر هم زنند تا مستوی گردد و پس در سبوح
سبز فایده را که در آن غسل که باشد از غسل غالی
کرده آن معجون را در آن کرده ششماه بگذارد پس استعمال
نمایند شربت به مانند مازو سه در اول ماه و وسط و آخر
آن سه روز با آب گرم یا با لعسل بنده و افضل اینده
از برای این امر نیز زربین غسل است و این نسخه
و چهار جزو است وزن آن شش صد و ده درم و چهار
دانگ است و در جاش گرم در یکدرم و نیم و خشک است
در یکدرم و ربع در ربع - را هر اناست بنسخه و درم شش
که در قرابادین قانون آورده صنعت آن در ج ترکی
قسط تلخ زرا و ندر طول زرا و ندر جرح از هر یک سکه
دار فلفل زنجبیل از هر یک سج استار و در نسخه دیگر از
هر یک دو استار تخم کرفس ناخواه کرد و یا از یانه تخم
رطبه تخم خرفه مقشر تخم جربه تخم مرزنجوش تو در سه سفید
تو در سه سج اذان الفار زیره کرمانی تخم شنب از هر یک
شش استار فلفل شش تصعب الذریره عود بلبلان
هر یک سکه استار سلیمه سیاه قافله اطلیل الماک شیخ زرب
حب بلبلان بسیاسه قرقه الطیب از هر یک چهار استار
پوست هلیله زرد پوست هلیله آله شش از هر یک شش
استار الفار خشک مورد خشک خرق سفید مازوز
بر و بلبلان بستانی خشک شیطین هنده زرشک شش شش
مقشر زعفران در ستر آس هنده سه هم سرخ بهمین سفید
لسان العصار از هر یک چهار ده شقال و در نسخه دیگر
بیت و چهار شقال است جوز بوا اسی عود اصول قابله
تخم فنجکشت از هر یک سکه استار تخم جز حما از هر یک
شش درم اینون فرنیون چند بیدستر از هر یک سکه درم
هلیله سیاه چهار درم سازج هنده حلبه بود و قوطر
اسالیون ریوند چینه از هر یک شش درم مجموع را کوفته
بنسخه فایده نسخ سه سفید بوزن مجموع ادویه کوبیده
در روغن گاو بوزن ادویه و فایده و غسل مصفیه بوزن
همه ادویه معجون سازند باین دستور که فایده را کوبیده
در سرطل آب ملکه ده بچشانند تا گرفته شود و غلیظ
گردد و لقاوم عمل آید پس داخل کنند در آن غسل مصفیه
را و چند جوش دیگر داده و کف آزاد بایزند پس ادویه
کوبیده بنسخه بر روغن گاو

خندید ستر زعفران و جدوار و مشک داخل کرده و
میگرد و عطر آن کم با نخل صیت و جوار که اینها را میباشند
و لیکن در اقسام صمدل عار زعفران بهتر است بجهت
آنکه زعفران اگر چه جارسا اما حرارتش از جدوار و زعفران
و مشک است و این هر سه بسبب حرارت مغرط ممکن است
ضرر بصاحب صمدل عار رسانند و نیز زعفران مقوسه
جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه پس حفظ و
جوهر دماغ و اعصاب و سایر اجزای سر میکنند و می باشد
مانع از افیون در آنها و نیز آن اعضا در اول قبول از
افیون کمتر میکنند با آنکه نسبت از حرارت مغرط و نیز
بالحا صیه فادر بر مانع ضرر افیون است و نیز زعفران
منه مست و نوم نیکوترین تدریس است از برای جمع اوجاع
بجهت آنکه نام احساس و جمع نیکند پس میگردد طبیعت کو
بر دفع آن زیرا که در حال احساس و جمع مواد تمام متوجه آن
عصب میگردد و در وجوب زیادتی و جمع است و عدم قدرت است
بر دفع آن ضما و نافع از برای صمدل عار منقول از محمد
زکریا رازی صنعت آن خم کا هو شیا ف مایا صمدل سرخ
صمدل سفید فلفل افیون زعفران گلاب سرکه و سرکه تازه
کافی را بان تر کرده بر سر نهند و چون گرم شود اعاده نمایند
ضماد دیگر منقول از طبیبی از برای صمدل عار حادث
از احتراق شمس صنعت آن خم کا هو صمدل سرخ
صمدل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک درم گل نیلوفر
چهار درم شیا ف مایا و درم پوست بخت لافاح یک درم
زعفران یک درم افیون نیم درم کوفته بختیه باب کا هو
و آب کشنیز تازه و آب غلب و سرکه انگوری سرکه
بر صندلین ضما و نمایند و در شفا شفا درین ضما و دزن
افیون و درم و دزن بخت لافاح یک شقال است و در
دیگر این ضما و جاسه خم کا هو گل بنفشه بختیه درم است
نخیز و دیگر بجهت گل بنفشه کا و دزن بختیه درم است صنعت
این ضما و بختیه خم و درین الیاس صمدل سرخ صمدل
گل نیلوفر گل سرخ خم کا هو از هر یک درم افیون بختیه
بخت لافاح از هر یک یک درم زعفران نیم درم شیا ف مایا و درم
کوفته بختیه باب کا هو تازه سرشته بر پیشانی طلا نمایند

صنعت آن ضما و بختیه دیگر مستعمل در صمدل عار صمدل
و مو بعد از تنقیه هر گاه و جمع با شیا ف مایا
تقدیل مزاج و تسکین و جمع صمدل سفید صمدل سرخ گلاب
سوده گل سرخ بابونه شیا ف مایا فلفل نیم خرده از هر یک
یک نیم و افیون نیم جز و زعفران ربع جز و سرکه کوفته بختیه
گلاب و اندک سرکه انگوری سرشته بر مقدم سر ضما
نمایند و لیکن باید بر حذر باشند از استعمال خدرات تا که
با مضطرب نشد استعمال نمایند و چون استعمال نمایند
آن شل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه در صمدل
ذکر یافت و نیز از جمله طلا با است که افضل و در آنها
افیون است طلا سکه افیون مسکن صمدل و درم بختیه
که نهایت شدت داشته باشد و شخص را بی طاقت کرده باشد
صنعت آن صمدل سرخ صمدل سفید خم کا هو گل نیلوفر
از هر یک درم شیا ف مایا و درم افیون پوست
بخت لافاح از هر یک یک شقال کوفته بختیه گلاب و آب
غلب الثلب تازه و آب کشنیز تازه سرشته بر پیشانی
شقیقه طلا نمایند طلا سکه و دیگر از برای صمدل عار و در
بارده این طلا مسکن جمع اوجاع بارده است صنعت
آن مشک ترکه یک درم صبر قوطری فریون چند ستر
صمغ عربی عود هندی زعفران از هر یک و درم افیون
یک درم و نیم باب کرفس طلا نمایند طلا سکه جید برای
شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون
سوده بنفشه خم مرغ سرشته بر دیواره کاغذ بر آنها
از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند تا لایه برود و بعد
بچسباند طلا سکه لاز قیه بجهت شقیقه از حضرت
علای والداجد آن مرحوم قدس سره صنعت آن
برگ مور درم صبر قوطری حنظل که حنظل است
صمغ عربی نشاسته از زردت سفید گل مسکن
فلفل فشار کنند رگنار فارسی اقا قیادیم الاخوین
شیا ف مایا از هر یک یک نیم و افیون و جز و زعفران
نیم جز و کوفته بختیه باب برگ مور و سرشته اتر اصل
و در وقت حاجت یک قرص را بنفشه خم مرغ سوده
بر پارچه کاغذی شکل و دیار سه چیده بسوزان

بسیاری در آن کرده و دو بار بر آن طلا کرده و شریان
صمدل بچسباند طلا سکه و دیگر از برای شقیقه حار
صمدل عار صنعت آن بختیه سفید خم کا هو شیا
مایا برگ گل سرخ صندلین فلفل پوست بخت لافاح
افیون کوفته بختیه گلاب و سرکه سرشته بر شقیقه طلا کنند
و بر طلا سکه آن خرده کافی که گلاب و سرکه تر کرده باشد
گذرانند و اعاده کنند چون گرم شود بچسباند این دو بار
در بینی و گوش و در غن گل سرخ و اندک سرکه انگوری
پس اگر بوده باشد و جمع شدید اضافه ادویه مزبور
نمایند از زردت و بچسباند بر صندلین و بچسباند بر لافاح
قطعه سر بر رقیق و بگذارند تا خشک شود و دفع بختیه
کند و این را ذوق نمایند طلا سکه و دیگر که بجهت
صمدل عار مانع است منقول از قرابادین شفا ف
صنعت آن صمدل سفید صمدل سرخ خم کا هو از
هر یک درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم
زعفران یک درم افیون شیا ف مایا از هر یک و درم
بخت لافاح یک شقال باب برگ کا هو تازه سائیده
بر پیشانی و صندلین طلا کنند طلا سکه چون بر پیشانی
بمالند دفع صمدل نمایند صنعت آن افیون زعفران
قرنفل صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیمو
کاغذی باب لیمو سائیده بر پیشانی بمالند بجهت
طلا سکه دیگر از برای شقیقه و صمدل که در در او
ساکن صنعت آن بخت لافاح کند زعفران صمدل
از هر یک یک درم بختیه و درم گل سرخ یک درم و درم
صمغ عربی از زردت سفید مرکه از هر یک نیم درم
دانه کاغذی صورت کوفته بختیه باب سرشته
بر شقیقه و پیشانی و محل درد طلا نمایند طلا سکه
از برای تسکین و جمع صمدل صمدل مستعمل بر شقیقه
صنعت آن خم کا هو بختیه افیون زعفران کا
قیصوری سوده باب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا
طلا سکه بجهت این طلا را بختیه الدین سرشته
در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است از برای
صمدل و مو سه بر گاه بوده باشد با آن ضما

بجینت که برداشت آنرا انداخته باشد چون استعمال
کرده شود بعد از اقبال صنعت آن صندلین فوکل کل
دری شایف مایش از هر یک ده درم پوست بخت لقا
برای صندل سفید ایون زعفران کا فور قیصره از هر یک
یک درم هم را کوفته و بجینت گلاب و قدری سرکه سرشته
پایه کتانه را بان آلوده کرده بر سر گذازند و در میان
از دانه زکوره بران بچکانند که خشک نشود و طلای
دیگر نافع از برای صمد ع حار هرگاه بوده باشد و ج
شدید بجینت که علیل برداشت آن نداشت باشد
بن طلا در در ساعت تسکین می دهد صنعت آن
از دوت سفید نیم جزو صندل و دوز و ایون سدس
یک و زعفران مثل ایون کوفته بجینت بجماره کا هو سرشته
بر صندلین طلا نمایند طلا سه دیگر از برای تسکین
تسکین صمد ع حار هرگاه از دایر دیگر تسکین نیابد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم
ایون زعفران از هر یک یک دانگ کوفته بجماره
کشیز تر و عصاره کا هو سه تر و عصاره غلبه
سرشته بر مرقم سر طلا نمایند و گاهی اضافه کرده میشود
در بن طلا ندرم بزرای صندل سفید هرگاه احتیاج بر زیادتی
کمز باشد و در نسخه دیگر وزن ایون نیم درم است
و بزرای صندل و در نسخه دیگر وزن ایون
و دانگ و بزرای صندل نیم است و گفته که گلاب و
آب کا هو تازه سرشته طلا نمایند نسخه دیگر این
صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم از دوت
سفید درم ایون یک درم سوده آب کشیز تازه
آب کا هو تازه سرشته طلا نمایند طلای دیگر که در دوز
در ساعت تسکین دهد صنعت آن ایون زعفران
هر یک یک درم پوست خشخاش یک درم ایون زعفران
آب برگ کا هو تازه حل کرده پوست خشخاش کوفته
بن سرشته بر مرقم سر طلا نمایند طلای دیگر مقول
قرابادین شغالی نافع از برای صمد ع حار هرگاه باطل
باشد صنعت آن ایون مرکه زعفران بزرای صندل
مساوی کوفته بجینت گلاب سرشته بر صندلین طلا نمایند

سایر صحت صمد ع بار و صنعت آن چند بیت ازین
فلکل خردل کوفته بنید کشته سرشته بر صندلین طلا نمایند
حکیم محمد باقر در مجرب است خود این طلا را ذکر کرده و لیکن
قرصل و زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از برای
صمد ع بار و صنعت آن مرکه زعفران ایون از دوت
صندل عری قسط صندل صندلین چند بیت از دوت
فشار کندر کوفته بجینت با کچ مناسب باشد از ارباب است
بر سر صندلین طلا نمایند طلای دیگر که همین صنعت
دارد صنعت آن مشک تر که صندل صندلین چند بیت
صندل عری ایون عود هندی فاوانا زعفران از هر یک
دو دانگ ایون یک دانگ و نیم کوفته بجینت آب کرفش
یا آب مرزنجوش تر سرشته بر دوزاره کاغذ مالیده بر دوز
صندل بچکانند طلای صندل ایون مستعمل در صمد ع
حادث از وقت حس دماغ صنعت آن تخم کا هو
پوست خشخاش زعفران ایون بزرای صندل سفید برگ
قنب کوفته بجینت آب برگ افلاح سرشته طلا نمایند لیکن
محذرات قوبه بسا باشد که مورش طلاهای عظیم گردند و
ظلمت بسر و تغیر حواس و گاه باشد که موری مملک شود
پس چون طبیب مضطر گردد استعمال آنها باید که اندک
استعمال نمایند و پرمز را باشد چون در باید که متغیر شد
احوال آن غلیل و متغیر گردید حواس و عدول کند از
تدریس و تدریس آن نماید مقول آیه بر سر آن که در آن با
وزعفران و برگ غار و جد و جوشانیده باشد و طلای
دیگر مستعمل در سر حادث در حیات شخ رئیس گفته که از نظر
که تجربه کردم درین قسم هر آن که فرا گرفته شود ایون
و سیاه و زعفران ساییده داخل نمایند و در دوز غلبه
و بالاند بر بنی صاحب این سر طلای صندلین که اسرار
خون باز دارد صنعت آن ایون بزرای صندل سفید از هر یک
بزرای صندلین بوط گنار فارسی اقا قیفاشار کندر از هر یک
بزرای صندلین سوده با عصاره خشخاش باطلنج آن سرشته بر مرقم
طلا نمایند طلای مسکن و جی مستعمل در اورام شانه
صنعت آن ایون یک دانگ و نیم در دوز غلبه بادام
یک شقال حکرده طلا نمایند طلای صندلین که در

صمد ع صمد ع هرگاه استعمال کرده شود بعد از مقصود
در ساعت و جی را فرد نشانده صنعت آن پوست
بخت لقا کندر زعفران صندل صندلین از هر یک یک درم
بزرای صندلین و در دوز مرکه زعفران و نیم صندل عری مرکه
صافی از دوت سفید از هر یک یک درم ایون یک دانگ
کا فور قیصره یک کوفته بجینت آب سرشته بر پیشانی
طلا نمایند طلا محذرات نافع از برای صمد ع بشارت کله شرا
صنعت آن مرکه صافی ایون زعفران کا فور قیصره
سوده لبر که انوری سرشته روغن یا سین داخل کرده
طلا نمایند طلای صندلین از برای سر حادث از دوز
سر صنعت آن ایون سلیمه زعفران سوده بروغن
گل سرشته در بنی طلا نمایند طلای منوم مقول
از مجرب است حکیم محمد باقر موسوی بخت عری الیه
حکیم احمد نقل نموده صنعت آن ایون بزرای صندل
پوست بخت لقا زعفران تخم کا هو کوفته آب بخت خشخاش
سرشته بر پیشانی و صندلین و دوز طلا نمایند طلای دیگر
حبت نزول آب در هر حصه که باشد صنعت آن روغن
یک جزو ایون راجه جزو آب حکرده طلا نمایند طلای
نافع حبت نزول مار و شش پیضه صنعت آن بزرای
سندل و نامند ایون قسط که بنده گت که بنده
مساوی کوفته آب سرشته گرد نموده طلا نمایند و اگر
چند دانه فلکل سیاه اضافه نمایند و بجای آب خالص آب بخت
پرسیاوشان یا آب مطبوخ را از این یا شربت نمایند بهتر
است و طلای کز دوزی قلمی فرموده اند که از حضرت سید
سند و لنگی استادی میر محمد بادی حکیم قدس سره است
نافع است از برای اورام حاره که در غیر مغایر باشد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید کل ارمنی عصاره
مایا هبانی پوش در بنی طین قیویا طین شاموش
طین صندلین آب قلمی شسته حنظل کی حنظل هندی
اقایا اجزا مساوی کوفته بجینت آب سرشته اقراص
لشکل مبراهه نزد در سایه خشک نمایند و بوقت
حاجت یک قرص یا زیاده بمقدار حاجت آب
کاسنی تازه و آب برگ کشیز تازه و آب برگ

عنبت الثعلب و آب برگ کا پوتازه و آب برگ خیار و کمر
انگور می و گلاب مجموع با هر کدام که حاضر باشد سائیده
طلایا نماید و از بر سه تسکین و جمع پوست کوکنا و لعاب
بزر قطونا داخل نماید و اگر وجع بسیار شدید باشد که آب
کوکنا را تسکین نیابد ایون بزر البخیر و الفاح از هر یک
عشر جزو زعفران خمس جزو در اجزای سه قرص بنویزاید
و اگر درم حار در سرجله باشد عود الصلیب جزو سه
آرد و ماش دو جزو در اجزای اصل قرص بنویزاید و اگر
ورم در ترمین باشد آرد با قلع آرد و شوش گل خطمی
آرد و جوهر اجزای قرص بنویزاید و در آب که قرص را می ساید
آب خیار و بنبر و آب برگ خیار بنویزاید و اگر درم در معده
باشد مندل سفید عود سه در صینی سکه مسک را
گل سرخ بر اجزای اصل نسخه بنویزاید و در آب که
قرص را بان میساید آب سیب شیرین آب به شیرین
بنویزاید و اگر درم حار در طحال باشد به پوست بخت کبر
و خطیانا و زرد فنجکشت بر اجزای اصل قرص بنویزاید
و در آب که قرص را دران می ساید سرکه عقل و سرکه
کبریا سه سرکه فالس کنند و اگر درم در فیتین باشد
آرد با قلع آرد و شوق بنیه سنگ لشت سنگ سرابی
بر اجزای سه قرص بنویزاید و اگر درم با حرارت شدید
صفرا ویت و التباب بسیار داشته باشد کا فور قیصری
زعفران از هر یک خمس جزو در اجزای قرص بنویزاید و در
عصاره اتیکه اقراص را بان می ساید آب خارشور و آب
عصه الراعی و آب خرفه تازه و آب برگ بارتنگ و آب
برگ گیاه بزر قطونا و آب بادرنگ و آب جراد که در
مجموع یا هر چه میسر آید اضافه نماید و بعد از سائیدن
قرص درین عصاره است آرد جوهر قطونا دران داخل گردد
بر عضو درم دار صناد نماید و اگر درم حار مفاصل باشد
سورخان استخوان بوسیده سوخته بخت ننه فارسی از هر
جزو در اجزای قرص بنویزاید و اگر درم سبب گزیدن
زبور و جواره و امثال اینها از حیوانات سه حاره یا
حجر با زهر معدنی خطائی گل خنوم گل سیاه شده یا
خمها صحر الصخر که سنوی است که بر دیوار یا در جاک

در ایام بارش پیدا میشود از هر یک جزو سه بر اجزای
بنویزاید و در عصاره اتیکه اقراص را بان میساید آب
سیب و آب قیصره که عبارت از کشنیز صحرانی باشد و
طخشق که عبارت از کاسنی بره باشد داخل نماید
و اگر با درم حار جوشش و طراوش صدید و آب که
بر اجزای اصل قرص سفید آب از بر سه سسته مزنگ
توتیاسه که مانی شسته اقا قیصره لویه القیتلیم الاغون
پوست کد و گنار فارسیه اسرخی شسته شخرف
و امثال اینها از هر یک جزو داخل نماید و کا فور قیصره
زعفران از هر یک عشر جزو و البتره بر اجزای اصل بنویزاید
و در عصاره اتیکه اقراص را بان میساید آب برگ خیار
داخل باشد و اگر درم در حرارت باشد گل بابونه خارشک
اکلیل الملک بر سیاه شان سرکه از هر یک جزو در اجزای
اصل قرص بنویزاید و همچنین درم حار در هر عضو
که باشد ادویه مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص
بنویزاید و همچنین درم بارد در هر عضو نیکه باشد ادویه
مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص بنویزاید و طلا
نردی منقول از بیاض جربات حکیم محمد بن حسین برادر کوچک
حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود نافع از بر سه
اورام حاره حادثه در غیر مغنا + صنعت آن مندل
سرخ گل ارمنی عصاره مایا حفض مک بوش در بند
سفید اب قلعی فوفل و دهنی بزر البخیر سفید و اسنگ
ریون چینه از هر یک جزو و ایون بخت الفاح از هر یک
نیم جزو و کوبیده بخت آب کشنیز سبر و گلاب و سرکه و
امثال اینها سه شسته اقراص زردی سازند و طلا نردی
به نسخه دیگر + صنعت آن مندل سرخ گل ارمنی عصاره
مایا حفض مک بوش در بند سه صبر قوطی نرد
اقا قیصره از هر یک جزو سه ایون زعفران از هر یک
عشر جزو سه کوفته بخت آب عنبت الثعلب شسته اقراص
نرو سه سازند و در وقت حاجت با هر عصاره که
مناسب باشد سه سوده طلا نمایند + طلا
نرد سه رادع مستعمل در جمیع اورام حاره
در هر عضو که بوده باشد سه اسه اورام حاره

مغنا بنی عقب گوش و زردی و سرخ ران که در بر اعضا
استعمال شود و در عصاره اتیکه از بر سه شسته و این طار از بر
و باید که در ابتدا سه تریا در حالیکه جانز است استعمال
طلایا کرده شود صنعت آن مندل سرخ گل ارمنی شیان
مایا حفض مک بوش در بند سفید آب از بر سه شسته
از هر یک چهار شقال ایون و دو شقال زعفران نیم شقال
کوبیده بخت اقراص شکل مهر سه نرد سازند و در وقت
حاجت بقدریکه احتیاج آب کاسنی تازه و آب عنبت الثعلب
تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ بزر قطونا و آب
عصه الراعی و قدر سه سرکه انگور سه و گلاب سائیده طلا
نماید و پارچه کتان را بان آلوده کرده بران گذارد
و پس در پی یار حاره را با دویه مذکوره تر سازند که خشک
نکرد و انشا الله تعالی نافع است طلا نردی سرخی
بندی که منع الصباب مواد بختیم کند و مکیان اوجاع
در اوجع مواد جمیع اورام شیم است + صنعت آن مندل
محرق کیمقال ایون زعفران از هر یک طوبه سه و در
نیم شقال کوبیده آب لیمو و ظرف آهنی کرده بر سر آتش
طلا نرد یا کسر گرم به نند و سه سسته آهنی بساید تا سیاه
شود و در دو چشم طلا نماید که داخل چشم نشود و کا سه
بوض آب لیمو و آب برگ تمهندی می کنند + و نیز از طلا
غروه است + غرزا تا لیمو میرزا محمد علی از طلا نرد
مسیطیب کن اوجاع و الا نمت و از فلونیا و شقال
درین فعل اقوال سه است + صنعت آن ایون دران
از هر یک شقال بزر البخیر سفید پانزده شقال زعفران
سه شقال قر قفل کیمقال کوفته بخت بروغن تخم خشخاش
جرب نموده غسل معنی سه وزن ادویه بسازند سه
از هر یک نخود و ماد و نخود است + و نیز از انجلی قفل ایون
است + فقیله که رعاف باز دارد و صنعت گلزار و طلا
ماز و از هر یک نیم درم ایون دانگ کوفته بخت عصاره
سرگین الارغ بسازند و بتارخانه عنکبوت بگردانند و در
نمند بعد از آنکه بینی را گلاب شسته باشد فقیله
نافع سه و درم و جرب گوش + صنعت آن مندل
صافی ایون گاز و دنی چند بید تر عصاره مایا کوفته

فتیله را با دینیک آلوده کرده در گوشه که سیلان میکند
از آن قیج و دوده باشد در آن اورام تازه بگذارد و فقیه
که جریان دم از مقعد و زحیر را باز دارد و صنعت آن
مصابی ایون کند و ذکر زعفران با سوبیه جدا کوفته
بجته با آب برگ کشنیز تر سرشته فقیله سازند و در مط
نخه آبرشیم بگذارند و بر دارند و بعد کین برودی بر آفر
فتیله نافع از براسه حرقت مجارسه لول و قرصه آن
که از باغی سوزاک گویند و از بر آفر قیج کفیه و شامی
بول در رحم قیج مده و قیج کند و قرصه را التیام دهد چون فقیله
باریک بان آلوده کرده در سوراخ حلیل گذارند و فقیله
از آن در فرج نهند و نیز نافع است از برای نواصیر چون
در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حله فرج
و مقعد چون فقیله موافق ممران در فرج و مقعد
صفت آن ایون گاز زدن زرد و قویای کرانی منقول
سنداب قلعی شسته گلزاره سه گل ازینی منقول کو
سرای سوخته فشار کند راجز امتاوی کوفته و بحر حقیقه
باب کشنیز تازه سرشته فقیلهای موافق سازند و فواید
و ایضا فواید است و این معجون را معجون البوسلیع
گویند و در مسکن جمیع اجراع است و گفته که چون
دک از بعد از قصد و تنقیه غلبه غالب در صلب و حلقه
نول و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن در و آن است و جمیع
دواعی حادثه از احتلاط مرکب را بعد از تنقیه نام صنعت آن
ایون بزرالبی سفید از هر یک ده درم افرون زعفران
منال الطیب عاقر قرقساز سورخا ن مصری قاقله دار فلفل
بریک پنجم کوفته بجته با سه وزن مجموع ادویه سیل
معجون سازند و در سوبیه چینی اخضر لعابدار کنند و بعد
ششماه استعمال نمایند و اگر جوز انزل در مجلس و قیج
در یک دوم اضافه نمایند جایز است و بقول بعضی
جمل روز استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن ایون
بزرالبی سفید از هر یک دو درم است و فواید از نسخه
صفت آن ایون گاز زدن زرد و قویای کرانی منقول کو
سرای سوخته فشار کند راجز امتاوی کوفته و بحر حقیقه
باب کشنیز تازه سرشته فقیلهای موافق سازند و فواید
و ایضا فواید است و این معجون را معجون البوسلیع
گویند و در مسکن جمیع اجراع است و گفته که چون
دک از بعد از قصد و تنقیه غلبه غالب در صلب و حلقه
نول و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن در و آن است و جمیع
دواعی حادثه از احتلاط مرکب را بعد از تنقیه نام صنعت آن

کوفته بجته لعل سفید صفت است وزن مجموع ادویه
مقرر بر سر شدند و نیز فیروز نوش است بدانکه اعلیای
فرس این لفظ را استعمال میکنند بر دوفوع از معجز اول
بر سوسنه که بوده باشد مرکب از ایون که از در قاری
نوش دار و نامند چنانکه گفته شده که نوش در و که
رستم از کینسر و طلبیده بود ایون بود و دوم برادویه
که بوده باشد مصلحات ایون و مراد از اینجا ایون و فواید
این نوع است و نیز استعمال میکنند بر فنجوش که آن بخونی
که عمود در آن هلیله و هلیله و آله و خبت الحیدر و غسل است
که پنج نوش باشد چنانچه این نوع را در باب تبلیغ و خبت
الحیدر ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و ۴۴
نسخه فیروز نوش یعنی اول نافع از برای نافع ایچ است
از برای آن بر شش و معنی فیروز نوش قریب است بعضی
بر شش و بر شش یعنی بر الساعه است و بعضی فیروز نوش
دوای فیروزی در نگار سه ده از ادواج و امراض است
از برای جمع اجراع خصوص قویج و مغص ریج و امراض
زنان حالمه که بسبب ریاخ و درودت باشد و گفته اند که
نسیان را نیز نافع است و ریاخ را دفع کند صنعت آن
ایون بزرالبی سفید از هر یک است مثقال و در نسخه دیگر
هر یک مثقال است از ایون عاقر قرقساز زعفران منال
از هر یک هفت مثقال کوفته بجته لعل سفید صفت
جید منورع الرغوه ستر وزن ادویه معجون سازند
بنی از ششماه استعمال نمایند شربت از یک طبعی تا
نیرانک و بعضی گفته اند شربت از یک دانگ تا پنجم
و نیز از آنجا قراعه است که اصل دعو و در آنها ایون
است و قرص ایون بل تنزد خطائی قیج نموده اند
مالیفات حاج محمد حسین از تکراره حضرت ابوبکر قدس سره
است منقل در اورام حاره این قرص را قرص مبارک
موسوم ساخته و صنعت آن صبر قوی زرد و برگ خا
حفظ می کنند نسخه کافور قیصوری زعفران گسترخ
از هر یک سه مثقال است هلیله زرد قاقا گل ازینی آرد
عس عصاره میثا از هر یک پنج مثقال ایون پنجم
مثقال زرد چوبه جد و خطائی از هر یک سه مثقال ادویه

کوبیده باب میثا چند مرتبه خمر کرده خشک زدن پس
ساخته نگاه دارند و در نسخه دیگر آرد چون پنج مثقال
است عصاره میثا ده مثقال است و قرص اما زوس
قلب معده قریب بحالت ایلاوس و الهنا معده و فقیله
ریاح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصیکه طعام در معده
قرار نگیرد و لقی دفع کند نافع است صنعت آن قرص
ایون دار چینی از هر یک شش مثقال فلفل رومی
رومی از هر یک چهار مثقال فلفل مرکی ایون چند ستر
از هر یک مثقال ادویه کوفته بجته باب سرشته اقراص سازند
شربت معتدل بر صاحبان ضعف معده یک مثقال با شش
مخروج و قرص زرد ایونی منقول از قراردادین قانون
نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء قیام دم از
برای کیکه غذا در معده همضم نشود و از برای مغص شدید
و زحیر و از برای ریاخ بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای نری طشت زنان در پرده و بے وقت
صفت آن حب الاس را زهانه انیدون ناخواه مخمور
بزرالبی سفید دو و از هر یک یک ادویه ایون ششماه
کوبیده و بجته بشراب ریجانی سرشته اقراص سازند
هر قرص بوزن یک درم و بعد از ششماه استعمال نمایند
شربت یک قرص با اینجی مناسب باشد از ایات و قرص
ایونی باراسن صنعت آن قرص ششماه مخمور کا هورسن
از هر یک چهار درم گل اصلی مخمور خیار با درنگ مخمور
مخمور کدر سه شربین از هر یک سه درم ایون بزرالبی
سفید ششماه کثیرا گل سرخ منورع الاقراص طباشیر
سفید مخمور خیار منقرض از هر یک دو درم کافور قیصوری
سفید سگ از هر یک مثقال کوبیده بجته بگلای سرشته و اقراص
سازند شربت یک درم و اگر دو درم ساق منقعه بایک درم
زرد و افزایند اتوسه میشود و قرص ایونی باراسن
دیگر صنعت آن ایون پنج لعل از هر یک یک پنجم
قرص قرصه سگ از هر یک سه جز و زعفران دو جز و دو
بجته باب سرشته اقراص سازند شربت یک درم
تا یک درم شربت ششماه و قرص زعفران نافع از برای
تنقیه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود و بر قیقه

دوسه مرتبه از صندغ تا صندغ دیگر و طلا کردن این قرص
که بسیار با عصاره خشخاش یا با گلاب ریخته باشد در آن
پوست خشخاش یا باب برگ گاهو بر سر و بینی و لاله است
از برای هر حادث در حیات و صنعت آن زعفران
یا نروده درم گاهنده مثقال مرصافی شب یا فی افیون
عصاره حصص خشک کرده قلع طار از هر یک سه مثقال
صنعت عربی یا نروده مثقال مجموع اسحق نموده بشرط
سرشته باز اسحق نموده و اقراص ساخته نگا هارند و در وقت
حاجت یک قرص را بر سر که مزوج باب سوده جریحه
تا صندغ دیگر مالند و قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای
وجع شقیقه منقول از جربات حکیم محمد باقر ولد حکیم عواد الدین
محمود شیرازی صنعت آن مرکه صافی افیون لادون
کافور قیوسه از هر یک چند درم کند در ذکر انزروت از
هر یک یک دانگ کوفته بگلاب سرشته اقراص سازند
قرص طراشیت خون آمین از جمیع اعضا خصوص بوا سیر
و نفث الدم باز در صنعت آن طراشیت شیرین چهار درم
خربوبه بنطی پوست سیخ انجبار از هر یک سه درم زرد دکانا
فارسی اقا قیاد مالاخون لبه محرق منقول صدت محرقه
منقول از هر یک دو درم باز و سبب نشاسته صمغ عربی تیل
از هر یک یک درم افیون فالح زعفران کافور قیوسه
از هر یک یک دانگ کوبیده و بخیه بلعاب بز قطن و سرشته
اقراص سازند هر قرص یک درم شربت یک قرص باب
برگ نار خشک و آب برگ بز قطن و قرص طرفیلون
این قرص از ترکیب قیاسه الیاسه یونان است و معنی
آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند
و تسمیه این قرص لبرص مثلث بحبت آن است که این قرص
مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را دایره میسازند
و وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که اقراص
که از برای خوردن است هر گاه حاجت استعمال آنها
کوبیده باشد سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در وقت
کوبیدن تفاوتی چندان ندارد و چون اسهل اشکال از
برای ساقبت شکل مدور است که در دس و دهن تر اشکال
لذا از آن دو میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن آن

در آن میباشد + قرص مثلث بنسخه این جزله در زمان
الادویه و این قرص مثلث را قرص صدر نیز گویند
بحبت در دس حار و شقیقه نافع است چون بر شقیقه طلا
نمایند صنعت آن افیون مرکه صافی لادون کافور
قیوسه از هر یک چند درم کند در ذکر انزروت سفید
را یک طین رسی از هر یک ده درم زعفران بز قطن
پوست سیخ فلاح از هر یک چند درم کوفته بخیه افراشته
سازند در وقت حاجت یک قرص را بگلاب و آب
گاهو تازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین طلا
نمایند و قرص مثلث بنسخه دیگر قریب به نسخه این جزله
صنعت آن افیون مرکه صافی لادون کافور قیوسه
بز قطن سفید پوست سیخ فلاح از هر یک چند درم کند
سفید آمله منقعه گل ارمنی کوفته بخیه بگلاب سرشته
اقراص مثلث سازند در دس ساید خشک نموده در وقت
حاجت بگلاب سوده طلا نمایند و قرص مخدر را بطول
نافع از برای صدر و صنعت آن حسب الفارقیه نیا افیون
مرصافی عصاره حصص از هر یک چهار مثقال تخم کرفه
از هر یک هشت مثقال کوفته بخیه سرکه انگور سرشته
کفایت سرشته اقراص سازند در وقت حاجت
انگوری یا بابائیه دیگر مناسب سوده بر پیشانی
تا صندغ دیگر طلا نمایند + قرص مسکن اوجاع منقول از
بیاض مجربات میرزا محمد باقر بن حکیم عواد الدین محمود
موزع الیه صنعت آن تخم گاهو آرد با قلا پوست خشخاش
تخم خرفه قشقر حب کاج از هر یک یک درم افیون زعفران
از هر یک طسوج کوبیده و بخیه بلعاب بز قطن و سرشته
اقراص سازند مجموع یک شربت است + قرص منوم
بارد صنعت آن تخم گاهو تخم خشخاش تخم آرد با قلا
مغز تخم خرفه قشقر حب کاج از هر یک یک درم افیون
یک طسوج کوفته بخیه بلعاب بز قطن و سرشته اقراص
و شرب و وقت خواب با شرب خشخاش بخورند + در نسخه
فلاسی کجاست تخم خشخاش پوست خشخاش است گفته
که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند و قرص
حار صنعت آن تخم شربت دو درم زعفران بز قطن

در آن میباشد + قرص مثلث بنسخه این جزله در زمان
الادویه و این قرص مثلث را قرص صدر نیز گویند
بحبت در دس حار و شقیقه نافع است چون بر شقیقه طلا
نمایند صنعت آن افیون مرکه صافی لادون کافور
قیوسه از هر یک چند درم کند در ذکر انزروت سفید
را یک طین رسی از هر یک ده درم زعفران بز قطن
پوست سیخ فلاح از هر یک چند درم کوفته بخیه افراشته
سازند در وقت حاجت یک قرص را بگلاب و آب
گاهو تازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین طلا
نمایند و قرص مثلث بنسخه دیگر قریب به نسخه این جزله
صنعت آن افیون مرکه صافی لادون کافور قیوسه
بز قطن سفید پوست سیخ فلاح از هر یک چند درم کند
سفید آمله منقعه گل ارمنی کوفته بخیه بگلاب سرشته
اقراص مثلث سازند در دس ساید خشک نموده در وقت
حاجت بگلاب سوده طلا نمایند و قرص مخدر را بطول
نافع از برای صدر و صنعت آن حسب الفارقیه نیا افیون
مرصافی عصاره حصص از هر یک چهار مثقال تخم کرفه
از هر یک هشت مثقال کوفته بخیه سرکه انگور سرشته
کفایت سرشته اقراص سازند در وقت حاجت
انگوری یا بابائیه دیگر مناسب سوده بر پیشانی
تا صندغ دیگر طلا نمایند + قرص مسکن اوجاع منقول از
بیاض مجربات میرزا محمد باقر بن حکیم عواد الدین محمود
موزع الیه صنعت آن تخم گاهو آرد با قلا پوست خشخاش
تخم خرفه قشقر حب کاج از هر یک یک درم افیون زعفران
از هر یک طسوج کوبیده و بخیه بلعاب بز قطن و سرشته
اقراص سازند مجموع یک شربت است + قرص منوم
بارد صنعت آن تخم گاهو تخم خشخاش تخم آرد با قلا
مغز تخم خرفه قشقر حب کاج از هر یک یک درم افیون
یک طسوج کوفته بخیه بلعاب بز قطن و سرشته اقراص
و شرب و وقت خواب با شرب خشخاش بخورند + در نسخه
فلاسی کجاست تخم خشخاش پوست خشخاش است گفته
که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند و قرص
حار صنعت آن تخم شربت دو درم زعفران بز قطن

چهار ستار و چهار دانگ فرعون هشت درم اقا قیا
 پنج ستار و دو درم و دو شلک در سه حمام مصطفی رد
 زراوند برج سازج هند سه ازهریک ستار و چهار
 دانگ قطنج آبریشم مقرر تخم کرفس مقل از رقی
 برگ سورج بلسان کصب الذریر سلیمه سودا از نیا
 درون بخمقرب فرقه الطیب شیطج هندی ازهریک
 دو ستار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سرخ ازهریک
 دو ستار چهار دانگ عاقر قرحا فلفل حرق گل سرخ
 خشک منزوع الاقلع مشک خالص پنج کاج دارینی
 ازهریک شش درم فاشر او آن هزار چنان او فاشر
 و آن سپندان است تخم سداب نانخواه فلفل اذخر
 فلاح کرم اسارون خولجان پنج فلاح ازهریک چهار
 بزر البنج سفید ستار و دو درم صمغ عربی پوست تخم
 کرفس پنج سوسن آسمانخونه ازهریک سه ستار و دو درم
 بزر البقله الحماقوده استار حب الخروع مقشر
 هشت ستار کبریت زرد قفل ذکر زنجبیل فلفل سفید
 هر یک پنج ستار میوه ساکمه سه ستار و دو درم و چهار
 دانگ کندر ذکر پنج ستار و دو درم و چهار دانگ
 دلی مقشر پنج ستار و چهار دانگ قرومانا قشش ستار
 قاقله پانصد دانگ صمغ قر قفل انشی سه ستار و دو درم
 دو ستار و دو درم مروارید ناسفته پنج درم سبزه ستار
 و یک درم زراوند طول نه ستار و دو درم امراه القز ازهریک
 یک درم و پنج سفید دو ستار و دو درم اطلو کرم
 رنه است بور بار و ازهریک دو از ده درم سور بار
 مشک است دو ستار و دو درم و چهار دانگ زهر
 گرگ زهره خرس زهره غراب ازهریک یک درم ازهر
 ادویه انچه تو قتی است کوفته بجیه و انچه خیسایندی
 است هفت روز شرب انگو ری بخیسانند بعد از آن
 بپالایند و ادویه کوفته را در آن حل کرده مجموع را +
 بسرشدن لعسل گشت گرفته سه وزن ادویه در روغن
 بلسان سه ستار و دایره که بوده باشد مقدار شرب انگو
 که مجموع را می خیسانند که آن مقدار که دیگر دوزخ از نظر
 کردن ادویه در آن مانند حقوق پس مجموع را در یک

قطر نارفع از راسه در گوش که در درادر ساعت
ساکن کند صنعت آن غسل مصفیه ده درم ایون زعفران
از هر یک یک درم هر دو را نرم سوده در غسل حل کرده سه
قطره در گوش بچکانند + قطور دیگر مسکن در گوش صنعت
آن ایون یک درم شیاف ابیض سه درم و روغن
سرخ و سرکه که نه از هر یک سه درم حل کرده نیم گرم سه قطره
در گوش بچکانند صنعت این قطور بنشیند دیگر ایون
گلاروتی یک درم شیاف ابیض از درم شیاف ابیض سه
درم سوده بشیر دختران حل کرده نیم گرم سه قطره از آن در
گوش بچکانند قطور دیگر مسکن در گوش که از سردی باشد
و نافع است مر از صنعت آن ایون گلاروتی و چند بیت
از هر یک دو درم در دمن آن بنشیند تا بقوام آید
در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت روغن بسون
داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند + صنعت این قطور
بنشیند دیگر ایون چند بیت از هر یک دو درم در دو
استار میخو بنشیند تا بقوام آید در شیشه نگاه دارند و در
حاجت دو قطره از آن در دو قطره روغن بسون
داخل کرده گوش بچکانند + و نیز از انجبه فطارغان آن
بر آنکه لفظ فطارغان بفتح قاف و سکون فادست طایر
معلمه و الف و را و غین محمد و الف و نون معرب گفتار
کان است منسوب است بسوس گفتار که ضعیف است
و این معجون را بقطارغان اکبر نامیده اند حبت آنکه
در غسل مستعمل در آن مرقه گفتار داخل است و اکبر
آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از ترکیب
اطبای هند است و حال آنکه نزد اطبای هند نامی
از آن نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده
باشد و فی الحقیقت منجمونه است غریب از شلیا غریب
و عجیب تردا کثر حذاق اطباء در کتب خود ذکر کرده اند
و منتقها براسه آن نوشته اند هر چند درین عهد متروک
است + فطارغان اکبر بنسخه نسخ الرئیس منقول از
قربادین قانون گفته که این دوا سه هندی نافع است
از براسه استقاط بنین و اوجاع زنان را نافع است
و هر ضیکه عارض گردد ایشان را + صنعت آن ایون

قرنفل ذکر بیت شحال قرنفل انشده شحال تخم
ریحان سیزده درم و شلش درم قرقه الطیب درم
مردارینا سفته سجد درم سبب محرق دوازده درم درم نیم
هر که گاوهریک دودرم زرد وند طول نی و سه شحال
زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیت شحال اطمو و آن
الکلی است بوزیدان از هر یک دوازده درم زهره
گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک یک نیم اودیه
کوفتی را کوفته بختیه صمغ را در شراب انگوری جلیق
شبان درم بخسانند پس بیالایند و ادویه کوفته را داخل
کرده در دیگ سنگی گرده چند جوشه بدهند تا چون لعوق
شود پس از آتش برگرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاهار
پس قرقه کفار را بر دستور بدستور مذکور در نسخه شیخ
لسان را در عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام
آوردند و دوا مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد
از ششماه استعمال نمایند قططارغان صغیرین معجون
نیز از اطباء هند است و در خواص و منافع قرقه
قططارغان اکبر است صنعت آن به نسخه شیخ
حب بلسان دودرم ابریشم خام مقرض یک درم زعفران
ده درم مشک تبی دودانگ و بقی اینها شش درم
ایون پانزده درم کندش دودرم فلفل ده درم زرد
ده درم فریون هفت درم حامالافح پوست بختیه
هر یک دودرم انشده ساینه را شق لبان و پنج سوغن
لسان شخم فلفل زنجبیل بکنج دارچینه جادو شیرین
هزار چشمان شش دندان شیطان هندس از هر یک
درم حرمل قرنفل سافج سبک پیله گردن مراره فلفل
چهار درم زهره مسخول فلفل مسخول از هر یک یک
زرد وند و پنج عقرب کافور قیسوری از هر یک درم
سنبل الطیب هشت درم قسطلچ چهار درم کرویا و
زرد وند و جرح یک درم ناخواه معتق فارسی اصل
حب کبر از هر یک درم قاتل ابیه شکر حب لغار درم ناخواه
از هر یک دودرم نمک هندی اشتان ذکر کبریت زرد و محرق
دودرم کبریت زرد و محرق یک درم رنگ بلبل فلفل سفید
زهره یک دودرم خیار شنبه پاگ کرده از قصب قیر بول

طالیسفر اصول شاهان رخ از زهر یک درم انچه کوفتی
باشد کوفته صمغ را در شراب بخسانند و بیالایند
و مجموع را یکجا کرده بعسل کف گرفته سه وزن ادویه
و بعد از ششماه استعمال نمایند قططارغان صغیر
یک نیم عیس بن جزله صنعت آن حب بلسان کندش
حامال پوست بختیه لفلح شق سلیمه سودا رلیان ذکر اصل
خراشیده عود بلسان شخم فلفل زنجبیل سکنج جادو شیر
دارچینه جادو شیرین چشمان شش دندان شیطان
هندس برنج کابی قرنفل ذکر گردن زرد وند و جرح
قاتل ابیه شکر حب لغار درم الاخون از هر یک دودرم
زعفران فلفل سیاه بزرگ سینه سفید از هر یک ده درم
فریون هفت درم سپندان نوختی قرنفل انشده
سافج هندس پیله گردن خرق سفید زهره فلفل
قسطلچ از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر
یک یک دانگ زرد وند و پنج عقرب بختیه کافور
قیسوری از هر یک سه درم سنبل الطیب هشت درم
مشک تبی دودانگ ایون پانزده درم ابریشم خام
مقرض نمک هندی اشتان ذکر کبریت زرد و محرق
یک درم از هر یک یک اوقیه خیار شنبه منقعه از پوست
و حتمس پاک کرده قیر بول طالیسفر پوست شاهان
از ناخواه معتق فارسی حب کبر از هر یک یک درم
و بختیه مجموع را شراب کهنه بخسانند و مجموع را با
وزن ادویه عسل کف گرفته بشنند و در ظرف چینی
نگاهارند بعد از ششماه استعمال نمایند و نینس
از انچه کانی بختیه است از اطباء فارس است استاد
ابوالفرح ره گفته بسبب حضرت لون آن نامیده
شده بدان جهت آنکه در آن جوز السرد و ورق طلا
وزن پنج درم زعفران داخل است شیخ رئیس گفته که آن
معجون بزرگ کثیر النفع است از برای اطفاال صلبان
مانند جرح و اقوه و گردن و قویج ایشان و بسیار
نافع است از برای اعتناق ارحام زنان و در
وزن دو آدن خون است و ریاح رحم را ساکن گردان
صفت آن به نسخه شیخ رئیس جفت افریدن پنج درم

سلیمه تخم حرمل را زبانه حب بلسان زرد وند طول زرد وند
در جرح مشک ترکی خالص عنبر اشوب از هر یک چهار درم
دانه بیل چهارده درم و در نسخه دیگر چهار درم است ایون
قسطلچ جوز بول پوست پیلله بزرگ از هر یک دوازده درم
وج ترک شست درم قرنفل بیت و چهار درم قرقه و پنج
کسر نارنج زرد بزرگ سوس از هر یک دودرم و درم
عقرب بکنج مرکه دهن و ستر جان از هر یک شش درم
نار مشک بزرگ بزرگ سفید بلسا سه کون زعفران
هر یک ده درم منقعه سینه سائله از هر یک پانزده درم
مردارینا سفته سجد درم سبب محرق دوازده درم درم نیم
هر که گاوهریک دودرم زرد وند طول نی و سه شحال
زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیت شحال اطمو و آن
الکلی است بوزیدان از هر یک دوازده درم زهره
گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک یک نیم اودیه
کوفتی را کوفته بختیه صمغ را در شراب انگوری جلیق
شبان درم بخسانند پس بیالایند و ادویه کوفته را داخل
کرده در دیگ سنگی گرده چند جوشه بدهند تا چون لعوق
شود پس از آتش برگرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاهار
پس قرقه کفار را بر دستور بدستور مذکور در نسخه شیخ
لسان را در عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام
آوردند و دوا مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد
از ششماه استعمال نمایند قططارغان صغیرین معجون
نیز از اطباء هند است و در خواص و منافع قرقه
قططارغان اکبر است صنعت آن به نسخه شیخ
حب بلسان دودرم ابریشم خام مقرض یک درم زعفران
ده درم مشک تبی دودانگ و بقی اینها شش درم
ایون پانزده درم کندش دودرم فلفل ده درم زرد
ده درم فریون هفت درم حامالافح پوست بختیه
هر یک دودرم انشده ساینه را شق لبان و پنج سوغن
لسان شخم فلفل زنجبیل بکنج دارچینه جادو شیرین
هزار چشمان شش دندان شیطان هندس از هر یک
درم حرمل قرنفل سافج سبک پیله گردن مراره فلفل
چهار درم زهره مسخول فلفل مسخول از هر یک یک
زرد وند و پنج عقرب کافور قیسوری از هر یک درم
سنبل الطیب هشت درم قسطلچ چهار درم کرویا و
زرد وند و جرح یک درم ناخواه معتق فارسی اصل
حب کبر از هر یک درم قاتل ابیه شکر حب لغار درم ناخواه
از هر یک دودرم نمک هندی اشتان ذکر کبریت زرد و محرق
دودرم کبریت زرد و محرق یک درم رنگ بلبل فلفل سفید
زهره یک دودرم خیار شنبه پاگ کرده از قصب قیر بول

بجل جز السور از هر یک چهار درم ایون قسط جوز لوا
 پوست بلیله زرد از هر یک دوازده درم قر قفسل
 بیت و چهار درم قر قه الطیب مجون کستراندریز در
 تخم سوسن از هر یک دودرم و دج ترکه هشت درم
 بکنج در دج عقر به میوه ساله از هر یک شش درم
 قر قفسل بیت و چهار درم بسیار سود کوفی نازک
 زعفران از هر یک ده درم نبات بغدادی پانزده درم
 مورد اسفم چهار درم ادویه خشک را کوبیده و بخیته
 صمغ را در مینج محل کرده بیا لایند و مجموع را با عسل
 مصفی سرشته مجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت از یک تم نیک
 مثقال صفت کستر استعمال درین مجون به نفع
 سید السعید که در ذریه ذکر کرده فصب الذریر
 اطفا الطیب کند و سه ساله سود کوفی از هر یک چهار
 درم اسنه عرقه قر قفسل زعفران از هر یک دودرم
 مشک تبی عود قماره خام از هر یک نیم درم ادویه
 کوفه بخیته میوه ساله در شراب انگوری حل کرده ادویه
 را با آن سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
 و نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند ایضا
 تخم منوم ایونی است صفت آن زرد و پوست
 بیخ لعل از هر یک یک درم ایون یک دانگ کافور
 قیصری زعفران از هر یک دودانگ ادویه را سود
 کلاب و عرق نیلوفر و آب برگ کاهوتازه داخل کنند
 نمایند و تخم دیگر که خواب آورده بخیته شقایق صفت
 آن بیخ لعل از هر یک تخم گل سرخ از هر یک یک کوفه و بخیته
 و آب برگ کاهوتازه ایون دانگ کافور و دودانگ
 در آن حل کرده در ظرفی کنند و بپزند و اگر در شیشه
 باشد بهتر است و ایضا طوفاست است و طوی
 که در شقیقه را نافع باشد منقول از شقایق صفت
 آن مرکه تخم کاهوتاز هر یک یک درم بزرالبه کثیر از
 هر یک دودانگ ایون نیک دانگ کوفه بخیته به سرکه
 بسرشته و بر کاغذ پاره کشیده بر شقیقه بچسباند
 در دسرا ساکن کند و طوی دیگر که همین عمل کنند

صفت آن زعفران ایون دم الاخون صمغ عربی
 بسفیده تخم مرغ سرشته بصدغین بچسباند و طوی
 دیگر که همین نیز خاصیت دارد صفت آن تخم کاسنی
 تخم کاهوتاز هر یک دودرم حفض که سه درم ایون
 نیم درم کوفه بخیته بلعاب بزر قطن و اسنه
 بر دودانگ کاغذ کشیده بر صدغین بچسباند و طوی
 ایونی مشتعل در شقیقه که اساک بنض شریان شقیقه
 میکند و ساکن میگردد و در ادویه صفت آن تخم کاهو
 یک درم بزرالبه دو دانگ مرکه صافی یک درم ایون
 نیم دانگ کثیر ادودانگ ادویه را کوفه بر سرکه سرشته
 طلا کنند بر کاغذ مربع و بچسباند بر صدغین و دوز
 محمودی جوهر دار است صفت آن یا قوت نباتی
 مرجان قرقری بسد و در خطای عنبر اشب و در قفس
 قر قفسل عود قماره خام قاقله صندل در چینه زنجبیل
 مر باد و دج عقر به اسارون سنبل الطیب و دج شکر
 تخم کرفس از هر یک دو مثقال لعل بدخشه و در قفس
 مشک ترکی از هر یک نیم مثقال مر و اریده سفید
 بزرگ دانه آبدار غلطان که با سه معی بهمن سرخ
 زرد باد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری
 به نخل صمغ رومی زعفران از هر یک پانزده
 مثقال قفسل سیاه بزرالبه سفید از هر یک بیت
 مثقال ایون گاز و نه سی مثقال عسل مصفی است
 وزن ادویه بدستور مقرر متب نمایند و ایضا فروغ
 ایونی است و مروح نافع از برای سهر مغرطه
 صفت آن اندک از ایون و زعفران را در
 روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صدغین مروح نمایند
 مروح نافع جهت جرب و درد صفت آن ایون
 نیم مثقال بیخ ریح مثقاله آبک ریح و دشمن مثقال
 اجزا کوبیده در روغن سرشته شش مثقال غلوط
 نموده مروح نمایند و یا بطریق مرهم ساخته بر عضو
 مجروح بگذارند و نیز از اجزاء معاجین ایون دار است
 مجون ابوهار مرکه تبریاق جهت قروح کرده
 و شانه و مجار بول و احتباس آن حرقة البول مر

و امراض رحم را بسیار نافع و در حوض و مسکن درد
 اعضا تناسل و مانع صعود الحظه و مانع و متوی اعضا
 است و قدر شربش در اول غلظت بکثرت با سهر
 او قیه شیر الالم و هفت درم مار العسل و در مزل بسیار
 حار با شربت به و بر آب غوره و در وسط علت دو
 مثقال با هفت درم آب برگ با رنگ مطبوع و در مزل
 مار العسل و در آخر علت که چرب پاک شده باشد و
 خوابید بکثرت و در ربع با شربت مورد و در غوره
 امثال آن جهت و در حوض با آب خود مفتوح نمایند
 از ادویه در حوض صفت آن گل مختوم گل خمر تخم
 خیازی تخم خرقه نقش مغز تخم خیازین مغز تخم خرقه
 مغز تخم کدو شیرین دم الاخون از هر یک نیم مثقال
 طین قیر پانزده مثقال طین ارمنی مغول ده مثقال
 دوزخ حرق شام کا و کوی سوخته بسد و در از هر یک
 یک مثقال و نیم عصاره لجه التیس فطر السلیون و کافور
 خشک صفت تخم کرفس ایون از هر یک چهار مثقال صمغ
 فرو نشانه کثیر احب القلت که بهندی کلتی نامند
 حب الصنوبر خروب بنطی مغز بادام کوی مغز بادام
 شیرین نقش از هر یک هفت مثقال سماق منقعه غوره
 خشک طین فارس که گل خیازی است ریو حبه
 را باک طلق مخلوب نشانش سفید و سیاه بزرالبه از
 هر یک سه مثقال حب الکاکب چهل عدد ایون را بسد
 از هر یک دو مثقال با عسل لفت گرفته سه وزن از
 که با صند و هفتاد مثقال باشد علی الرسم مجون سازند
 مجون اختلاف به نسخه شقایق اسهال بخنی
 را سود مند بود و صفت آن چند بدستور میوه بزرالبه
 ایون زعفران مرکه اسارون تخم کرفس سلیمه
 سنبل الطیب گل ارمنی گل انار فارسی ایون کدو
 صمغ عربی اجزا مساوی وزن کوفه بخیته باشد چندان
 عسل کهنه گرفته بسرشته شربت مقدار نیم درم با آب
 بار سهر مورد و به چند بسرشته که نافع است مجون
 احسن در بعضی معتب اسطینا حسن بنظر سید الطیب
 است از برای اسهال و زنف الدم و قرحه ریه و دهان و بخیته

ملاو دور و غرق عفتلات و قه طعام و همینه حلقه
و علل مثانه و اعتناق رحم و حمیات ناسبه باید که خورده
پیش از وقت نوبت بیک ساعت و نیز نافع است
و ارات مزاج را دسموم ملدغه و شمه و بر صفت
آن دار چینی قسط بارز و چند بید تر افیون فلفل سیاه
در فلفل میوه سائله از هر یک اوقیه عمل مصفای یک
قط که یک صد و ششادرم درم باشد اودیو را کوبیده
و بخیته بارز در او عمل حل کرده صاف نموده بقوام آرد
و اودیو را بآن بسرشد و در شیشه با طرف لقره یا ز
مگه دارند شربت بقدر ترس با بال عمل و دو و دو و دو
که با شست در آن سه قطره روغن کنجد چکانیده
باشند و این ترکیب شست جزو است و وزن آن
هشت اوقیه و مزاج آن گرم است و نیم درجه خشکی
در دو درجه و نیم معجون اسو از حیر و اسهال کهنه نافع
صنعت آن افیون مصری چند بید تر میوه
سائله بزرالبنج زعفران اسارون مرکب تخم کرنس
سلیمه انیسون سنبل الطیب گل ارمنه اجزا هر یک
وزن کوفته بخیته با سه وزن مجموع اودیو عمل مصفای
و در ظرف چینی مگه دارند و بعد از ششاه استعمال نمایند
و اگر جو زائل و زنجبیل و ریوند چینی از هر یک ازین
سه جزو در درم اصفافه نمایند با ز است بقول بعضی
بعد از چهل روز استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن
افیون و بزرالبنج از هر یک دو درم است و معجون اعظم
و از آن معجون اسود نیز مانند و صاحب کامل الصناعة
از اباسم کند رسد ذکر کرد و حیر و اسهال مزین را
بمایت نافع است و صنعت آن چند بید تر افیون
بزرالبنج سفید کند رسد میوه سائله مرکب اسارون
زعفران ناخواه اجزا مساوی بعمل بسرشد و
کامل الصناعة جلار و طین ارضه و تخم کرنس و سلیمه
داخل کرده و نسخه شفاف میسوی نسخه کامل الصناعة
است الا آنکه کند ر ناخواه اخل ندارد ۲۶۰
معجون افیونی حکیم عمار الدین محمود شیرازی از کتاب
اعتقاد باین معجون آنرا سکه تبریک محمودی گویند

و در خواص مثل الملو نیا س فارسی است و صنعت
آن فلفل مسیت مثقال زانه حبیل بوا و فلفل
سنبل الطیب مصطفی ریوند چینی بسیار سه اسارون
انیسون تخم کرنس دار چینی افیمون زنجبیل کافور
قیصوری زعفران از هر یک دو مثقال و در ق کلسر
مثقال بزرالبنج سفید بختیال افیون گازرونی
پانزده مثقال اودیو را کوفته بخیته بروغن گاو یا بادام
شیرین چرب نموده بعمل سفید خشبو مصفای سه وزن
اودیو بسرشد و بعد از ششاه استعمال نمایند
شربت نیم درم معجون افیون نافع از برای اسهال
معدی از رطوبت حامل میدان غذا و جرم معدی
صنعت آن افیون گازرونی بزرالبنج سفید چند
میوه سائله زعفران بزرالبنج اسارون کند
ناخواه اجزا مساوی کوفته بخیته با سه وزن اودیو
عمل مصفای بسرشد شربت بقدر قندی و معجون افیون
منقول از حکیم عمار الدین محمود مزبور در معالجات
تالیف مغزی الیه نافع از برای زحیم سبب طوب
اسهال که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از
مره صمدیه و صنعت آن چند بید تر افیون از هر یک
نجد درم ناخواه و ج ترک افیون از هر یک درم
کوفته بخیته بعمل میوزن اودیو بسرشد شربت دو
دانگ و معجون افیون مستعمل در قونج که خواب
آورد و در درساکن گرداند و قونج را با شاید
صنعت آن فلفل ناخواه سداب فودج خشک
چند بید تر زیره کرمانی حب الفار از هر یک سه درم
افیون بزرالبنج بروج المصنم از هر یک یک درم محمود
مشو س یک درم کوفته بخیته با عمل سفید مصفای سه
وزن مجموع اودیو معجون سازند شربت یک مثقال
معجون بارز و افیونی دندان را بیخس کند و در ج ز
تسکین و صمدی گاه از حرارت باشد و علامت
آن استراحت از آب سرد است و صنعت آن
بزرالبنج افیون میوه سائله از هر یک دو درم فلفل
آنزده شانه از هر یک یک درم کوفته بخیته

باد و شاب انوری سرشته اند که بر دندان گذارند
که وجع دارد و صنعت آن معجون بدل افیون حکیم
عمار الدین محمود بختی شخصه که مقدار بافیون بود
استقار زنه داشت تالیف نموده و صنعت آن
فلفل سیاه مسیت مثقال قرفل تخم کرنس و ج ترکی از
هر یک ده مثقال مغز خرزله تخم کاشم بزرالبنج سیاه
بزرالبنج سفید از هر یک پنج مثقال حب الفار برگ
سداب رب السوس از هر یک دو مثقال زعفران
پنج مثقال افیون پانزده مثقال ریوند چینی بختیال
کوبیده بخیته با عمل مصفای سه وزن اودیو معجون ساید
و جوفل افیون دو چند وزن افیون ازین معجون بخور
شود و صنعت این معجون به نسخه میرزا محمد باقر
بن حکیم عمار الدین محمود معروف بمیرزا بزرگ سارون
و ج ترک فوة الصباغین دار چینی قرفل تخم کرنس
از هر یک ده مثقال فلفل مسیت مثقال مغز خرزله
کاشم بزرالبنج سفید سیاه یوس زعفران از هر یک
پنج مثقال حب الفار برگ سداب رب السوس از هر
یک دو مثقال ریوند چینی بختیال افیون پانزده مثقال
اجزا کوفته بخیته با سه وزن اودیو عمل مصفای معجون
سازند و معجون بزم آراش اجمالی بسیار
منج و منشط و مقوی قوی و ارواح و اعضا و
و آلات تناسل است و صنعت آن مروارید ناخته
بهمین سفید سلیمه پوست زرد اتیج عود قماره جو بلو
بسیار تخم بالنگو تخم زنجبیلک ورق لقره عنبر شمش
از هر یک کوله یا قوس کرمانی کرباسد بهمین طرح کاشم
سازن پوست بیرون پسته گل سرخ صندل سفید و زعفران
نخ فلفل تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز فلفل
مغز بادام مقشر مشک از هر یک یک کوله لیش عمل
برشته از هر یک یک کوله قرفل سنبل قاقله صفار
دار چینی سعد کونی زنجبیل اسارون مصطفی خولجان
مصری خصیه الثعلب از هر یک کوله فلفل مقشر
زعفران از هر یک پنج کوله بزرالبنج سفید افیون
خالص مصفای از هر یک چهار کوله ورق طلا صنعت کوله

کتاب یک شیشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هر
یک نیم سیر الکری قند سفید یک سیر الکری مسعود و سیر
البری بدستور یک رسم است ترکیب نمایند شربت غیر
مقتادین ایون را نیم مثقال و مقتادین ایون را
فرآور عادت بعد از چهار ماه میل فرمایند و تا هفت
سال قوتش باقی میماند و همچون بولس حافظه را قوت
دهد و نسیان را قوت دهد و نافع بود و صنعت آن بلاد
ایون از هر یک شش مثقال قطعه سداب فلفل
سفید از هر یک بیت مثقال عسل سسته چهار یک بطریق
معمود همچون سازند و همچون ربع از مجربات علم عادله
مجمود و شیراز می فرموده که روز نوبت تب در ساعت
قبل از تب دو خود تا نیم مثقال آنرا تناول نمایند
البته در سر نوبت قطع کنند این همچون مسمی بحسب اول
صنعت آن چند بید تر حلیت قرفل در چینه عود
شونیز مرکه صافی میوه سائله از هر یک درم ایون
سداب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن مجموع ادویه را
کوفته بخیه عسل سرشته خوب سازند و بوق عسل
و نقره پیچیده گاه دارند و همچون ربع محمد بن زکریا را
ادویه فرموده که از پاره چار نوبت احتیاج نمی آید
و قدر شربتش بمقدار سابق است و صنعت آن
ایون گار رونی کمنه هفت درم زعفران قند سرکه صاف
از هر یک چهار درم سلیخه حلیت از هر یک دو درم
میوه سائله چند بید تر سنبال الطیب از هر یک هفت درم قطعه
سسته درم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور مزبور مرتب نمایند
و همچون ربع حکیم میر محمد مؤمن قلمی نموده که از مجرب است
استاد والدین حکیم محمد باقر است و در قطع ربع سبیل
است و وقت استعمال و قدر شربتش بدستور همچون سابق
است و صنعت آن اساردن شامی کند زکریا
چند بید تر میوه سائله بزر الیون ایون اجزا مساوی عسل
مصنعه بوزن مجموع ادویه بدستور سابق مرتب
نمایند شربت دو خود پیش از نوبت تب بدو ساعت
همچون رضوی بحبت قوت باه بی نظیر است و صنعت
آن قرفل بزر الیون لباسه جوز بوا مغز تخم خرپزه

تخم خشخاش مغز نارچل مغز بادام شیرین دارچین
تودر پین شقال مصطکی مغز پسته خصیة الثعلب قند
از هر یک یک مثقال زعفران ایون بهمن سفید و سرخ
عود خام از هر یک سه مثقال عاقر قرق حاسب الطیب
لسان العصاره از هر یک دو مثقال مایه شتر اعراقی
جدوار از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سکه چندان
عسل همچون سازند شربت دو دانگ تا نیم مثقال
همچون خمیر نافع از برای فلج و لقوه و استرخا
و سایر امراض دماغ و اعصاب از رطوبت و بلغم
و طلاهی آن بر عضو مترخه نیز سودمند است
صنعت آن ایون بزر الیون سفید از میون چند بید
دارچین و قرفل سنبال الطیب زنجبیل زعفران
مساوی کوفته بخیه عسل مصنعه سسته وزن ادویه
سازند شربت بقدر احتمال علیل و این همچون
جزواست و مزاجش گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر شیطان
هندی عاقر قرق از هر یک یک جزو داخل است و از
نسخه بهتر است همچون غیائی از برای درد سر کمنه قند
چون بشراب مخمور عسل و آب نیم گرم نبوشند
کسے راله صحرایه باشد چون از آن نبوشند قند
باید و نافع است از برای بیداری و اورام صلبه و
قاع فضولی است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض
بلغمیه را نافع و سرفه بلغمی و فقیق النفس و اسهال
کمنه را قاع فضولی غلیظ از است از سینه و شش
و معده را فائده دهد و صنعت آن به نسخه شیخ ریس
مرکه صافی سلیخه دارچین فلفل بزر سیسیا لیوس
حما از هر یک چهار درم سنبال الطیب نقاح اذخر از
هر یک دو اذره درم زعفران بخدرم ایون
پانزده درم تخم کرفس کوسه سی و پنج درم ایون
تخم کرفس بستانی از هر یک بیت درم فلفل
سی و هفت درم لبنی قسط قوه الصیغ اسارون از هر یک
یک درم مرکه و ایون را در شراب ریجانی خیسانیده
باقی ادویه را کوبیده بخیه با عسل مصنعه بقدر حاجت

بدستور مقرر همچون سازند و در نسخه شیخ مسطورت
که شربت یک درم با آب یک گرم ناشتا نوشند و آنچه
بند از استاد خود دیده زیاده از یک دانگ آنرا
بخورند و فرمودند و بعضی اطباء گفته که شربت از
یک دانگ تا نیم درم است و این همچون بجد
جزواست و وزن اجزا یکصد و هشتاد و یک مثقال
وزن اجش گرم است در شربت درجه اول و خشک است
در آخر درجه سوم و همچون غیائیه دیگر حبت قوت با
بے نظیر است و صنعت آن قرفل بزر الیون لباسه
جوز بوا مغز تخم خرپزه تخم خشخاش مغز نارچل مغز
بادام شیرین دارچین تودر پین شقال مصطکی
پسته خصیة الثعلب چلو زه از هر یک یک مثقال زعفران
زعفران ایون بهمن سفید و سرخ عود خام از هر یک
مثقال عاقر قرق حاسب الطیب لسان العصاره از هر یک
دو مثقال مایه شتر اعراقی جدوار از هر یک یک مثقال
کوفته با سکه چندان عسل همچون سازند شربت دو دانگ
تا نیم مثقال و همچون قباد الماک حبت و حج مفصل
نقرس و تسکین درد آناد حبت منع حادث شدن
مفاصل و نقرس و حبت سیر زباد با کرب غلیظ و تها
کمنه و در دو قوب و نشودن سده و گذاختن سنگ کرده
و شانه حبت عسرس و سرفه و قروح امعا و تها
چشم و درد گلو هر گاه دور و زنجوشند و نافع است
حبت حفظ صحت بدن و نافع است از حادث شدن
بسیار که از امراض و صنعت آن تخم سداب بری
فراسیون انیسون اسقو لو قندریون کما فیطوس
جاو شیر خطبیا نار و س اسطوخودوس قد و نافع
از هر یک پنج مثقال قسط المیز عفران فلفل ابیض
اذخر کمنه مرصاف سنبال الطیب فریون فستق اصل
الفلح اشق قونج حبلی را زیاده تخم بزر بر سکه شتر
نار دین قلیطی که سنبال رو است حب لسان از
هر یک مثقال دارچین هشت مثقال سلیخه سازنده
مثقال عصاره غافش کاشم بزر خرد قوا صغ اللوز
از هر یک چهار مثقال بزر الیون ابیض ایون از هر یک

شش شقال دویه را کوفته و بخیه انچه خیسایندی
در شراب بجائی باجموری یا بنیله زبیت و غسل مصفا
خیساییده باشد وزن ادویه غسل گشته بپوشند
و استعمال نمایند و در وقت حاجت بعد از ششماه
بکدرم با آب گرم و حببت سنگ شانه و کرده با آب گرم
در از این و حببت در دهنده و کبد با بار اناصول و حببت
القرس و مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب
گرم و همچون قدرت منقول از میان محرابت میرزا
میرالدین بن میرزا محمد رضا بن علی سلیمان شیرازی
این معجون در اکثر امراض مغنی کثیر النفع است میفرماید
که این نوسه از فلونیا است که باین اسم منتهی نموده
صفت آن فلفل میت و دو شقال بزرابنج سفید
فرداناکدر از هر یک دو از دوه شقال سلیخه برگ سدا
از هر یک میت شقال فیون زعفران کبریت زرد صاف
یک شقال دار فلفل قسطر مخ زرد و دوه جرح فریون
پوست پنج لافاح از هر یک سه شقال غسل مصفا
وزن ادویه یعنی چهار صد و میت و سه شقال برتور
مقر معجون سازند شربت بقدر نخود سه و زیاده بحسب
وزن و عادت و طریقی صاف نموده کبریت و فلفل
مجموع قیصر از ترکیب فیلیوس رومی است که از برای
روم ترکیب نموده نافع است از برای خفقان بارد و
داد جاع بارده و معده و اسهال و سد هاد و عفونت و خون
و برهم شدن غذا و عسر نفس و نواق شدید و صفت آن
جند بید ستر ب السوس قسطر مخ سلیخه فلفل سیاه و دار فلفل
یعنی سائله فیون زعفران سنبل الطیب از هر یک درم و چهار
شیر کدرم مشک ترکی یکدانگ زرباد و روغن عقیق
مروارید ناسفته از هر یک نیم درم مرکه صفائی نه درم
ادویه را کوبیده و بخیه تبعل مصفا سه وزن ادویه
سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از آن مقدار
نخود شش داد و گفته که شربت از این معجون بکدرم است
و قوتش تا دو سال باقی میماند شیدا سمعیل نیز گفته که شربت
بکدرم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است
وزن اجزای و درم است و چهار دانگ مزاجش گرم است

زراخر درجه دوم و خشک است در اول درجه سوم و گفته
شده که شربت از یک دانگ تا دو دانگ است شش و ادویه
گفته که این معجون را همان وقت که ترکیب کنند استعمال
توان نمود و بعضی اطباق گفته که بعد از ششماه باید استعمال
کرده شود و همچون مهبی سنی نیز فراید و لغوظ آورده و کرده
و کمر را قوت دهد و بیخایت مهبی بود و اگر قوت مجامعت بر
طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر
پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت بخور
در خود یابند و صفت آن مروارید ناسفته یا قوت شربت
یا قوت زرد لعل یا خشانی لیش سبز از هر یک دو درم
قرص فنی یا دهر حیوانی شبانکاره مشک خالص از هر
یک یک درم بوزیان زنجبیل دار فلفل قرص لسان العسل
از هر یک سه درم شقال خصیه اشعلب مصری قضیب گاو
سوهان کرده تخم بابونه کاخج مغز کف خشک خایه خروس
مارچوبه از هر یک نیم درم فلفل سفید دار چینی زرباد
تخم جرجیر تخم کرفس تخم کند نامحسب است از هر یک
نیم درم ماسه رویان مغز نارنجیل مغز حب از هر یک
حب الصنوبر مغز لیمو مغز بادام مغز فندق معصنه
جته الحضر امونین شسته از هر یک ده درم جند و از خطائی
مغرب افیون مصری جند بید ستر عاقر قرحا از هر یک
دو درم مغز حب الحلب تخم مقشر از هر یک نیم درم
خونجان خرفه بهمنین از هر یک سه درم زعفران حشک پرده
از هر یک ده درم زده تخم خشک ده عده لیسانه
جوز بوا قاقله کبار از هر یک نیم درم عنبر اشوب درم
ورق طلا نیم درم ورق لقره یک درم نبات سفید
نصف اجزا غسل صاف سه چندان ادویه جزا را کوفته
بخیه چنانچه رسم است معجون سازند شربت مقدار
دو درم پیران را و جو انان را یک درم و معجون الماک
از احتراق جالینوس است از برای ملک متقلبه که
نقرس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت
و دوائی است نیکو از برای حفظ صحت و از الهمز
و قوتش تا هفت سال باقی میماند و از ششماه که
ساختن آن بگذارد استعمال توان نمود و مقدار شربت

از یک شقال تا سه شقال است استحق گفته که مضر است
معهده و مصلحت عذاب است و بالغ النفع است از برای
جمع امراض بارده و حرارت و یوست این معجون بدیه
سوم است و نافع است از برای جاع خلق و صد و فعال
و جمع ریاح بارده و سنگ کرده و شانه و حمیات و طغی
صفت آن سلیخه شانزده درم دار چینی هشت درم اولون
بزرابنج یک شقال زهر کیش شرم سداس بر فاسیون
کما فیطوس جاذ شیر خطبانا اسطوخودوس فردانامیه
از هر یک نیم درم عصاره غافث کاشم بزر خند قوت
صنع عسل مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم زعفران
قسطر مخ فلفل سفید از خرمن سنبل الطیب فریون پاک
نخ لافاح اشقی بود نه کوبی رازیانه تخم کزبر بری ورق
گل سرخ نارودین اقلیطه حب بلسان از هر یک سه درم
و در قرابادین کبیر جالینوس غار لیون و سورنجان از هر
یک دو درم داخل است و ناچار است از این دو درم
ریح اشتداد داشته باشد و هرگاه درج در مفاصل افتد
و الا سورنجان نباید داخل نمود و اگر بطن قوی باشد خصوص
بطن خام باید که زیاده کرده شود و اگر از مسطور تر بصفید
تدبیر زنجبیل از هر یک بوزن غار لیون و در بعضی نسخ این
معجون زیاده کرده شده کشنیز خشک بریان مر و خوش
از هر یک شش درم و این نیکو است از برای اسهال و هر
اگر حی قوسه باشد باید که زیاده کرده شود و بدل مر و خوش
طبا شیر صومغ و در شراب بنجساییده داخل شود و باقی
ادویه را کوبیده و بخیه همه را با شسته وزن ادویه سه
مصفا معجون سازند صاحب کامل الصنانه گفته که شربت
از این معجون یک درم است با آب گرم و از برای حصه
و شانه با آب کرفس و معجون میوه اسهال کننده و حرارت
سودمند بود و صفت آن جند بید ستر اسارون افیون
میوه سائله بزرابنج کندر اجزا اسادوی کوفته بخیه با سه
چندان عسل بپوشند شربت از این معجون تا یک نخود
معجون منقول از نصائح الریهان این معجون از استفا
استاد القراط است نافع است از برای نالج و قوه
و استرخا و دفع رطوبات غریبه است و مصلح است از برای

میرودین و مشاخ و مردان فریه اصلا عظیم و مجمل باجر
و منصف قروح و زائل کننده قروح و جربا و قوبا و
سینه و اوجاع مفاسل و ظهر هرگاه از رطوبت باشد
و انواع استسقا و ضعف باه و سموم و صداع قدیم و
و طماندن با سرکه انگور و در وسط سر بعد از
تر استسقا و سرد از براسه اوجاع اذن قطران
کوش بادمان نافع یا روغن بلسان و از برای درد
دندان گذشتن اندک از آن بردن و از برای زخم
با و غیکه در آن شبکی بچینه باشد و باید که استعمال کرده
شود و بعد از آن روغن گا و از برای طحال با بیک بچینه باشد
در آن پوست بچ کبر و عاقر قرحا و از برای امراض کانیه
آبیکه بچینه باشد در آن بودنه سهری و از برای انواع
که ما با آب پوست درخت انار شیرین و از برای بواسیر
با عرق عسل و از برای ضعف کبد و معده و امراض این
اعضا با مار العسل در بار و با مار الجبن در حار و این همچون
مست است با صاحب حرارت مزاج و صلیب شیر است
و باید که در تابستان استعمال نکند مگر کسا اتیلا داشته
باشد و مزاج ایشان برودت و قتیله نبوده باشد
بعد از و شربت ازین همچون تاد و شغال است و قتیله
دور داشته باشد اسباب برودت بجهت آنکه این
مجموع گرم و خشک است و در درجه ثالثة و یک شغال
است در وقت عدم و فور اسباب حاره و قوت این
مجموع تاده سال باقی و بعد از شش ماه استعمال
توان کرد و صنعت آن دانه اترج بزرالبنج سفید از هر
یک ده درم و زعفران سلیمه جاما انیسون
اقاقیا قطره منبل الطیب ضمیع عربی تخم خندوقا
تخم انجیر مغز حب الخروع مقطع السود کندر و بقیه مقشر
کیریت زرد لبنی فلفل سفید ورق گایسرخ عاقر قرحا
تخم عریضیا تخم کرفس از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه
درم ادویه را گویند و بسیر کیریت است با آن مقدار که
آزاقوامی باشد پس بسیر شسته و در خل نهند
در آن روغن بلسان انجیر میوه آید و جویند و اندک داو
در شیشه نگاه دارند و همچون بوسه نافع است از برای

زهر جون آشامیده شود از آن وزن و دلت در
بآب سرد و از برای کبد و جع کبد با درد و گلغند
و از برای سحر با آب نیکرم و اگر با مرض مسطور
تب نباشد با طایفه مزوج و از برای نفث الدم
مقدار با قلا با سرکه مخزج با آب و در اعتقال امعا
و ریاح با طایفه عقیق مخزج و بجهت درد سرد و
دخون شبت بخورند با شرب مخزج و در اسه گزین
از دافعی با آب ترنجبین بنوشند و بماند و بجهت
گزین سگ دیوانه با شیر دیوانه بنوشند و صنعت
آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک پنج است
ایون زعفران از هر یک ده است و زعفران شق
سازج هند و عاقر قرحا پوست بچ فلاح سداسی
سبل الطیب تخم کرفس از هر یک شش است و عود
بلسان سه استار عسل سفید خوشبو کف گرفته بقدر حاجت
بدستور مقرر همچون سازند این نسخه چهارده جزو است
و گرم است در نیم درجه و خشک است در دو درجه و
مجموعه که دندان را جیس کند و در دندانه ها سبب
حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد
و هوا سرد است و صنعت آن زعفران بزرالبنج ایون
میوه بار زهر یک درم فلفل سفید شانه
از هر یک یک درم کوفته بدو شارب انگور و سرشته
بر دندان نهند در داسا گند و ایضا صفحات
ایونی است و مفرح را از استراحت حار
عماد الدین محمود در فتح از برای تقویت باه و شیت
و کمزادی عینه و کرده از طب المبالس اقوی است
صنعت آن عود قماری خام سه درم سبل الطیب
قرنفل دانه بیل بو زعفران از هر یک پنج درم زرد
ده درم درون عرق بیه خصیه الشلب مصری از هر یک
درم تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنج درم تودری
سرخ تودری زرد و خولجان مغز چلو نوز مغز پسته مغز
بادام شیرین مغز مغز تندق مغز تخم خیارین
مغز تخم انزبه جوز با اسه یا قوت رانی مسکه
صدار کبابی چینه دار چینه از هر یک ده درم

مایه شتر اعانی مصطک سناکی ریگ مایه از هر یک
سه درم فلفل بزرالبنج سفید از هر یک ده درم ایون
پانزده درم عود خطائی مجرب عنبر اشنب و ورق طلا
نقره از هر یک درم شش ترکه خالص سه قراط عسل
مصطفی سه وزن ادویه بدستور مقرر همچون سازند و
تر یک سی و یک جزو است و در آتش سرد است و
در سه اول و خشک در دوم و مفرح دیگر مقوی اعضا
رئیه است و اساک و نشاط آورده و صنعت آن ایون
گا زرد و نه یک شغال در ششده و جوز بوا که میان
آنها را خالی کرده باشند فکیده کرده بگذارند و جوز
را تخمیر گرفته در روغن گا و بریان نمایند پس تخمیر را کرده
یا قوت از دیاقوت سرخ لعل بدخشته مراد و با سفته
کبر با ورق نقره از هر یک دو شغال و ورق طلا یک
شغال عنبر اشنب یک شغال عود قمار سه خام زرد
دانه بیل و اسطوخودوس هند و طباشیر سفید کشت خشک
از هر یک شغال و دو دانگ زعفران چهار دانگ
پوست زرد اترج یک شغال و دو دانگ نبات سفید
عسل مصطفی از هر یک چهل شغال بدستور مقرر همچون
سازند شربت یک درم و مفرح جواهری خفقان و دو دانگ
و فکر و خوش را سودمند بود و جگر و دل و دماغ را
قوت دهد و درخ آورده و نشاط تمام بخشد و قوت را
صاف کند و بشیره را بغایت برافروزد و کوبان شربت
کند و طعام بگوارد و معده را قوت دهد و طبع را نرم و
و مقوی قوت باه باشد و نفوذ آورده و صنعت آن
سازد و حفظ را زیاده گرداند و جوانی را نگه دارد و
را بغایت قوی کند و بواسیر را سود دهد و مجمل غاصبت
این ترکیب بسیار است و صنعت آن مراد و با سفته
یا قوت رانی یا قوت زرد فیروزه نیشابور و زعفران
دو شغال لعل بدخشته عقیق مینی کمر باه شعی بسیر
اشنب از هر یک شغال لاجورد مشول یک و نیم
دیوانه چینه صندل سفید نیلوفر عنبر اشنب نیم درم
همین سرخ طین مخوم عود قمار سه سلیمه کشت خشک
زرد کبابی از هر یک سه شغال و بدستور مقرر سازند

تا غلیظ گردد و بقوام آید پس زعفران لبیا سازند و هر یک
یک یکماشته با گلاب ساییده داخل نموده فرو بردند
و سر در کرده نشتان بخورند چهل یک شربت است اقوا
را و نصفه را دو شربت ۴ و حلاوتی که کنار از ابل باشد
هند است از بر آن زلات نافع است و نشا ط آورد
سرعت انزال را نافع بود و صنعت آن بگیرند خنک
تنج تازه با تخم بیت عدد یکو بسند و یک شب
در آب باران بخیسانند پس بفشارند و نقل آن را
دور نمایند و دو سیر کندم را در آن آب بچوشانند تا تمام
آب آنرا جذب نماید پس در سایه خشک نمایند و آرد
کنند و آن آرد را در روغن بریان کرده و سیر کنند
و یک سیر عمل مصفای را در آب حل کرده بچوشانند و
آرد بگیرند داخل آرد و روغن مذکور کرده با آتش
طایم بپزند تا شروع بپس و اندر روغن نماید مغز
بادام شیرین مقشره درم زنجبیل و دو درم زعفران نیم
درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش بگیرند و در رنگری
چینه چمن نمایند و بطریق حلوا کوفه بریزند و هر سیر
مقدار بر نشتان طبیعت خود بخورند و خمیره خنک نشتان
است و خمیره خنک نشتان نافع است از بر است زلات و
در سینه و سر و فم و سبل و تسکین اد جاع و صنعت آن
بگیرند پوست خنک نشتان تیغ زوده بچکند و پنجاه مثقال
و نیم کوفته در صند و هفتاد و پنج مثقال آب بچوشانند
پس داخل انداخته بچکانند تا مطلق گشتن در آن پوست
نماند پس بگیرند تخم خنک نشتان مقدار سه و هفت
مثقال و نیم نرم صلایه کرده در آن آب چکیده پوست
کونار شیرین بچکانند پس از آب سه صد مثقال قند سفید
بقوام آردند پس بگیرند زعفران سه مثقال قند سفید
ساییده در آن داخل نمایند و یک جوشه داد پس بگیرند
عنبه اشهب نیم مثقال و با قند سفید بکوبند و در آن داخل
نمایند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرو برد
دانه هایل هفت مثقال و نیم دار چینه پانزده مثقال
کوبیده بچینه در آن داخل کرده بمسواط آن مقدار
بر هم زنند که خمیره شود و قند صفا سازند هر قند سه مثقال

و گاه بر آید در وقت حاجت یک قرص آنرا بخورند
و گاه که مسک منی چون قبل از جماع بدو ساعت بخورند
امساک منی کند و سرعت انزال را نافع باشد صفت
آن بگیرند خنکاش تیغ زده با تخم نیم رطل و نیم کوفته
و صفت من آب همدان بخوشانند چون آب انگشت
رسد بماند و ببالند پس بایک رطل نبات سفید
بقوام خمیره آورند پس فردا آورده زنجبیل سیست درم
جوز بواد و درم افیون یک درم زعفران نیم درم کوفته
و بخیته داخل کرده تیز زنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره گردد
و در ظرف چینی با شیشه نگاه دارند و عند الحاجة شربت
از نیم درم تا یک درم و یک مثقال نیز تناول نمایند
تخمیر خنکاش مالیت نواب عفران آب یعنی حکیم
محمد باشم العالوی قدس سره صفت آن تخم
خنکاش سفید تخم خنکاش سیاه مغز بادام شیرین
مغز فندق مغز لسته مغز نارچیل همه مقشر نشاسته کتان
هر یک دو نیم مثقال دانه سیل دو مثقال عود الصلیب
زعفران دودانگ همین سرخ همین سفید کبریا همین از هر یک
دو مثقال و در نسخه دیگر کبریا داخل نیست لبوب کبریا
صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بخیته شربت گاه در آب
شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به
شیرین از هر یک شش مثقال و در نسخه دیگر شربت
بنفشه نیز داخل است و از هر یک این شربت ها صفت
مثقال نبات سفید بیست مثقال همه را بقرق بپزند
بقوام آورده ادویه را بان بسرشند و خمیره سازند
روز پنج مثقال تناول نمایند + خمیره خنکاش ایضا
مالیت آن مغفور مبرود صفت تخم خنکاش سفید تخم
خنکاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته
مغز لسته کثیر از هر یک دو مثقال و نیم دانه سیل دو مثقال
عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ و نیم نیم
سرخ همین سفید کبریا همه مغز نارچیل تازه مقشر از هر یک
دو مثقال و نیم لبوب و زرد رازم صلایه نموده باقی
ادویه را کوفته و بخیته شربت اسطوخودوس و شربت
گاه زبان و شربت انار شیرین و شربت به شیرین

شربت بنفشه از هر یک شصت مثقال و نیم نبات سفید
پانزده مثقال مجموع را با عرق بید مشک چهل و پنج
مثقال بقوام آورده ادویه را بان سرشته خمیره سازند
شربت پنج مثقال و اگر یک دانگ عنبر اشوب داخل
بتر است و نیز از انجمله و یا قویز است بدانکه و یا قویز
قویز البقره دال مملو و فتح یا سه شانه تخمینه است
و ضم قاف و سکون و او و فستق ذال و سحر و الصفت
نابفت یونانی بخیته شربت خنکاش است و یا قویز
نزلات حاره و سرفه خشک یا سفید است و حلق و سینه را
نیم گرداند صفت آن بگیرند خنکاش تیغ زده
با تخم بیست عدد تخم سفید کثیر اسفید صمغ عربی تخم
خزازی بهدانه شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس
بیست درم زرد قویز نوده درم و در نسخه بیست و یک
درم است مجموع را در شمش رطل آب باران دو شانه
روز بخسانند تا نرم شود پس با شش طایم بپزند تا غلیظ
و آب نصف رسد پس ببالند و بایک من قند سفید
بقوام آورند شربت نام تا بختیال و در نسخه دیگر این
و یا قویز جای قند سفید بخیته است سید اسماعیل گفته
در ذخیره خود که بعضی اطباء قند سفید نیم من می پختند نیم من
می کنند و بعضی بخیته نیم من و عسل صمغ نیم من می کنند
و اگر بجای هر دو شکر کنند روا باشد میفرمایند که اگر
بجای همه یک من قند سحر یا یکین ترنجبین یا هر
دو از هر یک نیم من کنند بهتر است و یا قویز دیگر
که منافع مثل ادیت و صفت آن خنکاش شش
سفید تیغ زده تخم و خنکاش سیاه تیغ زده با تخم
از هر یک ده مثقال کل بنفشه صمغ عربی از هر یک
پنج درم اصل السوس سه درم رب انار شیرین بیست
مثقال قند سفید یکصد درم بدستور شربت بپزند
شربت به ده درم و یا قویز که منع نزلات کند و سرفه
را نافع بود و خواب آورده و در مایه راقوست و هر
صفت آن خنکاش سفید خنکاش سیاه با پوست
تیغ زده از هر یک دو عدد و عناب خراسانی بیست
موز شسته و دانه مثقال و نیم زرد بخیته سفید کثیر مثقال

و یک دانگ و نیم اصل السوس دو دانه مثقال و نیم تخم کثیر
سه مثقال تخم زرد دانه ایرسادو مثقال و نیم
پرسا و شان اسطوخودوس زرد فاختک از هر یک شش
مجموع را در آب باران و اگر یافت نشود در آب باران
مقدار صفت رطل یک شبانه روز بخسانند و روز دیگر
بخوشانند آنقدر که شش آب بماند و ببالند و بشکر
یک من بقوام آورند پس بپزند و صمغ عربی نیم من
دار چینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال کوبند
و بخیته بان بسرشند سرشتنی نیکو شربت سه مثقال
و یا قویز انقبول از خط حکیم احمد موسوی قلع فرموده اند
که این شربت حاجت و زنده ام ساخته آزموده بحرب
افراد و مختصر آن فقیر است و صفت آن پوست
خنکاش تیغ زده سرفه خشک گل سرخ اصل السوس از
هر یک دو مثقال عناب خراسانی تازه بیست عدد
پستان سنی عدد گل خطمی سفید زوفا یا پس از هر یک
یک مثقال تخم خزازی نیم مثقال موز طافنی صمغ از حب
خم خنکاش سفید چهار مثقال خوشانیده و صلا
نموده قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورند
وقت حاجت اگر ضرورت باشد صمغ عربی شکر خنکاش
از هر یک دودانگ کوبیده بران پاشیده بلین
و یا قویز دیگر مالیت حکیم احمد موسوی صفت آن
موز طافنی دانه بیرون کرده سه مثقال تخم خطمی سفید
صمغ عربی زوفا یا پس تخم خرفه مقشر تخم خزازی
بهدانه اصل السوس محلول از هر یک دو مثقال تخم
تیغ زده با تخم پانزده مثقال ایرسادو مثقال در آب
خسانیده بخوشانند چون نصف رسد صافی نموده با
شکر سفید بقوام آورند و اگر سرفه بلغمی و یا کهنه باشد
اندک آب کبکین یا شکر نیز داخل نمایند و یا قویز دیگر
اصحاب نزلات و خداوند سل را و کسکه سرفه و
باشد و با سرفه خون بر آید نافع بود و صفت آن
خنکاش سفید تیغ زده با تخم خنکاش سیاه با تخم از
هر یک پنجاه درم تخم کبریا مقشر زرد بخیته سفید از هر یک
هر یک سه درم و نیم کوفته با پانصد درم آب صابون

نابست درم بمانند بیالایند و پنجاه درم لعاب بزقطونا
 و یکصد درم پنجه و انگورده بقوام آورند سرشته یک نیم
 یا قودا نسجه ابن ماسویه که انفع از نسجه قبل است و در
 نوره صنعت آن خشخاش سفید بپست درم خشخاش
 سیاه ده درم تخم خطه سفید کثیر اصنع عربی مغز تخم خیار
 مغز بیدانه از هر یک پنجاه درم اصل السوس بپست درم
 بزقطونا پنجاه درم ادویه را سوا بزقطونا کوفته مغز
 سوا بزقطونا و خطی در دوسن آب باران بخیسند و کثیرا
 بزقطونا و خطی را لعاب برآورند و صمغ عربی کثیرا
 علیحده درده سیراب باران حل کنند پس بخوشانند تا به
 نصف رسد پس بیالایند و لعابها و کثیرا و صمغ عربی
 این من شکر صافی نموده بقوام آورند سرشته یک اوقیه
 یا قودا دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات خود از اولاده
 خود دریا قودا دیگر که نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید
 پنج زده با تخم نیم من درسته من آب باران یک شانه زده
 بخیسند و روز دیگر بخوشانند تا به نصف رسد صافی نموده
 تخم من پنجه و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه
 طبع باشد بدل شکر آگین کنند و یا قودا منقول از خط
 میرزا معزالدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش
 پست خشخاش از هر یک بپست درم بخوشانند و بیالایند
 پنجاه درم قند سفید بقوام آورند سرشته ده درم آب باران
 یا قودا دیگر منقول از خط میرزا معزالدین موسوی صنعت
 آن خشخاش سفید اصل السوس از هر یک بپست درم
 خشخاش سیاه ده درم تخم خطه و کثیرا صمغ عربی تخم خیار
 بزقطونا از هر یک پنجاه درم همه را در پنجه رطل آب باران
 بخوشانند تا به نصف رسد صافی نموده در رطل سلاقیه
 صمغ عربی پنجه و یک رطل قانیه و انگورده بقوام آورند
 یا قودا دیگر که در مجرب از برای امراض صدر در نه و حال
 صنعت آن خشخاش پنج زده با تخم منی صمغ عربی پنجه
 لیل و نهار روزگار و زبان از هر یک یک مثقال اصل السوس
 یک مثقال عناب پستان از هر یک ده دانه ادویه را
 بخوشانند صافی نموده نبات سفید یک من و انگورده
 بقوام آورند سرشته یک اوقیه و یا قودا دیگر منقول

ذخیره سید اسمعیل جرجانی در زکام و نزله بسیار حار و
 بار دهنر که رقیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن
 بکیرند خشخاش تیغ زده یکصد عدد و با پوست و تخم بکوبند
 و در صفت من آب باران یک شانه زده بخیسند و روز
 دیگر آن مقدار کجوشانند که به نصف رسد بیالایند و این
 قند سفید یک من میخچه بقوام آورند سرشته هفت درم
 بامار الشیر و بعضی اطباء اقایان عفوان مرگه صاف
 گلزار قارصه عصاره لجنه التیس صمغ عربی از هر یک
 یک درم کوبیده بخینه داخل میکنند در تمام آن شکر و صمغ
 بازای هر رطل از این سرشته این ادویه را این مقدار
 داخل نمایند و یا قودا تا لایف آن مرحوم نافع از برای
 سبل و جمیع امراض صدر و ریه که از نزلات حاره باشد
 و اسهال مراری و زو بانی و نفث الدم صنعت آن
 خشخاش سفید تیغ زده با تخم بپست درم خشخاش سیاه
 تیغ زده با تخم زده عدد نیم کوفته بیدانه به شیرین تخم
 خطه سفید صمغ عربی کثیرا اصل السوس حکوک مغز
 سلطان نهری که اطراف آنرا در کرده شکم آن را
 نگاشته اول مرتبه باب فاکستر خوب طر فاندک لک
 شسته پس باب خوش بشویند که اثر فاکستر در
 گردد و از هر یک پنجه مثقال جله را در یکین تبریز آب
 باران یک شانه روز بخیسند پس بنزد تا به نصف رسد
 بالاند و بیالایند و لعاب بزقطونا ده مثقال قند
 سفید تخم من داخل کرده بقوام آورند پس بکیرند قاقا
 عصاره لجنه التیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران
 بزرا پنجه سفید از هر یک دو دانگ کربام و اید ناسفته
 از هر یک نیم مثقال داخل کرده نیکو بر هم میزنند
 تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند سرشته
 پنج مثقال و در خشخاش است از تا لایف
 قند است حبت نزلات حاره بواسطه نفع دارد
 صنعت آن کوکنار مع تخم و پوست عدد و بکوبند
 و یک شانه زده در نه صد مثقال آب بخیسند و بکوشانند
 تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر
 با غسل با شلت بقوام آورند که لعوق شود و بعد از آن

اقایان عفوان ناز و لجنه التیس از هر یک درم کوفته
 پنجه دران لبس شدند و بدانند که رب نزد اطباء آن است
 که نبات و اشبار را کوفته آب آنرا بگیرند یا جوشانده
 آب صاف طبع آنرا بستانند پس این آب با طبع را
 فقط تا که غلیظ شود و باید که چون به نصف رسد در سر
 نیز و اصل نمایند و بقوام آورند پنجه آب بعضی خواک
 بعضی شیر با از بسکه نبات و لطافت دارند عند
 الطبخ همه هوای گردند و غلیظ نشوند تا که آن شکر نیامیزند
 و یا آنکه میوزند بخلاف شراب که سرشته با مالعات ابتدا
 داخل نمایند و طبع میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آورند
 آن مالغ عصاره باشد با طبع یا غیر آن و این فرق است
 میان آن هر دو و نیز بسبب تجزیه چهار بار دیگر در اطباء
 می نمایند و در حرف الرار در مجرب ربوب انشاء الله
 خواهد آمد و سفوف خشخاش است و سفوف خشخاش
 نافع از برای نزلات حاره و سبل و سعال و خشونت
 صنعت آن تخم خشخاش سفید پنجاه درم صمغ عربی نشاسته
 بریان تخم خطه سفید کثیرا سفید تخم خیار از هر یک پنجاه درم
 تخم خرفه مقشره درم طباشیر سفید یک مثقال مغز بیدانه
 رب السوس از هر یک دو مثقال کوفته بخینه سرشته دو
 مثقال یا شیر زنان یا شیر بز یا شیر خر یا شانه و صمغ
 دیگر که در پنج کلیه را نافع باشد و در راسکین و در صنعت
 آن جزر البطم سفید یک دانگ افیون قیر اطلی مغز تخم کدو
 خرفه مقشره از هر یک یک درم کوفته با شراب خشخاش کوشند
 ایضا از آنجمله شرابها صنعت خشخاش است و شراب خشخاش
 ساده منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود و
 بنحو ابی را مفید باشد صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تخم
 زده یکصد عدد با تخم نیکو کوفته با دوسن آب باران به نرند
 بیالایند و با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند سرشته
 تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش از تخم بپست
 مرتب نمایند مقدار بپست مثقال تخم خشخاش را بکوبند
 و بنزد و با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشخاش
 از خشخاش تیغ زده باشد بهتر است و شراب خشخاش
 به نسجه شیخ الریس بلع الحار از نزلات و مواد دافعی است

در سر فو رافع است و مانع قالدوم و اسهال مزمن است
صنعت آن بکیر خنخاش رسیده تیغ نزده متوسط
در بزرگی و کوچکی دو صدد و کنگره سر آنها را خوب
پایان آنها را دور کنند و در آب باران پانزده رطل سه
شماره و پنجساند پس بچشانند تا به نصف رسد پس
بفشارند نقل آنها را دور کنند و آب را نیکو صافی نموده
وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از عسل صنف خوشبود
سلاقه عنب از هر یک یک رطل و نیم و بنزد تا بقوام
آید پس اقا قیاد و زعفران و مرکب صافی گلنار فارسی را
لجه التیس از هر یک یک گرم کوبیده و بخته آن مخلوط
سازند و در ظرف صافی نگاه دارند و حکم کیم
مغز الدین موسوی گفته که درین شراب براس
نفث الدم دم الاخون و طرائث تیرین و صمغ عربی
نیز داخل میتوان کرد دیگر درین شراب بجای مرکب
صافی و گلنار فارسی هر دو داخل کرده و گفته
که این شراب را با پنجاه گرم شکر سفید با عسل صنف
ترتیب باید نمود و دیگر گفته که این شراب را با عسل صنف
بقدر ضرورت مرتب باید نمود و ادویه که در آخر داخل میکنند
همین اقا قیاد عصاره لجه التیس آورده و این نسخه از
اسهال مزمن التیس است و دیگر گفته که در هر رطل از
شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقا قیاد
و برگ ساق و عصاره لجه التیس و گلنار فارسی و کثیرا
زعفران از هر یک چهار گرم باید داخل نمود و در نسخه دیگر
که از براس اسهال و مانع بسیار نافع است بعد از آمدن
بقوام لایق گلشن صمغ عربی از هر یک یک گرم تخم خنخاش
سفید تخم خنخاش سیاه که دو هر را بریان کرده باشند از هر
یک یک گرم رسا سوس نشاسته کثیرا از هر یک چهار گرم
زعفران یک گرم داخل است شربت و دو گرم شراب خنخاش
و دیگر صنعت آن پوست خنخاش سفید تیغ نزده چهل
مثقال تخم خنخاش و دو صدد و چهل مثقال هر دو را یکسان روز
در شش رطل آب باران بخساند پس بچشانند تا به نصف
رسد و مانند و فشارند و صافی نموده شکر سفید دو صدد و چهل
مثقال داخل کرده بقوام آورده و نگاه دارند و شراب خنخاش

تخم خنخاش پوست خنخاش تیغ نزده از هر یک یک گرم
نیکو کوفته در سه رطل آب باران بچشانند و چون یک رطل
آب بماند بیا لایند و با یک رطل تخم سفید بقوام آورند
شراب خنخاش دیگر جهت سلولین و صاحبان نفث الدم
و کسیکه با سرفه خون از سینه آید و از براس اسهال
سعال صعب که شرب بقراسه داشته باشد و خواب نکند
نزد به صنعت آن خنخاش سفید با تخم خنخاش سیاه
با تخم که از تیغ نزده باشند از هر یک پنجاه گرم تخم
کا هو مقشر بزرگ سفید از هر یک یک گرم هم را با پانصد
درم آب باران یکشنبه روز بخساند پس بچشانند
با نصف رسد و بیا لایند و پنجاه گرم لعاب بزرگ قنونا
و یکصد گرم میخچه داخل کرده باز بچشانند تا بقوام آید
و در آخر دو گرم زعفران داخل کرده در ظرف صافی
نگاه دارند و شراب خنخاش مرکب منافع بسیار دارد و
صنعت آن پوست خنخاش تیغ نزده با تخم یکصد پنجاه
عدد کنگره و خوب آن را دور کرده یکشنبه روز در آب خنخاش
و اگر بجای آب گلاب و عرق بید مشک کنند بهتر است
و این ادویه را نیم کوفته و در پارچه بسته علیحده در
و یا گلاب و بید مشک بخسانند همان قسم یکشنبه روز
پس هر یک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده
با سه چندان نبات بقوام آورند و ادویه این است
عود هند غرقای قام و ارچینی قر قفل و دانه هیل سافج هند
از هر یک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بقره یک
عنبر شنب مشک خالص مصطکی زعفران از هر یک
یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات کمینا و صدد
شصت مثقال باشد و شراب خنخاش دیگر نافع از
صدور و ریه و نزلات و سعال و صنعت آن تخم خنخاش
تیغ نزده با تخم سی عدو گل بنفشه گل سیلوفر
کا و زبان از هر یک مثقال اصل السوس پنج مثقال
عنب استان از هر یک ده دانه جوشانیده صافی
نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام
آورند و شربت پنج مثقال و شراب خنخاش دیگر که طری
بدن کند چون با مار الشعیبه نبوشند و حیات

و اقسام حمایت را نافع باشد و صنعت آن آب بنفشه
تازه و آب گند و تازه آب گل بنفشه تازه از هر یک نیم
من تخم خنخاش سفید یکصد و نیم تخم خنخاش را نیم کوبید
و در آب باد اعل نموده با شکر سفید مصطفی یک من بقوام
آورند و صنعت از اطباء بزرگ سفید در آب مذکور شرب
فیدانیده پس صاف نموده تخم خنخاش سفید را نیم کوبید
داخل کرده با قدر بقوام آورند و میفرمایند که این خوب است
زیرا که بزرگ بنفشه است بسیار است و این آب بسیار
لطافت تاست روز فاسد میشود و شراب خنخاش صنف
سعال تالیس طبع را سودمند است و صنعت آن پوست
خنخاش تخم خنخاش از هر یک ده درم حب الالمیت
درم صند سفید صند لسخ از هر یک پانزده درم تخم کنگره
و عرق بید مشک از هر یک یک من شنب روز بخسانند
و بچشانند چون یک من بیا لایند و با نیم من رب بزرگ
و نیم من نبات سفید بقوام آورند پس بخاریم عنبر شنب
ایاد و شغال نبات سفید نیم کوبیده داخل نمایند و صاف
خنخاش از هر یک من زکریا است نافع از براد و جاع اذن
و اسنان و تحقیقه و صنعت آن گل بنفشه خشک با بونه
اکلیل الملک گل ختم سفید آرد جو تخم خنخاش پوست
خنخاش از هر یک یک نیم کوفته با آب بنفشه تازه شود
در بادون شگله بکوبند و روغن گلشن داخل کرده و بپزند
بالند تا چون روغن شود بر گوش و لجه و تحقیقه ضار نمایند
و طلا خنخاش است چون بر در چشم بالند آب آن
درد و اعاق آنرا از اهل گرداند و صنعت آن یکصد و
پوست خنخاش را در آب برگ عنب الثعلب صفت
فیدانیده پس مالیده صاف نموده در آن مضمض کنند
نم وزن رز و جو یک وزن ساینده شیر گرم نموده
طلا نمایند و عرق خنخاش و این در خواص قریب بقر
ایون است و صنعت آن بکیر کوزه خنخاش تیغ
نازده فیون ناکر فته با تخم هر قدر که خواهند و بار نیم
یکشنبه روز در آب آن مقدار که از روز آن بگذرد و سیاه
پس با چهار وزن آن آب بطری متعارف با شکر
لجه و انبش عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن ق

فردی پوست خشکاش تیغ نازده بدستور خلیسانده عرق
کشد عرق پوست خشکاش مرکب در لفع اقوی از ساد
ن است صنعت آن گیرند پوست خشکاش موصوفه
هم من تبریز بزرالبع سفیده مثقال پنج لفاع بمثقال
خم خشکاش مسیت مثقال بهمن سمن بهمن سفید
بودان شقال مصری زر آوند جرم زر آوند طول
دار چینه قرص جودا لباسه از هر یک چهار مثقال
برگ مادر بخوبیه برگ فوج شک برگ گاوزبان گل
گاوزبان از هر یک هفت مثقال زعفران سه مثقال
جندبید تر عنبه اشک مشک خالص از هر یک مثقال
ادویه را سوازی زعفران و جندبید ستر و عنبه و مشک
چوب نموده در آن مقدار آب باران که از بلاه
آن دوسه انگشت بگذرد یک شبان روز بخیسانند
پس چهار وزن آن آب داخل کرده در دیگ عرق کشی
بر ستور مقدر عرق کشند وز عفران و عنبه و مشک و عنبه
سوده در پانجه نازک بسته در تهر مشرب اندازند تا عرق
بر آن کشیده شود پس سرد کرده در شیشه نگاه دارند
و عند الحاجة بقدر برداشت طبیعت بیاشامند
و این عرق پیران و صاحبان امراض دماغیه
بارده و معقارین بگوشتار بسیار نافع است و حاقص
خشکاش است و قرص خشکاش نافع است از برای
قروح سینه و ریه و در دینه و ذات الریه و ذات النجب
و حرقة البول و لول الدم و حرقة کرده و مثانه و مث
الدم و اسهال طوی و دسره و تب و صنعت آن غنچه
گلشن منزوع الاطعمه صمغ عربی از هر یک چهار درم
کثیرا رب السوس از هر یک دو درم خم خشکاش سفید
خم خشکاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید نیم
درم عفران کود و دانه کوفته خیمه باب سرشته اقرار
سازند شراب از یک درم تا یک مثقال با شراب خشکاش
و لاش تا ششماه باقی است و بعد از آن منعیت مگر
در تهر حکم محمد باقر که در مجربات خود نوشته است
داخل نیست و گفته که شرش از یک مثقال تا یک مثقال
و نیم است با خراب خشکاش و در موضع دیگر از همان

مجلات خود نشاسته داخل است و گفته که شرش از
یک درم تا سه درم است با شراب خشکاش و قرص خشکاش
که سفید اسمعیل در ذخیره در علت قرص ذکر کرده گفته
که این قرص از برای قروح کلیه مثانه و مجاری بول
و از برای رویدان گوشت تازه درین قروح کار
آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون و جمع و ایستاد
ریم و صنعت آن خم خشکاش سفید خم خشکاش سیاه
از هر یک دو درم کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی
طین قبره گل محتوم غنچه گلشن منزوع الاطعمه گلشن
فارسی سماق منقعه از هر یک یک درم طباشیر سفید
کمر با از هر یک یک درم و نیم کندر نیم درم ریوند چینه دودا
کوفته و بنجیه باب بارنگ تازه استراص سازند
شراب از یک مثقال تا دو درم با سکنجبین سفر جله
با کشاب بیاشامند و اگر درین قرص دم الاغون و حب
الاس و سرطان محرق زیاده بخند قوسه تر میگرد
و حب القلت و دودع و قروح و بسد و مر و ایدینا
از برای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته
شود باید که زیاده کرده شود و قرص خشکاش بنجیه
قرص و حب مثانه دوزش بول را نافع باشد
صنعت آن خم خشکاش سفید و سیاه از هر یک چهار
مثقال نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک یک
مثقال بزرالبع سفید پنج مثقال ریوند چینه یک
مثقال اجزا کوفته بنجیه باب لسان الحمل سرشته
قرص سازند شراب دو درم با سکنجبین سفر جله
و گوشتار مصلح است صنعت آن پوست خشکاش سیاه
تیغ نازده یا زده مثقال جودا قرص لب از هر
یک دو مثقال و نیم لباسه ناخواه بادیان از هر یک
یک مثقال و نیم دار چینه یک مثقال زعفران
نیم مثقال همه را نیم کوفته بطریق متعارف بچکانند
شراب پنج مثقال و لبانه فو لوبه است لبانه که
معین بر تقویت باه و بطور ازال است و صنعت
آن پوست خشکاش تیغ نازده پنج لفاع شونیز جودا
از هر یک پنج درم عنبه کوفی قرص لباسه از هر یک یک درم

کوفته و بنجیه با چهار وزن ادویه لبیل مصفر مقوم سرشته
مجموع سازند دو ساعت قبل از مقاربت مقدار
یک درم تا یک مثقال تناول نمایند و لبانه دیگر که همان
بنجیه و صنعت آن پوست خشکاش تیغ نازده جودا
جودا کثیرا خشک و ورق الجوز اقا قیا انستین روغن
بیرون بسته جودا شیر از هر یک یک جودا بالسویه قسط
هندی میوه یا لبه سندر دوس صاعتر خم سداب زهر یک
نیم جودا منزوعه مقشر بوزن گل با سه وزن مجموع ادویه
عسل مصفر طه الرسم سرشته مجموع سازند و عند الحاجة
دوسه ساعت قبل از آن مقدار یک مثقال تا دو مثقال
تناول نمایند و از آنجا لوقات خشکاش است
لوق خشکاش از تراکیب حکم اشرف و لدار شد حکم
ابراهم منقول از خط لدار شد حکم ابراهیم طلمه نمود
که باین امر ضمای بسیار خلاصی یافته و گسائین که
میل کرده بودند از مزاج ایشان بمقدامات سل مبتلا بود
و از آن نجات یافتند و صنعت آن ایر ساز عفران
اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال راز یا غری السک
از هر یک سه مثقال بر سیاوشان پنج مثقال گاوزبان
هفت مثقال اصل السوس گل حطی سفید از هر یک سه
مثقال خم خشکاش مسیت مثقال خم اسفنا نارج زو
شک از هر یک ده مثقال پوست خشکاش پازره مثقال
منزوعه قی خام مقشر سی مثقال عناب سی واد سبستان
سی واد گز ابلین سفید پنجاه مثقال فایند یک مثقال
نبات سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مقدر لوق سازند
شراب دو مثقال باب گرم و لوق خشکاش
که در امراض نرله قائم مقام شراب خشکاش است
صنعت آن خشکاش نازده یا پوست و خم پنجاه عدد
در یک سیراب بخوشانند و صنعت رسد صافی نموده
قند سفید و عسل مصفر از هر یک پنجاه مثقال داخل
کرده بقوام آورند پس شیر مرغ جلدوزده و شیر حب
و شیر حب القطن نشاسته از هر یک دو از ده مثقال
داخل کرده باز بخوشانند تا بقوام آید بکار بردند و اگر دانه
پس دمنغ عربی در رب السوس از هر یک شش مثقال

زعفران یک مثقال کوفته و بختی مزوج نمایند بمیزان
و در ظرف چینی نگاهدند شربت یک اوقیه ۴
لوق خشخاش که امراض نزله حاره مزمنه را نافع است
صفت آن مغز تخم خیارین پنجدرم مغز بادام شیرین
ششدرم صمغ عربی سه درم زعفران یکدرم زرد
پستان سی دانه اصل السوس مقشر پوست خشخاش یک
انهر یک هفتدرم در آب جوشانیده چون بکشت رسد
بیالانید نمایند و در مشک طرز و یکطل واخلکده بقوام آرد
و ادویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند و در ظرف چینی نگاه
دارند شربت یک اوقیه و بعضی در عین عین خلوس خیارین
نیز درم و گل غنچه خشک پنجدرم عناب جویانی بزرگ
بست دانه داخل نموده اند و در وقت سرشتن اجزا
آرد با قلاوه درم و روغن بادام شیرین سی درم داخل
نمایند لوق خشخاش لقس سره موسوم به لنانافه
از برای امراض مذکوره صفت آن پوست خشخاش
سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال گل غنچه
اصل السوس محکوک تخم خبازی تخم خطی سفید کثیرا از
هر یک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران دو
شباروز غلیظ نمایند بچشانند تا به نصف رسد پس
صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربت
شش مثقال لوق خشخاش سل و قرصه ریه و امجاد
نفث الدم و سرفه بلغمی را نافع باشد صفت آن
پوست خشخاش سفید پنجاه درم در دوز رطل آب جوشان
تا به نصف رسد و یکطل قندافه کنند و بچشانند
تا بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم زهر
یک پنجدرم کوفته بآن مزوج نمایند شربت ده درم
بلیند لوق خشخاش بنوعی که که نزله گرم را ساکن
کند صفت آن تخم خشخاش سفید ده درم
نشاسته کینه صمغ عربی از هر یک چهاردرم مغز تخم
که در مغز بهدانه از هر یک سه درم گلاب بسرشدند
لوق سازند و لوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد
و ماده را رفیق گردانند صفت آن خشخاش سفید
دو درم پوست خشخاش سفید پنجدرم بکوفته و غلیظ نمایند

و جوشانیده و صاف نموده با قند بقوام آورند و نشاسته
و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم بآن بسرشدند
لوق کنند و لوق خشخاش از استنای آن معلوم
که در امراض نزله قائم مقام رب خشخاش است
صفت آن خشخاش سیاه تخم زنده با تخم پنجه عدد
در یک شایه جانی آب باران بچشانند تا نصف
رسد صافی نموده نبات سفید مثل مصفی از هر یک
پانزده درم مغز چلوزه شیره حب اقطن شیر کشتن
خشک نشاسته از هر یک چهار توله واخلکده بریزند
تا بقوام آید پس دانه پیل صمغ عربی رب السوس
هر یک دو توله زعفران سه دانه شده واخلکده
نیکو برهم زنند و در وقت حاجت شربت بچشمال
تناول نمایند لوق بوب در قوت باه و اساک
منی و رعیت انزال بی نظیر است و تفریح و نشاط
تام آورد صفت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین
مغز حب الزم مغز حب اقطن مغز حب السمنه مغز تخم
خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ
باشیر کاف صلایه نموده تا چون مرهم شود پس بکشد
کوکنار تخم زنده شش مثقال بزرگ سفید مغز
استه ترندی مقشر از هر یک دو مثقال بنج فلاح
کونی که بپزدی پنج موقه گویند از هر یک نیم
مثقال حب مرکب چهار مثقال مجموع را در
سه سیر شیر گاو میش بچشانند تا ثلث رسد
پس بالنزلقوت و بیالانید و نبات سفید یک سیر
داخل کرده بقوام لوق آورند پس بوب سائیده را
داخل کرده نیز زنند تا نیکو مخلوط شود از آنش قند
آورده شش اقل مهره دار چینی سیلانی بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک دو مثقال حصیه الثعلب مهره
شش مثقال زعفران عنبر شمشک ترکی از
هر یک نیم مثقال کوبیده و بختی بآن بسرشدند و در ظرف
چینی نگاه دارند و هر روز صبح یک مثقال و عصر یک
مثقال آن را تناول نمایند و مرهم کوکنار است
حبت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صفت

کوکنار ده توله دم الاخون سرفه اصفهانی زرد
چوبه شلخ گوزن سوخته زنج سفید از هر یک یک توله
مردار سنگ شش شمشه موم سفید روغن کچنجد یا زیتون
از هر یک هفت توله اول روغن را جوشانده موم را
در آن بگذارند پس ادویه را کوفته بختی در آن اندازند
و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند

باب الالف مع القاف

انحوان لضم اول و سکون تاسی و ضم حای حمله و اد
والف و نون لغت عربی است و آنرا اصداق الهم
و ضم صغیر از اهل شام عین الحل نامند و بقرص
بابونه کاف و حتم نامند و کسی از انحوان را که انبوت الهم
انبوت الملك نیز گفته اند که آنرا بونانی ادویه
حکیم میر محمد مومن گفته که خبر الغراب انحوان است و
مشهور آن است که خبر الغراب که فارس آن نان
کلخ است اسم خبازی است و مشهور اصح است
نیز لعربی رجل الدجاج و عار و عین الیقر و عین الی
و لعربی خیفافا و لسریانی فشا و نیز انحوان را فزانیون
و نزد بعضی کافوریه اسم انحوان است و آنرا کیش
کرکاش نیز نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر
بهار گویند و بونانی انقلیم و آن دو نوع است
بری و لبستانی و شامی ادبار یک در یک شبیه
برگ کثیر و از بانه و گلش زرد در در اطراف آن
برگهای زره سفید و از گل بابونه بزرگ تر و قیل الهم
و بزرگ تخم کونی الجمله صفت از بابونه است و فرق آن
است که بابونه تخم میدارد و این ندارد و زرد اطلاق
مراد گل آن است گرم است در سوم و خشک در دم
و مسخن قوی و محل خون منجمد در شانه و منفع سده
و افواه عروق لطیف و مدر عرق و بول و حیض مسقط
جبین و باقوت تر یا قیه و تقویت حصات و حبت
مقعد در درم ثمانه و صلابت پسر و استفا و قرا
معدیه با سنجبین و بانگ مسهل سودا و بلغم و لوق آن
حبت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس و طبع آن
صلابت رحم و طلاسه آب تازه آن برائین قطیب

و بجز آن مقوی باد و جلع و ضداد آن جهت التواء
و با موم روغن چیت درم صلب و شربت نیم شغال
اسکجین جهت آلیختن استخوان و فرجه آن در
و منقعه و اکثر آن مصدر و مصلح سکجین و کبر
و مصلح نفشه و انیسون و قدر شربش تا دو خقال بدر
بابونه است و قسم ضعیف آن در دوم گرم در اول خشک
در افعال ضعیف تر از اول و با شرب جهت یکنوی رنگ
رشاره خلیل درم صلب و احتمال خشک آن جهت تقویت
طبقات چشم و ظلمت بصیر و جلاسه آثار قروح و دفع زرد
آب نافع است و خاکستر گل اقحوان نافع است از برای
غلبه زرد در آن برتن و انگیاس بان هر دو نصف
اقحوان میباشد قوی - امراض الراس - سحر و کید
اقحوان خواب می آورد و بهات بسیار بوییدن
اقحوان محدث شهاب است - مایه یاقوت اقحوان مخمور
و بزم است و استفرغ بان نافع است از برای اصحاب
فرع کالینوس گفته که آشامیدن خشک آن نافع است
یا صاحب مایه یاقوت را مانند اقلیتون - صرح استفرغ یا
اقحوان نافع است از برای صرح و حجت آنکه مخمور بزم
و دواست محمد طبرسی گفته که چون از اصول آن هر
یک شغال با طیخ فادانیا تری روز متوالی بخورند نافع
است از برای صرح و زائل میگردد و صرح راسحق گفته
که چون بیاشامند از اقحوان هر روز درم با شرباب
در یکانی نیست و پنج روز متوالی نافع است صرح را
از برای گفته که چون بیاشامند صبح هر روز پنج اقحوان
بر روز و شغال تا سه روز متوالی لغت میگردد و او را
لغتی بین راوس گفته که چون آشامیده شود از زنج
اقحوان هر روز یک شغال نافع است صرح عا د اطلط
و دوا را القوه مطبوخ اقحوان را بطول بخورند بر نافع
است از برای القوه - و دهن الاقحوان جهت نفخه جراحات
اغذیه عصبانی و التواء عصب و درم اسافل
منفرد و صلابت رحم و درد گوش و نفخه سادات و
در ادرق نوحه است شربا و ترمینا و قطره و آشامیدن
بجز آن در عرق و جهت دفع قورخ مفید و نافع

استنشاق باین دهن بعد از استفرغ به حسب ایام از
سرکه بوده باشد سبب آن رطوبت پورنه در دماغ
پس بدستیکه خواب می آورد و خواب نیکو مولا فیلسر
گفته که تفریق سرکه بان نافع است از برای ریه و هم از
سرکه از گفته که دهن الاقحوان نافع است از برای
سرکه و دهن از برای مشام - معوط کردن بان و نیز نفع
است از برای لقوه و عرق و طلاء کردن آن بر سر و دهن
است - صنعت آن بگزیند گل از یک رطل و در چهار
رطل زیت یا روغن بکجد داخل کرده چهل روز در آفتاب
گذارد پس استعمال نمایند و گاه ترشید کرده شود
یا بعضی از رویه حاره عطریه ططفه براسه نماید و در این
تستحین و فعل آن - بطول اقحوان نافع است از
برای سرکه و دهن مریران را فرموده اند که علاح
این هم سر صعب و دشوار است لیکن سزاوار آن
آن است که استعمال نمایند صاحبش هر شب این بطول
را پس بدستیکه خواب می آورد و خواب نیکو مولا
آن اقحوان جو مقشر با بونه در آب غلبه
جوشانیده روغن ابر یا داخل کرده بر سر بطول نمایند
و در نسخه دیگر بجای شعیب صحر است و نام جز فی
داخل است - قطعه فارسی پیوند خشک نیز در بر روی
قرطاسند و آن جنیت ذوب است که از طبیعت بکجد
گرداند پس چکانیده بعد از رفع مایت استراحت
ساخته خشک گردانند و خشک است و در بضم و
قالبض و مبر و در بران کرده آن جهت اسهال مزمن
نهایت نفع و ضداد سوخته آن جهت و اراشعل و دهن
نوف الدم و بواسیر مفید و با شمع سوخته با سبویه
محراب باین طور که اول سر را بر روغن گل سرخ جرب کرد
بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بزم غلیظ خام و شربت
اصلاحش بخوارشاد و مقلند است ابن الیاس
که هر گاه بود سرع بسبب دیدان و خورده شود و دوا
قلمه دیدان و از برای دفع سبب آن بسیار بود
باشه غدا در آن روز مارا لقط با ثوم بسیار
صنعت اقط بگزیند روغن را و بگذارد تا جنیت آن

ته تشن شود آب آن جدا کرده جنبید از برای شانه
متعد که در آنگاه در آفتاب بگذارد تا خشک شود و بجز
اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی آنرا که
خشک شیعریا خشک کند و داخل میکنند قطره فرغ
شده از برای منعقد شدن آن قوت محله زباده و صبر
بعد از گفته از برای گرفته از جنیت و این را به حرکتی فرغ
نامند و از جنیت را قروح و در لبان نیز خواهد آمد
انشار الله تعالی - اقلیمیا و قلیما غیره در اول نیز
گویند و از اقلیمیا نامند و آن بیوتانی اسم چینه
است که از گدازدن اجساد و نظره مانند زب و فنه
مس و مرشیا مثل گفت و در بر روی و تحت آن بکجد
گرد و دوا بخورند و وقت بهم میرسد باز گفت آن است که گفت
که از فتن و بهر سیدن گفت بسبب حرکت آن فایده
لبطون تحت نیز جمع میشود و گویند خبث فلز اقلیمیا
است یعنی خبث ذهاب اقلیمیا جهت خبث فنه
اقلیمیا فنه است و بعضی اطباء گفته که خبث فلز
غیر اقلیمیا است و قول اول اصم است و بهترین آن
طلایی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فز باشد و
و طلا مثل لنب و منضی سفیدی و سیاهی طلایی از
بوره است که بر طلا نرزد و گویند و اقلیمیا معنی
نیز میباشد و مرشیه نیز هست و هر قسم اقلیمیا مثل
اصل آن است در طبع و پوست بران غالب است
و محبت و مقوی با صره و منقح جراحات و جهت برودن
گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و دفع نفخ
قروح و از آله بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخن
دومعه و غشاده نزول آب و طلایی آن راجع و اول
دجالی کلف و آثار سیاه نافع از برای صلابت سینه
و با ایون و زعفران و روغن نافع از برای رفاصل
و خوردن بکیطه اطلای آن جهت خفقان و قوت
دل نافع و مستعمل از آن محرق مغضول آن است و کثر
مردار رنگ محرق مغضول است - دستور احراق اقلیمیا
بگزیند آنرا در زم سائیده در کوزه مطین بطین حکمت کرد
یک شب در قورخ تابیده با تون حمام تابیده بگذارد و صبح

بر آورد و کار بر ندهد احراق اقلیمیا به نسخه محمود سنجری
 اقلیمیا و بشکند آنرا قطعه های ریزه ریزه و بسل برشته
 در کوزه گلی کنند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند و
 در وسط سرپوش آن سوراخ کنند تا باده باشد از
 برای دوسه ازان متصاعده می گردد و منفذ می که
 ازان دود بیرون آید پس آن کوزه را در وسط فحم
 برافروخته گذارند پس چون شروع کنند اقلیمیا بخور
 ز نظر باید کرد و بدان که ازان سوراخ متصاعده میگرد
 مادام که آن دوسیه است باید گذاشت و ازان تا بسوزد
 پس چون دود سفید شود کوزه را فرو آورده اقلیمیا
 ازان بیرون آورند و شراب بران ریزند آن مقدار که
 سر شود و بطریق شستن اقلیمیا آن است که آنرا از
 صلابه نمایند و آب صاف بسایند تا نیکو نرم و مزه
 باب گرد و در کاسه ریزند و ازان کاسه بکاسه دیگر
 دیگر ریزند و اجزای درشت که در کاسه اول نشین
 خنده است باز بسایند و همان دستور عمل نمایند تا دیگر
 نشین نشود و پس سر کاسه را بسته که غبار دران داخل نشود
 بگذارند تا نشین شود و آب را دور ساخته اجزای نشین
 را خشک نموده استعمال نمایند و عمل اقا قیاداد و دیگر
 مانند یا قوت و شاد بخ و غیره باین طریق دستور است
 و دستور بروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بپاشند
 و در ظرف چینی کرده آب باران یا عرق بید مشک یا
 آب ساق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بپاشند
 تا آنکه روز آن آبها تازه کنند و در دهم یا بیست ازان
 آبها بر روی سنگ نرم بسایند مثل غبار و در سایه خشک
 و در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند و
 بروردن سرکه و گوتیا و حلزونات غیر بدین قسم است در
 اقلیمیا که ابتداء در رانافع باشد و صنعت آن اقلیمیا
 نفع صبر و طریقه از هر یک ده درم کثیر است و بهمن عربی
 چهل درم نشاسته سی درم ایون ده درم کوفته و کوبیده
 پنجه آب بادبان برورده و در زمانیکه در زرد و گریز
 نافع صنعت آن اقلیمیا به فنی سفید آب از زیر صبر
 از هر یک دو درم صمغ عربی چهل درم گل نرفته صنعت

نشاسته سی درم ایون ده درم کوفته و کوبیده
 باب راز یا تازه سرشته خشک نموده در زمانیکه
 در دریکه رمانه رانافع است و صنعت آن اقلیمیا
 صبر و طریقه از هر یک دو درم شاد و مغل
 سوخته از هر یک ده درم و نیم کثیر است درم صمغ عربی
 چهار درم ایون نیم درم مر و ایدنا سفته زرد البحر
 نبات سفید نشاسته از هر یک چهار درم کوفته و کوبیده
 در زمانیکه صنعت این در دریکه دیگر اقلیمیا
 فنی سفید آب قلی از هر یک ده درم شاد و مغل
 سوخته از هر یک ده درم و کثیر است درم صبر و کوفته
 از هر یک چهار درم مر و ایدنا کوفته و صلابه کرده در و راز
 در و راز براسه بیاض و صنعت آن اقلیمیا از جوی
 لعل الصب زرد البحر مساوی کوفته و بجنیه در چشم کشند
فصل در ذکر شیافات اقلیمیا
 شیاف معروف به قرطین مرگان بر آورد و در کوزه
 در دشتی چشم را نگاه دارند و صنعت آن اقلیمیا
 زرد کوفته و بسل برشته در کوزه سفالی کنند
 پارچه سفالی که در میان بقدر سر حوال دوزی سوزان
 کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت گیرند و
 آن سوراخ باز باشد و کوزه را به خم تافته بگذارند تا آنچه
 در کوزه است بسوزد و دود ازان سوراخ بیرون آید
 پس سفال را از سر کوزه بردارند و شراب انگوری
 آن مقدار که دوا تر کرده داخل کنند و از کوزه بیرون
 و ساینده بشویند و بگیرند ازان یک جزو و از سرکه
 محرق مغلول یک جزو و از دود سوخته محرق مغلول
 یک جزو و نیم و بسایند و استعمال نمایند شیاف اقلیمیا
 که طرد دود چشم که از حرارت باشد ساکن کند و
 آن اقلیمیا به دهمی مس سوخته از هر یک ده درم
 دم الاخون لبد مر و ایدنا سفته از هر یک چهار
 کثیر است صافی زعفران اقا قیادنا سفته زرد و چوب
 از هر یک دو انگ و پنج شکر طریقه از هر یک نیم درم
 شیاف سازند شیاف اقلیمیا استعمال در و سینه
 که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابض ایون

بکار آید و صنعت آن اقلیمیا به محرق بتور نسخه اول
 هشت درم مس سوخته سرکه اصفهانی شل گوزن سوخته
 مغلول مرکه اقا قیادنا سفته از هر یک ده درم ایون ده درم
 آب باران سرشته شیاف سازند و دود و صنعت است
 شیاف اقلیمیا و دیگر صنعت آن اقلیمیا از جوی
 اقلیمیا به فنی سفید آب قلی مس سوخته شاد و مغل
 شسته صمغ عربی سبیل الطیب از هر یک شش درم مر
 ایون چند بیدستر حنظل یکی از هر یک و دشتال از
 بسیار نرم صلابه نموده یک شغال فند و آب سداب
 حلزونه همه اجزا را با آن همیز نموده شیاف سازند
 شیاف اقلیمیا براسه شور و قروح که در طبقه غریبه
 شود و از براسه شور سحر نافع الصاب مواد از
 چشم کشند و صنعت آن اقلیمیا به سوخته در آب
 افزاشته شانزده شغال سفید آب قلی سوخته شست
 شغال زعفران چهار شغال کثیر اذ و شغال باب باران
 شیاف سازند با سفید هضم مرغ در چشم کشند
 شیاف اقلیمیا آثار قروح غلیظ بر دهن صنعت آن
 اقلیمیا به دهم سوخته شسته مس سوخته شسته اقا
 از هر یک هشت درم صمغ عربی سرکه از هر یک ده درم
 صبر زرد و از گوز گار چند بیدستر حنظل یکی از
 زعفران ایون مرکه گل سفید آب نشاءه ایون
 از هر یک یک درم و نیم و رسم شیاف سازند و چند
 نسخه دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین
 در شیاف خواهد آمد

باب الالف مع الکاف
 الکسیر منقول از قرابادین افندی صالح حلبی حکیم
 باشه سلطان ابراهیم قیصر دم که ترکی نوشته ترجمه
 از انبار سی درین کتاب درج نموده + الکسیر
 اخلاط فاسده است در مزاج و تقوی حفاظت
 صنعت آن ریلون چینی خاریون شش سفید از هر یک
 هشت درم سبیل الطیب صندل دار چینی زنجبیل از
 یک درم موقان چایا پرتو سفید و بر سورجان از هر یک
 دوازده درم برفا فنی سفته اساردن پوست خرب

از هر یک شانزده درم پوست زرد اترج گل گاو زبان
سناری می تخم کافیه از هر یک هشت درم مجموع را کوفته
حقه بگیرند انیسون چهار صد درم و تقطیر نمایند و او را
بان مزوج نموده یک هفته بگذارند پس صافی نموده و با
سفیده تخم مرغ مزوج نموده تقطیر نمایند تا بهفت
نوبت قدر اکثرش یک فاشق و مخوقان و چلایا
هر دو از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند
و بیان آن در خاتمه انشا الله تعالی خواهد آمد
اکسیر الحویه جهت امراض ادویه و تقویت ارواح
و دفع سودا و نافع از برای الخویلیا مرآت و مصلح معده
و حیات و کبد و حافظ صحت و زیاده کننده عمر و مطبی
غیب و از اسرار است صنعت آن دارچینی بیت
و چهار درم قنطاریل عبا به چینی قافله حب الفار جوز الطیب
لباسه و ج ترکی خولجان از هر یک چهار درم پوست
خبره و اوقا اکلین الجبل طحله خشک نزع الا
از هر یک شانزده درم ادویه را سحق نموده در عرق
انیسون یک هزار دو دلبست درم یک هفته بخیسانند
بلکه در همان عرق سحق نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند
و در صین تقطیر این ادویه را سحق نموده در صره بسته در
انقی بند اجزاین است اصطرک لاون از هر یک
چهار درم عود هند سه یک درم و نیم عنبر شمشک
نقی از هر یک یک درم بعد از تقطیر نبات سفید یک صد درم
در آن حل کرده نگاه دارند مقدار شش شش نیم فحان
اکسیر ذوالخاصیه جهت امراض ادویه و تقویت ارواح
و ضعف قلب و سینه مفید است و مانع نفوس اعطاط
و ارواح و هواد قدر شش شش درم است به صنعت
آن صبر سقوی مرکه صافی زعفران مساوی در
عرق کبریت زرد بختارده که در کوزه بر کوزه خیسانند
بعد از چهار روز رفیق صافی کنند و با عاده عمل نمایند
تا به مرتبه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیر که با عطر
است در دینک در اکثر امراض مستعمل است و در کجیه ذکر است
فصل در تقطیر اکسیرین
بر آنکه اکسیرین با سینه عطره و سکون کاف و کسیرین

سکون یا ششانه تخمینه و کسر اسه ممل و یاد لون و
لغظه بحدث یا سه بن اول محلتین اکسیرین
و لغظه بجای یا سه ثانی الف اکسیران خوانده اند
گویند نام پادشاه است از پادشاهان روم که این
دوا بجهت اوساخته شده و نام او شربت یافته و
گویند بعضی اصل کار است که اکسیر نزد اهل کیمیا اصل
را گویند و گویند دوا سه نبت تخم در قروح و طعق
جراحات است و بدانکه این از ادویه صین است و ستود
صنعت ادویه صین آن است که بسیار نرم مانند غبار
سایه استعمال نمایند و این از قبیل برودات نافعه
است از برای رمد های کرم و جرب و فرود آمدن
رطوبات غلیظه بسوی چشم و قروح آن هر چند کند
شده باشد و طلت چشم خفیف و ضعف بصیرت صنعت
این به نسخه شیخ دوا سفید آب قلع و شست درم شادنج
عدس مغول سه درم صمغ عربی از روت از هر یک
دو درم نشاسته اقلیمیا سه نفی سرکه اصفهانی
مرقشیا سه لونا افیون لبد از هر یک یک درم
کوفته به حریر بخیته صلایه کرده در چشم کند و این در ور
بار دیال است در درجه سوم و استعمال کرده میشود
امراض حاره رطوبتس ازین جهت موافق تر است
از برای اطفال و گسائیکه حده را ایشا ضعیف باث
و زستان فعل این در دراز ضعیف میکند یعنی
زمانیکه بارش و باران باشد که دوا بسبب رطوبت بولم
بهم رساند خواه این بارش زمستان باشد خواه
در ربیع و خواه در تابستان چون برسات هندوستان
و خواه در حریت مانند کرناک و در نسخه شفای
مرقشیا و لبد و اهل نیست اکسیرین به نسخه دیگر که
رمد های کرم و اوجاع حاره چشم و قروح و نور سحر را
نافع است به صنعت آن سفید آب قلع و شست درم شادنج
نقره صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته
افیون از هر یک دو درم رومس سوخته یک درم
عسل الرم صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر که
روم سوخته دو درم است و یک درم سرکه اصفهانی

و شادنج مغول اصنافه شده اکسیر به نسخه محمودین
الیاس صنعت آن شادنج عدس مغول مروارید شسته
لبد تو بال نخاس محرق مغول اقلیمیا سه نفی از
دو درم سرکه اصفهانی مرقشیا شست درم از هر یک
یک درم کوفته به حریر بخیته خوب صلایه کرده مانند سرکه
بچشم کشند اکسیرین به نسخه مسج صنعت آن شادنج
عدس مغول سه درم نشاسته اقلیمیا سه نفی مغول
سرکه اصفهانی افیون از هر یک یک درم صمغ عربی
از روت سفید از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر که
است سفید اب از روت شست درم همه را کوفته به حریر
بخیته خوب صلایه کرده بچشم کشند اکسیرین اگر که عالم
از برای قروح چشم و از برای اسه حرارت شدید آن
قطع میکند از چشم رطوبت را نه فرود آید در چشم از کثرت
رطوبات و فضول و قطع بر دها به چشم میکند صنعت
آن به نسخه شیخ رئیس افیون شادنج مغول رو سوخته
نشاسته از هر یک هشت درم سفید آب قلعی صنعت
و چهار درم اقلیمیا بیت و شست درم صمغ عربی حل و
بشت درم شادنج و رو سوخته را علیحد با ب نایب
جمع ادویه را بان مخلوط کرده سحق کنند حال کونیکه خشک
باشد پس بچشم کشند چنانکه سرکه بچشم میکشد و در نسخه دیگر
نظر رسیده که با سرکه که در چشم کشند اقلیل الملک آنرا
اصالح الملک نامند و ملکانیز گویند که آنرا بحدس
اسپرک گویند و بقارسی گیاه قیصر و بیونانی جالینوس
و آن نبات است برگش در بقدر درم و شادنج آن
باریک و درشت و صلب و بعضی منطبق بر او و بعضی
و بعضی را ساق بقدر درم و گلش زرد و زیره و بعضی
بنفش و بعضی سفید و پر الوده و ترش مثل غلاف تخم
ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدور و زیره از خول
میباشد و بعضی را تخم شبیه بکلبه و بعضی را غلاف غیر
هلالی است و باریک تر مرکب القوی است و حرارت
و بیوت در آن غالب محلول منفع و قالف و مخفف
و لطیف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صدمع
و شقیقه و حبس نزلات و در دجگر و معده و سپرز و امراض

متعدده و درم شرباب و ضماد و حبت تحلیل فضول باطنی
 نافع و طلاء کچنه آن با پیچیده حبت اورام مرکبه و حاره
 چشم درم و مقعده و اشنین و مطبوخ آن با آب و شرباب
 حبت مستبروح شده و یا اشنین حبت درم
 مگر و سپر و معد و قطره عصاره آن حبت در دگوش
 و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با پیچیده حبت درم
 اشماتاف و عصاره آن با زعفران در تسکین گل خراش
 مجرب و طبع آن حبت برود و لغت حصاة و حقه آن
 حبت تقویت امعاء و تنقیه و تسکین درد امعاء مفید
 آشامیدن آن مضر با شین و متشکک عمل و انجیر و نوز
 ست و قدر شربش تا دو و شغال و از عصاره آن است
 درم است و بدیش با بونه است و دهن اکلیل الملک
 بآن نافع است از برای صدارع حادث از ضرب و نقطه
 صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر و در ظل و یک
 رطل زیت انفاق و اغل کرده و در قدر مضاعف بجوشانند
 تا آب برود و در غن با نوز بکار برند و مالیدن آن بر سر
 نافع است از برای صدارع حادث از ضرب و نقطه و یک
 صدارع حقیقت باشد و مطبوخ اکلیل الملک مستعمل درم
 بلغم معده صنعت آن اکلیل الملک پنج راز یا نوز
 هر یک درم در چهار رطل آب بنزد تا بر لعل برسد
 چهار اوقیه آن را با دو درم روغن بیدار نیمه و سه درم روغن
 بادام شیرین بعد از گذشتن هفت روز از ابتداء خلط
 که همه روزه آب راز یا نوز تازه و آب کرفس تازه از
 هر یک دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده
 باشد استعمال کند و امراض الراس و صدارع لظول
 کردند سر بر آب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای
 صدارع دوار و سرد راس و نوح قمری گفته که طبع آن نافع
 است از برای دوار و سرد بارد السبب چون سر به بخار آن
 برارند و آب مطبوخ آن را گرم بر سر لظول نمایند در حمام
 روز و شب و نیز این فعل نافع است مردار و سرد را
 که از مرار باشد و اختلاط الدمن و الرعونه و الحرق و البلاء
 و البلاء از سالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک
 دو درم با پیچیده عمل مصفی نیکو میگردد و دهن را با مالینو

حون با شامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پیچیده
 غسل مصفی نیکو میگردد و دهن را با مالینو یا چون بیا
 شامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پیچیده
 غسل مصفی زائل میگردد و سواس سودا و اورا و چون
 بنزد از آب و بریزند آب مطبوخ آن را در حمام
 بر سر صاحب سواس سودا و در سه روز یک مرتبه
 پس بدستیکه زائل میگردد و علت آنرا دارا سالیوس
 گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم
 پیچیده عمل مصفی میباشد نافع از برای نسیان
 و نیکو میگردد و حفظ را به سه هفته چون اکلیل الملک را
 در آب پیچیده بر سر صاحب سکت لظول نمایند نافع است
 اورا و فاجره و استرخاضا و درون اکلیل الملک بر سر
 عصب عصفو مسترخ نافع است استرخا آن عصب
 لقوه این سرابون گفته که سرداشتن به بخار مطبوخ
 آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که دهن اکلیل
 الملک سخن عصب است و نافع از برای لقوه تدین
 بآن و تمرد و کز از لظول آب مطبوخ آن در
 آب نیم گرم بر سر معده نافع است از برای
 تمرد و کز از لظول آب مطبوخ آن در
 راز آب به تنهایی یا با ادویه مناسبه دیگر مانند
 با بونه و صفت و شبت و لظول نمایند به مطبوخ آن
 نافع است از برای تشنج اقلانی و اختلاج لظول
 کردن طبع اکلیل الملک زائل میگردد و احتلاج را
 آلودگی به لازم نبوده حمله چنانچه بعضی گفته اند
 یونانی بمنع عمل عین است و غسل داود نیز مانند
 براس انیکادول کسیکه آنرا یافت و بر دم شتا سائیده
 او بود و نامیده بنام خود و آن رطوبه غلیظه صافی
 شبیه بعیه سائیده است که از ساق درختی در ترم حاصل
 میشود و بهترین آن صاف براق شیرین غلیظه است
 گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تراست
 سه اوقیه آن با سه اوقیه آب مسهل فضول خام و ده
 صفر و اغلاط رویه است و حبت جرب و قروح و در
 مفصل نافع و بشارت آلودگی کسالت و سبات بهم

و با برنخواهر و حرکت بکند و مصلحت بکشد و بنید
 و دهن آلودگی طلا و آن حبت در و صفت جرب و نفع
 اکحال بان حبت ظلمت بصر نافع است و صنعت آن
 بگیرند و درخت آلودگی را در و در و غر مناسب اند و غن
 لکچر یازیت بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند
باب الالف مع المیم
 آملج معرب آملج فارسی است و بهندی آملج و صنعت
 نیز گویند و شیر بر دهن آنرا که برای اصلاح و کمی صنعت
 تر آنرا دو سه روز در شیر گاو خیسانیده پس شسته
 کرده باشند شیر آملج مانند و آن تر و درخت هندی است
 و مستعمل پوست ثمر آن است دهن آملج آن در شیر و غن
 پرورده نباشد تلخ و عصف است در دوم مردود در اول
 سوم خشک است و شیر بر دهن آن در اول سرد در دوم
 خشک است و قلابض و مانع رخیمن مواد مجده و امعاء
 اغلاط از لعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع خلط
 و اخراج سودا و به صفر ادویه محترقه برود است باین
 اسباب موجب ذکا و وحدت ذهن و تفریح قلب است
 بالخاصیه و فعل آن که قبض است معین است بر خفا
 آن زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و لذت دار آن
 است که هرگاه استعمال کند آنرا بار و المزاج از برای
 تقویت قلب تعدیل کند لعل و یادار صغری و یا صغری
 و یا شرباب و از برای عار المزاج محتاج تعدیل نیست
 شنج ریس گفته که صنعت آملج در تقویت قلب زیاده
 از صنعت آن برای توحش و امله ادویه شدید
 صنعت از برای دهن و حفظ و یا لکچر از ادویه قلبیه
 بالخاصیه و محرک باه و قلابض قوی و تشنجی و آب دهن
 خون بواسیر و زف الدم و مسهل سودا بلغم رقیق
 و محقق رطوبات معده و مقوی معده و امعاء
 احتشاد اعصاب و شتر و با آرد و تار و آب قاطع اسهال
 مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم و قطره آب
 منقوع آن که نیم کوفه در آب خیسانیده باشد حبت
 از آملج بیاض چشم موجب است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه
 ساعت آملج را فشرده تا سه بار آملج تازه کنند

و چون خنار با آب منقوع آله نمیکرد به باد سحره را با آن
خمیر زده بندند بر روی سیاه کنند و مقدار شربش از سه
درم تا پنج درم است و در مطبوخ تازه درم مطبوخ
است و منقوع سبیل و عسل و مولد قوی و مصاحف
با دام شیرین + امراض الراس و اعصاب این علاج
حق الطلعت سودا و سودا و سودا و سودا و سودا و سودا
است بسوی دماغ و قلب و اندامها باشد موجب و کار
ذهن و مدت فکر و تقویت و سهل بلغم رقیق است
خصوص از سرد دماغ و محقق رطوبات و باین سبب
اعصاب اعصاب اس و دماغ است مایه یا یا یا یا
مراقب و حادث از صفای محترقه را و نیز تقوی معده
بلکه تقوی جمیع اعضا و دوا هر ادرج است و مزاج
از برای نسیان و قیاح و استرغاف و تقویه و گفته شده که
خورده شود آله با عسل تقویت دماغ میکند و می
افزاید در فم و چون آشامیده شود نفوق آن منع
صودا و خمر از معده بسوی سر میکند و همچنین است
برای عسل آن +

فصل در ذکر اقسام انوش دارو

بنا بر انوش دارو و لغت فارسی و حتی آن دوا را
ضموم است و به تسمیه این معجون بالوش دارد آن است
که جمیع انوش دارد از اجزای شات است یعنی گوارنده
طعام و بعضی گفته که معنی انوش دارو عطیه الهی است
یعنی دوا نیکی حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی
گفته که انوش دارو اسم است از برای آله و اهل بیت
و بحث الحدید و عسل و اندامها چونیکه مرکب از این پنج
جزو باشد از این پنج نوش گویند و معجون آله را نیز
سکه باسم انوش دارو نموده بحیث آنکه اصل معجون در آن
است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دارو و
الطی است به انوش دارو در سده معجون است مشهور نزد
داروایب قدیم اهل هند است و این از اجزای شات
منقوع است و باین سبب آنرا معجون منقوع نیز نامند
نافع است از برای سرد مزاجان و هاضمه قوت
و آتشها طعم آورد و قوی و تقوی اعضا و رسته

یعنی قلب و دماغ و کبد و اعصاب مایه یا یا یا یا یا
است خصوصاً مایه یا یا یا یا یا چون استعمال کرده شود
بعد از تهیه بدن و مزاج و دماغ و مقوی معده است
و بوی دماغ را خوش گرداند و خفقان و صرع را منقوع
با شد و تقوی بدن و جمیع اعضا است و مزاج آن
از برای سرد مزاج است بشکست معده بسبب اجتماع
فضول رطوبه بلعیه در آن چون ناشناخته شود و در
زور آن مزاج است نمایند در رنگ را بخورند و در رنگ
رنگ را بر دوی عرق را خوش سازند و دفع آن از
برای کبد بسیار است و فواید بسیار دارد و شربش
گفته که این معجون هیچ مزه نیست و پیش از طعام
بعد از طعام می توان خورد و مزه نیست از این مایه یک
مقال تا دو مقال است کشف داود الظاهری گفته که
این معجون گرم و خشک است و در درجه سوم و میوه
و مرطوبین را نافع است و از برای ضعف قلب که از
برودت و رطوبت باشد نهایت سودمند است و
نیز گفته که حکایت کرد از برای من عارفی از ملک
هند که ابا آنجا استقامت می یابد باین معجون از برای
رمد و حیات خواه حار باشد و خواه باردا و آنکه ایشان
مخروج میکنند لعل آن پیش از آنکه دوی را با آن بسوزند
زده تخم مرغ که راسن در آن داخل کرده بر سهیم زده
باشند و درین حالت می باشد نافع از برای آنچه
شد و با بچه اگر کسی بود این ترکیب قابض می بود
در نهایت دفع و نیکی و ادوی آن است که بعد از چهل
روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده شود
قوتش تا دو سال باقی می ماند و شربش از یک مقال تا سه
مقال است و سردوار آن است که حر و المزاج بعد از آن
بکچین با شرباب منقوع بخورده صاحب میزان الطباء
گفته که این انوش دارو گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در دو درجه و درم درجه سوم و تحقیق آن
است که مزاج این مرکب گرم و رطوبت درجه ادوی
و به الدین قلاسی گفته که مفرح معود بالوش دارو
تالیف کردی است و معتدل است و در دفع و غم

نماید و نفع است از برای خفقان و فواق چون در
آن نمایند موجب نشاط نفس است تا بحدی که مستعمل
آنرا شبیه بر عونت پیدا می شود از بسیاری قیاح و خنده
و تقوی قلب است و رنگ را در آن میگرداند و تقوی
معده است بحسب آن که به شربش رئیس که در قرادین
قانون ذکر کرده غلیظ و کثیف منقوع الا قاع شش درم
سد کوفی بخورم و نقل مصطفی سبیل الطیب اسرار
هر یک درم و زرقه الطیب زرب زعفران بسیار فایده
که حاصل بود از هر یک و درم و درم و درم و درم و درم
هر یک علیحد و وزن نموده مخلوط کنند و مخلوط
پس بگیرند آله منقوع بعد تازه بر طبل عراقی که نو و مقال
است و در نه رطل آب بنزد تا ثلث آب بماند و در
ثلث برود پس بیالایند پس آن بالوده را باز در و یک
کنند و فایده شرب در رطل و داخل کرده بخوشانند تا غلیظ
گردد و دیگر در بقوام لوق غلیظ پس از آنش برگرفته و
را بر آن می باشد و بسواط که بقاری تیر طوانی گویند
که فرا گرفته شده باشد آن مواط از جویب پیدا می
صندل بریم زنده بریم زدن نیکو مستوی گرد پس
چون سرد شود و در ظرف پیچیده کرده بپا دارند و شربش
یک مقال تا دو مقال می تواند بود اگر درین نوشدارو
مقال ورق طلا مخلوط و اصل نمایند میگرداند و ادوی در
جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فایده یافت شود و بکچین
رطل عسل سفید مصطفی و یک رطل قند سفید بپوش آن و شربش
این نوشدارو که شرب داود ذکر کرده سبیل الطیب اصل
نیست و بعضی آن را سبیل نوادار چینی ذکر کرده و وزن
آنیکه آله را در آن طبخ میکنند شربش رطل مقرر کرده و گفته
که بعد از طبخ و تصفیه آله اگر این معجون از برای محروم ساخته
شود و در رطل آله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر از
برای معبر و المزاج باشد و در رطل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده او را با آن بسوزند و در ظرف پیچیده
بپا دارند و شربش یک مقال سبیل الطیب بهتر است زیرا که
مصطفی آله است در سردی و در بعضی گفته که آله را یک
شانه و در شیر گاو بخورند پس بخورند و با رطل آب

بجو شاند تا محراب شود از پشت غربال بگذرانند و بافتند
و عمل بالمساوات یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند
و ادویه را بان بسوزند و بعضی گفته که قند و عسل با هم باید
که سه وزن مجموع ادویه این مجون باشد و شکر ریس
در قانون بعد از ذکر این انوشد را در دو در و نیم مجون
بندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشد را است الا
آنکه اختلافی در وزن یعنی اجزاء واقع است چنانچه درین
مجون موسوم بمجون هندسه وزن سعد کوفی هشتاد و
است و وزن قرقه و زرنب زعفران از هر یک دو
است چنانچه در نسخه انوشد را در است و لیکن اجزاء
بعد ازین نسخه و تا آخر از هر یک یک درم است و وزن
آنیکه آمده در آن طبع باید که در هشتاد مثقال است و گفته
که آن مقدار بجو شاند که چهار مثقال آب سوخته و سه مثقال
بمانند و با فانیه سنجی بقوام آورده مجون سازند و شکر
یک مثقال و نیم صاحب اختیار است برین گفته که بعضی
از اطباء افزوده اند بر اجزای این مفرغ و زنجشک و
مر و درینا سفته و سافج هندسه از هر یک دو درم و
گفته که شربت ازین مقدار دو مثقال و نیم است بایک
اشربیه مناسب و انوشد را در و نیمه بدرالدین قلاسی که
در قراردادین خود از کندی نقل نموده و صفت آن غنچه
گلشن منزه الا قاع شش درم سعد کوفی بهمن سفید
پوست هلیله گل کا و زبان گیلانی از هر یک پنج درم قرقه
سنبل الطیب اسارون بادرنجوبه بهمن سرخ از هر یک سه
درم قرقه الطیب زرنب مصطک کبار و توری سرخ کوه
سفید خولجان از هر یک دو درم بسبب دانه هیل بوا
جوزبوا از هر یک یک درم عین الشب ندرم آله متقی نیم درم
در چهارمین و نیم آب بنیر ثالث بماند پس فرد آورده
بست بماند و بیالانید پس بگیرند فانیه سنجی سفید
و گلاب حل کرده گفت آنرا بگیرند و عین در آن گذاشته
مطبوع آله را داخل کرده با ش ملائم بقوام آورند پس
ادویه را کوته بخیمه در آن داخل کرده مجون سازند
شربت یک مثقال و نیم و بعضی بر اجزای مر و درینا سفته
سوده کشنیز خشک مفسر سافج هندسه و زنجشک از هر یک

فروده و گفته که شربت ازین تاد و مثقال است
و میفرمایند که اگر در قرقه طلا و ورق نقره مخلوین و شکر
صالحیه کرده از هر یک یک درم بگیرند و کف در دفع
و این انوشد را در همان انوشد اردو سه هندی است
صفت این انوشد را در تصرف بعضی متاخرین نسخه ذکر
ورق گلشنه مثقال سعد کوفی هشتاد مثقال قرقه
مصطک روی زعفران اسارون شام از هر یک چهار
مثقال دانه قاقله صغار قاقله کبار از هر یک سه
مثقال و نیم جوزبوا بسبب قرقه الطیب سنبل الطیب زرنب
از هر یک سه مثقال آله و متقی یکصد و پنجاه مثقال آله
رایک شب در شیر کا و مقدار یکصد و پنجاه مثقال در
ظرف چینی و یا گلی بخیسانند بعد از آن چند مرتبه آرا از
آب حصص بسوزند که زنجشکی آن برود پس بجو شاند تا
شود و بیالایش می تازه قلعی کرده بیالانید و قلعش را در
کنند پس بگیرند فانیه سنجی ششصد مثقال و بقوام
آورده آله پالوده را داخل نمایند و یک جوشش دیگر
داده فرد آورند و تیر بنزند تا نیلوفوط شود پس باقی
ادویه را کوته بخیمه بدستور مقرر بان بسوزند و در شیر کا
وزن آله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است و
طریق دیگر آن است که آله را بعد از طبع و پالودن در
کیسه قریب بسته کنند و بیا درین تالایش برود و باقیانند
بقوام آورده و با سار ادویه بسوزند و صفت این
انوشد را در تصرف حکیم جلال الدین بولفت مجون جلال
از انوشد را در تصرف کند که به نسخه بدرالدین قلاسی
جوازش کمتر است و هر نسخه که براسه آن ذکر کرده این
نیز در دو حار المزاج و بار و المزاج را مناسب است
صفت آن ورق گلشن شش درم سعد کوفی قرقه
پوست بیرون بسته زنجشک بیدار مصطک روی اسارون
نیم خرقه مفسر نیم کاسنی مفسر کا و زبان کشنیز خشک
طباشر سفید دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر
از هر یک سه درم عدل سفید مقاصر شش درم
قرقه دار چینی سنبل الطیب جوزبوا زرنب بسبب زعفران
هر یک دو درم و دانه درم شیر آله متقی یک مثقال

شیر آله را در نه رطل آب بجو شاند تا به رطل رسد
آورده بدست بماند و بیالانید و یک من فانیه در آن
حل کرده با ش ملائم بجو شاند و گفت آنرا بگیرند و صفائی
نموده آله نصفه را داخل کرده و بقوام آورده ادویه را
و بخیمه بان بسوزند و قرقه و سافج هندسه و نیم زنجشک
و اگر مر و درینا سفته و سافج هندسه و نیم زنجشک
هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است شربت ازین
دو مثقال و انوشد را در سوده فکله فرموده اند که از
تالیف حضرت استاذی و یعنی قدس السرا که است
مقوی معده و آلات غذا است و کوارنده طعام و کینت
بواسطه و غیر آنرا این است و صفت آنرا آله متقی
بست و یک مثقال طباشر سفید کشنیز خشک پوست
بیرون بسته از هر یک مثقال غنچه گلشن منزه الا قاع
مثقال سعد کوفی سه و نیم مثقال قرقه مصطک اسارون
سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار و
بسبب جوزبوا قرقه زعفران پوست زرد و اترج بابونه
دو درم ادویه کوته بخیمه با عسل و نبات بماند و نصفه
وزن ادویه بطریق مقرر بسوزند شربت ازین مثقال
تاد و مثقال و در نسخه دیگر عود سحر غرقی خام کا و زبان
از هر یک درم نیم داخل است و انوشد را در و نیمه
تصرف بعضی متاخرین و صفت آن گلشن منزه الا قاع
الا قاع شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال قرقه مصطک
سنبل الطیب اسارون از هر یک سه مثقال قرقه الطیب
زرنب زعفران جوزبوا بسبب قاقله صغار قاقله کبار
دار چینی سفید سیاه عود و قمار خام عود بلسان جلیان
سافج هندسه زنجشک از هر یک دو مثقال شیر آله کبار
شصت مثقال عسل مصطک سه درم ادویه بدستور مقرر
مرب نمایند و انوشد را در دیگر از تصرف متاخرین
صفت آن غنچه گلشن سافج هندسه از هر یک سه
مثقال سعد کوفی قرقه الطیب از هر یک پنج مثقال قاقله کبار
مصطک دانه هیل بوا سنبل الطیب مثقال قاقله کبار و
بوا زعفران زرنبوا از هر یک دو مثقال شیر آله کبار
نبات سفید مصطک عسل مصطک از هر یک دو درم شیر

در رطل آب پزند تا به رطل رسد صافی نموده شکر
آورد کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند و آرد
آن سرشته برستور همچون سازند شربت دو درم تا
درم الاوشاد و تالیف یک از اطباء اصفهان
نافع آن قریب بمنافع الاوشاد و سه هندی نوشته
یادانی نفع از برای سده های کبد و استسقا و جسیع
امراض کبد صنعت آن سعد کوفی غنیه گلستر منزوع
الاقاع اسارون حب بلسان سبل الطیب ریوندر
عین ازهریک دو مثقال گل غافث دو درم مصطک ریوندر
رب بسا سه باغ جوز بوازربا زنجبیل سازج یک درم
ازهریک یک مثقال دارچینی سه مثقال فوه الصنع یک درم
سنته اشته مثقال ادویه راسوای آله منتقه کوفته
نیم بر وزن بلسان چرب نموده آله راکش باز در
نیم کا و خیسایند پس در نهاد مثقال آب در یک شکر
نش ملائم بخوشانند تا سنی مثقال آب باقی ماند و بالند
الاند پس بگرد گند آفتابی بوزن ادویه و در باون
نیم نرم صلیب نمایند و عسل مصطفی دو وزن ادویه مجموع
در آب مطبوخ آله بالوده داخل نموده بقوام آورند
و در باون سرشته همچون سازند الاوشاد و ریوندر
نقول از جربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بن سید محمد
نیز از معالدین برادر حکیم احمد صنعت آن غنیه گلستر
شش جز و سعد کوفی پنج جز و قنفل سبل الطیب مصطک
سارون ازهریک سه جز و قرفة الطیب زرب ازهریک
و جوز و بسا سه زعفران دانه پهل بوا قاقله کبار جوز بوا
هریک یک جز و اجرا علیخه علیخه کوفته بخیمه وزن
نموده بگیرند باز اے هرسته و شش از ادویه بخرطیل
آله منتقه و در غب رطل آب پزند تا سده رطل بماند پس
و بالاند و صافی آنرا در و یک کرده مقدار یک رطل
نمایند شربت صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس
ادویه را داخل نموده بنیکو بسرشته و کاهدانه شربت
و مثقال و نیم الاوشاد و سه لؤلؤ سه مغزی آرد
ول و دماغ و معد و جگر را قوت بخشد و اشتها آرد
طعام بخورد و بسیارها که از مشارکت معد و جگر بود

و نشاط و شکفته آورد و صنعت آن مروارید ناسفته
جگر شیب بسد کوفی از خر کمر با ازهریک دو مثقال
عود خام طباشیر سفید سانج هند سه سبل الطیب گل ازنی
ابر شیم خام مقرض ازهریک سه مثقال زعفران درون عرق
بهمین شنه ازهریک دو مثقال شیر آله منتقه سنی مثقال
زرشک بیدانه انار دانه ازهریک دو مثقال زرشک
انار دانه رابه آله بخوشانند و صاف نمایند و سه چندان
ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول همچون سازند
شربت دو درم تا دو مثقال تن اول نمایند
اوشاد و ریوندر کوفته دیگر قریب النفع بدان صنعت
آن درق گلستر سه درم سعد کوفته قنفل مصطک ردی
زعفران پهل بوا اسارون قند مروارید ناسفت کمر با
مرجان ازهریک دو درم ابر شیم مقرض جگر شیب گاو زبان
صندلین درون خر و سه بهمین گل ارمنه گل مخوفه طباشیر
سفید پوست بیرون پسته ازهریک یک درم و نیم جوز قاقله
کبار کشنیز خشک ازهریک یک درم شیر آله منتقه انجابه
مثقال آب زرشک آب انار ترش ازهریک پانزده
مثقال عنبر اشب یک درم مشک ترکه نیم درم درق طلا
نمی عدد درق لقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع
ادویه برستور معمول برستور شند مقدار شربت دو درم تا
اوشاد و ریوندر کوفته تالیف حکیم اشرف غنی نقول از
خط معصو الیه ۴ صنعت آن عود هند سه طباشیر
سبل الطیب گل سرخ منزوع الاقاع سازج هند
ابر شیم مقرض ازهریک چهار مثقال مصطک زرشک
منتقه گل ارمنه مغول اسارون سعد کوفی از خر کمر
دارچینی زعفران ازهریک سه مثقال بسا سه جوز لؤلؤ
در و پنج عقر به بسد کمر با سه دانه پهل قاقله کبار
یشب سبزمروارید ناسفته عنبر اشب باقوت ربان
ازهریک دو مثقال مشک متبی خالص یک نیم مثقال
ورق لقره یک مثقال ورق طلا نیم مثقال آله منتقه
هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال
عسل سفید مصطفی شش صد مثقال برستور مقرض
نمایند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و سه

اوشاد و ریوندر کوفته تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی
شیرازی مفرح و مقوی قلب و دماغ و کبد و معد
است و دوسا سه غم و هم و ذرع را از اکل سازد و قرح و
سرور آورد و اقسام مالخو لیا خصوص مرا و معد را بنایت
نافع است و امراض سودا و دلغ و قلب را از اکل گرد
منافع بسیار بهجت این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
آن دانه پهل بوازرب و دارچینی زربا سبل الطیب
جوز بوا بسا سه قنفل درون عرق به گل ارمنی مغول
گل مخوفه مصطک ردی زعفران درق لقره زرشک
بیدانه مشک متبی خالص طباشیر ازهریک یک مثقال
مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گل سرخ منزوع الاقاع
سعد کوفته صندل سفید کلاب سوده تخم خرده مقشر تخم
کاسنی مقشر ازهریک دو مثقال درق طلا نیم مثقال
شیر آله منتقه لؤلؤ مثقال کلاب و آب به شیرین آب
سیب شیرین آب انار شیرین آب امرو و عرق میثک
ازهریک یکصد و سیست مثقال اول مرتبه را آله شیب
در شیر کا و خیسایند و صبح بشویند و یانه رطل آب بخشانند
تا سده رطل آب بماند پس فردا آورده بالند و ببالاند
در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصطفی ازهر
یک یک صد و سیست مثقال کلاب و عرق بید مشک
آب میوه های مسطور داخل کرده بقوام آورند پس از
آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فائز گردد
و بلکه باطل بسر دی شود ادویه را آنچه صلابه گردانی است
صلایه کرده و آنچه حل گردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی
است کوبیده بخیمه بدستور بان سرشته همچون سازند
و در ظرف چینی بگذارند شربت از یک مثقال تا دو
مثقال الاوشاد و سه لؤلؤ سه تالیف حکیم احمد
صنعت آن مروارید ناسفته بسد شیب سبزمروارید
مصطک از خر کمری طباشیر سفید تخم خرده مقشر سانج هند
سبل الطیب طین ارمنی ابر شیم مقرض گل سرخ منزوع
الاقاع ازهریک دو مثقال عود هندی کلاب سوده
سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشب ازهریک یک مثقال از
طلا و درق لقره ازهریک یک نیم مثقال شیر آله منتقه مثقال

عسل جید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه
 آمله را گشتا نوز در شیر گاو بخند یا ندیس شیر را دور کرده
 آمله را آب گرم بشویند تا اثر شیر بماند پس بگلایب
 بچوشاند و بیالایند و با عسل و قند سفید بقوام آوردند
 نوشدارو سه لؤلؤ سه دیگر به صنعت آن مردارینا
 به کربا ی شمع شب کافوری از هر یک سه مثقال و
 سعد کونی هفت مثقال و نیم سبیل الطیب عود قمار سه
 قرقه الطیب زرب سبانه دانه چیل دانه قاقله کبار
 دار چینی سیلانی جوز بوالوست بیرون لیته درون خنجر
 صندل سفید طباشیر سفید گل رسته از هر یک سه مثقال
 آمله در شیر پرورده منقعه بیت و دو مثقال و نیم عنبر آب
 یک مثقال و نیم ورق طلا محلول در قند سه محلول
 از هر یک یک مثقال رب سبب شیرین نو و پنج مثقال
 نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل سفید مقطر هفتاد
 و پنج مثقال جواهر ابا هفتاد و پنج لوله که دو صد و بیست
 و پنج مثقال صیرغنی است آب لیمو نیکو صلایه کرده نبات
 را بگلایب گذاخته بارب سبب و عسل بقوام آوردند
 اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را بر و عنبر با و ام شیرین
 گذاخته داخل نمایند پس باقی ادویه را اندک اندک
 داخل کرده برهم زنند و زعفران را بگلایب حل کرده در
 طلا و ورق نقره را بعسل حل کرده داخل نمایند و
 بمسواط برهم زنند و در ظرف چینی بگذارند شربت
 یک مثقال تادودرم ۴ نوش دارو سه لؤلؤ سه که بخت
 بندگان حضرت نواب پادشاه جنت مکان شاه عباس
 صفوی مولو سه حینیه یک از اطباء سرکار ترتب
 داده ظاهر آن است که تالیف عمده الاطباء حکیم محمد رضا
 ولد حکیم سلیمان باشند و منافع بسیار بهجت آن نوشته
 صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کونی چهار
 درم قزقل مصطک قاقله کبار اسارون شامی دانه چیل
 از هر یک و دو درم سبانه قرقه الدار چینی جوز بوالوست الطیب
 زرب گل مخوم به محرق رازیان پوست بیرون لیته از
 هر یک یک درم و نیم زعفران سافج هند سه طباشیر سفید
 مردارینا ناسفته کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرر

پوست زرد اترج گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
 دو درم و نیم عنبر اشوب ورق نقره از هر یک دو درم
 مشک خالص ورق طلا از هر یک یک درم شیر آمله منقوع
 یک رطل آب سبب شیرین پنجاه مثقال عسل مقطر
 سفید بالمسا و اده سه وزن ادویه بدستور مرتب نماید
 شربت یک مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان
 خوردن ۴ نوشدارو دیگر مقول از مجرب است حکیم
 احمد ولد حکیم سلیمان بخط معرفت الیه صنعت آن
 مردارینا ناسفته شب کافوری به محرق محلول سعد کونی
 از خرنج زعفران از هر یک دو مثقال عود قمار
 خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید سافج هند سه
 سبیل الطیب ابریشم خام مقرر طین ارمنی از هر یک
 سه مثقال عنبر اشوب نیم مثقال شیر آمله منقعه شش مثقال
 عسل مصطک قند سفید بقدر ضرورت بدستور قمر مجون
 سازند و قلمه فرموده اند تصری که کمتر درین نسخه
 نوشدارو نموده و حسب سیر به کرده نافع آمرین است
 مردارینا ناسفته لبش سبب سعد کونی مصطک از
 کله طباشیر سفید تخم خرقه مقشر سافج هند سه
 طین ارمنی سبیل الطیب ابریشم مقرر ورق گل سرخ
 از هر یک دو مثقال عود قمار سه خام سه مثقال و نیم
 زعفران یک مثقال ورق طلا و ورق نقره عنبر اشوب
 از هر یک نیم مثقال شیر آمله منقعه مثقال قند سفید عسل
 مصطک بالمناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه آمله را در شیر
 بخینانند یک شب از ندیس آب گرم بشویند و آب
 خالص بچوشاند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند و قند
 و عسل را داخل کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته بختیه
 بان مجون سازند و در نسخه دیگر وزن عنبر اشوب
 یک مثقال است و وزن قند و عسل سه وزن مجموع
 ادویه و قلمه نموده که آمله را بعد از شستن آب گرم
 با گلایب بچوشاند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند
 و با عسل و قند بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
 بان بسر شند ۴ نوشدارو و لؤلؤ سه دیگر که بخت
 بندگان حضرت پادشاه نواب محب

سلیمان صفوی سحر حینیه حکیم میر محمد باقر غفر الله که
 که از اعام آن مرحوم است تصرف نموده و در نافع
 منافع نوشدارو سه لؤلؤ سه تالیف حکیم عماد الدین محمد
 شیرازی حکیم با شمی حضرت نواب شاه طباشیر سفید
 موسوی حینیه بکار از ان اقوی است صنعت آن مردارینا
 ناسفته یا قوت ربانی کربا سه شمع عنبر اشوب ابریشم
 مقرر غنچه گل سرخ سبیل الطیب طباشیر سفید زعفران
 مصطک رومی از هر یک درم شش سبب سبب جان و زرد
 عقر به داد میل بوا و تخم بادرنجبویه از هر یک اسارون
 سافج هند سه سعد کونی عود هند صندل سفید
 مقطر پوست زرد اترج زرشک بهمانه ریوندرینا
 هر یک دو درم مشک تبی خالص ورق طلا و ورق نقره
 از هر یک یک درم آب منقعه بشیر گاو پرورده نیم رطل قند
 نبات سفید عسل سفید مصطک متساوی سه وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر مجون سازند شربت از هر یک مثقال از
 تادودرم و در نسخه دیگر بعضی ریوندرینا دار چینی
 نوشدارو و لؤلؤ سه معمول حکیم محمد باقر حینیه ولد حکیم
 عماد الدین محمد غفر الله مقول از خط معرفت الیه
 قریب است در افعال بنسخه والد مغزی الیه صنعت آن
 ابریشم مقرر طباشیر سفید سبیل الطیب زعفران مصطک
 رومی کربا سه شمع مردارینا ناسفته ورق گل سرخ
 از هر یک سه مثقال اسارون دانه چیل بوا ریوندرینا
 عود قمار سه پوست بیرون لیته صندل سفید
 زرد اترج سعد کونی سافج هند سه مرجان قزقل
 سبب تخم بادرنجبویه عنبر اشوب مشک تبی ورق طلا
 ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقعی
 از هر یک از هر یک دو اوقیه یا قوت ربانی یک مثقال
 شیر آمله منقعه صنعت مثقال نبات سفید عسل مصطک
 بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه و اگر دو وزن مجموع
 ادویه بکنند بهتر است اول مرتبه آمله را یک شب از ندیس
 شیر بخینانند آن مقدار که تر گردد پس از شیر
 شسته با گلایب و ورق بید مشک بچوشاند تا ماهر
 که ماهر شود پس از پشت آرد بزم موسوی بگذرانند

لبانید زعفران از هر یک پنج مثقال قرص سبیل الطیب
اسارون سانج هندس از هر یک سه مثقال مشک
تبی خالص قرصه الطیب از هر یک نیم مثقال جوز بخت
عردانه هسل بودانه قاقله کبار از هر یک دو مثقال
زرنباو دارچینی دار فلفل از هر یک دو مثقال و نیم شیر
آله منقہ یکصد مثقال عسل سفید مصطفی دو وزن مجموع
ادویه قند سفید یک وزن مجموع ادویه بدستور مقرر چون
سازند شربتے دودرم و این نوشدارو را نوشداروی
کنده اسرار است و نسخه کنده بهتر است
از برای تقویت قلب ۴ نوشدارو دے لولو دے که
مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد
آن معمول حکیم محمد حسین ولد شمس الیه بود و این نسخه
است یک نسخه حار و یک نسخه بار و نسخه حار این است
ابریشم مقرر طباشیر سفید مرادینا مسفته کبریاے
شمع گل سنج سبیل الطیب زعفران مصطفی عنبر
از هر یک سه مثقال عود قمارے خام پوست زرد و تریج
بادرنجنوبه دانه هیل و روج عقر بے اسارون افخر
لیشب بنمر جان قمرزے مشک خطائی ورق طلا و ورق
نقره ریون چینی سانج هندس سعد کوفی زرشک
یا قوت ربانی از هر یک دو مثقال آله منقہ شصت
مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصطفی از هر یک
برابر مجموع ادویه آله را بگلایه و عرق بید مشک
و از لپشت غزال بیالانید و قند و نبات و عسل را
صله نموده داخل کنند و بعد از آن عنبر را در آن حل
کنند و بعد از آن مشک و زعفران و بعد از این در تسمه
پس اجزاء را داخل نمایند و نسخه دوم که بار د است
ابریشم مقرر طباشیر سفید گل کا و زبان کاسنج و دار
نا مسفته عنبر آشوب ورق طلا و ورق نقره کبریاے
شمع صندل سفید زرشک سنج الیه از هر یک سه
مثقال لیشب بنمر جان قمرزے ریون چینی از هر یک
دو مثقال یا قوت ربانی زعفران نیم بادرنجنوبه سبیل
مصطفی از هر یک یک مثقال اسارون سعد کوفی
انه هیل در و در نسخه بی پوست زرد و تریج افخر

سازج بخت از هر یک یک و نیم مثقال عود هند غنی
یک مثقال آمله منقح صفت مثقال بانبار و قد
و عسل از هر یک مثل مجموع اجزا مرتب نمایند شربت یک
مثقال تادود در مایع بادیه الفوشاد و سه لؤلؤی
تالیفات زین الدین مسعود شیرازی چنانکه آن مرد
ناسفته بسدر حرق مغول شیب بنبر کبرای شمع غنچه گل
سرخ منزع الاتماع زعفران قافله صندل و از غنی و
بادر بخوبی گل ارمنه مغول ریوند چینی بسبا سه دپار
از هر یک دو مثقال سعد کوفی بمجن سرخ بمجن سفید یانج
بند اسارون مصطکی رومی شقال قتل از هر یک مثقال
و نیم سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قمارک چهار مثقال
رز شک منقح و نیم مثقال ابریشم مقرض سه مثقال
شید آمله پنجاه مثقال اجزا را کوفته بختی قدر سفید
پنجاه مثقال عسل سفید خموشبوسه مصطفی یک صد
پنجاه قدر و عسل را بکباب مالیده بقوام آورده ابریشم
مقرض را بر آن پاشیده ادویه را بدستور مقرر
بان سرشته بمجن سازند شربت یک مثقال تاناک
مثقال و نیم الفوشاد و سه لؤلؤ و سه نموده
که این از تصرف بنده آثم میر محمد هاشم المحتاج الی
غفران رب الرحمن مخاطب بکم معتمد الملوک سید علوی خان
است اعضا سه رسیه و معده و راقوت و دهر و نور چشم را
بفرایده و مانع الفاساد است بعد و امعاد حافظ
اغلاط از عفون فساد و اغلاط سودا و روح و غلبه سودا
و مقوی باه و محقق رطوبات معده و امعاد و مانع و
اعصاب و اضم و مشتقی طعام است و بلوی دمان خوش
ند و فرج و سرور آورد و ضعف و مانع و مایخی و
سائر امراض سودادی را نافع است و منافع بسیار
دارد و مجرب است این نسخه بلکه جمیع الفوشاد و سه
لؤلؤ و سه و لایسا الفوشاد و سه لؤلؤ و سه عظیم عادی
محمود باشد مقوی معده و اعضا کریمه و مانع از زکری
مخاطب و سواس سودا و مایخی و مخصوص از بران
مخاطب مایخی و سواس مرانی و سعدی و میانه و شربت
نفع مرا آنها را صفت آن غنی و غلبه منزع الاتماع

چهار شقال دروارید ناسفته لیشب سبز بید محرق مغسول
کبر با سیمی از هر یک دو شقال طباشیر سفید سافج
هندی پوست برون لسته پوست زرد اترج فادزیم
خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل
سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقال مصری خولجان از هر یک
سه شقال سعد کونی بیل بوا سنبال الطیب زرنب از هر
یک یک شقال و نیم زرشک منقعه هفت شقال تخم
خرقه مقشر چهار شقال عنبر اشب طلا محلول از هر یک
نیم شقال زعفران ورق لقره محلول از هر یک یک شقال
شیر آله منقعه هفتاد و پنج شقال فانیه سنجی عمل سفید مصطفی
خوش بو نبات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک بوزن
مجموع ادویه آله را یک شش بانروز در شیر گاو نجیسا
و پس بشویند نیکو آن را با زرشک منقعه در نه رطل آب
خالص بچوشانند تا بر سه رطل برسد پس ببالانید و فانیه
و عمل و نبات را بگلایه حلو کرده با آتش ملایم بچوشانند
و کف و آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیاید و صافی نموده
در مطبوخ آله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را با آن
مقرض سرشته بمجون سازند شربت از یک شقال تا دو شقال
انوشدارو سه لؤلؤ یا قوتی نیز از اترج آن مرحوم هفت
آن مروارید ناسفته یا قوت رمانی لیشب کافور سه
حقیق یانی بسد محرق مغسول مرجان قرزی زرد کمنه
فادزیم معدله خطائی ورق طلا ورق لقره عنبر اشب
کبر با فلق از هر یک از هر یک چهار دانه سنبال الطیب
درق گلشن سعد کونی پوست برون لسته پوست زرد
اترج طباشیر سفید صندل سفید گل محمود گل ارمنی ابریشم
مقرض سافج هندی دانه بیل از هر یک یک شقال شیر آله
منقعه امیت شقال آب امرو د آب به شیرین از هر یک
چهل شقال نبات سفید عمل مصطفی از هر یک پنجاه شقال
در دستور ساختنش آنکه شیر آله را در یک رطل گلاب
بپزیند تا بر سه رطل ببالند و ببالانید و قلش را در کنند
و آب امرو د آب به و نبات و عمل قدری آب
خالص داخل کرده بچوشانند کفش را بگیرند و در آله
مطبوع داخل کرده بقوام آورند و جوهر فادزیم و کبر

را بگلایه صلیب کرده ذهاب و فنه را حلو کرده سائر ادویه
کوفته و خفته باب سرشته بمجون سازند شربت
از دو درم تا سه درم ۴ انوشدارو دی لؤلؤ سه دیگر نیز
از اترج آن مرحوم مقوی اعضا سه رطل است و
از برای خفقان مجمع اقسام مالینو لیا خصوص مرقه
و از برای ضعف دماغ و معده و کبد و احشای نافع است
و لوسه دمان را خوش کند و فرج آورد و مشتبه می
است و روشنائی چشم را بنفشه اید و منافع بسیار دارد
صنعت آن غنچه گلشن چهار شقال سعد کونی سنبال الطیب
از هر یک سه شقال مروارید ناسفته لیشب کافور سه
یا قوت رمانی حقیق یانی بسد محرق مغسول مرجان قرزی
زرد کمنه لعل بد خشه جگر فادزیم معدله خطائی عنبر
اشب درق طلا محلول درق لقره محلول کبر با سه
شمعی در درج عقرنی پوست برون لسته ابریشم مقرض
گل گاو زبان زعفران فلق از هر یک خولجان درق
اسارون لیساه از هر یک یک شقال پوست زرد
اترج بهمن سرخ بهمن سفید شقال مصری دارچینه طباشیر
سفید فخر خشک صندل سفید سافج هندی گل ارمنی
مغسول گل داغستانی دانه بیل بوا فادزیم از هر
یک یک شقال و نیم عنبر اشب مشک تنبی از هر
یک نیم شقال شیر آله منقعه شصت و پنج شقال
زرشک منقعه هفت شقال آله و زرشک را یک
شبانروز باب حادان نجیساند و باید که کف در
آب نه رطل باشد پس بچوشانند تا سه رطل آب
بماند فردا آورده نیکو ببالند و ببالانید پس فانیه
سنجی نبات سفید رب به شیرین رب امرو د از هر
یک نصف وزن اجزا عمل مصطفی بوزن اجزا
بگلایه حل کرده و با آتش ملایم بچوشانند و کف آنرا
گرفته چون دیگر کف نیاید و در آله مطبوخ داخل
کرده بقوام آورند و ادویه را به دستور مقرر آن بپزند
و در ظرف نجیسه بپزند شربت از یک شقال
تا دو شقال صنعت آن به شیر و دیگر یا قوت رمانی
مروارید ناسفته لیشب سبز بید محرق مغسول

کبر با سیمی پوست زرد اترج از هر یک سه لیساه
سنبال الطیب در درج عقرنی سافج هندی دانه بیل
درق لقره محلول سعد کونی اسارون تخم بادرنجبویه از
هر یک دو شقال زعفران مصطفی طباشیر سفید
الشنیز خشک بریان درق گلشن ابریشم مقرض صندل
سفید عود قاری غام از هر یک سه شقال فنی لعل
مشک تنبی خالص عنبر اشب درق طلا محلول از هر یک
یک شقال شیر آله منقعه شصت شقال قد سفید
عمل مصطفی بالناصفه سه وزن مجموع ادویه به دستور مقرر
مجون سازند شربت از یک شقال تا از یک شقال نیم
انوشدارو لؤلؤ دیگر از تالیف آن مغفور که همان منافع
دارد صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاتجاع چار
شقال مروارید ناسفته بسد محرق لیشب کبر با سیمی از هر
یک دو شقال طباشیر سفید سافج هندی پوست برون
لسته پوست زرد اترج جگر فادزیم معدله گل ارمنی
مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک یک شقال
سعد کونی دانه بیل بوا از هر یک یک شقال و نیم زرشک
بیدانه هفت شقال تخم خرده مقشر چهار شقال عنبر
اشب طلا محلول از هر یک نیم شقال زعفران ورق
لقره محلول از هر یک یک شقال شیر آله هفتاد و پنج
شقال فانیه سنجی عمل مصطفی نبات سفید به سه
سه وزن ادویه یعنی از هر یک یک وزن ادویه مجموع
را یکشانروز در شیر گاو نجیساند پس بشویند نیکو و
دانه رطل آب آن را در زرشک را بچوشانند تا بر سه
رطل برسد پس ببالانید و فانیه و عمل و نبات را
داخل کرده بقوام آورند شربت از یک شقال تا دو
شقال ۴ انوشدارو سه لؤلؤ نیز از تالیف نواب
عفران آب لیمو حکیم محمد با ششم ابن محمد بادی العلوی
غفر الله لهما نبات مقوی اعضا سه رطل است و
برای خفقان و مالینو لیا سه مرقه و ضعف دماغ و کبد
و کبد نافع است و بوی دمان خوش کند و نشاط آورد
و مشتبه است و منافع بسیار دارد و موجب است
آن غنچه گل سرخ چهار شقال سعد کونی سه شقال

مردارید ناسفته لیشک فوری یا قوت رانی عقیق کا
 لیسہ محرق مرجان قرمز زرد کهنه لعل برشته جرباد
 از خطائی غیر اشب ورق طلائی محلول درق نقره
 محلول کربا شمس درون عقرنی پوست بیرون بسته
 زعفران نقاح از خرزنب اسارون بسبانه باغی
 از هر یک یک مثقال پوست زرد اترج دار چینی طباطبائی
 سفید صندل سازج هندی گل ارمنی گل مخوم مغول
 ابریشم مقرض دانه پهل بوا از هر یک یک مثقال دیم
 شیر آله شصت مثقال زرشک منقح هفت مثقال آله
 زرشک را در رطل آب بجوشانند تا آب رطل رسد
 پس فرود آورده بالند نیکو و بالاند پس فایند سحری
 دوات سفید و عمل صفی و در ب به شیرین و رب ادر
 از هر یک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
 و با سارا ادویه بدست و برقر معجون سازند و در فوط
 چنی نگا هر اند شربت از یک مثقال تاد و مثقال
 نوشدار و کولوس به نسخه و دیگر صنعت آن یا قوت
 رانی مردارید ناسفته لیشک بنبرسد محرق مغول
 مغول کربا شمس پوست زرد اترج از خرقه سلیم
 سبانه سازج هندی سنبل الطیب دوخ عقرنی چنی دانه
 پهل ورق نقره محلول سود کونی اسارون تخم بادرنجبویه
 از هر یک دو مثقال زعفران مصطفی طباطبائی شیرین
 خشک بریان منتشر گل سرخ منزع الا قمار ابریشم خام
 مقرض عود قماری خام صندل سفید از هر یک مثقال
 نقل مشک بتی عنبر اشب ورق طلائی محلول از
 هر یک یک مثقال شیر آله منقح شصت مثقال قند
 سفید و عمل السویرت وزن مجموع ادویه بدست و برقر
 فایند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و سحر
 نوشدار و کولوس که از مفرحات است و تقوا
 دل معده و مراق و دملغ است و دفع غم دفع و
 دواس کند و اینجولیا مرقه زان بهایت سودمند
 باشد و باضم طعام است و بوی دبان خوش کند
 و ششهای طعام آورد و شکم بندد و بهر بیماری را که
 بشاکت معده باشد نافع است صنعت آن عقیق

گل سرخ منزع الا قمار چهار مثقال سود کوفه
 از خرقه مردارید ناسفته لیسہ محرق مغول لیشک بنبر
 کربا شمس شمی از هر یک دو مثقال عود قماری غرقه خام
 سه مثقال و نیم طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب
 گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال عنبر اشب
 زعفران از هر یک نیم مثقال شیر آله منقح اسی مثقال
 و طریق شیر آله آن است که به مقدار آله را که خواسته
 باشند باد وزن شیر گا و بخیا نند یک سبب بازو
 پس بشویند و سی مثقال آرا باد و هفت هفت او
 مثقال آب خالص بجوشانند آن مقدار که نود مثقال
 آب در آن بماند پس عمل مصطفی و قند سفید رسا
 یک صد و هشتاد مثقال داخل کنند و بجوشانند تا
 بقوام آید پس فرود ادویه را بدست و برقر آن بشویند و
 نسخه دیگر این نوشدار و عنبر اشب داخل نیست
 و وزن زعفران دو مثقال است و این اجزا را جدا
 اصل از دست کربا درون عقرنی بهمن سفید
 بهمن سرخ آشته از هر یک دو مثقال شیر آله منقح
 مثقال چنانچه در نسخه اصل بود زرشک منقح و انار
 دانه از هر یک دو اذره مثقال در آب بجوشانند
 و از پالایش بگذارند و با سبب چند مجموع ادویه قند
 سفید و عمل مصطفی ترکیب کنند شربت از دو درم
 تاد و مثقال نوشدار و دیگر منقول از خط سیادت
 باب عمده الا طباطبائی محمد رحیم حکیم باشد و لند
 حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا با در حکیم احمد
 فرموده اند که این نوشدار و کجبت نواب اشرف
 جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی تالیف
 شده است صنعت آن عود هندی مصطفی رومی
 سنبل الطیب سود کونی دار چینی ابریشم از هر یک
 چهار مثقال جوز بوا سبانه سازج هندی طباطبائی
 سفید گل سرخ زعفران گل ارمنی زرشک منقح
 اسارون از خرقه از هر یک شش مثقال قند نقل سرد
 عقرنی قاقله صغار مردارید ناسفته کربا لیشک بنبر
 لیسہ یا قوت سرخ عنبر اشب مشک بتی از هر یک

دو مثقال ورق طلائی مثقال ورق نقره دو مثقال
 آله منقح شصت مثقال قند سفید عمل مصطفی از هر یک
 در لیسٹ مثقال بدست و برقر مرتب نمایند و نوشدار و
 کولوس دیگر منابع بسیار دارد و بهنایت مقوی قلب
 و معده است صنعت آن مردارید ناسفته لیشک بنبر
 لیشک بنبر سود کونی قمار از خرقه از هر یک چهار مثقال
 طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض
 گل ارمنی از هر یک شش مثقال عود قماری خام هفت
 مثقال عنبر اشب یک مثقال شیر آله منقح شصت
 مثقال عمل سفید مصطفی و قند سفید بالنا صفا سدر
 وزن مجموع ادویه بدست و برقر مرتب نمایند و نوشدار و
 کولوس دیگر صنعت آن مردارید ناسفته لیشک بنبر
 لیشک بنبر طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب
 ابریشم مقرض شیر آله از هر یک سه مثقال سود کوفه
 زعفران عنبر اشب از هر یک یک مثقال قند سفید
 عمل مصطفی از هر یک نود مثقال بدست و برقر مرتب نمایند
 نوشدار و کولوس منقول از بیان مجرب است
 حکیم احمد موسوی بخط معونه الیه صنعت آن مردار
 ناسفته لیشک بنبر محرق مغول لیشک بنبر محرق مغول
 رومی از خرقه سود کونی از هر یک دو مثقال عود قمار
 خام گلاب سوده سنبل الطیب طباطبائی سفید سازج هندی
 گل ارمنی مغول ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال
 عنبر اشب زعفران از هر یک یک درم مشک بتی
 شیر آله منقح شصت مثقال نبات سفید عمل مصطفی
 برابر بقدر حاجت بدست و برقر معجون سازند و بعضی طباطبائی
 درین نوشدار و زرشک خطائی دو مثقال مردارید
 ناسفته صلایه کرده و در دم و نیم فرغ خشک سازج
 هندی از هر یک دو مثقال عنبر اشب یک
 مثقال داخل نموده اند و بعضی طباطبائی را یک مثقال
 در شیر می خسانند پس آنرا آب گرم شسته که آنرا
 شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفته بجزئی
 داخل می نمایند و عمل فرموده اند که این هم بهتر است
 بحسب علم از آنکه آله را بخت از پالایش بیرون میکنند

که باطل تشریح میگردد و در شربت نیم مثقال ۴ انوشدارو
 لوکوس دیگر منقول از بیاض مجربات حکیم احمد خطب مزری
 الیه ۴ صنعت آن مرادید با سفته لبه محرق مغول
 یشب سبز کوفی از خرنوب زعفران از هر یک چهار
 مثقال عود قمار سه خام ده مثقال طباشیر سفید سافج
 هندی طین ارمی مغول سنبل الطیب از هر یک شش
 مثقال عنبر اشب لاجورد مغول از هر یک دو مثقال
 صندل سفید بگلایب سوخته سه مثقال آله صنعت مثقال
 قند سفید یک صد و شصت و مثقال عسل مصطفی بقدر حجاب
 رایک شب در شیرین یا نندیس باب گرم بشویند و
 بگلایب بنزد نهار شود از بالایش بگذرانند و با عسل و
 آن بقوام آورند و ادویه را بان سرشته معجون سازند
 و فرموده کابین دستور بهتر از سفوف است ۴ انوشدارو
 لوکوس و دیگر منقول از خط مزری الیه ۴ صنعت آن
 مرادید با سفته یشب سبز لبه محرق مغول مصطفی رودی
 سعد کوفی از خرنوب از هر یک دو مثقال عود قمار غام
 بگلایب سوخته سنبل الطیب سافج هندی طباشیر سفید
 گل ارمی ابریشم مقرر از هر یک سه مثقال عنبر اشب
 زعفران از هر یک یک درم مشک تبی یک دانگ و نیم
 منتهی مثقال نبات سفید عسل سفید مصطفی با لمانا
 بقدر حاجت بستور مرتب نمایند شربت یک مثقال
 تاد و مثقال ۴ انوشدارو سه دیگر منقول از بیاض
 مجربات مزری الیه ۴ صنعت آن مرادید با سفته
 سعد کوفی قزفل اسارون مصطفی از هر یک سه مثقال
 قاقاقه خنجر قاقاقه کبار بسا سه جوز بواقرقه الطیب
 زعفران سنبل الطیب زرنب از هر یک دو مثقال ورق
 گلشن پنج مثقال شیر آله منتهی بقوام پنج مثقال عنبر
 عنبر اشب یک مثقال مشک تبی یک دانگ و نیم
 مثقال سافج هندی دو مثقال و نیم عسل مصطفی
 وزن ادویه بستور مقرر معجون سازند شربت از دو درم
 تا سه درم ۴ انوشدارو سه لوکوس معمول حکیم محمد
 موسوی منقول از خط مزری الیه ۴ صنعت آن ابریشم
 مقرر طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطفی رودی

کربای شمع مرادید با سفته ورق گلشن از هر یک
 سه مثقال اسارون دانه هیل بواقرقه حبیبی عود قمار
 خام پوست بیرون لپته صندل سفید پوست زرد و تاج
 سعد کوفی سافج هندی مرجان قرمز یشب
 سنجم باد بجنوب عنبر اشب مشک تبی ورق طلا
 ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرنک منتهی از خرنوب
 از هر یک دو اوقیه یا قوت ربانی یک مثقال شیر آله
 منتهی صنعت مثقال نبات سفید عسل مصطفی با لمانا
 سه وزن ادویه بستور مقرر معجون سازند اگر شیرینی
 دو وزن ادویه کنند بختراست اول مرتبه آله را از
 شیر شسته بگلایب و عرق بید مشک بچوشانند تا حرام
 شود از بالایش بگذرانند و با نبات و عسل بقوام
 آورده معجون سازند شربت از یک مثقال تالیک
 مثقال و نیم ۴ انوشدارو یک لوکوس مفرجی است
 قوی دل و دماغ و معده و جگر راقوت بخشد و آنتها
 آورد و طعام گوار و بیمار بهار که از مشارکت
 معده و جگر بود سود دهد و نشاط شکفته آورد ۴ صنعت
 آن مرادید با سفته جودار خطائی مجرب یشب سبز
 سعد کوفی از خرنوب کربا از هر یک دو مثقال عود غام
 طباشیر سفید سافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی
 ابریشم مقرر از هر یک سه مثقال زعفران در دو درم
 رودی همچنین اشنه از هر یک دو مثقال شیر آله و نیم
 نسی مثقال زرنک بیدانه انار دانه از هر یک ده مثقال
 زرنک دانه دانه را با آله بچوشانند و صاف
 نمایند و با سه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند
 و بطریق معمول معجون سازند و شربت از دو درم
 تاد و مثقال تاد و نیم دانگ ۴ انوشدارو یک لوکوس
 تالیف حضرت استاذی شمس حکیم سید محمد
 هادی خان قدس سره جامع ابن اوراق مقوسه
 اعضا و ریه و معده و باطنه است و اسهال طوبی
 و بواسیر را مفید ۴ صنعت آن شیر آله و نیم
 چهل و پنج مثقال مرادید با سفته فلطان لبه محرق
 مغول یشب سبز کربای شمس سعد کوفی از خرنوب

از هر یک سه مثقال عود غرقه خام طباشیر سفید سافج
 هندی سنبل الطیب گل ارمی ابریشم مقرر از هر یک
 چهار و نیم مثقال زعفران سه مثقال عنبر اشب یک
 مثقال شربت به شیرین سیب شیرین از هر یک
 بیست مثقال عسل و نبات با لمانا صفت سه وزن
 ادویه علی الرسم معجون سازند و در لپته دیگر قزفل
 پوست زرد و کونک و یا پوست زرد و تاج مصطفی رودی
 قاقاقه کبار از هر یک سه مثقال جوز بواقرقه و مثقال شکاف
 خالص نیم مثقال داخل است ۴ انوشدارو یک لوکوس
 دیگر ۴ صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی
 قزفل مصطفی زعفران اسارون دانه هیل بواقرقه
 الدار حبیبی مرادید با سفته کربا سه کشتن
 از هر دو درم جوز الطیب قاقاقه کبار بسا سه کشتن
 خشک مقشر عنبر اشب از هر یک یک درم ابریشم مقرر
 یشب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ در دو درم
 بهمن سرخ بهمن سفید گل ارمی گل ختموم طباشیر سفید
 پوست بیرون لپته از هر یک یک درم و نیم شیر آله و نیم
 در شیر شربت زرنک شربت انارین از هر یک با زرد
 مثقال مشک تبی خالص نیم درم زرنک و لپته
 محلول از هر یک دو دانگ با سه وزن ادویه قند سفید
 و عسل مصطفی بستور معجون سازند شربت از هر یک
 مثقال تا سه درم ۴ انوشدارو یک لوکوس دیگر ۴
 صنعت آن مرادید با سفته صندل سفید قاقاقه
 ورق نقره ابریشم مقرر سعد کوفی تخم خرفه مقشر
 کشنیز خشک مقشر از هر یک هفت درم غنچه گل سرخ
 منزعج الاقاع قزفل مصطفی رودی سنبل الطیب
 قزقه الطیب اسارون شامی از هر یک شش درم
 سفید خنجر زرنب بسا سه زعفران قاقاقه کبار
 دانه هیل بواقرقه از هر یک سه درم عنبر اشب ورق طلا
 از هر یک دو درم مشک تبی یک درم آله و نیم شیر گاو
 پرورده نو درم قند سفید عسل مصطفی با لمانا صفت
 وزن ادویه بستور معجون سازند شربت یک مثقال
 انوشدارو یک لوکوس دیگر تالیف استاذ الاطباء

وسید الحکام نواب حکیم سلیمان موسیٰ خفایا مدله
صفت آن مردارید ناسفته اصلایه کرده قرقه الطیب
بدن محرق مغول فرخیشک جوز بوا ابریشم مقرر
از هر یک دو مثقال قرقفل اسارون دانه هیل بوا
قافله کبار دانه هیل بوا هیل بوا طین ارمنی از
هر یک سه مثقال ورق گلشن طباشیر سفید زعفران
از هر یک شش مثقال سعد کوفته دو مثقال پوست
زرد اترج صندل سفید از هر یک چهار مثقال لسان
بادرنجویه سازج هندسه از هر یک پنج مثقال اجود
مغول مشک خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم
مقرر دو مثقال عنبر اشب یک مثقال تادو مثقال
اکله منقعه یک طل شربت نو که شیرین چهل مثقال
قد سفید یکصد مثقال عسل سفید هفت دو وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
ناسفته یا قوت رمانی لیش کافور کرباسه شمع
بدر حرق پوست زرد اترج اذخره کلسیم سبزه
سازج هندسه سنبل الطیب درونج عقرب دانه
هیل ورق نقره محلول سعد کوفته اسارون
نخم بادرنجویه از هر یک دو مثقال زعفران مصطک
طباشیر سفید کشنیز خبک بریان مقشر گل سنخ
منزوع الاقلام ابریشم مقرر عود قماره صندل
سفید از هر یک سه مثقال قرقفل شک تخته خالص
عنبر اشب ورق طلا سه محلول از هر یک یک
مثقال شیر آله منقعه شصت مثقال قد سفید
عسل سفید خوشبو هفت با سوید دو وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی بجا
دارند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو سه لؤلؤ سه عنبر سه صنعت
آن ابریشم مقرر سنبل الطیب مردارید ناسفته
کرباسه شمع زعفران طباشیر سفید غنچه گل سنخ
منزوع الاقلام از هر یک سه مثقال اسارون
هشتاد عود قماره غرقه خام سعد کوفته دانه
هیل بوا پوست بدون لیمه پوست زرد اترج
زرد شک منقعه صندل سفید مصطک رومی بوی

قد سفید عسل مصطک از هر یک هشتاد و پنج مثقال
بدستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
انوشدارو سه لؤلؤ سه دیگر صنعت آن غنچه
گلشن منزوع الاقلام شش مثقال سعد کوفته
قرقفل مصطک رومی اسارون قرقه الطیب سنبل الطیب
شیر آله منقعه مردارید ناسفته ابریشم خام مقرر از هر
هفت مثقال زربب بپاسه قافله کبار دانه هیل بوا
صندل سفید طباشیر کشنیز خشک از هر یک سه مثقال
جوز بوا عنبر اشب از هر یک دو مثقال ورق طلا
ورق نقره از هر یک یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
قد سفید عسل مصطک با ناسفته وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
انوشدارو سه لؤلؤ سه یا قوتی صنعت آن مردارید
ناسفته یا قوت رمانی لیش کافور کرباسه شمع
بدر حرق پوست زرد اترج اذخره کلسیم سبزه
سازج هندسه سنبل الطیب درونج عقرب دانه
هیل ورق نقره محلول سعد کوفته اسارون
نخم بادرنجویه از هر یک دو مثقال زعفران مصطک
طباشیر سفید کشنیز خبک بریان مقشر گل سنخ
منزوع الاقلام ابریشم مقرر عود قماره صندل
سفید از هر یک سه مثقال قرقفل شک تخته خالص
عنبر اشب ورق طلا سه محلول از هر یک یک
مثقال شیر آله منقعه شصت مثقال قد سفید
عسل سفید خوشبو هفت با سوید دو وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی بجا
دارند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو سه لؤلؤ سه عنبر سه صنعت
آن ابریشم مقرر سنبل الطیب مردارید ناسفته
کرباسه شمع زعفران طباشیر سفید غنچه گل سنخ
منزوع الاقلام از هر یک سه مثقال اسارون
هشتاد عود قماره غرقه خام سعد کوفته دانه
هیل بوا پوست بدون لیمه پوست زرد اترج
زرد شک منقعه صندل سفید مصطک رومی بوی

عنبر اشب مشک تابی خالص مردارید قرقه لیش
ورق طلا ورق نقره بادرنجویه اذخره کلسیم از هر یک
یک مثقال شیر آله منقعه شصت مثقال قد سفید
بوزن تمام ادویه عسل مصطک دو وزن مجموع ادویه بدستور
مقرر معجون سازند - انوشدارو سه عنبر سه لؤلؤ سه
دیگر صنعت آن مردارید ناسفته بدر حرق لیش
طباشیر سفید سازج هندسه سنبل الطیب ابریشم مقرر
از هر یک سه مثقال سعد کوفته زعفران عنبر اشب از
هر یک دو مثقال عود قماره غرقه خام دو مثقال نیم
گل ارمنی یک مثقال شیر آله منقعه شصت مثقال عسل
مصطک قد سفید از هر یک دو مثقال آله بادرنجویه
آب بوشانند تا یک طل رسد قد و عسل را داخل
کرده بقوام آورده پس عنبر را در آن داخل نمایند
باقی ادویه را کوفته بخیمه بآن سرشته معجون سازند
و در ظرف چینی بجا دارند شربت یک مثقال
انوشدارو سه لؤلؤ سه عنبر سه مغول از تخم
که معنی الیه از بیاض مجربات نواب حکیم میر محمد باقر
بخط معز الیه نقل نموده دانه فرموده که در ظرف
باسه انوشدارو سه لؤلؤ سه است و در ظرف
بجست تقویت اعصابه ریش و صنعت مصطک
و بدن و نقاست و در آن گنجان استخرا صنعت
آن طباشیر سفید ابریشم مقرر مصطک زعفران
سنبل الطیب مردارید ناسفته کرباسه گل سنخ از
هر یک سه مثقال یا قوت رمانی رومند خطائی اسارون
سعد کوفته عود هندسه اذخره صندل سفید
زرد اترج سازج هندسه لیش سنخ بادرنجویه
درونج عقرب دانه هیل بوا زرد شک منقعه عنبر اشب
ورق طلا ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک
ترکی یک مثقال شیر آله منقعه دو مثقال آله را
با گلاب نو و مثقال و آب باران پنج رطل بوشانند
تا ماسود از بد وزن بکند از نند و آبک وزن نیم مجموع
ادویه قد سفید و مثقال آن عسل سفید خوشبو را مصطک
بقوام آورند ادویه بدستور مقرر بآن معجون سازند

انوشدارو که لوکوسه عنبری نصف حکیم رکن الدین
 مسعودی از سبب صنعت آن مردارید آنرا سفت
 سبیل الطیب شقاق مصری بسیار از هر یک سه
 شقاق غنچه طبعی منزع الاقاع بهمن سبب بهمن
 سفید از هر یک شقاق شقاق سعد کوفه طباشیر سفید
 سفید زرشک شقاق از هر یک شقاق اسارون غفران
 قاقاقه کبار قاقاقه صغار جوز بونو لجان دارچینه
 بادرنجبویه سانج هندو کشنیز خشک مقشر از هر یک
 دو شقاق شقاق تبی خالص عنبر اشوب از هر یک
 نیم شقاق شقاق شقاق یک رطل فانیه بنجر نیم رطل
 عمل مصغری یک و نیم من رب به شیرین بی شقاق
 بدستور مقرر ترکت نماید شقاق یک شقاق نافع باد
فصل در بیان جوارشانی که اصل و
عود در آنها آمده است
 آنج تالیف حکیم علامه الدین منصور صاحب طب مسعودی
 معده را قوت دهد و اشتها را طعام آورد و سردی
 و سردی معده را براند و مقوی قلب و کبد و معده را
 است و خفقان را براند و زایل کند و صنعت آن شیر
 آنج بیت شقاق پوست بیرون پسته سرد درم مصطکی
 رومی سرد درم پوست اترج زرشک بیدانه عود
 قمار از هر یک سه درم عنبر اشوب یک شقاق
 سبیل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قدر
 لقوام آورده ادویه را کوفته بخیته بان سرشته برود
 سنگ ریزند و بطریق نوریات بریده بگذارند
 جوارش آنج حکیم فرمود اندک از تالیف بنده درگاه
 محمد باششم مخاطب حکیم معتمد الملوک علوی خان
 محمد شاهی است که در سن یک هزار و یک صد
 و هفتده هجری در دارالفتح اجین بخت شاهزاده و
 نسب محمد بیدار بخت بن اعظم شاه بن اوزنگ زیب
 عالمگیر گورگانی تالیف نموده نهایت مفید آمده این
 جوارش شش معده را قوت دهد و اشتها را طعام
 طعام آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و مقوی معده
 حار و طبع است در اول راقوت دهد و مفر قلب است

و اسمال مراری را صنعت دهد و معده را با صلا
 آورد و صنعت آن شیر آله شقاق دو اذره شقاق
 طباشیر صندل سفید سماق زرشک منقش بادرنجبویه
 گلشن منزع الاقاع پوست بیرون پسته از هر
 یک یک شقاق کشنیز خشک مقشر منزع خرفه
 مقشر از هر یک دو شقاق مردارید ناسفت
 چهار دانگ عنبر اشوب ورق لقره و ورق طلا از هر یک
 دو دانگ نبات سفید رب به شیرین از هر یک دو
 وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش آنج
 لوکوسه دیگر تالیف آن مرحوم بخت منافع مذکور
 صنعت آن شیر آله شقاق شقاق زرشک بیدانه
 دو توله در آب خالص و گلاب و عرق گاؤزبان و
 انار شیرین و آب انار ترش و عرق بیدمشک و عرق
 بادرنجبویه از هر یک ده توله از بارچه ببالانید یک
 سیر نبات سفید و احکوده لقوام آوردند پس مردارید
 یا قوت ربانی گریبی سمع دارچینه مصطکی از هر
 ششماشته دانه بیل بوطا طباشیر سفید ابریشم مقطر
 صندل سفید گل گاؤزبان کشنیز خشک مقشر از هر
 یک یک توله ورق طلا و ورق لقره از هر یک سه باشد پخته
 زرد اترج نه باشد عنبر اشوب سه باشد بدستور
 بان بسرشد شربت ششماشته جوارش آله ساده که
 همین منافع دارد و صنعت آن شیر آله بیت درم
 پوست بیرون پسته سه درم زرشک بیدانه صندل
 از هر یک پنج درم حب الاس گلشن منزع الاقاع
 خشک کرده از هر یک سه درم قند سفید یک من و نیم
 گلاب یک چهار من تبریز بدستور شربت زنده و برکت
 رخیته بطریق نوریات براند جوارش آنج لوکوسه
 دیگر صنعت آن آله مقشر چهارده شقاق آب
 آب سماق از هر یک نه شقاق صندل سفید ابریشم
 مقطر گل گاؤزبان دانه بیل بوطا بادرنجبویه و چای
 مردارید ناسفت از هر یک دو شقاق گلشن خرفه
 مقشر از هر یک سه شقاق عنبر اشوب مشک خالص
 ورق لقره ورق طلا از هر یک یک شقاق زعفران ششما

نبات سفیدی و صنعت شقاق رب الوب سبب و
 رب انار شیرین از هر یک بیت شقاق گلاب عرق
 بیدمشک عرق گاؤزبان از هر یک و پنج شقاق
 اجزای کوفته بخیته طردارید را صلا نموده نبات را
 عرقیات لقوام آورده رب الوب را داخل کرده تبریزند
 چون معجون شود و وقت فردا آوردند مشک و عنبر را
 و ورق طلا و ورق لقره داخل نموده تبریزند فردا آوردند
 و زعفران معینی بگذارند خوراک از ششماشته ببالانید
 با عقیات مناسب بخورند جوارش آنج معده و قلب
 قوت دهد و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد
 را قوت دهد و این جوارش را منافع بسیار است
 صنعت آن آب با صفهانی آب سبب صفهانی آب
 اترج آب انار شیرین آب امرو و آب سبب ترش
 آب زرشک منقش آب سماق از هر یک دو اذره نبات
 یک گلاب عرق بیدمشک از هر یک نیم رطل شیر آله
 بیت درم شیر آله را در آب بنزد تا نمر شود و ببالانید
 و با آنها و عرقیات کرده لقوام آوردند پس مصطکی و عود
 خام زعفران طباشیر سفید سبیل الطیب خرفه دارچینه
 از هر یک دو درم پوست بیرون پسته پوست اترج
 حب الاس از هر یک سه درم کوفته بخیته بان سر
 جوارش سازند و زیاده نمودن اجزای کوفته کردن شربت
 مزاج و احتیاج بعهده طبیب است که بحسب مزاج
 اضافه دکم نماید و اگر صنعت قلب شد و در مزاج حرارت
 نباشد عنبر اشوب یک شقاق و مشک خالص و
 دانگ اضافه نمایند و اگر خواسته باشند آله را بنزد
 با سایر ادویه کوفته بخیته بعد از آن که نبات و آبها
 و عرقیات لقوام آورده باشند داخل کنند و از آن
 و همچنین اگر آب زرشک را بگیرند بلکه درم زرشک
 منقش از حب را کوفته بخیته با سایر ادویه داخل نمایند
 جائز است و اگر سه درم غنچه گلشن منزع الاقاع
 مسحوق داخل نمایند صواب باشد جوارش آنج که
 مرحوم بخت نواب بندگان عالی مقام شاهزاده و
 جاهد رضاقلی میرزا اولادشند و شاه صاحب قرآن

آورند پس بگیرند شیر آله منقعه است و سنجقال پوست
 بیرون نشسته پوست زرد اترج مصطکے خار خشک
 دارچینی عود هندی ابرشیم مقرض گل کاؤ زبان
 سفید ازهر یک مثقال زرشک منقح نیم مثقال عنبر
 اشنب ورق طلا محلول در ق نقره محلول ازهر یک
 یک مثقال بدستور مقرر متب نمایند و اگر خست الحدید
 مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است + جوارش
 آلمج لؤلؤ سے افترج آن مغفورا الضحا که مجبست
 بندگان مغرے الیه ساخته و دفع بسیار بمزاج ایشان
 نمود و از برای امراض مذکوره قبل + صنعت آن
 آله منقعه است مثقال در گلاب و عرق بید مشک
 و عرق خارشتر و عرق گاؤ زبان ازهر یک نیم من
 عرق بادرنجبویه ده سیر در یک نقره یا در یک من
 بجوشانند تا آنکه مبراشود و بالاند و بالاند پس آب
 سفرجل حلوا آب سیب شیرین آب انار آب امرد
 شراب اترج شراب آلو باو شراب زرشک ازهر یک
 بیست مثقال نبات سفید سنی شیرعل مصفے و دیگر
 همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناست
 ابرشیم مقرض خار خشک دارچینی عود هندی
 پوست زرد اترج ازهر یک دو مثقال گل کاؤ زبان
 سه مثقال سافرج هند سے طباشیر سفید عنبر اشنب
 ورق نقره ازهر یک یک مثقال ورق طلا مشک ترکی
 جد و از خطائی ازهر یک نیم مثقال بدستور مقرر بآن
 سرشته جوارش سازند شربتے یک مثقال + جوارش
 آلمج حکم عزت السد فاطب حکیم الممالک + صنعت
 آن آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید ازهر یک
 یکصد و پنجاه درم آب نخل تازه سی دهنفت درم
 و نیم شیر آله منقعه بنجدرم پوست بیرون بسته است
 نند اترج مصطکے ردی سنبل الطیب قاقله کبار ذانه
 هیل بو اطباشیر سفید زرد و در کشنیر خشک ازهر یک
 نیم درم عود هندی خام و ج ترکی ازهر یک نیم درم
 بدستور متب نمایند شربتے سه درم + جوارش
 آلمج لؤلؤ سے غاصه نادره شاه از مالیت آن مغفورا

[illegible]

تجفیف هم رسید به صنعت آن شیر آله منقعه پانزده
 مثقال زرشک منقوع مثقال فادز هر معدنی خطا
 که باي شمع گل داغستانی گل ارمنی مغول طباشیر
 صندل سفید کزبانج صمغ عربی بزرالنج سفید تخم بلوط
 غنچه گلکسج طراشیت شیرین عنبر اشهب از هر یک یک
 مثقال حشک مر بادو مثقال کشنیر خشک تخم خرفه مقشر
 مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مغز خربزه از هر یک سه
 مثقال بایه شتر اعربی نیم مثقال نبات سفید یکصد و دو
 مثقال رب به شیرین رب سبب شیرین گلاب عرق شکر
 از هر یک بیست و پنج مثقال بدستور مقرر مرثب نمایند
 جوارش منقح کند و در حقیقت این جوارش همان نوله
 روئے هندست که بسهل تصرفی مسک به جوارش
 منقح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است
 و کند و گفته که جوارش نافع است از برای حزن و
 و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و
 دفع بوسه و بان و عرق صنعت آن گلکسج شش
 شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال قزفل مصطک رو
 اسارون سنبل الطیب از هر یک سه مثقال قزقه الطیب
 زرنب از هر یک دو مثقال بسباسه جوز بوا قاقله صغار
 قاقله کبار از هر یک یک مثقال آله منقعه بوزن مجموع
 ادویه یعنی دیک مثقال آله را در سر رطل آب
 بجوشانند تا به ثلث رسد از پرویزن بیرون کرده بایک
 رطل قند سفید لقوام آورده بسرشدند به جوارش
 آله منقح قلعه نموده اند که از تالیف حلج حسین از تالان
 حضرت ابومقدس سره است نافع از برای بالجوکیا
 مراتی صنعت آن آله منقعه چایه خطائی با در بخوبی
 طباشیر سفید از هر یک ده مثقال زعفران جوز بوا اسانج
 هندک قزفل بسباسه دانه هیل بوا عود قماره خام
 از هر یک دو مثقال پوست زرد از تریج پوست بیرون
 پسته از هر یک سه مثقال قند سفید نبات سفید
 از هر یک نوو مثقال گلاب بنقاد مثقال آب زرشک
 زرشک پنجاه مثقال آب لیمو صنعت مثقال آب
 سیب شیرین آب سیب ترش آب انار آب سفرجل

یک بنقاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند
 از دو درم تانسه درم جوارش آله را که بد محمد حسین شیر
 آله منقعه زرشک منقعه گلاب عرق بید مشک
 عرق شاهتره عرق گاؤزبان از هر یک یک مینا
 بنجیانند تا مهر اشود و بالند از بالایش بیرون کنند
 پس بگیرند نبات سفید یک صد و شصت مثقال شربت
 آله شربت انار از هر یک بیست مثقال واخلک و قوام
 بقوام آورند پس بگیرند گل گاؤزبان بسفانج با در بخوبی
 غنچه گلکسج از هر یک سه مثقال مصطک لنعناع
 طباشیر صندل سفید دارچینه زرشک منقعه از هر یک
 یک مثقال ابریشم مقصرض کشنیر خشک از هر یک
 دو مثقال لاجورد و منقول نیم مثقال بان سرشته
 بدستور معجون سازند و جوارش آله از اتمت درج
 حضرت و لینی استاذی جامع این کتاب حکیم سید
 بادی خان قدس سره مقوم قلب و دماغ و معده
 است و با صمه راقوت دهر و اشتها طعام آورد
 صنعت آن شیر آله منقعه برگ گاؤزبان از هر یک
 نه مثقال ورق گلکسج طباشیر پوست بیرون پسته
 پسته مغز تخم خرفه مقشر پوست زرد کونله از هر یک
 شش مثقال کبر با مر جان قزقه مراد دریدنا صنعت
 از هر یک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانه هیل
 قاقله کبار قزفل جوز بوا دارچینه از هر یک سه
 مثقال ابریشم مقصرض یا کوبیده پنج مثقال مصطک
 سه و نیم مثقال زعفران دو مثقال عنبر اشهب
 مشک آتبی خالص ورق نقره محلول از هر یک یک
 مثقال ورق طلا محلول نیم مثقال با قند و عسل
 بالمناصفه چهار وزن ادویه اعلى الرسم معجون سازند
 شربت از یک مثقال تادو مثقال ملاحظ آله
 حبت اسهال بوا سیری و غیر آن نافع به صنعت
 آن آله منقعه را زیاده هر دو سادو کز لوزن دروغ با
 بار و عن کواؤزبان بریان کرده خوب سازند
 حبه بقدر بخود شربت از نیم درم تا چهار درم
 و اگر سفوف نموده کف نمایند و بالاکه آن آب یا

شیر با سه مناسب بنوشند نیز مناسب است دهن
 آله موسه راسیاه کند و قوت دهر و مقوم بدن و
 اعضا است صنعت آن آله منقعه برگ مور دوت
 پنج صندل و اجزا مساوی نیم کوفته در آب یکت با زرد
 بنجیانند و بار و عن زیتون در دیک مضاعف نیز
 تا آب برود دروغ بناند و سفوف آله اسهال صندل
 را باز دارد و مقوی معده و جگر است صنعت آن
 آله منقعه سه مثقال مصطک رومی عود قماره خام
 غنچه گلکسج منقوع الا قاع زیره کرمانه در بر دایره
 رب السوس مغز تخم خیارین نفع خشک احسن
 مساوی کوفته بنجیه شربت یک مثقال با گلاب
 شراب آله و تقویت معده بنیظیر است صنعت آن
 بگیرند آله منقعه بیست مثقال انشتین و دو مثقال
 یک شب و گلاب و آب از هر یک یک رطل بنجیان
 و صمغ بجوشانند تا به نصف رسد یا لایند و یک رطل
 شکر سفید واخلک و قوام آورند شربت یک ادویه
 محلول آله مقوی قلب حار و سبب اشتها و باضم طعام
 است و صنعت آن بگیرند آله نیم رس و یار سیده را
 هر که رام که خواهند و خار بازده در آب آله زمانی
 بگذرانند پس بر آورده پاک شسته در آب شیرین
 چند جوشی نموده که نیم بخت گرد پس از آب بر آورده
 آب را بالکل نشف نموده سرکه انگور سه تند و یک
 لاهوری بران بریزند و بگذرانند تا برسد و قاول
 نمایند و اگر سرکه منقح یا عرق لعل باشد و چند دانه
 قزفل و قزفل و سیاه دانه دران اندازند بهتر است
 و اگر چاشنی دار خواهند قدر نبات و یا چند دانه خوا
 خاک درق نموده دران اندازند و مر با سه آله
 مقوی قلب و معده و دماغ است و صنعت آن
 بگیرند آله با سه رسیده بالیده بزرگ دانه و
 بسیار بران بریزند و در آب آله صاف قدر سه
 بگذرانند پس بر آورده نیکو شسته در آب صاف
 شیرین طبع نموده رطوبت آنرا از پارچه کرکاس
 صافی نشف نمایند و شیر شکر سفید صاف نموده

در عمل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده آتش
در طبع و هند تا آنکه در جرم آنها شیرین لغو نمایند
طبع گردد پس فردا در ده سرد کرده در مرتبان چینی یا
سبوح گلاب دار نمود و نگاهدارند و بعد یک هفته یا
زیاده ملاحظه نمایند اگر طوبی از جرم آنها تراوش
نموده شیرین را رقیق ساخته باز چند جوشه داده
بیتور نگاهدارند و عند الحاجة یک عدد و تا دو عدد
از آب گلاب شسته با تخم مناسب باشد از طباشیر
مصفی و دانه بیل بود و شیر خشک و غیره تناول نمایند
مدرک آج نافع است از برای مایه لیا سیه حاد
و احتراق صفرا و صنعت آن آله منقعه پوست
بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه پوست بلیله
سنگی از هر یک بخورم عذاب خراسانی ده دانه الو
سیاه ترندی از هر یک پوست دانه اصل السوس پوست
ترشید و بخورم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافی
نمایند بر روزی فلوس خیار شیرین منقعه از حب و ترنجبین
پاک کرده از هر یک دو مثقال و نیکو بالند و بالانند
و پاکند بران دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیم
گرم بیاشامند نافع باد و همچون آج نافع از برای
مایه لیا سیه مرقی در دو ار منقول از خط نجیب الدین
مقرنی و صنعت آن شیر آله منقعه از شیر مقرر
پوست بلیله کالی گل گاوزبان بادرنجویه خشک
بهر سفید بهمن سرخ کشنیز خشک اجزا مساوی کوفته و بخت
بهر سبب شیرین سه وزن مجموع ادویه سرشته
همچون سازند شربت درم و در نسخه دیگر بجای
پوست بلیله کالی بلیله سیاه داخل است و همچون مفرغ
سرمقرنی در اسباب و علامات در علاج مایه لیا
سیه که بعد از قصد و تقیه سودا سزاوار آن است
و قوت کرده شود باین مجموع قالب و معده و دماغ
و کالان نفیس در شرح آورده که همچون مفرغ
بهر زکریا این است که صنعت آن گلاب
درم و در نسخه دیگر مفرغ مفرغ مفرغ
بهر الطیب است و در نسخه دیگر مفرغ

زعفران از هر یک دو درم بسایه جوز بوا از هر یک
یک درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم است اجزا را
کوفته شیر آله منقعه از طبل و رغبت طبل آب بزرند
سایه طبل باندیس بالند و بالانند و نیم رطل غسل
مصفی دران داخل کرده بپزند تا بقوام آید ادویه را
بآن بپایزند بعد از فردا آوردن از آتش و در ظرف
چینی نگاهدارند و بدانکه این همان همچون هندلیست
معروف به انوش دارد که ذکر یافت *

فصل در بیان مفرحات آبجی

مفرح آج لولوتی آیف جاکینوس این مفرح
را از برای قیصر دم آیف نموده و نامیده آن را
ارسطو ناس یعنی خیار القلب جهت خفقان حار و
سودا و منع صعود بخار و سرد و دود و در صرع
و تشنجه و مایه لیا خصوصاً مرقی و حبه و تشنگی قطع
خون و نکات سموم نافع است و گویند سرد است
در جبهه دوم و خشک است در اول و صنعت آن
آج در شیر گاو تازه ووشیده بخسانیده یک هفته بشرط
آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر بر آورده سر
روز در گلاب بخیسانند پس بپزند با شراب رمانین و
شراب سبب و شراب ریاس و گلاب و عرق بید مشک
از هر یک دو صد مثقال تا آله مهر شود و باز در یک
گروه آتش ملایم بپزند تا بقوام لائق آید پس از
آتش فردا آورده بپزند گلاب منزع الاقمار
گل گاوزبان تخم خرفه منقعه از هر یک بیت مثقال
صندل سرخ صندل زرد صندل سفید پوست ج را زبا
سبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید و از تخم
کشنیز خشک منقعه طباشیر سفید پوست زرد تخم
پوست زرد نارنج ابریشم مقرر کربا از هر یک
یک پنجم مثقال مرجان قرمز مروارید ناسفته
عطشان بزرگ دانه از هر یک سه مثقال ورق طلا
محلول در قرقه محلول یا قوت رمانی زرد و سبز از
هر یک دو مثقال معاون را باب لیمو آب ترش
ترش حاکم در قرق طلا ورق قرقه را با غسل حاکم

و باقی ادویه را کوفته و بختیبه عنبر شمش دو درم بر عطر
بسته بار و عنبر بلسان گداخته بدستور مقرر با شمشهای
مزلور همچون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاهدارند
شربت یک مثقال تا دو درم و مفرح آج نافع از برای
اصحاب مایه لیا و صنعت آن آله منقعه از طباشیر
درم پوست بلیله کالی پنجاه درم هر دو را در دو من
آب بپزند تا بپزند نیکو بالند و از پالایش با از
پشت غزال مونی بگذرانند پس نیم من غسل سفید
خوشبو و صنعت داخل کرده بقوام آورند پس بپزند با
بجویند پوست زرد و تاج قرطفل مصفی قرقه الطیب
جوز بوا و آله نار مشک بهمن سفید سرخ زرد و در قرق
زعفران تخم بالنگو تخم فرنگ خشک از هر یک دو درم و
نیم مثقال یکدانه و نیم کوفته بختیبه بآن بسرشته
و در ظرف چینی نگاهدارند و صنعت این مفرح
به نسخه سمرقندی در قرابادین نافع از برای مایه لیا
مرقی بلیله سیاه آله منقعه گل گاوزبان بادرنجویه گل سرخ
سرخ منزع الاقمار بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم
مقرض کشنیز خشک منقعه اجزا مساوی کوفته و بخت
بهر سبب شیرین سه وزن ادویه بسرشته و در
چینی نگاهدارند شربت درم با عرق گل گاوزبان مفرغ
آج بار و از اقتران آن مجموع مقوی است
است و نافع است از برای خفقان حار و از برای
ناقصین از امراض حاره و مسکن حرارت و مزیل دوا
سدر است و صنعت آن منقعه سی درم در شیر گاو
تازه ووشیده بخیسانند پس از شیر بر آورده بشوند
و در گلاب بخیسانند پس آنرا با گلاب و عرق بید مشک
و عرق گل گاوزبان و عرق صندل از هر یک یک صد
مثقال بپزند تا بپزند و در پالایش لقره یا غزال
مونی بپالانند و شراب سبب بچند و بیت مثقال
در حاکم بقوام آورند پس بپزند مروارید ناسفته
بزرگ دانه عطشان کربا بهمن سرخ ابریشم مقرر در قرق
لقره محلول از هر یک یک مثقال تخم گلاب سرخ ده
مثقال زرشک منقعه صندل سفید صندل سرخ قرق طلا بلیله

گل ازین منقول باد و بخوبی پوست بر دل بسته
پوست زرد و اترج از هر یک سه مثقال کشیده خشک
مقشر تخم خرفه مقشر گل گاو زبان از هر یک هفت
مثقال باد زهر معدنی خطائی ورق طلا از هر یک
یک مثقال عنبر اشب دو مثقال بدستور مقرر باقی
سیب و آمله مذکور معجون سازند شربت از دو درم تا
بند آملج اشتها آورد و دفع رطوبات معده کند
و مانع صعود بخار از معده بلس است ۴ صنعت
آن آمله منقح شش استار بادیان کشیده خشک
یک استار شکر سرخ یک من در خم کنند و بقدر مقرر آب
بر روی کرده سه روز بگذارند پس صافی نموده بقدر
ده مثقال از آن بنوشند ۴ آمله سیانف و
در اصل بمنقح مالمس الود است نام نهاده شده
باین معجون که ذکر کرده میشود بجهت آنکه مانع مواد
و امراض است و دافع امراض و این معجون از استیلا
افضل الحار و استاذ الالطبار البقراط است از برای
ملک عصر که شکوه داشت از ضعف معده و این
معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال اگر
برای ادرام صلبه این اعضا و بجهت در معده از
سردی و قوی با ضمه است و کاسه ریاح و دافع
در معده از ریاح و منقح النفس در بوی که سبب ریاح
علیقه باشد سودا و در دوازده براسه صنعت کرده و تقویت
باه و تقویت شهوت طعام مفید است و مفتوح سد
و در رول و مفتت حصا است و بجهت استقا
عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و
بدن را قوی میکند و اند مزاج این معجون گرم است
در دوم خشک است در سوم ۴ صنعت آن به شنبه
شیخ رئیس رحمه الله تعالی و قود آن تخم جزر است
زیره کرمانی قرومانعود بلسان سلیخه سیاه نفت
از هر تخم کرش از هر یک یک درم فلفل سفید دار فلفل
قطر تلخ از هر یک نیم درم مرکب صافی سه درم حب
الخارده مدودج تر که زعفران از هر یک دو درم معجون
را کوفه بخیته بسمل سفید خوشبو صنعت شده وزن

ادویه معجون سازند شربت معجون سازند و با بکرم
شیخ دواد گفته که احوط آن است که بعد از
دوماه که از ساختن آن گذشته استعمال نمایند
و قوت این معجون تا چهار سال و نیم می نماید و
شرش تا دو مثقال با جلاب و گفته شده که قوتش
زیاده بر کاسل و نیم منی مانده و دیگر گفته که قوتش
تا سه سال بانی میماند و شربتیش از یک
مثقال تا پنج مثقال باب نیم گرم و در نسخه دوم
اسارون شامی دو درم داخل است ۴

باب الالفت مع النون

آنج بفتح همزه و سکون نون و فتح باه صوحه و
سکون جیم معرب انبه بنده می آنب نامند در اکثر
بلاد هند و هندوکن و بعض سواحل دریا و شورو
و عمان و سبیل و سیانات که مشهور بپیدا و از توابع لارا
و غیره از آن کن و دیگر نیز میشود و درخت آن بسیار
بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج
سال تمامت سال از نشاندن آن شمر می آید
بجسب اختلاف اماکن و در تابستان تر آن می رسد
و در بعضی جاها بعضی درختان تمام سال نمی رسند
ولیکن در غم تابستان که موسم آن است ثمر آن خوب
و لذیذ و شیرین و شاداب نمیشد و تا چهل و پنج
سال نمی رسد و بعد از آن شروع به نقصان می
نماید و برگ آن شبیه برگ سازج هندیه و از آن
طولانی تر و برگ بیدمانا و از آن عریضتر و بزرگتر و
بهار آن که می رسد مولی نامند و آن به جله شبیه به
کنب بید و ثمر آن بزرگ و کوچک و با اشکال مختلفه
و طعم متفاوت میباشد و بزرگی تر بخی و بوزن نیم
آمار تا قریب به یک آمار هندیه شاهی جمانی که
قریب بدو صد مثقال صیر می باشد تخمنا دیده شده
و تا بیک آمار نیم و زیاد نیز مشنیده شده
و بعض اشکال آن اندک مغرط فی الجملة طولانی
سروند آن کج هر یک بطرفی که مبنی چندین کوه
نامند یعنی رنگ آن شبیه بزرگ صندل و شکل آن

مانند کوسه میباشد زیرا که چندین نام صندل سفید است
بنده می بخین کوسه نیز نامند و کچین باجبت ایشان
بمنقح طلا است یعنی رنگ آن مانند رنگ طلا است
و این در اکثر بے ریشه و ابدار و خوش طعم و را که می
باشد و اکثر اندک شبیه شکل و امیات کرده حیوان است
و بهترین آن شیرین آبدار و خوش بوی ریشیه است
و بدترین آن ترش بوی است بر ریشیه و بعضی بجم و را که
یک فور و بعضی نامخواه و راز زیاده و غیره دیده شده
و نیز از بدترین انواع آن بر تیوع صغیر پوست آن
است که در زیر پوست آن تیوع باشد و بهترین آن
باوشا مذکوره نازک پوست کم تیوع که در پوست
آن تیوعیت نباشد و نیکو ترین پوست خورده آن
است که سر آنرا بریده بکار دوازکی و در دوزخ انداز
بر داشته تناول نمایند و نیز و اهل هند بهترین الکوار
خوردن آن است که رسیده آبدار آنرا بپست نرم
کنند و سر آنرا بر بند تا بوقعیکه در سر آنرا جاب اتصال
یشاخه می باشد و در شود و بکند تا تمام آب صافی آن
شود و ریشیه آن خود را نشود زیرا که ریشیه آن تفیل
لفاح است و رسیدن تیوع آن بر لب و کام و زبان
و طلق باعث سوزش و جراحات آن میگردد و اگر
بے ریشیه آبدار آنرا به این قسم که اولاً ذکر یافت و
ریشیه دار آبدار آنرا بدین قسم تناول نمایند اولی
است و ترش ریشیه دار شیرین کم آب لخمی آن
بهمچنین سائر انواع دیگر زبون هر یک خالی از مضرت
و نقل و لغت نیستند لیکن اقتباب از آنها است
انج بفتح شیرین گرم و خشک است در دوم و خام بلا
آن در دوم سرد و خشک زیرا که لغبه آن مولد خون
سوداوی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد سودا
جراث امراض و موسی محترقه و سوداوی فاسده
و نبات خوردن آن ممنوع است خصوص آنکه در
پوست آن تیوعیت باشد زیرا که مورت ضیق آنست
و مرفا است و همچنان حرارت خاصه محدود را بجان
را و مصلح آن ملا المرقع و مار الشیخ و لعاب بزرگ

بهرانه در سینه شیرین آبرایان غاسل غلاط
 و در اندک ملین طین و در لبول و مقوی قوس
 و لاج و انحصار ریس و گره و مشا نه بارده و ماه
 یونانده رنگ رخسار و بوسه و بان و دافع فضا
 سینه و منق النفس و در و سر بارده و طبع و مقوی مری
 است نفس و غذا و معاد و دفع اعیاد ماند گس و
 ان را فری کند و کج و خوردن تقویت و تفریح بخشد
 در مری و من را نزل کند و مضر محو درین و صفراوی
 ارجان اطفال و امراض دمان و لثه و دندان و
 درک و ریح بوسیر و گره و خصوص شیرین لخم بے
 سارا اقسام زبون آن و مورث حکم و جرب و قوبا
 و امراض و موی سودا و مصلح آن آب دوع سرد کرد
 آب سرد داخل بند گویند که مصلح و دافع نفخ آن
 فیل است و برای تقویت باه و بدن و فریبی شیر تازه
 و شیده و گویند ضعف جگر و مصلح آن موی است و
 رنگ و یا بخیلین بهتر باشد و مغز است و بخیل
 آن قابس استمال است چون صفوت نموده با
 یا با و به مناسبه بقدر حاجت بیا شامند و خاکستر
 آب آنجست مرف و الم و طلاک آب تر با
 رنگ آنجست در اندک درون موی سیاه داشتن و منق
 ان نافع و تبوع آن حاد یا بس و را که آن شبیه برنج
 شبیه انحراف خام نارس که بفارسی برنج بشیرازی سبه
 اند و در پاستینه دوع آب و خلک ده بخورند و اگر
 تبوع آنرا گرفته برین قسم که خوب سر آنرا در هنگامیک
 قام است شکسته و زطرطه جمع نمایند و قطره ازان را
 ر آب دوع داخل نمایند بعینه طعم و را که آن قریب
 به شیشه خواهد بود و برگ و پوست ثمر و خوب و خست آن
 نیز همان را که است و مصلح تبوع آن چربا و شیر تازه
 و شیده است بر آنکه انیمه اختلافی که در طعم و را که
 خواص این میوه یافت میشود در هیچ میوه دیگر نیست
 بسیار خوب آن تر جرج بر اکثر میوه دارد و بدن آن
 زبون ترین گل میوه است آب آنشده انبه که
 بندی اسرس گویند زیرا که در زبان بندی آب

مصور مانع از شی رانا منافع است از براس
 طحال و برانگختن اشتها و منافع آن قریب است
 بمنافع آب غوره و لیکن این میوه سودا و سودا و
 است زیرا که مزاجش بار و یا بس است و کثافت
 بر جوهر شش غالب و صنعت آن بکیر ندانند خام
 شاداب و پوست آنرا در کنند و بکوبند در بادون
 سنگ یا چوبه و آب آنرا بفشارند و صاف نموده
 در شیشه کنند و قدری نمک در آن ریخته و را که
 بگذارند چون در آن ته نشین شود صاف کرده صاف
 آنرا در شیشه و بکوبند و در درادور نمایند و بخیل
 سکرار نمایند تا دیگر در و در آن نمایند و لیکن باید
 که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالاسه آن انگ
 روغن گل یا روغن گند تازه کنند تا مانع تصرف
 هوا باشد و فاسد نشود و الا بزودی فاسد میگردد و
 هر گاه خواهند استمال نمایند روغن بالاسه آنرا
 تمام از نیمه و یا پاره پاره یا بس نازک پائیزه گرفته
 استعمال نمایند و آنشده این بدن شیشه بینی خوب
 لذت بخشین میباشد و مزاجش سرد و اول در شیشه
 در آخر دوم است که آنچور با صطلاح اهل هند
 انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده و حصه
 نموده خشک کرده مانند مانند پوست بالاسه گو
 اترج که از برای مریب خشک میمانند و عند الحما
 هر مقدار آنکه خواهند در الطعمه در چین طبع می اندازند
 ترشش و لذت می گرداند آن را مانند سیب
 و به ترش خشک کرده و موثر اصطلاح اهل هند
 شیره انبه شیرین رسیده است که گرفته از
 صافی گذرانیده بر روی برگ موز پس که خشک
 نمایند عند الحماحت تناول کنند شیره زرا آن خشک
 کرده از براسه این امر انبه بسیار شاداب و
 خوب نیست بلکه انبه لخم مناسب است تا آنکه زرد
 خشک کرده و فاسد نشود و چنانچه انبه خام لذت
 باضم طعام و مقش ریح است و صنعت آن بکیر
 خام انبه بے ریشه و اگر پوست پالادی خسته آن

ته بسته باشد بهتر و پوست و است آنرا در کرده و
 هر یک بندگی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر
 که مانند در بخیل تازه که به هندس ادک نامند
 نیم آنرا پوست آنرا جدا کرده بر سنگ صلایه یا کیره
 و در جدا جدا نرم بپایند و در وقت سائیدن اگر
 آب زیاد از آن هر دو بر آید در ظرف صینی نثارند
 و بعد سائیدن هر دو را در هم نموده آن آب را
 در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذائقه آنرا نیکو گرداند
 و از هر یک از دار چینی و قرفل و نعناع خشک و
 فلفل سیاه سرخ هند و خردل مقشر و قاقا که کبار
 سیاه وانه کوفته بخته یک توله کشینر خشک کوفته بخته
 نیم پاره آنرا به هندس نعناع و اگر نباشد سرکه انگوری
 یا شبنم خود یک آنرا داخل نموده در مریبان چینی کنند
 و در آفتاب گذارند چون رطوبت آن کم گردد و عرق
 نعناع باز حاصل نمایند و اگر شبنم خود بسیار نند
 باشد نصف یا ربع آنرا داخل نمایند و در مریبان
 مانند بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آنرا کافه است
 و عند الحماحت بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند
 و در امر جاره فلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن
 داخل نمایند و حلوا و آب بجز روغن مسکن صفت
 و مقوی قلب حار و کید و مسکن عطش و لذت بخش
 صنعت آن بکیرند انبه خام نارس و ریشه و پوست
 سبز و خسته آنرا در کرده با قدری آب بطنج نمایند تا
 مهر گردد و از صافی بگذرانند بقسمی که غلیظ بقوام
 باشد پس بکیرند وزن آن و تا بد و وزن شکر سفید
 و صافی نموده بقوام نبات و قند آورند و به تیر مجون
 سازی بر هم زنند و بالاند اندک اندک کف سفید
 بیضه مرغ مزوج باب بر آن بپاشند تا سفید و لپا
 گردد و انگاه انبه پالوده را بدان مزوج کرده زبانی بکشند
 اگر نهند تا نشفت رطوبت آن گردد پس قدری
 زعفران و قلیله مشک یا کلاب سوده صافی کرده
 بدان مزوج کرده فرود آورند و طر فها کشیده تناول
 نمایند اگر قرض دهند زیاد نشفت رطوبت آنرا نموده بپزند

زعفران و مشک ذاخل کرده نشفت رطوبت گلاب را
 نیز نموده بر خنجره بچین کرده بطریق لوزینه بریزد و اگر خواست
 در حق طلا و نقره بران ریزد و از آن به سفیرین رسیده
 نیز اگر خواهند برین دست و مرتب نمایند و اگر خواهند برین
 مغز بادام و لیمو و نشفت اضافه نمایند و بار و عنبر نیز بریزد
 حلویات دیگر مرتب نمایند و خوش آب این قیاس
 است نشفت غوره بگیرند آن به خام نارس و پوست
 داسته آن را دور کرده و بخلال چوبه سورخنه
 بسیار دران کرده در حلاب شکر بچشانند تا حلاب
 ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشه
 نگاهدارند و عند الحاجة بقدر حاجت تناول نمایند
 شراب اینج قریب است شراب حصم در خواص
 و افعال الا آنکه سودا ویت برین غالب است
 صنعت آن آب آن به خام را گرفته یک جوش داو
 فرد آورده و بگذارند تا در آن تر نشین شود آب صافی
 آنرا بگیرند و دروش را دور کرده در دمن آب آن
 یک رطل قند سفید بآن مقدار که ذائقه آنرا گرداند
 داخل کرده بقوام آورند و افشج اینج مقوی اشتها
 مطیب نفس و مفرح است و صنعت آن کبیر
 آن به خام را پوست داسته آن و در کرده ریزه نموده
 در آب صاف ذاخل کرده بگذارند چهل ساعت تا آب
 ترش شود صاف نموده نبات سفید بقدریکه آن را میخوش
 گرداند داخل کرده بیاشانند و عرق آب اینج خام
 و خواص لطیف تر از آب افشج آن است و صنعت
 آن آن است که بگیرند آن به خام شاداب نارس
 و را در قشر و ذائقه نقره با یک سفالی دروش
 معکوس عرق کنند و در شیشه نموده قدری نمک
 داخل کرده با آفتاب گذارند و بر بالای آن قدری روغن
 کبیر تازه کنند تا نه هوا محفوظ ماند و در آنرا بعد از نشین
 شدن دور نمایند و عند الحاجة بدستور آب لیمو
 قدری شیرین نبات یا قند داخل کرده افشج سازند
 و یا برین شیرینی باندک نمک و اگر خواستند
 جاشنی قلیا یا اشتها و طعما ازین میتوان نمود

قرص است اینج قاض و مقوی معده و خنجره کنند
 و آن است که صنعت آن بگیرند آن به خام خشک
 و پوست بالا را آنرا دور کرده مغز آنرا بگیرند و قدری
 نمک و زنجبیل خشک کوبیده داخل کرده باب لیمو خمر
 کرده قرصها ساخته خشک کرده استعمال نمایند و اگر
 بجای آب لیمو عرق غوره کنند و آب انارش بهتر است
 و اگر به یک فقه خوب ترش نگرند تا نیاید باز آب لیمو
 و یا بغیر آن خمر نموده اقرص سازند و اگر دلا مغز
 است آن به خام را در آب لیمو نمک برورده نمایند بهتر است
 قلیه اینج و در پیازه و آتش آن نذیر و مرغوب
 میباشد و صنعت آن مانند صنعت قلیه و در پیازه
 و آتش سفوف و قراح حاض است که از آن به
 ترتیب دهند و آب آنرا در مطبوعات و یا و با
 جاشنی در خواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند
 و اینج نافع است از برای صلاحت طحال و کبیر
 اشتها و نفیت حصه کلیه و مثانه و اکثر آن دروش
 حکم و جرب است و صنعت آن بگیرند آن به خام
 غلات است و نبات به ریش پوست آنرا دور کرده
 شق کنند و است که در میان آن است بر آورند و
 پودنه و سیاه دانه و یک دانه قرفل و زنجبیل تازه
 و رقی کرده و چند دانه شیر قشنگ بجای آن بگیرند و
 بخلا محکم نموده و یا برشته بار یک بسته در سرکه قند
 اندازند و بگذارند تا برسد و اگر بجای سرکه آب
 نارس یا آب لیمو یا عرق لغاع کنند مناسب است
 و اگر خواهند درین قدری نبات داخل کنند تا
 جاشنی دار شود و درین صورت نمک که داخل کنند
 آن مقدار که مانع آید از فساد آن و نیز اگر خواهند
 کو یک آنرا رنگ نموده سرخ دیاسبزه و یا زرد
 سرکه مقطر اندازند تا برسد و بعد از رسیدن آن را
 تبدیل کنند و سرکه مقطر جدید بران ریخته تناول
 نمایند و اهل هند آنرا شق کرده بران خردل قشنگ
 و نمک مالیده بگذرد و در آفتاب سبزه گذارند
 بجای آن آب کبیر بران میریزند آن مقدار که از روی آن

برگروید پس قدری روغن و عنبر شریف تازه بران بریزد
 که از روی آن بریزد و باغ آمیزد و فساد و دروش
 و در آفتاب میگذارد تا برسد و در وقت استعمال آنرا
 از آن بر آورده و با ریح کر یا س یا سکه روغن آنرا
 نموده با کبیر طری و طعما بخورند و این را با چار آب
 می گویند و لیون و دیگر آن است که پوست آن را دور
 نه کرده بران قدری خردل قشنگ و نمک مالیده و در
 آفتاب سبزه بگذارد و میگذارد تا نمک نرم گردد
 پس سرخ تازه بران میریزند آن مقدار که از روی
 آن بریزد و در آفتاب میگذارد تا برسد و در استعمال
 از روغن بر آورده و با ریح کر یا س یا سکه روغن آنرا
 کرده میخورند و لیون و دیگر آن است که پوست آن را
 و این بهتر است و این نوع را با صطلاح خود اچار
 تیل میگویند زیرا که مطلق طحال را اچار و روغن نرود
 تیل نیامند و قند بکیر آن است که میگویند نبات
 را پوست آنرا دور کرده ریزه ریزه شکل لوز بریده
 قدری خردل قشنگ و زرد چوبه کوبیده و نمک
 و چند دانه قرفل سرخ و سیر یا س کو یک قشنگ و زنجبیل
 که به بند است از آن گویند و رقی کرده دران و باغ
 در صربا س کو یک بسته در شیشه دهن کشاده یا برتبان
 چینی کرده بر روی آن روغن سرخ تازه خالص
 که روغن خردل سفید است میریزند و می گذارند تا
 برسد و عند الحاجة بقدر احتیاج از صر بر آورده
 با طعما بخورند و اگر خواهند بجای روغن سرخ
 بر روی آن میگذارد و بعضی در صر و نبات آن را ریزه
 کرده همان دستور در شیشه و یا برتبان کرده روغن
 یا س که بران میریزند و آن قسم در صر بسته را به بند
 اچار بوی قشمر و قشمر نبات و کبیر میگویند و جمیع
 بهر دو را کبیر میگویند و نیز تخم نارس نازک آنرا
 و یا با نبات در شیشه کرده سرکه بران میریزند و میگذارد
 تا برسد و این لذیذ و قاض و طعما برای اسهال است
 و اینج سرخ و مقوی نفس و ذائقه و طعما
 صنعت آن آن است که آن به خام را پوست آنرا دور کرده

استه از اسهول آورده و در آب آهک اندک زانی
که از آنجا کشند گردد پس بر آورده پاک شده و در
سبب چند جو شود بر آورده آب آنرا نشفت کرده در
نات بقوام آورده داخل کنند و چند جوش دیگر داده
به طور مرابا پست اترج و آله و سیب و به و غیره
در دهنش کرده و عند الحاجة بکار برند و بعضی این را رنگ
نموده چنانچه در تشریح آن ذکر یافت مرابا میانه و چون
مرابا است این دهنده متداول و کثیر الاستعمال است حاره
از انجا با طرائف میسرند و همچنین مرابا آله و سیب
و سیب و سیب و غیره اندک جمع مرابا را اینجات و
نات تفکیک اینجات اسم اقسام مرابا است
چون انبر مرابا و زنجبیل مرابا و لیلیه مرابا و آله مرابا و غیره
نموده مرابا به هر چیز در ذیل آن ذکر کرده میشود
استه اقالی محمود سحری گفته که اینجات بمنه مرابا
ست و آن چیز را که است که ترتیب کرده باشند
نات باسل و بغیر عمل نیز و بعضی افاضل لاطبا گفته
نات چیز با است که مختلط و ترتیب نمایند آنها را
عمل و یا شکر که با هم متحد گردند مانند جبنین و در آن
ترتیب نمایند آنها را با عمل تا آنکه هر یک از دیگر
سبب کیفیت نمایند آنها و مختلط با هم نگردند و اتحاد
نات از برای تفتیه رطوبات و فضول یا قیة از غذا
مقدم و یا از برای خوشبو نمودن را نفع دهان است
تقویت باه چون مرابا زنجبیل و استعمال آن
سبب محض لذت لذت است چون مرابا که
پست هندی وانه انبر بارلس و انبر بارلس و غیره
از بارلسی زرشک و زارچ نیز مانند و اجواب
با و به آنرا از آنجا کشند شامه مثلثه و ابل مصر آنرا
قدح و گفته شده که قرا قاطم سید است که آنرا بجای
و قال نامند و آن نوعی از انبر بارلس است و بکار
نات که قرا نیاز و قال است که نوعی از انبر بارلس است
قرا قاطم نوعی از انبر بارلس و معروف است
نات انبر بارلس شفته از دانه است یا بیاض و آن
در دهنش است در دهن و شیخ الرئیس در آنرا

و یا قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع یخنت
مواد با عضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت
معده و جگر و غلیان و سیلان خون از اسفل و بواسیر
در رفع سیلان رحم که فرزن شده باشد و باد و یه حاره
خوشبو مانند منبل الطیب و امثال آن منفع سده
جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر اجزا و حیت اسهالیکه
از ضعف جگر و سردی اجزا باشد و حیت استسقاء بواسیر
حاره حیت سردی و با آب افستین حیت تقویت
با ضمه مفید است و آب آن مانع قزو غشیان و یاز غفران
حیت صلابت جگر مانع و دانه آن به تنهاس و
باد و یه مناسبه حیت قرصه امعا و سح و اسهالیکه
ضعف اجزا بوده باشد مانع و ضداد آن را و اع اول
حاره و مولد ریح است و مصلحت قرقل و قاطب طبع
و مصلحت شکر و شیرینی است و صاحب شفا الاستقام
مضر با صاحب اعتقال طبع گفته و قدر شربت از آب
آن تا بلیت متعال و از جرم آن تا بازده متعال
و از دانه آن تا متعال است و بدش مثل آن گل
سرخ است و دوشالت آن صندل سفید و پوست
نخ زرشک اغیر است بلف مدوده و کون
و کثیرین مجعده یا شفاة تحتانیه و سین مهله و چنین بن
استحق در الف مع الزار ذکر کرده و زربان این و شق
و مهر خود ریح خوانند و طبیعت آن گرم و راول و
خشک در دهن یا قوت با سده و قاطب طبع
اخلاط و این آن مقوی جگر بارد و مصنفه بدان زائل
کننده قروح دهان و غلار خبیثه آن هر نوع که باشد
و در دهان و مقوی لثه و ظهور جوشانیده آن با
گلکاب و همچنین خیسایره و زرشک گفته و رطوبات
سالمه در این بقیه ریزمن و قاطب صحت آن در
نکام غریزان علت و استامیدن مطبوخ آن با
شراب و سرکه رافع در دهن و درم و منفع سده آن
و حقه طبع آن است و جگر و قرصه امعا و گفته اند که طبع
این گرم جگر و سفندان است و خوردن جرم آن با
شراب حیت در جگر اگر تپ نباشد و آب سرد اگر

تب باشد و احتمال بران مقوی با صره و در جمیع افعال
مانند میزان است و بجای آن مستعمل و عصا رطوبت
منقذ آن در افعال مانند حفصن کی است و قدر شربت
از جرم آن و در متعال و در مطبوخ تاسی درم و مضر
سعال و مصلحت عمل است و شیخ الرئیس نوشته که گفته
شده که چون پنج آنرا بر شکم زن حامله بزنند سه مرتبه
یا طبع بران کنند اسقاط جنین آن مینماید و مانع
سیلان دم از اسفل را و اعذیه متخذه از انبر بارلس
انبر بارلس سرد و خشک است و غذا س صلیح و مانع
از برای سبب کبد و از برای جگر درین و مقوی معده حاره و
اصح است از سماقیه از برای کبد حاره و مانع است از برای
الدم و صلیح است از برای کسایکه و موسی مزاج باشند
اصحاب صدر و موسی حیت آنکه مولد میگردان
خون بارد یا بس ل غلبت و بعضی و منادمان است
که کسیکه نخو است باشد حسن شکم سرد و ران بخیر و استفراغ
حب القرط و کسیکه اراده عمل بطن داشته باشد بزر
دران برگ حاض و ساق و قلعه الحقا و عدس
و نیز صالح است مرا حجاب صدر و بشارکت قلب
سبب سوی مزاج و موسی قلب و هرگاه بوده باشند
صدر عار لیت در طبع باید که بوده باشد صاحب
انبر بارلس و امثال آن از چیزها که دران حیت
دعوت باشد و نیز مانع است از برای استسقاء هرگاه
با حرارت مزاج باشد و باید که اقتصار کند صاحب
بمزوره انبر بارلس با کاسنی تازه بقدریکه حاصل شود
مراد از غشی و انبر بارلس در هر حال غذا س جید است
از برای صاحب استقامت از حرارت و چون کاسنی تازه
و کاهوسه تازه را بخته مطیب با ب زرشک سازند
غذا س میجو است از برای صاحب یرقان و ذوال
صفراوی و کبد و خونی حادث از حرارت معده و
و با بجه انبر بارلس اصله چیز با است از برای اسهال ماری
هرگاه بزنند و زهر صفرا بوسه معده از کبد و آنرا
صلع و آلوان است و حیت آن است که مانع است از
کبد و ضعف و حرارت مزاج حسان که صنعت آن

شکر جو مرغ یا وراج از زرشک بیدانه یا اندک
کشتن بر کوزه بپزند با کاسه تازه و اندک عناب
و بخورند و لون دیگر که نافع است از براسه اسهال
صفراوی و صدارع حادث بمشارکت کبد بسبب صعود
انجروه و مویه و صفراوی از کبد بسوی سر زیرا که میباید
که نوده باشد غذای ایشان غذا لطف لطیف خفیف
مانند زرشکیه و صغیر دیگر آن است که بگیرند برنج را
در آب بپزند و آب زرشک تازه یا آب زرشک
حقیه مانده و قدری نبات که آنرا لذیذ گردانند تا
شیره بادام شیرین یا روغن بادام شیرین داخل
کرده بکار برند و اگر اسهال تازه یا خفیه تر یا که دوا
نماند مناسب است و اگر ماش مقشر یا برنج داخل
نماند خوب است و این فروری زرشکیه را در وقت حمز
حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود و لون
دیگر از زرشکیه نافع از براسه اسهال صفراوی هرگاه
ضعف غالب بود و خون سقوط قوت با شد
صفت آن بگیرند گوشت مرغ جوان و بپزند و آب
و نقل آزاد کرده پس زرشک و به شیرین منقطع
و کشتن زرشک بسیار داخل کرده بپزند تا ماهر شود و دود
باشند نمک آن نمک درانی بریان کرده و بخورند و خفیه
و دیگر از انبر بارسیه صالح از براسه صفراوی که بوده با
از کبد و صفت آن بگیرند برنج سبک رنگ و
بریان کرده آب دران داخل نمایند پس زرشک
بیدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده
بپزند و دران تر باقی بماند و زرشک تازه بپزند
و طبیب سازند بکشتن زرشک سوده روغن بادام
شیرین و بخورند و لون دیگر آن است که گوشت
بزرگه یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون مرغ بجه و
خر و سن بجه و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیور و ج
جوان را قطععات نموده در آب و نمک و میاز بقدر
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را
ازان آب بیرون آورده باروغن گاو و پیاز
حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و

و کشتن زرشک و بهیل و قرقه و زیره کرمانی در پارچه
نازک بسته دران اندازند و باروغن سبک
پس مصالح را با آب گوشت دران اندازند و بپزند
چون گوشت بپزد شود آب زرشک و قدری سفید
بقدر حاجت داخل کرده بپزند و فرود آورده با نان
با چلو و بخورند و اگر خواهند بعد از بختن گوشت قدری
قدری برنج داخل کرده بپزند تا بپزد شود پس آب
زرشک و قدری بقدر حاجت داخل کنند و یک دو جو
جوش دیگر داده فرود آورند و تناول نمایند و اگر
درین قلبه انبر باریس اندک زعفران از برای تقویت
قلب داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند درین ترکیب
از بقول مثل اسفنج و صغیر تازه و ترش و
برگ چغندر و پنجه چغندر ورق کرده در کدو اشال
آن در وقت طبع داخل نمایند بدست و غذا
موفق است از براسه انجروه صفراوی و مویه و
تقویت معده و کبد حار میکند و صغیر دیگر آن است
که بپزند برنج را در آب با ماهر شود پس آب زرشک
و قدری سفید و مسکه بمقدار که بگرداند آنرا خوش
طعم و لذیذ داخل کرده دو سه روز جوش داده فرود
آورده بخورند و مصالح دران قدری خنجر برگ
نفع باشد و کبک حاجت شور با ماهر یا عدس
و از بقول چون اسفنج و کدو و غره و سرق داخل
این خورده انبر باریس نمایند و اگر تقویت و زیاده
غذائیت خواسته باشند گوشت بره یا بز عاله
را بپزند پس دران برنج داخل نمایند و روغن بقدر
بگرداند آنرا طبیب الطعم و بپزند تا برنج ماهر شود پس
آب زرشک و قدری سفید داخل کرده چند جوش داده
فرود آورده بخورند و کاسه داخل میکنند زرشک
بیدانه در قوی و در شکم مرغ و در مرغ پلا و در روغن
کباب و در شکم بزغاله و بره اللمک و در دم بخت نیر
به نهانی و یا با کشتن سبز از براسه چاشنی آن
افشرد انبر باریس نافع است معده و کبد حار را
داشتهای طعام آورده و باعث معده کند و صفت آن

بکشد انبر باریس بیست مثقال و در مقدار و خشتال
آب بخسانند و صافی نموده یا زرده مثقال نبات
سفید داخل کرده به برف و ج سرد کرده بپزند
نیکو و اگر خوش آب انبر باریس یا رب با شراب
آن را در آب حله افشرد ساخته بپزند یا ج
سرد کرده بپزند نیکو تر است و دیگر احتیاج بشری
ندارد و جوش انبر باریس ساده مسکن حرارت
و مقوی کبد است و صفت آن نبات سفید را بقوا
آورده آب زرشک داخل کرده بقوام آوردند بر
سنگ بپزند و بپزند مانند لوزیات و بقدر حاجت
تناول نمایند و جوارش انبر باریس یک اسهال معده
و معده نافع بود و صفت آن زرشک منقعه اسامه
حب الاس بوداده آرد کنار ناخود از بخیل از
پنجه دم کوفته بختی بارب زرشک و قدری قند
بقوام آورده بپزند شربت درم و صفت
انبر باریس نافع از براسه امراض کبد و صفت
آن زرشک منقعه شفتال تخم کاسنی تخم فرود
تخم خیارین نقش از هر یک یک و نیم مثقال و روغن
دو و نیم مثقال ریون چینی سنبل لطیف از هر
یک یک مثقال کوفته و بختی بلعاب بزر قطونا
جوب سازند شربت یک مثقال با انجبه مناسب
باشد و جوشاب انبر باریس مقوی معده
معده و کبد حار است و نافع است از براسه حمیات
عاده و سور مزاج حار کبد و صفت آن بگیرند شکر
و به دستور مقرر آنرا صافی نمایند و در یک سن آن
من آب زرشک بیدانه یا زرشک با دانه ترناز
پاک شسته افشرد داخل نموده بپزند بقوام
جلاب آید صافی نموده در ظرف شیشه یا چینی
دارند در وقت حاجت دوا قوی آنرا با یک
پیا له آب سرد حل نموده بپاشند و اگر بپزند
و یا ج سرد نمایند بهتر است و این شراب انبر بار
است فی الحقیقه و خمیه انبر باریس مقوی معده
است و اشتها طعام آورده و باعث معده کند و صفت آن

یک سن در آب کیشان روز بخیه بماند و صبح روز دیگر
 البدر صافی نموده بایک من قند سفید بقوام خمیره آرد
 و مصطکه و انیسون تخم کاسنی سنبل الطیب قاقلیه کبار
 قاقلیه صفار از هر یک دو مثقال کوفته و بخیه داخل
 کرده تیر زنده تا خمیره شود و در ظرف چینه نگاه داند
 شربت به مثقال نافع باد و دواست قرص انبر باریس
 نافع از برای اسهال اطفال و قتیقه تهج دریا و صورت
 آتیه بر سیده باشد و صنعت آن قرص زرشک بارد
 نیم مثقال ایون نیم دانگ آله خشک منقعه کیت بک
 منقش کنه افاقیا از هر یک یک طسوج کوفته بر آب
 شیرین بخورم سرشته تناول نمایند و بعد از آن گلاب
 یک مثقال بنوشند و دواست قرص انبر باریس دیگر نافع
 از برای اسهال زده بانی که بسیار باشد و موجب سحر
 زهر شیره و صنعت آن قرص زرشک کافوری بود
 مثقال شیره پنج انجبار شیره دانه هیل نار مشک بریان
 زهر یک یک مثقال شیره تخم خرده بریان شیره تخم کاسنی
 رب به شیرین از هر یک پنج مثقال با عرق کاه کل بنوشند
 رب انبر باریس نافع از برای اسهال و در مزلج حار
 بود و بعد از آن شتر مرغ و حاصل شدن علم بآنکه نماند
 در بدن غلط موجب صدمه و نیز نافع است از برای
 اصحاب خمار و صدمه خاری و صنعت آن بکیر نذر آب
 انبر باریس را و چند قطعه به شیرین در آن اندازند و در
 آب بکیر آتش ملائم بپزند تا بقوام آید شربت دواست
 رب انبر باریس دیگر معده و جگر را سودمند بود و تری
 وارد و التهاب صفرا و تشنگی بنشانند و سحر را نافع بود
 شکم به بند و صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته
 در دیگ سنگی آتش ملائم بخوشانند تا بر بلع برتقوم
 آید و این رب اقوی است در عمل خود و چون در وقت
 طبع قدری قند سفید داخل کنند میگردد و اللفظ و کبر
 فعل خود ضعیف میشود و قریب میگردد و لثرب انبر باریس
 ساده و گاهی اضافه کرده شود و در آب زرشک طایفه
 سفید و صمغ عربی بریان گل مخموم بحسب شدت جفا
 بسوزند و قهض و گاهی سه دانه که ده شود در آن

مقوی معده و کیشل عود دهند و در این صحنه و غنچه کلک
 و مصطکه و طباشیر سفید و صندل سفید مانند اینها
 و گاهی داخل میکنند در آن ادویه قلبیه نیز هنگام
 حاجت بآنها مانند قاقلیه هیل بود و قرقفل و زعفران
 و سنبل الطیب و مانند اینها و قتیقه مانع از حاصل
 این ادویه اند و حرارت مزاج نباشد و باید که ازین
 ادویه صحت را برسد داخل نمایند که بیرون نبود و طعم
 اصلی خود یعنی بخیته باشد که مره این ادویه بران
 غالب نباشد بلکه مره رب غالب باشد

فصل در بیان سفوفات انبر باریس

سفوف انبر باریس نافع از برای اسهال و درم حار کبد
 و حرارت کبد را ساکن کند و در آن نمایند و دره کشان
 صنعت آن عصاره زرشک چهار درم و در لسنه و دیگر
 یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خرده از هر یک
 پنج درم تخم کاسنی تخم کثوث طباشیر سفید از هر
 یک سه درم را زیاده تخم کرس انیسون از هر یک درم
 و در لسنه و دیگر رب السوس دو درم لک مغفول چهار
 دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکه انستین رگوز
 هر یک دو درم کافور قیصری و دودانگ داخل است
 و اگر مره بسیار باشد صمغ عربی و کثیر از هر یک درم
 داخل کنند و در او آمل و با شیره تخم خرده منقش و سنجید
 ساده دهند و در او آخر با سنجید نرورس و سفوف
 انبر باریس معده و جگر را قوت دهد و شکم به بند و حشا
 را گرم گرداند و صنعت آن ناخواه زنجبیل منقش و زرشک
 منقعه انار دانه ترش بریان کرده آرد و کثرت را
 هر یک دو درم قند سفید صیت درم کوفته بخیه نگاه
 دارند شربت یک مثقال سفوف انبر باریس نافع از
 برای اسهال کبد و صنعت آن زرشک منقول
 لک مغفول از هر یک سه درم گل سرخ منزع و الا قاع
 شش درم قوه الصمغ طباشیر سفید صندل سفید
 نشاسته صمغ عربی از هر یک ده درم ریون چینی
 یک درم و نیم تخم حاض سه درم زعفران یک درم
 کوفته بخیه شربت دو درم باد و ع آه ن تاب بند

فصل در ذکر لسنه سنجیدات انبر باریس
 سنجیدین انبر باریس سنجید که قدس سره موسوم
 به لی منقش سد با مسکن حرارت آن و حرارت معده و
 قلب نافع از برای حیات صفراوی و حمی محرقه و التهاب
 و کرب معده و معده را قوت دهد و اشتها را طعام آورد
 و طعام بگذارد و در وقوع خمار نماید و در اربول کند و این
 سنجیدین نافع است از برای صدمه عیالین و قتیقه با حار
 باشد بحسب آنکه این سنجیدین مسکن است و تقویت
 معده درین مرض واجب بحسب هضم غذا زیرا که هضم
 غذا بسبب ترطیب است و دالتی که این سنجیدین
 گذارنده غذا است و هرگاه بالینت طبع باشد نقیض
 ضرور است چلیبیت اضر اشیا است در اراضی بار
 پس انبر باریس که درین سنجیدین است موجب قهض و غل
 طبیعت است و صنعت آن زرشک منقش ربع من هر یک
 در دو درم آب و دوا قیه گلاب یک شب بخسانند
 و صبح از غیر الیدین زرشک آب صافی آنرا بگیرند
 و در دو درم شکر سفید صافی کرده داخل کرده در دیگ
 سنگی بخوشانند و قدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرد
 بر سر زنده تا کف کنند و کف آنرا بر آن زنند و کف
 آنرا بگیرند تا زانیکه دیگر کف نیابد و پس از آتش
 فردا آورده بگذارند تا در شکر فرو نشینند و با صمغ
 صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار
 تبریزی سرکه انگوری و نیم من آب منقش داخل کرده
 آتش ملائم بخوشانند تا بقوام آید پس فردا آورده
 سر در کرده نگاهدارند شربت دوا قیه و سنجیدین انبر باریس
 ایضا قدس سره موسوم به لثرب معده و جگر و مسکن
 کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حیات
 صفراوی و حمی محرقه و التهاب و کرب معده و معده
 قوت دهد و اشتها را طعام آورد و طعام را بگوارد
 و دفع خمار کند و صدمه خاری را نافع است و صنعت
 آن بکیر نذر زرشک منقش از حب نصف رطل در دو درم
 آب صافی دوا قیه گلاب بر روی دیگ کرده یک شب
 بخسانند و در دیگر از غیر الیدین آنرا صاق نمود

از پاره یک فشار داده تا تمام آب صافی آن بکشد
پس در آن دو رطل قند سفید داخل کرده در یک سنگ
بجوشانند و سفیده یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده
بر هم زنند تا کف بسیار بر آید و پس آن کف را بر آن
زنند تا کف بر سر آورد آن کف را تمام بگیرند و فرو
آورده بگذارند تا در آن تر نشین گردد و بپا ریزد و صفت
صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار کرم
انگوری که هر استار پنج مثقال باشد در آن داخل
کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش
فرو برد آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربت دو
اوقیه و گاهی اضافه کرده میشود در سبب آن آب
و آب سیب و آب انار و لباب باشد که داخل کرده شود
درین سبب ادویه مقوی معده و کبد و ادویه مقوی
قلب که در انبر بار پس ذکر شد بشرطیکه در آب
انبر بار پس گذشت سبب انبر بار پس منقول از
بعض مجربات میرزا ابیهم حکم باشد این آقا اثر
تالیف میرزا محمد باقر حکیم باقی است صفت آن آب
انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک عدد و پنجاه مثقال
سرکه کمرکنه یک عدد مثقال آب زرشک و گلاب
از هر یک دو عدد مثقال نبات سفید شش مثقال
بستور مقرب سبب انبر بار پس شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه
فصل در بیان شربت انبر بار پس است

شربت انبر بار پس تر یا نه حسب رنج سموم قالد و
خفقان و کرب و غشیان و ضعف استخوان و برآید غلظت
آن و گزیدن افنی مجرب است صنعت آن آب زرشک
آب سیب ترش آب سیب شیرین از هر یک یک رطل آب
لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورند و اگر
آب ترنج نیم رطل و مر و ارید ناسفته محلول و مثقال
اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام تر یا ق فارو
شربت انبر بار پس سبب که قدس سره موسوم به لباب
نافع از برای اسهال و صواب صلاصه صفراوی هرگاه سبب
ولیت طبع ایشان باشد صنعت آن آب زرشک

مازه یک رطل و اگر زرشک تر نباشد نیم رطل زرشک
خشک در دو رطل آب یا شرب بنجیا نخل پس روز دیگر
بجوشانند آن مقدار که ثلث بماند پس نیم رطل آب
به نیم رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت
دو اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر و شربت انبر بار پس
ایضا که قدس سره موسوم به لباب سور مزاج حار کبد
معده و قلب نافع است اشتباه طعام آورد و
اعاده شمول طعام زائده از حرارت کند و ناقیل
امراض حاره که بقیه از حرارت سازد در مزاج ایشان
باشد نهایت سودمند است صنعت آن زرشک
منقعه از پانزده مثقال آله منقعه هفت مثقال
لکشب در هفتاد و پنج مثقال آب و سبت و پنجاه
گلاب بنجیا نخل و صبح بجوشانند تا آب و گلاب
به نصف رسد صافی نموده آب ترنج بیت مثقال
آب شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب
انار ترش آب سیب ترش آب زرد در از هر یک پانزده
مثقال مر و ارید محلول در آب ترنج و دو مثقال قند
هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربت
دو اوقیه شربت انبر بار پس و دیگر نافع از برای
جميع امراض حاره و مویه و صداع و موسی و از برای
ماشتر است صنعت آن زرشک منقعه از حب نیم رطل
عنا بجر جانی بزرگ شصت دان گلشن ده درم
را در دو رطل آب و دیگر رطل گلاب بجوشانند تا بیک
رطل رسد بپالانند و بایک رطل قند سفید بقوام
آورند شربت دو اوقیه شربت انبر بار پس بزودی
منقول از خط حکیم احمد موسوی که در رساله مجربات
خود ذکر کرده از برای رفع سدا و استفاد سوای این
در قان و حیات مزه مفید است صنعت آن زرشک
منقعه یک اوقیه از زیاده انیسون تخم کرفس کرم کش
رنج از زیاده زنجبیل زرنبا در پنج کرفس عود الصلیب
پست پنج کبر از هر یک دو مثقال تخم کاسنی بیت
و دو مثقال نیم کوفته در شربت پالان آب بجوشانند تا
یک پیاله بقدر نیم من بماند صافی نموده با نیم من قند

بقوام آورند و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربت یک
اوقیه تا دو اوقیه شربت انبر بار پس دو اوقیه از
اختراع میرزا محمد باقر موسوی که در امراض اطفال خصوص
از برای حمایت و ضعف جگر رسده آن و ابتداء
استفاد سوای القینه نافع است صنعت آن اساده
شامی از زیاده انیسون بسفنج فستق تخم کشوت گل
سرخ منزع الاطع از هر یک دو مثقال ربون عینی
لک مغول عود قماری خام از هر یک یک مثقال و
پیل و امصطک از هر یک مثقال سبل الطیب مثقال
تخم خرفه مقشر مثقال قره الطیب یک مثقال
دارچینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
یک مثقال آب زرشک منقعه یک اوقیه من ترنجی
قند سفید بقدر حاجت ادویه را نیم کوفته بجوشانند و
نموده آب زرشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر
مصطک را رسوده داخل نمایند شربت یک اوقیه طبعی قلی
خمره اند که تجرید شد و طفلی که از اراد با موت خیز
باقی نموده بود تب میگردد و شکم او درم کرده سخت شد
بود و تهیج اطراف بهم رسیده ده روز بهین شربت را
نوشده خوب شد شربت انبر بار پس غلظت فرود
که از اختراع اختر محمد هاشم الخاطب بنجیم معتمد الملک
سید علونجان است نافع از برای سور مزاج حار
کبد و معده و قلب و مویه و راقوت و دهر و اشتها
طعام آورد و اعاده شمول زائده از حرارت کند
تقویت کند نماید و تقیتم سدا به آن کند و ناقیل
از امراض حاره که بقیه از حرارت سازد در مزاج
ایشان مقویست و پنجاه مثقال آب زرشک و گلاب
منقعه بیت و پنج مثقال یک شربت در آب بنجیا
و باید که وزن آب دو عدد مثقال باشد و صبح بجوشانند
تا به نصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب بنجیا
آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب
سیب شیرین آب سیب ترش آب انار و در آب
سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال سبب انبر بار
و ظرف سفالی یا دوسلو دو سه جوشانده آورده بگذارند

مانه نشین شود آب صافی آنرا گرفته چنانچه در داخل
آن نشود پس یک طبل قند سفید داخل کرده بقوام آورند
شربت و دو اوقیه شرباب انبر بار پس دو انی قلم فلفل
از که این شربت متعلق قدوة العلماء و الدما و غیره
پس سره مفتحه سداسه کبر است و نافع است از
حیات نرسد و سور القنیة و استسقاء و یرقان و یقین
آن زرشک منقی پانزده مثقال را زیاده انیسون نیم گرم
تخم کشوت نیم کاسنی پوسته سیخ را زیاده پوست سیخ
گرفس دانه بطل بود از بخیل از هر یک دو مثقال مجموع
را در دو طبل آب نجیساند پس بچوشانند و صاف و در
یک طبل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت یک
اوقیه و اگر در وقت قوام آورند مقدار شربت مثقال
ریوند چینی کوئیده در کینه کانی کرده در آن اندازند
و کینه کانی تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند
ریوند را درم کوئیده بعد از قوم آمدن داخل نمایند
خوب است بلکه احوط است و در نسخه دیگر اصل السور
پوست سیخ کبر و زرباد و عود العالیب از هر یک مثقال
داخل است و ریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر بجای
شکر سفید و صند مثقال قند سفید داخل است شربت
انبر بار پس دیگر حرارت را ساکن گرداند و دفع
قبض نماید و صغیرا آید به صنعت آن زرشک مثقال
ترش و منقی از قشر و لیف و نواری از هر یک چهل مثقال
آلو بخارا آلو سیاه یکصد عدد گل گاوزبان سرشته
شربت از هر یک ده مثقال مجموع را در دو طبل آب
یک شب نجیساند و صبح بچوشانند تا به نصف رسد بیا
در شربت خراسانی یکصد مثقال ترنجبین پاک
رده از خاشاک و تخم یک صد و پنجاه مثقال در آن
داخل کرده در دو یک سبکی چند جوش دیگر داده بقوام
شرباب آید و فرو داده صافی نموده بکارند مجموع
ده شربت است هفته یک روز یک شربت آن را با
کباب حل کرده بنوشند و شرباب انبر بار پس داده اند
اشراف مطلقه خون و مسکن حرارت یافت قاضیه و نافع
است از برای اصحاب صدرع و مومگر آنکه نبوده

سرفه که مانع استعمال ترش است و نیز این شربت
نافع است از برای اصحاب صدرع و مومگر بعد از
تفتیه نام و از برای سور مزاج حار و طب خلط از
خون هرگاه آشامیده شود با مثل شیر تخم کاهوش
کشیز خشک از هر یک سه ماشه صنعت آن بگیرند
آب زرشک تر کین و اگر زرشک تر نباشد
زرشک خشک را در کین آب و چهار اوقیه کباب
نجیساند یک شب و صبح بچوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند شربت
دو اوقیه شرباب انبر بار پس ساده دیگر از
اشراف نافع است از برای تسکین خمار و صدرع خاری
صنعت آن بگیرند زرشک بیدانه ترا گردانند نباشد
دانه دار نیز خوب است و بشارند و آب آنرا بگیرند
و یک جوش داده فرو داده بگذارند تا در آن
نشین شود آب زلال آنرا گرفته در دو یک گلو بآتش
ملایم بچوشانند تا شل آن رفته و شلست آن بماند پس
پس در آب زرشک باقیمانده نبات سفید و قدری
کباب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تر نباشد
زرشک خشک را شسته آب گرم بر روی گردیده
آن مقدار که چهار انگشت از روی او بر گردد و یک
شب بگذارند و صبح صافی نموده نصف وزن آن نبات
داخل کرده بقوام آورند و عرق انبر بار پس مقوی معده
معد و جگر است و قایم صفا و اشتها طعم آرد
صنعت آن زرشک منقی سه من ترنجبین یک شیار و
در آب گرم نجیساند و مقدار هفده مثقال قفس
کوئید داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده
برنج زرشک نباشد داخل کرده و بدستور عرق کشند
و اگر قدری خاک نخورد داخل نمایند لذیذ تر خواهد شد
فصل در بیان اقرا صلیکه اصل و عمود در
آنها انبر بار پس است
قرص انبر بار پس نافع بحیث حیات بلغمیه و عینه
ادرام کبد و ادرا م معده و صنعت آن عصاره
زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک

سه مثقال غنچه کحل سرخ منزع و الا قلع ترنجبین خالص
پاک کرده از هر یک پنج مثقال تخم کشوت رب السور
طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصاره غافث
سنبل الطیب نوته الصنع عود یک ریوند چینی از هر یک
مثقال زعفران یک گرم کوفته بخیه آب سرشته اقراص
سازند شربت یک مثقال قرص انبر بار پس منقول از
بیا من مجربات حکیم محمد باقر حسینی بقطر مغزی البیه از مقدار
نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن زکریا ذکر کرده اند
از برای حیات مرکبه و سده کبد و سور القنیة و اشتها
صنعت آن عصاره زرشک یک مصل در چینی
گلشن عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوت از هر یک
دو مثقال ریوند چینی یک مثقال کوفته بخیه آب
سرشته اقراص سازند شربت و درم با بخیل و آب
کاسنی تازه و عنب الثعلب تازه قرص انبر بار پس
منقول از مجربات مغزی البیه که منافع قرص قبل را دارد
صنعت آن زرشک تخم پانزده مثقال رب السور
گلشن مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه
مثقال مصطکی عصاره غافث نوته الصنع یک مصل
سنبل الطیب اسارون عصاره افستین قلع از هر یک
شاه تره تخم کاسنی تخم کشوت ریوند چینی طباشیر
ترنجبین منقی از هر یک دو مثقال ترنجبین کباب
حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بخیه به آن شربت
اقراص سازند شربت از یک مثقال تا دو درم قرص
قرص انبر بار پس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای
حیات عاده و در دگر صنعت آن عصاره زرشک
ده درم غنچه گلشن طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم
کاسنی قفس تخم کاهوش مقشر مغز تخم کدوی خشیرون
تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هر یک سه درم را زیاده
یک درم کوفته بخیه آب سرشته اقراص سازند و در
سایه خشک نمایند شربت از یک درم تا یک مثقال
تا دو درم با بخیل و قرص انبر بار پس البیه قدوة
المحققین شین رئیس ابوعلی سینا رحمه الله تعالی
نافع از برای ادرا م و ادواج کبد و مفتحه سد کبد

و نافع از برای حمایت مرکب و پریج که داده آن محرق
از صفر ابا شد و صنعت آن عصاره انبر بار لیس
پنج درم عصاره غافق طباشیر سفید از هر یک دو
درم و نیم زعفران یک درم کوفته بنجیه باب کاسنی
تازه سرشته اقرص سازند و در نسخه سید اسمعیل
در ذخیره که از شیخ افکار ده تخم کاسنی تخم کشوت
تخم خرزه مقشر از هر یک دو درم و نیم داخل دارد
قرص انبر بار لیس و دیگر صنعت آن عصاره زرشک
لک مغول انستین روی عصاره غافق از هر یک
یک مثقال ساینه گلشن پاک کرده از اتمام سنبلیله
الطیب اسار و نافع عربی گل رسنه کثیرا شایسته
روی رب السوس تخم کرفس بادیان نیون تخم مورد
روی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید جاب
مثقال از خرزه زعفران اقا قیا از هر یک یک مثقال
کوفته بنجیه با کلاب اقرص سازند شربت یک مثقال
با شراب دنیا یا با بنجین بزور سے تناول نمایند
قرص انبر بار لیس منقول از قبادین قانون نافع از
برای تب و سرفه و وجع کبد و سنگین عیش صنعت
آن انبر بار لیس مقشر دوازده درم مخم خیار زره مخم
تخم خیار باد رنگ مصطفی طباشیر سفید از هر یک
شک شد درم یک منقی ریوند چینی از هر یک سه درم
گلشن پاک کرده از اتمام شش درم زعفران عصاره
غافق رب السوس ترجمین فراسانه از هر یک شش درم
ترنجبین را بکلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته
بنجیه باب سرشته اقرص سازند شربت از یک
مثقال نادر درم قرص انبر بار لیس منقول از قانون
مرب از برای تفتیه سد با سه جگر و طحال که از حرارت
باشد و بجهت تها و امراض حار و معده معطل است
صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ
مخم تخم خیار مخم تخم هند دانه تخم کشوت تخم کاسنی
از هر یک یک مثقال مصطفی سنبلیله عصاره غافق
از هر یک دو مثقال فوة الضیق ریوند چینی زعفران
از هر یک مثقال قدر سه ترجمین را باب حل کرده

صافی نموده ادویه را کوفته بنجیه باب سرشته اقرص
سازند هر یک یک مثقال شربت یک قرص و اگر
مقدار ریوند را دو مثقال کنند قرص انبر بار لیس
دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل نافع از برای
آماس معده و جگر گرم و تها سه گرم صنعت آن
زرشک منقی رب السوس گلشن مخم تخم خیار بن مخم
تخم خرزه تخم کشوت از هر یک سه درم مصطفی روی
سنبلیله الطیب عصاره غافق از هر یک دو درم
ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یک درم ترجمین
شش درم ترجمین را باب کاسنی تازه حل کرده
ادویه را کوفته بنجیه باب سرشته اقرص سازند
شربت یک مثقال با بنجین سافج و قرص انبر بار لیس
بار نافع از برای سه درم حار کبد و موی لجه از فصد
صنعت آن زرشک منقود درم گلشن طباشیر
سفید از هر یک پنج درم مخم تخم خیار بن مخم تخم خرزه
مخم تخم کدو تخم خرزه مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم
درم را زایانه دو درم کوفته بنجیه اقرص سازند شربت
دو مثقال با بنجین سکر و اگر حرارت بسیار
باشد دو دانگ کا فور قیصر و سه اضافه کنند
و با شیره تخم خرزه مقشر دهند و در او آخر خلط
لک مغول ریوند چینی از هر یک دو درم داخل
سینکند قرص انبر بار لیس بار نافع از برای سه
اد جاع حار کبد و سوز مزاج حار کبد و سوز
حادث از حرارت در قان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که فر گرفته شده
باشد بدستور که فر گرفته میشود رب السوس و
اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقی هر کدام
که باشد درم گلشن آس کرده طباشیر سفید
از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مخم کدو
تخم خرزه مقشر از هر یک سه درم را زایانه یک درم
اقرص سازند شربت دو مثقال با بنجین و بسیار
باشد که داده شود باب کاسنی تازه و آب غلب

تازه قرص انبر بار لیس بار نافع از برای سوز مزاج
محرم کند و حمایت حار و چون لجه از تفتیه استعمال
کرده شود و بدین اسباب در سوز مزاج حار سافج کبد
نافع است منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن
عصاره زرشک با زرشک منقی هر کدام که باشد در
درم گلشن مزروع الاقلع طباشیر سفید از هر یک
پنج درم تخم کاسنی مخم تخم خیار بن مخم تخم خرزه
مقشر از هر یک سه درم کوفته بنجیه اقرص سازند
شربت دو مثقال با بنجین و شیره تخم کاسنی اگر
خوف شده باشد یک درم را زایانه بر اهر انبر بار
قرص انبر بار لیس بار دیگر نافع از برای اورام حار
و موی کبد و حمایت حار لجه از تفتیه معده و سوز
مزاج حار سافج کبد را سفید است و درم حار کبد
کبد لجه از فصد و سوز مزاج حار سافج کبد تفتیه
بمسلمات و فصد مستعمل است صنعت آن زرشک
منقی از حبه درم گلشن طباشیر سفید از هر یک
پنج درم مخم تخم خیار بن مخم تخم کدو تخم خرزه مقشر
تخم کاسنی از هر یک سه درم را زایانه دو درم کوفته
بنجیه باب اقرص سازند شربت دو مثقال با
و اگر درم کبد و حمایت با سر فیه باشد دو درم کثیرا
درم رب السوس زیاده کنند اگر حرارت بسیار
دو دانگ کا فور قیصر و سه زیاده کنند و با شیره تخم
مقشر بپاشانند و بجهت اوقات درین قرص لک
مغول ریوند چینی اضافه میکنند و قرص
انبر بار لیس بار دیگر نافع از برای امراض حار
حرارت کبد و حمایت صفر ادویه و موی و جگر حار
و غلب فالص صنعت آن زرشک منقی از حبه
پنج درم رب السوس یک درم و نیم مخم تخم خیار مخم
باد رنگ مخم خرزه مقشر از هر یک دو درم و نیم کوفته
بنجیه بکلاب سرشته اقرص سازند شربت بنجین
مثقال شربت دو مثقال با بنجین ساده یا آب
عنب الثعلب تازه و قرص انبر بار لیس بار نافع از
برای صلیح حار بشارت کبد سبب صلیح و موی و غلب

از کبد سوختن استعمال کرده شود از برای
اصلاح کبد بعد از تنقیه بالیق و اسهال نزوح المانع
صفت آن زرشک منقشر درم تخم کاسنی منقش تخم کدو
از هر یک پنجم منقش تخم خیار تخم خرفه منقش از
از هر یک سه درم ریوند چینی و دو درم و نیم
رازیانه انیسون تخم کشوت مصطفی از هر یک یک درم
زرشک را در گلاب یا آب رمانین بنمایانند پس با آن
تازم شود و دو بار کوفته بخیه بآن بر سر شده و در بان
شکسته بپزند و اقرص سازند شربت به شکل
مادور درم با تخمین بزور کس بار دنیا مستدل یا آب کدو
در وقت بالکف در محلول در آب کاسنی و گلاب یا با تخمین
سفرجله و شیر تخم کاسنی و عرق بید مشک مجرب است
در وقت دهن و اعراض و تقویت کبد و دماغ این
قرص را صیغه تناول کنند و آخر در آب زرشک و گلاب
عرق بید مشک و عرق کاسنی با خمره مر و اید بخورند
قرص ابریس را نافع از برای ادواج کبد از بردوت
صفت آن زرشک منقش پنجم درم کدو منقش
عصاره غافل سنبل الطیب انیسون مصطفی از هر یک
یک درم اقرص سازند هر قرص یک شقال تخم کدو
بالقوه بزور با شامند قرص ابریس را با گلاب یا
باده کبد و اشتقاق نافع است و منقش کدو یا
باده را میفروشد و صفت آن زرشک منقش پنجم درم
ریوند خطانی کدو منقش عصاره غافل سنبل الطیب
انیسون مصطفی از هر یک یک درم کوفته بخیه بآن
سازند و شربت یک شقال قرص ابریس را در آب
طعمه گیاهی شایع قانون برودت کبد و اشتقاق
نافع است و پیاسه سر و منقش و مرکب از منقش
کدو یا کدو غالب باشد و سودمند است صفت
آن زرشک منقش شقال غنچه گلشن منقش و الاقاع
گل غافل عصاره غافل انیسون مصطفی تخم کاسنی
از هر یک دو شقال سنبل الطیب اسارون افونگی
انیسون ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یک شقال کوفته
باب اقرص سازند هر قرص یک شقال شربت بید

قرص ابریس را نافع از برای اصلاح کبد که از حرارت
باشد و از برای غلظت و حرارت مزاج و زردی رنگ
و فساد مزاج از حرارت و صفت آن زرشک بیدانه
ده درم تخم کاسنی منقش منقش تخم خیار تخم خرفه منقش از
هر یک سه درم درق گلشن طباشیر سفید از هر یک
پنجم درم ریوند چینی تخم کدو کدو از هر یک یک درم
سنبل الطیب پنجم درم کوفته بخیه اقرص سازند هر
قرص یک شقال یک قرص را با تخمین بکدو
ترش یا آب انار ترش و آب انار منقش و درج بود
قرص ابریس را نافع از برای اصلاح کبد که از حرارت
صفت آن زرشک منقش کدو منقش ریوند چینی
گلشن منقش و الاقاع عصاره غافل شقوق
تخم کاسنی تخم کشوت اجزاء مساوی ترنجبین
قدری بگلاب حل کرده صاف نموده از
کوفته بخیه بآن سرشته اقرص سازند
قرص ابریس را نافع از برای اصلاح کبد که از حرارت
زمانیکه عرق او کف مساوی باشد و منقش و کبد
صفت آن زرشک منقش آن عصاره زرشک
چهار درم گلشن دو آرد درم اصل السوسیس
عصاره غافل منقش تخم خیار تخم خیار با درم
لشانه کثیر اصنع عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه منقش از هر یک دو درم کدو منقش
سنبل الطیب از هر یک یک درم کدو منقش تخم
درم تخمین صاف چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده
صاف نموده باقی ادویه را کوفته بخیه بآن
سرشته اقرص سازند قرص ابریس را نافع
که در برین صفت ترانکه معده یا کبد درم کرده باشند
استعمال است صفت آن زرشک منقش پنجم درم
گلشن منقش تخم خرفه از هر یک سه
شقال سنبل الطیب عصاره غافل از
هر یک دو درم فوکه الصنع ریوند چینی زعفران از
دو درم تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین را با آب حل

کرده صافی نموده ادویه را کوفته بخیه بآن سرشته
اقرص سازند هر قرص یک شقال شربت بید
قرص ابریس منقش از قرص ابریس کدو یا
عصاره را مفید است و کدو را تسکین دهد و جگر حار را
نافع و اشتقاق را که از گرمی باشد سود دارد و منقش
حار را نافع بود و صفت آن منقش تخم خیار منقش تخم
کدو شربین از هر یک سه درم ابریس منقش و چهار
چهار درم گلشن منقش و الاقاع تخم خرفه منقش
تخم خشتا شل سفید تخم کدو تخم کاسنی طباشیر سفید
صنع عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار درم
کوفته بخیه باب سرشته اقرص سازند و در سالیان
نماند شربت سه درم قرص ابریس منقش از برای
مجربات نواب حکم محمود باقر بن حکم غادرین
محمود حسینی نافع از برای آس جگر و معده و از برای
حیات مرکب و تقویت کبد و از برای صفت
کبد صفت آن عصاره ابریس ده درم تخم کاسنی
یوست پنج انجبار تخم خرفه منقش از هر یک سه درم
گلشن منقش و الاقاع دو شقال ریوند چینی یک درم
بنشین و عصاره غافل زانث از
هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقرص سازند
شربت یک شقال قرص ابریس نافع از برای
جمع امراض کبد و امراض حاد و بشارت ابریس
کبد بسبب صعود و تجاریت یا اخلاط از کبد بسبب صفت
ابریس منقش ده درم تخم کاسنی منقش تخم خیار با درم
منقش کدو شربین از هر یک پنجم درم ابریس
تخم کشوت مصطفی از هر یک دو درم اصل السوسیس
طباشیر سفید درق گلشن از هر یک سه درم ریوند
دو درم و نیم ابریس را در گلاب یا آب انارین
خیسانند و کدو صافی نموده ادویه را بآن سرشته
اقرص سازند شربت از یک درم کدو درم و از برای
حاجت بنشین باقی بجای منقش کدو و دو درم تخم
کدو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند و ترش
ابریس دیگر نافع از برای عتب غیر خالص به ضعف

و معده منقول از ذخیره شید استعمل جبر جانی صنعت
آن عصا در انبر باریس چهار درم کسرخ پاک کرده
دوازده درم اصل السوس عصا در غافش مغز تخم خیار
مغز تخم خیار یا در تنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طبایع
سفید زعفران تخم خرفه منقش از هر یک دو درم کسرخ
ریونند چینی سنبال الطیب از هر یک یک م کافور قیصری
چهارم ترنجبین منقش چهار درم ترنجبین راد آب حل کرده
صافی نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بآن سرشته افرا
سازند شربت یک مثقال قرص انبر باریس دیگر
نافع از بواسله غیر خالص و حرارت کبد و معده
و صنعت کبد و معده بسبب حرارت و درم جگر منقول
از ذخیره شید استعمل و صنعت آن انبر باریس شش
رب السوس کسرخ منقش الاقارع مغز تخم خیار
مغز تخم خرفه از هر یک سه مثقال مصطکی سنبال الطیب
عصا در غافش از هر یک دو درم قوه الصمغ ریونند
زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر
یک سه درم طبایع سفید یک درم و نیم ترنجبین شش
درم بطور مقرر قرص سازند شربت یک مثقال
قرص انبر باریس دیگر کبد و معده را قوت دهد و
یعین بعد از سه سالت استعمال نایب استعمله زنی
را که حرارت باشد سفید است و حیات مرکب را
نافع است و صنعت آن زرشک منقش رب السوس
کسرخ مغز تخم خرفه از هر یک سه درم طبایع سفید
دو درم و نیم مصطکی رومی سنبال الطیب عصا در غافش
ریونند چینی قوه الصمغ زعفران از هر یک دو درم تخم
کشوث تخم کاسنی از هر یک یک درم ترنجبین منقش
درم ترنجبین در گلاب حل کرده هاله نموده ادویه
را بآن بسپارند و اقراص سازند شربت یک
مثقال باکجین ساده یا آب انار شیرین و قرص
انبر باریس تالیف نجیب الدین سمرقندی نافع از بواسله
حیات حاره و اکثر امراض حاره کبد و صنعت آن
زرشک منقش درم تخم کاسنی منقش تخم خرفه منقش
مغز تخم خیارین از هر یک سه درم کسرخ طبایع سفید

از هر یک یک درم ریونند خطائی تخم کرفس کسرخ
هر یک یک درم سنبال الطیب یک درم کوفته بخیته بآب
اقراص سازند شربت یک مثقال باکجین سازند
سکجین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده
و فساد کبد خوردند آب انار شیرین یا شامندر قمر
انبر باریس تالیف میرزا محمد حسین مستعمل مغز کسرخ
حیات مرکب یا آب برگ بید و صنعت آن عصا در
زرشک کسرخ منقول انستین رومی عصا در غافش
از هر یک مثقال کسرخ سلیخه سنبال الطیب اسارون
صمغ عربی گل ارمنی نشاسته کثیرا مصطکی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون حب الاس ریونند چینی
از هر یک دو مثقال طبایع سفید چهار مثقال از خرفه
زعفران اقاقیا کوفته بخیته بگلاب سرشته افرا
سازند شربت دو درم آب برگ بید و شراب فندک
و سکجین بزوری بنوشند و طریقی گرفتن آب برگ بید
آن است که بگیرند بر گاه سه ترازا و بگویند و آب
آزادگیرند و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و
بگذارند و صبح آب زلال آن را یک اوقیه شراب
و پانزده مثقال از آب زلال آن را یک اوقیه شراب
دنیا را یک اوقیه سکجین بزوری داخل کرده
و بار دو درم اقراص مذکور بنوشند و قرص انبر باریس
ریونند سه سده بکشاید و او جاع کبد را و صلا
آزاد نافع از بواسله حیات مرکب فرمنه سفید
صنعت آن زرشک منقش گل سبک پاک کرده از
هر یک یک درم کسرخ منقول ریونند چینی عصا در غافش
سنبال الطیب انیسون مصطکی از هر یک یک درم
بخیته باب سرشته اقراص سازند در او جاع کبد
از سوزن جاع کبد باکجین بزوری بار دوازده
او جاع بار ده کبد باکجین بزوری حار باشد اینند
قرص انبر باریس قالض از اقترال ابو القیس عجم
از بواسله حرارت و اسهال دو جاع کبد و صنعت آن
زرشک منقش طبایع سفید عود قارص خام تخم خیار
بریان مصطکی رومی اسارون سبک اصلی از هر یک

گل سبک منقش کوفته بخیته بگلاب سرشته افرا
قرص انبر باریس قالض به نشسته دیگر صنعت آن
منقش ورق کسرخ طبایع سفید از هر یک یک درم کسرخ
منقول ریونند چینی زعفران صمغ عربی کثیرا نشاسته
رب السوس از هر یک یک درم کوفته بخیته اقراص سازند
شربت یک مثقال قرص انبر باریس قالض نافع
از بواسله حرارت کبد و قلیح باجمی لکنت طبع باشد
صنعت آن زرشک منقش ورق کسرخ طبایع سفید
از هر یک یک درم کسرخ منقول چهار درم تخم خرفه منقش
خشخاش و کاه و کاسنی از هر یک یک درم رب السوس
دو درم امانه نمایند و قرص انبر باریس قالض
اسهال کبیدی دعوی هرگاه خون در کوفته بخیته کافور
و سیاه رنگ باشد صنعت آن زرشک منقش گل سبک
طبایع سفید شاه بلوط تخم حاض کسرخ منقش الاقارع
سرطان شوی صمغ عربی بوداده رب السوس
اقراص سازند شربت یک مثقال تا دو مثقال
قرص انبر باریس کافور حیات عنفادی و در کافور
است و سوزن جاع کبد را سوزند و مقوی کبد
معده حار است و صنعت آن عصا در انبر باریس
غافش مغز تخم خیارین ترنجبین از هر یک چهار درم
ورق کسرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طبایع
سفید تخم خرفه منقش کسرخ منقول از هر یک دو درم
قیصری انبر درم ترنجبین راد آب حل کرده صافی
نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بآن سرشته افرا
سازند شربت یک مثقال باکجین تخم خرفه منقش
انبر باریس کافوری بهار بهار کرم و شکر را سودا
صنعت آن زرشک منقش رب السوس طبایع سفید
هر یک درم سنبال الطیب یک درم مغز تخم خیارین
درم و نیم کسرخ شش درم و نیم تخم خرفه منقش زعفران
نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصری یک درم
کوفته بخیته باب اقراص سازند و قرص انبر باریس
کافور نافع از بواسله حاره کبد و صنعت آن
زرشک منقش صمغ طبایع سفید کسرخ منقش از اقراص

از کاسی رب السوس از هر یک دو دانگ مغز تخم کدو
چهار دانگ مغز تخم خیارین یک مثقال و دو دانگ کدو
مغز تخم کدو کوفته بخیته بلعاب بزر قطونا
سرشته اقرص سازند جمله دو شربت است با بنجیر
سکه و آب کاسی نوشند + قرص انبر باریس
کاغذ رنگ نارنج از براسه مرقان با حنظل و حرارت
صفت آن زرشک منقعه طباشیر سفید گل سرخ
از هر یک سه درم تخم کاسی مقشتر تخم خیار مغز تخم
کدو تخم کاهو مقشتر تخم خرفه مقشتر صندل سفید از
هر یک یک درم کوفته بخیته اقرص سازند هر قرص
یک مثقال هر روز یک قرص را با یک قطره کافور قیصر
باب انار ترش و شیرین بنوشند + قرص انبر باریس
کافوری دیگر که قریب است به نسخه اول در ادویه
خام صفت آن زرشک منقعه چهار درم گل سرخ
منزوع الاقارص دو درم اصل السوس ده درم عصا
نشت مغز تخم خیار مغز تخم خیار با درنگ نشاسته کثیرا
صنع عربی لعل فان تخم خرفه مقشتر از هر یک سه درم
لک نخول یا وند خطائی مسطک سنبل الطیب از هر یک
یک درم طباشیر سفید دو درم کافور قیصر یک درم
ترنجبین منقعه چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده
صافی نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بان سرشته
اقرص سازند شربت دو درم + قرص انبر باریس
کافوری دیگر قریب الانافع به نسخه قبل صفت آن
انبر باریس کافور قیصر سه عصا انبر باریس تازه
عصا غافث مغز تخم خیارین ترنجبین خراسانی
از هر یک چهار مثقال نشاسته غلیظ گل سرخ منزوع
الاقارص رب السوس کثیرا صنع عربی طباشیر سفید
خرفه مقشتر لک نخول از هر یک مثقال زعفران یک
چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کافور قیصر
نیم مثقال ترنجبین را در آب حل کرده صاف نموده
اجرا کوفته بخیته بان سرشته اقرص سازند قرص
انبر باریس کافور قیصر فرموده اند که این قرص
نیزه الحکام و استادالطبا میر محمد هادی قدس سره

والله ماجد است در حیات حشره و حب و الضل ام
حاره کبد و معده + صفت آن زرشک منقعه
منقعه طباشیر سفید گل سرخ منقعه اقرص از هر یک
دو مثقال تخم کاهو مقشتر تخم خیارین مغز تخم کدو
شیرین تخم خرفه مقشتر تخم کاهو مقشتر صندل سفید
از هر یک یک مثقال کافور قیصر سه بیت قراط
کوفته بخیته بلعاب سرشته اقرص سازند و در شربت
غریب این کرده در سایه خشک نمایند شربت کبیر
قسم من انبر باریس کافور قیصر سه بیت کبیر و در
معده و جگر را که از گرسه باشد سود دارد و شکر نشانی
و خداوند نرقان علیانی را نافع بود + صفت آن
زرشک منقعه طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقارص
از هر یک هفت درم تخم کاهو مقشتر تخم کاسی
از هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو سه شیرین
از هر یک یک درم صندل سفید رب السوس از هر یک
دو درم کثیرا سه درم کافور قیصر یک درم کوفته
بخیته بلعاب بزر قطونا سرشته اقرص سازند شربت
دو درم با بنجین و در قرابادین مثقالی این قرص
نمکوره با قرص زرشک کافور قیصر و در نسخه دیگر
این قرص تخم خیار و تخم کدو سه شیرین و صندل اصل
نیست + اقرص انبر باریس کافور قیصر حنظل
و حرارت کبد و معده را نافع است و نشسته بنشانند
التهاب را ساکن گردانند + صفت آن زرشک منقعه
مغز تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سه شیرین
مغز تخم کدو و انبر یک سه مثقال طباشیر سفید
در قیصر صندل سفید از هر یک یک مثقال و نیم
ریوند چینی یک مثقال لک نخول دو مثقال تخم
کرفس کافور قیصر سه از هر یک نیم مثقال زعفران
یک دانگ کوفته بخیته آب کشوت سرشته اقرص
سازند و در شربت غریب این کرده در سایه خشک نمایند
شربت یک مثقال + قرص انبر باریس کافور قیصر دیگر که
همان منافع دارد + صفت آن زرشک منقعه دو درم
و نیم تخم خرفه منشر رب السوس صنع عربی کثیرا سنبل الطیب

نشاسته از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور
قصور و زعفران از هر یک یک درم کوفته بخیته اقرص
از هر یک سه مثقال + قرص انبر باریس کافور
یک صفت آن زرشک منقعه هفت مثقال مغز
تخم خیارین مغز تخم کدو سه شیرین از هر یک مثقال
مغز تخم کدو و انبر یک سه درم خرفه از هر یک دو مثقال
طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقارص ریوند چینی یک
قرص لک نخول از هر یک یک مثقال و نیم کافور قیصر
از هر یک از هر یک دو درم کوفته بخیته کبیر که دران تخم
چیشانده صافی نموده باشد سرشته اقرص سازند
شربت یک مثقال + قرص انبر باریس کافور قیصر
از براسه تهاس که با شکر و گری و التهاب و ضعف
امعاء و جگر باشد منقول از ذخیره خوارزم شاهی
صفت آن عصا زرشک چهار درم گل سرخ
دوازده درم اصل السوس دو درم عصا غافث
مغز تخم خیار با درنگ نشاسته کثیرا صنع عربی
طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشتر از هر یک دو درم
لک نخول یک درم صوب الیسنه سنبل الطیب از هر یک
یک درم کافور قیصر سه نیم درم ترنجبین چهار درم
بخیته آب اقرص سازند شربت یک مثقال
و شیراز محمد باقر و ذیل این نسخه نسخه قلم فرموده
که مضمون مام میرزا امیرالدین محمد این نسخه را از ذخیره
خوارزم شاهی نقل نموده و بسیار از صاحبان
اسمال کبیر را با این قرص علاج فرموده اند
قرص انبر باریس کبیر منقول از قرابادین مستان
نافع از براسه حمایت صفا و به درم کبیر + صفت آن
عصا زرشک و اگر نباشد زرشک منقعه چهار درم
مغز تخم خیارین صندل سفید از هر یک دو
درم لک نخول چهار درم ریوند خطائی از هر یک
یک درم در قیصر دو از ده درم زعفران یک درم
سنبل الطیب اصل السوس عصا غافث ترنجبین
از هر یک چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی
نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بان سرشته اقرص

برقصری بوزن یک درم و بیاضامند با انجبه صلیحت
باشند از اشرب و بعضی زیاده نموده اند بر اجزای
این قرص عصاره افستین دو درم اسارون تخم کزبر
رازیانه از هر یک یک درم قوه الصنیع ریوند خطائی
زعفران از هر یک درم تخم کاسنی تخم کشوت
از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم تربت کین شد درم
ترنجبین در گلاب حل کرده صاف نموده بآن ادویه را
کوفته بخیته آن سرشته اقراص سازند شربت
یک قرص + قرص انبر بارلس کبیر به نسخه محمود
بن الیاس شیراز که در حادای صغیر ذکر کرده نافع
از برای حیات یمنه عقیقه و از برای حرارت کبد
و درم کبد و معده شقای گفته که این قرص استقرار
بهر نافع است و صنعت آن عصاره انبر بارلس تخم
خیار مغز تخم خربزه و در نسخه دیگر کاسه مغز
خربزه تخم کزبر و تخم کاسنی از هر یک سه درم کلسر
منزوع الاقارع ترنجبین منقش از هر یک سه درم تخم کشوت
رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطفی عصاره
غانت از هر یک دو درم قوه الصنیع لک مغول ریوند
خطائی از هر یک دو درم زعفران یک درم ترنجبین را
در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته
بخیته آن سرشته اقراص سازند شربت یک درم تا
یک مثقال و در نسخه دیگر از یک مثقال تا دو درم تا
صاحب اختیارات بر لیس گفته که این مولف گوید
که بعضی درین قرص سه درم افستین رو می افزوده اند
و صاحب مناج الادویه این جز گفته که قوت این
قرص تا شاه قوی است و بعد از آن ضعیف میگردد
قرص انبر بارلس کبیر منقول از کمال الصناعت و منهاج
ابن جزله و قرابادین قلاسی این قرص تپهای کینه
و تپهای یمنی دو درم کبد و معده را نافع است و صنعت
آن عصاره انبر بارلس تازه مغز تخم کدو سه
شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بن از هر یک سه
مثقال تخم کلسر منزع الاقارع ترنجبین هر یک سه
از هر یک شش مثقال رب السوس تخم کشوت طباشیر

تخم کاسنی مصطفی رو منقش الطیب عصاره غانت
از هر یک دو مثقال قوه الصنیع لک مغول ریوند
خطائی از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال تخم کزبر
در آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بخیته آن
سرشته اقراص سازند و در پشت غزال در سایه
خشک نمایند شربت یک مثقال + قرص انبر بارلس
و دیگر نافع از برای حیات یمنه عقیقه و از برای
بارده مرکبه کبد و معده و چون استفاده ویرقان کبد
و ادوام بارده و مرکبه کبد و معده و امثال این
امراض صنعت آن عصاره زرشک لک مغول
افستین و می عصاره غانت از هر یک یک مثقال
سلیخ سنبل الطیب اسارون تخم کلسر منزع الاقارع
صنع عربی گل ارمنه نشاسته مصطفی رب السوس
تخم کزبر رازیانه ایسون تخم کشوت حب الابر
ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چوب
مثقال از هر یک زعفران اقاقیا از هر یک مثقال
کوفته بخیته بکباب سرشته اقراص سازند شربت
یک مثقال با شراب دنیار با سکنجبین بزور سه
قرص انبر بارلس صغیر به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره
ذکر کرده و گفته که این قرص نافع است از برای
بیاریهای جگر گرم و تپهای گرم را سود دارد و صنعت
آن انبر بارلس ده درم تخم کاسنی تخم خربزه مغز تخم
خیار با درنگ از هر یک سه درم گل سبزه
منزوع الاقارع خبدرم ریوند چینی یک درم سنبل الطیب
نیدرم کوفته بخیته با جاب بر قطن و سرشته
اقراص سازند و در پشت غزال پهن کرده در سایه
خشک نمایند شربت یک مثقال تا دو درم با سکنجبین
و قوتش تا شش ماه باقی است که در نسخه محمود بن الیاس
که در حادای صغیر ذکر کرده وزن انبر بارلس با سکنجبین
درم و وزن سنبل الطیب یک درم است و گفته که
ازین قرص یک مثقال است و صنعت آن بخیته
منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر حسینی
بخدا مغز آلبه زرشک از حب پنج مثقال تخم کاسنی

تخم خربزه مغز تخم خیار بن از هر یک سه مثقال
کلسر منزع الاقارع پنج مثقال ریوند چینی سنبل
الطیب از هر یک یک مثقال کوفته بخیته با جاب بر قطن
اقراص سازند - قرص انبر بارلس صغیر فوری منقول از
قرابادین نارتانی استاذ الاطباء ابو البرکات او حادای
نافع از برای حیات عقیقه و ادوام کبد و معده و صنعت
آن انبر بارلس منقش از حب رب السوس ورق کلسر
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک سه درم مصطفی عصاره
غانت سنبل الطیب قوه الصنیع لک مغول
عصاره افستین اسارون نقاح از هر یک شش مثقال
تخم کاسنی تخم کشوت ریوند خطائی زعفران طباشیر
از هر یک چهار درم کوفته بخیته با سکنجبین دران
حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند
رشت غزال پهن کرده خشک نمایند شربت دو درم
قرص انبر بارلس لک دار منقول از خط میرزا محمد
رحیم حکیم حیات مستقیم که نیت طبع داشته باشد
تپهای مرکبه مزمنه و یرقان نافع است و صنعت
عصاره زرشک با زرشک مغز هر کدام باشد یک
مغول از هر یک سه مثقال افستین و می عصاره
غانت از هر یک یک مثقال سلیخ طباشیر سفید کلسر
اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان گل ارمنه
بوداده کشر بوداده نشاسته بوداده از هر یک دو
مثقال مصطفی زعفران تر مس شامی شیرین کرده باقی
از هر یک یک مثقال رب السوس و خربزه رازیانه
حب الاس ریوند چینی از هر یک دو مثقال بخت
اقراص سازند هر قرص یک مثقال یک قرص را
با سکنجبین بزور سه یا شراب دنیار بنوشند و اگر
سرفه داشته باشد با شراب حب الاس بنوشند
مغز انبر بارلس کوفته خفان حادای نافع بود
و قلب و بدن را قوت دهد و محدود المزاج را ملتی
بود و صنعت آن زرشک ده درم و ادویه
که با سکنجبین زعفران کافور قیصر از هر یک یک درم
خربزه کلسر طباشیر سفید گل کدو زبان بهن سفید

شیرین شک مقشر صندل سفید از هر یک یک درم
 کرم خیارین مغز تخم کدو سه ششیرین از هر یک چهار درم
 کرم خرد مقشر بخار درم نبات سفید یک صد درم
 سیب شیرین بجا درم عرق بید مشک یک گلاب از هر یک
 بیت و بخار درم بختور مجنون سازند نفوع انبار
 نافع از برای غلیان خون و امراض و کوفت
 غناب خراسانی است بیرون آورده یک گلاب
 تازه بیدانه یک گلاب تخم کشمش کنی تخم کاسنی
 ریون چینی سه درم و نیم کوفته در ظرف چینی کرده
 آب گرم آن مقدار که آید و بر آب بوشند بر روی کرده
 بر آستان سه روز در آفتاب بگذارد و در زمستان
 چهار روز و در بهار و در تابستان از آن را بنوشند و گلاب
 در آن نوع ده درم شراب غناب و اصل کرم
 آسانیده میشود صفت آن شراب غنابی که با آب
 آسانیده میشود و غناب خراسانی یک گلاب شیرین
 چهار درم حدس مقشر یک صد درم بخت کاسنی یک
 درم کرم خرد مقشر سه روز بخیرا تا آیس بوشانند
 بوشانیدی قوی و دهانی نموده از آن بخورند از
 نبات سفید انجبار تخم آنرا شش نشین و خام
 تخمین دال ممل گویند و تخم آنرا عرق انجبار
 مشق از جود آن مایه نبات و شکر است و شکر
 شیره برگ رطبه با خشک رغبته مثل خبار و شاکها
 آن قوی تر از شاکهاست رطبه مائل بر سرخ و خارا
 قدر راسته و اکثر بر علق می پیچد و گلاب و
 کرم خرد و کرم خرد و کرم خرد و کرم خرد و کرم خرد
 غناب و انطالی گفته اند که بعد از رختن کل غناب
 کو یک از و بهر میرسد و در آن تخمها سه ریزه باشد
 و شش خشنه و پوست بخت آن سرخ و متعین است
 تخم تازه آن است و شیره سه بار یک آن که
 انجبار گویند آن سرد و خشک است و در درجه دوم
 جالبیوس گرم خشک و البته و قاطع خون جمیع اعضا
 است خصوص از ریه و لویا سیر و جالبیوس اسهال مزمن
 و زلاشته از ریه است و ممکن بود متفکوا اعضا و انطالی

تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اعضا
 و لول الدم و معده تازه و مزمن و درخ سبوم
 و الفتح افواه عروق مقده و سل تازه و مزمن
 ربول را نافع و ضاد آن و آسانیدن جبهت بحر دال
 کبدی و شکستگی اعضا و کوفت غناب و شکر و مشک
 آن در و شربت جبهت رد مایه و گوشت و قطع
 نزف الدم زخمها نهایت نافع و قدر شربت
 یک مثقال و از عصاره آن یک درم و از کرم خرد
 و سطر سیر و درین و مصلحت زنجبیل و بدش شل آن
 زرشک است در ربع آن گل ارمنه و عصاره آن
 در اکثر افعال اقوی از پوست و تخم آن است
 صفت آن آنست که بگزیند پوست بخت آنرا و
 بکوبند و آب آنرا گرفته در طبق سفالی کنند و در
 آفتاب بگذارد و در هر روز سه چهار مرتبه بریم زنده
 و زرشق بگذارد که اشتم آنرا فاسد نگردد و در
 بحر سه رسد که قرص تو آنرا در قرص نموده و در آفتاب
 خشک کنند و نگارند در وقت خشک کردن
 محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توتم
 باشد و حب انجبار جبهت نفث الدم و نزف الدم
 از هر عضو که باشد نافع است و صفت آن پوست
 بخت انجبار دو درم کرم با مرجان قرمز دم الاخوین
 طین مخوم مر و درید با سفید از هر یک یک درم
 کوفته بخت با آب برگ با رنگ سرشته حب با آن
 هر سه بقدر خود سه شربت تا صفت حب با آن
 مناسب دانند حب انجبار دیگر اقوی از اول
 صفت آن پوست بخت انجبار سه درم لید محرق
 مغول کرم با سه مرجان قرمز یا سفید
 دم الاخوین طین ارمنه طین مخوم طباشیر سفید
 نشاسته از هر یک یک درم مر و درید با سفید سائیده
 دو درم کوفته بخت با آب برگ با رنگ سرشته
 حب بند شربت یک درم با آن مناسب دانند
 سفوف انجبار صفت آن انجبار حب الاس
 شاه بلوط خربوب سفلی ششاش پوست بیرون پت

از هر یک یک مثقال بلوط و آنکه مویر از هر یک مثقال
 عود هند سه شست مثقال کوفته بخت سفوف سائیده
 سفوف انجبار از برای امصاب نفث الدم صفت
 آن پوست بخت انجبار دم الاخوین مر و درید با سفید
 کرم با سه شختی غری السبک عود الصلیب رب السور
 انیون سرطان محرق نشاسته بریان شادنج عذرا
 مغول گل ارمنه صمغ عربی کثیر مغز با دوام شیرین
 هر یک یک مثقال انیون زعفران از هر یک یک مثقال
 کافور قیصر سه نیم مثقال کوفته بخت مجموع را چهار درم
 صفت نموده هر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر
 بز که نارمشک داخل کرده باشند بنوشند و شام
 دو درم را با آب برگ نارمشک ده درم باشند
 فصل در بیان شرابها که انجباری
 شراب انجبار به شکر حکیم سدید کا زرقی که
 در شرح ذکر کرده جنس خون میکنند از هر موصوع که با
 و جنس اسهال خون و نزف خون و آمدن خون
 رحم و مقده میکنند و مقوی معده و کبد کرم او
 است از برای تفرق اتصال واقع در ریه و صفت
 آن پوست بخت انجبار شانی صفت مثقال قرطاج
 پنج مثقال صندل سرخ صندل سفید گلاب بود
 یک چهار مثقال با سه ادویه نیم کوفته یک شب در
 آب بخشانند و صبح بنوشانند و بیالانید و در طل
 نبات سفید و احکامه بقوام آورند شربت ده درم
 ماده مثقال با آب سرد و آب برگ با رنگ سرشته
 تخم خرد مقشر و شیره کشمش خشک و حال در وقت
 مرض در ریه اگر و در زن نبات کیر طل است حکم منال
 و حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را از برای
 نفث الدم با آب با رنگ یک ادویه و کرم با دو درم
 الاخوین و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال کافور قیصر
 یک دانگ بخورند و گاهی یک قیراط انیون نیز بخورند
 ایک طسوج زعفران و صفت این شراب بخت
 حکم حسن خان و حکیم صالح خان خال آن مغفور
 است که پوست بخت انجبار نفث مثقال صندل سرخ سائیده

صندل سفید سوده از هر یک پنج مثقال اقا قیادو
مثقال اجزائیم کوفته در آب بپوشانند و صافی نموده
سفید شده مثقال و افکاره بقوام آورند و صفت
این شراب بپنج حکم میون که در قرابا درین تحفه المومنین
ذکر کرده پوست بچ آبجبار هفت مثقال خروب شانی
پنج مثقال صندل سفید سوده صندل سفید سوده حب
الاس از هر یک دو مثقال مجموع را یکشنبه و در آب
جدا و آن نجیاسات در درود دیگر بپوشانند و بیالایند
یک طاس شکر سفید صافی بقوام آورند پس فرود آورده و
کرده و شیشه نجیاسات در آبجبار و دیگر نافع از هر یک
در خرب و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد
صفت آن پوست بچ آبجبار پانزده درم صندل سرخ سوده
طراش خروب از هر یک شش درم صندل سرخ سوده
و اقا قیاد از هر یک سه درم اجزائیم کوفته در دو طاس
یک شب نجیاسات و صندل بپوشانند چون ثلث آب
بماند صافی نموده و در ثلث رطله قند سفید داخل کرده
بقوام آورند پس فرود آورده سوده و شیشه نجیاسات
در آبجبار یک اده شراب آبجبار دیگر پوست بچ آبجبار
سی درم و قند سی طراش شیرین از هر یک یک مثقال
نیم کوفته یک شبانه و در آب صافی نجیاسات در
بیالایند و یک شب قند سفید بقوام آورند و طبع نجیاسات
صفت نفث الدم نافع و صفت آن بکر یک مثقال
پوست بچ از آن بپوشند و بپوشانند و با قدر که قند
سینه بپوشانند و در ظرف نفث الدم از هر عضو که باشد
قطع نمایند و قرص از آبجبار منقول از خط نواب
محمد باقر حسین از باض جویات معزیه الیه نفث الدم
در سج و قروح اسهال کثرت طمط و آمدن خون از
لواسیر نافع است و صفت آن پوست بچ آبجبار
شش درم چهار درم کسکس منزوع الاطعمه قند عرب کثیرا
که باست شکر از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنه سب
طباخیر سفید رب السوس کلان فارسی از هر یک دو
اقاقیا یک درم و نیم کوفته بچته رب مورد و شیشه
سالاد و در سایه برقیبت غزال پهن کرده تا خشک

شراب یک مثقال ، اوق آبجبار حبث نفث الدم
المدد و دل و لواسیر خوانی نافع و صفت آن پوست
بچ آبجبار چهار درم کربا حشمتی مرجان قرمز سبزه
سفول طین مخموم طین اعتنالی طین ارمنه دم الاخیر
کثیرا نشاسته مرورید با سفینه از هر یک دو درم مغز
کرم کدو سه شیرین مغز تخم خیارین مغز همدانه از هر
یک درم طباشیر سفید صندل عربی از هر یک یک درم آب
کوفته بچته بارب خروب و رب حب الاس و عصارة
اعبار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لوق سازند
الرب خروب و رب حب الاس و عصارة آبجبار
با شراب آن تمام یا هر کدام که باشد و اگر یک باشد
باقند که با آب برگ با رنگ بقوام آورده با آب
و با آن نجیاسات و آنده لوق قند باشد و صفت آبجبار
سکسبه مغلی مبارک صاحب تفتار الاستقام نوشته
الطراش از من است حبث اسهال و موی و حریر قیام
صفاوی نافع و صفت آن پوست بچ آبجبار
ناله یک مثقال پنج خط یا پوست پوست شش
از هر یک پنج درم کوفته هلال مغاصرت از هر
یک درم صفت رب و درم صندل و در حب الاس از هر یک
یک درم زرشک تخم سماق شسته از هر یک سه درم
صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم دران شیر
کشیده طباشیر سفید یک درم سوده بران پاشیده
شراب در و در شراب سفرجل خام و دواقیه بالان
داخل کرده تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هر یک
نیم درم صفت نموده بالاس آن بپاشانند و آبجبار
معرب انگدان فارسی است و بپاشانند بران کولر
و ساق انگدان را به تری بالدرغان نامند و کولر
اسم فارسی انگدان طیب است و محدث است
پنج انگدان است و چون مطلق مذکور شود مراد از آن
تخم آن است و نباتش محو و سبزه و بلند تر از آن
میشود و برش شبیه برگ کلم دازان کوچک تر و گلشن
مثل غنیمت سفید و درش بعد از رسیدن سفید و در
شبیه بر سرهم و بسیار خوشبو و صفتش را طیب

نامند و قسسه از آن قرش سیاه و بسیار بر کولر
نامند صندل سوخته بر سرخ و ساقش صندل از قرش
سفید و صفتش بسیار بد و آنرا طمط منق و طمط
خراسانی و لغاری انگوزه و عوام آشست کنده و سبزه
پنیک نامند و بپیش را شتر قارا و گیاه آنرا کاه نامند
و در بلاد فارس گوشتان را گیاه آن می خوانند
نهایت فربه میشوند و لیکن گوشت آنرا بد بو شود
و حلیقت طیب بچته از منق است و آنرا از آن
درم گرم و خشک و سیاه منق و رسوم و قوی طمط
انجندان را گرم و خشک و دوم گفته اند و آن را
و در میان در معده و قشر معده و محفص رلوات
لطیف طام و مخیر را که دکان و در بول منق
و سخن کرده در دود و محک باد و مقوی معده و طمط
بلغم و بخل ریاح و حبث طمط و بچته شش
لقویت با صندل و درخ صندل و غلظه و غلظه
ادویه کشیه نافع و مقاوم محمود و نافع است از برای
مفاصل عادت از ردت و سده سپرز و جذب و
نجا هر سه یک درم بران کولر بران حبث سیوی
سبز و آن است که انگدان را خلل نموده سبزه آنرا
استعمال نمایند و بچته آنکه بچته حبث تب بلور
و تها و بچته و در کبه نهایت نافع است و حبث در
در سینه و عرق الشا و مفاصل و استسقا و بر قان
خواق بلغمی محبوب و با شراب در اخراج حبث سیوی
ضادش با موم روغن حبث خنایر و جراحات و عرق
النسا و امثال آن و در روغن زیتون حبث سیوی
و طایر مطبوخ آن با سرکه و پوست انار حبث سیوی
در در برگ آن حبث آنکه کثرت و بوسیدن بر آن
و گفته شده که انگدان از توایل ستمبله و رافله است
خارج و استر حاد لقه است و مضر است بشا
تخم غریزه و مضر است با معاد و مضر است صغری
و قدر شربش تا دو مثقال و بیش حدوث بوزن آن
حلیقت روده آنک گویند بوزنش زود و آن است
و مفرح و درین صفتش شربت انار و بچته و بچته

قوی تر از سایر اجزای آن است و طلا و آن محل
درام و طلح زیاد شدن خناب و طلح زخمها است
و در شش نیم مثقال و گوشت سفسف است و
و در شش مصلحتش عسل است + شیخ داود انطاک
گفته که گوشت چون زن بعد از حیض بلافاصله برود
بدرم انجدان بخورند تا یک هفته هرگز بپوشانند و
نموده که سیاه آن باشد یا سفید - امراض الراس
و در سرد طبع گفته که گاهی نماد کرده میشود انجدان
سود با حلیه کوفته و آرد که سسته بر سر و سر را حاش
و انطاط بارده مجتبه در درم + رعوت و حوت
و در دنیان + روغن گفته که خوردن انجدان
میکرد اندک و در دنیان را زائل میکرد و در حفظ
ی افزاید و در آنکه موجب نشود انجدان امثال
از در چینه و زنجبیل و اشتراک و مانند آنها از ادویه
بایست با وجود آنکه غلظت اغذیه اندک تولید میگردد
از آنها نفوذ اندک و جارس که موجب الفاظ میگردد
و گرم میگردد و اندک است کرده را کرده را بخت آنکه
میباشد در آنرا طوبت فضلیه غریبه که سبب تولید نفوذ
و در است و این در زنجبیل و انجدان و اشتراک
وجود است و اما در چینه سبب لطافت خود
عوض و نفوذ میکند در اقسامه و در وقت میگرداند و در
در عروق است از رطوبات و موجب نفوذ میگردد

فصل در ذکر جوارشات انجدانی

جوارش انجدان نافع از برای برودت معده
ورده و بخت جساد کبد و برودت آن و بخت
استفاده صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلیه
منقن است و در تخم جرجیر تخم کند نا از هر یک
درم زنجبیل پوست هلیله آله گفته هلیله سیاه از هر یک
بدرم ناخواه تخم کرفس انیسون خمر لوز میره کرمانی
بر در چینه از هر یک بخدرم قرنه الطیب و درم
قرنفل بدرم فانیه میض سحره بیت درم کونیه
سفید بر شش و در ظرف چینی نگاه دارند شربت دوم
آب بطبوخ انیسون و بادیان و سبب الطیب که بعد

طبع صافی نموده مصطک روی سوده بران پاشیده با
تناول نمایند و این جوارش گرم است در آفرود
دوم و خشک است و در اول درجه سوم و جوارش
انجدان منقول از کامل الصنایه نافع از برای سفسف
لطن و معده و در آفرود برودت معده و کرده و باضم
طعام است + صنعت آن کاشم که انجدان روغن
است سیره درم قنفل تخم کرفس از هر یک و دانه
درم فطر اسالیون صنایع خشک بر سیسیالیوس از
هر یک سه درم ادویه را کوفته بخیته بصل سفید مصف
بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه
دارند شربت دوم بوقت حاجت بکار برند +
جوارش انجدان به نسخه این جزله مثل نسخه صاحب
کامل الصنایه است الا آنکه تفسیر کرده شده کاشم
با انجدان طیب که مانند بران معرفت بگوید بر است
و درن از هر یک از فطر اسالیون و لغت راع
خشک و بر سیسیالیوس بیت مثقال است
جوارش انجدان که سید اسمعیل در ذخیره در باید از
معده ذکر کرده قوی لوز را بکشد و دانه و جشای
حامض بر طرف کند + صنعت آن قنفل سیاه قنفل
از هر یک بخدرم ایر ساز زنجبیل از هر یک شش
درم مصطک را از یانه از هر یک و درم انجدان پزود
درم ناخواه تخم کرفس از هر یک و درم کونیه
بخیته باصل سفید خوشبوی مصف بسر شند
شربت دوم درم تاسه درم جوارش انجدان نافع از برای
نفع لطن و معده و در آفرود ریح غلیظه + صنعت آن
قنفل تخم کرفس از هر یک و دانه درم انجدان سود
چهار درم فطر اسالیون هشت درم کاشم سیره
درم کوفته بخیته بصل کف گرفته بسر شند و در ظرف
چینی پاکشی کرده در وقت حاجت استعمال نمایند
مزاجش گرم و خشک است و در اول درجه ثالث
جوارش انجدان نفع دیگر + صنعت آن قنفل تخم
کرفس از هر یک و دانه درم انجدان سیاه فطر اسالیون
امیران فوینج حاشا سیسیالیوس و از هر یک شش درم

انجدان سفید سیره درم بکوبند و با انگبین بسر شند
درم انجدان حبت خناب و در اجابت و عرق اندا
نقرص و ادویه مفاسل و تحلیل از برای در یاج حبت
عسل لول نفی در یاج کرده و دانه و در انگبین
و تقویت باضم و در دفع ضرر ادویه سمیه و اغذیه غلیظه
و اخلاط لزبه و سده سپرز نافع + صنعت آن بکوبند
انجدان هر قدر که خواهند و جو کوب نموده بهشت
و در آن آب باران یکشنبه روز پنجشنبه پس بخورند
تا بر یج رسد یا لیده صاف نموده بار و عن کبیر یا ریت
با تش ملائم بخورند تا آب رفته و عن بماند پس
در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند حاجت بخورند
سکنجبین انجدانی نافع از برای حلیه و امر اطوار
و امراض بارده و ادویه + صنعت آن بکوبند و در
که آنرا محروث نمایند و نیم کوفته یک شب در سرکه انگور
و آب خالص از هر یک و دانه مثقال بخیسانند و در روز
دیگر بخورند تا به نصف رسد صافی نموده با
شباب انگور که یکصد و بیت مثقال بقوام آورند
و هر ده مثقال آنرا با آب شاهتره تازه یا با شیر تخم کرفس
بزیهند و اگر حرارت غالب باشد با آب کاسنی تازه و
امثال آن بزیهند این نسخه از حکیم میر محمد مؤمن است
که اگر کجاست مطبوخ محروث در سرکه داخل محروث
محال در سرکه انگور و نود مثقال و بجای و دوشاب
انگوری عسل طرکاکه آنرا که انگبین نامند گفته است
نخل ساق انجدان و اصل و انجدان که آنرا محروث
گویند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قطع اخلاط
غلیظه و نافع از برای برودت و رطوبت معده و
ریح و سقوط اشتها و سوء هضم اغذیه و لیکن محرق اخلاط
و مورت تشنگی و التهاب است مصلحت کافور و دیگر
برش نخل ششدر فار است + صنعت آن بکوبند و با
یا زنج انجدان هر کدام خواسته باشند و سافش از زنج
بیرند و بخیش را یک هفته در آب نمک بگذارند پس در
آب خالص بخورند که شور که نمک از آن دور شود
پس آنرا ببردن آورده در پارچه کرپاس اندازند

تا آب آن بر دوس آنرا بر دوس بار چهره کرباسی پس
 کنند که بواسطه طوبت آن کنند پس سرکه انگور
 آنقدر که از دوس آن برگردد بر دوس آن کنند و
 اگر خواسته باشد چاشنی دار باشد قند یا نبات در آن
 داخل کنند و بگوارند که سرکه در جوهر آن جذب
 شود پس بکار برند سرکه ساق و اصل انجدان محلول نافع
 است از برای صلابت طحال و معجون انجدان
 انواع کرمها که باو شکم را بکشد و صفت آن انجدان
 پنج انجدان از هر یک شش درم پنج از رسته درم
 کوفته بخته باسته وزن اودیه غسل بشیرن معجون انجدان
 دیگر آتومی اذان و استسقا طحال را مفید است
 صفت آن انجدان و پنج آن دیوست پنج کبرسان
 الحصار قلع از هر یک هفت درم پنج از رسته ماهی
 زهرج قنبل از هر یک سه درم سلیخه مطبوخه زنجبیل
 از هر یک یک درم بزرگ کابلی پارس یا سره از هر یک
 چهار درم علی الرسم باسته وزن اودیه غسل معجون
 شربت از یک درم تاسه درم + انجن با صطلاح اهل
 دوائی را نامند که در چشم کش بر اسی تقویت در دشواری
 و دفع امراض دیگر مانند کحال و ششیا فانت و غیره
 انجن که چون در چشم صاحب حمی غشیه که بپندد سنایات
 نامند کشند با فاقه آید از ترکتیب اطباء میهند است
 صفت آن ترکط یعنی بلبله بلبله آمله نفوزه یعنی
 حلیت منقح در ترکتی که سنگ شرف زرد اگر
 تخم سرش جمله را بسیار نرم مانند سرکه و غبار صلابه نمود
 با بول بز یا گاومیش سرشته خوب یا شایف
 ساخته خشک نمایند و عند الحاجة با آب سائیده
 در چشم کشند + انزروت معرب از انزروت است و
 بفارسه اصفهان بخنده و اگر دهک و بشیرازی کرد
 و عبرنی محل فارسی و محل کرمانی و بپندد لانی نامند
 آن صمغ دخت خار داسه است بلندی و دوزخ
 شبیه برگ مورد و برگ درخت کند و بخت آن طوط
 فارس و ترکستان است و صمغ و سفید مائل زرد
 میباشد و بهترین آن قسم اخضر است که در مالیدی مثل

کندر صغار و زردشکن و طمش تلخ با اندک شیرینی
 باشد گرم است در آخر دوم و خشک است در اول
 دوم و محفوف و تلخ و بهترین اسهلات بلغم غلیظ
 و بالحرص منهل صفرا و خلل ریاضه غلیظه و مفتحه قشره
 و معقظ جنین و گرم معده و امعاست و جهت
 مفصل و در حج درک و عرق النساء بالخاصیه نافع
 و جاذب بلغم غلیظ از عروق بدن است خصوصاً از
 و لیل و سیکنه و امثال آن و در نسیم منزول
 بپایست موثر چون بخورم آن را با ستر قیاب
 حجر البقر که عوام آنرا از زرا گویند دوده درم نایل
 مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بنیاز نماید
 و از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ بیشتر نباشد
 باعث تسکین عیب گردد و بعد از آن گویند که زردان
 انزروت را در آب میهند و آن نصف روز خیسند
 بجهت تسکین تاده درم آنرا می آشفند و گویند
 بخورم سائیده آن بسبب تسکین مسام و چسبیدن
 آن باشتا کشنده است خصوصاً با طلق محلول
 و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلحت صمغ عربی و زعفران
 بادام است و سرگاه مفرد استعمال نمایند باید که در
 بادام آن ده چندان باشد و قدر شربتش مفید و
 از نیم مثقال تا دو مثقال و مرگبا با ستر مسهل است
 یک مثقال است و بدش بوزنش صبر است و استعمال
 آن در خارج جهت التهام و زاید کردن گوشت و
 خوردن گوشت زاید و پاک کردن حرک زخمها و
 سیلان خون در زرع آثار جدید و با نظر در جهت
 درم شبیه بخاریر که در خلق هم میرسد و با غسل سرشته
 و بقیه آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت
 پاک کردن چرک گوش بسیار موثر است و استعمال
 آن خصوصاً بعد از آنکه در شیر الیغ یا شیر دختران برود
 با شستن جهت رمد و چسبیدن پاک چشم و
 دفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مراد
 و مرجان سوخته و نبات بالسویه زرد سازند جهت
 ازاله بیاض عین مولف تذکره مجرب شمرده است

تشنه استامیدن انزوت بار و عن حب الحار و سیکام
 تشنج را + امر اهل دن چون پیاز سه را خالی کرده
 جوف آنرا از انزوت سفید بر کرده بر آتش بنهند
 بجوش آید پس از آن در گوش بچکانند در گوش
 سالن میگردد اند + دستور نشویه انزوت بکبرند و
 انزوت سفید را با شیر الیغ یا شیر دختر خمر کرده
 بر شاخه های خوب گز چکانند و در غرور معتدل بپا
 و زرد تا خشک شود و اندک بریان شود و اگر بار
 دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته بر جوب گز
 چکانند نشویه نمایند با معتدل قریب تر میگردد و
 انزوت تنقیه بلغم از تمام بدن میکند خصوصاً از
 صدر و سینه و کفیه و غلیظ النفس را نافع است و صفت
 آن انزوت سفید و درم در پنج درم عاقره
 نیندریم غار لیتون شش سفید تر بد سفید در برابر یک
 سه درم اصل السوس تخم خنظل ایا راج نفیر از هر یک
 دو درم کوفته بخته آب حلب سازند قدر استعمال زان
 از دو درم تا چهار درم + ددار الانزروت منصف
 نافع جهت اوجاع مفصل و عرق النساء و نفیر
 صفت آن انزوت سرخ سورجان مکر سفید از
 هر یک سه درم کوفته بخته بر دهن یکصد عدد گردگان
 چرب نموده با مار الثبت یا شامند بدرستی عیب
 النفع است در اسهال از غیر غلب و غف
فصل در بیان ذر و ران که اصل و عمود
در است انزروت است
 ذر و ران از روت نافع از برای رص و دره و زهر
 و حرت چشم و صفت آن بگریه انزروت سفید جدید
 در بان شیر دختران انزروت در سایه گذارند تا
 خشک شود پس آنرا سوده بگیرند از آن ده درم
 نشاسته دو درم و با آن بسایند و در سایه گذارند
 تا خشک شود و بگذارند و در رنجه دیگر چینی است که بپزند
 در آن وزن دو دریم افیون نیم دریم کافور و ذر
 انزروت و دیگر که زیاد قطع رص میکند و اصل است
 رمد را سرگاه نموده باشد حد بسیار و صفت آن انزروت

بشیر دهنده درم زبهر یک درم نبات سفید
 سوده در ساندن ۴ ذر در انزروت است که به ذر
 صفر نافع از برای سکه چشم دورم و در وصال
 است استعمال در او اخر رطوبت میبرد بقیه سکه
 که در چشم باشد و آب که از چشم آید خشک می گردد
 رطوبت پاک میسازد چشم را و پاک می گرداند و در
 صنعت آن انزروت سفید مد بشیر دهنده درم
 صبر قوطی زعفران حنظل که از هر یک دو درم
 یک درم کوفته بجز بختی استعمال نمایند و بختی
 در انزروت مر به بشیر دهنده درم نبات
 سکه حنظل که از هر یک دو درم و درم
 زعفران یک درم زبهر یک درم کوفته بجز بختی
 استعمال نمایند و در انزروت و دیگر نافع از برای
 در چشم که ترش کند از آن مره + صنعت آن
 انزروت مر به نشاسته از هر یک سده درم سفید
 نافع شسته دو درم کوفته بختی مخلوط نبات
 سوده استعمال نمایند نافع باد + در انزروت
 دیگر نافع از برای سبب اجفان و تپیدن و غلظت در
 اجفان + صنعت آن انزروت مر به بشیر دهنده درم
 درم زده تخم مرغ خشک کرده در آفتاب دو درم
 سکه صافی بمیزان چینه از هر یک نیم درم زعفران
 نبات مایه از هر یک دو درم مجموع را کوفته بجز
 بختی بر پاک چشم در و نمایند + در انزروت
 دیگر نافع حنظل و بیاض صین + صنعت آن انزروت
 مر به چهار مثقال تو تیا که کرمانی مغول و مثقال
 دو مثقال مایه ان صینی دو درم زبهر یک حنظل
 صبر قوطی در فلفل پوست بلبله زرد از هر یک
 یک درم صغیر عربی یک مثقال کوفته بختی در و نمایند
 در انزروت دیگر در دنج و اجزای در و نافع
 باشد + صنعت آن انزروت بشیر دهنده درم
 نشاسته صغیر عربی نبات سفید مساوی کوفته بختی
 استعمال نمایند + در انزروت دیگر که نافع بیاثر
 است + صنعت آن انزروت سفید مد زبهر یک

شکر سرخ از هر یک جزو سه بوره ارمنی ربع جزو
 کوفته نرم بختی در چشم استعمال نمایند + در انزروت
 معروف به در و رطوبت + صنعت آن بکیر اندر و
 سفید و محقق نموده بشیر دهنده درم داخل کرده در سایه
 بگذارد تا خشک شود پس آنرا نرم سوده بکیر اندر و
 ده درم و از نشاسته دو درم و با هم محقق نموده بجا ببرد
 در و انزروت معروف به در و رطوبت +
 صنعت آن انزروت سفید مد بر سکه مثقال صبر قوطی
 زعفران حنظل که از هر یک دو مثقال نرم صلیب
 نموده در و نمایند + در و انزروت جالینوس
 حالبس دم جارسه از جراحت هر عضو که باشد + صنعت
 آن انزروت دو مثقال گلزار فارسی نیم الاخون
 از هر یک نیم مثقال کوفته بختی اجزا بر جراحت باشد
 و بالاسه آن زفاده به بندند + در و رطوبت بختی
 دیگر صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره
 مایه پنجه درم صبر زرد تخم گل از هر یک نیم درم انیون
 چهار دانگ درم کوفته بختی بقفا خوابیده در و
 نمایند در و رطوبت بختی حاوای صغیر از برای
 اوجاع عین از رطوبات + صنعت آن انزروت
 سفید مر به بشیر دهنده درم عصاره مایه دو درم صبر
 زرد زبور زعفران انیون از هر یک یک درم
 کوفته بختی استعمال نمایند + در و رطوبت منقول از
 منتخب که همین نفع دارد + صنعت آن انزروت
 مر به هفت درم مایه چهار درم مره درم نیم درم انیون
 صبر قوطی زعفران از هر یک یک درم کوفته بختی
 در و سازند در و رطوبت صغیر در دنج و ابتدا
 در و اوجاع عین را نافع باشد + صنعت آن
 انزروت مر به ده درم صبر قوطی مایه از
 یک دو درم کوفته نرم بختی استعمال نمایند
 در و رطوبت نافع آن مثل منافع در و رطوبت
 است و در قطع سیلان رطوبات و تجلب فضول
 و منع لواز نافع است و در حقیق را نهایت
 سود دهد + صنعت آن انزروت پرورده یک جزو

صبر زرد زعفران زرد از هر یک دو درم و انیون
 دانگ یک جزو عصاره مایه یک جزو کوفته بختی در و
 نمایند + در و رطوبت صغیر کیر از جیالینوس گوید که این در و
 بیوفانی اقرا ما طباقان خوانند در دهاه چشم را سوز
 دارد و در مکه را زائل کند + صنعت آن انزروت
 سفید ده درم نبات مایه پنجه درم صبر قوطی
 زعفران از هر یک نیم درم انیون دو دانگ همراه
 کوفته بختی بختی وقت خواب به نشت خوابیده در
 چشم کشند + در و رطوبت نافع است از جهت کمنه
 المده و در چشم را که سبب آن رطوبت باشد
 صنعت آن انزروت مر به پنجه درم نبات
 دو درم صبر زعفران تخم گل از هر یک نیم درم انیون
 چهار دانگ کوفته بختی استعمال نمایند + در و رطوبت
 انزروت از جهت در چشم اطفال نافع باشد + صنعت
 آن انزروت مر به پنجه درم صبر زرد از هر یک ده درم مایه
 دم الاخون از هر یک دو درم کوفته بختی استعمال نمایند
 در و انزروت قرصه را پاک سازد + صنعت آن
 نشاسته سده درم انزروت مر به سفید راج رطوبت
 یک دو درم کوفته بختی زرد سازند + در و رطوبت
 گوشت برویان و خون فتن از جراحت باز دارد
 و رعات را نافع باشد + صنعت آن انزروت مر به
 دم الاخون مر به کندر مساوی کوفته بختی استعمال نمایند
 در و دیگر که همین خاصیت دارد + صنعت آن انزروت
 دم الاخون کن رگلزار گل ارمنی از هر یک نیم درم
 متعشیر کیر کوفته بختی زرد سازند + در و رطوبت
 فاسد شده را پنجه دو درم جراحات را بندد و بختی کند
 در وقت شدن در و اول سر جراحت بکشاید و تری
 بر چید و گوشت برویان + صنعت آن انزروت
 چهار درم دم الاخون دو درم گل مخوم مردان سنگ
 مر کندر از هر یک یک درم نیم گل ارمنی نبات
 مایه از هر یک یک درم بوره ارمنی صبر قوطی
 زرد از هر یک از هر یک دو درم کوفته بختی استعمال
 نمایند + در و رطوبت پاک بختی دیگر که از نسخه اول

صنعت آن انزروت سفید مبرم و اسید نامافیه
مرجان قرمزے محرق نبات سفید اجزاء اقتصادی کوئی
نرم بجنیتہ ذرور سازند + ذرور یکہ خون رفتن از
جراحت باز دارد و گوشت برویاند + صنعت آن
انزروت دم الاخوین کند رشاره عاچ انیسون کا
ہند اجزاء برابر صلائیہ نموده در محال زخم میاخشند +
ذرور دیگر کہ گوشت قاسہ بخورد گوشت نو برویاند
و جراحت را مندرل سازد + صنعت آن انزروت
مرکب دم الاخوین مر داسک مغسول کند از ہر یک
یک جزو گل ارمنی شیاف ماٹیا صبر زرد زراوند زرد
ہر یک نیم جزو کوفتہ و نرم بجنیتہ صلائیہ نموده ذرور سازند
ذرور دیگر کہ ہمین نفع دارد + صنعت آن صبر
زرد انزروت دم الاخوین زنجار را سخ اشق اجزاء
متساوے نرم صلائیہ نموده ذرور سازند + ذرور دیگر
آمدن چرک در یکم از زخم بر طرف کند + صنعت آن
صبر زرد انزروت کلناہر متساوے نرم کوفتہ بجنیتہ
استعمال نمایند + ذرور یکہ آمدن چرک در یکم از
گوش بر طرف کند + صنعت آن صبر زرد انزروت
دم الاخوین زنجار خشت الحدید از ہر یک جزوے
نرم کوفتہ بجنیتہ بسر کہ حل کنند و فیکہ بصل آلودہ
کرده درین ذرور بپالانید و در گوش گذارند ذرور
دیگر کہ جراحت بینی گوش را با صلاح آورد
صنعت آن انزروت دم الاخوین زبد البحر بورہ
ارمنی مرکب صافی شیاف ماٹیا از ہر یک جزو
کوفتہ بجنیتہ بفتید کہ بصل آلودہ یا شند یا شیدہ
در گوش بگذارند + ذرور دیگر در خشک ریشہ زخم ناماف
نافع بود و زود بکند + صنعت آن دم الاخوین سم
گوسفند سوخته زل سوخته انزروت حب الرمان
از ہر یک جزوے کوفتہ بجنیتہ زخم را بدان بپکنند
سمتہ انزروت مسمن بدن است + صنعت آن بکیند
انزروت سفید بخردم و مخلوط کنند بآبی حجر البقرہ
قیراط مغز نارچیل تفشردہ درم و ہمسہ را نرم کوبیدہ
چهار حصہ نمایند + و چهار روز بعد از حمام و

بعد از خوردن چند عدد زرد تخم مرغ نیمه سبزه
نوشند با غش تسهیل گردد +
فصل در میان شیانفات انزروتی
شیاف ملکا انزروتی نافع از بواسه کهنه
تحت قرینه مستعمل بعد از تقیه بدن و در مرغ و چغندر
لواب حله در چشم و کشیدن شیانف ابیض انزروتی
و شیانف ابیض نمک در صنعت آن انزروت سفید
اشق از هر یک پنجم کند زده درم زعفران دویم
کوفته بختی بلواب حله سرشته در چشم کشند + شیانف
انزروت سسی بشیانف دیزج ماده شکر زنده را
بتحلیل برود در سلاق و جرب فرمن و سبیل سفید
صنعت آن انزروت سفید در برسته درم صمغ
عرب سفید آب لعی کشه الاقیامه محرق مغول مرکه
صافی صبر قوطی نگار زرنج سرخ قلیقار سوخته
مستعمل سوخته فلفل سیاه فلفل سفید و زلفلفل شادوم
عدس مغول نشاسته زرد چوبه تو بال غاس خنجر
شکر الشعرا از هر یک دو درم دم الاخون اقا قیا از
هر یک یک درم و نیم تو تیا حفص کسبتن الطیب از
سوخته از هر یک یک درم عدد کل اجزا بیت دجرات
همه را سائیده پس یک درم بارز در آب آب سیاه
و ترش اترج حل کرده ادویه را بان سرشته شیانف
کوچک کوچک سازند و عند الحاجة با سفیده تخم
مرغ سائیده در چشم کشند + شیانف انزروت معد
بشیاف ابیض کافور سیه افیون صنعت آن انزروت
سفید سوده بشیر خرمیگر کرده بجوب گز
چسپانیده بالمش ملائم بریان کرده یک مقدار
شیاف ماثیاز عفران از هر یک چهار دانگ کینا
و دودانگ کافور قیصر سیه افیون از هر یک یک دانگ
بیخته آب غلب الثعلب سرشته شیانف سازند و
وقت حاجت بسفیده تخم مرغ سوده در چشم بچکانند
یا در چشم کشند + شیانف بر رویو که روغ داده رند
و در دساکن کند و در بروز معدل چشم با خنجر
از فصد و ملین طبیعت بچشم کشند + صنعت آن

انکباب این سرایون نافع از برای دوار حادث
از ریاض قلند: صنعت آن بابونه اکلیل الملک
برنجاسف صفقر فارسی مرزخوش بجز از سنی برگ فار
مجموعه در آب بچوشانند و سر بخار آن بداند انکباب
طبی نافع از برای دوار حادث از اغلاط بارده
هرگاه درین سقوطات و عطوسات بلند راستی
حقن و آشامیدن ایاریات بعمل آمده و علیل
نشده باشد: صنعت آن بابونه اکلیل الملک
از برای قیوم از هر یک کف صدف قوطری مرئی از هر یک
انکه سبوس کند هم نام طعام از هر یک یک کف
بسیار منفر کردن گان در دعد و جوار بواسه عدد و
را نیکو فتنه به در آفتابیه با آب کرده سر آن بسته و
بچوشانند تا مصلحت شود پس سر بخار آن بداند از این
خو که قیوم به سر آفتابیه بگذرانند و بخار آنرا از اول و آخر
بگیرند و باور طشتی بر زنند و در آب سر گرفته بخار آنرا
بگیرند و چند دفع این فعل را کر کنند پس باز آن
آنرا گرم کرده بر سر طول نمایند: انکباب السخیانه
از برای سرد: صنعت آن بابونه اکلیل الملک
از برای سداب همه در آفتابیه بچوشانند یا خالص
مصلحت شوند پس بخار آن بداند و آب آنرا بر سر زنند
انکباب نبات بن قره نافع از برای سرد و سودا
صنعت آن صفقر فارسی مرزخوش برگ فارسی
پدستور مقرر در آب بچوشانند و سر بخار آن بداند
آب آنرا بر سر طول نمایند و این عمل را کر نمایند انکباب
یوخبان سرایون نافع از برای دوار حادث از ضعف
دماغ صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزخوش تمام
سداب با آب در آفتابیه بچوشانند و سر بخار آن بداند
و آب آنرا گرم بر سر طول نمایند: انکباب محمل نافع
از برای دوار و سرد بلغمی: صنعت آن بابونه اکلیل
الملک صفقر فارسی تمام مرزخوش غلب السحاب
در آفتابیه بچوشانند و سر بخار آن بداند و آب آنرا
بگیرند بر سر طول نمایند: انکباب نافع از برای دوار
سرد بلغمی: صنعت آن بابونه اکلیل الملک صفقر فارسی

فضل در بیان شیخ انکیاب

در روزی چند مرتبه استعمال نمایند صنعت آن
انگباب بنفشه و دیگر سم قندی در کتاب در باب اول از
خمس مفری الیه برگ که در جاده شیرین برگ کا هو تر
تخم کا هو تخم خشتاش پوست خشتاش گل بنفشه گل بنفشه
با آب سرد شامه غم اطراف طاف در آب بخورند
و سرخار آن بداند و آب آنرا بر سر طول نمایند
انگباب تاغ از برای صداع بلد حادث از سردی
و سوزنستان یا غسل آب سرد یا مصادقه باوج
صفت آن انجوان یا بونه اکلیل الملک مرزنجوش
حما الشیخ تراشیده چوب عینی تراشیده چوب صندریه
الغار جوشانیده اند که روغن اجرد اخل کرده
سرخار آن بداند + انگباب تاغ از برای جلد
حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از بنفشه
نام ماده و قند بوده باشد آن صداع سر مفرط
صفت آن بنفشه جو متفشه جراه که در گل مرزنجوش
خرد و تخم خطمی سفید شاه سقم پوست خشتاش قریب
بیخ نقاح تخم کا هو تر ای نازک بیک گل سرخ اجرد است
همه را بچاشند تا مایه شوند و در طبقه ریخته بریزند آن
قد روغن بنفشه و شیرینی که در شیر سرد و بر سر خالند
بدانند و دانه بر سر نیزه با بخار آن برآید شود و بر
دماغ برسد پس آنرا آنهم گرم بر سر طول نمایند و بقلند
را بر سر ضا کنند + انگباب تاغ از برای سردی
و رکام بارد و ملطف مواد + صفت آن یا بونه
اکلیل الملک مرزنجوش و قاق خشک تمام شش آنرا
برنجاست انشین و می صغفر فارسی را با آب و
نفع خشک بود و خشک تخم شبت کبریت رود و
طاف بر سر بنفشه سر با بینی را به بخار آن
بدانند و خشک جاده مستعمل در جمیع امراض بارده
دماغی بسبب اسهال سرد و تحلیل مواد + صفت
آن یا بونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش سبوس
گرم قیوم گل خطمی اسطوخودوس شبت بودند
شیخ ارمنی که است که چوب عینی تراشیده چوب
صندریه مجموع را در آفتاب بر سر بنفشه خوب چاشند

و سرخار آن بداند و آبش را بر سر طول نمایند
انگباب خشتاش بارده رطبه سرد و مرطوب
است و نافع است از برای صداع حار یا بس و
قرابین و سایر امراض حاده و دماغی و امراض
یاسه و دماغی و خوابی را مفید است + صفت آن
برگ که در جاده کبودی رطبه جراه بخار برگ کا هو
تخم کا هو تر خشتاش گل بنفشه گل بنفشه
شاه سقم گل بنفشه گل بنفشه اطراف طاف در آب
یخته سرخار آن بداند و آب آنرا بر سر طول
نمایند و قشش را بر سر ضا کنند + انگباب تاغ
از برای صداع حادث از خلط غلیظه بارده قیوم
و سودا ویر + صفت آن یا بونه مرزنجوش در آب
یخته سرخار آن بداند و قشش را بر سر ضا نمایند
انگباب و دیگر نافع از برای رکام و نزله یا بونه
آن گل یا بونه اکلیل الملک مرزنجوش پوست خشتاش
چاشانیده بخار آن بداند + اینمون نفاسی
بادیان روی و زرد روی و بوی زرد از برای
الروی الشابی و حب مله و کون حلو و دیگر
زمنی تا مایه نمایی است بلند از ذره و ساقش
برنج و یا یک و آب گش بار یک و خشک و گلش کامل
بسیدی و تخم شبت طاف طیف طول و از برای
که بکند و بر ماکل سفیدی و سردی گرم و خشک است
در آرد و در مری و در حوض و بشر و عروق و تحلیل
بعد و سایر اعضا و موی و قابض طبع و خواص
برشته کرده آن و مقوی کرده و دفع سده و بکند
و جالی مجاری نفس و در سینه و سرفه و ضیق نفس
و اعیا و استسقا و حصات و تب بلغم و سرفه
و قطع سیلان رحم و از آنکه فضول نافع و باقی
تریا قه و از توایل مستعمل در اندام اصحاب فالج و
استرخار و لقوه است بخورش اخراج خیر میسر و
سئون آن جبهه ملا دندان خصوصاً حق آن و دفع
بلو و مان و اکتال آن جبهه سیل کینه مجرب و شانه
و خاییدن آنحت حفظان و ملاطفت آن

و در سر جبهه تحلیل و ارام و کشتن شل و طبع آن باغ
جبهه دفع زردی رخسار زن نایب نافع و دفع
امعا و مصلحت از برای و مصلح سرد و مصلح
سکینین و قدر شربش از دود و درم تا چند روز
تخم شبت در ربع آن را زیاده و در تقویت با آب
مثل آن بجهه است + دستور نشویه اینمون جبهه
سئون و غیره است که آنرا غسل شسته و
لته بسته را بگل گرفته در تونر محلول بیک شبت
بگذرانند پس آردند و بکار برند + صلیغ انیسون
نافع است از برای سردی و در سر شقیقه و بخور آن نافع
در سردی است و چون بخور کرده شود در سردی
میباشد نافع از برای صداع بارد و نزلات و بخور
کردن و حوطه نمون از آن نافع است از برای
بارد رکام و نزلات بخور انیسون نافع است از برای
نزلات بارد و چون انیسون را آب سرد که اگر
تر کرده خشک نموده بوداده و یا بر جبهه کمان ملی
بسته و امیویند نافع است از برای رکام و نزلات
بارده لیثه غش و چون بکند انیسون خرد و در
مصلح بکند و کوفه در ده درم بکشد و شسته
بخورند و چند روز باین مراست نمایند بعد از شسته
نافع است برای لیثه غش محبت آنکه بمیدل نافع و نافع
و مقوی است پس بکند نمیکند یا بکند بسبب لیثه غش
بسیار چون دود و درم انیسون را در آب بخورند و
صافی نموده و در جلیخ عسلی در آن بکاری
صافی نموده بیاشامد نافع است از برای سببات
از برای حاجی و سبات حادث از آشناییدن نافع
مخمره مانند انیسون و نیزه و آنست که کیک این شالی
بیاشاید باید که بوده باشد غذای او و بخور آب و شبت
خروس جوان متول با بار باره با طلیت و منجرب
الطلم بر اسم حیل گفته که نافع است از برای سببات
بعد از تقیه نام تقویت معده بمداومت نشامیدن
انیسون و مصلح بگل قند سگری + و در
سردی چون انیسون را در آتش بریزند که و کند

اول که بسمه غره و فخره و آنکه مشهوره و برای هر چه
است و در نرگس و بنارسی فاز نماند و مرغابی
خیز گویند و بنی که نماند و به سر پسته از در
نماند و گویند اسم جنس مرغابی است و لیکن نزد اهل
مرکز گویند آن است که فاز نماند و گفته اند که جمیع
اصناف آن مادر و مرغ و نا آخر دوم تر غلطه غذا
و در بعضی است و گویند که چون بهضم شود سمن بدن و
حک با آن است چون با مضامحه همراه نیندازند
و صلیح آن بکار و آب انار است و گفته اند که آنرا
اندریه یا نفع است از برای برودت کبد و ادویع
حادثه مر آنکه از برودت باشد و مشوی بطون آن
با آب از برهارد چون فلفل و ادویه و زیره و فلفل
اشهاده و فلفل آن لذیذ است و بطبی الامتضا است
و لیکن چون بهضم شود مله میگرد و امان غذایی بسیار
و کبد آن از کبد است و غذا است آن از جمیع
کبد با بنیز است و نیست که شستن آن از بطن شوار
و خلیج آن صالح است و در بعضی غذا و گوشت آن
شدید الحار و الرطوب و کثیر الفضول بطبی البصر و
است و بزودی از خوردن گوشت آن حادث میگردد
بها و نیست که گوشت آنرا غذا است بیشتر از گوشت
ماکیان و از برای بستر اندوختن و گوشتش ملائم است
و پیه آن مملو و رام بارده است و قلا مغز آن
جست و در معده آن نموده است و پیه آن چه طبابت
معه و شقاق آن و شقاق جلد و نقش آن و
در دارالتعجب و دارالاحیه و جیت رفیع ادیت
این که در گوشتش رفته باشد و با آب و با قلا جیت

وخواص آن تابع بقول و امثال آن است :-

باب الفتح والاسماء

این مایه بی آنکه با هیچ رابته ای بلیله و بهندی هر مایه
نیز است بندی خوشه دار و انداز است و این خوشه
شده همه شکر یکدخت است که ابتدا بدای طوطی شود
تا از نهای کمال غنای و کمال نفیج هر مرتبه را نامی گذارند
نیز شکر و خشک آنرا که مثل بریده است بلیله بریزند و
آنرا اندک بزرگتر را که بقدر جو است بلیله خوی دا
ران بزرگتر که سیاه بقدر نمور سیاه است موثرک
و بلیله نرنگی و بلیله بندی اسود نامند و اینها همه
بسته اند و از آن بزرگتر همس بنر مایه بزرگی را
بلیله یعنی و آنرا رسیده نرود از نمود و اینها صغرو
کمال رسیده نرود و مائل سپرخی الملق کابلی و در اکثر
اما از بلاد دیگر که دهند و در کهن هم می رسد مثل سرخ
و رنگاله و بنارس که گرات و غیره از همه بهتر و لی بسته
بالیله بزرگ است که کوچک و بزرگتر است که کابلی
مانند حبت آنکه اکثر از آن سمت بلاد دیگر می رسد و
چنین از همه بهتر و موثر بر آن است مانند حبتی که
غیر از این نوع آن در اول سرد و در وقت حش
نفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است
سسل بصغر و بلیله رقیق است و بحسب سرت
در وقت و صغف او مقوی معده و دماغ
نفع دهد و مطبوح و منقوع آن بهتر از هم است
نفع بسیار باعث صفت قوی آنست و حرم آن
در قریح است بسبب منع نمودن خلط رقیق و با
در خلط اندک و در حیات قبل از اربع عشرت نبوده
و گفته اند که بلیله یا را هرگاه با مسهلاتی که عمل آنها
ملین و لزج است چون بنفشه و خیار شیرین
مندیان باید کرد ترکیب کرد که قوت یک مصایم و منفعت
بطل قوت دیگری نشود و مانع تاثیر آن نگردد و نیز
نماید که نرود است که استعمال کرده قوت بلیله است
و گفته مسهل بسیار نرم نماید که باطل شود و خل آنرا
بلیله صغریه نرود است و لیکن آن بالیده رنگ

دو دردم خشک متوی حواس و ذهن و خیزه خفای
صدراع و انشان و خدام و حیات مرکبه و در و سر
استحقاق و ریاح بواسیر و منع خود بخار بدماغ و
تصفیه رنگ رخسار و القای ناز و سودا که آثار خرقه
صفرا باشد نافع و بعضی درجات مطلق منع کرده اند
و این قول درست نیست مگر آنکه ماده بسیار غلیظ باشد
که بیش از بلخ و رقیق جان نیست و بدستور و خفای
منع نموده اند و در شرح اسباب و قواعد کلیه علاج
سرم صنداقی مذکور است که باید در حقیقه باید اصل
کرده شود و این پندیده است و علت منع عصیان
است و این صورتی ندارد و حقیقه را از ترور افسیه
سرم که باعث انفهام و القای مواد غلیظ در کما
کرده خصوصاً که باد و یبلت و مفتوحه و جاذبه اعضا
آن باشد و عصاره خشک باید قوی القاعل فروری
باید از روجه و منع ترخسف در طباط و جدیت نظر
خصوصاً بر نگاه در خیزه رفته بسوزانند و بدستور
عسایره آن هم ناز دارد و دستور و آنکه آن
چته تقویت نشد و خون رفتن ازین دندان در و این
گوشت آن مفید و مضر سفلی و مصلحت غناب و پستان
و مصلحت قبض لازم و عصیان روغن بادام و قند
و ترخسین و قدر شربت از جوش تاجردم و در مطبوخ
و شقوق از خفته دم ناده و دم و ببلش و در غلظت
بوست انار و گویند اعضای ل اوست و اما لبل
سندی که سود نیز نماند و بفارسی بلبل سیاه و سفید
از یکی هر دو آن بقه بمو نیز سیاه و صلب بد است
چنانچه ذکر یافت گفته اند و در دم خشک و در وسط
اول سرد و سهل سودا و منقح خون و روح از غلط
سوداوی و جته بواسیر و تقویت احشا و در کینه
در طبوت معده و خدام و بوداده آن چته اسهال
مفید و نگاه داشتن او در دهان باعث سیاهی
سوسر و تقویت آن و تقویت نشد بجای
موثر و گویند مضر است و مصلحت غسل و قدر
شربت از جوش ناز و شقال و در مطبوخ تا

هفت تنقال و برلش بلیله کابی و در بعضی نصف
 وزنش غرض حسن آن نموده است و اما بلیله
 کابی بهترین آن بالیده برین کرم ریخته است که یک زرد
 مایل سپیدی است بعضی آنرا در بر و دست معتدل
 اول خشک و بعضی آنرا بلیله سیاه را گرم باعتدال
 میدهند مهمل بغم و سودا و صفای نخل و باطل و
 در بول و بهترین اقسام و در افعال قوی تر از بلیله
 زرد و سیاه و در مجموع و خواص که در بلیله زرد مذکور
 شده و گویند چون یکسال هر روز یک عدد آنرا تناول
 نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص
 به بلیله بندی پرورده کابی و بعضی مخصوص بلیله زرد
 کابی دانسته اند و با نهایت جته رفع ضرر آبها و
 سیاه خوردن آب نافع و در آن بلیله در بول است
 زور و محرق آن جته قطع خون بواسیر و زخم
 اعضا و تقویت دندان و لثه خوب و قوی است
 از برمش تا سه تنقال و در مطبوخ تا هشت تنقال
 و برلش سیاه است و برای آن که زیاده از یکسال
 نگذشته باشد مقوی معده و باغ و مفتوح سدۀ بطن
 و مقوی بزر و حواس است و اما بلیله عینی گفته اند
 صفت کابی است زرد مایل سپیدی و سیاهی و که یک
 درشت دانه و که گوشت و مایل به تیره و ضعیف الفطر
 سجد یک یا دو عدد با بلیله آنرا استعمال نمایند
 المصفاة بالرائس گفته شده که بلیله کابی مضرت بسرد
 مضائق عمل است مبالغه الیاس و اما صفت بلیله کابی
 نافع است جمیع حواس و دفع حرارت سرد و یک کننده
 حال و باغ و عقل است و صافی میکند دهن بر آن
 مر برای آن و گفته شده که هر روز یک عدد است
 کرده آنرا در دهان نگاه دارد و دهان بخشد و آب
 دهان قوت آنرا بگیرد و آب دهان را فرو برد و دهان
 باین فعل کند نیکو میگرداند حال و باغ را و دفع
 بیشتر که میان جمیع اقسام از بلیله است تقویت
 حواس و زیاده کردن فوسن است و حفظ و لیکن
 نسبت با بلیله و دیگر بلیله عینی و برین افعال

بلکه در جمیع افعال متعین است و ابله اصغر متعین
 و مانع از صداع آشناییدن ابله کالی نافع است
 از برای صداع لنتیان ابله کالی نافع است
 جمیع حواس را خصوص از برای حفظ اند و در
 تسکین پوست بلیله زرد نافع است از برای دور
 و سرد آشناییدن آن و اسهال بان و هرگاه
 سفوف کرده شود پوست بلیله کالی را در خون آن
 کوفته هر روز یکمقال آنرا با شکر سفوف سازند نافع
 است از برای دور اسهال و سودی گفته که استغفر
 بلیله کالی نافع است از دور و سرد بلیله کالی نافع
 ابله کالی نیکو میگرداند حال و مانع از نافع است
 برای بلیله و سوسا و بنابر قول صغیر که آن صغیر
 است تربیت آن با شکر با عسل و زعفران است
 و جمیع منافات ابله کالی پاک میگرداند خون را از
 و صفائی میگرداند از واح و نافع اند از برای بلیله
 و سوسا سوداوی لیکن سودا وندی درین فعال نیست
 اتوی است به سودی گفته که چون فراخته شود از بلیله
 سیاه بندی بخورم و از جراحی مغفول یکدم و اسهال
 منوی الطالکی ریح و رمی و حب ساخته با مال صغیر
 و در بزرگ نافع است از برای بلیله ترک هندی گفته
 که بلیله کالی بخورم بصل مصفی نافع است از برای
 نسیان آشناییدن آن و بلیله سیاه بندی می افزاید
 در قوت حفظ و نافع است از برای نسیان و مقوی است
 است الصاع آشناییدن ابله کالی با عسل نافع است
 از برای صرع شیخ الیمیس گفته که اسهال فرمودن سودا
 بلیله تناسلی و با او و دیگر مثل سفاج و منقوی و ج
 از برای واسطه و درین جراحه و در افتقار نافع است
 از برای هرام سودا و قوی گفته که نافع است از برای
 صرع صغیر و پوست بلیله در منقوع در آینه نرس
 محصور با شکر آشناییدن آن صغیر آنکه میباید مسهل
 صغیر الی لقوه ابن بطالان گفته که چون صاحب لقوه
 هر روز بعد از ابله کالی را استه برون کرده و در
 گیوه و پودا تمام شود و آب آن فرود نافع است

محمدرین ذکر یا گفته که سواد را آن است که بگذارد و
 لقوه در دهان و در جانب ماکل کعبه و بلیله کالی
 بولس گفته که چون اسهال بلیله کالی کوبیده را
 بصل و زرد بلیله و بخورد از آن صاحب لقوه
 هر روز یکمقال بگذرد نافع است از برای
 به عسل گفته که از مصنوعات بخورم از برای صغیر
 یا ویدن بلیله سیاه بند نیست و واجب است که
 داشتن آن در دهان در وقت علیل در طب است
 منقول است از محمدرین نشان از برای بن موسی الرضا
 علیه السلام و الشنا که گفته شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام
 را که بصل شکایت کردند از فضل بصل مذکور ابله
 توصیف کردند برای آن حضرت عزم عجیب و
 را پس فرمودند آن حضرت این بصل کالی بخورم
 میگرداند قضا بکنید برسد این او و بلیله کالی
 در از یا بصل و شکر در آب گرم سه ماه متوالی در هر
 ماه سه روز متوالی و در پیش آمدن رستان همین
 بگردانید بجای رازی یا بصل در رستان مصطفی
 در سینه که مریض نشوند مگر مرض موت و احتراق بلیله
 از برای زو رات عین خصوص بلیله زرد محرق از
 برای زو رات قاطع خون بواسیر و زدن لیم و
 تقویت و در اندام و خصوص از بلیله کالی محرق
 امور مجرب است به صنعت آن بکشد بلیله را از
 هر نوع که خواسته باشند و در جگر گرفته بر روی خونی
 بکشد از بند و در نور نهند تا سوخته شود پس از نور
 بیرون آورده و خیمه از آن جدا کرده ابله کالی محرق
 را ساییده بکار برند به تشویه و تقویه بلیله کالی
 خصوص بلیله اسود و در سفوفات قابضه و غیره است
 که بلیله را که در ذات نوقی باشد استه آنرا را سون
 کرده و در آنهای غیر نوقی را بکوفته در آب بچکانند
 اما آب را جذب کنند پس شربت از آن با روغن بام
 یا روغن کتان تازه خوب کرده برشته کنند و
 احتیاط نمایند که بلیله نسوزد و اما تقویه بلیله
 اسود پس از آن روغن کتان و بریان نمایند تا بحد

روغن ماکل برای شود و احتیاج نمایند که بلیله
 اسود پس از روغن برون آورده کوبیده کالی
 فصل در بیان ابله کالی

ابلیله هر با معده را قوت دهد و طعام بفرماید عمل
 را می کند و اشتهای طعام آورد و دفع معده را تقویت
 و در معده است و دفع میکند بصل و بلیله
 از صغیر باقیه از غذای متعین و معده و اما در ازین جهت
 او مانع آن مانع سفید شدن موی و محسوس است و نافع
 است از برای بواسیر و صاحب سوداوی متولد از بلیله
 مداومت بان و نافع است از برای رطوبت و مانع
 خصوص آنکه مداومت کرده شود بان بعد از تقیه
 بچه آنکه مقوی معده و مانع است و نافع است و نافع
 و نافع است خوردن بلیله نیمه بار زمان آنکه ابله
 صفراوی و دمو و چون آنرا بکشد شسته کشته و خشک
 سوده بران با فیده خورده شود بجهت آنکه مقوی معده
 مصلح مزاج و مانع صفو و بجهت آنکه سودا و مانع
 است و مداومت آن نافع است از برای صرع و
 از شکر است معده بسبب خود بخور از سوده و مانع
 برای صلع و تقیه و اطریفل صغیر قوی از ابله کالی
 و مانع است درین فعلها تمام آنان الا آنکه اطریفل
 متقلل منی است و نیز بلیله با خصوص عسل آن نافع است
 از برای نسیان مداومت بان بواسیر اسود و بلیله
 چشمه بفرماید و سودا بکشد و در دوسر که از بخار
 زایل کند و اگر قدری کشته خشک سوده با او خورده
 شود بهتر است و رطوبت معده را دفع کند و بلیله
 است و جهت ضعف جگر و مانع و ریح بواسیر و
 و سودا محرق نافع و خوردن آن و مداومت صلع
 و موی میفزد زیرا که تقویت معده میکند و مصلح مزاج
 مانع است به صنعت آن اگر ابله کالی تازه به
 سدر تر است و باید که آنرا با عسل یا شیره بام
 سازند و اگر بلیله تر یافت نشود پس و سوزن تر
 که معمول آن قدس سره است آنست که بکشد بلیله

بزرگ فربه بین بے دانغ بے مورخ عرقی را که بته
 آب رود و کوی در زمین ساخته بلیله را ایک یک
 بیکو در چیده چنانکه متعلک بیکو باشد و اطراف
 آنرا خالی باشد پس در آنرا بریزند و باید که آن را
 در دخانه آب غلب خوش باشد پس در روز دوشنبه
 در نه آب خوش بران بریزند و در سه روز بعد از آن
 بلیله را از زمین بر آورده و مل تازه در آن کوفته و
 در سوزن کور رودی و در سه مرتبه آب بران بریزند و در
 بعد از دو سه روز در مل تازه نماند و آن عمل را در
 برده روز نکند پس بلیله را با سرون آورده و آن
 زمان بلیله را مثل بلیله تر خواجه کرد پس در شنبه
 بلیله را آب ختم سه چهار مرتبه تا خوب باشد شود
 پس بیکو در محکونی بازای هر یک عدد عدد بلیله
 ده مثقال و خرمای حیدریت و بنج مثقال و لیمو
 بسیار بچوشانند و بلیله را در آن آب مطبوخ اندازند
 و با آتش ملایم بچوشانند پس چون نیمه شده شود آب را
 بر آورده آب را دور کرده و در ظرف دیگر در آب مطبوخ
 سعد کونی و خرمای بچوشانند تا خوب باشد شود و پس
 آورده آب شیرین بشوند ششسی یا کیره پس در
 غسل حیدریت کف آنرا بگیرند و با شیره نبات
 را در آب بسیار داخل کرده بلیله در آن اندازند و
 بزرگ و کینه افادیه را که در کیده میشد سوزانند
 اندازند و افادیه این است و در جینی و نقل و انیسون
 بسیار بچشیل زعفران مشک بتنی کوفته و در کتابی
 بسته در آن بایسل اندازند و بچوشانند و دانه کینه را
 مانند تا قوت آرد و به باز داده شود و چون بشیرنی
 و آب جلب کرد و در بلیله را از آب بر آورده بر روز
 و شرفان کرباس یا کیره بین کنند و در سه روز به
 گذارند تا رطوبت بر آید جذب کرده هواست کینه
 در میان جینی کرده غسل صفی بقاء آورده و با شیره
 نبات بتمام آورده در آن مرتبان اندازند آن بعد از
 که از بلیله بر کرده و در سه روز در خاکش بمانند
 و در کینه پس برین آورده و اگر غسل با شیره نبات

آن بلیله رطوبتی که در زمین بلیله مانده رطوبت شده
 باشد آن عمل و شیره نبات را دور کرده غسل حیدریت
 مانده بتمام آورده و با شیره نبات سفید بتمام آورده
 تازه بر روی وی کوفته نگاه دارند و اگر خواسته باشند
 این افادیه را کوفته بچینه بر عمل آن با شیره نبات آن
 افشانند و در جینی قوت الطیبیه نقل بچشیل خوب
 عود سندی و در هر یک یک عدد و بلیله از هر یک دو عدد
 مشک بتنی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته
 بچینه بران افشانند و سوزان گرفته بعد از چهل روز
 استعمال نمایند و هر روز سرون طرط را آب سرد
 بشوند انشا الله تعالی نافع است + بلیله را با
 به شش مجربین مسعود سحری صنعت آن بلیله
 کالبی علی صد عدد و در زمین نوی کنند در شش
 نمک رمی در زمین غلب پس بر زمین این عمل
 از رو دخانه غلب بچینه و بر روی آن بلیله را
 و بر روی بلیله را مل از بچینه نبات بران آب
 و بعد و در روز بلیله را از مل سرون آورده
 رطوبت را دور کرده بطریق مذکور در مل تازه و در
 و در روز دیگر بگذارند و در روز سه چهار مرتبه
 بران باشند و باز بر آورده بلیله ای سابق را
 دور کرده در مل تازه و در کینه و این دستور
 تا ده روز که بلیله با لیده و در کینه پس سه مرتبه
 آن بلیله را آب خوش بشوید یا چهار مرتبه
 پس بچینه جو و در آب و از بچوشانند و بلیله
 را در آن آب مطبوخ جو اندازند و با آتش
 ملایم بچوشانند تا بلیله ها بچینه بشوند پس بلیله را
 ششستنی نیکو یا کیره پس بشوند غسل نیکو سفید و خوش
 و کف آنرا بگیرند و بلیله را در آن بچوشانند و کینه
 این افادیه تر از عرقان فاقه بنل بوا از هر یک
 دو مثقال و نقل و در جینی از هر یک یک مثقال
 مشک نیم مثقال کوفته در کینه گمانی کرده و
 در آن اندازند و ساعت بساعت بچاشند کینه را
 باید بچاشند تا قوت آن تمام باد و در سه روز بلیله

بر آورده و در ظرف نرجابی یا مرتبان جینی کرده غسل
 اتمام آورده و بران بچینه مشک بتنی زعفران غلب
 استنباب با قند سود و بران باشد و در مرتبان را
 می بسته عند الحاجة استعمال نمایند و در سه روز
 شود و کینه میباشد + بلیله را با شیره دیگر بچینه بلیله
 بزرگ یکصد عدد و در آب بگذرد که آنرا بشویند
 بچینانند و بچاه درم خاکستر خوب تا که بران بریزند و در
 روز یکبار آب و خاکستر را تازه سازند و بعد از آن روز
 بلیله را بشویند و با قند آب که آنرا بشویند و یک کت
 جو مقشر بچینه بچینه شود بلیله از آب سرون آید
 و خشک کنند یا سوزان هر عدد در اجند سوراخ کنند
 و با غسل کف گرفته بقدر قوت گرفته آب در ظرفی کنند
 و بپست و در بگذارند و غسل را بپست و در
 آن غسل را چند جو شده و در بران بریزند و در
 و بچید و از آن است و بچین تا غلظت جمع کردند
 که رطوبت از آب بر او نشسته بود و در آن نماند پس
 با غسل مصفی تازه بقدر یک آنرا بشویند و در ظرفی
 نگاه دارند و از خواهد اوقوی کرد و بازای هر یک
 عدد بلیله از هر یک این او و در جینی بچشیل
 و نقل و انیسون خور بوا از هر یک سه مثقال باشد
 و کینه کینه کوفته بچینه اضافه نمایند + بلیله را
 به سوزان آب کنند صنعت آن بچینه از بلیله افادیه
 که خواهند و در تغار بریزد کرده و چندان آب بران
 بریزند که بلیله را بشویند و بعد از آن بخاود و در
 خوب بلوط در آن بریزند و در سه روز بچینه آنرا بشویند
 تا بدل کنند تا داده و روز که چهار مرتبه آب خاکستر
 برل شده باشد بعد از آن بچینه آب بلیله را بشویند
 آهسته که پوست آنها جدا شود و بعد از آن در آن
 اندازند و آن مقدار آب که از سر آن برگردد و در
 جو در آن کرده بچوشانند تا چون کشاکش بشود پس
 بار دیگر بر آورده بشویند بچینه که پوست آن جدا
 نشود و در بلیله را اندازند و در آن بچوشانند و در
 چند سوراخ کرده و در روز بگذارند تا بچینه رطوبت

کنند پس در سببه کرده غسل کنند گرفته بشیر و بنا بقوم
اگر در دوران روز و در سرش بر گرفته نگاه دارند

فصل در ذکر اطر فیلات

بر آنکه اطر فیل معجون تخم از سببه شده است یعنی ابلید و
بلید و ابلج و سببه و سببه گفته که اطر فیلات معجون
از بلیدات هست و آن بلید کالی و بلید نمد و
بلید سیاه و بلید آله است سببه فدی در افعول الزا
گفته که اطر فیل معرب از لغت هند و واقع میشود
با بلید و ابلج و بلید این سببه خاصیت اطر فیل
تقویت اعضای معصوبی باعث آلات غذا از ضلالت
مختل در آن و ترکیب کرده شده ازین سببه و سببه
شمارکت آنجا و تقویت و تقویت بعضی آنجا
بعضی دیگر او گردانیده شده و از آن آنجا را بساوی
سبب تشابه قوتها و منافع آنها حاصل است که
اقتضای کرده شود از بلیدات بر بلید کالی و بلید
و گاهی اضافی کرده میشود بر این سببه و بلید سیاه
بشکل و از آن هر یک از آن سببه است آنکه این در قوی
آن سببه باشد و در مزاج و ضعف از قوت و تقویت
اکمل قوی و فعل بعضی ابلید گفته که اطر فیل معرب از
لغت یونانی است و معنی آن سببه است و گفته شده
این معجون از ترکیب اندر و داخل دل است و این سببه
گمان کرده که از خمر عات جالینوس است شیخ داود گفته
که نیست چنین که این ماسویه قوی کرده زیرا که اسحق بن
یوحنا از خبر حسن و الدجینوس طبیب عباسی نقل عصب
طب است از لغت یونانی باعث بطنی آورده که اطر
بلخت یونانی و والی است مرکب از بلیدات از
است اندر داخل دل و بعضی دیگر را گمان آن
که از ترکیب بلیدای هند است و معرب بر هند
است یعنی سببه که بلید و بلید و آله است فلانی
گفته که اطر فیل معرب از لغت هند است و معنی آن
سببه بلید است و لیکن در عرف اطباء اطلاق کرده میشود
و این اسم مرکب از بلیدات خمس یعنی سببه بلید
و بلید و آله یا بشیر آله که آن آله پرورده در شیر خشک

در ابلج ذکر بابت از برای ارامه تحفیف آن و باید
و است که اولی است که بشیر آله در مفرمانه اطر
آورده و آله غیر پرورده در شیر در اطر فیلات این بود
اقوال طبایر در بناب سببه مانده و کتاب کافی از
کتب اربعه حادیه شیعیه از محمد بن یحیی از احمد بن
محمد بن عیسی بن سعید بن جراح مروی از ابی عبد الله
امام محمد بن طاهر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که موسی
بن عمران علی بنیام محمد و آل و اصحاب الصلوه و السلام
شکوه نموده بر آوردگار خود و در حال را دانی طریقه
و ملت پس از بر آوردگار عالمیان که بلید و
و بلید و آله را این معجون سازند و بخورند و اطر فیل
و در آنکه ازین دو این حضرت امام علیه السلام فرمود
که این دو ایمان است که شما آنرا اطر فیل نامید
و بنا بر این نیست اطر فیل از ترکیب اندر و داخل
و نه از ترکیب جالینوس و نه ابلیدای هند بلکه از ترکیب
سما و شریک است لیکن تکرار است که اندر و خمر
اول اطر فیل بر آن گذاشته و بآن شهرت داده
یا آنجا شکر آنرا از بی جلا که معرب آن اطر فیل است
نام گذاشته و این نام در میان ایشان شهرت یافته
باشد و در کتب فردوس که از کتب حدیث است
سنت و جماعت نقل کرده از ابن عباس که آن
روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب
و سلم که آنحضرت فرمودند که بلید سیاه و بلید کالی و
منق و بلید زرد منق و بلید و آله منق را گرفته و خمر
بر وزن گاو و جرب نموده بعمل مضاعف معجون سازند
و این اطر فیل است انهمی و نیز باید دانست
که اطر فیل از ابلیدات بسیار است و اصل اطر فیل
اطر فیل صغیر است و آن مرکب است از بلیدات
خمس یعنی بلید زرد و بلید کالی و بلید
سیاه و بلید منق و آله منق و از مساوی و بعضی اطر فیل
منق را نیز بوزن یکم و داخل نموده اند از آنکه گفته
نمی شود وزن گاو و بر وزن بادام شیرین جرب نموده

معجون سازند و از آن است که و احکامه شود و غسل
اطر فیلات و و خمر مجموع ادویه و قهقه آلوده شود
آنها تمام و کمال فعال نما و گاهی و آله کرده شود و غسل
صافی سه وزن مجموع ادویه تا آنکه بگردد لطیف تر
و بگردد بدی و بشاعت طعم آن کمتر و همچنین است
حکم معجون دیگر و غسل تمام اجزاء و آله و آله و آله
بسیار خمر از غسل گرفته و غسل مضاعف معجون که گفته
حدیث کرده اند ازین و درین حال سردار است که
و داخل کرده شود و از آن آب و اول مرتبه و بخورند
بقوام آید هر گاه از آله طبع عمل باشد و بخورند
مال استعمال نمایند بشرط و در سفال و باید دانست
که این معجون افع و ادویه است نزد اهلای مردم و
یونان و فرس هند و باید دانست که از اطر فیلات گاهی
اراده کرده میشود از آن تقویه و قهقه آلوده کرده
شود از آن تقویه باید که اضافی کرده شود بآن مثل ترب
سفید و بر و گاهی اراده کرده میشود از آن منع سیلان
خون از بنوا سیر و در خیال باید که اضافی کرده شود و
بایس خون مانند که با و در و در و گلهار فارسی
سوزنده و غریه و ناخواسته بر و سببه و مانند آنها و باید
که از آن آنجا که از آن و از آن با سببه باشد و وقتیکه بوده
باشد بر او در بوی و لمین طبیعت و سیلان خون
در این حال باید که بلید آله بر او در وزن بر این نموده
تا شکر شود و قوت سیلان آنها و بخورند و غدا مبدل
قبض و نیز حفظ نماید و همین قوت آنها را با سببه و خمر
بعید و در وزن و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
نمودن آنها و از آن و غسل آنها و در آن اطر کرده
بجمله آنکه در غسل حدیث موازینت بر اسحال است بلکه از
را بقل محلول باب گند باید شست بسبب خصائص
مقل بواسیر و حبس آن مرقوم را و حبس خمر خوب
کو حک تا با آسان و برده شود و حل گردد و در وزن
باستفاد و این را حبس مقل مانند و گاهی از آله
کرده میشود بر اطر فیل و و با آنکه بر اصلاح حال حد
میکنند و مقوی اندر از آن و سوزن مزاج معده

واجتماع اخلاط در آن نیز در سوز مزاج و طب با مصلحه
براده کرده میشود مصلحتی در تخمین و فاعل و در اخلاط
عقد و بندی و باید که بگردانند مقدار این او و بر او
عقد و او در آن بر مقدار سوز مزاج بحسب قوانین مقرر
در اصل ترکیب پس باید که نسبت جمیع این ادویه
معدیه که براده کرده شده است بحسب سوز مزاج
بدرجعه باشد و بطولت آن در سوز مزاج خار
و در باید که زیاد شود شناکی و گنج و او در بر غش
بدرج سوز مزاج چرب نماید و بیشتر شرباب سردی
و بیشتر خشک و شرباب سرد و از برای چرب افسار
کرده بر سه میوه اول و دواخل کرده شود و در آن سنا
و شانه و در شسته شود و بکشمش بسبب رطوبت آن
و کی گری آن و در دواخلت منع بخار از سردی اخلاط
شود و در اصل مصلحتی در خشک و سرد و احتیاج
باستفراغ سودا و ترکیب زده شود به غار یقون و
اسفنج و تر و و فیتون و اسطوخودوس و من و یار کند
این پنج را از برای چرب پس بگردانند و در آن اینهار
مساوی بسبب مساوی منافع اینها تفاوت قوی آنها
بر صفت از او در آن ادویه اطریفل بسبب قوت
اینها بقیاس بقوت ادویه اطریفل بسیار باشد که زیاد
رده شود و در جمله اینها بمقدار یک و اقصی در هر یک
از جمیع ادویه یکدم تر بر سفید بر باد و شسته شود
و در ادویه یکدم تر بر سفید زردی باقی سودا و بلغم
عالی که بوده باشد ادره قوت قوت اسهال آن
و مانند آنرا بمجون جلاخ و گاهی زیاد میکند
شناکی و اسطوخودوس و غیر اینها بحسب خواص
گاهی زیاد کرده میشود بر اجزای اصل مقویات معدیه
بالیونوس گفته که ادویه اطریفلات و دواخلت را
بسیار نرم نماید که بیدار تا اینکه سطح معدیه را بسبب
لول تمام خود در آن خشن گرداند و در و من و یار کند
یک که جزا را بعد که بیدار بر و غش گاه و تازه یار غش
ادام شیرین تازه چرب نموده شود و با شسته شود
سوز بقوت انما و اصلاح یا بنده که بکوت نظر

اجزای مصلحت بقوت با صنف بر گاه که تجاوز کند از دور
تقویت مکررات غذا را در اینجه است که او مان شود
اطریفل امده هزار است و در و غش و بیشتر است بجهت آنکه قوی
ترین و موافق ترین او این است مزاج انسان از آنکه در دور
قریب بساختن استعمال کرده شود و اما از درین حال
آن تاخیر واقعه شود پس و غش بادام بسیار است بجهت آنکه
سمن بقوی نزدی نبوت بدایس کند و بیشتر میگرد و در
راحت آن و فاسد میگرداند و مرگیا و بد آنکه او را بکشد
و ترکیب یک که بر و غش بادام یا غش آن در و غش گاه و در
لمسان و بنفشه و بادام و غیر اینها چرب میکند یا باید
که قبل از مزوج نمودن و کشتن آن با غش و غیر آن
چرب نموده بکشد مانند زردی که بکشد تا باخرا قوت
و مزاج بر و غش و بخود جذب نماید و کثرت آن را
از پس باید که باشد نفوذ گردد پس با غش
غش آن بیشتر شد و او را اطای گفته که اصل اطریفل است
اطریفل صفت و آن مرکب است بلیلیا است یعنی بلیلیا
زرد کالی و بلیلیا سیاه و بلیلیا سبز و بلیلیا و آنکه
و گاه اکثرا کرده میشود به جز و باقی و کثرتش
جز و ندر کور بلیلیا و آنکه انداخته میشود و اکثرا کرده
بجای بلیلیا و گاهی اضافه میکنند بر شش جز و ندر کور
کثرت خشک در وقت غلبه بخارات و آنرا اطریفل
کثرتی میگویند و یا که نیست افزون تر خشک است
و تخم کشتن آن بسیار و در کوفته بجهت بر و غش گاه
و یا و غش بادام شیرین چرب نموده و ببل معجون
بسیار زنده و گاهی اضافه میکنند بر بلیلیا است ندر کور
اسطوخودوس و فانی و نیا و فانی و فانی و فانی
مثل یک و در بلیلیات و با صفت جز و معجون می
سازند تا زب است بر و ندر کرده و این را معجون
زربب اطریفل زرببی میگویند و گفته که این معجون زرببی
از صنعت شیخ زرببی است و لیکن من و دیدم
در قرابادین روی گمان معجون ذکر کرده و فانی
بوزن حین زربب آورده بجهت که چرب بلیلیا
را بیرون آورده بجای حین آن یک و در

فانی سیاه که داشته از جزا از نرم که بر و غش گاه
بادام شیرین چرب نموده و به بلیلیا و گاهی زیاد
فانی که بر و غش گاه از آن بیشتر معجون سازند
و این اطریفل بسیار است بمعجون زربب و فانی و غش
برای صرع و یا فانی و بر و غش گاه و فانی و فانی
بول و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای اطریفل
افیتون و زردی و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
بلیلیات و آنرا اطریفل گفته که بلیلیا است و بلیلیا
نفع آن ترک در امراض حادث از اخلاط بارده
مخصوص بود این گفته عمده نفع اطریفل صفت و از برای
و باینه و قطع انجریه و تقویت اعصاب و دماغ و
معدیه و بواسیر و زکریه و ذهن و رطوبت و من است
خواه سبب آن بلغ باشد و خواه سودا و دواخلت
آن بعد از تعدیل در مزاج و در امراض ساد و بعد
از تفتیه و با و به جهت آنکه تقویت نماید و در
و در غش زردی و غش و غش و غش و غش و غش و غش
فصلیه میگویند پس میگردانند و در آن غش و غش و غش
لطیف صافی از رطوبت بلغ و در و غش و غش و غش و غش
جمله اطریفل که کرده اند با آنکه و آنرا اکثرا صنف
دماغ سفید شده و در و غش و غش و غش و غش و غش
صدیده است و لیکن گاهی او مان آن تولید
قوی میکنند زیرا که اسهال بر طبق اخلاط میکند و غش
آنرا مانده مورت قوی میگرد و با غش گفته که اطریفل
صنف مصلحت بطلال و مصلحت آن شرباب زنده میگردانند
که گمان احتیاج اصل را از غش و غش و غش و غش و غش
و آنکه باشد و از برای تقویت فعل و زیاد قوی بلیلیا زرد
و بلیلیا سیاه را افزوده اند و بعضی بلیلیا سبز را
نیز زیاد کرده اند بحسب خواص و اعراض و دینه و یک
افزوده اند هر یک را اسمی بر آن نموده اند و فانی
بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور میگردد و خواص منافع
اطریفلات امراض الراس الصداع و الشقیقه
چون اطریفل است که سرد دماغ و فانی و فانی و فانی
خفون کثیر است با سبب قطع رطوبات و غش

سه وزن ادویه برستور مقیر همچون سازند و چون
از چهل روز استعمال نمایند شرب از یک مثقال اچار
مثقال و در نسخه دیگر وزن گشتش پنج مثقال است
و در نسخه دیگر بسفلنج نیز داخل است + اطر فل
اسطوخودوس سسل تنقیه بنم و سودا کند و نافع
است از برای اینخولیا و صرع و اخصوس و قینله ماده
متصفا عدا از اعضا مانند رحم و معد و غیر این اعضا
بر باغ باشد + صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله
سیاه پوست بلبله آلمه منقی اسطوخودوس آفتیون حجر
الامنی بسفلنج منسقی از هر یک یک درم ایایج فقرا
ترید سفید میر از هر یک بیت ورم غاریقون و
حش سفید کما فیطوس از هر یک پانزده درم تنسم
خطل مشمت ورم نمک هندی چهار درم کوفته بنج
بر و عن بادام شیرین سه درم چرب نموده لعسل سفید
گفت گرفته سه وزن ادویه همچون سازند شربا بعد
از چهل روز از سه درم تا چهار درم + اطر فل خود و
بنسوخ دیگر نافع از برای انقباب اینخولیا و وسوس
سوداوی و افکار فاسده و از برای صرع و سائر
امراض سوداوی و بلغمی + صنعت آن پوست بلبله
پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقی
از هر یک یک درم سیطخ هندی آفتیون روست
شاکلی اسطوخودوس آفتیون بسفلنج منسقی
ترید سفید میر از هر یک یک درم سسل الطیب مصطکی
رومی جوز بلوا از هر یک دو درم کا و زبان شاتر
فر خشک لا حور دجج الامنی مغسولین باور بخوبی از
از هر یک چهار درم آتیون دو درم کوفته بنج
روغن بادام شیرین چرب نموده بلکه وزن
ادویه عمل سفید مصفی با موز استه بیرون
آورده یا سرد یا گرم همچون سازند شرب دو مثقال
اطر فل اسطوخودوس آلیف آن معوم که نبات شود
و باغ بار داست و نافع است از برای انقباب بارد و
و حافظه ساقوت و در صنعت آن پوست بلبله کابلی
سیاه آلمه منقی از هر یک مثقال پوست بلبله زرد

پوست بلبله چینی پوست بلبله اسطوخودوس و سوج
 ترکی سعد کوفی یا دوز بخوبیه از هر یک پنج مثقال عود
 صلیب زنجبیل سارون شامی شیطیج هندی ایس
 کل بلونه از خرگی دار چینی فلفل سفید مصطکی کندر
 دار فلفل از هر یک سه مثقال بما فرقا بود و در فلفل
 جوده از هر یک یک مثقال و نیم مویز سبز منوع
 الی کلکند آفتابی از هر یک نمود مثقال غسل مصفی
 یکصد و هشتاد مثقال مویز راشب و عرق سازان
 و زنجبیل از هر یک یک رطل عرق کل شک عرق خود چهار
 عرق صغیر فارسی عرق از خر از هر یک یک رطل بخسانند
 و صبح با کلکند در یک پاکیزه نموده بخوشاند تا مظهر شود
 انما تش فرود آورده بمانند و نفسازند و صافی نمایند
 پس در غسل مصفی داخل کرده بخوشاند و کفش را بکنند
 و بپوشانند پس او ویرا کو فتر خیمه بروغن بادام
 شیرین اجل مثقال حرب نموده بپان تیرشند و بپزند
 چهل روز استعمال نمایند شربت و در مثقال الطریقل
 افسیون به نشو امین له و له این تلمیذ معده و
 نواحی آمل را پاک سازد و تنقیه و مایع کند و سودا
 و بلغم را دفع کند و مایه یویا را مایع باشد و حفظ شود
 از سفید شدن کند صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقی ایسیون از
 هر یک مثقال افسیون افریطی زرد سفید بر از هر یک
 هفت مثقال کوفیه خیمه بروغن نقشه بادام
 مثقال حرب نموده شکر سفید نمود مثقال کاسا آب
 گاو زبان از هر یک سی مثقال بقوام آورده ادویه
 حرب نموده مایان شسته بچون سازند و بپزند و بپزند
 و در شربت دیگر ایسیون داخل مینت و کلکند و شربت
 زرد و مثقال تاسه مثقال اطریقل افسیون و دیگر
 صنعت آن پوست بلبله کابلی شیطیج هندی شیطیج
 منقی ایسیون از هر یک مثقال نمک شکر و در مثقال
 پوست بلبله آلمه منقی از هر یک ده مثقال شامی
 افسیون افریطی زرد سفید از هر یک پنج مثقال زنجبیل
 کوفیه خیمه بروغن بادام شیرین سازد و مثقال

فصول فاسده غلیظه از معده و اما کند و احوال معده
 نماید صنعت آن پوست بلبله رود پوست بلبله کابی
 بلبله سیاه پوست بلبله آله منقح از هر یک درم نیم کابی
 مقشر است و بخورم تر بد سفید حب لیل قطعه از هر یک
 بخورم قتل فرس شالی فستقین روی در منتهی که
 افتیم آن افریخ خردل شک تقطی سیم خطل سعد کوفی اگر
 از هر یک سه درم کوفته بنجیه با سه و گمان مجموع ادویه
 عمل سفید مضمی بعد از آنکه اجزاء را بروغن بادام شیرین
 چرب نموده باخته ریشته شتر از دو و منقال با چها
 منقال + اطر فل زبیب به نسخه شیخ الرقین نافع از هر یک
 صرغ صنعت آن پوست بلبله رود پوست بلبله کابی
 بلبله سیاه بلبله آله منقح اسطوخودوس از هر یک درم
 فادانیا بخورم عاقر قرحا سه درم کوفته بنجیه روغن بادام
 شیرین خوب نموده بمویز سرخ و آله بیرون کرده کوبیده
 ریشته استعمال نمایند و در نسخه دیگر اسطوخودوس
 بخورم است و بخورم افتیم آن افزوده کرده شده و
 عاقر قرحا داخل نموده و در نسخه دیگر افتیم آن عاقر قرحا
 داخل است و بانی اجزاء و بلبلات در وزن مساوی
 و وزن زبیب بوزن تمام ادویه است شتر تا منقال
 و نیم اطر فل زبیب که حکم میبرد و من در نسخه دیگر کوفته
 که تالیف بدین حکم میبرد زمان است و در نسخه دیگر
 است که تالیف من است که با سیم بدین خود گردانیده ام
 مسهل صغیر و بلخ و سودا و قتیق معده و دماغ کند و بدار
 آن قطع نزلات کند و مانع صعود بخارات بدماغ است
 و مسهل است و اگر بعد از طعام خوردند مضرت میسازد
 و بیت باینویا خصوص مرانی و قویج نافع و قوتش
 و آفرین سال با جی مانند و قدر بیشتر بحسب اسهال
 افلاک از چهار منقال است تا شش منقال چون بدار
 آن کنند و هر روز یک منقال تا دو و منقال تناول نمایند
 و موافق جمیع از جمله است صنعت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه گل نقشه خشک
 شتر نوبی شوی از هر یک ده منقال تر بد بد سفید
 شتر خشک از هر یک بیست منقال پوست بلبله

آله منقح گلشن بلبله شیر گل نیلوفر از هر یک یک منقال و
 صندل سفید کثیر از هر یک سه منقال بروغن
 بادام شیرین سی منقال او ویدر کوفته بنجیه با آن
 چرب نموده غنایک چستان از هر یک یکصد عدد و
 گل نقشه ده منقال جو شاییده صافی نموده شوی آله
 بلبله با یکصد و شتراد و یک منقال عمل مضمی یک
 صد و شتراد و یک منقال داخل کرده بقوام آورده
 ادویه را با آن ریشته + اطر فل زبیب کابی مجرب است
 از برای چرب و کله و سفر صنعت آن پوست بلبله
 زرد یا زده منقال پوست بلبله آله منقح شارب کابی
 از هر یک منقال بروغن بنجی منقال کوفته بنجیه روغن
 بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مضمی شتر از
 مجموع ادویه ریشته شتر تا منقال + اطر فل
 سنابک دیگر با دانه نام را سودمند نموده صنعت آن
 بلبله زرد و وازده درم بلبله سیاه منقح درم بلبله
 آله از هر یک بخورم شارب کابی شارب از هر یک شتر
 درم گلشن نقشه شارب کابی از هر یک و منقال اجزاء
 کوفته بنجیه بروغن گل چرب کنند با عسل ریشته
 و مقدار شتر بنجیه چهار درم باشد + اطر فل زبیب
 دیگر که وسواس دیوانگی و اندیشها فاسد را نافع
 باشد و بواسیر اسود و بد و طبع را نرم کند صنعت
 آن بلبله کابی بلبله آله منقح از هر یک درم فستقین
 روی سنابک شیطاح هندی افتیم آن سفاح ریشته
 اسطوخودوس از هر یک بخورم سنبل الطیب خور بود
 از هر یک و درم کا و زبان فرغ خشک لا جور بی مغشول
 جوار منی مغشول با دینجیور از هر یک چهار درم کمر
 افتیم آن از هر یک و درم اجزاء کوفته بنجیه بروغن بادام
 چرب کرده باد و چند آن ادویه عمل صاف و چند
 درم بمویز پوست از وانه بیرون کرده درم کوفته
 به حنظل متعارف ریشته + اطر فل شارب از هر یک
 حکم و نسخه و شتری را نافع است صنعت آن پوست
 بلبله زرد پوست بلبله سیاه بلبله کابی شارب خشک
 از هر یک سی درم پوست بلبله آله منقح سنابک از

هر یک شست و درم روغن صنی و درم خوب گل درم
 او ویدر کوفته بنجیه کوفتن بادام شیرین از هر یک یکصد
 یکشش شرب کوبیده ریشته شتر چهار درم و درم
 صاحب اختیار است بدیعی وزن بلبله آله و شارب
 کابی از هر یک درم است و نسخه اول شتر شارب
 میزان الطیاح گفته که مزاج این اطر فل گرم است در
 یکدر جبه و نیم و خشک است و در او اخر درم درم
 آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطر فل شارب
 نیست لیکن سرفاست و در او اخر درم و درم اولی
 او اعل و ریه دوم و بعضی گفته اند که کشتن در این
 بوزن مجموع باید و این اطر فل را با طبع غنایک
 باید داد شتر بنجیور که چهار منقال باشد و بعضی
 گفته اند که شتر بنجیور از این اطر فل از چهار درم با بخورم
 اطر فل صبری تا لیف آن کدین سرفا بعضی گفته اند
 الملوک سید علونجان مسهل است و اسهال بکلی
 است و بسیار باشد که روز و درم که اسهال کند و در
 از اعالی اعماق بدن جذب کند و قتیق معده و
 کند از اخلاط و نافع است از برای امراض خصوص
 امراض که از بخارات معده باشد و صیداع و
 اگرانی گوش و اوجاع مفاصل را سودمند است صنعت
 آن پوست بلبله رود پوست بلبله کابی بلبله سیاه
 پوست بلبله آله منقح از هر یک پنج منقال صغیر و کابی
 نیست و درم عاریقون سفید سورجیال شارب از هر یک
 منقال سنبل الطیب عرقان اسارون حب لبان عود
 لبان و از جوی مصطکی سیلی اسطوخودوس و افتیم آن اطر
 گلشن منقح از هر یک الاطلاع از هر یک کوفته بنجیه بروغن بادام
 شیرین سی درم چرب نموده بعسل مضمی سد زن ادویه
 معجون سازند شتر بنجیور درم با چهار منقال حنظل
 بوری قرقه حیدره و قتیق خواب فروزید و از قتیق
 آن آب بیکرم نیار بنجند انشا و اندک تم نافع
 است + اطر فل صغیر به نسخه شیخ رئیس صنعت
 آن پوست بلبله کابی آله منقح پوست بلبله کوفته
 بنجیه اجزاء مساوی بروغن کا و چرب نموده

بعل صافی و چون سازند نافع است اگر ابراطوت
عده داشته خای آن و غایه بطوبات و دیدن و
رایح بوی سیرنگو که زن رنگ رخساره چون ابراط
عصر را به تنای منقوی با یاریج فیکر او سطر خود و س
که و شغال آنرا با یاریج فیکر او اسطر خود و س
بندیم شسته حب ساخته و در زیر دواتی نافع است
رای اسحال و صداع باغی شتر که استمال کرده و
بعد از نفع داده و نیز خوردن چهار دم ابراط فیکر
با یاریج فیکر او عارلقون سفید و افتد آن از هر یک
یک دم نافع است از برای صداع سدی و از او و
نافع از برای آنست که وقت خواب در چهار دم
ابرطل یکدم ایاچ فیکر او و عن بادام شیرین
نوده شسته جنوب سازند و با بکرم و زرد قو
ن ابرطل که و سال باقی میاند و زنجشک
در وجه اولی و خشک است و در وجه ثانیه شغالی
عنه که شتر تری ازین ابرطل و و در دم است و صاب
مادی عنیف گفته که شتر تیش میشتال است و بعض
نکه اند که شتر تیش در سهلات چهار شغال و
میاند که شتر تیش که پوست بلبله زرد و بلبله
یا به بر جای این ابرطل سفید و بر روغن اوام
ن بر جوب نموده با سه وزن آدویه غسل مع
ن ازند و ابرطل صغیر کشتیری نافع است مگر آنکه
ن است ابرطل صغیر و قتیله بخار غالب بود شغالی
که ابرطل کشتیر مده را قوت دهد و و در و
دکوش و در خشم که بسبب بخار مده باشد نافع
و در دامت با ابرطل کشتیری نافع است اگر
مدع بخار است مده بسبب صعود اجزاء مده
بر و از برای صلب عادت از بسیاری کل چون شغال
ن شود بعد از تنقیه مده بخار شش شمر با آن و
از ش سفره لی مسهل چون آن غذا از مده شسته
نند و صفت آن مثل ابرطل صغیر است آنکه اضاف
نود بان کشتیر خشک بوزن یک و نیم و بلبله و بعض
خزین کشتیر خشک بوزن یک و نیم و اهل میکنند و

نسخه حکیم مؤمن بوزن نصف مجموع اجزاء است گفته که
این ابرطل کشتیر منع بخارات از دماغ و ریحین و
سخته نموده و تقویت خواص نافع است و بعضی اهل ابرطل
عسل کشتیر و یا بوزن طاقی است بیرون آورده
داخل میکنند و شتر تیش از ابرطل کشتیری یک شغال
است تا چهار دم و بعضی از یک شغال تا دو و شغال گفته
اند صاحب نیران الطباع گفته که درین ابرطل اگر
اجزاء ابرطل کشتیر و زنجشک سرد است در نصف وجه
اولی و خشک است و در آخر وجه سوم و اگر کشتیر
بیشتر سرد است در یکدم وجه و خشک است و در وجه
سوم و بعضی گفته که ابرطل را بعد از پانزده روز جاز
است استعمال نمودن شتر تیش از آن اند و در شش
درم و ابرطل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصله
تنقیه بکار آید و صفت آن پوست بلبله کالی بلبله
سیاه پوست بلبله آلمه منقی از هر یک درم قش ازرق
سی درم با عسل کشتیر شتر تیش چهار دم و ابرطل
عرق مدی چون باین ابرطل ده روز مداومت کنند
ماده عرق مدی که فشار سی زشته و بارای بودیه بندی
نار و نامند از بن پاک کنند و صفت آن پوست بلبله
زرد پوست بلبله سیاه بلبله کالی پوست بلبله آلمه منقی
ترید سفید موصوف بر تخمیل نیران از هر یک یک شغال
گرفته بخورن با دام شیرین جوب نموده بعل سفید
مصفی یا فانیخ بنجری هر یک که باشد سه وزن کل دو
بشند شتر تیش شغال و در شسته شغالی که نام ابرطل
فنیلی ذکر کرده و در نسخه حکیم مؤمن که از بزرگوار
ذکر کرده بلبله زرد و داخل در دماغ و کل می نموده اند که او و
را با سه وزن آنها عسل صغیر چون سازند ابرطل
عارلقون نافع از برای امراض عاده از رطوبت
دریدن خصوص در سرد مده و صفت آن
پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست
پوست بلبله آلمه منقی از هر یک یک شغال عارلقون
شش سفید ده درم اجزاء را سوای عارلقون
گرفته بخورن عارلقون را از پشت آرد نیز موی

بگذرانند و هر روز در دست درم روغن بادام شیرین
جوب نموده بعل سفید مصفی یا فانیخ بنجری و بلبله
سازند و بعد از جوب روز هر روز بخورن از آب
یک گرم تا دل نمایند و ابرطل عذوقی غلظتی خازیر و
و خوراک را نافع است و جمیع امراض سوداوی را
سودمند و نافع بسیار دارد و صفت آن بلبله
سیاه پانزده درم پوست بلبله آلمه منقی ترید سفید
عذوقه در گردن گوشت سفید میانش خشک کرده از هر یک
بندیم ابرطل اوقطی و درم بسلطج فستقی اسطر خود
شناکی از هر یک یک شغال شش درم شندی نو سادر
عارلقون شش سفید از هر یک سه درم انیسون
مصطی جزو اسنبیل الطیب از هر یک درم کوفته
بخورن با دام شیرین جوب نموده بعل سفید
مصفی سه وزن مجموع آدویه بخورن سازند و شتر
بندیم و در شسته و دیگر بسلطج داخل نیست و در زمان
سه درم و جوب با و در قش از هر یک درم و در اخل
ابرطل عذوقی دیگر جبهه اما س که کوفته ببلبله
نامنه نافع است و صفت آن تخمیل پوست بلبله
زرد از هر یک شش شغال جزو اسنبیل سیاه دار
جینی از هر یک یک و نیم شغال عذوقه گردن کا و شتر
چهار عدد عذوقه و اور سیاه خشک نموده با سه ازرق
زرد کوفته بخورن با سه خندان عسل شسته بخورن سازند
شتر تیش یکدم تا یک شغال و اگر این او و بر ابرطل
سفوف ربع شغالی بخورن شتر است ابرطل فارسی
منقول از قرابادین افندی صاحب حکمت با شسته
ابراهم سلطان قیصر و دم همه حیات نافع و کمی ابر
را مقید و مانع بر بود بلغم بالقی و تقوی دماغ و بر
و قاع عطش و منق مده حاجت احراق اخلاط نافع
و قدر شتر تیش یکدم است و صفت آن عسل
عسلک عصاره هند یا عصاره کرفس عصاره بلبله
از هر یک یکصد و نیم گل خشک سه درم عارلقون شش
سفید مقدم شناکی شازنده آلو بخود و قش کشت
چهار دم پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی

از نوع انبر یکد و از دو درم نیمه یک چهارم درم رنگ
کله بلی نقش شایسته درم تریب سفید بدو ششده درم
اسکالین بدو درم و اعتدال غریب بدو درم
مهری سفید لسان العسل قریح انبر یک یکده درم
شامی انیسون روی و دهنه ترکی انیسون انیسون
نرول یک نفی سنج غنل سعد کوفی راسن شیخ ازنی
یلاس ابره برگ نسائی انبر یک چهارم و دهنه بدو درم
نیمه یک انیسون غنل سنج منفرع الانواع انبر
سده درم کثیر ارب السوس انبر یکد و درم کوفه نیمه
بروغن بادام شیرین حرب نموده با سده درم او
عسل مصفای او آورده علی الرسم بشده شیرین
دو مثقال تا چهار مثقال و اطر فل کبریا لی و یکد
استیصال حب القریح و دیدان نماید صفت آن
پوست بلیله کالی بازده مثقال پوست بلیله نه رود
بلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی انبر یکد و درم
نیمه یکد درم یک کالی مقشر سبت و درم یکد کالی
است که از جسته می آورند و برای حب القریح استعمال
جوشان است و در بنگاله برکی که انبر ابره تا موزکی نماند
و از بدنه یک می آوزد و بنیسه بان است و از ده درم
نیمه یکد و درم تریب سفید بدو یک چهارم لسان العسل
تلخ مقهر درم یلاس ابره که در کدو بدل انان نباشد
نیمه یکد شیخ ازنی پوست شیخ زمار انبر یکد و نیم
کثیر ابره که کالی انبر یکد و درم نیم او و کوفه نیمه
بنیجه بروغن بادام شیرین حرب کرده با سده درم او
عسل مصفای او آورده علی الرسم بشده شیرین
درم تا یکد درم با کرم و اطر فل کبریا و اطر فل
است و نافع است از برای سوره مقهم و برودت حد
و اما سوره شرف و حد و تقوی معده و اختلاست
و طعام مقهم کند و با بجمه نافع است از برای جمیع امراض
سده و استغنیای ثمانه را میفید است و با کرم از یاد
کند و او جاح طعم را سودمند بود و نافع بود
و در طبع بود و رنگ بود و اینکو گرداند و صفائی
گرداند و در صداع بشمار است کرده و ثمانه

پس از اصلاح حال کرده و نشانه و ابراهیم انوشیروانی
 سر کرده و نشانه استعمال آن باید نمود و هفت
 آن به شش شیخ رئیس که در مقاله سوم از قبل اولی
 از قرابادین خان که در جزایر شات است آورده
 بلبله زرد و بلبله سیاه آله منقی پوست بلبله و از قفل
 قفل سیاه از هر یک سه جزو بود از این نیز از شمشیر
 شمشیر شقاقل مهری زنجیر از هر یک یک جزو بود و از
 دیگر بسیار می خورد و اصل است و تودی سفید بود که
 سرخ لسان العصاره فیروزه زرد و از این یعنی بلبله
 و بعضی گمان کرده اند که شمشیر می است و از
 بسیار دایج گویند و بفارسی ناستقاله گویند و شمشیر
 و شکر طبرزد که معروف است بنیات از هر یک یک جزو
 همین سرخ همین سفید شمشیر از هر یک نیم جزو
 شمشیر از هر یک یک جزو و کوفه نیمه شمشیر نیم جزو
 حبس القفل را علیه نرم صلا می نمود مجموع را وزن
 کرده مخلوط نموده بروغن گاو چرب کرده بعمل
 مهنه سه وزن او و نیم چون سازند و در ظرفی
 نگاه دارند و بعد از دو ماه استعمال نمایند و بعضی
 و این شمشیر بجای روغن گاو و روغن بادام شیرین
 آورده اند و این خوب است و این شمشیر روغن گاو
 و عمل نوزده جزو است سوکایا سه و یا آن است
 جزو است صاحب میزان الطباع گفته که این طریقه
 را را و از هر دو دم و خشک است و به رسا و ده
 دوم و شمشیر از این طریقه میقتال تا دو و شش است
 طریقه که بنامه شیخ رئیس که در مقاله اولی از قبل
 از قرابادین خان که در جزایر شات است آورده
 و گفته که این طریقه منصفه و صفت کرده و از
 که از پروت باشد و از هر دو ده و از روغن و بلبله
 طایع است صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله
 شمشیر بود از این بسیار شمشیر شقاقل از هر یک
 یک جزو و تودی سرخ تودی زرد لسان العصاره
 همین سرخ همین سفید از هر یک نیم جزو و از
 روغن گاو چرب نموده بعمل مصفی چون سازند

[illegible]

درین اطریفل کینه و نبات و اخل کرده اند و بجا
این هر وقت بویست بلبله نرود و فلفل اخل نموده
و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخاش
در طبع آن و بواسطه ارفع کند و کوبد و بان انگور
کند و سلس البول را نافع بود و شتر نیز که گفته اند
و متقال بعد از دو ماه که از ساختن کینه باشد
استعمال نمایند و قوتش تا دو سال یا بی میان
اطریفل مسهل استقال خلط طبله کند و سید با کینه
و عمل به یاج و مقوی سده و در مایه و جگر است
آن بویست بلبله نرود و بویست بلبله کبابی بلبله ساه
بویست بلبله آله شقی تر به سفید نرود و ساه کبابی از هر یک
نیم مثقال فاریقون هشت سفید چهار مثقال فلیجون دو
مثقال اسطوخودوس دو مثقال انیم ریون مدنی
هفت مثقال کوفه نیمه غسل مصفی سه وزن و در
بواز آله او و بر و عن بادام شیرین حرب نموده
باشند معجون سازند + اطریفل مسهل مثقال و نیمه
المونین که شارب الیه رخته توای حکیم محمد باقر نقل نموده
جهت بهق و در صرح جذام و دار الرقیل و غره امراض
بلغمی سودا و نافع صفت آن بویست بلبله نرود
بویست بلبله آله شقی فلیجون صبر مقوی اباج نفرا
نشانیزه از هر یک و درم بسطاج شقی ساه کبابی از هر
یک هفت و درم ترب سفید بیدروده درم حاشا درم
اسطوخودوس انجم درم ایسون یک و درم مقوی کاشوی
نیم درم با سه وزن او و بر و عن غسل مصفی معجون سازند
شتر نیز که درم تا نیم مثقال اطریفل مسهل تا لیف حکیم
مؤمن خبث امراض ماره و سودا و وی قوت
از بیض و بخت قوی بسیار نافع است و قند شتر
تا نیم مثقال است صفت آن بویست بلبله کبابی بلبله
سیاه از هر یک بیست مثقال کوفه نیمه تر و عن او
شیرین حرب نموده ساه کبابی کل نیمه از هر یک
مثقال کل نیمه بسطاج شقی از هر یک نیم مثقال
عسل دو وزن او و بر و ساه کبابی ده مثقال
کل نیمه شریفه بلبله سیاه از هر یک ده مثقال

بوست بلیله کالی است شغال جوشانیده یاوده باشند
از قیاس کرده بقوام آورده همچون سازند و مرغی آله
نموده و که این همچون نافع است از برای قلیح و غافل
است از این حتی که استعجال بلیلی است منع است در قلیح
و در و درین همچون بلیله است نه از فیض شغال و نه از شغال
در و درین آنرا نافع است و صنعت با ضمه و صنعت در
از از بر دوت باشد مفید است و با لکجه جمع اراض
در از بر دوت و رطوبت و غم را نافع است صنعت
آن بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است
صفتی در می از کیده و درم ناخواه بخورم کوفته بچینه
زین منراسته شغال و جرب نموده پس بکینه نقل ازین
بست شغال و راب نجسانیده در باون سنگی است
ناله و ادویه را بان همچون سازند و اگر درین همچون
غل از رقیق بوزن جمیع او و غسل مصفی و اخل کرده
همچون بستر است شمر و خسته شغال بجز از این و آب بک
شد و اطر فیض مقدار بکجهت بو اسیر و او را مقعده
فع است و با و با شکند و خون بو اسیر از او
ن بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است
فید غم کند ناخن ریحان از هر یک پنج شغال اقل
درین شغال شغال اقل را و راب کند ناخال کرده در
سل شغال و وزن او و در اخل کرده ادویه بان بوزن
زاد و نصفه درین اطر فیض نقل د اخل نموده و اطر فیض
ل صغیر نافع است از برای بو اسیر اسهال بو اسیر
بوزن از نصفه منتی شغال خساند و صنعت آن
بست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک یک
ن از رقیق سی درم نقل را آب گرم حاکم و ده غسل
ام آورده شمره باقی ادویه را کوفته بچینه مرغی نام
زین با روغن کادو جرب نموده بان بستره شمره و جادو
بوزن که بکوبن در قرابادین تخفیفه نام و منافع در و
کالی در روغن بادام بارون کادو اخل زار کوفته که
بکرم کند حاکم و ده با صنعت شغال غسل مصفی بقوام
درین سازند و اطر فیض نقل صغیر که همین صنعت
در و خلیش یاوده است صنعت این بو اسیر کالی بو

بلیله آله منتی است از هر یک یک طمعه کالی در او قیاس دریم نقل
از رقیق ده است از رقیق در دفا از هر یک و در او قیاس
نقل را و راب گرم حل کرده در باون بسته بمالند یا بخور
شود و باقی ادویه را کوفته بچینه مرغی با و ام جرب نموده
و اول جربه نقل را غسل شمره وزن او و بستره شمره یا نیک
نحوه بود پس باقی ادویه را بان بستره شمره غسل
و اخل نمی کنند اطر فیض نقل کالی که بکجهت قطع خون
بو اسیر مجرب است و صنعت آن بوست بلیله کالی
بوست بلیله آله منتی است از هر یک ه شغال کالی منتی
بست محرق بوزن از هر یک پنج شغال قرن اهل محرق
مفصول پنج شغال زنج شریف محرق یا ناخواه از هر یک
و شغال نقل از رقیق بست شغال نقل را و راب آب
کند ناخال کرده باقی ادویه را کوفته بچینه با صنعت و درین
شغال غسل مصفی بستره شمره شغال با اطر فیض
نقل ملین را نرم دارد و بو اسیر نافع است
صنعت آن بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است
بوست بلیله آله منتی است و شطوطه و دوس از هر یک
بست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک سی درم
نقل و غسل خیانتی را آب برگ کند ناخال کرده
یا لاند و و غسل بقوام بلند آورده و اخل کرده که بعد از
د اخل کردن آن بقوام همچون آید پس اجزا را
کوفته مرغی بادام شیرین جرب نموده بان بستره شمره
شمره از یک شغال یا چهار شغال در شمره دیگر بست بلیله
بوزن و وزن او و با شطوطه و دوس از هر یک یک درم
است و اطر فیض نقل ملین اقمونی یا لیت افاضل نام
بچینه نافع از برای اوافی سودای مخصوص بو اسیر
و ابع معده و آلات غلا است دین طبع و مغزی احتیاج
صنعت آن بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک
سیاه بوست بلیله کالی اقمونی از برای از هر یک ده
شغال نقل از رقیق تر سفید از هر یک شغال
ناخواه بدبر در سر که مصفی رومی در جینی خود قاری اقام
خمر شاهره و رقیق گل سرخ از هر یک شغال کشیده خشک
نقشر یاوده شغال اجزا را سوخته نقل کوفته بچینه مرغی

بادام شیرین بارون کادو هر که ام که باشد بلیست
شغال جرب نموده قند سفید غسل مصفی یا لیتا صفا از
هر دوسه وزن او و نقل را و راب کند ناخال نموده یا لیتا
و باون بسته بمالند یا قوام پیدا کند پس قند غسل
را بقوام آورده نقل را بان بستره شمره یا بستره پس باقی
ادویه و در ظرف چینی ناله دارند در میان جوتا اخل روز
پس از جوتا بوزن آورده و شغال نماید شمره از هر یک
شغال تا و شغال با اطر فیض نقل ملین یک درم یا بستره
قاده دهد و طبع را نرم دارد و صنعت آن بوست بلیله
کالی بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک سی درم
تر بستره شمره یا شمره سفید درم مصفی سه درم نقل
بست و درم نقل را و راب کند ناخال کرده اجزا را
کوفته بچینه مرغی بادام جرب نموده یا لیتا صفا از
بقوام آورده همچون سازند مقدار شمره و شغال خد و د
بو اسیر را دوت این همچون فایست نافع باشد
اطر فیض نقل ملین دیگر شکم اصحاب بو اسیر را نرم
کند و ریح را تحمیل دهد و صنعت آن نقل از رقیق سی
درم بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک
یک درم و درم تر بستره شمره یا شمره سفید درم سی درم
سیون کالی از هر یک یک درم نقل را و راب کند ناخال
نموده باقی ادویه را کوفته بچینه یا لیتا صفا از هر یک
بقوام آورده بستره شمره یا شمره سفید درم با اطر فیض نقل
ملین یک درم یا بستره شمره یا شمره سفید درم
آن نقل از رقیق سیون خیانتی از هر یک سی درم بو
بلیله کالی بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک
شطوطه و دوس از هر یک سی درم نقل و طبع نام دارد
آب کند ناخال کند و باقی ادویه کوفته بچینه یا لیتا صفا از
ادویه غسل بقوام آورده بستره شمره یا شمره سفید از هر یک
بادام جرب نموده یا لیتا صفا از هر یک سی درم یا بستره
اطر فیض ملین این اطر فیض ملین طبع و شمس
صفرا سودا است و نافع است از برای و دارد و در
حادث از آنجوه غلیظه صنعت آن بوست بلیله کالی
چکدرم بوست بلیله کالی بوست بلیله آله منتی است از هر یک سیاه

از سر یک است درم شایسته بایزده درم سناکی ده درم
و رقی گنج یک ستار لیسون مصطلی از سر یک پنجم
کوفته بخت برغن با دام شیرینی چل درم حربه نبوده
بعل مصطفی سه درم او و به بستر شسته در اگر بوده باشد
بلغ غالب باید که بفرایند بر این اجزا تر به سبب
در بر کشیدم و اگر احتیاج با سهال صفر زیاده کرده
بر جواسه اصل سقوطی بقدر حاجت احتیاج آید
سود از زیاده باشد باید که بفرایند بر اجزای اصل
افتمون ده درم شربتی و متقال باب گرم
این طریقی حار در او ای درجه و یابس در او
در جودم است و طریقی ملین تا لیت نواب غفران
باب حکم محمد الملک سید علوی خان قدس سره
محمد شای نافع از برای نزلات بلغمی مرصعه صنعت
آن غناب پنجم زرد از سر یک است دهانه اصل لیسون
زرد و خشک گل بنفشه اسطوخودوس ابر سا بسفنج
فتیقه فراسیون از سر یک و متقال و نیم مویز مسرخ
استه بدون کرده است و پنج متقال مجموع را در
سه چهار یکیم تر از آب خالص بچوشانند تا بپزد
رسد بالا انداختن سفید مصطفی یک صد و پنجاه
متقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک تقشیر از سر یک
پنج متقال راز یا نه لیسون مصطلی حب بلبله از
سر یک و متقال و نیم غار لیسون شش سفید و متقال
فلفل سیاه نیم متقال تخم خشخاش سفید و متقال و نیم
روغن بادام شیرین دو آرد و متقال و نیم او و به کوفته
بخت برغن با دام شیرین چرب نموده بعل جزو شربتی
شربتی از کشتن تا شش متقال باب نیم گرم تناول نمایند
طریقی ملین مسخه حکم مومن نافع از برای سبب بلبله
صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه
منقی از نو بلبله سیاه افتمون اسطوخودوس و بیل زرد
و متقال تر به سفید و متقال متقال رزق و متقال
فانج و شیرینی متقال نقل و فلو س خیار شیر را

در آب گندم داخل کرده صاف نموده با ل بقوام آورند
و او و به را کوفته بخت برغن با دام شیرین چرب
نموده با آن شسته استعمال نمایند و طریقی ملین و مکر
غناب خراسانی سیستان از سر یک است دهانه شربتی
غنچه گل سرخ سناکی از سر یک ده متقال باب
چوشانیده صافی نموده غسل مصطفی یک صد و پنجاه
متقال و در لیسون و دیگر دو صد و پنجاه متقال است
داخل کرده با نش ملایم بقوام آورند پس بپزد
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه سفید کشنیز
از سر یک ده درم بلبله سیاه است درم پوست بلبله
نموده بعل مصطفی سه درم او و به بستر شسته در اگر بوده باشد
بلغ غالب باید که بفرایند بر این اجزا تر به سبب
در بر کشیدم و اگر احتیاج با سهال صفر زیاده کرده
بر جواسه اصل سقوطی بقدر حاجت احتیاج آید
سود از زیاده باشد باید که بفرایند بر اجزای اصل
افتمون ده درم شربتی و متقال باب گرم
این طریقی حار در او ای درجه و یابس در او
در جودم است و طریقی ملین تا لیت نواب غفران
باب حکم محمد الملک سید علوی خان قدس سره
محمد شای نافع از برای نزلات بلغمی مرصعه صنعت
آن غناب پنجم زرد از سر یک است دهانه اصل لیسون
زرد و خشک گل بنفشه اسطوخودوس ابر سا بسفنج
فتیقه فراسیون از سر یک و متقال و نیم مویز مسرخ
استه بدون کرده است و پنج متقال مجموع را در
سه چهار یکیم تر از آب خالص بچوشانند تا بپزد
رسد بالا انداختن سفید مصطفی یک صد و پنجاه
متقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک تقشیر از سر یک
پنج متقال راز یا نه لیسون مصطلی حب بلبله از
سر یک و متقال و نیم غار لیسون شش سفید و متقال
فلفل سیاه نیم متقال تخم خشخاش سفید و متقال و نیم
روغن بادام شیرین دو آرد و متقال و نیم او و به کوفته
بخت برغن با دام شیرین چرب نموده بعل جزو شربتی
شربتی از کشتن تا شش متقال باب نیم گرم تناول نمایند
طریقی ملین مسخه حکم مومن نافع از برای سبب بلبله
صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه
منقی از نو بلبله سیاه افتمون اسطوخودوس و بیل زرد
و متقال تر به سفید و متقال متقال رزق و متقال
فانج و شیرینی متقال نقل و فلو س خیار شیر را

قدس سره این طریقی را معروف معلوم نموده اند
تا از اثر بخلات و دیگر متمیز باشند و این طریقی را
در سرد و در چشم و در گوش که بسبب انجمه معده
باشد در نهایت دفع است و سهال کند و معده
از اخلاط صفر و دیگر پاک کند و گرم مزاج را موانع باشد
صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه پوست بلبله
بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه پوست بلبله
مصطلی رومی اسطوخودوس سفوفیای مشوی بپزد چینی
از سر یک پنجم درم کوفته بخت برغن با دام شیرین چرب
نموده بعل مصطفی سه درم او و به بستر شسته در اگر بوده باشد
بلغ غالب باید که بفرایند بر این اجزا تر به سبب
در بر کشیدم و اگر احتیاج با سهال صفر زیاده کرده
بر جواسه اصل سقوطی بقدر حاجت احتیاج آید
سود از زیاده باشد باید که بفرایند بر اجزای اصل
افتمون ده درم شربتی و متقال باب گرم
این طریقی حار در او ای درجه و یابس در او
در جودم است و طریقی ملین تا لیت نواب غفران
باب حکم محمد الملک سید علوی خان قدس سره
محمد شای نافع از برای نزلات بلغمی مرصعه صنعت
آن غناب پنجم زرد از سر یک است دهانه اصل لیسون
زرد و خشک گل بنفشه اسطوخودوس ابر سا بسفنج
فتیقه فراسیون از سر یک و متقال و نیم مویز مسرخ
استه بدون کرده است و پنج متقال مجموع را در
سه چهار یکیم تر از آب خالص بچوشانند تا بپزد
رسد بالا انداختن سفید مصطفی یک صد و پنجاه
متقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک تقشیر از سر یک
پنج متقال راز یا نه لیسون مصطلی حب بلبله از
سر یک و متقال و نیم غار لیسون شش سفید و متقال
فلفل سیاه نیم متقال تخم خشخاش سفید و متقال و نیم
روغن بادام شیرین دو آرد و متقال و نیم او و به کوفته
بخت برغن با دام شیرین چرب نموده بعل جزو شربتی
شربتی از کشتن تا شش متقال باب نیم گرم تناول نمایند
طریقی ملین مسخه حکم مومن نافع از برای سبب بلبله
صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه
منقی از نو بلبله سیاه افتمون اسطوخودوس و بیل زرد
و متقال تر به سفید و متقال متقال رزق و متقال
فانج و شیرینی متقال نقل و فلو س خیار شیر را

بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک دو درم
کلی ترید سفید برافیتون از هر یک هفت درم سبط خود
بسیار فستق آله منقی سفید منقی از هر یک نیم درم
خار لقون منقش سفید منقش از هر یک درم کثیر خشک
باز ده درم کوفته بختی به سبب درم روغن بادام
چرب نموده با سبب وزن غسل معجون سازند شربت از
شیر درم تا بخور منقول ز خط حکیم عبدالمجید قزوینی
اطریفل دیگر نافع از برای امراض سودا و صفعت
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه
پوست بلبله آله منقی از هر یک نیم درم شش مثقال بقیاج
فستق سبط خود و سبب فستقون ترید سفید بخر لقون
شش سفید از هر یک و مثقال غسل منقی سبب وزن
ادویه به سبب معجون سازند اطریفل دیگر مقوی معده
و دماغ بارد است صفعت آن پوست بلبله زرد
پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر
یک نیم مثقال مثقال خود هندی زنجبیل از هر یک پنج
مثقال فلفل از فلفل از هر یک مثقال کوفته
بختی بروغن بادام شیرین چرب نموده با سبب
ادویه غسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای کسیر
موش سفید شود صفعت آن پوست بلبله کالی بلبله
سیاه آله منقی از هر یک ده درم پوست بلبله کالیه دیگر
طبا سفید از هر یک نیم درم سفید بخلطه ده درم
کاسی از هر یک سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گس
منزوع الا قلع و ج ترکی از هر یک یک درم و نیم کوفته
بختی بلبله کالی مری سبب وزن دو و نیم شربت
سدر درم لبن ریشک قطع میکند از موی سفید را
و نگاه میدار و سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه
و دفع نسیان تا لیفت حکیم سید یزدانی صفعت آن
پوست بلبله کالی بلبله سیاه آله منقی از برای ج
ترکی از هر یک نیم درم پوست بلبله کالی سفید کوفته از هر یک
چهار درم زنجبیل فلفل از فلفل کندر از هر یک سه درم
منقش سبب زنجبیل از هر یک هفت درم مویز منقش
از جبهه ده درم ادویه را کوفته بختی با مویز معجون سازند

و صبر و مثقال ترا ناستاناول نماید اطریفل
او کثیر را روشن کند و معده را از رطوبت پاک سازد
و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود صفعت آن
پوست بلبله کالی بلبله آله منقی بلبله سیاه فلفل
دار فلفل منقش یونان از هر یک از هر یک جزوی جزا
نستاد کوفته بختی بروغن کافور چرب کنند با سبب جذا
بسیار مثقال شربت و مثقال است
فصل در بیان شربت جوار شات بلبله
جوار شات یا بلبله این جوارش را جها هند است
طعام بکوار دو است و طعام آورد و بواسیر را نافع
بود و باد را بشکند و طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو
دارد صفعت آن پوست بلبله کالی ترید سفید جوف
تراشید بروغن بادام چرب نموده و مویز منقش
فلفل از فلفل موزین از هر یک چهار درم نار
مشک دو درم فلفل مویز شش درم سافج هندی
یک درم و اچینی سنبل بلبله از هر یک ده درم فانیند
شربت را بر معجون ادویه به سبب مقرر مریز نماید شربت
از یک مثقال تا دو درم جوارش شاهی تا لیفت آن
موجم بالیخ لیا مریزانی را بی نظیر است و مقوی
قلب معده است و تفریح آورد صفعت آن
آله منقی از هر یک هفتاد و پنج مثقال از سبب
بیرن کرده زرشک منقی کلاب غرق بید مشکند
هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بنزد تا مهر شود
ناید به بالاندین شرب انار ترش شرب انار
شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت میمون شربت
آواز هر یک بیست و پنج مثقال سبب جبین سبب ج
مثقال دخیل کرده بقوام لبس را بشیم مقرر و ورق
طلا ورق نقره مراد یا سبب از هر یک سبب مثقال
خز شربت مثقال گل گاوزبان غنچه گل شرب از هر یک
پنج مثقال کوفته بختی بآن بشیند شربت و درم
حافظه عقل نیز این معجون از احتراق آن مخرج است
و مریزاد حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها
و تدریکه عقل مویز فکر را به نشو و نشوین صفعت آن

شیر بلبله ده مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک پنج مثقال طبا سفید
معدل سفید را بشیم مقرر کندر بخوبی با مویز منقش
منقش سبب سبط خود و سبب کالی بوزن از هر یک مثقال کوفته
بختی بروغن بادام شیرین سبب مثقال چرب نموده
مویز منقش غسل منقی نبات سفید از هر یک نیم درم
مثقال اول مرتبه مویز را بوق از جبهه شکست بشیند
تا مهر شود ببالاندین و ناید و نبات غسل را دخیل کرده
بقوام آورد و دریه را با آن بشیند و مثقال
فصل در بیان جوبیکه اصل معود در آن است
حب بلبله نافع از برای ده و صغری و صغری و صغری
انجیره اخلاط حاره صفعت آن پوست بلبله زرد
پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله
منقش کثیر خشک از هر یک ده و نیم مثقال
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سبب
حب سخته در و در نه جبهه یک شربت است حب بلبله نافع
از برای سبب مثقال دماغ و مویز معجون بدن از حلاط
صفعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
بلبله سیاه از هر یک ده درم سبط خود و سبب فستق
افیتون ترید سفید تراشیده بروغن کافور چرب نموده
از هر یک یک درم و نیم شربت خشک درم فستقون
یک درم کوفته بختی با سبب تازه مرشته حب سازند
و کفشد که جبهه یک شربت است سبب خود مرند و از
عقب آن حلاط سکری ده درم باب بیکر حلاط
بنوشند حب بلبله که قدس سره مجرب للمایخ لیا
الحاوش من السودار المحرق من صغری صفعت آن
پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست
بلبله آله منقی از هر یک ده و نیم مثقال لا جورد منقول
افیتون غار لقون سفید کثیر از هر یک یک درم کوفته
بختی بروغن بادام شیرین چرب نموده و مویز طایفی منقی
شربت حب سخته با غرق گاوزبان نیم گرم که در آن حلاط
سکری ده درم حلاطه باشند و در نه جبهه یک شربت است

بسیار کبیر تبیین جویب را استعمال نمایند از آنکه مالک
نزال شود که جب ایلیج نافع از برای مالک و لیکن
جواد از سودای محرقة از صفرا و صنعت آن پوست
بلیله زرد شدیم پوست بلیله آله منقعه و رقیق
سرخ نمک هندی از هر یک دو درم ایارج فقیه
چند درم شاهره قهوه ای شوی عصاره انیسون از هر یک
سه درم تخم کرفس نیم درم غار یقون هشت سفید
چهار درم کوفته بخت بر وزن بادام شیرین جرب نموده
باب کاسنی تازه سرشته جب سازند شربت از دو
درم نیم تاسه درم دوزخ صاحب خیره خوارزم شاهی
گل سرخ و نمک هندی و تخم کرفس و اخل نیست و وزن
پوست بلیله هفت درم است میفرمایند که چون صفرا
اصلی یافت نمیشد اگر بدل آن چند درم سنگی اخل کنند
بهر است که جب ایلیج این جاد است جرب است از برای
بقی و احش از آله آن یک درم در سه روز و نیز این جب
نافع است از برای حمی و اوجاع مفاصل هر
بلغمی و سوداوی و صنعت آن پوست بلیله زرد
بلیله سیاه پوست بلیله کالی صبر سقوی از دوز
سفید نقل سرخ تخم خط سبک از هر یک پنج حبه
و حوت ابض صغری شوی زیره کرمانی نمک
طراز و مصلک رومی از هر یک یک حبه و صغری و در طرف
مسی باب گنداقه یک درم و دویه بان خیر توان کرد
بخسانند در روز پس حل کرده باقی او دیر با بان شسته
بشوی حید و جها سازند هر چه بقدر فلفله و در سیاه
تنگ نمایند شربت کبیر کبیر باب نیم گرم دو روز قبل
از استعمال این جب ایلیج جمع اشیا سوا که نان دیر بان
پیش نمایند و جب ایلیج این همه ظاهر نفع است
و از برای سبک بود و شربت طلق ریاح خصوص ریاح بوسه
و از برای سفا و بلغم خام و سبک و حله میتوان آشامید
هر روز و هر شب تا بستان و در میان صنعت آن
پوست بلیله زرد و بلیله سیاه پوست بلیله از هر یک
دوازده شقال آله منقعی شش شقال شیطان هندی
و از فلفل از هر یک پنج شقال جوز بوانک در آن

از هر یک یک شقال و نیم تربید سفید مجرب صمغ بدبر صبر
سقوی از هر یک سه شقال کوفته بخت بر وزن بادام
جرب نموده باب سرشته بصورت شش ساخته
در سیاه بسیار مالند پس باز کوبیده باب سرشته
جوب سازند هر شب بمقدار نخود سه کبیر ایلیج
نافع از برای اخراج صفرا و سودا از سرد و سایر
بدن و کبر تجویز شده و بسیار نافع است و بلیله
صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی
بلیله سیاه پوست بلیله آله منقعی سنگی از هر یک
دو درم شقویا شوی یک درم کوفته بخت
بر وزن بادام شیرین جرب نموده مجوز دانه شیرین
آورد سرشته بخت بوزن لقره حبه و دانه
خواب فرو برند بعد از آن آب نیم گرم ساله بنوشند
و اگر خواستند که در میشد بر اجزای این جب از برای
تقویت اسهال آن هر سه سودا را لاج و حله
از هر یک یک درم جب ایلیج دیگر صنعت آن
پوست بلیله کالی ایارج فقیه تربید سفید بدبر صبر
یک چهار شقال غار یقون هشت سفید از آرد شربت
بیردن کرده صمغ عربی کثیر مصلک رومی انیسون
نمک هندی از هر یک دو شقال صبر سقوی شش
حفظ از هر یک یک شقال کوفته بخت باب جب
سازند و جب ایلیج دیگر صنعت آن پوست بلیله
زرد پوست بلیله کالی ایارج فقیه تربید سفید بدبر
از هر یک دو شقال حب لیل غار یقون سفید انیسون
صمغ عربی از هر یک یک شقال شش حفظ نمک هندی
از هر یک یک درم کوفته بخت باب از برای تازه
سرشته جوب سازند و جب ایلیج دیگر صنعت آن
نرم و آرد مزاج معتدل را مناسبت است و صنعت
آن پوست بلیله زرد سرشته تربید سفید رومی و حبه
از هر یک دو درم شقویا شوی نیم درم عصاره
انیسون از هر یک یک درم کوفته بخت
باب جب سازند شربت از دو درم تاسه درم
حب ایلیج حبه شقال از اختیار است جین و خفیف

است و صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله
کالی بلیله سیاه پوست بلیله آله منقعی از هر یک سه درم
غار یقون سفید نیم درم شقویا شوی قراط نمک هندی
و قراط کوفته بخت باب جب سازند شربت از دو
حب ایلیج قلمی فرموده اند که معمول حضرت است از
ابو یوسف قدس سره است در تبیع اراض صفراوی
و سوداوی محرقة و صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله
کالی بلیله سیاه سنگی پوست بلیله آله منقعی از هر یک
دو درم کوفته بخت بر وزن بادام شیرین جرب نموده
حب ساخته باب گرم فرو برند و جب ایلیج آصف
منقعه معده از صفراوی مخلوط بلیله کبیر گاه استعمال
کرده شود بعد از آن پوست بلیله زرد
یک درم نیم شقویا یک درم صبر سقوی زرد و دیگر
غار یقون سفید نیم درم کوفته بخت باب غنیمت
سرشته جب از برای نافع از برای حکم و جرب
و شش و صنعت آن پوست بلیله زرد و صبر سقوی
از هر یک یک درم شقویا شوی شش از هر یک ربع
درم کوفته بخت جب سازند جرب شربت است
حب ایلیج که حکم میر حبه و مولانا حیدر علی
ساکن مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه الصلوٰه و
السلام و فقیه محمود آقا ناظر زیارت روضه رضوی علی
ساکن الف الف السلام و الصلوٰه و التحية و الثناء
زننه بودند مغری الیه ارجی ربع غارض کر دیده بود
حکیم مغری الیه باین جب ایلیج بدور یک درم مگر در
علاج فرموده بودند و دستور آنرا علما معظم الیه گرفته
بودند و دستور قوم باین طریق است که جب ایلیج
موافق نسخ باید که صاحب حمی ربع درم و راجت و
قد طلوع صبح و شقال فرو برده از عقب آن صبح
و از حینی ساله بنوشند خدا بخود آب گوشت خردن بخت
بانه در روز اول راحت کافند آفتابی هفت شقال
سنگین و هفت شقال عرق گاو زبان اول کرده باشند
ایوم اول راحت نیمه شود با از گوشت بره ناول بمانند
و در جمیع اوقات این به از حبه و نبات بقول جنتان

پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه بنا کی از
 هر یک یک مثقال و روغن گل سرخ نیم مثقال سوده
 بر روغن بادام شیرین چرب نموده باد و شفتال موثر
 منقعه سرشته خوب ساخته بوق لغت سه
 باطل مجیده وقت خواب بآب گرم فرو برند و در
 نسخه دیگر ربع مثقال صمغ عربی نیز داخل است و وزن
 ادویه بحسب استعمال و قوت ضعف مزاج زیاد و کم
 سطور است و در نسخه دیگر دم نمک لایبور
 بر است تقویت عمل نیز داخل است و نوشته که با
 عرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل سرگود
 فتنه نشوند عرق رازیانه نیم گرم جو شند و دوا را با بلیله
 از طب که گفته محمد بن سنان که حدیث کرده اند حضرت
 رضا علیه السلام گفت شنیدم موسی ابن جعفر را که تحقیق
 شکایت کرد از فحار که با طهار جوع نموده و هر یک
 دوا به غمی بیان کرده پس آن حضرت فرمود فحار
 فراوش کرد و دید از دهن شمارفت بسده ادویه
 که بلیله و رازیانه و شکله است اجز مساوی و استقبال
 صفت سه ماه و در هر ماه سه مرتبه در استقبال
 سنا سه ماه و در هر ماهی سه روز و درین وقت
 بجای رازیانه منقعه نماید بدینکه محل آن
 تر نشیند و دیگر مرض موت

فصل در ذکر ادیان کلکاج
 درین کلکاج دو در بعض نسخ وین کلکاج بنظر رسیده
 و موجب پلایانه بند نیست یعنی درین میوه ها که
 عبارت از ابله و ابله آبله باشد از اطباتی هستند
 است و نفع است آشامیدن با مارا اصول از برای
 صحت است بعد از افاده نیکو است از برای فاج
 و استمراخ و با مارا اصول بنشیند و نیز از برای
 نشخ و عنق الساد و اجاع مفاصل بارور و
 و قوه و وجع طرد و فوج و در حین است و نفاس
 و سخن و رخت حصاة کیده خوانند و تذیب
 آنها است و سخن و فتح سید و سخن وین است
 این فوج قمری گفته که آشامیدن با مارا اصول

بعد از دو هفته از ابتدا سه فلج نافع است است آب را
بنهایت نفع آبوسهل مسجی گفته که چون بنفشه شود و در
فلج سه هفته تابست و در پنج روز نافع است از
تشنه شدن با حصول باوهن کل کلنج صنعت آن
السخه و شیخ زینب دست بلیله که با لبهای سیاه دوست
بلیله آله بنفشه از هر یک درم مسجی کرمش بخار از آن
از هر یک هفت درم و از فلفل فلفل زنجبیل از هر یک
شش درم و عا و غیره از پنج مسجی از هر یک پنج درم
زرد بر چهار اسطرگ یک فنجان اجزا سه یا سه نیم
کوته صغیر با آب گرم قل کرده بقول رازی بر د
نموده مجروح نماید یک تانده قلعی نموده و بعد از است
چهار روز آب بر روی او ریخته و بپزند تا آب نصف
رساند این نموده باز در یک کوزه داخل نمایند و در
بشت طل روغن جالیز و روغن تازه و آبش بپایم نشو
تا آب برود و در روغن بماند پس نگاه دارند و در روغن افزوده
اند درین دهن بر ساد و اشتار لیسون و حشر علی
عاقه و از هر یک دو درم شیطرتج هندی چهار درم
صنعت دهن کلکلنج به لیسون شیخ و از و الطائی انواع
بلیجات اربع و بلیله و آله بنفشه از هر یک پنج درم
تره سفید بر چهار درم حکم کرم تر از هر یک بخودرم
ادویه با آب بپزند و بماند و بفشارند و بیالانند و در
یک کوزه روغن جالیز و روغن ساد و داخل کرده و بپزند
تا آب بماند و روغن بماند و صنعت این دهن بلیجات
حکیم نمون انواع بلیجات آج بلیج و از فلفل فلفل
زنجبیل کرم برگ سداب هر یک درم جاوشن
سبزه اشق از هر یک پنج درم تره سفید بر چهار درم
و در یک کوزه و در صد مثقال آب بپزند تا آب نصف رسد
بلکه بماند و بفشارند و بیالانند و باز در یک کوزه
صد مثقال روغن بپزند و بخار از آن کرده و آبش
درم بپزند تا آب بماند و روغن بماند و اگر در قد مضایقت
زرد بهتر است + آبوسهل مسجی گفته که در علاج تشنه
نمائی باید که بخوراند بصاحب آن بن کلکلنج یا با
نمائی آن لوح قوی گفته که علاج تشنه متلا و علاج

فالج است و این باین دستور است که با شامانند او را
 جنوب مسهل پس بیاضا مانند او را درین کلکناج با مار
 اصول و گفته شده که آشامیدن این کلکناج با مار اصول
 بعد از استفراغ محبوب مسهل گاه بدن از اخلاط پاک شود
 نافع است از برای هضم و نیز گفته شده که این دهن
 کلکناج نافع است از برای هضم و آشامیده شود بعد
 از استفراغ به بیشترین وجه فایده دارد و حد و دوز
 بلغم باشد و نافع است آشامیدن این دهن از برای
 رفته بعد از خلط بلغم که رسیده است به بعضی اوقات
 آنرا حبیب بلبل نامیده میسازند این دهن را از برای
 مسافرتین سهل و صفا است برفق و نافع است صفا
 صفراوی و سایر امراض صفراوی و سبب و فایده بسیار
 باشد و قاعده مقام مطبوخ بلبله است در رفع از برای
 هر مرضی که نافع است در آن مرض را مطبوخ بلبله
 صنعت آن بکنند بلبله زرد و سبزه بزرگ بی سورت
 یکصد و در تخار اخضر یعنی بعد از کرده آب بر
 و کتند چنانکه چهار انگشت آب از رو
 بلبله بزرگ و پس سر آن را بپوشانند که گرد و غبار
 در آن داخل نشود و در آفتاب که آرد و دهنه پس
 صافی نموده آب آن را نگاه دارند و باز آب تازه
 بر روی آن کتند و سرش را پوشیده در
 آفتاب یک هفته دیگر بگذارند پس از صاف نموده نگاه دارند
 و ملاحظه بسیار نمایند اگر در آفتاب زردی و تلخی باقی باشد
 یک مرتبه دیگر آب بر روی آن کتند و بعد از هفته آب
 آنرا گرفته بلبله را در آورند و بعد از دو مرتبه بلبله
 را در کتند و آب را در سببها را خرد کرده بر
 بالا بام بر روی آن تخمه بنهند و در آفتاب و
 سببها را به بلبله پیوسته و صبر کنند تا خشک شود
 پس ازین جهات ساخته نگاه دارند و در وقت حاجت چهار
 درم تا هفت درم آنرا آب خالص با جلاب سکری
 فرد به نرس بگره که تب نباشد و اراده سهال زیاده
 باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطی و گل
 شکر و کثیر آب خفته بکار برند و گاهی سه روز افزایند

عصاره فستقین پس باید که صبر یک جزو از عصاره
 فستقین نیم جزو از گل شکر ربع جزوی و از نقوع
 بلبله و کور مثل مجموع شربت از چهار درم
 تا هفت درم باشد
فصل در بیان سفوف فایده اصل و محمود در
آنها ابلج است
 سفوف ابلج استعمال در برقان افتقر سدی بسبب
 سده فیما بین مزاره و معاهرگاه از تدبیر دیگران بگوید
 این سفوف را با شیر شربت به بند خصوص شربت که
 آنرا خلط شکر و قیوم داده باشند که صنعت آن
 پوست بلبله و در دست درم افیتون انیسون از هر یک
 نیم درم ابراج فیکر چهار دانگ جمله یک شربت است
 با خواجه صنعت درم شربت سفوف ابلج شکر و
 انطی که جلد لعل و عظم الفع و بانی است در قطع
 امراض سرد و معده و قلب که صنعت آن پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه تخم ریحان
 تمام بود و نه نری و تر به سفید و بزرگ هر یک چهار درم
 که با تخم خرده تعشر مرجان و جوزی از هر یک سه درم
 و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قطره مشک
 اضافه کنند و اگر اراده سهال باشد اضافه کنند بر
 اجزای اصل شربت سفوف فستقین اصل السوسن از
 هر یک چهار درم سفوف نیاس مشوی دو درم و اگر
 مرض اعضا ند کوره معتدی بسوسن بکند باشد
 اضافه کنند بر جزای اصل نسخه انواع تلخه فستقین با
 یعنی احر و صفرا و بقیق اگر در معده باشد صطک گل شکر
 بر جزای اصل بفرمایند و اگر خفقان قوی باشد
 گل گاوزبان طباشیر سفید بر جزای اصل بفرمایند
 و اگر ریح بسیار باشد از زبانه داخل کنند از هر یک
 سه درم و از برای حدیث نفس و سواس و سودا
 و جنون افیتون فوطی شش درم انیسون چهار درم
 ابریشم مقرض مروارید ناسفته کثیر خشک فستقین گل
 از منی سفوف از هر یک دو درم بفرمایند بر اصل نسخه
 بگره که خفقان قوی زیادتی کند در آن معده غازی م

در پنج قطری و زرباد از هر یک سه درم اضافت
 و اگر حرارت اشتداد داشته باشد بیاضا مانند آن
 با آب زرشک و کلاب بعد از آنکه بر دهن گل شکر
 جرب نموده باشند و الا برفق با دوا شیرین جرب
 نمایند و اضافه کنند برین بوزن آن شکر شربت
 سفوف ابلج قایض شکم به بند و در معده را نافع
 بود و در حیرت بعد از نسیه سودمند بود که صنعت آن
 بلبله سیاه و زیت افلاق بریان غوده و صند
 بریان زیره کربانی بدینند و انیسون بریان از هر یک
 یک جزو و بزرگ قطونا بریان حب الرشاد از هر یک
 دو جزو و چهار دانگی او را کوفته بجهت بزرگ قطونا
 الرشاد را بر دهن گل یا با دوا جرب نموده در
 داخل کرده استعمال نمایند شربت چهار درم و سفوف
 ابلج که بلغم براند و معده را پاک سازد که صنعت
 آن پوست بلبله کالی دو درم نمک هندی و
 فلفل از هر یک دو دانگ کوفته بجهت همک
 باشد با ساله آب گرم پیوسته که سفوف ابلج
 حال و برقان سود چون بعد از فصد سلطی و اسهال
 الی و خوردن سهلات موافقه با مارا الجین مخمد
 کسبجین فستقین خورده شود نافع است صنعت آن
 پوست بلبله زرد و سه درم پوست بلبله بلبله
 هر یک دو درم افیتون یک درم ابراج فیکر
 نمک هندی یک دانگ کوفته بجهت همک شربت
 است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم خوردن
 طبیعت ابلج سفوف ابلج دیگر که در برقان اسهال
 بسبب هابین بکند و طحال بکار آید بگره است
 کرده شود با مارا الجین فرا گرفته با کسبجین فستقین
 صنعت آن بلبله زرد سه درم پوست بلبله کالی
 بلبله کالی از هر یک دو درم افیتون یک درم
 نیم درم نمک هندی یک دانگ جمله یک شربت است
 این همان نسخه قبل است الا آنکه بلبله سیاه
 ندارد و سفوف ابلج ابو اسیر که نافع است از
 اسهال و مایطوبی که هر روز یک درم میداده باشد

صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی
 بلیله سیاه نمک طعام ساذج شدی آفتین روی
 ایلیج فیکر اتراس کل جز ایلیج کوفته بختی بوزن
 مجموع نبات سفید سوخته داخل نمایند سفوف ایلیج
 دیگر نافع از برای اسهال معدی که بسبب ضعف یا ضمه
 حادث اند یا دق بلغم صفر باشد یا صنعت آن پوست
 بلیله زرد یک جز حب الرطوبه نیم جز حب الاس
 ساق که مزاج سگ صلی از هر یک سدس جز به
 کوفته بختی شتر دو درم با سفوف ایلیج کوفته شده
 نافع است از برای صداع صفراوی بسبب اسهال صفرا
 صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی
 از هر یک سه درم روغن جنی ثلثه و نیم کوفته بختی
 سفوف سازند جلک شربت است با آب انار
 برش آب ناشیرین معصور یا تخم بوشند و با
 پوست که قوی از اطباء کرده و شسته اند احتمال
 جرم ایلیجات را در امراض شربت آنکه جسم ام
 ایلیجات میباشند اسهال آنها بصرف و مسهل است
 البته در اکثر بقل طبع یعنی بستن شکم عارض میگردد
 و عقل شکم در امراض سیر از اخراش است با نیتا کس
 دلی آن است که ایلیجات را در امراض سرطانی
 کفور با مطبوخ داده شود و بعد از اربع عشرین بنابر
 این اگر جزای این حب را یعنی هر دو بلیله و روغن
 را نفور سازند باین طریق که بکینه هیله زرد
 بلیله کالی از هر یک نیم درم روغن جنی نیم درم تا
 یک درم و همه را در آب زین معصورین یا شربت بنهند
 و در آن شکلی بسته بماند آب انداخته و دو بار بکشد
 و صافی از آب باشد خوب است و گفته اند
 که صغیقه که در بلیله زرد بجا صغیقه که در آن است بیا
 شمس صفرا و عین است بخواصیت آن عصر کس گاه
 بنحسب آنرا در آب میگردانند از آن قوت صغیقه
 در آب می گردود اسهال آن آب قوی و در روغن جنی
 قوت بارده تا بقیه بپاشد و قوت حار و لطیفه بست
 هرگاه در آب بنحسب آنرا بیرون میاید جرم ناری

اسهال آن بصر جهر تا بصر اسهال نفور آن
 زبله است از اسهال جرم آن با سفوف ایلیج
 نافع از برای رعوت و قوت و صنعت آن پوست
 بلیله کالی دو مثقال کند بخل معطر روی از هر یک
 یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بختی هر روز
 صبح ناشایک مثقال آنرا بخورند با سفوف ایلیج
 روغن نافع از برای قطره چون آتشاید شود
 با مارا بچین بعد از فصد و اخراج خون مقدار که
 قریب نفعی رسد صنعت آن بلیله سیاه آله منتقل
 پوست بلیله کالی ایلیج فیکر پوست تراشیده و نیم
 لا حور و کوفته بپاشند از آن دو درم با مارا بچین
 سفوف ایلیج شش درم روغن جنی و روغن زرد
 و سایر عطالات نفیج با و صنعت آن پوست
 بلیله کالی بلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفوف
 فیکر نیمون از هر یک سه درم همه را کوفته بختی
 شتر سه درم با سه درم شکم سفید کنند و بعد از
 از آن آب گرم بنوشند با سفوف ایلیج شش مثقال
 سوداوی صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه
 آله منتقل فیکر نیمون با نگو مسطوخ و سوس
 بسان شور و فیکر کل از منی خود بپاشد کوفتی
 قریب نفعی خشک از هر یک سه درم کبریا ب
 در و در این صنعت بصر جهر تا بصر جهر ایلیج
 هر یک یک درم و نیم تخم زرد و تخم فیکر نیمون
 شترین از هر یک چهار درم کوفته بختی شربت یک
 مثقال با آب بادرنجویه یا شربت بنهند
 سفوف ایلیج طلع نباتات از برای عین و عین آذن
 و نیز این سفوف نافع است از برای تقویت قلب
 و معده است و با هم طعام و در کشته و سوس و
 خفکان و شش و جعفر رطوبت و مخرج اخلاط رو به است
 صنعت آن پوست بلیله کالی فیکر نیمون بریان کرده
 از هر یک یک و نیم کشته خشک در سرکه بنحسب
 خشک نموده بریان کرده و با نگو آله منتقل
 ارج نیم کاسی اصل اسهال از هر یک پنج درم

خرد و در روغن جنی بپاشد و با نگو کوبیده را زیاده
 حرف محق از هر یک سه درم یک مثقال طباشیر سفید
 خود بپاشد و روی در و در این صنعت سفوف
 از هر یک دو درم نبات سفید بوزن مجموع او و کوفته
 بختی شتر پنج درم و اگر حرارت غالب باشد نمردم
 کا فور قیصری زیاده نمایند با سفوف ایلیج شش مثقال
 سه درم مزاج غارادی کبد بعد از فصد و روغن و تقصید
 آب کروی تازه و آب شیار تازه با وجود آرد عین
 و سفوف سرخ و فیکر با صنعت آن پوست بلیله
 زرد و درم یک مثقال سه درم طباشیر سفید و درم
 را زیاده یک درم و در شربت دیگر یا جی را زیاده نیم کاس
 کوفته بختی شتر سه درم و در صورت فوران این سفوف
 آله هر روز سه درم این سفوف را با جمل درم با مارا بچین
 بپاشد و با صنعت روز سه درم و نیم درم با مارا بچین را
 زیاده کنند با سفوف ایلیج شش مثقال و شربت و نیمون
 مزاج غارادی کبد با صنعت آن پوست بلیله زرد
 دو درم یک مثقال طباشیر سفید از هر یک نیمون
 روغن جنی سه درم را زیاده انیسون از هر یک یک درم
 کوفته بختی با شربت بنوشند و اگر خواهند بپاشند زیاده
 کند چهار درم کل بختی داخل نمایند و سفوف ساخته
 با مارا بچین شربت شتر سه درم آن را بدین
 سفوف ایلیج شش مثقال درم و نیم کبد مرگه حرارت
 نباشد با یک رطل شربت شتر با صنعت آن پوست
 بلیله کالی بلیله سیاه از هر یک یک و نیم کوفته
 انیسون را زیاده از هر یک ربع جز و شربت نیمون درم
 یا سفوف درم با یک رطل شربت با سفوف ایلیج شش
 درم و نیز آن صفر هرگاه بسبب بسیاری صفر باشد در جگر
 و تب نباشد صنعت آن پوست بلیله زرد و
 درم صفر و نیم طباشیر سفید یک درم سفوف نیا یک
 و نیم نیم جله شربت است با سفوف ایلیج
 کوئی نافع از برای یخ و یا صفت قلب خفکان
 سودا و صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه
 آله منتقل پوست بلیله کالی نیمون نیم کاس

اسطوخودوس و بنفشه و انار و بیلگی گل ازین عود هندی
 سعد کونی و نعل کشنه خشک از هر سه درم کبیری
 شمشیری و بریشم مقرض چهار منی مقبول و در ایند سفته
 از هر یک یک درم و نیم تخم خرفه و تخم مغز تخم کدو
 شیرین از هر یک چهار درم کوفته بجهت مشرب یک
 شقال با عرق بادرنجبویه یا بنفشه یا بنفشه بن بنوشند
 سنون بلیله سسته مدد آئیکه عبدالله بن مسعود یحیی از
 طرانی روایت کرده که او از خالد که گفت نوشت از
 برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 این دوا را از برای بلغم و صنعت آن فرمودند بگوید
 بلیله زرد یک مثقال خردل دو مثقال عاشر درقا
 یک مثقال و یکوب و بنیر و مال بیاض و دانه
 قنطاریه و بنفشه این دوا منقعه بلغم می کند
 و خوشبو میگرداند بوسه و آن را در مسکه میگرداند
 و دانه را با دهن الله تعالی

فصل در ذکر شربت بلیله

شربت بلیله بنیاسه گرم و او جاع گرم را سود دارد
 و صفا بر آن دوا طبع را نرم کند و صنعت آن پوست بلیله
 زرد و دانه نیم کوفته در طرانی کرده آب صاف بر سر
 آن کنند و شربت را آفتاب بگذرانند و بعد از آن صاف
 کرده و بنفشه نگه دارند و دانه بلیله و دیگر بلیله و شربت
 آب تازه داخل بجان بکند و شربت زرد آفتاب
 بگذرانند و صاف نموده باز دانه بلیله و دیگر را با آن
 آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذرانند و بعد از
 شربت را از آفتاب بردارند و صاف کنند و با صبر
 پنجاه مثقال بنفشه بقیه بقیه آورند و از آن شربت
 که در یک مثقال بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه در آن حل نمایند
 شربت بلیله فواید آنکه منقعه و معده اصحاب صفا
 بنفشه آب بلیله بنفشه است مرا ایشان را به صنعت آن
 پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی آله منقعه از هر
 یک با نزه درم و نوق سیاه بزرگ لنه فارسی الوی
 بخارانی از هر یک نیم درم و نوق سیاه بزرگ لنه فارسی الوی
 خواب خراسانی بزرگ پنجاه دانه و همه را در شربت حل بکنند

تا چهار درم برود و در طرانی جانند پس صافی نموده و داخل
 کنند در آن آب ترنج و آب انار ترش و آب انار
 شیرین معصومین به شخم و آب سیب کلاب زهر یک
 نیم درم طرانی شکریه بنفشه بنفشه پاک کرده از هر یک دو
 مثقال یک طرانی و نوق سیاه بزرگ لنه فارسی الوی
 سر کرده در شیشه کرده نگاه دارند و شربت بلیله و دیگر
 بلیله و شیمی طعام و مقدی معده است و صنعت آن
 پوست بلیله زرد و بلیله سیاه پوست بلیله آله منقعه از
 هر یک یک مثقال و شمشیر شقال جو کوب نموده و در تربان
 چینی با سفالی کرده مقدار چهار پنج آنرا بنهند
 آب بر آن ریخته و در آفتاب بگذرانند و بنفشه تا دو
 روز در زمستان و در تابستان چهار پنج و تا یک هفته پس
 صاف نموده آب زلال آن را گرفته مقدار چهل مثقال
 شقال یک طعام داخل نموده نگاه دارند و وقت
 حاجت از آن نوزده با بلیله شقال میل نمایند
 عرق البلیله و شیمی و منقعه و منقعه است
 صنعت آن قدسیه یک من پوست بلیله زرد
 پوست بلیله کالی بلیله سیاه پوست بلیله آله منقعه
 از هر یک دو درم پوست و شمشیر انقیدان چهار درم
 همه را به دستور مقرر در خمر کرده بقدر ضرورت آب برود
 و در کوزه خمر را در سر کین اسب و دفن کرده
 بگذرانند تا جوش خورده از جوش فرو نشیند پس
 از خمر بر آرد و به دستور مقرر عرق کنند پس بگذرانند
 کل مرغ با قنار و دوسیر و در چینی به سرخ بهمن بنفشه
 خولجان شقال از هر یک پنج توله برگ بنفشه یک
 کل کافور زبان از هر یک نیم سرخ بنفشه انقیدان معصر
 پنج توله ابریشم خام با و سیر داخل عرق ند کور کرده و بنفشه
 ثانی عرق کنند و در وقت عرق کشیدن یک توله
 عصاره شمشیر و در شربت که عرق در آن می جلد بگذرانند
 با عرق بر آن بکشد و عرق بلیله و دیگر که جمیع نواب
 زدا انقار خان بهاد را بلیله نموده شخم از اهلای
 عصاره صنعت آن پوست بلیله کالی و دوسیر در آب
 بهوشانند تا همراه شود پس آنها را آنرا

دور کرده یک من قدس سرخ داخل کرده و در خمر منقعه نموده
 خمر را در سر کین اسب و دفن کنند و یک روز بگذرانند
 گاه تازه دوشیده جو شایند که چوبه آن را گرفته
 باشند داخل کرده سرش را با سیر در روز دیگر بنفشه
 ناخواه پاک کوزه در آن داخل نمایند و در دیگر
 دو سیر نیم سونش آسن و داخل نمایند و بعد در روز
 دو سیر سبب داخل نمایند و در روز دیگر دانه برگ
 تا بنول داخل نمایند و بگذرانند تا بنشیند شود و بنفشه
 کنند از آن مقدار با نوزده سیر و دانه بلیله از غدا
 و دانه بلیله از غدا با شایند که اشتها آورد و با دانه
 قنطاریه و دانه مساک آورد و دانه بلیله اگر خواسته
 باشند که دوا آتش نمایند اول مرتبه بلیله سیر عرق
 کنند و یک سیر و در چینی بکشد از روز در آن بنشیند
 پس بعد از آن عرق کنند مقدار دو از دانه سیر
 فنجونش نسخ آن در حوت الحار و بنفشه الحار
 انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و فیروز نوش
 به آنکه اهلای فوس این لفظ را گاه بر معجون مرکب از
 افیون و مضامین آن دانه و گاه بر معجون مرکب از بلیله
 و بنفشه استعمال میکنند چنانچه در باب افیون
 ذکر یافت و آنچه فیروز نوش بلیله بنفشه بنفشه است
 و بنفشه الحار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
 فیروز نوش محکم یعنی فیروزش با مسک بنفشه
 نوش نافع است از برای ریح بواسیر و بلغم خام و مقوله
 معده است و مقوی باه و عین آن در یک را
 صافی کنند و در کوزه را گرم گردانند نافع است از برای
 ریح رحم و جالس خون بواسیر و در نفع سرعت انزال
 است و صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه
 پوست بلیله زرد و شمشیر بنفشه بنفشه بنفشه بلیله
 فسطاط بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
 از هر یک شش درم پوست بلیله کالی منقعه تو دوری زرد
 تو دوری گلگون ناخواه و اطفال بنفشه بنفشه از هر یک
 چهار درم و قنطاریه و بلیله بنفشه بنفشه بنفشه از
 هر یک شش درم سعد کونی ده درم و در بنفشه و دیگر

است خشک خاص ترکی و متقال غنیر اشوب یک
متقال خبث الحیدر لوزن مجموع ادویه روغن
آورد و استار که متقال باشد مجموع ادویه را
در وزن و نیم عمل سفید جید منزع الزخوة معجون
سازند و شکر و درم با دروغ کا و مسکه گرفته و با پسته
رب جید و دروغت باین دوا دامت باید نمود و بعضی
نقده اند که این معجون را باید که با شیر گاو تازه و دوشیده
نوشند و مزاج این معجون گرم است و خشک است و در
آخر در جیسوم که قرض بلبله از برای ضعف معده
در بعد از غنیه یک بسیار باقی با سنجین آب هر کدام
باشد در هفتگی یک مرتبه و غذا باید در ایام خوردن این
معجون بریاج باشد و این دهن تا لیف اطباء است
نفع آن پوست بلبله و کالی نه درم زنجبیل شش
درم و از لفل شیطج هندی از هر یک چهار درم یک
سک هفت درم کبریت زرد و دروغ محرق از هر
یک یک متقال جمله را در آب لیمو یک شاز و ز سحی
باید پس تراص سازند و شکر از یک درم تا درم

فصل در بیان شکر کلک انجات

کلک خوب از نشت هندیست که بلبله باشد
و با سر و قاری چیل بزبان هندی شکر
و است یعنی کرب از میوه که بلبله و
باشد شکر زرد و قانون آورده که این معجون از
کلیک طبای هندی است که نفع است از برای
نخاع معده و دردت آن وضع معده از برای
کوت و از برای سوخته بلغمی و تپا که کمنه و غشی
پس بول و بقی و برص و بعضی نفیس و رسل
و از نموده باشد باقی و از برای جبر عظام و از
ای برودت بدن و از برای بوا میر و اورام طحال
و نموده باشد باقی از برای و بلبله و قو الخ و
اصفر و اسام است و از برای زنانه که در ایام
میرش که در از برای اختناق جسم در صرع
و حاد و در مفاصل نفخه مرق و دروز و دروز
فل نفع آن بلبله یا پوست بلبله و منقی و لفل

افضل زنجبیل شیطج هندی لفل مویه یک هندی سیاه
یک سترخ لفل یک زرد یک طعام یک درانی
لسان العصاره سعد هندی دانه میل بوا جود و افتره
الطیب بزرگ کالی منقعه صغیر فارسی شونیز جبال لفل
زیره کرمانی سافج هندی جسم کرس از هر یک
چهار درم و گفته که با فستق در سنج و دیگر این معجون این
ادویه را در آن شقیقل است و از آن شقیقل نامند
و اطلوط که آن کشت بر کشت است از هر یک چهار درم
خیار شنبه شش درم ترب سفید یک رطل و چهار است
میزدانه بیرون آورده یک صد متقال آله منقعه
صد متقال فانی شش رطل و نیم روغن کبچد سه
رطل و در سنج و دیگر روغن کبچد یک رطل است
ادویه را کوفته بخته و در آب بخته با لاندلس خیار
شنبه را در آن بختا نند پس شونیز شانه و با لاندلس
آله را علی حده و در بیت و در رطل آب خالص یک
شبار و زنجبیل نند پس شونیز شانه تا هشت رطل
آب باقی ماند پس با لاندلس و مرتبه دیگر با لاندلس را در
دیگر کرده و خیار شنبه خیسانیده در آب مویه را که
پانوده اند فانی را در آن حل کرده با شش معتدل
بیزند و بقوام عمل آید پس روغن کبچد را در آن
اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن بآن چسبید
بدست و جامه پس از آن شش فرو آورده و در
را کوفته بآن بسوزشند و استعمال نمایند
شربت از یک متقال تا چهار متقال
بجسب هر کس بقدر قوت و نجس رسن
الطیاب میزان الطیاب این نسخه را با نیک تفاد و
و ذکر کرده یعنی بجای بلبله هندی سیاه
بلبله کالی و بجای آله منقعه شکر آله منقعه و بجای
قو قو لفل و وزن بلبله و شکر آله از هر یک
هفت درم آورده و وزن باقی ادویه با شنبه خشک
از هر یک نیم درم و اطلوط نیا درده و وزن
ترب را یکصد و پنجاه درم و وزن فلو خیار شنبه
را ده درم و وزن زرب را نیم من آورده و بجای

آله آخر شکر لوزن یک من آورده و گفته که شکر آله
و مویه منقی را در ده من آب بیزند تا نشت آب باقی
ماند پس با لاندلس و خیار شنبه را در آن حل کرده و سنجین
وده شتار فانی جید در آن بگذارد و با شش ملایم
بجو شانه در روغن کبچد نیم من بآن بیا میزند و یک
جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را بآن بپزند
شتر چهار درم و گفته که این ترکیب سی جز است
بغیر فانی و روغن کبچد و مزاجش گرم است در آخر در
اولی و خشک است در سنج و ربع اولی و سنج شغای
در تراویس خود آورده مسادی است با لاندلس و صاحب
میزان الطیاب و بلبله سیاه و قو را بحال و است
لوزن نیم درم و یک صد سعد لفل و بجای صغیر فارسی
صغیر لفل آورده و گفته که مویه و شکر آله را در شش
من شنبه را آب بیزند تا بدو من رسد و وزن کرده و
وزن فانی را سنجین ذکر کرده و گفته شتر نیم درم
است با شنبه شش آب غنبل لفل یک سنجین و
و غیره این کلک را با سنج کلک را با سنج هر دوی ذکر کرده
با اعتبار آنکه این ترکیب از اطباء مرد است یا
با اعتبار آنکه اطباء مرد این نسخه را از هندی
ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه
صاحب میزان الطیاب مسادی است الا آنکه وزن
خیار شنبه نسبت درم است و وزن آبیکه مویه
و شکر آله را میجو شانه دو از ده من و وزن روغن
کبچد سه من و قو قو لفل داخل ندارد و کلک را با کب
این معجون هندیست نموده از آن آله است
تا نفع است از برای در معده و تپا که کمنه و غشی
و غش لعل و برص و برص و رطب و سنج و روح
شش و عطر و زهر و دردت بدن و بواسیر و در
سوز و دایمل و قو لفل و مار اصفر و شتار و امراض
زنان آلبست و از برای اشتهای طعام آوردن و قو شش
تا پنج سال باقی میماند و ضعف آن بلبله سیاه و بلبله
آله منقعه و سنج کالی لفل مویه نیم درم شش شیطج هندی
لفل لسان العصاره زیره کرمانی شونیز شقیقل

و بعضی گفته اند شفا قلع ملح درانی ملح هندی همین سرخ
 بهمن سفید نمک طعام نمک سیاه نمک سرخ ناخواه از
 هر سه شفا قلع ترب سفید یک طل ادویه را کوفته بجنه
 شیرین ملح منقعه سه در طل در بست و چهار طل آب
 شیرین با آنش معتدل بپزند تا بکشد باقی ماند از آنش
 فرود آورده بماند و بیا لایند و لطفش را بپندارند و شکر
 صافی چهار طل داخل کرده بر آنش طایم بگذارند و هموار
 بپزند تا شکر کداخته شود و غلیظ گردد و مانند عسل در وزن
 شیطرج تازه سه طل در آن داخل کرده حرکت
 دهند تا آن مخروج شود از آنش برگرفته ادویه را کوفته
 بجنه بر آن بپاشند و بر بسم زینب را تا مخروج
 شود و در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال
 نمایند شکرش از سه شفا قلع چهار شفا قلع کلک کلک
 اگر در یک نسخه و سحر هندی نافع از برای اصحاب استسقا
 اصحاب ضعف بکند و در آن و اصحاب صلابت
 آن و میباشد این کلک کلک طبع ایشان سده
 و قوی بکشد و صلابت سپرد و بر قان سدی و بیل
 و امر اخر حادث از بلغم در طوبت را نافع است
 صفت آن بلیله سیاه بلیله استه بیرون کرده از
 هر یک سی و پنج درم و در نسخه دیگر پوست بلیله زرد
 بیست درم و بلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پانزده
 درم آله منقعی یک نیم قمر هندی چوبه درم و در
 نسخه دیگر بجای قمر هندی قمر بیرونی است
 بیرون کرده چوبه درم است و بوی منقعه از چوب یک
 طل همه را در آن زده طل آب بپوشانند تا ربع
 طل آب بماند پس بماند نیکو و از مالایش بگذارند
 و حل کنند در آن یک طل فلوس چهار شنبه و مرتبه دیگر
 صافی نمایند پس بپزند بزرگ باز و بیون بیست درم
 و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یک طل آب
 بپزند تا تمام آب برود و روغن بماند پس بپزند یک
 فنسول بنیل الطیب گسرخ و قو فطر اسالیون
 قو ابعق ریون چینی نمک هندی ایر ساعار یقون
 هس سفید از هر یک یک شدم کما ذریوس سیالیوس

نرا و ند طول اسارون عود طیان معطی جنبطیا نا
 بزرگ کبابی متقشر پوست سیلخه از هر یک چهار درم
 عصاره غاف عصاره فستقین سعد کوفی از هر یکی
 از هر یک پنج درم تخم کنوٹ بزر مسرق و در نسخه دیگر
 بجای بزر مسرق تخم حمر طل مست رب لسوس شقونیا
 از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان قسط تلخ و ج
 ترکی انیسون از هر یک سه درم ترب سفید مدبر یکصد
 و چاه درم زیره کبابی چهار درم کوفته بجنه بر روغن
 بادام زرد و جرب نموده پس بپزند و دین نمایند و
 سی درم روغن کجند فایند را در مطبوخ مسطور حل
 کرده مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود و بقیه ام آید پس
 روغن کجند و ادویه منقعه را داخل کرده جوش
 خفیف داده بر هم زنند تا مستوی گردد و فرود آورند
 و شربت چهار درم تا چند درم با شیر شربت آب غلب
 یا از الجبن و کلک کلک بپزند و در نسخه دیگر از سر و
 و تری باشد و تمهائے کهنه را سود دارد باز گرفتن
 بول بکشد و بقیه در بعض و در نسخه دیگر قزو جوش
 و تنگی نفس را برود خداوندان جگر بارود سپرز
 صلب را خرد و نه آن با سور و قمر لعل را خرد و نه آن
 استسقا و ختنق حم و بیاریهای آنرا خرد و نه آن
 صرع و مزاج سحر را سود دارد و صفت آن بلیله کبابی
 بلیله آله پاک کرده از چوب ریش از هر یک هفت درم
 قنقل و از قنقل پنج لعل مویه نمک هندی سیاه
 نمک سرخ هندی نمک اندرانی نمک بطرز در حیم
 لسان العصاره شیطرج سعد خیر کو افره قنقل بزرگ
 کبابی متقشر صغر فارسی شیرین حب الیسل زیره
 کربانی سافج هندی تخم کرفس کثیر خشک
 از هر یک پنج درم ترب سفید صد و چاه درم فلوس
 خیار شنبه تازه ده درم بوی منقعی نیم شرب آله پاک
 کرده یک من بوی و آله را اندر دوازده من آب
 بپزند تا دوبره برود یک حصه بماند و بیا لایند
 و خیار شنبه را درین حل کنند و سه من و ده اشتار
 فایند بیرون آب بگذارند با آنش نرم و نیم من

روغن کجند تازه بادی بیامیزند و یک جوش بپزند
 تا قوام گیرد بعد آن دارد و بایان بپسندند شربت
 از سه درم تا چهار درم و این شربت سی جزو است
 بغیر فایند و روغن کجند و وزن آن شش صد شصت
 و هفت درم و نیم تقریبا مزاج آن گرم است از
 در نسخه اول خشک است در نسخه دوم در نسخه دیگر
 با سم کلک کلک بپزند و در نسخه دیگر تخم کرفس
 کثیر خشک داخل است و کلک کلک بپزند و در نسخه دیگر
 اقسام استسقا و ادویه کجند و طل سده و دایان
 است و در نسخه دیگر صفت آن بلیله سیاه بلیله
 پوست بلیله زرد بیست درم بلیله سیاه پوست
 از هر یک پانزده درم آله منقعی سه طل و در نسخه دیگر
 چوبه درم و بوی و انیسون آورده یک طل ادویه
 جمع کرده سی و طل آب بر روی آنرا کرده بپوشانند
 آنکه بیست طل آب باقی ماند پس ادویه را نیکو
 و لطفش را بپندارند و بیا لایند و بلیله سیاه
 از چوب شربت یک طل و در آن آب صفت داخل کرد
 یک جوش و ادویه فرود آورده بماند بلیله سیاه
 یا لایش انداخته بپاشند یا از غرابی موی بگذارند
 و نقل آنرا در کرده پس بپزند فایند و چهار طل
 در آن حل کرده بپوشانند تا بقیه ام آید پس
 در آن روغن کجند تازه یک طل و در نسخه دیگر صفت
 الطبا و ذکر کرده وزن روغن کجند سه استار است
 علی التقیرین صافی نموده بر هم زنند تا غلیظ
 شوند و چند جوش دیگر داده از آنش فرود آورند
 و بیکر نمک مفرد بنیل الطیب و قو کل سرخ نموده
 الا قراع فطر اسالیون ریون چینی نمک هندی
 سوسن آسمانی جونی فارلیقون شش سفید هزار شرب
 کما ذریوس سیالیوس نرا و ند طول اسارون
 عود طیان جنبطیا نازک کبابی متقشر سیلخه از هر یک
 چهار درم زرد کشت بزر مسرق اصل السوس
 شقونیا منقشی از هر یک ده درم عصاره غاف
 عصاره فستقین سعد هندی قنقل از هر یک پنج

نخود گرم و خشک و گل سرخ منزه از الاطعمه کاسنی و خشک
 خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم
 عصا که انیسون سه درم ترنجبین یکصد درم او درم
 کوفته بخیه ترنجبین را در آب حل کرده بخورند
 و با لایند باز بخورند تا بقوام آید او درم را با
 لیسر شند که کلک کلک با روغن کشیده سمعیل در
 زعفران و از م شاهی در باب شستنی زنی ذکر کرده
 صنعت آن بکند برک مازرون که صنعت روز
 در سر که چنانچه خشک کرده باشند پوست بلیه
 زرد و غار یقون من سفید از هر یک نیم درم عصا که
 انیسون سه درم ایر ساقل سرخ منزه از الاطعمه
 تخم کاسنی نیم خیارین مقشر رب السوس از هر یک دو درم
 کوفته بخیه ترنجبین منقح فلوس خیارین فایند از هر یک
 با زده درم هر یک را آب گرم که اخته عذائین و ده
 بقوام آردند او درم را با لیسر شند منزه از رو
 درم تا چهار درم و در فسخ و سر قندی که از براس
 استقا با حرارت آرد و بجای ایر ساقل السوس
 است و در فسخ دیگر مغز بادام مقشر نیم درم و غل
 است و بجای مغز تخم خیارین مغز تخم خرزله است
 و در فسخ دیگر وزن ترنجبین و فلوس خیارین شکر از هر
 یک صنعت درم است و نوشته که مشرب از رو درم
 تا چهار درم با شیر شربلا شیر که مناسب دیگر باشد
 و تا شش درم میتوان خورد و باقی او درم مسادی
 کشیده سمعیل اند که کلک کلک با روغن کشیده سمعیل
 امرانیکه نافع است از برای آنکه کلک کلک با روغن کشیده
 است و آن امرانیکه فیکه بوده باشد بسبب برز
 صنعت آن ورق مازرون در غار یقون شش
 سفید پوست بلیه زرد و سیلینج از هر یک نیم درم
 ایر ساقل درم ریون چینی عصا که فانتش انیسون
 سنبل الطیب هر یک دو درم کوفته بخیه با سه وزن
 در عسل منقح معجون سازند شربت از سه درم
 تا چهار درم با شیر شربلا یا غیر آن از شیر که مناسب و تا
 شش درم میتوان خورد و کلک کلک معتدل از

بعد از آن روغن شیطان را بر آن بخیه برسم زنده تا خوب
 مخزج شود و شل خیر گردد و آتش برگیرند و سرد
 کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بوقت حاجت
 استعمال نمایند شربتی از سه مثقال تا چهار مثقال
 و طعمی فرموده اند که با اعتقاد این فقره درین هر دو
 لیسر روغن شیطان تازه است که لیسر روغن شیطان
 طعمی شده خواه سوار از مفیدش باشد یا از کثرت
 بعد از تالیف که کلک کلک دیگر است که کبد و طحال
 و عسر دل کشاید صفت النفس و قو لیس را مانع
 بود و بجا بهای رحم و تنها که کند که از بفسم و
 رطوبت باشد سودمند بود و شسته را فایده عظیم
 بخشد و سینه و شش را از بفسم و رطوبت پاک سازد
 و سر که کند که از رطوبت و دلخ و شش باشد
 بر طوط کند که صنعت آن پوست بلیه زرد و
 بلیه که مقشر فلفل شیطان هندی صبر زرد و زنجبیل
 حبیب که گاهی شسته کشیده خشک تا خوا
 فلفل نیم تخم کرفس کسان که عصا فزیره که مانع
 تنق هندی از هر یک نیم درم شربتی که فلوس
 خیارین شکر هندی فزیره و سادج هندی تا فلتین
 شونیز از هر یک سه درم ترید سفید بر یکصد درم
 موز شفا از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر
 آله و در ظل اجز کوفته بخیه موز و شیر آله را در دست
 رطل آب صاف صبح نمایند و صافی کرده مقدار یک
 کفایت باشد فایند و اصل کرده بقوام آردند که
 دوا را کوفته بخیه و در رطل روغن کشیده تازه و اصل
 کرده همه را در هم آمیخته خوب لیسر شند و در
 ظرف چینی با شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت قند
 مشربتی چهار مثقال تا نادل نماید که کلک کلک
 با روغن نافع از برای شستنی حاد و جلع کبد و سده
 و دمایسل که صنعت آن بر لیسر و نبات
 بن فیه در دیر و طاهر آن است که بوده است
 از تالیف او پوست بلیه زرد و شیر که منقح مازرون
 در غار یقون شش سفید ترید سفید در بر از هر یک

نخود گرم و خشک و گل سرخ منزه از الاطعمه کاسنی و خشک
 خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم
 عصا که انیسون سه درم ترنجبین یکصد درم او درم
 کوفته بخیه ترنجبین را در آب حل کرده بخورند
 و با لایند باز بخورند تا بقوام آید او درم را با
 لیسر شند که کلک کلک با روغن کشیده سمعیل در
 زعفران و از م شاهی در باب شستنی زنی ذکر کرده
 صنعت آن بکند برک مازرون که صنعت روز
 در سر که چنانچه خشک کرده باشند پوست بلیه
 زرد و غار یقون من سفید از هر یک نیم درم عصا که
 انیسون سه درم ایر ساقل سرخ منزه از الاطعمه
 تخم کاسنی نیم خیارین مقشر رب السوس از هر یک دو درم
 کوفته بخیه ترنجبین منقح فلوس خیارین فایند از هر یک
 با زده درم هر یک را آب گرم که اخته عذائین و ده
 بقوام آردند او درم را با لیسر شند منزه از رو
 درم تا چهار درم و در فسخ و سر قندی که از براس
 استقا با حرارت آرد و بجای ایر ساقل السوس
 است و در فسخ دیگر مغز بادام مقشر نیم درم و غل
 است و بجای مغز تخم خیارین مغز تخم خرزله است
 و در فسخ دیگر وزن ترنجبین و فلوس خیارین شکر از هر
 یک صنعت درم است و نوشته که مشرب از رو درم
 تا چهار درم با شیر شربلا شیر که مناسب دیگر باشد
 و تا شش درم میتوان خورد و باقی او درم مسادی
 کشیده سمعیل اند که کلک کلک با روغن کشیده سمعیل
 امرانیکه نافع است از برای آنکه کلک کلک با روغن کشیده
 است و آن امرانیکه فیکه بوده باشد بسبب برز
 صنعت آن ورق مازرون در غار یقون شش
 سفید پوست بلیه زرد و سیلینج از هر یک نیم درم
 ایر ساقل درم ریون چینی عصا که فانتش انیسون
 سنبل الطیب هر یک دو درم کوفته بخیه با سه وزن
 در عسل منقح معجون سازند شربت از سه درم
 تا چهار درم با شیر شربلا یا غیر آن از شیر که مناسب و تا
 شش درم میتوان خورد و کلک کلک معتدل از

قرابون قلاسی به نسخه ثابت بن قره صنعت آن
ورق تازیون که یک هفته در سرکه آلموری خیسانیده
خشک کرده باشند پوست بلیله زرد غار لقون هشت
سفيد زهر یک بخورم عصاره فستق سته درم
ايرساگل سرخ منفرغ الاقلع مغز تخم خیارین تخم
کاسنی رب اسکل از هر یک دو درم ترنجبین منقی
فلوس خیار شنبه فانی از هر یک با نروده درم
این هر سه را با آب گرم حل کرده بنالایند و بنهند
تا غلیظ شود و ادویه خشک را کوفته بچینه با آن
معجون سازند شربت از دو درم تا سه درم دین
نسخه و فایند دوازده جز است و وزن این
مجموع هفتاد و سه درم است و مزاجش چنانکه
ثابت بن قره اشاره نموده معتدل است در حرارت
دوره دت و خشک در درجه دوم که کلک آنج به نسخه
دیگر به صنعت آن ترید سفید مدبر مازریون
مدبر پوست بلیله کالی عصاره فستق فستق
قاریقون شش سفید از هر یک پنج درم
مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گل سرخ ابرسا
رب اسکل از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید
فلوس خیار شنبه زهر یک پنجاه درم روغن بادام
شیرین دوازده درم ترید و بلیله را کوفته بچینه
بر روغن بادام شیرین جرب نموده باقی ادویه را
کوفته بچینه ترنجبین و شکر و فلوس خیار شنبه
را در آب حل کرده صافی نموده با شش ملائم بقوام
آورده بدستور مقرر معجون سازند شربت
مثقال تا پنج مثقال جانک بود با شیر شسته یا غیر آن
از اشربه مناسبه که کلک آنج دیگر به نسخه محمد بن
زکریا رازی صنعت آن مازریون مدبر ترید سفید
مدبر غار لقون هشت سفید پوست بلیله
زرد از هر یک بخورم عصاره فستق سته
درم ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم
رب اسکل دو درم تخم با ترنجبین منقی و فلوس
خیار شنبه فانی بدستور معجون سازند شربت

از دو درم چهار درم با طبع بلیله زرد و در نسخه
اسمعیل فانی و اصل نیست اما الحیوة جبت قوت
بهمه در ربع سستی اعصاب بجمبت تقویت دماغ
و حدت ذهن نافع است به صنعت آن پوست
بلیله کالی بلیله آله منقی اخبت الحید از هر یک پاؤ
آثار هندی دار فلفل زنجبیل ناسخا از هر یک
نیم پاؤ همه را جوکوب کرده بخت الحید را نرم ساید
در سبزه چینی با لعاب دار کرده پانزده آثار آب
شیرین خالص را بنحو شاخته تاده آثار بماند گرما گرم
بر آن ریزند پس ششش توله نمک طعام
داخل نموده و اگر نمک سنگه سفید باشد بهتر است
پس سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند تا
دوازده روز که شب و روز در تحت آسمان باشد
پس شروع نمایند بخوردن آن شربت از سه توله
تا پنج توله ناستا و بعد از طعام توان خورد و در
ایام خوردن از ترشی و بادوی پرهیز نمایند و
هرگاه قدری آب خارج شود قدری آب خالص را
جوش داده که ثلث آن برود گرما گرم و اصل
نمایند و همین قسم چون آب کم شود آب خالص را
جوشانیده افزانند تا در آن طعم دهنی
باقی است و چون طعم آن کم گردد دیگر آب داخل
نمایند اما الفواکه الملیح اسهال صفرا بان بعد
از نفع دافع است مصلح صفراوی را به صنعت
آن پوست بلیله کالی پوست بلیله زرد از هر یک
هفت درم غناب ده دان سبستان منقی دانه
نمر هندی منقی از قشور حب و لیف ده درم آلو
سیاه آلوئی بخارانی از هر یک دوازده
دانه همه را در یک رطل آب گرم یک شب
بخسانند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه
سکنجبین سگری ساده داخل نموده بنوشند
مفوض الملیح این مفوض از استنباط آن قدس
سره است نافع است از برای روغن و حرق
صنعت آن بکیر الملیح کالی کلان غرق زین عدد

و آسته آن را برین کرده با کندر که مصطک علك
النظم از هر یک یک مثقال غناب شنبه مویز سرخ
سودا کوفی صغری فارسی قرفل زنجبیل اسطوخودوس از
هر یک یک مثقال کوفته بچینه لعون با درنجبه سرشته
بنادق سازند هر یک بوزن یک مثقال دایم
یکه را در دهن نگاه دارند و آسته آسته بخانند
و آب آن را فرو برند
فصل در بیان مطبوخ خائیکه اصل و عمود
در آنها الملیح است
رازی گفته که آشامیدن آن نافع است از برای
دوار و سرد صفراوی این الیاس گفته که علاج
دوار صفراوی تمقیق بدن و سر است از صفرا به
مطبوح الملیح مدانی گفته که اسهال لطن مطبوخ
الملیح نافع است از برای دوار و سرد صفراوی و سردی
گفته که هرگاه سبب دوار و سرد حادث بمشارکت
معدده از اخلاط مراریه حاصله در معدده باشد علاجش
القی است و با سهال مطبوخ الملیح مطبوخ الملیح
مسهل صفرا منقی معدده و ملز اخلاط مراریه صنعت
آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی از هر یک
هفت درم سر بقیه کل شش درم کاسنی سناکی
از هر یک بخورم اصل اسکل سوس ترشیده سته درم
مویز منقی ده درم غناب سبستان آلو سیاه
از هر یک بیست دانه مجموع در سه رطل آنجی شلخته
تا یک رطل بماند صافی نموده فلوس خیار شنبه
ترنجبین از هر یک پانزده مثقال در آن داخل کرده
صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بر آن
چکانند سخن بنوشند مطبوخ الملیح دیگر که نسخه
معدده از اخلاط مراریه و نافع است از برای
دوار بشرکت معدده از اخلاط صفراوی در معدده
صنعت آن پوست بلیله زرد نمر هندی از هر یک
دو مثقال آلوئی سیاه آلوئی بخارانی سبستان
از هر یک ده دانه تخم کاسنی پنج مثقال در آب
جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده

دران حل کرده صافی نموده بقویا یک انگ سوده و حل
کرده بخوبی بنوشند و طبیب این طبع اطلاق طبیعت
آن از برای تنقیه معده از بقیه فضل شراب که در
معده مانده باشد و فتنه او داده باشد مزاج حار و صدمه
خاری شدید بدین باشد مفید و صنعت آن بویست
بسیله زرد و سفیدم آلو سیاه فارسی آلو سی
بخارا ای از هر یک بیست دانه شاه تره سنبله کی
از هر یک نیم درم و حق کل سرخ چهار درم غناب بیست
درم رازیانه نیم گرم کشت تخم کاسنی از هر یک
دو درم غناب و غناب رب السوس سفید گل نیلوفر
از یک سی درم چهار درم طلای بجز شانه تا
بصفت رسد صافی نموده بکبرند از آب صافی آن
بصفت درم و شیر خشک خراسانی و قمر هندی منقی از
حب دلیق از هر یک ده مثقال دران حل کرده
بسیله زرد و سفیدم و طبیب این طبع اطلاق از برای
اسهال صفراوی و در صدمه حادث بمشارکت
معده از غلبه صفرا و معده صنعت آن بویست
بسیله زرد و سفیدم شاه تره سه درم غناب خراسانی
دو دانه قمر هندی مویز منقی از هر یک ده درم بنوشند
صافی نموده نفوس خیار شیر منقی از حب پانزده درم
دران حل کرده صافی نموده بقویا یک انگ نشاسته
سوده و انگ سوده و حل کرده بنوشند و غذا مرقه
زرد و سفیدم و آب آلو با آب قمر هندی یا
آب خوره یا آب سماق باشد و طبیب این طبع اطلاق از
بوی در صفراوی و صنعت آن بویست بسیله زرد
بوی از هر یک ده درم در یک طلای نیم آب بنوشند
تا نالت نماید برده نفوس خیار شیر و شیر خشک
خراسانی از هر یک ده مثقال صافی نموده
مانده و بقشاده و سیاه لایند و یک مثقال روغن
ام شیرین و حل کرده بیانشانند و طبیب این طبع
بوی از برای و در صدمه حادث بمشارکت معده از
اطلاق و در معده و صنعت آن بویست بسیله زرد
شش درم آلو سیاه آلو بخارا ای از هر یک ده دانه

بیست دانه قمر هندی منقی از حب ده درم
نیم کاسنی چهار درم جو شایند صافی نموده ترنجبین خراسانی
سی درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند و انگ یک
سقمونیای مشوی سر داده نموده بنوشند بهتر است
طبیب این طبع اطلاق از برای سرد صفرا و
صنعت آن بویست بسیله زرد و سفیدم از هر یک
ده درم در یک طلای بجز شانه تا نالت باقی مانده
صافی نموده بیست درم شیر خشک خراسانی دران
حل کرده صافی نموده بنوشند و طبیب این طبع اطلاق
مشعل در دو دره سرد از برای اسهال خلط محدث
آن هرگاه بوده باشد علت قوی و صنعت آن
بویست بسیله زرد پانزده درم آلو سیاه بزرگ دانه
بیست دانه بیست دانه منقی دانه مویز منقی بیست درم
قمر هندی پانزده درم شاه تره پودنه از هر یک
ده درم و در حق کل سرخ شش درم فستق رومی نیم درم
باد آورده سه درم رازیانه انیسون از هر یک نیم درم
سقمونیای مشوی یک انگ سوده دران
حل کرده بوی گاه نیم گرم بیانشانند و طبیب این طبع اطلاق
مشعل سودا و اطلاق مشق و نافع از برای امراض
سوداویه و صفراویه خصوص از برای دوار و
صنعت آن بویست بسیله زرد بویست بسیله کالی
بسیله سیاه از هر یک دو درم و نیم فستق رومی
رومی ترب سفید محجوف نصف درم نیم درم آلو سیاه
پانزده دانه قمر هندی منقی از حب دلیق ده درم همه را
بدستور مقرر جو شایند صافی نموده نفوس خیار شیر
ده مثقال ترنجبین بیست درم دران مانده و سیاه لایند
و روغن باد شیرین یک درم دران داخل کرده
سوی نیم گرم بیانشانند و طبیب این طبع اطلاق
این طبیب را در کفایت موسوم بمعالجات بقرا ط
ذکر کرده و گفته که هرگاه بوده باشد دوار از
اطلاق و در معده و در بطون و داغ و طبیب را لازم
است که درین قسم دوار نظر کردن بقوت غلبه
و سایر قوای پس اگر مانده منع نکند و آن قصد

بقال نماید لیل سهال طبیعت نماید بعد از حیات روز
این طبیب و افش باید که پنج روز از فضا بگذرد و
تنقیه طبیعت و قوت این طبیب آن است که طبع
منفخ اخلاط است و مسهل و منفرغ جمیع بدن است
و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و آله باید که بیانشانند
و در شربت دانه شربت و صنعت آن بویست بسیله
زرد و بویست بسیله کالی بسیله سیاه از هر یک پانزده
درم فستق رومی منظور لون دقین شش غافث از
هر یک چهار درم قمر هندی منقی از حب ده درم
غناب آلو سیاه از هر یک سی دانه برسیا و شان
نیم درم اصل السوس تراشیده و منقوض چهار درم مجموع
را بدستور مقرر در طبیب بجز شانه و صافی نموده
بکبرند از ان یک شربت و مانده دران غایقون
سفید و دلیق رومی ترب سفید و بر سقمونیای
الطای مشوی سه طسون بعد از آنکه همه را سخی نموده
بجواب سکری سرشته باشند پس آنرا نیم گرم کرده اول
طلوع صبح بنوشند و طبیب این طبع اطلاق دیگر منقول از
کفایت بقرا ط مشعل در دوار از اطلاق و با حیات مختص
در بطون و داغ و طبیب واجب است که اگر
قوت طاقت کند فصد بقال نماید غلیل را پس
بعد از خوردن اسهال طبیعت نماید باین طبیب
صنعت آن بویست بسیله زرد و منقی درم قمر هندی منقی
از حب دلیق سی درم فستق رومی هفت درم رازیانه
زوفل خشک هین فارسی از هر یک نیم درم
غناب آلو سیاه از هر یک سی دانه مویز
منقی بیست درم مجموع را بدستور مقرر بر بنده صافی
نموده بکبرند از ان یک شربت و حل کنند دران ترب
سفید یک درم سقمونیای الطای مشوی یک انگ
و نیم گرم کرده بیانشانند و طبیب این طبع اطلاق
جامع مسهل سه طسه است و یک میکند داغ را
و نافع است از برای امراض باخی مخصوص از برای
دوار و در صدمه حادث از اخلاط مختلفه سوای خون
صنعت آن بویست بسیله زرد بویست بسیله کالی

بلیله سیاه از هر یک ده درم آتوی سیاه سی دانه
 تهرندی منقی یا نژده درم شاهتره هفت درم استنقین
 رومی سته درم همداد رسته رطل آب بجز ششانه
 نایه نصبت رسد صافی نموده بگیرند از آن یک رطل
 بمالند در آن کره مذکر که در صبر سقوط کرده رطل
 درمی غار یقون دود انگ در بنوشند سیفر مایند که
 اگر او به سر دارد و راجب بسته فرد برند و بعد از دو
 ساعت مطبوخ بنوشند بهتر است و اگر در مطبوخ
 مثقال فلوس خیار شنبه حل کرده بمالند یک
 مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
 اقوی است مطبوخ ابلیج یا شنبه شش درم
 که سیاه بوده باشد سبب دارد و سدر حاد است
 بمشاکت موده و اخلاط مرئی ساذجه در معده پس باید
 که استفراغ با سهال با این مطبوخ بعد از آن نموده شود
 صنعت آن پوست بلیله زرد و شش درم آتوی سیاه
 آتوی بخاری از هر یک بیست و دو سیستان سی دانه
 شاهتره ششانی از هر یک خمد درم درق کلستر چهار درم
 غناب ده دانه از آن به تخم کشمش تخم کاسنی از هر یک
 دو درم غناب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر
 از هر یک سته درم مجموع را در رسته رطل آب بجز ششانه
 تا بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تهرندی
 منقی از حب و لیفت از هر یک ده مثقال تربخین
 فلوس خیار شنبه از هر یک پانزده مثقال در آن
 بمالند یا لیدنی قوی و یا لاندیک مثقال روغن
 بادام شیرین بر آن بمالند و یا ششانه مطبوخ ابلیج
 یا غار یقون از هر یک گفته که بمالند و در آن
 معده یا از سر و آنچه بوده باشد تخفیف پس باید که
 بمالند یا ششانه صاحب آن این مطبوخ که سصل اخلاط
 ملته است از سر و نیز این مطبوخ نافع است از
 برای جنون چون اعمال کرده شود بعد از تدابیر منومه
 چون خواب نهد سهال غلط نماید با این مطبوخ بعد از
 نفیج موده و بعد از تنقیه چند روز در آن حضرت استرحمت
 فرمایند و اگر کنند او را به تدابیر مرتبه از اغذیه و غیره

این عاده کنند و ای سصل را در سبب است
 که اعاده همین سصل نماید یا اقوی از این چون حب
 اسطوخودوس صنعت آن پوست بلیله زرد
 ده درم پوست بلیله کالی بلیله سیاه از هر یک بیست
 درم پوست بلیله آله منقی از هر یک چهار درم مویز
 سترخ ده درم آتوی سیاه ده دانه گاو زبان بادربخوبه
 خیش خشک اسطوخودوس از هر یک سته درم
 بسفاج منقی پوست تراشیده مرصوص و درم
 اخیتمون در گنجان بسته ده درم افون خشک سافج
 هندی انیسون از هر یک یک درم مجموع را به سدر
 مقرر بجز ششانه و صافی نموده غار یقون شش درم
 صبر سقوطی از هر یک یک درم یک بلفی لاجورد
 از هر یک دو انگ شش مثقال یکد انگ لفظی لاجورد
 منقول از هر یک دو انگ شش مثقال یکد انگ شش درم
 ده درم غار یقون را به بیست آرد بر موی یا لاندیک
 و باقی او به سر دارد که کوفته بخیته یا ششانه
 سرشته در مطبوخ بمالند و بنوشند مطبوخ
 ابلیج مستعمل در اقسام جنون و قتیکه سودا
 محرق از صفرا باشد چون استعمال کرده شود بعد از
 نعد و سائر تدابیر سرسام صفراوی صنعت آن
 پوست بلیله زرد پانزده درم پوست بلیله کالی
 ده درم اخیتمون استنقین رومی از هر یک چهار درم بسفاج
 فنیقه پوست تراشیده نمکوفته خمد سالی سته درم
 جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبه بیست درم تربخین
 پاک کرده بخار درم در آن حله ده صافی نموده بنوشند و بنفشه
 اوقات نیمه در سقونیای ششده اصل نماید بعضی اوقات
 سترخ خشک بنلور غناب ششانه صاف نماید و این سترخ
 دستور العمل است در زور سرخس یا ده و کم کنند و بعضی اوقات
 از حب و لیفت قوت مصطفی رومی انیسون داخل
 نماید مطبوخ ابلیج دیگر سصل صفرا مستعمل در صفا
 صفراوی صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله
 کالی اصل السوس از هر یک ده مثقال آتوی سیاه ده درم
 مویز منقی بیست عدد غناب خراسانی پانزده عدد

تهرندی ریح مثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت
 خراسانی تربخین از هر یک پانزده درم در آن حله ده
 صافی نموده فلوس خیار شنبه پانزده مثقال در آن حله ده
 یا صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال
 در آن داخل کرده بنوشند مطبوخ ابلیج سصل صفرا
 مستعمل در صفا صفراوی صنعت آن پوست بلیله
 بلیله زرد و تهرندی منقی از حب و لیفت از هر یک
 یک سته درم مویز طالق منقی از حب غناب بیست
 از هر یک سته دانه سترخ خشک دوازده مثقال آتوی
 سیاه سی عدد و همداد رسته رطل آب بجز ششانه و در رطل
 بمالند پس بگیرند از آن هر روز هفتاد مثقال داخل کنند
 در آن دوازده مثقال فلوس خیار شنبه منقی از حب و
 بمالند و یا لاندیک بمالند بر آن روغن بادام شیرین
 یک مثقال و بنوشند مطبوخ ابلیج دیگر مستعمل در صفا
 صفراوی که در سهال صفرا اقوی از سترخ و قبل است
 سهال صفراوی غلیظ یعنی مزاجی میکند صنعت آن پوست
 بلیله زرد پانزده درم آتوی سیاه فارسی بزرگ ده
 بیست و ده غناب خراسانی بیست و ده تهرندی
 منقی از حب پانزده درم شاهتره ده درم استنقین رومی
 خمد مجموع را در رطل آب بجز ششانه رسته
 صافی نموده بگیرند از آن شش درم و قیده حل کنند در آن
 شیرخشت خراسانی و تربخین از هر یک یک دقیقه و قیده
 نماید آنرا به نمک سقونیای ششده میشود و یا ششانه
 و اگر داده اخلاط باشد سزاوار آن است که بقوض
 شیرخشت و تربخین نیم مثقال صبر سقوطی در آن
 داخل کرده بنوشند مطبوخ ابلیج دیگر مستعمل در صفا
 صفراوی هرگاه با صفرا شائبه از بلغم باشد صنعت
 آن پوست بلیله زرد بیست درم تهرندی منقی از
 سته درم بر سترخان اصل السوس از هر یک سته
 درم شاهتره پانزده درم استنقین رومی هفت
 درم غناب سی دانه آتوی بیست و ده مویز منقی
 از حب ده درم کثیر خشک یک کف کبیر مجموع
 در آب بجز ششانه که رسم مطبوخ است و بعضی اوقات

نموده و مقدار یک شربت از آن در آن پانزده درم
ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار آن
شکر بنام دارد و ثبات در می تربد سفید بر در آن بماند
تا نیکو مخلوط شود و بیا شامند مطبوخ این مطبوخ و با صفا
و سوداوی حرق از صفرا و صفراوی سوداوی
را میفاید صنعت آن پوست بلبله زرد و میفاید
پوست بلبله کالی آله منقی از هر یک چهار درم نیم
کاشنی نیکو فته گل سرخ منزع الاتماع از هر یک سه
درم غناب بیست عدد آوی سیاه پانزده عدد حل
نیکو در دو درم روغن صنی خردم ریوند را نیکو فته و درم
کتابی بسته بخور را در آب بجوشانند به دستور
پس صافی نموده بیست و پنج درم شیر خشک در آن حل
کرده صافی نموده بدو بر چهار انگ پوست بلبله زرد
نیم درم تقوینای شوی یک انگ سرخ منزع الاتماع
یک انگ کوفته بختی در آن حل کرده بیا شامند
و اگر سردار و راجب ساخته و در بند و در آن مطبوخ
را بیا شامند بهتر است و مطبوخ این مطبوخ و اگر ملین
طبع است باز لاق و اسهال صفرا و نافع است از هر یک
صفرا و صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد
چهار درم غناب بیست و نه سیستان سی و نه آوی سیاه
بزرگ لوی خراسانی شش اصغاری از هر یک ده درم
ترنجبین منقی از حب لیف ده مثقال انسجین
روی نیم جازی تخم کشوت تخم کاشنی گل نیلوفر
پوست کاشنی پوست بجز راز یا نه از هر یک سه
درم مجموع را در دو درم نیم آب بپزند تا ثبات باقی
ماند صافی نموده حل کنند در آن فلوین خیار شیرین
مثقال از حب شیر خشک خراسانی از هر یک ده مثقال
پانزده مثقال و بماند و بیا لاند و بجا کند بر آن روغن
بادام شیرین یک مثقال و بیا شامند و اگر با صفا
شاید از بطن باشد باکی نیست که تقویت کرده شود
این مطبوخ بر ریوند جینی و دو انگ تربد سفید
محکوک ملقوت بر روغن بادام شیرین مرقوم کرد
هر دو را کوفته بختی بر آن پاشیده نیم گرم بنوشند

مطبوخ این مطبوخ کوبیدن شعله در صدام و موی
اسخن گفته که اسهال مطبوخ این مطبوخ نافع است
از برای کالوس حوادث از سوداوی حرق از خون چون
استعمال کرده شود و بعد از صفا صنعت آن پوست
بلبله زرد و ترنجبین خشک از هر یک نیم درم ترنجبین
مثقال از حب و درم و در آب بپزند و صافی نموده
بیست و درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده
باز صافی نموده بنوشند و مطبوخ این مطبوخ و اگر ملین
صفرا و برفق است و اسهال صفرا و آن بعد از نفع
است از برای صدام صفراوی صنعت آن
پوست بلبله زرد و بیست و درم و در دو درم نیم آب بپزند
تا ثبات باقی صافی نموده حل کنند در آن و زن
چهار درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیر خشک خراسانی
و صافی نموده بنوشند به دستور و دیگر پوست بلبله زرد
ده درم پوست نیم کوفته در سه درم نیم آب بپزند
برق تا یک درم بماند صافی نموده و در دو درم نیم آب
بیست و درم شیر خشک یا ترنجبین هر کدام که باشد
پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیا شامند
به دستور و دیگر پوست بلبله زرد و بیست و درم درم
آب خربزه تا ثبات باقی صافی نموده سی درم شیر خشک
خراسانی در مقدار و درم آب مطبوخ حل کرده صافی
نموده بنوشند و اگر شیر خشک نباشد به آن ترنجبین
چهار درم کف و میفاید که اگر بدل آن برود و ترنجبین
در دو درم بیست و درم کف بهتر است و مطبوخ این مطبوخ
و دیگر مسهل صفرا و شعله در صدام صفراوی صنعت
آن پوست بلبله زرد و ترنجبین منقی از حب لیف
از هر یک بیست و درم هر دو را در دو درم نیم آب بپزند
تا ثبات رسد صافی نموده بپزند از آن سه اوقیه
تا چهار اوقیه و در آن حل کنند در آن فلوین خیار شیرین
مثقال از حب بماند و بیا لاند و در آن حل کنند در آن
کشمشال روغن بادام شیرین و بیا شامند مطبوخ
این مطبوخ دیگر مستعمل در ربع موی صنعت آن
پوست بلبله زرد و پوست بلبله کالی از هر یک نیم درم

گل سرخ تخم کاشنی از هر یک نیم درم موی منقی آوی سیاه
سیاه سیستان از هر یک سی عدد پوست جی کر فس
بیست و راز یا نه انیسون از هر یک یک درم برگ کرس
ترنجبین کاشنی تر از هر یک یک درم کوبیده و در دو درم نیم آب
ده شاخه بنفشه خردم ترنجبین بیست و درم در یک من
و نیم آب بپزند تا نیم من بماند پس در مقدار ده استار
از آن سی درم ترنجبین حل کرده صافی نموده بنوشند
مطبوخ این مطبوخ و دیگر مستعمل در ربع صفراوی صنعت
آن پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد و از هر یک نیم درم
گل بنفشه خردم انیسون سنابل از هر یک چهار درم
تخم بنفشه تخم ترنجبین نیم کوفته پنج خربزه از هر یک
نیم درم جوشانده صافی نموده مقدار صد درم بازاده
تا یک تا پنج درم سکنجبین منجمه نیم گرم بنوشند مطبوخ
این مطبوخ مستعمل در ربع سوداوی که اسهال قوی کند صنعت
آن پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه از هر یک درم
پوست بلبله آله منقی از هر یک نیم درم انسجین
روی چهار درم انیسون بیست و درم لسان الثور از بختی
بشامند فته نیم کوفته از هر یک چهار درم سنابل
نیم درم آوی سیاه موی خراسانی از هر یک بیست
و نه حله را در دو من آب بپزند تا نیم من بماند صافی
نموده در یکصد درم از آن یک مثقال غار لقیون سفید
و نیم درم هر سقوطی و نیم درم لطف و یک انگ
خرنوب سیاه کوفته بختی بعسل هر شسته حل کنند و بنوشند
و اگر این اجزا را راجب بستر در بند و بعد از آن مطبوخ
را بنوشند بهتر است و حبه مسهل که بدل اجزای
هر دو درم در ربع مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن
انیسون یک درم تربد سفید و بر یک درم و نیم ناخواه
دو انگ بشامند فته چهار انگ انیسون تخم
کرس راز یا نه از هر یک دو انگ ابارج فیضی
سفید از هر یک یک درم نمک هندی نقل ازرق
از هر یک نیم درم کوفته بختی آب پودنه تازه
هر شسته خوب ساند نه وقت خواب یک درم و نیم این
جوب و در بند مطبوخ ساند و نیم گرم بنوشند

مطبوع ایلیج که مسل صفرا و سوداوی محرق از صفرا
و صدام صفراوی و سوداوی را نافع است به صنعت
آن پوست بلبله زرد هفتد رم پوست بلبله کابلی
آله شنی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوخته
گل سرخ منزوع الاقلاخ از هر یک سه درم عذاب بلست
و آله لوی سیاه یا نروده دانه ریوند چینی نیم درم
ریوند را نیم کوخته در مرقه کتانی کرده کل نیلوسرود
درم مجموع را به ستور مقرر طبع نموده شیر خشت خراسانی
میست و پنج درم دران حل کرده صافی نموده سردار
تر به سفید چهار دانگ پوست بلبله زرد نیم درم
سقونیا سه شوی کل سرخ از هر یک یک دانگ بسایند
و دران داخل کرده بپاشانند اگر سردار و راج
بسته فرو برند بعد از آن مطبوخ را بپاشانند
بقر است مطبوخ ایلیج مستعمل در سوز مزاج حار باد
کبد و درد موی بعد از فصد در صفراوی پیش از
فصد هرگاه فصد واجب نباشد به صنعت آن پوست
بلبله زرد و تخمندی منقی از حب و لیفت از هر یک ده
درم آله سیاه میست دانه جو شاییده صافی نموده
شیر خشت خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند
مطبوع ایلیج مستعمل در سوز مزاج بار دای کبد یخ
بجست تقیه ماده میدهند به صنعت آن پوست بلبله
کابلی یا نروده و ریشتین و می فافت از هر یک نیم درم
گل سرخ دو درم ترب سفید بر موقوف سه درم شنبلی
الطیب یک درم پوست پنج کرفس پوست پنج رازیان
انیسون از هر یک دو درم فیتون نیم درم لیسفنج فستق
پوست تراشیده موقوف هفتد رم مویز منقی سنی دانه
ایمیز زرد یا نروده دانه جو شاییده صافی نموده بلست
درم فایند خزان در یکصد درم ازین مطبوخ در خلکده
جمع بنوشند اگر شنب قوت خواب جی فرا گرفته
شود از ایارج فیکر یک درم غار لیتون سفید یک درم
حک طعام یک دانگ ریوند چینی دود انگ انیسون نقل
ازرق از هر یک یک دانگ آب کرفس زده حب ساخته
فرد برزد صبح مطبور را بنوشند بهتر است به مطبوخ

مستعمل در درم بار و کند بجست استفراغ ماده به صنعت
آن پوست بلبله کابلی سیاه از هر یک ده درم پنج
رازیانه سه درم غافت چهار درم تخم کثوت کثوت درم
انیسون بسفنج فستق پوست تراشیده موقوف
اشنتین از هر یک نیم درم ریوند چینی نیم درم کوفته
نیم مثقال مویز شنبلیست درم ریوند چینی صافی
نموده بلست درم فایند سه درم تخم کثوت دران حل
کرده صافی نموده شنب قوت خواب جی که فرا گرفته
باشد از ایارج فیکر غار لیتون سفید از هر یک
یک درم فرد برزد صبح مطبوخ مسطور را نیم گرم بنوشند
مطبوع ایلیج مستعمل در درم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و قبل از دماغ و سلیم جانب حب صنعت
آن پوست بلبله زرد و بلبله سیاه از هر یک هفتد رم
نیم شنبلیست کونارج پوست پنج کبر از هر یک نیم درم
تخم کثوت تخم کاسنی از هر یک یک درم نیم درم آله
سیاه یا نروده دانه جو شاییده صافی نموده سحرگاه
ایارج فیکر یک مثقال غار لیتون سفید شش یک درم
حب ساخته دو درم دانه و مطبوخ را نیم گرم بنوشند
مطبوع ایلیج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد
و تدریس لطیفه به صنعت آن پوست بلبله کابلی
بلبله سیاه از هر یک هفتد رم شنبلیست ده درم پنج
او غرافت از هر یک نیم درم کونارج سه درم
اشنتین انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم
جو شاییده صافی نموده شربته دو اوقیه بایک درم
ایارج فیکر یک درم غار لیتون سفید که حب ساخته
سحر فرو برزد صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ ایلیج
مستعمل در یرقان صفرا و سبب سده مابین کبد و مراره
صنعت آن پوست بلبله زرد یا نروده درم بلبله
سیاه هفتد رم شنبلیست غافت اشنتین رومس از
هر یک نیم درم مویز شنبلیست درم مصططه رومی
انیسون از هر یک سه درم ایسافنج خطی پنج رازیانه
پوست پنج کبر از هر یک هفتد رم ترب سفید نیم درم
فیتون ده درم آله سیاه میست عدد تخمندی منقی از

لیفت و شیر یا نروده درم در سده من بچوشانند تا یک
من رسد صافی نموده هفتد رم آنرا با نیم درم
غار لیتون شش سفید دود انگ انیسون سندی و
یک دانگ محموده شوی هر نیم درم یک تبه به مطبوخ
ایلیج و دیگر مستعمل در یرقان اسود که سبب آن سده
میان کبد و طحال باشد بعد از فصد با سلیم با ص
اسلیم از دست حب به صنعت آن پوست بلبله
زرد یا نروده درم پوست بلبله کابلی پنج کرفس پنج
رازیانه از هر یک هفتد رم کل کبر پوست پنج کبر سقونیا
قندریون از هر یک شش درم خرق سیاه چهار درم
مویز منقی ابست درم آله سیاه بلست عدد تخمندی
منقی از حب لیفت و شربته درم فیتون نیم درم در سده
من بچوشانند تا یک من رسد صافی نموده شربته نیم
درم بایک درم ایارج فیکر نیم درم غار لیتون شش سفید
و یک درم ترب سفید این مطبوخ را سردار و دانه و چند تبه
دود مطبوخ ایلیج نافع از برای یرقان اسود سبب
سده مابین طحال و کبد صنعت آن پوست بلبله
زرد درم بلبله سیاه هفتد رم اشنتین رومی
نیم درم مویز منقی یا نروده درم پوست پنج کبر پوست
پنج کرفس پنج رازیانه پنج کاسنی از هر یک نیم درم
آله سیاه میست عدد تخمندی منقی از حب لیفت
و شیر یا نروده درم فیتون سه درم در سده من ب
بچوشانند تا یک من رسد صافی نموده درم فیتون
خیار شربته و یکصد درم از آن حل نموده روغن
با دام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند
مطبوع ایلیج دیگر نافع از برای صلابت طحال
صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
بلبله سیاه نیم درم گل سرخ گاو زبان با دانه جو به شنبلی
عنب لثغاب بر سیاه و شیان از هر یک نه مثقال سنا
کلی یک توله عذاب ده دانه جو شاییده صافی نموده
فلوس خیار شربته شش توله کافند فانی چهار توله
دران حل کرده صافی نموده روغن با دام جبار است صاف
نموده بنوشند ایمان روز خود آب شنب قلیه و شکر

مطبوح الیچ نافع از برای درم دیوی کلیه عارض
نفسه با سلیق و در صفراوی بفرستد به صنعت آن
پوست بلبله زرد و درم ترهندی منقح از دانه لعین
بست درم آگوی سیاه سی عدو غیابستان از
هر یک بخار عدو گل نقشه خشک تخم کشوف از هر
یک مشت برگ کاسنی یکدرسته غلبه الثعلب یکدرسته
چوشانده صافی نموده ترنجبین منقح ده درم فلوس
خبار شنبه یازده درم دران حل کرده صافی نموده
سه طبوخ سقمونیایه اضافه نموده نیم گرم بنوشند
و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز سه مرتبه
این طبوخ را بدهند به مطبوح الیچ دیگر نافع
برای جمع امراض صفراوی مانند صداع و حیات
صفراوی و غیره به صنعت آن پوست بلبله زرد
بجمله لعین رسیده به بست و بخورم ترهندی قنج
ستار شنبه یازده درم غیاب خراسانی به بست
عدوستان بخار عدو آگوی سیاه ده دانه کلسترخ
ششدرم برگ غلبه الثعلب بخورم تخم کشوف
بخورم برگ کاسنی تازه یکدرسته تخم کاسنی نیم کوخته
بخورم مجموع را در پنج رطل آب بپزند تا دو رطل باقی
ماند و بپاشند یا این سقونیایه سقونیایه
اگر نمک هندی دو دانه صغیر مخلوط یک درم
نیم گرم نیم دانه اگر تره سقونیایه کوفته بجمله
روغن بادام شیرین چرب نموده بجلا بپوشند
ص ساخته فرو برند یا در طبوخ مالیده بنوشند
مطبوح الیچ نافع از برای عارض صنعت آن
سیاه زرد منقح از لوی یازده درم برسیاوشان
شاه پره از هر یک بخورم با مهران چینی دو درم
تخم کاسنی سه درم بسفنج فنیق اگل سرخ حشیش
نشین از هر یک درم جمیع اجزا را در سه رطل
آب بپوشانند تا دو رطل باقی ماند پس صافی
نموده دران بخورم ایتیمون حل کرده یک شنبه از
هر یک صافی نموده یازده درم ترنجبین با کوفته
دران ساخته بپاشند و دیگر صافی نموده بنوشند

مطبوح الیچ مسهل در صداع کائن
بمشاکت معدله بسبب غلبه مره صفرا در معدله
و انسب آن است که استعمال کرده شود این مطبوح
بعد از استعمال مقی صفرا به صنعت آن پوست بلبله
زرد بخورم شاه پره سه درم غیاب ده عدو شنبه
ترهندی منقح از حب مویر منقح از حب از هر یک درم
چوشانده صافی نموده فلوس خیار شنبه یازده
درم دران حل کرده صافی نموده سقونیایه دانه
نشا سه درم دانه انگ خصل کرده بنوشند و غذا
مرقه چوزه مرغ مطبوح با آب آلود آب غوره و
آب سماق تناول نمایند به مطبوح الیچ اسود
نافع از برای الیچ لیا بجهت آنکه اخراج سودا از
دامع میکاند بقوت که دران است و نیز این مطبوح
نافع است از برای ابتداء جدام و از
برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف به صنعت
آن بلبله سیاه ده درم سنکی هفتدرم تره سقونیایه
بد بر چهار درم بسفنج فنیق بخورم اسطوخودوس
ده درم مویر طافه دانه شیرین کرده ایتیمون از
هر یک ده درم او و براسوا ایتیمون در سه
رطل آب بپوشانند تا یک رطل رسد پس صافی
نموده ایتیمون را در نارنج کفاله بسته در آب
مطبوح که خوب گرم باشد اندازند یک شنبه
بگذارند و صبح باز آن آب را گرم کرده کیسه ایتیمون
را بپاشند و بپاشند و در کفاله پس بپاشند غار لقون
سفید لث درمی صغیر زرد سقونیایه یک درم نمک
هندی نیم درم خربق سیاه ربع همدان سوده
بجلا بپوشند و در مطبوح نیکو مالیده
نیم گرم بنوشند و این مطبوح بسیار قوی است
و اگر خواسته باشند جزایه سرد را با دانه
کثیرا حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوح را بنوشند به مطبوح الیچ اسود دیگر مسهل
سودا است نافع است از برای الیچ لیا هرگاه
خلط موجب سودا به صنعت باشد و بود باشد

مال به برودت به صنعت آن بلبله سیاه هندی پوست
بلبله کاسنی از هر یک دو درم پوست بلبله آنکه فنیق
از هر یک بخورم ایتیمون می گاه زبان بادرنجوبه
بسفنج فنیق پوست تراشیده مرفوض از هر یک
چهار درم سنکی بخورم آگوی سیاه مویر منقح از
هر یک به بست دانه مجموع را در چهار رطل آب
بپوشانند تا یک رطل رسد بر روی بپزند روم ایتیمون
در کتان بسته صافی نموده یک شنبه بگذارند و در
دیگر گرم کرده کیسه را بپاشند و بپاشند و در
لقونیت عمل آن نمایند لغار لقونیت سفید کنتقال
نمک نفطی صغیر سقونیایه از هر یک بخورم تره سقونیایه
یکدانه بپاشند و اگر اجزای سرد را در آب
ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوح نیم گرم
بنوشند بهتر است به کسکه دیگر این مطبوح بلبله سیاه
ده درم بسفنج فنیق پوست تراشیده مرفوض
بخورم اسطوخودوس سنکی از هر یک هفتدرم حل
سرخ گاه زبان بادرنجوبه از هر یک چهار درم را زیاده
ایتیمون از هر یک یک درم خربق سیاه دو دانه
غار لقونیت سفید نیم درم تره سقونیایه نیم درم
همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل رسد
پس بپاشند ایتیمون ده درم و در پاچه کتانی بسته
دران اندازند و یکجوشش دیگر داده فرو آورند
و صغیر ایتیمون را دانه بپاشند با هم قوت تا تمام
قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را بپاشند و بپاشند
در کفاله مطبوح صافی نموده پیش از نوشیدن
مطبوح حقی که فو گرفته باشند از لاجورد و نمک فنیق
و یازده دقیقه و نیم غلظت از هر یک دو دانه کوفته
بجمله بروغن بادام شیرین چرب نموده خرب
ساخته بپوشند و بپاشند فرو برند و بعد از دو
ساعت مطبوح را نیم گرم بنوشند به کسکه دیگر بلبله
سیاه هندی ده درم بسفنج فنیق پوست تراشیده
مرفوض پنج درم سنکی هفت درم اسطوخودوس
چهار درم مجموع را در چهار رطل آب

بجو شانه تا به کبر طبل رسد پس بگردد آفتون ده درم
و در صرسته در آن اندازند و جو شانه دیگر داده فرد
آورند و در آنجا خرقه را بمانند تا وقت آفتون بیرون
آید و مطبوخ سرد شود پس صرسته آفتون را بپاشند و در
گشتند و مطبوخ را صاف می نموده تقویت فعل آن بس
و در دوسه تخم از غار لقون سفید چهار دانگ
خرق سیاه یک دانگ یا پنج قیر یک درم اجزا را کوفته
ترم کوبیده بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای
سودا را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده
چرب ساخته فرد بزند و بعد از دو ساعت مطبوخ را
نیم گرم بیاشامند مناسب است که مطبوخ ابلج
اسود و دیگر نافع از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
بلبله سیاه هندی پوست بلبله کالی آله منقی از پوست
از هر یک چهار درم درق کل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته و حلیم
از هر یک سه درم صفت فنیق آفتون از هر یک ده
درم گاو زبان و در شغال غناب یا نروده دانه آلو
سیاه دانه بقانون مقرر بپاشند و صافی نمایند برود
چربین کنز انگبین یعنی فانیه سحر از هر یک
پانزده درم و دانه و صافی نموده بیاشامند
و گاهی تقویت کرده میشود با این مطبوخ ترید سفید
یک درم سرشته خشک یک درم روغن چینی کشیرا
سقمونیای مشوی از هر یک یک دانگ یا پنج قیر یک درم اجزا
را کوفته بجنیه بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و یا آنکه اجزا کوفته بروغن
بادام چرب نموده چرب ساخته فرد بزند و بعد از دو
ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ ابلج صنعت
نافع از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
از صفر صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کالی سیاه
سفید درم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سر بنفشه
ساکلی از هر یک یک درم اصل السوس پوست ترانیه
چاییده یعنی مرضوض سه درم مویر طالق منقی از دانه
ده درم غناب پستان آلو سیاه همه بزرگ دانه بلبله

از هر یک یک درم صفت فنیق آفتون از هر یک ده
درم گاو زبان و در شغال غناب یا نروده دانه آلو
سیاه دانه بقانون مقرر بپاشند و صافی نمایند برود
چربین کنز انگبین یعنی فانیه سحر از هر یک
پانزده درم و دانه و صافی نموده بیاشامند
و گاهی تقویت کرده میشود با این مطبوخ ترید سفید
یک درم سرشته خشک یک درم روغن چینی کشیرا
سقمونیای مشوی از هر یک یک دانگ یا پنج قیر یک درم اجزا
را کوفته بجنیه بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و یا آنکه اجزا کوفته بروغن
بادام چرب نموده چرب ساخته فرد بزند و بعد از دو
ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ ابلج صنعت
نافع از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
از صفر صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کالی سیاه
سفید درم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سر بنفشه
ساکلی از هر یک یک درم اصل السوس پوست ترانیه
چاییده یعنی مرضوض سه درم مویر طالق منقی از دانه
ده درم غناب پستان آلو سیاه همه بزرگ دانه بلبله
صنعت آن بلبله زرد و منزع انواس بلبله
کالی منزع آلو سیاه از هر یک یک درم ساقی تخم
تخم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سر بنفشه از هر یک
پنج درم اصل السوس سه درم مویر طالق منقی از دانه
ده درم غناب پستان آلو سیاه از هر یک یک درم
دانه مجموع را در سه رطل آب بپاشند تا یک
رطل بماند پس بروی ترنجبین فلوس خیال شنبه
از هر یک پانزده درم شغال صفت نموده نیم کوبیده
و با لایند و مقدارد و درم روغن بادام شیرین
بر آن بپاشند و نیم گرم بیاشامند و لایند و دیگر پوست
بلبله زرد و منزع آلو سیاه از هر یک یک دانگ یا پنج
قیر یک درم اجزا را کوفته بجنیه بجلاب سکری
سرشته در مطبوخ بمالند و مطبوخ را نیم گرم بنوشند
مطبوخ ابلجات اسهال سوداوی محرق کنند
نافع است از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کالی سیاه
سفید از هر یک یک درم پوست بلبله آله منقی است
کلی گاو زبان شانه آفتون با درم مطبوخ
تخطو بکون دین از هر یک چهار درم بسطاج صنعت
پوست ترانیه مرضوض سه درم ترید سفید بر
مرضوض و درم در پنج رطل آب بپاشند تا یک
رطل بماند و با لایند و بپاشند بر آن یک شغال
روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ ابلج
صفر و دیگر که سبیل اختلاط سوخته است و فنیقه
و نافع کند و نافع است از برای مالیدن و درم طحال

صنعت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله کالی سیاه
رومی آفتون از هر یک و درم ترید سفید بر
آلو سیاه پانزده درم و درم ترید سفید
و درم بقانون مقرر بپاشند و صافی نمایند برود
چربین کنز انگبین یعنی فانیه سحر از هر یک
پانزده درم و دانه و صافی نموده بیاشامند
و گاهی تقویت کرده میشود با این مطبوخ ترید سفید
یک درم سرشته خشک یک درم روغن چینی کشیرا
سقمونیای مشوی از هر یک یک دانگ یا پنج قیر یک درم اجزا
را کوفته بجنیه بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و یا آنکه اجزا کوفته بروغن
بادام چرب نموده چرب ساخته فرد بزند و بعد از دو
ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ ابلج صنعت
نافع از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
از صفر صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کالی سیاه
سفید درم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سر بنفشه
ساکلی از هر یک یک درم اصل السوس پوست ترانیه
چاییده یعنی مرضوض سه درم مویر طالق منقی از دانه
ده درم غناب پستان آلو سیاه همه بزرگ دانه بلبله
صنعت آن بلبله زرد و منزع انواس بلبله
کالی منزع آلو سیاه از هر یک یک درم ساقی تخم
تخم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سر بنفشه از هر یک
پنج درم اصل السوس سه درم مویر طالق منقی از دانه
ده درم غناب پستان آلو سیاه از هر یک یک درم
دانه مجموع را در سه رطل آب بپاشند تا یک
رطل بماند پس بروی ترنجبین فلوس خیال شنبه
از هر یک پانزده درم شغال صفت نموده نیم کوبیده
و با لایند و مقدارد و درم روغن بادام شیرین
بر آن بپاشند و نیم گرم بیاشامند و لایند و دیگر پوست
بلبله زرد و منزع آلو سیاه از هر یک یک دانگ یا پنج
قیر یک درم اجزا را کوفته بجنیه بجلاب سکری
سرشته در مطبوخ بمالند و مطبوخ را نیم گرم بنوشند
مطبوخ ابلجات اسهال سوداوی محرق کنند
نافع است از برای مالیدن و درم طحال با صنعت
صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کالی سیاه
سفید از هر یک یک درم پوست بلبله آله منقی است
کلی گاو زبان شانه آفتون با درم مطبوخ
تخطو بکون دین از هر یک چهار درم بسطاج صنعت
پوست ترانیه مرضوض سه درم ترید سفید بر
مرضوض و درم در پنج رطل آب بپاشند تا یک
رطل بماند و با لایند و بپاشند بر آن یک شغال
روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ ابلج
صفر و دیگر که سبیل اختلاط سوخته است و فنیقه
و نافع کند و نافع است از برای مالیدن و درم طحال

و نافع است از برای التیام و صفت آن پوست
 پسته زرد و پوست بلبله کالی پسته سیاه هندی پوست
 پسته سیاه هندی از هر یک درم آنرا که سیاه نشی عدد
 در هندی نشی از حب پانزده درم استین بر روی
 درم شش پسته صفت درم مجموع را در سه طل آب
 خوشنایک باقی ماند بر روی فلوس خیار شیر
 و شغال صافی نمائید و بمالند و صافینوده بجا نهند
 در غن بادام شیرین یک شغال و بنوشند و گاه
 نفیوت کرده میشود این مطبوخ باین نحو که بکینه ترید
 سفید بکرم ایارج فیقر ایچدم غار یقون سفید دو
 آنک کوفته بر غن بادام شیرین حب بنو حب
 سافند و در بند و بعد از دو ساعت مطبوخ را هم گرم
 بنوشند مطبوخ ایلیج که مستعمل است در قطب که
 سبک است سودا مخرق از صفرا و یا خون باشد چون
 استعمال کرده شود بعد از الضیح ماده و بعد از قصد فتنه قصد
 لازم باشد بنوده باشد تا از قصد صنعت آن
 پوست بلبله زرد پانزده درم پوست بلبله کالی پسته
 سیاه هندی از هر یک درم استین افیتون از
 هر یک چهار درم بقیانج فتنه پوست تراشیده
 حبابه بخیرم سناکی ستر درم در سه طل آب
 بنوشند و تقریر بنوشند و در آخر کبسه افیتون را داخل
 کرده یک جوش دیگر داده فرد آورده کبسه را بمالند تا
 قوت آن مطبوخ بر آید پس کبسه را فشرده و بکنند
 و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی کبسه فلوس خیار شیر
 است درم تخمین پاک کرده بکرم صافینوده
 بمالند و ببالانند و یک شغال روغن بادام شیرین
 داخل نموده بنوشند و این دستور العمل است از برای
 شربت اکمل این مطبوخ چون مرض ضعیف القوه
 باشد با مرض تعیف باشد کم باید نمود از اجزای
 این مطبوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوخ سر بنفشه
 گاه در بان گل نیلوفر شاهره غلابی افزایند و گاهی
 از برای تقویت قوت و فتنه قوت ضعیف باشد
 مصطکی و دارچینی و میسون گل گاه در بان گل نیلوفر

داخل کرده میشود و گاهی از برای تقویت اسهال
 این مطبوخ بخیرم سناکی ستر درم ستر درم ستر درم
 شش زکس این مطبوخ ایلیج را از برای مایا و سائر
 اقدام جنون و فتنه سودا سبب فتنه مخرق از صفرا
 باشد و در بان گل نیلوفر گل نیلوفر که انبساط ده
 است بر لیس اهل و شیخ زمین را حل نسخ آورده از
 هر یک چهار درم است و غلابی ده دانه و گفته که گاهی
 اضافه کرده میشود درین مطبوخ سقونیای
 مشوی بخیرم اگر بوده باشد طبیعت عمل و فعال
 عاصی از فعل و واسطه سسلی و اگر بوده باشد قوت
 ضعیف داخل میکنند مصطکی و میسون و مطبوخ
 ایلیج طری نافع از برای صرع حادث از صفود
 ریاح از اسافل و ساقین و قدین و بایده است
 که درین قسم صرع ابتدا باید کرد بهشتن ساق موضعی
 که با فوق موضع است که ابتدا بکنند از آن موضع
 تصاعد خلط بسوی دماغ پس تیغ زنده اسافل و سسلی
 را که بسته اند و بران محکم بکوبند و بپاشند
 و در وقت فتنه صرع با و این مطبوخ را صنعت
 آن پسته سیاه هندی پوست بلبله کالی از هر یک
 پانزده درم پوست بلبله آبله فتنه از هر یک
 ستر درم سناکی اسطوخودوس فتنه یون و فتنه شیش
 غافش از هر یک چهار درم افیتون هفت درم
 افیتون را در باران کتایه بسته یا ترید سفید
 کوبیده ستر درم ریونجینی کوفته و درم و این صرع
 را نگاه دارند و فرد مواد از هر یک ستر درم کافور
 کما ذریوس از هر یک ستر درم جوده بخیرم ایسنا
 هفت درم مویز سرخ منزوع انجم ستر درم
 اجزای است و تقریر بنوشند و در آخر صرع افیتون
 و ترید ریونج را در بان انداخته و ایم بمالند تا شیره
 قوت او در تمام بر آید پس صرع را نیلوفر کسره
 بقتار رند و در کف مطبوخ را عاصی نموده بکنند
 از آن مقدار یکصد درم حل کنند دران مقدار
 یکصد درم و نیم غار یقون سفید و فتنه درمی

ایارج فیقر او یکد انگ خرب سیاه مسوق که هم سسلی
 سرشته باشند و نیم گرم بنوشند
فصل در بیان معالجه جنسی که اصل عمود در
آنها ایلیج است
معجون ایلیج نافع از برای صرع که ماده
 آن از صفود و یکد دماغ آبله صنعت آن پوست بلبله
 کالی پسته سیاه پوست بلبله آبله فتنه از هر یک ستر درم
 اسطوخودوس جحرانی اسفنج فتنه غار یقون سفید
 کما فیطوس ترید سفید محوت در بر غن بادام شیرین
 حب بنو حب ایارج فیقر از هر یک پانزده درم شک
 هندی سافند و درم سیاه هندی از هر یک چهار درم هم مختل
 هشت درم عمل مصفی ستر درم و درم و درم سسلی
 سازند و معجون ایلیج اسود و نافع از برای صرع و
 صنعت آن پسته سیاه هشت درم افیتون پانزده
 درم سسلی سوختنی تخم زخم تخم زخم و سفید غار یقون
 هشت سفید خرب اسطوخودوس و درم و درم و درم و درم
 بنفشه از و تریخ و بنفشه از هر یک و درم و درم و درم
 مشک ترکی از هر یک یکصد درم کوفته بنفشه بنفشه
 عمل مصفی معجون سازند و شربت و شغال معجون
 ایلیج کالی قلمی فرموده اند که از تالیف اوج و ایجاد
 الی فضل رب الرحمن علوی خان است نافع از برای
 جمیع امراض باده و اغصه خصوص از برای صرع
 و جرب است با صنعت آن ایلیج کالی بنفشه و
 التوی نشی شغال در یک طل کباب عرق بهار طل
 و عرق صرع و عرق افیتون عرق افیتون از هر یک
 بر یک طل یک شب بخسارند و در دیگر بخسارند و
 تا هر اشود و از پالایش بیالانید پس بکینه ترید سرخ
 دانه سرون کرده و کشمش بنفشه از هر یک نیم طل و در آب
 بنفشه تا هر اشود پس از آن نیز از پالایش بیالانید و در
 ستر و مطبوخ را بکوبند و عمل سفید مصفا فتنه کسره
 داخل کرده بکوبند و درم و درم و درم و درم و درم
 دارا بخیر از هر یک یک شغال و درم و درم و درم و درم

در دهن مغز است از هر یک دو مثقال گداخته فادز سر
معدنی خطائی فادز سر حیوانی صطیب نانی زرد
کنه طلای مکنس چند بدست از هر یک یک درهم فادز
مکنس بدست یک درهمی از هر یک یک مثقال نیم سان
شاهی آستیمون از لفظی سیاه سه خطیا ناهاشا حانوی
غمر و غشت دیو دار یون و صینی زوفاغ خشک زراوند
طول زراوند در حرج وز بناد سلیمه شیطون هند
پودنه جلی قافله کبار خبر بو اقر لفل گندزد کمر زنجوش
در باغ از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقوت حاک
سبکینج شنبه عود طبیب نیسون ایرسا باور بچو یه
در اجینی دار شیعان دار لفل نر سیاه لیون بختک
قسطور یون و قیق لغاع خشک کل شقایق انعمان از
هر یک مثقال سه درم اقراض غصص اظفار طبیب انجمان
بج با یون عود لبسان جاو شیر حبه حلیقت از هر یک
یک مثقال خاکستر جاف حار و خشک فلفلی رادویه را
بجته غسل در لور بدست و مجون سازند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شتر تری یک مثقال مجون
ایلیج کشمشه نافع از براسه جرب و حکم و سعن
صنعت آن پیلله زرد و سفیدی از نوک شیش مثقال
پرساوشان شاهتره از هر یک دو مثقال آستیمون
رومی یک مثقال و نیم کوفته بکشمش سبز بهشت ریکه
ادویه را بان توان برشت برشته مجون سازند شتر
هر روز بقدر گدگانی و مجون ایلیج که بوا سیر را لاف
گرداند و دماغ را پاک کند و اسهال باز دارد و صنعت
آن پوست پیلله زرد و اوقیه پوست پیلله مصطکی
دار لفل تربید سفید بدست و نیز از هر یک یک اوقیه
در اجینی اسارون از هر یک نیم اوقیه کوفته بجته بروغن
کاکاوشن اوقیه یا در لفل غسل مصطفی بجای کرده در هم
بجوشانند تا بقوام ادویه را بان برشتند مجون
راحت مسهل اخلاط بجمیه صفراویه و سوداویه
و مثقال یدر است از انما و حبت امراض و مانع
و عصبانی مانع لاج و لقه و رعنیه و صرع و کابوس
و ابلع مفاصل و طهر و عرق الساق و لقرس و امثال اینها

نافع است به صنعت آن پوست پیلله کابلی پوست
پیلله زرد و پیلله سیاه پوست پیلله آله و منفی آله سرخ
اقر لفل جوز بو از بخیل و آنه پیل از هر یک دو درم
برگ سانی خالص چهار درم اجزا کوفته بجته کل قنده
آستیمون سی و شش درم و زرق رازیانه خوب پیلله
صاف کرده با چل مثقال غسل خالص بقوام آورده
ادویه را بان برشتند و شش قوت خواب سه درم
تا چهار درم بحسب مزاج و احتیاج تناول نمایند و بالاس
آن آب گرم بنوشند و بنجا بندد اگر ایلیج است و پیلله
و آله هر یک را چهار درم بگیرند و بروغن بادام
شیرین آن مقدار که جرب گردد و نماید و بروغن
گل قند و غسل نیز هر یک پانزده درم بپزند تا قوام
می گردد و مجون زبیب گفته اند که از صناعت شیش
ریش است و فرمودند که ظن این فقیه سر آن
است که اقدم است از شیش ریش صنعت آن
پوست پیلله زرد پوست پیلله کابلی پیلله سیاه
پوست پیلله آله شقیه اسطوخودوس فادانما
عاقور حار اجزا مساوی کوفته بجته تجویز طافه
است بیرون آورده برشتند شربت از آن چهار
مثقال از براسه صرع شیش و اودر گفته و در بادین
که ذکر شده بود این طریفل داخل بود در آن لفل
بوزن استه موز که بیرون آورده اند و مجون زبیب
از اطر فیلات مائل با اعتدال است و از براسه
صرع نافع است و مداومت آن در دفع امراض
عصب و دماغ مجرب است و صنعت پوست
پیلله کابلی بنجاه درم آله شقیه پوست پیلله زرد
پیلله زرد و پیلله سیاه پوست پیلله اسطوخودوس
از هر یک دو درم خود و قوام بپزند عاقور حار
سه درم کوفته بجته با موز سرخ و آنه بیرون آورده
بوزن دو و نیم برشتند شتر تری از یک درم تا دو درم
تا سه درم نیز و در شش و گدگانی موز منزع و مجون
کیر طل است و در لفل اصل وزن پوست پیلله کابلی
نیز درم است مجون زبیب حکم سید گار و زرق

نیسان راز ازل کند و حفظ را بپذیراید و صرع را بپذیراید
است و مانع از تباک بلغم در دماغ است و صنعت آن
پوست پیلله کابلی پیلله سیاه پوست پیلله آله شقیه
و اجینی موز ترکی از هر یک بنجریم سجد کوفی چهار درم
زنجبیل فلفل دار فلفل کند از هر یک درم مغز لشت نقشه
هفت درم موز سرخ طافه لعل اسنه بیرون کرده بنجاه درم
ادویه را کوفته بجته با موز کوبیده برشته در ظرف چینی
نگاهد از هر یک درم زبیب مثقال آله شتر تری مجون
که غفران بنیاه حکم عواد الدین محمودین سید طبیب الدین
مسعودینی شیرازی با سیم خود ذکر کرده که نافع است
از برای بالینج و سسل سودا و حرق است و باید داشت
که این مجون بجام جمهره است که بسطیج و اسطوخودوس
را داخل کرده و لا جورد و جوار منی داخل کرده است
صنعت آن پیلله سیاه پیلله زرد و منزع و لعل
کابلی منزع و لعل آله منفی از هر یک ده درم فلفلی
تربید سفید بدست و جوار منی که معروف است
لشبط از هر یک سه درم ادویه را کوفته بجته بروغن
بادام شیرین جرب نموده لعل سفید مصطفی برشتند
شتر تری درم بعد از بنجاه و باین جلاب داده
خود و صنعت آن جلاب مصطفی که پیش ازین مجون
چند روز باید و تا اخر نفع در قاروره ظاهر باد و بچوبه
گاو زبان اسطوخودوس از هر یک یک درم جوشانیده
صاف نموده جلاب کیری غیر طل داخل کرده بقوام آورده
و هر روز و اوقیه آنرا کتاب حکم کرده بنوشند تا اثر
نفع در قاروره ظاهر گردد پس مجون فز بورا تناول
نمایند مجون سسل محمد بن زکریا بنده است نیکو و
بالع نفع است از برای بالینج و دور کردن
توحش و سودا صنعت آن پیلله سیاه پوست پیلله
زرد پوست پیلله کابلی آستیمون از لفظی اسطوخودوس
بسطیج قتیقه تربید سفید بدست از هر یک یک مثقال غار لعل
سفید یک هندی جوار منی از هر یک نیم مثقال زنجبیل
ساف هندی قورفل از هر یک لعل قفالی کوفته بجته
لشباب آله غسل مصطفی مساوی سه درم و در شتر

مجموع سازند شربت و مثقال تا چهار درم و در شربت
دیگر چنان است که اجزا را کوفته بخیته بکند آله منقعه نیم
طل و نیز در چهار طل آب تا مفر شود و در حصه
آب رفته یک حصه بماند پس از غبال مونی ببالا نهد
یک طل غسل مصفی در آن داخل کرده بقوام آورند
پس بکند از آن ستر وزن اودیه و اودیه را بان
بیشتر بچون سسل و یک نافع است از بلک سودا و
خوش مزاج را بخوبی و اندیشهای باطل بهبوده و خوف
و خفقان و وجع فواد و نزاع است و صنعت آن
پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه
پوست بلیله آله منقعی از بکیر درم کشنیز خشک متقشر
تا درم کل نیلوفر سفید و شفته پوست تراشیده
بکوفته اسطوخودوس گل سرخ منزع از اقل عیاد و بخوبیه
بچون نارمشک کبرانی کشنی بکند زهری است و درم حشر
ازنی تخم کاسنی کل بخیته از هر یک دو درم ریوند چنانی بکند
مستوی تا مشوی بکند درم و یک کوفته بخیته بعل سفید منقعی
وزن اودیه بیشترند و در ظرف چینی نگا بدارند شربت
درم تا چند درم و این قویب است بمجموع پنج خ
برس و بچون سسل و یک که اسهال سودا نماید
صفت آن بلیله زرد و کالی و سیاه از هر یک یک
درم آله بلیله از هر یک یک درم ستمو نیایک درم
بچون اسطوخودوس از هر یک سه درم اجزا را کوفته
بخیته برغن بخیته با دام سترشته چرب نموده بافتند و
سل بیشترند شربت درم و درم بچون آله منقعه و دیگر حک
چرب را نافع باشد و صفرا نهد صنعت آن پوست
بلیله زرد و سیاه کشنی بکند از هر یک ده درم قاقله
بخیل مصطی از هر یک دو درم ورق گل سرخ
که درم اودیه کوفته بخیته برغن با دام چرب کنند
بسیه چندان اودیه غسل و قند بیشترند
شربت چهار درم و بچون پندی مقول از قانون در
این قویب است به افوشه اودیه و صاف
نمونه وزن و مقوی بصر و منقعی معده و بلیط طبیعت
و اسیر رافع است صنعت آن فلفل ارغفل

بلیله سیاه بلیله آله منقعی انطوریون قیق از هر یک
چهار استار شل و درغن گاوتاره قدری که اودیه
را بان توان شربت علی الرسم بپزند شربت
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و برداشت طبیعت
مجموع بلیله سسل از استغناط آن قدس سره نافع
از بلک کابوس بار و حوادث از بلغم و سودا و مجرب
است و صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه
آله منقعی گاوتار با در بخوبیه افیتون انیتین رومی
از هر یک هفت مثقال انیسون و دو قورق و ماما
حب بلسان از هر یک سه مثقال فاد اینا خود هندی
برگ سداب بزرسیه لیون از هر یک دو مثقال
بکینچ بکثقال افزون نیم مثقال کافور شصت
مثقال غسل مصفی یکصد و سی مثقال کلقندر الگلاب
و عرق و از چنی از هر یک نیم من تبریز حل کرده
خوب بمانند و بخوبی بمانند و ببالا نهد و غسل را صاف
نموده در آن داخل کرده بقوام آورند و اودیه را
کوفته بخیته برغن با دام شیرین بخت مثقال
چرب نموده بان بیشترند و در ظرف چینی نگا بدارند
شربت درم و اگر بخت شربت مشک ترکی از هر یک
و ثلث مثقالی داخل نمایند میگردد اتومی بچون
مفرح قلی فرموده اند که از تالیف بنده آتم
محمد باشم مخی طیب بکرم محمد الملوک سید علویان
است و افع سودا و محرق از خون صفرا و دافع
خفقان و ضعف قاعاب بالیو لیا خصوص اتی نافع
از بلک امراض حادث از سودا است صنعت آن
بردارینا سفته کبریا و بخیته عقری و ورق نقره محلول
بریشم مقرض تخم باد و بخوبیه تخم باد و رنج تخم فز خشک
از هر یک دو مثقال باد و بخوبیه فز خشک پوست
زرد اترج گل سرخ طباشیر سفید و از چنی کل گاوتار
بزرگ گاوتار بان کشنیز خشک متقشر و آنه سسل بهمن
شربت بهمن سفید از هر یک دو مثقال و نیم زعفران
عنبه شرب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
بلیله سیاه پوست بلیله کالی از هر یک بیست و پنج

مثقال ماله منقعی انفقاد و پنج مثقال زرشک منقعی ده
مثقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق
گاوتار بان و عرق بید مشک از هر یک یک من تبریز
بخیسه نند صبح در یک سنگی با نقره با لشن ملایم
بخوبی بمانند تا مفر شود پس از لشن فرود آورده و یک
بمانند و ببالا لشن نقره یا از لشت غبال مونی
بکند رانند و یک من و یک چهار یک من قند سفید
مثقال غسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس
زعفران را بگلاب سودا داخل نمایند و از آن لشن
فرود آورده ورق نقره ورق طلا محلول را در عنبه
اشرب مشک ترکی با نبات کوفته را داخل نمایند و
مبسوا ناچوب بید یا چوب صندل برهم زنند و باقی
اودیه را داخل کرده باز برهم زنند تا بلیط محلول شود
و در ظرف چینی نگا بدارند شربت درم و اگر رطوبت
درموده باشد مصطی کت و از هر یک دو مثقال صندل
سفید و قاری خام نارمشک از هر یک یک مثقال قاف
نمایند و وزن عنبه را دو مثقال کنند مجموع مفرح
رازی که در منصوره ذکر کرده و گفته که این مجموع
بالیو لیا و خوش و افکار فاسده و سودا اس را
زائل گرداند و مفرح قلب و نیکو گرداننده رنگ
است و مقوی معده و مضمضه صنعت آن باد و بخوبیه
پوست زرد اترج قر نفل مصطی زعفران قورق
خوب و با قاقله نارمشک سنگ اصل بهمن خ سفید
زربناد و در پنج عقری بزر باد و بخوبیه بزر فز خشک از
یک جز و عنبه شرب مشک قیق از هر یک حشر جود
بلیله کالی بیست عدد آله سی عدد بلیله و آله را
از استه منقعی نموده در ستر طل آب بپزند تا بیک
طل رسد پس فرود آورده بمانند بقوت تمام و ببالا نهد
پس بکند طل غسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس بکند از آن مقدار سته فلفل اودیه و اول مرتبه
عنبه و شربت را در آن صل نمایند پس اودیه را
بر آن با شیده برهم زنند تا بلیط محلول شود و شربت
سه درم بچون مقرض سید سسل که دند خور لبرای

مالجوتیای مرقی ذکر کرده صنعت آن بادرنجوبه
 پوست زرد و اترج قرمز مهطکه ترافل جوز بواتاقه
 نارمشک بجن سرخ بجن سفید زرباد در درج عقری
 زعفران تخم بالنگو تخم فرجشک از هر یک دو درم
 و نیم مشک ترکی بکه انگ دیم کوفته بجنه پس بگیرند
 پوست بلبله کالی بجاوه درم آله منقی انفتاد و پنج
 درم دور و من آب بنزد تا نصف رسد فرو
 آورده بماند و بیالایند و نیم من غسل صافی داخل
 نموده بقوام آورند و دود و سیرا آن معجون سازند
 شربت درم و نیم سته درم بهمنار آله به آن
 ابدان را با اعتدال دارد و سیرا المزاج آنها را نازل
 سازد و تقویت بخشد صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله سیاه آله منقی طبع شیر روغن بادام
 شیرین از هر یک دو تو در فلفل سفید فلفل سیاه
 زنجبیل فلفل سیاه و در فلفل مغز خیار شکر مهطکه از
 هر یک سته تو له نبات مصری با غسل و نیم آتار
 بطریق متعارف معجون سازند و مفرح نافع از آری
 مالجوتیای مرقی صنعت آن بلبله سیاه آله منقا
 از هر یک دو درم و کل گاوزبان بادرنجوبه ورق
 گل سرخ بجن سرخ بجن سفید کشمش خشک نقشه ابریشم
 مقراض از هر یک یک کوزه کوفته بجنه با شرباب سبب
 شیرین سته وزن مجموع ادویه معجون سازند
 شربت سته درم با گلاب و عرق بیدمشک
 و عرق گاوزبان -

فصل در بیان مفرحات الی

مفرح الیسمی بانس جمن علمی فرموده اند که ترکیب
 بنده موثق بتوفیق الملک السنان محمد باشتم
 النیاط ب خطاب حکیم محمد الملوک سید محمد
 علو بخان مست بهایت مقوی دماغ است
 و موجب ذکا و فک و ذهن و زائل کننده بلا درت
 در عونت و حق عارضی است صنعت آن پوست
 بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقا
 از هر یک بیست درم اسطوخودوس بادرنجوبه کاشم

از هر یک ده درم از خرنوب فرجشک دارچینی عنبه
 عود هندی صوف فارسی کبابه جینی کسند و قطعی سنبل
 الطیب ابریشم مقراض ایرسا تمام در درج عقری مغز
 با جمل هر یک هفت درم زرد زنجبیل ساسره علاج از هر یک
 پنج درم صمغ عربی عسل انظم از هر یک سته درم عنبه
 انصب دو درم جد و در خطائی ورق طلا و اگر بجای
 ورق طلا طلا کس مکس کنند میکرو و اقوی مشک
 قینی مویانی دارا سجودی از هر یک یک درم کوفته
 بجنه مهطکی و عسل انظم مویانی و عنبه را در
 روغن بادام شیرین در روغن مغز بجنه هر دو جمل
 درم گداخته ادویه را کوفته بجنه بآن روغن جرب
 نموده جمل مهطکی سته وزن مجموع ادویه بسترند
 شربت بکشتال تا دو درم با مفرح بادرنجوبه علمی
 فرموده اند که این نیز از اقراض احقر العباد است و بجن
 است از برای مالجوتیای مرقی و سایر اقسام مالجوتیای
 و جمیع امراض سوداوی و توخ و خفقان حادث از
 محرق از صفرا و خون و یا از سودا کس طبعی
 و قیحه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از
 نبی اتمام احقر اعلمت مالجوتیای مرقی عارض
 گردید و منار الیه را کلا نتری شولستان بود و انتقال
 خدمت فرصت آمدن بشیر از نبود مدت سنان
 کشیده زمان مرض شتار الیه علاج بسیار نموده
 فائده بران علاجات مترتب نشده بود پس به
 بشیر از دنیا باین احقر و منار الیه حالت و دوستی
 بسیار بهم رسیده و در آن اوان عمر احقر سنده ایچه
 سال بود و شوق بسیار در دعا بکجه مرض داشت
 خصوص در معا بکجه خلان و در دستان پس متوجه
 گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر
 ایشان را منصفیات سودا منصفی از مقدار بعد از
 ظهور علامات نفخ و رقا و رده و سایر اعراض طاعنوم
 ایشان را بجا آورد و با معجون بخاج بنفشه جمبریا
 با مار بجن منقا از سبب بجن منقا که بجنه بجن
 را شربت دادم و صبح تا ما بجن منقا بجن منقا بجن
 در مفرح حسل نیز از استنباط آن مرحوم نافع از بر

بوشیر حسل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
 دوران چکانیده میزنید که در عوص جمل و یک روز
 مرتبه مسهل نوشید و اکثر مسهل را می میکرد و با وجود
 آن عمل خوب می کرد پس ازین مسلمات حسل
 روزی ایشان را استراحت فرموده و شرف نمود
 برادون بلبله مر با هر روز یک عدد باد و انگ لایق
 روزی اکثر این امام قمی سوداوی غلیظ میزد و در
 آید بقی چیز شل آب کو بیده و در ریخ نیکو فلفل
 چون نصف نخود و ماش و کو بکتر نافضولی بسیار جا
 پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح
 که از اقراض احقر است که ترکیب شده بتوفیق
 ملک اکبر با شرباب مقویه با شرباب سبب و شرباب
 رمان منفع و شرباب سفوف و شرباب نو که و شرباب
 حنظل حاضن کلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
 و تخم بالنگو و تخم فرجشک و تخم بادرنجوبه پس از
 آن مرض بکلی صنعت آن مردارید که با غلطان
 کلبانی شربت زعفران از هر یک چهار دانگ فرمود
 و دو دانگ لا جورد مغسول جوارینی مغسول بادرنجوبه
 خطائی حنظل سفید طباشیر سفید بجن سرخ بجن
 خیل و اوقی گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان و
 از هر یک یک مثقال پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 از هر یک سته مثقال آله منقی پنج مثقال
 تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه نقشه بزرده مثقال
 زرشک منقی ده مثقال فلفل خشک ابریشم مقراض
 گل نیلوفر منقشه از هر یک ده مثقال شرباب
 سبب فو که از هر یک بیست و پنج مثقال غسل
 مصفیه مثقال فند سفید بقدر حاجت همه را بکاش
 و عرق بیدمشک عرق گاوزبان حل کرده بقدر
 آورند و جوهر را با آب ترنج صلابه نموده و در
 ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ مغز شرباب
 مثقال مشک ترکی دو دانگ سائر ادویه که کوفته
 بجنه باشند بتورنر معجون سازند و شربت و درم
 در مفرح حسل نیز از استنباط آن مرحوم نافع از بر

بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقه
 افیتمون از هر یک ده درم ترید سفید مجوق تراشیده
 بسفاج فستق اسطوخودوس از هر یک پنج درم غرغره
 سدر درم لاجورد شسته حجر ارمی مغسول سفید نباته
 مشوی از هر یک دو درم نیم اجز اکوفته بخته تامل
 صاف برشند به نسخه دیگر بلبله سیاه پوست
 بلبله کالی پوست بلبله از هر یک ده درم تربد
 سفید اسطوخودوس بسفاج فستق افیتمون شامی از
 هر یک پنج درم کوفته بخته باد و چندان غسل برشند
 مقدار شربت از سه درم تا پنج درم باشد این نسخه
 اصل است و بعضی نسخه صرف زیاده و کم ادویه
 کرده اند این نسخه از انجمله است بلبله کالی بلبله آله
 تربید از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفاج فستق
 افیتمون از هر یک پنج درم غرغره مشوی درم حجر ارمی
 لاجورد مغسول از هر یک دو درم سفید نباته غرغره
 سیاه از هر یک یک درم دو نسخه دیگر در وزن تامل
 سنبل الطیب جوز بومعطل گاو زبان پوست
 ترنج از هر یک دو درم زعفران ریون چینی از هر یک
 یک درم افزوده اند به چون نخل عظیم الفه است
 از برای اکثر امراض و اعراض مذکور خصوص سودا
 و فاقه چون بالجو لیوا و جون و دوار و سردرد و
 و فزع اطفال و اختناق رحم را مفید است
 صنعت آن نسخه جمهور پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله مشوی از هر یک ده درم
 بسفاج فستق پوست تراشیده مغسول افیتمون اسطوخودوس
 تربید سفید تربد از هر یک پنج درم کوفته بخته به روغن
 بادام شیرین جرب نموده بقانون مقرر غسل مضمی
 برشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت
 پنج درم باب گرم و اگر حبت اقیوت اسهال جنج
 باشد در وقت استعمال غرغره سفید جرب ارمی
 بقدر احتیاج داخل نمایند بعضی اطباء گردانیده
 اند غرغره سفید را پنج درم حجر ارمی دو درم از
 هر جزء اصل این معجون صاحب کامل الصناعت گفته

کاهن قوت کرده میشود قوت اسهال معجون نخل
 جمهور غرغره سفید و خرب سیاه و سفید نباته
 مشوی بقدر حاجت و صاحب اختیار است بدلی
 گفته که در کتاب کامل الصناعت دیدم نسخه این معجون
 را که هر یک ز غرغره سفید و لاجورد مغسول
 یک مثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب
 میزان الطبل ذکر کرده پوست بلبله زرد داخل
 نیست و بر نسخه جمهور غرغره سفید سه درم
 دو قوط و شربت درم حجر ارمی لاجورد مغسول از هر یک
 دو درم و نیم سفید نباته مشوی دو درم افزوده
 است و نسخه اطباء زیاده کرده اند بر نسخه جمهور با
 این ادویه پنج جزو که صاحب میزان الطبل
 افزوده است این جز را نیز در نسخه حقانی نازشک
 خبر بواسان الشور سنبل الطیب مصطلی پوست زرد
 اترج از هر یک درم ریون چینی زعفران از هر یک
 یک درم و گردانیده و وزن تربد را و استار
 فصل در بیان نفوعاتی که اصل نمود
 در نسخه این است
 نفوع این نسخه نافع از برای اسهال صفرا و صلع
 صفراوی صنعت آن بگیرند پوست بلبله زرد و درم
 تا بیست درم دیک شب و نیم رطل آب نجسانند
 و صبح صافی نموده ترنجین پاک کرده یا شربت
 خراسانی هر کدام که باشد و اوقیه در آن حل کرده
 مرتبه نانی صافی نموده بنوشند و اگر کوبه
 شربت یا ترنجین شراب در دیگر بکنند بهتر
 است و گاهی به جای آن هر سه جلاب سکری
 میکنند نفوع این دیگر مسهل صفرا نافع از برای
 صلع حار صفراوی هرگاه بنوده باشد آن صلع حلی
 و نیز بنوده باشد آن صلع مفرغ خشونت صوت
 و بوجوت صوت و صنعت آن پوست بلبله زرد
 ده درم در نجا و درم آب نجسانند پس در آن
 شکی نیست تا آنکه آب آن قوت بلبله را بخیر و
 صافی نموده ترنجین پاک کرده یا ترنجین و آن

حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر کوبه
 آب ترنجینی کنند بکنند و اگر ترنجین شربت
 کنند بهتر است و اگر کوبه هر دو جلاب سکری کنند
 موافق است و این نوع نافع است از برای صلع
 حار و شربت یک مثقال بلبله سیاه از برای نفی
 آن به نسخه دیگر پوست بلبله زرد و آب آوی سیاه
 یکصد سی درم دو نسخه دیگر که هر دو درم است از برای
 آب آوی سیاه از برای نفی آن به نسخه دیگر پوست بلبله زرد و آب آوی سیاه
 مقدار که آب آن قوت بلبله را بستاند پس صافی نموده
 سی درم شربت یا چند درم ترنجین حل کرده
 صافی نمایند و قوی گفته اند که ترنجین یا شربت
 را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب
 آن حلیق با بلبله داخل کرده باشد مانند اگر بعضی
 آب آوی سیاه کنند شاید صنعت این نفوع ترنجین
 دیگر بگیرند آب نفوع آوی سیاه و آب نفوع ترنجین
 سی درم از هر یک یک درم و در آن آب آوی سیاه
 زرد بکنند و صنعت و سفید درم پس در آن شکی نموده
 برشته شکی بکنند تا بلبله آب نفوع قوت بلبله را از
 پس هر روز از آن نیم رطل گرفته شربت یا ترنجین
 ترنجین از هر یک بیست درم در آن حل کرده و بکنند
 صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد یا ترنجین
 فوس خیار شربت در آن حل کرده مرتبه دیگر صافی نموده
 روغن بادام شیرین کمثال داخل کرده بنوشند
 نفوع این دیگر مستعمل در صلع صفراوی صنعت
 آن پوست بلبله زرد و ترنجینی نفی از برای بیست و شش
 از هر یک سی درم و در آن آب نجسان از هر یک سی
 عدد سرفقه فوس خیار شربت از هر یک دو درم
 مثقال آوی سیاه صنعت عدد و درم و درم یک
 یک شب و روز نجسانند هر صبح هفتاد درم صافی نموده
 با قدری شربت یا شکر سفید یا فوس خیار شربت
 بنوشند نفوع این دیگر مسهل صفرا است و صلع
 حار را نافع است که صنعت آن پوست بلبله زرد
 ده درم آوی سیاه غلاب هر یک بیست عدد و درم

قرابادین کبیر از حب و لیف بیست درم کل نهفته
منشی تخم کاهو از هر یک سته درم مجموع را در سیه ظل
یک شب بخسبند پس صبح صافی نموده ببرد
فلوس خیارشیر و ترنجبین از هر یک ده مثقال بالیده
درین باده شیرین بکشد مثال دانه روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده باشد مانند صنعت این نفوق
بسیار از هر یک سته درم کل نهفته منشی از هر یک
بیست درم کل نهفته تخم کاهو از هر یک
سته درم درق گسرخ پنجم شب در بخار درم آب
گرم بخسبند صبح بر روی فلوس خیارشیر ده مثقال
در بخار بپزند ده مثقال صافی نموده بپزند و بپزند
در روغن بادام شیرین بکشد مثال دانه روغن بادام شیرین
صفت این نفوق به نسخه دیگر پوست بلبله زرد
منشی از حب لیف از هر یک سته درم غلبه پستان
نوز منشی از حب لیف بیست درم کل نهفته دوازده
مثقال آلو سیاه فارسی سته درم با دوسه سته
درم یک شب بخسبند صبح صافی نموده بپزند و درم
نوز دوازده مثقال فلوس خیارشیر که در آن حل کرده
صافی نموده باشند دیک مثقال روغن بادام شیرین
داخل کرده بخسبند و اگر بجای فلوس خیارشیر
بکشد خراسانی یا شکر هر کدام که باشد دوازده
مثقال داخل کنند شاید نفوق بلبله دیگر نافع بر
صغری که تنقیه صغری کند چون استعمال کرد شود
در نفع مده صنعت آن آب انار ترش آب
شیرین مصورین با تخم بجا مثقال بخسبند
در آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی از هر یک
درم روغن جینی تخم درم غلج منقوع منقوع الا
در چهار درم که اجزا را تمام نیکو نموده باشند کس
بپزند و ترنجبین خراسانی بپزند درم در آن حکم کرده
بپزند و باشند نفوق بلبله منقوع منقوع در آن
نفع از برای صغری صغری و صنعت آن کو
بلبله زرد درم سالی هفت درم آلو سیاه غلبه پستان

بیست عدد پستان سی عدد قرندی منشی از حب
و لیف سته سته تخم کاهو از هر یک سته درم هم را
یک شب و شش ظل آب گرم بخسبند صبح صافی
نموده بپزند یک ظل آنرا داخل نمایند در آن فلوس خیار
شیرین و ترنجبین از هر یک سته درم و بپزند و بپزند
و داخل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام
شیرین و باشد مانند نفوق بلبله نافع از برای
صداع بمشاکت کبد لیف مزاج حار و دوی یا عقدا
کبد چون نوشیده شود این نفوق بعد از فصل
بشرط بودن قوت با صنعت آن بپزند آب این
مصورین با تخم از هر یک نیم ظل و بخسبند در آن
پوست بلبله زرد روغن کوفته چهار درم و در آن سته
بپزند تا آب را باین قوت بلبله را بگیرد و پس
صافی نموده و دهنه نمایند و هر روز یک حقه آن
فلوس خیارشیر بپزند درم داخل کرده صافی نموده
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
بپزند بعد از نفع مده با بار الاصول بارو +
نفوق بلبله زرد از برای گفته که اسهال بطن باین
نفوق در دوازده و سه صغری اولی و در دوی بعد از
نفع با سلق و حیات ساق می باشد نافع صنعت
آن پوست بلبله زرد آلو سیاه قرندی از هر یک
بخسبند شب صبح صافی نموده بپزند و بپزند
شیرین کرده بخسبند بپزند باید که درین نفوق
در آن پوست بلبله زرد قرندی از هر یک درم
و آلو سیاه درم و بپزند و بپزند و بپزند
نفوق بلبله نافع از برای صغری صغری و صنعت
آن بلبله صغری منقوع الیوی در آب انار ترش
آب انار شیرین مصورین با تخم بپزند و در آن
بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
صافی نموده باشد مانند نفوق بلبله زرد
با آب انار منقوع الیوی با تخم بپزند و در آن
بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

در آن آن قوس مزاج است و مراد از آن بیست
آسمانی است و برومی ابریمون نامند و لیف
مقدار سوسالی و آن بیست سوسون کبود بوی
که از اسوسون بری نیز گویند و بعضی گفته که مراد از سوسون
بری سوسون زرد و لبوس است و ایرسا سوسون حبلی
گویند و رنگ گل ایرسا مرکب زنبق سفید و زرد
است و بیج آن بجن درازد بقدر آشنائی بر کرده
دوم گرم و خشک کسر است و لطیف و سخن و شهل
بار صفر و مده سودا و نفق غلیظ است و جهت سینه
و شش و نفق در دوازده و سه و زرد که از روده
بود و نفق النفس بود و غیا و احتباس طست و استفا
و ترقان و لویا و غرق السار و امراض جسم و
بامر که جهت گردیدن هوام دوم و سده سیر ز
و با شرب جهت تنگ عضل مفید و چا و بدان آن
جهت رفع بوسه نافع است و صفا و بطوخ آن
جهت در درم و صلابت آن انضمام فم رحم و درام
صلبه و مده و نواز و درم صلا و منقوع است
و طلای آن با مر که جهت در دهنه و بوی سفید و
و زرد و اش با غلج جهت اخراج جینی و در دوش
جهت رو بایندن گوشت بر استخوان و التسمام
زخمهای غائر و بد بوی ناصور و با غلج صفا و در
آن جهت زخمهای غائر و بوی و غلج و در دوش
صلابت مده و درم امراض بارده و قنطور طبع آن
بامر که جهت نزلات بارده و دوی گوش و منقوع
آن جهت در دوش و بد بوی و بوی و بوی و بوی
ثلث در دوش و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
فقد شش و دوش و بوی و بوی و بوی و بوی
بیشتر و صلابت است و امراض بواس
چون بیج سوسون آسمانی کوفتی با و مخلوط بپزند و در
کل نمایند و صفا و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
طلای در مجربات خود آورده که چون در سالی
را بپزند و آنرا افشرد و هو طاب آن نمایند و رفته
متوالی قطع خفیه میکند باذن الله تعالی اعطاء الذین

القرط گفته که خوردن ایرسا نیکو میگردد و اندوهن را
سکون دهد و احس گفته که هرگاه آتشامیده شود از آن
مقدار بپزند و با مار لعسل اسبیل بلغم غلیظ و مره
سودا می کند و خواب می آورد و فرغ الاطفال فی الزمان
آشامیدن طبع ایرسا اطفال را در دفع فزع ایشان
است و در خواب ایشان تسکین گفته که آشامیدن
آن نافع است از برای لیسان و القراط و جالینوس
گفته اند که آن می افزاید و حفظ و نافع است از برای
لسان سکه ایرسا خوردن آن نافع است از برای
سکته قیچی گفته که کل ایرسا نافع است از برای سکته چون
ضماد کرده شود بر سر و صرع آشامیدن آن نافع است
از برای صرع و فالج و استرخا القراط گفته که نافع
است از برای فالج شربا ابن ماسویه گفته که اصل
آن گل آن هرگاه آشامیدن شوند با آب میباشد
نافع از برای استرخا جالینوس گفته که ایرسا نافع است
از برای فالج خصوص درین آن و تشنج از خواص
آن نفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل
سوسن آسمان کوئی نافع است از برای تشنج خصوص
روغی که از او را ن بخته باشند و نیز گفته نافع است از
برای تشنج خوردن جرم آن و همچنین آشامیدن آب
طبع آن و این صحاح ثبت گفته که چون آتشامیده شود
اصل ایرسا شراب ریحانی نافع است از برای
امتلانی و باقی گفته هرگاه طبع کرده شود با شراب و
آشامیده شود اصل ایرسا نافع است از برای تشنج و ج
آن گل آن سرد و نافع اند از برای تشنج و روغن گفته که
چون اصل ایرسا را گو بده در زیت و اهل کرده گرم
نموده و ترنج آن نافع است از برای تشنج و آشامیدن
ایرسانافع است از برای تشنج امتلانی و اختلاج
جالینوس گفته که آشامیدن طبع اصل ایرسا نافع است
از برای اختلاج و حدیثین نیز گفته که شراب ایرسا را
میکنند خدر را زای گفته که آشامیدن هر یک از اصل
ایرسا و برگ آن و گل آن نافع است از برای خدر
و عتقه آشامیدن اصل ایرسا نافع است از برای عتقه

در عتقه که جوارش ایرسا تالیف میقول و اس منقول
از قرا با دین اندکی صلح جلی حکیم با شی ابراهیم سلطان
قیصر و م نافع از برای سر و فزین الفسل ز اخلاط
غلیظ و در سینه و آلات تنفس و صنعت آن نافع ایرسا
هشت درم و درج خشک ز دفا خشک اصل
السوسن ز هر یک شش درم کثیر مغز با درم شیرین مغز
با درم تلخ مغز منفه افشک روی و ارجینی و جسیل فلفل
خرما کس منفه از روی از هر یک شش درم و خطرک تخم زرم
از هر یک درم شکر سیاهانی سفید صفتی بقدر کفایت
بقوام آورده و اوید را بدست و قمر بان بپزند و شربت
میکنند و نقل با حب ایرسا شفته و بلغم از جمیع اعضا نماید
خصوص از اعضا صدر و در که نافع است از
برای صنف انفس بلغمی و سعال بلغمی و صنعت آن شش
خط و ثلث درم و غار بقون شش سفید ندرم و السوسن
فراسیون ز دفا خشک ز هر یک ثلث درم
شخم انجیر ایرسا از هر یک ندرم کوفته بخته با آب
حب سازند و جامه یک شربت کامل است و قدیر ایرسا
نافع است از برای فساد مده و اجماع مار صفت
در لطن که عبارت از استسقا و زنی باشد و نافع است
تاییدن لطن را صنعت آن ایرسا بیست و چهار
درم فلفل سیاه بیست و درم زنجبیل انجیر آن
از هر یک و دوازده درم انیسون مصطلی را زیا نه
از هر یک چهار درم و نافع است از برای تشنج و تشنج
هشت درم کوفته بخته لعسل بپزند و شربت از آن
مقدار بپزند و دهن ایرسا دهن باین دهن
نافع است از برای صداع و هر یک بسبب رطوبت
بوتنی در دماغ باشد بعد از استغراق غلب ایا راج
و مخرج بان نافع است تشنج رطب امتلانی را و نیز
مخرج بقوطی فرا گرفته از دهن ایرسا با میوه ساله
زائل میکند خدر و نیز نافع است از برای اختلاج
و خدر آشامیدن آن و مخرج بان و رشتان بان
طاب می آورد و خوابی نیکو و نیز سوط بان نافع است
سحر غارین و موشان را و ایضا شرب آن

جست کشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمیت فطرو
ریخ و غیره و یک ادویه آن سسل قوی و غرغره آن
با مار لعسل جهت خنوت قهقهه و رفع سمیت آن
مانند صنعت دهن انجیر آن است که ذکر یافت
قرص ایرسا فالج و تشنج و عرق السار را سود دارد و نقل
سیر زله از محمد بن زکریا گفته که چون این قرص را
مطلوب با بجنین بخورند روز موتائی صحت با صنعت
آن ایرسا چهارم درم فلفل سنبلی الطیب اشق
از هر یک یک درم اشق را در سرکه انگوری تدریج کنند
و باقی اوید را کوفته بخته با آب سرشته اقراس سازند
و شربت یک درم یک فلفل با انجیر مناسب باشد
قرص ایرسا بسخه معتبر نافع از برای طحال و اورام کبد
صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق خضاره
و رشک یونیزینی از هر یک یک فلفل تخم کاسنی شکر
تخم خرفه نقشه غز تخم کدو از هر یک یک فلفل و نیم
طبا شکر سفید و و مختل و نیم اجزا را کوفته بخته بگلای
در شربت اقراس سازند و در سایه خشک نمایند شربت
یک مثقال و قرص ایرسا بسخه شفاقی سیر زانم
ساز و صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید
سنبلی الطیب اشق از هر یک دو درم اشق را در سر
انگوری تدریج کنند و باقی اوید را کوفته بخته با آب
بپزند و اقراس سازند و شربت و درم با بجنین
درین گوید طبعی که این قرص را ساخت میگوید
که من خوبی را شنیده و زان قرص وادام پس در آن
سیر زان را نیافتم و این سخن بانجیر محمد بن زکریا را بر
است الا آنکه انجیر آنجا یک درم است و در اینجا دو درم
است و عرق ایرسا را بوسعال مزمن را که بار طوب
باشد نافع است و صنعت آن ایرسا یک کوفته ز دفا
خشک از هر یک بیست درم در شربت آب بجنین
تا چون یک طل آب مانند صافی نموده یا یک طل تندر
سفید بقوام آوردند هر صبح ده درم و شام ده درم و شام ده درم
کتاب الباری الموحده
باب الباری مع الالف

باز هر جوانی که بخت بای موحده و اهت و سکون دال
 محله و فتح تر است معجزه دارد از آنکه در آن گاه خدمت
 میکنند دال را و میگویند باز هر گفته اند اصل آن با کبریا
 است کاف را بدال بدل کردند باز هر شد و گاه
 با را با بدل میکنند فادز هر میگویند که معرب با و هر
 باشد گفته اند اصل آن باز هر است که زای اول
 را بدل بدل کرده اند گاه دال را نیز خدمت مینمایند
 بقاری باز هر بیای میگویند باز هر در لغت عجم
 یعنی واقع و مقادیم سم خاچه تریاق بونانی همین منی است
 و بنابرین بحسب لغت اطلاق باز هر تریاق هر دو
 بر هر دو ای مفرد و مرکبی که مقادیم با سموم نماید
 میتوان کرد بلا شکر و لیکن بحسب اصطلاح اکثر
 از اطباء باز هر سم دوانی است مفرد و مرکبی که از
 جوت حیوانات و یا از معادن اخذ مینمایند یا بنده
 یا باز هر حیوانی و معدنی که با الخاصیت و بالطبع بصورت نوعی
 خود را از ترغیر و در روح و دل را از مضرت و ازیت
 سموم حاره و بارده محافظت مینمایند و تریاق است
 مرکبی است مصنوعی که همین اثر بخشد مانند تریاق فاروق
 و فز و بطوس و آنچه قریب باین هر دو باشد در
 خواص و فوائد کوره و بر دوی مفرد و بنایه نافه
 و را موند کوره را تر یا قیه نامند و بعضی از اطباء لفظ تریاق
 را از ترکیبات بر غیر تریاق فاروق و لفظ فادز هر را از
 مفردات بر غیر فادز هر حیوانی و معدنی اطلاق نمی
 نمایند و این دو اسم را مخصوص باین دو و امید دارند
 و پس آن سنگی است که در شیردان اکثر حیوانات
 مثل بز کوهی و گاه کوهی و میمون یافت میشود و بعضی گفته
 اند در زهره آن تکه مییابد اصل آن است که
 متصل بزهره آن تکه مییابد بهترین آن حجر آتش
 است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است که شیر
 دان بار دوه بز کوهی که در کوههای شبانکاره فارس
 میزنند و یا در آن باشند که مختلف میباشد طولانی
 و بیضی و گرد و پهن زیرا که بر هر چه منعقد بسته شود
 لیکن شکل میگرد و آنچه بچوب محله منعقد شده باشد

طولانی یا سنگی میباشد و این هر دو بسیار خوب دال
 چوب و یا تخم خنصره را مغز فادز هر مینمایند چه
 مشهور است که غذای آن بز نام است و بعد از
 خوردن بار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن
 علف مخصوصه که تریاق آن است و در آن کوهستان
 بسیار است میگرد و باین سبب این دو در جوت
 آن متکون میشود و این هر دو شکل فادز هر را فادز هر
 گویا می نامند و این آن اکثر اوقات آن است
 که نشی است یعنی بر پشت منعقد شده و در جوت آن
 پشت میباشد پس اگر پشت جوت آن کم است چون
 در آب اندازند نشین میگرد و اگر زیاده است
 بر دوی آب می آید و مقدار این فادز هر از ربع
 مثقال تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت
 و بجهت ثبات آن و تا بطول یک انگشت خنصر و بجهت
 آن بقدر بطول متوسط نیز میگویند که از علامات
 آن حیوان است که همیشه یکدیگر را از میان بریا
 و در آن کوه میگرد و لاغر لیکن قوی و زور آور میباشد
 و نیز نوعی از باز هر حیوانی میباشد که آن را حجر الال
 میگویند و جوت گا و کوهی متکون می گردد
 آن جمع گفته و در دل آن گا و میباشد و آن گا و
 بقوت جذب نفس بار و دفعی و دفعی را از سوراخ
 بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از احساس
 سمیت آن هر چیزی که دفع سمیت آن میکند و بخواهد
 نجات داد است با نام الهی میگرد و بدین سبب این
 دو در جوت آن متکون میگرد و این بهترین انواع
 باز هر حیوانی و موافق جمیع از جیه است اگر شخصی
 هر روز بقدر نیم دانگ از آن را باب بر سنگ
 سائیده بخورد مقادیم با جمیع سموم می کشد و از
 مضرت آنها ایمن میگرد و اگر چه در بدن آن شخص
 و غده خلط غالب نیز باشد و خاچه در تریاق فاروق
 غیر و بطوس شرط است که بدن باید نقره پاک
 باشد درین نیست لیکن در کمال امتلا شنااید
 خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این دانه

تا نیست مثقال دیده شده و جمیع اجزای باز هر حیوان
 دو طبقات و پردها میباشد که بر توانند بسیار و گاه
 است که طبقه بلعنه از آن ضخیم تر از دیگر طبقات
 و در ابتدا تکه تکه بتدریج طبقات آن یکدیگر میگری
 منعقد میگردد و تا تمام و کامل می گردد بعد از آن تمام
 میگویند که اگر آنرا از جوت آن حیوان برینا و بر
 اگر در شکم آن حیوان بسم میرسد که بمرد و ایام آن
 باز هر را بخورد و با خود بخورد بسبب گرمی و جدت منحل
 می گردد و بعضی اوقات یافته اند باز هر را که بعضی
 از آن را گرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند
 که در حین بر آوردن آن را از شکم آن حیوان
 بغایت نرم می باشد و بعد از رسیدن هوا به خارج
 بآن دسر و شکن صلابت و جویبیت بهم میرساند
 لهذا بخورد و بر آوردن و حین گرمی و نرمی فی الفور
 در دهن می اندازند و تقایب زبان بر شکم که میخور
 میسازند و محظوظ در دهان نگاه می دارند پس هر دو
 می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن بر آن

فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فادز هر و ولایت فارس

بدانکه صاحب تاریخ الحکما سنی سخی صه الجواهر طاحه
 تنوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
 باز هر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن
 را در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در آباء
 حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد امین افغان
 بود اخوش نام مردی که بصلاح و صدق و در آن
 زمان اشتها را داشت و اوقات او از صید است
 یعنی او بسیار صحرای آوردن و شناختن آن میگفت
 و او هر روز بصحرای ولایت فارس و کوههای
 آن دیا میرفت و او در وقت غروب جمع میکرد و بشهر
 می آورد و یک نظرش بر گوزن کوهی افتاد
 که بقله کوه ایستاده و زیاد می کرد و گاه در دست
 و گاه در زین خود را بر زمین میرود و حرکات عجایب او

او ضلع غریبه از قیاد مشاهد می نمود که در آنجا
جست و خیز بجانب سمان نگاه می کرد و از روی
نشاط و خوشحالی او از غیر مکرری کرد آن قصه چون خوش
این حالت از آن گوزن دید حربه خود را برداشته
از کین گاه متوجه او شده تا آنکه خود را به نزدیک او
رسانید آنگاه حربه بر دزد که از تله کوه با کین افتاد
با خوش و ساعت خود را با و رسانیده و بخش نمود
و در آنجا فرج دید که سرفعی بزرگ در دهن اوست
که نیم جا دیده در دهن او مانده اخوش چون آن را
مشاهده کرد تعجب و زیاده شد در حال شکم آن را
نگاشت که حقیقت حال اطلالی باید چون رود
آنرا ملاحظه نمود از زردی که بزبان فارسی آن را
هنر خانه گویند تنگی پس هموار یافت آن سنگ
را بر چوب زر شک نناده بخدمت ملک خورم زاه
آمد و آنجا از احوال گوزن مشاهده نموده بود بعضی
رسانید ملک خورم زاد حکیم از ثنا سیوس را که از اجداد
امام القراط از تلامذه حکیم البرقلید صاحب
توافق صغیر و بر زاده او بود و در مملکت فارس
منصب وزارت ملک خورم زاه چنانچه رسم آن
زمان بود که فر حکیم را وزارت نمیدادند با و تعلق
داشت طلب نموده آنجا از اخوش صید لای شنبه
با و تقریر کرد حکیم بعد از سلسله تامل کرده روی
با اخوش آورد و گفت ای اخوش آیا دهن آن
گوزن هیچ کف داشت با و اخوش گفت و منش
کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب او هیچ درمی
باجر است بود یا نه گفت در ظرف ذنب او کوه سبز
رنگی بود ظاهر اجیان می نمود که پوست از آن موضع
کنده اند حکیم چون این علامت از اخوش شنید
متوجه ملک شده بعد از اداسه دعا و ثنا که در آن
زمان در آن وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند
گفت ایها الملک خوراک این گوزن انعی است و
مردم او چنانکه اخوش میگوید کوه سبز رنگ است و
همیشه دهن او کف می کند و در رود های سود سنگ

اینچنین متولد می شود که از آن تریان جمع زده است
و دیگر خاصیت زهر بلبل دارد که ذره از آن
قاتل است پس ملک تبسم کرده گفت ایها
الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی
را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنند تا این را
تجربه کنم ملک فرمود تا از بید بخانه هفت نفر
حاضر ساختند آن جماعه چون بخدمت حاضر شدند
ملک از ایشان پرسید که آیا درایت آباد و با قتل
شما واجب است یا نه ایشان گفتند بقتضای
خبر قتل واجب شده اکنون ملک گفت اکنون
مرا شکی نیست شنبه میان زهر و تریان آنرا بر آن
استحان بشمارید هم اگر زهر بود باشد شما بسیار است
خود رسیده از عقوبت خودی خلاص می شوید و اگر
تریان است شمارا شافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد
و بعد از آن آزاد خواهید شد ایشان با یکدیگر مصاحبت
کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهارم
بود و السویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در
حضور ملک خوانید و جماعه بر ایشان موکل حجت
که تا پنج روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال
شخص شود اتفاقاً دقیقه ایشان از مجلس ملک
بیرون می رفتند که از ایشان نارنجی از دست
شخص گرفته آب آن را تمام بکند و هفت نفر
دیگر بالاس آن میخ میخوردند و بعد از پنج روز
ایشان را طلب نموده حکیم را فرمود که از احوال
تحقیق نماید که هر یک را بعد از خوردن آن سنگ
چه حالت ساخته شد حکیم از ایشان گفت که در
یک سال بود که مرا خفقان حادث شده بود
و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود را
بودم اکنون بخوردن آن سنگ آن مرض
بالکلیه از من نازل شده دیگر گفت مراد در
قدیم بود و در هیچ لحظه هیچ لمحی نبود که از جمیع آن
الم نهانم الحال لهذا تناول آن سنگ بیکت
آن در و مرمن از من نازل شد هیچ اثری از د

درین پنج روز و خود دنیا تم ستوی گفت که حشم
من بسیار ضعیف داشت اکنون بخوردن آن
در با صره من قوت عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آن
حالت را در با صره خود نمیدانم چهارمی گفت که مراد
معه در دو جمع و ذرت هیچ بود و بخوردن آن در
معه من آن مرض من نصبت تبدیل گشت پنج
گفت مدت مدید بود که از در زانوینا لیدم اکنون بالکلیه
آن درد از من برفت نمود ششمی گفت مراد بواسیر بود
الحال آن الم بالکلیه نازل گشت و در بدن من نشانی
پیدا شده هفتمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من
که قروح خیمه پیدا شده بود که همیشه صید و در چوک
متعفن از آن جاری بود اکنون همه رو بخفتی آورد
بصحت تبدیل و مندل شد رنگ پوست اصلی در
ظاهر مشهود شد هشتی گفت که مراد مدت دوا در دگر بوده که
همیشه من از شدت آن میتا لیدم از خوردن آن
سنگ اکنون شدت آن منتهی شد حکیم گفت تو هر یک
از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت آری شایب
یک نارنج را با تمام بکند و دم حکیم فرمود که این شد
و در لبیل آب نارنج است تا قتل آن سنگ چرا
که ترشی نارنج با رو دالاس است و در دست مستلزم
جمع و قبض است چنانچه پوست موجب مساک حفظ
و این هر دو صفت مانع اند از انتشار زهر است این
جود ظهور آثار آن دلنا بود از آن حکما بالکلیه منع
از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در سردی
ذوالخاصیت مثل زهر و تریان قاروق و غیر اینها
بجود هیچ قسم ترشی فرموده اند اما وجه تقسیم این
سنگ بنا بر سه گفته اند آن است که چون آن ششم
شنیده که نارنج میبکند بود بخانه خود رفت و در سردی
بمرتب شد و یافت که ظلمت بر چشمهای اوستولی
لشت بایزین آن شخص روی کمال مضطرب
مهری بر دهنش ملک ده فریاد کرد و در بازو
مهرند چون آواز بلش ملک سید فرمود که نام آن سنگ
بازو بر فریاد او بگفت استعمال بازو بر دهنش کرد

فصل در بیان جودت و رذالت با ذریر
 بدانکه بهترین انواع با ذریر که اکثر استعمال در معالجات
 است و طبیبان قاتی شبانگاره آن است که رنگ آن
 زردی یا مایل بسبایی باشد بجز زردی که بعضی
 ناشی از توجع میدهند خصوص که برق و با پرد های
 بسیار و چشم در آن باشد یعنی در گوشه آن مانند چشم
 مصنوعی درخشان بود چه این دلالت بر صفای جوهر آن
 می کند و این وصف هر چند باطلی شکل و بزرگتر باشد
 بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که با شکر بر روی
 شکر بپاشند اگر رنگ آن سرخ برآید و یا سرخ را ببرد
 سازد خوب است و اگر زرد یا سرخ بسیار تیره برآید
 بد است و دیگر آنکه با خاکستر و یا آبک خشت کف دست
 خوب کند اگر رنگش کمتر یا آبک را بسزایسبی نماید
 خوب است و الا فلا امتحان اصلی از مصنوعی آن آنست
 که سوزن تنی را با تنش نمایند و در آن فرو برند
 اگر بدشواری و اندک زرد و در و زرد و زرد آن
 برآید و سوزن زرد و در و اصلی و اگر با سانی زرد و در
 و در و سیاه از آن برآید و سوزن سیاه گردد
 جعلی و مصنوعی است زیرا که کشیده شده که از صبر
 و در و ایست و دیگر از صبر میانه بسیار رطوبت
 با صلی که بخت رویت بر اکثر خدایان داشته میگردد

فصل در بیان ریح و کیفیت با ذریر خوردن
 شبانگاره آن و مقدار شربت و بدل آن
 بدانکه با وجود آنکه آن گرم و رسوم و خشک و در و دم
 است در جمیع امراض و انواع سموم حاره و بارده و تری
 و جوانه و سوزنه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر ما
 در طبیعت و مزاج است بدانکه تاج صید و صید و صید و صید
 و با بطبع دفع نفرت سموم از اعضای رسیده و سایر
 بدن میباید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت
 حرارت غریزی بهای نافع و لیکن محرر و ملطیف و التیام
 مفرد و خرق خون و دورت التهاب اسهال موسی است
 و محل ادرام بارده ساینده آن تهنائی دیا با آب
 شیر تازه جهت ادرام حاره و با کلاب جهت طاعون

و به تهنائی نیز با شرب جهت گرمیدن موام و با آب
 ریحان جهت گرمیدن زنبور و همچنین با شرب و به تهنائی
 نیز بر مضعی که ماریا نفعی و یا جاذبان سمی گزیده
 باشند باعث تسکین در دود و آن است در عشت
 و نباتات و از بهر هلاکت مالیدن و خوراندن آن سرد
 صاحب کفایت لطفی در کشش خود آورده که زنبور
 گزیده را دیدم که مضع نیش آن دم کرده بود و سرخ
 شده و از در و مقیاد آرام بود قدری فایده بسیار آب
 سوده بر موضع آن مالیدند سرخا از این و در امر سد
 فی الحال بر رنگ اصلی مایل میگردد و درم آن خفیف
 می یافت و تم اول نقل کرده که شخصی را که گزیده و
 تریاق حاضر نبود حجر التیسر با شرب سوده بدو دادند
 و قدر کثیر بر بالای آن خوراندند بدن او آبله کرد
 از هلاکت نجات یافت و نیز گفته اند که از خوراک
 آن است که چون بر محل گرمیدن مالیدند از آن
 موضع محکم می خسید و تا سر تمام نکشید و بنگردد و
 اگر شخصی را از سوزن خوراندند و همان لحظه از سوزن
 آزوده و در و باول و نگاه دارند نفع تمام می بخشد اگر
 چند عدد فاد زهر موصوف در کاسه چینی گذارند و
 بر بالای آنها شیر بد و شند زمانی توقف کنند که شیر توت
 و کیفیت فاد زهر را بگیرد و آن شیر را بخورد و سوزن
 دهند بعد خوردن آن شیر را می کرده از ضرر آن سم
 ایمن می گردد و گفته اند چون بسایند آنرا بر موضع
 جراحت بمالند و غیر آن باشند زهر را جذب نموده
 به شرح دفع نماید باعث التیام آن میس گردد و
 نیز از فواید آن انعقاد و زیاد نمودن حرارت
 غریزی و تقویت قلب و عواض و شش و فطرت قوی
 برقی و لطف روح و نشاط و از آنکه غم است و قدر شربت
 آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امراض با
 مصالحت تاسه قیرات نیز بخورند فرموده اند و زیاده
 از آن کشند و بدل آن بوزن آن حجر لایل و اگر
 نباشد فاد زهر معنی نوع اعلی و یا زهر مصاف
 شفاف کنده و یا زهر جد است

فصل در بیان دستور رایت خوردن و شرب
 دستور خوردن آن در اول فصل بهار و رذالت آن
 بمواد استوائی که لیل و نهار اگر کسی از اصحاب براس
 حفظ صحت مزاج و تقویت قوی دارد و در حرارت
 غریزی چهار قیراط از بر روی سنگ سماق بسازد
 نرم سوده بخورد تمام سال مزاج و نشات و قوت و شگفتی
 خود مشاهده می نماید بدن را شری و طبعی آنکه مزاج و حسن
 او مقصود باشد یعنی در سن شباب و مجرور المزاج نباشد
 چه بواسطه زیادتی حرارت آن هر دو را مضرت است
 چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرمی گرم و سرد
 سرد نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن شربت و شربت
 میل نمایند تا ترقیه بدن فی الحاله حاصل گردد و دیگر آنکه
 بر سوزن احتیاجات و لطایف و آب سرد و تقویت
 اطعمه و تخلیه و مفسدات معده و حرکات حنیفه و اعراض
 نفسانیه جمیع و غم و اجتناب لازم دانند و اطلاق ایام
 بر سوزن قبل از شروع ده روز بعد از فراغ بهیست در
 است و دیگر آنکه در روز خوردن فاد زهر بدن را با سیاه
 نرم و نازک پاکیزه و معطر و درین طبعس سازند و طبیعت
 خوشحال و شگفتی دارند و غم دارند و را بخورند و مانند
 و اگر کسی در رجعت قین و غمالات و دلگشایانده و
 شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و طعمه
 لطیفه تخفیف میل نمایند و دیگر آنکه سال اول خوردن
 این دو باشد که انگ انگ آنرا بگیرند و سنگ سماق بسیار
 نرم سوده با شیر نبات سفید شسته شده نموده
 و در سوزن نشاندند هر روز یک قهره را حب ساخته فرو برد
 و شربت که بیدند آنها ز سوده از عقب آن فحانی برآید
 کلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت سرخ
 خال و نفرت آن بدن آنها چنانچه بعضی گمان برده
 اند که خطر است بدندانها و چندان اصلی ندارد و سوزن
 یا آب شیر تازه و صفت نمایند اگر درین ایام شربت
 مذکور قبل و سوده و بعد از آن غذا را منحصر بخود آب
 گوشت جواری و غرغاله و فربه و بزرگ شیر است
 با سیل و در چینی و در نقل و از کباب کباب کباب و در

و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرم
شوند و شب شربت نبات با گلاب عرق بید مشک
نوشند و ما شربت معمول از شربت نبات و یا
شربت گاوزبان ساده یا عجبی یا شربت ابریشم
بدستور ساده یا عجبی یا معمول بحسب مزاج و اقتضای
وقت با گلاب و بید مشک و یا با یکی از عرقها
مناسبه و با شربت مناسبه دیگر که تخم بالنگور یا
و تخم شک بلان یا سبزه و از حیوانات حلواست یا قوی
و سبب و به شیرین و برنج باره غن بادام و یا شکر
نبات و اندک گلاب و از تنقلات سنگه نیر و نقل
بادام و صیل و قرص غنیه و پیسته بادام و مانند اینها
نکار دارند اگر سال دوم باشد و داندک و اگر
سال سوم باشد و مزاج مواظقت کرده در حرارت
بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت
طبیعت و مزاج و سن عادت و دیگر آنکه در آن ایام
بجام نروند زیرا که حرارت و رطوبت تمام فایز هر را
بغرق دفع می نماید و دیگر آنکه اگر درین ایام تقیل غذا
نمایند آن مقدار که تخم و فاساد و فاساد و فاساد و فاساد
است و بعضی مردم شش قیراط آنرا ابرو سنگ سماق
نرم سوده سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب
آمیخته قلی را در دهان گرفته بدم فرد میکشد و قسمی که
بدندانها نرسد از عقب آن شربت نبات و گلاب
می آشانند و بر بالا کوفش نرم از بلبلو به بلبلو میگردد
و اندک راه می رود که حرارت فی الجملة انتفاشی باید
و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرم نشود
طعام لطیف خفیف مثل خود آب مذکور و مثال آن
به تقیل میل نمایند و اگر به تنهایی نخواهند یا این
ادویه که چشم محمد طرانی در رساله خود دارد و
زهره خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند خوب
است و آن این است که بگیرند طباشیر سفید برادر
تا سفید از هر یک یک مثقال عینا شرب یکدانه مثقال
شک خالص یکدانه مثقال یا قوت قلی فایز هر
مثقال از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد

ورق نقره محلول با نروده عدد و جوهر فایز هر را رنگ
سماق نیکو صلابه نموده باقی ادویه را نرم کوفته
بجمله مجموع را با شیره نبات سرشته خوب لیسته
سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرد برند
اگر کسی در سن کم است و ضعف مزاج شش قیراط
آن را بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا
اول فصل خریف بخورد بسیار مفید و سودمند است
و دستور یک آن زعفران یک باب قلی فرموده اند که ازین
بند حقیق محمد باشم العلوی بنی طبیب مجتهد الملوک است
و در افزای باره روز اول تحویل محل تا سه قیراط
بمشایخ می خورایند این است فایز هر حیوانی صطیباتا
بجرب نیم درم و در اید با سفید زرد اعلی ابریشم مفرغ
صندل سفید گل اعتانی ورق نقره از هر یک یک درم
ورق طلا یکدانه صمغ عربی دو دانه سوده گلاب
سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را
بخورند و دستور یک قلی فرموده اند که حضرت استاد
اطباء قدوة الحکما سید سنده الدماجد حقیق قدس سره
قرارداده اند این است که بگیرند عینا شرب موی
و ابر بگردی از هر یک یک تخم مصطکی رومی یکدانه
همه را در بنجان جانی کرده روغن مغز لیسته داخل کرده
در ظرف مس کوبیده گلاب که بر سر آتش بگذارتند
و سه بایه در آن گذاشته بنجان را بر دوسه سه بایه
نهند و گلاب را بسجوشانند تا اجزای اعلی شود پس
با دهر حیوانی بمرج سه قیراط مشک خالص یک قیراط
قرنفل دار فلفل و اجینی عود هندی جوز بواجو
الصایح و بنج عرق زنجبیل جدو از خطای غلبه
مصری از هر یک یکدانه مثقال صیرفی کوفته
بجمله بان سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر
روز یک حصه آن را فرد برند و از عقب آن نبات
سفید خمدرم تخم بالنگور یک درم گلاب عسحق
گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده نوشند
و دستور دیگر از برای خوردن فایز هر حیوانی منقول
از خط استاد الفیلا و الاطبایا میرزا ابوطالب قلی نموده

اند که گمان این است که از مالین مغزی الیه است
و دستور خوبی است و از اکثر نسخهها بهتر است و بهشت
آن با دهر حیوانی یکدانه عینا شرب یکدانه
نیم درم و در اید با سفید یکدانه کرباسه شمع محرق
منقول از هر یک نیم مثقال ورق طلا سه عدد ورق
نقره پنج عدد صندل سفید یک مثقال مویانی و الا بنج
یکدانه زعفران دو دانه صمغ عربی دو دانه گلاب
را صلابه کرده مویانی را بر روغن لیسته مجموع را بشیره
نبات لبقوام آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک
حصه را در رسته روز متوالی فرد برند از شیرینی و ترشی
و ماست و پنیر سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکدانه
جدو از خطای بمرج و یکدانه کرباسه شمع سوده
افزاید نمایند بهتر است بحسب فایز هر حیوانی مرکب
حیات دبیانه و امراض مردنه و حاده و گزیدن
جانوران سمی را تریاق الکبر است و مخزج اخلاط
فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت
آن دو درم است منقول از مرکبات صلح الحیاط
ابراهیم سلطان قیصر دوم + دستور خوردن با دهر حیوانی
از حکیم عماد الدین محمود شیرازی با صنعت آن
با دهر حیوانی فرد اید با سفید یا قوت رسانی از هر یک
یک مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عینا شرب شک
قینی از هر یک یکدانه صندل سفید چهار دانه
و نیم عود قماری خام چهار دانه صطیکی رومی دو دانه
ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فایز هر
یا قوت و در اید ابر سنگ سماق صلابه کرده ورق
طلا ورق نقره راحل نموده باقی ادویه را کوفته بجمه
یا شیره عذاب لبرشند و خوب سازند و سه حصه
کرده هر روز یک حصه را ناشنا در اول تحویل
فرد برند و قبل از خوردن فایز هر سه روز پیمیز کنند
از نباتات و ترشیا و اغذیه باری و از مجامعت و
غذا خوردن و آب و قلیه و کباب و شربت شربت فاکه
شیرین و شربت گاوزبان و تخم بالنگور و گلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب

میفرماید که این مقدار که حکیم عماد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز میباشند هم قابل نیز که مقدار بیشتر از باز هر حیوانی بقول جمع تحقیقین و متاخرین مقدار یک قیراط است و مقداری که حکیم مقرر کرده اند هر روز دوازده انگ بخوردن میاید و این بنده حقیق در بعضی راکه شنش از شصت سال متجاوز نموده بود و مزاجش سرد و بلغمی و باین دستور این جب را خورد پس تمام بدنش سیاه شده و پاک گردید و از نو آب میسرالام را بهاد و ذوالفقار خان سپه سالار محاکم هندوستان مسموغ شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور باد زهر خورد و روز دوم تب محرقه آنرا غرض گردید و روز چهارم پاک شد پس بقدر اظهار میغی را واجب دانست و دیگر کسی عمل بآن ننماید و دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که بسیار خوب است صنعت آن باز هر حیوانی نیم مثقال یا قوت ربانی لعل بدخشی خود نموده از هر یک نیمه انگ یکد انگ مشک خالص غلبه شنبه مصطکی از هر یک یک جو ورق طلا و عدد ورق لقره چهار عدد علی الرسم لکاب سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک ساله کلاب بنوشند و غذا بخورند گوشت جوان مرغ یا قدری مرغ و اجینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید نیم تخم بالنگو یکدم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن باز هر یک درم باشد و دستور دیگر که بهترین و ستورات متاخرین است چه آن و ستورات دیگر در اکثر افراطی و غیره دار و این سبب آنکه وزن باز هر موافق است با آنچه متقدمین قرار داده اند و سر آن و ستورات دیگر را ندارد و صنعت آن باز هر حیوانی طبعها نامی یک و انگ مثقال صیرنی طباشیر سفید غلبه شنبه از هر یک و دو انگ مرور ناسفته مشک بتنی مصطکی رومی از هر یک یکد انگ صندل سفید و عود مندی خام از هر یک یکد انگ ورق لقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بیشتر نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب بر نشیم و وزن ادویه شربت پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر باز هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال غلبه شنبه مشک بتنی صندل سفید خود قماری خام از هر یک یکد انگ

ورق لقره پنج و عدد صندل سفید که مثقال اجزا را صلایه کرده یا بیشتر نبات سفید سرشته جب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از ترشها و هست و غیره خدر کنند و اگر شش حصه که مزاج بار داشته باشند و هندی از خطائی موجب دود انگ جدید ستر یکد انگ داخل نمایند و دستور دیگر از برای خوردن باز هر حیوانی صنعت آن باز هر حیوانی نیم مثقال یا قوت ربانی لعل بدخشی خود مندی خام از هر یک یکد انگ مرور ناسفته ورق طلا دو عدد ورق لقره چهار عدد مشک بتنی مصطکی از هر یک یک نخود کوفته بجای لکاب سرشته خوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با کلاب بازند و مثقال فرو برند و غذا از آب ظهر نخود آب مرغ جوان که در اجینی بریل و در کفیل و شسته باشند بخورند و آخر روز کلاب و عرق نیکو مشک از هر یک ده درم نبات سفید نیم تخم بالنگو یکدم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن باز هر یک درم باشد و دستور دیگر که بهترین و ستورات متاخرین است چه آن و ستورات دیگر در اکثر افراطی و غیره دار و این سبب آنکه وزن باز هر موافق است با آنچه متقدمین قرار داده اند و سر آن و ستورات دیگر را ندارد و صنعت آن باز هر حیوانی طبعها نامی یک و انگ مثقال صیرنی طباشیر سفید غلبه شنبه از هر یک و دو انگ مرور ناسفته مشک بتنی مصطکی رومی از هر یک یکد انگ صندل سفید و عود مندی خام از هر یک یکد انگ ورق لقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بیشتر نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب بر نشیم و وزن ادویه شربت پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر باز هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال غلبه شنبه مشک بتنی صندل سفید خود قماری خام از هر یک یکد انگ

مصطکی رومی یکد انگ مرور ناسفته یا قوت ربانی از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق لقره پنجاه عدد ادویه راصلایه مقرر صلایه کرده یا بیشتر نبات سرشته جب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن باز هر یک هفته بعد از آن از لبنیات و ترشها بر سر نمایند صنعت آن باز هر حیوانی نیم مثقال یا قوت ربانی لعل بدخشی خود مندی خام از هر یک یکد انگ مرور ناسفته ورق طلا دو عدد ورق لقره چهار عدد مشک بتنی مصطکی از هر یک یک نخود کوفته بجای لکاب سرشته خوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با کلاب بازند و مثقال فرو برند و غذا از آب ظهر نخود آب مرغ جوان که در اجینی بریل و در کفیل و شسته باشند بخورند و آخر روز کلاب و عرق نیکو مشک از هر یک ده درم نبات سفید نیم تخم بالنگو یکدم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن باز هر یک درم باشد و دستور دیگر که بهترین و ستورات متاخرین است چه آن و ستورات دیگر در اکثر افراطی و غیره دار و این سبب آنکه وزن باز هر موافق است با آنچه متقدمین قرار داده اند و سر آن و ستورات دیگر را ندارد و صنعت آن باز هر حیوانی طبعها نامی یک و انگ مثقال صیرنی طباشیر سفید غلبه شنبه از هر یک و دو انگ مرور ناسفته مشک بتنی مصطکی رومی از هر یک یکد انگ صندل سفید و عود مندی خام از هر یک یکد انگ ورق لقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بیشتر نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب بر نشیم و وزن ادویه شربت پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر باز هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال غلبه شنبه مشک بتنی صندل سفید خود قماری خام از هر یک یکد انگ

یا در هر حیوانی از هر یک یکد انگ و نیم تا دو انگ
 زعفران یکد انگ صمغ عربی دو انگ اجزا اصلایه
 نموده با شیر نبات سرشته بورق نقره پیچیده و در ورق
 طلا سه عدد آلوده کرده چنانچه سه قسم نموده هر روز
 قسمی را فرو برند اگر مزاج بسیار سرد باشد مویانی
 دارا بخوردی و جدا در چند بست و داخل میتوان کرد
 و آنرا ستور اتیکه میرزا محقق فی در رساله فدا در سربیه
 خود که منتخب زر رساله حکیم سالک لیدین بر روی نموده
 از آنجمله یکد آن است که گفته اند که بهتر آن است که
 با در هر راجع الفصاحم چیز که استعمال کنند اگر چه
 داخل نمایند یا بد که بی آنجه مناسبتی بیاد و بر
 داشته باشد جهت آنکه با در هر راجع تاثیر او را بدان انسان
 بجا صفت است و تاثیر بعضی او به دیگر او نیست
 کیفیت مزاج است اگر با هم ضم کنند باید که نفوذ
 بزاج هر کس را ملاحظه نمایند از جمله مختاریات
 ایشان این ترکیب است که بحیث صاحب مفصل
 ترتیب داده اند و صنعت آن سوره بخان مصری
 منتقال بوزیدان مصطفی جوز لوام و ارید ناسفته از
 هر یک یک منتقال با در هر حیوانی چهار د انگ ورق
 طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک یک است عدد
 غنیمت شنبک خالص صندل سفید کبرای شمع
 از هر یک نیم منتقال عدد اوویه و دانه است و وزن
 آن هشت منتقال چهار د انگ جزا کوفته بخیه با در هر
 و در اوید البسک سماق صلیبه کرده بشیر نبات
 بشیر و چهار حصه کنند و در وقت نخوت شمش بجل
 و چهار روز ناشتا بخورند و بعد از دو ساعت بشیر
 نبات و گلاب عرق بد مشک تخم بالنگو بنوشند و غذا
 نخورد آب جوان مرغ یا گوسفند بره یا زیره و زعفران
 و در اجنبی میل نمایند و نوع دیگر تبت نفوذت باه
 و ضعف قلب مطوب مزاجان ترتیب داده اند
 صنعت آن با در هر حیوانی غنیمت شنبک شمش
 از هر یک نیم منتقال قوی مرغی و در اوید ناسفته
 خصیه الثعلب مصطفی صندل سفید قاصری خود قاصری

از هر یک یک منتقال ورق طلا و عدد ورق نقره
 است عدد و اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت
 گاو زبان سرشته چهار حصه نموده و در چهار صبل بطریق
 مذکور بنوشند و در آن ایام شکر لاد و خنیا بلاد و
 یکد جوان مرغ و کبوتر بجه میل کنند و از آن شربت
 شربت صندل و گاو زبان غنیمت و شربت سیمب
 و اشال آن و از بقلات شکر صندلی و شکر پیر و
 نقل لسته و مشکونی که مناسب دانند و اوویه با
 شربت و دانه است که نوع دیگر که در شربک باه
 و قوت شمولی بنظر است و صنعت آن با در هر
 حیوانی و در ناسفته از هر یک نیم منتقال جدا در
 مجرب خصیه الثعلب مصری از هر یک یک منتقال یا قوی
 مرغ و جوان قوی از هر یک دو انگ زعفران
 لاجور و مغول از هر یک یکد انگ ورق طلا و دو
 عدد ورق نقره پیچیده غنیمت شنبک چهار خور و مشک
 خالص بخود اوویه علی الرسم در نوشدار و
 لوی بشیر و دانه حصه نمایند و در سه صبح
 بدستور بنوشند و نوع دیگر با در هر حیوانی را به
 تنهایی با گلاب بر سنگ سماق ساییده و در معجون
 بنام شنبک و در آب شک و نوشدار و دمنه رخ یا
 قوی بشیر و دانه صبح بطریق معود بنوشند
 فصل در ذکر جویب با در هر حیوانی
 حب با در هر حببت تقویت قلب و دماغ و کبد و
 معده نافع و قوی و اسهال را مفید صنعت
 آن مرد و ارید ناسفته نیم منتقال کبرای منتقال
 مشک خالص یکد انگ لید یا قوت صندل سفید
 طیار سفید از هر یک نیم منتقال با در هر حیوانی یک
 د انگ و نیم زعفران یکد انگ صمغ عربی منتقال
 کوفته بخیه حب سازند و حب با در هر که جهت افاق
 قوت حیوانی خورد صنعت آن با در هر حیوانی نیم
 منتقال خود هندی غنی خام یا قوت رمانی بیکونی
 لعل چینی از هر یک یکد انگ زبرید و د انگ
 ورق طلا و عدد ورق نقره چهار عدد و غنیمت شنبک

یک نخود مصطفی دو انگ حصارا انچه صلیبه کردنی است
 بر سنگ سماق صلیبه کرده و باقی را فداون نرم کوبیده
 بخیه گلاب سرشته بورق طلا و نقره محلول مخلوط
 ساخته و حب ساخته سه قسمت نموده هر روز قسمی را
 فرو برند و غنیمت آن گلاب بنوشند و حب با در هر
 حیوانی طلی فرموده اند که از قدوه حکما و اشراق و
 طباطبای آفاق و دانه اجد قیفس سره العزیز است
 صنعت آن با در هر حیوانی بجز یکد انگ مشک
 خطائی غنیمت شنبک مویانی در ابراجردی از هر یک نیم
 د انگ مرد و ارید ناسفته کبرای شمع لید محقق از هر یک
 نیم منتقال یا قوت رمانی دو انگ طیار سفید کبرای
 منتقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک سنی عدد صندل
 سفید یک منتقال زعفران صمغ عربی از هر یک دو
 د انگ مویانی و غنیمت مراد و غن بلسان کد خسته جو
 را گلاب صلیبه نموده باقی اوویه را کوفته بخیه و صمغ
 گلاب حل کرده ورق طلا و ورق نقره را با آن
 حل کرده باقی اوویه را با آن سرشته چهار سانه هر
 چه بقدر نخود و صنعت حصه نموده هر روز یک حصه
 آنرا با گلاب و عرق گاو زبان از هر یک ده منتقال
 فروزند و حب با در هر حیوانی صنعت آن با در هر
 حیوانی بجز با در هر حببت خطائی خود هندی قوی لعل
 سنبل لطیف و در اجنبی جوز لوام از هر یک دو انگ
 غنیمت شنبک بقی زعفران ورق طلا و ورق نقره
 از هر یک یکد انگ صمغ عربی یکد انگ صمغ عربی
 گلاب عکده اوویه را کوفته بخیه با آن سرشته حب
 هر چه بقدر نخود و هر روز و حب آنرا با گلاب و
 عرق گاو زبان بخ منتقال فروزند و حب با در هر
 حیوانی نیز از آن قدس الله سره است و صنعت
 آن با در هر حیوانی یکد انگ نیم یا قوت رمانی لعل خشی
 مرد و ارید ناسفته مصطفی رومی درو شخ غنیمت شنبک
 از هر یک نیم منتقال زعفران چند بدست مویانی
 ابرجردی از هر یک د انگ ورق نقره و ورق طلا مشک
 بقی غنیمت شنبک از هر یک یکد انگ صمغ عربی یکد انگ

قراردین کبر

اول قریب عنده و موسیائی را بر او عین است که بختی بس
جوامه اگر با کلاب همایه کرده باشند بان باشند
و عین عربی را که بکلاب همایه کرده و در قی طلاق آفره
را بان علی نمایند و بانی مانده از او در قی قریب
مجموع او و بر با صانع مخلول رشته حساب زنده هر خوی
قدر بخورده و پشت حصه نموده یک حصه او بدارند
و پشت حصه او و پشت روز با کلاب هر روز یک
حصه او بدارند و حب با و بر خوی نقلی مقول و خط حکم
محیط طاهر و لک صانع خان مرحوم با و بر خوی اصل
نالی یک انتقال او و در دنگ مشک قی مصطفی
و در دینی قریب قی انا بصحار عاقر قریب و نقل
زنده البیغ سفید عود قی خان زنده البیغ سفید
بسیار بختی با بر ششم مقیض از سر یک انتقال
و عرفان خفیه شعلب مصری عی از سر یک
نقال افیون گا و رومی سه انتقال و نیم خور با
زیر یک انتقال و نیم صندل سفید سیون از سر یک
نقال و نیم ورق طلا و رقی نقه عین شمشیر
یک نیم انتقال عسل صندل سه انتقال کلاب پانزده
نقال عسل کلاب همایه بانی او و بر او کوفه
ان خمر کرده حساب زنده هر خوی بقدر خود و قی
و زعفران صاحب نیایشه التیاب صندل
و بر خوی اصل طبعانی ده درم و در خطای
زنده و در عرفان بخورم بر ششم قی با و بر خوی
یک مقدر از زنده کرمانی اصل کشتانی از سر یک
شندرم گا و بر بان سه درم و نیم و یک کاشی
شت و درم عین شمشیر و درم مشک قی کلام
صندل و درم عقی از سر یک با و درم عین شمشیر
بر یک درم و نیم ورق کاشی شمشیر و درم او و
نیم با و بر بر شمشیر سیاق طایفه نموده جگر
رق بد شک رشته نیم خشک نموده با شربت سیب
شیرین معجون سازند و در ظرف صینی بنگار دارند
شیرین یک انتقال و اگر حب خوانند و در
طایفه صانع عربی در بر شک سیب نموده آن

جوب سازند بر ششم قدر بخوری و نقلی و ماست
نشر سنجاق و یا را مقدار بخورده و متوسط
بقدر فضل و ضعیف بقدر ماست و گفته اند که در
ملک هند از شک بعضی حیوانات جنگلی نیز نموده
از با و بر بر می آید قریب به جگر البیس و در قی
ضعیف تازان و بعضی بسیار نموده و قریب بان
گفته اند و اصله دارد و نیز در شربت و ولایت
کوکنده و ماکاه که از عدد ملک و کن است از
گا و در پیش جنگلی نیز بر می آید و بسیار دو است
بند و بر زنده و یک بی و رقی و جلایه و ماست
نقال ویده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفضل
است و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نموده
از با و بر بر می آید و هم می رسد که از زنده سیون از سر یک
و رنگ آن بزودی کاشی میکی و در آری و باری
ماک با شاهی است بقیت نام نموده و در شربت
خود نگاه میدارند و با نقل و آن قوم خواص
دارد و در باب ادویه بسیار بنمایند و اما در قی
و آن شکست مدور با رنگ طولانی و شکلی و رنگ
و از خور با اندک بزرگ تر که با بقدر نیم انتقال
و تا و انتقال نیز دیده شده میگویند که در بر لای
بعضی از فارشیها به جنگلی در بعضی از جزایر ملک
و رنگ هم می رسد گویند که آن جزیره بنا و یک با و بر
نامند و علامت هم رسیدن آن زنده آن است
که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از
میان تفند اسی و دیگر برآمده جدا و تنها می گردد
و اگر ملاحظه نشوند و بر بنیاد و زنده آن را از ملک
گردانند خواص آن اخذ یافته شنیده شده است که آن
است از بر اسور و شرم و اکثر انواع بهیضه با و اوجاع
گرفته و امراض باز و که رطبه و بعضی هم و طریقی
استقال آن است که در ظرفی مقدار باز و که با است
نقال آب شیرین خالص کنند و لکه آن شک
را با شکر و میان آن گذارند تا آب تلخ گردد
آنها را کرده آب را بر این بخورند و آن شکست

خشک نموده بنگار دارند اگر سکه خشکین با نیا بخت
و بر بر شربت بخورند و این هر چند که گفته اند و در
تلخ کنند شربت و است و بر که چون کمر از او آب اندازند
و یا که که در قوت آن ضعیف میگردد و آب او بر تر
سخت نمایند و از جوهر آن از شربت خلیل بسیار و گویند
میگردد و شاید زنده رفته قوت آن باطل شود و تمام
که در خفته گردیده است

فضل در بیان با و بر محمدنی

آنرا عربی جالسم و بقاری با و بر مکانی و بر شربت
نامند و در هند نیز بر شربت مشهور است و در بعضی
نغات معروف بقیاس است و آن جرم صفت است
و محاون آن در ملک خطا و جبال صفت و شند از
اجمه و دکن و صفت و قند عا و در ملک آخر
و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که در
نواح مدینه طبع است و برین آن خطای بقیاس
ایس اسانی لک خلیص است و بر برین آن و لک
است و آن با قسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند
که الوان مفوده آن پنج است زرد و سفید و بنفشه
و اخضر و مشط و این پنج قسم است و دیده و الوان
و بگمانند سیاه و این زردی و سفید و بنفشه و مشط
زرد و ماکیشی و زرد و ماکیشی و سفید و مشط
مخطوطه سبز و زرد و سیاه و ابری بدین الوان
نخودی بزرگ است بنظر رسیده و با جمله این چهار الوان
واقسام بسیار است اما امتحان خوبی و بهترین آن
انواع است یکی آن است که سخت نرم است و شربت
قماش خوشبو باشد و زرد و ساییده شود و از ساییدن
آن بوی خوش قریب به مشک و غیر شمشیر
بلکه ناسایده آن نیز خوشبو باشد و بعد از ساییدن
هر رنگ که باشد سفید و کفدار بر آید و خوش بوی
هر چند خشک و کف و بوی آن زیاده باشد کمتر
است و دیگر آنکه چون افیون یا آب برگ نیم سیب
تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم
نمایند و عصاره آن زهره ساییده بخورند و تلخی

آن منسوب گردید و چون این خون را در یک آن گفته اند
 که چون در آفتاب بگذارد عرق کند و گداخته شود و آن
 عرق را اگر بخورد و در صاحبش در بند تب او را کم کرده
 و شاید این نوعی باشد و اصلش نه باشد و دیگر آنکه
 گفته اند که چون در طایفه ایسم نموده باشد بگذارد و اگر
 عرق کند خافیه بسیار خوب است و ولانه و دیگر آنکه گفته اند که
 چون بگذرد و جو از آن بماند و بخورد و افی و بند اگر
 افی را بکشد با و نه خوب است و علامت آن خوبی
 نیز است که چون سیخو اتی بخورد و یا آنرا بکشد
 و بعد از آن قدری سست از آن ساینده آن تیلانی به
 خوراند و در صورتی که از این نیز بر موضع گزیده باشد
 اگر در فرج سمیت نماید بسیار خوب است و الا فلا امتحان
 آنکه در سینه از سموم مشروب باشد و فله امتحان نماید که
 نفع و از تمام آن و طایفه خوب است و ولانه و شاید
 بعضی از این اقوال خالی از بسالقه نباشد و فرق میان
 خطائی و صینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری
 و شاه مقصودی و حلیه است که خطائی و صینی نرم
 میباشد و باقی صلاب و لیکن صلابت بعضی زیاد و
 بعضی کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوی و خوش طعمی
 خوش رنگی و قوامش و عفتانی و هر شک و طماست و سفید
 بر آمدن محکم همه بر اینند با فریب خطائی و بعضی از
 قدما می اطمینان خراسانی بر او نفع و اثر مناسدی با صحتی
 بلکه زیاده آن نمیدانند و بعد اوی نیز برین است
 و بهترین الوان آنرا زرد و صاف را نیم رنگ و ولان
 اخمر و بعد از آن مائل بسبزی و خودی گفته حاصل آنکه
 هر شک که مقتضی باوصاف مذکوره بسیار خوب باشد
 و هر شک و از هر جا که باشد خوب و با قریب است
 هر چند بیشتر شیر و هر شک که اوصاف مذکوره در آن
 کمتر آن ضعیف تر بود

در بیان مزاج و طبع این شک
 اطباء و ادیان اخلاص است بعضی گرم هستند
 و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل
 و قوت و قول با اعتدال اقرب بصواب است

و باین در درجه دوم بالاتفاق
بیان مشایخ و خواص آن
 گفته اند موافق است بجمع از همه بحسب آنکه نفع
 آن بر خاصیت است نه بطبیعت فقط و در بعضی
 سموم نماید و ناودانده قراط آنکه بقیس یک درم
 باشد مقام جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است
 و چون آنرا صلا می نموده و چسبافته هر روز یک سیر
 آنرا فرو برد تا چهل روز عافیت صحت و مانع ضرر
 سوا و باقی و اشتغال میاه و آب و هوا و باقی
 اطباء و ادیان گفته سمیت آن و بعضی متوی بعضی
 و قوی و مفصل و محمل راجع او را هم بارده و
 عاده است و جهت خفقان و ضعف قلب و معده
 و اسهال و در او از سبب که قی و اسهال نباشد
 جهت بر بود و صنف النشیق از او غم و غم و خوش
 با نوجوانان و طاعون و دیامه و با ککای با عرق
 متک یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا با سبب خالص
 ساینده آسانیدن و اگر با او و مناسبت و دیگر کتب
 نمائند نیز بسیار نوشته و در سینه از آن از یک سیر تا
 دوازده قراط است اخلاص در کتاب جامع کرم
 در فصل با و در هر کانی میگوید که سم را بده بسیار
 شربیات و بدن را از آن پاک میسازد و بیسته
 میکند و خون را از سمیت خالص میسازد و هر سم
 قاتل که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نمود
 شود پیش از آنکه مشام و بر آگنده شدن سم در بدن
 و همچنین نفعی بخشد نفع ظاهرین و در گزیدنی بوی
 و حیوانات سمی اگر ساینده و نیز موضع لیس میوام
 انداخته باشند سم را ترشح دفع نمایند و حکم محمد
 با ششم طهرانی در رساله فایده بریه خود نوشته که از
 غزاشب آثار آن این است که شخصی از روی چهل
 در حالت خمر مضطرب بوده و در دست پرده و جانب
 جگر و زیر اضلاع او عارض گشته بود سه روزی ازین
 در بر سینه و دهن و دیگر و با و داده شده هر سه روز
 او ضعیف یافت و در آخر روز مرض و مریض او

بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی این نفع
 سموم مضطرب کرده باشند قدری از آن شک را
 بسایند و بدان باشند مضر نیست ساینده اسهال
 که اگر از با و در عرق منی نوع اعلی اکثری سرازند
 و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند و
 بدانند که آن چندان اثر منی کنند که در غیر آن
 دوستی که در آن این اکثری باشد اگر داخل
 طعمی کنند که سمیت داشته باشند عدت و قوت
 آنرا ضعیف و کم میگردد و ازین قبیل است زنگ
 آن و نقل کرده اند که اگر برین شک در قلیقه
 و برین عرق باشد صورت عرقی نقش کنند
 بر نگین و آن انگشته می طلاء طبیب نماید عرق
 بدانند که آن مضر نیست که ساینده و نزدیک اوی
 شود و با خود داشتن این انگشته نیز از
 دارد و اگر این اکثری را با انگشته که اسهال
 نقل کرده و در دهن چسباند سموم گزارد و بکاف
 است او را و همچنین که بر موضع لیس عرق
 و طهارت اسهال و اسهال سموم نقل قی را بر مالند
 طبع و موثر باشد و بدل آن در دهن صاف
 زنگ آید از سبب تف که در بر و زنگ است بوی
 است و طبع و مزاج و قدر سمیت نرم و زرد
 نه هر صفت بر است چون آب سرد با نباتات
 یا با عمل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آن است
 و بر بعضی صفت نفع نیز در دفع و از کرب بر
 اعطی است لیکن گفته اند بسبب زیادتی بوخته
 که دارد و بدان جهت شفا تر و جوهر اصف
 از نمرود است و لهذا از درجه اعتدال اخراص است
 و در مثل آن بدل یک مثل نمرود میتوان بود و گفته
 که اگر با و در هر کانی سفید آب با ساینده و هر صفت
 بواسطه سفت و صفت متعادل شده باشد طایفه
 از آنکه الموضع تورم آن میباشد و چون زهر خورده
 را بخورد ساینده بر این طبع عرق دفع نمایند
 فصل در ذکر خوب با و در هر صفتی

حب باوز هر معدنی چون جمل و زیتونی و باریان
در وقت کوفته شود و جمع منافع مسوره و بادنه بر
از ان قطره و مسود و صفت آن باوز هر معدنی
مروارید ناسته کمر با می شمشیر سفید کلاه اغستانی
گل رینی منقول صندل سفید آتش هر یک در دم و نم
ورق نقره کیدم ورق طلا بندم عطر شنبلیله و
دانه کوفته بختی است و حب ساخته هر دو در
حب آنرا با کلاب فرو بند حب باوز هر معدنی
دیگر تا لیس آن در محرم کیمیت جمع خواص کور و در
تقویت باه مجرب است صفت آن باوز هر معدنی
چشمقال مروارید ناسته کمر با می شمشیر سفید
کشته بنر و مانی مرغان قرقری شقال مکرر بنر
بهر سرج لباس شمر گل کاه و باریان صندل سفید و در
حبی از هر یک یک شقال و یکدانه و نم زعفران چهار
دانه و عطر شنبلیله مشک بتنی فاصه از هر یک نیم
شقال جوهر با کلاب صلیامه نموده ورق طلا در
شقال محلول و ورق نقره محلول چهار دانه و دانه
کوفته بختی عطر شنبلیله را با نبات سوده مجموع
حب آنرا در برنج سفید و خودی هر دو در حب آنرا
فرو بند حب باوز هر معدنی و در تقویت قلب دفع
سموم و از ان ضرر شود اسمی اصلاح اخلاط فاسده
بدن اینی است و صفت آن باوز هر معدنی
خطائی یا قوت رمانی مروارید ناسته کمر با می
منقول در و پنج عقر حب بلسان شقال مکرر
بهر سرج بهمن سفید حب الفار لباس شمر سفید
کاه و باریان صندل سفید و از رینی از هر یک یک شقال
زعفران نیم شقال عطر شنبلیله مشک فاصه ورق
نقره ورق طلا از هر یک یکدانه و نیم جوهر را
بره و شک سماق با کلاب صلیامه کرده ورق طلا
ورق نقره را با آب صمغ عربی محلول عمل نموده
مشک زعفران را با کلاب طلکده عطر ادر در و نم
بلسان نیم شقال کاه خسته با می و در کوفته
بختی هر دو در کاه و نیم کوفته چها سازند

هر چه قدر بر قراطی و هر روز پنج روز ازین حب
را با کلاب ده شقال فرو بند حب باوز هر معدنی
مشهور حب بلانی نافع از بر است تقویت قلب و
دماغ و صفت آن باوز هر معدنی خطائی و
مروارید ناسته سایده صندل سفید در انست
کوفته بختی با کلاب با عرق بید مشک فرو بند
سازند هر چه قدر بخودی شمر از حب با
چ حب با کلاب یا عرق بید مشک فرو بند
باوز هر معدنی تا لیس میز را از هر یک صفتی فرموده
که این صفت را منافع لا صفتی است و در تقویت
با صندل و قلب و دماغ بیشال است و با وجود این
افعال نیست بسیار کار و صفت آن باوز هر
معدنی خطائی مروارید ناسته از هر یک یک شقال
عود فارسی عود الصلیب بید مشک و انست
اسطوخودوس گل کاه و باریان باوز بنویس در شک
مشقی از هر یک سه شقال را از ان کاه و بنویس از هر یک
یک شقال عطر شنبلیله شقال کوفته بختی صفتی سازند
نبات سفید یکصد و پنجاه شمر در کاه و بنویس
کلاب صفتی سازند باوز بنویس موب باوز بنویس
فارسی و بکر مفرح القلب قبله از حب و بنویس از
نامند و بنویس بلانی و ان نباتی است و ورق
شنبیه بلورنگ و خود و در و نباتی بسیار عطر
برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل آره و
شاخش بر سبزه بنشیند بر باریان و گلش نقش بال سبزی
و بجای سبزی با طعم خورند و صفتی می باشد و هر
سال نیم آن بنویس و نقش شبیه به شمر گمان و اغیر
نوع دیگر دایمی باو شبیه و از ان کاه و بنویس و برگش
کامل به تند و بر و حوالی و نباتی می باشد بی ساق و
شاخها و بسیار کشک و در و بنویس و برگش با شوری
و عرق و از ان بزرگ نفع بزرگتر و گلش سفید و کم
نوع و در و از ان باوز بنویس سدا اند و در شیشه او
مثل نفع هر سال بنویس و در و این نوع را
و دست می دارند و بنویس و در و این سدا اند

و از ان نیست و حکم میر محمد بن نوشته که این نوع
اختیار است بدین گفته که آن با لکوست غلط است
چون بنویس باوز بنویس باوز بنویس از بنویس و انست
با لکوست کشته گیاه از ان جمله باریان مشا به نموده
و ان باریان بنویس و بزرگ است و در و بنویس شایه
سفر و باوز بنویس و در و کرم و خشک است و تقویت
دل و دماغ و خواص احده و بکر و مفرح و مطلق طعام
تعلیط و اضم و مورش و کاه و حفظ و جبهه عسر النفس
و حفظ و غلشی فواق و تحلیل سود و امر ارض یعنی
و کابوس و منقض و امراض در کین و کرده و رفع
سموم مطلقا و حش سوداوی و سده و دماغ نافع
و بزرگ کیم آن از بنویس ماده درم با شرب حب
کزییدن سگ دیوانه و ریتل از بنویس با و ضا د امفید
فانید ان انجنت از ان بوسه شمر و در و
و ان بسیار مؤثر و منصفه طبعش حب فساد و در
و جلوس و در ان حب اعتبار حسن و ضما و شرب
در و منافع طلا آب انجنت حرب سودا و در و
نار فارسی و آله در رفع لرزه و شمر و در و نامک
حب خضار و در و درم آن با بنویس در و در و در
قرحه اسما و با یک شقال انطرون حب رفع ضرر فطر
و سمار رفع و لوق آن با عسل حب غلش و نشر
انتصابی نافع و مضر و در و مصلح صمغ عربی و کینه
و بدش و در و در ان از بنویس و در و در و در
ترنج و قدر شرب از خشک آن ماده درم و از تازه
ارض تا بپست درم است و شمس و افعال صغیر از
برگش است و یک شقال او حب دفع لرزه و شمر
و منقض نافع و قدر شربش ماد و شقال است
شراب باوز بنویس امراض بارده و سودا و بنویس
و سدرهای و مانی و حفقان بارد و سور مزاج بارد
سودا و قلب را نافع است و صفت آن آب
باوز بنویس ماده یکین و با یکین قند سفید لقوا م
آورد و از تازه آن بنویس نفع شقال باوز بنویس
خشک را بنویس و با لایند و با یکین قند سفید

سینه سیاه اسرار و این قضا تلخ ترنجبین و عرق انار و
از یک درم که کوفته بمخته بعسل مصفی سه درم و آن ادویه
برستور مقرب چون سازند سر به کیمتال باد
هر پنجشنبه ستر کنند در قرا با دین اگر کتب محسبه می
الیه نافع از برای هر دو سال مسوده و درم و اجناس
طیلت و ریاح غلیظه آن ۴ صنعت آن از برای
در و پنج عقربی نذر البیض سفید بید ترنجبین سفید
قلقل سیاه دانه قلقل سیلخته قسط سفید الطیب اکلیل
الملک نذر الاسف نانو و قلقل نو نیز ترنجبین
جاوشیر اشق قه سبکینج حبس الحباب از هر یک
شش درم حرمل و ج برنگی حبس الخار میستم
خرق سفید و عرقان سه درم کوفنی از هر یک درم و
ناسفته سه درم هر یکی صفای و بهر سقوطی از هر یک
و زارده درم علیه یا زرده درم صمغ و البشیراب
ملک دره باقی ادویه را کوفته بمخته بعسل مصفی سه درم
از یک درم باد و درم و در شش و دیگر ترنجبه از یک
قضا است نذر الاسف و ترنجبین

بزرگه با سلیقون یعنی محل بر و ششانی است
و به معنی غالب السعادت نیز گفته اند و گویند
بلغت یونانی یعنی ملک عظم است و با سلیقون
دو الکلی است و نام پادشاهی است که این دو کتب
اوساخته شده و با نام آن مختصرت یافته و قراط
مؤلف آنست با سلیقون که نیز با سلیقون و اعتبار
نزول آب و دمه و جرب و سبل فطره و غیره را
را مانع است به صنعت آن گفت دریا ایلیماس
نیزه از هر یک در دم یک اندرانی سافج هندی
سفید آب از هر یک در از فلفل فلفل سفید الطیب
اصفهان از هر یک در دم یک هندی در فلفل و
از هر یک در دم صبر مقو طری عصا که مایه مس
از هر یک بخورده امیران عینی مرکی نوشا و زرد
چوب از هر یک در دم یک زرد چهار درم مثل غیا
سایده بخشم کنند با سلیقون که نیز خالی و حافظ

باد و تهرج به کشتی سید اسمعیل حرمانی ریاخ غلیظ دور
 معده و احشای را تجلیل برود سندی سرد و طحال گشاید
 و صغیر الفضل و برقان سندی و استرغاسی اعضا در برود
 رحم و تب رابع را مفید و همین بکشتاید و مضمون آن تریاق
 الراجح است مانند باد و تهرج که تریاق السم است و در
 این خون تبرکذ را یافت + صنعت آن هزارا سینه طبع
 از تهرکیست و دم زرباد و در هیچ عقربى عاقبت و مافضل

صفت چشم و ناف از بر اجز حله و غشاده و
خلطت آنجان و سبل و دمه و ریاض کند و در
هر مرض که از حرارت باشد این دوا بهتر است آنرا
از روشنائی شیخ الرئیس گفته که این دوائی است جلا
دهنده اندر برای چشم میکند و چشم در حال سختی در
هر روز یکبار پس ملا میدرد بعد از آن حفظ صحت چشم
صحیح میکند شفا می کند که تاریکی چشم و ابتدای آب غم
و دمه و جرب و سبیل و فطره و غشائی بر ناف است
صفت آن به نسخه شیخ رئیس که در جلا تانه از قرطباد
قالون نوشته اقلیمیای ففنه زرد البهر از هر یک یک درم
مس سوخته بنجد مس سفید اب قلنج نمک اندرانی از
هر یک یک درم نوشادر و زعفران از هر یک یک درم فلفل
اشنه از هر یک یک درم فلفل چهار درم کافور ریاحی بنجد
کوفته بنی صلیب کنند بر یک شاق و در چشم کنند
باسلیقون کبیر بنفشه شیخ داود صفت آن اقلیمای
ففنه زرد البهر از هر یک یک درم مس سوخته سفید اب قلنج
نمک اندرانی فلفل سیاه کعبه نوشادر و زعفران
از هر یک یک درم و درم فلفل اشنه از هر یک یک درم کافور
بنجد و در نسخه نسخا اشنه اصفهانی چهار درم داخل
است و با کیفیت آن داخل بودن آن باسلیقون کبیر
بر نسخه حاوی صفت آن زرد البهر اقلیمیای ففنی
اقلیمای ففنی از هر یک یک درم مس سوخته بنجد قرطباد
اندرانی ساج سفید سفید اب از هر یک فلفل و زعفران
بنجد به شربل الطیب سره اصفهانی از هر یک یک درم
درم فلفل کبیر صبر سقوطری پانزده درم اشنه
یک درم مرصانی یا میران یعنی نوشادر و زرد البهر از
از هر یک یک درم پوست پایله زرد چهار درم نمک طعام
یک درم و در نسخه دیگر بنجد و زعفران و درم است
و این نسخه آخر صحت است ادویه کوفته و بجز بنفشه
وقت حاجت و چشم کنند باسلیقون کبیر
که همین خاصیت دارد و صفت آن به دیگر
اقلیمیای زهبی و اقلیمیای ففنی قرطباد
زهبی تو تیا سهندی و از چینی سنگ بهری

سرمه استصفای بلبله سیاه شخت از هر یک
سینه قفل از هر یک چهار درم پوست بلبله زرد
پوست بلبله کالی صبر سقوطی انشاج عدسی منقول
از هر یک سه درم رخیل بایران صنی فلفل زلف
نک هندی نک اندرانی نک سرخ از هر یک دو درم
زعفران مروارید نافه نوشتا و از هر یک یک درم
صلایه کره بکار دانه با سلیقون کیر منقول اند
فراوانی کووالی ظمت بصر ایرود و اندای نزل
ب رافع است وضع کند از فرو و آمدن آب
در جبهه چشم و دمه را که بسبب رطوبت باشد سودا
در صفت آن زرد البهر اقلیمای صنی اقلیمای
ای از هر یک یک درم شیان یا شیا صبر سقوطی زرد
چوب از هر یک دو درم و نیم پوست بلبله زرد و دو درم
صانی بایران صنی نوشتا و تو شای شکر کالی
صلایه سفید از هر یک یک درم و نیم مس سوزنی سفید
رصاص نک بطر و ساق هندی فلفل از فلفل
جذبید تر سنبل الطیب سرمه استصفای نک لعلی
از هر یک یک درم استنه قفل از هر یک یک درم نک
خرد و استار کوفته بحر ریخته سخن نموده بکار دانه
در نشو و دیگر نک بر کی یک درم و داخل است
باسلیقون صغیر و نفع قریب است با سلیقون کیر
صفت آن اقلیمای نیم می گند یا از هر یک پنج
درم مس سوخته اقلیمای صنی از هر یک دو درم و
نک فلفل دو درم استصفای رصاص منقول نک
فرو و که از آن نک اندرانی خوراند از هر یک
یک درم و نیم نوشتا و در فلفل از هر یک یک درم و نیم
قفل از هر یک یک درم کافور نک از هر یک یک درم
و نیم از آن کوفته بحریه سخن نموده بکار دانه
باسلیقون با سلیقون صغیر نافع از برای جمع
آن نافع است از برای آن با سلیقون کیر
صفت آن به نسخه شیخ الرئیس اقلیمای صنی
منقذ شاد و منقول نوشتا و در فلفل از
هر یک دو درم مس سوخته فلفل سفید اب نک

اندرانی از هر یک یک درم کت و یا چهار درم نک
هندی قفل سنبل نوشتا سنبل الطیب از هر
یک دو درم کوفته بحر ریخته ساق صلایه کره
سوخه کشند صفت این نسخه شقای اقلیمای
نقره یک درم روی سوخته دو درم سفید اب قلعی
نک اندرانی نوشتا و جده فلفل دار فلفل از
هر یک یک درم کوفته بحر ریخته صلایه کره استعمال
نمایند و در نشو و دیگر جای روی سوخته مس صفت
به نسخه دیگر صفت آن اقلیمای صنی ده درم
مس سوخته یک درم سفید اب رصاص نک اندرانی
از هر یک دو درم نوشتا و جده فلفل دار فلفل تو
از هر یک دو درم زرد البهر دو درم و در نشو و
یک درم است قفل شنه از هر یک یک درم مجموع
ر کوفته بحر ریخته و صلایه کره استعمال نمایند و در نشو
و دیگر این با سلیقون بجای جده یک درم کافور قیصر
داخل است با سلیقون که جبهه عشاءه سطر
نک و بیاض مزمن رافع است و سبل و جرب
و دمه از تر سفید صفت آن اقلیمای نقره زرد
از هر یک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال سفید
از هر یک جده نک ترکی فلفل سیاه نوشتا و در فلفل
از هر یک یک مثقال قفل شنه از هر یک یک درم
کافور ربع مثقال ساق هندی جذبید ستر
سنبل الطیب از هر یک یک درم کوفته بحر ریخته
بکار دانه و در نشو و دیگر جای قفل قرفه است
و در بعضی نسخه سرمه استصفای چهار درم فلفل
است با سلیقون دیگر جرب و سبل فلفه و
دمه و خیرگی چشم رافع است صفت آن
فلفل دار فلفل از برای صنی زنجبیل پوست بلبله
زرد بلبله سیاه از هر یک یک درم صبر سقوطی
یک درم و نیم کدیر یا شنه شخت از هر یک یک درم
سینه سیاه قفل از هر یک چهار درم کوفته بحر
ریخته سخن نموده در نسخه نک از هر یک دو درم
حاجت بخشم کشند با سلیقون و دیگر فلفه و

صفت با صره و انشاج و نزول آب غار و منقذ
رافع است و از برای ورم چمن سودمند صفت
آن زنجبیل بایران صنی فلفل دار فلفل از هر یک
دو درم زعفران مروارید نافه از هر یک یک درم
پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی نک شنه زرد
اندرانی نک اندرانی سرخ از هر یک دو درم شاد
عدسی منقول صبر زرد سقوطی از هر یک یک درم کدیر
تو شای هندی جرب صنی سرمه استصفای قفل شای
و صنی اقلیمای صنی اقلیمای صنی از هر یک پنج
درم در نشو و دیگر رخیل ساق از هر یک دو درم
افضل در نشو و دیگر با سلیقون
بر آنکه با سلیقون صمدی و سکر و صمدی و صمدی
زرد البهر جذب مواد با سفل نفع تمام دارد و استفا
جیات را در آخر تو شای بسبب انشاج سام و
تسلی عرق و بسبب جذب حرارت از باطن به
ظاهر زرد و تر منط میزند و استعمال آن در چین
استه ادمی مفید الحار و جرب است بسبب گرمی آب
گرم و از آنجا باشد با سلیقون نماید آب معتدل
سردی و در هر حال باید که در وقت یا سلیقون نمودن
روان باین طرز آب و در هر حال سازند تا
تا بخار آب بدماغ مرطوب نرسد و افضل با سلیقون
آب گرم است فقط از برای اصلاح حرارت فلفل
آب گرم آدویه بارده در آن میوشانند مانند تخم
جو و بید برگ و خطمی و نیلوفر و انشال اینها و است
بر سیل ماده با سافل آدویه مرطوب چون خطمی
برگ خطمی و خبازی و انشال اینها و از برای
تحلیل اسهال منجمد با سافل چون انشال و با لونه
و غلبه انقلاب و سوسن کند و از برای
جذب مواد با سافل مثل خردیل و طبله نک
و دمه و انشال اینها و طرق استعمال
آن آن است که آدویه را در آب بسیار میوشانند
و در وقت طبع سر آنرا میوشند که بخار آن بر
زرد پس فرو آدویه میگذارد تا بخار زرد

گرمی آن گرمی که در وقت فتنه در آفتاب کرده یا باران
 در آن روز بپوشد و در لکن و یا پشت گذارد و آب
 از بالا آمده است برینند و یکسره بر روی آن باطل
 بماند و در میان نشسته و در وی برین مایل سازند
 چنانچه که شست و باید که آب بسیار گرم باشد که باطل
 و در آن روز طاهره بر خند مایل شود و احتیاج باشد
 به است پس با آب پخته و شست نموده و باور
 خشک و گریز مانده بپوشد و در آن پس باز نمایند و در
 عمل را حسب حاجت در شش روزی و سه مرتبه
 بشویند و بعضی گفته اند که گذشتن با باران
 یا شوی و در وقت عقیقه که حق آن زمانه باشد و در
 حال کرم یا مبطون او و به آن مقدار در آن باشد
 که با باران غرق شود و یا بدن ساقها از آب
 با شغل مادم که در بعضی را خوش آید و طبع او سرد
 کند تر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی
 باشد که رختن از اعلی با شغل از آفتاب یا گذشتن
 یا با درخت عمیق را موقوف نمایند که گذشتن و شستن
 درین آب نیز خراب بخار اند و مرغ دول میکند و
 برگاه حرارت استند او داشته باشد و خرد خرد
 شود و یا شست با شغل از آن تر است از غرق
 در آب گرم چه که گذشتن از آن در آب گرم نود و هشت
 حرارت محضت زیادتی گرمی است و باید دانست
 که هر وقت که شدر جلیین کرده شود به جذب مواد
 با شغل باید که ابتدا از اعلی نموده با شغل اندید و در آن
 باید که با شغل طولانی گرفته از آن آب پخته با شغل
 اندید تا جلیین و در وقت باز کردن آن با شغل اعلی
 روزه و بعد از باز کردن بلا فاصله با باران آب گرم
 بشویند تا آنچه بنجا باز صعد نمایند و این امور
 مذکوره واجب است حفظ و ضروری و مراعات آن
 لازم است و با شوی نافع جهت امراض حاده عاده
 مانند اسهال حاد و هیات حاده ماده و امراض
 غلب و کبد حارین و سایر امراض حاده صنعت
 آن گل بنفشه گل یلو و گل خطمی از هر یک یک جزو

خشک و برگ بید برگ خطمی برگ خبازی از هر یک
 یک قبضه بپوشد و در وقت در آب بسیار فتنه
 صاف کرده در آفتاب نموده بطریق مسطور با شوی نمایند
 و اگر جمع او و به دست نیاید آنچه دست از کانی
 با شوی معتدل و در امراض که صنعت آن گل یلو
 گل بنفشه یا بونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو و بپوشد
 گندم سبوس جو از هر یک یک شست برگ بید یک قبضه
 همه با آب در آب بسیار بپوشانند و صاف کرده و در
 آفتاب نموده بطریق مسطور یا شوی نمایند و یا شوی
 و اگر جهت امراض بارده و یا غنی صنعت آن گل یلو
 گل بنفشه یا بونه خشک گل خطمی و یا خشک اکلیل
 الملک از هر یک یک جزو و بپوشد گندم شست حلیه
 و در جزو و سیم یک و نیم جزو و آب بپوشانند بطریق
 متعارف با شوی نمایند یا با شوی باره جت ماله
 ماده بارده و یا غنی صنعت آن با بونه خشک
 اکلیل الملک گل خطمی و یا خشک خشک خردل حاشا
 کافور سس از هر یک یک بقدر حاجت سبوس
 گندم شست در آب بسیار بپوشانند و بطریق متعارف
 یا شوی نمایند

باب الیاء مع التار المقتاة الفوقانیة
 بنفشه مشافحه بهر یک بنفشه لفظ هندی است و نحو
 آن می رود و در است یعنی این شوی و دو
 در است و مصاعف آن صنعت و چهار دو
 و اکثر آن او و به هند است نافع جهت امراض
 بارده و سرد مزاجان و نیز از موافق صنعت
 آن شخم تاملکها نامخته اشکن پنج بند سردالی مخم
 کو اچ سجد بیل جو بوا بسیار و انم بیل فاقله
 سنبیل الطیب اشته سافج هندی و در بنا و صول
 سفید ماین طکان ماین خرد و گل سبازی گل
 بسته گل و صاوه هندی ز کندی گل یک گل خرد
 پوست یک پوست و جت موسری ساری به
 صنعت سخته موسله سنبیل قرضل جت تیزات سبک
 چالیه اند جو شیرین فلفل دار فلفل زنبیل و

دار چینی سندر سوک صمغ بایس مانو بیل خوراسو
 سندر بیل سندر کاهه مغلب مصری صمغ سنبیل
 سنبیل زعفران مغز نار بیل جزا خارک مغز
 گردکان مغز بادام شیرین صمغ بیول جردی مغز لیمو
 شک فمالص مغز پلنوزه کیدی کیدی سستاور
 که که و اسکنان کوری کوفته خنجه باسه وزن تمام
 اردیه شکر سفید اعلی منزه جت کوفه بقسم طاهر است
 بنفشه شکر از اند و در موسم سرما بقدر بر دوا شست
 مزاج تناول نمایند

باب الیاء مع السخار المعجمه

فصل در بیان نخته جو شتاب

نخته جو شش جهت حده و صنعت آن و در وقت
 جگر و معده و مفاصل و قوی و لغوه و لیسان
 و صمغ کوفه نافع بود و زکات را صافی گرداند و لکه
 و بان خشک کند و باه را قوت دهد و خطر را ببرد
 گرداند و لول براند و باه را بشکند صنعت آن
 شرباب کوری یکصد من گوشت سنج از گوشت سنج
 بیت من عود قماری خام ده و دم جزو بوا و زعفران
 مصطکی و سی خولجان از هر یک یک جزو و سبک
 دار چینی سنبیل الطیب عاقر قوس از هر یک یک جزو و سنبیل
 بوا کبابه جینی زرباد قرضل بسیار است کوی از هر یک
 سه ورم عسل مهنی ده رطل گوشت را در آب انگور
 بپوشانند تا صمغ شود و او و به را بنکوفته و یکسره کرده و
 کیده از دم بپزند و در آن اندازند و هر لحظه با شوی
 رطل کباب اشته نموده یا لایند و در آخر شست
 دو دانگ و غیر خشک یکدم و اعل نموده و در صمغ
 رزند و با شوی ششاه استعمال نمایند و اگر جهت
 باشد مرغ و در راج و کیک و کبوتر و فلفل و زعفران
 این کرم و اعل نمایند و شش شسته و دیگر صنعت آن
 بکند آب انگور زعفران با انگور را در قی ریده شیرین
 مقدار یکصد من گوشت بزد و به گوشت مرغان
 شل مرغ فانی بکند و به صمغ و در راج و کیک قوی

و انرا صغیر نموده خشک کند و وقت ضرورت در آتش
 جوب گزند و کند و بخور فلفل خشک که برتر نیز بدستور
 این اثر دارد و مسقط و نه آن است + بخور دیگر
 که بواسطه رافع باشد صنعت آن مثل ازرق تخم
 گندنا گل باد بجان از سر یک جزو کوفته بختیه و
 ساقه دو کند به بخور به بجان نفع دهد + صنعت آن
 بخارزه که مثل تخم گندنا شلخ گوزن از سر یک جزو
 بجان ستور بخور کنند به بخور نافع جبت بواسطه
 صنعت آن حرف بالی بفض عروق الصباغین است
 بخ کبر تخم خطل شنا از زردت اجزا کوفته بختیه
 بطریق مقرر بخور نمایند + بخور دیگر جبت بواسطه صنعت
 آن بخ کبر تخم خطل برکی از زردت اجزا قسا و
 کوفته بختیه بر وزن زریق برشته در زیر قلع سوراخ کرده
 او کند و بر سر آن شنیند + بخور دیگر جبت بواسطه
 دوی + صنعت آن زرد جو به زرد الفج سرخ بلا اجزا
 مساوی کوفته بختیه جوب خسته در زیر قلع مشقوب
 بخور کنند + بخور دیگر که همین نفع دارد + صنعت آن
 پوست ناز و دشتل گزگ بخور کنند + بخور که جبت
 ساقط کردن و انباشه بواسطه جوب است + صنعت
 آن گوگرد و بل و اصل السوس پنج کبر برگ سور و اس
 بر وزن زیتون سرشته جها ساخته و خسته نمایند و در
 آب برگ سور و بل شنیند و بل مکر کنند + بخور جبت که
 دائم بسبب ترش شقاق برز بود و هیچ بنیادین
 حالت با طالب کشیده باشد + صنعت آن بکبر کبر
 با تخم کله ماغ و بر مشند و بسوزانند و بتوسط مغ
 اذقان آنرا بمقدد رسانند + بخور که و رو با
 سور به نشاند + صنعت آن خاکشی که خفه است تخم
 گندنا که خشک بسوزانند و در ظرفی دود و
 آن بمقدد رسانند + بخور نافع است جبت و رم
 این نیز بزل آب در آن که سخت و صلاب شود +
 صنعت آن برگ بنگ خشک کرده هشت توله
 اسب خالص یک توله باجم بسیار بند و بر سر یک
 آن سوراخ باشد شنیند + بخور یک بختیه مشک و از

آو تر آن باشد برگ بنگ و اسبند و در بر آن
 اگر سی اندک اندک بسوزانند تا مدت یک ساعت
 که دود گرمی به بنفید برسد و با مقدار یک بر دشت
 تو اندود بسیار زیاده دهنه کم و درین سوزانیدن
 اگر سی را و خوراک از پارچه به بختیه که دو مطلق
 جرون نرود و بواسطه خارج به بدن ترسد و
 بعد از آن فیضه لبسته شب بخور اندود و در از هوا
 محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند
 و همچنین تا بهفت شب و بعضی را در بین داکتره
 را بعد از آن او را بشود و بعضی را تا مدت شش ماه
 او را بنمایند باید که معالج او را نمایند و همین کنند
 بعون الله تعالی می کرد و دویات اصلی می کرد
 و به آنکه مصرع را ترضین شلخ نرود و از دشت
 گنان مصر و مرکب آن است و همچنین از بوسیدن
 پنج نفاح مخصوص که مخلوط با مشک باشد و همچنین
 بوسیدن خنقا و در ارتج مسوقین و گفته اند که هرگاه
 نزد صاحب مصرع در آن حین حاشا را بسوزانند
 دیا نافت آید علامت صحت و بر آن است که

باب الباریع الی امر الممکنه
تفصیل در ذکر برودات

بدانکه برود تخم با موصود در آب کله اودی را
 گویند که با بهای گیاه مخصوص سرشته خشک نموده
 باز سائیده مانند زرد استعمال نمایند و چون ابتدا
 از کافور و مبرزات ترتیب یافته باین اسم سمی
 گشته و بعد از آن این رعایت متروک شده و بر
 اودی چهاره نیز اطلاق یافته چنانچه این عبارات
 کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید
 اطلاق کرده اند اول کسیکه آن را تالیف نمود
 بلیا نوس است و فرق میان برود کل زرد در آن
 است که اجزای ماکه برود را با اجزای البیه
 می سر مشند در اکثر خشک نموده باز سائیده
 استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف کل
 و در و که اودی آن هر دو را اکثر کوفته و بر سر تخم

استعمال مینمایند و در سر تن آن بختیه دیگر
 و انرا در در مخصوص بختیه است بلکه در جراحات
 نیز استعمال میشود و طریق استعمال آن آن است که
 کوفته بخور بختیه در چشم بیاشند و محل آنچو بمیل و در
 چشم کشند تا قدر قلیل از دوا استعمال کرده شود و نیز
 کل آن است که سیاهی و اشیه باشد زیرا که سر
 از کله درش می سودا است و بیاض او به را گویند
 که کوبیده و بختیه و با مالعات سرشته جها
 طولانی دراز بندند و در وقت حاجت با بهای
 مناسب سائیده و در چشم بکشد و نیز نشانی
 مخصوص بختیه در غیر چشم نیز استعمال است
 و بدانکه باید که اودی مخصوص بختیه باشد و در و در و
 شفاف و کمال نهایت سعی و بهای نفعی دارند و در
 ساختن ترکیب اودیها که اصلا بطلقا بختیه
 است و اذیت از آنها نرسد زیرا که چشم عضو حساس
 شریف و کی اس و اشرف اعضا است پس باید که
 اودی حریه آنرا مانند شادنج و توتیا و اقلیت
 و غیر آنچو به حصول معنی افضل محتاج است بطریقی
 که در جایای خود ذکر یافت اتمام تمام بجا آورند
 و آنچو محتاج بسوقن باشد مانند سر و سر و سر و سر
 بدستور مزبور در جاب خود نیز بعمل آورند و هر دو
 که محتاج به ترتیب باشد مانند زردت بغیر خود
 توتیا که باب خورده و سر به آب را زیاده نیز بطریق
 فرود بر اما کن خود پس هر یک را اودی سوخته و
 شسته بر درده را جدا جدا باز سائیده از بار چیه از
 سفینه بختیه وزن نمایند و اودی دیگر باید که نو دانه
 و نه غش و صاف اخذ نموده و بدستور هر یک
 را جدا جدا کوبیده بسیار نرم بختیه وزن نموده مجموع را
 در تخم کرده بر سنگ سحاق باز سخی بلین نمایند و در
 حین سخی از گرد قلع غلظت ثمانیه تا مانند غبار
 گردد و در شیشه یا چینی نگا بدارند و بعد از حاجت
 بکشد و در چشم بکشد یا بشند و یا بمیل طلا و یا
 نقره و یا چوب بنج در تحت زرد شک در چشم کشند

برو قاطع که آنرا در دماستانی نیز نامند از کجین
ترکیا است در تقویت اجفان در رویانیدن فیه
در رفع برص جفان و تقویت بصر و منع نوازل
موجب است صنعت آن سرکه اصفهانی سبیل لطیف
از هر یک یک جزو دانه خربا و دانه بیل که هر دو را به هم
گرفته سوخته باشند از هر یک یک جزو بود از سائیدن
آب کشیده تازه یا آب برگ مورد و در ده خشک کنند
و صلایه کرده در چشم کشند تا برود احرش چشم را خشک
کنند و از سوزش باز دارد و صنعت آن شادنج مغسول
ده درم در ده سوخته بخیردم مرورید ناسفته یک
مثقال دود در انگ نبات یکدرم یکو صلایه کرده در حال
نماید و در نسخه دیگر روی سوخته داخل نیست
برود احرش چشم را بید کند چشم را خشک
کند و سوزش شایان است گرم که در چشم کشند باز دارد
صنعت آن شادنج عدسی مغسول سه درم روی چشم
یک مثقال نبات سفید یکدرم کوفته بخته لکار دارند
برود اکسیرین که برود احرش نماید از تالیف سه تا
جبت انعام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب
موجب است صنعت آن به نسخه شادنج دود شادنج
مغسول و اگر نباشد فغانیس محرق مغسول چهار جزو
سرکه و جزو نوبال الخاس یک و نیم جزو صندل
سوخته سفید آب طبعی مرورید ناسفته از هر یک نصف
جزو و گاه زیاده کرده میشود از برای حدت و جلا
بسیار اقلیمای قضی صمغ عربی نشاسته
از هر یک یکجزو آب را زیاده تر برورده استعمال
نمایند و برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم
و دمه و سلاق صنعت آن توتیای کرمانی کوفته
بجزو بخته در آب غوره هفت روز برورده خشک
نموده و دیگر با سخی کرده استعمال نمایند و برود خیار
نفسه و دیگر صنعت آن توتیای کرمانی زرد چوبه
از هر یک ده درم پوست بلبله زرد و نیم درم آب غوره
بدستور مذکور برورده خشک کنند و صلایه کرده در زخم
چینی نگا دارند و برود حصرم و دیگر سلاق و بل

و جرب و ظفره را سود دارد صنعت آن توتیای
کرمانی هفت و نیم درم پوست بلبله زرد و نیم درم
درم زرد چوبه یک اوقیه نقل امیران از هر یک دو
درم نمک هندی چهار دانگ مجموع را کوفته بخته
بآب غوره برورده پنج بار تا هفت بار آب غوره
را تازه کنند پس خشک نموده صلایه نمایند و لکار برند
برود حصرم و دیگر نافع از برای بقیه رمد و آب
آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی
شادنج عدسی مغسول صلایه کرده آب غوره برورده
و سه کرده در آفتاب بنهند تا خشک شود باز آب
غوره برورده و سه کنند تا هفت مرتبه پس
سود و در چشم کشند و برود حصرم و دیگر جرب و برص
و دمه و سلاق و بلبله ظفره را نافع باشد صنعت
آن توتیای کرمانی مغسول ده درم زنجبیل بلبله
زرد و زرد چوبه از هر یک یکدرم و ارجینی مایران چینی
از هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بجزو
بخته بیست روز در آب غوره برورند و در سایه
خشک سازند و در نسخه دیگر لورده آرمی یکدرم نیز
داخل است و برود حصرم کافوری نافع از برای
رمد و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم
صنعت آن توتیای کرمانی که هفت مرتبه در
آب غوره برورده خشک کرده باشند پنج درم کافوری
دو جزو نرم صلایه کرده در چشم کشند و برود فرغ
یعنی توتیای کرمانی که بخت رمد و بغایت نافع است
صنعت آن توتیای کرمانی کوفته بجزو بخته
در آب کدوی ترش هفت روز برورده خشک کرده
و دیگر با سخی کرده استعمال نمایند و برود خیار
صنعت آن یکدرم توتیای کرمانی را و سخی کرده
پس بکسیر خیار با درنگ و مجموع سازند و توتیای
دران بر کنند و سران را بکسیر و در نیمه در تنور
نهند تا نیمه بخته شود پس توتیای را بر آورده سخی و بلوغ
نموده استعمال نمایند و برود اسود نافع از برای
اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم خشک

یکدرم کافور و دو درم زعفران دود انگ مرصافی یکدرم
سوسنخه دو درم اقلیمای یکدرم صمغ عربی چهل درم
توتیای هندی قاطع از هر یک یکدرم سرکه اصفهانی
بیست درم با رقیقشاید و دو درم نبات سفید و دود انگ
خفص کی یکدرم انگ گلزار فارسی سانج هندی از
هر یک یکدرم انگ و نیم قلیما و غی اس فله و سه سائیدن
و صلایه کنند و باقی او به راسوای صمغ کوفته بخته
صمغ را با آب باران بقدری که از روی او دیده تواند
برگرد و بقدر چهار انگشت نجیسا تندیسل و دو سه سوخته
دران نجیسا کنند و در آفتاب بنهند تا خشک شود
پس سخی کرده باز نجیسا تندیسل آب باران که
صمغ دران نجیسا نده باشند خشک کنند تا هفت
مرتبه پس خشک کرده کوفته بخته در ظرف چینی نگا دارند
و در وقت حاجت بچشم کشند و برود اسود و نسخه دیگر
صنعت آن افیون ده درم خشک یکدرم زعفران
دود انگ مرصافی یکدرم سوسنخه دو درم خشک
طرز دود انگ خفص کی جلعه گلزار فارسی سازنج
هندی از هر یک ده انگ بدستور مذکور مرتبه نمایند
برود اسود و دیگر دمه باز دارد و در بیاض برود صنعت
آن سرکه توتیای کرمانی مغسول از هر یک دو از ده
درم مرورید ناسفته و درم سازنج هندی مثقال
زعفران نیم مثقال رقیقشاید درم خشک کافور
دانی یک صلایه نموده استعمال کنند و برود نقشه جرب
چشم را نافع بود و صنعت آن گل نقشه کشمیری خشک
بوداده صمغ عربی کبیر از هر یک یکدرم نشاسته
سه درم کوفته بخته پنج نوبت در سرکه انگوری برورده
پس نوبت خشک کنند پس سائیده بجزو بخته استعمال
نمایند و برود یکدرم چشم را بجزو در برید و حرارت
را فرد نشانده صنعت آن اقلیمای ده و نیم چهار درم
توتیای هندی سرکه اصفهانی از هر یک یکدرم
توتیای اسود از ده اجزا را کوفته بگللاب و سرکه
خمر انگوری سرشته در مارچه و بقیه که با رجه بر
است و بقیه گفته که آن گمان مصری است کنند

بافت مرتبه بشوند و هر مرتبه که می شود خشک کنند
 و با گلاب و سرکه خیس کرده در بار خنک کور کرده
 و تا بهفت مرتبه پس خشک کرده با دود بک
 و نور تصویر نیکو صلایه کرده بکار برند و بر دملین
 و ضا که کشیده میشود و رستم از برای یقاعه رد
 صنعت آن سافج هندی مثل سوخته افیون نشاسته
 از هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا حمل درم
 سفید آب رصاص شصت درم مجموع را سوانه
 صمغ عربی کوفته بختی صمغ عربی را بهفت حصه کرده
 از هر یک حصه آرابا آب باران آن مقدار
 که چون آدویه را در آن نجیسانند چهار انگشت از
 آب آدویه بر گرد و نجیسانند و آدویه را بان تر کرده
 خشک کنند تا بهفت مرتبه پس صلایه کرده در
 نیم کشند و در کوزه دیگری این برود اقلیمیا و سفید
 و نخل نیست و بر دملین چنین که میبایست ختم را فرود نشاند
 آب آمدن از چشم باز دارد پس نشانیهای بایر کشند تا
 سرش چشم را فرود نشاند و صنعت آن شادنج پانزده
 شغال رو شنج پنج شغال مراد در ناسفته چهار درم
 سینه شغال نبات سفید یک درم شادنج را بر روی
 سنگ سماق باند که آب نیک بسایند تا خشک شود
 و سبب چنین کنند و باقی آدویه را نرم کوفته بجز بختی
 شادنج مخلوط کرده بارد دیگر سخت کنند و نگا دارند و
 بکام حاجت در چشم کشند و بر دود و دود و موز سرج
 رافع است و صنعت آن سفید آب قلعی پانزده
 درم اقلیمیا نقره ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم
 سینه شغال روی سوخته نشاسته افیون از هر یک
 درم صلایه کرده بلعاب بر قطره ناسفته خشک نموده
 و مثل غبار ساینده برود نمایند و بر دود دیگر که بیاض
 چشم برود جای توره را بر کند و صنعت آن سافج
 هندی شش درم مس سوخته سرکه صفهانی از هر یک
 شادنج شادنج منقول مراد در ناسفته صد
 سوخته از هر یک یک درم توتیای کرمانی یا مسران
 و آن از هر یک ده درم کوفته بجز بختی بکار برود و در

منقول از غیره چشم را قوت دهد و بصیرت نیز گرداند
 صنعت آن بکیر اندازین بادانه و شخم و بکوبند و
 بکشند آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صیات کنند
 و در مقدار یک هن از آب اندازین صمد درم انگبین
 اضافه کرده در دیگر سنگی با شش ملائم بپوشانند
 و کف آنرا گرفته بپالایند و نیکو صیات کنند و بقوام
 آورند و نگا دارند هنگام ضرورت استعمال نمایند برود
 و در سیلان شک تر بودن چشم را سود دارد و صنعت
 آن استخوان بلبله کالی سوخته سه درم ماز و دملیک
 اندازی از هر یک نیم درم کوفته بجز بختی استعمال
 نمایند و بر دود فاری قوت با صبر و پیزاید و محافظت
 چشم کنند و صنعت آن توتیای خرفشیا اقلیمیا
 نقره از هر یک پنج درم سنبلی الطیب سافج
 زعفران از هر یک یک درم مراد در ناسفته و درم
 کافور تصویر دو دانگ مشک دانگ کوفته
 بجز بختی استعمال نمایند و بر دود نقاشین در زمان
 بنام برود را با این مذکور خواهد شد و نشاء الله تعالی
 برود دیگر رمد چشم را سود دارد و صنعت آن سافج
 هندی افیون نشاسته از هر یک هفت درم صمغ
 عربی سی درم اقلیمیا منقول حمل درم اسفیداج از هر
 شصت درم اجزا را کوفته بختی نیکو بسایند و استعمال
 نمایند و برودی دیگر چشم را جلا دهد و تقویت بصیرت کند
 صنعت آن شادنج منقول روخته از هر یک نیم درم
 صبر سقوطی پوره ارثی از هر یک یک درم زنجار فلفل
 سفید دار فلفل شحم منقل زعفران ناسخاوه
 از هر یک نیم درم کوفته و نرم بختی استعمال کنند
 برودی که جلای دهد چشم را و تقوی است
 صنعت آن نشاسته چهار درم صمغ عربی دو درم
 سرکه سرخ سفید آب از زیر از هر یک درم
 نیکو ساینده استعمال نمایند

باب الباء مع الهمزة

لباسه بقراری نر باز و بندی جای تیری گویند
 و آن پوست اندرون جزو لبو است بجز بختی

بهترین آن تازه تند بو است قرابا لبسری بچیده است
 و درم گرم خشک و گویند در اول گرم دود و درم
 خشک است محمل ریح و صلابات باطنی و منفتح شده
 و محفط رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و باضم
 و خوشبو کننده دهان و جهت سلس لبول و سح نفث
 الدم و قرحه المعاد و رطوبت سینه و شش اسهال
 کس و در و سپرز و منع ریحین فضلات معده و حشر
 در طوبت آن و تخم بزرگ آن بزرگ نوزاد و جهت
 رفع بد بوی زیر بغل آزموده و با سرین بزر و غسل
 جنت او را مصلوبه و دوزخ آن باسل بعد از طهر معین
 بر حمل باز عفران منقی و مصلح رحم و تسوط آن جهت
 صرع و شقیقه باوده و طلاک آن با غسل و حمام
 در پشت زن زائیده و رفع ریح نفاس موجب است
 و مصلح و مصلح گلاب و گویند مفرح است و مصلح آن
 صمغ عربی است و قدر شش تا سه درم بدن جزو است
 فصل در ذکر سرخ جوارش است لباسه
 جوارش لباسه محمل ریح و صلابات باطنی محمل
 رطوبات و منفتح شده و مفرح و مقوی باه و باضم طعام
 و خوشبو کننده دهان است و اگر در آن زعفران داخل
 نمایند بسیار مصلح رحم و در جوارش آن در گلاب
 داخل باید کرد تا صلع نیارد و صمغ عربی و رفع ضرر آن
 از کبد نمایند و صنعت آن لباسه سی درم زعفران
 سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید یک
 طبعی که یک صمد سی شغال صبرنی باشد گلاب هفت
 شغال نبات سفید را بگلاب حل کرده بقوام آورده
 آدویه را کوفته بختی داخل کرده جوارش سازند
 شربت و صنعت آن جوارش لباسه نافع
 است از جهت بردت معده و سودا استمرار و از
 برای بواسیر و ریح غلیظه و صنعت آن لباسه قوفه
 قافله و صفا زنجبیل دار چینی اسارون از هر یک
 سه درم قافله کبار بجز درم قافله سیاه و درم قافله
 یک درم و نیم نبات سفید سیست درم آدویه کوفته بختی
 بعل مصفی آن سه وزن کل و در جوارش سازند شربت

یکه منقل + جوارش لباسه دیگر معده را نافع است
 و باد باسه بواسیر اسودند باشد و خفقان بارد و
 ضعف قلب بارد و انقباض و ضعف آن لباسه در
 قاعه صغیر و خلیل در چینی اسارون و در فلفل از هر یک
 یک درم قافله کبار و نیم درم قافله یک درم نیم درم
 چینی نیم درم قافله سفید است و درم اجزا را کوفته بخته با
 محلول صفت در آن دو و نیم جوارش سازند و جوارش
 لباسه دیگر باد و بواسیر سردی معده و بدی هضم را نافع
 باشد و باد باسه و فلفل را در مع کدر و خففت آن
 لباسه در قافله کبار از هر یک از هر یک پنج درم
 فلفل دو درم قافله یک درم و نیم خلیل در چینی دار
 فلفل اسارون قافله صغیر از هر یک پنج درم قافله سفید
 بیست و درم اجزا را کوفته با سندان عمل صاف باشند
 و در آب لباسه که منی بفراید و فلفل آرد و در مقوی
 باد است و منفعت بسیار دارد و منفعت آن لباسه
 قافله از هر یک یک مثقال خوبان و در مثقال چینی
 یک درم قافله سفید و سیاه از هر یک پانزده مثقال کوفته
 بخته با محلول صفت تناول نمایند و درین لباسه
 نافع است و فلفل و لوز را در مقوی و مرغ و معده و
 قلب و جمیع امراض قلبی و حم و سلسل لبلول از برودت
 و تبین آن آلات تناسل را مقوی است با صفت
 آن بکندر لباسه هر قدر که خواهند و بخیسانند یک
 شیار و در دیر و در این نقطه نمایند و درین را از دجه
 نمایند و بکار بندند و لباسه کشاط و خوشحالی نسام
 و اساک منی و معوط آرد و در مقوی ماه است
 صفت آن و فلفل در چینی جوز بوا که با تخم
 قافله کبار از هر یک یک درم و در نیمه میانی و در نیمه
 قافله از هر یک یک درم و در نیمه میانی و در نیمه
 و نامی همین سفید همین سرخ است و سافج هندی بنام
 خوبان فلفل سفید و فلفل کبابه چینی لباسه صندل
 سفید از هر یک دو درم و در نیمه میانی و در نیمه
 خطائی زعفران از هر یک سه درم و در نیمه میانی و در نیمه
 کوفته بخته با عرق فحاصه یا عرق در چینی خوب بندند

هر چه بقدر بخورد و شیرین است از یک حب اساج
فصل در بیان معجون لباسه
 معجون لباسه تقوی اعضا و ریه و معده است
 و ریاح و حبثا از ازل بسیار و طعام نیکو میگویند و
 صفت آن گل سرخ طهارت همین سفید همین سرخ گل
 گاوزبان کثیر خشک بریان کرده صندل سفید
 هر درم یا سفته که با نار خشک و خشک گاوزبان
 با در نیمه پوست برنج تخم کاهوز از هر یک سه مثقال
 مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز پسته مغز فندق مغز بادام
 مغز حببه خضر مغز تلخوزه مغز نارجل از هر یک از ده
 مثقال تخم خرفه و تخم خجل و تخم مثقال زعفران زرد
 اینچ از هر یک نه مثقال کافور مشک قنبر از هر یک
 نیم مثقال جوز بوا لباسه از هر یک بیست و چهار مثقال
 زرشک بیدانه سبزه مثقال و رقی طلا بجا حد و در
 لقره صد عدد و در ویرا کوفته بخته در آن او و بنات
 و غسل بالمناصفه بقیام آرد و در شربت یک مثقال تا
 یک مثقال نیم معجون لباسه دیگر تقوی معده و اعضا
 ریه ماه است و منی بفراید و فلفل آرد و در طعام
 بوار و در اشتها زیاده کند و صفت آن لباسه جوز بوا
 تخم قلع تخم کاهوز سفید زعفران قافله صغیر
 قافله کبار تخم گل سرخ مغز صندل قلع همین سرخ
 همین سفید برنگ شیرازی از هر یک سه مثقال مثقال
 مصری خضبه انشاپ مصری طهارت سفید از هر یک
 شش مثقال مغز تلخوزه مغز بادام مغز تخم خیارین
 خیارین مغز نارجل مغز از هر یک پانزده مثقال
 مشک خالص عطر شربت از هر یک یک درم مثقال
 عمل مصطفی انص بنات سفید از هر یک دو درم
 جمیع او و در رقی طلا و رقی لقره محلولین از هر یک
 یک مثقال علی الرستم چون سازند کسب بکسر باسه
 موحده و خففت سین و بضم با و فتح سین باشد ده نیز
 آمده است که است سرخ بر سولخ مثل خانه زرد
 لیکن سرخ اینها را این زبان باریکتر آن سنگ است
 خرفی صلب که در سواحل دریای مالایا و مالایا و مالایا

و عمان و چین و غیره از هر آب کمون میاید و در نیمه
 است که تخم خیارین است در نیمه آن سفید و در نیمه
 بلندر شود سرخ تر میگرد و در شامه آن عرجان
 است اخی ندارد و آن سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد
 اختلاف اما این مواد شاید ماده آن طین لوز محلول
 با طبیعت یا اجزای غیر ریه و هوا هیت باشد که بطول
 مدت و مدت امور و طبیعت و یا اجزای غیر ریه و هوا
 جدا شده و هوا هیت آن متخیر گشته بدان هیت متخیر
 و متخیر میگردد و سیاه آن تو نیز و سفید آن صفت
 است و بهترین همه سرخ آنست که صاف و کم سوراخ
 صفت آن بل باشد و در اول هر دو درم و در نیمه مشک مغز
 قافله صفت و قافله زرد و درم و فلفل الهم و
 محلول خوبی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق
 آن و جیت و سواست خفقان و صرع و ضعف معده
 و فساد اشتها و فلفل الهم و سمال و موی و سنگ است
 و کرده و سپرد و بواسیر و نیم مثقال آن که با نصف
 آن صمغ عربی و با سفید و نیم سرخ سرشته باشند با آب
 سرخ نوشیدن جهت قطع نزول الدم باطنی مجرب است
 خصوصا سوخته آن و محرق و محلول نوع سیاه آن
 بفاصل تقوی دل و در و ریه جهت برودن گوشت
 زیاد و زخم و زخم آنرا آن محرق آن جهت نزول الدم
 ظاهری و تقویت دندان و معال کردن زردی دندان
 و ثورات چشم و تقویت باصره و در معده و جرب و بیاض
 و سلاق و قطراتان بار و در کسان جهت نفی سماعه
 و کوی نافع و این لوله گوید که چون بگذرد هر روز چهار
 دانگ آنرا با کهنج بنوشند البته رفع ورم رسیده
 سپید میگرد و ضرر کرده و دورش تنوع و محلول شیر آبش
 جهت خمس خون بوزن دم الا خون دست در سر
 تنش با یک مثقال و ادلی استعمال محرق آن است
 در جمیع مذورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب است
 اند و از خواص آن است که چون طبل و لقره را از هر یک
 بقدر لبه در هم که اخته انگشتری با بکین دانی
 ترتیب دهند و لبه را در آن نصب کنند و در شش و حدی

نودمقارنت بازهره داشته باشند باخودنگ بدارند
در حال صرخ قطع شود و دارنده آن را هرگز نخه
نرسد و از چشم بداین باشد و دستور احراق آن
آن است که بعد از پزیزه ریزه کرده در کوزه گلی تازه
آب نندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور گذاشته یک
شب بگذارد و صبح روز دیگر بر آورده احتیاط نمایند
که بسیار بسوزد و بسجود را دیت نرسد بعد از احراق
سایند و بخیوند آنرا بدستور غسل انهد و احجار دیگر استعمال
نمایند و در آنند ذکر یافت -

فصل در ذکر نسخ اقراص سدر

قرص سدر - نافع از بزی اسهال و موی و قند خونی
صفت آن سدر محرق مغسول ده درم اقا قیاقا ر
فارسی از هر یک چهار درم صغ غوبی یک درم و از چینی
بدرم کوفته بخته یا سفیده تخم مرغ بقدر حاجت
شسته اقراص سازند شربت یک انتقال + قرص
سدری ادم را نافع باشد صنعت آن بسجود
درم کند را قیاقا کلنا ر صغ غوبی از هر یک چهار درم
بدرم گل مخوم از هر یک درم و از چینی یک درم کوفته
بخته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربت
یک انتقال با شرباب انجبار + قرص بسدر لفت ادم
سجود امعاء کفرت کشت و آیدن خون بواسیر را
نافع است و نیز در شایخ قرص انجبار است که ذکر شد
صفت آن سدر محرق لبنان ذکر اقا قیاقا کلنا ر
فارسی از هر یک چهار درم و از چینی صغ غوبی از هر یک
بدرم و در نسخه دیگر از هر یک بدرم است کوفته
بخته یا سفیده تخم مرغ شسته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند و نوش تا دو سال باقی مینماید شربت یک درم
است و همچون بسدر فراط خون حیض اسهال موی
لغت ادم را سودمند بود و صنعت آن بسجود
از پنج مغسول کو یا کلنا ر ل رنی گل مخوم دم الاون
سببانی از هر یک جزو در وزن سدی کوفته بخته یا رت
در شایخ در ب جلاش بسجود مقدار درم شربت
بدرم بفتاح شفته بخی است آن بسیار آری که در

و از گرسه برشته برآمده و اندر دلش سبز پستی رنگ
و نبات آن در ساق و یک ساق در برگ و در شجیه
بیال طپور و مانگیا و سرخس و بقدر یک شبر از میان
شانه های درختان از پنج انجبار میرد و رنگا بن درار
جماز نامند گرم است در درجه دوم و خشک است
در لولی و گویند در اول گرم است و در بیست معتدل
مستعمل شود و اول غلبه دهر خلط که ملاقات کند
و محل نخ و شیشو نموده در معده و قوی و پنج کشته شیر
غیر نموده و مفرج با الفرض و جهت دفع سودا و حیدام
و علل سوداوی و مفصل و فضا و آن جهت تو اعجب
و شقاق میان انگشتان نافع از خوردن آن با شکر
و با طعمه خصوص ختن و پنجه و یا با ماء العسل موجب
موجب سعال مواد دبی ضررست و بکسوف آن با ل اسون
دانیسون جت سرفه ضیق النفس بود و دانه آدنت مطبوخ
آن با غنا جت سقوط بواسیر نجابت مؤثر در خون
سنگه قال آنرا جوشانیده با بلوس خیارشور و پنجه
که در آن حل کرده صفائی نموده روغن بادام شیرین
داخل کرده بنوشند جت در معده فرو نموده و ریاح
بواسیر و صرخ موجب و غشی و مضر سینه و گرده
است و مصلح بر سیاه و شان جوشانیدن آن
یا با الشیعر نو که یا لبه و باخروس سالوار و تسدر
شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا در شش درم
و بدش جت مواد سوداوی لصف و زرشاق فیتمون
و ربع آن نمک هندیت و سمن و دار آن است که
استعمال کرده شود و مجروح و یعنی پوست تراشیده نرم
کو بیده تا اینکه لفع نکند و سود بخشد و جهت بسفایج
بلغم و سودا را از معده پاک کند و منقیه و باغ نماید
صفت آن یارح فیهاده درم بسفیل شسته ده درم
شحم خنظل شش درم اطوخودس ا فیتمون از
هر یک درم و نیم ترید سفید شست درم سمنوایه
ششوی یک درم و نیم کوفته بخته یا ب حب سازند شربت
دو درم و نیم بسفوف بسفایج مسهل سودا
و خلط محترق سوداوی دانه برای امراض حاد و نه از

سودا و اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج شسته
افیتمون اولی از هر یک یک و شکر طرز در دو جزو
کوفته بخته چهار درم آنرا با جلاب شکری بنوشند
شراب بسفایج مسهل سودا و بوشقوال از کاش الیوس
صفت آن بکینه بسفیل شسته یک دقیقه در صرة
کسانی کرده و پنج قسط شرباب انگوری انداخته
بیست و یک روز بگذارد پس صرة را بیکه بماند و
بفتشارند و در کتند و شرباب را بکده بدارند یک مرتبه
پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشانند و مطبوخ
بسفایج جت در معده و ریاح بواسیر و صرخ و
امراض سوداوی معیدل است صنعت آن از هر
از سه انتقال پنج شقال آنرا جوشانیده بچوشانند
وصاف او را با بلوس خیارشور و روغن بادام شیرین
بنوشند و به دستور با ترجمین سمنوایه است +

باب الیام مع الصاد و الممله

بصل نفاری یا ز نامند بزی آن بی بوته و در
چشمه باره که کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی
بگش نماند باز و تبرکی کو مران نامند و تو سیر از نباتانی
است و مجموع آنرا در آخر سوم گرم و در اول سوم
خشک و گویند چهارم گرم است و با طوبیت فضیله
و مفتوح سده و مقوی شستون خصوص بخته آن
با کوشش جرب رافع مفرط هوای و بانی و طاعون
و اختلان آبها و در بول و حیض و نفقت حصاة
و مطبوخ مفری آن کثیر الغذاء و بین طبع و بخته آن
با جری جت تنقیه شش سینه از اخلاط لزجه
و بخته آن در سر که یاور ده بسره جت برقان و سمنو
برای گشختن اشتها و تقویت با ضمدر منع غثیان صفراوی
و بلغمی و به تمهائی نافع غثیان ادویه کشته و دافع سموم
و آب جت رافع ضرر سنگ دیوانه گزیده نافع
و خصوصاً چون یک چهار یک بوزن شاه از آن
در عرض شش روز فرو رده شود و نجایت موجب
است و قطور آن جت دمه و حکو و سمنوایه
نزول آب و با عمل جت بیاض و سوط آن منقی و باغ

و بیدار آن جهت دفع ضرر بواسطه دانی و سینه
 و چکاندن آب آن گداختن چینه آن در گوش جهت
 نقل سینه و طین و پاک کردن چرک و تحلیل
 ریا و ضاوش جاذب خون بطن و هر جلد و سینه گوی
 رنگ موجب است و باموی آدمی جهت زخم مسک
 و بوانه گزیده و با آن جهت گزیدن غرق و زنبور
 ضما و بخت آن جهت تصفیه او را م بارده و باز ده تخم
 مرغ یا روغن تازه جهت درد و رم مقوده و حکم و با
 روغن کوهان شتر جهت شقاق مقوده و بواسطه و زحیر
 موجب و حمل آن جهت کشودن رگها بواسطه
 و بیلان زخم و خون موثر و جهت کجی ناخن و شنج
 نافع و پوست محرق آن باموسه سوخته و کافور جهت
 آنکه موجب و قوی آب آن با پیله مرغ جهت ریش
 شدن پا از زلفش و موزه سفید و مضر محو درین کنار
 آن مورت قوی و سیاه و شتر غزل در ریا و غلیظه
 مولد گرم معده و خلیظه در جرم معده و موجب شنگلی
 و مصلح محو درین و مصلحت شستن آن با آب سرد
 حکم و با سرکه خوردن و بیلان اند و کاسنی تناول
 نمودن و نافع بد بولی آن با قوی نان سوخته و گردان
 است و تخم آن در آرد و گرم و خشک و با روغن و صافی
 منت و ضما و شربت جهت دوا و شعله بوق نافع و قدر شتر
 یک شغال است و حصول سر زباد در نافع باشد
 دبا و را بر آگیز و صنعت آن شتر پیازده درم در یک
 طبل شیر و تازه پیازده درم عمل صنعتی و اصل نموده
 نیم گرم حوض نماید و دوا و عمل مولد منی باشد و نطفه
 آورد و با بیت مبی است و صنعت آن آب پیاز
 یک من شکر و نیم من فانی یک من باتش نرم
 جوشن هندی تا بقوام آید و اگر خواهند که قویتر شود این
 اجزا را کوفته بخت در هم مشت و اصل کنند ختم
 اسپست ده درم زنجبیل و زعفران از هر یک دو
 درم تخم مارچوبه نیم درم شربت یک ساقه و اگر قوی
 خواهند که چینی بوزید آن بزمین شتغال و زعفران
 دایمینی بوز و آب پیاز سه از هر یک یک درم نیز اضافه

نماید و قوی و اصل جهت ریش پاک از کفش یا موزه
 هم رسیده باشد و صنعت آن بکشد آب پیاز
 را و با پیله مرغ علی الرسم قوی و طی سازند و بکار برند
 الحق اصل منی است و منی را زیاد کند و سینه را
 نرم کند و با و را بپیازاید و صنعت آن بکشد پیاز
 سفید کوفته آب آنرا بکشد و در قدر نیم درم
 آب آن یک رطل غل مصفای و اصل کرده و پیازند تا بقوام
 عمل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شربت یک
 اوقیه و حق اصل به سینه و دیگر نافع و اصل
 از اول و صنعت آن پیاز سفید یک جزو شتر
 گا و تازه و جزو فانی و سبزی یک جزو مجموع را یکجا
 کرده پیاز تا غلیظ شود و در شیشه یا در ظرف چینی
 نگاه دارند شربت یک اوقیه صبح و یک اوقیه شام
 مراجم اصل نو اصر و قروح خرمنه را نافع است
 صنعت آن بکشد پیاز رسیده یا لیده آردار
 چاه درم و نرم بکشد بعد از جد کردن شتر آن
 و با هم وزن آن روغن گا و خالص بچوشانند تا مائل
 بسیاری شود و بعد از آن صاف نموده روغن را تمام
 گرفته باین وزن آب برگ نیم تازه ساییده و صفا
 شل که با شامی ساخته در آن روغن بر پانمایند
 تا انهم مثل پیاز مائل بسیاری گردد پس و صفا
 را بکورد و در روغن را صاف نمایند و شربت درم
 موم خالص و آن بکشد از قلعین مقدار شربت
 در آن بکشد و صاف نموده در ظرفی نگاه دارند
 و عند الحاجة بکار برند و باید که این مرهم را قبل از
 بهفت یا سول زردی برند از ده مرهم اصل دیگر
 نو اصر و جمع قروح خرمنه را نافع است و صنعت
 آن موم سفید مسکه گا و از هر یک ده درم پیاز
 ده درم مرکی صافی صبر سقوی کند زنگار از هر
 یک نیم درم پیاز را و مسکه بسوزانند و مسکه را صافی
 نموده موم را در آن بکشد از اجزا را بطریق غیا ساید
 و اصل کرده در آن بکشد که یکسان شود و بکشد اصل
 یعنی پروده آن در سرکه که از القاری ترشی پیاز

و بپندی اجازت ساز تا مند جهت بر توان و سپهر و بخت
 اشتها و تقویت با صبر و نافع غشایان او و سرکه و روغن
 سوم است و صنعت آن بکشد پیاز بزرگ جبه
 را و بخل جوی سوراخه با بسیار نماید یا چهار شق
 کنند اگر در شست منظور باشد و به تحلیل مطلوب نباشد
 و الا درق نمایند و سرکه انگوری بپزند از آن مقدار
 که سرکه از روغن آنها بر گردد و بکشد از دنا برسد
 پس استعمال نمایند اگر از بر سره خوشبوی و خوش
 طعمی چند دانه و قلع و چند یارچ و زباد و چند دانه فلفل
 سیاه یا فلفل مرخ و را زرد در پیازند و اصل نمایند
 بد نیست و اگر خواهند که زرد و ساخته تناول نمایند
 پیاز را را خاکی را زرد و در روغن تا لافقه آب کنند
 و بر سر آن صافی بپزند و پیاز با سره خاز زده را بر آن
 صافی بچینند و بالا آن سر بوش گذارند و بر دیگر
 آتش برافروزند تا آب بچوش آید و بخار آن
 بر آید و پسند آب آنها را صافی در آب بچکد و بخت
 گردند پس بر داشته و سرکه که بکشد جوش و بپزند
 سرکه بپزند از آن و حکم بپزند حاجت و آنچه خواهند
 از او و نیم خوشبوی و قلع و زباد و سیاه دانه و
 فلفل مرخ هندی و فلفل اصل کنند و این در یک در
 قابل خوردن میشود و بدین دستور فلفل هر چه بر سر
 سخت باشد و زرد و خواهند تناول کنند و شربت غای
باب البیاض مع الطاهر الممکن
 بط بفتح باء موحده و طاء موحده و عی زطیو نای
 است ابلق مختلف الالوان که چکته از او زکافراسی
 قانماند و بپندی راجع منس آن را بقاری ادرک
 مرغابی اسم غنسی آن است و پایا س آن کوتاه و
 ابل و خوشی و شکلی میباشد در دو گرم و در اول خشک
 مرتب بطوبت فضلیه گرم ترین حیدر ابله است
 ابل آن و بپخته گفته اند و در مودا المراج گرمی میکند
 و در مودا المراج مورت حی است شتر الخا و بر مضم
 کثیر الراج فلفل من بدن و کرده و مبی و مبی تا قان
 و مولد خون غلیظ طبع و تقفن مصلح و چون بپزم شود

بترین گوشتهاست در تقویت باه و زیاده کردن
 ماهی و سایر قوی و مصلحت آن سرکه در تخمیل و ادویه
 و سکنجبین و خوردن جگر آن خصوص پلوارک
 آن مولود خون حاصل و خفقان را مفید و صفا گوشت
 آن با نیک جهت نماید پس آن بهترین پلست گرم
 و طیف و طبع و با قوت نافذ و جهت خفقان و
 در میان و تسکین او جاع و با آرد با نلضاد او شربت
 جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع
 آن و اعراق بدن و دفع خشکی سینه و خسونت
 سینه مفید و همچنین بآن و تخم آن و سرکه
 و سکنجبین و سرکه و برکس رفع نیال و سرکه و
 سینه و با کبریا جهت طبع سیلان خون و زحیر و برشته
 آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت نظم
 افعال نافه و ساینده پوست آن با مر و اید و شکر
 زعفران و جهت رفع بیاض مؤثر قوی و سنگدان
 آن در مضم و انقباض و در و چون مضم شود مقوی معده
 و اخلاص است و خاکستر بر و بال آن برای تحمیل
 خاز و در آن جهت کف و کش و خاز و ترافع
 در آن ابله که زنگان فرامیگردان و روغن جهت
 در مفاصل و در کتب ساختن آن آنست که بگنبد
 و سرکه و آنرا کشته بکند پس بکند لیا قوی و روغن
 و سطوح و در زهر یک کفی اشق قتل ازرق از
 یک شش متقال از هر یک جزو الباسا به قریل
 سرخانی از هر یک متقال روغن خراطین که
 در هر حال انتقامه و در او بان مذکور خواهد شد
 و شش متقال و دره که گفته بجهت بروغن خراطین
 که در هر چه نموده و شکر آن آن کرده و در زهر آنرا
 سرخ کشد و با شش نکشت که با نایند و در طریقی سرکه
 و سرکه که در زهر آن بکند از نایند و در آن سرکه
 بکند تا آنکه در روغن در آن می ندیس آن سرکه و
 روغن بچندان آتش لایم بچشانند که سرکه و روغن
 روغن بچندان روغن مذکور ساخته شود و قوت
 است و مواضع در در با آن چرب کنند و پوست بره

که تازه کشیده باشد گرم باشد بر روغن اسفند که ذکر
 کرده خواهد شد چرب نموده بالاسه اعضا و مواضع
 که چرب نموده اند بپزند و اگر این روغن را که مذکور
 شد با روغن جوز بواور و روغن الیقا قوس از هر یک
 و متقال مخزوج نمایند نفع است و روغن قازو
 روغن حوصله به نسخه زنگان نیز دستور در روغن بطا
 و همین صنعت در روغن هندی که به فارسی
 هندوانه و بوعلی و دالغ و دابو و هندی تر بنده
 و در اول و دوم سرد و در آخر آن تر و سکنجبین
 و روغن شکر و در بول و طبع و آب او با شل
 و زخمیل جهت قطع بلغم و با نیش جهت امراض سودا و
 و با نیش جهت مواد صفر اوی و جرب و حله و با
 سکنجبین جهت قطع سده و در بار بول و در قان و مواد
 محترقه و اعانت بر مضم و با نیش و امثال
 آن جهت تباه حاره و دفع خاطر وی الکفیه که کم
 مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و
 مرط بدن و مضر سیر و بار و مزاج و مضر معده
 سرد و مصلحتش گافند و غل و قد و امثال آن و در
 مزاج که صفر بسیار غالب باشد بپزند و از جهت
 لطافت و تسخیل و صفر ایش و شل آب که و در آن
 بد و مصلحت مورت صنعت باه و در مفاصل و امثال
 آن است چون هند و اندر اسورانه کرده قدر
 غسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک
 هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آن شل شراب
 مسکرمی گردد اما مضمی و مفسده است و تخم او در
 دوم سرد و در در جمع افعال مانند تخم که و است
 و قدر مصلحتش تا بچندم است و در اخراج حصاة و جلال
 خربزه از معده گویند چرب است و سکنجبین
 صنعت آن بگنبد بپزند و در بزرگ و قدری از سر
 آذر برین و اندک خالی کرده پس مویز کوبیده با
 نبات سفید یا قند سیاه در آن بر کوفه سرش بجای
 خود بگذارند و سکه روز بگذارند که بچوش آید پس
 صافی نموده بنوشند و گاه و صنعت ال زرشک و نیم

متقال جوز نائل و حل میکنند و این شراب نیکو و
 سر است و مزاجی پوست بپزند و این شراب و شکر جهت
 برام و دوسواس و بجهت سینه و در سینه و ضعف معده
 که از خلط کراتی باشد و تقویت با نیش نافه است
 صنعت آن بگنبد پوست بپزند و پوست سینه آنرا
 دور کرده و در آب آنکه صافی نموده که قدری سندی شده
 باشد بکشد و بپزند پس آب گرم بشویند تا
 اثر آب بکشد و در شود پس در آب تازه طبع دهند
 تا بچند شود و نبات سفید را تقویم آورده پوست بپزند و
 را در آن نوازند و یک جوش دیگر داده که جذب سینه
 نماید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند و اگر
 بمشک یا گلاب سوده معطر نمایند بهتر است

باب الباس مع الخفس المع

بغیر از غذا و غیر اسانی است که از آن در جگر کوفه
 و در سینه بپزند و با قلیه که از سرکه و دو شتاب
 داد و در حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند
 گرم نائل با اعتدال مشی و سکنجبین صفر اوی و نبات
 و شکر و مقوی بدن و مضم و مصلح حال گرفت
 و صاحب ریاضت و مولد خون صالح و لطیف المضم
 و مولد ریح و مصلحتش در چینی و مولف تذکره موافق آنچه
 مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت
 دارد آتش مایه و آتش آکره که در صفهان
 آتش برگ نامند در اطریه ذکر یافت

باب الباس مع القاف

بقالبه تحت القاف فارسی خفه نامند و تورک و بحرانی
 از غلیم و بفرنگی برغال سالی بناتش که از درعی و اکثر
 مفروش بر زمین و ساقش بقدر نکشته و بسیار
 نازک و شکننده و برکش ریزه نائل بند و برکش
 سفید خوش سیاه و ریزه و طولانی و رسوم سرد و تر و گوشت
 و در دم تر است آب و سکنجبین صفرا و خون
 و قاطع زوف الدم و چرب که از سینه آید و مانع از
 و جهت حصاة و در او فرود بول و حرقت آن و
 نوامیر حرارت جگر و تباه حاره و دفع حب القرم

و در دمانه و در حله اسما و تبرید مانع و در دسر نافع
و ضماد او بار و غن کل جهت صمد ع حار و سوختگی آتش
و او را م حاره و یا شارب جهت تبور سرد با آرد و جو
جهت مقدمه شفا قلوب و درم چشم و درم و باغی و
جرب و حله و درم نشین و شری و حله و آتش سیدان
بار و نچینی جهت قطع تب مجرب و حله و جهت دم
انگشتین حله و سیلان فضول انا و حله و ضماد و
پیش جهت ثایل قوی تر از نباتات او و نباتات آن
در فز و در صاحب تر و اراض حاره بغایت نافع و
مضر با و میرودین و ضعیف الحار و با الحاصه مستط
اشتهاد و انکار و مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطلکی و
کرفس و نعناع و قدر شربت از آب و تابست و نقل
است و درش کردن نبات آن نافع احتلام است
تخمش و در جمیع فواید مثل بل و دوزان و حیف تر و در و درش
جهت قلال طفلان غیر آن نافع و در رقع نشانی قوی تر از
نبات است و گویند مضر سرد و مده بار و است
و مصلحش فند و قدر شربت یا چند بر هم و بدش در اکشه
امور بزرگ و نادر و داده اوقا بلص و غیره و در بلین طبع
است و در حله بزرگ و حله الحما و مضر و نافع از براس
اصحاب و ق و دسل از براس و سال حار و خشونت سینه
از احراق مواد و صنعت آن بگردد تخم خرده و مضر
گندنی بگویند و بشویند تا سیاهی و پوست آن
نمام و در شوی که از آب شیر کشیده بگذارد نشاسته
آن نشین شود آب آن را در کرده نشاسته آن را
سرد و با یک جزو آرد و پنج و در شیر گاو داخل نمایند پس
بگیرند مضر با دام شیرین پنج جزو و مضر که در شیرین مضر
تخم دهند و آن را بر یک و در جزو و نیم در کلاب عرق بید
مشک شیر کشیده در آن داخل نمایند و با نش ملائم
بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیر نبات بقدر
حاجت داخل کرده و در سه جوش دیگر داده و در ظرفی
بکشند و بخورند و حلوائی بزرگ و حله الحما و موافق سینه و
حلق و مضر و تب و ق و در حله اسما و ترتیب اعضا و سول
است و در و تر است و صنعت آن بگردد تخم خرده و مضر

آن را گرفته بگذارد تا نشین شود پس آن نشین را
بمثل آن نشاسته در آب بپزند و در غن با دام و
روغن تخم کدو و روغن خشیاش و نبات سفید اصل
گندند و آنکه شوری به پس دادن روغن کند پس در
ظرفی چینی بن کرده بطریق نور بریده بخورند
باب البام مع اللام
بلا و در غن جهت الفهم و قمره الفهم و حب القاب
در دوی انق و یا و بندگی بهلا و گویند آن مثل
اکلیل است بر بالاسه غم شنبیه بدل و ازین جهت
آن را حب القاب میزند اند آن غم و درخت نیست
و شنبیه با و ط و سیاه رنگی مغز آن بنفش و در آن
آن مغزی مثل مغز بادام شیرین و با این مغز و پوست
آن مملو از طوبت سیاه غلیظه که عمل بلا در نامند
درخت آن بقدر درخت کدگان و در کفش غلیظ و غیر
و تند بود آنچه به تحقیق پیوسته غم آن شنبیه با و دو
می باشد و در نمک آن زرد و در بر سر آن مثل اکلیل قلاج
و آن بر آمده دان بلا و است و در بالاسه آن دهم
گل آن در در اندرون غم آن تخم با است و گوشت
آن اندک شیرین چاشنی و در غلظت و بعضی مردم آن را
میخورند و مضر بلا در نیز شیرین است مانند مغز بادام
و آن را بر آورده نیز میخورند و بلا و دو قسم است
صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگی می نامند و نباتات
گرده نرمی باشد و مثل آن کدو مضر آن شیرین تر و
و کوال است و مثل آن مستعمل نیست و صغیر را بلا در
نامند و مثل آن بسیار مستعمل است و مضر آن کوچک
و طریقه بر آوردن مغز دو نوع است که باید آن را
در آتش انحراند از نند تا پوست و مثل آن سوخته
گرده و مضر آن نسوزد پس ز آتش آورده و مضر نموده
تناول نمایند و خوابیدن در سایه درخت آن باعث
سکرو سبات و مثل بلا در در چهار گرم و خشک پوست
آن در سوم و مضر آن سوم گرم و در اول خشک
و بی مضر و در موی هیچ باه و مثل آن را محلیوط
بر غن گاو یا گنجینه یا مغز کدگان کرده باید آن

محل و سخن با طفت و روح و مفرح جلد جهت امراض
بار و دماغی و خصباتی و مریضی و تقویت حفظ و درین
و دفع رطوبات و ریح و تقویت اعصاب و رفع سلسله البول
و فیان و فالح و لقه و در غش و در اختلاج و قطع
ثایل و سسم و سائر آثار جلد نافع و مضر محو و درین
محرق خون و مورث پیوست و باغ و خوشن و دمان و
بدن و جنون سرسام و یا نچولیا و مصلحش روغن کدگان
تازه و نا جلد مغز کدگان تازه و با لثغیر و در غ
و همدانه و در متقال آن کشنده و قدر شربت از ربع
و در هم تانیم و در هم و بدش بخورن آن فند و در ربع آن
روغن بلسان و سدس آن لفظ است و اکحال آن
چشم چار پایان مورث بیاض و رافع آن خرق و حله
آن با دویه منها کبیر مضر جهت جمع امراض بارده
نافع و بخور آن زائل کننده بواسیر و متقطا و اد
و پوست بلا در موی و جهت حفظ سیاهی موی نبات
مضر است خصوصاً هرگاه یا در غن بطم تر سیرا کرده
باشد گویند چون بگیند پوست بلا در را که مضر آنرا
در نموده باشند و بسیار نیزه مضر کدو مضر یک
ادویه آنرا و در ظرفی کدو درین بطم آن مضر که از
روی آن برگردود بران ریزند پس سبت درم لبان
ذکر را سوده بران باشند و زیر آن آتش بسیار بپایم
افزوند تا منقعه گردد پس بریزند و در زرد با زای
هر وقت نیمه انگ بعد از انق و از آتش بگیند و در
ظرف شیشه نگا دارند و هنگام حاجت قطعه ازان
بوزن یکدم در دهان نازند و بخانند و تقویت
و انقا قوی نمایند و صنعت بر آوردن و غسل بلا در
بگیرند بلا در نو تازه هر قدر که خواهند و سائر آنرا بپزند و
این گرم نموده بگیرند و بقتارند و قطره روغن غلیظه که از
سر آن بر آید گرفته جمیع نمایند تا هر قدر که خواهند
نگا دارند و این روغن می غسل بلا در است و صنعت گرفتن
کدگان مانند روغن مغز بادام است و در غش و غلظ
بلا در به نفع دیگر آن است که در دیگر سفالی را موی بران
نشسته که از آن توان گذرانید و سوراخ سازند و در

برسم پایه استوار کنند و شیشه گردن بلند را بکلی حاکم
 بکنند و بل در این پوست کینه و با ستر آنرا جسد کرده
 و نیم شکسته در شیشه کنند و قدری لیسفت با موی
 به بال اسپ چیده بدن شیشه بگذارند و گردن شیشه
 را و از گردن از سوراخ ته دیگر بر آورند و در کاسه
 آب کرده در زیر سته پایه زیر دهن شیشه بگذارند
 و با سته شیشه درون دیگ آتش ملایم از
 سر کین کاو جنگلی که بندی ایلا گویند بر آتش درند
 تا آنکه دیگ را از کین کاو پر کنند و آتش کنند تا
 بل در یک در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز
 آید بر آتش در انداخته بپزد و آتش که سحر بلا در
 بریده بر تابه آهنی یا سنگی گذارند و در سته
 باون یا امثال آن را گرم نموده بر آن گذاشته و در
 فشارند و آنچه روغن از آن بر آید جمع نمایند اگر
 با کین نرم گویند و اندک نمک آب بر آن بزنند و در
 آن قوی اندازند و در کین بکشند آنچه روغن در آن است
 بخوبی برمی آید جمع نمایند و باید که در سیمع لوال
 دست و درین مینی را محافظت نمایند که باعث
 توام آنها گردد و در طریقه خوردن بلا در جهت حفظ
 و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان است
 که بکین بلا در را و سر آن را بریده غسل آنرا بدستور
 دستور گرفته جرم آن را ریزه ریزه نموده باز غشیکه
 در آن باشد و در نموده با مغز جمل ریزه کرده با کین
 منقش غیر منقش با گردان هر که ام که باشد خوشه
 مخلوط نموده بخورند و باید که عسر م بلا در یک جزو
 و مغز جمل و غیر آن هر کدام که باشد از پنج جزء
 که بنامند و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه
 اعمال طبیعت شمرع نمایند و بعد پنج اندک اندک
 بفرمایند تا یکانه دود و دانه تا پنج و هفت و هجده
 رده اند و صورت موافقت و عدم نفرت و بعضی
 جرم بلا در غسل گرفته را با سیمع یا مصلحی است که منقسم
 تا جرم مغز گردان و کین منقش غیر منقش است و
 در این مبالغه کوبیده بهمان دستور بخورند و این شاید

در ابتدا قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلا در غسل
 تا گرفته را بهمان دستور کوبیده می خورند لیکن
 این در ابتدا خالی از غلا نیست و باید درین ایام
 از ترشیهها و چیزهای نفخ داریا
 مفره بان و یا چیزی که تقویت آن و باشکند قوت
 آن با لکله و از حرکات متعبه و هواست تند تند
 نمایند و خوردن بلا در پیران و کول و جو انان
 مرطوب المزاج را نافع و محمود و یا بس ل مزاج و
 جو انان را مضر است و علامت مضر آن آن
 است که سکه را که مضر یکجدا شمام را که
 آن اعضای آن متورم میشود و درم و تخم آن را قبل
 بهنج پس در استعمال آن حتی المقدور دوا جزو است
 بخورند و در آن کینه دانه کوا سیر و مسقط آن است
 صنعت آن کوی بکنند و اندک آتش در آن
 گذارند و یک دانه بلا در بر آن بگذارند و قدری
 بر آن آتش و بر آن بنشینند تا دود آن بر آن دانه
 برسد و در سته چهار دفعه نهایت هفت هشت دفعه
 زائل خواهد شد و یا در زیر دیگ گلی یا غیر آن که آنرا
 سوراخ کرده باشند و معکوس گذارند و در زیر آن
 دود کنند بر آن شیشه دود آنرا بگیرند
فصل در بیان مرکباتی که اصل و نمود و آنها
عسل بلا در است و از آنجمله آنرا و یا است
 به آنکه آنرا و یا لغت رومی است و نامیده اند این
 دوا را با اسم آنرا و یا است آنکه نمود اصل در آن
 عسل بلا در است و اول کسی که استنباط این معجون
 نموده البقا است پس با ده کرده بر آن زیادهها
 جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است
 از بلی قانج و مانند آن از لقوه و استرخا و حلا
 دماغ و دینز کیه دهن کند شیخ داود انطالی گفته که
 اعظم نفع آن من تجربه کرده ام ازین معجون تقویت
 حفظ است و دفع لیسان و بلادت و فاج و قهوه
 و عرق و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مغال
 و عرق النساء و کیه مثانه و هر مرض بارد و صرع و استرخا

و سوط کرده میشود بان باب مزخوش از استقیقه
 و دوا و دقت میدهد با صبر را از روی تجربه این جزو
 گفته که سواست منافع که شیخ یحیی از برای آن ذکر
 کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوا و بلغمی و لیسان
 و صرع و صداع بارد و اوجاع معده و سینه و جمع دودها
 که از بردت باشد صنعت آن به شیخ یحیی بنسبت
 الطیب موزعفران سلجیه سیاف هندی ایتیمون
 قنح از خرقه بلبلان یونانی از سهرک و درم
 حب لیسان منقش زنجبیل صبر مقوڑی از سهرک یک
 اوقیه مضطکی غسل بلا در قنح از سهرک سته و درم
 غار لقون شش سفید و درم و در لثه ستا و در شست
 است اریا دوا و قیه پوست بچ را زیاده سته و درم
 انگوری کینه نه طل و دیم کوفته بختیج را زیاده
 سته و درم و در سهرک بچساند پس در و یک
 شنگ با دیگ گلی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا سه
 چهار جوش بخورد پس با لایه و قنح آنرا دو کنند
 و سهرک را با ده طل و نیم غسل مضره در همان دیگ
 کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس دیم
 کوبیده را بان بپزند و بعد از ششمال استعمال
 نمایند شربت بکدم باب نیگرم و غذای گوشت
 بخورند و صنعت آنرا و یا به شیخ این جزو در میناج
 که جهت در اعصاب و استرخای عقرب دوا و در
 نسیان خیالات و صرع و در و سهر و در معده
 در و سینه و جمع در دها با دواغ است صنعت
 آن سمن الطیب مرصافی سیاف هندی سیاف هندی
 و بعضی طبایع ترکی افزوده و در بعض نسخ شیخ
 و اصل است ایتیمون از لطفی در منه ترکی از ترکی یونانی
 چینی حب لیسان منقش زنجبیل از سهرک یک اوقیه
 مضطکی غسل بلا در از سهرک و درم و قنح حب
 لیسان زنجبیل صبر مقوڑی از سهرک یک اوقیه
 غار لقون شش سفید و درم و در لثه ستا و در شست
 پوست بچ را زیاده سته طل و درم و در لثه ستا و در شست
 دیم باشد و در سهرک با لایه کوفته بختیج را زیاده

که آن را در سر که خیسایند باشند پس رد یک پاکیزه
 کرده و دو سه جوش داده از آتش فرود آورده صاف
 نموده سه طل غسل و غسل کرده با تش ملاکیم بنزد تا
 بقوام آید و به سحره را بجل بلاد و سرش به تعجل
 بقوام آورده باشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند
 شربت به یکدم با آب یک گرم جفت فالج و لقوه و سحره
 و سبب نافع باد و صنعت انقرو یا بنسخه شیخ داود
 انطاک ایسا دو اوقیه سنبل الطیب سافج هندی
 مرکب صافی سلیمه سیاه زعفران شیخ ازنی افیتون لوطی
 ازخرکی ریوند چینی حب البان مقشر قرفل قفل ازرق
 حب بلبان صبر سقوطی غسل بلا دراز هر یک
 یک اوقیه غار لیلون ش سفید مصطی رومی از
 هر یک شش درم فلفل و ج ترکی سحره کوفی کند از
 هر یک پنجم درم دگانه زیاده شود و این جزا انواع
 بلایجات از هر یک درم دو نسخه دیگر اسارون
 کبابه چینی از هر یک و متقال داخل است و در نسخه
 دیگر شونیز چهار درم است شیخ داود گفته که تا من
 مقدار این جزای این معجون میازم نشانه حاج میفتم درم
 مرجان قرمز سی درم تخم حبل در پنج غرقه بنی سحره از
 هر یک درم چندید سحره بنیدرم مجوع را کوفته بخت
 پس بکند پوست شیخ کرفس پوست پنج رازیا نه از
 هر یک سه رطل سرکه انگوری سه قسط هر دو را به سرکه
 بخسایند پس بچشانند تا نشت هر که بماند و با لایند
 و غسل مصفی بقدر پنج وزن مجوع ادویه داخل سرکه
 مزبور نموده با تش ملاکیم بقوام آورند پس ادویه را
 با آن معجون سازند و نگا بدارند و درین نسخه اختلاف
 بسیاری واقع است و جایز نیست استعمال این معجون
 پیش از آنکه بدت شش ماه از ساختن آن گذشته باشد
 و شش ماه بعد در دفعه گفته که قوت این معجون تا ده
 سال باقی می ماند و قول زهر لوی و شیخ صحیح است
 که گفته اند که قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش از
 یکدم تا یکمقال است و بهتر است که استعمال نکنند
 این معجون را اگر مشلخ و مرطوبین و مبرودین و ففول

بارده به انقرو یا کبیر که شیخ زین الدین در قانون ذکر کرده
 و گفته که نافع است از برای جمع اوجاع معده و از
 برای صلاح عینق و دوار معده و جنون و هذیان
 و وجع کبد و طحال و کلیه از برای برودت مزاج و
 اوجاع ارحام و لقیر و جذام و امراض سوداوی و
 نسخه این جزا نسخه شیخ داود انطاک قریب باین
 نسخه اند و اندک خلطانی دارند و صنعت آن
 سنبل الطیب موزعفران سیاه سافج هندی
 افیتون فریطی ازخرکی حب بلبان ریوند چینی
 قرفل حب لبان مقشر تخمیل سفید صبر سقوطی
 قفل ازرق مرکب ریون بلبان از هر یک یک اوقیه
 مصطی غسل بلا در غار لیلون ش سفید از هر یک
 شش درم ایسا دو اوقیه پوست شیخ رازیا نه سه
 رطل سرکه انگوری سه قسط پوست پنج رازیا نه را
 سه بنان روز در سرکه انگوری بخسایند پس رد یک
 کرده و جوش دهند جو شس اندک و با لایند و بختارند
 و قفل آن را بچشانند و سرکه را با یک رطل
 و نیم غسل مصفی در یک سنگی کرده با تش انگشت
 بقوام آورند و ادویه را کوفته بختیه با آن مخلوط نمایند
 و بوزار شش ماه استعمال نمایند شربت به یک درم با
 آنچه مناسب باشد به انقرو یا دیگر منقول زهر لایون
 صهار جفت نافع است از برای جمع امراض بارده
 مزمنه چون فالج و دستخدا لقوه و اوجاع بارده
 مفصل و لقیر و این معجون بران و سر و مزاجان
 رانافع است و سیاهی موی را رنگا بدر و صنعت آن
 بلبله سیاه پوست بلبله آله مصفی از هر یک سی و شش
 درم شونیز سیست و چهار درم بیل بوا صفت درم
 طباشیر سفید سحره کوفی غسل بلا دراز هر یک شش درم
 فلفل و از فلفل زنجبیل فلفل سیاه انیسون از هر یک
 دو اوزه درم ادویه را کوفته بختیه فایند سحره
 شصت درم فایند را در آب بقدر کفایت حل
 کرده ادویه بلان بر ششند و در سحره لایند از خضر
 کرده در جوشن کنند و چون سه ماه بگذرد رنگا بر بندد

نفعه گفته اند که بعد از شش ماه که در جو گذاشته باشند
 استعمال نمایند و مزاج آن گرم است و دیگر جبه و نیم
 و خشک است و در آخر درجه دوم انقرو یا دیگر که قریب
 است و نافع بانقرو یا صهار جفت و صرع را به
 نهایت مفید است و صنعت آن پوست بلبله کابی
 پوست بلبله آله شش انگشت خشک نقشه اسطوخودوس
 از هر یک پنجم درم زنجبیل خود الصیاب صحره فاسی غسل
 بلا دراز هر یک سه درم چندید سحره کوفی غسل سفید
 سه درم ادویه بدستور مقرر معجون رازند شربت به یکدم
 با آب گرم و انقرو یا دیگر بر جوش بق و فالج و نسیان
 و استرخار و نهایت نافع است و صنعت آن بلبله
 سیاه پوست بلبله آله شش انگشت از هر یک سی و شش
 زوفانی خشک زنجبیل فلفل غسل بلا دراز هر یک
 پنجم درم غسل مصفی بقدر حاجت بدستور معجون سازند
 و این معجون گرم است و در سه ربع و درجه اول و خشک
 است و در آخر درجه دوم شربت به ازان یک درم
 با آنچه موافق باشد از شربت به انقرو یا معروف
 بمیل المزاج و از انقرو یا کبیر نیز نامند لقوه و
 رسته و فلج و برص و حذر و نسیان و صرع بارده
 صرع و جمع امراض مغنی رانافع است و حفظ را زیاده
 کند و با صفت راقوت دهد و باه را بغیراید چنانکه ملحق
 مزاج را به شیخ و دوائی در امربه بهتر از این معجون
 نیست و یزقان و جمع امراض حادثه از سردی
 رانافع است صاحب اختیارات بدلی گفته
 که کسان را که بلغمی مزاج بودند امر کردم ایشان را
 استعمال این معجون جهت قوت باه بسیار پسندیده
 داشتند و قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج
 و لقوه و همه رنجهای حادث از سر سر و نهایت
 سودمند است و صنعت آن زنجبیل عاقر و حار
 شونیز و ج ترکی قسط تلخ غسل بلا دراز هر یک درم
 سداب خشک حلیقت حب لغار را و زهر حرج
 جنطیانا حب لبان شیطرح هندی خردل سفید
 چندید سحره از هر یک پنجم درم اجزای خشک کوفته بخت

اصل ملا در شسته بر دهن مغز گردگان چرب نموده
 اصل مصفی استه وزن ادویه مجون سازند شربت
 از یکدم تا یک مثقال و در شش اختیارات بدلی
 فلفل در فلفل از هر یک ده درم اضافه این جزا
 شده وزن غسل بلا در چهار مثقال و نیم است
 در نسخ دیگر بجای زنجبیل حب لبان فلفل از فلفل
 از هر یک ده درم داخل است و فقر و یای کبیر
 به نسخ زنجبیل دین سحر قندی که با سم بلا در کبیر در
 تو بادین خود ذکر کرده گفته که این مجون تریاق
 ناله و نقوه و سکنه است و مفید است از برای بی
 در بر کردن خفگی جمیع امراض بارده و از برای
 شش و طب و فسیان داین و در ساعت بدن را
 شش میسازد و عرق می آورد و سرد و آرد آن است
 که چون خورده شود چرب نباشد تا عرق آورد و
 صفت آن عاقر قمار زنجبیل شونیز قسطه فلفل
 فلفل و ترک از هر یک درم مرغان صافی بر کسب
 صفت جنطیانا را در اندود جرج حب لغز شیطرخ
 بندی جندید ستر خول از هر یک پنج درم ادویه را کوفته
 به شش بر دهن مغز گردگان و غسل بلا در چرب نموده
 اصل مصفی استه وزن ادویه مجون سازند شربت
 یکدم بعد از ششما از ساختن آن استعمال نما
 در نسخ دیگر این فقر و یای بجای بلبله سیاه پوست
 بلبله کالی داخل است فقر و یای صغیر دیگر نافع
 است از برای صلابت سپرزوده و در دمه
 زاده شانه و پنهان کینه و صفت آن جنطیانا
 و فلفل سیاه از هر یک هشت درم قسطه تلخ و زنجبیل
 صافی صاف ج هندی ریوند چینی سبیل الطیب از
 هر یک هفت و نیم مثقال ادویه را کوفته بخت
 بر دهن مغز گردگان و غسل بلا در یکدم چرب نموده
 اصل مصفی استه وزن مجون ادویه شسته مجون سازند
 و وزن چینی نکا بدارند و بعد از ششما استعمال
 نماید شربتی یکدم فقر و یای بلبله صریح و فلفل و نقوه
 و شش استرهای اعصاب نافع باشد و باغ را از خل

پاک سازد و دهن را نیز کند و حفظ را از زاده کند و
 پیران و سوزن اجان را موافق باشد و طبع را نرم
 دارد و صفت آن سبیل الطیب سیلخه صاف ج هندی
 فو موزعفران در منه ترکی آفتون فلفل اوخر راوند
 چینی حب لبان فلفل از هر یک درم درم حب لبان
 مقشره زنجبیل از هر یک یکدم مصطکی و فلفل از هر یک
 سه درم غاریقون ایسا از هر یک و درم صبر زرد
 ده درم پوست بخت را زبانه سدر ظل سرکه کهنه سدر
 پوست بخت را زبانه رسته روز در سرکه بخت سینه و
 دیگر شش که بخت بعد از چهار جوش از آتش
 فرد گیرند پوست بخت را زبانه را بماند و بختا رند
 و جرم آن را سینه از دهن و صاف کنند با سدر ظل و
 نیم غسل صاف بقوام آورند و سه درم غسل بلا در
 اضافه کنند با ادویه کوفته بختا بختا بعد از
 ششما مقدار یکدم باب یگر کم بخورند فقر و یای
 دیگر منقول از شرح اسباب و علامات سیان
 و فلفل و جمیع امراض و باغی که از غلبه بلبله در طوبت
 باشد سودمند بود این مجون از موده قدما است
 خصوص از برای قوت حافظه صفت آن غسل
 ملا از یک ادویه صبر سقوطی شصت مثقال غاریقون
 بیست و چهار مثقال سیلخه زراوند و ترک و فلفل
 و چینی مصطکی رومی از هر یک از هر یک
 شش مثقال قسطه تلخ تخم سد اب فلفل
 سفید از هر یک هشت مثقال آفتون یک قفه
 اجزا کوفته بختا با سدر چندان غسل کف گرفته بشند
 مقدار شربتی بعد از شش و بختا است یکدم
 فصل در بیان جوارش تیکه اصل و عمو و در
 آنجا بلا در است
 جوارش بلا در معرفت جوارش ملوک که آنرا
 و دانسته نامند بسبب آنکه ظاهر میگرد و تمام منافع
 آن مگر آنکه استعمال کرده شود یکسال تمام در آن وقت
 تمام منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش
 سلیمان نیز نامند منافع و خواص این جوارش را

لسا زوده انداز جمله آنکه منع سفید شدن موی
 میکند مگر آنکه سفید شده باشد و سه سال اخلاط بارده
 میکند فافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و
 از برای جوارش نموده و ادویه صبر و فلفل و فلفل و
 صریح و نقوه و فسیان و در دشت نمودن بختا بختا
 ریاح شربتی کهنه را این سدر که ملوک است حکایت
 کرده اند که ملوک باین دوا دوا میگرد و انداز این
 دوا نافع است از برای ناصور اسهال و آفتون و امرد
 ثلال و صفرت و ابوده و ضربان مفاصل و بواس
 با صره و زباده ساکنه قوت جوارش را زبانی ظاهر می
 نیست از برای این جوارش ضرری و از استعمال
 این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن نفسیه کلام
 شربتی را از ناصور اسهال و سهرق است و بر صبر سودمند
 عبارت از نموده اسهال و سهرق است و بر صبر سودمند
 بر صبر و سهرق است و بر صبر سودمند و بر صبر سودمند
 جندام است و مراد از ثلال و انما به بواسیر است
 و سایر نایل و غده ها که در بدن بهم میرسد و مراد از
 صفرت برقان صفردی است و صفرت یک
 بسبب فساد مزاج کبد و گفته اند هرگاه فرا گرفته
 شود از این جوارش یکسال تمام هر روز بلا فاصله پس
 صالح میگردد و نفع فراگیرندگان را با ذن و شربتی
 و یکسال یکسال تمام این جوارش را با دمت
 کند باقی می ماند و بدن او مرضی از امراض مادی
 مگر آنکه آن مرضی اهل میگردد و با مراد الله تعالی صفت
 آن به نسخ شربتی بلبله سیاه بلبله و شربتی
 از هر یک بی شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال
 فلفل سیاه زنجبیل و فلفل فلفل و از هر یک بیست
 و دو مثقال نارنگ قاقا صغیر اسهال کونی از هر یک
 و دو مثقال کبابه چینی غسل بلا در از هر یک شش
 مثقال جزا بعد از کوفته بختا پس وزن نموده
 که از آن جمیع اجزا تمام باشد پس اجزا را مخلوط
 کرده شش صفت شربتی فلفل و سهرق در پانیل پاکیزه
 کرده با شش لایم بگذارد و آب بر فانیل باشند

بناگذاخته شود پس اجزا داخل کرده حرکت دهند تا
اینکه مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن
شکسته شود پس آنرا بناوق سازند هر چند سرد
مشتقال و در وقت شکسته دو دست را چرب نمایند
یا بر روغن مغز گردگان یا بر روغن گاو و در وقت ساشن
بناوق پس بخورند از آن هر روز یک بند قه داین
جوارش سید و ابا است و کسیکه جوارش میخورد
باید که از ترشها و لینیات پرهیز کند و مزاج این
جوارش گرم است و در دم و خشک است و در وسط
درجه سوم جوارش بلا در این نسخه این جز که گفته که این
جوارش سرد و ابا است و هر کس که یک سال با این
جوارش مداومت نمایند باقی عمرش نصیحت میبگذرد
و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بلی ز آل گردند
و خوردنش هیچ زیان نباشد صنعت آن بلیه مشتقال
آله مشتقال سیاه از هر یک سی و شش مشتقال شود
نیز صفت چهار مشتقال فلفل اصغر یک دار فلفل بلیه
فلفل سیاه از هر یک دو مشتقال کبابه حبشی عمل بلاد
از هر یک شش مشتقال اجزا را جدا جدا گرفته بچخته
وزن نموده بهم آمیخته شش مشتقال فانی را در یک
روغن پاک کشته و با آنش ملایم بجوشانند بعد
از آنکه بقدر حاجت آب در آن کرده باشند و بقوام
آورند و ادویه را در آن داخل کرده بر هم زنند و دست
را بر روغن گاو یا بر روغن گردگان یا بر رویت چرب نموده
بناوق سازند هر یک بقدر دو مشتقال و یک انگ
و نیم و هر صبح یک بند قه را با آب سرد حل کرده بخورند
صفت این جوارش به نسخه پیش داود الطائی پوست
بلبله و زرد بلبله کالی بلبله سیاه بلبله آله مشتقال از
هر یک سی و شش مشتقال شونیز صفت چهار مشتقال
کبابه حبشی دو و دو مشتقال عمل بلاد و مشتقال از هر یک
شش مشتقال فلفل و فلفل دار فلفل و از حبشی استق
بجوشان از هر یک دو مشتقال سافج یک مشتقال
شکر قهصافی شش مشتقال شکر را بقوام آورند
تا فریب با بقوام سرد پس ادویه را کوفته بچینه عمل بلاد

بهر شند و ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده
بر آن ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد
شود و بطریق نوزات بر بند لگا بدارند و فاسب
آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه
ریاح غلیظ در بدن او بسیار باشد بناشتا بخورد و
کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب بخورد
و شربت و مشتقال و همچنین شربت اکثر اورشاست
و مشتقال است صنعت این جوارش به نسخه حکیم
میر محمد مومن گفته که این جوارش بصفت اسکندر
ترتیب داده و چون یکسال تمام استعمال کرد بشود
آن را دوا در استنه نامیده اند و در دوا و استنه مذکور
خواهد شد صنعت این جوارش به نسخه دیگر
گفته هر که یک سال تمام بدوام بخورد باقی عمرش
صحت گذرد هیچ علتی در اندون و دهنماند همه را
بلیه برون آلود و ماصور و در و فاصل را بسیار
روشنائی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاد کند
و اشتها را بطعام آورد و فواید این جوارش را بسیار
نوشته باجمعه افاض نافع بود و در ذکر خواص
آن ماطریق احتقار را مساوی و ششم بلبله
سیاه اشق دار فلفل زنجبیل فلفل مویه از هر یک صفت
دو مشتقال کبابه حبشی عمل بلاد از هر یک
شش مشتقال همه را جدا جدا گرفته بچخته وزن نموده
نموده در هم آمیزند و عمل بلاد آمیزند پس دیگ تازن
فلحی نموده را بر آتش ملایم کنند و اندک آب کنند
و سه صد و پنج مشتقال فانی بجهاد را کوبیده اندک اندک
در آن کتند تا گداخته شود و قه از آن ادویه
در آن ریزند و بر هم زنند و بردارند و دست
را بر روغن مغز گردگان چرب نمایند و افراس سازند
هر قه و دو مشتقال و یک انگ و نیم و هر یک را دوا
یک قه را با آب سرد بخورند و در آن سال که این
دوا را استعمال میکنند از بقول و ترشها و لینیات
پرهیز کنند که این جوارش میخورد و هر دوا که
بلاد و عمل بلاد دارد از خوردن مطلق محوم خواه

الغام و خواص بطور ذواله سماک پرهیز واجب است
زیر که از خاصیت بلاد و غسل بلاد و افساد محوم است
جوارش بلاد حبشی جوارش حبه انحراف نافع است
از برای استمراد استطلاق لطن و برودت معده
و اشتها را بطعام و بواسیر را مفید باشد بدن را
فره بکند و حفظ بفرزاید صنعت آن به نسخه شیخ رئیس
که در قرابا دین قانون ذکر و غسل بلاد و ربه انحراف
کچند نقشه از هر یک یک استار شکر طرز دست چهار
استار پوست بلبله کالی پوست بلبله آله مشتقال
دار فلفل بلیه کالی مشتقال سافج هندی شیطون حبه
از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش یک با سه هر یک
دو درم کوفته بچینه اول مرتبه ادویه را عمل بلاد
شربت بر روغن گردگان چرب نموده پس عمل مشتقال
بقدر کفایت بهر شند و لگا به این و شربت این
دو درم با فلفل گاو و طعام در دهان که این جوارش
خورده میشود باید که شش و پنج باشد گوشت
بخورند و گفته اند که این جوارش گرم است و در
درجه سوم و خشک است در آخر درجه سوم صنعت آن
جوارش به نسخه این جز که گفته که آن را بفارسی
کسودان گویند و بن نیز نامند و بن نیز گویند و
عمل بلاد و کچند نقشه از هر یک صفت و چهار مشتقال
پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه بلبله آله مشتقال
دار فلفل بلیه کالی مشتقال سافج هندی شیطون حبه
از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش یک با سه از
هر یک یک درم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته
بچینه باندک روغن گاو و غسل بلاد چرب نموده
با غسل نخل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بطور
مقرر جوارش سازند و بعد از شش ماه استعمال نماید
شربت و دو درم با روغن گاو بنوشند جوارش بلاد
صفت نافع است از برای سردی مزاج و جمع افاض
بارده بچینه در معده و ریح و زنگ را نیکو گرداند
و لسان و سکه را نافع بود و صنعت آن پوست
بلبله کالی بلبله سیاه آله مشتقال از هر یک سی و درم

کند ز و فای خشک ز هر یک شدم زنجبیل نقل
عمل بلاد از هر یک بخورم روغن مغز کدوگان
هفت دم ادویه را کوفته بخیل لعسل بلاد در سرشته
برخ کن کدوگان چرب نموده با سه وزن مجموع
ادویه غسل مصطفی مرتب نمایند و بعضی فوج ترکی و
سعد کونی از هر یک بخورم براجزای این جوارش
می افزایند و درین حالت میگرد و اقوی در عمل و
بعد از ششماه استعمال نمایند شربت از یک دم دم
نادر دم بخورم بلاد کبیر قوی از جوارش بلاد در
صفت و در جمع و بعد از فزاج باردوست و زانغ
است از برای جمع امراض بارده و بلغمی مانند
فالج و لقوه و سکنه و تشنج و غشه و لذغ و عرق و عجم
بارده با صفت آن عاقر قوا زنجبیل شود نیز قسط
شیرین فلفل و ج ترکی از هر یک ده دم برگ
سراب حلیت خطیله ناز را و در حرج حب الفار
جندید سرخ و دل شیطون هندی غسل بلاد از هر یک
بخورم روغن کدوگان نامت مجموع ادویه کوفته بخیل
لعل بلاد در سرشته بر روغن مغز کدوگان چرب نموده
با سه وزن مجموع ادویه غسل مصطفی مرتب نمایند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت مثل بندقه
در هر گاه خورده شود و ساعت خود را بخورند
که عرق آید و در نسخه دیگر وزن روغن مغز کدوگان
سه وزن است بخورم بلاد در سرشته حکیم مصدوم
از بیدیان است لسیان بر طرف کند و حفظ را زاده
و زمین را نیز گرد اندودن را عاف سازد و بلغمی مزاج
و پیران را موافق بود با صفت آن فلفل بلبله کالی
بلبله زرد آله مقشر از هر یک چهار دم جندید
دو دم شتر اترج غسل بلاد در قند سفید قسط
خارج الفار سعد کونی از هر یک هشت مثقال
بخورم کوفته بخیل روغن گاو و غسل بلاد در ملتوت کرده
با سه چندان غسل کف گرفته بسر شند و بعد از شش
ماه استعمال نمایند شربت دو دم بخورم جوارش
بلاد و صلح زبانه و جمع معده که مزمن شده باشد

و از برای سردی مزاج و لسیان و رنگ و درانی که
گرداند و فکر و ذهن را لطیف سازد و جید گرداند و
خواص بسیار دارد و این جوارش از کمال است
و گویند که از سلیمان بن داود علیه السلام با صفت
آن نسخه شیع رئیس که در قرابادین قانون آورده
بلبله سیاه هندی پوست بلبله شیر آله مقش فلفل
دار فلفل جندید شتر از هر یک چهار دم قسط بلخ مغز
بلاد در رنگ کالی مقشر نبات سفید حب الفار از هر
یک دو وزنه دم سعد کونی هشت دم اول
مرتبه بلاد در مقشر نموده نرم بگویند و باقی ادویه را کوفته
بخیل غسل مصطفی مسکه گاو مسادی در هم بچاشند
و بقوام آورند و ادویه بلاد در کوبیده مخلوط
کرده و غسل در روغن بقوام آورده مخلوط نمایند تا
منفصل شود و بعد از ششماه استعمال نمایند شربت
دو دم با آب طبع کرفس در از برای و استعمال این جوارش
باید که نگاه داشت خود را از تعب و غم و حزن و دشمنان
شراب بسیار و جماع و باید که غدا که گوشت
بخورد و مزاج این جوارش شیب گرم است
در اول درجه سوم با صفت این نسخه از این جزله
پوست بلبله کالی پوست بلبله آله مقش فلفل
شاه دار فلفل از هر یک چهار دم رنگ کالی
مقشر غسل بلاد در قسط حب الفار سعد کونی از
هر یک هشت دم ادویه را لعسل بلاد در قندی روغن
گاو و جرب با غسل مصطفی سه وزن ادویه ترکیب
نمایند بعد از ششماه استعمال نمایند شربت دو
دم با آب کرفس بخورم بلاد در این جوارش را
از غایت فعل غریبه نمودن جوارش منمن نامند
نافع است از برای بواسیر و بواسیر طعام و باده را
زیاده کند صفت آن نسخه محمود بن ابیاس شیرازی
در قرابادین حادی صنف فلفل زنجبیل از هر یک ده دم
دار فلفل سی درم نمایند و وزن مغز کدوگان
مقشر کبیر مقشر از هر یک بخورم بلاد در مقشر جندید
دو در نسخه اصل حادی بلاد در دیده نشده اجزا را

کوفته بخیل لعسل مصطفی سرشته شربت کبیر
صفت این جوارش شیب و حکیم محمد موزن که در نسخه
آورده زنجبیل ده استار در فلفل سه استار شیطون
هندی دو استار شقاقل پنج استار فانی جرب
چهار صد و پنجاه مثقال مغز کدوگان مقشر کبیر مقشر
از هر یک بیست دم دو نسخه دیگر دو مثقال است
بلاد در مقشر پنج عدد بلاد در کوبیده و در یک قیصر
روغن کبیر بالند و صافی نمایند و ادویه را کوفته بخیل
بآن بسر شند با سه چندان ادویه نمایند سرشته
کدخته بقوام آورده بسر شند بخورم بلاد در این
ماسویه بقول از قرابادین افندی صلح جلی حکیم
باشی ابراهیم قیصر دوم جندید زیادتی حفظ و عقل و زانغ
از برای اصحاب مطالعه و تقوی مسده و امسا
و تصفیه خون و مقدار شربت یک دم ماد و درم با
عرق را زبانه است صفت آن فلفل دار فلفل
پوست بلبله کالی آله مقش پوست جندید شتر
از هر یک دو دم قسط بلخ بلاد در شوی حب الفار
از هر یک شش دم سعد کونی چهار دم نبات سفید
شازنده درم بعد از شش ماه بلغمی بر روغن گاو و جرب
نموده بعد از یک روز با سه وزن غسل سفید شفته
بسر شند بخورم بلاد در سی جوارش منمن فریبی
آورد و طعام هضم کند و اشتها به طعام آورد و بواسیر
و بواسیر را سود دارد با صفت آن زنجبیل ده درم
دار فلفل سه درم فلفل دو دم شیطون هندی
دو دم شقاقل جندید فانی صفت و پنج درم مغز
کدوگان کبیر مقشر از هر بیست دم بلاد پوست
جدا کرده پنج عدد بلاد در کوبیده و در بارچه نازی کرده
در یک دقیقه روغن کبیر بالند تا شربت آن بر آید و
صافی نموده ادویه را کوفته بخیل بآن روغن جرب
آورد و فانیند و آب بگذارد و بقوام آورده ادویه را
بآن بسر شند تا منقذ گردد و بمان گرمی بر کج ران
نماید و فانیند اسهال صفر کند و بواسیر نافه اسهال
سودا و بر در کین و تنبیه اسهال بلغمی و گاه با آب سرد

بشوند قطع اسهال شود و بجارش بلا در جبهت رباح
 بواسیر و تقویت باه و بهضم طعام نافع است و موافق
 مزاج بران است و صنعت آن زنجبیل و سیر طبعی
 و فلفل سیاه و سیر طبع هندی و سیر شقائق نفع
 قانیچه و یا صند و پنجاه مثقال مغز گردگان و قشر تخم
 از هر یک ده مثقال ده عدد بلا در کوبیده در سکه اوقیه
 روغن کنجد خیساییده بدست بمالند و صافی نموده
 اودیه را بان چرب نموده و یک وزن و نیم فانیله
 بقوام آورده و جوارش سازند شربت یک درم
 حلواک بلا و منقولات زخا و صحت التجارب گفته که از
 محترحات اهل هند است و در نافع قریب بجوارش
 بلا در است و صنعت آن مثل بلا در یک جزو روغن
 کبچہ تازه و جزو در هم نموده آرد مید و رابان بریان
 کنند آن مقدار که دستور حلوا است پس بقدر کفایت
 غسل مصطفی البرن و ریخته بر هم زنند و هنگام فرو آوردن
 فلفل زنجبیل و در پیچنی بسیار با و بیان جزو و فلفل
 از هر یک جزوی ساییده ریخته بران ریزند و نیم کو
 بر هم زنند و فرو آورده و در ظرف چینی نگاه دارند هر روز
 مقدار ده مثقال تناول نمایند و دل بهره بلا در از
 صنعت اطباء ی هند است و منافع بسیار می یازد براس
 آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای
 اکثری از امراض مزمنه باید که غذا را نوشند
 آن گوشت بریان بر روغن گاو یا شتر میفرمایند که
 سرگاه بلا در در کباب خورد شود واجب است پرمیز
 از خوردن گوشت چه بلا در مفسد گوشت است چه در
 خارج چه در بدن و لهذا با وجود آنکه آن را زیادت
 قوی است و در تریاق فاروق که گوشت است و در
 و اصل است مکرده اند و صنعت آن بلا در یک سیر
 پوست بلبل زرد و نیم سیر موتجه فنی سعدیم سیر و فلفل
 فلفل سیاه فلفل یازده یک سدس سیر و فلفل نه
 دایم گل و صاوه پنج سیر قند سیاه دو وزن نیم و در
 را نیم کوفته نند را باب گرم حل کرده همه را در ظرف گلی متعل
 کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا بنشیند شود

و چون بنشیند شد با لایند و بکار برند و این را اگر
 عرق کشند بهتر است و دوا است این دوا جوارش
 بلا در است و جوارش اسکندر نامه بحیث آنکه
 از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال
 استعمال میشود آرد و او را اسکندر نامه اند و آنرا
 جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکاه
 خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون تمام سال
 مداومت کرده شود معده را قوت دهد و با صره را
 قوی گرداند و لکنست را از زبان و در دوت اعصاب
 و عروق را برود و در تنقیه کرده و دقتان و باد و قوت
 با صره قوت حفظ و دفع امراض بلغمی و سوداوی
 و خدام و بوق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی
 بی نظیر است و صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه آله مثقال از هر یک سی و هشت مثقال
 پوست بلبله شونیز از هر یک بیست و چهار مثقال
 فلفل سیاه و فلفل از هر یک بیست و دو مثقال
 زنجبیل فلفل یازده یک قافله صغیر از هر یک ده
 مثقال کباب چینی بلا در مثقال از هر یک شش مثقال و پنج
 بیست و چهار مثقال آتش دوازده مثقال و موثری
 مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید
 شش صند مثقال اودیه کوفته و حینه نباتات بشیرند
 و صند و صحت و پنج قسمت کرده اقراض سازند
 و هر روز یک قرص را تناول نمایند و در نسخه ذخیره
 پوست بلبله زرد و پنج و موثر تخم خیار بیست و دو
 نسخه دیگر آتش و شونیز و فلفل ندارد و در نسخه دیگر
 سعد کوفتی و آستین و می از هر یک دوازده مثقال
 و اصل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
 و تخم خیار بیست و چهار و مین البلا در تالیف قدما
 است بحیث بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل
 رباح غلیظه عظیم النفع است و صنعت آن آتش
 افیون زربلسفنج فستق حب بلسان مغز بادام
 مقشر خرب سفید فانیله شیطرج هندی از
 هر یک شش مثقال فلفل جزو و از کبیل خونیان

و از چینی بلا در چند سیر از هر یک پنج مثقال سعد کوفتی
 بگت مورد و مرزنجوش جلبله سیاه و حبه الحنظل احب الحنظل
 از هر یک ده مثقال و رقی الفار و فلفل سیستان از هر یک
 چهار مثقال عمل مصطفی روغن لافلفل سفید روغن
 یا سیمین فطران روغن حب الفروع و زین الفار از هر
 یک سیر ده مثقال زیت سفید و صند و پنجاه مثقال
 آب صافی هزار مثقال آتش ملائم بجوشانند تا آب یک دو
 و روغن بماند و در شیشه نگاه دارند و درین بلا در دیگر
 جبهت استرخاش عصب فانیله و لقه و امراض بارده
 نافع است نهایت محل بلغم است و صنعت آن
 سبیل الطیب و آله مثل بلا در فلفل و ج ترکی شیطرج هندی
 راس و فلفل جزو الفنی بلا در ابر مسار از یانه قسط تلخ
 بوز بران زربناد و روغن عرقی از هر یک یا زده
 مثقال نیم کوفته یا شونیز آب از هر یک یا لصد مثقال
 روغن کنجد و سیاه و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب سیر
 برود و روغن بماند و در شیشه با حیات نگاه دارند و عرق بلا در
 جمیع امراض بارده یا حینه و اوجاع مفاسل و شنج مثقالی بارده
 و بران را موافق است و صنعت آن بلا در پوست
 بلبله کالی زرد و جو به از هر یک و نیم آنرا رهندنی سیر
 یکدانه که هندی یک بوئیه نامند نیم آنرا و نیم یا زده
 سیاه بیست و دو آثار اقراض بلا در در دو کرده زرد و جو به
 را نیم کوفته تمام اجزا را در تخم کرده آب گرم بپزند
 لایق بران ریزند و سران را بسته در سرگین اسپ
 دفن کنند تا بچون آید و در نوشند که علامت رسیدگی
 آن است پس از عرق کشند که شش آثار بر آید
 باز از عرق کشند که دو آثار بر آید شربت از آن دو
 و درم و هر روز اندک اندک مقدار ثلث درم بنفشه
 تا به شست نه درم که مقدار دو توله است برسد و بعد
 از آن شروخ کمی نمایند بمان ترتیب که افزوده اند
 تا به درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک
 روغن بے نمک و در روغن گاو چرب نموده اول
 یک قلم زان نان بخورند و بالای آن عرق را و نیم
 نان را بالای آن میل فرمایند و هر وقت سوزش

از اندون معلوم گردد چیرته سناول نمابند زلال
سنگردوان عرق اشتما سبک طعام می آرد و تقویت
بومی افزاید باید که از ترشی و بادی و خوردن گوشت
بسیار امتناع نمایند به مزید العز از محترقات صفا
خاصه تجارت به منبت آن بلاد یک جزو کینه
مفید و جزو فلفل قرص و اچینی از هر یک سه
در و شک خالص نصف جزو پوست بلبله بلیله آله
نق از هر یک چهار جزو تخم جوز نازل نصف مجموع
دریه اول بلاد کونج را با هم کین کنند آنگاه باقی آرد
کوفته حبه بان غلط نموده باز سخن نموده با منبت ذرنا
مجموع آردیه لعل منصفه اقوام آرد ده بشیر شکر
نقد از نغدی می خورد المزاج را بالاسطه طعام و درود
الراج را ناشنا بخوراند و لیسانه الطولونه حبت رفع
زشت انزال و تقویت باه مفید صنعت آن بلاد
نقش یک دقینه کنه بخورم جو شیر و ورم منب
در کدرم سقونیان می خورم آردیه کوفته بنجیه و درون
بلا کوفتی نایک هفتقه بنجیساته پس بجو شانه
در برب سازنه دقنه الحاحه و وقت مجامعت
بدرم آردا بخانیده معجون بلاد حبت تقویت تقوا
بخطام دندان و لسه دفع جمع امراض بارده طبع
اند فالج و لقوه و استرخا و رسته و سکنه و لیسرخ
لبان و لیسج امتلائی و اوجاع مفاصل و وجع
رک و عرق النسا و نقرس و سایر امراض عصبانی
و شرب سموم بارده و کرمیدن جانوران سمی بار دانه
نقش ب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضا
نائل آلاب بول نماید و با بجمه منافع بسیار دارد
و از المزاج و پیران را و محمود المزاجان و شبانه
مشت آن مغز بلاد حب لغار رنگ کالی مفت
نقش از هر یک و ورم جنه بد شکر و فلفل بلبله سیاه
بست بلبله آله و نقی اسعد کوفتی قسطیخ از هر یک
مفت ورم پوست زرد و راج عاقر قوچ از بخیل
و دند طول و در حرج بهمنین خود و لبان حبت لبان
طیبا با نمود الصلیب خود و هندی ایر ساج ترکی

آتش از آن در شمع نماید و شمعین زبان را بگزارد
باید که قبضه هر چه در آن این آثار نباشد منشوش
است و خوب آنرا قوت تا چهل سال باقی می ماند
و رسوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و مانده زیقات
است در مرکبات و مقام سموم بار و مانده عقرب
و سایر هوام و خالق النمر و سایر سموم را و امراض
بار و صباغیه و ماغیه مانند فلج و قوه و صرع و دور
و رعشه و استرخا و گز از و اوجاع مفصل و عرق النساء
و قهر و صداع و کوری و طمست و بصر و بیاض و سبل
و عتاده و حذت و بصر و نزول آب و قروح و سرور
و اوجاع خلق و استان ضیق النفس در بلوغ
و انتهاب نفس قروح ریه و خفت معده و کبد و طحال
و گز و مثانه و حرقة البول و غیره سلسل آن زیر بندن
حصاة و استرخا و نفیس امراض معده و ریه و حتم و
اوجاع آن و اخراج جنین و شیشه در ارجح و نشف
در طویات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات
از حرک و ملین صلابات و تحلیل مواد بارده شش با
و طلاء و دمنه و اکحال و قطره و زهره مفر و آو
مرکبات نافع مثلاً محمول آن با موم و روغن گل و مخرج
شیشه و جنین است و با دهن بنیق برداشتن و قیتکه
آوده بدان و برین گذاشتن جهت رفع سکنه و
اصحاب جمود و قطره یکد انگ و نصف آن با طبع
زودا بقدر یک اسکرجه ناش تا جهت معال اوجاع
سینه و آشامیدن هم شغال آن با شیر تازه دوشده
جهت رفع سمیت و اذیت خالق النمر و منش و اوستی
و با ابرس جهت اخراج شوک استخوان مقدار شربت
آن تا نیم شغال و بدل آن یک وزن نیم و باد و
وزن آن روغن بنیون که نه بار و روغن رازی و روغن
ترپ که در آن حب و خود بلسان جو شامیده باشند
صفت اخذ خالص اصلی آن آنست که در جبین
بودن آفتاب و بر سر طان نزد طلوع شمع می نمایند
آنرا تنه از ده آنجه از آن تراوش کنند جمیع نمایند
این بر طار و لغاوی نوشته اند که در سائے مقدار

آنچه طبل عمل می آید نیم وزن آن نقره باطل
میفر و شند و نوشته که باید با اوصاف مذکور رنگ
آن بسیار که مال بخت باشد و آنرا آنجه با فعل
معمول است آن است که میگیرند چوب بشام و
بسیاسه و میوه و روغن تخم ترب جز امتدادی و میوه
مجموع را با ده وزن آن زیت و صاف نموده و
فرود شده نوعدیکر شیاخ و برگ حب خود بلسان را
در آب جو شامیده و بار و روغن زیت مرتب نموده
میفر و شند و منشوش با کز او با نماند و این
جهت الحفظ از خفا و درخت مصطفی و سوسن با ن بعضی
بجمل موم و روغن مورد و خاد و رانیج می نمایند
و نوع دوم بهترین بدل دهن بلسان است
مجموع بلسان از محمد بن زکریا مازی با نافع از بر
حصاة مثانه گوید عجیب است درین فعل هرگاه
مدامت کرده شود و این و نیز نفقه که من معالجه کردم
با بن بانیون را که سنگ بسیاری در مثانه
داشت و جمعی برین شده بود که بشکافند و سنگها را
بر آورند و من چهل روز این معجون را با دادم سنگها را
ریزه ریزه کرده بیرون آورد و صفت آن حب
بلسان تخم ترب و دو قطر اسالیون پوست سیج کبر
جاوشیر با دمنه حب الغار و زهر سمد کوفته
سنبل الطیب سلیقه استخوان و قدریون و عمل خطیانا
زیادند و حرج اسار و ن فرودمانا و نقل اشق
سکنه و نقل فلفل و حمرکی اجزا امتدادی و صمغ
را حل کنند و باقی آوده را کوفته بخیه و روغن بلسان
چوب سازند و صمغ شربت جها سازند و هر روز
دو درم آن را با طبع بنزد و بنوشند و بلسا باشد
که محتاج باشد علیل با نکه باشد با این یکد انگ
از رما و عقارب صنعت رما و العقارب و قهر
النهار الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقه
این حب است و معجون با بلوط بلوغ طریستانی
دار مازی نامیده لغاری با بلوط گویند شمی از آن
مستدیر میباشند و شمس را بهش نامند و آن از قسم

استطیل لذیذ تر و درخت آن شبیه درخت متدق
و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و این تمبذ
شماط بلوط و بلوط را دو قسم نموده و مؤلف مالایع
قسم ذکر کرده و این اصول است و درین صورت
شاه بلوط نیز از اقسام آن است و استطیل و قسم
می باشد بلوط ماکول و دیگر بامارت و غیر ماکول
چنانچه در ویدیم و طرستان مشاهده شده است و این
الدوله از محمد بن احمد و از جالیونوس ذکر کرده که در
بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد یکسال
غصص شیرین ماکول آن را دل سر و در و در و خشک
تلخ آن و را دل سوم خشک تا یب مناب غصص است
و قابض و معطر و جالبس اسهال مزین و لغت الدم
و وزن الدم و جهت سیج و سلس البول و فطیر البول
و قرحه امعاء و خفان و غشایان که از ممد شده باشد
نافع و ضاد آن با پیه نوک نمک سوخته و زرم
حالب اورام نمی و سوخته آن جهت فدا و قروح
سیاحه و حمل آن جهت قطع سیلان رحم نافع و دان
آن لقیض و مصدق و مولد سودا و مسدود مصلح و سنجین
و قند و قدر شتر نش از یک شغال تا پاره شغال
و بدلش خرنوب بنطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا
بارد و بابس است و ریشها باریک آن یا پس تر
و در قطع سیلان رحم و اشغال آن نافع و برگ آن
جهت التیام جراحات تازه و خاکستر خوب آن
جالی دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را
با نیم وزن آن کند بار و روغن زیتون هر شربت مدامت
شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول در فراس
داور اندی و منی و خفت نار فاری است و موجب
دائست اند و آبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد
جهت خضاب ابر و بهتر از خطاط است و خفت
البوط که پوست رقیق آن است و بر مغز آن ملا
حق است و خفت قوی و رادع جراحات و جالبس
خون و طویات شربا و ضاد و جهت فتن ضاد و نافع
و بدلش گلزار است و گویند پوست انار و موم و

بالسویه بدل آن است و قدر شترش یک مثقال
 در مطبوعات تاسه مثقال و شاه بلوط اندک
 حرارت و نفس و میل آن کمتر از بلوط است و غلبه
 آن غالب و باقوت و جالیه و من بدن و مولد پی
 کرده و دشواری آن یا اشتربیه و میج باه و تقوی
 بدن جهت رفع سموم لطیف موثر در بسیار
 خواص صعیف تر از بلوط و افاح اقسام بلوط صریح
 و مانند است و ملخ آن بر خند قوی و شکر بخشن
 چون پوست درخت آن را بر خنجه یک شنب موی
 گداخته اند که میل زان باطین میوه لیا شسته باشند
 بابت سیاه کنند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل
 پوست ساتوک است به حب جفت بلوط نافع از
 از اطمین و سیلان زحام و رطوبت فروج را نهان
 بفرست است به صنعت آن بنسبه و حکیم محمد طاهر زده
 کاظم خان مریم زاج سیاه و طاس خطائی بخرن
 جفت بلوط صدف بخرن قرن ابل بخرن غصص
 بخرن مینف با بخل از هر یک سه مثقال کوفته بخنجه
 در آب برگ مور و یک مثقال و نیم صمغ عربی و مثقال
 گلول در آب جگر آنکس که چهار مثقال خمر کرده تنها
 سازد هر چو مقدار قندی در وقت حاجت گیرد

فصل در بیان سفوفات بلوطی

سفوف بلوط مقول از منوری محمد بن زکریا
 بهجت لفظی لول و اس البول به صنعت آن بلوط
 بوده کند کشینر خشک بوده گل انی صمغ عربی
 اجزاء مساوی سفوف سازند و بعد در دود و در هم
 صبح و دو در جم شام و اگر با سلسل سلی مقطر باشد
 به نفعی سرخیه آب یا شامه شنبلی اود دفع نشود
 باید که مریض این سفوف را با مار الشعیر و بنر قطن یا با
 دانه از آب خوره و آب سماق و امثال آن مزه
 ترتیب داده بخورد و در نسخه دیگر این سفوف زن
 بلوطی جزو کند سه جزو و ابی ده جزو است
 سفوف بلوط دیگر مرکب از براس سلس البول صنعت
 آن بلوط و مثقال و در نسخه دیگر که گشت مثقال

کشینر خشک بر این هر یک سه مثقال اصل مسوس
 گا و زبان انیسون تخم خرفه مقشره و شنبلی لطیف
 سعد کوفی کند از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید
 پنج مثقال مصطکی یک مثقال قند سفید بوزن
 به تخم اودیبه کوفته بخنجه وقت خواب سه مثقال
 از اسفود تمایند

فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل و نمود در آنها بلوط است

معجون عطائی جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است
 صنعت آن جفت بلوط لبان و کر زرافه و الفنب از هر
 نیم مثقال مصطکی یکدم اجزا کوفته بخنجه با چهار وزن
 اودیبه غسل مقوم سرشته معجون سازند شرب
 یک مثقال معجون عطائی دیگر که جهت دفع
 سرعت انزال نافع است به صنعت آن جفت
 بلوط کندر و کلسا و کوفته بخنجه با چهار
 وزن اودیبه غسل مقوم اودیبه تیر شد شرب
 یک مثقال معجون عطائی دیگر که همین خاصیت
 دارد و صنعت آن بلوط گندار فانی کشینر خشک
 شونیز لبان و کر از هر یک دو نیم مثقال کمون کرمانی
 ناخواه کویا از هر یک یک مثقال و ربع مثقال کوی
 پایله زرد پوست پایله پایله سیاه آمله شسته از هر
 یک یکدم اودیبه کوفته بخنجه با سه وزن اودیبه
 غسل مقوم سرشته معجون سازند شرب به تاد
 مثقال غذا کباب و حلا و قلیه ز کسی مناسب
 است معجون عطائی دیگر لفظی البول و سرعت
 انزال را نافع باشد به صنعت آن کندر عکک دی
 جفت بلوط بلوط شاهانه موثر اجزاء مساوی
 کوفته بخنجه با سه چندان غسل صاف بپزند شرب
 دو مثقال معجون عطائی دیگر سلس البول را نافع
 باشد به صنعت آن گندار فانی کندر عکک دی
 بلوط که در سر که پرورده باشند از هر یک یکدم
 سعد کوفی کویا از هر یک یکدم در فلفل خنجه
 الثعالب هر یک سه دم اجزا کوفته بخنجه با چینه اصل

صاف معجون سازند معجون عطائی سرعت انزال و
 اختلام و لفظی البول را نافع باشد به صنعت آن عکک
 ردی کند بلوط گندار شونیز کشینر خشک از هر یک
 دو درم زرد کرمانی ناخواه از هر یک یکدم پوست
 پایله کابلی پایله زرد و پایله سیاه آمله شسته از هر یک
 سه درم اجزا کوفته بخنجه با سه چندان غسل بپزند
 معجون بلوط مقوی باه و مسک است صنعت
 آن بلوط مقشره آر و گندار لبان و کر از هر یک دو درم
 زرد کرمانی مدبر ناخواه از هر یک یکدم کشینر
 خشک و دو درم کوفته بخنجه با سه وزن اودیبه غسل
 مقوم معجون سازند شرب به دو درم تاد و مثقال فلفل
 کباب و دو درم زرد و نان میدات اول فرمایند

باب الباه مع النون

بنضم با سکون نون شده و در اصل اسم حمر
 غلیظ که مشهور و معروف بقوه است بوده و با فصل
 اطلاق میانین بر شمره خاص و براسه حرمت
 آن را ترک کرده و این را بجای آن می آشناند
 آن قوی تر است کوهستانی که در جبال من و نواح
 آن و بر تاد سه که چریه ایست از جزایر زیاده است
 بهم میرسد تخم آن را در آب میکانند و آب که هر
 دو اسم باه روی است میرسد و یک سان دارد
 بسطری انگشت ابهام و پندی آن بد و فرغ تا
 به سه وزن دست میرسد شبیه بد رخت زعفران و
 گل آن سفید رنگ غمرا آن در خلایف سیاه رنگ
 شبیه بجا بخار و در اندرون آن دو مغز و در وسط
 هر مغزی شکافه مانند دانه گندم میباشد و لیکن
 از آن من تر و بزرگ تر و سبز رنگ که در جود آن
 پرده نازک بچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن
 تازه سنگین تر و رنگ آن است که در تره آب
 رود و سیاه آن بسیار بد تلخ و بطعم و تاد و سه
 آن سفید و تر و سبکتر از بختی پوست تازه آن
 اندک طوبت و چینی و حلاوت و عفو صیه است
 چون خشک گردد حلاوت بدان کم میشود و زنده رفته

از آنکه میگردد و ضمیمت آن از پوست پسته و حب انار
اکثر و نادر است گویند سبب اطلاع بر آن آنست
که شیخ ابو الحسن شافعی که در کوهستان بمن صومعه داشت
در مدین او بسبب کثرت شب بیداری در ریاضات
کسل شده و مانده میشوند از اتفاقات و ممتنع بعضی
نمران ریافته خوردند و منع کسل و ماندگی آنها شد این
را بدینکه آن گفته اند این نیز خوردند لفع یا فستق بهر
خود گفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا
بیا شامند پس بن میوه را در آب جوش داده
آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و بلال
ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت
و تدارک کل برادرند و نوشته ساختند و اکثر میخوانند
و لیکن اصل هر یک دهر جامه بوضع خاص
آل من و نواح آن پوست برون آن که گفته اند
خصوص تازه آن را در آب بسیاری جوشانده
کرده گرازم و نیم گرم یا یک گرم بترک پیش از طعام
و اکثر بعد از آن می آشامند و دلوغ بسیاری
بر آن دارند و طعم آن آب نیز مال بشیرینی و عفوشت
می باشد و همین زده آن آل نکه مظهر مدینه طیبه و
بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و فرنگ و
هندوستان و غیره آن را بوضع خام و بعضی نیم
بریان و بعضی بریان که قویست با حراق رسد و بعضی
نیم کوفته و بعضی نیم کوفته در آب طبع داده بعضی نکه
غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی صاف کرده و بعضی
صاف نکرده می آشامند چنانچه تفصیل نشان داده ام
نکه در خواهد شد در طبع و مزاج آن اختلاف است
چاکم میرزا علی بن محمود در آخر سال ایفونیه در بیان
قوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه درجه
آنکه در آن کیفیت غالب بر طبع سرد و راحه دهن آن
نیست که قیاس دلالست بر حرارت آن نماید و چیزی
مانده اند که سردی آن بسبب جدا شدن می رسد در
تسوی و غلبه هر یک از سرد و دوت و پوست بزرگ
موت و تپان است و نیز قاضی رساله خود نوشته اند

که چیزی به فقر یافته که سردی آن در درجه اول خشکی
آن در درجه دوم است و حکیم سناک الدین
نیز می نوشته اند که بعضی از دافغان خواص ادویه
بر آن رفته اند که بر دوت آن در اول درجه ثانیه
و پوست آن در ثانیه است بواسطه آنکه در اثر
آن پوست دماغ و جویابی خشکی مزاج بهم میرسد
شاربان آنرا در شیخ داود انطاکی گفته که گرم در
اول خشک و دوم و مشهور سرد و خشک است
و نیز چنین نوشته است که پوست آن تلخ است
و تلخ و قلی حرارت است یکن که پوست آن گرم
باشد و نیز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه در
دلالست بر دوت آن میکند خصوص آن است
چاکم میرزا محمد مومن در تحفه نوشته اند که بقیاس
ظاهر میگردد که در گرمی معتدل خشکی بر آن غالب تر آن
گرم و خشک تر از آن باشد جامع اوراق را گفته اند
احوال میگوید که شاید مرکب القوی باشد خصوص
تازه آن حبت آنکه در آن درجه است یک لطیف
هوایی حار و طب و دیگر که کثیف ارضی بار و یا بس
که جز اول افعال و آثار حرارت از تفرق و لطیف
و قلیق و بعضی و او را بر تلخ و غیره از آن صاف در
می گردد و به جز دانی افعال و آثار بر دوت و پوست
او تسکین حرارت و تشنگی و توران و غلیان دم
و جدت صغیر و نزع آن و منع نوم و یوست
دماغ و غیر آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد
آن جز اول در آن زیاده می باشد و چون گفته
گردد بهر چه کم و زایل میشود خصوص در شش آن
چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل می گردد
بمقدار بریان نمودن حاصل مدعا آنکه تازه و روان
خصوص شش خام آن مائل بحرارت و پوست
است و گفته آن خصوص بر بیان آن بار و یا بس
و هر چند گفته تر گردد و زیاده بر بیان نمایند
بر دوت آن می افزاید اما افعال و خواص
آن آنچه اطبا گفته اند که بیان نموده اند آن است

که شرب آب مطبوخ آن مفتوح سرد است و بقا و زهر
که در سنگ و جاع و توران و غلیان خون و جدت
و نفع صغیر و سودا و احتراق آن مرقی و صفی اخلاط
و غلبه آنها است و لهذا در حیات دموی صغیر است
و سودا و یوست و در اول لجه بر دوت حصه سردی
در ربع مفید است و شری دموی و نیز آن را سرد و مندم
است و طبع در بر بول و محفط و طویات گفته
اند که بواسطه بسیار نافع است و اکثر انواع و صدها
در مدد مالجی و یا خصوصاً احتراقی آن آنچه سبب غلبه
اخلاط و ایجاد آن باشد بحسب تحقیق و ترفیق آن
در اخلاط و از حکیم میرزا علی الدین فرموده که بنده ام مجذوم
را نیز نافع باشد بحسب همین علت و نیز سره سینه و
نزلات و رخاوت و ریه را به تحقیق و طویات آن
و صود بخارات دماغ و اسهال خصوصاً نیم بریان
آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن هر دو و گفته
نمودن لطعام و شرب اندک بے آنکه مودک
بضعف و انحراف مزاج گردد و مفید و نیز رفع اغیار
و ماندگی و کلال و کلال اسفار و حرکات تشنگی نماید
و از مقدار آن آنست که گفته اند صداع می آورد
و باعث بیداری و لاغری بدن و صغیرت لون قطع
شوت باه و تقیل منی و خفقان و رفع دق و بلخ و
مالجی و یا دکا بوس و خشک نمودن لات نفس و تشنگی
آن و مولد بواسطه است و با بخله بار و المزاج و طبع
و صاحب غلبه اخلاط ناسده را مضر و بعضی ظرافت
در مزاج آن گفته اند بحسب آن سیه رو که نام
آن تمهه است و مانع النوم و قاطع الشهوة است
و اغلب آنکه این معاد اکثر در کتب بسیار بر بیان
کرده سیاه شده آن باشد نه تازه خام آن خصوصاً
شش که در بعضی فرجه شاید محکم باه و باضم طعام
باشد و ممکن که وجع دلوغ ابل عین باشد میسدن
آن بالاسه طعام همین دو وجه باشد و در جواب
این گفته اند که در دلوغ ایشان بدان کثرت حرارت
مزاج و خوردن خوراکی میوه های گرم است و حق آن است

که میانه بسیار از طرفین و منافع و مضار آن بجا است
 اکثر نباتات و قوت مزاج بر سه گرد و منج کل
 نیستند و میان وجه هر یک از منافع و مضار آن
 طبعی دارد و مقام گنجایش آنها ندارد و نیز افاضه
 نوشته اند اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این
 دو اسبب آنکه حرارت را کم میگردانند و اسبب کمی
 حرارت رطوبت کم تخمیل میگردانند و گاه است که
 ایشان را خوابی آورد و از آن بخله شخصی را دیدم
 که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب تمام
 خواب نمی گردانند و سبب سردی داشته باشد و خطر
 بگردون و دوسه روز بقیه مدامت نمود و خواب
 آمد و آن حالت زایل گشت و چون قوه مغز قلب
 است اگر باور و اید احتمال نمایند اولی است
 فصوص حصیه جدیدی بعد از بروز حبست آنکه
 در اید و در حصیه جدیدی قطع تمام است و نیز
 استعمال آن جهت تقویت قلب باز غفران که چند
 طاقه در صحن طبع در آن اندازند و نیکو است و چون
 مسخر در وقت نزد آمدن و همچنین بعد از وقت
 بسیار بعد خوردن فواید رافع تعب و کلال و
 بل و باعث شکستگی طبع است آشامیدن چند
 بخان آن و گفته اند ناشاء و در وقت اشتها از غذا
 و کمر بناید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق
 ناشاء که به تفعل در عرف خوام مشهور بخت القوه
 است خوره بالاس که آن چند مال به ایشانند و اگر
 خواهند مقدارین باقیون انبوتیات و نباتات
 آن روز را بعد از نماز غشاء فصوص قریب به نصف شب
 چند مال به ایشانند گفته اند مصلح آن زنجبیل و
 دود آتشک و نبات و گلاب و امثال اینها است
 و شیخ واه و الطاق نوشته که کشمیر که اراده تشرب
 آن برای نشاط در رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم به
 باب که شرب در وقت پس از در وقت بسیار با
 آن خورد و قوتی باشد و نیز بخورند و این خطا است
 و قوت احوال بر صحت است و اگر میگویند برین

طعم در آن که آن را طبع و لذت میگردانند و بد
 ذائقه میسازد و در غایت شرب است پس غفران صفت
 طبع آن آنچه حکیم میرزا عیاد الدین محمود نوشته اند
 آن است که مقدار پنج مثقال آنرا در شربت و مثقال
 آب بچوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند
 و گرم بنوشانند که سرد آن عظیم بد باشد و فایده آن
 نیز خوب نیست و بدل ضرر کلی بسیار ندارد و اثر
 خفقان بیناید و اصلاح آن با ادویه مذکوره در غفران
 نمایند و بعد از طبع قبل از خوردن بزودی صاف
 نمایند و نگذارند که گرم آن باز صافی و قوت آنرا
 جزب بخورد نمایند و نیز قاضی نوشته که در بعضی بلاد مغز
 آن را بریان می کنند یا با پوست آن را میجو شاندند
 و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز با سرد
 پوست آن را میجو شاندند و آب آنرا میخورند
 و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند و با نم سخته
 شود و بان تغل می نمایند و ادوی آن است که مغز آنرا
 با نیک پوست بریان کرده بچوشانند و آب آن را
 بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دوا با
 و میوه که قشری دارند خاصیت قریبی و جمع عجیبی
 قرار داده که از هر یک از قشر و مغز و دفع مضرت
 دیگری می کنند لهذا شیخ الرئیس میگوید که جبار را
 با پوست خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست
 آن جلای است که دفع لزجت مغز آنرا میکند
 برای این نیز میگویند با دانه خوردن بهتر است و
 همچنین بسیار از میوه و اما کتاب نعم بواسطه
 لذت مغز از قشر جدا می نمایند و بریان کرده که بعد
 سوختن رسد و کوبیده جو شایند و می آشامند
 و سبب بریان نمودن آن بان حکایت جرم آن
 است که سبب خشن لطیف میشود و آنچه متعارف
 است آن است که اول است که اول از ابریان میکنند
 و بعد از آن می کوبند و جهت آنکه روز صلا شود
 اما اول آن است که اول کوبیده و بعد از آن بریان
 کنند و این اگر چه اندک شوا را است و همچنین بیشتر

است چه هر گاه درست بریان کنند از برای آن سبب
 طریق بریان خواهد شد و اندک احتیاجی در آن خواهد
 بود پس جزوی که بیشتر بریان شده باشد لطیف تر
 از خروی خواهد بود که کمتر بریان شده است و آنچه
 با فعل معمول کثر قوام اهل بلاد مانند خربزین
 زادهما الله و شرفا و کرامته و عراق عرب و عجم
 ایران هند است آن است که مغز نموده را در ظرف
 سفالی بدون آتش و شعله آن برسانند و نیکو
 بریان می نمایند که جزوی رنگ گردد و بعضی اندک
 زیاد پس نرم کوبیده یا ده در آورده مقدار آب
 بر آتش آلوده برین دستوری بنزد که آب را گرم بخوان
 نموده در قوه دان سنگ یا شیشه یا قهوه یا مسنازه
 قلعه نمود و قهوه را در آن اندک اندک میسازند
 برجم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته
 می جو شاندند و کف بر سر آورده و کف آن نوشند
 و درین جوش دوسه مرتبه اندک اندک آب بر بران
 می ریزند تا کف آن بریده گردد و در غن برسد
 آورده پس در پیاله ریخته گریا گرم صبح و شام هر دو
 صادر و در دوسه آید می آشامند چند پیاله پس
 جرمه اندک اندک و آب بعضی خواص و اینها
 سیاه فاسد آنرا دور کرده پاک شسته بهمان خوبان
 می نمایند که جزوی رنگ گردد و بعد سوختن نرم شود
 و اندک که بسیار بریان و سیاه گشته حمیده دور
 می نمایند پس اندک خورد و نموده بکند تا رنگ اندرون
 آن پاک شود و در وقت افتشاده دور کرده باز نرم میگویند
 و هر مقدار که خواهند با ده در آورده وزن آن آب
 صفی شیرین به ستود طبع نموده و درین طبع اگر کس
 بایرد باشد بکشد آب سرد چند باره در آن می
 اندازند و بدستور گرم گرم اندک اندک می آشامند
 و بعضی از صاحبان سلیقه متنوع تر به کس نوشه
 طعم در آن که آن دوسه مرتبه کوبیده را در زده درین
 طبع در آن می اندازند تا کافیه گردد پس می آشامند
 و نیز بهترین مصنفات آن است چنانچه ذکر یافت

از هر یک بخورم ترید سفید تر اشتهای بر دوش بادام حرب
کرده کل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه شربت
نیلوفر شربت گاوزبان از هر یک بمیت درم
ترنجبین شربت از هر یک سی درم آب تر
بخاری آب تخم بیدی از هر یک پنجاه درم شربت
ترکی یک درم اجزا را کوفته بخته سقمونیا و بنفشه را خوب
در هم می کنند و ترنجبین و شیر خشت را در گلاب
حماق نموده آبها و شربت ها را با صند درم ترید سفید
نحوه آورده ادویه را کوفته بخته بدستور متعارف
باب لبر شربت شربت از سه درم تا پنج درم
نکاح حاجت

فصل در ذکر شربت بنفشه

بنفشه نافع از بواسیر درد و صدام حار و صفعت
آن ترید سفید ترید سفید در باز هر یک دو درم رب السوس
نیم درم سقمونیا مشوب به ربع درمی کثیر ایک
و آب حب سازند جمله یک شربت است
حب بنفشه دیگر بنفشه جمع فضول و اخلاط صفراوی
و سوداوی و غمی نماید جمع اقسام ربوضن النفس
و هر شربت نفس را نافع باشد و صفعت آن ترید سفید
درم کل شربت رب السوس از هر یک یک درم غار لقون
ش سفید سقمونیا می شود از هر یک نیم درم سوده
حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت
نفس باشد یک درم لبخاچ فستق اضافه نمایند و حب
بنفشه دیگر بنفشه درم کل شربت ترید سفید از هر یک
یک درم کثیر رب السوس سقمونیا می شود یا با رب فقیر
از هر یک نیم درم کوفته بگلک شربت چهار سازند
جمله یک شربت است با گلاب نیم گرم فرو برند و
از نمایند تا بنفشه کامل کند و حب بنفشه منقول از
بیتا است بدین نافع از بواسیر و در چشم و در دهن
در بنفشه و در دوش و دماغ را پاک کند از فضول
صفراوی و طبیعت آن صفعت آن ترید سفید خشک
و درم ترید سفید در یک درم رب السوس سست
بلبله زرد انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا می شود

نیم دانگ دو به را کوفته بخته آب خالص بر شربت حب
سازند شربت یک شقال تاسه درم شربت وقت
خواب آب نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر درم کل شربت
یک دانگ اعل است و وزن سقمونیا نیز یک دانگ
در بنفشه گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است
حب بنفشه بنفشه دماغ و سینه کند و نافع است از بواسیر
صدام و در دوش و چشم و در دهن و سرفه
صفعت آن کل بنفشه دو درم ترید سفید در یک درم
رب السوس نیم درم محمود می شود ربع درمی سقمونیا
درم کل شربت از هر یک یک دانگ کوفته بخته آب
شربت حب سازند به آب گرم فرو برند جمله یک شربت
است و حب بنفشه بنفشه و دیگر و صفعت آن کل بنفشه
و درم ترید سفید یک درم رب السوس نیم درم
محمود می شود ربع درم کثیر ایک دانگ بدستور
حب سازند و حب بنفشه بنفشه و دیگر منقول از کتاب
طبری معروف به الحاحات بقراطی گفته که این حب
تالیف طبیبی است و صفعت آن ناخواه زیره
کرمانی کویا انیسون بلبله نیمک لفظی از هر یک
یک درم مصطکی سه درم بنفشه سه درم حب سقوی
شکل مجموع ادویه دو به را کوفته بخته آب برگ
اتریش شربت چهار سازند از نسخه دیگر درم کل شربت
یک حب آنرا غافل نمایند یک مجلس عمل کنند و
رطوبات فاسده را از معده را پاک سازند و نگذارد
که رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سرگردان
عروق و حب بنفشه منقول از قرابادین کو تواسی
اسمال صغیر و بنفشه کند و اخلاط از بدن پاک سازد
صفعت آن ترید سفید ترید سفید پوست بلبله
زرد از هر یک سه درم رب السوس یک درم
نیم سقمونیا می شود نیم گرم کثیر ایک درم کوفته بخته
حب سازند شربت سه درم آب نیم گرم فرو برند
حب بنفشه دیگر منقول در شربت خشونت سینه صفعت
آن ترید سفید یک شقال شیر خشت خراسانی
یک شقال هر دو را اصل خیار شربت شربت حب سازند

جمله یک شربت است و حب بنفشه نافع است از
بواسیر و جلع سر کند و بنفشه و طبعیت بصر و ادغام از آن
صفعت آن کل بنفشه و شقال ترید سفید در یک درم
شقال رب السوس پوست بلبله زرد انیسون از هر
یک نیم شقال کل شربت کثیر اسقمونیا می شود از
هر یک یک دانگ کوفته بخته آب شربت حب سازند
شربت از یک شقال تا یک شقال نیم حب بنفشه
از شاپور بن سهل اسبال صغیر و بنفشه با ساسانی کنند
صفعت آن کل بنفشه خشک ترید سفید از هر یک
نیم درم نیم زعفران چهار دانگ کوفته بخته آب
حب سازند شربت سه درم و نیم بنفشه بنفشه اسبال صغیر
کند و امراض صدد و ذات الحجب و ذات البریه
و سعال و تنهائے گرم را نافع باشد و صفعت آن
بگیند کل بنفشه و ساق و قع سبز آن را در کرده
بر کما می نفس آن را مقدار یک رطل و سه رطل قند
سفید کوبیده هر دو را در هم کرده کف مال نمایند
پس نگاه دارند و در وقت مالیدن مدی از گلاب
بر آن باشند تا نیکو مخلوط شود و در آفتاب گذارند
تا سه روز هر روز آن را نیکو کف مال نمایند پس
نگاه دارند و در وقت حاجت ده درم آنرا تناول
نمایند این را بنفشه مر با و کل انیسون بنفشه نیز نمایند
و هر چند که را لیدن زیاده نمایند و با چهل روز در
آفتاب گذارند بهتر است و بنفشه و دیگر که قوت
اسهال نش زیاده است بگیند بنفشه خالص پاک
کرده یک چهار یک من تبریز و نیکو کف مال نمایند
شیره که بود از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه میماند
که بسته نمی شود فادیان آنرا شیره اصل می نامند
و در وزن کل بنفشه داخل کرده در باطل قنادی کرده
تیر زنده تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند
و هر روز که بر هم زنند پس آن را در ظرف حبس
کرده نگاه دارند شربت ده درم و دهن بنفشه شربت
است و منوم حب جرب و داریت جسد و خشکی دماغ
در سر و نرم کردن اعصاب و مفاصل حفظ همت ناخن

و اگر بنفشه مکر کنند همین آن قوی تر خواهد بود و
همچنین سرخه نیکو از زیاده نمایند قوی تر می گردد
مانند شرب آب و دره اگر بنفشه خشک باشد یک
طل از آن را جوشانده با دو طل شکر بقوام آورند
شرب آب بنفشه دیگر مرکب از اقرا ح البقر اطع متدل
است و در شش و در وسینه و پهلو و در گرده را
سود دارد و در رول کند و شکم را نرم کند و سینه
و سر را نیک باشد و سرفه و تپاک گرم منفعت
دارد و صنعت آن گل بنفشه تازه یک طل اصل السوس
تراشیده یک اوقیه تخم غمی کوکثر سفید
از هر یک پنج درم کثیر ابدانه از هر یک سه درم مجموع
در چهار چند وزن او یک آب بچوشانند تا بنصف
رسد پس بماند و بیالایند و سرفه کنند و بایک
من نبات سفید بقوام آورند و هر روز پانزده
درم آن را با ماء الشیر صبح بیاشامند و ده
درم آن را شبگاه با علاب بزر قطونا بیاشامند
شرب آب بنفشه مرکب به نسخه دیگر نفع از برای شویه
و سرفه ها صنعت آن گل بنفشه تازه یک طل
اهدانه صمغ عربی تخم خخاش تخم خطمی سفید از
هر یک ده درم مجموع او یک آب بکشد و روزی پنج
طل آب بنفشه اند پس بچوشانند آن معتد دارند که
طلب آب بماند و بیالایند و در طل نباتات سخیری
داخل نموده بنزد تا بقوام شربت آید پس برود
مکر کرده نگذارند شربت از آن صنعت درم
و در نسخه این شرب که قلاسی ذکر کرده مکان چشم
خخاش تخم خیار است ده درم کثیر سفید نیز
داخل ارد و باقی موافق نسخه سابق است شربت
بنفشه به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بکشد بنفشه تازه نیم من سبزه
ده درم کثیر است و در تخم خطمی سفید بماند و درم
و در وزن آب بچوشانند و بیالایند و با یک من
نبات سفید بقوام آورند و شرب آب بنفشه دیگر
نرم دارد و ذات الحجب و صفت نفس و سرفه گرم را

و اگر بنفشه مکر کنند همین آن قوی تر خواهد بود و
همچنین سرخه نیکو از زیاده نمایند قوی تر می گردد
مانند شرب آب و دره اگر بنفشه خشک باشد یک
طل از آن را جوشانده با دو طل شکر بقوام آورند
شرب آب بنفشه دیگر مرکب از اقرا ح البقر اطع متدل
است و در شش و در وسینه و پهلو و در گرده را
سود دارد و در رول کند و شکم را نرم کند و سینه
و سر را نیک باشد و سرفه و تپاک گرم منفعت
دارد و صنعت آن گل بنفشه تازه یک طل اصل السوس
تراشیده یک اوقیه تخم غمی کوکثر سفید
از هر یک پنج درم کثیر ابدانه از هر یک سه درم مجموع
در چهار چند وزن او یک آب بچوشانند تا بنصف
رسد پس بماند و بیالایند و سرفه کنند و بایک
من نبات سفید بقوام آورند و هر روز پانزده
درم آن را با ماء الشیر صبح بیاشامند و ده
درم آن را شبگاه با علاب بزر قطونا بیاشامند
شرب آب بنفشه مرکب به نسخه دیگر نفع از برای شویه
و سرفه ها صنعت آن گل بنفشه تازه یک طل
اهدانه صمغ عربی تخم خخاش تخم خطمی سفید از
هر یک ده درم مجموع او یک آب بکشد و روزی پنج
طل آب بنفشه اند پس بچوشانند آن معتد دارند که
طلب آب بماند و بیالایند و در طل نباتات سخیری
داخل نموده بنزد تا بقوام شربت آید پس برود
مکر کرده نگذارند شربت از آن صنعت درم
و در نسخه این شرب که قلاسی ذکر کرده مکان چشم
خخاش تخم خیار است ده درم کثیر سفید نیز
داخل ارد و باقی موافق نسخه سابق است شربت
بنفشه به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بکشد بنفشه تازه نیم من سبزه
ده درم کثیر است و در تخم خطمی سفید بماند و درم
و در وزن آب بچوشانند و بیالایند و با یک من
نبات سفید بقوام آورند و شرب آب بنفشه دیگر
نرم دارد و ذات الحجب و صفت نفس و سرفه گرم را

فصل در بیان شرب آب بنفشه

شرب آب بنفشه بقول از کمال الصناعت حجت پناه
گرم و سعال و تسکین غلیان خون تبیین طبع نافع
است صنعت آن بنفشه تازه سه طل و چهار طل
آب بچوشانند تا بر لب رسد و با سه طل شکر بقوام آورند

فصل در ذکر نسخ اقراض بنفشه

قرص بنفشه معمول اطباء حجت امراض حاره که با
بیست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محو شوی
مخمر تخم کدو سه شین تخم خرفه مخمر از هر یک سه
مثقال و یک طل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
رب السوس کثیر از هر یک سه مثقال مصطک و
مثقال کوفته بنفشه آب ترنجبین محلول مرشته قرص
سازند و قرص بنفشه شل با غایله صنعت آن سر
بنفشه خشک ده درم سقونیای غیر مشوی کمثقال
رب السوس کثیر شاسته از هر یک یک درم کوفته بنفشه قدر
نبات سفید با علاب بزر قطونا داخل کرده او یک آب آن شربت
اقراض سازند شربت و دو مثقال بنفشه بنفشه از کمال
الصناعت نافع از برای درم و درم و درم و درم
شقیقه و در طلعت بصر و در انیز زایل کنند
صنعت آن گل بنفشه دو درم ترب سفید محو یک درم
رب السوس بخم سقونیای مشوی نیمه انگار قرص
سازند شربت از یک درم تا کمثقال و خاخیش اهل
صفرا و بلغم باشد و با آنکه شرب الریش بن قرص
را در قرا با دین قانون با سم قرص بلین طبع ذکر کرده
و اتفاق که با این نسخه دارد و این است که سقونیای
داخل نماید و گفته که این قرص غریب است و نافع
است از برای حق النفس بلین است و شربت از

از دو دم است تا سه دم و تا چهار دم با جلاب
سکری که بعون الله تم نافع است حکیم محمد باقر بن
حکیم عماد الدین محمود شیرازی بعینه نسخه و قرائت بنفشه
صاحب کمال الصنایع را در بیاض مجرب است خود
بخط خود از برای غیب غیر خالص کرده گفته که
در نسخه و نجیب الدین سمرقندی که در قرا با دین خود
ذکر کرده وزن سقمونیای یک انگ و نیم است و حکیم
محمد باقر توخراجر از آنرا کوفته بجنه با لب که ترجمین
خراسانی در آن حل کرده صافی نموده باشند
سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است
باده درم شکر سفید که باب گرم حل کرده باشند
بنوشند و سید اسماعیل در ذخیره قرض بنفشه حب
کمال الصنایع را در غیب خالص آورده گفته
که این غیب غیر خالص را از بلین طبیعت بعد از
نفع بکار آید احتیاطی که میان نسخه صاحب کمال
الصنایع و نسخه سید اسماعیل است آن است که وزن
سقمونیای یک انگ است که مجموع یک شربت است
با پنجم ترجمین در آب گرم حل کرده صافی نموده
صنعت این قرض نسخه دیگر بنفشه خفا که در حل
درم ترب سفید سفید بر سبیت درم صغ غوبی است
از هر یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم نیمه را
کوفته بجنه باب اقراص سازند مقدار شربت
از چهار درم با جلاب سکر طبیعت درم و گلاب درم
و آب نیم گرم چهار درم و اگر در طبیعت قبض باشد بجای
جلاب سکری با شیر خشت خراسانی ترجمین از
هر یک ده درم بدهند و قرض بنفشه دیگر که منافع
قرض بنفشه کمال الصنایع دارد و صنعت آن
کل بنفشه ده درم اصل السوس ترب سفید از هر یک
یک درم کوفته بجنه باب خالص سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربت سه درم و قرض
بنفشه دیگر که منفعته دارد و صنعت آن
کل بنفشه ده درم ترب سفید یک درم رب السوس هم
درم سقمونیای یک انگ پودنه انیسون از هر یک

یک دانه آب کاسنی تازه و یا آب کرفس
حل کرده از دوی را کوفته بجنه با ن سرشته اقراص
سازند شربت سه درم و قرض بنفشه دیگر که تهای
گرم و سرفه ذات الجنب را نافع باشد صنعت آن
سرفه بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو سه
شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک
تج درم رب السوس کثیر لک ارمی نشاسته
گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بجنه قرض سازند
شربت دو درم با کشکاب و قرض بنفشه دیگر که
از برای غیب خالص و سرفه و خشکی طبع
ذات الجنب و صنعت آن سرفه بنفشه ده درم
تخم تخم شش تخم کاسنی مغز تخم خیارین
از هر یک پنج درم رب السوس کثیر از هر یک چهار
درم کوفته بجنه اقراص سازند شربت یک مثقال با
جلاب سکری بدهند و گلاب که خشکی طبع زیاده
باشد چهار درم سقمونیای مشوی درم ترب سفید
مخوف زیاده کنند بجنه بلین طبیعت شربت
دو درم با جلاب سکری بدهند و قرض بنفشه دیگر
که همین منافع دارد و صنعت آن سرفه بنفشه ده درم
سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس
دو درم کثیر نشاسته از هر یک یک درم کوفته بجنه
بلاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربت
با جلاب سکری بدهند بجنه اسهال صفرا
قرض بنفشه مسهل قوی بکشد و خداوند ضیق النفس
و تهای مرکب از بلن و صفرا و سرفه را مفید بود
صنعت آن کل بنفشه خشک ده درم ترب سفید
در برنج درم رب السوس سه درم و نیم سقمونیای
مشوی سه درم مصطکی رومی و نیم کثیر سفید نیم درم
تا یک درم کوفته بجنه اقراص سازند شربت دو
درم نیم با جلاب سکری بجنه قوی و طبع
از مریب و انجیر بانه سس خیار شنبه که در طبع
حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین
چرب کرده باشد بنفشه باشد و قرض بنفشه مسهل

بنفشه محمود بن ابیاس که در عاوی ذکر کرده و نفع از
برای در چشم و در سرد در بنفشه و در اظلمت
چشم بسیار قوی است در درازن گردانده صنعت
آن کل بنفشه خشک دو درم ترب سفید یک درم
رب السوس نیم درم پوست بلبله زرد سیم درم
سقمونیای مشوی یک انگ و ده حبه کوفته بجنه
حب سازند مجموع یک شربت است و صنعت
قرض بنفشه دیگر سرفه بنفشه ترب سفید از هر یک ده درم
رب السوس یک درم تخم گل سرخ پنجم سقمونیای
مشوی یک درم مصطکی رومی یک درم و نیم کثیر نیم درم
بدستور اقراص سازند و قرض بنفشه حار مقبول از
ایضاح تهای مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه
بلغمی و در و پهلوسه بلغمی را نافع است و صنعت
آن کل بنفشه ترب سفید از هر یک ده درم رب السوس
سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث درمی
کثیر مصطکی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته
بجنه اقراص سازند و مجموع راده قرض سازند و در
سایه در لشت غریب خشک کرده نگاهدارند شربت
یک قرض و قرض بنفشه مسهل اسهال صفرا کنند
جمع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه
صفراوی و صنعت آن سرفه بنفشه سی درم گل سرخ
بسیار درم اصل السوس نقشه پوست بلبله زرد و ترب
سفید از هر یک ده درم صغ غوبی کثیر محمود
مشوی مصطکی رومی از هر یک پنجم کوفته بجنه
لکاب سرشته اقراص سازند شربت چهار درم با
نیم رطل گلاب که شانزده درم ترجمین با شربت
خراسانی در آن حل کرده باشد بنفشه بنفشه
بنفشه مسهل دیگر که همین منفعته دارد و ذات الریه
را سود دارد و صنعت آن بنفشه بنفشه و درم
گل سرخ ده درم رب السوس صغ غوبی از
هر یک پنجم نشاسته کثیر از هر یک یک درم پوست
بلبله زرد سقمونیای مشوی غار لیبون سفید از هر یک
چهار درم سوده لکاب سرشته اقراص سازند

شراب چهار درم تا شش درم با جلاب نیم گرم
 و قند بنفشه سه ل که منافع نسخ قبل دار و صنعت آن
 سر بنفشه پنج مثقال و ورق گل سرخ گل نیلوفر مغز
 تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کدو تخم کاسنی سقونیای
 ششوی از هر یک درم لایق کوفته بخیه اقراص
 سازند شربت یک مثقال با شرباب بنفشه -

فصل در بیان عوالات بنفشه

لغو بنفشه جهت شتره و قوی و در نه و صفراوی
 نافع است صنعت آن گل بنفشه ده مثقال و غیر
 متفی است دانه غناب ده دانه سیستان بیانی
 جوشانیده آب آن را نیم رطل با شکر سفید بخیه مثقال
 غل خیارین سر بنفشه مثقال روغن بادام شیرین سه
 مثقال لقوام آورده سر بنفشه خشک سی مثقال سائیده
 اضافه نموده شربت از ج مثقال با صنعت مثقال
 لقوی بنفشه به نسخ و معصومی سینه را نرم کند و در نه
 گرم را سود و در قوی در می را نافع با صنعت
 آن بنفشه خشک ده درم فلو س خیارین
 پنجم مؤید سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند
 ده درم غناب ده دانه سیستان سی دانه اجز آب
 صاف طرح نمایند و صاف کنند و یک رطل قند سفید
 و نیم رطل روغن بادام لقوام آورند چنانچه منعقد شود
 لقوی بنفشه دیگر که امراض حاره و سرد و ریه را نافع
 باشد صنعت آن سر بنفشه خشک دو درم
 فلو س خیارین سر بنفشه درم مؤید دانه بیرون کرده
 بیست درم غناب ده دانه سیستان سی دانه جوشانیده
 با لایق پس شکر سرخ نیم من اضافه کنند و صنعت
 استار روغن بادام شیرین داخل کرده جوشانند
 تا لقوام آید پس صنعت استار گل بنفشه خشک را
 سوود داخل کنند و شربت از پنجم درم تا یک افیه
 لایق نمایند و لقوی بنفشه به نسخ صاحب اختیار
 بدلی صنعت آن گل بنفشه خشک پنج مثقال
 غناب خراسانی بیست دانه سیستان بنفشه دانه مؤید
 طافی نفع از حب سی دانه اصل السوس خراشیده

ده درم خشک شمش نیم کوفته بیست مثقال زوفا
 خشک رازیانه کثیر از هر یک سه مثقال ایرسا
 بنفشه سه مثقال صمغ آلود و درم پر سیا نشان
 پنج مثقال انجیر زرد بیست دانه مجموع در آب
 بنجوشانند و بدست بمالند و بهای لایق و فلو س
 خیارین بنفشه مثقال در آن حل کنند و بهای لایق
 و قند سفید نیم من اضافه کنند و باز بنجوشانند تا
 لقوام لقوی آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام
 شیرین بنفشه پنجم مغز بهانه تخم خیارین علموار
 هر یک سه درم با قند بنفشه ده مثقال گل حط سفید
 پنج درم کوفته بخیه بان بسرشد و روغن بادام
 شیرین بیست مثقال اضافه نمایند و بر سر زنند تا
 مخلوط شود نگارند شربت یک افیه -

فصل در ذکر نسخ معاجین بنفشه

معجون بنفشه امراض صفراوی را نافع بود و در نه
 را دفع کند صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک
 ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز
 مغز تخم کدو سلیخه از هر یک پنجم کثیر یک درم
 اصل السوس یک درم کوفته بخیه لفت د کلاب
 معجون سازند شربت یک درم بکلاب گرم کرده
 معجون بنفشه دیگر که همان نفع دارد و صنعت آن
 بنفشه خشک پنجم درم ورق گل سرخ رب السوس
 سقونیای از هر یک ده درم کثیر از رازیانه از هر
 یک پنجم درم زعفران دو نیم درم قند و حل مصفی از
 هر یک صد درم ادویه را کوفته بخیه بروغن بادام شیرین
 چرب نموده بدست معجون سازند مقدار شربت
 پنجم معجون بنفشه به نسخ دیگر صفرا و بنغم بر اند
 ضیق نفس سرد و اسود منند بود و صنعت آن
 بنفشه پنجم درم سقونیای بیست درم اصل
 السوس تراشیده بیست درم کثیر ده درم کثیر از رازیانه
 از هر یک پنجم درم زعفران دو نیم درم غسل
 و شکر بر روی براده پنجم رسم است معجون سازند
 شربت چهار درم باب گرم بدست معجون بنفشه دیگر

که همان نفع دارد و صنعت آن بنفشه خشک پنجم
 درم فلو س خیارین سر بنفشه از هر یک پنجاه درم
 ترب سفید بیست درم رب السوس پنجم مغز بادام
 مقشر ده درم بنفشه ترب سفید کوفته بخیه ترب بنفشه و فلو س
 خیارین بکلاب صاف کنند و بدست معجون سازند
 مقدار شربت پنجم معجون بنفشه دیگر که همان نفع
 دارد و صنعت آن بنفشه خشک پنجم درم فلو س خیارین
 ترب بنفشه از هر یک پنجاه درم ترب بنفشه را بکلاب صاف
 کنند و بدست معجون سازند شربت پنجم درم معجون
 بنفشه به نسخ دیگر صمغ و تهمال صفراوی و سر
 و ذات اجنب و نحوه را نافع و قوی که از درم
 اجماع باشد سود دهد و صنعت آن مغز تخم خیارین مغز
 تخم کدو اصل السوس تراشیده ترب سفید از هر یک
 سه درم بنفشه خشک سی درم کثیر و درم سقونیای
 ششوی پنجم ترب بنفشه بیست درم مؤید متفی ده درم
 فلو س خیارین سر بنفشه زده درم روغن بادام ده درم
 ترب بنفشه و فلو س خیارین را بکلاب صاف کنند و در نه
 را از پوست و دانه بر آورده نرم بکوبند و ادویه
 دیگر را کوفته بخیه با ترب بنفشه بسرشد شربت
 سه درم معجون بنفشه قوی بکلاب و مسهل صفرا
 و بنغم باشد صنعت آن ترب سفید تراشیده
 پنجم درم سقونیای ششوی سفید درم بنفشه سی درم
 ورق گل سرخ دو درم رازیانه کثیر از هر یک پنجم
 زعفران دو درم و نیم قند و حل مصفی از هر یک
 صد درم ادویه را کوفته بخیه بروغن بادام شیرین
 سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار
 شربت پنجم درم بنفشه عصاره آن با آرد جو هست
 ادوام حاره و به تنهایی بکویت در گوش و در چشم
 و با شرباب جهت تقریر و درم خصیه پستان نافع
 است و چون خالستر سوخته آنرا با دار چینی و زنجبیل
 و غسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویه در معده
 است و برگ شاخ آن را چون در عصا طرح دهند
 بنفشه مسکن است و در حق بنفشه با کثیر بنفشه سفید

و با آب گرم جگر کرده در آفتاب گذارند که اندک
خشک شود انفشده روغن آن را بگیرند که در بدن
بماند بخت قروح صفراوی سرد و جرب و جک و مسوط
آن جهت از نع بخوابی و در درم حار و قطور و جرب
در گوش و جوشن جرب در سرد و در چشم نافع است
و چون برالنج دیگر که تریاق سموم است و با لیمو لیاو
و سوسان بری نفس را شرب با و تندی و سوطا نافع است
صفت آن برالنج سفید است متقال تخم کاهو متقال تخم
تخم خشیاش سفید متقال کوبیده بفشانند در روغن بگیرند

باب البام مع الواد نصل دزد که انواع نسخ بوزره با

برای بوزره اسم فارسی میزد است و ذکر آنند در حرف
نون انشا الله تعالی خواهد آمد با افعال و خواص
آنها در اینجا ذکر می کنیم بعضی بوزره های شعل می بینند
بوزره بوزره بنفشه بعضی اطباء می بینند که صنعت آن
بزرگ بوزره هر قدر که خواسته باشد و بنفشه بخوبی که
بیم بخت شود و چون شکله گردد و در هر یک من طبعی از
درن آفتاب عالی یک سیر طبعی کشش سبز بوزره سیر سبز
سیر طبع سیر خور بوزره و سیر طبعی داخل نمایند باز چند
جوش دیگر داده فرو آورده سرد کرده و در تخم نمایند
دور زیر سر گین اسب هم را دفن کنند چون بخت آمد
از جوش فرو نشینند و لایق نوشیدن شود و صفائی نموده
نوشند و تا بهفت روز صانع نمیشود و دیگر میتوان برود
البعد از آن فاسد میگردد و اگر خواسته که خوشبو سازند
در وقت نوشیدن اندک ترافل و لباسه و جوز بوا
سایده داخل نمایند بوزره حنظل باد و بوزره جلد را
دفع کند و قوت دهد و منی افزاید و صنعت آن با بزرگ
یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند
تا چون فائوده شود و سیر قند سیاه داخل کرده
در تخم اندازند و تخم را در زیر سر گین است دفن کنند بعد از
یک هفته که برسد ترافل چهار درم جوز بوا و درن آفتاب
نوشان از هر یک پنج درم فلفل سیاه و سیاه زهر
دو درم برکت بنول مسیت و پنج عدد کوفته در آن اندازند

در شبانه روز دیگر که از دل پس صفائی نموده بکار برند و این
بوزره زیاده از هر یک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد
و بعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد
از سه روز که اودیه در آن انداخته باشند بپوشانند
تا بقوام عسل آید صفائی نموده نگارند بوزره
جاد و ص و صنعت آن بگیرند از زن ده سیر و
نیم کوفته با آب بپوشانند تا شل پاوده شود پس سرد
کرده و منی اندازند و در سر گین اسب دفن کنند
تا بخت شود از جوش فرو نشیند برگ گل سرخ
برگ گل سفید که از در جینی گویند از هر یک سیر
نارنگ یک نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز
ببالا بند و خشک خالص و زعفران از هر یک
یک مثقال سوده داخل کرده بکار برند

باب البام مع البامر المتشاة المختار

بیش کبابی سوده و سکون یا و ثناء تختانه
و شین مجرب نیخی است می در اکثر جبال هند و نواح
آن میروید و انواع میباشد که را سنگها نامند
جست مشابهت و طبیات آن بشاخ آه بوزره و یک
بلسان بل هند شلخ حیوانات را نامند و اکثر در
کوه دار بریت که میان هند و خطا واقع است باشد
و در کوهستان مورنگ در بکپور و فیال نیز بهم میرسد
و بهترین آن بود که بوزن سنگین چون بشکند
اندرون آن سیاه براق صاب باشد و بعد از آن
آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد یا سفید تیره
بود که بر ظاهرا آن لفظ سیاه و بر روی آن خمری
مانند طلوع و یا کافور سوده شسته باشد و قوی ترین
از همه سیاه پس سرخ پس زرد پس سفید آن بود و قوی است
اقوامی آنرا بمرتبیه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند
پایه بدن عرق آلود آن برسد و یا بر زبان برساند
در ساعت هلاک شود و سبب سرعت تاثیر آن مبادی و
و فاسد ساختن آنها را و بعد از آن قرار نمودن بوج
حیوانی بسوی قلب متحقق و خاموش شدن در آن
و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بآن میکنند که گشتا

بشاخ کادیش شیر دار میماند خون از پستان و بعضی
گفته اند که خون از در باغ و شکم اجاری شده میروند
میان بعد باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ
کادیش در تعلیق نمایند اگر چه شیرخون از پستان آن
براید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن کشنده
است و اگر کسی بر آن کادیش و یا کادوسا شود در آن
نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر هر کاب بمالند از
سردن موزده و فاش بر یک بر سریت میکند و این نوع را
ملوک سلاطین هند و خزان خود نگاه میدارند و در خلقت
بسیار نمایند و این قسم نادر در کم یاب است و گوشت دیگر
بچکنال است و آن بخی است که در طبیات و تا
هموار ظاهر است بپسند و از است و برین آن سیاه و
اندرون آن شکری رنگ گما بهش بقدر ذریع
و یکساق از آن بری آید و برگ آن شبیه برگ کاهو گل
بعضی آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گوشت قوی تر
در کوه کیدار و سر حبت کوحاک در مواضع دیگر از
کوهستان زرد گاه باقی و غیره که مذکور شد نیز یافت میشود
که بوزن سنگین صلب و اندرون آن براق صانع
میباشد و نیز اقوامی آن در سمیت بمرتبیه است که اگر
مقدار خرد از آن را بخورند در یک لحظه هلاک میکند
بفساد و بعضی روح و چون بچکنال در سمیت کمتر از
سنگها است و با تخم آن هلاک نیست و برین
درست و عرق بدن نیز مؤثر نیست لهذا حکما رهند
این را بعد از تدبیر استعمال نمایند و ایضا گفته اند
اقسام دیگر نیز میباشد لیکن همه ضعیف و طبیات
و لون شبیه بآن مانند و شنا و یا جلک و کم جان
این سر سبز از هفتان بچکنال ضعیف اند و از دو
دانگ تا نیم در هم آنها کشنده است و بعضی ارواح
در طعم هیچ یک از انواع بیش تلخی و نیز بی حیات
نیست و لیکن آنها مخدر اند فی الفور و نیز قسمی از
اقسام بچکنال صند بری شکل کوچک برین برین
را اهل شبیه به سوسا میباشد آنرا نیز ک نامند و طبیات
ندی و تلخی و این نوع شبیه بجد و از است قسمی دیگر

شبهه کلید المک است و این را قوت انبساط می نامند
و این را قوت انقباض نیز می نامند و قوتی دیگر را قوت انقباض
گویند و آن سفید شکری رنگ مایل بر زردی غیر مژدی
اشکال شبیه برنجی است و در احوالی که هستان حوالی
کشمیر و غیر آن از موضع دیگر هم می رسد و بعضی آن را
مسوده نامند و در طعم این نیز تلخی و تند می بینند
و یکد رنگ این کشنده است بکیفیت غایله خود و بسوزش
اندرون و غلبه حرارت و از اطاقی و اسهال و تشنج و
تخیل انواع و قسمی دیگر را مله به میگویند یعنی شبیه
به زرد چوبه بجهت آنکه زرد چوبه را بسندی مله می نامند
و گاهی در میان زرد چوبه به هم می رسد و اندک سائیده آنرا
می نشانند از میان زرد چوبه اولی جدا نمودن و بعد
از آن زرد چوبه را چوبه شایسته خشک کرده حمل و نقل
به بله آن نمود و مع شرمی نمایند و طریقه شناخت
آن میگویند آن است که زرد چوبه را اول جوش داده
بعد از آن خشک میکنند و یا بریان می نمایند و آنچه مله به
است و همی در وقت بریان نمودن حبه بیرون می افتد
آن را علامه نگاه میدارند و اصل صنعت براس
آن چیزها از خواص و منافع در عمل خود بیان میکنند
و نمک سبز غیر باندک زردی و نقطه سیاهی است
و آن را کالات نیز نامند و این نیز قوی است و در
قسمی راست می نامند یعنی مانند زنجبیل بود این و میان
زنجبیل یافت میشود و در قوت ضعیف تر از جبار
قسم اول است و فی الحقیقه این نوعی از اقسام
بیش آب باشد بلکه نوعی دیگر باشد مگر آنکه بیش از
هم جنس برنج سمی تر است که همه را شامل گردونه اسم
نوع در طبیعت مطلق آن بیان حکما می دهند و یونان
خللات است هندیان جلد را سرد میدانند و در مرتبه
چهارم جهت دریافت بعضی آثار و فساد آنها را
تابع خواص آنها میدانند و جوهر آن را انسانی جوهر روح
حیوانی و حکمای یونان گرم و خشک بمرتبه چهارم گفته اند
جهت دریافت بعضی آثار آن و جوهر آن را ضد جوهر
روح میدانند و گویند طریق اخذ آن و سایر رسوم نباتیه

چنان است که آنکه میثاق و عادت باستحال
تسمیت کرده اند و در فیه که آن بهما رسیدند شبها
رفته و علقهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که برنج سمی
قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر می گردد و قدری
خاکستر از برنج نشان و علامت بر آن موضع می رسد
و در زرفه آن موضع را رنگ گفته و به با احتیاط
بر می آورند صاحب دستور الاطباء حکیم محمد قاسم استرا
آبادی ملقب به بند و شاه مشهور بفرشته در کتاب سطور
نوشته که کجناک را اطباء هند بعضی سرد و بعضی
گرم میدانند سودا و بلغم و علت تاب خلق را نافع بود
و صفر از یاده کند و طلاک سائیده آنرا با آب یا
گلاب بر موضع بوق و برص و جذام مفید و موجب
میدانند و گفته که چون کجناک را اطباء هند از جمله
رسان میدانند واجب و لازم نمود که برخی از آن
را شیت نمایند و آنکه آن را بچیده قسم گفته اند و قسم
آن را سرقاقل است که اصل در حاجات متعلات نیست
از آنجمله که آن است که چون سائیده بر شایع گاویش
بماند خون از دماغ و شکم اوجاری شده هلاک گردد
و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن سرد و سفید است
و اقسام دیگر را براس تطویل ذکر نموده و بهشت
قسمت عمل آن که بعد از تدبیر داخل و دایا می نامند
بهترین آن تیلیا کجناک است که بیرون و اندرون
آن سفید میباشد و دیگر بر همین کجناک است
که آن نیز اندرون و بیرون آن سفیدی باشد
زیاده از تیلیا کجناک و این بهترین آن است
است و مضرت این کمتر و به این سبط و در این
باریک میباشد مثل شاخ گوزن و می گویند در وقتیکه
سنگها و کجناک کالاکوت اعلا می رسد و بهر
گیاهی دیگر نمیرسد مگر جد و ارد آن نیز بچند ذریع
و در تر و بر اطفال آن و آن جلد و تریاق آن
بیش است و شاید بوجاهضم بای موحده و سکون
و از دفع حاد و الف نام همان جلد را باشد و غیر آن
و خاک آن موضع مایل سیاهی میباشد و چنان میباشد

که گویا جرب است و در موسم آن هیچ جوانی گرد آن
نمیرد و اگر بوسه آن بدیشان برسد هلاک میگردد
الا حیوانی که آنرا موش می نامند و مقرر آن در میان
آنها و خوراک آن نیز از همان بهما است و آن حیوان
نیز سمیت دارد و با لجه اقسام متعل آن در اطلبه
و جذام و معجون بر جلی ویشی و غیره داخل است
در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک
از انواع قوی آن طاری می گردد
از آنجمله خدرات و بخی اعضا و درم اعضا باطنی و عظمی
و در وادخیرگی چشم و بر آمدن آن از حدقه و عاف
و صرع است گویند از اشتها مایل آن نیز
صحنه عارض میگردد و اگر کسی از این آفات بخورد
جد و از تریاقات و غیره باجات باید که شش
آن است که بخورد و انتقال بدق و سل میگردد و تریاق
آن جد و از جرب و تریاق فاروق و دوا را المسک
خصوصاً مر آن و امثال آن از تریاق است و تریاقیه و
فاوهر حیوانی و معدنی است و لیکن لفع تریاق
فاروق را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خوانند
برگ بیدار نیک را در قوی فرمودن مفید است و آن
حاصل که آنرا با ل نیز می نامند در آن خلل بسیار
است بعضی میگویند که صمغ درخت قوی السمی است
و بعضی میگویند که کجناک قوی است و بعضی میگویند که
نام که در موضع است که در آن کجناک می رسد
دوران موضع از بعضی کجناکها صمغ تراوش می نماید
در کمال قوت سمیت و آن صمغ را اسمی باسم آن
موضع می نامند مجازاً و بعضی میگویند که رطوبت
و کله است که از دهن حیوانی که بموش مبتلا است
بر می آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
است و آن موش را با ل و آن طوبت را سم
با ل می نامند و بعضی میگویند که آن حیوان بجهت دم
است و هرگاه میخورد بر حیوانی تسلط باید که در کف و دم
خود بول کرده بر وی باشد و بجز رسیدن بول آن حیوان
هلاک میگردد و اجزای او از هم می پاشد و العلم عند الله

و تصور مدبر نمودن چھناک یعنی بیش آن است که دیکه
 را آب آید و چھناک را در بار چھناک در آن بیاورند
 بنویسند که آب معلق باشد و مقدار یک ساعت آن را
 جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش دادن را
 باصطلاح اهل هند دول جنتری نامند اگر چھناک
 آب ریش طبع دهند و آنکه بخار ریشترین قسم که
 در مایه نازکی در دیکه که تا نصف شیر گاؤ یا شد
 معلق بیاورند که بشیر سرد و سرد و یک را گرفته
 آتش زیر آن کنند تا یک ساعت و زیاده جوش
 دهند پس بر آورده بکار برند بهتر است لیکن اگر در آب
 مشعل است و نوع دیگر آن است که سرخ مرغی را
 سوراخ کرده سفیده آن را بر آورند و قدری عسل
 بریزند و برهم زنند و بیش را ورق کرده در آن بریزند
 و بر آن را بسته بچھناک بزنند و در زیر آتش گرم فن
 کنند تا یک تخم نسوزد پس آن آورده شسته استعمال
 نمایند و بدین عمل بزرگ خدمت توت آن کم میگردد
 و تصور خوردن چھناک یعنی بیش جنتی مرغی را
 با ده رطبه تقویت اعصاب و باه آن است که از مقدار
 یک انجیر از چھناک بدست شروع بخورند نمایند و هر
 روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
 و قوت اضافه نمایند تا آنکه در ده ششم یا شانزدهم
 بیست و چهارم بهشت برنج برسد و بر همان مقدار
 برادست نمایند جمیع امراض مذکوره را اهل گوید و
 تقویت باید و گفته اند که اگر با هموزن آن تکرار شود
 دفع عظیم می بخشد و باعث طول حیات است و در
 اگر آن را با نیکار و جنت سهولت که از طلا در وقت
 که از بطلای زنده بسیار زود که خسته میشود و باید که
 در ایام خوردن بیش از خواصات و نباتات و بقول و جنت
 لغافه و حرکات متعبد و جماع و از خوردن ادویه مضاده
 و صحت قوت آن مصلحت آن اجتناب لازم دانند
 و چون خواهند که خوب بماند قوت آن محفوظ بماند
 در کتب معتبره نگارند که تراب لک آن را بسیار
 اهل هند است و در ساین باصطلاح ایشان دویم

مفتول و املاح کرده شده نامند جنت شنج ریحی
 و بلغمی است لای که اهل هند آن را دینگ او نامند
 و افلیح و استرخای و امراضیکه زنان را بعد از وضع
 حمل بهم میرسد مفید است و صنعت آن سیاه
 مصلحت طلق کشته گوگرد و سول زهر یک یک نانک
 فضل سیاه سته تا یک شمع محرق هندی سنگه بسم
 نامند چهار نانک کهن کشته پنج نانک خاکستر
 سرگن گاو و صحرای هشت نانک چھناک تیل که فواید
 از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیاه و
 گوگرد را با هم سخن بلغم نمایند یک اجزاء سیاه
 نامعلوم گوگرد پس ادویه را کوفته بچھناک اضافه
 نموده آب زنجبیل تازه که اورک نامند و آب
 بسکجه و آب ارد سه از هر یک سته مرتبه شسته
 و هر دفعه خشک نموده پس جوب سازند
 هر چه بقدر دو کج شسته یک جاب تا دو جاب
 آب زنجبیل تر که مصلح است فرد برند و تر باقی بیش
 که سسی استریاق کامل است از مختصرات صاحب
 خلاصه التجارب به صنعت در حرف التام در
 تریاقات الشارک الله تعالی خواهد آمد که جاب بیش
 که با شنی عشری موسوم است مفول از خط نواب
 عفران باب حکم احمد موسوی به صنعت آن بیش
 در پنج گل سته برنگه کافور و جاب زنجبیل صغری از هر یک
 سته متعادل فلفل سیاه و دار فلفل از هر یک دو
 متعادل قرفل یک متعادل نوفا و نیم متعادل زیره
 کرمانی بدیناخواه از هر یک ثلث در می کوفته بچھناک
 جوب سازند هر چه بقدر فلفل شسته یک جاب
 با کلاب فرد برند و جاب جاب و آنکس جو رصم جیم و
 سکون و ادویه که محله درخت هندی سب را
 گویند و آنکس یک رافیل را نامند یعنی جو که ت راقه
 و مقول و مطیع سازند و فلان که میگردد و فلفل از هر
 یک یک مغز آن قهوه و مغرب مطیع و خوصص حیات
 بنده و مرکب را با اصلاح می آرد و این جاب آهبا
 هند است و صنعت آن سیاه صغری اکبریت فصول

بیش برنج نیم جوز یا ل پوست بلبله زرد پوست بلبله
 آلهه منقح زنجبیل خشک دار فلفل زنجبیل و فلفل اجزاء
 مساوی سیاه و کبریت را که هندی گندک نامند
 سرد را با هم سخن بلغم نمایند یک اجزاء سیاه
 نامید و گوگرد پس سائر اجزاء را کوفته بچھناک اضافه نمایند
 و آب بچھناک که گیا سته است هندی و نقد یک دفعه
 و شنی میشود و سفید سیاه رنگ می باشد سفید
 آن بهتر است و بر لای آن ستریزو چاک لای شل
 برگ نار می باشد و شانهاست آن با رنگ هم نیک
 صلا می نمایند و بقدر دان فلفل جاب بنده و در
 سایه خشک نمایند و عند الحاجة یک جاب را در
 زیاده بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جنت
 تب یا شکر سفید ساییده و جنت عجمی و اسهال
 با غل یا مضایات آن میدهند و معجون بیش از ترکیب
 اقلای هند است جنت جذام و دوا حتمه و
 برص و حق استعمال است و آن را در نفع از برای
 جذام عظیم شمرند و اند منافع دیگر نیز از برای آن ذکر
 کرده اند به صنعت آن بلبله سیاه شیطون هندی
 از هر یک ه درم دار فلفل یک درم بیش و درم و
 نیم ادویه را کوفته بچھناک برغن گا و جوب نموده با سه
 وزن ادویه عسل معجون سازند شربت کال
 یک متعادل است معجون بر جلی این معجون نیز از
 ترا کبیل طبعی هند است و گفته اند که این معجون از
 برای جذام نفع عظیم است و صنعت دیگر هم از برای
 آن بیان کرده اند به صنعت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
 آلهه منقح شیطون هندی از هر یک جمل متعادل
 جوز بو آتش را کنند و فلفل و دار فلفل نار خشک
 کنند و عصاره ایتیل سازند هندی از هر یک بیست
 متعادل بیش سفید که هندی ذکره نامند و متعادل مجموع
 را کوفته بچھناک با فاند سنجری معجون سازند و بعد از
 جمل روز استعمال نمایند شربت کال این معجون تا
 یک متعادل طی و معجون و شنی که زبان هندی پیوسته

جمعت آن بیش یک شقال نیم نفل و شقال
از کبیل یک شقال و نیم عاقر و خامیزج از هر یک
یک شقال غسل مقوم نیم زن تمام او دیه و میباید
که هر یک اندازد و بطلحه علی که گفته بخیم بعد از آن
وزن کند و با غسل مقوم بپوشد و شقیه کمال از
نیم شقال تا یک شقال و مفرح و کشتک و شقیه
که طارم حرم جانی جبت و قرضی انظام شاه والی و دیگر
ترتیب داده براس و دفع خمار شراب و در دوسر سفید
و امراض سوداوی و غنی را زائل کند و دل را تقویت
دهد و نشانه از او دید و فرج آورد و به صنعت آن
بجھناک تیرلیا مدبر که نوعی از بیش است چنانچه
در پیش ذکر یافت و با دوز هر حیوانی پوست بلیله
پوست بلیله و آب منقعه بوجرس بچھول موی سر
از هر یک یکتا تا یک شقال نفل سیاه و سیاه طبع بهار
موم شنبلیله الطیب که با سیمی کپری که نوعی از
و شنبلیله است جھلیله و با رچ بره بری نفل و می
سافج بندی ناگه شقیه قرض شقیه خشک سنگداز
هر یک دوازده تا یک قرض و از نفل کبابه چینی
و اجینی مصطکه را زیاده کنه و تخم کرس با له سفید
گل سرخ سیونی که در چینی است با قافله صغیر بکنه
گل جای گل چینی که در سایه ختاب کرده باشند
گل و صاوه چیده و خود هندی قسط تلخ و خولجان
گوکھر و مغبول مشک خالص از هر یک چهار تا یک
چینی عاقر و خامیزج و نفل کل بیلوف پوست سرخ کاسنی
نیم کاسنی و غیره از هر یک دونا یک تر و ارید
نا سفته لبید از هر یک پنج توله پوست زرد و برنج خضی
بدان خاک کھڑی موصلی سیاه موصلی سفید راج بنفش
طبا شقیه صندل سرخ صندل سفید کا و زبان سنابلی
از هر یک سته تا یک کافور سیاب صغیری از هر یک نیم
تا یک زعفران شش تا یک حاجی فخر هفت تا یک
نبات سفید چهل تا یک و به کوفه بخیم با سه خندان
عمل سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده علی ارم
بپوشد و شربتی یک سنج و تا دو سنج و

بپوشد مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی
مرعی کار انداخته اند و حرارت پیدا نموده آن و حافظ
آن از فساد در نگاه داشتن آن است و بهترین
آن بزرگ مقدار آن است که در همان روز از مرغ
تولد کرده باشد و نیم ششت آن معتدل ترین
اغذیه و مایل بگرمی و مرکب تقوی است و پوست
آن در اول و دوم سرد و خشک و سفیدی آن در دوم
و زرده آن در اول گرم و تر و کثیر غذا و قلیل الفضول
و مولد خلط صلیح و موی و مقوی دل و بدن و جبت
خشنوت معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه
و لفتش الیم و منع نزلات حار و سینه و اصلاح
آن مقوی شخصی که خون زیاده از او دفع شده و
ضعیف از قصه بهر سینه باشد و موافق مزاج سودا و
و خیمه آن در سر که قابض طبع و مانع رختن مواد
معده و با سحاق و ماز و دانه مویز و انگور و
امثال اینها جبت اسهال مراری و با مصطکه مانند
آن جبت درد شکم و با تخم تیریزک و نمک سفید
و نشانه غصیب گا و کوبی و کثیر یا که شتر جبت
تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام
آن جبت گزیدن را و حرقت مثانه و تقویت صوت
مفید و مضر معده و اکثر ادویات آن مولد صفا
کرده و بهق و کلفت و بسیار خیمه آن در برهمن و مورش
قونج و صاخش و دیخاره و آب کاهه نیم خیمه آن
در مزاج اطفال تا آب مناب شیر و با کندر
جبت سرفه و با تخم کتان جبت ضیق النفس
با اندک کندر و نمک انزروت جبت قیمن آن
بیجیل و با دم الاغون جبت زحیر و با کبریا
و طبا شقیه جبت قطع سیلان خون و تسدید قوبات
عروق و سحج و با نیم شقال جرم نک که زرگران
زبور نامند و آلات را با دو است حکام میدهند
قطع سیلان حیض و در رحم موجب و صفا
بار و غن گل و با بونه جبت ورم چشم و انگلیس
و مقعد با موم روغن جبت تبکین او را م

و اعصاب و طلائی بخیم آن باز عفران و روغن گل
جبت ورم بواسیری مقعد و ضربان آن و ضربان
چشم و با غسل جبت رفع کلفت و آثار سیاهی و با روغن
بنفشه جبت اورام حار و با موم زعفران جبت و سیکه
از خون غلیظ بهم رسد و تنهایی جبت شفتاق
سفلی نافع است و چون زرده آن را بر پارچه
آب ندیده مالیده بر او رام و مایل بکند از آن را
بخیم و شقیه میسازد و در دست یک روز یا دو روز و
سفیدی تخم مرغ مخفی و خوردن آن مولد خلط
خام و لنج و در برهمن و خوردن زرده با سفید
موافق مجرور المزاج و آتشامیدن آن با آرد و قوطع
نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و صفاد
آن جبت در چشم و حرارت مقعد و دست روح
خیمه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آله کردن
آن در برهمن جبت رفع آثار حرارت آفتاب و
با اودیقه قافله لے لذخ جبت قطع خون رعاف
که از پرده های داغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن
جبت منع ریزش نزله چشم و تنهایی را و مع
و سام جبت اورام حار نافع و خیمه آن با کمال ملک
و امثال آن جبت اسهال و اسهال مراری
و تحمل آن بار و غن گل جبت ضربان مقعد
و جسم و التحال آن تنهایی و با قافله کافور جبت
تیریز چشم و منع رختن مواد بدن مفید و با کافور
و زرد بونج جبت صداع حار موجب است
و قطران بار و غن گل جبت و ج و خارش
و قروح اذن و پوست تخم مرغ جالی و محقق قروح
و قاطع رعاف و جبت جرب و حکم و با صدف
جبت بیاض چشم و نفور و سوخته آن بقدریکه سیاه
شود و تا کمتر نگردد و جبت رعاف و نمک مجرب سوخته
فلکس آن که مانند آله سفید گردد و با غسل
جبت قطع بیاض چشم بغایت مستعمل الاثر
و خوردن پوست تازه آن سق و بقدر و در دم
بسیج باه و طلائی آن با غسل و سرکه جبت تحلیل اورام

دور در آن قاطع خون و جفت الیام جراثیم است
والله اعلم بالصواب بر احوال تازه و سیده یا معنی پوست
آن مولا میباید بکارت است با خون بجهت کثرت و از
بسیار است و مکتش پوست تخم مرغ و بیض آتش
آب است و با لیمو سبزی بجهت تخم بخت کردن
آن قرار داده که هرگاه در آب بوش داد و بگذارد
و تا حد شماره کنند هرگاه در آب سرد آتش گذارند
و تا حد شماره نمایند نیم خفته می شود و دست در شش
از جعد و تا با زده و عدد است و تخم سائید و در
آب و آب خود بخور است و در فضا ل بر و در سوخ
و در آج و کبک شبیه اند به تخم مرغ خاکی
طریق مکتش فشریف آن است که در آب نمک بکشد
بشود و بدو پاس اندرون آن جدا نمایند و نرم
گویده و در کوزه بپزین کرده و در بنور گرم بگذارند تا
سوزن مثل آب سفید گردد و در شسته استعمال نمایند
و پوست مخی که حوز بر آورده باشد از براسه آدویه
چشم بهتر است و حلوائی زرد و بقیع کثیر الفسفا
مقوی و بی معده و منقطع و سمن بدن است
صفت آن بکیر تخم مرغ هر قدر که خواهند دور
آب نیمه پس سفید آنها را در کرده زرده آنها را
بر روغن گا و بریان نمایند و در آب چینی جوز بوا با زاده
بریت پنج عدد از زرده یک مثقال از هر یک
داخل کرده قه سفید بگلایب حل نموده داخل کرده
برند تا آب برود و فرو آورده بکار برند و بعضی
بکدنگ مشک داخل نمایند و حلوائی زرده
ببغیر مرغ دیگر که زرده تخم مرغ عدد زعفران
ربع مثقال مشک یک جبه نبات شش مثقال در شش
مثقال روغن گا و تازه بریان نموده تناول نمایند
و اگر ربع مثقال دارچینی بران باشند نیز خوب
است که حلوائی زرده تخم مرغ و دیگر نبات را در
آب با گلایب حل کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید
و زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در روغن جو شش
دران نثارند و بر نیم زنند تا چخته گردد و در آب چینی

آن در دوشو پس زعفران مشک با گلایب سوده
داخل نمایند و چینی آدویه دیگر از دارچینی و در آن
و قنصل و بسیار و جوز بوا بقدر حاجت و ضرور
و اگر خواهند بعد از امتزاج با شیر نبات قدری
مسکه گا و تازه داخل نموده قدری بریان
نمایند پس زعفران و غیره را در آن بیاورند و در
آورد و تناول نمایند و حلوائی بقیع مرغ دیگر
صفت آن آرد برنج که برنج بریان یا برنج
را نیمه خشک نموده آرد کرده باشند بخار ورم یا
دور در آن آن شیر نبات با آتش بلخ نمایند تا چخته
و غلیظ گردد و پس بخار عدد زرده تخم مرغ باز در
تخم کبوتر یا در بریان که ام که خواهند در آن
داخل کرده بر نیم زنند و بلخ نمایند تا آب
خامی بقیع زایل گردد و پس بهمان دستور مسکه گا
تازه داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران و اندک مشک با گلایب سوده با آن خروج
کرده فرو آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند
دارچینی و غیره اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
بجای آرد برنج آرد گندم و با آن و نخود نمایند
ذهن البیض گرم و محلل و لطیف بجهت درد
درد دندان در دیان موی و جع معده و بواسیر
بغایت مفید است و صفت آن بکیر زرده
تخم مرغ هر قدر که خواهند در آب بنزد تا آب چینی
را آتش گذارند تا شیب تا سرخ گردد و زرده
نیمه را بطرف بالا که تا بگذارد تا نیم سوخته
اگر در دوشو آهنی اشال آن بر روغن بنفشه
تا نیمه و نیست است جدا شده بطرف نشسته
بر روی بردارند و در ظرف جمع نمایند و چینی تا
دیگر و نیست در آن نمایند و خود دیگر آن است که
زرد و بقیع را هر قدر که خواهند سخت چخته و در آب
صفیقه کرده نیک بماند و بقیع را در آن چخته و نیست
است از آن بر آید و این نوع بهتر از اول
است و بسیار بر نمی آید و رشته بقیع کثیر الفسفا

و بی و منعظ و لذیذ است و صفت آن بکیر زرده
ببغیر هر مقدار که خواهند و قنصل زعفران بگلایب
سوده با آن بیاورند و نیکو بر نیم زنند و اگر قنصل مشک
با چینی نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی که نشاء
شربت نبات با گلایب کرده بر آتش گذارند تا بجوش
آید و در روغن جو شش آرد و قنصل رشته رتری که
در آن منافع و سودا فاسد کثافه باشد که در آن
بر نیم زنند و بقیع در نیم نشود و منعظ گردد و در وقت
رختن دست را بگردانند و نیمه منعظ شده باشد
بر آورند و تازه بر نیم زنند و چینی تا تمام گردد و در روغن
جوش اگر کف بر سر آرد و آب سرد بران باشد
تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت غرضی
دارند و غلیظ نماید است و شش نیمه قریب است
به نیمه صفت آن پیاز را حلقه نموده در روغن
گو سفند بریان کرده رب انار ترش با آب نارنج
یا آب لیمو یا آب قمر بنده و یا ترشی دیگر قه سفید
داخل کرده چند جوشیده داده تخم مرغ را بران بر نیم
تا نیم بسته شود و فرو آورند با نان و یا با حلوائی و زرد
و اگر زردک را رشته بریده نیمه با پیاز شش نیمه نموده
به دستور مسطور شش نیمه که شش نیمه نیز کینند
قریب نمایند بسیار خوب است
فصل در زرد که شش نیمه
بدانکه نیمه تخم مرغین محلول و نیمه شده و با معنی و
نام نوسه از خاکینه است که گو گو نامند مقوی باد
و سمن بدن است و صفت آن زرده که تخم مرغ
زرد و تخم از هر یک بیست عدد آرد و معده کف
بجوع را حلقه و نموده قدری نمک کثقال دارچینی
سوده داخل کرده در روغن گا و نیم برشت نموده
نیم گرم بخورند چون الله نافع است
بیمه منه شش سره بکیر زرده و نموده معده از هر یک
کف در آن بیست عدد تخم مرغ بشکند و دارچینی
و پیاسه زهر یک یک گرم نمک بقدر حاجت داخل کرد
روغن گا و زرد تا با داغ کرده آنرا در آن بر نیم

و چون قدری بسته شود بکدر و بر نوبت بگذراند تا روست
و بکدر آن برشته شود فرد آورده و سه گرم گرم بخورند
عجده متوسله که نهایت مقوی باه و مسمن بدن است
صفت آن بکدر و پیازده و دم ورق کرده بار و غن
گاو و آب زردک بپزند تا مسخ شود تخم مرغ کبوتر
از هر یک بیست عدد و اول کرده نیم برشته نمایند
بر آن نمیدرم خولجان و یکد آنک نمک سفوف پاشیده
بخورند تا عجده دیگر مقوی باه و مسمن بدن است
و بار و کندن می است صفت آن بقیه ماستی و
زرد تخم مرغ کد ناریزه کرده همه را در یکجا کرده
با آنک آرمیده بقدر حاجت روغن گاو خاگینه
نموده بخورند بقیه است تا عجده دیگر مقول از جویین
اطباء که به صفت آن زرد تخم مرغ
بیست عدد از آن غن نیم برشته ترتیب داده اسان
الوصاف شیرین تخم شکر تخم گز عاقله تر حار
اسکندر از هر یک بیست عدد گرفته بچینه بر آن
پاشیده بخورند تا عجده دیگر مقوی باه و مسمن بدن است
تجربته عدد پیاز و روغن گاو و سرخ نموده و
سدس یک سیر بخورند بر زبان کرده بس که آنرا
بندی دل کرده گویند همه را در هم کرده بار و غن
گاو و شهد از هر یک سدس یک سیر مخلوط کرده عجمه
نموده بخورند اگر روغن گاو و شهد بیشتر باشد
است تا عجده دیگر از اطباء که به صفت آن
زرد تخم مرغ پیاز حلقه کرده غسل صفی روغن گاو
هر چای بر آرد و دم بچینه بخورند و بیست و یک روز با بن
یا و مت نمایند از ترشها پیر سیر کنند و عجمه متوسله
که از بلای متوسله عباست ترتیب داده اند باه و
قوت و دوسمن بدن است صفت آن آرد
مید از روغن گاو و بریان کرده تخم کجشک تخم کبوتر تخم
تخم مرغ جله را بشکند و نیم نیم خولجان و اندک مسخ
سفوف بر آن افکند و نیم گرم بخورند تا عجده دیگر
که بهین منفعت دارد و صفت آن زرد تخم مرغ
ده عدد و روغن گاو بیست و دم نبات سفیدی و دم

و اجنبی نیم گرم نیم برشته کرده بخورند اگر بارد المزاج
باشد بر آن نبات غسل کنند و عجمه دیگر بکبرند
پیاز و ورق و لک کرده بر روغن گاو برشته نمایند تا
سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته بگذارند
که نیم برشته شود قدری نمک و دار چینی را بر آن
پاشیده بخورند که مفید است تا عجده دیگر مقوی باه و
آن بکدر خیش حلیون را و در آب بچینه پس آنرا
بار و غن گاو و سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته
بگذارند که نیم برشته شود و با افادیه و دار چینی خوشبو
قدری نمک یا قند بر آن پاشیده بخورند که مفید
است تا عجده دیگر الیس بو علی بن سینا به صفت
آن بکدر و سرخ کجشک مخمر کبوتر از هر یک
چهار عدد و زرد تخم مرغ زرد تخم کجشک از
هر یک بیست عدد و آب گوشت بره پنج اوقیه نمک
و قوال حاره بقدر حاجت بر روغن گاو بخورند و دم
از مجموع ترتیب دهند و بخورند و میان بنام بر آن
شیراب ریختنی قوی مال بشیرینی و در سرخه دیگر بجا
آب گوشت بره آب گوشت خروس خوی جوان
قریه است و بجای روغن گاو و روغن گوسفند
و هر دو نسخه خوب است و کوکو قریب است بجمعه
صفت آن کند نا پیاز را بریره تا تخم مرغ با نمک
و فاضل کوبیده در هم کرده در روغن گاو و در مایه تا به
رفته نموده چون یکدوی دی برشته گردد آنرا بکارد
قطعات نموده برگردانند تا روست دیگر آن برشته
شود فرد آورده بر روی جلا و کد داشته و با جلا و کد
نیم و بخورند و اگر خواسته باشند نسبت را نیز ریزه
نموده در اجزای که کوکو داخل نمایند با بونه نیز
خوب است بجمعت تخم بکدر روغن گوسفند
را و در مایه داغ نموده تخم مرغ را بر روی دی شکند
و نمک لطف کوبیده بر آن پاشند و با نان یا جلا و
بخورند از بلای تقویت باه و مشوی زرد
تخم مرغ پیاز با بن بخورند که تخم مرغ را بچینه زرد
آن را در روغن گاو پیاز حلقه نموده و نمک صغیر

و اجنبی در روغن گاو سرخ نموده بخورند و کس
بیست زرد تخم مرغ با بن قسم که زرد تخم مرغ را در روغن
پوست باطون دیگر کرده مقدار برداشت مزاج و بر
روی آنش گذارند تا نیم بند شود و با آب نیم بخت
خانچه ذریافت پس برداشته قدری نبات و دار چینی
و زنجبیل و جوز لک و کوبیده تمام یا بعض آنها بر آن پاشیده
بخورند بسیار مقوی باه و مسمن بدن است

کتاب التمار التمهنة الفوقانیة
باب التمار مع الالف

تا قبول آنرا بپندی با ن درک تا قبول نیز مانند
بدا آنکه تا قبول انواع است یک نوع آنست
که بر گما که آن نازک و کوچک و بقیه است و در کج
که از مضافات موهبه عظیم با و سپید است میشود مکی مانند
لطیف و کم حلت معتدل و در حرارت و بیست و شش
نوع دیگر لنگری است که در شاخه جان آباد و اکثر بار و
نوع آن میشود و بر آن نازک از برگ کبوتر در جمع انبی
در مزاج و خواص قریب با آن است نوع دیگر که برگ کما
آن سبز و برگ و نازک و در سبزه کالو که قریب از قره
مضافات جهانگیر نازک از ننگال است میشود کافوری باشد
باجت طعم و تندی را نیمه مشبه بر نیمه طعم قریب در
مزاج گرم در آخر و دم خشک و در اوسط آن است از جمیع
انواع الطف مقوی با صفت و خوشبو کننده و بان است
قسم دیگر که برگ کما که آن نازک و بقیه در اکثر
نمید شود سبخی مانند بنر لطیف و خوشبو است و در
بطافت و راسخ آن سرور نیم سرد و در حرارت
قریب با دابل درجه ثانیه است نوع دیگر که برگ کما
آن سبز و برگ و نیم و با حلت است بنگد نامند
و این نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و در آخر
درجه دوم دیالین در اوسط آن است و هر یک از
سبخی و بنگه اصناف میباشد و در سبزی و جالبی
در بعضی جاها در قما که آن نازک و در بعضی جاها
کوچک و در بعضی جاها بنگه نیمه برگ کما که آن باریک
و نازک و کوچک و اندک ذلیل میباشد ملک پورینا

و باطله اصناف اقسام بسیار باشد و در هر جلدی
 و باطله بقیه و بنامی مشهور است و تمام اینها تا در
 رشت است سبز میباشد و بعد جدا کردن بعضی را متعل
 سفید میکنند برین قسم که بر گماست بسیار از آن را
 در پیشه و باطله پاکیزه که بسندی تو کرمی نامند
 که در سر آن را به پنبه یا برنج یا گندم که بسندی
 بوال گویند پوشیده و در زمین کودی بمقدار آن کهنه
 در آن کود آتش می افروزند تا قدری گرم گردد
 پس آتش را از آن کود بر آورده زنجیر تا ببول را
 اگر گرم در میان آن می گذارند و بالا سکه آن
 سنگی یا چوبی که می گذارند و بالا و یکبار از زنگه میزدند
 پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم
 نگاه می دارند بر گماست آن سفید و نازک میگردد و
 جمع اقسام آن مفرح و مثنی و مقوی معده و دماغ و تقو
 حافظه و فهم و نشاط آورنده است و منع آن مجبت
 رطوبت و دمان و لثه و استحکام لثه و دندان خوشبو
 دمان و تقویت معده و باضم خصوصاً با فلفل نافع
 و طایع زرد الم و طعم حرار است و لبتین بر
 بان بنگه گرم کرده بر زدن آب که در پیغیه باشد بار
 مفید است و در دستبرد زنجبیل می برود و اگر بسیار
 گرمی کند و آب نیارند متوالی نه بنده بلکه متفرق یک
 کوزه باد و روز در میان تا به تخمیل رود و درخت آن
 بطریق خشم بسیار میباشد مثل وخت تا کلبانی
 و بزرگ و برگ آن غریض و طریف بالاست آن
 بار یک تر و تیز و تند طعم و بوی آن را خونچام نامند
 و طریق استعمال آن است که بگردد سه چهار عدد
 برگ آنرا در گماست آنرا در کنند و با قدری فلفل
 ریزه کرده و کت هندی شسته بجایند و اول مرتبه
 آنکه در دمان جمع شود بهیندازند تا اثر آب و در
 شود پس بیکو بجایند و آب آنرا کمیده فرو برند و نقل آنرا
 بهیند از اند و فرو برند که فلفل و مسودست و گماست
 در آن دو سکه دانه بادام مقشر از برای دفع خشکی آن
 داخل می کنند و بعضی یکد و دانه قرنفل یا سیل و از برای

زیادتی بود و تخفیف آن و طویات را نیز داخل میکنند
 و آمل هند سرگاه تا ببول گویند مرکب سگری که از
 برگ تا ببول ترتیب می دهند بنحو ایند و هرگاه برگ
 تا ببول را با مصالح آن که فلفل و کات هند و
 قدری آمل است چاییده آب آنرا بر زخم تازه
 عموماً و زخم کبلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن
 بماند و همچنین بعد ختنه اطفال خصوصاً بر آن چکانند
 و یا باشند موجب بند شدن خون و سبب انداز
 آنهایی گردد و بعضی درین فلفل داخل می کنند
 صنعت تا ببول چنان است که برگ تا ببول
 را ساینده قدری شربت را گرفته از گلاب
 و نبات داخل میکنند و بسیار و جوز بوا و زعفران
 و تخم فستقش سوده داخل کرده میخورند و بعضی
 از برای نشاط و سکر قدری درق القنب
 سوده نیز داخل می کنند تا ببول که خمر ابل سبب
 و فخرج و نشاط می آورد و مقوی باد است و پاک
 منی می کند صنعت آن به شسته شیش نجاب بعد جوفری
 این دانه اخرا می و شیشه است بر اینج مقید
 اگر بر روز و خا هندیک شقال ویم و اگر کم زد و نخواهند
 چهار دانگ و نیم شقل صبرنی جوز بوا بسیار از
 هر یک سه شقال و ربع شقال فلفل و سیل
 بوا از هر یک یک شقال و چهار دانگ زعفران صندل
 سفید و خوماری خام از هر یک یک شقال و دو دانگ
 مشک و بوی عنبر اشب از هر یک دو دانگ اول مرتبه
 سه شقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب یک
 شب بخیسانند پس صافی نموده پوست کونک را یک
 شقال و دو دانگ در قدری از آن آب مذکور
 بسیار ساینده بکات پس بگردد سه پاره پان که هر
 پاره پانزده درق باشد با مصالح موافق معمول است
 و بسیار بطریق ساینده بنگ و اندک اندک
 از آب مذکور بر آن بکاتند تا نیکو ساینده شود
 پس و نه مذکور را ساینده همه را یکجا کرده با نبات
 سفید با قدری مطلوب بکار برند و از دانه تالیع بکر

شاهجانی بنوشند که نشاط تمام دهد

فصل در بیان عقدهای تا ببول

عرق تا ببول مرکب در دشت و معده و قوی ریحی و
 اراضیکه از باغم درج باشد مفید است اما صنعت آن
 خود قماری خام و دانه شقال گل سرخ منزع الا قراح
 چهل هشت شقال یا نخود صغر و اجینی قرنفل و زنجبیل
 از هر یک بیست و چهار شقال گاو زبان گیاهی بودنه
 خونچام از هر یک چهل و هشت شقال برگ تا ببول از
 هر نوع که باشد و صد عدد کافوری و بنگه بهتر است
 گلاب نیم شیشه بهد شک و شیشه آب باران در شیشه
 همه اجزا را شیب در قهوا آب مذکور بمساینده
 بدستور معمول عرق کنند شربت تا بهیت شقال
 عرق تا ببول ساده مقوی معده و باضم طعام و خوشبو کند
 و بان است صنعت آن برگ تا ببول کافوری
 یا ساجی یا بنگه هر کدام که باشد در یک کنند و
 چندان اگر نند بخوانند و الا کتر آب شیرین برود
 آن کنند و به دستور مقرر عرق کنند اگر قدری
 غنیمت بر سر بچند خوب است و اگر برای زیادتی
 را نند و طعم قدری قرنفل و خومیز در پاره بسته
 در ته مشرب نیست بهتر است

باب التام مع الزاير المحمل

ترید باغم های متناه فوایده و باغم معده و دمان
 و دال فملین ساکنین بخی است ظاهر سیاه و باطن سفید
 و مجوف و هست آن حوالی خراسان و هند و نبات
 آن سافدار برکش شیشه برگ لوبیا و اطراف آن
 محدود گلش آسمان خونی و شمش مثل لسان العصفیر
 و هر چند اندویش سیاه باشد مثل خرق سم است
 و زرد آن نیز بد است و بهترین آن سفید سیبک
 مجوف ابوبی صمغ دار است در اول سوم گرم و در آخر
 آن خشک و سهل بلغم و طویبت رقیق و قلیله از مضرا
 و احتلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج
 بلغم است زیاده از صفرا و طویخ آن صفرا را زیاده
 بلغم و از زنجبیل قلع بلغم فلیظ و لبح از عرق بدن می

درم و غش سده آن و منقی ادماغ از بلغم و جهست
 عرق السواد امثال آن و فلاج و سرکه که که بشارت
 رطوبات معده باشد و با لیمو کالی و امثال آن جهت
 بالیخو لیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
 جهت سوال مزمن و در دینه نفع و مضر معا و محقق
 اعضا و منشی و کرب و مضطرب و خراشیدن پوست سیاه
 آن بر روغن بادام و پسته چرب کردن و با لیمو استعمال
 نمودن و قدر شیرین از چرم تا سه درم و درم و در
 مطبوخ تا چدرم و بدش پوست ریش توست
 است بوزن آن و در نصفه افروجه غار لیمون و در
 غیر معاین باید که با لیمو در کوبیدن و تخمین آن
 نگه داشتن باید که چربش باشد تا محل معده و امعا و
 رطوبات و بلغم چسبند و باعث اذابه و دفع آنها
 گردد و نیز بسیار چرب نباید نمود و بحدی که مانع
 الصاق آن گردد و محل معده و رطوبات و بلغم و زرد
 از معده بگذرد و در تریه را اگر بطریق سفوف با شکر خور
 باید که آب گرم بخورد و اگر با نمک خورند با آب سرد
 بخورند تا محل آن نیکو گردد و در طریق مدبر نمودن تریه
 آنست که بگزیند تریه سفید و مجوف و مقنع خوانند
 و مروض را بر روغن بادام چرب نمایند اگر از برک
 دوام التریه بد و جوارش و حب و سفوف است
 اندک بگویند که تریه را با ادویه مناسب دیگر مفرج
 نموده بکار برند و اگر از برک معاین است نرم
 بگویند و نیز فر گرفته میشود و از آن جوارشات سهله
 جوارش تریه سبب تنقیه معده و دفع فضلات کند
 صنعت آن تریه سفید تراشیده بر روغن بادام
 چرب کرده و درم زنجبیل بنی درم قند سفید خج
 درم قند را بقوام آورده تریه زنجبیل را با آن آیشند
 شربت سه درم آب گرم و کافیه اضافه کرده میشود
 آن بعضی ادویه سهله و دیگر مثل سقمونیا و عصا
 اقتنین و ریوند چینی و امثال آن بحسب احتیاج
 و بقدر ضرورت و نیز فر گرفته میشود و از آن جوب
 سهله

فصل در ذکر تسخیر جویب بد
 حب تریه اسهال بلغم کند و صنعت آن تریه سفید
 مدبر سه شقال زنجبیل مطبوخ رومی از هر یک یک
 شقال ریوند غار لیمون از هر یک سه درم و درم و درم
 حفظ بکند و ادویه کوفته بخیته با آب رازینا سرشته
 جوب سازند شربت سه درم و درم و درم و درم و درم
 منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفر کند و صنعت
 آن تریه سفید مدبر و شقال گل بنفشه فاضل خشک
 کثیر از هر یک سه شقال رب السوس سقمونیا می شود
 از هر یک نیم شقال کوفته بخیته بر روغن بادام شیرین
 چرب نموده و آب سرشته حب سازند شربت سه درم و درم
 با آب نیم گرم و حب تریه دیگر مطبوخ و سوداوی
 مفرج است و صنعت آن تریه سفید مدبر بکند و درم
 اقتین و فیتون و فزلی از هر یک یک انگ پوستان
 بلیمه زرد نیم گرم نمک سیاه و دو انگ کوفته بخیته با روغن
 سیاه و از لیمون کوه سرشته جوب سازند جمل یک
 شربت آب نیم گرم و باید که پیش از خوردن جوب
 سهله و بعد از آن پیمیز نمایند و در لیمو و دیگر تسخیر
 داخل نیست و حب تریه اسهال سودا و متولد از بلغم
 از بدن و نواح قلب معده و ادماغ کند و نافع است
 از برای خفقان سوداوی و صنعت تریه سفید مدبر
 فیتون و فزلی از هر یک یک بکند و درم حاشا شخم حفظ
 غار لیمون سفید چربی از هر یک یک و درم سقمونیا
 مشوی و دو انگ نمک لفظی بکند و انگ استخوان خود
 ثلاث و درم خرق سیاه نیم درم کوفته بخیته بر روغن بادام
 شیرین بکند و سرشته حب سازند و آب نیم گرم فرزند
 جمل یک شربت است و در نسخه دیگر سقمونیا یک
 است و در صورتیکه تنقیه جمع بدن منظور نباشد
 حب تریه کشفه را فیتون است و صنعت آن
 تریه سفید مدبر ریوند چینی از هر یک یک انگ نیم گرم
 منقل از رقی از هر یک دو انگ فزلیون که در روغن
 چرب کرده باشند است و علی الرسم با آب رازینا چرب
 سازند جمل یک شربت است سه شربت بخیته با آب رازینا

میشود و از آن مسلی و آن را دوام التریه می نامند
فصل در ذکر تسخیر دوار التریه
 دوار التریه بنفشه و اسحق بلغمی غلیظه و رطوبت فاسده
 را که در اعضا از خوردن میوه های رطب متولد شده باشد
 فرود آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد و صنعت آن تریه
 سفید مدبر سه درم و درم زنجبیل و درم شکر سفید پانزده
 درم کوفته بخیته شربت یک شقال تا دو درم استعمال
 نمایند و قوت این دوا تا سه سال باقی نماند و دوار التریه
 بنفشه سید مظفر الدین شفا می و صنعت آن تریه سفید
 مدبر سه درم زنجبیل مطبوخ از هر یک سه درم نبات
 سفید جمل درم کوفته بخیته شربت هر شب یک شقال و
 محمد معصوم و در وادین خود شربت چهار درم آب گرم
 و کوفته و دوار التریه بنفشه و دیگر و صنعت آن
 تریه سفید مدبر درم سارگی خردم زنجبیل و صنعت آن
 دو درم شکر سفید درم شربت چهار درم و اگر سارگی
 شکر خردم کافیه و آبانی و شیر خشک و زنجبیل از
 هر یک پانزده درم نمایند و درم و قوت اسهال آن
 بیشتر دوار التریه بنفشه آن قاطع بلغم غلیظه و زنج
 از حق بدن و منقی معده و درم و ادماغ و سودا و نافع
 است از برای البلیخا و جنون و صرع و نافع است از برای
 سوال بلغمی مزمن و در دینه و صنعت آن تریه سفید
 خراشیده بر روغن بادام شیرین چرب نموده مروض سه
 درم زنجبیل بکند و درم مطبوخ بومی نیم درم پوست بلیمه
 کالی بکند و درم غار لیمون سفید یک انگ نبات سفید
 هفت درم کوفته بخیته کف کنند و بعد از آن آب نیم گرم
 و بعد از آن دوار التریه مدبر و درم کوفتن و
 بخیته نباید کرد باید که اندکی درشت بخیته شود و در
 تریه قدری قلیل از آن فعل قوی مقدار کثیر کند و صنعت
 آن بکند تریه سفید مجوف خراشیده هر قدر که خواهند
 بگویند و در آب گرم بنشینانند و درم و حرکت دهند
 بعد از آن فشرده صافی آن صاف نموده و در ظرفی کرده با آب
 در آن کنند و همان عمل نمایند تا مادام که جرم آن طی
 پس آن آبها را در سایه خشک نموده نگاهدارند

فصل در بیان شیخ سفوفات تربیدی

سفوف تربیدی اسمال بلغم کثیف و امراض مغزی را پاک
است و صنعت آن تربید سفید در ده درم تربید
سرخ ریون چینی از هر یک یک درم کوفته بخیه سفوف
سازند شربتی در شقال باروغن بادام شیرین در
آب گرم بنوشند سفوف تربید و اسهال اعطاف
علیه غلیظه نماید و صنعت آن تربید سفید در غار یون
سفید از هر یک در شقال کثیر احلیل انیسون مسطکی
از هر یک یک مثقال نیم درانی نیم مثقال اودیون کوفته بخیه
سفوف سازند شربتی در ده درم تاد و شقال سفوف
تربید و صنعت آن تربید سفید در یک درم نمک بندی
یک درم و نیم درم کوفته بخیه کف کنند بعد از آن آب
سرد بیاشاند هرگاه تشنه شود آب سرد بنوشند بجهت
کتاب گرم قاطع عمل آن است و سفوف تربید دیگر قلمی
مزموده اند که از بنده درگاه محمد ششم است اسمال
اعطاف سود نماید رافع است از برای امراض حاد و مزمن
اعطاف غلیظه صنعت آن تربید سفید بجهت خراشیده
در ده درم شیرین چوب نموده پوست بلبله زرد
سارگی از هر یک یک درم تربید سفید یک درم غار یون
ش سفید ریون چینی بیضی قشقی اسطوخودوس
غار یون از هر یک یک درم تربید سفید دو درم فنی
نات سفید و دو درم کوفته بخیه بر روغن بادام شیرین
بر آب نموده شربتی از دو درم تاد و شقال
مزموده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند

فصل در ذکر شیخ ابهامی تربیدی

قراب تربید از نبات بن قزو بلغم و صفای عفن را پاک
است آن تربید سفید در یک درم نیم درم رطل در چهار رطل
آب بپوشانند و بجوشانند و بعد از آن یک درم
نمک بپاشند و در آخر یک درم سقمونیان نمک غلظ
در ده درم تربید کوفته بخیه آن بپزند شربتی
است و در آب بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ
شربتی گردانوی شرباب تربید دیگر سسل بلغم بود

صفت آن تربید سفید یک کوفته صد درم در شیشه
کنند و آب صاف بر سر آن کنند آن مقدار که پنج
انگشت بالا آید آن باشد و سه روز در آفتاب
بگذرانند پس با لایند و دیگر با آب تازه کنند و سه
روز دیگر در آفتاب بگذرانند تا آنکه هیچ مزه در تربید
نماند پس مجموع آبها را با یک من قند بپزایند و اگر
بقدر حاجت سقمونیان داخل کنند صواب باشد
و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است
و اگر هست درم تربید با تربید یار کست بهر صفت
شربتی در او قند

فصل در بیان شیخ معالجین تربیدی

معجون تربیدی قوی کف کشاید و بلغم دفع کند و درد
بشت را ساکن گرداند و صنعت آن سقمونیان و دو درم
قافله کبار قافله صغار زنجبیل و در شقال و در چینی
قزو نار شک فلفل نخل از هر یک یک درم شکر سرخ
تربید سفید از هر یک یک مثقال عسل بقدر احتیاج
معجون سازند شربتی در دو درم معجون تربیدی دیگر که
سهل بلغم بود و صنعت آن تربید سفید در سقمونیان
شربتی از هر یک یک درم قافله صغار انیسون از هر
یک دو درم دارچینی نمک بندی از هر یک چهار
دانگ و در شقال یک و نیم دانگ اجزا کوفته بخیه با
شکر طرز در معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ آب
نیم گرم بپزند معجون تربید که سهل بلغم باشد و صنعت
آن تربید سفید تراشیده غار یون از هر یک چهار درم
حب انیسون یک درم تخم خنظل نیم درم زنجبیل و در شقال
قافله کبار مسطکی از هر یک یک درم اجزا کوفته بخیه
باقند و عسل بپزند شربتی چهار درم آب گرم
معجون تربید دیگر طبع را نرم دارد و بلغم و صفرا را نفی
بزند و معده را قوت دهد و صدایک از بخارات باشد
بر طرف کنند و تونج کشاید و صنعت آن تربید سفید
پوست بلبله کالی سارگی بپزند از هر یک ده درم
قافله زنجبیل مسطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ
روغن بادام از هر یک یک درم زعفران یک درم

رازیانه سه درم اجزا کوفته بخیه بر روغن بادام حریب
کنند و آب خندان اودیون قند و عسل بپزند مقدار شربتی
چهار درم باشد معجون تربید که ابل غلظ را ذائقه خوش
آید و موافق باشد و سهل بلغم است و صنعت
آن تربید سفید در ده درم ورق گل سرخ چند درم زعفران
سقمونیان شربتی از هر یک یک درم مسطکی و رومی یک درم
مغز بادام مقشره درم قند و عسل سه درم اودیون کوفته
بخیه با عسل بپزند و اگر خواهند تدری گلاب
در تمام قند و عسل اضافه نمایند شاید تربیدین بافتح
شربتی است که بر جلد کسی بجاگ منفذ میگرد و بیشتر
در اول گرم در نه جالی تر از شکر و عسل قلع و سسل مقدار
و نمک باه و لطف از شربت حبت سرفه و در سینه
و غشایان و بهای حار و شربتی و باار الحین حبت اخراج
اخلاط محترقه و باروغن که گاو حبت عسل الیاس با شرب
تازه و شیده حبت حرکی باه نافع و مغز سبز و زعفران
تدریجی غشایان تربید شربتی از شفت شقال تاسی
شقال و بد شربتی شفت است و در شرباب و با عسل
سرخ و از آن نمر آرد و در دانی از برای نفوذ
باه و تسهیل و تخمین لون و صنعت آن تربیدین پاک
کرده و سدرم شکر گاو و با شرب گاو و شرب گاو که باشد
یک رطل مخلوط کرده با لایند پس بپوشانند تا بقوام حسود
بپاشانند بقدر برداشت طبیعت و این دوا در
امریزه حاره و معتدل مفید است و چند روز بپاشند
باید کرد و دوا از تربیدین به پخته آن در ده درم صنعت
آن تربیدین خراسانی پاک کرده نبات سفید از هر یک
ده مثقال و در شیر تازه و شیده و اگر شیر سب باشد
بهتر است حل کرده با لایند پس بپوشانند تا بقوام حسود
آید زنجبیل و در چینی خمر لجان خضیه الثعلب مصری
بوزید آن از هر یک یک دانگ کوفته بخیه داخل نمایند
و این دوا مزه بارده و معتدل سریع النفع است
دوا از تربیدین دیگر ایضا بپزند آن در ده درم صنعت
آن شیر تازه و شیده و اگر شیر بپاشد بهتر است
مقدار یک رطل نبات سفید و زنجبیل خراسانی از هر یک

ده درم در آن حل کرده بالا بند پس بچشاند که تمام
 مساوی از تخم بیل و در جبین خسته القلب
 برزید آن از هر یک یک انگشت خسته داخل کرده از آن
 بمقدار طبیعت و برداشت طبع بخورند و دوا
 از تخمین دیگر منقول از معصوم در ضعف باه
 که از حرارت باشد سوزنده بود و معنی زیاده کند و
 چون با موانع باشد به صنعت آن ترنجبین تازه
 پاک کرده از خاک و خاک سی درم در و رطل شیر
 مساوی کنند و آنش ملائم بقوام آورند و هر شب
 یک ملقه میل نمایند به شرب ترنجبین این شرب با
 دوا الله نامند و شرب مبارک نیز اصحاب سلسله
 سرفه نفث الدم و نفث المذره را فایده و مدد
 صاحب قرض طبیعت را مانع باشد و صنعت آن
 ترنجبین پاک کرده از درم غائب خراسانی میست و آن
 پستان بچاه دانه اصل السوس مخلوک و مضمون تخم خشخاش
 سفید خمیده و بنفشه روغن بادام شیرین از هر یک در
 درم یکبار حب الاس از هر یک یک درم جو مقشر یا توده
 درم نیم حکمی سفید هفت درم برسیا و شان سه درم
 انجیر زرد سی دانه ادویه را سواست ترنجبین و خمیره بنفشه
 و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب نجیسانند
 و روز دیگر بچشاند تا به ثلث رسد بمانند و
 بالا بند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل
 کنند و باز بالا بند و آنش ملائم بقوام آورند و
 در آخر روغن بادام را داخل کرده بکشد و جوشی
 داده شود و آورند و سرور کرده در شیشه نگاه دارند و
 بر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با دوا شیرین
 شرب ترنجبین که تلانی در شرب بادین خود ذکر
 کرده گفته که این شرباب بر دشت و طبع طبیعت و
 قاطع عطش و نفوذ آورنده صفرا با سهال و در تبانی
 چون در صبح یا شام مندا القاب به حرارت می کند
 صنعت آن که ترنجبین و از خاکشاک عیار پاک
 نمائند پس آب را بجوش آورده از آنش سرور آورند
 و نگذارند که جوش آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن

حل کرده بالا بند پس آنش بسیار ملائم به نزد بالقوام
 آید و در سر او قیبه از آن وزن یک قیراط سقویا
 نایک و آنک داخل نمایند و این شرباب
 اسهال بطن بسهولت می کند و اخراج تره صفرا
 می کند و صالح است از برای صاحبان تب و بگاه
 محتاج شوند به سهل و قوی که از حرارت باشد میکشاید
 و اخراج خلط بجز از تب می کند و مجرب است
 معجون ترنجبین مسمی معجون مختصر مقوی باه و مجرب
 و طبع طبع ایشان است به صنعت آن ترنجبین
 سفید مقدار یک رطل در آب خسک تازه صاف
 کنند و نیم رطل نمایند و در رطل شیر در آن اضافه
 کرده و آنش نیم جوش دهند تا که بقوام آید و هر شب
 وقت خواب مقدار یک ملقه بنوشند

**فصل در بیان قریات است که در آنها
 اینون نیست**

تریاق کبیر شیخ داود گفته که سن تالیف کردم این
 تریاق را در سنه نصد و نود و چهار هجری بمشور
 پس بعد از مدتی در آن یافتن آن را عظیم النفع و جزیل
 الفعل در فصول از بعد بنه و در امر جبهه منقذ و نافع
 است از جمیع امراض و دافع ضربه سموم و مقوی باه
 و بخت صریح و بالخصوص با آب مرزنجوش استعمال
 کرده میشود و بخت فالج و لقوه و از برای باره و اغی
 چون خدر و تشنج و کزاز و از برای نقل اسان و
 عسر البول و سنگ مثانه با آب کرکس یا آب
 زنجبیل و بخت ضیق النفس و سرفه نفث الدم و
 ذات الیه ذات الحجب و خفقان و ضعف معده که از اخراج
 باشد با آب کاسنی تازه و از آن به دشت باشد با
 کلاب و معنی دایمی که اندک سنگ در آن حل
 کرده باشند و بخت استسقا و در سوز و برقان
 و قوی باه و مطبوخ اینون و بخت بواسیر و امراض
 مقعد با آب غناب و بخت دوار و اوجاع مناسل
 و نفوس با آب مطبوخ بچ که و سوزان و سوزن و بخت
 سموم و جذام با شیر تازه و دوشیده و بخت برص و بخت

بما العسل بنوشند و طبع آن در امراض مذکور
 بخت اورام نافع و قوت این تریاق تا بخت سال
 بانی میماند و شربت آن از یک شقال است تا سه
 شقال و در اجزش معتدل است و کفیات با بیل بجانب
 حرارت و پوست به صنعت آن پوست زرد اترج و
 حب اترج مقشر و قی از هر یک ده شقال حب الغار
 حب انا سفید سندی سکر با بیل از هر یک هفت شقال
 زرب در و بچ عطر لایطال بیل سرخ بهمن سفید از
 هر یک ده شقال زرد و در آن که کربا به سمی از هر یک
 ده شقال و روغن بنفشه شقال عود را در ماست و
 شش شقال شلاب نجیسانند بعد از آنکه سیر و قیراط
 فادیه و جید و در آن کلاب ساییده باشند و از آن
 شقوق را بخت روز پس مرورید ناصفته چهار شقال
 در شمشیر را از آب اترج کنند و سر آن را بچشند و
 در حمام نهند تا آنکه مرورید حل گردد پس آن محلول را
 در کلاب و فادیه و در آن داخل کنند و سن و وزن او را
 معطر با بقوام آورده محلول را کم در آن نیز دوز
 زنند و آنش ملائم بچشند یا بچش یا بچش یا بچش تا تمام
 کلاب بیل سفید کرده شود و کلاب عسل بخورند و
 بعد از آن ادویه مسخوفه را بیل معجون سازند و در ظرف
 چینی نگاه دارند و بعد از آن شام استعمال نمایند حکم
 میر محمد موسی گفته که در نسخه اصل این تریاق سیر
 و آنک فادیه و سندی و داخل است و اگر بخت نشود
 سیر و قیراط فادیه و جویان جید کنند و آن هر دو هم بنفشه
 اینکه گفته این تریاق معتدل است طبیعت با
 حاد و با بیل در ادویه ثانیه به تریاق کبیر قلی
 فرموده اند که بنده آنم میر محمد ششم با دارم و بانی
 حکم علی جمیع اجزای آن نموده بلکه و مصلوک اعالی
 و ادنی و شریف و راضی و شیخ و شهاب و میان و
 کول نموده که در هر فصل از فصول است با شخص کثیر اکثر
 عظیم القدر ایستاد و جمیع سموم مشرب و مضمون
 و در امراض باره و قلبیه و دماغیه خصوص و بالخصوص
 و با بچ از برای جمیع منافعه که بخت تریاق فادیه

و اگر کرده شده به صنعت آن مری صافی را تنه باز
و شیر از هر یک چهار درم به این صمغ را در آب
و عرق بهار نارنج و عرق دارچینی و کتاب از هر یک بقدر
خود و بنیاستند و حل نمایند پس بکوبند و میانی آنرا بخرد
و بهر شب مصطکی و کندر و صمغ فندک از هر یک دو درم
و این مجموع را در روغن بلبان ده درم و در قحطی
در ندر صمغ عاف بگذارند پس بکوبند و در آب بنفشه
با قوت سرخ زمانی زمره کنند عقیق بانی که باقی شقی
چهار درم معدنی خطائی از هر یک چهار درم هر یک
علی و علی و بر شک باقی با غلاب بنشیند تا صبح شوند
پس بکوبند و در مغول جگر از منی مغولان تجاری کرد
و آن مجموع شش مط و در هفت فصد که بر دو را مکسر
نموده باشند از هر یک دو درم از شمع محرق شده هم او را
اسفین بنشیند که در تریاق فاروق است و در کرب حبل العار
جلیا ناز را و در طول قسط پنج در او اندر درم عرق صفر
بزرگ از این فلفل سفید و در خطائی محرق عود هاری
طاج از خربزه چینی سنبل الطیب نظیر یون
دقیق است بلکه کالی اسطر خودوس زعفران
در درج عقری فاو اینا عاقره حار بر سیالیوس
پس پنج کبراقیون سافج هندی زرباد و جلیل
در بانی کاشمیران تخم انجمن رومی است تمام معتبر
چند بیدتر کبریت زرد زربنج که کرمه البیضا که
معروف است بهار و در و غار یون سفید بجا صفت
انجمن با بونه از هر یک چهار درم کل سرخ ششدر
مشک حقی خالص که تخم فندک و زهر جالی بری صمغ نباتی
طین و غسانی تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام
از هر یک دو درم عمل صافی سه وزن مجموع او به
تریاق ساختن این تریاق آن است که عمل را
بانتش بسیار باید که گذاشته صمغ را در آن حل کرده
بسواط بهرم زنده تا آنکه بگردد صمغ با عمل تجلی پس از
آتش گرفته جوهر و در هفت فصد مکسر را در آن حل
نموده بسواط بهرم زنده تا آنکه مخلوط شود پس از آنرا
بروغن بلبان چرب نموده بگذارد بیکو با ندر و

در جرم او به نفوذ کند پس از آنرا اندک اندک بر عمل
پاشند و بهرم زنده بسواط بهرم رومی قوی شود تا
اجزای نیکو مخلوط بعمل شوند و در طریقت طلائیا فصد کرده
چنانکه چهار انگشت ظرف خالی باشد و صفت روز
آنرا در آفتاب دهند و بهر روز از آسمان نذرند بعد
از بنفشه آن را در ظرفیکه در آن باشد سیاه باشد و قی
کنند و بر سفته یک روز آن را از آنش بر آورده
سر از آنش بنشیند تا بخارش بیرون رود و در روز دیگر
باز در آنش و قی کنند تا چهار سفته پس آن را در سون
آورده بعد از یک سفته استعمال نمایند شبی بایستد
با آنکه مناسب باشد تریاق از بهر این تریاق را
صغیر خوانند از ترکیب قدیمه است پیش از آنکه در
بانی بکوبند و در تریاق فاروق اول
ترکیب شاد و بهر یک طب است و تالیف اندر
ماض اول است و این تریاق چار و اب است و در آخر
درجه دوم بهار و اول درجه سوم کل ریح غلیظ و
مصلح بکند و حال است اصلاطه عظیم و دفع سد و نافع
است از برای سم مار و عقرب و عکبرک و جمع بازران
گزنده زهر دار و صمغ و خفان و جمع امراض بارود
و او را در فضلات مجرب است برودت و اخراج چنین
است و تسبیل و لاوت میکند و فو لنج می کشاید و
جمع امراض بارده را نافع و لیکن صورت صناع
و مع است و مصلح آن شیر و تخم خرفه بکشد و صنعت
آن جبار حنطیا می رومی مرکه صافی زراوند
طویل اجزای مساوی کوفته بنجیه بعمل مصفی سه
وزن او بهر معجون سازند و بعد از جلیل و در استعمال
نمایند شربتی از چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم
و قوت این تریاق تا دو سال باقی می ماند و بهر
نصف وزن آن مرود و طیوس است و گفته شده که
بعض اطباء بعض مرصاف قسط پنج در آن حل کرده اند
و حکایت کرده صهارخت که با قند و شکر که یک جزو
زعفران را از این تریاق این تریاق زیاد کرده شده
شیخ رئیس گفته که بعض اطباء بعض زراوند طویل

درج میکنند این قوی است تریاق از پیدس از
ترکیب میکنند رومی است و این تریاق ملقب است
بر منقذ یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اگر بکوبند و بنجیه
سواط را مخلص اگر بکوبند و این تریاق مخلص است
در تخیص از سموم قوی و اصال و مقوی معده و کبد و حال
است نافع است از برای امراض صدر و دوار و شقیقه
کنند و او جاع ظهر و این دوا می جسد و لیکن و فاسد
میشود و زیاده بر کمال نمی ماند به صنعت آن بصل غصیل
شیری تبدیل سفید و صمغ تراشیده و بروغن بادام
شیرین چرب نموده سنبل الطیب از هر یک و مثقال
جلیا ناز و صمغ شقال اسارون شقال از هر یک حبل العار
از خرم از هر یک پنج مثقال با او در درج حنطیه
مردارید با سفته از هر یک سه مثقال که باقی سمعی
صندل سرخ صندل سفید از هر یک و مثقال کوفته
بنجیه بوزن مجموع از هر یک از عمل مصفی در روغن گاو
شرته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
یک مثقال آب بکرم تریاق النفع و افغ مضرت
جمع زهر است و قوی و سد و کشاید و فای و نفوذ
و استر خاد اختلاف اخلاط رویه و او را هم جاسیه جاع
معه را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باشد
و مفت حصاة و در سوداوی را نیکو باشد به صنعت
آن فلفل ایض فرخ شک فاش از هر یک و درم چند بیدتر
یک درم کوفته بروغن بلبان چرب نموده است و وزن
مجموع او بهر عمل مصفی معجون سازند و در روغن گاو
و بعد از آنکه استعمال نمایند شربتی یک دانگ
تریاق النفع دیگر از معاجین کبار است و آن را از
نصحات شمرده اند و از تریاقات است به صنعت
آن با قوت زمانی مردارید با سفته و در فلفل جوز بوا
فانکه کبار شیطرح هندی و از چینی بلبان بعضا صمغ سافج
هندی پنجه کل سرخ منزه و الا قلع و فلفل زنجبیل فلفل
سنبل هندی بلبان او بهر عقری با در تجویز بلبان شور
مصطکی و لجنان فرخ شک صندل سفید زراوند و درج
سیلج سیاه از هر یک و دو درم بسیار ششدرم و پستلج

سه درم زعفران پوست بلیله دار خطائی از هر یک
یک درم بهمن سنج نیم درم غیر اشک مشک چینی از
هر یک نیم انگ اجزاء را کوفته بخیم با عسل مصفی و وزن
او نیمه چون سازند شربتی یک مثقال و این کتب
سی و دو جزو است و وزن اجزای است درم
و چهار انگ و نه اجزای گرم و خشک است در دو
درجه و بعضی گفته اند شربتی ازین تریاق از یک درم
تا دو مثقال است که تریاق بلوغ النفع که جماعه از اطبا
وی را در ذیق افامی سادی تریاق کبیر یافته اند
صفت آن اینست که درم فلفل سه درم زراوند
مخرج چندید ستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیم
بسرشدن شربتی قدریک جوهره تریاق نمائند بعد
از تریاق اربعه تالیف شده نافع است از برای
گردیدن حشرات و دفع همه زهر است و باد را بکشد
و قروح بکشد و نفخ سرد را بکشد و از برای صلابت
طحال و سدای آن نافع است و فالج و عرقه و صرع را
سودا و اید و منافض از تریاق اربعه بیشتر است صفت
آن شمشید اسلیمیل و رویره این نسخه اصل قدیس حکیم
است و بعد از آنند و اخس اول که کوفت تریاق اربعه
است چهار جزو بر آن افزوده که شربت جزو شده بعد از
آن را تریاق نمائند و این تریاق نیز با ستم تریاق غیر
سیمی است بکشد مری صافی حب الفار جنبطیا ناقط ملح
از هر یک شش مثقال فلفل سفید ذیج سیاه از هر یک
چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال اجزاء
را کوفته بخیم با عسل مصفی و سرشدن شربتی از یک مثقال
تا سه مثقال تریاق نمائند بخیم صاحب اختیار است
بکشد حب الفار جنبطیا مری صافی زراوند طویل ریوند چینی
پوست بکشد و جوهره فلفل ملح اجزاء سادی کوفته بخیم
بسرشدن شربتی از یک درم تا یک مثقال بعد از گذشتن
چاره از ساختن آن استعمال نمایند و بعضی گفته اند که
این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن
استعمال توان نمود تریاق نمائند بن مشرقه و غریب
اگر میوه را نافع بود صفت آن زراوند طویل و مخرج

پوست بکشد و مخرج فلفل سفید اجزاء را کوفته بخیم با عسل
بسرشدن شربتی دو درم تریاق سلطان که سیمی
است بدو از سلطان گردیدن کلب را نافع است
صفت آن سلطان محرق ده درم کند جنبطیا ناقط
هر یک یک درم کوفته بخیم با عسل مصفی و سرشدن شربتی یک
مثقال و در نسخه دیگر جنبطیا ناقط درم داخل است
در فرموده که دو درم صبح و دو درم شام با آب سرد
تا روزی بسیار بدیند تریاق صغیر شربتی که در
نفع از برای سموم و امراض بارده اتوی از تریاق نمائند
است صفت آن حب لمسان فلفل ملح جنبطیا ناقط
مرصانی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطر اسالیون از
هر جزو مشک چینی یک جزوی چندید ستر ربع جزوی
اجزاء را کوفته بخیم با عسل مصفی سه وزن او نیمه بدستور
معجون سازند تریاق صغیر دیگر از شربتی که در
نفع از برای گردیدن جانوران سیمی و سموم و دفع
امراض بارده اتوی از تریاق اربعه است صفت
آن زراوند طویل حب الفار جنبطیا ناقط بکشد
افستین بودی زرد جوهره بکشد فلفل ناقط اجزاء
سادی کوفته بخیم با عسل مصفی معجون سازند شربتی
یک مثقال تریاق بلین مخموم جهت سموم فلفل نافع
است و از خاصه این است که چون سموم بخورد تا که سم
پاک نشود و بکشد و اگر بدیند و بکشد و بکشد
آن باشد که آن شخص سم نخورده صفت آن گل
مخموم حب الفار ایرسا بالویه کوفته بخیم و روغن گاو
چرب نموده با عسل سرشدن شربتی مقابل یک مثقال
و در نسخه دیگر اسامیت قبل از غذا و بعد از آن
توان خورد که دیگر که جهت سموم قتاله و منصفه از
بروم و دواب و رتن مردم نافع است صفت
آن گل مخموم حب الفار از هر یک دو درم الفلفل چینی
درم جنبطیا سادی زراوند مخرج تخم سداب برگ غار
از هر یک یک درم کوفته بخیم با عسل صفت سرشدن شربتی
قدر بافتنی تریاق بلین چندید از شربت است
صاحب علامه التجارب و النفع از آن گفته اند صفت آن

اگر بکشد از برای دو درم فساد زهر حیوانی نیم درم سیاه
کشته دو درم کچنک یک درم حبه را سائیده با هم و
نخون بزار و خوار بسرشدن و قهر صا کرده در سایه خشک
نمایند و نگارند شربتی دو درم یک طریق کشتن سیاه
چنان است که در نوبه گرمی کنند و اندکی گوگرد بر آن
پاشند و در ظرف چینی بریزند و زور سخن بلوغ نمایند
دور او را و خربان نموده شربتی را بر روی خاکستر گرم
گذرانند سخن نمایند چندا که خشک شود و در هیچ ریزه
از آن نمایند اگر اول بار بادار و با س خشک سوده
در ظرف چینی کرده سخن نمایند چندا که خاک شود هم نوعی
از کشتن بود و اگر آب یا با بانی دیگر سخن بلوغ نمایند نیز
نوعی از کشتن بود و این قول صاحب علامه التجارب
تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اگر سموم را که صفت
آن پوست بکشد فلفل ناقط زراوند مخرج جنبطیا ناقط اجزاء
سادی کوفته بخیم با عسل مصفی سه وزن او نیمه بدستور
معجون سازند شربتی دو درم تریاق صغیر کفایت
بقراطی نافع سموم و اودیه سیمی بود و صفت آن
زراوند طویل و مخرج از هر یک دو درم و نیم کوفته بخیم
بسرشدن شربتی از یک درم تا یک مثقال و دیگر که
و نافع جمع زهر است صفت آن حب لمسان و
زوفای خشک تخم شلغم مری فلفل سفید و سیاه و چینی
بج ترکی اینست فطر اسالیون اسارون زرد کراتی
بندالنج سفید از هر یک یک درم زعفران شش درم
اودیه کوفته بخیم با ستم چندان عسل سرشدن شربتی
یک درم با شرباب تریاق عام النفع که جهت اگر سموم
مشروب و دلد و نافع است صفت آن تخم حرمل
شونیز زره کرانی از هر یک دو درم جنبطیا ناقط درم
فلفل سفید ماز از هر یک نیم درم زراوند مخرج یک و نیم
درم کوفته بخیم با ستم با یک سیر عسل سرشدن شربتی
مثل بافتنی با شرباب تریاق کامل از شربت است
صاحب علامه التجارب و صفت آن سیاه کشته

بجناک که بیش سیاه است زرنج از هر یک یک جرد
 زراوند در جرح فاذر هر معدنی مرئی زنجبیل فلفل قرمفل
 شک تخم سرکه گوشت افنی خون کشف از هر یک دو جرد
 فرسبون پنج انگدان تخم ترنج مقشگر گوشت راسو غلصه
 قنقنب ایل انفو تخم گوش انفو جدی از هر یک بر
 جرد فاذر هر حیوانی جردار پوست پنج کبردار صبیغ
 از هر یک چهار جرد و جوز مائل نصف مجموع ادویه
 خون پیش ثلث مجموع اول گوشت بارانزم یکونید
 و قنقنب ایل را همچنان خشک بخوشا نند با گوشتها یکونید
 و اگر همچنان خشک سو بان نموده با گوشتها یکونید شاید
 شاید بهتر باشد پس تخم را با آن یکونید پس زنجبیل و صبیغ
 و پوست پنج کبر و پوست پنج انگدان را نرم یکونید با آنها
 ضم نموده باز یکونید و پس زراوند نگاه جله را بخوان کشف
 صلایه کشند نگاه باقی ادویه و اجزاء را کوفته بخیته با
 ضم کنند و بسیار با هم نرم یابند و پس زراوند نگاه جله را
 بخون پیش بپزند و چندان سخن و صلایه کنند که با هم
 خشک شوند زراوند نگاه جله را با عسل مخون سازند و در حقه
 فنی کرده در شب بوجنگا بدارند و بعد از ششماه
 استعمال نمایند شربت از نیم درم تا یکدرم و نیم یا
 عسکری جهت لذع عقرب جرازه و غیره جرازه اثر
 نام دارد و صنعت آن پوست پنج کبر پنج خنفل
 افستین زراوند در جرح طر خشقوق یا بس دیار رویه
 که تاری می خرا گویند جله برابر کوفته بخیته تا دو درم بخورند
 نسخ دیگر پنج خنفل و دیار رویه نیست عوض آنها خطیا
 مرقوم شده و بدانند که در تخم کرودم ازین دو دور
 یک ساعت فرو نشیند و شربت وی یک درم جهت بلع
 و ثلث درم جهت طفل کافی است و تریاق دیگر که تقوی
 ارواح و دفع سموم و ملبودین را نافع است -
 صنعت آن اسارون فطر اسالیون از خر قلع
 از تخم انجیر لفاف الکرم فیتون از هر یک ششدرم
 پوره ارمنی تلخ اندرانی زرد فای خشک فودنج جلی
 سافج بندی مصطکی از هر یک دو درم تخم خنفل تخم
 فر خشک پنج بازنگ تخم بازنگ تخم لیون پنج فافا

حب لبان عنقران از هر یک یکدرم و نیم راسن
 محففت فلفل زیره کرمانی سبیل الطیب ایرسا از هر یک
 یک درم مغز بادام شیرین و تلخ پنج بوف جوده شطیبه
 غار لیون بابلونه از هر یک یک و نیم درم کبد زب
 محففت حب الاس برگ طر خشقوق حب کاکج
 از هر یک ده درم تخم کرفس اینسون افستین
 برگ خنی العالم از هر یک سه درم پوست پیشرین
 خشک نار دین فوموز از هر یک یک درم دو ثلث
 درم عصاره انبر بارین بلبله زرد از هر یک بیست
 درم قطور لون و قین مرصافی میوه ساله میوه یالیه
 جعد کبر از هر یک سه درم ریوندر چینی تخم خیار قشار
 خربزه لک خام از هر یک یک درم تخم حلیه تخم مرو
 رب السوس از هر یک دو درم سرخس برگ شنب
 از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بخیته باز تیب
 طالعنی منزوع الجسم کوبیده سرشته مخون سازند
 باید که نوشیده شود در جمیع امراض کبد بارده رطبه
 با مار الاصول و سکنجین بزوری دور امراض حاره
 یا بس با آب کاسنی و آب طر خشقوق که کاسنی
 بری است و آب برگ عنب الثعلب و آبو ما هر
 گفته که الهامی ما هرین تریاق را با مار الشعیر با
 صاحب امراض حاره کبدر همیشه می خوانند و در سرد
 کبدری با سکنجین بزوری و طیب باید بر حسب علت
 و ترکیب آن با ادویه مفرده و مرکبه بخوراند تریاق
 دیگر جهت لذع عقرب و صنعت آن مغز گردگان
 جاد شیر از هر یک دو درم سداب حلیت مرکی صافی
 از هر یک یک درم کوفته بخیته با انجیر مدقوق با عسل
 مصفی مقوم بپزند شربت سه درم با شراب تریاق
 دیگر که لذع عقرب را سودمند بود و صنعت آن تخم
 سداب زراوند طویل حب الفار خطیا ناپوست پنج کبر
 افستین زرد و چوبه پنج خنفل فاشرا بالسوی کوفته بخیته
 بسل بپزند تریاق دیگر که جهت لذع عقارب بود
 سندا است و صنعت آن پنج کبر افستین خطیا زراوند
 چینی طویل خطیا ناکوفته بخیته با عسل سرشته شربت

سه درم تریاق دیگر که عقرب گزیده و خداوندان
 قویج دور و دواشتاد و نفع رود و بار اینهاست نافع است
 و تسهیل ولادت کند صنعت آن صافی حب الفار
 قسط تلخ فودنج سداب بری جندبید سر عاقر قرقاز نیل
 فلفل شیرین حلیت اجزا ساودی کوفته بخیته با سندن
 مجموع ادویه عسل مصفی به قوام آورده مخون سازند
 شربت دو درم آب نیم گرم و در نسخ دیگر خطیا و
 زراوند در جرح و اخل است تریاق یو خاک در دفع سمیت
 عقرب النفع است صنعت آن جندبید ستر و پوست
 پنج کبر ریوندر چینی عاقر قرقاز و ندر طویل اجزا ساودی
 کوفته بخیته با انگبین صاف بپزند شربت یک شقال
 با شراب ریجانی بپزند تریاق جهت کزیدن رتلا
 صنعت آن شونیزده درم دو قوزیره کرمانی را از
 هر یک بخورم ابل جورالسوز از هر یک سه درم سبیل
 حب الفار زراوند در جرح حب بلسان و در چینی خطیا
 تخم خند قوی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بخیته
 بسل مصفی بپزند شربت مقدار جوزی با شراب کنیا
 مار العسل بپزند تریاق دیگر که دفع مضرت افیون
 و بیرون و شوکران و کزیزه و زرنج و سم الفار اذ
 سمیه و سمیات باز دارد و صنعت آن حلیت جندبید
 ابل فلفل سیاه ساودی کوفته بخیته بسل بپزند
 شربت مقابل یک خند فیه با شراب کنه و بعد
 کردن بار العسل و شبت و طبع تریاق دیگر که افیون
 خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بوده
 از بدن باز دارد و اگر پیش از آفت بخورد این یا
 عادت کنند این باشد و صنعت آن دانه سیر
 مقشگر برگ درخت انجیر برگ درخت لاغله از هر یک
 ده درم گل ارمنی بخورم اجزا کوفته بخیته با عسل
 بپزند شربت یک درم تریاق که ضرر سیاه و سلفا
 و زنگار و دوا سنگ باز دارد و صنعت آن مرافستین تخم
 کرفس ساودی کوفته بخیته و شقال با یک و قنیه سرب
 بخورند بعد از آنکه قی کرده باشند بطبع انجیر و شبت و
 قدری نمک آمیخته و باید سقمونی در جلاب دهند

که شکم براند. تر یا قلیکه جفت کیکه ذنب ابل خورده باشد
 صنعت آن زین فستق فیل زهرج اجزا مساوی نرم
 کوفته بخت بقدر سیغه ازان در یک روز به چهار مرتبه بخورد
 بعد ازان که سادرت بقی کرده باشند کبریات کشته و
 سمن و عمل فیلله با دوا ده. تر یا قلیکه جفت کیکه
 عرق دایه خورده باشد. صنعت آن زراوند یک
 اندرانی با سوسیه کوفته بخت آب بیک گرم درم
 برهند بعد از آنکه سه بد فوات فرموده باشند با اصل و سمن
 از آنکه دما پنج بار و عن گل بنوشند و طین ختم نیز درین
 حال نفع دارد. تر یا قلیکه همین عمل دارد و عقرب
 گزیده را نافع. صنعت آن زراوند و حرج پوست
 پنج کبر با سوسیه کوفته بخت یک گرم با شیر یا نمیزد و بنوشند
 فاکه از ادویه سفیده و مرکبه فاذر هریه نیز و تر یا قلیکه
 لین الاغیه تر یا قلیکه نفع افی است و شربیکه افی
 دران مرده تر یا قلیکه است مسموم جمیع حیوانات
 را و تخم اترج مقدار دو مثقال صنعتیت جمیع سموم
 دارد و خاکسته کلب کلب را و پنج انجدان فاذر هریه
 سموم است و جوز مع فندق و انجیر فاذر هریه است
 و جلیان او با جوشیر س زراوند و ثمره الدلب طب
 فاذر هریه است و دار چینی و کما در پوست و کاشم و زردین
 و حرف و دهم و غار یقون و قروانا همه اینها سوخته اند
 و طبع سلطان سزی و بار زرد و نفع تمام دارد و تر یا قلیکه
 که عقرب گزیده و افیون خورده را بنایت نافع است
 و مساوی تر یا قلیکه کبر شمرده اند. صنعت آن
 انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند و حرج
 چند بیدستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بخت شک
 بسر شترتبه مقدار یک مثقال تاد و مثقال تر یا قلیکه
 دیگر که در لذع عقرب جیدا اثر است. صنعت آن
 پنج خطل خشک کرده و د مثقال آب گرم بخورند
 این دوا اسهال نیز می آورد و طبیعت یک مثقال
 با یک و قیه شراب لنوع عقرب نافع است تر یا قلیکه جفت
 ضربه و سقطه که بر سینه و پشت و سایر اعضا رسیده اکثر
 مستعمل ابل بیکار است و غالی از بقی نیست آن کبر

باد بجان را و درست در زیر آتش کنند که نیم بخت گردد
 پس بر آدوده بقتارند و مقدار دوسه توله آب آن را
 گرفته مقدار یک توله قند سیاه داخل کرده تا دوسه
 روز هر روزه تازه آنرا نیم گرم بخورند و بر آنکه
 معنی تر یا قلیکه و تر یا قلیکه الا قاعی که تر یا قلیکه قاروق
 و تر یا قلیکه اکبر است و رافعی و تر یا قلیکه و رانایون
 بود و کربافت مانند تر یا قلیکه بر الساعه و تر یا قلیکه
 کبر سیمی شبر و دیوس و تر یا قلیکه کبر سیمی بسویطه و سوس
 بخلص اکبر و تر یا قلیکه کبر سیمی بشلیقا و تر یا قلیکه کبر سیمی
 بغزه و تر یا قلیکه کبر سیمی شیخ ابو علی و تر یا قلیکه صغیران
 و تر یا قلیکه اعظم حکیم میر محمد موسی و تر یا قلیکه الانسان و
 تر یا قلیکه النفع و تر یا قلیکه العوض صاحب خلاصه التجارب
 تر خوانه با دوا و سدر و برون مرده نوعی از طعام
 باشد که مردم فقیر و نامراد بخت زستان سازند
 صنعت آن چنان است که گندم را بلغور کنند و با
 داروهای گرم در آب تانیک بپزد و قوام گیرد
 قدری آب غوره در آن ریزند و اگر میسر نباشد
 شیر گو سفند و آنرا گلوله سازند و خشک کنند و وقت
 حاجت قدری ازان را بخورند و بخورند و این
 را تر خینه نیز نامند و ترینه برون قرینه نوسه
 از قانع باشد که مردم را نامراد و فقیر در آشفته
 آرد کنند و طریق ساختن آن است که نان
 توری نیم بخت را ریزد و ریزد کرده با فلفل و زنجبیل
 و ریزه و سیاه وانه نیم کوفته و سبزی با ریزه
 کرده مانند شلغم و چند و گند و پودنه و امثال
 اینها و مجموع را در تناری کنند و سرکه و دوشاب
 بر بالای آن ریزند و شست بسیار بر آن بزنند
 تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند و همچنین تا چهل
 روز بدین دستور هر روز سرکه و دوشاب بر آن
 ریزند و بر هم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید
 بعد از چهل روز قرضه ازان سازند و خشک
 کنند و در وقت احتیاج قرصه ازان را در آب
 گرم ازان را نرم شود و قانع آتش کنند اقسام بسیار

نیز گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم سرگزینند
 و آن را لعنونی عولیه خوانند یا عین بلفظ برون
 همیشه بر همان قاطع.

باب التامع الشین البخته
 تشنج معرب جتیمزک فارسی است که سندی بگوید
 نامند و آن دانه ایست بمقدار بیدانه و شل شک
 و بهترین آن بزرگ سیاه براق است در آخر دوم
 گرم و خشک و جالی با بزرگ حدت بنیابت قابض و
 محلل و مقوی با صرد و جت و سوس و غشاده و جرح
 قضیب و اعضای عصبانی نافع مفردا و مرکبا و در آد
 قطور و کلاله و دستور مقرر نمودن تشنج بخت است
 یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست آن نرم
 گردد پس مقرر نمایند و بکار برند. دوم آنکه تشنج را
 در کیکه کرده در آب گیاه مایتا بخورند و سه روز
 در همان آب بگذارند پس بر آدوده مقرر نموده و خشک
 کرده بکار برند سوم آنکه تشنج را در کیکه کانی کرد
 و در آبیکه سرگین چهار دران طبع نموده باشند بخورند
 پس بر آدوده مقرر نموده خشک کرده بکار برند.
 چهارم آنکه کبر تشنج را در در میان پای بگذارند
 و باز را بخیم که رفته در زیر آتش بپزند پس بر آدوده
 مقرر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و
 سه نوع دیگر از برای امراض عین بکار می آید.

فصل در بیان ذره و رایتکه اصل و محمود در آنها تشنج است
 ذره و رایتکه رصع دومی را نافع است. صنعت
 آن تشنج مقرر کرده بخوردم دم الاخوین بکیرم
 کف سپیده تخم مرغ سده درم باید که سفیدی تخم مرغ
 را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که تمام کف شود
 و آن را خشک ساخته مجموع را نرم صلا ده نموده هنگام
 صبح و شام و چشم ذره و رایتکه در تشنج است مستعمل
 الما سطر است و در اطفال و روج. صنعت آن از درد
 مری ده درم جتیمزک مقرر شده درم بسیار نرم سیاه نموده
 نماید و تشنج نافع است از برای چشم اطفال صنعت آن

تفاح بقرای سیب نامند شیرین در اول گرم
و در دوم تر در ترش آن در اول دوم سرد و خشک
و قران که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل
و در اول خشک مجموع آن مقوی و مانع و دل و بزرگ
و جهت خفقان و عسر النفس تاقع اند و در حدیث
وارد است که خوردن تفاح حامض مورت نسیا
است و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی
و سبب الاستحالة بصفرائی که در معدیه باقیست یا قوی
آن جهت سبب بیسی و آب آن با شراب که شربت
آب جهت رفع غشی مجرب آب آن در معاجین مفرح
مقوی فعل آن و اکثر خوردن آن باعث تبها
رکبه و نسیان و مولد ریح و مصلحش اغذیه لطیفه
است و ترش آن قابض و مسکن و عطش و موافق
دره صفراوی و پنجه آن در نیمه جهت اسهال و سبب
مصلح ادویه سمیه و خشک کرده آن با آب انار
ادویه مناسبه جهت تقویت معدیه و اسهال صفرا
مسکین مانع و اکثر آن مضریت و سورت و است
ریه و ریح و عرق و مصلحش گل کنند و در صبی است
رشد شیرین آن مولد خلط صالح و در افحال
ترش آن و نارس و بے مزه آن مولد خلط فاسد
نخاع آن در ابتدای ادراک حاره نافع و سبب
قابض تر از همه و عصاره سیب عصارة بزرگ
جهت سموم مفید قدر شربش هفت مثقال
ت و شگوفه آن با ادویه موافقه جهت دفع خلط
نه و بادویه مفرح جهت تفریح مؤثر است
در اقسام سیب هرگاه بخلط حار که در معدیه باشد
دفع آن میکند و ب سیب ترش که آب آنرا

بکار برنده قطره تشمیزج ابتدای رمد را نافع و مسکن
 وج است صنعت آن تشمیزج همدانه تخم جازی
 از هر یک نیم کوفته نشاسته پودرم حنظل کی دو
 دانگ در آب بجوشانند تا غلیظ گردد و با قدری
 سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیگرم
 نموده در چشم بچکانند قطره تشمیزج دیگر که درایم
 تر از ایدر مدافع است صنعت آن تشمیزج همدانه
 از هر یک سی عدد و نیم کوفته با یک درم و نیم از زرد
 سفید در در شیشه کرده باب عصی الراعی و شیر
 و ختران با تش ملائم بجوشانند و صاف نموده
 چشم بچکانند اگر آب عصی الراعی نباشد آب انبک
 عوض آن نمایند محل تشمیزج ردمز من و بیان
 و سل و کدر و امثال اینها را نافع صنعت آن
 بکیزند تشمیزج را در جوف پیاز و خمیر گذاشته
 در زبر آتش بخند مقشر کرده با نبات سفید عفران
 مایران چینی ستره اصفهانی کوفته بخند مانند گل
 ساخته در چشم کشند محل تشمیزج که آن قدس ستره
 زیت واده اند جهت امراض مذکوره عین صنعت
 آن بکیزند تشمیزج را در رکیسه کمانی کرده در آبیکه
 را آن سرگین جارطنج نموده باشند بجوشانند پس در
 فشر کرده از زردت سفید مدبر از هر یک دو
 شغال سفید آب قلعی شسته توپاس کرمانی
 فلول مایران چینی اقلیمیای ذهبی حنظل کی
 از هر یک یک شغال کوفته نرم بخند مانند ستره
 چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین نبات ساخته
 مدالحاجت بالباب حلیه سائیده در چشم کشند
 طباسه هند فرامیگزند از آن عرقه و میگویند
 نافع است از برای پواسیر و نواسیر و کسر راج
 مدافع بسیاری برای آن ذکر کرده اند صنعت
 تشمیزج یا زده سیر و آس کرده سعد بندی
 سیر و زرد و من آب بجوشانند تا بنصف برسد
 و در خم کرده پانزده سیر قند سیاه کنده داخل کرده
 در سیرگن اسپ و فن کنند و نه روز بگذرانند

تشنه از کرم سفید را با شیر خراز هر یک درم و درم
یعنی دم الاخون از هر یک و دو درم کوفته بخینه استعمال
نمایند و در تشنه که سستی است بزور آب و بعضی بسیار
لطیف و محلل رید و محقق رطوبات عین است و
بجست امراض چشم اطفال نافع است بصفت
آن چشمیزک از زرد ک سفید پشیر خراز پروده از هر یک
پزوی جنه السودا نشاسته از هر یک یک و نیم خره سفید
نخلی ربع خرد می صلابه کرده در زور نماید و در تشنه
و بزرگ سستی بزور اصغری این چنین گوید که این در زور
در دود و هاس چشم را که از رطوبت باشد بصفت
دارد بصفت آن تشنه که درم از زرد ک و ب
سفید بازده درم نشاسته شش درم همه را نرم نشا
ست و بخینه وقت حاجت در چشم بپاشند و در تشنه
و بزرگ بیاض رقیق و حرب و حله و حمزه و تخمه و بقای
در وقت و قرص و دونه حاره را نافع و حافظ بصفت چشم
است بصفت آن تشنه که بصفت شقال بصفت
شقال آب گیاه مایه با بوجو شاند و سه روز در همان
آب بگذرانند پس بر آورده مقشر نمایند و خشک کنند
و درم از آن را بگیرند و با صغری و سماق و صغری
و از زرد ک سفید و برونات سفید و گرد زرد ک
در صحن کوبیدن از آن جدا میشود از هر یک دو
درم انیون و دو نخود از آن کوفته و نرم بخینه و در
بازو و در تشنه که جراحت قضیب را نافع
است بصفت آن بگیرند چشمیزک و درم سوخته
جراحت بپاشند و با دم الاخون و درم در سنگ
بزرگ رنی و امثال اینها نیز مفید است صفوت
تشنه که بصفت بوا سیر خونی و سرعت از آن
سیلان منی نافع بصفت آن تشنه که مقشر
لحم سه رتی تا لکها و در بزرگ و دانی بپزند بصفت
ششماشه آب کبیر و با پوست بازده و آن چند
روز نمایی بنوشند و طهرین نمودن تا لکها و آنست
در سه تا لکها را بگویند و در آب بپاشند تا لکها
درست را در آن آب بپاشند پس بر آورده خشک شود

صنعت آن بگیرند سبب شیرین صفتانی رسیده است
و تخم آنرا در کوزه و آن را در باون سنگی برشته بگویند
و آب آنرا بگیرند پس آب آنرا در یک سنگی یا مسی تازو
خلعی کرده چند خوش خفتنی برهند و کف آنرا بگیرند پس
فردو آورده زمانی بگذرانند که در آن نه نشین شود
پس بگیرند صافی آن را بخوبی در داخل نشود و ده
من آب آنرا بچوشتانند تا بدو من سبب بگیرند سفید
داخل کرده با نش طایم بقوام آورند صنعت شراب
تفاح ساده به نسخه دیگر بگیرند آب سبب شیرین
و آن را چند خوش داده بگذرانند یک شب در آن
نه نشین شود پس با نش وزن آن آب قند با غسل
و شتاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی
آب سبب را با شیرینی یا لثا صنفه بقوام می آورند
عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم بایشی که فلی
فرموده اند که نسخه این عرق را میرزا علاء الدین کاشانی
از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بنظر است
صنعت آن سبب شیرین از پوست تخم پاک کرده و پنج
من بریزند یک من دیم صندل سفید و صندل شقال
دار چینی سیلانی یکصد شقال آشنه بیت و پنج شقال
وانه هیل سی و سه شقال و دو دانگ قند و شقال
چوب چینی جو بوا بسیار و از هر یک پنجاه شقال در
خطائی مجرب یک شقال و چهار دانگ مصطکی است
شقال و دو دانگ سور بنجان یا زده شقال و دو دانگ
شک خطائی چهار دانگ شقال بیت پنج شقال
زرا باد هشت شقال و دو دانگ پنج تفاح شازده
شقال و چهار دانگ زعفران سیزده شقال و دو
دانگ در پنج عقر به شش شقال و چهار دانگ
عود هندی شش شقال و چهار دانگ گلاب
شش بنا عرق بید مشک ده مینا اجز را بنیز
از عنبر و مشک و مصطکی و سبب سجد سه شازده
در گلاب و عرق بید مشک بچنانند و در وقت عرق
کشیدن سبب سجد و مصطکی و زعفران داخل نمایند
و مشک عنبر و پارچه کنانی بسته بر همان بچوشت

عرق کشند عرق تفاح بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند
سبب سیده خوشبو و پوست آنرا جدا کرده با آب
در یک کندی پس سبب الطیب گل گاوزبان با خوشبو
عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شده بسیار
اجزا مساوی بکوفته و در کینه تانگی بسته در آن
اندازند و عرق کشند اگر بجای آب گلاب
کشد بهتر است و اگر خواهند قدس عنبر بر همان
نیچو بندند و بعضی پنج تفاح و زرا بنج نیز اضافه
نموده اند و برای تفاح و جمیع افعال اوقه از
سبب عنبر مراد است نافع است از برای تقویت
معد و قلب و نیکو کردن بوی دهان صنعت آن
بگیرند سبب رسیده نیکو شامی و پوست آنرا بکار
و چوبی جدا کرده تخم و نقل آنرا به نقل کش بر آورند
و در آب قدر گلاب به پزند چون نیکو بخت شود از
آب بیرون آورده به کاس پاکیزه آن را خشک
کنند تا آب را که جذب کرده است پس و بر پس
نیات سفید را در آب آن بقوام آورده سبب با
را در آن اندازند و یک خوش و دیگر داده فردا در
دست کرده نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه
نمایند اگر سبب آب پس داده و شیر نبات ببق
شده باشد سبب را با برآ آورده شیر را با بقوام
آورده سبب را داخل نمایند و اگر خواهند بجای
عسل سفید مصفی کنند و در آخر قدر شک با گلاب
سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره
تناول نمایند

باب التامع ایسم

ترناری خرا تا مندر آنرا از ابتدای نیکون تا انتها
بهشت مرتبه بسیار شد که طالع و دلیغ نیز گویند
و دیگر بلج سوم ظلال چهارم بهتر جسم شش طرب
هفتم نرو هر یک در موضع خود مذکور است و تدر
دوام گرم در اول و خشک و بعضی در اول تر و است اند
همی سرد و در موافق سین و شش و کثیر الغذا و
مولد خون منین و منوی کرده لاغر شدن و ملین مفاصل و

فالج و عباد و در درک امراض بارده و بلغمی و در درک
و طبع آن یا حلیه جبهت تب بلغمی و حصاة مجرب و سوز
وسده جگر و پیر و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع
و مورت قلاع و سرد و درد دندان و تصلبش و عن
و ششاش و بادام و سلیمین و آب انار و محرو و رو
اجتناب اولی و در بلد که خرم حاصل نشود اهل آن
بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرم مرکب القوی
و قابض و تسخوق آن جبهت اسهال و در و سوزنه آن
جبهت رویانیدن مرده و قروح خبیثه و الصاق جرات
تازه و قرح چشم و بیل و جرب و جدیت بصرف است
و چون تر را در شیر تازه و شیرینه خسانده تناول
نمایند از عقب آن شیر خوشند و تقویت باه و بیدل
دافنه اند و تر بهر ذی تر نیست باریک کوچک شخ
رنگ با است باریک کوچک و از تر جنین بسیارند
و آن بفتح خانه بجز و کسرا و موحده و سکون پاک
شفاة تخمینه و صا و ممل ببارسی چکال مالیده گویند
و آن غذای غلبه و بر مضم کثیر الغذا و منمن است
صنعت آن نان سیده و غنی رازیه ریزه کرده
با خرمای است بیرون آورده و در هم باند و در غن
دفع کرده و بر روی آن پنجه در هم سرشته تناول تا
از خرمای خدای دیگر که آنرا نلیک گویند بسیارند
یا این طریق که است خرمای را بیرون کرده و در طبق
پهن نموده آرد سیده و در بخن بریان کرده اند که
گلاب دانه هیل بران پاشیده و بر روی آن کرده
میخورند و از رطب و هم بره خرا بهتر است و پس و
سیلان بفارسی و شتاب خرمای نامند و آن انواع
است آنچه شیر خرا را گرفته طبع داده باشند و پس
نامند آنچه شیر خرا را گرفته طبع داده باشند و پس
تا غلبه و نخر و منعقد گردد آنرا دس آفتابی گویند آنچه
جله های خرا را با در جره بر هم چیده و یک طرف نشیب
فره خوش ساخته که آنچه شیر از جلته تراوش و سیلان
ناید در آن جمع گردد و پس برداشته برون طبع استعمال
مینمایند پس سیلان نامند و در گرم و در اول خشک

ملین طبع و کثیر الغذاء موافق بازو المزاج و لطیفی و متنی
 سره و قلیح دور مفصل نافع و طبعی آن به تنهایی
 و با قسط و نمک جهت کلفت و با شویز جهت جود اعضا
 در سر با نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحت سرکه و
 بادام و خشخاش و ترشیا است. و در آلتر متقوی است
 صنعت آن بگیرند خرمای جید را و استه آن بیرون
 کرده و در شیر گاو بخینا کنند پس خرمای را خور و در شیر را بالا
 آن بنوشند و اگر در آن اندک زنجبیل و اخل کنند بهتر
 است. و رب ترقی و اسهال باز دارد و در معده ضعیف
 بر نافع باشد. صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیده بنر
 و استه آن را بر آرد و بر کوبند و بپاشند و صاف نمایند
 و با آتش نرم جو شد هندی ثلث آن باز نگارند
 و عند الحاح جهت بکار برند و برای ترمز برای تسکین و
 تقویت باه مفید است. صنعت آن بگیرند خرمای
 رسیده خوب و استه آن را بیرون آورده بجای است
 منزه بادام مقشر و یا پسته مقشر که از تر و در مریضان زیاد
 که در کده سیلان رطب یا شیر نبات که اندک زنجبیل در آن
 داخل کرده باشد بر روی و س کنند و چند روز بگذرانند
 که بشود در جرم خرمای جذب شود پس بکار برند و اگر در
 کج سفت مقشر نیز داخل کنند خوب است ترمزندی
 بار در غنی است و در غلانی و نهایت بقدر شیر
 و بادام شکل با قلیح کوچک پس در وقت آن عظیم با طرا
 شاخا غای یار یک بسیار بر آرد و هر دو طرف
 شاخا به باریک مقابل هم برگ با کوچک طولانی
 از پنج صفت تاده و وازده رسته و طعم آن اندک ترن
 و با عفو صفت بسیار و طعم باقی التفات که لجم آنست
 ترش و سرخ تیره و بنیدی ابلی نامند و نوع دیگر
 سرخ میباشد بهترین آن چینه کمال رسیده خالص
 از عفو صفت صادق الحوضت منقذ از حب لیف
 است که بسیار کنند و بسیار تازه باشد و سرکه و
 درم خشک و مسکن غلیان صفراوی و ملین ضعیف و مسهل
 صفرا و اخلاط محترقه و در محو ضلالت سلسه سواهی آن نیست
 و ملین بیجان خون و جهت خفقان طار و کله و حرب

و قلع و علقش و تنها سه حاده و تنهای غشیه و کرب
 و تفریح محدودین معیدیل و اکثر آن مورث سحر و جادو
 و مضرب زرد مولد رسیده و مصلحتش کثیر و خشخاش و بنفشه
 و لعاب بیدانه و عناب و قدر شترش از هفت شقال
 تا سی شقال و بدنش آلودی سیاه و در غیر سال خشک
 و دانه آن در سوم سرد خشک و قابض و متحرک آن
 جهت اسهال منی مجرب و صناد آن جهت خلط معده
 و فی و تقویت سستی عضل و با پی و امثال آن جهت
 نفیج و کشودن و مل از موده و تقصید سلیمه آن
 مسکن اورام و در دهای حاره است و با شیر چینه
 آن جهت تخلیل اورام و نفیج آنرا و دمایل سفید
 خصوصاً که نیم زبجان کوبیده چینه باشد و جوارش
 ترمزندی نافع از برای جس بول و تولید در معده
 صنعت آن پوره ارمنی زبره کرمانی در بر فطرا
 مایون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یک جزو شود و با
 شوی و در جزو خرمای بهیرونی از دانه و پوست پاک
 کرده مغز بادام شیرین مقشر و برگ سداب خشک
 از هر یک چهار جزو و دویه را کوفت چینه خرمای یا کیشا زرد
 در سرکه انگوری بخینا کنند و نرم بکوبند و دویه را کوفت
 بنجته یا آن بهر شند و مجموع را بسل مصفی بپوشند و
 بوقت حاجت شربت از آن تا چهار شقال بکار برند
 جوارش ترمز دیگری منقول از قرا بادین اقدسه
 صالح طبعی حکیم سلطان قیصر دم نافع از برای صیق
 النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و ادواء کرده
 و استسقا و تفریح قلب قدر شترش سه درم صنعت
 آن قنقل زنجبیل از هر یک یک درم و مرادارید یا سفت
 خاشا سفید ثلث درمی از هر یک ورق طلا و نقره
 شاخ گوزن از هر یک ثلث درمی و دندان قیل خشک
 بتبی غیر شب از هر یک ثلث درم و عمل سفید
 خوشبوی مصفی بقدر کفایت بدستور معجون سازند
 حلوا می بزد ترمزندی قوت باه بگیرد و اسهال
 منی آورد. صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیده نیم
 آزاد و کنند و خوب بپزند که مثل آرد شود و در روغن پان

با قند حلوان نمایند و اگر در آخر قدری جوز پودا بسیار
 و در ارچینی و زعفران و قنقل سائیده اضافه نمایند
 اگر در قوی و الذی بکچین ترمزندی لحدس بهر نافع
 از برای شدت حرارت و حمیات حاده و قنقل بپاش
 طبیعت باشد و از برای صفراوی و تقویت معده
 و کبد و نافع صنعت آن بگیرند ترمزندی نیم رطل
 و در و در رطل آب خالص و در و اوقیه گلاب بخینا کنند
 یک شب و صبح آب صافی آنرا از غیر الیدن جرم آن
 بدست بگیرند و در و در رطل شکر سفید جید داخل کرده
 بجوشانند و قدر سفیده تخم مرغ مخلوط با آب آن
 بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاید و
 مصفی نموده باز در یک شلی نموده مقدار نیم رطل
 سرکه انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا اتمام آید
 و نگارند و شراب ترمزندی مسکن غلیان صفراوی
 ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه است و مفعول
 مسکن بیجان خون و جهت خفقان مارد و تنهای گرم
 نافع است. صنعت آن بگیرند ترمزندی منقذ از حب
 و لیف نیم من و در آب بخینا کنند پس بجوشانند با شکر
 رسد صافی نموده و نیم من قند سفید و انگورده بقوام
 آورند و شربت و اوقیه شراب ترمزندی به شکر دیگر
 نافع است از برای تنهای صفراوی و تب های گرم
 و برقان و مسهل صفرا است. صنعت آن که سفت
 منقذ از حب لیف را در آب بخینا کنند پس بجوشانند
 تا جوشد و صافی نموده قند سفید بقدری که خوش طعم
 گردد و داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محمود داخل
 نمایند قوی الفحل میشود و حکیم معصوم گفته برای
 زیاده قوت اسهال یک درم سفت یا سفت مشوبه
 و در درم ترمز و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند و
 مقدار پانزده درم و آب مزج کرده یا شامند مرکب
 ترمزندی و در فعال قریب به شراب آن و از آن
 کثیف تر صنعت آن بگیرند ترمزندی سرخ تازه
 و پوست آن را در و کرده استه آن را بیرون
 آورند و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید

داخل کرده چند جوش بگرداند که بقوام آید و بکار بند
 همچون مزجت عسل و قویج نافع و کی مشقت
 و سعال میکنند و در زمستان قنابستان میتوان داد
 صنعت آن خربانی میرونی یا نمر صوفان و انیسون
 کرده پنجاه درم بختان روز در سرکه انگور بپزند
 بنزد از پالایش بیرون کنند پس سقونیای سداب شک
 از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه یکصدانه زنجبیل
 سه مثقال دونه ارمنی یک مثقال مغز بادام مقشر عسل
 کوفته بجنه تبر بلوط در سه وزن او و به عسل مصفا
 سرشته همچون سازند شکر چهار مثقال آب گرم
 فرو برند و این قریب است بخوارش که ذکر آن کرده
 شده همچون تری به نخته شقایق قویج را بکشاید
 صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست
 درم سقونیای درم و انیسون پنجم بیرون کرده مغز
 بادام برگ سداب از هر یک صنعت درم
 خرم را بکشاید و روز در سرکه خیسایند بگویند و با دار
 دیگر سرشند و با نیم من عسل صاف همچون سازند
 شربت سه درم تا چهار درم همچون تری دیگر قویج
 بکشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک
 بیست درم سقونیای مشو سه زیره کرمانی
 قطه فطر سابلون خرم بیدانه مغز بادام مقشر از
 هر یک صنعت درم سداب پنجم خرم را بکند
 و یک شب در سرکه بخسایند و دست مالیده نرم
 کنند و دوا با کوفته بجنه با نیم من عسل صاف
 همچون سازند و عند الحاجة بکار برند

باب التام مع النون

تینا کو حکیم میر محمد موسی در تحفه المومنین نوشته اند
 که تنباکو ظاهر افعی از ماهی زهرج جلی که فلوپس
 ناسته بوده باشد جبت آنکه در ماهیت بسم سوم آن
 شبیه و در سمیت نسبت با ای چنان است که در
 فلوپس تعریف کرده اند و برکش مانند برگ آنکه شل
 اگر نب و از آن در از تر و با اندک رطوبت چسپنده
 و ساقش زیاده بزرگ و با اندک زغب

و شمش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیار بی رطوبت
 ریزه تر و تلخ است و توبه دیگر آنکه در زمان بقراط
 بجهت رفع و با گیاه را مقرر کرده که آورده در
 خندق اطراف شهر و کنند و دوان باعث کوب
 که احدی را دوا بگزیند و دوان گاه قوی از فلوپس
 بوده و این اثر با تنباکو میباشند و گویند باعث دفع
 و شربت آن در ایران و هندوستان پر کشیش که صنعتی
 از نصارا است شد که چون ارض جدید را بدست
 در دو که تخمینا سینه به صد و کسره از بجزی قدح عرم
 باشد و از اینجا تخم دیگر آنرا به سمت ایران بنزد
 آورد و ابتدای شهرت و فور آن در ایران مان
 سلطنت شاه عباس ثانی در هندوستان او را
 اکبر و اوایل جهانگیر شد که سه یک هزار و کسره از
 هجده قدسی نبوی صلوات باشد و با فلفل عالم گیر
 شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلایان گفته اند
 چه در غلیان بکشیدن و چه بخورد و چه بسوط نمود
 و در جمیع ممالک و بلدان و قری راعت و کشمکش
 آن میشود و در همه اسواق بیع و شرا و آن میانند
 و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطر و محف
 و سم اقسام مایه و دوان مصلح فساد هوا و قوی طبع
 و مانعی و محرک آن است و جبت در دندنان و
 در بول یعنی و خاکستر آن جبت زخم دوا و بار و عن
 گل سرخ جبت جرب متفرح و خرا و منع نزول الدم
 جراحات تازه و تحفیف قروح ذمه آزموده است
 و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آب غلیان را
 که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استقا
 نانشا بخورند سبب ادار بول و عفرق منفه مفید
 است و بزودی از آن نجات مییابند و گویند بار
 گزین را این آب نیز مفید است و مدفول و دماغ
 یا بس و غلظت خون و مورث سده و تحقان و مکرر
 حواس محروم و سودا و است و مصلح آن شیر
 تازه و دوشیده است و دوا بسیار رفع تبها است
 معادین آن با اندک ناخوشی بخورد که باشد واک کد

از آن میکنند و خوش می آید و در صین تب گویند چرک
 که در آب فی غلیان نزدیک بسر غلیان جمع میکرد
 اگر آنرا بر آوردند و فیلد ساخته یا فیلد بآن آورده در
 تا صورتی که مزمن شده باشد بگذارد و در سه چهار
 مرتبه با صلاح می آورد و تجربه بر سیده و چون آن
 چرک را خشک نمایند و صلایه کرده یا خند سر و چشم
 کشند و رفع شکواری مجرب است و کشیدن تنباکو را
 بسر غلیان با هموزن آن فحشکست که سببی سببها
 ناسته برای صیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر
 از بروت رطوبت نافع و مجرب گفته اند و سوط
 ساییده برگ آن که مانند عیار نرم سوده باشد جبت
 دفع نزلات و مانعی مزمن تقطیس فرمودن بآن مفید
 فرو بردن و دوان رافع قبض طبیعت است و تنباکو
 جبت استقا و سرفه بار و مزمن و صیق النفس
 بار و اشتیای طعام و رفع بین طبیعت اساک سنی
 نافع صنعت آن بگزیند برگ تنباکو هر قدر که خواهند
 و یک شب در آب بخسایند پس از آب بر آورده خشک
 و بر بالای سنگ ساق نرم بسایند و خوب بندند و چوب
 بقدر نخودی بر استقا و سرفه بار و صیق النفس
 از هر یک حب تانج حب برای رفع قبض اشتیای
 طعام بعد از طعام حب تنباکو و دیگر که همان نفع دارد
 صنعت آن بگزیند نخود خشک یا پوست یا با قلا
 خشک مقشر هر قدر که خواهند یا برگ تنباکو در ترابان
 لابلای بچیند و نون فرش و کاف و آب بر سر آن بزنند
 آن مقدار که از روی آن برگردد و هفت بار بزنند
 پس بخورد یا بر آورده خشک نمایند و نرم کوبیده با
 تنباکو سرشته خوب بندند و شربت یک حب صبیح یک
 حب شام و اگر بغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب
 وقت ظهر نیز بخورد و از خوردن ترشی و بادامی چنان
 نمایند و رفع تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
 صنعت آن ورق سبز کوچک تنباکو و دو سه برگ
 ز قوم خار دار تازه یا شاخهای سیر و در خشک
 کرده کوفته در چهار چندان آب بخسایند که یک سیر

با قیام نپس صاف نموده روغن زیتون یا روغن بادشیر
آن قدر بچوشانند که آب به تحلیل رود و روغن بماند بعد
تفتیه در جای گرمی بر بدن بماند مجرب است عرق تنباکو
بر آنکه فرگرفته اند متاخرین ازان عرق که آن عرق نان
است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب
و استسقا و مفاصل بار و تحلیل ریا و معده و نفخ
سدهای کرده و ماسار یقا و تحلیل مواد فاسده و هم فوج
سدهای آن و از برای هضم طعام و آوردن شهوت
طعام و رفع صلبه بلغمی و رسته و جمیع امراض بلغمی امر
عاده از ریا و بارده خصوص قوی بلغمی و ریجی صفت
آن تنباکو که زرد خشک یکبار یک من تیریز و اگر خشک
ناباشد تر آن سه چهار یک نانخواه صغیر از هر یک پنج
مشقال دار چینی قریقل اظهار الطیب حاشا از هر یک
دو مشقال همه را در چهار من تیریز یک شیار زرد
بچشانند پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج مشقال
آزاد بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات و دوا
نافع و بار و عن گل سرخ جهت حرب منقرح و خزان
و دفع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قرح مزمنه
آزموده است و خوردن آن بابرگ تابنول بولناف
است بکوبه البوم کاف عجمی و سکون و دافخ زای شده
چهار لفظه و الف و انجم کاف عجمی و دوا و لغت سببیت
و از ترکیب ایشان که بجای تنباکو در سرغلیان
نی کشند صنعت آن تا که هندی اگر نم در طبیعت
دارد و بهتر و الا آب بران پاشیده که نم بردارد و ساق
سبان برگ آزار جدا کرده با کار و دوا حاطه آزار زرد
ریزه کرده و با هم وزن آن اگر تنباکو بسیار نم باشد
کم شبیه است و الا باریک وزن و یک ربع تا
یک و نیم وزن آن شکر سرخ که هندی که بماند
در اوان چوبین و یا شکر خوب بکوبند که خرج
گرد و پس خرفنه کرده سران را بسته در بلدان
عاده یا بسته تا یک هفته در زمین نم نماند و بلدان
عاده رطبه احتیاج بدفن نیست در جای نمناک بگذارد
تا قیام پدید است استعمال نمایند هر چند تنباکو تند تر باشد

و شکر سرخ صاف و غلیظ تر باشد بهتر تخمیری بابد
بهترین تنباکو برای آن بخیله و کهنه است خصوص
نوع اعلامی آن بعد از ان انواع تنباکو می هندی
و بنگالی دیگر که متنازه و برکاهی آن ضعیف و تند طعم و
راحت و خوشبو باشد و بعضی برای غولی طعم و راحت
قدر کم برای به و در وقت که بیدار داخل می نمایند
و بعضی در تنباکو با یکبار خوب نیستند قلیقل
سنبل الطیب که بیده مزوج میکنند و طریق استعمال
آن بدو نوع است صاحبان سلبه تا به از قرحه
یا از آهین و یا سقاس ساخته یکدی آن قدر
کو که چسبیده در سرغلیان میگذرانند که از طرف
چسبیده کو که در جوت سرغلیان باشد و وقت
خالی آن بالا و بران اغرهای آتش گذاشته و
بعد از زمانه که حرارت دران تاثیر نمود و شروع
با حراق آن کرد آن زمان یکشند تا تمام حریق
گردد و چون تمام سوخته شد بخمدید میانند ستون سوخته
آن جهت و رو و دندان و تقویت آن و تقویت
و خوردن آن جهت طحال که گرم معده و دفع خواش
گل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر
یافت موثر و بهترین تا بهاسفالی است زیرا که قرحه
و آهین زود گرم میشوند و بزودی حریق میگردانند
و طعم آزار نیز فاسد پس از نذر و نوع دوم آن است
که مردم کم مایه قدر ازان را در سرغلیان گذاشته
بر آن آتش میگذرانند و میکشند و این را با اصطلاح
خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک و در سوم
افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و
مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریا و هضم طعام و
امثال اینها نافع. المضار مضر و درین خصوص صاحبان
قلب حار و دق و سل و نفقان و دوش و امثال
اینها را و آتش سیدن مقدار قلیل ازان که بطریق
جواب سرفه بسته در وقت بچان سوزاید و در وقت
ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی نقل
نموده که در شکر اددیه حاضر نمود و مردم بسیار را شکر

رسید قدر که کو که بدست آمد آن را خوب صفا
ساخته با نماند و بچوشانند و هر یک بخور و نماند
صفت تنباکوین صحت یافتند اگر جهت شرب چنان
کو که با مویز شسته بپوشند و خوب صفا ساخته استعمال
نمایند نافع است. مرهم تنباکو از برای زخم نامحرم و زخم
سلج زهر دار صنعت آن تنباکو سه جز و از روزه
یک جز و زنج سفید نیم جز و زنجار یک جز و موم کافوری
سه جز و پیس بزیار گو سفید و جز و تنباکو را خشک نموده
با از کو فته بخته با شمع و پیس مزوج نموده استعمال
نمایند و قتی که همه گوشت مرده را خورده گوشت صحیح
رسد روز بروز از آنجا تنباکو کم نمایند که زود گوشت وید
مرهم تنباکو از برای امراض تدر که در فم قبل
ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو با هر دو دود
برابر در روغن کنجد جوش دهند تا سوخته گردد و بر آورده
صاف کرده قدر کم موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بکار برند همچون تنباکو جهت سوال عتیق و ضیق النفس
بعد از دوشغال آزار بخورند و بالای آن یک پال
شربت خورمی عرق کاسنی میل نمایند و اگر حرق در
مزاج باشد یک مشقال کافی است صنعت آن
و طریق ساختن آن این است که درق تنباکو
کوچک خشک نموده یک سیر خوب کوفته با د و تیریز
چندان بچوشانند که یک سیر باقی بماند بعد از ان صاف
نموده با د و سیر قند بقوام آورده تناول نمایند

فصل در ذکر سرخ ترمز و

ترمز و خطای که آنرا شاه چینی گویند و آن اقراضی صنوبر
است مائل بسرخ و بعضی مائل بسفیدی که از خطای
آورند و اقراض سیاه رنگ نیز از کاشتری آورند
که با سم ترمز و نیز مغروف است میفرمایند که من جهر
آن است که ترمز و خطای عصاره برگ خالی خطای
است که با گل که از یک از معادن با د و سیر سینه
برخی آورند سرشته اقراض ساخته بهر ملک آن ملک
بجهت اعتبار سازیده با طرف می آورند چون باد
زهر معدنی مختلف الاوان است لهذا ترمز و نیز

مختلف الالوان میباشد آن مرکب القوی است
قابض و رادع و محلل و ادرام بارده و حاره و مسکن و طابع
آن و مسکن و دوسر و گردیدن و محلل و خازیر و ادرام
صلبه و فرجه آن جهت افراط سلطان رطوبات رحم و تبخیر
علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم و طحات
و آشامیدن یکدیگر آن تا نیم شقال جهت اسهال
و موی قوی و اسیری و نفث الدم و قی الدم و ذرور
آن جهت قرص چشم و مقعده و قصب ناف و قشرش
و مصلحش کثیر است و تنز و خطائی منقول از مرکبات فندی
صالح چلی طبیب سلطان ابراهیم فیصر روم گفته که این
تنز و تنز و داسه حار گریش کمتر است و صنعت آن
پست بفران بسته و درم عود قاری خالص هشت
درم قرفل قندقل صندل سفید طین قبری بهمن سرخ
بهمن سفید زرباد و درنج عفرنی طباخیر سفید دندان قیل
سنبل الطیب تخم خربزه از هر یک پنجم درم گل مخموم مصطکی
مروارید ناسفته با قوت ربانی مرجان ترقوی لاجورد و سوسن
زرد و مشک عنبر شمش قرص تنز و حار که بعد از این
آید از هر یک سه درم جد و از خطائی مجرب درم افیون
خالص و درم خاویز خطائی معدنی پنجم درم ادویه را پنجه
کوفتی است کوفته بجنه و صلایه کردنی را با گلاب صلایه
کرده پس بکوبند و آب شمش خام و در گلاب و عرق یا صین
جوشانیده صافی نموده لعاب کینه داخل کرده اجزا را
آن سرشته اقراص سازند و تنزوی حار تا لیس طعم عذیب
رحمة الله صنعت آن مرکبی کند و ذکر یونجه و قیل
ازرق زیت کینه از هر یک بیست شقال قسط بحر صی
تلخ ابر ساز عفران مصطکی رومی قروانا بارز و پوست
سج کبرک کبر سبک منقل البه و صمغ عربی حب لغار صبر
سقوطری زرد بزرگ کتان حلیه شیاف مایه سلاخ از هر یک ده
شقال جنید بیدر جد و از خطائی مجرب نباد و تخمیز سعد کونی گل
ارمنی مغسول را پنج فینون قرفل کبریت زرد و سبک سیاه
شکله شمش حاشا زرد حمرل قصب لذریره از هر یک بیست شقال
اشق جاد و شیر قیل ازرق از هر یک پانزده شقال برگ
سلاطین گل سرخ برگ خار برگ مشربک و زهره گاو

بر کینه شقال قویان بیست شقال اول مرتب یک سبک
و گل سرخ و برگ خار و برگ مور و در آب بسیار بپوشان
تا لیس طعم عذیب صافی نموده در شیشه نگاه دارند پس
صمغ را پنجه حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده اول
و باقی ادویه با سدر را بکوبند و بنزد با صمغ و زهره گاو
همزج نموده در بادون کرده از آب مطبوخ اول اندک
اندک داخل کرده تا جمیع مطبوخ بکار رود پس قرص
ساخته مهر کرده نگاه دارند و تنزوی دیگر تا لیس نوا
حکیم احمد عفران آب حکیم باشی که در قزوین ساخته
بود صنعت آن مرکبی صافی از راد و طول قسط بحر
کندر ابر سار یونجه و جنید بیدر صندل کثیر جد و از خطا
مجب زرباد و خطا ناگل سرخ منقل ازرق زعفران
مصطکی رومی مشک بادیان خطائی زیت کشته کوفته
بجنه گلاب سرشته و زرداده قرص نموده مهر نمایند
تنزوی حار و دیگر تا لیس رحمت و زعفران پناه
زین لبادین و سوسن برادر نواب عفران پناه
محر باقر حکیم باشی صنعت آن قسط بحر صندل
سفید بادیان خطائی زرباد و خطا ناگل کثیر کندر البه
مرکبی صافی صندل سرخ گل ارمنی مغسول جنید بیدر
از هر یک پنج مغسول زین مغسول هفت شقال
ایر ساس مصطکی رومی از هر یک هشت شقال قسط
تلخ جد و از خطائی مجرب از هر یک سه شقال یونجه
چینی سورنجان مصری زرد و طولیل از هر یک ده
شقال طین شاموش شش شقال زعفران چهار
شقال مشک تبی یک شقال کوفته بجنه گلاب
سرشته اقراص سازند و تنزوی حار و دیگر تا لیس همت
و ج مفاصل بار و دما و مفاصل حار با ادویه بار و
استعمال میتوان کرد صنعت آن لبان سورنجان
مصری مرتب خوش گل خطی اکلیل الملک از هر یک
ده شقال خولجان شیاف مایه سلاخات بغداد
اردجواز از هر یک پنج شقال پوست بچ فلاح عفران
افیون از هر یک ده شقال کوفته بجنه آب برگ
خار سرشته اقراص سازند و تنزوی بار و از آب

حاج حسین جراح مستعمل و را و ادرام حاره و مسکن و قرص
سبارک نمود و در افیون ذکر یافت در اقراص افیونی
تنزوی دیگر از حکیم احمد منقول از خطا برادر ناده مغربی
حکیم محرم باقر صنعت آن قسط بحر صندل سرخ بادیان
خطائی زرباد و کثیر گل ارمنی طین مغره کندر مرکبی از هر یک
پنج شقال خطا ناگل زعفران از هر یک چهار شقال ایر ساس
مصطکی سیاه کشته از هر یک هفت شقال قسط تلخ جد
خطائی از هر یک شقال یونجه و چینی زرد و درم حمرل منقل
ازرق سورنجان صندل سفید از هر یک ده شقال طین
شاموش شش شقال گلاب سرشته اقراص سازند
قرص تنز و منقول از مرکبات حکیم صالح چلی طبیب سلطان
ابراهیم فیصر روم گفته که این قرص نافه است از برای
حیات و بایه و جمیع سموم و از برای تقویت اعضا و کینه
و اراض سودا و دیه و حبس اسهال نفث الدم از هر یک
که باشد صنعت آن گل مخموم یکصد و نود و دو درم
عنبر شمش نود و شش درم مشک تبی غالیه پنجه یعنی
مروارید ناسفته از هر یک بیست و چهار درم عود قاری
خام ششاد درم صندل سرخ سه صد و ششاد و چهار درم
صندل سفید بیست و چهار درم مصطکی و ج ترکی خولجان
دار چینی صبر سقوطری یونجه و چینی بلبله زرد و سبک گل
ارمنی بلبله کابل افیون رومی مرجان قرمز از هر یک
شازده درم و ورق طلا هشت درم با و زهره کینه
درم ابر شمش حمرل شصت چهار درم دندان قیل سوخته
سه صد و شش درم با قوت سرخ زرد با قوت زرد با قوت
اکبوز از هر یک سی و دو درم ادویه را پنجه کوفتی است
کوفته بجنه و پنجه صلایه کردنی است صلایه کرده با بایه
که کینه و دران خیسانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند

باب التار مع الوداد

قوت شامی شیرین آن را بطبی و ترش آن را شامی
نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم سرد و در اول
و طین طبع مولود خون صالح و متبی و موافق سیندر
در طبع باغ و در انصاف شبیه با پنجه و سرشته اقراص

و ناسد پس از دسمن و مقوی پیر کرده و جهت آبله و جصبه
نافع و مسند معدود و سرخ الاستحاله بنحو حاضرن و شتر
بجین است و ترش آن دو درم سرد را دل خشک
قابض و مطنی حدت خون و قاع صفرا و روع و مانع کثرن
مواد با عضا و مواد حاره بخلق و زبان و مسکن عطش
و شبه اشتها و غرغره آن جهت روع و تحلیل مواد
و تقویت خلق و خشک آن جهت قرصه اسهال و اسهال
مار در آب آن نایب مناب آن و خشک آن مفرسینه
و عصب طش و عمل و جوارشات و طبع آن با عمل و انجیر
جهت سموم برسام و چون دور و کدو پخت بنایت خلق
و طبعی برگ آن نیز همین اثر دارد و در طبعیت پنج آن با
از آید و در غم کند و انچه در عرض شباز و زمی جمع شده
باشد ضبط نماید سهل قوی جهت در دندان تحلیل
و لهای برگ نافع است و از صمغ توت هم همین آثار
ی آید و مصطفی بطبعی پوست درخت برگ آن جهت
دندان نافع و قاعیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد
و عصاره برگ آن بقدر یک دقیقه و نیم جهت گزیدن
رینا و هوام و ضداد آن با سرکه در حمام جهت شستن
و لای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوزگی
آتش و ضداد توت نارس آن با سرکه جهت رفع شقاق و
شری از موده است . رب و شراب رب و شراب
آن می باشد نافع از برای درد و گلوئی صفراوی و دسمن
آشایدن غرغره بدان و مسکن صفرا و حدت خون
صفت آن رب توت شامی بگزید آب توت را در
یک شلکه کرده با قش ملائم بخوشانند تا بقوام آید و رفع
بکرب شاه توت منقول از مسعودی حداد و زخافق را سود
بود صفت آن بگزید عصاره توت شامی و پالانید
و با قش نرم آهسته جوش دهند تا به نیمه آید پس بخیل
زین آب با سه رطل شلک جوش دهند تا سه
بماند بعد از آن شب یبانی و مرده عفران از هر
یک می گویند چینه مزج نمایند . صنعت شراب
توت شامی بگزید آب توت را و بچوشانند تا به نصف رسد
پس فزوده آورده یک شب بگذرانند و در آن عین

صبح آب آن را بگزید و بخوانند و در داخل نشود و بایک سن
قد سفید بقوام آید و در شربت و دوا دقیقه . و این رب
و شراب قابض و مطنی حرارت خون و قاع صفرا و
رود و مانع ریختن مواد از بخلق و زبان و غرغره آن
رود و محلل مواد و مقوی خلق است و چون شترم
رشته توت را با سه دقیقه انجیر زرد و در نو و شقال آب
بچوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بیا نماند سه
قوی است از برای خلط سودا و غراب الاثر است و
عصاره برگ توت جهت گزیدن هوام نافع . و قابل
اصطلاح است از برای ادویه یا به که در اطعمه کتد مانند
زیره و در چینی و کشیز خشک نیمه باه تودی اسیم
فارسی است یونانی اردبین و بعضی بزرجم نامند یا
او را برگ و از دبه ساق و شاخه های او سرخ و صلب
و با اندک خاری ریزه و در شدر در غلات باریک لطیف
و خوش از عذس کو چکتر و اندک پس و سرخ و زرد
و سفید میباشد و به تنیدی و در اصفهان قدومه
گویند و سرخ او را قدومه کلگون و او غیر خبه است
چوبه را خاکسی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیق
نبات هر دو را مشابه نموده است و هر دو در آن
قریب یکدیگر اندر دو دم گرم و در اول تر محرک
باه ششی و مسمن و جهت برو دت احتشاد و سرخ کردن
رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی
و تصفیه صوت و معال و موی میسی و مطبوخ آن در
شیر جهت شستن اعضا و رنگ رخسار نافع قدر شش
تا پنج درم و بدیش همین سرخ است و نبات آن قابض
و در غایت روع است . و دوا التودرسین از نبات
آن مرحوم میسمن و صافی کننده بشره و صوت است
صفت آن تودی کلگون تودی زرد و اندک
یک شقال و در شیر کا پنج سیر سن تبریز بخوشانند
پس بهین سرخ خولجان زنجبیل و در چینی از هر یک
یک دانگ داخل کرده نبات سفید یک دقیقه بپزند
اضافه نموده بخوشانند نافع باد . و تو یا معرب از دویا
فارسی است و به یونانی ثقیولس نامند و آن

معدنه و مصنوعی میباشد و انچه صاحب تحفه الکونین
حکیم میر محمد مؤمن و دیگران نیز در باب توتیا نوشته اند
اکثرش به اصل بنیاید مثل آنکه معدنی را سه قسم گرفته
اند یکی سفید شبیه به پوست تخم شتر مرغ که در چشمتل
نمک ظاهر باشد گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد
و یکی کبود شفاف و آن غلیظ تر از هر سه است مشهور توتیا
هندی و توتیا و یک در غایت حدت است
اما دسمن اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است
که مصنوع از دوقطعه و از سرخ شنج که بفارسی روح توتیا است
و هندی جبت نامند باشد و سوم را از مس بجان می گویند
و چند قسم دیگر نیز نقلی فرموده اند چنانچه در تحفه و غیره نقل
مذکور است و تحقیق آنست که توتیا می گویان که نامی
سفالک نیز و هندی کهریه و سنگ بهری می نامند
و دوی است که در کرمان که معدن سرسبز است و در وقت
گرداختن سنگ آن بعل می آورند بدین طریق که در کوه
آن که در طبقه می سازند بلند و بر آن جامی آتش گردان
میگذارند مثل اجاع و از خاک چسبنده که در عرف آنرا
خاکرست می نامند و بعضی عورات بدان سرشته و خاک
مستور را خیسایند و خوب سرشته و در زیره ازان
شمسها و قلماسه راست بشکل خیار شنبدر در که در
آن اندک باریک طول آن مقدار یک شبر باشد نبات
و خشک نموده و آب نمک غوطه میدهند و باز خشک
نمایند و آنها را در طبقات کوره مذکور چپ و راست
و چلیپا خوابانیده می چینند و سنگ سرب را که نازده از
معدن بر آورده اند میگذارند تا در آن بر آنها چیده
منفقد گردد و ضائع نشود و چون بعد بر ته یافتند توتیا
معتد و در آنها انعقاد یافته آن شمسها را بر می آورند
و شمسها دیگر بدستور بجای آنها می چینند و همچنین پس
آن شمسهای معفود بران دو در آب استسکی می کشند و
دو دمای معفود را که بشکل قلم و انبویه و سفالک است
جد کرده نگاه میدارند و باطراف می برنشینند شده که
بدستور مستور است و توتیا نیز در چین گذارند بعل می
آورند و در آنها نیست بسیار دارد و در آن که کوره آن را

بشکل توری سترنگ بلند میانند و در زیر آن جایی
آتش و گداز میگذرانند و از پائین تا بالا سه دیوار آن
توری پنجمی سفالین بدستور نرگور نصب شده که گندشنگ
سرب را در نه آن توری با آتش قوی میگذرانند تا بخار غلیظی
که از آن صعود میکند بر پنجا بچسبد و منعقد گردد و چنانچه
ذکر یافت و آنچه بر باین پنجا می چسبد غلیظ و انبوه
می باشد و آنچه بطریق گرد بر حوالی کوره و دیوار آن چسبیده
شده است و تراشیده جمع میکنند آن را تو تیا سه کرد
نیامند و پار چهار سه انبوهی که مشابست بقلعه دارد و
رنگ آن خاکسری و سدا آن مثل چینی شکسته میباشد
اعلی و خالص تر و صاف آن مغشوش است اقسام
آن را بدون لعل استعمال جایز نیست بداند که تو تیا
هندی مستعمل در اکثر احوال آنچه آن قدس سرور در اکثر
مواضع ضبط فرموده اند همین است که تو تیا یا خضر تیا
و اکال و چون از کرمان به بصره برده از آنجا به بندر ایران
میریزند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود و این
ذکر نموده که تو تیا یا بصری نیز میباشد و آن سنگ سفید
شبهه سنگ ریزه میباشد و جالینوس تو تیا را در اول
سرود و در دوم خشک دانسته و معقول را بار و محقق
بلیغ لذع و خشک آن لطیف تر و مستوی چشم حافظه
آن و مانع از بخار مواد و جهت تقویت روح با صره و قوه
چشم و قیض و عانه و مقه و سرطمان متفرقه و جهت
بینی و سایر اعضا و اندامال قروح و بار و عن گل جهت التیام
جراحات عصب و تشنج و بواسطه دفع نفث الدم و نزف
الدم و تقویت معدة مسترخیه جهت قروح طاهره یا بانی
شراب و مضاد اکثر امراض عین و آکله و شایف آن جهت
حرقة البول و حمل آن جهت سیلان رحم نافع و مولد
و سد و مصلح آن عسل و قدر شربش تا نیم شقال و
فتم هندی آن قاتل در برش بوزن آن شاد و نصف
آن تو بال النحاس مغسول و گویند مر قشیا و اقلیم یا بل
آن است و در امراض عین مستعمل غیر تو تیا یا شبنم
و مراد از تو تیا یا شبنم تو تیا یا شغالک است که هندی
کبیر نامند و دستور غسل آن بطریقیکه سعود بن سنجری

در حقایق اسرار طب فی کرده است که گیند تو تیا
را و آب صلا کرده و سخن بلع نموده پس آنرا
در پیاله کرده آب بر آن ریزند بر هم زنند و در پیاله دیگر
گیند و در و آنرا در کوره آب آن را بگذرانند تا نه نشین
شود آب آنرا بجز علقه در کوره نه نشین آنرا باز آب
سخن کرده در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر هم زنند
و در پیاله دیگر بگیند و در و دیگر در پیاله اول بماند و در
کوره پیاله دیگر دوم را بگذرانند تا نه نشین شود و همین
و دستور سه مرتبه عمل نمایند پس نه نشین آن را خشک
کرده استعمال نمایند بعضی گفته اند طریقی آن است
که تو تیا را سخن بلع نموده و در کینه گمان تهلیل البسج
کرده و کینه را در پیاله چینی گذاشته آب باران بر روی
آن کرده حرکت دهند تا رفیق و لطیف آن بیرون
آید و باقیاندر صرور مل غلیظ و سخن آن پس آن
آب در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کینه آب باران
مرتب و دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده اند و آنچه در آب
برآمده بر روی آب اول ریزند و همه را حرکت دهند
و در پیاله دیگر ریزند پس در و دیگر در پیاله بماند و در
کوره و آنچه در پیاله دوم ریزند و ریزند تا نه نشین
شود و آب آنرا بجز علقه گرفته و نه نشین آنرا خشک
کرده بیکار بریزند و بعضی دیگر طریقی غسل آن را چنین
مفر کرده اند که تو تیا را کوفته حقیقه مخلوط آب باران
نموده حرکت داده آب را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در پیاله
اول مانده باز صلا نمایند پس در پیاله دیگر نموده آب
بر آن ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند و در و آنرا باز
بباینداد و دیگر در کاسه چینی نمایند پس بگذرانند تو تیا را تا
نه نشین شود و آب بالا ایستاد را در و کرده تو تیا را
خشک نموده بیکار بریزند طریقی آتش تو تیا آن است
که آنرا آب ساییده قرص نموده و در آتش نرم بر روی
سفال گذارند و دیگر آتش خشک شود و خشک آن لطیف
است و مستوی چشم و حافظه صحت آن معقول آن
بی لفع است و دستور پروردن تو تیا یا آب غوره دیگر
تو تیا یا کرمانی کوفته بخیه نرم بسیار و در ظرف چینی یا شیشه

در آب غوره که خوب صاف کرده باشد بجایانند و تا نه
روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که مکرر
آب غوره صاف تازه بر ورده باشد بر سنگ ساق آنرا
و آب غوره که خوب صاف و بجزرم باشد باین پنج سر کرده
باشد با هتگی بسیار چون خشک شود باز آب غوره
سرد نموده اندک اندک بر آن ریخته بسیار تا آنکه بخت
نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف
شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بیکار بریزند صفت
تو تیا هندی که تو تیا یا خضر است آن است که مس را
قلمهای باریک تنگ کرده ریزه ریزه مقدار نصف باطله
نموده و بارنج و ثلث وزن زاج سفید و بعضی بجز زاج است
مزج نموده و در و یک سفالی کرده سردیگ را بنده نموده در
آن بگل حکمت گرفته زیر آن آتش بسیار ملایم میکنند
تا زاج و یا کبریت بتدریج سوخته شود چون دانستند که
تمام سوخته شد فردوی آورند و سردیگ را کساده آنچس
سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تحت را باز با زاج
و یا کبریت ب همان وزن مزج نموده در و یک می کنند
و همان نخو میانند و همین عمل را مکرر می نمایند تا تمام
سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل کرده
در جوی می ریزند و سه چهار روز میگذرانند تا متعفن گردد
پس بر هم زنند و زانے میگذرانند که در و آن نه نشین
شود آب سبز بالای آنرا گرفته در ظرف نگاه میدارند
باز روز دیگر بر هم زده آب سبز بالای آن مایه می ریزند
و آب روز اول سبز بر زمین عمل میکنند و دیگر آب
رنگین نشود پس آب را در و یک می کرده میجو شانند تا بخت
گردد پس در و یک گلی چوش میدهند تا خشک و منعقد گردد
پس و یک را فرو آورده از میان آن بر می آورند
و اگر بر نماید و یک را سخته بر می آورند
فضل در ذکر نسخ خوب تو تیا سه هندی
حب تو تیا که جهت آتشک نافع است صفت
آن تو تیا یا خضر هندی کات هندی مردار سنگ کبیر
نیم گرم بلیله رنگی سیاه بکدرم در آب لبوی کاغذی یک
شماره سخن بلع نموده خوب بنزد هر چه بقدر داشته

دور سایه خشک نمایند شربت یک حب با شور با گوشت
و آب لیمو ساینده بر موضع زخم طلا نمایند. ایضا حب
توتیا جنت آتشک صنعت آن توتیای هندی لیلیه
از گی از هر یک سه شقال رسکپور چهار رقی قرفل سیب
و یک دانه فلفل و گاهی یکدانه جمیع اجزا را در آب یکصد
و یک لیموی کاغذی ساینده خوب بزنند هر چه بقدر
نخود شربت یک حب تا هفت روز و اگر جرات
باشد با آب لیمو یا آب خالص ساینده نیز طلا نمایند
و غیر آن و شیرینی هر چه خواهند بخورند حب توتیا
بسیار دیگر جنت مرض آتشک صنعت آن نیکه طلا
یک توله پوست لیلیه کابلی سه توله هر دو را در ده
پاس مثالی یا آب لیمون کاغذی صلا به نموده بعد از آن
خوب بزنند هر چه بقدر نخود شربت یک حب
با آب لیمو کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد
در سه ازان حب را با آب لیمو ساینده بر آن بالند
حب دیگر توتیا هندی یک توله لیلیه سیاه و دو
توله حب السلاطین و دانه هر سه را با نجا
در آب لیموی کاغذی ساینده خوب بزنند هر چه
بقدر نخود شربت یک حب با آب لیمو بخورند
و سوده یک حب را بر زخم طلا نمایند و دانه التوتیا
جنت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و جرب
صنعت آن بگیرند یک عدد لیمو کاغذی
و از میان بریزند یک سرخ توتیای هندی را بسوزانند
آن مقدار که خاکستر گردد و بر یک حصه آن باشند بکنند
تا نام آب آن مکیده شود پس حصه دوم را نیز بکنند
و بالای آن یک پیاز شور با از هر گوشه یکپاشد و اگر گوشت
موجود باشد و یا نخورند مانند بعضی بنود ماش یعنی مونگ
را با ریخ جو شند هند تا خوب لطیف یا بد و مرا شود و صاف
نموده با آنک نمک دیاز بگهار داده بکرم بپاشند
و سنی بگهار در ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله
ناله پس قه آورده بعضی را بشدت در طبوبات
علیه لزج زرد رنگ و فو نماید اسهال نیز کند همان
نوع اخلاط و ماده روز همچنین عمل آورد انشاء الله تعالی

شفا حاصل میگردد و هر نوع علت که باشد
فصل در بیان در آنیکه اصل عمود و آنها توتیا است
ذره در اغیر قروح چشم و باد و جرب را سود دارد +
صنعت آن توتیا کرمانی مغسول شیش محرق مغسول
نبات سفید از هر یک پنج درم از زردت سفید پخته
شیاف ما بینا از هر یک درمی نیکو اسحق نموده استعمال
نمایند و در نسخه دیگر این ذره در زردت شیاف ما بینا
داخل نیست و ذره دیگر دمه و جرب را سود دارد و
روشنی چشم بفرزاید و پیران را موافق باشد صنعت
آن توتیای کرمانی سه درم لیلیه زرد صبر زرد و
فلفل زرد و جوبه از هر یک پنج درم فلفل سیاه و دو درم
کوفته بخیته چون سر به بکار برند و ذره دیگر نافع است
از جنت و در چشم کند و سرخی و آب رفتن از چشم را
صنعت آن توتیای مغسول نشاسته سفید آب فلفلی
مسادی کوفته بخیته ذره در نمایند و شیافا تیکه اصل
و عمود و آنها توتیا است در حرف الشین ذکر خواهد
یافت انشاء الله تعالی

فصل در بیان مرهم توتیای
مرهم توتیا که جنت جراحت قنصیب سودمند باشد
صنعت آن توتیا بیت درم صلا به کرده با موم
زرد غیر مستعمل بوزن آن در روغن گل سرخ یکصد
درم در هم گذاشته مخلوط کرده در هاون پیسته بالند تا
یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر روغن گل
و موم زرد از هر یک پنجاه درم است و مرهم دیگر از
قنصیب را به نهایت سفید است و بر دو با صلاح علی آرد
صنعت آن توتیای کرمانی پوست تخم مرغ مکش
کاغذ سوخته از هر یک یک جز و مودار سنگ یک جز و
و نیم از زردت سفید دم الاخوین از هر یک و جز
کوفته بخیته با موم بروغن گل گذاشته بدستور مرهم
سازند و در نسخه دیگر زنج سوخته یک جز و داخل است
مرهم دیگر که جراحت قنصیب را در دور و با صلاح آرد
صنعت آن قه توتیای هندی زردی سبز از هر یک

قنه را در هاون چوبی با آب گرم نرم سازند و از پارچه پارگی
صاف کنند و قدری سیاه را با آب و هاون کشته توتیا
را در سفال آب نذیره بریان کرده با سارا و به نرم
بکوبند و از حریر بخیته موم سفید غیر مستعمل در روغن گل
سرخ بار و روغن کچند گذاشته ادویه را با آن داخل کرده
در هاون پیسته بالند تا یکسان شود پس اول مرتبه
محل زخم را با آب نیم گرم که در آن برگ خا و جند بپاشند
باشند بنوشند تا این مرهم را دقتی بگذارند که مراد
تجفیف قروح باشد مرهم توتیا به نسخه حکیم لطیف
صنعت آن توتیا مرکی صافی را بخیته ملک الکلی
از هر یک هفت درم زفت رومی چهار درم
موم شانزده درم روغن زیتون یک صد پنجاه
درم موم و زفت را در روغن بگذارند و صمغ
را حل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در
طرف چینی نگاه دارند و بکار برند مرهم توتیا که
جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبه
قنصیب و انیشین و عجان و سبدا مقیده را نهایت
سفید است صنعت آن توتیای کرمانی مغسول
صبر سقوطی از زردت سفید کند و شادنج مغسول
پوست درخت غوب سوخته شب یانی زنج محرق
مازوی سبز گلزار فارسی اقیاله اجزا مساوی کوفته
زنجار نیم جز و قلع رمان حامض دو جز و مجموع
را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم توتیا به
دیگر همین صنعت دارد صنعت آن توتیا به
کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک و درم زنج محرق
از زردت سفید قنه از هر یک یک درم موم را در روغن
گل سرخ گذاشته ادویه را با آن مخلوط کرده مرهم سازند
مرهم دیگر مغسول از مجربات حکیم هندی که جنت
کپه ارمنی که نهایت با دج شدید باشد صنعت
آن توتیای هندی را با پیله کرده بزرشته بزیخ
گذازند و بعد از آنکه دیگر مرهم بر لخم بچسبند قدری روغن
کشیز بر زخم بپاشند تا خوب شود مرهم دیگر
سریع الاثر و جرب جنت آتشک و قروح خبیثه

صنعت آن تو با و اخضر هندی یک باشد کات هند
سفید مغز تخم بید بخیر که کشته و فاسد نشده باشد از هر یک
یک توله تو با و کات را ساییده و با مغز بید بخیر تا نیم
ساعت خوب حل نمایند و عند الحاجة بر زخم مالند
انشاء الله تعالی در دوسه دفعه صحت حاصل میگردد
و دستور مالدین آن آنست که زخم را از چرک و زخم
در طبیعت خوب و خشک نمایند که مطلق در آن طبیعت
نماند و مردم را بر دوی در آن مالند بخوبی که تمام جوف و
اطراف آنرا از آنرا که بویج جای میان آن و عضو صحیح
خالی نماند و دوسه ساعت به نشیند و حرکت نکند پس
حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر زخم
باقی است مردم در آن چسبیده میباشد و بعد بجان
شدن خود بخود جدا می گردد و احتیاج مرتبه دیگر نیابد
الانوار و تو بال سوب از نقال فارسی است و آن
چیز است که از مس و آهن تفته در چین کو فتن
آن بریزد و از مطلق آن مراد تو بال مس است بهترین
آن مائل بسیاری و سرفی و براق و رفیق است که قوی
نماند و رسوم گرم و خشک و ملحف و جالی و جبت
جرت و حله و سبل و قلع بیاض و سب زباده شدن
قروح خبیثه و التیام قروح خشم و خشونت ابحان و
بردن گوشت زیاده صلب جراحات و آشامیدن
مغسول آن با علق البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی
سهل مقوی بلغم و جبت استقا و اخراج ما اصف
نافع و زیاده آن باعث حج و قرحه امعا است و
ناشئا آنرا استعمال نباید نمود و در صمغ و مرهم آب
مغسول آن در نهایت لطافت و حدت میباشد و تو
بال الحمدید در چهارم خشک و عابس اسهال خون
و مانع خفقان و ذرب و صنعت باه و در سائر خواص
قریب تو بال نحاس است و چون در لثه بسته و رجا
تمناک خصوصاً تحت همانیک هفته بگذارد زعفران
میشود آن بجهت بردن جرب عین و جلا و حرمت
آن و بارج آن نوشا در دفع جبت ساق و سبل
آرموده است و با سرکه و غسل محلل او رام است

باب التار مع الیاء المتناة التخمائیه
تیزاب فاروقی که اگر کار دوسه در آن اندازند
فولادش گداخته شود و دوسه دست بماند صنعت
آن بگیرد شوره قلمی دوباره و بوزن آن زنج
سفید و راج وزن شوره نوشا در پیکانی و این جمله
را با هم صلایه کرده و در قلع و اینق تصعید کنند تا زنج
بجکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت زوال آتش معتدل
و هند در یکاس قرع سرخ شود و بعد از آن بنین
دودی پیدا کند و سرخ شود و بگذارد که آن دود سفید
شود و چون سرد شود فرو آرد زنج حکیم میر محمد بن گفته
که تیزاب فاروقی مستعمل مضایبان است و جدا
کننده طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون
گداخته در آن ریزند و باید که سه چندان مغشوش باشد
و در زجاج مطین باشد ملایم بچاشاند پس قطعه مس
در آن اندازند و لقره از طلا جدا شده بر بالا آمده پس
ملح میگرد و طلا خالص به نشین میشود و در امور تجارت
جبت بردن گوشت زیاده و بین و برص و حله و
جرب غیر متفرج و سرف آثار جلد مستعمل است و در
بعض اعمال کیمیا موثر دانسته اند صنعت آن
زنج ساه و دوز و او را باد و جزو شوره بسیار صاف
نموده قلمی بقرع مطین و اینق تقطیر کرده و یاد و دیگر
رنگ خاکستر با قرع غیر مطین بعل آرد و گویند چون
در قرع زینق ریخته ازین آب به قدر ثلث قرع
اضافه نمایند و تقطیر کنند زینق را مکلس بسیار زود
تین بفارسی ابجیر نامیده و بستانی می بارشد
و هر یک آن زود ماده و بری آن غیر چیز دیگر
و بارش کو چکتر و در تنکابن ابوالجیر نامند با بخت
و بسیار گرم و تند و محلل قوی و صفا و آن در سرف
خال و ثابیل نافع و سیر آن در افعال قویتر از سیر
بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم
ترو سبی و کثیر القذا ترازا سار میو با است سیر لاجل
و سکن حرارت و خشکی و معرف و ملین طبع و سهل
بر فو و کاسر قوت غضبی و مبرودل و ستمن بن

خصوصاً چون چهل صلیح با قدری اینسون تا دل
نمایند در تسکین عدیل ندارد و منفع سده و مقوی جگر
و اف سده و درم محال و بوا سیر و عسل البول و بنزال
گردد و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت
قصیه ریه با کز و گان خوردن جبت مالان ز سر سوم
قناله و با سداب ناب سداب تریاق و با بادام و پسته
مصلح برینا و زیاده کننده عقل و جوهر و مانع و تازه و
خشک آن با مغز قرحم و یکدنگ و نیم پوره ارسی
سهل قوی اخلاط غلیظه خشک آن و درم گرم و در
اول ترو و در مجموع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و
سفتش و ثقیل و ملین و اف مواد عفنیه بطرف ساه با جلا
لذا اکثر آن مولد قمل است با مغز گردگان جبت و این
قوی و صاحبان پوست طبع و تقطیع مجاری غذا و تسکین
بدن و کزیدن عرق و رفع سورت ریح و خوراک
و صفا و آن با آرد گندم و جو منفع و محلل و درم با گوش
و ملایم با پوست انار جبت و اخلاط با زنج جبت متفرج
ساق و با خردل حیمت خارش گوش و دود و با پوره
ارمنی جبت بقی و امثال آن و آب مطبوخ آن با
جاست سینه و ریه و با سداب و اینسون جبت ریح
سرد و مانع و سوخته آن در سفید کردن دندان عدیل
و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جبت
شفاق که از سر با هم رسیده باشد و حقه آن با سداب
جبت منقص سفید است و ابجیر نارس ملین و جابج
و با زرقیه صفا بخشد آن جبت خازیر و تقطع عصب
و با سرکه و نمک جبت قروح رطبه و با عسل جبت
گزدیدن سنگ یوانه و با گز جبت گزیدن بن عرس
طلای آن با برگ خشخاش جبت اخراج استخوان شکسته
ریزه شده موثر و شیرین سیر قوی و خطرناک و سمج
کننده کل ذائب و آب کننده کل منجم است و اکثر
آن جبت نزول آب حمول آن باز رده تخم مرغ و موم
در حیض و منق رحم و منج جنین و صفا و آن با طلیه
نقرس بار و دوا و جو جالی جرب متفرج و قویا و کف
و بقی و طلای آن جبت گزیدن هوا م سنگ یوانه

و ستون آن هست دندان متاقل و در آن با پیوسته
جست قطع نایل سفید و برگ تازه آن جست گزیدن
سکه روانه و جست التیام جراحت و خشک آن با سرکه
جست نقشه حلقه ملانی آن با آب جست ریختن سوسه
و طبع آن جست استخوان کوفت یافته نافع و سایر اجزا
آزانی الحامی لیس و صمغ و خون و سوسه است قش
قوی تر است چون انجیر را در سرکه روزی بخسانند بر در
نخ و در آنرا با سرکه آن بنوشند و بپخته را کویده ضاد
تا این جست تحلیل پس زهر جرب و انباشته اند چون با سکه
آن منور گردان کویده روزی سه بیت شغال آن
بخورند با الحامی صمغ اطلاق بینا و جرب است و صمغ
بکر ضعیف و مصلحتش گردان و صمغ و انیسون
صلح انجیر تازه سلجین و شربت ترنج و ریاس بدش
در ادویه شش مغز پخته و قدر شربت از خشک
آن تاسی شغال و از تازه آن تا یک رطل

فصل در بیان شرب شراب تین

شراب تین می گویند که از دهن بدن و ملین طبع است
و موجب مان از ضرر سموم و ابلط از طبع است صنعت
آن بگزیند انجیر زرد و صدف خشک و یک من آنرا نیکو شده
و نج من آب صافی یک شب خیسانده روز دیگر
بخوشا نند تا آب نصف رسد فرو آورده بپالایند
و یک رطل و نیم عسل سفید داخل کرده بقوام آورند
شرقی تاسه ادویه شراب تین مقوه که سید معمل در دین
از برای تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد
خشک خربزه چمن حلیه سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند
و در آن مقدار آب که چهار انگشت از رو گوسه برگردد
بخشاند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
باشد یک شب از روز دیگر ریج و خریف باشد و روزی
یک شب در جای گرم بگذارد تا آب قوت انجیر را بماند
پس آنرا جوخی با حلیه داده بپالایند و آب مطبوخ صافی
نموده را در دیگ شیشه کنند و هموزن آن عسل سفید شربت
مصنوعی داخل نمایند پس بپزند تا تخم هلیون شود و در آن
دو درم انجیر را بپزند و در آنجا عسل سه درم و در مینی بیاس

باغی خوب بود و نه سیل با از هر یک یک درم هر یک کویده در
کلیه کتان کشادی کرده چنانکه گشت کبسه خالی باشد و سر
آنرا محکم بسته در دیگ افکند و بپزند تا نهند و هر که در
بالند و بشارند تا صحره از دانه خارج شود و شراب
بقوام آید پس فرو آورده سر کرده نگا بدارند
شراب تین مقوه مسطور در حادی صغیر بن الیاس
نافع از برای رب و سعال مزمن و وجع طره و کلیه یازده
صنعت آن بگزیند انجیر سفید خشک کرده یک من در
تخمین آب صافی بخوشا نند تا به نصف رسید پس از
آتش فرو آورده بالند و بپالایند پس در هر رطل
از آن طبع نیکو رطل عسل سفید خوشه مصفی داخل
نمایند و بگزیند و در مینی سیلانی قفل خولجان از هر یک
یک درم زعفران نمدرم سوسه زعفران باقی ادویه
را نیکو کوفته و یک کتان کشاده کرده سر آنرا محکم بسته در
اندا زرد و بپزند و لویه لویه کبسه را بالند و به فشار نند
بقوام آید پس از آتش فرو آورده زعفران را
بگلایب سوده و ران داخل نمایند و چون قدری
سرد شود صحره را نیکو بالیده بشارند و در کتند و شراب
را در ظرف چینی یا زجاجی نگا بدارند و در نسخه سفال
انجیر و من و سبیل الطیب نیز داخل است شراب
تین و دیگر که رب و سعال و ضعف کرده مانع باشد
و با و ر قوت دهد و سینده و طبع را نرم کند صنعت آن
انجیر سفید رسیده سوز طایفی بپزند از هر یک و رطل
ترنجبین صد درم و در و من آب خوشه بپزند بپالایند
با و در رطل عسل صاف یا فایند بخوری بقوام آورند و سر
ده درم شراب تین و دیگر که طبع را نرم گردانند و قوی را
نافع بود و ریح را دور کند و پیران را موافق باشد
صنعت آن بگزیند انجیر زرد و صدف خشک کرده یک من
و بشویند و در چهار من آب بپزند تا به نصف رسد
فرو آورده بالند و بپالایند و فایند نیم من و پیران
داخل کنند و بخوشا نند و در صین چشم صره که در آن یک
و خولجان کویده از هر یک یک درم باشد و ران آغاز نند
لویه لویه کبسه را بالند و چون بقوام آید فرو آورده سر کرده

در ظرف چینی نگا بدارند و سرشته و ادویه شراب تین
بپزند و آب صافی بپزند و سرشته و ادویه شراب تین
کرده و شانه و درم دیگر و محقق درم سبزه و عرق الیاس
و نفت الیاس و در و فواق و حقیقان قرقطاس و دیگر
دانه و گویدین هیام و مفاصل مفید صنعت آن انجیر
زرد و صدف خشک کرده در از یازده از هر یک یکصد نخا شغال
در آب بخوشا نند پس بخوشا نند تا به نصف رسید پس صافی
نموده شیده و بر کگل شربت تازه صمغ شغال قدری سفید
شسته و شغال داخل کرده بخوشا نند تا بقوام آید
یکصد نخا شغال رب و تین چینی سوده که اول بگلایب
تر کرده باشد با پانزده شغال روغن گا و جرب نموده
داخل کنند و از ده شغال تا بیست شغال استعمال
نمایند و عرق تین مستقول از بیاض قرابادین بسط
میرزا محمد باقر حکیم باغی که در آنجا مجرب است خود را ذکر
کرده اند و سعال صدف کبسه و صدف خشک را مانع باشد
صنعت آن انجیر زرد و دانه گا و زبان سه درم و عسل
سپستان از هر یک دانه گل بنفشه بخورم خوشا نند
بپالایند و لوس خیار شربت شربت درم ترنجبین خراسانی بپزند
درم و ران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
داخل نموده بخوشا نند و فرمایند که صواب آن است که کبسه
و دانه و مطبوخات نیکو شود و با سیم مطبوخ تین سسل باشد
ما و الیتین تکی نفس در بپزند و سرقه بلغمی را سوده و در چون
چهار ادویه آنرا با یک درم روغن بادام شیرین بخورند
صنعت آن انجیر زرد و دانه موز طایفی سنی از ده
یازده دانه عسل سپستان از هر یک سی از پیراوشان
سه درم اصل السوس خراشیده نیکو کوفته هفت درم تخم
خطمی تخم خاوی از هر یک دو درم جله را دوه و رطل
آب بخوشا نند تا به یک رطل رسد بالند و صافی نمایند
بکار برند و محلول تین یعنی پرورده انجیر در سرکه نافع از
برای تحلیل صلابت پس صنعت آن بگزیند انجیر زرد
خشک و پاک بشویند و بپزند که رطوبت در جرم آن اثر
نکند پس با چوب طوبیت آن را شست نموده خشک کرده
در سرکه انگوری تند بپزند که چهار انگشت سرکه بر آن

آن باشد و بگذارد تا بر سدر صبح ناشایک دانه با چغندر
 آن را با قدری از آن سرکه مطول بخورد و اینجور نمیسوزد
 خام خلل نیز این فعل دارد و مطبوخ تین لی جفت و
 جد رمی و نفخ مواد بلغمیه صنعت آن اینجور زدند
 سه عدد تانج عدد عدس مقشر شست شقال لک
 اخام کثیر از هر یک سه شقال رازیانه دو شقال
 یک رطل و نیم آب با تش ملائم طبع نمایند تا بصف
 رسد مالیده صاف نموده قلیله زعفران در آن
 حاکم ده نیم گرم یا سرد بیکدفعه یا در دو دفعه بخوراند و جفت
 اطفال مقدار آنهارا کمتر نمایند مطبوخ تین بزرگی
 از آن اقوی صنعت آن اینجور زدند شکسته بجمعه و بخورد
 خام عدس مقشر زردک خام یا پوست تازه و اگر نباشد
 خشک آن ماش هندی از هر یک هفت شقال گل
 بنفشه خام از هر یک دو شقال کثیر برگ گل شقایق
 از هر یک یک شقال در یک نیم رطل آب جوش هندی یا نیمه
 رسد مالیده صاف کرده سرد نموده بیکدفعه یا در دو دفعه بخورد
 و در نسخه دیگر گل نیلوفر کثیر و گل شقایق داخل نارد و اگر این
 بطریق نفوذ بخورد نیز خوب است رتیونج پوست
 است شبیه به پوست درخت چایر که گوشت پوست درخت
 لسان العصاره فی بلاد خطا است ظاهر طایفه است
 و آخردوم گرم و خشک قابض بسیار تلخ و سفوف
 آن با دفع ماست چکیده و رلوب قابضه جفت سها
 مزمن بار و بواسیر قطع خون بواسیر یا نیلوفر نیز جفت
 اسهال بواسیر و ضاوش با سرکه جفت سرد سرد ادرام
 رخ و سنون آن جفت درد دندان و تقویت لثه و زلزله
 رطوبی و جگر آن جفت رف و با و طاعون عیسب لاف و سوز
 جفت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و در ورم و
 فزج آن جفت قطع سیلان رحم و حیض مفید است نیم
 شقال آن با یک شقال نیلوفر و حبس اسهال جرب
 است قدر شربش تا یک شقال و مفر و برین و
 معطش و موش التهاب شاد و مصلحش کثیر و رلوب قوی
 است اینجور تحقیق است و غیر طایفه است و تیونج جگر
 سندی کاکو را نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصاره

است که در هندوستان درخت آنرا که بنفص کاف
 و کسر و فتح یابی شانه تخمیه و با پوست آنرا که کا
 چال زیر که چال بلسان ایشان پوست درخت
 را گویند و در خواص قریب است به تیونج خطائی که
 قشری است شبیه به پوست چار و طبیعت آن را
 سرد و خشک گفته اند و دوم یا سوم جفت بواسیر
 نافع و جرب نشانه در شش چهار شقال و طریقه استعمال
 آن چنان است که هفت شقال آنرا نرم صلایه کرده
 بار و عن بادام شیرین سرشته حب سازند و بخورد آن
 چهار اسل نماید و زاول بکشتال و زرد دم یک شقال
 روز سوم یک شقال و دو دانگ و همچنین روز یکدنگ
 سیزده اند که با بخورد تمام خورده شود و غدار و زکیمه
 وقت ظهر جلاد و باز در دو تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه کاه
 با جلاد و بخورد و قطع بواسیر نماید و موجب است جفت
 رعاف اندک از آن سوده و در بینی نفوذ نمایند اندک
 با گلاب صندل و کافور سرشته بر پیشانی طایفه نماید
 نفث الدم یک شقال از آن با شل آن لجنه اس
 میل نمایند و جفت منع سیلان خون جرحه نرم سوده
 یا شند و جفت حبس اسهال موسی با شیر تخم خرفه بر آن
 نیم شقال آنرا یا شامند و مفر و مصلحش بزیلفونا
 در و عن بادام است و جوارش تیونج جفت اسهال
 موسی دیو اسیر و زنت الدم از عصبو یک باشد سفید
 صنعت آن تیونج خطائی سه شقال پوست بخت
 انجیر که با سوده طایفه سرداریدنا سفته صلایه کرده
 از هر یک یک شقال گل مخوم دم الاخرین کثیر از هر
 نیم شقال او دیه کوفته بخته با شیرین مجموع او دیه شربت
 شیب و به شیرین با شربت حب لاس یا انجیر برشند
 بعد از آنکه نفو ام آورند اگر مزاج حرارت بسیار باشد
 با شرب سیب به ترش شش یک شقال با شیر تخم
 خرفه و شش رجب تیونج جفت امراض مذکوره
 نافع است صنعت آن تیونج خطائی پوست بخت
 از هر یک یک شقال مر و دریدنا سفته بسدر مخرق مرجان
 قرمزی که با تخم دم الاخرین کثیر لطین مخوم طین عسل

فاو در هر معد از هر یک نیم شقال انجیر را بر سنگ
 ساق نرم سوده سازد و به کوفته بخته باب برگ
 بازنگ سرشته جوب سازند و اگر خواهند بطریق
 سفوف نگارند شربت یک شقال باب خالص
 یا انچه مناسب باشد فرد برند سفوف تیونج جفت
 اسهال بواسیر نافع صنعت آن تیونج خطائی یکد
 کثیر ایندرم گل نیلوفر و درم کوفته بخته سفوف بزرگ
 سه شربت است مرهم تیونج جرحه با قصب و قصب
 و فتح راناف است صنعت آن تیونج خطائی پوست بخت
 زرد تخم مخرق توپای کرمانی شیر شست خراسانی خراسانی
 از هر یک یک شقال مر و در سنگ شقال بازوی سبز جود
 سفیداب قلعی بکشتال صبر مقوی طلق مخلوط جان
 سفید از هر یک سه شقال تیون نیم شقال صابون
 عراقی قدر کم زرد و غیر مغسول روغن گل سرخ روغن
 شیخ صندل از هر یک بقدر کفایت موم صابون و روغن
 روغن بگذارد و سازد و به کوفته بخته خوب آن شربت
 و مرهم ساخته استعمال نمایند

کتاب التمار المشله
 باب التمار مع العین المله
 ثعلب بفارسی رو باه نامند و آن حیوان معروف
 است و پوست آن در گرمی فرب سموم جفت بخت
 در ملوین و نطول طبع زنده و مذلول و آنجخت ورد
 مفاصل و طبع زنده آن قوی تر است خصوصاً که
 زیتون چو شایند باشد و جفت تقو و صلابت
 مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و رفع
 اعیاد و شامیدن یک شقال از شش آنکه خشک
 کرده باشد باب و عسل جفت بود و سرفه و طای آن
 با پوست سخته تخم مرغ جفت دوار الثعلب جرت
 و پی آن جفت درد گوش و بار و عن تیون شال آن
 جفت فقر و دورهای بارده و سقوط زهره آن باجم
 وزن آن کرفس در هرده روز یکبار جفت ابتدای
 جلد و زیاده نشدن آن نجات موش و گوشت آن
 جفت مفر و دین و فرج حاره صاحبان استقامت

و خاکستر پوست آن جهت سوختن آتش زود و قوی و قوی
 حاره و تند بین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما
 و کما به اشتن دندان آنرا جهت منع زیاد کردن سنگ
 و جرب و آنته اند و المیدن پیه آن بر جوب و نصب
 کردن آن در موضع بی از خانه سبب اجتماع کینت آن
 است آنرا طبع غلبه شستن در آن نافع است از برای
 وج مفاصل و تعدد و صلابت آنها و باعث سرعت
 راه رفتن اطفال است و رفع اعیاء میکند صنعت
 آن بگیرد غلب زنده یا نرینج و زنده آن اقوی است
 در آب خالص و زیت بجز شانه و طبع آن در زیت
 اقوی است که زنده آنرا گرفته و دست و پای آنرا ختم
 به و در آب یا در زیت انداخته بپزند تا ممل شود و در شستن
 کرده در حالتیکه مگرم باشد غلیل در آن نشینند تا ممل شود
 بجز غلب جهت فالج و استرخا و ترمیمی استخوانی نافع
 صنعت آن بگیرد غلب را در همان قسم زنده دست
 و پاست و آب است یا دروغن که بحد طبع دهنده و درین
 طبع نظرات را بپوشند تا بخار و قوت آن بیرون رود
 و چون خوب طبع یافت و ممل شود و مریض را در چای پاید
 که با بهای آن از زمین بلند باشد و سطح آنرا از جبران
 یافته باشد بطرف علت بخوابانند و لایق بران پوشانند
 که میزان بر نفس کشیدن بشیرن باشد پس بکمال همان
 فروغیده - نه بر چای پاید بوده اطراف چای پایی را رسیده
 کنند که بخار اصل بیرون نرود و هوا هم نرسد پس شریک
 را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب بیدان
 مریض به سوز عرق کند تا تمام بخار گرفته شود و مریض
 و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر
 و صبر کند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس
 گرم کرده بپوشند و بر آید و اگر لحاف از عرق تر شد با
 لحاف دیگر یا گرم نموده از بالای آن پوشند و لحاف
 تر شده را از زیر آهنگی که بخواهد سرد بر آید و درین
 نیز باره گرم نموده خشک میتوان نمود و اگر از یک
 دفعه کفایت نشود مکرر نمایند -

باب التار مع الود

توهم بقاری سیر بندی پس گویند و بری آن است و
 یون است و بستنی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دانه
 و یکی منحصراً بکدانه و بقدر نیاز کویچه و آن کمتر است
 و جالی آنرا بقاریه موسیر نامند و بر گش عریضتر
 از برگ زنگس و گلشن نقش و بخش یک عدد و
 بلبه دندان و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستنی و
 بهتر از همه بستانه مشهور بر دندان است در آخر سوم
 گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محل و در یول و
 و حیض و عرق و منفتح و جالی و با ذب و محفط لطوبات
 معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بحرارت غریزی
 و ملطف و رفیق کننده خون و با قوت تریا قیسه و
 خوردن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
 ماقط صحت و دفع مضرت آبهای مختلف و هوا
 و بانی و تعفن آن است و جهت گزیدن بوم و یک
 دیوانه و تصفیه خلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و
 قوی بجز زخمی و دسیان در بوی و سپر و دریا و نگاه و در
 سر و دین محرک باه و مولد منی و در محرومین محفط
 آن و محفط و جهت پنهانی کینه و قروح شش و در
 معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زود در خلق ماند و دفع
 تشنگی که از بلغم و از سده ماسار یقا باشد و تقطیر البول و
 نیکوئی رنگ خار و تلطیف غذا های غلیظه و جهت
 ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل و اورام حصاة
 کرده و با شرباب جهت سم افنی و دوام آن باعث
 سقوط موسی سفید و دیانیدن موسیه و با انجیر و
 سداب و با منقذ گان قوی تر از فاذر و ملطوف
 آن بار زرد و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر
 گو سفند و بعد از آن بار و غن تازه و بعد از آنکه با سل
 سرشته باشد در تحریک باه میوید و اکثر آن عدم
 مراعات مزاج و سن و فصل حرق خون و متفرق
 و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر
 و مولد صغیر و سه بسیار تند و مضطرب با صرد و
 سیخ اراض نامیده و منجر و مفر شش و مصلح آن است
 بختن آن در آب یا قلیله نمک امانه نمودن

روغن بادام دروغن کرده و استمال کشنده و بختن آن
 از ترش شیرین اشمال آن و شستن در طبع بزرگ و ساق
 آن جهت صیاس حیض و اخراج مینه و طلاهی آن حاصل
 جهت شور بینه و قوی و قروح رطبه و شکر آن و بهق
 و حرب منقرح و بار برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن
 ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم و تعفن
 و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و درم اعضا و ضما
 پخته آن با شیر جهت کشتن و دل و تعفید مرقی آن
 با عسل جهت ازال رنگ خون منجر و رخت بک چشم
 و بار و غن آن جهت دار الشلب و روغن کزبان
 مکرر چوشانیده باشد جهت جود خون در اطراف بدن
 و شفا قیله از برودت باشد و جهت مفاصل و قوی
 بلغمی و سنج شراب و نماد آنافع و غرغره با سرکه ترشی
 جهت اخراج زلولی که در خلق مانده باشد و جهت بجم
 مفید و مضغه طبع آن با کدیر جهت مومندان بار و مفید
 و بدیش یا ز عسل و سپر صحرانی و طلاهی آن با نوشادر
 جهت برض و بهق و دیارفت جهت داخل و خشونت باغن
 و کچی آن و طبع آن کشته قمل است - تریاق النوم
 در احادیث دارد است که این تریاق معروف است
 بر دای شافیه این تریاقی است که حضرت جبرئیل عم
 از برای حضرت موسی علیه السلام آورده و در حالتی که فرعون
 صیافت آن حضرت علیه السلام و قوم او شان
 کرده بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی علیه السلام
 بقوم خود پیش از خوردن طعام بهر یک بقدر سر سوزنی
 ازین تریاق خورانیده از آن طعامها سم سموم متفطر
 نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفه کهنه
 و تازه و لقوه کهنه و تازه و قوی کهنه و تازه و از برای
 و بلبه و کز از و ریح شوک و در چشم درج سیل و از برای
 شمر شلب از برای درد پای مریض از بلغم خام و از
 برای صنعت معده و از برای ام البصیان از برای
 قرح زنان آبستن و خواب سلی که مفرج به قیحه کرده
 باشد و زرد آن بلغم که علت استقا از آن طوف میشود و
 برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و زهره

جميع سموم و اعظم و اکبر تر با قات است صفت آن
بگیرند سیرستانی متشکریک جزو آنرا شکسته نرم کو میده هر
مقدار که خواسته باشند در پاتیسله کرده برافروزند و زیر
آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن گاؤ آفتقدار که
از سر سیر بار گردد و با آتش ملایم بریزند تا روغن را جذب
کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاؤ و یا شیر
تازه و دوشیده بدستور روغن بر روغن کفشد و با آتش
ملایم بریزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شنبه سفید و شنبه
مصنعه و بچوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر چیزی نیست
از نوم و در غده و حکم در آن مانند پس آن سیر را در
بریزند و برافروزند و زیر آن آتش بسیار نرم تا آب باشد
بقوام آید پس بگیرند و درم شونیز پاک کرده را در گویند
از تخم نخوت و پنجه درم فلفل و مثل آن مرز خوش و در
نرم کویند و هم را داخل کنند در آن سیر مطبوخ با گل
و غیره بگردانند آنرا مانند بقیض یعنی چنگال حاکویند که
بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آن را بر
دو طرفه کنند و محافلت نمایند از عیار و باد و فتنه
را که این بخون در آن میکنند باید که از سمن بقری جرب
نمایند و چون را در آن کنند و آن را در جویا و در خاکستر
دفن کنند و چهل روز بگذرانند که مزاج گیرد و این دوا
هر چند کهنه تر میشود بهتر میگردد و شترینه ازین تر باقی
یک نخود است در ساعتی که برسد باین کس افغانی شیرین
و حدیث شریف وارد است که چون بکاه از سمن
این دوا بگیرد پس آن نافع است از برای مریض
و ناهما و جميع امراض که حرکت در آمده باشد از بطن
از آنکه فرا گرفته شود از آن بر ناستا مقدار نصف چوب
و چون در آید باده و هم از سمن آن پس آن نیکو است
از برای جمعی نافع و باید که فرا گرفته شود از آن وقت
خواب مقدار نصف جوز سه و آن نافع است نهایت
نفع از برای هضم طعام و هر مرضیکه لوده باشد و چشم
چون در آید باده سوم پس آن نیکو است از برای مریض
صفرا و بطن مریض و بجان هر علت که بوده باشد از صفرا
و قتیکه فرا گرفته شود صبح ناستا و چون در آید آنرا ماه چهار

آن نیکو است از برای ظلمت چشم و نفسیکه میگردد و در
و حرکت میکند و میگردد و در شب قوت خواب و چون در
آید آنرا ماه چهارم فرا گرفته شود و روغن بنفشه با روغن کف
فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدد سه و
حکمرده شود و روغن مذکور و سحر کرده شود بآن از برای
صداع مطبوخ یعنی صداع دائمی که نبوده باشد آنرا
نواب و چون بیاید آنرا ماه ششم فرا گرفته می شود
از آن قدر عدد سه و سحر کرده میشود بآن از برای
صاحب شقیقه بار و روغن بنفشه در جابجاست که در آن
جانب مریض است و باید که سحر کرده شود بآن بر ناستا
اول و در و چون در آید ماه هفتم نافع است از برای
ریاح اذن هرگاه بچکانند و گوش حاکویند حکمرده
باشد مقدار عددی از آن در روغن گل سرخ اول و در
و وقت و چون در آید باده ماه هشتم نافع است
از برای مریض صفرا و مریض در آن غوث آکل است
و چون آشامیده شود با آب مالیده شود یا بر روغن کف
باشد بر موضع مریض ناستا اول طلوع آفتاب چون
در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای
سرد و بسیاری خواب بزیان خواب ترس و فتنه
و قتیکه فرا گرفته شود بار و روغن تخم ترب بر ناستا و وقت
خواب مقدار عددی ازین دوا در روغن کف و دیگر چنانچه
سرد است و چون در آید باده ماه دهم نیکو
است از برای مریض صفرا که حادث میشود صاحب
آنرا ملبلو و بطنی و اختلاط عقل چون بگیرند از آن
عدد با سرکه سفیده تخم مرغ دیاشانند بر ناستا با هر
روغنی که خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد
بر آن ماه یازدهم نافع است از برای مریض سودا که حادث
میشود صاحب آنرا فتنه و دوسواس چون فرا گرفته
شود از آن مقدار روغن کف گل سرخ و آشامیده
شود بر ناستا مقدار نخودی آشامیده شود و وقت خواب
پس باید آن مقدار نخودیکه وقت خواب می آشامند
بیزد و روغن باشد چون برسد آنرا ماه دوازدهم نافع
نافع از برای قاع که تازه حادث شده باشد و فتنه

چون فرا گرفته شود از آن مقدار نخود سه و باید که وقت
خواب ذلک نمایند هر دو با سه و در نوبت که نیک
طعام در آن و خلط کرده باشد و شب بیکم مثل شب
اول بر بیزد و از سرکه و شیر اینچون از سرکه فرا گرفته باشد
و از قبول و مایه و غیره اینها هر چه خواسته باشد بخورند
و چون برسد باده سیزدهم نافع است از برای دیه
خنده بی سبب بصفت سرد و بارشش خود باز بگذرد و چون
بگیرند از آن مقدار نخودی و در آب سرد باده نازک
کرده اول شب بیاشامند و چون برسد این دوا باده
چهاردهم بیاشامند و از برای تمام سموم و اگر بود و باشد
که آشامیده شود و می که بگیرند تخم باد و بجان و کوفت آب
در بر و آتش بچوشانند پس آنرا صافی نموده بیاشامند
ازین دوا مقدار نخود یک مرتبه یا دو مرتبه یا چهار مرتبه
بآب بیکرم و از چهار مرتبه بجا و نکند و باید که بیاشامند
آن را در و چون برسد این دوا باده پانزدهم پس
بر سینه نافع است از برای تخم و بطن خام و از برای
ابره و در و هرگاه فرا گرفته شود از آن مقدار نصف
بند و یا بخوبی بچوشانند و بیاشامند آن را و قتیکه
خواب روز و بیاشامند در آن شب آشامیدنی
و نه فرغ است آن طعام بسیاری خورند و چون برسد
این دوا را ماه شانزدهم فرا گرفته میشود از آن
نصف عدد پس حل کرده میشود بآب باران تازه
که از آن در بیا از آن شب گرفته باشند و بآب بیکرم
پس کشیده شود و در چشم صاحب عی عیاق یا حدیث
صبح شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس
در سینه بزی میشود از غمی و چشم آن روشن می گردد
و اگر درین چهار روز روشن نگردد پس ناستا و
بدرستور مذکور بآن اکنال نمایند و دیده نشد که برسد
بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن الله عزوجل و چون
برسد این دوا ماه هفدهم نافع است باذن الله
عزوجل از برای مریض که بگیرند از آن مقدار یک بند و با
روغن یا چکاند و در روغن یا چکاند و در روغن یا چکاند
و صبح ناستا و بگیرند از آن حبه و بار و روغن یا چکاند

از این جسد نمایند و دلک نمایند بان بدن را و دلکی شدید
 و دیگر از آن مقدار بی قلیل و بان سوط نمایند با وین
 زیت زیتون و بار و عن گل سرخ و دوده باشد سوط
 بان آخر و زرد در حمام و جوان برسد این و اباه میزوم
 نافع است باذن الله عزوجل از برای بنی آسمان
 پیش که بود باشد شبیه بر برص الا آنکه جوان تیغ زیند
 سرفه آنرا خون بیرون آید باید که فرا گرفته شود از برای
 این مرض از این دو مقدار بخورد و آشامیده شود با
 روغن بنفشه یا روغن بادام تلخ یا حب الصبر بعد
 از طالع صبح و سوط کرد شود از این دو مقدار جبه
 باکی از او بان مذکوره و دلک کرده شود با این دو
 با یک طعام جسد را وادی گوید که سرافار نیست
 که فریاده شود این ادویه از مدی که قرار داده شده
 و گذارشته شده که ذکر یافته پیش ازین بحسب آنکه اگر
 نماند است کرده شود هر آینه میگرد و مخالفت عمل آنما
 و دفع نیند پس از آنان و هرگاه برسد این دو
 مایه نوزدهم فرا گرفته میشود و حب الزمان شیرین پس
 فشرده میشود و بیرون آورده میشود از آن آب
 پس آشامیده میشود از این آب با ششم مثل مقدار
 یک حب پس آشامیده شود ازین و ابابک گرم که خوب
 شفا است از سوز و فانیان بلغم سخته و پهای کنند
 بنمای تازه بهر سیده چون ناشتا آنرا یا شام و چون
 ماهیست شود از ساختن این میباشند تا فاذل شود و
 از برای کرمی گوش چون نجیساند کند را و آب پس
 اگر زاب آنرا و حل کنند در آن مقدار ده عدد مثل
 ازین دوا و بچکانند و گوش و پس اگر نشیند بر دوا
 سوط کنند صبح روز دیگر بان آب مقدار عشره و نیز
 بر باغ آن باقیانده از سوط را و میرسم هرگاه نکین
 شود بران مرض و دراز گردد کردن و دراز گردد
 زبان او بایر فرا گیرد و حب الصنب حامض و بخورد
 آنرا پس یا شام ازین دوا پس بر ریتا میگرد
 منتفع بان و موجب تخفیف مرض او میشود و نیز
 این دوا گفته میشود بهر سوز و باید که فرا گرفته شود

از که ترازان مقداری کتر فویش و چه تسمیه این
 و دوا شافیه بلفظ نامیست که دال است بر چیست
 بسبب احتمال این دواست بنافع بسیار
 فالج کبر لاه با مصطلح اطبا استرهای تمام شفت
 بدن است از ستر با قدم و این اصطلاح موافق
 است بافت عرب زیرا که عرب میگردد بجهت الفی
 یعنی آنرا نشن منوم و در نصفت بعضی اطبا گفته اند
 که فالج استرهای یکی از دوشن بدن است ستر
 صاحب کامل الصناعت برین قول است و تمام
 اطبا فرق میان فالج و استرخا کرده شیخ رئیس سج
 گفته که هرگاه فالج را بمعنی استرخا بگیریم مطلق پس
 باشد از آن قسمی که بوده باشد عام هر دوشن بدن است
 اعضای راس که اگر عام با عضای راس نیز باشد
 سکتی میباشد همچنانکه میباشند شفته از آن مخصوص است
 بیک انگشت و گفته که لغوه فتح لام و کلام نیز گفته است
 که نهجرب شود بسبب آن یک شق از وجه
 بسوی جهت طبیعی پس بر آید فطره و برای بدن
 از یک جانب و دیگر میباشند ملاقات هر دو و طبیعت
 نگردد هر دو یک یک چشم یکدیگر و بدین بعضی گفته اند
 که بدین بلفظ تصنیف هر دو می است که عارض گردد از او
 آن موضع که ریخته شود در آن ماده پس آنرا مایه
 گویند آن مخصوص است با سم ورم و از دیلات
 انچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است با سم فراج
 آبی گفته که دبلد ورم کبر ستر بر شکل است که جمع
 گردد دره و رجوف آن و بعضی اطبا گفته اند بدین
 دل بزرگ است است که آنرا دایمانی بسیار باشد
 آنرا بفارسی گفتیک گویند بعضی دیگر از اطبا گفته اند
 که دبلد معرب و دبلد فارسی بمعنی کینه است یعنی
 دل دو کینه و آن قسمی از دل است که آنرا یک
 بیل باشد که در میان آن دره جمع میباشند و میان
 آن بیل بیل دیگر میباشند که در آن ماده غلیظی
 باشد و خراج و دل درمی را گویند که جمع شود ماده
 آن در یک بیل این قول اقرب به الصواب است

و از اینهم کانت گفته میشود و بر تشبیه بنمای آن
 از عضلات تر و ده باشد پس موجب تده آن عضلات
 اگر دسوی خدام یا بسوی خلف یا بر دو جانب و گاهی
 گفته میشود که از بر سر و یک بر سر و یک باشد که گاهی
 داده میشود و فطره که از ستر و انچه بوده باشد بسبب
 بر دوشن داخل یا از خارج خواهد بود و با شایسته
 یا از دو جانب و شوک ضارب قاموس گفته که شوک
 مرصع مروت است و آن دم صفراوی است
 که باوت شود بر بالای جسد و صاحب بحر الجواهر گفته
 که شوک حمره قلع الجسد و الوجه و بعضی گفته که مراد از
 شوک انچه است که حادث شود از گردن و بدن و غریب
 و امثال آن باشد شریحین این حدیث گفته که شوک
 مذکور درین حدیث از برای سبل خلط است
 که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث گفته شده
 ریح سبل یا آنکه یعنی است که بروی شریح از یک چشم
 و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاده است که عارض شده
 گردد چشم را از اشتیاق عروق ظاهر و سبل و قریب
 و از انشیاج چیزها پس آن عروق که مانند فان است
 علامه شیرازی در شرح قانون اطبا گفته که ادب
 کلام در سبل ننوده اند حتی آنکه شیخ الرئیس با جهالت
 قدیر حقیقت سبل را انچه بوده حق بیان کرده و حق
 آنست که سبل عبارت است از اجسام غریبه شبیه
 بعروق و غشای بقی غریب که متولد شود از چشم
 آن قدس سرور میفرماید که نیست نماند شفتان
 تشبیه که از برای سبل در حدیث وارد شده و انچه اطبا
 در توفیق سبل آورده اند از لوازم سبل که اطبا گفته
 نموده اند آن است که بان شوز را در یک روید
 پس انچه در حدیث وارد شده توفیق بقرض عام
 و انچه اطبا ذکر کرده اند توفیق مایه است آن است
 پس نیست نماند شفت میان این دو قول و خام نمیشود
 که شوز تیغ نیافته باشد صاحب بحر الجواهر گفته که
 خام باغی و طبیعت مختلف القوام است و در حدیث گفته است
 و اطبا گفته اند که شوز نیز بر چند کیم میباشند در چهار

که بوده باشد رقیق الاثر غیر متین و درین حدیث است
 و انفس الذی باغذ بالشح و هو الماء الاصفی البطن
 بعض از مفسرین باغذ بالشح خوانده اند گفته که مراد
 از آن قولی ماری است و این قول در نهایت یسیر است
 بلکه مراد حضرت عرم سلی است که شروع کرده باشد به شح
 پیش از آنکه شروع بآدم کردن کرده باشد چه هرگاه در
 سل مده برآید علاج نیز نیست و آن حضرت عرم
 تعریف نموده که آن آب زرو است که از زبان
 برآید که در فارسی آنرا خوانند گویند و بدانکه سل در
 لغت معنی بزل است و در طب معنی قرحه ریه است
 و لازم آن است می و قیه و قیه قرحه ریه با هم سل محبت
 آن است که لازم آن است و بعضی از اهل کلام گفته اند
 که اطلاق کرده میشود سل بر جمیع ذی قوه و بر قرحه ریه
 و صاحب قاموس گفته سل کسری و بغیرین و
 سلاسل بر وزن غراب قرحه است که حادث شود در
 ریه یا بعقب ذات الحجاب و عقب ذات الریه یا عقب
 شکام و ترلالت و سعال طولی لازم آن است حتی باقی
 معنی تب و طبع و نشه عبارت از تسع میام است و در
 بعضی نسخ این حدیث عند المصیف است یعنی در محل ضیاء
 دور اکثر نسخ عند المصیق است یعنی نزد محل ضیق یعنی
 در تنگنای تابگردان زمان صبیان را و این او است
 است و شرح در قاموس آورده الشرح کالشرح الکسر
 فی کل رطب و قیل باین و فیهین حلوانی است بخند
 از خرم و سمن و ورم و جویا عبارت است از دم
 فاسد محرق یا ریاحی که موجب اجرام بدن گردند و در
 در بعضی نسخ بدو ال میام است و در اکثر نسخ برای
 جمله بعد از دال مملکت است و در بعضی و تحریک و لغت
 معنی تخریب است و در طب مرضی است که باقی ماند
 نسیان با عدوت آن بیسوت و یا بدور سر خود نقلی
 عظیم و در چشم خلعت و بسیار باشد که باید در گوش
 طنین آوی و دنیا باشد که با او عقل زایل گردد و چون
 لازم این مرض است تخریبی باین اسم ساخته اند
 آنرا و سد و جمع شده است و سد عبارت از اخلاط

از نه غلیظه است که تثبث گردند در مجاری و رکامی
 تنگ پس باقی مانند دران مجاری و عروق و مانع
 نفوذ غذا در آنها و خروج فضلات از آنها گردند و اطلاق
 کرده میشود نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد و در
 بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد نزد اهلای غیر
 سده است زیرا که انسداد و اطلاق میکنند بر
 مسام جلد و افواه عروق هرگاه مسدود شوند و گاهی
 اطلاق کرده میشود بر صلابه یا نیکه بر دیند بر مجاری
 بنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که
 جمع آن بلبل الصدر است یعنی شدت هم و سواس
 و در بعضی نسخ بلبله است بهم و بای مثانه تخمیه بعد از
 لام و آن حرارتی است که ناراض بدن گردد و بر سر
 میخورد و در بعضی نسخ این حدیث من القابله است
 بای موده یعنی شب آورده و در بعضی نسخ من القابله
 بای مثانه تخمیه یا به همزه است یعنی کرد این فعل
 را نزد قیل و نیز قول آنحضرت که یشریب هذا الدوا
 یعنی پیش از آب باد بخان بعد از آن آب که حلو کرده
 باشد در آن آورده کسری و در وای جمله علتی است
 که از غلبه سردی و رطوبت مراد و جمع است گرد
 و همزه آن را زائد است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار
 گفته که قول آنحضرت عرم که لایشریب فی اللیله نزد
 آن است که نیاخذ از زمین و در آب و در سبیل انکفا
 کند بر یک مرتبه و بعضی گفته که مراد آن است که لا
 یشریب الماری فی اللیله و معنی نماند بعد از این تفسیر مولانا
 میفرماید که معنی نماند بعد قول اول بحسب آنکه آن
 حضرت فرمودند که آن یشریب به مضجعه و لایشریب فی اللیله
 و لاسن الغد حتی یطعم طعاما کثیرا پس چون آنحضرت
 فرمودند که بیا شام در آن شب ازین دوا و قیتکه
 بنحو آبگاه رود معنی ندارد آنکه نیاشد در آن سب
 ازین دوا بلکه معنی آن است که بیا شام در آن
 آب و معین است بر معنی آنکه آنحضرت فرمودند
 که بیا شام از آنکه غذای بسیار بخورد یعنی چون بعد غذا
 آب نوشیدن از برای بر طرف غذا ضروری است

بعد از غذای بسیار آب از برای بر طرف غذا بنوشند و عجب
 است از فضل مولانا و بسیار است عبارت آن
 حدیث که قول اول را ترجیح دهد برین قول ثانی با
 به دو معنی بودن تفسیر ثانی و بر وجه تشریک معنی صفت
 است که آنرا بفارسی نکرگ نامند یعنی ایراد آب نکرگ
 حلو کرده بیا شام و قول آن حضرت که فرموده برین کلام
 زیت الریه یون بحسب این مقید فرموده که اطلاق کرده
 میشود زیت بر هر روغن که بطریق محصر گرفته باشند و اگر چه
 از غیر زیتون باشد جایگزین گفته هر چیز است از
 او بان که بصیرت کند و اگر چه از غیر زیتون باشد پس
 بدرستی که آنرا زیت گویند بطریق استعاره قول آن
 حضرت که فرموده اند که الا آن بشرط موضوعه معنی آن
 است که بنی و برص مشتبه بیکدیگر اندیش زده شود و بنی
 حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون برآید باید دانست
 که بنی است و نیست برص حقیقی و هرگاه بوده باشد
 برص حقیقی بیرون می آید از آن آب و قول آنحضرت
 من الخطله باین عبارت است در تنهای او که با هم
 و ممکن است که مراد از خطله دوا می شافیه باشد که از راه
 طبعی آنرا خطله گفته یا به معنی ادخال و رای خطله است
 با هم در آب زمان بانکه مراد آشناسیدن آب از آب
 است اولاد بعد از آن نوشیدن دواست شافیه و
 قول آن حضرت که شفع باین بنویس یعنی کند رابا
 بچنانند و در گوش بچنانند اگر نفخ کرد بهتر و الا سوسه
 کنند آن را در بینی او و تریاق کوم مسمی بر دواست
 تا بعد در حدیث دارد است که جبریل امین علیه السلام
 از برای حضرت محمد مصطفی صلعم آورد و مسمی و معرفت
 بر دوا می محمد است صلعم و این گرفته میشود از برای بر نشه
 از مرصها که آنکه نفع میدهد بر آنرا و بیا یک یک سر سو
 از آنچه دارد شده زیاده و کم نموده صنعت آن گیرند
 از سر مفسر چهار رطل و بریزند و در تجرد بریزند بر آن
 چهار رطل شیر گا و تازه دو شیده و برافروزند و بر
 آتش بسیار ملایم برقی تا شیر را سیر مفسر بیا شام
 یعنی بخورد و کشد پس بریزند بر آن چهار رطل و در آن

سیر و غن را جذب کند و نفع یابد پس بریزن بر آن
عسل سفید و غنیهی مصفی چهار رطل و برافروزد و زرد
آن آتش بسیار ملایم پس بنیزد از دوران و زن دوم
قراض کویده و بسوط بر هم زنند ضرب شدید تا زایل
سفتد کرد پس چون گردید تسفید و نفع یافت و غلظت کرد
بان قراض باید کرد ایند ازادر سبوح سینه و حال آنکه بد
باشد آن دو اگر دم و ستر اگر رفت و دفن کرد و جواب
فک پاک طیب تمام ایام صیفت و چون بر سرستان
از کبریا زمان یک نخود بزرگ بر نشانی بر سینه این
و دواج است از برای هر چیز خواه حقیق باشد خواه
خیل و خواه کوچک خواه بزرگ و این دو واجب و
سودت است میان مومنین قراض با بوند است
زبان قوم دیگر که جمیع موم را نافع است از برای باه
بسیار است و منی بفراید صنعت آن نزد الهی بگردد
و بیشتر آن مقدار که خواسته باشد و بشیر گاو نیز چون
و دیگر شیر جذب نکند و روغن گاو بچوشاند چون دیگر
روغن بچو جذب نکند و عسل سفید مصفی بچو در بر هم زند
چون ضعیف گردد و در ظرف چینی نگاهد از شر تب که در دم
و منی بچو صمیم قدیم و جد بر نافع است و نقل ساقه و
دومی و همین بار و حادث از برای بار و نافع است
صنعت آن بکیرند روغن کچو و در ظرف منی بچو
آورد و یکدیگر سیرا با آن می گرفته و آن گردانند که سیر
شود پس سیرا و در کرده روغن را در شیشه نگاهد از شر تب
حاجت سه قطره از آن در گوش بچکانند و منی الثوم از
که آرد منی از ارباب نامند گویند که این ترکیب یکی از
راهیان صالح است و بان مصدر افعال عجیب گشته
و مداومی کرد بان و غن پیران زمین گیر را دین و زن
جرب است و هر مرض بار و دوا داده باه یا بوسین میکند
و منی نقل عقد عصب آ و ج و منی قدیم و جد بر دوا سیر
و نقل البول و جمیع امراض بار و نافع است و سدهای
کند و رنگ سرخ میگرداند و کسکه ازادر زمان استعمال
ناید و در محتاج آتش و پوشیدن بوسین صنعت آن
نوم سفید و زرد بول عاف فرجا از هر یک ثلث جز و

قلقل ستر از هر یک یک جز و جمیع را بنگوشت و بانیزدن
جملگی زیت بنیزد تا کثرت یابد پس با لند و پالایند و در شیشه
نگاهد از شر تب و منی پیران و سرد مزاجان را موفق
بود و اخلاط از حواسین پاک کند صنعت آن بکیرند
نوم بالیده فربه پاک کرده مقدار یک من و نیم آب
و نیم من روغن طبع و ستر تا مل شود پس پالایند
و بایک من عسل بقوام آرد و ستر پنجدرم تقی نماید
خلل نوم طریقه آن مثل طریقه خلل پایا است
صنعت آن هر قدر که خواهند سیر کیدانه را گرفته و
مقشر نموده بخلال چوبی سوزان سوزان نموده و در
تند بنیزد و بکند از نذر سدا نگاه استعمال نماید
و اگر حیدانه قرفل و چند دانه قلفل سیاه یا سبز در
اندازد میگرداند و از قوی و نافع است از برای بلع
و تقویت و صند و رفع رطوبت معده و قراقران ببول
نوم تالیف سخن کثیرا نافع است نهایت مسمی میبرد
دین طریقه این است بخت دفع رطوبات و جمیع امراض
بار و طبع چون فالج و لسان سکه و عرشه و منی
و کثرت زبان و سرد و رطوبی و فساد و از و خلیل ریح
و سرد و تقویت معده و جگر و امراض معده و درم که
اختناق نهند و جت احتیاس حیض ببول نیکو کردن
سنگ و در بختن به جرب است و طلاء کردن روغن
آن بر بدن جت دفع اذیت سرما و شقاق و روغن
آرد و بر قنصیب جت تیج باه مفید و قوتش تا چهار
سال باقی میماند و شربش تا ده و شقال و مزاجش
گرم و در سوم و خشک و راول است صنعت آن
بکیرند ستر از پاک کرده یک رطل و بایک رطل و نیم شیر تازه
ووشیده بچوشاند تا شیر را جذب کند پس یک رطل
و نیم عسل مصفی بقوام آرد و زنجبیل سفید قلفل
و از قلفل دار چینی کباب چینی جوز بوا عا قرق را خونان
از هر یک دو و شقال زعفران یک شقال و عسل
سرخ ده شقال و اگر اندر روغن آن خواستند قبل
بجوشانند و روغن آنرا بکند و بعد از آن قلفل
بجوشانند بچون سیر شقالی نقوه و فانی و صرع

و رسته و بوا سیر و منی دبر ص را نافع است معده
را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بچو دفع کند
رنگ و را نیکو گرداند و قوت بفراید حرارت عزیزی را
برافروزد و پیران را بغایت مفید بود صنعت آن
سیر پاک کرده نیم من و یک من شیر گاو بنیزد تا مل
شود و سه چهار یک من عسل سی و روغن گاو بکیرند
بریزند و بایک رطل تقی کنند و از آتش فرو گیرند و از
کوفته بختنه بان بپوشند قرفل جوز بوا با سه شقال
قافله بلبله کالی دار چینی زنجبیل از هر یک و درم عود
خام زعفران از هر یک پنجدرم شربتی مقابل
کردگان

کتاب الجیم
باب الجیم مع الالف

جای خطائی با آنکه جای نفع جیم فارسی و الف و یا
در آخر ازاد و چه جدید و عذره غیر متعارف است و کتب
قدیمه قوم مذکور نیست و آنچه اورد بچان در صید خود
و حنین بن اسحق در اختیارات خود ذکر کرده اند و از آنها
تحقیق چندان ندارد و حکیم تیرزا عمر قاضی در رساله خود
نوشته که حنین بن اسحق گفته که سبب معرفت شناخت
جای چنان بوده که پادشاه از پادشاهان چین بر
یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود خارج
نموده آن شخص در جنگها و کوهها میگشت و زرد و غلیل و
ضعیف گشته روزی از غایت گرنگی بر اطراف کوه
میگشت گاه به دیدار از غذا سه خود ساعت در
اندر که تکیه آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده
نمود و کمال قوت در خود یافت و شهر آرد و با یکی از
مفریان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص
بمضمون پادشاه عرض نمود پادشاه با حصارا و امر فروزه
دار و دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال
آن اطباء را امر فرمود تا آن گاه را حاضر سازند و بجزیه
نموده خواص آنرا بخت نمایند و نیز حنین در اختیارات
خود نوشته که نبات جای غشیه نبات شبت و بار یک
نوشته با آنکه نفعی است چون آنرا بچوشاند نفعی آن

از ابل میگردد و آتش میدارد آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف بنماید آن خورد و در
سپاسد و گفته که طمانه که در بلاد چین نبات آن باشد
کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادیه است
و این برگ بر اطراف آن میروید و خواران بخورد
آن احتیاج دارد و در پنج و شش آن به رخصت
پادشاه آنجا تاختانند و خرج آن بجزانه پادشاه
عائد سازند و منجم صید ابوریحان میگوید که چای
توسیت از انواع نبات است آن زمین چین است
آن را برین در و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت
یا آب گرم شربت کنند و بخورند و شربت آن قاعه تمام
از وی مرکب بود و در مغز او وی مرکب کنند و از نخست
اهل بیت دفع مغز شرباب باد میکنند زیرا که ایشان
افراط در خوردن شرباب میکنند و در دفع مغز او هیچ
داروی آن نیست و طمانه که برین است بسیارند و در
بست او خشک میکنند و در دفع بسیار است در میان
بست اعلائی آن تا اونی را هم گویند که آنجا مشا برشته
برگ آن شبیه برگ انار و خادریان است با شمعها
و بعضی نوع آنرا برگ بزرگتر و پهن تر و بعضی تر
و بعضی کوچکتر و دیده شده و بست آن ملک چین و خلایق
و نیال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و
دخش و زرد سیاه اما سفید بزرگ خوشبو که برگها
آن در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن
سبز و پس این زیاده است و بعد از آن سیاه و این
از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلائی آن قلیل الوجود
و گران بها است و آنرا بجای ماسه و دیگر می برند و آن
مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احبابا قدر قلیلی
از آن را بعضی از آن تحفه و هدیه از برای بعضی سلاطین
به فرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از
کمال قوت و سرعت انضام و انداختن آن مراغه و
را و نقویت قوی و از آن و وقوع اسهال و نفیسه بارده
خصوص صاحبان شرب خمر را و آنجا استدلال است و بسیار
که در قوتها و منافع و قیاسه آورند آنرا نیز مراتب است

بعضی خوب و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف
القوت و از آن و این نوع اخیر سیاه رنگ و اندک
بر بومی باشد و از بعضی شینده که چون آورند آن از
سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان آن است
مطبخ و جوشانده آنرا مسفر میدارند و استعمل
آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی از آن
را در قهوه دانی و مانند آن کرده آب بسیار گرم
جوشان مقدار معینی بر آن ریخته سران را بسته
تا یک ساعت کامل میگذرانند تا قوت آن قدر
در آب باز داده شود و آب بنم رنگ گردد و پس در
پالهار ریخته با نبات و شیر یا با نبات تنها میگرمد
آتش مندر چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد
و از طبع این نوع انواع خرووف از نقره و چینی و سفالی
میسازند همه لوله دارد و در سر پوش آنها یکد و سوراخ
می گذارند تا باعث احتقان انجریه و نفیس آن گردد
و بعضی نامتقدان از خورده و غیره بعد صاف نمودن
آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان
قوتها و صند و قها باز پر نموده سران را همان قشیم
بسته می فروشد و این نوع خالی از عفت و درخت
نیست و برگهای آن اندک اندک از هم باز شد و رنگ
آن بسیاری مائل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع
دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه متوسط اند و قوت
هر یک نسبت به دیگری و از نوع بسیار خوب اعلائی آن
غریب عجیب شینده شده از آنجمله آن است که اگر سه
چهار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو خام کوبیده
بپاشند و سر آنرا بوشیده چهار پنج ساعت نگاه دارند
تمام آن را معحل میگردانند و این نقل را چنین میکنند
که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای با شمعها و دیگر
برای یکی سلاطین چند فرستاده بود و بنظر آن پادشاه
حقیر نمود و لیلی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار است
و عزیز و مقدرات استعمال آن بسیار کم از یکد و بزرگ زیاده
نیست پس آن گوشت می را طلبیده آن عمل را بر آن
نمود و برینا قاضی برینا خود نوشتند اندک که قوت آن

در استحاله طعام و غذا چنانچه از بعضی ثقیله که بقول آن
اعتماد تمام بود و بلاد خطا رفته و از کیفیت آن اطلاع
داشتند سمع شد که اگر چند برگ آنرا در دیکه که در آن
سه من برنج و گوشت و مصلح طعام بوده باشد
یکد از آن و سر و یک را ساعته بپوشند چون شربک را
بر دارند معلوم نتوان نمود که در آن یک یک چه چیز بوده
یعنی گداخته و مصلح و در هم شده نبوده و عینا از آن
نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است و آرد و
دوم و بعضی ازین کمتر و بعضی بزرگتر تسکین آن بر حرارت
و التهاب باطن میسر میدارند و شاید این نوعی باشد
و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را به سبب برود
آن باشد بلکه سبب حرارت و تقطیع و تلیف آن
مرطاب و اخلاط از ریه را و یا بسبب دومی و سبب
قاضی نوشته که در ترجم کتاب ابوریحان متوجه تحقیق
و دانسته و از خواص کلام مشار الیه چنان معلوم شود
که مزاج این دو ابار و باشد زیرا که دفع ضرر شرباب
بآن نشان میدهند چنانکه میگوید حرارت باطن را تسکین
میدرمان اقوال استدلال بر سر مزاج آن آن بود
کلامیکه چنین نقل میکنند که در طعم او تلخی فی الجمله است
شعراست بر آنکه در وی حرارتی است و این بخاطر نفیس
میسرید این است که طبیعت این دو معقل مائل بر حرارت
باشد الله اعلم بحقائق اشیا اما افعال و خواص
و افعالیات و با صم طعام و مقوی آن در دفع
میرودین و در طبعین و دفع و دفع و دفع آن سکون
عقل کاذب و التهاب معده و جشای و خاسه و
صاف کننده خون و رنگ خسار و منقش و منقش و
باه میرودین و جهت از آن بخور و بومی پس از آن
و سیر و باز و ضعیف نکست بغایت منقش و در آن
است بقدر معده و عمق بدن معرق و منقش و معده
و شاید بر قان سوراقتنه و استقامت امراض سبب آن
مناسبه بر یک منقش باشد و جهت خفقان امراض قلب
و انتصاب نفس و از آن غم نافع و بعضی از اهل آن بر آن
داخل اجزای مفرحات کرده اند و جهت آنکه مفرح و

نفرج خداست و خداوند بخشنده آن جهت اورام صلیبه
 و سبکین در دوا سیرناغ و فلفل آن معرق منوم است
 و در طعم آنک تلخی و غشوی میباشند و آن در پنج آب
 و داخل کردن نبات زایل میشود و منزل بدن محروم
 است و مصلح آن شیر تازه و شیرنده جو شنداده نبات
 است و مضره بار و مصلح آن بادیان خطائی است
 مطبوخ چای که برای هضم غذا بر نبات ناف است
 و بعضی را گمان آن است که مریض جرم صفت است
 و اندام مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان
 خطائی و قرفل و امثال آن داخل نمایند و شصت
 آن یکدند چهار سن آب باران و در یک سنگی یا شیشه
 و انفرنی کرده بچوشانند تا یک سن بماند و اگر گرم در میان
 چینی کرده چای خطائی با دیا ن خطائی و در چینی سیاه
 ز قفل ناخواه فلفل از هر یک یک مثقال سوا
 چای باقی او ویه را کوفته در آن ریخته اطراف
 و بر آن مرتبان را با لبها سها بپوشانند و بخوبی بپست
 و چهار ساعت اثر گری در آن بماند پس صاف کرده
 و شیشها لگا بدارند و زخم حاجت گرم کرده نبات سفید
 به شغال داخل نموده بگرم کرده بپاشانند و یا آنکه
 قند نبات بقدر ضروری داخل کرده بقوام آورده
 بر سنگ بریزند تا مانند قراض بسته گردد و چون است
 شود بریده نگاهدارند و در وقت حاجت بکفرص
 با و در فص را در آب با گلاب بپخته چون قوه
 بنوشند طریق طبع چای که بهترین اقسام و اکثر منوم
 ابل فرنگ است آن است که فدر گمی از چای در
 قوه و آن چینی یا گلی یا نقره کرده آب بسیار خوش
 نموده که اگر گرم بر آن میریزند مقدار یک ساعت میگذرانند
 که آب نیز رنگ شود و بعد از آن در با لهار بپخته قدر
 نبات که آنرا شیرین کنند داخل کرده شیر گرم بنوشند
 یک بار باد و پیاله بالایی ناشتا با وقت انحرار
 غذا و بعضی شیر تازه و شیرنده جوش داده نیز قدری
 در آخر داخل میکنند و بعضی دیگر بادیان خطائی
 و در فودان با چای می افکنند و ابتدا و انشا و در

و بسیار غلیظ رنگین آن ممنوع و مضره و لایع کنند
 بدن است خصوص محرومین را و شیر و شیرینی مصلح
 آن است و در اف پیوست آن نیز بطریق نخستین چای
 نو دیگر مقدار شش آن را آب در یک سفالی بپوشانند
 تا به نصف رسد پس در چینی قرفل بادیان خطائی
 ناخواه دانه پهل فلفل از هر یک یک مثقال
 در آن بچوشانند تا دو سیر آب بماند و در عین چوش
 دو مثقال چای که در دانه از نزد فرد آورده
 او را بپوشانند و بالای آن چند لایه پارچه
 بیندازند تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود و تا دو
 سه ساعت نگاهدارند پس مقدار سه چهار
 مثقال آنرا با دو مثقال نبات شیر گرم بنوشند
 نو دیگر در چینی عود غرقه انیسون خضیه الکباب مصری
 مصلحی رودی صندل سفید گاو زبان از هر یک یک
 مثقالی در آب بچوشانند و در آخر نیم مثقال چای
 در آن اندازند و فرد آورده بهمان دستور
 بکار برند و مقدار شش هفت مثقال آنرا با چای
 پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار مبرور المزاج
 باشد گرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک و
 دو حبه عنبر سوخته بر آن پاشیده بنوشند و اما آنچه
 میرزا قاضی در رساله خود نوشته طریق طبع آن آن
 است که از شش تا جگر که شش می شیند که طبع آن
 باین طریق مشاهده شده که مقدار دویست مثقال
 آب را با دو مثقال چای در یک کوزه با آتش ملایم
 آن را بچوشانند تا به نصف رسد و هرگاه بعلیان
 و ثوران آید قدر آب سرد بر آن زنند تا غلیظ شود
 آن باز نشیند و همچنین زمان زمان ملاحظه نمایند تا
 آنکه رنگ آن مثل شراب سیاحی شود پس فرد آورده
 نیم گرم چند پیاله بنوشند و افعال مذکوره بنایت
 مقید بود و ایضا نوشته که از شخص دیگر بدن نوع
 مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد خطا و کلفت
 که آب بعلیان میباید آورده و چند بزرگ از آن را
 در حالت غلیظ بر آن میباید انداخته فرد آورده

زمانی گذشته تا رنگ و اثر آن در آب اثر نماید پس صاف
 نموده استعمال نمایند و جماعته از اعیان بعضی از
 او ویه حاره مثل واریجی و پهل بود و در عفان در اف
 بنمایند و بچوشانند و میگویند که آثار غریبه از آن ظهور
 می آید و قرض چای خطائی مقوی بدن و باضم
 طعام و دافع جشاد و ریح و میج باه است و صفت
 آن چای خطائی بادیان خطائی و در چینی زنجبیل فلفل
 پهل از هر یک یک مثقال بچوشانند و یکدو قرفل و دو
 مثقال اجزا کوفته بپخته بشکر مقوم بگرم بقدریک
 شسته شود و شسته بر روی سنگ پهن کرده بطریق
 نور بریزد و وقت حاجت بقدر ضرورت میل نمایند
 قرض دیگر مقوی معده و باضم طعام و مقوی دل و
 و مانع و باه است و صفت آن چای خطائی بادیان
 خطائی از هر یک شش مثقال قرفل و در چینی زنجبیل
 همین سرخ خضیه الکباب مصری از هر یک مثقال قافله
 صغیر چوب چینی گاو زبان عود غرقه خام از هر یک
 سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصلحی کباب
 چینی از هر یک یک مثقال عنبر شنب چهار حبه مشک خالص
 و وجه او ویه کوفته بپخته یک سقند سفید بقوام آورده
 علی الرسم شسته قرضها سازند و با بر سنگ ریخته و در
 بریزد و وقت حاجت از یک مثقال تا سه مثقال
 آنرا در آب گرم حل نموده شیر گرم بنوشند

باب الحیض مع الدال المله
 جد و از بفتح جیم و سکون دال و فتح و او دال
 درای ممله بفارسی زرد و از برای عجمی و مغربی ماه
 فودین بیوتانی ساطر پوس لبرنی الظله و بهندی نویسی
 نامند و آن بچی است شبیه بسد بهندی با بوزن فلفل
 و صلبه از آن اکثر خروشی مشکل گره دار بقدر انکشته
 و از آن بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن است
 که چون بنشیند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد
 و نبات آن مقدار یک شیر شاخ آن انقش و برگ آن
 شبیه برگ برسیا و شان است اما وجه تسمیه آن لغت
 اهل هند به نرسه آن است که ز کسر نون و سکون

رای جمله لسان ایشان یعنی واقع و خالص و پس کبر
بای موحده و سکون بین جمله یعنی زهره پیش است
یعنی واقع و خالص کننده از هر است خصوص پیش
که بدترین زهرها است بعد که نوشته اند مطلقا اما انفسه
و هیچ زبانی با مقدار مست یعنی نماید حتی زبانی فاروق
نیز که جدا و نقل است که شعله مقدار نیم شغال پیش
رنگ زرد در حال بهای او ورم کرده و چشماش بلند شده
از حد برآمده و بخود شد مقدار نیم شغال جدا و را
صلا کرده با یک کاسه شیر تازه و دو شیره باد خوراندند
بعد از یک ساعت شروع یعنی کردن نمودنی متعفن
و با نوع رنگها چنانچه حاضران را از بوی آن بداد
عارض شد و اکثری بهیوش شدند و باز آن شخص
بخود افتاده و بار دیگر نیم شغال جدا و سائیده
با شرب انگوری با خوراندند باز نه بسیار نمود و
بعد از سه خواب بر روی غلبه نمود و در بین خواب عرق
بسیاری از وی جاری شده و چون بیدار شد غدا آب
نمود و باذن اکثر از آن سم قائل نجات و صحبت
یافت و گفته اند که جدا و پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهر
تیره و باطنش سفید مائل به سرخی و عرقی شکل
تلخ باشد و در طعم آن اول شیرینی کمی و بعد از آن تلخی
بسیاری محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین
جمع اقسام است دوم آنکه ظاهر و باطنش هر دو تیره
رنگ مائل به زردی و عرق به شکل تلخ باشد و این
در خوبی بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر و باطنش سیاه
و سائیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این هر دو قسم
را مندی گویند و از خبال نیست و نیال و رنگ پور
و سوزنگ و غیره با خرد چارم آنکه بقدر ریخته مائل
بسیاری و تلخ باشد و این قسم از بلاد و کهن خیر و بجم است
است و آنرا لنگه گویند بقدر شیر که سیاه و نرم
و بسیار تلخ میباشد و اکثر آن است که نسبت این با
بیش یکجا میباشد و بگویند که بسبب محاربت این است
آن بیش که میشود بعد که اکثر اهل آن موضع مقدار
بند رنگ آن بیش را میخورند و زبان نیاید بخلاف آنکه

علیه و تمارد پخته باشد که مقدار بسیار کم آن پلاک
بسیار و حکیم با شخم در سالها و در هر چه خورد و شسته
که جدا و در اکثر محال و مواضع میشود با بیش و بدن
بیش حتی محال خراسان خصوص حد و کبک است
نزدیک باشد چنانچه نشینده که در کههای نسان که
واقع است میان شهید مقدس و نسبت گیاره جدا
بسیار میشود و جدا و کوچک و کم رنگ به سفیدی
مائل و اثر تر بافت آن بسیار کم است اما آنچه
تست میشود بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر است و
از آنچه در هند میشود و در واقع تمام بر دست
میشود و هندی بهتر است از آنچه در جاهای دیگر
میشود و جدا و بعضی از محال هند که جدا و نسبت
نزدیک تر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود
بسیار جدا و سائر محال هند است و در واقع و اثر نزدیک
بسیار و خطائی است چنانچه مشک این موضع نیز نزدیک
بمشک خطائی است نسبت قرب حدود و آنچه در خراسان
و سائر محال می رود و در بون نزد اثرش نهایت
ضعیف تر و خوبی و بدی هر سه و گیاره به حسب
اقتصادی آب و هوا و زمین آن موضع است
آنندیک چیز در یک جا بسیار خوب میشود و اثر و نفع
بسیاری بر آن مترتب میگردد و همان چیز در موضع
دیگر همان میشود مثل ریون که شخص و محقق است که
بسیار است و نیز خود که گفته و دیده از اقتصاد آب و هوا
و زمین همین آن است که ریون را جدا و نهایت خوبی و
اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف جاهای دیگر چنانچه
الله در رسم الاربع الالف ذکر خواهد یافت
و در بیان جوهر و در است جدا و در فرق میان
خالص و معشوش آن
بر آنکه جدا و در چنانچه ذکر یافت نقش مائل به سرخی
و نقش مائل به سیاهی و سفید و زرد میباشد که این همه
تلخ یا بکر باشند و هر نوع که تلخی آن زیاده باشد
بتر است و همچنین هر چند عرق شکل و صلب
شکلی بزرگتر چنانچه باشد که چون بسیار رنگ

آن نقش صاف مائل به سرخی باشد تر است این نوع
را خطائی مینامند و احیاناً بدین اوصاف چند دانند و میا
جدا و را با یک در اما کن دیگر سیر و پراشت نشود و همچنین
نوع سیاه آنرا که آهندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر
و سنگین تر باشد بهتر است و اگر آنرا رنگه سیاه تر
قرب خطائی است و همچنین لوان و دیگر بزرگتر و چنانچه
عزیز الوجود و کم یاب است بعضی از نامتیدان
بعضی چنانی شبیه جدا و را رنگ کرده و با جدا و را
فرو شدند و گاهی بعضی انواع بیش ضعیف را در
شیر جوشانده و نامست آن کم کرده و رنگ پخته
بعضی جدا و را میفرودند و اگر چه بر طبیب بسیار
فرق میان جدا و را اصلی خالص و مبدل معشوش
ظاهر است اما باز نابر احتیاط که مبادا اشتباه
واقع شود جدا و را را سفید و سبب بسیار نزدیکی با جدا و را
تجربه و امتحان که خاطر از خوبی و تر بافت و اثر و نفع
آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان
اصلی و رنگ کرده و چنانچه دیگر بخیر و روش است
یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزرگی میگیرد و چون
آنرا طبعی بظاهر آن رسد بدون آنکه بسیار
و با پارچه که ریاست که بر در سرد است میکند و چون
در خفان آب گرم اندازد آب را رنگین بسیارند
رنگ آنچه در رنگ کرده آنکه نقش و بعضی اوقات
مائل به سرخی و گاهی برنگ گل گاو زبان و تعدادی
آنکه ظاهر جدا و را رنگ کرده بسبب چنانچه در خطائی
و خشونت و اما جواری سنگین بهم میرساند و اصلی رنگ
نکرده در غایت نرمی و صفای جواری میباشد و بر
صاحب بصیرت استنبی پوشیده نیست سوم آنکه چون
آنها بشکنند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ
جمع اجزای باطنش مسادی است اختلافی ندارد
اصلی است و اگر آنچه در قرب بظاهر آن رنگین تر و
افزون آن کم رنگ تر رنگ کرده است و اما فرق
میان جدا و را و چنانی مشابه آن بر صاحبان خبر و
که ملاحظه جدا و را نموده باشند نیز پوشیده نیست

چه بجهادی دیگر همه در جمیع اوصاف مذکوره از شکل و
 و حجم و هیئت و صلاحت و وزن مشابه جدرا نیستند
 هر چند در بعضی اوصاف اندک شباهت داشته باشند
 و اما فرق جدوار و بیش نیز چند وجوه است یکی آنکه
 بیش کو چنگر و بار یکتر از جدوار میباشد و رنگش سرخ
 زرد دم آنکه چون بیش را برتر باشند بر زبان سانسوزان
 را بگوید و احداث حرقت و خدرت نماید و بسیار باشد که
 باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت
 آنرا چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندک گرفته
 باشند و اما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان نیزه تلخی با
 نجس حجم و شکل است و الا با امتحان جدوار اصلی باشد
 از فاده خاصیت و دریافت غیر آن اما تجربه اصلی
 جدوار که دریافت و عدم دریافت آنکه در چه مرتبه است
 برین نحو است که زهری از زهر کرم که باشد و اگر بیش
 باشد بهتر است بخورد و میوه با خرد و میوه و هندو گفته
 که اگر این امتحان در خرد و دشتی صحرایی که عبارت
 از فساد است و بفارسی تدر و بعضی تدرج گویند
 واقع شود بهتر است چرا که مزاج او خشک و محکم تر است
 و بهتر این است که چنین نمایند که مقدار قائل بیش را
 که از زهر آنک تا یکد آنک است بخورون آن داده
 بیافا صله جدوار بقدر یکد آنک تا دو دانگ بخور و او دهن
 اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است
 و معتد الانه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند
 که قوی باشد که اشتباه واقع نشود و دیگر آنکه مقدار قائل
 انیون در خراج که متوسط باشد بسیار ضعیف بسیار
 قوی و معتد با انیون نباشد و در هر یک که یک شقال
 صبر باشد یا قدر که کمتر از آن بدان بخورند و فی بعضی
 همان مقدار جدوار سائیده بدان بپزند اگر دفع سمیت
 آن نمود جدوار خوب مجرب است و الا فلا امتحان
 دیگر آنکه چون بیش بر زبان و لب رسانند و از آن
 سوزش و جوشش است زمان عارض گردد و از آنکه
 و خوردن آنکه جدوار اگر زردی دفع اویت غایب
 آن شود خوب و اعتمادی است و الا نه +

فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار
 بدانکه جدوار گرم و خشک است و راول در هر سوم و
 حرارت آن لذیذ و گدازه و موزی نیست بسبب شباهت
 آن با حرارت عزیز و دار و اح و تقویت و از زیاده
 آن مر آن هر دو را شاید آنچه شیخ رئیس رساله او
 قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن منظر
 نیست بیا بر همین باشد از دفع آن همین کیفیت
 فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است و
 لهذا انواع سموم حاره و بارده مشروب و ملذونه را
 نافع است و الا بیابا نیست که مخصوص سموم بارده
 و امراض بارده باشد حاره و یا آنکه اثر آن در باره بیشتر
 از حاره باشد و الا آنکه مسامی است بلکه باید که کیفیت
 فقط باشد که ذکر فی المقدمه و مقدار شربت آن
 از یکد آنک تا نیم شقال گفته اند و قائل مقام بر آن
 کبیر است مفرح و مقوی دل و اعصاب و کبیر
 و احشای و با در هر جمیع سموم است و مفتوح و ملطف
 و محلل و منفع و مسکن و جامع و مقوی باصره و شستی و
 مدد نافع است از برای عفونت اخلاط و تب سنج
 و استقوا و عسر البول و تشن بدن و حصاة و ویرنا
 و قوی و صرع قالی و امراض بارده را آشامیدن آن
 طلایی آید جالی جلد و نافع است و در دندان درد و چشم
 و با سرکه رافع طاعون و برص و مانع و با است و
 بالجملة منافع و خواص این نج بسیار است یکی آنکه با
 زهر و تریاق و دافع اکثر سموم حاره و بارده مضره
 و ملذونه است حتی بیش که بزرین آنها است و
 و انیون نیز چنانچه ذکر کرده بشده خصوصاً با چند دان
 فلفل سیاه و دیگر آنکه گفته اند شخصی را مار سی از
 مار سی قتال بگزید مقدار نیم شقال آنرا با شراب
 سائیدن و بخورد و او داند بفرمان باری قوالی
 صحت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب بره
 که سمیت آن قوی تر است در نیلاد جمله حیوانات
 زهر دار و شراب مقدار دو دانگ آن با شراب نافع
 است و دیگر آنکه مجموع درد با و اوجاع را بشناسد اگر در بعضی

نما هر باشد با گلاب یا با آب به نهنائی یا بدوسته و آن
 فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار
 دانگ یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شراب یا آب
 گرم با جلاب بحسب مزاج و بخورند و در دفع فلفله و درد
 کرده و معده و سنگ کلیه و مثانه و عسر البول با شیره
 تخم خیارین سائیده یا شامند و نیز مجموع اورام غلیظه
 و صفراویه و دوسویه و سوداویه را سوداوار و در ابتلا و آنها
 اما در امتداد و باز گردانند و در انتها تحلیل و در و اگر
 محتاج به نفع باشد نفع و در خصوصاً اورام مناجین چون
 زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا
 نمایند خصوصاً آب کشین تازه جهت حاره آن و خیارک
 را نیز تحلیل و در بک آنکه بزد و بکشد و بهر جهت با و
 نزد بعضی را بکیفیت و بعضی را بصورت و فایست
 چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام و با و طاعون
 هر کس که طاعون بر آورد با سرکه بسایند و بر آن موضع
 طلا نمایند چون انشور از آن نجات یابد و دیگر آنکه دل
 و جگر را بنایت قوت و در از جهت از و یا در حرارت
 عزیز و تقویت قوی و در و چنانچه ذکر یافت دیگر
 آنکه طلا کردن آن با سرکه در ابتداء زهر خا و بر بنایت مفید
 بود و تحلیل و در آنرا دیگر آنکه چون بر ریشهای حیث زهر
 گفته قدر از آن را بکوبند و با شند گوشت مرده فاسد
 را زایل کند و تازه بر و یا زهر جراحات با صلاح آورد
 دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسبه چون روغن
 قسط و گل سرخ و سورنجان و بابونه با گلاب یا
 عرق دارچینی سائیده بروح مفاصل مالند و قدری
 با گلاب سائیده بخورند بسیار مفید است و دیگر آنکه کسی
 را که ضعف دل یا خفقان و طیش و افترگی دل باشد
 خصوصاً که از بردوت باشد چون چند روز هر روز مقدار
 یک درم از آن را با جلاب یا شراب یا یکی از اشراب
 مناسبه مثل شربت گاوزبان یا ریشم و با و بخورند
 و مانند آنها و عرق های مناسبه مثل عرق گاوزبان
 و گلاب با و بخورند و اما شالینا بخورند و دل و رانایت
 قوت دهد و تفریح بسیار آورد و دیگر آنکه جهت تقویت

والغالبه بعضی از مزاج مفید است خواه به تنهایی یا با دیگر
 مناسب دیگر با کلاب سائیده بخورند یا حب نامجون سائیده
 و گاه است با شیر گاو تازه و دوشیده یا شراب یا با بعضی
 شربت های مفوی نیز مفید است و الغالبه تمام آورد
 دیگر آنکه در ایام و با چنانچه ذکر کرده شد در تریاق که
 تناول آن منع عقوبت و ضرر دهنده و با می کند و تقویت
 دل میدهد بر شراب این دو اسفند نیز همان غایت
 آن مرکب دارد باز یادنی هست آنکه یا قوت تریاق
 چندان گرم نیست و مولانا اصبیل الدین از شارک الدین
 مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از
 شرح کلیات قانون است فرموده که هر خاصیتی
 که در تریاق فاروق است درین پنج نیز هست
 و هم او فرموده که مراد مرده بود هر سالچه که گرم
 مفید یافتند و آخر الامر چند عدد دار را اندک
 اندک بر دکان صلا میگردم و با جلاب گرم بخوردم
 بعون الله تعالی آن درد زایل شده اگر مقدار خوراک
 بقدر یکدنگ باشد بهتر است و دیگر آنکه شخصی رسیده
 جگر بود و نزد یک بود که با استقامت بخورد و در
 راسانده با سنجین میل نموده جگرش کشاد شد
 و رنگ رویش بقایت زرد شده بود باز بزرگ اصلی
 عود نمود و دیگر آنکه شخصی را قرحه مانده شده بود چهار
 بول او بنی بود و تورا از جگر دار را سائیده بر پشت
 زهار و طلا نمودند و چند قطره در اعلیل او چکانیدند
 همان دم بول او کشوده شد و جگر بسیار برآمد
 و از آن علت شفایافت و دیگر آنکه استقامتی بار دکان
 بر دست کبد و ضعف آن در رسیده ما سار بقا یکدنگ
 آنرا با سنجین ساده یا بزوری یا شراب یا دوشیده
 عنب الثعلب و شیر تخم کاسنی نوشند و چند روز
 بدان مداومت نمایند تا قاعده تمام بخشد و دیگر آنکه جهت
 سنگ کرده و منانه در شیر عنب الثعلب و خار خشک
 سائیده نوشند و دیگر آنکه جهت حبس البول اشیاء تخم
 خار بن و تخم خربزه یا شیر خار خشک مفید است
 و دیگر آنکه قوی بوی کبیش سردی و نفخ باشد با بعضی

سلیبوبات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و زربا
 و عنب الثعلب آشامیدن آن مفید است و دیگر آنکه
 حی ریح و سایر حبوبات بلغیه منزه را بعد از تنقیه بدن
 با جلاب گرم کرده یا شرابهای مناسب دیگر مداومت
 کردن و دوا آنکه آن موافق است و اقل ایام
 مداومت هفت و زاست و دیگر آنکه چون بر موضع
 در و دانه بواسیر طلائع نمایند و در و دانه آن ساکن
 درم آنرا تحلیل و دیگر آنکه چون بر اسهاری وضع حمل
 مقدارد و دوا آنکه آنرا سائیده یا آب عنب الثعلب
 یا آب حلیه یا شیر خار خشک یا جلاب بخورند و آنرا
 دهند و آنکه سائیده پارچه پشمی بآن آلوده کرده
 به فرمانند که بخورد و در و وضع حمل آن با سانی گردد
 دیگر آنکه چون زخم را بر شوری وضع حمل شود و شفقت
 بسیاری با درسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه
 بچه امده از شکم و سه بر آید و سبب به بدن
 او سربست نماید و همچنین اکثر امراض وارده
 بعد ولادت را چون چند روز بخورد و مقدار
 سه چهار حبه از آن با جلاب سائیده و مداومت
 نماید بعون الله تعالی شفایابی بد و اقل مدت خورد
 آن هفت بوم است که تا سه روز هر روز صبح
 و شام و ایام دیگر صبح یا شام و دیگر آنکه خنای
 بلغمی را طلاء کردن آن مفید است و محلل او را قوی
 است و دیگر آنکه در دیشم بلغمی را چکانند آن در بیم
 باعث تسکین درد و اولم آن است و صفراوی
 را طلاء کردن آن بر پشت چشم محلل او را مملکهای آن
 است و فرق میان در دیشم بلغمی و صفراوی آن
 است که بلغمی را در و ساکن نزد حرت کمتر و درم نیاورد
 و صفراوی را در و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد
 و اگر آنکه بقی سفید برص را طلاء کردن آن نافع بود
 و دیگر آنکه در دندان را ساکن گردد اند چون مقدار
 عدسه آنرا بر دندان بگیرند و یا سائیده بر دندان
 طلاء نمایند و دیگر آنکه جمیع امراض بارده رطبه غایبه
 و عصبانیه ساذجه و دانه را مثل صرع و سکنه

قالب و لثوه و خدر و استرخا و عشته و مانند اینها را مفید
 بود شراب و طلا و خصوصاً با کلاب یا با یک از او با آن
 مناسبه و دماغ را قوت بخشد و نفخ آورد و دماغ
 طبیعت نماید بر دفع امراض از خود و دیگر آن که
 صرع اصبیان که ام العصبیان بود و یک زمانه
 خالی نبوده و در و را بشیر مایه وی سوده بوی او نیم
 همان روز شفا یافت و بارها از مودیم و حکمای هند
 گویند که مداومت بآن مردم را فزونی کند و گویند شاید
 مبرور المزاجان بلغمی مراد باشند و بعد از تنقیه در اکثر
 امراض از مزاج نفع آن بیشتر است و گفته اند درین
 دو اصد و سبب شفقت است و این پنج نیز معلوم
 شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده
 آنکه نامزد شد و آن مفید و صمدی و محمد بن یاسین
 المزاجان و مصنف ایشان موش جرات و قرحه اسهال
 و تصحیح آن سکنجین ساده و شیر تازه و دوشیده آن
 یافته و با بعضی از مبررات لطیفیات دیگر است
 مزاج و شخص دس و نوع مرض مقدار شربت آن
 از بند انگشت تا چهار دنگ بحسب مزاج و شخص مرض
 مختلف است جهت اطفال از بند انگشت تا یکدنگ
 و در سبب و سایر امراض دیگر و دوا آنکه در تقویت
 باه تا نیم شقال و در استقامت تا چهار دنگ گفته اند
 و بدل آن در نفخ و تریاقیت سه وزن آن زربا
 است و شاید در تریاقیت بایق فاروق یا دانه حوی
 بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زربا
 علی الاطلاق و چنانچه ذکر یافت تا بهر آن کیفیت
 صرف نیست بلکه بصورت نوعیه با الحاحیه است
 و قانون ترک بول بحد و در ایفون ذکر یافت
 دستور خوردن جگر و در خطائی
 قلمی فرموده اند که از بنده فقیر اتم محمد با اتم العالی
 الحاج الی عفران را به الفنی است از برای تقویت
 و جمیع امراض بارده بلغمیه امراض عصبیه و نفخ عموم
 و امراض حاد و مزمنه چون جذام و تشنگی از برای
 در به مزمن و ضعف مزمن و مزمن مفصل بار و تقویت

اعضای رئیس مقرر نموده آنست که در اول متنبقیه
 باید نمود و اول فصل شش باین طریق که در وز این
 متنبقیه را بنوشند صنعت آن گاو زبان شاستره
 بسفنج متنبقی عنب الثعلب پریاوشان باورنجویه
 انیمون از هر یک دو مثقال بخیز زده و از بنویشتن است
 و آنرا در آب راسوا انیمون جوشانیده در آخر انیمون را
 در پارچه گتان بسته در آن انداخته یک جوش بکند و در
 آن درده و این کسیر با اندام شود پس کسیر با لیده
 آن درده و در کتله و ادویه را صافی نموده بنوشند و بنشین
 گفتند آقایی در آن حلقه باز صافی نموده بنوشند و در
 سوم بر اجزای مطبوخ مذکور ساسکی اصل السوس مخ
 گوشت از هر یک دو مثقال بفرز ایند شب چهارم بپخت
 بلبل زرد پوست بلبل کالی بلبل سیاه ساسکی از هر یک
 نیم مثقال غار یقون کثیر از هر یک یک دانگ کوفته
 بنفشه بردغن بادام شیرین یک مثقال حرب نموده
 حب ساخته برفق نقره سه عدد و چیده و فستق خوب
 فرزند از عقرب آن آب بنگرم یک پانزده بنوشند
 طلوع صبح گاو زبان شاستره بسفنج متنبقی باورنجویه
 پریاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس مطبوخ و در
 انیمون از هر یک دو مثقال ساسکی چهار مثقال
 غاب بخیز زده از هر یک ده دانگ بنویشتن است
 مجموع راسوا انیمون جوشانیده صافی نموده انیمون را
 در آخر بکتابه بسته در آن اندازند و یک جوش بکند و در
 فرود آورند و این کسیر با اندام مطبوخ سرد شود
 پس کسیر با لیده فشرده و در کتله و ادویه را صافی
 نموده بنوشند خراسانی گفتند آقایی از هر یک ده
 مثقال قرنجبین قوس خیار شیرین از هر یک پانزده
 مثقال داخل کرده با لیده و با لیده و در غن بادام
 شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند اگر همین تنقیه
 بدن پاک شد بهتر و الا یک مرتبه و دیگر تکرار نمایند
 پس سه روز بر روز بلبل مراد و سه بگلایه
 تناول نمایند و بعد از آن تخم فرخ خشک یک مثقال
 گلاب دو مثقال نبات سفید نیم مثقال بنوشند

پس هفت روز این حب را فرزند صنعت آن
 جد و از خطائی بکدرم و یکدانگ بهمن سرخ بهمن سفید
 زرباد و در پنج عقربی خولجان زرباد از هر یک نیم
 مثقال نیندانگ یا شتر اعرابی و درق نقره و درق
 طلار و درینا سفته فادز هر سعدی خطائی از هر یک
 یکدانگ کوفته بنفشه نبات سفید بقوام
 آورده سرشته خوب سازند و هفت حصه نموده
 هر روز یک حصه را با گلاب فرود برند و غذا بجا
 ساعت از روز گذشته بخورد آب بخورد و آخر روز
 تخم بالنگو یک مثقال گلاب و دو مثقال نبات
 سفید نیم مثقال بنوشند و شب پلاذ گوشت سرخ
 جوان با گوشت بره بخورند و یک هفته بعد از خوردن این
 خوب از ماست بنشیند و ترشها و غذاها به غلیظه
 و اعراض نقاسیه برهنه نمایند و طریق دیگر بکینند
 جد و از خطائی محرب بکدرم و سه حصه نمایند و هر روز
 یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا
 فرزند از عقرب آن شرجه از نبات و عرق
 گاو زبان و عرق مید خشک بنوشند و بعد از سه
 ساعت بخورد آب گوشت جوان مرغ بادویه
 حاره مانند و از چینی زعفران تناول نمایند باقیمه
 شور با بخورند قلیه پلا و نیز خوب است و از موصفا
 و نبات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن
 آن چند روز به خوردن نان و اغذیه غلیظه
 برهنه کنند و لی و فاده این و فاسیار نوشته اند
 فصل و بر بیان حب که اصل و عمود در آنها
 جد و از است
 و نیز در آنها قریه انیمون از برای خطا ترکیب
 داخل است اصل عمود در آنها جد و از است
 خوب جد و از می که در باب انیمون ذکر نموده شد
 که اصل و عمود در آنها انیمون است و جد و از برای
 اصلاح انیمون داخل است حب جد و از برای
 که اد جاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و توانا
 و نشاط آورد و مقوی اعضای بنده است و در

بنایت نافع است صنعت آن جد و از خطائی بنفشه
 آنزموه و در پنج عقربی و از چینی عود لبان قرنفلی طیار
 سفید مومیایی دارا بجدی از هر یک دو درم بسیار
 مصطکی عود هندی انیمون کافور و فی زربالنج سفید
 از هر یک یک درم شک ترکی بجرم اجزا را کوفته
 بنفشه بگلایه سرشته خوب سازند هر چه بقدر بخورد
 شرجه از یک حب نادر و حب اگر غنچه شنبه و دراید
 ناسفته و کربای سمی از هر یک نیم درم داخل نمایند
 میگردد اقوی حب جد و از دیگر سرشته و اد جاع صید را
 نافع باشد و در دماغ و جمیع اعضای بنده قوی گوید
 و نشاط و فرح آورد و بخورد قوی آورد و طعام بنشیند
 و سرعت از ان سلس البول و است طبع و زکام و نزله
 بار و در و در گردان صنعت آن جد و از خطائی از زرد
 هفت مثقال زعفران تخم کرفس و در پنج عقربی از هر یک
 دو مثقال نیم فلفل زرباد مصطکی عود فادی سبل
 الطیب قله کبار و از فلفل خیر و اصمغ عربی خولجان
 دار چینی عاقر قرا انیمون از هر یک یک مثقال و نیم
 فرقیون نیم مثقال کوفته بنفشه بگلایه سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر بخوردی هر صبح و دو عدد و شام
 دو عدد با گلاب فرود برند و اگر نزله باشد با عرق گاو
 داز موصفات برهنه نمایند حب جد و از دیگر فاد
 زهر و مومیایی که از ان اقوی است صنعت
 آن جد و از خطائی محرب و دو مثقال فادز بجرم
 یکدانگ عین شمش مومیایی دارا بجدی و شک
 ترکی خالص از هر یک یک مثقال عود قماری خام
 دار چینی قرنفلی خیر و انگل سرخ منزع شقاق مصری
 سعد کوفی ایر سا هر یک دو مثقال صندل سرخ مرداب
 ناسفته و از فلفل بهمن سرخ از هر یک نیم مثقال زرباد
 بهمن سفید سبل الطیب خضبه الثعلب مصری از هر یک
 سه مثقال صمغ عربی یکدانگ نیم قرقره افنی تخم خرفه
 مقشر تخم خشتخاش از هر یک ده مثقال زعفران
 هفت مثقال انیمون سه مثقال پوست تخم منگ
 یک مثقال کوفته بنفشه بگلایه مقوم سرشته خوب سازند

هرچی بقدر نخودی بوق لقره چیده نگاه دارند شربت
دو حب حب جدو از نواب لقره خا که بخت
نواب اشرف خان ترکیب نموده و شربت آنرا از نواب
مغزی الیه داده بودند صنعت آن جدو از خطائی
مغرب دار چینی بسیار فلفل سفید ایتیمون خضیله
قصب الذریر زعفران از هر یک دو مثقال صندل
سفید مصطکی اسارون شامی عود قماری خام کثیرا
افیون خالص عنبر شنب از هر یک یک مثقال
اثر آنرا کوفته بجنه بگلای سرشته خوب سازند هر چه
بقدر نخودی بوق طلا چیده نگاه دارند شربت یک
حب تا دو حب حب جدو از حکیم جلاله از اولاد حکیم
الوالبرکات او حدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی +
صنعت آن عود قماری خام مصطکی رومی بهمن سرخ بود
زرد تاج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بگلای
سوده گل کاو زبان مروارید ناسته بسند فادز هر
معدنی کربابی شمسی با قوت ربانی عنبر شنب طیار سفید
صمغ عربی برابنج سفید از هر یک یک مثقال افیون زرد
دو مثقال جدو از خطائی مغرب شمشال زعفران تخم
شمال ورق طلا ورق لقره از هر یک ده عدد و در
مقر خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربت حب
حب جدو از دیگر که در قوت باه و اساک منی منظم
است و منافع بسیار دارد صنعت آن جدو از
خطائی مغرب افیون زعفران از هر یک نیم مثقال
قرنفل بادرنجبویه کباب چینی فلفل دار فلفل از هر یک
سه درم عود هندی چهار درم قزنیه الطیب دورم مشک
ترکی مصطکی رومی از هر یک یک مثقال بابونه مروارید
ناسته از هر یک یک درم کوفته بجنه بگلای سگری یا به
شیره نبات مقوم سرشته خوب سازند حب جدو از
له عفر الله له دلو الودله ولی بحق محمد صلعم و آرد اصحاب
صنعت آن جوز بوانج عدد میان آنها را خالی کرده
افیون کا زردنی یک مثقال فیتله کرده در آن جوزها
بگذرانند و جوزها را بخیل گرفته در روغن کاو بریان نمایند
بعد یکدیگر فریب بسوختن کرده و خیر را از آنها جدا کرده

جدو از خطائی مغرب بهمن سفید بهمن سرخ شمشال مصر
خضیله الشلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قمار
عربی خام زرد و درنج عرقنی کباب چینی گل کاو زبان
زعفران لسان العصار اسارون بسیار سنبل الطیب
مصطکی قرنفل غنچه گل سرخ منزع الاقواء اسار
فلفل سیاه دانه خیزلوا قاقله کباب زرب بادرنجبویه
خولجان تخم بلبلون مغرب سمه دار مغرب از لم
منزع طغوزه منزع از جل مقشر مغرب القطن از هر یک
دو مثقال بایه شتر اعرابی کثیرا صمغ عربی از هر یک یک
مثقال تخم خشتا شنب مغرب الفلفل تخم خرفه مقشر از
هر یک پنج مثقال عنبر شنب مشک ترکی ورق طلا
ورق لقره محلولین از هر یک نیم مثقال نبات سفید
هفت مثقال بدستور مقر خوب سازند هر چه بقدر
نخودی شربت از دو حب تا چهار حب و اگر در مزاج
بروت غالب باشد بجای تخم خرفه قرص افنی
بوزن آن داخل کنند حب جدو از ترکیب
سناخرین است مقوی اعطار کبیه باه و مولد
منی و مغلطه آن و باعث حصول ولد است باذن
الله تع صنعت آن جدو از خطائی مغرب دو درم
مروارید ناسته کبیه شمسی بسند زرد و صمغ عربی طیار
عود عربی خام قرنفل سنبل الطیب جوز بوا بسیار
قاقله کبار بوزن چینی بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه
زعفران تخم انجبه تخم شلغم حمله خشتا شنب سفید
خشتا شنب سیاه عنبر شنب مشک خالص از
هر یک نیم مثقال و در شربت دیگر وزن مشک
شمال است یا قوت ربانی لعل بدخشی از هر یک
سه مثقال ورق لقره ورق طلا محلولین از هر یک
سه مثقال چلغوزه مغرب سرخ مشک خضیله الشلب
مصری کش خرمایچ شنبیه لسان العصار افیون
مصری خالص از هر یک یک مثقال در شربت دیگر بوزن
شمال مصری پنج قفاح از هر یک نیم مثقال داخل
است و در شربت دیگر افیون داخل نیست اثر کوفته
بجنه با گلای که در آن صمغ عربی سه مثقال و نبات

دو مثقال خالص اند با شند سرشته خوب سازند هر
چه بقدر فلفل و نخودی بوق طلا و لقره چیده در سا
شک نماید شربت از هر یک حب تا سه حب از بزرگ
و کوچک تا پنج حب حب جدو از منقول ز حکیم سرخ
همه قوی و اعضا ریشه زرد و دماغ و کبد و
سار اعضا و عصاب باه را قوت بخشد و ریاح
علینه را دفع کند و سوال بلندی فی الدم و اوجاع
نقرس مفصل و بواسیر فاج و لقوه و سکه و صرع
و زلزله و شقیقه و استرخای زبان و در چشم و عت
انزال و قوت باه و قروح اسهال سودمند بود و
قروح و سرور آورد و در برشتهای طام و هم باری
کند سیاهی سوراخ فطرت نماید و در زهر جانوران
اگر نه نماید زنگ سرخ گرداند و قوی بکشاید و لوان
و سنگ کرده و دانه بر زرد و روستی چشم بفرزاید
دیوانگی و سودا را دفع کند و دروست آن از پنج
امراض مذکوره و علل بلندی و سودای الهی بخشد
و پیش از طعام بعد از طعام توان خورد صنعت آن
جدو از خطائی مغرب زعفران راس منقل از قی کباب
چینی بهمن سرخ بهمن سفید جوز بوا انیسون تخم
سذاب تخم کز درق گل سرخ زنجبیل از هر یک یک
مثقال صبرنی که چهار ماشه باشد و در فلفل و شمشال
و دیگر ز نبات هفت ماشه آله مقشر شمشال
مصری از هر یک شش ماشه اسارون راجینی
بادرنجبویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج ماشه
زربالنج سفید عاقر قرحا تخم کرفس عود قماری عربی
خام صمغ عربی قرنفل خولجان خضیله الشلب مصر
بسیار نفع کاو زبان حب الاس سعد کوفی مغرب
تخم خیارین مغرب با دام مقشر ماهی سقنقور اگر نباشد
بدل آن ریک ماهی یا بزرگ اسپند سفید مروارید
ناسته تخم بلبلون و درنج عرقنی از هر یک یک درم
که شسته باشد سنبل الطیب قاقله کبار زعفران بوزن
مصطکی رومی سلیمه سیفون هندی زرد و درنج گل
نیلوفر یا شتر اعرابی نخودی و زردی عنبر شنب از هر یک

یم شقال میرنی بسد و ال نبات مشک خالص بخشنه
 یاقوت ربانی از هر یک یکا شنه جذبه بدست نم باشد ورنه
 خلا و رقی نفوذ مخلو بین بقدر کفایت اودیه کوفته بخینه
 باکاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر خوبه در
 ورق چیده در سایه خشک نمایند شربت یک حب
 ناسه حب حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب شقال غیر شنبه نباد و درخ عقرنی
 صندل سفید درازیدنا سفته زعفران ورق طلا
 از هر یک یک شقال ورق نقره گل گاوزبان از
 هر یک دو شقال یاقوت ربانی لعل بدخشان مشک
 بنی خالص عود هندی غرقی خام صمغ عربی انیون
 خالص از هر یک نیم شقال اودیه کوفته بگللاب سرشته
 خوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار
 حب زرباد و ارچینی تخم کرفس عود فارسی غرقه
 خام از هر یک ثلث درخت بزرگ و ثلث درخت کوچک
 کوفته بخینه صمغ عربی را در گلاب حل کرده آن برشته
 و حب سازند هر چه بقدر خوبه در ورق طلا و
 نقره چیده در سایه خشک نمایند شربت از یک حب
 ناسه حب این حب فالج و امراض بارده رانافه
 است و اساک آرد و حب جدوار دیگر صنعت
 آن جدوار خطائی مجرب بزرگ زعفران از هر یک
 نیم شقال بنبل الطیب پوست بیهک مکمل اسان
 از هر یک یک نیم شقال انیون عاقر حاشیه
 مصطکی سکنه پوست بیرون پسته از هر یک یک شقال زرد
 و درخ عقرنی عود هندی دارچینی از هر یک یک
 شقال درخ ششاسه نامخواه مشک خالص فلفل
 سیاه از هر یک ثلث شقال اودیه کوفته بخینه به
 عمل برشته حب سازند حب جدوار مختصر
 صنعت آن جدوار خطائی مجرب غیر شنبه
 یک شقال مصطکی زعفران انیون از هر یک دو شقال
 اگر انیون را یک شقال کنند و براسه غیر نماد
 با انیون نیم شقال کنند بهتر است مشک نیم شقال
 انیون را در گلاب حل کرده صاف نمایند و آفتاب

گذارد تا غلیظ گردد اودیه کوفته بخینه آن شربت
 خوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن
 جدوار مجرب انیون خالص اعلی عود غرقی صنعت
 مصری از هر یک یک دم غیر شنبه یک دم
 و ثلث ورم و درخ مشک خالص فلفل درخ
 گل سرخ زرب از هر یک ثلث درخ فلفل شنبه
 جوز بوا لبا شیر فرقه قافله صغار بسا از هر یک
 و ثلث ورمی نقره ورق طلا بقدر کفایت اودیه
 کوفته بخینه بگللاب سرشته خوب سازند شربت
 از یک حب ناسه حب حب جدوار دیگر
 نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن
 جدوار خطائی مجرب غیر شنبه درازیدنا سفته تخم
 خرفه مقشر گل گاوزبان تخم فرفر خشک صندل سفید
 کشتیر خشک مقشر طبا شیر سفید از هر یک شقال
 انیون یکا شنه زعفران نیم شقال لاجورد
 چهار دانگ کوفته بخینه بگللاب سرشته خوب سازند
 شربت بقدر خوبه در ورق طلا و حب
 فصل در ذکر خوب جدوار که اصل در
 آنها جدوار است و انیون داخل نیست
 حب جدوار از متاخرین در تقویت باه و یا ضمه
 صنعت دل و ممد بنایت نافع است صنعت
 آن جدوار خطائی مجرب درازیدنا سفته و فلفل
 تخم بادرنجبویه از هر یک یک شقال تخم فرفر خشک
 عود فارسی فلفل کیا پچینی فرقه الطیب فلفل از
 هر یک دو شقال خصیه الشکلب مصری شقال
 زعفران نیم شقال اودیه کوفته بخینه قند سفید
 بیت و دو شقال بقوام آرد و اودیه بدان
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر خوبه در ورق طلا و
 نقره از هر یک سی عدو پیچیده نگارند شربت
 نیم شقال حب جدوار دیگر از متاخرین سی و
 باضم و مقوی بدن است و نافع است از برای
 عموم صنعت آن جدوار خطائی مجرب عود فار
 خام صندل سفید زرباد زعفران فلفل صمغ عربی

فلفل و درخ عقرنی و ارچینی از هر یک دو شقال مصطکی
 عاقر حاشیه قتی از هر یک نیم شقال کوفته بخینه
 بشیره نبات سرشته خوب سازند حب جدوار
 منقول از بنیاض حکیم محمد حسین بخط مغزی لیدین را
 قوت بدو حافظ صحت و مقوی اعصابی میسر و معده
 و دافع آلام و امراض بارده است صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب صندل سفید بگللاب سرشته زرباد و ارچینی
 و درخ عقرنی صمغ عربی از هر یک یک شقال عود
 قوی خام یک شقال و نیم مصطکی رومی زعفران
 عاقر حاشیه از هر یک نیم شقال فلفل فلفل سیاه خشک
 ترکی از هر یک دو شقال کوفته بخینه با شیر نبات سفید
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر خوبه شربت یک دانگ
 حب جدوار اهلایه هند گفته اند که حافظه خوبه
 و ارواح است و چون هر سال چند روز آن
 را دومت نمایند بوی طبعی میرساند صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب تخم گندما و ارچینی فلفل و فلفل
 کندر طلح مکمل فولاو مکمل از هر یک نیم شقال
 دانه بیل و فلفل زنجبیل زعفران صبر مطهری زرد
 از هر یک دو شقال سعد کوفنی سنبل الطیب عود فارسی
 خام تاریقون شش سفید از هر یک چهار شقال با زهر
 حیوانی اصطبانانی یک شقال مصطکی شقال از حب
 مکمل یک دانگ طلح مکمل فولاو مکمل از حب مکمل رادر
 روغن کافور بچوشانند و باقی اودیه را کوفته بخینه آن
 برشته و بسمل مصطکی بقوام آرد و سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر خوبه در ورق طلا و نقره پیچیده
 نگارند شربت و حب حب جدوار فاو زهری
 موسیقی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط لاده مغزی
 الیه میرزا عبداللہانی فلفی فرموده اند در بیان حب
 صمغ و مقوی قلب حافظه صحت که ترکیب با لطف
 آن برستیار سی پنجه حواس خمس باطنی این خیر و
 بقادر بر آن بهر س طبع این فقیر صورت بسته امیر کدر
 نظر کیمت این دودمان ولایت نشان بور وین
 و در مذاق طبع صوفیان آستان خوشه نشان شیرین

صنعت آن جد و اخطائی موجب هفت شقال فادیه
 معنی سه شقال مردارینا سفته و دو شقال یا قوت
 رمانی غنای شرب از هر یک یک شقال عفران میسازد
 دارا بجدوی از هر یک نیم شقال مویانی را در روغن
 بنفشه با دوام بار و عن منزه پسته بر تر و بنفشه گذاشته
 باقی او دوی را سوای جواهر و فادیه هر کوفته بخیمه جواهر
 و فادیه را با لوباب بزرگ قطونا که در آن صمغ عربی و کیترا
 حل کرده باشند صلاصه نموده بعد از آن او دوی را با آن
 سرشته در دو دهن شکی بالنه بعد از آن جها سازند
 هر چه بقدر نخود و بورق طلا بچیده یا درق نقره و
 در سایه خشک کرده نگاه دارند و از سرشته چاراد قیبه
 حب جد و از حکیم عموالدین محمود منقول از خط میرزا
 محمد باقر ولد حکیم منبری الیه بصنعت آن جد و اخطائی
 موجب پنج شقال غنای شرب یک شقال خشک نیم
 شقال زرد باد و روغن عفران صندل سفید و اریه
 ناسفته زعفران و ورق طلا از هر یک یک شقال
 یا قوت رمانی لعل بر شش صمغ عربی عود قاری غلام
 هر یک نیم شقال درق نقره گل کا و زبان از هر یک دو شقال
 و یک انگ ستر و مرقه جوب سازند و سرشته چاراد قیبه
 و دیگر صنعت آن جد و اخطائی موجب بنفشه شقال
 فادیه هر جوانی قرنفل زعفران عاقر قرحا چند پدید
 جویز با لباسه و از چینی و اسیل پودر و درق طلا محلول
 درق نقره محلول از هر یک یک انگ کوفته بخیمه بگلکاب
 سرشته جوب سازند و هر چه بقدر نخود و سرشته از سه حب
 تا هفت حب حب جد و از صغیر جد و اخطائی موجب
 مردارینا سفته از هر یک دو و جز نبات سه چود با
 لوباب بیدانه سرشته جوب سازند و سرشته نیم درم حب
 جد و از کرد و تقویت قلب و باغ و جمع اعضای ریه
 و دفع رطوبات دماغی و در دمه و در دوت و باغ
 و مده دفع نام دارد و صنعت آن جد و اخطائی
 عود و غری خام مصطکی از هر یک نیم درم و از چینی گل کا و زبان
 گل کا و زبان پوست زرد و از پنج از هر یک شش درم و از
 اسفود و سن قافله کبار قافله صندل و از قنفل

ریو ندیمیتی عاقر قرحا سنبل الطیب و دال زرد باد و روغن
 ترکی خشک خالص غنای شرب از هر یک یک نیم
 درم اجزا کوفته بخیمه با گلکاب سرشته جوب سازند و هر چه
 بقدر قنفل و بورق طلا و نقره چیده در سایه خشک
 تا پند سرشته یک حب تا سه حب و تا پنج حب حب
 قوت و مزاج حب و دیگر که منی و باضم طوام
 و مقوی بدن است بصنعت آن جد و اخطائی
 موجب عود قاری خام صندل سفید زرد باد و قرنفل صمغ
 عربی و روغن عفرانی قنفل سیاه از هر یک دو شقال
 مصطکی زعفران از هر یک یک شقال کوفته بخیمه بگلکاب
 سرشته جوب سازند و سرشته از یک انگ تا دو انگ
 حب جد و از دیگر نهایت مقوی باه است و اساک
 منی نظیر صنعت آن جد و اخطائی همین سرخ
 همین سفید زعفران صندل سفید مردارینا سفته
 از هر یک نیم شقال با دهر جوانی خرب یک انگ
 غنای شرب خشک نیم از هر یک نیم شقال صمغ عربی
 یک انگ نیم عود قاری قرنفل و از قنفل صمغ
 گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو شقال و از صمغ
 تخم ختمش خیمه الثعلب مصری از هر یک دو شقال
 زرد باد و از چینی ایرنا شقال مصری سنبل الطیب
 از هر یک سه شقال تخم خرفه مسقط کوسه تخم مرغ
 مکلس از هر یک یک شقال اجزا کوفته بخیمه به شیره
 نبات سفید بقوام آورده سرشته جوبها سازند
 هر چه بقدر نخود و در سایه خشک نمایند و سرشته
 پیچیده و حب جد و از دیگر اساک منی کند و سرشته
 انزال منی را در گرداند و تقویت باه کند و پست
 را قوی گرداند و صفت النفس را نافع بود و دوا میر
 باوی و خوشی را سود آور و بهای کینه و سرفه و سل
 را مفید است بصنعت آن علق ابطم مصطکی و
 از هر یک یک درم قرنفل سه درم خشک نیم یک انگ
 و نیم جد و اخطائی موجب دو انگ زعفران یک درم
 اجزا را نرم ساییده با انگ شیره نبات بگلکاب
 بقوام آورده سرشته جوب سازند و هر چه بقدر نخود

بورق طلا و نقره چیده در سایه خشک کرده نگاه دارند
 سرشته پنج حب حب جد و از تالیف حکیم محمد حسین
 حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی میری
 جمیع اعضای ریه مقوی باه است نشاط آورد
 و موجب است بصنعت آن جد و اخطائی موجب عود
 هندی قافله سنبل الطیب و از چینی لسان العاصی
 بهمن سرخ قرنفل با سرشته عفرانی از هر یک شقال و از
 و روغن عفرانی صندل سفید مردارینا سفته لعل پسته
 عود و لسان قنفل سفید زنجبیل ریو ندیمیتی با دهر جوانی
 ساخن هندی لباسه خولجان کباب چینی عود الطیب
 بوزیدان تودری گل سرخ منزه عاقر قرحا تخم ختمش
 دو و عاقر قرحا از هر یک دو شقال گل کا و زبان حب
 الثعلب مصری مصطکی ریو ندیمیتی با شیره سفید پوست
 زرد و از پنج سکه صیدا از هر یک یک شقال صمغ عربی
 هفت شقال غنای شرب خشک نیم از هر یک یک
 شقال همین سفید هفت شقال نبات سفید شقال
 اجزا کوفته بخیمه بگلکاب سرشته جوب سازند و بورق طلا و
 نقره از هر یک یک شقال پیچیده در سایه خشک نمایند
 و باید که جوب هر یک بقدر نخود باشند و سرشته از
 پنج حب تا هفت با عرق خرب بقدار یک انگ و قیبه
 فرو برد حب جد و از دیگر صنعت آن جد و اخطائی
 از موده قنفل سفید قنفل سیاه و ورق گل سرخ سنبل
 الطیب از هر یک نیم درم کرم کرمی تخم مردارینا سفته
 یا قوت بانی تخم کرفس ساخن هندی لسان سنج عود و لسان
 قرفون زنجبیل و از چینی کباب چینی زرد و از چینی خار و
 شامی زرد و عود هندی خام غری پوست بیرون
 پسته صمغ عربی و از قنفل عقیق بانی لباسه
 سبز از هر یک سه درم زعفران ناخواه جویز با
 لباسه حب الزم شقال مصری خیمه الثعلب
 مصر از هر یک شش درم عاقر قرحا و روغن عفرانی
 صافی از هر یک یک درم بزرگ سفید زرد باد و از هر یک دو درم
 غنای شرب یک درم و درق طلا بچا و عود و درق نقره یک شقال
 او دوی را پخته کوفتی است کوفته بخیمه صلاصه کردنی است

باکتاب بر سنگ ساق صلايه کرده انچه حل کردست
حکمره نمود ع را بر دغن مغربيه چرب نموده خوب
سازند هر چه بوزن خودی شش از چهار چرب باشد
بب حب جودار دیگر بخت تقویت باه و دوش
بافه و صفت دل مسوده صنعت آن جودار خطا
از نموده مردار بذا سفته دار فلفل از هر یک بمشقال
فلفل قره الطیب عود قاری خام قرنفل کبابی
از هر یک دو مثقال خضيه الشکب مسری مثقال مسر
خام بالکواز هر یک سه مثقال عفران بمشقال گفته
چینه بجلاب سکری شسته خوب سازند چینه بقدر خود
بمثقال حب جودار دیگر مقوی مسوده و باه و دوش
است با صفت قوت دهد و خفقان بار دراز ازل کند
و تقویت با دبی تلمیست صنعت آن جودار
خطای محراب مردار بذا سفته دار فلفل کبابی
از هر یک بمشقال فلفل زنجبیل خولجان قره الطیب
سرخ بهمن سفید عود قاری خام قرنفل کبابی
از هر یک دو مثقال خضيه الشکب مسری مثقال مسر
خام بالکواز هر یک سه مثقال عفران بمشقال افزا
را کوفته چینه بجلاب سکری مقوم شسته خوب سازند
بورق طلا بچیده بکاه بذا سفته دار فلفل دین حب
جودار با سخته قیل یک است با نرک تقا و دوش
حب جودار دیگر صنعت آن با دوش بر شسته خوب سازند
عشر شنب شک ترکی از هر نیم مثقال صنم عر
کبرک و نیم عود قاری قرنفل فلفل غنچه گل سرخ
سعد کوفی از هر یک دو مثقال صندل سفید مردار
با سفته جودار خطای بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک
بمثقال قرص افنی تخم خشتاش خضيه الشکب مسری
از هر یک دو مثقال زربادار چینی ایراس شفا قلمی
صندل الطیب از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشور
تخم مرغ مکلس از هر یک بمشقال انرا را کوفته چینه
بشیر نبات سفید مقوم شسته خوب سازند هر
چه بقدر خود شسته پنج حب حب جودار دیگر
لب و دماغ و کبد است و باه بزرگ و مسوده و موافق

باشد و پشت دیگر قوت دهد و فساد آورد صنعت
آن افشنة صندل الطیب صندل سرخ صندل سفید
حب آلاس جودار صندل شمس صندل ساق بند
تخم ریحان تخم خشتاش کشیز خشک مقشور
لبیل کبابی لبیل سیاه پوست لبیل زرد پوست
لبیل آمله مقفی اسطوخودوس از هر یک سه مثقال
جودار خطای بنفش جرب شقال تخم مرغ بذا سفته
بسد کبابی سخی شیب منبر عسل شیب بر شمشیر
ریوند چینی زنجبیل سفید طایر سفید لادن فلفل
از هر یک دو مثقال پوست زرد اتع گل سرخ تخم خرفه
مقشور مغز بادام سیون مقشور خلیفه مسوده و باه و دوش
مغز نارجیل مقشور مصطکی از هر یک پنج مثقال
گل مخموم کافور مقصوری ورق نقره مشک کی
از هر یک یک مثقال تودری رد تودری گلگون
از هر یک دو مثقال تخم ورق طلا نیم مثقال اودی
ایچ صلايه کردنی است باکتاب سنگ ساق صلايه
کرده و با چوب کوفتی است کوفته چینه و با چوب حکمردنی
حکمره بر دغن لسان چرب نموده با آب پوست
که کاسر شسته خوب سازند شسته یکدم اگر خواسته
باشد از اجزا اصل مصغه سه وزن اودیه شسته
مغجون سازند شسته از ان یک مثقال است حب
جودار حکم ارشدنی مقول از خط و لدار شد مغزی
البه میرزا ابراهیم صنعت آن حب مکلس
جودار خطای قاذور معدنی خطای اعلی از هر یک
یک مثقال جوز بودا مصطکی رومی زعفران از هر یک
چهار دانگ دار چینی چهار مثقال قرنفل نیم مثقال
قمع عربی دودانگ کبر الیکدانک علی الرسم حب
سازند هر چه بقدر خود و چون یک حب این
جوب ورمی رب پیش از دقت نوبت نیم ساعت
باکتاب فروز بنافع است حب جودار حکمردنی
باه را قوت دهد صنعت آن جودار خطا
هر حب مایه شتر اعرابی قرص افنی خضيه الشکب مسری
زعفران از هر یک نیم عسل شیب مصطکی رومی

شکب خالص خایه خروش کند سعد کوفی از هر یک
یک گرم کافور جودانه صندرم اجزا کوفته چینه بکاه
سرخه خوب سازند هر چه بقدر خود و با چوب
طلا و نقره بچیده خشک نمایند شربت از یک با دو
و بهن جودار خضيه الشکب او جاع مفا صل و او جاع و
دعوق المذاق و نفوس و التیام جرح کرم خا و قطور
مفید صنعت آن بکند جودار خطای محراب و جوب
نموده یک شاز و زو آب باران با خمر عینی بچینا نند
ملایم طبع دهند تا قوت آن شراب پس بگو
مالیده صابک کرده با عوزان آن آب صافی رغن کبر
نازه یار دغن بتون بار دغن و در اتمرا شش ملایم
طبع دهند تا رغن بماند و سنوز و بکار برند هر چه جودار
از صنعت حکمردنی شارب قانون گفته که این رسم
نیز عدیل و مانند این دیو و اراست ورا کتر فواید
از ان زیاد و نرسد باین در منافع برای التیام
جراحات و اندمال آنها دوانی نه مرهمی صنعت آن
جودار خطای خوب محراب که پیش نبات یک مثقال
زرد و جودار اصل السوسن پسین در آخر برگ خا
خشک و دو جمع بر سفوف و کاکین محصان خود بوزن
نه و کاکین زرد گران و مس گران و قلبی گران غیر با
از هر یک یک و قدیم پوست درخت میفلان برگ درخت
نیم تازه بنر جودیه از هر یک دو اوقیه قه نصف اوقیه
جودا و بخارا بکوفته و بر رو شک صلايه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سار اودیه سواست قند و فلفل
من آب با شش ملایم بچینا نند تا به ثلث رسد پس
آب صافی آنرا بکافور بسیار سوراخ آن ریزه و شک
باشد بکند و از پشت همان کفرد و کچ بقتا رند
و افعال آنرا تا آنچه در ان ماهیت است بر آید پس
آن ماهیت را گرفته افعال را دور نمایند بر ترش
بر آن رغن کچن تازه خالص است و قدیم با آتش ملایم بچینا
تا آنکه قریب به خشک شدن آب گردد پس صاف نمایند
و افعال را فشرده و در نمایند و قه را با اندک از ان
روغن حل نموده صاف نمایند و اودیه بموم سرد و با

روغن بریزند و با قش ملایم طبع نمایند تا بقوام مرهم
آید و احتیاط نمایند که نسوزد و عند الحاجة استعمال نمایند
و نوشته که اگر در موضع بماند و برگ درخت نیم یا پوست درخت
مغیلاان یا جودار قابض بچین یافت نشود با سست
بخشیت آن لیکن تمام اجزا بهتر داولی است مرهم
جودار دیگر فرج حبشه و ناصور و زخم آتشکند و تمام
کنه را نافع و مجرب است. صنعت آن جودار
خطائی مجرب یک شقال بوجیه قنده پوست درخت
مغیلاان برگ خاد و سایه خشک کرده از هر یک ده
شقال برگ نیم در سایه خشک کرده بموم زرد غیر
مستعمل از هر یک سی و هفت شقال نیم روغن خجیر
سفید بمقدار پنج شقال اجزا را سواست جودار
درسته برار شقال آب بچوشانند تا به ثلث رسد
که برار شقال باشد مالیده صاف نموده بعد از آن بموم
و قند و روغن براند پس جودار را نرم سوده داخل
که آب قند روغن براند پس جودار را نرم سوده داخل
کرده در بادون پرسته بالند تا یکسان مانند مرهم شود
و در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند
فصل در ذکر نسخ مساجین جودار
ابن سجون را موسی بن میمون از خطبه شیخ رئیس نقل
کرده و نقلی نموده که خواص این میمون را شیخ حسین نوشته
که نهایت مفوی باد است و دافع جمیع سموم و باضه را
قوی گرداند و اعضای باطنه را نام علی التمام قوت دهد
خصوصا دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود اجزای بدن
است و تقویت جمیع اعصاب و جواس ظاهر و باطن
کند و کدورت باز کند که اندک تفریح آورد و نفس
را قوی گرداند و حافظه صحت است و مانع بسیاری
از امراض است و فوائد این میمون بسیار نوشته و ما
مختصر کردیم. صنعت آن جودار خطائی مجرب قند
غنچه گل سرخ منزع الاقاع پوست بلبله کاملی پوست
بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک یک اوقیه آله
نشته و دوا قند پوست زرد اترج اسطوخودوس
گاوزیان از هر یک یک اوقیه لسان العصاره شقال

نخ بلبلان تخم خربزه تخم جویون سرخ بهمن سفید میمون
مصطکی عود بلبلان با نشت از هر یک نیم اوقیه لایا چینی
قرنفل دار چینی از هر یک یک اوقیه کوفه حبشه روغن
بادام شیرین روغن مغز پسته مکرر چرب نموده
با عسل مصفی دو وزن اودیه و جلاب سه رطل
که بقوام آورده باشند بمیشند و هر روز یک شقال
آزنان اول نمایند تا مزاج با اعتدال آید میمون
جودار دیگر مقوی باد و مجرب است. صنعت آن
عود قناری خام قرنفل شقال مصری خضیه لکلب
مصری از هر یک سه شقال زعفران میمشال کباب
چینی فلفل تخم بالنگودار فلفل از هر یک ده شقال
نخ نازده مروارید ناسته جودار خطائی مجرب از
هر یک یک شقال قند سفید سه وزن اودیه قند
بقوام آورده آودیه را کوفه حبشه آن میمون را نرم
میون جودار نواب حکیم الماکل مرجم صنعت
آن پوست بلبله کاملی بلبله سیاه پوست بلبله آله
مقش دار چینی قش ترکی از هر یک دو توله سدر کونی
یک تخم نوزد زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کنیز از
هر یک یک توله مغز پسته سه توله میون شسته
توله اسطوخودوس پوست زرد اترج گاوزیان بلبله
جودار خطائی تخم خربزه از هر یک دو توله قطع
غنچه گل سرخ لسان العصاره شقال مصری
نخ بلبلان زعفران بهمن سرخ بهمن سفید میمون
مصطکی عود الصلیب عود بلبلان از هر یک یک توله
روغن بادام شیرین روغن بیت از هر یک پنج توله
عسل مصفی یک و نیم سیرفند سفید یا سیرفند بهمن
بیت توله بقوام آورده علی الرغم میون سازند
شراب از یک شقال نادر شقال
فصل در ذکر نسخ مسفرحات جوداری
مفرح جودار که حسب الامر حضرت قدس اعلی
نمل النی شاه سلیمان صفوی موسی حکیم محرابی
موسوی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا گرفته است
آن جودار خطائی مجرب زعفران تخم ریحان عود

قرنفل پوست اترج خولیان بسیار جودار
سالمه از هر یک دو وزن و نیم میون عود
مرزده میون از هر یک یک گرم کافور قیسور می
ترکی عینر سب مروارید ناسته استخوان لک
نشته با دوز هر حیوانی گوزی از هر یک نیم وزن و یک رطل
ورق نقره از هر یک بیت و چهار درم آب سب
عرق گاوزیان از هر یک قند سفید دو وزن
مجموع اودیه قند را در آب سب عرق گاوزیان
حل کرده بقوام آورند و اجزا با آن میون را نرم
و دو وزن ناسته درم مفرح جودار خطائی صنعت
آن جودار خطائی مجرب مروارید ناسته با قند
بادام شیرین خطائی کبابی شسته بسدر حرقی پون
بلبله عود قناری خام اسادلون شامی پسته و لایا
بسیار زرد خضیه لکلب مصری بهمن سفید بهمن
بلبله گاوزیان ورق گل سرخ یوزیان شقال قناری
نخ شش از هر یک یک شقال آب نیم مقرر لایا
مغیلاان یوز چینی افیتون قرطبی سبیل الطیب
مصطکی رومی زعفران سافج هندیه عینر سب
شتر اعرابی مندل سرخ دار چینی زنجبیل قرنفل خولیان
در روغن عرقی سدر کونی بادام شیرین تخم بلبلان تودری
سرخ تودری زرد قند کباب تخم قرص خشک کباب چینی
خولیان طایر سفید ورق نقره از هر یک ده شقال
مشک ترکی ورق طلا از هر یک یک شقال آله شفته ده
شقال آب به شیرین آب سب شیرین از هر یک
چار یک من تریز قند سفید یکصد پنجاه شقال عسل
و دیت شقال برستور مفرح میون سازند شراب
یکدم تا یک شقال طبعی در نسخه دیگر پنج شقال
افیتون درین مفرح داخل است نسخه اول خوب است
مفرح جودار شریفی صنعت آن جودار خطائی
مجرب دوز ترکی نار شک سبیل الطیب دار چینی تخم زرد
نخ شش زرد یا نستانه خضیه لکلب مصری خضیه لکلب
گل مخوم مروارید ناسته کبابی شسته از هر یک شقال
پوست زرد اترج گل گاوزیان مندل سفید یا لایا

طایفه سفید از نیم مفرض از هر یک پنج شقال بهار
 تاریخ خشک کرده مخمر نیم خیارین عود هندی غریقه
 خام تخم خرده مقشر از هر یک هفت شقال فرغفل
 جوز بواخو لجان سعد کوفی تخم افرنج شک زرب بیا
 فادز هر جوانی اصله بانی از هر یک یک شقال
 و نیم فرقه الطیب دار لفل قاقله که از نجیل لفل
 سیاه کا فور قیصوری لعل بدختی زرد اصل از هر یک
 یک شقال پوست بیرون پسته جلیا تا تخم کرس
 لسان العصاره فیروز نباد مغز حبه الحضر مغز جلیونه
 صقلی قاقله صغار در و پنج عقرب که با چینی بجز
 سرخ بهمن سفید از هر یک دو شقال با قوت مانی
 بادرنجویه فادز هر معدنی خطائی عنبر شنب از
 هر یک چهار شقال شک ترکی نیم شقال ورق
 طلا چاه عدد ورق لقره یکصد عدد نبات سفید چار
 صد شقال بدستور مقرر مرتب نمایند نیز با محمد باقر
 حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر
 علی اساختم لیکن کا فور فادز هر حیوانی را داخل
 نکردم و مشارالیه قدر خوراک آنرا از برای هر من
 مختلف نوشته و در امر ارض متوجه نافع دانسته لیکن
 هنوز تجربه نشده

باب الحیم مع الزار البعجه
 جز بقع جیم و زای بجز در اسهله بفارسی گز
 و زرد و هندی گاجر گویند بری وستانی بیابان
 ستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستطیل
 در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است بسی لطیف
 و در بول و حیض و خصوصاً برای آن و مفتوح شده
 جگر و استفا و قاطع بلغم و مقوی معده و لیکن
 و در برهیم چون بگویند بر قروح مشکله به بندند
 نافع است آنرا و جهت صفت گفته و در دینه و
 ذائق و در دمعده و جگر و تسکین مغض و اخراج حصا
 سفید و طول طبع و شکم آن محلل خون جلد و بیا
 آن بغایت بسی و مغط و مقوی احتیاج و درم و گانه
 و سرخ المصم و پرورده آن به سرکه ذمک

جست از این پسر بیدیل و مقوی معده و جگر بارد
 و دو شاب آن قریب بر بای آن است و بنشیند
 آن که آب افشوده آنرا با ربع وزن آن اصل
 جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسک شود نبات
 مست کنند و بطی الانجدار و مصدع و عرق آنکه
 با ادویه مناسبه گرفته شود بدستور یکا انشاء الله
 نعم عنقریب مذکور خواهد شد و زجج آنرا تا آب
 مناسبه فرست مگر در زیادتی اسکا و صفا و برگ
 آن جهت آنکه نافع و جرم آن بطی المصم و نافع
 و مقصر و برین و مصلحش ادویه حاره و آبکانه و حبه
 آن با گوشت بزغال مولد خلیل صالح است و قدر
 شربت از جرم آن تا صد و شصت شقال و از
 مرای آن تا هفت شقال و از بنین آن تا پنج
 شقال و تخم محک باه و در آنرا مثل اصل آن
 و در آنرا بول و حیض قوی تر خصوصاً برای آن
 و چون یک جز و آنرا با یک جز و تخم سلیم در جوت
 ترب کرده و در زیر آتش طبع و هندجبت اخراج
 سنگ کرده و مثانه و عسل بول مجرب دانسته اند و قدر
 شربتین تا دو درم و برش انیسون و دو قواست
 و بری آنرا در بلاد قزوین گز را نامند و شیش بقدر
 انگشته و گلش زرد و غلاف آن تخم خارناک در
 اول سوم گرم و در آخر اول خشک با آنکه
 حد و در افحال سوک تحریک باه قوی تر از نبات
 و تحول آن مخرج جبین و خوردن خام آن جهت
 سموم و صفا و پخته اصل و برگ آن جهت انجاده و
 که از برودت باشند نافع و آدین آن در منازل
 باعث گردنختن بوم است و مضمره و حلق و ب
 و مصلحش انیسون و تحول آن منقحی رحم و معین
 حمل است و حلوائی جز برهیمی در بول و مفتوح شده
 جگر و جهت سرفه بارد و اخراج حصا کلیه و مثانه
 نافع است صنعت آن بگیند زرد و رسیده
 و پوست آن را در کرده از گد و تراش نیز باشند
 استخوان سخت میان آن را در کنند پس آن را

تراشیده را در آب و گلاب بپزند تا ممل شود با سطلام
 برهم زنند و شیر نبات سفید با عسل مصفی بقدر
 حاجت در آن داخل کرده بپزند و برهم زنند تا قریب
 با نقاد و سید پس قدر مشک و عنبر شنب را با نبات
 سفید گویند و زعفران با گلاب سائیده در آن
 داخل نمایند و برهم زنند پس مغز پسته بوداده و سرفه
 بوداده نیم کوفته و طلا بنید برهم زنند و سینی کشیده پس
 کنند و بطریق لوز بریده نگاهدارند و طریق بود
 دادند مغز پسته بودام در حلوا با آن است که با دام
 و پسته را مقشر کرده آر و گندم را در ماهی تا به کرده
 مغز پسته و با دام را در آن اندازند و زیر آن آتش
 ملایم کنند و برهم زنند تا بوداده باشد

فصل در ذکر نسخ اشهر بجز
 شراب جز چندان قوت دارد که به تجربه در میان
 آن بگیند جز و پوست آن را تراشیده بطول آنرا
 شق نموده استخوان میان آن را بیرون آورده
 جز را ریزه کرده مانند راهم یک من آنرا در یک
 کرده و سه درم حلب و دو من و نیم آب بر روی
 کرده سرد یک را بطبق سفالی پوشانیده اطراف
 طبق را بخیمر محکم نموده با آتش ملایم بپزند تا جز ممل
 شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد
 شود با لند و با لایند و بمقدار صافی آن عسل مصفی
 از عوه داخل نموده بگیند این اویه را قوی و سرخ
 تو دوری را و از هر یک پنج درم زنجبیل چار درم فرغفل
 خولجان از هر یک سه درم جوز بوا بسیار از
 هر یک هفت درم و نیم کوفته در صره گمان کشادی
 کرده در آن اندازند و با آتش ملایم بپزند و لجه ملایم
 کیسه را بدست بالند تا قوت ادویه بیرون آید و
 بقوام آورند و کیسه را مالیده بقشار زنند و در کنند
 و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند و روز
 بیت درم آنرا با قدری آب با عرق خر
 بیاشامند صنعت آن بنشیند استعیل که ضعف
 باه ذکر کرده بگیند جز و سر و بن استخوان آن را

دور کرده خرد نموده دوسن آزاد و دیگر سنگی کرده سه
 درم حلبه دوسن آب بر روی و سه کرده شربک
 را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بنجیر گرفته
 بنیز تا جزیر مهر شود پس فرو آورده سرد یک را
 برگرفته بالند و پالایند و بوزن آن عمل سفید شود
 مصفی از عروه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون
 تووری سسرخ تووری زرد از هر یک دو درم
 زنجبیل سه درم دارچینی جوز بوا بسیار قافله
 صغارا از هر یک یک درم کوفته در صره کتانی کرده در
 دیگر اندازند و بجوشانند و لجه صره را بدست بالند
 و بقشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آن شراب
 انگوری داخل میکنند شراب جز دیگر بگیرند جز
 رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و دور
 دوسن از آن ده برابر آب داخل کرده بنیز تا ممل
 شود پس بالند و پالایند و بوزن پالوده غسل مصفی
 داخل کرده و این ادویه را کوفته در صره کتانی کشاد
 کرده در آن اندازند و با تش ملائم بجوشانند و لجه
 به لجه صره را بدست بالند و بقشارند تا شراب بقوام
 آید ادویه این است قافله صغارا قافله کبار
 نارمشک جوز بوا بسیار قرفل قرفة الطیب
 از هر یک یک درم خولجان سنبل الطیب از هر یک
 پنج درم رازیانه کردیاد و قوا از هر یک دو درم نیون
 پنج درم اسارون سلیخه از هر یک چهار درم زعفران
 دو درم مشک تبنی یک درم شراب جز بنجی فلاشی
 در امراه بی نظیر و مقوی بدن و کرده است صفت
 آن بگیرند جز رسیده اعلی و پاک کرده استخوان
 انزول آنرا دور کرده ریزه چون دراهم نموده
 در دیگر پاکیزه کرده ده وزن جز را آب خالص بریزد
 دی کرده بنیز تا ممل شود پس آتش فرو آورده
 بگذارد تا گرمی آن ساکن شود پس بالند و بپارچ
 پاکیزه کرده پالایند و داخل کنند و هر جزه از آن یک
 جز و شراب عقیق صافی صرف و یک جز و غسل سفید
 خوشبوی مصفی پس بگیرند ادویه را کوفته بنجی و بپارچ

کتانے بست چنانکه لث خالی باشد و دیگر اندازند
 و بنیز تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب
 را بنکار بریزد و ادویه این است قافله نارمشک
 جوز بوا بسیار قرفل قرفة الطیب از هر یک
 چهار درم خولجان سنبل الطیب از هر یک پنج درم
 رازیانه کردیاد و قوا از هر یک دو درم نیون
 سلیخه اسارون از هر یک چهار درم زعفران مشک
 تبنی از هر یک یک درم کوفته در کسه کتان کرده در
 اندازند شش شنگه جز بسیار لذیذ و مقوی باه است
 صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از کدو
 تراش بیرون نموده و بارش به بریده در آب طبع نموده
 بار و عن پیاز سسرخ کرده و چاشنی گرفته از رب
 انار یا غیر آن هر ترشی که خواهند در آن بمیخت
 هر قدر که خواهند شکسته قلفل کو به بران پاشیده
 بگذارد تا نیم بند یا بسته گردد پس بانان با جلا
 تادول نمایند عرق جز کبیر تا لیف زاب زعفران
 باب حکیم احمد موسوی صنعت آن گلاب عرق
 بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص
 یک من شاه تخم جز را در بنجی و گل گاوزبان از هر یک
 ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال صفت آن ترکی بسنج
 قسقی از هر یک سه مثقال در و نج عقرنی سه
 مثقال انیسون و دو مثقال جدر خانی مجرب
 مثقال افوکی شیطیح هندی بمن سفید بمن سسرخ
 سافج هندی زرنب زرنبا از هر یک هفت مثقال
 ادویه را بنجی و در گلاب و عرق بید مشک بمیخت
 پس بمن زردک پاک کرده را ریزه کرده در اختیار
 ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق کشند میفرمایند
 که اگر در وقت عرق کشیدن یک مثقال غیر شرب
 بردان بنجی بند بهتر است

فصل در ذکر الوان الطعمه جز ر
 بدانکه از جز الوان طعمه ها ساخته میشود و کون
 آنکه جز را در آب بنیزد و ورق کرده بنیزد و باد زرد
 آتش ملائم بنیزد و بنیزد مقدار خوراک از جرم آن

تا یکصد و شصت مثقال است و لون دیگر قلیه جز را
 صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بزه شش ماه
 و قطعات نموده باد و عدد پیاز در آب بجوشانند
 و کت آنرا بگیرند پس آن گوشت را بار و عن مصالح
 چاره دیاز سسرخ کنند و باد آب بجوشانند پیاز زردک
 پاک کرده قطعات نموده داخل کرده بنیزد تا ممل شود
 و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آب کاشنه یا
 آب غوره و یا آب قنبر و یا چالاسین یا یا یا یا
 و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند اگر چاشنی
 خواهند که سفید یا دوشاب داخل کنند و چند
 چوبه داده کشیده بنیزد و کوفی دیگر قورم زردک است
 که در قورم گوشت بران بدست مقرر زردک قافله
 کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورم را
 در زیر پلا و یا در زیر جلا و گذارسته قورم پلا و
 قوما جلا و زردک سازند و کون و دیگر و پیاز زردک
 است که در پیاز را بدست مقرر ساخته زردک را
 در آن داخل کنند کون و دیگر قوی جز است که در
 قوی آن بدست مقرر زردک داخل نمایند و در
 الوان اگر ترش خواهند از اشیا حاصه مذکور
 داخل نمایند و اگر چاشنی دارند خواهند شکر یا نبات بقدر
 حاجت نیز داخل نمایند و کون و دیگر زردک پلا و است که
 زیر پلا و زردک و اسفناخ را بر و عن سسرخ کرده بگذارد
 و بعد کشیدن کون اسفناخ را بر روی آن گذارد
 و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بنیزد و کون
 و دیگر کانی جز و اسفناخ است که این دو با گوشت
 بزغاله یا بزه یا بی گوشت در آب بنجی و در و عن گاو سسرخ
 کرده در لنگر کشیده بست چکیده بر روی آن کرده
 خورده میشود این الوان همه میباشند بهی و بنجی
 زردک با گوشت بزغاله مولد خلد صالح است و نموده
 و حلق است و مصلحش ادویه چاره و آب کاشنه است
 بنیزد جز قالم مقام خراست و نهایت است کنند
 و بطی المصنم است صنعت آن بگیرند جز و بگویند
 و باربع آن غسل مصفی بجوشانند و تخم بنجی غم را در

فيل اسپ گندز تا جوش خورده از جوش فرو
نشسته برسد

باب الجسيم مع اللام

جلاب طبعي صنعت آن بگيرد شکر سفيد چين گلاب
سه بن آتش ملايم بچوشانند و گشت آنرا بگيرد هرگاه
بصفت رسد مقدار بگيرد زعفران سوده در آن
و خلط کرده و در وقت حاجت آب سرد حل کرده بخورد
جلاب ديگر از محمود بن الياص مقوی قلب و ناف از
برای خفقان يا بيو ليچون هر صبح بناشا يا نشا
صنعت آن گلاب عرق گاو زبان عرق بیدک
بات سفيد از سرده درم نبات را در عرقها بگذارد
و حل کنند در آن یک مثقال معجون سفید و نبات
البيون معجون سفید و ورق گل سرخ سعد کوفی قرض
زرد از هر یک سه درم شک قهقهه یک انگ
کوفته بخته بشراب سبب شیرین سه درم زرد و سه درم
جلاب فارسی گلزار گویند و انجیر گل انار مشرب است
اگر چه در جمیع افعال مشايد بگيرد اندک لیکن گل این
بزرگتر و اثره است و ثمر نمیدهد الا نادرا و درم
سود و مشک و قابض و رادع و محفیف مقوی اعصاب
و جهت اسهال و موی و صفراوی و زلق امعاء و
فروا معا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و کد و رخ ریختن مواد بعبده ناف و صفاد آن جهت
بر لونی زیر بغل و التیام جراحات و منع تر ایدارم
و مقوط موی سنون و مصفیه آن با سرکه جهت
برو دمان و استحکام لثه و اسنان و قلع موثر و کد
و خلش کثیر و قدر شربش تا دو درم و درش بون
آن پوست انار است و از خواص آن آن است که
روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه
ناشگفته آنرا صاحب ردد و مقادین بآن انداخت
بهین جدا کرده فرد بر نمانیک سال ردد نشاند
جربات شمرده اند سه فوفت جلزار اسهال مراد
دو موی راناف است و طبع راب بند و صنعت
آن گلزار بلوط و در سرکه خیساییده ساقی حب الاس قرط

طراشت از هر یک دو درم باز دوسه سبز و سرکه
پرورده بریان کرده پوست کرم را یک از هر
یک بگيرد مخم خاض صنع عربی عصا رة لجة لیس
دانه مویز بریان کرده خرلوب شامی از هر یک بگيرد
و نیم از کوفته بخته سفوف سازند

فصل در ذکر تخ اقرص جلزار

قرص جلزار ناف از برای جربات حاره و اسهال
مزمن و آمدن خون از هر موضع که باشد شیخ داود
الطایکی در تذکره آورده که این قرص را من بخرم
کرده ام در چیزیکه ذکر نکرده احدی آزاد و نوص
این و آن این است که از برای جفیف قروح
قسمی از نار فارس که آنرا آتش فرنگ گویند پس
به صحت پوست بخرم و فعل کرد و در تخفیف
آن قروح فله عجیب ولیکن لازم است که بگره
از برای این فعل آتشامیده شود زیاده کرده شود
بر اجزاییکه ذکر کرده میشود عفن سبز و پوست انار
و استعمال کرده شود آب گرم تا شش مثقال
اما در غیر این خل پس بته از آن تا نیم مثقال
است و گفته که قوت این قرص تا چهار سال
باقی بیناند میفرمایند این اگر چه بحسب ظاهر
و ران نظر است بجهت آنکه عمو دین قرص گلزار
است و آن زود فاسد میشود ولیکن می تواند بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون
حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صبح
باشد و الله اعلم صنعت آن گلزار فارسی قبا
از هر یک هشت درم اینسون طین مخموم سلخه صنع
عربی از هر یک چهار درم کثیر افیون از هر یک
بگيرد کوفته بخته آب گلزار تازه با آب گرم سرشته
اقرص سازند صنعت آن قرص پخته دیگر
سلخه سیاه گل ارغنی از هر یک چهار درم گل سرخ
منزوع الاقاع گلزار فارسی اقا قبا از هر یک
درم کثیر سفید و دو درم کوفته بخته آب گلزار
سرشته اقرص سازند صنعت این قرص بخته

دیگر سلخه سودا طین مخموم مرکلی صافی صنع عربی گلزار
فارسی از هر یک هشت درم کثیر دو درم کوفته بخته
آب گلزار سرشته اقرص سازند اگر گلزار تازه
نباشد گلزار خشک را در آب بچوشانند و صافی نموده
در آن بپزند صنعت این قرص بنخه بخی بن
عیسی بن جزله که در منهاج با سم قرص ماریوس و
و گفته ناف است از برای اختلاط و نفث الدم
و نزف الدم و افراط طست مجریان خون بواسطه
آن سلخه سیاه طین مخموم مرکلی صافی صنع عربی از هر یک
چهار درم گل سرخ منزع الاقاع گلزار فارسی قبا
از هر یک هشت درم کثیر بگيرد از برای کوفته بگره
بخته آب گلزار فارسی تر دیا آب مطبوخ گلزار سرشته
اقرص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند
شریبه دو درم قوتش تا ششماه باقی میماند قرص جلزار
که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص
از برای نفث الدم و فی الدم که بسبب قوت
یا کشاده شدن گی از رگها باشد بعد از فصد طین
قوت و امتلائی و موی و بدن فصد یا یک صنعت
باشد مستعمل است صنعت آن صنع عربی بازده
درم کثیر بگيرد خشک گل سرخ منزع الاقاع
طبا سفید ساق گلزار عصا رة لجة لیس قبا
از هر یک ده درم شاخ گوزن سوخته شسته اقا قبا
از هر یک هشت درم شب یانی سه درم افیون بگيرد تا
دو درم کوفته بخته اقرص سازند شریبه سه درم
آب دیان یا آب لسان الحل یا شامند قرص
جلزار دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن
گلزار فارسی شش درم کثیر بای شمی بسد کند دم الاقاع
نساسته صنع عربی از هر یک بگيرد کوفته بخته با لوباب
بازنگ شسته اقرص سازند اگر حرارت بسیار باشد
نیم درم کافور قیصری زیاده کنند و اگر حاجت
قبض باشد افیون یک دانگ اضافه نمایند
شریبه دو درم قرص جلزار دیگر ناف از برای اسهال
معدی و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن

گلنار فارسی زرد و تخم حاض از هر یک سه درم سماق
منقی از حب از وی سبز عصاره لجنه البتیس افاقیا
کنند از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته باب برگ
مؤثر سرشته اقراض سازند شربت بکدرم با شربت
حب الّاس + قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد
و از برای ضنفت گرده حار بعد از فصد اگر قوت باشد
و علامت امتلائی خود موجود باشد و چون بجهت این
علت استعمال کرده شود باید که باکیه ازین ادویه
استعمال کرده شود رب به شیرین رب سیب شیرین
و شربت حب الّاس و شربت ریاس و شربت لیمو
فدا شده عدس با شله سماق و با غوره دیا پارچه
بزغال یا سر بزغال باشد یا گوشت کبک یا دراج
یا طیموج + صنعت آن گلنار فارسی تخم حاض
از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقاع سماق
منقی لمبا شیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبری
صندل سفید از هر یک یک درم نیم سیاه بر بان
سه درم افاقیا دو درم کوفته بخیته باب سیب
به ترش سرشته اقراض سازند شربت بکدرم باکی
از ربوب و اشتر بنذ کوره + قرص جلنار دیگر بجهت
ذیابلیس و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت
آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ منزوع الاقاع
سه درم افاقیا دو درم صمغ عربی یک درم کبیر
سفید نیم درم کوفته بخیته اقراض سازند شربت دو
درم بالهاب بز قطن و در زیا بلیس با آب کدو
سرد کرده + قرص جلنار دیگر از برای اسهال رفیق
اعم از آنکه موی باشد یا صفراوی + صنعت آن
حضض خرنوب بنخلی که مایع کنند گلنار فارسی از
هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو
اقراض سازند شربت یک درم + قرص جلنار بنخلی
شع ربیس نافع جهت قروح سرد و رویه و طمحات
آنهاست + صنعت آن گلنار فارسی گل کسکس
از هر یک چهار درم منفر گندم لبان از هر یک دو درم

صمغ عربی کبیر مصطکی از هر یک سه درم افاقیا
زعفران از هر یک نیم درم کبر با مرکب از هر یک
یک درم نار کیواچ نیم درم اجزا کوفته بخیته باب به
شیرین باب حب الّاس سرشته اقراض سازند
هر قرص یک شقال دور سایه خشک نموده
شربت یک قرص تناول نمایند

باب البیسم مع الیسم

جمد بغار سیخ نامند در سوم سرد و در دوم خشک
مسکن دردندان حار و اخراج کننده زلو در حلق
مانده و جهت گرم معده و تقویت هضم معده حار
و جرب و حله و آشامیدن آن باعث اجتماع
حرارت در معده لهذا در محذور و معطش و مورت
سعال و مفراحتای ضعیف و مبرودین صاحبان
ادرام باطنی است و صفاد آن بر پیشانی جالب
رعاف و مجرب دآب پرورده آن بهتر است و معطر
قرنفل و عسل و بدل آن تلخ است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این ازان
الطف است + دستور صنعت جمدها آنکه در بلبل
بسبب قلت بروت هواد با اندک رطوبت
آن در موسم زمستان بخ مجمر نگردد و بخوانند
که بعل آورند + طریقی آن است که در صحرای
بے اشجار و دور از آبادی باشد و قریب
بر برای شور باشد و اگر دامن کوه باشد بهتر است
زمین را مقدار یک حب کند در آن کاه بپاشند
باشد کاه برنج به صفات چهار انگشت زیاد
فرش نموده بر آن ظرف های سر کشاده بپاشند
گذارد آب چاه اگر اندک شور باشد داشته
باشد بهتر است گرم نموده اول شب در آنها
بریزند و در هر یک پنج انگشت نهایت دو انگشت
باشد و تمام شب بگذارند و وقت طلوع صبح
از بر آمدن آفتاب برداشته در جایی خنک
نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و بخ جال محفوظ
دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته آنها

را از پا و غیر آن خوب بنشانند که همه یک قرص گردد
و از هوای گرم محافظت نمایند و در ایام گرم باران
بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را
باید در همین زمستان کمال مری هوای آن
بلند نمایند و چون کثیف و معشوش بکاه بپاشند اگر
ظروف آب در آن بگذارند که سرد و یا بجمد گردد
و همچنین میوه جات را بهتر است بخ پرورده که بخ
بخیزند مانند بید و بهتر از برف و یخ و لطیف تر از
هر دو است + صنعت آن آن است که بکبرنج
بایرون هر کدام که باشد و خرد کرده در آن نمک بپاشند
عشر آن شوره بقدر خمس و قلیله بخرف مزج
نموده در طاس و یادگی کرده و در ظرف های
کوچک و دیگر رنگ سفالی نازک و یا نقره و یا س
نازک نازده قلی کرده شربت بید خشک یا گلاب
یا عرق بهار ساخته و یا آب انار و سیب هر میوه که
خواهند و یا شیر جو شداوه یا قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشربای حامض چاشنی دار از هر کدام که خوا
د لیکن باید که شربت یا شیرین باشد زیرا که
بعد از شربین آنها کم محسوس می گردد و در آن
طرخا کرده که اندک خالی باشد و سر آنرا بشوین
پوشیده و اطراف آنها را بنمیر سخت مستحکم نموده
که آب در طوبت خارج در آن مطلقاً نفوذ نماید
پس آن طرخا را در میان آن بخ و یا برف
به نحوی به چینه که بخ یا برف تمام اطراف آنها
فرار گردد بالای آنها قدری معتد باشند و سر آن طاس
و دیگر را بقدر کاه برنج و پارچه نمدی و یا پشمی بپوشند
که تمام آن طاس را فرار گردد که مطلقاً هوا با آن نرسد
پس سه چهار ساعت بگذارند تا بجمد گردد پس برآورده
سر آنها را باز کرده با کارد باریک نازک بریده در
ظرفی بر آورند و با قاشق تناول نمایند و این دوه
از شربت و افشربا بسیار صلب مانند یخ نمیکرد
بلکه مانند برف نمیداشد و اما آب خالص مانند یخ میشود
صلب بعضی قریب نوساد بر بالای آن برف و یخ

بعد از نشستن کوزه با دران کوبیده پیاپی انداخته و لیکن بپوش
شیرین و نوشاد و هم بنجر میگرداند و آنرا که بر روی جبهه
قرار میگیرد است که شلک را با آب بجوشانند تا آب
بسوزد و در آن بگذارند پس استعمال نمایند و بعض
شراب انگور سه ساله را جبهه روی نامند و دیگری گفته
که آب انگور است که جوشانیده تا به نصف رسیده
باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم
و خشک و منفیج و محلل و ششی و سستی و معین بر جماع و
سرج الاغدار و سوزد خون غلیظه و سخن احتیاج است
چون می است که از چین می آورند و گمان آن است
که شفا قلی چینی باشد و آن نیجه است شبیه بزرگ
داریک و دراز و اندرون او سفید و بزرگش
ما بین سفیدی و زردی و خوشبو با آنکه تلخی و
ندی و ششوی و از بلاد چین خیزد و در گردن
گرم و شوشان نامند ساق و برگش شبیه بزرگ است
در سوم گرم و خشک و محرک باه خصوصاً مر باه
آن جهت ریو و سرفه و زردی و ذات الریه
و ذات الحجب نافع و مضر سوز و ملخش صمغ عربی
و قدر شتریش تا دو درم و این در دله گوید که آنرا
شغال نامیک شغال و نیم آن با جلاب رافع خفقا
است در حال و از مجربات است مر باه
چون صنعت آن بگیرند تازه آنرا پوست آنرا
خراشیده در آب آهک صافی نموده که قدر شندی و
باشد یک شبانه روز بچینا اندیش بشویند و آب
بپوشانند یک و دو جوسه تا آب آهک که جذب کرده
ترش مانند بعد از آن در آب تازه طبع دهند تا نیم
و نیمه شود پس پوست آنرا دور کرده و در آب
بپزند و با آنکه آب و عمل بجوشانند تا نرم شود پس
عمل کف گرفته با قند بقوام آورده بر روی آن
کنند آن مقدار که از روی آن برگردد و دو سه جوسه
دیگر داده و فرو آورده سر کرده در ظرف چینی بازجا
نگاه دارند

باب الحیم مع النون

جطیلیا که بسمه سکون نون طای صاف و خف است
شماة تخمینه و الک و نون لغت یونانی است و
سندی یکسان بید گویند که است و دراز و غلیظه و
ماکل بسرنی و تیرگی و تلخی و دردی آنرا که بهترین
انواع است ساق و عروق بسطری انگشتی چون
و در طول قریب بر وضع و زرد رنگ چون بشکند
اندرون آن زرد تر قریب بر یونانی و تلخ و در فلفل
جبال و جابای نناک و سایه میرد و در بعضی گفته
و به تشبیه آن بجطیلیا جهت آن است که اول
یافت و شناخت آنرا جطیلین الملک بود از
ملک روم اندامش بدان است بر گش شبیه بزرگ
کردگان و لسان اکل و سرفه و زردی و با شفا
و گلشن سرخ مائل بکبودی و در شش و در غلافی شش
می باشد و غیر روی را چرخانی نامند بر گش شبیه بجابر
و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و نهایت ملطف و ششی و جالی
و محلل و با قوت قهضیت و در در تریاق سموم و
مخرج جبین و جهت گردن سگ دیوانه و عقر
و هوام و سموم مشروب و درم جگر و سپرز و عسر البول
احتباس حیض و ضا و آن با شراب جهت گردن جابوران
سمی و جراحات قروح و جیش و درم بارد احتیاج است
ضربه و سقطه و کسر اعضا و دفی و از الهی و با شتر
جهت وجع معده و طمائی آن با خا بر کف دست
قانع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شراب
هر دو تریاق است اقوی است و شراب در نیم
با شراب جهت التواء عصب و وجع کبد و طحال و
بر دوت اقرام آنها و حمل آن مخرج جبین و سقطه
آن و لطمه آن جهت رید بار و نافع و مضر سینه و
مصلحتش استقو و قدر بول و قدر شتریش نامیک شغال
و بدش در تقنیج و تحلیل یک زن و نیم آن سار
و نیم وزن نج کبر و در سائر مواضع قسط و زردی
بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است
و عصاره آن در جمیع افعال قوی تر از آن است

و تریاق سموم و نافع از برای گردن سگ دیوانه
و سموم مشروب و درم جگر و استعمال آن با سداب
در تریاق است اقوی و قوتش تا سه سال است باقی
و ستورا خذ عصاره آن آن است که آنرا بکوبند
و بنجر و زرد آب بچینا اندیش بجوشانند تا آب
پس صافی نموده طبع دهند تا سه سال است و دو
الجطیلیا نافع از برای صلابت و سداب و وجع
کبد و معده و طحال و از برای تهیای کینه شش
و شش شش ریس جطیلیا می و فلفل از هر یک درم
شب یانی سفید سافج سندی مثل الطیب و چینی
از هر یک یک و نیم کوفته بچینه بعل سنی آن مقدار
که او به آن مرشته شود پس شش شش یک درم
با سنج یا آب سداب و در شش و بکوبند
تلخ است بوزن آن یک و نیم را و از جگر و طحال
و جبین جطیلیا محلل را با جاده و نفع است و جهت
قیل و قلع نهایت مفید و درم ملخی را نهایت نافع
است و بادیکه در خصیه زهار و پشت و کرده باشد
و در غمزه و اعضا نیز دور کند صنعت آن جطیلیا
رومی ده درم زرد و درم حرج سعد کونی سیاه
پوست چ کیر از هر یک پنج درم کوفته و یک طل
روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بریزند
و در شیشه کرده ده روز در آفتاب گذارند پس از
آفتاب برداشته بپالایند و در شیشه کرده نگاه دارند
سقوط جطیلیا و در ربول مانند چون با الا
حار یا بار و کسب مزاج بجز نرد و استقانی لمی راناق
است صنعت آن جطیلیا زرد و درم حرج حاشا
فطر اسالیون تخم کرفش اینون از هر یک و شغال
سنبل الطیب قلع و از خر قوه الصنع جده و در چینی
منز تخم خیار بن از هر یک و درم و در شش و دیگر از هر
یک و درم است ریون چینی ربع جمیع او به نبات
سفید مثل جمیع او به کوفته بچینه سقوط سازند
قدر مستعمل و درم یا شراب بزروری با سنجین
بزروری یا بار الاصول حار یا بار و کسب مزاج

و اگر ارض بیاشامد شراب خطیانا مقوی معده
 بود و بطو بات معده را پاک سازد و صفت آن
 خطیانا ده درم صبر زرد چهار درم مویز بهرانه ده درم
 گل سرخ افستین از هر یک سه درم تربید پیچیدم
 مجموع را در سه رطل آب جیاسیده جوش دهند
 تا ثلث باشد صاف کنند و با یک رطل می پخته بقوام آرد
 شربت سه ملحقه صفا و خطیانا این زهر طبع در خوا
 آورده هر زن را که خون حیض زیاده از عادت
 آید و بند نشود بستاند خطیانا رومی را و نرم بکوبند
 و با خاب برشته و برکت دست صفا نمایند و این
 خون را باز دارد و همچون خطیانا صلابت سبز
 و جگر و در معده و گرده و مثانه مزمنه و اذیت
 زهره های گز نه را نافع باشد و سده بکشاید
 صنعت آن خطیانا سه رومی لفل سیاه
 از هر یک ده درم قسطر سافج هندی سنبل ریوند
 چینی از هر یک هفت مثقال کوفته بخته با سه وزن
 ادویه عسل مصفی برشته شربت و دو درم با آب
 مطبوخ سداب و همچون خطیانا مشهور به همچون
 سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی از برای
 سداغ و صنعت کرده و جنون و صنعت بدین نیا
 و سواس و سل و سرفه قدیم و وق و صرع و برص
 و بین و در معده و جگر و دیرقان و سپرد و مایل
 و زجیر و قوت باه مفید است و صنعت آن خطیانا
 فردا ناما رشک بچکشت حب الفار تر او اند
 طویل انیسون چند بهر ستر حب بلبلان اسارون
 سلیمه از هر یک یک مثقال مرصاف یک مثقال
 دودانگ اگر زنی یک مثقال و چهار دانگ و پنج
 زرباد تخم کرفس از هر یک یک مثقال و چهار دانگ
 زعفران دار چینی لک معنول صبر سقراطی تربید
 سفید عود جوز و قرقفل ریوند قاقله اشنه سیاه
 سنبل الطیب گل سرخ معذب الکلب بلبله
 سیاه پوست بلبله آمله مقشله از هر یک چهار مثقال
 فیک دانگ تخم جرجیر تخم پایز تخم گندیا از هر یک

یک مثقال و دودانگ زرب شیطرح و پیاز محصل
 شوی فلتج از هر یک دو مثقال نرم صلابه کرده
 و بر و عن بادام جرب کرده با سه وزن عسل
 و در وجود ششماه گذشته بعد از آن استعمال نمایند
 شربت از آن دو مثقال تا چهار مثقال است
 چند یاد ستر فارسی آتش بچکان و تبرکی اغلا
 آستینه است و آن شبیه بخصیه است و دو عدد
 متصل بهم و حیوان آن مائی و در آنها ر عظیمه
 یافت میشود و غیر سنگ آبی است و از سنگ
 بسیار کوچکتر و سخی او سرخ مائل سیاهی و خارج
 آب نقیض نمیکند و در دلم آتزا اشک نامند و نیم
 میر محمد یونس در تحفه نوشته که قیاس تقاضا
 آن نمی کند که خصیه آن بقلع چند باشد و حقیر تازه
 او را ملا خطه نموده که صبا و قطع نموده بود و اصل او
 رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب
 و خاکستر و پرو ده کردن آن بر دو گاه بعد از آن
 صاحب بود رنگ شد و اینک در نوعی از استحاله
 هست شکی نیست موهبت گوید که اینچ حکیم نوشته
 بیان دفع است و بهترین انواع جند سرخ و بعد
 از آن زرد است و سیاه آن از سمیات قباله
 است و واجب است که بعد از قطع آن بشکند
 آتزا تا آنکه رطوبت و چیزی که در آن است مانند
 عسل بر آید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و
 در در دوم خشک و اللف و اقوی جمع ادویه
 حاره با بسا است و چیزی صغیر که در داخل آن است
 لا دفع شد بر التعمین است استعمال آن جاز
 نیست مفتح و مغلل و تریاق ادویه بارده قنار و کز
 هوام و مخنوق از خربق جهت احتیاس حیض و اخراج
 مشیمه و جنین و نفخ و فواق و منفس فانیخو لیا سنی
 مراقی و قوی بلغمی و ریجی و خفکان باید و و نیان
 و صرع و ام الصبایان قالیج و رسته و شرب رطب
 استلانی و سرسام بلغمی که بر شش است مفید در
 امراض بارده و مانعی و عصبانی را با سر و کرون

در و عن گل نافع و چون بعد از فصد صافن مقدار
 دو درم هم آتزا آب قویج با عسل بخورند و اگر
 بنماید بدون ضرر و اخراج جنین و برودت رحم را
 زائل میکند و اگر با آب و تب نیز باشد با عسل و قفل
 مقدار یک ملحقه لعن نمایند و پنج مفرق نذر و پنج
 حرارت غریزی است و طلای آن جهت فرفع
 قنار مفید است و سوط و طلای آن جهت در و سر
 بار و در می مزمن و سبات و حذر و کز از رطب
 و صرع مفید و همچنین خوردن آن تضمین است
 یابار و غنایه مناسبه جهت تحلیل او را م مینه
 حاره و بارده و اجاع بارده مفصل و غل آن مفید
 و بدستور تدرین بر و عن آن گذشتن آن در گوش
 جهت ریاح و نقل سامه که از برودت باشد
 و دوج بار د آن و همچنین قنار آن بار و عن
 و در گوش جهت امراض مذکوره و بخور آن جهت صفا
 صداغ بار و در می مفید و است شام آن جهت
 او را م ربه و علتهای نافع و اکمال جهت خلط
 و دمه و سل و حمل آن مصلح حال رحم و سقط جنین
 و در حیض بول آتزا میدن آن بقدر یک افیون
 خورده باشد و دفع سمیت آن است و چون بسا
 آن افیون بسا نیست آتزا زائل می کند مضر
 محو و برین و مصلح شربت بنفشه و قدر شربت نایک
 دانگ و بدنش مثل آن دوج یا نصف آن لفل
 و در بعضی مواد بوزن آن شک در امراض جگر
 فریون و جهت تحلیل رطوبات از جسته وزن آن
 لفل و ثلث آن دار لفل و ثلث آن زرباد
 و چند سیاه بقدر یک هم کشنده است و بسا است
 که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بر سام می شود
 و تریاق آن ترشی ترنج و سرکه خرد شیر الاغ است
 و دار چند باد ستر چون زن ازین بیاشامد اگر
 بجه آن را قوی گردانند و اگر آبستن نباشد و حیض
 آن بسته شده باشد حیض آتزا بکشاید صنعت آن
 چند بهر سترج ترکی انیسون تخم کرفس زهر یک یک

نرم کوفته بجنه با شراب مخمور یا شامند چینه بید
 بی جهت ام الصبیان و صرع و فالج و سکه و سار و امراض
 بلغمی و طوبی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض زنان
 و الحبال میگردد که از برودت باشد مفید است صنعت
 آن جنید بیدستر شک خالص عود الصلیب انجرا ساد
 با عرق دارچینی یا عرق جوز یا عرق رازیانه نرم
 ساییده جوید سازند هر چه بقدر فلفل شربت
 الحبال یا نیم حب تا یک حب با شیر منقوع آن و
 دیگران را از یک حب تا سه حب یا آنچه مناسب باشد
 با عرق جوز یا ویا دارچینی و یا رازیانه ساییده گرم نه
 طماننا کند و اگر زن زایلید بر هم افتاده باشد
 بر شقیقه با و فلیکن ایشان بالند و اگر قدیمه عود
 غری نیز اضافه نمایند بد نیست و اگر برودت بسیار
 باشد جوز یا نیز دهن جنید با ستر تن و قیرنج
 بار و غنما و دیگر جهت تحلیل ادرام مزمنه و
 رعشه و در دماغ سر مثل مفاصل و قطور آن گوش
 جهت ریاح و ثقل ساسه و ادجاع بارده بلغمی و
 نافع و حمل آن مصلح حال رحم و در بول و حیض و نشین
 آن جهت حرقت آنها در ریاح افرسه و ادجاع مفاصل
 بارده و فالج و استرخاد و لقوه و صرع بلغمی و سبات
 نافع است صنعت آن بگیرند جنید بیدستر فلفل سفید
 عاقر قرحا تخم خطل فریون جلینت اجزا مساوی هم
 نرم بکنند پس ده درم آنرا در یک رطل بغدادی
 روغن سداب داخل کرده خوب بر هم زنند و یک هفته
 در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس
 بعد از هفته آنرا با لایند و ثقل آنرا با لایند و بفتا
 و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند
 و یکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند
 و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته آنرا
 با لایند و ثقل آنرا با لایند و بفتا و بفتا و بفتا
 ده درم از همان ادویه را داخل کنند و یکو بر هم زنند
 و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه
 بر هم زنند پس از هفته از پارچه کتان آنرا

با لایند و یکو با لایند و بفتا و بفتا و بفتا نگاه
 دارند و یکو بر هم زنند و جوارش جنید بیدستر ریاح نان
 آستن را دفع کنند و جین را حاکمیت نماید صنعت
 آن جنید بیدستر حلیت زرباد و ماز و طها شیراز
 هر یک یکدرم زنجبیل ده درم قند سفید و دوازده
 درم شک نیم شقال کوفته بجنه با عسل مصفی
 مقوم سه وزن ادویه بر سرشند شربت و دودرم
 مرهم جنید بیدستر جهت ضعف رحلین و قدین
 آن جنید بیدستر چهار درم اسارون شامی صبر
 سقوطی شیات آمینا شیطرح هندی کسب انزله
 مرکلی از هر یک سه درم ادویه را نرم کوفته بجنه
 با طلا که نوسه از شراب است نرم سوده مثل
 مرهم سازند و بر ساقها و پا و بر قدین بالند
 و کسب البصم کاف تازی و سکون سین مملو با
 موهده معنی ثقل و جرم جو بات است که افشرد
 روغن آنها را گرفته باشند و مراد انجا ثقل
 کنیده است و فی الحقیقه این نوع طلا و مروغ
 است نه مرهم

فصل در ذکر نسخ معالجین جنیدی
 معجون جنید نافع جهت ریاحی که عارض می شود
 در معده زنان حامله صنعت آن جنید بیدستر
 یکدرم و نیم مرادیدنا سفته بسد کربا بر شمشیر
 زعفران از هر یک یکدرم زرباد و روغن عرق
 از هر یک دو درم آشنه سنبل الطیب از هر یک
 نیمدرم ادویه کوفته بجنه با سه وزن کل عسل
 بقوام آورده علی الرسم برشند معجون جنید
 بیدستر که همان خاصیت جوارش آن دارد
 صنعت آن جنید بیدستر کیتقال و روغن عرق زرباد
 از هر یک دو درم مرادیدنا سفته با کلاب ساییده
 که با دوال سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بجنه
 بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
 شربت یک مثقال معجون جنید بیدستر که در سوزش
 وضع حمل بنایت مفید است صنعت آن

جنید بیدستر مرکلی صافی میوه سالد از هر یک یک مثقال
 دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بجنه با آملین برشند
 شربت و دمثقال با شراب کهنه یا با مارا العسل بپزند
 معجون جنید بیدستر مشهور معجون ابن عیاد نافع بود
 سوده را که طعام قبول نمیکند و ذواق امتلائی و سوره
 الصفر و ادجاع معده را بنایت نافع و بی نظیر است
 صنعت آن جنید بیدستر قسط شیرین سنبل الطیب
 فلفل سیاه دار فلفل دارچینی از هر یک یک درم
 سیلین و دو درم مرکلی سه درم ایون یک درم ایون
 مرکلی را در شراب کهنه یا صافی خیسایند نرم کنند و اجزا
 را کوفته بجنه مجموع را بجنه معجون سازند و بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت یک مثقال

فصل در ذکر نسخ بخرنیا هر چند مناسب
 آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود
 لیکن چون اصل عمود در آنها جنید با دستر
 است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد
 بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجا و جنید
 قسم بنظر رسیده در نسخه بخرنیا بفتح سین مملو و سکون
 نون و فتح جیم و سکون رای مملو و کسوف فتح پای
 شناه تخانیه و الف و در نسخه دیگر بخرنیا بفتح
 پای شناه تخانیه قبل از نون ثانیه و در نسخه ثالث
 بخرنیا بکسری سکون پای شناه تخانیه و فتح نون
 و الف و شاید لغت اول اصح باشد صاحب
 کامل الصیانه و شیخ داود الطالکی گفته اند که در
 کتاب تقریب جمعه کرده شده معجون عارض یعنی
 معجون کلیه شانه و در کتاب منتخب موسوم است معجون
 ملاس یعنی معجون مدر بخرنیا کبیر بلا خلاف از ترکیب
 جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون
 از برای بادشاه جتوه و قتیله جیس بول بهر ساینده
 بود و این معجون را بعضی از تریا قات شمرده اند
 و شک نیست در آن که از مواجین کبار است
 و خاصیتش بجهت شارب است و دفع از برای امراض
 بارده و تریاقی امراض بلغمی است و امراض حاد

از ریاح غلیظه از برای عسر البول وادجاع کرده و
حصاة کرده و مثانه و از برای غلطی بول و بول و
سلس البول و قروح مجاری بول و از برای نفخ
و بطوبات و تخم و صنعت هم در دوسه که از بروت
و صنعت معده باشد و برگزشتن طعام از معده و قلع
و از برای صنعت کبد و تحلیل صلابت کبد و از برای
وجع اسنان و تامل آنها و از برای خفقان و سرد
مزاجان را بغایت مفید و موافق حفظ میناید
ایشان را و بسیاری از امراض و حافظ صحت شایع
است و گرم میکند بدن را از بر دی که از خارج مرض
آن شده باشد و مزاجش گرم و خشک و در رطب
تانیه و مضر درین و مصلحتش آب کاسنی تازه
است و قوتش تا چهار سال باقی میناید و باید که
استعمال کرده شود بعد از ششماه صنعت آن
بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده
چند بیدستر افیون و از چینی قوسود و قوز
هر یک یکدرم فلفل دار فلفل قهقه قهقه از هر یک ششدرم
زعفران نیمدرم اینها گداختنی باشد در بار اسفل
خیسانده حل کنند و باقی ادویه را کوفته بجمعه مجموع
را با سه وزن ادویه عمل مصفی بسرشد و معجون
سازند شربت از یکدرانگ تا یک شقال و بعضی گفته شربت
از یکدرانگ است تا یکدرم و بعضی از یکدرانگ تا دو
شقال گفته اند و برغم بعضی شربت نیم شقال و
این نسخه سوای عمل دوازده خرد است و وزن
از برای و یکدرم و نیم است صاحب میزان الطباع
گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر و در نیمه
و خشک است در دو درجه و ربع درجه و در نسخه دیگر
زعفران داخل ندارد و نسخه که یکم میر خرمخوس و تخم
ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم است گفته که
بعض نسخه نیمدرم و شش قیراط است و اسارون
ندارد و سبب آن صافی شدن درم داخل است بعضی ارباب
با عمل یک سکره شلت داخل کرده اند و بنسخه کبیر نسخه
استحق صنعت آن چند بیدستر و از چینی قوسود

از روشنی اسارون از هر یک یک شقال کوفته
بجته با سه وزن ادویه عمل مصفی و بنسخه شش قیراط
زعفران سه دقه می تخم وردی کنند و در وقت
حاجت از شقال از دی تا دو شقال بکار دارند
و قوت این معجون تا دو سال میماند و بعضی گفته اند
که شربت ازین معجون از یکدرانگ تا دو شقال است
و بدیش امر دسایه است که همین عمل می کنند و مجرب
است بنسخه کبیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جرد که موافق
است بنسخه استحق و در آخر گفته که داخل کرده میشود
درین معجون ربع رطله شلت و شش قیراط
زعفران بنسخه کبیر از شیخ رئیس که در قرابادین
قانون آورده صنعت آن چند بیدستر فلفل سیاه
زعفران مود و قوز اسارون افیون فلفل سفید
قهقه دار چینی از هر یک دو درم قهقه یکدرم کوفته
و بجته وزن نموده بسمل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند نگاه دارند و بعد از ششماه
استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین نسخه
این نسخه را آورده و گفته که از جبت باد با سه
رحم و از جبت باز گرفتن حیض و نابودن فرزند
مقدار یک باقلا ازین معجون را بر دوغن سوسن
حل کرده زن بخورد و در دوغن سوسن با دام
تلخ حل کنند شاید و بخورد و بگوید آن هم
سود و در باد با سه رحم را بر دوغن سوسن با دام
که معجون را باقی بنهند و فرج را بان بدارد و یا با
نیزه فتح بخار آنرا بخوبی شستن گیرد و از جبت در دینه
در سه درم امراض کلبه اندر شراب صرف بخورند
بنسخه کبیر بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون
ذکر کرده که در منافق قریب است به کبیر صنعت
آن چند بیدستر افیون از هر یک دو درم و در نسخه
دیگر دو درم است و از چینی قوسود و قوز اسارون
از هر یک دو درم فلفل دار فلفل قهقه صافی قهقه
از هر یک شصت درم زعفران مع ادویه
کوفته و بجته بسمل مصفی سه وزن ادویه

معجون سازند و در نسخه دیگر زنجبیل یک ادویه
میوه سالد سه ادویه داخل است و در نسخه اصل قهقه
داخل نیست شربت نیم شقال با آب گرم بنسخه کبیر
بنسخه دیگر صنعت آن چند بیدستر فلفل سیاه فلفل
سفید زعفران مود و قوز اسارون دار چینی قهقه از
هر یک یکدرم عمل مصفی سه وزن ادویه ادویه
کوفته بجته با عمل معجون سازند شربت شقال با آب
نیگرم ناشتا بخورند و بعضی گفته که چون حل کنند یک قیراط
ازین معجون را بر دوغن سوسن ببالند بر موضع را بزنند
و دیگر جانوران سمی که زنده باشد و دفع زهر آنها
می کنند و نیز خوردن آن نافع است از برای
ضرب سموم و سمیت و گردیدن جانوران سمی چون نیم شقال
آزما شراب با شامند نیز نافع است از برای ریاح
رحم و قوت گرفتن حمل و کمی ادرار خون حیض چون مقدار
باقلا می ازان را بر دوغن سوسن حل کرده یا با شام
پاره فرزند سازند و قدری ازان را با ر دوغن
زین حل کرده بنوشند ازان زن و نیز بان بزنند
کنند و رحم خود مفید است و از برای وجع سینه و
سرفه و از برای امراض کلیتین از برای عسر البول
و از برای سردی و ریاح بارده خورده میشود و ازان
مثل نخودی با شراب صرف و از برای تخم چون میانشان
ازان زن یک شقال با شراب صرف بنسخه کبیر
سید اسمعیل در قرابادین نسخه منقول از قرابادین
حیض صنعت آن قوسود و قوز اسارون فلفل سیاه
هر یک سه درم چند بیدستر افیون مود و قوز اسارون
از هر یک یکدرم کوفته بجته با سه وزن ادویه عمل
مصفی معجون سازند و بعضی شراب انگوری درین
معجون داخل کرده و سی در نسخه خود شلت بجای شراب
انگوری آورده شربت از یکدرانگ تا یک شقال
است بنسخه کبیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جرد در معده
و سوء هضم و قلع و جسد بول و جمیع امراض لبنی و
بادهای غلیظه را سود دارد و صحت و قدرت را بسیار
علل است صنعت آن چند بیدستر و از چینی قوسود

نموده و قواسرون از هر یک یک شقال اجزا را جدا جدا
گفته بجهت وزن کرده و در هم آمیزند و با سه وزن مجرب
ادویه غسل و یکدنگ نیم شقلت معجون سازند و یک
شقال زعفران در آن آمیزند شربت از یکدنگ
آرد و شقال باشند ناف باد.

باب الحیم مع الود فصل در بیان جوارشات غیر مسهل

بر آنکه اکثر جوارشات در فیل بعضی ادویه مفروده آن
دوا اصل و عود است و آئینه ترتیب حروف تجوی
ذکر یافت و بیاید مانند جوارش حب الاس اهل
و انج و حذب و اسارون داشته و آله و انبر یاس
و انجوان و انیسون و ابرسا و بسباس و بلاد و
بنون و جند و جوز و اوج و فنجونش و دارچینی و رمان
وزعفران و زنجبیل و زرد فاق و سفرجل و ساق و سم
و سنبل الطیب و صندل و طمشیر و عصرم و عنبر
و عود هندی و فلفل و فودنج و قرفل و حب القرطم
و کافور و کاکج و کون و کندر و لولو و مشک و مصطکی و
ناخواه و وچ و جوارشات ایونی و بعضی که ذکر نیافته بود
طباشیر ایونی و علاج ایونی و بعضی که ذکر نیافته بود
و آنکه هر یک براسه اسمی خاص دارند که ذکر میگرد
و بدانکه جوارش بضم جم و فتح و آدو الف و کسر را
معه و شین معجم بدون نون و جوارش با نون و
آخر هر دو آده و صاحب بحر الجواهر گفته که با نون
تصحیف است و آن معرب گوارشک و گوارش
است و معنی آن در لغت فارسی گوارنده طهام است
و با هم غذا و بعضی باضموم گویند و در حقیقت ترجمه
جوارش یعنی باضموم است شیخ داود الطائری در
تذکره گفته اند که جوارش فارسی است و بلفظ عربی
مسخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که بحسب
سمرقندی در قرابادین از کتب حمسه خود گفته که جوارش
لنت قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است گفته که
بر سیم از آنکه خیر از لغت فرس بود و انکار کردند
آن قدس سره میفرمایند که فرنی نیست بیان لغت جوارش

بمسخن و ملطف باقطع اخلاط چنانچه از صفات
جوارش است زیرا که جوارش یعنی باضموم است
و اینها از لوازم و خواص آن است چه هضم غذا تمام
نمیشود و اگر بجز یک مسخن و ملطف ماده غذا باشد آنچه
ملطف و مسخن ماده غذا است مقطع اخلاط و غیره
از جهت ملتهقه محل معده و عامل مانع از اشتغال
معده بر غذا و تصرف حرارت در آن و هضم و تفصیح
تمام تا فتن و دستبرد شدن آنها از برای گردیدن
جزو اعضا است و شیخ داود نیز گفته که جوارش
نزد اطباء عبارت است از ادویه که نرم گویند
فشنده و حرارت آتش با نهار سیده باشد بلکه با شکر
و باسل و بقوام آورده سرد کرده شش قطعات
تا نازک که چک بریده باشند و ایضا می فرمایند که لفظ
جوارش نزد اطباء موضوع برای معجون است که ساقه
باشد از برای اصلاح حال معده و اعانت
بر هضم و استمراء و گواریدن طهام و تقطیع اخلاط
و تحلیل آریاح و رطوبات و لهذا از برای جوارش
را جربش باید که میده تازه و از معده نگذرد و بلوده
باشد بسبب طول مکث در معده اقوی پس اگر
جوارشات را با فعال مذکور خواص و افعال
و دیگر باشد ضرر بدعانی رسد که آنرا از جوارش
بدون بیرون بود و جوارشات مثل معاجین میباشد
الا آنکه معاجین شیرین می باشد و تلخ نیز و کره
و غیر کره و جوارش سنی باشد مگر طیب و طیب
جوارشات و لذات با عود است و در حرف العین
مع الود و شیخ آن در فیل عود هندی هم بطریق
اجمال و کلیه و دستور العمل و هم تفصیل جزو
انتشار الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض
اطباء منسوب نموده جوارش باطبا یونان
یعنی باطبا یونان است و فرقه دیگر گفته اند که از
اطبا یونان است و نه از اطبا یونان است بلکه
جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن
نخاسته اند که از برای خلفای عباسی ساخته اند

پس شهرت یافته تا لیت جوارشات میان اطباء
و جمعی انکار این قول نموده اند و گفته اند که بسیار
از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش ثاقبوس
و جوارش کوفی مقدم بر نجا شده اند و میفرمایند که اصل
جوارشات که اطباء یونان و بر اطباء فسطاط نیز میگویند که گویم پیش
از نجا شده این جوارشات سیمی بجوارش نموده اطباء
عجم جوارش خسروی را از برای نوشیدن لایف
کرده باین اسم سکی ساخته اند و ادویه که از برای
اصلاح معده و تقویت هضم است نیز این اسم
سیمی نموده پس نیستند اطباء که عجم مخترع جوارش
بلکه مخترع این اصلاح اند که معاجین اصلاح معده و هضم
را جوارش نامیده اند و جوارش از برای لایف بقراط و
منقول از قرابادین افندی صاحب طبعی حکیم باخی ابراهیم
سلطان قیصر و هم ضعف بدن را زایل کند و ناف
است از برای تفریح و مایه بخور و چون تقویت
هضم و مناسب هر مزاج و شربت یک درم است
صنعت آن گل اکلیل الملک گل سرخ سرخ مرغ الاغ
اصل السوس مقشر از هر یک شش درم قرفل سنبل الطیب
جوز و دارچینی خولجان خیزل و زنجبیل زرین و بسباس
عود هندی فاقه انیسون تخم طوارق ادنی و طوارق
ادنی حبش خوشبو است که ترکان در ماست میکنند
و بشیرازی آنرا پودنا مندا از هر یک یک درم و نیم شکر
سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور
مقرر مرتب نمایند جوارش بزوری مقوی باضمه
و منفع سد فوئج و کلل ریاح است و صنعت آن
گون کرمانی انیسون را زبانه کرد و با دو قوناخواه تخم
کرمن از هر یک شش درم مجموع را میست و چهار ساعت
در سرکه انگوری چسبانده پس خشک کرده اند که
بوداده با صافه و در چینی زنجبیل و در فلفل زنجبیل
خولجان از هر یک شش درم گفته بجهت بسبب سفید
بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربت
یک شقال جوارش بقراط معده را قوت دهد

و طعام منعم کند و اشتها را طعام آورد و نفخ دور کند
 باه را قوت دهد و دردت معده و کرده و شانه را مل
 گرداند و آب آمدن از دمان باز دارد و جشا و فواق
 را سودمند باشد و صفت آن خم کرفس تخم کز تخم
 راز با کشنیز خشک ناخته از هر یک یک مصطکی
 عاقر قرحا از هر یک یک شقال عود هندی قرفل
 از هر یک نیم شقال کوفته بخته با سه وزن اودیه
 فانیند بنجری و عمل سفید مصغه با مسادات جوارش
 سازند شربت و دو شقال جوارش بقراطیه نشود
 عنقران پناه حکیم احمد موسوی که در ریاض جربات
 خود قلمی فرموده اند که منقول از خط مغربی الیه صفت
 قرفل سنبل الطیب قرفل سیاه زنجبیل عاقر قرحا
 زرناد و جوز بود از هر یک سه شقال ترب سفید کباب
 چینی عود هندی از هر یک یک شقال اسارون نیم
 شقال شقال قاقلا صندل از هر یک دو شقال و نیم
 مشک بتی عنبر شنب از هر یک یک انگ و نیم صندل
 فارسی ناخته تخم جلا سنگ برگ سداب از هر یک
 پنج شقال کوفته بخته بر دغن بادام شیرین جرب
 نموده با عمل سفید مصغه سه وزن اودیه بدستور
 سقر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت
 دو شقال جوارش جالینوس این جوارش را فواید
 و خواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی
 خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول را که از سوسه
 باشد خصوص سوسه که شانه باز دارد و باه را قوت دهد و
 دیوانگی را مل کند و رنگ را در صافی کند و اسهال بلغمی
 را نفق دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفه بلغمی و
 بواسیر و نفرس و قوبا و بن و سنگ شانه را نافع
 بود و سباسبه مورا حفظ کند و نگذارد که سفید
 شود و گفته هر که بیست روز باین جوارش مراود
 نمایند از جمیع امراض ایمن شود و صفت آن
 سنبل الطیب قاقلا سیلیمه سیاه و چینی خولجان
 قصب الزرنه قرفل سیاه کوفتی زنجبیل قرفل سفید
 دار فلفل قصب چینی عود و پلسان اسارون و خانی

حب الآسن عنقران از هر یک ده درم مصطکی و
 بنجرم قند سفید بوزن جمیع اودیه عمل سه وزن
 مجموع اودیه را کوفته بخته با قند و عمل سفید مصغه
 بشزند و در نسخه دیگر مصطکی ده درم است شربت
 از هر یک شقال بیش از طعام و بعد از طعام توان
 خورده و در نسخه دیگر سید اسماعیل و زخیره حب
 پلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این
 جوارش خطیانیان داخل است و این جوارش
 را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد و شقال
 توان کرد و بعضی گفته که هنگام رسیدن این
 جوارش بعد از هفت روز است و هر چند گفته
 شود خاصیت آن بهتر میشود و مزاج این جوارش
 گرم و خشک است در آخر و در دوم و گفته که مراود
 بیست روز باین جوارش پیری را دیر می آورد و
 جوارش جلاسه منی زیاد کند و قوت مجامعت
 بفرزاید و ضعف کرده را سودمند بود و معده را
 قوت دهد و اشتهای طعام آورد و صفت آن
 سنبل الطیب قرقه الطیب از هر یک یک شقال
 زیره کرمانی مدبر قلع خشک عود هندی غرنی
 خام از هر یک چهار شقال فلفل اسارون شقال
 از هر یک دو شقال خصیة الثعلب مصری بوزن
 از هر یک دو نیم شقال اجزا کوفته بخته با سه وزن
 آن قند و عمل یک رطل گلاب بقوام آورده بدستور
 متعارف بشزند شربت و درم جوارش حاضر
 قاصع صندل و سکن عجلش و حیات صفراوی نافع
 صفت آن بکینه برگ حاضر نازه که هندی چکی
 کاساک نامند و با وزن آن باز یاده یا کمتر بدستور
 مستور و جوارش را نان ساده مرتب نمایند و عند الحاجة
 بقدر ضرورت اول نمایند جوارش چنین معده را
 قوت دهد و بوی را ببرد و دمان را خوشبو سازد
 و آب رفتن از دمان باز دارد و سوسه و بهار را
 زائل گرداند و گرم شکم بشکند و بادها نشاند و کرده
 را قوت دهد گرداند و در یک شانه را پاک سازد

و طعام را بگوید و بوی را ببرد و اشتها آورد و نفخ
 گفته اند که عجب باشد از یک سال یک هفته هر روز
 سه درم ازین جوارش بخورد و در طبیب احتیاج با
 باشد اگر که کثیرک داشته باشد از عده بکلی بزدن
 آید و صفت آن تخم کرفس تخم کز تخم شنب از هر
 یک یک استار قرفل مصطکی رومی عود هندی از هر یک
 یک درم کوفته بخته با سه وزن مجموع اودیه عمل سفید
 مصغه بقوام آورده مرتب نمایند و هر روز سه درم
 آنرا بخورد جوارش خاصه خاص بسیار دارد و اعضا را
 قوت دهد و بوی دمان خوش کند و کسری را بکند و بسیار
 بول را که از سوسه شانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را
 نافع بود و باه را قوت دهد و منی بفرزاید و جگر و شنب
 را قوی گرداند و آب از دمان باز دارد و در یک
 شانه را پاک کند و تخمه را نافع بود و دماغ را قوت دهد
 و نفرس و بن و قوبا و بواسیر را سود دارد و سیاه
 موی را نگاه دارد و صفت آن که بای می سنبل
 الطیب سیلیمه و چینی قاقلا خولجان قرفل سفید کباب
 زعفران زنجبیل فلفل دار فلفل قصب عود پلسان
 اسارون حب الاس قصب الزرنه از هر یک چهار
 شقال مصطکی کباب جوز بود از هر یک سه شقال شقال
 پنج شقال مغز چلقوز مغز فندق از هر یک چهار شقال
 خصیة الثعلب پنج شقال لسان العصار بوزن
 از هر یک دو شقال مشک بتی عنبر شنب از هر یک
 یک انگ رقی طلا و رقی نقره از هر یک بیست عدد
 یا قوت احمد و در با سفته از هر یک دو شقال عمل
 سه وزن اودیه بدستور مرتب نمایند جوارش خروب
 منقول از شرح اسباب علامات و شکم قبض کند و در
 و اسهال موی را نافع است و صفت آن خروب
 شامی بیدانه زیره کرمانی مدبر حب الاس سوبین کباب
 بلوط کشنیز خشک از هر یک جزوی همه مساوی کوفته
 بخته بارب مورد و بشزند شربت سه درم جوارش خروب
 جنت اسهال مزمن تقویت جگر و معده و دفع سوطات
 معده و اسهال نافع و سوافی افرطه اطفال زلق الاسا

را بنایت مفید از ترکیب محمد زکریا رازی است
 صنعت آن دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند
 در ده نعل سره صلایه کرده سی پنج مثقال تخم مورد
 شست مثقال خرگوب نیلی گلاب چون بود اگر با پنج از
 هر یک مثقال کندر یا بنخواه سود کوفته مصطفی سبیل
 الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام
 آرد و در وزن ادویه بر سر شربت تا سه
 مثقال و جوارش سکر بعضی اهلای این جوارش را
 سبی جوارش عود نموده اند و در اگر کم کنند و با منحه
 را قوت دهد و دیگر گردانده و با منحه است از برای سلطوبت
 معده و بلغم صنعت آن بنخه محمود بن الماس
 در عاوی صلیف فاقه صغار فاقه کبار قمر فلفل دارچینی
 و بنجیل دار قفل زعفران از هر یک یک درم
 شکر و زعفران عود هندی فلفل سیاه از هر یک
 نیم درم کوفته بنخه عسل مصطفی بقدر کفایت برشند
 شربت یک مثقال و جوارش سیلانی روایت است
 که حضرت سلیمان علیا السلام بمقاد حرم داشت و به
 بسبب این جوارش خوشنوداشتی و چندان اصفی
 نازد و صنعت آن لسان العصار تخم بنخه تخم
 بنجیل کایه چینی تخم تره تیزک که مانع عافه فرما تخم زرد
 از هر یک سه درم و در بنخه و دیگر بنجاسه تخم گرز
 مای رویان بوزن تخم گرز و در بنخه و دیگر بنجاسه
 آن سه سقنقر است بوزن آن اگر سه باشد
 برتر است کوفته بنخه وزن کرده یکجا نموده و در شیشه
 نگا دارند و در وقت حاجت بنفش بر گیرند هر چه
 آید بر روی یک عدد زوده تخم مرغ نیم بر شست باشند
 بنخه در روز یا زاده و جوارش سلویه در تقویت
 معده و سود هضم بسیار مجرب است و در طوبت
 و برودت معده بر طرف سازد و برودت آن را
 مبدل بگرمی سازد و اشتهای طعام آورد و صنعت
 آن سبیل الطیب قمر فلفل دارچینی جوار فاقه
 صغار گلاب اصل از هر یک بنجدرم کندر و درم
 فلفل زنجبیل از هر یک ششدرم بنجدرم بنجدرم

شکر طبرزد و برابر بهر ادویه کوفته بنخه طعمه الرسم و در
 سازند شربت سه درم و جوارش سلویه و دیگر معده را
 قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام بیاورد
 و بنخه و بنجیل را در سازد و صنعت آن کندر یا بنخواه
 مصطفی سبیل از هر یک ششدرم فلفل از هر یک حب الغار
 عود هندی خام غرضه از هر یک سه درم مجموع
 را جدا جدا کوفته بنخه بنخه طعمه صدد درم با پوست
 دوا کوفته بنخه مرهم سازند و ادویه را با بنجیل برشند
 و در ظرف چینی یا شیشه نگا دارند شربت از یک
 مثقال تا سه مثقال و جوارش شایب الطیب
 آن مرحوم در نفع مالینو لایه ماری را بنیظیر
 است و مقوی قلب و معده است و بنخه
 آرد و صنعت آن آله مرابا لیل مرابا از هر یک
 بنقد و بنج مثقال از استه بیرون کرده و در یک
 شیشه گلاب عرق بید مشک از هر یک بنقد و بنج
 مثقال همه را بیزند تا ملامت شود مالیده بالا اندیش
 شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید
 شربت نارنج شربت لیمو شربت آلو از هر یک پهل
 و بنج مثقال سلجین سه و بنج مثقال داخل نموده
 بقوام آرد و در پس ابریشم مفرغ و برق طلا و برق
 نفوذ مراد و در بنج از هر یک سه و بنج شرب و دو
 مثقال گل گاوزبان غنچه گل سرخ از هر یک
 پنج مثقال کوفته بنخه آن بر شند شربت و دو
 درم و جوارش صغره انار باری کراس اوشن
 گویند راج معده و اسهال دفع کند و معده را قوت دهد
 و صنعت هضم را زایل کند و امراض بارده دماغی
 را نافع باشد صنعت آن صغره فارسی زود فاما بنخواه
 نقاع خشک در بنجوش سبزی زده کرمانی از
 هر یک بنجدرم زنجبیل و ج ترکی بسا سه عود
 هندی خام غرق از هر یک سه درم تخم کرفس زبانه
 انیسون از هر یک چهار درم حاشا و درم شکر بنخواه
 درم همه را کوفته بنخه با سه درم عسل مصطفی ترکیب
 نموده استعمال نمایند شربت یک مثقال و جوارش

طالیب طالع است از برای سرخی معده و کبد و راج
 غلیظه و مقوی کبد است صنعت آن طالیب
 بنجدرم زنجبیل بیست درم فلفل دوازده درم سبیل و بنج
 از هر یک ششدرم شکر طبرزد و بنج رطل که ششصد و پهل
 و دو درم و نیم باشد کوفته بنخه و در ظرف نگا دارند
 بوقت حاجت یک مثقال از آنرا دوا نمایند راج
 این جوارش گرم است و در آخر در جود و درم خشک
 است و در سه رطل و جوارش اولی در بنج و دیگر بنج فلفل دار
 قفل است و جوارش علاج معین محل است صنعت
 آن نثاره علاج میو ساله مصطفی سبیل الطیب
 دارچینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد و ترنج
 سود کوفتی عود قماری خام نار خشک فلفل از هر یک چهار
 مثقال عود الصلب گل سرخ سافج هندی انیسون
 مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر انیسون را
 یک مثقال نمایند بر است عین شرب مشک خالص از
 هر یک نیم مثقال عین و مشک از هر یک یک مثقال نمایند
 بنخه و بنج نبات برابر تمام ادویه عسل و در برابر ادویه
 علی الرسم جوارش سازند شربت از یک مثقال تا
 دو مثقال و جوارش عطانی منی زیاده کند و کرده را
 قوت دهد و دماغ ماقوی گرداند صنعت آن
 شفاقل مصری فاقه صغار دار فلفل خولجان
 دارچینی زنجبیل فلفل الطیب از هر یک پنج مثقال
 پس سرخ پس سفید و دری گلگون تو دربی زرد
 تو دربی سفید تخم بنخه تخم شبت مغز تخم خرزله تخم خربزه
 تخم پیاز سفید تخم انیسون کثیر تخم تخم کرفس از
 هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بنخه بنجدرم بنجدرم
 کرده سه وزن مجموع ادویه ترنجبین را یک شب
 شب و شربت گاو بنجیا نند و صبح و در دست مالیده
 بگذرانند که اگر خاکی در آن مانده باشد نشین شود پس
 صافی نموده بچوشانند غلیظه شود پس از آتش فرود
 آورند و بگذرانند که حدت و حرارتش شکسته شود و دیگر
 باشد و در با آن بر شند در ظرف چینی نگا دارند
 شربت سه مثقال باد و ادویه شیر گاو پیش ناز

دو مشقال و این همان نسخه شیخ الرئیس است با
انکه تفاوتی است چوارش قندار یقون دیگر مشقال
از منهل نفخ و برودت معده را سودمند بود و در
معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد برطرف
کند و صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس بنجیل
حاشا منخله غلظت تخم سداب از هر یک دو درم کند
منز با دام تلخ از هر یک چهار درم فلفل شانه زده
درم کوفته بنیخته با سه چندان غسل صفی علی الرسم
بیشند شربت یک مشقال چوارش فواکه کباب
استاد زین الدین صاحب اختارات بدینی
معده را قوت و بر دهن باز داد و در جگر و دل درد و
را قوت دهد و دفع صفرا کند و منقل بآن کردن و دفع
خار است و صنعت آن آب انار ترش آب انار
شیرین آب بر ترش آب به شیرین آب غوره آب
ز رشک آب سماق آب گیل آب امرو و اجزاء
مساوی همه را با تش ملایم بپزند تا برع رسد و کف
آنرا بگیرند پس مساوی آنچ بانی مانده قند سفید
داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام آید پس آب
لیمو آب اترج از هر یک مساوی یک جزو اندک
انکه داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام چوارش
رسد و قیقه تمام آبها را شرب کرده باشد بر دهن
سنگ ریخته بپزند و بردارند و اگر خواسته باشد آب
فواکه را با قند سوسای آب لیمو آب اترج بقوام
بلند آورند پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو
و آب اترج داخل نمایند و قرص سازند و اگر پیش
ازین داخل نمایند تلخ می شود و اگر بعد از فرود کردن
از آتش شک تبیی دودانگ مصطکی رومی یکدرم
زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است
چوارش فواکه مقوه نافع از برای ضعف قلب
و معده و خفقان و صنعت آن آب انار ترش
آب انار شیرین آب امرو و آب سیب شیرین
آب به آب غوره آب ز رشک آب سماق آب
لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یک مل

دو مشقال و این همان نسخه شیخ الرئیس است با
انکه تفاوتی است چوارش قندار یقون دیگر مشقال
از منهل نفخ و برودت معده را سودمند بود و در
معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد برطرف
کند و صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس بنجیل
حاشا منخله غلظت تخم سداب از هر یک دو درم کند
منز با دام تلخ از هر یک چهار درم فلفل شانه زده
درم کوفته بنیخته با سه چندان غسل صفی علی الرسم
بیشند شربت یک مشقال چوارش فواکه کباب
استاد زین الدین صاحب اختارات بدینی
معده را قوت و بر دهن باز داد و در جگر و دل درد و
را قوت دهد و دفع صفرا کند و منقل بآن کردن و دفع
خار است و صنعت آن آب انار ترش آب انار
شیرین آب بر ترش آب به شیرین آب غوره آب
ز رشک آب سماق آب گیل آب امرو و اجزاء
مساوی همه را با تش ملایم بپزند تا برع رسد و کف
آنرا بگیرند پس مساوی آنچ بانی مانده قند سفید
داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام آید پس آب
لیمو آب اترج از هر یک مساوی یک جزو اندک
انکه داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام چوارش
رسد و قیقه تمام آبها را شرب نماید به قوام چوارش
آید و باید که پیش از داخل نمودن آب لیمو و آب اترج
کلاب عرق گل مشک عرق بید مشک عرق صندل
از هر یک بیست مشقال عرق بهار تارنج ده
مشقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس به
سوخ که ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
بقوام آورند پس آتش فرود آورده طباشیر سفید
کشیخ خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید
هر یک و مشقال دانه بیل پریشم مقطر نفع خشک
که برای شمی مر و ایدنا سفته بسد حرق مغول از هر یک
یک مشقال مشک تبیی خالص عنبر غیب ورق طلا و ورق
نقره از هر یک دودانگ ستوبان بیشند شربت یک مشقال چوارش
دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده و ریه

دو مشقال و این همان نسخه شیخ الرئیس است با
انکه تفاوتی است چوارش قندار یقون دیگر مشقال
از منهل نفخ و برودت معده را سودمند بود و در
معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد برطرف
کند و صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس بنجیل
حاشا منخله غلظت تخم سداب از هر یک دو درم کند
منز با دام تلخ از هر یک چهار درم فلفل شانه زده
درم کوفته بنیخته با سه چندان غسل صفی علی الرسم
بیشند شربت یک مشقال چوارش فواکه کباب
استاد زین الدین صاحب اختارات بدینی
معده را قوت و بر دهن باز داد و در جگر و دل درد و
را قوت دهد و دفع صفرا کند و منقل بآن کردن و دفع
خار است و صنعت آن آب انار ترش آب انار
شیرین آب بر ترش آب به شیرین آب غوره آب
ز رشک آب سماق آب گیل آب امرو و اجزاء
مساوی همه را با تش ملایم بپزند تا برع رسد و کف
آنرا بگیرند پس مساوی آنچ بانی مانده قند سفید
داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام آید پس آب
لیمو آب اترج از هر یک مساوی یک جزو اندک
انکه داخل کرده با تش ملایم بپزند تا بقوام چوارش
رسد و قیقه تمام آبها را شرب نماید به قوام چوارش
آید و باید که پیش از داخل نمودن آب لیمو و آب اترج
کلاب عرق گل مشک عرق بید مشک عرق صندل
از هر یک بیست مشقال عرق بهار تارنج ده
مشقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس به
سوخ که ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
بقوام آورند پس آتش فرود آورده طباشیر سفید
کشیخ خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید
هر یک و مشقال دانه بیل پریشم مقطر نفع خشک
که برای شمی مر و ایدنا سفته بسد حرق مغول از هر یک
یک مشقال مشک تبیی خالص عنبر غیب ورق طلا و ورق
نقره از هر یک دودانگ ستوبان بیشند شربت یک مشقال چوارش
دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده و ریه

از دار و صنعت آن آب سیب آب انارین از
هر یک یکصد درم فانیذ بخری نیم من همه را با هم
بجوشانند و بقوام آورند و این اجرا کوفته بخته بآن
بسرشد اجرا این است سونق کنار سونق امرو دانه
بچرم سد کوفی مصطکی سنبل الطیب جوز بوا از
هر یک دو درم زعفران یک درم علی الرسم بآن بشرد
شرجه از دو مثقال تاج مثقال جوارش فلفل
معه و ول را قوت دهد و دندان را محکم سازد و بک
دهان خوش کند و شکم به بند و طبع را باز دارد و طعام
بکارد و صنعت آن کوفل رسیده فریبست عدد
نیم کوفته در شیر بخسانند و بعد از دور در شیر بر آورند
و خشک نمایند و بگردان بیل بوا قرفل تخم شنب
از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی زعفران
کجا بچینی کشینز خشک مقشر از هر یک دو درم اجرا
را با فلفل یک شب در گلاب بچینانند پس خشک
سازند و بکوبند و باند که شیر بخته بایک من قند بقوام
آورده بسرشد و بالای سنگ بریزند و پن ساخته
بکار بریزند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت و نیاز
نمایند و اگر در آخر شیر داخل نمایند برای بعضی در هوا
های بار و طب خوب است جوارش قانصه حبت
صنعت معده و در ب نافع صنعت آن پوست
اندر دانه قانصه خروس ننی سنگدان آن که خشک
کرده باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم
گل سرخ سه مثقال نفع خشک قانصه کبار و صغار
پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست بلبل زرد
آله منقی از هر یک یک مثقال بهمن صندلین صندل
کشینز خشک بریان قرفل قرفه حب الاس از هر یک
دو درم اجرا کوفته بخته با شربت فواکه سرشته بچون سازند
شرجه دو مثقال جوارش قانصه دیگر در منافع
نکوره اقوی صنعت آن پوست اندرون
قانصه جز پوست اندرون قانصه خروس و دانه
ناسفته طباشیر سفید از هر یک یک مثقال تخم گل
سرخ نفع خشک پوست بیرون پسته قانصه صغار

کبار از هر یک یک نیم مثقال صندلین صندلین خشک
بریان حب الاس پوست بلبله آله منقی از هر یک
یک درم بسد محرق کبار با دانه معدنی خطانی جوز بوا اسبا
قرفل دار چینی سیخ از هر یک نیم درم ادویه کوفته بخته
با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
شرجه دو مثقال جوارش قانصه دیگر حبت
ضعف معده و در ب نافع است صنعت آن
پوست اندرون قانصه خروس خشک کرده عود
غرقه خام مصطکی رومی از هر یک دو درم زیره
کرمانی بهمن گسب بهمن سفید عنبر شمس ورق طلا
ورق نقره از هر یک یک مثقال کشینز خشک یک درم
طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان دانه بیل
بادرنجبویه از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض سه
مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته
پوست زرد انترج حب الاس حب الرمان
نفع خشک از هر یک سه درم خشک خالص
نیم درم مرابی آله بلبله قند سفید گلاب خالص از
هر یک نیم انار هندی آله را بایک انار آب و گلاب
هم بریزند صاف نموده قند و غسل و بلبله را داخل کرده
بقوام آورند و سازند ادویه کوفته بخته بآن
بسرشد شرجه از یک درم تا سه درم
جوارش قطردون منقول از قرابادین آفندی
صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم که بکری
نوشته حبت امراض صدر و معده نافع قدرش
یک مثقال است صنعت آن پنج انزلیاده
درم زیره کرمانی سه درم بیرون تخم رازیانه
از هر یک چهار درم غسل مصطکی بقدر کفایت بپزد
مقر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند جوارش
کشینز آلیف بقول اوس منقول از قرابادین آفندی
صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم که آفندی
مزبور از طب کیمیا به بر اکلوسوس رومی انتخاب
نموده حبت امراض سین و ضیق النفس و ذات
الریه نافع و مقوی معده و با ضمه است

و با ضمه است صنعت آن کشینز و فای خشک از
هر یک چهل و هشت درم مغز پسته مقشر مغز بادام مقشر
از هر یک شش درم بزرگمان بزرگ حبه دار چینی از هر یک
چهار درم اصل السوس حب السوس زنجبیل از هر یک
دو درم شکر سفید مصطکی بقوام آورده بقدر کفایت
شرجه یک درم تا دو درم جوارش کرا و یا نافع است
از برای ضعف معده و در جمع معده و سده که در آن
باشد و از برای سده های کبدی و بخت قلب و انضمام
طعام صنعت آن کرا و یا نافع تخم کرفل زنجبیل
موزینق بزرگ سیبایوس تخم جزیر از هر یک هشت درم
مغز بادام تلخ مقشر و درم کوفته بخته بسل سفید
مصطکی سه وزن ادویه بسرشد شرجه مقدار عصاره
جوارش کرا و یا نافع دیگر صنعت آن کرا و یا فجاج
او خرقه سرخ فلفل سفید زیره کرمانی مدبر اجرا
متادیه کوفته بخته با سه وزن ادویه غسل مصطکی
جوارش سازند جوارش متوکل معده را قوت دهد
و صنعت با ضمه را نافع بود و سرکه مزاج برودت
معده و کبد و ابتدای استقار نافع باشد صنعت
آن بنفشه این قره قرفل سنبل الطیب دار چینی جوز بوا
گل اصل قانصه از هر یک یک مثقال فلفل سفید
زنجبیل چندید ستر از هر یک دو مثقال کند چهار
مثقال نبات سفید وزن همه ادویه را
کوفته بخته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصطکی جوارش
سازند شرجه سه مثقال جوارش دیگر حکیم معصوم
نوشته مستعمل من است مقوی معده و جگر و شکم
به بند و بهینه و تی و عثمان و اسهال و موی را
نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الاس
انار دانه گل سرخ بهمن سنبل الطیب اسارون
از هر یک دو درم زرشک منقی پنج درم پوست
بیرون پسته مصطکی قرفه الطیب از هر یک یک نیم درم خشک
دو دانه بزرگ سیب بورد ب فواکه از هر یک
ده درم گلاب بمیت درم علی الرسم بسرشد جوارش
فلفل مصیب دل را قوت دهد و دانه را خوشبو

سازد و قی بهینه و ضعف معده را نافع بود و طعام
بگوارد و اشتها بیاورد و دندان و لثه را محکم سازد و اسهال
آورد و صنعت آن فلفل کباب چینی و انیسون و چینی
الطیب عود هندی از هر یک یک درم زعفران مصطفی
از هر یک دو درم شک عبث از هر یک دو درم
کاغذ یکدانگ شربت فواکه شیرینی سیدرم پیچ
پنجاه درم فایند سخی صد درم فایند را در گلاب بگذارند
و یا شربت فواکه و می پیچ بقوام آورند و اجزا کوفته بخت
در آن برشته و بر بالاسه سنگ پهن سازند و بگذارند
تا سرد شود و از کار و بیزند و نگارند و بدان مروت
نمایند جوارش فلفل مطب و دیگر مقوی معده و ششی
طعام بود و صنعت آن قاقه کبار قرقفل زنجبیل
دار چینی و دار فلفل زعفران عود هندی فلفل از
هر یک یک درم شک و دوانگ عبث از هر یک
دوانگ اجزا کوفته بخت با شکر طبرزد بقوام آورده
برشته شربت سه درم با گلاب جوارش
معتدل جهت تقویت معده و انضمام طعام قطع
بلاغسم و دفع ریا و تبدیل بروت معده
بجارت و تقویت اعصار ریسنه و باه نافع
است و صنعت آن جوز بوا خولجان بیل لوا
زنجبیل فلفل و دار فلفل و دار چینی زعفران عود قاری
سافج هندی تخم کرفس سبیل الطیب بهمن سرخ بهمن
سفید شقال مصری بوزیدان مصطفی گاو زبان برشم
مقرض از هر یک یک درم عبث از هر یک
نیم درم مروارید ناسته با بید شک بر سنگ سماق سوه
یک درم تخم خرفه مقشر درم کشنیز شک مقشر
طایر سفید پوست بیرون پسته زرشک شقال سماق
شقال از هر یک یک درم و لث و دانه شربت سیب شیرین
و ترش شربت امرو و شربت انارین شربت پی شیرین
و ترش از هر یک بیست شقال اوویه کوفته بخت با
سه وزن تمام اوویه نبات سفید و عسل مصطفی علی
الزسم برشته و در آخر پنجاه عدد ورق طلا و یکصد
عدد ورق نقره آن به برشته شربت از یک درم

تا سه درم جوارش مفرح از هر یک باره نافع است
و معده را قوت دهد و صنعت آن سبیل الطیب
قاقه کبار و دار چینی سیلخه سیاه خولجان قرقفل سعد
کوفی زنجبیل فلفل سیاه و دار فلفل قسط بحری حب الفار
حب بلبلان حبلیا ناز و اند حرج قرقه الطیب
اسارون حب الآس از هر یک بیست شقال
جوز بوا قصب الذریره مصطفی عود هندی از هر یک
پنج شقال زعفران تخم کرفس انیسون بسا سه از هر یک
دو شقال حرس خالص یا ورق القصب یا پنج
لفاح هر کدام که باشد بمقدار مناسب مزاج عادت
آن شخص کدام سفید وزن مجموع او و عسل و وزن
اوویه بدستور مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس
است که الهامی زمان بعض تصرفات در آن نموده
مشوش ساخته اند جوارش مفرح دیگر این جوارش
معروف است جوارش کنده اند و بر دوشناط
و سرد آورده و تن و نفس معده را قوی گردانند و شک
را صافی و بوی دهان و عرق را خوش کند و صنعت
آن گل سرخ شش درم سعد کوفی نیم درم قرقفل مصطفی
سبیل الطیب اسارون شامی از هر یک سه درم
قرقه الطیب زنب از هر یک دو درم بسا سه قاقه
دانه بیل بوا جوز بوا از هر یک یک درم جدا جدا کوفته بخت
وزن کرده در هم بیاورند و در هر سی و شش شقال
از این اوویه نیم من آله شقی و پنج من آب بپزند
تا یک من و نیم برسد بدست بماند و با لایند
و بار دیگر و دیگر شک کنند و نیم من فایند در آن
کنند و بپزند تا مانند آرد بال شود و از سر آتش بردارند
و اوویه را بر آن بپاشند و تیززند تا چون خمیر گردد
و در ظرف چینی یا کاغذی نگاهدارند شربت و شقال
جوارش مفلیا ناز حیر و پیش شکم و بوا سیرا سودا
است و صنعت آن سپندان خوش
یک درم زیره کرمانی در سرکه انگور می جینانیده
از آن بر آورده و در سایه خشک کرده اندک بوداده
نیم درم پوست بلبله کابل و دروغن گاو بریان کرده

نیم درم کوفته بخت بگلاب برشته جوارش ملکی معده
و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم میدهد
صنعت آن قرقفل جوز بوا بسا سه لسان اعصاب
شیرین پنج از خرز زنجبیل و دار چینی مصطفی عود قاری
زعفران از هر یک سه درم قاقه کبار از هر یک یک
شقال آشته سه شقال شک تپی یکدانگ تخم سفید
و گلاب از هر یک سه شقال قند و در گلاب حل کرده عسل مصطفی
بقدر کفایت در آن داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند
تا قریب با بقا در سددین فرد آورده بگذارند تا
حرارتش ساکن شود اوویه را کوفته بخت در آن داخل کرده
بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند
شربت به شقال جوارش ملکی تالیف این با سوه
منقول از قرابادین افندی صالح چلی نافع از هر یک
مالیجی و صنعت معده و خفقان و امراض
مزمنه و تقویت طاقه و ضیق النفس صنعت آن قرقفل
دار چینی عود هندی خولجان سبیل الطیب جوز بوا طبایع
سفید زنجبیل از هر یک گل سرخ منزع الاقاع گل
بنفشه از هر یک یک درم بسا سه مصطفی اصطرک زنجبیل
نفاع خشک قاقه کبار فلفل تخم فلفل حب الآس
پوست خربزه از هر یک و لث در می بردارند
تا سفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قمری ابریم حرق
از از هر یک لث و شک ترکی خالص بخند و کاغذ
قیصوری یک جبه اجزا را آنچه کوفتی است کوفته و
آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در
آب حل کرده بجوشانند و کف شیر بر آن زده و حرک
آزما بگردانند صافی نموده بقوام آورند اوویه را بدستور
مقرض آن سرشته جوارش سازند شربت یک شقال
جوارش در و منقول از قرابادین افندی صالح چلی
مقوی اعضای ریسنه مقوی قوت با ضمه و دفع
رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت
آن گل سرخ منزع الاقاع ده درم عود هندی
صندل زرد از هر یک دو درم دار چینی چهار درم مصطفی
رومی یک درم و نیم عبث از هر یک می کوفته بخت شربت در

بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند، جوارش
منقول از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش
طعام بگوارد و سد با کثاید و فواق را زایل گرداند
و شفت رطوبت معده نماید و اسهال طوی را نافع
باشد. صنعت آن پوست بیرون بسته سه درم
کینه مصطکی طین ارمنی سنبل الطیب هر یک دو درم
منزوع الاقاع طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود قناری
قلم نرم نبات سفید چدرم سماق ششدرم اجزا گرفته
لیکن در شب بگذارند و با سه اودی عسل مصفی مقوم
باشند شربت یکدرم تا چهار درم آب سیب یارب منقول
ناول نمایند جوارش که مقوی قلب کبد و معده است
و هیچ اطراف را نافع باشد تحقیقان دوج فواد را صلاح
آورده و تفریح بخشد صنعت آن مروارید ناسته
ببر مصطکی طباشیر سفید آله منقی ایشم مقرض منقل
زنجبیل تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال پوست بلبله
اسب سنبل الطیب سود کوفی اذخر کوبیده چینی رب
السوس سافج هندی تخم کثوت از هر یک مثقال عود قناری
خام پوست بلبله زرد از هر یک سه مثقال ورق گل
سرخ زرد شک منقی از هر یک چهار مثقال عفران ورق
نقره از هر یک بقمثال تخم خشخاش بقمثال تودری
سرخ تودری زرد از هر یک و مثقال نیم ورق طلا
نیم مثقال اجزا گرفته بخته صلایه کرده و حل کرده
را حل کرده شراب سیب شیرین و شربت قریح و شربت
فواکه شیرین شربت فواکه ترش از هر یک بیست و پنج
مثقال قند سفید بوزن مجموع اودی گلاب پنجاه مثقال
بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
رطوبت مزاج و سردی را سودمند و قوی و لقمه
را مفید و دویق و برص و بهای کته را نافع باشد
صنعت آن حب الملک مقشر و نه میل و اقرفلفل
زنجبیل ترب سفید میر عاقر قرقان از هر یک تخم کرفس
درانی زرب اجزا مساوی کوفته بخته لعسل مصفی بشند
شربت از هر جوارش یک مثقال و از هر سهال چهار
مثقال جوارش هندی که شیخ الرئیس و قانون

آورده نافع است از برای قوی و بر دوت معده
و دوج مفصل و نفوس و صنعت معده را بکود و
صنعت آن شیطرح هندی سافج هندی از هر یک
چهار درم جوز بوانا سخته نارمشک میل و از هر یک
دو اسار فلفل و اقرفلفل زنجبیل از هر یک پنج اسار بلبله
سیاه سی اسار قرفلفل چدرم بسباسه چهار درم فایده
ده اسار کوفته بخته و وقت حاجت دودرم از
بانبند کته تناول نمایند و این جوارش گرم و خشک
و راول درجه سوم است جوارش هندی که کثوت
باه است و مردوزن را فربه سازد و رنگ و راهانی
و روشن گرداند و قوت بدنی را بیدار کند صنعت آن
زنجبیل اسکند از هر یک یک اسار و نیم شاهی همین
سفید همین سرخ تودری سفید بوزیدان خولجان از هر یک
هشت درم قرفلفل و نه میل از هر یک چهار درم
اجزا گرفته بخته پس بگیرند فلفل خراسانی و خرمایی
و قند کته و نبات سفید و روغن گاو از هر یک
یک اسار شاهی نیمه را و رهاون اندازند و نرم بکنند
و اجزای کوفته بخته را اندک اندک در آن اندازند
و برشته بالند تا بیکو مخلوط شود پس بنا دق سازند
هر چند نیم اسار شاهی هر روز یک بندقه از
باشیر گادیش تناول نمایند

فصل در بیان جوارشات مهله

جوارش شهریاران سردی و سردی و قوی و
عسر البول را نافع است صنعت آن بنسج این
جزله زنجبیل قرقه قرفلفل دارچینی سیاه سنبل الطیب
جوز بوا میل و امصطکی رومی قاقله کبار حب لیسان
زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیای شوش
سه درم ترب سفید حب اللیل از هر یک هشت درم
قند سفید بوزن مجموع اودی کوفته بخته با عسل
مصطکی جوارش سازند شربت تا چهار مثقال با آب
نیکرم جوارش شهریاران و دیگره نسخه شیخ رئیس
نفع از برای بر دوت معده و کبد و استسقاء و مره
سود و این جوارش مهمل است صنعت آن

زنجبیل شیطرح هندی فلفل دار فلفل قرقه قاقله صفا
قرفلفل نانیست سافج هندی مرصانی مصطکی رومی
قاقله کبار دارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سیاه سانه
رازیانه اینسون از هر یک ششدرم ایشمون اقرفلفل
ترب سفید محوت تراشیده بروغن بادام شیرین
چرب بنوده از هر یک دو درم و نیم سقمونیای شوش
ده درم سکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته بخته با عسل
مصطکی شربت جوارش سازند مزاج این جوارش گرم و
است در دود و درجه نیم جوارش شهریاران تحقیق معده
از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حاد
در معده از اخلاط مرکبه دامنش که حادث شود و سایر
اعضا بکثرت معده خصوص از برای صرع حادث
بکثرت معده از معودا پنجه اخلاط مرکبه یا معودا
آن اخلاط از معده بریان صنعت آن فلفل سیاه
زیره کرمانی مدر سداب بوزه ارمنی خولجان از هر یک
یک یکدرم سقمونیای شوشی ده درم عسل مصطکی
درم بدستور مقرر در ترب نمایند مقدار سقمون از آن
از دوشمال تا پنج مثقال جوارش شهریاران
بنسج بدرالدین قلاسی نافع است از برای معده و
جگر و قوی بکثاید و سود و بلغم برانده صنعت آن
سنبل الطیب قرقه دار فلفل فلفل اینسون قاقله جوز
از هر یک دو درم زنجبیل مصطکی رومی دارچینی نارمشک
شیطرح هندی از هر یک سه درم سقمونیای شوش
ده درم مغز حب اللیل چهار درم بسفاج منسقی
چندریم نمک هندی سه درم ترب سفید مر بیست
درم خربزه و درم اودی را کوفته بخته لعسل جوارش
سازند شربت از این جوارش اقوبار و درم و صغفا
را چندریم مزاج این جوارش گرم است و دود و درجه
در پنج درجه و خشک است و دیگره نسخه جوارش
شهریاران بنسج حکیم معصوم برو دوت معده و جگر را نافع
باشد و مره صفا و سود و ابران و قوی بکثاید و صنعت
آن شیطرح هندی زنجبیل دار فلفل فلفل خولجان
قرقه قرفلفل سافج هندی نارمشک مصطکی رومی

سبل الطیب سلخه قاتله کبار را زیاد اینسون تجم کرس
 ناخواه از هر یک سه درم بفرج فستقی نه درم فلفل
 بجز درم ترب سفید تراشیده بروغن بادام حرب کرده سی
 درم سقمونیای مشوی و دوازده درم شکر فبر زشت
 درم عسل بقدر حاجت ادویه کوفته بخیته آن برشند
 و در میان جو بگذارند و بعد از ششماه استعمال نمایند
 شربت مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبی که زیر
 کرمانی در آن جوشانیده باشند جوارش قیصر قلع
 بکتابید نفوس را سودمند بود و اخلاط غلیظه را دفع
 کند صنعت آن دار فلفل زنجبیل لبلله زرد سقمونیا
 ترب سفید از هر یک دوازده درم تخم کرس ناخواه غلظت
 نمک طبرزد از هر یک شش درم قند سفید شازده درم
 کوفته بخیته عسل برشند جوارش نارمشک طبع را
 نرم دارد و دفع کتباید صنعت آن جوز بوا قاتله
 کبار دار چینی از هر یک سه درم فلفل زنجبیل
 نارمشک از هر یک شش درم سقمونیا بجز درم نبات
 بقدر تمام آجز عسل دو چندان ادویه را کوفته با آن
 برشند شربت از یک درم تا سه درم جوارش نارمشک
 دیگر صنعت معده و مقدمه استقار اناج بود صنعت
 آن نارمشک سه درم قاتلین از هر یک دو درم فلفل
 درم دار چینی چهار درم فلفل سقمونیا از هر یک دو درم
 ترب سفید درم مصطکی زنجبیل از هر یک یک درم نیم اجرا
 کوفته بخیته با قند و عسل برشند شربت و دوشقان با قند
 کلاب جوارش نارمشک فلفل فرموده اند که از تالیف
 قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد مادی
 قدس الله تعالی سره است معده را قوت دهد و اخلاط
 فاسده را دفع کند و جگر را قوت دهد و بادها را غلیظه
 خفکان را دفع کند صنعت آن نارمشک شیطرج
 هندی زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی قاتله صغار
 قاتله کبار قرفل سافج هندی بسیار به نجان مصطکی
 ردی کباب چینی سبل الطیب سلخه قاتله کرس ناخواه دوا
 یوزیران اینسون فستقون از هر یک شش مثقال ریوندر غلظت
 از هر یک یک مثقال ترب سفید دوازده مثقال اجرا

کوفته باد و وزن ادویه عمل مصطفی سرشته بطریق موعول
 جوارش سازند شربت از چهار مثقال تا شش مثقال
 بدانکه جوارش سهل او بلبللی تربی قمری هر یک یک
 خود ذکر یافتند و جوارش سرفجلی سهل و جوارش سقمونیا
 و جوارش طباشیر سهل و جوارش عود سهل الیبللی و
 جوارش عود ملین و جوارش قرفم و جوارش کونی سهل
 و جوارش مازریون انشاء الله تعالی در آن کن
 کن خود باند که خواهند شد نسخه جواهر حله اعلی که از
 قزق ساختن می آورند جهت تقویت قلب و رفع
 خفقان و خوش دیگر امراض و خواص بسیار است
 برای آن بیان میکند مختصر نموده شد صنعت آن
 لعل یا قوت سرخ یا قوت زرد یا قوت کبود و رقی طلا
 از هر یک چهار سرخ عقیق بینی نیش بد فبر و جوار
 از هر یک یکا شنبلیله سرخ که باد و ماشه در داریک باشد
 و چهار سرخ نارمیل بحری لا جورد از هر یک سه
 ماشه فادر هر شک عیند و رقی نقره از هر یک شش
 سرخ کافور جواد و جو مینائی و دوسرخ افون یک سرخ
 قرص فی شش ماشه زمر چهار ماشه همه اجزا را رنگ
 ساق با گلاب محق بلنج نموده آب صغ عربی موهنیز
 و بورق طلا پیچیده خشک نمایند شربت و دوسرخ
 تا چهار سرخ -

فصل در بیان جوب چینی و خطائی و
 سلمنی و بنگالے

و ماهیت و کیفیت بدو و اطلاع بران و جمیع مختار
 و مزاج و خواص و منافع و طریق استعمال آن اما
 بیان ماهیت آن بدانکه اکثر جوب چینی راجع چینی نیز
 نامند و آن بنجی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید
 و بعضی مائل بسیاری برای که آنرا مصنع مینامند که گویا
 در اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ
 و طولانی بقدر یک شیر و زباده و کتر و قوی و ضعیف
 و گرم و سرد و در گره و راست و کج و شش و دلس و خش
 و سنگین و سبک و صلب و خوی یا شود گیاه آن از
 قبیل نجم و یاره و مفروش بر زمین بزرگ آن باریک

بلند مثل برگ سافج هندی از آن اندک کوتاه تر و
 ساق آن باندک صلابت و غیر محو و تا زو آن
 پنج بار طوبت و شیرین و چون خشک شود شیرینی آن
 کم میگردد و گفته آن نفع میابد و در کوهستان بلاد چین
 و کوهستان سلطت از بلاد بنگال یافت می شود و در جا
 دیگر تا حال شنیده نشده اما سبب بدو اطلاع
 بر چینی آن بدانکه حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی
 رحمه الله علیه در رساله جوب چینی خود که در زمان
 سلطنت شاه طهماسب ماضی بن شاه اسمعیل صفوی
 موسوی که تقریباً سنه هشتصد و پنجاه هجری حضرت
 ختمی پاری صلوات الله و سلامه و علیه و آله تالیف
 نموده باینکه در آن آرد این جوب چینی از چین بود
 فرنگان که دائم در تجسس و تمحس امور غریبه اند و برای
 همین نام در سیر و یاد و جزا و سواحل آن شرقا و غربا
 و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و
 هر جا امر غریبه و چیز تازه میابند در صد و تحقیق و بین
 و خبر و تحریر آن در می آیند باطرات و اکثاف می برند
 و باعث شهرت انتشار آن میگردد و چنین نوشته اند
 و بوسیده بهمان نیست که این بنج که درین تاریخ
 که مردم بران اطلاع و از استعمال آن انتفاع یافته اند
 چنین سموع شده که وقتی از اوقات در آن بلاد که
 این بنج از انجالی آرد و در خطی در آن شهر پیدا شده بود و
 مردم بصرا متوجه شده اعتدال باصول و اوراق نباتات
 می نموده اند و چون این بنج قدیست دارد و طعم و را
 که موجب مغز طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت
 نموده اتفاقاً در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه
 بوده اند خاصه سودا ویه و قروح عتقه خبیثه و بواسیر
 و نار فارسی و مانند اینها و از خوردن این بنج شفا
 کامل می یافتند و چون این حال مشاهده ایشان
 شد از آن زمین استخراج می نمودند و دیگر مراض می
 بردند و شرفا میشد اما چون در آن صحرا و اسطر صغار
 فطی نمک بهم نمیرسد و اعل آن بنج بلی نمک بوده است
 بهر حال که میبردند بلی نمک میدادند و بتلاحق افکار و مجازات

بسیار قرار بر آن داده اند و بطریقیکه حال معمول است
 از و بعد از آنکه با نجا آوردند و نیز سرگردند و در بعضی مفید
 می بود و در بعضی فائده نمیداد بلکه صفت نیرساند و از
 جمله بگرم که حرم شاه جنت مکان مغفور بر در شاه
 اسفیل بود فانی طاری گشت و نصف اعضای او
 از حرکت مانند بعد از معالجات بسیار را حرکت پسند
 دوست ایشان همچنان از حرکت ماند و چون اول
 اشتها را این پنج بود که در بلاد ایران تازه آورده بودند
 و در اول آن اندیشه کردند که مبادا مودی بملک شود
 صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه کنند
 عورتیکه قریب باد و در سن بود و اندک مفید و نیکو
 با و ندادند و اما در ریشها و زخم فروخ جفیه و عفنه و وجع
 مناسیل و باد های آتشک مدتهای مدیر مزمن شده بود
 و هیچ تنقیه تطلیه در آن مفید نمی افتاد و بکم مریضی از این
 دوا نیکو شفا نیافته باشند و حکیم مزاقاضی نزدی و حکیم
 باشم طرانی در رساله خوب چینی خود چنین نوشته اند که در
 رساله دیگر از آن جماعت مسطور است که مردم آن
 بلاد و هر سال چار و با و حیوانات خود را ببلای مقرر
 که داشته بودند میفرستادند و رساله بعلت خشکی و گرمی آن
 در آن بیلاقات علف خوب نمیشد بود بوضع دیگر که در
 آنجا علف و گیاه تازه بود و فرستادند بعد از مراجعت بعضی
 از آن حیوانات که بنایت لاغر و ضعیف و لنگ و زخمها
 ناصور داشتند تمامی جان شدند و فرجه گردید و زخمها
 و لگهای آنها با صلاح آمده بود حکمای آن دیار
 متفطن بآن شدند که درین بیلاق البته علف باید یافت
 شود که در بیلاق دیگر نباشد و از این خاصیت باشد
 بعد از نفیض و تجسس ظاهر گردید که این پنج در بیلاق نباشد
 و در بیلاق دیگر یافت نمیشود و سبب جنت و دفع این
 علنها و فرجه و جانی حیوانات همین پنج است و بدین
 در امراض و علل انسانی تجربه نمودند و آن آثار و فواید
 را مشاهده کرده و بر دایام باین دستور که حال معمول
 است قرار یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر
 آنکه در امراض حیوانات نیز نفعات نافع است و اما آنچه

مخبر الدین نام حکیمی که شاید از حکمای هندیان یا از انبیا
 خوب چینی خود نوشته چنین است که وقتی جماعتی بر کشتی
 نشسته بسفر دریا بجانب تحت الاربع میرفتند شخصی میان
 آن جماعت آبله فرنگ داشت و بنایت ضعیف و
 ناتوان و بدن و مرتبه مجروح و بیم و چرک بسیار
 از آن جاری بود که اهل کشتی از و ستازی و تنفیض بودند
 اتفاقا بعد از چند روز به جزیره رسیدند که محل بر دشت
 آب بود و سرداران کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض
 در آن جزیره فرو آورند و اندک خوراک بوی دهند و
 آنجا را بکنند پس او را فرو آوردند خود بجانب مقصود
 شتافتند بعد یکسان که باز بدان جزیره مساوت نمودند
 جهت برداشتن آب جمعی جزیره فرو آوردند و دیدند
 شخصی بنایت تند دست بر کنار چشمه آب نشسته اما
 برهنه و عریان است از و سوال کردند که چه کسی اهل
 خود را بیان نمود مردم کشتی او را شناخته با خود بلشتی
 بردند و از او سوار کشتی از و احوال استفسار
 نمودند آن شخص گفت و قتی که مرا درین جزیره رها کرده
 رفتید مایوس شده باطراف و جوانب این جزیره می گشتم
 بعد از چند روز خردنی که داده بودید با خر رسیدم شروع
 بخوردن گیاه نمودم بگیا سه رسیدم که پنج آن
 شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن
 مرض من بالکلیه زایل گردید و صحت یافتم و این
 مدت از همان پنج خرم حکیمی در آن کشتی بود گفت
 این پنج خرم را در آن مرض قطع تمام است اهل کشتی
 بجمع کردن آن پنج امر نمود و از آن بازاری پویناندا
 شهرت یافت و قول حکیم میرعماد الدین محمود اقرب بصواب
 است و بعد از آن قول میرزا قاضی و میرزا باشم
 و این قول بعید نمیدانم که آنکه برای آن تا و یله کنند
 و آن جزیره از جزایر چین گیرند چه بصحت پیوسته که از
 ملک چین می آورند از تحت الرکح که زیر باد است
 و اما اطلاع بر سلسله و بنگالی آن بر آنکه الی الا ان
 که سه یکبار و یکصد و هشتاد و پنج بجمعی است با وجود
 قرب سلسله که چارده پانزده منزل بیشتر فاصله

و دو دراز مرشد باد میست و در جانب شمال مائل
 بشرق و در سرحد ملک بنگاله واقع است سبب
 فصور همناسه از اهل مرشد باد و اما کن دیگر اطلاع
 بر آن نیافته و از اهل کوهستان سلسله و سلمت و لواح
 آن شنیده شده که اکثر آنرا برای جمیع امراض مذکوره
 در چوب چینی به تنهایی و یا با ادویه دیگر بطریق مطبوع
 و قهوه استعمال دارند و فواید بسیار از آن نقل نمیند
 و قبل ازین گاه گاه به عطالان بنگالی در مرشد باد
 آورده به تنهایی و گاهی بوضع چینی و گاهی مخلوط
 بچوب چینی چینی کرده میفرستند اهل بنگال این را
 سنگ چینی و چوب چینی بهاری یعنی کوبیده چوب چینی چینی
 جازمی مینامند و کم که واقف برین بود و بعضی که
 فی الجمله اطلاعی داشتند اعتبار میس و تو جبه بآن نمی
 نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا به مرشد باد
 آمد و قدری پنج چینی آنجا تازه را با خود داشت و
 می گفت تر و تازه آن قوی و مفید و سودمند است
 و خشک آن ضعیف و فائده فی الحقیقت چنین
 است زیرا که خشک آن سفید بمنزله حبشی ریشدار
 سبک میباشد و لهذا استعمال آن بی فائده محض است
 خصوص گفته آن شاید اگر گسنه و اما بدینجا رود و آن
 ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال بخیلی در سید گس
 بر آورد و حفظ و ضبط آن بشرط مفرده نماید و مثل خشک
 آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع مناسیل
 جادش ازین سبب خورون میبخت و و غلبه ریح و
 نفخ در شکم و بے رغبتی بر طعام داشتند با بعضی از
 ادویه دیگر هر یک را بطور خاص که بیانش نیز نشاء
 الله تعالی خواهد آمد خوراند و همه صحت یافتند و
 شاید در کوهستانها و دیگر که قرب و اتصال بدان
 دارند مثل تیره و مورنگ و نگبور و نیپال و غیر اینها نیز
 یافت شود اگر تجسس و نفیض نمایند و بدینکه نوع دیگر
 دیده شده که آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن نیز
 شبیه نقره و گره بزرگی یکد و مکمل با پوست اندک
 خشنه جوی رنگ تیره و مغز آن مملای بادامی

رنگ بے ریشه شبیه بنجران خشک شده که از کوهستان
خطا و بیال می آید و بر حقیقت آن چندان اطلاق
نیست شاید از تنه درخت بر می آید مانند کبک و
بعضی میوه های دیگر از براسه آن خواص بسیار
نقل می کنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی
بهره دوی تر از آن میدانند و دستور استعمال
این نیز مانند آن است اما جیز و مختار چوب
چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلگانی رنگ نیز
باشد و سکنین املس که تبه آب رود و کم که بے ریشه
منوسط و بزرگ و کوچک و صلبه در خوسه و مائل به
شیخی و مستوی الاخر با شکر بعضی بخته سرخ و بعضی
خام سفید بعضی صلب و بعضی رخو باشد زیرا که اینها
همه دلالت بر کمال قوت و لطافت ماده وجودی دارند
مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوا آن می کنند و باید
که قطعه های آن درست باشد و بریده و ریزه کرده
و کوبیده باشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا
در آن ضعیف میگردد و در مین بر دغلیه می کنند و سفید
و سبک رخ و خوشن اندرون سیاه که گویا صمغ و از آن
جا کرده که از صمغ نامند و ترکیده و بسیار سحج و پر شعبه
و برگه ریشه دار و بسیار صلب و راسخ و طعمه غالب
بر آن باشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی
و بعضی بر کمال مین و عدم اعتدال آن و بجز زمین
و آب و هوا آن میکنند و باید که کشته بوسیده گرم خورده
نباشد که شمر قائده نیست و محدث حرارت
و مین بسیار است و فائده هر یک از امور وجودی
و مضار هر یک از امور عدیه آن را حکیم میر عاواذ این
محمود در رساله چوب چینی خود تذلل بیان نموده اند
تنبيه باید دانست که بعضی نامفیدان چوب
چینی خام سفید را در آب آهک حینا نینده در
آب گل لاله عباسی سرخ و مانند آن حینا نینده
رنگ کرده بے فروشند باید که واقف بوده امتحان
کرده استعمال نمایند هر چند بر صا حان بصیرت
که فکر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمی گردند و از رنگ

ظاهر پوست آن معلوم میگردد و آنکه رنگ ظاهر
رنگ کرده مخالفت رنگ باطن آن است و نیز
باید که نخی در طوبت در یادگر سه آتش آفتاب
بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیز های که
مفسد و مفسر مزاج آن است مثل کافور و فرفنون و خنجر
و مشک و آهک و امثال آنها مصون باشد و اما طوبت
و مزاج آن بقول میر عاواذ الدین محمود چنین است که
چون از قدما و بارو آن نصی نیست لهذا تامل در
تحقیق طبیعت آن لازم است مجمل چون نفع و
فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا
بار و یابس است و بنا بر قاعده کلیه که شفا مرض
بغض است و حفظ صحت بمثل باید که حار طبع باشد
و چون تاثیر حرارت آن ظهور می چندان ندارد
بعضی به تکرار و تکرار استعمال مقدار آن احداث
حرارت زیاده نمی نماید باید حار در مرتبه اولی باشد
بلکه در اول آن و دلیل دیگر آن که چون فعل آن
ترقیق و تسیل و تزییب و تحلیل مواد است
و اینها همه فعل حرارت است و تعلیل و اتحاد
و تخمیر و تفسیل که فعل برودت است باید
که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه
معتدل نیست آن است که داسه معتدل
از افعال مذکوره قاصر است پس هرگاه معتدل
نباشد ظاهر است بار و نیز نتواند بود بدلیل ظهور تاثیر
افعال مذکوره و اما دلیل بر طوبت آن همان دلیل
بجرات آن است که از ظهور تاثیرات و افعال
مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن بهوست نمی
تواند بود و لیکن جائز است که در آن بهوست تعلیل
باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و
بر طوبت مائل شود میتواند بود که بواسطه همین طوبت
مکتبه دفع بهوست کند و خود هم منکسر گردد و بسبب
اعتدال آید که اذ انوارضا تافطا و این احتمال
قوی است لهذا حکم بر طوبت آن تامل تمام
است بخلاف حرارت که با وجود انکسار برودت

آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه
است نزد دس نیست و مراد از رطوبت فضلیه چوب
است که در مزاج او باشد و مزاج تمام اجزا او باشد
و دلیل برین آن است که سوراخ سوراخ میشود و شفت
میگردد و چون این رطوبت فضلیه بجا کسب حرارت
آن بنیاید شمس که اندک کشته باشد تا میزان در بعضی
و مراد اقوی میشود و بهتر می دانند آن را و نیز
خاصی نزدی و حکیم با ششم طهرانی سرد را اول
خشک در دو دم میدانند و میگردد که سردی و خشکی آن
بسبب نازجیت و خلط است و از جهت خاصیت
آمال تحلیل و ترقیق و لطیف و کدر ختن و سایر افعال
و آثار قوی که از آن ظاهر میگردد و از جهت خاصیت
و صورت نوعیه آن است و بعضی از آثار دیگر تابع
کیفیت آن است و ایشان هر دو نیز قائل به
فضلیه آن اندر بریل تقویت آن مرابه را و مکنون
گرم در آن نزدی و حکیم میر محمد موسی در تحفه المومنین
حکم مرکب القوی بودن آن با سیل بجات بهوست
کرده و گفته که بهوست آن زیاد است بر حرارت
آن و حکیم محمد کبر معروف حکیم ارزانی نیز در فراوان
خود که موسوم بقربا دین قاهر می است قائل بر کمال قوی
بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزدی و یک
الها که اما امکان استناد فعل از هر چه کیفیت آن
باشد استناد بنجاصیت آن یعنی نزد خاصیت و اشتن
آن جائز نیست و همچنین تا نسبت عمل با بالذرات
چیز ممکن باشد نسبت او به مابا العین و نیست مع
ذلک بعضی افعال عجیبه که از قوت و کیفیت آن
خارج باشد اگر بنجاصیت مضمون دارند بن اجتماع خاصیت
بر کمال القوی بودن آن تدعی بوجه ندارد پس
آن مرکب القوی است و آن قدس سر میفرماید
که نزد این بنده آثم محمد با ششم العلوی النجا طب معتد
الملوک آن است که مرکب القوی است مزاج
ترکیب آن مائل بجرات بهوست است بر طوبت
فضلیه غریبه بسیار و اما اجزای اصلیه سیط آن که

و اگر کبیر از آفات یک را مزاجی خاص است
اما جزو هوای آن نامعرق و ملطف و محمل است
و جوهری از آن بار مقوی جزو دوائی آن غالب
و جزو غذائی آن قلیل فرد بدن شود و باقی میماند
در بدن جزو دوائی آن ناعوت در بدن جزو دوائی اثر
لطف و لطیف و تغریق در بدن میکند و چون در آب
بطریق تصفیه نموده شود و آب جزو حار لطیف آن می
باشد غالب غلبه غذا نیست آن بحسب آنکه در جوش میماند
کمز و لذت است از آن بعد از دادن مطبوخ مصعد آن حلوائی
از جرم چوب چینی ساخته در آن لبوب و قند ازاد و
عطر مفتوحه اروح حاره داخل کرده میدهند که غذا
سین لرج از آن قلد کند که به چسبید با عصاره و چسبند
غذای سابق و لاحق را با اعضا و ناعوت میدارند و فعل
و دوائی بدن با ناعوت بعضی ادویه غذا که چون دارد
بر بدن گذر بعد از خوردن و است آن بدن و تسخیل خلط
و جزو بدن و جزو بدن شدن آن تا غیر دوائی است آن
در بدن و بدن باقی میماند و ظاهر آن است که حرارت
آن در او در جلالی باشد و پس جوش نیز در آخر
در جلالی و اما آب مطبوخ بطریق تصفیه از آب چینی
که در یک را بتغوش پوشیده و اطراف آن با رب
و غیره و ماش محکم گرفته که اصله مطلقا بخار آن بخیر
نزد و بیا این مقدار از جوش است آنرا بنا شد و شاید
مائل بر طوبت باشد و لهذا اکثر اطباء و امراض مزمنه
این دوا را مطبوخ بطریق تصفیه میدهند جهت آنکه
مطبوخ که سرش باز باشد جزای حاره ملطفه معرق و محله
آن سبب لطافت متقلب بهو گردیده فانی میگردد و اعراض کم
میشود و اما بطریق تصفیه یعنی عرق گرفتن مثل بار آورد
که گلاب باشد و سار عرقها جزای لطیفه آن متصاعد
گردیده چیز از اجزای تبیه و اجزای غذایه آن در آن
داخل نمیشود پس جزو دوائی از حرارت بدن متاثر
گردیده خلش زائل میگردد و اما بطریق تصفیه دیگر
سر لوشانیده بخورند که جرم در ریزش باشد متصل
از اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده متقلب با سبب

باز و همان دیک که جرم چوب چینی در آن است
نزد و نغوده با ناعوت و گردیده باز معهود میکند از ناعوت
و نفع آن قوتی باقی میماند و درین قسم طبع هم جزو
لطیفه متصاعد و میباشند و جرم آن پس
حاصل میگردد و از آن مطبوخ حکیم میرزا و الدین محمود
را که اول کسی اندازا لطیفی اسلام که در آن سال
نوشته و بیان کرده و درین مقام و اکثر مواضع دیگر
ستخوان محققان مدققان دلیل است نیز از قاضی
و حکیم با ششم لطیفی را با ایشان مناشقه بسیار است
که طایفه در تحت آن است این مختصر گنجایش ذکر
آنها ندارد و قول هر یک فانی از شبهات نیست لهذا
ذکر کرده نشده کسی را که اوده الطالع بر آنها باشد
باید که ساله میرزا قاضی امیر محمد با ششم را مطالعه
نمایند و مخفی نماند که آنچه از روی تجربه تبکار استعمال آن
برین تبیه ضعیف عاصی همچنان جامع این اثرات
بر ایشان و ستخوان منتشر معلوم شده آن است
که با وجود مرکب تقوی بودن صاحب طوبت فطریه
حار و یا بر است و لیکن ظهور این هر دو کیفیت در آن
بر است است از تری و تازگی و قرب عمار از اخذ و
و کنگلی و بعد از عمار از اخذ آن مانند حرارت است و پوست
در ابدان محروم از اجان صفراوی از مراتب
طفولیت و شباب کموت و شیخوخت که در ابتدا و حین
تری و تازگی حرارت است و پوست آن سبب کثرت طوبت
بلونی منفری باشد مثل حرارت بدن خلط که منفر و سخت طوبت
و افرو آن است و اثری ظهور ندارد و بعد از آن
که اندک مدتی بران بگذارد و در طوبت آن فی الجمله
به تحلیل رود و اعتدال یابد که تخمینا شش ماه تا یک
سال باشد حرارت است و پوست آن نیز مرتبه اعتدال
نظور میباید مانند ظهور حرارت و پوست در ابدان
شبان و چون از حد اعتدال بگذرد که تخمینا یک نیم
سال تا دو نیم سال از زمان اخذ و بر آوردن آن
از زمین باشد طوبت آن میل بقنا میباید و خشکی
برداشتن میباید بحکم آنکه احدی الفاعلین را که

حرارت برودت است با احدی الفاعلین که رطوبت
باشد فعل اثر ضعیف میباشند و با منفعل دیگر که پوست
است قوی و بعد از آن هر چند میل به کنگلی و خشکی آورد
اثر حرارت و پس از آن زیاد ظاهر میگردد و مثلاً ساله و چنان
ساله آن در کمال حرارت و پس میباشند و هم برین قیاس
تا فاسد و باطل گردد پس تر و تازه آن از برای محروم
المرجان و سومی و صفراوی و امراض حاد و از
احراق و فساد آن هر دو خلط به تنهایی یا با بعضی ازاد
مناسبه و از برای سوداوی مزاجان و امراض حاد و
از آن با بعضی ازاد و مناسبه آن مفید و متوسط
آن مثلاً یک ساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان
و امراض سوداوی مفید و نیم گفته آن مثلاً دو نیم ساله
تا سه و نیم ساله آن از برای سرد و المزاجان بر طوب
بلونی و امراض بارده رطوبه بلونی نافع است اما بسیار
گفته آن از برای اکثر مزاجه خصوصاً محروم از مزاجان
ضعیف بنیه بسیار مضر و محدث حرارت عظیمه و تری
است و اجتناب از آن حتی المقدور و نسبت دوا لازم
و واجب است خصوصاً بطریق مطبوخ و تغریق و تری
استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج مختصر
بدان باشد تازه و توان و یا نیم گفته آن مطلقاً
یافت نشود آن هنگام مقدار کمی از آن بقدر ضرورت
با ادویه باره رطوبه مناسبه با کمال احتیاط بقنوان
تقوی یا قنده و یا سنبلیله بدون تغریق یعنی درین تغریق
نشیند استعمال میتوان نمود و باقی العلم عند الله و عند
الایله الذین هم الراشخون فی العلم سوال اگر کسی
گوید مثیل شام است و مناسب است شام است نام
و من جمیع الوجود با مثل که مراتب شان است ناز و در
جواب میگویم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با
مثیل اندک شام است کافی است که در جمیع وجوه نماند
و هر شامی را که ملاحظه نمایند چنین است و اما خواص
و فوائد و منافع آن بدانکه این دوا امداد حرارت
عزیزه و طبیعت میکند و مقوی اعصاب ریه است
و در او از جمیع امراض مادی و امراض مزمنه

سوداویه و بلغمیه مانند اوج مفاصل و فالج و عشته و هین
ابيض و تشنج استلانی و اوجاع ظهر و وجع درک و عرق النساء
و نفوس و دوار الفیل و دوالي و تخاریر و سلس و دفع و
نزلیه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط ذیبن و سبل
و نفث الدم و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت
پاه و اعضای تناسل یا بوسین از باده و دوار الغلبه
و دوار الحیمه و سوراخ الفینه و استسقا و حمیات حقیقه و سایر
امراض بلغمیه مزمنه و حجت ازاله و تحلیل امراض سوداویه
و مواد غلیظه متجزه حقیقه مزمنه و مواد سوداویه
مترکه مانند تشنگ و جذام و انواع جرب و حله و قوبا و تشنج
قروح خبیثه و چوششها و عقدهای صلبه و ادرام صلبه
و اقسام جنون و مالینولیا و مایا و قطرب و برص و هین
اسود و آله و قروح کلیه و مثانه و امراض مقعده و بواسیر
و نوایس و اسهال بواسیری و حمی ریح و سرطان و
امراض رحم و عقر و مرض شقیقه و صداع مزمن و دوا
و سایر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب طویل است
قوی الاثر و النفع است و در هر یک نوعی خاص و ضعف
رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مرق و مصفی خون
و سایر اخلاط و ادرولج از کثافات و کدورات و مشرق
و مسور آنها است و سریع النفوذ و در عمق بدن نفوذ
رطوبات و اخلاط غلیظه منجمه و مرق و دافع آنها است
به تجزیه و ادرار بول و عرق و حجت بر دوز فرمودن حصیه
و دفع سمیت خلط فاسدی و دفع عادت ایون سریع الاثر
و چون اصحاب بعد از سن قوت هر سال در موسم سرما
خوردن آنرا بر خود لازم گیرند تا توانی محفوظ میمانند و
بجست رفع لغات خصوصاً پیران را و از برای یسین
اکثر ابدان و نصارت و حمت و صفا و درونی رنگ بشود
نیز نافع لیکن مشقت و صعوبت پرهیز آن برابر است
با نفع آن نیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز
و مضار عدم آن خواهد آمد و استعمال در اکثر امراض آب
طبیع بطریق تصفیه آن است چنانکه ذکر یافت و حریم
آن سرد و قوی التحیفات است و تسدیر و تحفیفات جزیره
خشک نشود آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصاً تازه و در آن

در اکثر امراض بارده رطبه چینی و عشته مغزی با دایان
خطائی و صاف سراسر که با کواست و در سرهای کهنه و
صیق النفس اصل السوس و در استسقا با دوا و تشنج
و قلع و اخرا و خرنکی و با عرق اینها و در خفقان و قوس
لسان الثور و گل آن با در بنجویه و بسفنج و در امراض
دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفنج و جمبوج و قلیس
در هر مرضی و ماده و مزاجی خاص با دویه مناسبه
مختصه بآن مرض و آن عضو و تا خواهد شد و آن را به
تنهائی بکار برند مگر عند الحاح و ضرورت با دویه
دیگر و در آنوقت نیز هر چند کمتر باشد بهتر است و اما
در سل و وق و نفث الدم و نزف الدم بنبون تقویع
و در عرقهای مناسب و مغز و دواولی است مگر در ادرام
عند الضرورت با بعضی حاسبات دم و مغزیات
اندرک و مقدار شربت آن منوط بر برای طیب طاق است
مخفی نماز که این دوا حقیقه جمیع اقسام امراض بارده
بلغمیه و اسود مندیست چه قویه آنها مانند فالج و عشته
و استرخای و استسقای نفی و طبلی و امثال اینها
بے فائده بلکه مضر است و اما در اقسام ضعیفه آنها
مانند استسقای لحمی حادث از قبیل درم صلب سودا
کبد و طحال و امثال اینها را لیکن که سودمند بود و مضر
از جهه اطفال و شبان و محروم المزاجان است و
ایشانرا استعمال آن جائز نیست زیرا که اشتعال حرارتی
در طوبه زاید بر حرارت عذریه و رطوبت اصلیه نماید
و بدان سبب خون در ادرولج را گرم می سازد و باعث
تخلیل و فحای طوبات و احتراق آنها میگردد و قوی
بالمرض نیز نماید و اینها خود کمال مضرت است
لکما لا یخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره
آنست از تلطیف و تندوب و ترقیق و تصفیه و
دفع فضول و غیره که ذکر یافت ظاهر است احتیاج
به تبیین ندارد +
فصل در بیان شرائط ضروری استعمال چوب
چینی بسل از شروع و در بین بعد اتمام
آن

بر آنکه شرائط استعمال آن بسیار است از آن جمله
یکه آن است که باید سن مستعمل آن اگر محروم المزاج
باشد از چهل سال و اگر مبرود المزاج بود از سی سال متجاوز
باشد بجهات مذکوره و شرط دوم آن است که ناصورت
بسیار دایمی نباشد و علاج منحصر بدان نشود و توجه استعمال
آن نکرد و بعبث خود را در مشقت و رنج و تعب و
هنگامه نیندازد زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است
و مضرت آن نیز زیاده از آن است و اندک بے
احتیاطی و تا پرهیز منجر بامراض صعبه میگردد و در بیان
بعضی اذیان انشاء الله تعالی خواهد آمد و نیز در بین
آن عوارض و حالات حالات تخلصه طاری میگردد که
کم کسی تحمل آنها میتواند شد و شرط سوم آن است که باید
هوادر کمال اعتدال مایل بسوی باشد که بهتر بنفول
برای آن اواسط و اواخر زمستان است و در اکثر بلاد
هند و بنگال و در ایران و در اکثر بلاد دیگر و اواخر زمستان
و اوایل ریح و ناچار اوایل خریف نیز شرط چهارم
آن است که باید که بدن لطیف و پاک باشد از فضول
اخلاط فاسده خصوص در مرض تشنگ و جذام و قروح
و جروح خبیثه و سایر امراض سوداویه بلغمیه و اوجاع
مفاصل و صحت مزاج و غیره با و تنقیه یا بقصد است
یا باسهال و اما فصد پس هرگاه خون فاسد و زائد
بدن بسیار باشد و علامتش از حمت رنگ بشود
و برآمدگی عروق و نقل سرد بدن و بسیار خواب
و غیره ناظر باشد بقدر فساد و زیادتی بشرط مساعدت
قوت و حال ریه و فصل و سن و عادت عدم موانع
قصد نمایند و بقدر احتیاج بیکه فصد یا بدو دفعه یا زده
خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظه و کثیف باشد بعد
از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد از
چند روز که سفته در خون پیدا شده و قوا مشغول
آمده باشد بجهت آنکه مرق و مصفی خون است فصد
دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی فساد خون این
دوا نقشه معتدله نمی بخشد و شاید ضرر سازد و گاه باشد
که بعد از فصد و آثمای چوب چینی بفسد و گریز محتاج شوند

باید که با وجود احتیاج تمام توقف و تامل نموده بقصد
مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه ببل و در تنقیه
سائر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود
یعنی استعمال منقحات سموات آن خلط را نموده پس
شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنای چوب چینی
احتیاج به تنقیه آن خلط نشود و سبب تنقیه قدری
از خلط فاسد دفع میگردد و بانی آن خلط را طبیعت غایب
افعال این دوا از لطیف تندوب تحلیس و تسبیل
تجرب و توفیق و اوار و غیره دفع میکند و خلط کرده اند
کسانکه حکم کرده اند که پیش از دوا مطلق قصد تنقیه
اخلاط نباید کرد که موجب ضعف میشود و غرض از
استعمال این دوا تنقیه خون دفع اخلاط و گردن
حرارت عزیز می توانست است هرگاه خلط فاسد در بدن
بسیار باشد چوب چینی با دوا فاسد ساکن را
حرکت دهد و در تنقیه و ترقیق و لطیف و تجزیه و تسبیل
و غیره دفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که
با بعضی ریس به با شریفه یا ضعیف تر بخت موجب نقص
و با ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که
در مصورت غالب است که چوب چینی تواند آن مقدار
ماده را دفع نماید که در بحالت پیش از شروع احتیاج
بقصد تنقیه نیست بلکه درین حالت شاید از آن قصد
تنقیه ضرر رساند و امراض سوداویه مانند آتشک
و فرج خبیثه و جذام و بعد از احتیاج بقصد باید
راکشاده بر نهند و لمحه و لمحه و دهن رگ را انگشت گیرند
طبیعت خون فاسد غلیظ را بدین رگ رسانند پس
انگشت را بر دوا رفته قدری خون دفع گردد و همچنین تا
تمام قصد این معنی موجب عدم عود غشی و ضعف تیر
است و استعمال جمیع امور از قصد تنقیه غیر مأمور
برای طبیب حاذق است و لیکن ما از برای شفقت
بکمال مریض و طبیب دستور العمل کلی از برای تنقیه در
مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراوی
و بلغمی ذکر میکنیم و کمی و زیاده آنرا نیز ذکر میکنیم و اگر
طبیب حاذق و منفعی روز اول گاو زبان

شاه تره بسفاج فستقی باور بخوبی عنب الثعلب
پرسا و شان اصل السوس منقش گل بنفشه گل نیلوفر
از هر یک دو مثقال عنب الثعلب از هر یک ده دان
جوشانیده صافی نموده ترنجبین سنگین افیمونی از هر یک
پانزده مثقال و در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند
در روز دوم و سوم بر دوی و زاول تخم خاژی تخم
خرزهره پوست کاسنی پوست بادیان پوست
بج کشت افیمون در کتان بسته از هر یک دو
مثقال اضافه اجزای جوشانیده نموده بعد از جوشانیدن
ادویه سوسه افیمون در سه پیاله آب
که یک پیاله رسد افیمون را در آن انداخته یک ش
دیگر داده فرو آورده متصل کیسه افیمون را به آنند
بشارند و در آن تا آنکه حرارت مطبوع کم شود پس مطبوع
را بر روسته ترنجبین و سنگین افیمونی از هر یک
پانزده مثقال صافی نموده با لایند و با لایند و نیم گرم
بنوشند شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوخته
بروغن با دام شیرین یک مثقال حرب نموده
بمخون سنجاب و دو مثقال سرشته حب ساخته بورق
پیمیده وقت خواب فرو نهند از غصب آن آب
نیم گرم پیاله بنوشند صبح گاو زبان شاه تره بسفاج
فستقی پوست تراشیده پوست بلبله زرد پوست
بلبله کالی سیاه عنب الثعلب پرسا و شان گل
بنفشه گل نیلوفر باور بخوبی تخم خاژی تخم خرزهره اصل
السوس منقش پوست کاسنی پوست بادیان حب خاکی
غنی گل سرخ از هر یک دو مثقال سنکلی چهار
مثقال افیمون در کتان بسته دو مثقال عنب
الثریز و سرش اصفهانی از هر یک دوازده دان
موز منقش نیست عدد ادویه را در سه چهار یک سن
آب جوشانند تا یک چهار یک برسد افیمون را در آن
انداخته یک جوش دیگر داده فرو آورده متصل کیسه
را در آن آب مالند و چون حرارت مطبوع کم شود
کیسه را فشرده دور کنند و مطبوع را بر روسته
فلوس خیارشیر ترنجبین و سنگین افیمونی از

هر یک پانزده مثقال شیرشت خراسانی ده مثقال
صافی نموده با لایند و با لایند و روغن با دام شیرین
یک مثقال و حل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم بلبله مر یا
یک عدد بکلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ
بر آن پاشید و درق طلا و عدد بر آن سحبه متداول
نمایند بعد از آن تخم بالنگو یک مثقال شیرشت گاو زبان
بج مثقال بکلاب ده مثقال بنوشند روز ششم بنفشه
روز اول روز هفتم بنفشه روز دوم عمل نمایند و یک
هشتم دوا سه روز چهارم در روز نهم دوا بی نیم را
بنوشند و درین ایام وقت طهر قیه شود یا یا بخورد آب
گوشت جوان مرغ بنوشند و شبها قرطاد و قلیه و جلاد
جلاد و بعد ازین چهار روز در اوست بخوردن بلبله مر
بکلاب شسته و شربت زراگفته از نبات سفید بکلاب
و عرق گاو زبان عرق سید شک از هر یک پنج مثقال
تخم شربت یک مثقال نمایند غذا درین ایام تر بلاد
از گوشت بره با گوشت جوان مرغ با شیرین شروع
بنوشند چوب چینی بر ستور که مذکور میشود نمایند اگر
ماده صفراوی داشته باشند بنفشه روز اول تخم زرا
سر بنفشه گاو زبان شاه تره گل نیلوفر عنب الثعلب
اصل السوس از هر یک دو مثقال آلودی بخارابی
عنب پستان از هر یک ده دان ترنجبین پستان
جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرشت
خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند
در روز دوم اضافه ادویه روز اول تخم کاسنی تخم خاژی
تخم خرزهره از هر یک دو مثقال نمایند روز سوم صافی
ادویه جوشانیده پنج کاسنی پوست بادیان پنج راز با بسفاج
فستقی غنی گل سرخ تخم خیارین از هر یک دو مثقال
و بر ادویه که در آن حل کرده میشود مغز فلوس خیارشیر
پانزده مثقال و روغن با دام شیرین یک مثقال اضافه
نمایند و شب چهارم حب لاجورد با لایند با لایند از پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی سیاه سنکلی از هر یک
نیم مثقال محموده شوی کثیرا جوار مرغی مغسول از هر
یک یک دانگ کوفته بخت بر روغن با دام شیرین یک مثقال

چرب نموده حب ساخته بوق نقد و چیده وقت خواب
 فروزند و عقرب آن آب نیم گرم پالانوشند طلوع صبح
 گاوزبان شاهرنگ نیلوفر گل بنفشه غلبه شلبه باوشان
 اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست
 تخم کاسنی پوست تخم خیار یا نه بسفنج مستطکی از هر یک
 دو مثقال شمار کی چهار مثقال عذاب آلودی بخارانی از
 هر یک ده دانه ترهندی هفت مثقال پوست هلیله زرد
 پوست هلیله کالی هلیله سیاه از هر یک دو مثقال در سه
 چهار یک من تبریزی آب بچوشانند تا یک چهار یک
 رسد بر روی شیر خشک و ترنجبین و فلوکس خیار شیر
 سکنجین افتیمونی صافی نموده بالند و پالانند و روغن
 بادام شیرین یک مثقال داخل کرده یا شامندر و
 دیگر هلیله مر با بگلایب شسته ورق نقره و دو عدد بران
 پیچیده تناول نمایند بعد از آن شربت انار شیرین یک
 مثقال تخم شربجه اسپرزه از هر یک یک مثقال گلاب
 عرق بید شنگ عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال شربت
 نموده نبوشند روز ششم شربت زردا دل روز هفتم
 بنشیند روز سوم و شب ششم در روز هشتم بنشیند روز چهارم
 در روز چهارم و روز نهم بنشیند روز پنجم عمل نمایند و غذا بایند
 و برین ایام نیز بنشیند که در ماده سودا و سه ذکر
 شده باشد و چهار روز دیگر هلیله مر با بگلایب شسته
 تناول نمایند بعد از آن شربت از نبات سفید و مثقال
 تخم شربجه اسپرزه از هر یک یک مثقال گلاب عرق
 بید شنگ عرق نیلوفر از یک پنج مثقال نبوشند و غذا
 تر پالان بخورند پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند اگر
 ماده بلغمی باشد منفع روز اول گاوزبان باد و بنشیند
 فستقی قنطور یون و قیق زرقانی خشک غلبه شلبه
 بر سیاوشان اسطوخودوس آسنین رومی از هر یک
 دو مثقال البیزر زرده دانه سوزنی بیست عدد چوشانند
 صافی نموده ترنجبین گلکند آقایی از هر یک پانزده مثقال
 و مان حله صافی نموده نبوشند روز دوم و روز پنجم
 روز اول پوست کاسنی پنج بادیان اگر سا
 ج کر من کبر اصل السوس از هر یک دو مثقال

بیشتر اند روز سوم بر اجزای روز دوم فلوکس خیار شیر
 پانزده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال بر اجزای یک
 در سلجوخ حل کرده میشود و بنشیند چهارم ایارج
 فیکر یک گرم پوست هلیله کالی تره سید از هر یک دو مثقال
 زنجبیل غار یقون تخم شمل مثل از رزق کثیر از هر یک
 یک مثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال حب
 نموده حب ساخته بوق طلایه سده و پیچیده وقت فرو
 بر روز عقرب آن آب نیم گرم پالانوشند یا این
 حب را صفت آن ایارج فیکر غار یقون شش
 سفید و بنشیند تره سید مدبر از هر یک نیم گرم تخم
 خنظل نیرانک محو ده شوی یک مثقال دیم تخم مغسول
 نیم گرم مصطکی مثل از رزق کثیرانک هندی از هر یک
 دو و نیم دانه مثقال شرب بنفشه سرشته وقت بحر
 بخورند چون بعضی از الما مثل صاحب معالجات
 بقراطیه در جمع میان صبر و غار یقون امتناع نمایند
 اگر بنا برین احتیاط ایارج داخل نکند و یار
 غار یقون داخل نمایند بواسطه آنکه در ایارج
 فیکر صبر داخل است و عوض آن حجر اسی مثل
 نمایند بهتر است طلوع صبح گاوزبان باد و بنشیند
 فستقی قنطور یون و قیق پوست هلیله کالی پوست
 پنج بادیان پوست کبر پوست ج کر من اصل السوس
 تخم گل شربخ از هر یک دو مثقال سناکی چهار
 مثقال موزنی بیست عدد تره سید مدبر و
 مثقال زنجبیل یک مثقال جوشانده صافی نموده
 فلوکس خیار شیرین ترنجبین از هر یک پانزده مثقال
 گلکند آقایی ده مثقال در آن حل کرده صافی
 نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده
 نبوشند روز دیگر هلیله مر با ی عدد سه مثقال
 نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد
 از آن نبات سفید پنج مثقال تخم فربخش یک
 مثقال گلاب عرق باد بنشیند از هر یک دو مثقال
 شربت نموده نبوشند روز ششم شربت زردا دل و
 روز هفتم شربت روز سوم و شب ششم ایارج لوغافا

چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فروزند بعد از آن
 آب نیم گرم پالانوشند روز ششم شربت زردا دل و
 را نبوشند و غذا درین ایام میان روز و غذا آب کوب
 جوان مرغ یا دراج یا تره و باشد و شب پالانوشد
 ازین گوشتدار و زخم او و شربت زنجبیل را بخورند
 و پنج شش روز دیگر هلیله مر با بگلایب شسته مصطکی
 نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن
 شربت اسطوخودوس پنج مثقال گلاب عرق زنجبیل
 از هر یک ده مثقال تخم فربخش یک مثقال نبوشند
 پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند اگر صاحب
 آزار راسطی در کبد باشد حجت اصلاح حال
 آن نیم مثقال تاد و مثقال ربون چینی را سوده و غذا
 منضم و سسل آن نمایند و اگر اد جاع مفاصل باشد
 در مسجات و مسلمات آن سورنجان داخل
 نمایند و اگر آن باشد و ارجس طشت باشد و در
 سودای تخم کثوت و خشک دانه و شکله اشج و در
 بلغمی خلبه و خشک دانه و شکله اشج کما فی فلوکس کما فی فلوکس
 و در مسجات و مسلمات آن اگر صفراوی باشد تخم
 خیارین تخم خربزه کاسنی تخم کثوت آلو با و مانند
 اینها و همچنین در هر علتی او و یا مناسب آن و در مسجات
 و مسلمات آن اضافه باید نمود و حب طیب حاذق
 شرط نیم آن است که باید یک هفته قبل از شروع
 و درین و یک رعبین بعد از اتمام آنکه مجموع هشتاد
 و هفت بوم باشد از اکل حموضات و لبلبات و از
 شیر و ماست و غیره و بقول و جوب میوه
 تر و اشای نفاخه و قابضه سده و منجره و ثقیله
 و لطیفه المصنم و به الکیوس حرکات غلیظه متعبیه
 بدین و لفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دیدن
 و چیزهای ثقیل برداشتن و بیداری بسیار و جماع
 و امثال اینها و از هموم و غم و خوف و غصب و غیره
 اجتناب نمایند که مضرت عظیمی بخشد و حکایت
 شخصی را درین چوب چینی اعراضه و شسته و واقع شده
 غصب نموده چوب چینی داشت که شخصی با زرد و بعد از آن

یکدو چوب بران دوست خود را خواست که جمع نماید
 توانست باری تعالیات را بر بسیار از کس بحال
 آمد ولیکن بحالت اصلی خود رجوع ننمود و همچنین از
 هوای سرد و آب سوزناختن آب نماید چنانچه در
 انهای آشناییدن چوب چینی در بین خواب پادشاه
 او برهنه شد و پادشاه سید پادشاهی آن لنگ گردید و دیگر
 در او اهل قدری انار شیرین و آب سرد بخورد و در
 سینه و سرفه آنرا عارض گردید باره بعد از
 ده دوازده روز زایل شد زیرا که در آن هنگام جمیع قدر
 و مسامات مفتوح میباشد و عصبانیت بسیار است گویا
 از هم جدا و جلد تن رفیق با اندک برودت و در پوست
 و حرکتی بجای میگردند و باعث قبض و جمع و تسدید
 تکالیف و درین در افعال و ترکیب بدن رو میبرد
 و در باطن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سردی
 و غیره میگردد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن
 انشای نیره شفا برافه و خطوط بسیار خفگی و کتابت
 بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث
 ضعف بصورت و جمع انگشتان و دست میگردد و از
 از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند و حکایت
 شخصی درین آشناییدن چوب چینی مقاربت نمود
 او را ریشه در پایا و تمام اندام بهر سید و زایل
 نگردید مدت عمرش تا مدت شاه بعد از تمام
 از جموعات و مباشرت اجتناب اولی است مخصوص
 در امراض صلبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه
 و پیران که ضرورت واجب است چه هر یک از امور
 مذکوره معترت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهت
 چند منافی افعال چوب چینی اند بشرط شش آن
 است که در زخم آتشک و جذام و سایر قروح و جراح
 خفته گفته مزمنه و اکثر امراض مزمنه تک با بالکل
 در اثنا یک هفته قبل از شروع و یک هفته بعد از تمام
 ترک نمایند و بخورد و بعد از آن اندک اندک میل
 نمایند تا قریب یکماه بعد از اصلی رسد زیرا که فعل تک
 احراق و غلیظ خون و تضییع اعضا و تحقیق

مواد و رطوبت و تسدید مسامات است و اینها هم
 متانی چوب چینی اند برای این امور و عدم نفوذ از
 هوای خارج و حرکات و ساس لباس خشن گفته اند
 که باید که بر بدن سولود وین و لادت آب نمک نیم
 گرم باشند و در سائر امراض نمک را تقلیل نمایند
 بشرط هضم آن است که درین چوب چینی گفته اند
 و لباس ننگد زیرا که بسبب رسیدن بخار رات
 و عرق بران تاثیر می دهد در این بهم برسد و قوت
 به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن قاعده قوت میگردد
 و اگر بسیار چسبک شود و محتاج به تبدیل گردند و سه
 دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
 خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجة تبدیل نمایند
 و نیز بدن را نشویند و در حمام نروند بهمان جهت
 و نفوذ آب و هوای بدن بشرط هضم آن است
 که باید که مطلق و مشروب شارب چوب چینی بکند
 باشد زیرا که سردی آن باعث حدوث اوجاع
 باطنیه و سردی و قوت پنج می گردد و نیز باید که
 آب استعمال در دست و روشتن و طهارت
 گرفتن و وضو ساختن همه نیم گرم باشد و سردی باشد
 و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است برقیسم که در
 از ریشه دار باشد برگه کج و لاج آنرا اگر چوب چینی خوا
 کم باشد هر روز از طرفه غلیظه و در آب بسیار
 لطیف دهند و آن آب را اندک اندک استعمال نمایند
 بشرط نیم آن است که انتقال هر روز را بعد از پنج
 با احتیاط خشک نمایند که فاسد نگردد و تا آنکه در آخر بکار
 آید مخصوص و جای که چوب چینی کم باشد دریافت نشود
 و محتاج بان باشد که مرتبه ثانی آنرا لطیف نموده آب
 آنرا یا شامند برین قسم که افعال هر روز را بعد از
 در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود و اگر
 با قلاب یا با تش نموده خوب خشک کرده در پارچه
 کاغذی بسته بران بنویسند که نقل و زاول همچنین
 تا میستم یا میستم یکم و در بیست یکم و یا بیست
 دوم و زاول را برست و لطیف نموده یا شامند و همچنین پاهای

و یک و ز که با تمام رسد بشرط و هم آن است که در
 نبرد هشتاد و هفت يوم احتیاط نمایند که تخم و سوسنم
 و سیفید عارض نگردد که بسیار مضرب باعث ضلعت
 میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف
 یا کثیف و غیره و بسیار هم کم بخورد که ضلعت عارض
 گردد بشرط باز و هم آن است که از خواب بسیار و بیدار
 بسیار و همچنین از یک جانب ستن بسیار و راه رفتن بسیار
 اجتناب نمایند که همه مضربند هر یک بمحضه بشرط و از دوم
 آن است که اگر توانند معنایین باینون و اینونیات
 و مغزات و قوه تنبا که بطریق قلیان و دومی غیر بزرگ
 نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر است است خصوص ضعیف
 المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنبا که
 دو و دو آن مضربان هر دو است و اینون و قوه
 مضرب اصحاب مزاج ضعیفه بارده است بشرط سار
 مغزات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی
 است و بدانکه اکثر این شروط و لوازم برای کسانی است
 که صاحبان امراض مزمنه صلبه یا لطیف المزاج یا حسد
 او را که باشند اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ
 الطبع باشد و آن امور امری ندارد و بخلاف آن
 عمل نماید هیچ نوع ضرر نمیباشد اما در سستی و عث
 و قول جمیع نمی گردد زیرا که او را از ما نحن فی خارج
 است و افعال او منافی ندارد و دیگر از اینها بیرون
 او نمایند و تمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب
 حدود سطر امری دارند و حد لایق در گذرند و نه
 بسیار بر خود تنگ بگیرند که ضعیف و ناتوان گردند
 و اندک علم و اما طریق استعمال چوب چینی پس
 بدانکه بهترین طریق استعمال آن بطریق بطریقه است
 و بعد از آن قوه و بعد از آن نفوذ و بعد از آن معون
 و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن
 عرق و قالوده و مراب و بعد از آن سائر ترکیب
 و اما مراب آن در جمیع افعال از همه اقسام
 ضعیف تر است الا در تقویت معده و وجه
 ترجیح مطلق بطریقه تقویت معده و تقویت و اعراض

متر و شرب بار چو نیمه شکر نموده که اصلا در مطلقا بخار آن
بیرون نرود و همان است که در صدر و در میان طبیعت
و مزاج چوب چینی ذکر یافت پس باز در روز یا بیست
و یک روز یا چهل روز بحسب احتیاج و صنعت و قوت
و در بعضی باید داده شود بدین طریق که چوب چینی جید
با دصاف مذکوره گرفته اگر تازه باشد و در گاه
نازک نماید و اگر خشک باشد و نتوان در قی نمودیم
نیمه بخار سه و یا کار و چون نخود و با قله ریزه ریزه کرده
و ریشه و گریه که در میان آن باشد و اینچنین مثل آرد
شده باشد و در نمایند و اکثر آنرا در ظرفی علیحده در
آب بسیار برای استعمال دست و روشتن و وضو ساز
و طهارت گرفتن جوش دهند و عند الحاجة نیکرم بکار
برند که طالع نگردد و بهتر است و وجه دور نمودن که در ریش
آن است که بیس و کثافت بر آید تا غالب است و چوب
و در نمودن اجزا آرد و شده آن آن است که آب را
غلیظ میگردد و اندوختن مانع نفوذ و عروق ضعیفه باعث
شده میشود و حکیم میرعماد الدین محمود و وجه دیگر نیز
نوشته اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد
آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف
است حکیم میرعماد الدین محمود و حکیم محمد باشم طهرانی
و میرزا قاضی بزمی و حکیم میر محمد موسی و غیر ایشان هیچ
یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان نموده اند و آنچه از
بعضی فرنگان شنیده شد پوست یا پوست هر دو استعمال
مینماید و از چین هم پوست هم پوست و نقش و نقش
نازک کرده می آرد و یا بهای نقش و در دست و غیر نقش
نیز اگر دیده شده و اهل سنت نیز بیشتر پوست استعمال
دارند و حکیم ازانی و قرابادین قادری خود نوشته
که پوست آنرا جدا نمایند شاید تحقیق درین امر آن باشد
که تازه و قرآن محتاج جدا نمودن پوست نباشد بسبب
کثرت طوبت آن خشک کشته آن جدا نمودن پوست
باشد بحسب پوست پوست آن پس از این چوب چینی
خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم شقال صبر فی کبیر
چه کمتر ازین را به تحریریه معلوم کردند اند که سودمند

لند بعضی روزی هشت شقال صبر فی شش دانگ
گفته اند و زیاده این را مضرب اند و این اقرب
بصواب است از جمله و ادواض قویه مزمنه جهت
آنکه هرگاه کسی بر کسی بکشد چوب باعث بهبود باشد
در پاره چینی و رگلاب و عرق بید مشک از هر یک یک
او نیمه تریزی یک شب بخسباند و اگر مرین صاب
نزد باشد رگلاب و اگر بار و المزاج باشد بید مشک داخل
تایمید و در آب یا عرقهای مناسبه دیگر بخسباند
و روز دیگر با دمن و نیم آب خالص در و یک
شنگه یا سالی یا نقره یا سن تازه قلعی کرده پاکیزه که
چرب و چربین نباشد رخیته سر آن را بطبق شفا
یا نقره مس تازه قلعی کرده پوشانیده و اطراف
سردیگ را بخیر آرد و ماش و گل حکمت حکم نموده و چوب
در وقت طبع مطلق بخار آن بیرون نرود و پس باز
نموده مقدار دهن و نیم بهیمه قلم بار یک خشک شوی
در بار یکی و خشکی و دو شاخ و دو شاخ متصل
و در زیر آن بشوزانند تا همه تمام شود و آب ضعیف
رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که با این مقدار معینه این
دستور آب به نصف رسد پس دیگر را فرو آورده
زمانه بگذارد که حدت گرمی آن کم شود پس رو
بر سر گرفته سردیگ را بتدریج اندک اندک باز
کرده سرد کردن علیل را بخار آن بدارند و یک پال
شربت خوری آب از آنج شقال نبات سفید
داخل کرده گرم گرم بنوشند و در او بر سرد کردن
پچیده و اگر احتیاج یلحات باشد لحاف پو شیده بخوابند
تا عرق خشک گردد پس تهنه آنها را در شیشه کرده
در عرض یک شبان روز قدری نیکرم بعضی آب
قدری گرم سجا سه قهوه و قدری پیرل آب
در طبع غذا و خیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار
برند تا تمام شود و هر روز همین دستور عمل نمایند تا سیت
و یک روز و یا چهل روز و روز هفتم و یازدهم چهارم
و هفتم و بیستم عرق نشیند بدین نحو که مقدار
هشت شقال با ده شقال چوب چینی را در

یک سن و نیم ازین شاه که کبیر از و ششصد شقال صبر
نیشود بدستور در و یک علیحده طبع نمایند جهت آنکه اگر همان
و یک آب شرب باشد اگر قطره عرق یا کشته در آن
افتد باعث کراهت و تنفر طبع میگردد پس علیحده
بوزن بهتر است آن و یک یا همان قتم گرم گرم دست
بزرگ بر سر بر نکرده در وسط آن سوراخی باشد یا وسط
آنرا بخیزران که بندی نیست گویند یا فته باشند و
علیل بران کرسی نشیند و لحاف بزرگ بر خود گیرد
و چون عکس تمام بدن آنرا در کرسی را فرو گیرد و در رخت آرد
داخل شدن هوا خارجی و بیرون شدن بخار داخلی
نماند و درین و بینی آنرا برای نفس کشیدن بیرون باشد
که تحقیق و عشی آن طاری نگردد و پس شخصی است
در زیر کرسی کرده سردیگ را اندک اندک بکشد که
همواری تمامی بخار آن جمیع اعضای علیل بر سر
خصوصا بعضی معلول که آنرا بیشتر بخار و دما تحلیل مواد
ازان عضو بیشتر واقع شود و یک پیاله شربت خور
آب چوب چینی مفری را با نبات و یا نباتات
و با نباتات اثرش بیشتر است بنوشند تا اثر آن بیاطن
و اعماق بدن آن برسد زیرا که همچنان که اثر بخار آن
بطول او را عالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب
آب مطبوع آن در باطن و اعماق بدن ازان بوده
است و چون عرق بسیار آید و هنوز بسرد ضعیف
نرسیده باشد لحاف را بر خود پیچیده بپوشد که هوا نرسد
از کرسی فرود آمده بخوابد تا تمام تمام عرق در بدن
او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز
باشد تا موجب ضعف اضطراب و عشی نگردد و اگر عرق
دلتی در سرد صورت و جگر آفت باشد و درین عرق
گاه گاه سرد صورت را محاذی اندک بخاری نرود
و چون اضطراب عارض گردد صورت از اعراض
خشک نموده اندک از لحاف بر آرد و همچنین باید که در وقت
بخار گرفتن خوابیدن حرکات بیجا و مختلف ننماید
که عارضه رود و بدین تهنه آب هر روزه را بدستور
بصرف رساند و آب فیکه که در زیر کرسی ده اند و نماند

که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد
تا چهل روز بخورد و بر مقدار مقرر در مواد بارده قدس دار
چینی سیلانی از مقدار یک درم تا دو درم بحسب آنچه
بریزه کرده یا چوب چینی بچینانند و طبع نمایند و بعد از
بیستم سه مرتبه دیگر هر هفته یک مرتبه بفرقی نشیند بر ستور
مزبور فائده بر آنکه در توفیق مراعات بنیه و حالات مزاج
از قوت و ضعف و شدت مرض شرط است بعضی
را هر روز جائز است بعضی را یک روز در میان و بعضی
را دو روز در میان و بعضی را سه روز در میان تا یک
هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز
مقدار زمان کثرت آنرا طویل و قصیر نمایند و هرگاه علت
در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر روز
یا یک روز در میان همان عضو را بجا چوب چینی
بداد و کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ
چوب چینی بیست و یک روز این حلوا را بخورد و فائده
آن مذکور شد صنعت آن آرد گندم چهل مثقال
آرد نخود سی مثقال بر روغن گاوی بریان کرده و پس
بست مثقال بقدر ضرورت بگلایه و عرق بیدریک
حل کرده داخل نموده پزند تا چون تر حلوا شود مغز
پسته مغز بادام شیرین مغز جلغوز مغز حب السمندر
مغز فندق مغز نارچیل مقشر مغز جسته الحضر مغز حب
الزلزله از هر یک دو مثقال نیم کوفته و داخل کرده پزند
تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی با صاف
مذکوره چهارده مثقال خسته الغلب مصری چهار مثقال
دار چینی سیاسه خولجان مصطکی سوزنجان و انیسون
قنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوز از هر یک یک مثقال
همین سفید همین سرخ از هر یک یک مثقال زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بخته بعد از فروز
حلوا از آتش داخل کرده در طبق چینی پس کرده قدس
نبات سفید کوفته بر آن پاشیده بطریق لوزیات
بریزد هر روز چهار مثقال آن را شست و آلوده
و بعد از تمام حلوا بحام رود و افعال خوب
چینی را ساینده بر بدن در حمام مالیده و بعد از

دور در بحام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید
عود هندی عود الصلیب قسط تلخ قوج ترکه زرباد
سوزنجان بوزیان عاقر قرحا از هر یک یک مثقال
چوب چینی نه مثقال کوفته بگلایه و آب ریحان
تازه شسته روغن قسط و دو درم داخل کرده پیش از
داخل شدن در آب بر بدن مالیده و بعد از دو ساعت
بشوید و نشسته حلوا سه چوب چینی دیگر قلی فرموده
انکه از قدوة الاله و الدما جد فقیر قدس سه
است نافع از برای امراض مزمنه باره چون
مرض معروف یا تشنگ و جذام و در و مقاصل و
بقی و ضعیف باه جمعیت آن آرد میدره چهل
مثقال آرد نخود سی مثقال بر روغن گاوی بریان
کرده و پس مصفی بست مثقال نبات سفید بقدر
بگلایه و عرق بیدریک عرق گاوی زبان از هر یک
یک ادویه تیرنی حل کرده داخل نموده با نش
طایم پزند تا چون تر حلوا شود پس مغز بادام شیرین
مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز نارچیل
مقشر مغز حب الحضر مغز انجلیک مغز جلغوز مغز
حب السمندر مغز شاه بلوط مغزین مالور از هر یک
دو مثقال نیم کوفته و داخل کرده پزند تا شروع به پس
دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوب
چینی بصفت مزبوره چهارده مثقال خسته الغلب
مصری چهار مثقال دار چینی همین سرخ همین سفید
قنفل زرباد و انیسون مصطکی عود الصلیب قنفل
سیاسه سوزنجان مغزات بعد از تودری گلگون
از هر یک یک مثقال جوز بوز زنجبیل زعفران
از هر یک نیم مثقال کوفته بخته داخل کرده بیکو برهم
زنند و در ظرف چینی پس کرده بر آن قند سفیده
پاشیده بطریق لوزیات بریزد هر قطعه چهار مثقال
هر روز یک قطعه صبح و یک قطعه شام بخورد و بعد
از آن نبات سفید تخم فربخشک گلایه عرق
بیدریک بنوشند اگر در آخر دوا تشنگ
بقی خالص در حلوا داخل نمایند بهتر است

و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار
در پاهای نامند اکثر اوقات روغن جوز بوز بر بدن
مالیده مخصوص پاهای نامند و فقرات طرا را از حرکات
بسیار و شدید اجتناب نماید بداند که بدین دستور
هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود
چوب چینی هشتاد و دو مثقال و نیم میشود و اگر بیست
و یک روز خورده شود یک صد و پنجاه و هشت مثقال و
نیم میشود و اگر چهل روز خورده شود صد و شصت مثقال
میشود و اگر چهل و یک خورده شود صد و شصت و هشت
مثقال و نیم و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود
دویست و یک روز یک صد و شصت و هشت مثقال
و در چهل روز صد و بیست مثقال و در چهل و یک
روز صد و بیست و هشت مثقال میشود و اگر آنفا
هر روز را خشک نموده بعد از تمام و فراغ از چوب
چینی اندک اندک بچینانند و بجای آب بخورند
در بعضی امراض مستحکم بهتر است و بدانکه اگر در بعضی
روز با آب مطبوخ و فاباکول و مشروب نماید
نفل آن روز را با ده مقدار از آب که مطلوب باشد
بر ستور مقرر طبع و هند و در مطبوع بکار بریزد و در شرب
نیز بدینست و بعد از تمام در ایام خوردن حلوا اگر
هر روز قدری از افعال تشنگ کرده از آرد آب یا به
بعضی عرفا سه مناسب مثل عرق گاوی زبان از پسته
و شاتره و غلب الغلب مانند اینها جوش داده نیم
گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد ننوشند
و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرفا به تنهایی
یک گرم بیاشامند و بیدریک و گلایه نیز خوب است
اما اگر بعضی صاحب نزله باشد گلایه بیاشامد که هرگز
نزله است بدانکه ملاحظه احتیاط و پرهیز در استعمال
چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت
و قوت و ضعف مزاج مرصع در مرض است نه آنکه
بسیار شد بدینک باید گرفت که مرصع ضعیف شود
و ضعف بسیار عارض گردد و چندان به ملا حظه
که مرصع سه بسیار از آن عاید شود زیرا که هر مرصع

که درین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز
 موقوف باشد قبول چوب چینی از آن قوی تر است
 و بعضی عوارض نیز از آن فیتل است که زایل نمیکرد
 و مدت العمر میماند پس بای حال بقدر ضرورت احتیاط
 اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام برین
 غذا منحصراً غذیه جیده الکیوس سر قیة الصغیر باشد مانند
 سیخ کباب بانان یا چلو و دیلا و ساده و یا شکر پالا و
 یا شکر امیر عفر و طبعه و شوربا و غو آب همه کم روغن و
 زرده تخم مرغ نیمه است و اشغال اینها از گوشت بز
 و بزغال و گوشت شیرشت و مرغ بچه و خروس بچه فرجه
 و کبک و دراج و تیموج و سنگ گوار و چرز و اشغال
 اینها از هر یک که موافق مزاج و اندام بعضی او و یه
 مثل دار چینی قرفل و هیل و قره و زعفران و زبره
 و قنقل و زنجبیل بقدر ضرورت و اما باید همه از برای صحت
 آتشک و خیرام و صاحبان قروح و جروح خبیثه منبت
 به نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از حلوای
 حلوای دار چینی و برنج و حلوای مغزی و شکر پاره و نشا
 و نقل و از برای و هیل و پسته و چلغوزه و قرص دار
 چینی و مصطکی و جل و اوسندل و عنبر و عود و صندل
 شنبه و انجیر و خشک و دونه وانه خارک جهرمی و
 مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد
 و همچنین بالوده و پن پنه و شربت قند یا بد شکر
 و گلاب یا تخم ریحان و شربت همه نیکم نیز و با وایم
 باعتبار نقل آن مناسب نیست از سبزیها یا زعفران که
 را با صلاح آورد و نفع و دونه و مزه و بادرنجبویه
 تجویز نموده اند و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور
 را مری دارند و تقلیل و تلطیف در اغذیه اولی است
 و اجتناب از امتلا و تخمه و سوراخ و پیغم و حب و اند
 و محو و المزاجان را از ادویه حاره و شیرینها اجتناب
 اولی است بلکه برای ایشان خصوصاً صفراویان
 شیرین و انار و بنفشه و رب انار شیرین و شربت شکر
 و شربت ریاس و الو با و بعضی تجویز کرده اند که
 و بسیار آمار در تعریق و یک روز قبل و یک روز

بعد از آن مناسب نیست اگر مبر و المزاج بلغمی را
 یا شربت چوب چینی که در شرابها انتشار الله تعالی
 ذکرش خواهد آمد بر چند خصوص صاحبان ضعف
 باه و مایل سین را بدین قسم که ادلا و مقدار نیمه رم
 تا دو مثقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند بالا
 آن آب مطبوخ چوب چینی را یا در آن حل نمایند
 نبوشند و باقی تدابیر شود برای طبیب حاذق است
 و بدانکه چون رساله حکیم میر عباد الدین محمود شیرازی
 قدس سره جلیل القدر عظیم القوائد و مدلل است چند
 بعضی فوائد آن بالا جملا بیان نموده شده است
 لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام
 آن خالی نباشد لهذا تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس
 سره می فرمایند

رساله حکیم میر عباد الدین محمود قدس سره
 بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله علی نعمایه و الصلوة والسلام علی نبینا
 محمد و آله و صحابه افضل الصلوة و اکمل التسلیم اما
 بعد بدانکه این رساله ایست مختصر و مقالا ایست
 متعبر و امور متعلقه به چوب چینی که حسب الامر و اب
 جهانانی و کشتیانی سلیمانی الزمانی آنکه از فتم ثانی
 درای صاحب گوئی سبق از بهنگمان و اقران عالمیان
 ربوده و ابواب خیر و اصطلاح بر عالمی گشوده
 عالمی است در عالمی و جهانی در جواسنه
 و دریای و در دانی سایه دولتش که غره صباح
 سعادت است همچون نخل شاخص در وقت استوا
 در او نخل نهار در خط استوا از مشرق به مغرب کشیده
 آنکه در خوروی از همه بزرگان بمرتبه بلندتر و درین
 حدیث بحکم در اشت از همه و بلندان ارجمند تر است
 نور حدقه شاهی و نور حدیقه شاهنشاهی مجموع الطاف
 الهی الذی فی شانه در دهنه الابیات علی خاطر
 مرتجلا و به ابایی بهیت ای پرورش ذات توار
 لطف الهی و انعام تو او لطف خدا نماند ای
 هر چند درخواست کند حصرت کالت و عاجز شد از

اوصاف کمال تو کمای کس نبود هیچ شکایت ز
 زمانه اگر چرخ کند بدوی آنچه تو خواهی این حقیر
 به استقامت همه صناعت محمودین مستطیب
 الشیرازی رساله در خواص طبایع و منافع چوب چینی
 که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در خیر تر بود
 اگر موافق صواب باشد برکت آستان علین و
 آشیان امام الشفین با و دی الحافین علی ابن
 موسی الرضا علیه السلام الملهاد من التجات اجملا
 و توجیه شانزده عالمیان و نور دیده آدمیان خواهد
 بود و اگر موافق نباشد از نور قصور این فقیر است لیکن
 امیدواری بتوفیق حضرت باری عز اسمه چنان است
 که از آنچه در بیان دوارای که معروف و مشهور است
 و در همه کتابها مذکور و سطور اتم و اکمل و احسن و
 اجل باشد آن علی با بشار قدیر و تحقیق جارالمؤمنین
 جدیده مقدمه پوشیده و پنهان نیست که این پنج
 و درین تاریخ که مردم بران اطلاع از استعمال آن
 انتفاع یافته اند چنین سمیع شده که بعضی از اوقات
 در آن بلاد که این پنج از آنجانی آورند قطعه و شرب
 شده بود مردم بصحرا متوجه شده اعتدال با صول و در آن
 نباتات میخوردند و چون این غرض به دارد و طعم
 و رائحه که موجب تنفیر طبع باشد در مردم باین شهر
 رغبت می نمودند اندا اتفاقاً در میان ایشان صاحبان
 امراض بوده اند خاصه سوداویه و قروح خفیه خبیثه
 نواصیر و نار فارسی و مانند اینها از خوردن این پنج
 شفای کامل می یافتند و چون اینحال مشاهده ایشان
 شد از آن زمین استخراج می نمودند و بدین موضع
 می بردند و شفا می یافتند و چون در آن صحرا و اواسطه
 اضطراب قطعه نمک بهم نمیدادند آن پنج به نمک
 بوده باز بهر جا که بر دند باز به نمک میدادند و بتلاقی
 افکار و تجارب بسیار قرار بر آن داده اند که بطریقیکه
 حال معمول است میخوردند و بعد از آنکه با نجا آورد
 تمیز نمیکردند و در بعضی مفید میبود و در بعضی فایده نمیداد
 بلکه مضرت می رساند از آنجمله حکم را که حرم شاد و جنت مکان

منقول بر سر شاه اسمعیل بود فالجی طاری گشت و نصفت
اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار
او از حرکت پیدا شد و دست و پایشان از حرکت ماند و چون
اول اشتها را بنیج بود و در او اندریشه کردند که بسیار
بود و بهلاکت شود صلاح در آن دیدند که او را
دیگر به تجربه کنند بوی ته که قریب باد و در سن بود
و اندر مفید نیفتاد و بنا بر آن بادند و اما در پیشها
دور زخمها و قروح خبیثه و عفنه و وجع منفاصل
و بادهای آتشک که مدت هاست مدبر مزمن شده
بود و هیچ تنقیه و تطهیر در آن مفید نمی افتد بکم
ازین امراض و اندک شفایافته باشند

فصل در تحقیق طبیعت او

چون از قول قدامت در باره او گفته نیست تا مل تمام
در تحقیق طبیعت او هست جملا چون نفع او در امراض
سوداویه است و در طبیعت سودا برودت و یسوت
است بنا بر قاعده کلیه که شفاست مرض بضد است
چنان ظاهر میشود که خار و رطب باشد چون تاثیر او
در حرارت طهوری ندارد و مینماید که در مرتبه اول بلکه در
اول مرتبه اول باشد و حرارت دیگر چون فعل و تریق
و تسبیل و تزیویب مواد است نه تعلیل و اجاد و تجزیر و
تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که
طبیعت و دای معتدل از افحال مذکوره قاصر است
و هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بار نتواند بود
و لیل آنکه قلیل الحرارت است آن است که در تکیه مقدار
نکند از استعمال او احداث حرارت زیاده نینماید و اما آنکه
این طب است یا بس همین دلیل حرارت جاری
است جهت آنکه افحال مذکوره که تریق و تسبیل و تزیویب
است مقدار آن بیست نمیتواند بود و لیکن جائز است
که در وی بیست قلیل باشد و بواسطه مصاحبت
آب بسیار بیست اندک شود و بر طوبت مائل گردد
و میتواند بود که بواسطه همین طوبت کثرت دفع بیست
کنند و این احتمال قوی است لهذا در حکم بر طوبت او
تا مل تمام است بخلاف حرارت که با وجود آنکه

بر برودت آب بالکلیه منطقی نمیشود و اما آنکه در و
رطوبت فضلیه هست و برودت و مراد از رطوبت
فضلیه طبیعی است که در مزاج او باشد و مزاج اجزای
تمام او نباشد و لیل بر این آن است که سوراخ سوراخ
میشود و با اندک زمانه تنفت میشود و چون این
رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله می کند و ته که
اندک کند شده باشد از بهتر و اندک بواسطه آنکه
تاثير او قوی میشود

فصل در بیان منافع او

همه کس نفع او را در قروح آتشک که بتقیه و لطایف سائر
ترا بر متعارف مندر و فیض و شادمانه کرده اند بعد از آنکه
درین مرض کامیده و زبون شده باشد بعد از خوردن
این بنیج بسخت و قوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار
بتر از اول سرخ و فربه و با صفا و تروت میشود و در
تعدیات و کرباسه صلب سوداوی فائده عظیم دارد
و بطریقیکه آفتاب برت و بنیج را میگذارد و این بنیج
این بار را میگذارد و در دار الشلب و دار الحبه
نیز بسیار نافع است و اما نفع او بصورت پرهنر
برابری آن نمی کند و متحمل است که در مایه لیا و
جنون و در بهماست گفته نیز نافع باشد اگر چه در نسخ
طریق این بنیج نوشته اند اما بشا به زبیده
و در برص سیاه و بهن سیاه بسیار مفید است و در
سرطان بواسطه آنکه مرض در کمال صوبت است
تا در آن نفع می باشد حکایت عورتی را
سرطان رحم بود و درین میست سالگی تقریباً
و بدین سبب اعظم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله
میشد و واسطه سقط میکرد و او را بعد از تنقیه بلع بنیج
چینی دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزند آن
متولد آمد و بزرگ و کامل شدند چند کس را
دیدم که سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت
وضع بواسطه آفت عضو قوت دفع چنین وج
شد و بر طلق داشتند و مروز و بسیار حال نمیشدند
و بحال ایشان اصلاح می بود اگر این بنیج را

سید و ندر ایشان یقینکه فائده عظیم میافتد اما چون خوا
تمای این بنیج مردم را معلوم نبود لیل نمی آوردند و در
جرب بواسطه آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند
نفع تمام دارد و اما نفع او بشقت پرهنر بسیار
نمیکند و خالی از نفعی نماند نیست و در اورام صلیه سفید
و سیاه و ورم بطنین نفع تمام دارد و در مفاصل سودا
را نافع است این است منافی که ازین بنیج اکثر
شاهه این حقیر شده تنبیه در نفع او در ازاله عادت
افیون ایفونی که بواسطه تقلیل دم و روح مضرت
عظیم بشارت آن میسر و آنکه ترک نمیتواند کرد چنانچه
در ساله ایفونی گفته ایم بسبب آن است که روح و
حرارت بنی بواسطه قلت دانی و قادر با قلال
نیست و از خوردن آن اجتماع حاصل میشود که به
قوت تمام عود میکند و لا یرزال درین حال مبتلا این
و بال است و این بنیج چنانچه مذکور شد در قیق خون
میکند و از خون قیق روح بسیار تولید میشود پس صفتی
که از ایفون حاصل میشود و برودت و یسوت که او را
بست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه یا عرضیه او
زائل میشود خاصه در زمان طویل و غالب آن است
که بعد بر دیگر در ازاله عادت ایفون حاجت
نمیشود و خوابی پس خوابه شمس الدین محمد همدانی
بعد از آنکه میست سال ایفون و برش و ماندها
بافراط بخورد بنیج چینی خورد و از خوردن آن عادت
او بر طرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیار
نظیر او چنین کردند و گسایند بواسطه تسکین او جماع
قدیمی ایفونی شده بودند چون آن او جماع را بر طرف
ساخت این عادت را نیز بر طرف ساختند و بعد از
مشاهده شده که مشکل است حصان بعد از آنکه منافی
که در نسخا نوشته اند مطلقاً درست نیست و مطلقاً نیز
باطل نیست و اما از برای هر یک از صواب و خطا
وجه و حکم بیان میکنم آورده اند که این بنیج در
مرض استسفا مفید است و این گاهی میتواند بود که
سبب استسفا و اورام صلیه سوداوی که به طبعی با

چون آنرا در ازاله اینها نوبه تمام است و در استقفا
نیز فی الجمله اثری دارد و در نیست که فایده کند و یا آنکه
در ازاله رطوبات استقفا به تعریق و ادرار نفعی
تمام دارد و این در مورد یقینه که از او رام مذکور باشد
نیز غالی از نفع نیست اما اگر فی عظیم بل طبعه با نفعی
باشد عجب است که تاثیر آن بکند بلکه احتمال ضرر
نیز دارد و اما در طبعه فایده او معدوم و ضرر او معلوم
و در قسم باقی بواسطه آنکه مرض از رطوبت حاصل شده
و ترتیب این پنج بسیار است نفعی معتد به ندارد
و ضرر قوی دارد و جهت آنکه آن قدر تعریق و ادرار
از که او میکند با صفات آن ترطیب میکند و دیگر آورده اند
که در مایه یونیا نافع است و این حق است جهت آنکه
خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها و کدورتها
که موجب اطلاق روح میشود و در بسیار از داینهاست
رفع این علت است و ما بعد مایه یونیا از اقسام خوب
و مایه قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند
که جذام را سفید است جهت آن است که تصفیه و
ترقیق خون میکند و ازاله تعقدات که لازمه این مرض
است مینماید و مواد تیره کثیره که مکرر لون است به
تعریق اخراج میکند و ازاله یوست که لازم مرض
است مینماید مگر همه وجه نفع تمام دارد و درین امر
و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود بسبب
آن است که مواد تشنج و مرضیه را به تعریق اخراج میکند
اما فایده او در برص سیاه ظاهر است و در برص سفید
جهت آنکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار
حاصل و ظاهر میشود و ازاله رنگ و طبع غذا و عضو
مردوس میکند و ماده برص را نیز شایسته تعریق و ادرار
و از بواسطه آنکه ترقیق کرده است اخراج می نماید
و اما فایده او در قویج بواسطه ترقیق و تحلیل ماده
محدث قویج است بیاید است که مکرر مردم از
لفظ قویج تشنج استلانی عضلات و اعصاب را باطلات
است و در دیگر از انصاب مواد و درین اعضا حادث
میشود و نفع این پنج در اینها حاجت به بیان ندارد

و اما قویج که شتافت لها است و آن وجع اموات
که بواسطه عسر خروج مایه خروج با طبع است نفع این
در ازاله ممکن در زمان او هست و اگر نه بآنکه معلوم ما
نیست که حل قویج صعب کند مشقت بر بیماران
و اما فایده او در وجع الورک که از اثر تری کفنگو گونید آن
است که رطوبت غلیظه که منتشر شده در جرم عضو
بواسطه لطافت بخار لطیف میشود و در مدت مدید
بعرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و سبب
آن منقطع میشود بواسطه انقطاع تجنه و همین دلیل
نفع او در عرق العنا ظاهر است و اما در مرض کلی
بواسطه تحلیل ماده به تجزیه و تمییز و توسیع مسام خلطه
و تصفیه دم از کدورات و شوائب غلیظه و ممتزقه
و همچنین در امراض متعده و بواسطه جهت آنکه حدوث
اینها از مواد غلیظه سودا ویه میشود و این و ادرار دفع
سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تب ربع بواسطه
طبیعت ماده و اصلاح دم و ازاله کیفیت سودا و
از اخلاط و اعضا است و اما نفع او در مفاسد از آنجه
در وجع الورک گفته شده ظاهر میشود بآنکه ماده
این در صوبت و غلظت کمتر است از آن اما
نفع آن در دار الفیل و و والی هم بواسطه تصفیه
دم و زوال سودا ویت و غلظت مواد است این است
سبب نفع او درین مرضهاست مذکوره فحصل
معلوم است که در امراض کثیره صعب مزمنه نفع و
قوت تاثیر بیشتری که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره
از سایر معالجات مایوس گشته باشند و استعمال
این پنج نجات تمام و فلاح و خلاصه
مالاکلام حاصل میشود و این است که گفته اند
که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که در او
کرده اند که از حوالی خلطات میا و در نه خواه این سخن
صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی و ادرار
از چند وجه است و محتمل است که از تمام وجود
باشد و محتمل است که وجه غیر معلوم زیاده از
معلوم باشد و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء

و جواد اول آن است که بخار این و ابدال طبع نفع کل
و لطیف حرارت طبع آب را و تحریک این و دوا هم در
ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر میکند اما در ظاهر ظاهر
است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از بگذر
استشاق و تنفس به ازان اثر کلی بر مایه و اذ
و مجاری میان الف و فم و حلق و قصبه ریه و دل
میرسد و خود بخار که از مسام باز درون رفته بواسطه
سرعت عود بسیار از مواضع بدن میرسد
پس چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار
در آن تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر این دوا
خوردن آب گرم و است که با لیا صحت و با طبع
منجذب میشود و در عروق زیاد از آنکه آب فقط منجذب
شود و این معنی بر شارپ این دوا ظاهر است زیرا که
از خوردن آب او اصلا نفعی نمی یابد و سبب این
سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبع
در غایت لطافت شد و جهت آنکه سر از آب است از بخار
آن چون راه بیرون ندارد بسردیگ میرسد و تبخیر
بآب میشود و بار دیگر میریزد و علی هذا آب او در
لطافت بر تبه اعلی رسیده و این چنین آب چون سودا
رسد زود در عروق نفوذ کند و بجز و سایر اجزای بدن
رسد خاصه که حرارت طبع منور با است و این موجب
سرعت نفوذ او است و چون خود در کمال قوت لطافت
است چون اخلاط که مانع و مصاحب تبخیر
میشوند و قوت ایشان زیاده از قدر طبی میشود و معلوم
است که همچنانکه با عضله و غذا میرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف و فانی میشود و همچنین بخواه امراض با
وجود آنکه صلابت زیاده از قدر متعارف داشته باشند
اغذای مواد مناسب میکنند و هرگاه که مواد بدنی این
حال پیدا کرده و مرضی که ازان نشود نماید داشته باشند
و کمال بدن در خاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه
که این حال بویا فواید دارد و شود بسیار نیکو و کاران
مرض اصلا اثری نماند و وجه ثالث آن است که بدن
شکلیت بحقیقات متحمل میشود و این کیفیت میماند

بواسطه قوت او در و آن عدم انفعال بآب و غیر آن عدم
تبدیل نبات و مسات بدن اکثر اوقات منفذ است
و این موجب وصول کیفیت و واسطه با عمار بدن
و در تحت جلد خود البته می رسد و از آنجا شایفاً با قاضی
بدن بواسطه آنکه حرارت در دنا غیر بسیار کرده و اخلاط
حاده حاره مصاحب او است تحلیل تمام نیست
و در و خ نیز بسیاری از آنجه نیز در منافذ جا به
است و این سترگم آن است که تحلیل قوی حاصل
شود خاصه در جلد و با و ن او و آنچه دور است از
سام بواسطه آنکه اثر مانی الماسام با و میرسد آن نیز
تحلیل می یابد و وجه رابع آنست که رنگ طبع صلبیت
میکنند و در اعضا بواسطه آن لیسین در طوبت حادث
میشود و از آنکه اعضا صلب میشود و نفوذ و او در تپس
میشود و قوام در طوبت را نیز غلیظ میکند و منجمد میزد و
برای این منی در موله و آب نمک بر اعضای او می باشد
نا صلب شود و در مسات ثناب صلبی هوا بارده
منفوذ نشود و وجه خامس قریب با آنچه سابق مذکور شد
آن است که چون آنرا در آب می جوشانند و طبع او را می
خورد و عروق و فیقه صفت نفوذ میکند و بواسطه آنکه
محل صلابت و غلیظت است می رسد خواه بواسطه
طول استعمال که او در همه جا می رسد خواه بواسطه آنکه
بست باذن خالقها توجیه مورافه بواسطه لایق
میکنند و شبیه آفتاب در ویب مواد صلبه نماید و حرارت
لطیفه ذاتیه مکتبه از حرارت طبع و آنچه لطیف میکند اگر
بجز می کنند اخراج آن از مسات بخاری کند و اگر
بطریق تسلیل میکند با تیس طبع بطریق عروق و ترشح
از بخاری بول مندرج میشود و میتواند بود که بر سه طریق
دفع کند و به سادس ترک اطعمه غلیظه و رویه است و
استعمال صالیه الکیوس پس ازین ماده مدو این
امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر آن مستولی می گردد
و دفع میکند و به سابق آن است که تحلیل غذا خواه
اختیار و خواه اضطرار جهت آنکه طعام بجا نمک
و موجب عدم توجه نام طبع است بآن و تحلیل غذا و

تقلیل مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلاست
طبع بر دفع مرض و به نامن طول زمان است جهت
آنکه مؤثر هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت
او اقوی میشود و قریب باین معنی در اثنا می جوهر مذکوره
گذشت وجه تاسع آن است که بواسطه آن عدم تنفس
از هوای بار و سوخته و در رواج قلبیه و از ایجاد تمام
اعضا و در و ح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی شود
و به عاشر آن است که طبیعت در بدن اوقات که
غذا کمتر می یابد و روحی آدو با صلاح ماده مرضی صرف
میکنند آنرا در مصالح خود و وجه حادی عشر آنکه بعضی از
مقدرات که از مطاوی ماسبق معلوم شده آن
است که اگر شخصی چند روز متعاقب غده از غذا
هر چند که صلب و قوی باشد در آب گرم فقط
بگذارد و بسیار زمان نگذارد که آن غده بگذارد
پس اگر مدت چهل روز این آب حار ندید
استعمال کند البته از باطن بموضع درم می رسد
جهت آنکه آب مشروب با قاضی اعضا می رسد
و یا خود همه مجازی می رود و بر لیل آنکه بول سیکه در پا
خوابسته باشد سرخ می باشد و هرگاه هر روز بان
موضع می رسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد و بواسطه
فیو ما ماده مرضی کم خواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل
و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما اقوی
میشود زیرا که اثر او کیفیت او تمام زایل نشده
و اثر او در و دیگر با و می رسد و همچنین تحلیل نیست
یوما فیوما کم میشود و هرگاه که فاعل قوی میشود و
منفعل ضعیف فعل با کمال و جوه وقوع یا بدو آثار
قروح و زوا صیر که بواسطه روات غذا آن قرحه
نا صور میشود و هرگاه آن روایت بر طرف شود و خلط
صالحی که کاسر کیفیت روایت آن باشد یا
به تحلیل رود بواسطه قوت محلل و یا منتشر شود طول
ملاقات او بدن را بر طرف شود بلکه مجموع این امور
و امثال آنها واقع شود و بر طرف شدن اینها
بسیار ضعف نباشد و اما در سائر

امراض مذکوره سبب علت آنها مذکور میشود
فصل در شرائط خوردن پنج
اما شرط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است
بنفس این دو و دوم آنکه متعلق است باستعمال او
اما اول دوران چندان شرط است اول آنکه سرخ
باشد و مفید و با آنکه غالب سنگین تر میباشد و لالت
بر غلبه فحاجت و قلت نفیج و حرارت می کند و همچنین
پنج طبع او نیز سرخ است و دوم آنکه سنگین باشد
جهت آنکه سبک او کند و بوسیده و کم قوت آنرا بآنکه
سبک او بواسطه غلبه اجزای هوایه خف می یابد
و اجزای هوایه محلل المزاج است و محلل قوی
تأثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوی و سوم
آنکه گرم باشد و سطح ظاهرا و مستوی باشد چه آنچه
بر خلاف این باشد با آن است که در زمین کم
در طوبت نیافته است و بدین و غالب شده و معلوم است
که این چنین و جذب غذا خود نتوانست کردن
و ناقص و کم قوت مانده و با آن است که هنوز تکامل
نیافته که بیرون آورده اند و در طوبات غیر مزاجه
او مفارقت نموده اند و خشکیده مانده و ضعف
و نقصان این در دفع علت ظاهر است چهارم
آنکه متوسط باشد و کوچک و بزرگی و اگر چنین نباشد
افراط و بزرگی چندان مذموم نیست مادامیکه
جمع صفات حمیده با و باشد اما خوردن با وجود آنکه در
اکثر حالات انقل میباشد بواسطه نقصان نموت
و کمال نیافته بجم آنکه در طبع غالب نباشد زیرا که
طعم غالب دلیل است که جسم دیگر و طعم در و نفوذ کرده
و احداث طعم نموده و چون اصل خالی از طعام بگذرد
مائل است که به چنین باشد و غیره برود
مستولی شده خواهد بود و آن چنانکه منیر طعم است
مبدل مزاج است و ششم آنکه را سحر با و نباشد
بهین دلیل مذکور به تفهم آنکه رنگ ظاهرا و مخالف
باطن نباشد بلکه آنکه سرخ سرد و سوا می این دلیل آن
است که رنگ از خارج استفاده نموده باشد و ششم آن

چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک تر باشد
 رقیل بن در مقاله مذکور است هم آنکه ستوی الاجز باشد
 در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است
 و هم آنکه در آوردن او را از مغز و مفسدات نگاه
 دارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و تش
 و مجاورت چیز های که نیک و مفسد مزاج است مثل
 کافور و فرفیون و جند بید تر و مشک و امثال این ها
 و این شرط عام است در اکثر دوا یا زده هم
 آنکه درست باشد و تا گفته جمت آنکه قوت او
 دود به تحلیل می رسد و خوب و بد را تمیز نمی شود و
 همچنین شرطها که در جمیع و حر است حقایق آورده شده
 در اینجا نیز ملحوظ دارد و قسم دوم از شرط آن است که
 متعلق با استعمال باشد و در آن نیز چند شرط است
 اول آنکه این پنج چنانکه مذکور شد بعضی سبک
 باشد و بعضی سنگین و آنرا بکار دے پاره پاره کنند
 به تنگی کاغذ و اندک از آن گذه تره اصل چنان
 بنمایند که مرتبه اول در جوشانیدن طبع استفاد تمام
 قوت او نموده باشد و آنقدر قوت در آن نماند باشد
 که در مرتبه ثانیه که ملحوظ شود میان او بید کنند
 فرستے باشد بلکه فرق باشد که در چوب بید کنند فی الحقیقه
 قوت هست و در مثل این نماند و گاه است کمی
 که بناد و با بقدر جو و نم و با قلا خورد می کنند و این
 بر نیست ما دام که مانند آرزو ریزه نشود و اگر بشود آرزو
 برل کنند و زن آن نیجه که بطریق مذکور باشد بسبب
 آنکه اینچنانکه آرزو شده در چند مضرت است یکی
 آنکه در وقت نیمه از براسه طبع و شایسته و دیگر آنکه بعضی
 از اجزای او آب شرب داخل میشود و در آن
 نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود براسه طبع
 ثانیه دوم آنکه قوت او در طبع اولی زیاد از قدر مطلوب
 می شود و هم چنانکه تقریب خوب نیست افراط نیز
 مضرت است سوم آنکه آب را غلیظ و در منافذ و سوراخ
 دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمی کند چهارم آنکه او
 نیز در بعضی مجاری می نماند و احتمال تسبب دارد

و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از بانی اجزا است تاثیر
 و الفعال او از حرارت طبع و غیر آن تشابه نخواهد
 بود و تاثیر را دیگر اجزا متساوی نخواهد بود و شرط
 دیگر از قسم دوم وزن معین است بدستور مذکور
 که به تجربه بصحت رسیده که ما دون آن غیر مؤثر و افوق
 آن مضرت است سوم آنکه طبع آب که اگر سفوف
 سازند و یا بچون کنند و یا غیر آن و یا آنکه بدستور یک
 بعد از این می آید ترتیب یافته باشد خاصیت
 مطلوبه از دلفعل نمی آید و تعیین آب در میان
 مایعات بواسطه آن است که قابل همه قوتها
 است و منافات با هیچ قوتی ندارد و مالون
 همه لطیف است چهارم تعیین وزن آب جمت
 آنکه زیاد بران موجب ضعف یا بطلان قوت
 او میشود و کمتر از آن موجب غلظت و تاثیر آن
 زیاد از حد مطلوب و تجربه درین امور شایه
 عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت
 جوشیدن تا آنجکه که حاصل قوت او است بیرون
 نرود و نقصان قوت او لازم نماید ششم آن که
 جوشیدن تا حد معین آن کمتر از ثلث است
 که استغنائی استخراج قوت او چنانچه مطلوب است
 بشود و هفتم آنکه بخار او در وقت سردی و دشتن
 و دیگر زیر لحاف بیرون میاید که در رو و گلو می
 او بر آید ششم آنکه آن بخار که بعثت بیرون آید ضائع
 نشود و هم براسه مصلحتی صرف نشود و آن این است
 که بخار که بسیار از قوت دوا با اوست
 بعضی در بیرون بدن تصفیه مسام کند و در طو بایست که
 بواسطه حرارت بخار و زبان و سیلان پیدا کرده
 از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ او و تنفس و
 استنشاق و پر شدن سرور و اثر کلی میکند
 رطوبات غلیظه که در بدماغ است که میگردد و در
 سین و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه
 آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر فو سے می کند و
 رطوبات را تحلیل میبرد و تا تاثیر او در اعمال بدن

زیاده است از آنکه در اسافل جمت آنکه با طبع صعود
 بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالا می آید
 میشود هم آنکه از آن آب مقدار اندک بخار او بیرون آید
 باشد و حرارت او هنوز قاتر نشده باشد یک پیاله
 و نیم یا ششاد بعد از تصفیه تا این آب بخار است
 بالفعل و بالقوه آنچه بخار در جوف علی ماند کم کرده
 باشد این در جوف اسفل اعتدال مضاعفه آن
 بکند و عروق ماسا را بقایز نفوذ کرده تصفیه آنها کند
 در جگر همچنین و از اینجا از مجرای جوف با عصاره سازند
 و آنچه مذکور شد از منافذ و فواید بالفعل آید و هم آن که
 بقیه آن آب را دو نصف کنند نصف صلیح
 تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای
 آب یا شامند یا زده هم آنکه ازین آب قدری
 در دیگ طعم و در شرابها بکند و در این آب طعم
 کنند تا از همه حسی در بدن اثری ازین آب حادث
 شود و از دهم آنکه استعمال اطعمه ماکولات او به
 نمک باشد جمت آنکه در نمک تصفیه اعضا و تحفیف
 رطوبات است و این معنی منافی افعال این پنج است
 چنانچه مذکور شد ششم آنکه آن است که از خوردن
 ترشها و لبنیات همه طعمها بیزان چیزه چند که مجبور
 است احتراز کند و بسبب آن حاجت تفصیل ندارد
 چهاردهم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا و بسبب
 آن نیز معلوم است یا زده هم از اعراض نفسانی مثل
 غم و هم غضب و محزون باشد و امریکه بعضی یکی از اینها باشد
 مثل غصه و بعضی احوال و وجه آن بر خبر تصفیه حقیقه و
 مستور نیست شازدهم از حرکات غلیظه محمل و از جمیع
 چیزهایی که حافظه صحت را می باید مرعی دارد و شارب
 این دوازدهم میاید که آنرا امرعی دارد و هفدهم خشک
 کردن پنج جوشانیده است و آنچنان است که در سایه
 خشک کنند و رطوبت او را با الکلیه شست کنند تا از
 تعیین محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوا سرد
 نمک باشد آفتاب یا حرارت آتش ملائم خشک
 کنند و در کیسه بار کاغذی کنند و بران بنویسند که

نخ روز فلان تابست و روز روزهست و یکم از مهر
گیرا دل پنج خوشایند روز اول و روز چهل و پنج خوشایند
روز بیستم نیز و بیستم این پنجای دو بار خوشایند را بر ستور
نکود خشک سازند و حاجت آن نیست که مفرد باشد
بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد و اما در خشک کردن مبالغه
باید کرد و نه هم آن است که از این پنج جدا جدا
بپزند یا داخل زفت نموده بر سر آفرینند یا خشک
کرده بر جرات افشانند بیستم آنکه وقت خوردن عرف
کردن نیز جامه نکنند و بجامه فروخته است آنکه در بخار
که در بیرون بدن تاثیر کرده قوت از در بدن جاسه
یساند از دوام ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این
شسته شود اثر آن باطل میگردد و در طوایب برنی
را بواسطه طول تاثیر قوت و حرارت عزیز
تایفه است که کمتر از تاثیر قوت و دوا نیست
و از این است که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست
در دی را باب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
از هوای سرد نگهدارند و خاصه در زمای که سام بدن
بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین هنگام برودت
هوای اوقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تبیین که
مطلوب است بفعل آید یعنی آید و دیگر منفرد
کلیه و به ترکیب مینماید و آنجاست که تغییر بدن حرارت
و برودت موجب دهن ترکیب بدن میشود و تحلیل و
تکاتف متعاقب است. تدبیر خلل عظیم میرساند قیاس از گرم
کردن پنبه و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن
که این را میکنند باندگی منفسه میشود و با وجود صلابت
قوی که او را هست پس واجب است که بعد از تعرق قوت
تمام کنند تا بدن بحالت اصلی عود نماید بعد از آن اگر
زود اندک نمایند رواست بیست و دوم آنکه نگذارند
که آب پنج که در شراب و شربت بر آن است
سخت سرد شود که موجب حدوث قوبخ یا دجی قوت
در اندرون شود و بیست و سوم از اموریکه بحث مرض باشد
خاصه منصفه منافی باشد خاصه پنهانی که حسب ضرورت
معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چه چیز باید کرد

که موافق صحت و غرض مطلوب باشد و رفع این چنین نمیکند
فصل در بیان تفاوت امزجه و خوردن این دوا
نخنی نماند که مزاجیکه برودت میبوست بر دو غالب است
خاصه که در آخر شب و اول کبوت باشد انتقال
اد ازین دوا اتم و بالغ است و اطفال بواسطه
غلبه رطوبت اصلیه مشایخ بواسطه رطوبات فصلیه
ازین دوا کمتر منتفع میشوند و مگر مزاج اصلی ایشان
بواسطه مرض تغییر یافته باشد که این هنگام تحمل است
که بسیار ایشان برسد خاصه کسانی که در آخر سن صبا
در اول شب باشند بواسطه امراض سودا و قوت
برق شیخه حاصل کرده که ایشان میتوانند بود که بسیار
منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فصلیه ایشان
بواسطه عارضه بر طرف شود و قوت شیخه ایشان
بر طرف گردد و به صلاح آمدن ایشان بواسطه تحلیل
قوی و در است و چند کس را ویدیم از پیران که بواسطه
خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد
بواسطه آنکه رطوبت با تیکه منجذب و در عرق ایشان با جفا
ایشان می شود بواسطه ضعف و قوت تمام
بعروق مندرغ نمیشود و بجانب گروه و مثانه می آید
و چون در طی مسافت طویل غلبه با احتلاط غلیظه میشود
و بواسطه کثرت غلظت قوت ایشان از دفع آن
عاجز باشد حبس بول میشود و بعد از تحمل بسیار
خطرهای شدید مشاهده اما تقطیر ببول بواسطه
ضعف ماسکه پیدا میشود و به وجه مندرغ نمی شود
و بعد ازین بسیار می گذشت که از هم می
گذشت و ایشان را از چیز باسه که بیه اختیار
اتفاق افتاده و زیدین باد شمال بود و با وجود آنکه
در میان تابستان بود که او دخل گلی در مجلس ایشان
بود و می پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد و در
اعضا میماند و موجب استفاد میشد اما امزجه با دوه
رطوبه که بلغم و مایه است و غالب باشد این دوا
را در و خرو بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفه

او در آن مزاج تاثیر سه نزار و در طوبت امزجه بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد و به
اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را تسخیر نماید
بلکه سورت صحت او را میکنند و در او اعتدال و قوت
احداث میکند و اما در موی مزاج نیز خالی از نفع نیست
اگر که میزد خفته صحت بمثل است و چنانچه گذشت قیاس
در طبع او حرارت رطوبت است پس باید که دومی
مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گوئیم که این
دوا بواسطه دواست مشابه طبیعت دم بلکه طبیعت
ساز اعضا نمیشود بلکه احداث کیفیت میکند و رای
آنچه بدن راست پس دم را از حرارت رطوبت
که موجب اعتدال دست بیرون می آید و در برجه بالا
ترازان میرساند که مرتبه افراط است و برین قیاس
باقی اخلاط و سایر اجزای بدن پس مشابه کیفیت آن
نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیت برنی و غلیظ خواهد بود
و در طی این کلام حکم بر آنکه موافق دومی مزاج است
ظاهر شد اما اختار اوقات فضول و در شرب
این دوا بدانکه بهترین اوقات شرب این دوا وسط
بهار است و اوایل خریف بطرفین صیف که نیم
آن در اول ریح و اول خریف شود و بدترین اوقات
آن است که برودت هوا متکثف مسام نماید و ظاهر
قیاس عقل منفعه آن است که اسنان امزجه و فضول
و بلدان متادی الاقدام باشند و استعمال دوا لیکن
بخط تحقیق چنان ظاهر میشود که اسنان متادی
باشند چنانچه گذشت و فضول بلدان ابر باشند

فصل در مقدمات خوردن آن

جمهور بر آنست که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط
فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب غرض است بکنند تا آنچه
بماند نک باشد و این پنج در اصلاح و دفع آن
قوی باشد و در طبیب لیسب تبیین منفعه و تسهیل تبیین
و رخور هر مرض و مزاج و اسنان است و اما طریقه
آن علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن پنج را
معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از آنجمله که در

فروح و نواصیر که از آب که فزنگ پیدا شده باشد و هند
منجنبات آن مرکب از پوست بیلله زرد و بیلله سیاه
کا و زبان بادرنجویه انجیر آله سه بنار آله سوز
منقه بنفشه عناب اصل السوس تخم کاسنی پنج کاسنی
نخم خیار بن کلکند آفتابنی ترنجبین مسهلانی که در مطبوخ
داخل میشود و آفتیون و بسفاج و مانند اینها
زودتر داخل کنند تا هر چه بویا فیوما نفع یابد اینها را
کنند و کمتر نمایند تا هم نفع قلیل باقی اسهل باشد
و هم دفع آن آسان زود داخل المکچین در اول
مرتبه جهت آن است تا فایده آن بیشتر ظهور رسد
زیرا که عمده اندر تصفیه دم و تقویت اعضا است
غذا که بواسطه ارجاسه او و به منصفیه است شده با
دو بواسطه انضباب مواد فاسده و احتیاض ضعیف یافته
تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم تطویل
کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند
و در پنجم مضاعف باینها سنابلکی پنج مثقال ناهفت
مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنابل
کی گل سرخ است و فی الجملة اسهال بر سبیل عصر
میکنند مثقال داخل کنند و کسی را ندیده ام که آنها
سنابلکی بی کل کرده باشد اگر طبیعت لین چندان پیدا
نکنند گاه باشد که روز ششم و هفتم نیز داخل کنند جهت
اصلاح جگر که از نیم مثقال تا دو مثقال بر بوند
چنی در جلاب اگر بدست نفع کلی دهد و روز ششم
یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب
ضعیف کنند مثقال بعضی از ادویه منصفیه بدستند
و اگر حاجت باشد استراحت فرمایند و روز
آخر از ایارج فیترا و غار یقون و ریوند چینی و ترب
سفید از هر یک یک درم تخم الحنظل نیم دانگ محموده
یک دانگ و نیم شط مشول یک درم مصطکی و قمل و کینرا
و نمک هندی از هر یک دو نخود برهند و ده مثقال شکر
بنفشه وقت سحر بدستند و بعضی از اطباء مثل صاحب
معالجات بقراط و بعضی دیگر میسان صبر و غار یقون
و متاع می نمایند بنابرین اگر احتیاط

غار یقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فیترا
صبر است و بعضی آن مجرای منی بوزن داخل
کنند مثلاً بد

فصل در ترتیب خوردن پنج چینی

می باید که بشانند از صدد و پنجاه مثقال زرگری آن
شش دانگ است و صدد و پنجاه مثقال عطاره
تبریزی ابریشمی که هر مثقاله از آن پنج دانگ
باشد از آب بیست و یک حصه کنند و هر روز حصه را
مثل باقلا و کوجکتر خورد کنند و در یک من و نیم
آب بوزن تبریزی بچوشانند تا نصف آید و در بعضی
نسخ آمده و در دوسن آب بچوشانند تا به سه چهار
یک آید و بعد از آنکه بچینه شود بر آله و یک شاد
سر و یک را بر دوات بخار بر رو و گاو و آب آید
یا آنکه همچنانکه در دیگر است پیش خود بند و لجان
بر سر کشد و سر دیگر را محاذی روی و سر خود
کشتا بدعا عرق تمام بکند و گاه گاه و هن دا کند
و نفس بکشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب
باندرون برسد و بعد از آن صاف کرده و ببال
از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم
بیاشاره تمه آزاد در آن شبا نوز بخورد و آب
دیگر بخورد و دست و روزه خود را هم بر آن آب
بشویند و در وقت قسمت کردن می باید که دو دانگ
سنگین و دو دانگ سبک باشد هر روز مقدار
هفت و نیم مثقال که دو دانگ میشود و نیم دانگ تخم
جهت آن گفتیم که فی الحقیقت از دو دانگ
کتر میشود و بعد از آن در دیگر سفالین پاک شده
کنند و آب بوزن مذکور در روز نوزد یک دیگر بر آید
نهند و سرنگون و اطراف آنرا بچوب بچینه بعد از آن اکثر
نهند و بچوشانند و می باید که از هیچ طرف محل تنفس
نداشته باشد که بخار بسردن رود
و همچنان سر بسته سر شیب لماف بر نهد و سرش
کشتا بدعا و نوحه کنند که بخار بر سر در برسد
و همین نیجه که یکبار چوشانند بار دیگر بچوشانند

همین طریق تا بپزد و در تمام شود و برهنه نمایند از
لبیات و حموضات و بقول و سبزه با و میو با و نمک
و آب و غیر از آن سه بک و نمک و برنج و مرغ بک
بخورند و از هوا احتیاط نمایند و شربت قند یا
نبات بخورند و در طعام دار چینی بخورند و گوشت بره
کباب هم میتوان خورد و در نیمه است اصلاً مباشرت
نمیدارند و تبدیل لباس و غصه و غم نمایند و بجام
نمایند رفت و آخر روز چهل و دوم بجام رود و در
نسخه اصل مذکور است هر مرض که خورند از الله سبحانه
تعالی شفای بخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است
و در بعضی نسخ آمده که بیست و یک روز هر روز
هشت مثقال بچوشانند چنانچه صدد و شصت مثقال
باشد و این چون شکر مقدار اکثر بواسطه احتیاط
اشهر است و کسانیکه صد مثقال استعمال نمایند
اگر چه مثل بر احتیاط است اما مستلزم افراط است

فصل در استعمال این پنج

باین طریق مذکور معلوم باشد که بعضی چوب چینی
دو باره چوشانند و را خشک میکنند و میگویند داخل
حلوا می آرد و دروغن میکنند و بخورند اما عجب است
که بعد از دو باره بلع و تخفیف و را فو نه نازد باشد
و اگر بخورند و آرد و دروغن فقط بخورند و این چنین
چیزه در آن نکنند و بعضی آن دار چینی کنند و
خواهد بود و حلوا بقند سازند و اگر حلوا با در برنج
سازند بهتر است چرا که غلظت و تسدیر آن
کتر است و اگر با قند و با عسل ترکیب کنند مانند
معجون و شربت بکار دارند بسته دارد و بسیار
مردم باشند که فوائد این دوا ایشان حاصل شود
اما آب شربت برهنه در و دراز نازند این دزن
مذکور را کوفته بچینه سفوف میکنند و نشنیدیم و ندیدیم
که یکی را انتفاع حاصل شده باشد اما اگر بکوبند
و بسبب مضاعف هر مرض با بعضی ادویه ترکیب
ساخته بقند مقوم و عسل معجون سازند و هر روز قدر
بخورند و غذا برهنه مقرر معمول دارند اگر تمام منافع

آزاد باشد بعضی از آنها لاجرم حاصل شود انشا الله تعالی
نسبت الرساله و اما آنچه حکیم با شمس طهرانی در رساله
خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاخضه
نماید قبل از شروع اگر بدن محتاج بقصد و تنقیه باشد
فصد و تنقیه نیز ضرور است بدانکه هرگاه خون فاسد
باز آید در بدن بسیار از صلا بات آن ظاهر باشد بقدر
فساد و زیاده و قوت حال مریض اولاً آن خون
را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از
فصد رفیق آن دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود بعد از آن
از خوردن این دوا باور آناسه منفعی که قوام خون
با اعتدال مایل گردد فصد نماید زیرا که قطع نظر از قوام
و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود فساد و زیاده و قوت خون
این دوا نقش نموده بلکه ضرر کلی از دوا نشی شده و گاه
باشد که با وجود فصد در آناسه چوب چینی بقصد دیگر
محتاج شوند با وجود احتیاج تامل نموده به فصد
سراورست نمایند و همچنین است حال تنقیه و
بقول بعضی که می گویند در آناسه این دوا فصد
و تنقیه مناسب نیست اعتماد نمایند و چون با دوا
مرض آتشک از سودا ویت و کثافت خالی نیست
بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در آنای
منفع یا چوب چینی که قوام خون را اعتدال حاصل
می شود فصد نمایند و در امراض سودا ویه و مزمنه
رگ را کشاد بزنند و لحظه دهن رگ را با پشت
گیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را بموضع فصد نزدیک
سازد و چون طبیعت در دفع مواد فاسده و حفظ اصل
سراست و این معنی موجب عدم عود و ضعف
و غشی نیز هست لهذا اکثر اوقات اطبایا باین
منافع برین منج و دستور امر بقصدی نمایند خصوص
در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تمام مراتب
نکوره از ضرورت فصد و فصد قبل از منفع و چوب
چینی در آتشک و سایر امراض مقدار کم نمودن
خون منوط بر ای وحدس طبیب است که از بنف و شبر
و قاروره و سایر علامات استنباط و حکم نماید و از

ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط
فاسده در بدن بسیار باشد از خارج غلطی که سبب آن
مرض باشد لازم و ضرور است تا بسبب تنقیه قدری
از خلط فاسد و دفع و کم شده و در اصلاح و دفع باقی
بطریق تلین و تحلیل و سیلان از راه مجاری و عروق
و بول و ادرار از این دوا قوی و ظاهر گردد و این که
بعضی را اعتقاد این است که فصد و تنقیه اصل
نمی باید و موجب ضعف میشود و غرض ازین دوا که تقویت
حرارت عزیز می دقتها است حاصل نمی شود از
صواب و در است چه هرگاه خلط فاسد در بدن
بسیار باشد و چوب چینی مادی فاسده ساکن را
بتلین و ترقیق سیلان حرکت دهد و دفع تمامی
قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و ادرار دفع کند و بعضی
دیگر با اعضای ریمه یا شریفه یا صغیفه ریختند
شود و موجب ضرر و خطر بلکه هلاک می شود مگر آنکه قدر
خلط فاسد قلیل باشد که به چوب چینی دفع گردد یا آنکه
مریض ضعیف باشد و تا ب تنقیه نداشت باشد
یا آنکه غرض از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد
بلکه ترتیب و تبرید بالقوت قوی حرارت عزیز می
باشد که درین حالت تنقیه ضرور نیست بلکه مضر
است پس خلاصه کلام در باب فصد و تنقیه
آن است که اگر خون با خلط فاسد بسیار در بدن
باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع می نماید و ضرر
میرساند و فصد و تنقیه لازم است مگر در حالات
و سقوطیکه بیان شد که از فصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگر چنانچه
منفع و مسهل در خوردن هر مزاجی و مریضی و مینه
و شحمی بر طبیب بسبب سهل و آسان است اما تا به
آنکه این رساله که در هر باب تمام باشد بطریق
اجمال بحسب ابدان امراض توسط مواد مختلفه
بیان مینماید که هرگاه بدان منج و قانون و دستور
عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای
گراست فرما ید چنانچه اگر ماده صفرا ویت داشته باشد

و در روز هر روز منفعی از بنفشه و گل نیلوفر و منعم خطی و
خنازیری اصل السوس و تخم کاسنی و منج کاسنی از هر یک دو
مشقال ترسیدی هفت مشقال ترنجبین و شیر خشک
از هر یک ده مشقال بدستور معمول چنانچه دوشنبه
صاف نموده میل نمایند و در روز سوم باضافه سنابکی
چهار مشقال گل سرخ و دو مشقال منج و چهار حبه مشقال
روغن بادام و دو مشقال بنوشند و در روز چهارم دوا را
روز سوم را باضافه پوست بلبله زرد و منج مشقال ترب
سفید و روغن بادام حرب کرده خراشیده و مشقال
میل فرمایند اگر چه مشهور این است که ترب بسمل بلبله است
اما از تحقیق محقق است که منج و سفید و ترب و منج و سفید
در روز پنجم راحت نموده و در روز ششم چوب چینی
یک مشقال پوست بلبله زرد و دو مشقال قهوه یا کافور
یکدانگ مشقال حب ساخته فرو بردن و نفعی آب بکریم
از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منفع روز
اول را بدستور میل نمایند و غذا یک روز قبل از تنقیه و در روز
بعد تنقیه شور یا با گوشت خردش بچوب یا به نماید و در ایام
منفع و مسهل خود آب و اگر مائه از شرب نباشد
قبل از منفع و ایام منفع و دیگر در بعد از فراق تمرین
ترش و بقصد شمعین سازند و اگر ضعف باشد شربت
از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین نباشد نیز
میتوانند خورد و دوم از فروع بهام میتوانند رفت
و بار چنانکه بامری زرشک با آلباکی از شربت
بانی ترش مثل شربت فواکه ترش یا بنجین سفید جلی فزد
و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز هر روز منفعی از
پرسیاوشان اصل السوس و منج کرفس فستقین روغن
رومی زرد فانیخ را دانه اینسون تخم کاسنی غلبه
از هر یک دو مشقال بنج زردی منج و مویزدانه بیرون
کرده سه مشقال شربت زرد فانیخ هفت مشقال خلطند
آفتابی ده مشقال بنوشند و در چهارم باضافه بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مشقال یا بر ساد و ده
میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند و الا
روغن پنجم روز اول را بدستور و در روز ششم

جبه از ایاچ فیکر اوست بلبله کابلی از هر یک یک
 شغال نیز بر سفید نیم شغال غاریقون و دو دانگ
 شغال تخم خطل یک دانگ شغال حبس خسته و بر
 داز عقیب فغان آب نیگرم نبوشند اگر تنقیه کامل
 ازین ده اما حاصل نشده باشد یک روز استراحت نموده
 روز دیگر باز منجم روز اول درد دیگر بعد از آن حبس کور
 را بدستور نبوشند اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان
 و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک دو شغال اضافه
 منجم و سبل نمایند و غذا و روز قبل و در روز بعد ایام
 راحت قیمة شور با با گوشت نفلی و شک و سبل و دو
 چینی و قنفل و زعفران نمایند و ایام منجم و سبل بخورد
 آب و روز های آخر شربت قند با کلاب عرق بید
 شک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر
 ماده مرض سودا ویت داشته باشد سه روز هر روز
 منجم از گاؤزبان با درنجویه شاهره برسیا و نشان اسطوخودوس اصل السوس پنج کاسنی آفتیون رومی
 از هر یک دو شغال انجیر زردی پنج عدد شربت
 اسطوخودوس و شغال نبوشند و روز چهارم با صافیه
 بسفاج منققی بلبله سیاه پوست پوست کابلی از هر یک
 سه شغال اضافه نموده سبل نمایند و در پنج روز منجم روز
 اول و روز ششم سبل روز چهارم را نبوشند و در ششم
 استراحت نموده و در روز ششم جی از ایاچ فیکر اوست
 بلبله کابلی از هر یک یک شغال حجر ارمی منقول لاخورد
 منقول غاریقون از هر یک دو دانگ شغال آفتیون
 رومی نیم شغال حبس ساخته و بر بند ویت خانه آب
 نیگرم از عقیب آن نبوشند اگر تنقیه کامل از این اودیه
 نشده باشد یک روز راحت نموده باز منجم روز اول
 و سبل نموده روز دیگر حبس را بدستور نبوشند و غذا و شربت
 بدستور سابق است و هرگاه ضعیف باشد بقدر سه چهار
 شغال شربت گاؤزبان یا عرق گاؤزبان بمید شک
 سبل نمایند و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز
 تقلیل و تلخیص در غذا حاضر لازم است تا مدتی
 که از غلط فاسد پاک شده از امتلاسه اغذیه

تولید غلط فاسدی در دزدی نشود چه درین وقت تولید
 غلط فاسد بیشتر میشود این بود منجمات و مسلمات
 مناسبه مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویه ابران و
 امراض متوسطه که معمول و مجرب فیکر است هرگاه ماده
 مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض مرکب که سبب آن
 مثلا دو غلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر یا ضعیف
 تر باشد بحدس صاحب و راسه نایب قدر اودیه
 منجم و مسلمات و فراخور آن زیاده و کم و مدت منجم و
 سبل را بیشتر یا کمتر نموده و اوایس هر غلط را با ماده
 غلط دیگر که مزاج او باشد ترکیب دهند تا عرض منجم
 حاصل شده عرض مرض با کلیه دفع شود و اما آنچه
 در میان دستور خوردن پنج چینی بطریق عرق بنالفا
 معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار
 چوشاندن و مدت خوردن و بوق نشستن و بهر
 و غیره اقرب آن چه در صدر ذکر یافت بیان
 نموده اند لهذا مقصود از آن نگردانما آنچه معمول
 ایشان است بیان مینماید فضل بر آنکه دستور که
 در باب خوردن این دو از قدر شربت هر روز مقدار
 خوراک و مدت آشامیدن و چوشاندن با آب بنالفا
 معین در سیدن بقدر مقر بیان نموده و در سائل
 مذکور دستور است شاید بابران و امراض مزاجه
 باشد که بعد اعتدال و داسطه در ضعف و قوت و
 شدت و خففت و حرارت و برودت باشد و الا
 در تمامی امراض و مزاج و ابران و اشخاص مختلفه
 این دستور از جاوه صواب و در و منحرقت مینماید
 موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت مقدار
 آب و سایر شروط و مقدمات آنچه مذکور شد فراخور
 مزاج و بنیه و مرض و سمنه و سایر حالات است
 آگاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد و قدر شربت
 شغال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر
 ظاهر شد و قیاس نیز دلالت دارد زیرا که تا غیر و در
 بدن بعد از تأثیر بدن است و در و او اخراج و
 او پس هرگاه زیاده از مقدار باشد که بدن

در و توانا تأثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سبب
 مقدار دانگ و هند اسهال بسیاری نمیکند و اگر زیاده باشد
 اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آنست که ادلا قدر
 که داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز برعکس است
 که در مزاج و بنیه قوی قدر کم را اثری نیست و از
 قدر زیاده کمال اشتغال میباید و درین وقت شاید هر روز
 ماده و در و در شغال توان داد و بسا باشد که مرض
 صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک
 نیز بعضی اوقات اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده
 روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز
 و هرگاه صعب شدید باشد مصلح بخوردن و خوراک
 میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
 چهار روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز
 سبل نمایند و همچنین قدر آب و چوشاندن نیز مختلف
 میگردد و در مزاجهای خاصه که تشنگی غالب باشد
 قدری آب زیاده از دوسن جریر باید و کمتر از دوسن زرد
 باید چوشانند که مثلا نصف آب با نمک یا بصره و صفت
 نماید و در مزاجهای بار و قدر آب را کمتر و بیشتر بخوانند
 که ثلث یا ربع برسد و در اصل آب بنفشه
 مختلف میگردد و گاهی باشد که در مزاجهای حار
 صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرق قاسه سرد
 تنها مثل عرق بید و بید شک و نیلوفر و کاسنی داخل
 نموده و یا آب و عرق با یکدیگر مزج و در امراض مزاج
 سوداویه عرق گاؤزبان یا با درنجویه یا شاهره هر یک
 به تنهایی و یا از هر یک قدری با یکدیگر مزج باید نمود
 و در مزاجها و مرضها که سودا ویت غالب باشد
 و رطوبت زیادنی داشته باشد گلاب یا عرق رازیانه
 یا عرق از خرهریک به تنهایی یا مزج با هم با آب
 باید و مجلا و ریج یک ازین ابواب بنا بر اختلاف
 احوال و مزاج و امراض و دستور کلی قرار نیتوان داد
 و تعیین هر یک ازین مراتب و امراض و مزاج منوط
 برای و حدس طبیب لیب است اما بنا بر آنکه نخواهد
 که این سال تمام باشد بر سبل احوال و دستور خوردن این

به سه طریق که تجربه نموده اند که بسیار دوا میدارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه تعالی مقارن آن صحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید بطریقه او که در آن بدان و امراض متوسطه تجربه داده شده آن است که یک صد پنجاه و هفت مثقال نیم از چوب صینی موصوفه مذکور را در عرض میست و دیگر در دستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز اول هر روز هفت مثقال و هفت روز دیگر هر روز هفت مثقال نیم هفت روز دیگر هر روز هشت مثقال و این طریق بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از الفست و نوات و طبیعت بدوائی افزا و کمتر میشود پس اگر هر چند روز دیگر اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد بهتر باشد لهذا اهلای چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی مجموع و تغیر نسخ می کنند هر چند که هر دو در آثار و منافع و مزاج هم نزدیک باشند و با آنکه قدری همان دوا را بازده می نمایند و دستور نخستین بعرق بیان کرده قریب بقانون طریق اول است که بیان شد و گفته نابراین دستور که قدر خوراک یک صد و پنجاه مثقال و نیم باشد و هفت اول که هفت مثقال میل شود و قدر آب یک من و سه چهارم یک تیریز که یکبار و پنجاه مثقال باشد می باید که چندان بخورد که سه صد و دو و سه مثقال و چهار و انگ و نیم باشد که باز هر شقالی یک صد و پنجاه مثقال آب انجریانی میانه پنجاه و شش مثقال یک و انگ نیم باشد و هفت دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود و قدر آب یک من و سه چهارم یک کیسه تیریز که یکبار و دو و صد و بیست و پنج مثقال و نیم خورده بود که او شایسته چهار صد و بیست و پنج مثقال و پنجاه انگ و نیم باشد و این نیز همان پنجاه و شش مثقال و دیگر انگ و نیم باشد و هفت سوم که هشت مثقال خورده میشود و همان دستور اول و سابق است که قدر آب و من تیریز است و پنجاه و بیانی همان سه چهارم یک اما بطریقه ثانیه که مناسب موافق بدان قوی و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر

دو روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور مذکور چنانچه میل نمایند و هفت روز با یک روز در میان بعرق نشینند و بهتر آن است که در سه چهارم روز اول بعرق نشینند تا اسهال مفتوح و رطوبات رفیق دمواد استعداد دفع نمایند و ازین قرار در عرض بازده روز یک صد و بیست مثقال چوب صینی میل نمایند و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه ساخته سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک و دیست و ده مثقال شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز دو مثقال بدستور میل نمایند که مدت خوردن بیست و سه روز و قدر خوراک بدو بیست و پنجاه و دو مثقال رسد و قدر آب مقدار چوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا مزج یا آب سار مراتب بدستور است که سابقاً بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و یوست و رطوبت صفت و وسو ادیت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در او که قدر چوب صینی را کمتر نمایند که هر روز چهار مثقال میل می شود یا کمتر و آب آن و قابض و رطوبت نمی نماید از نقل ایام سابق که خوب خشک ساخته باشند و فساد و بمان راه نیافته باشد بقدر هر روز چهار مثقال را چوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز که آب باید میل شود اما دستور سوم که مخصوص امراض بدان ضعیفه است آن است که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده یوم صفت و شش مثقال چوب صینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز نموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر پنج مثقال و سه روز دیگر

هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور بنشینند که مدت خوردن بیست و چهار روز مقدار چوب صینی بیست مثقال گردد و قدر آب چوشانیدن و آب سار بعرق است که گرم و سرد یا مزج یا صفتن آب عرق یا دیگر بنوعی است که مکرر بیان نمود و اگر حرارت نباشد قدر آب یا عرق را کمتر و بیشتر چوشانند غایت کی آب آن است که باز هر شقالی صد مثقال باشد و نهایت چوشانیدن آنکه ربع او باشد که کمتر ازین آب زیاد و برین چوشانیدن موجب غلظت قوام آب چوب صینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرق های مکرر بیشتر کنند و کمتر چوشانند و غایت زیادتی آب آن است که باز هر شقالی دو بیست مثقال باشد و نهایت چوشانیدن آن است که نصف سدر چوب زیاد و برین قدر آب صفتن کمتر ازین چوشانیدن سبب ضعف قوت آب این مزج میشود و حد وسط مقدار آب چوشانیدن آن است که مذکور شد و اگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد عرق گاو زبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد گلاب و عرق رازیانه و الخاصل همان دستور که بیان شد ملوک نمایند و برین دستور نیز بهتر آن است که با چهار پنج روز بعرق نشینند بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار بعرق نشینند بلکه اگر مفروض است که مزاج و بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد آب عرق هر روز خورده نخواهد داشت تا اینجا بیان طریق حکیم هاشم بود و حکم میر محمد بن در تحفه المومنین آورده که چوب صینی را به چندین مزج استعمال میکنند به تعری و قهوه و تقوی و حلوا و سفوف و معجون و عرق سیقطه از این تجربه رسیده و دوائی مفیدی در منافع چون چوب صینی شایسته نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چون دیده نشده که موافقت بحالی از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرائط و ادب آن طریق استعمال آن بطور عرق بطریق ایشان بطریق حکیم را نیز قریب بطریق اولی است که از حکیم میر عابد الدین محمود است که از سال اصل فرنگان اخذ نموده و خود بخوبی

و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی سالهای الهی
 فزنگ یکصد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی
 سه صد مثقال و این در بیشتر منها افراط است و حکیم
 کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست بخش کرد
 برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است آنرا
 در دو من آب بوزن تبریز بخوشا نند چند آنکه چهار یک
 ماند بدستور مقرر و بیاشا نند بهمان پنج و نوشته که نقل
 پنج چینی را خشک نمود و بیست و یک روز
 بکار برزند بهمان پنج و اثنال این را نگهدارند که دو
 سر قراع است و باقی شراط و تدابیر پنج مقرر
 مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته که مستعمل اهل
 تجربه آن است که هفت مثقال و نیم که مقدار
 اوسط است در یک من و نیم آب بوزن تبریز
 بخوشا نند تا به نصف آید و در بعضی نسخها مذکور است
 که دو دو من آب بنگ تبریز بخوشا نند تا به سه چهار
 یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه
 من آب بنگ تبریز بخوشا نند تا به نصف رسد اگر
 در بدن ماییت باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل
 کنند و اگر مواد یا به غلیظه باشد یا عطش با فراط داشته
 باشد آب را زیاده باید کرد و اگر مقدار این پنج را از
 هفت مثقال و نیم زیاده یا از دو کمتر استعمال نمایند
 آب را بآن نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب و قاف
 بعطش و طعام نکند یا ضرورت آب را زیاده کند
 و بعد از اتمام یک روز بجمام روند و اگر جمیع باقی
 باشد روغن نار دین بر بدن طلا نمایند بعد از آن داخل
 آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز چهل و
 دوم در طعام داخل نمایند کرد بدستور دوم بعد از یک
 هفته از اتمام این پنج نمک را اندک داخل
 کنند و هر روز قدری زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست
 روز بدستور اصحانک را داخل نمایند بعضی بعد از
 اربعین که از ابتدا سه خوردن چوب چینی بگذرد
 تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوه ها تناول کنند
 خورد و جماع مضرت ندارد و بعد از سه اربعین غلبه

و سببها و نبات مسرت و ایا هر چند ازینهار کمتر
استعمال نمایند ازین پنج بیشتر خواهد بود اما مطبوخ
آن بطریقه مولوی افندی احمد بن لطف الله در
در ساله او و جبره خود که ترجمه از ترکی بعضی نموده
و اصل آن از فرنگ است و انتشار الله تعالی
در خاتمه آن تمام رساله مذکور خواهد شد و اینجا ترجمه
آن بالا جمال بنمایند آنست که نوشته این دوا را باخار
مختلفه تکفیه از مطبوخ و سجون و سفوف و غیره استعمال
نمایند و اشهر آن با مطبوخ آنست جهت آنکه لطف
و مریج النفوذ تر از رساله ترکیب آن است و دریم
آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز بچند طریق است
آنها آنست که از برای هر روز پنج جدید نمایند جهت آنکه
آب آن بسبب لطافت و دستگیر میگردد و در احتیاج
وزن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض
مرتبه اولی که علیا است آنست که بگیرند هر روز مقدار
و چهارم از جدید و بخاران دریزه ریزه نموده و یا
مقدار یک مشت میز سیاه است بر وزن کرده و اگر
از صفت کشش باشد بهتر است و ثقیل اصل السوس
مقتضی اندک صندل سرخ و صندل سفید و در شش رطل
آب گرم یک شانه روز بخینا بند پس در و یک گلی که اندر
آن لوبان باشد سر آنرا بتلوین و خیر مستحکم نموده به
آتش بسیار ملائم طبع نمایند تا ببلت یعنی دو رطل
رسد استخوان آنرا بطور متعارف نوشته اند از تفیاض
بجوب غیر آن پس فرد آورده روای بر سر گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل
کرده بنگرم بیاشامند تا عرق شود و وقت شام نیز
بدستور و مراعات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر
احتیاج و ضرورت و حالت مرض و مریض است شدت
و ضعف مثلاً اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت لایک وقت و در مدت زمان کمش نیز بدستور بجهت
که در کثرت باعث ضعف و در کمی سفایده نباشد
مرعی دارند و تخته آب را صاف کرده اوقات دیگر
بنگرم بجای آب بیاشامند و انفال آنرا در شش رطل آب

برستور طبع و هند تا نصف سس صاف نموده بصفت
 مشروب و مطبوع و غیر بارسانند و جداخل نمودن
 نبات شیرینی آن است که دفع مخدو ز یا فنی تبس
 آن نماید و نیز کبد خوبی آنرا قبول کند و بزودی نماید
 زیرا که کبد شتاق شیرینی است بر سبب مزاج خود
 و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال خوب
 چینی گردد و در متبیه ثانیه و سلسله است آن است که هر
 روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب برستور طبع
 و هند تا بدور رطل رسد و همان مصرف سازند و استعمال
 را نیز و در متبیه ثالثه که ادنی است و مختار در جمیع مراتب
 و امراض و اکثر امراض است نزد خدای متاخرین از اهل
 و آن است که هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب
 طبع نمایند تا یک رطل سدرین برستور صفت نمایند و نقل
 باقی را بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبع طعام
 و قوه اگر معده و قهوه باشد داخل نمایند و در باب تقویه
 و برپایی و اجتناب از آب سرد و هوا و کثرت غیر بارستور
 مزبور متعارف مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن
 مدت ایام را ذکر کرده شاید متعارف مشهور که نیست
 و دیگر و ناچهارم و است حواله نموده باشند و گفته که مزاج
 این دو را بنا بر قول صحیح معتدل لیسلی الحارثی است
 و در وجه اولی است و در آن رطوبت است و موافق
 رطوبت عزیزی حیوانی از نخبه باعث تسهیل مزاجین
 است و در آن قوت فادزهره زاید شدید بر او و
 دیگر است بنا بر آن دفع سست اعلا طافا سده متناهی
 و مضی و سکن دم است با لیا صیبت و مقوی معده و
 کبد و مفتوح سده آن و سایر سده های اعصاب و مجاری است
 و سایر امراض با تفصیل که ذکر یافت گفت که نافع است
 خصوصاً امراض جلده و انصرافات مناسله کمی و زیاد
 مقدار شربت مرکب نمودن باد و به لافقه هر مرض و
 ابتدای ظهور شربت آن چنین نوشته که باد شاهی
 بادشاهان نصاری ملقب بپارسا یعنی ملک الموت
 بتلاش بمرض و جمیع مفاصل متکلم و مرض من شد آن
 مرض بحدیکه عاجز شد اهل از امواج آن بولاز زاده طویل

یکی از کلمات اهل از بلاد چین این خشیسه را آورده و
 موالی آن آن بان نموده و در زمان طبله مرض اهل
 زایل گردید و شفا یافت پس اعتبار بهر ساینده آن
 و با آن خاصه مختلفه و در وجه کثیر در امراض صعبه
 نمودند و با فتنه آنرا دفع در کل و از آنجا در سده
 و پنجاه جبری بنوی صلح با طراف منشگر و دید شهرت
 یافت و با فعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم
 و غیر از راه دریای بزرگ می آوردند و از آنجا مسافر
 بلاد روم و غیره می برند و از راه خشکی نیز از بلاد و خط
 و اطراف میا و در نزد گفته آن پنج درختی است از
 قبیل نه و بیشتر برکنارهای چشمه و منرا و چهار آب
 میروید و سایر اوصاف و خواص و جید مختار از آنجا پنجه
 ذکر یافت نوشته این و خلاصه کلام ایشان در باب
 خوب چینی و آثار فیه استعمال در سلسله که هستان
 آنجا که شخصی از سلسله آورده و به بعضی خوراند که مذکور
 شده بود این است که نامت بهفت روز هر روز
 و آنرا تر تا ز آنرا گرفته بار چارچ نموده و آب
 بسیاری که در شش نه آثار سندی باشد خنجر و دیگر
 سفالی طبع نموند تا قریب به نصف میرسد تمام
 شب از روز بر اجاع بود اندک اندک آتش در زیر
 آن میبخت ناد و شب از روز بجای طعام و شراب آنرا
 صاف کرده بیکرم بخوراند و غذای دیگر با و نمیداد و تمام
 آن آب بطبع اندک غلیظ بود و در روز سوم قلیله برنج
 در همان آب طبع نموده بدون نمک می خوراند و
 بجای آب از همان آب بطبع نیم گرم در روز چهارم
 یک قطعه مرغ بچرا در همان آب به نمک پنجه زرق
 آنرا سیداد و بعضی را که بر بچه و ناهفت بهمن پنج و
 گاهی قدری برنج داخل آن نموده و از هوا س
 سرد و نمک آب و غیره با اجتناب میفرمود و در ششم
 یا هفتم غسل فرموده و میگفت که بر این دو تا نیست و ز
 یا چهل روز روزی مقدار باد و سیر یا که از آن تبید برنج
 همان دستور طبع نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند
 و میگفت که خشک و جوی و قروح خشیسه درت چهل روز

نمک مطلق نباید خورده شود و داده پانزده و زیاده
 هم تا بیست روز برستور آن نیست و زیاده که خوب
 چینی خورده شود و برای ادواج مفاسل و تقویت ماه
 سبع و دیگر که یکی را کند و دیگری موهنتر از آنست
 و آن بیخه است زرد و تیره و تند بود و دیگری سفید بود
 و طعم که آنرا سلسله بر چاندرد و بهنگالی سنی و نیز دیگر که
 سیاه بکین خشن و قوی و مغز آن سفید مشکری رنگ
 باندک حالات بود که آنرا الکورل و چهل و دیگر از نیز
 نامند از هر یک شش نیز داخل میکرد و برای تقویت
 بعضی اشخاص که بوشه را خفه کرده آرایش آن را
 بر آورده و در آن و یک می انداخت که با چوب چینی
 طبع یا بدو از ابل سلسله که هستان آن شنیده شده
 که برای اکثر امراض آب چو شده صاف کرده بخورند
 و بعضی در زیر آتش کرده قدری بخت بر آورده و بخورند
 و شفای یابند و لیکن نمک را کم می خورند یا سینه
 خورند و دیگر که کلامی فرنگ به تنهایی سفید و مرکب آب
 مغز به صاف سلسله و اصل السوس مسادی یا
 متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوع برستور سلسله
 و غیره استعمال نمایند و در امراض صعبه نمک و غیر
 آن باندک نمک و اما طریقه که اکثر معمول و سفعل
 عم عا لیمقدار محمد زواب حکیم الممالک علی نقی خان
 مخا لیب بعلو بخان ثانی و والد ماجد جامع این اوردن
 قدس سرها بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول
 و بهر چند طریق استعمال آنرا عدد حضرت بزرگ است
 بر بعضی مرقن مرض باعتبار جزئیات از ملاحظه سن و
 کیفیت مزاج شخص مرض و سینه و بلد و فصل و غیره و خلقت
 میباشد اما در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه
 که استعمال کرده میشود البته که باید که یک از طریق
 کلیه مقرر باشد به تصرف و آن دیا باندک تصرف
 بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیره و آن
 به سطر است یکی بحسب حقیقت صحت و نسبت بحال
 ضعیف و دوم بحسب متوسطین و اکثر امراض حریه بخورند
 سوم بحسب صاحبان امراض قدیمه مزمنه امراض صعبه

از آتشک خدام و سائر قروح و قروح خبیثه روده
و اما شکرانک حمیه سائر امور نیز بطریق نزوده است و است
و کثرت شدت و ضعف و توسط حال موافق حال
مریض و مرض و سن و فصل و غیره اما طور اول که بحسب
حفظ صحت و ضعف و صاحبان امراض جزیه است
آن است که بکبرند چوب چینی با دصاف مذکوره حبت
صفراوی مزاجان و امراض صفراوی و حاره یا بسه تر
تازه آن و حبت سوداوی مزاجان و امراض سوداوی
و بارده یا سه خشک یکساله آن تا یک نیم سال و همچنین
حبت سوداوی مزاجان و امراض دموی و امراض حاره
رطبه از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمی و بارده رطبه
و دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیرا که گفته زیاده
از سه ساله استعمال آن خالی از فایده و خطر
نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا
نایند خود و با قلاب ریزه کرده ریش و وار و زرد شده آن را
و در کرده روز اول مقدار یک و نیم شقال صبرنی که
شش شامه وزن بنگال میشود و در روز دوم سه شقال
و در روز سوم چهار شقال و نیم که یک تولد نیم و دوازده شامه
میشود و در روز چهارم شش شقال و در روز پنجم هفت شقال
و در روز ششم هفت شقال و نیم و همچنین تا بازده روز
روزی نیم شقال بفرمایند و در روز دهم و یازدهم و بیستم
که افزوده اند یکجا بکنند که روز بیست دوم بار بهمان
یک و نیم شقال روز اول برسد و روز بیست سوم
و چهارم نیز یک شقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن
وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بید مشک و یا از
عرق قاسه مناسبه و دیگر و یا آب اول صبح بختانند
آب به نصف شب و در یک پاکیزه از سنگی و لقرنی
یا بس تازه قلنی کرده با و مقدار از آب که تمام باشد و
نخند صفت قوه و مشروب گردد و در آن ریخته سر آن را
بسرش از همان جنس گرفته اطراف آن را بچرخانند
تا شش شقال نموده بالای سرش شش شقال
بگذرانند که از کوبن بخار بلند نگردد و در زیر آن آتش
ملازم بدستور مسطور در قاعده صدر برافروخته بصفت

رسانند و یا آنکه اول آن مقدار آب که در شبان روز
صرف قوه و مشروب گردد مثلاً و آنرا و زیاده
در آن دیگر ریخته و سر آن را پوست سید و مجموع
آب و دیگر و سرش و چوب چینی و خمر و وزن
نمایند و سنگ وزن آن را در خرطی نگارند و باز
همان مقدار آب و دوازده و زیاده بر آن ریخته
سر آن را بدستور آتش مستحکم نموده با آتش بسیار ملازم
طبخ دهند تا آنکه بحدس یا بنگال وزن مقرر رسیده
آن بنگام آتش از زیر دیگر کشیده و دیگر وزن
نمایند و باز آنکه در خرطی نگارند داشته اند اگر بار
فیها دیگر آتش در زیر آن نکنند و الا باز قدری
آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت
وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگر را
فرآورده نزد خود طلبیده و دوا سه بر خود گرفته بدستور
یک پال به مقدار پنجاه شصت شقال تا صد شقال
از آن آب را بنگرم با پنج شقال نبات یا شامه
و همین مقدار از خر و زیا اول شب گرم کرده با
شقال نبات یا شامه و تا اندک عرق شود و عرق
بر بدن خشک گردد و تمه آب را صاف نموده
و در ظرف چینی یا شیشه نگارند و بجای آب
تمام شب و در نیم گرم یا شامه و آب خالص
یا شامه و انتقال آن را در و مقدار از آب که صرف
مطبوع طعام و خمران و سائر مطبوعات گردد و طبخ
نمایند تا به نصف رسد و بصرف آن را در آورند
و اگر قدری از ریش و دارها و شمر وزن آن را در آب
بسیار طبخ دهند و بصرف است و در شستن وضو
ساختن و طهارت گرفتن نمایند و اعلی است و لیکن
باید که همه نیم گرم باشد و آب سرد و خالص استعمال نمایند
و آنچه دیگر آن در باب معلوم نمودن مقدار آب بقایار
نوشته اند بدین قسم که اول آن مقدار آب را که خواهد
بماند در یک ریخته دیگر را دست باز نمایند
که کج نباشد و بچوبه یا یک اندازه گرفته
ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن

موضع را نشان نمایند و در وسط سرش را سوراخ باریک
با اندازه آن چوب نموده تمه آب را داخل نموده
سرش را بر سر دیگر گذارند و اطراف آن را در آن
سوراخ را نیز گرفته و در زیر دیگر آتش ملازم نمایند تا
زنانیکه گمان برند که بحد مقرر رسیده سوراخ را کشیده
چوب را بصفت تمام در آن داخل نمایند و در و سه
بیرون آورند که بخار بسیار بیرون نزود نشان نیز تر
نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده نموده
المطلوب و الا بزودی سوراخ را گرفته باز بچرخانند
تا بموضع نشان رسد یعنی نمایند که امتحان بدین قسم
خالی از صواب است و تکلیف نیست و شاید در دست
هم نباید زیرا که بسبب آنچرا بسیار تمام آن چوب
البته نرمی گردد و خشک چگونه خواهد بود تا معلوم گردد
و نیز بخار بسیار بیرون خواهد رفت و در بیست و پنجم بجام
روزی بهمان دستور امر پس از آنکه بقول جمو صاف
و نبات و هوا و غیره نیز بهمان نحو مذکور سابقاً
مرعی دارند و اگر درین طریقه نمک مطلقاً نتوانند
تبادل نمود قلیله نمک بدیست و در مدت این
بیست و یک روز سه مرتبه بعرق نشینند و در روز دهم
و هفتم و درین طریقه در مدت بیست و چهار روز یکصد
و پنجاه و یک شقال چوب چینی صرف میکردند و اما
طریقی که بحسب متوسطین و امراض حدیثه خبیثه و غیر
خبیثه غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاج
مقاصل و عرق النساء و نفق حیات و غیره با از امر آن
متوسط آن است که بکبرند چوب چینی با دصاف
مذکوره را در ورق و یا ریزه نموده تا بیست و یک روز
بدین ترتیب زیاده نمایند و روز اول و دوم هر روز دو
شقال و در روز سوم و چهارم هر روز چهار شقال و در روز
پنجم و ششم هر روز پنج شقال و در روز هفتم و هشتم
هر روز شش شقال و در روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
هر روز هفت شقال و در روز دهم و چهاردهم و پانزدهم
روزی هشت شقال و روز شانزدهم و هجدهم و بیستم و بیست و یکم
روزی نه شقال و روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم

روز سه ده شقال و باز از روز بیست و دوم به
 ترتیب که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم
 و شقال و همچنین که روز چهارم یک شقال برسد چهار
 روز دیگر هر روز یک شقال بدستور جدول طرح نموده
 برای قهوه و شراب و نقل هر روز را براسه طبع طعام
 و نان و ریشۀ دار دگره دارد و آرد شده را براسه آب
 استعمال و روز چهارم و پنجم بحمام و رند بهمان دستور و هفته
 و در مرتبه بعرق نشینند از نظم گرفته تاسی و در روز دین طبع
 و در مدت چهل و پنج روز و صد و هشتاد و یک شقال چوب
 چینی بمصرف می رسد و اما طریقت ثالث که بحسب ابران
 قوی و امراض صعبه مزمنه مانند تشنگ و خرقه قروح
 خبیثه قتیقه و امثال اینها است آن است که نابت
 چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز
 هر روز سه شقال سه روز دیگر هر روز پنج شقال سه روز
 دیگر هر روز هشت شقال و بدین ترتیب تا مدت بیست
 و یک روز هر سه روز و شقال بفرزاید که بیست و دوم
 به چهارده شقال برسد و باز از بیست و سوم بدستور
 بکاهند که باز به شقال برسد و از چهل و دوم هر روز
 یک شقال کم نمایند و روز چهل و پنجم بحمام و رند و جمع امور
 را بهمان بایق مریعی دارند و بدین طور هر روز در میان
 بعرق نشینند از پنجم ششم گرفته بحسب قوت طاعت بدن
 و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعریق بر کرسی
 که سطح آن بخیزران یافته باشند نشینند و پیرا بن کشادگی
 بپوشند و اگر جراحت براسا فل بدن باشند لنگی به بندند
 و از راه برآوردند و لی است تا بخار به تمامی اعصاب برسد
 به منافع و حاجت و شرائط و ادواب تعریق به نخی است
 که در صدر و کرب یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن
 چوب چینی بدین طور صد و نود و شقال میشود و بدین
 سه طور بعد از تمام مدت بیست روز در اول و در چهل
 و یک دوم و در هر یک از دو طور دیگر طریقت چوب چینی
 بهمان دستور صدر تناول نمایند و یا سجویی از معاین
 چوب چینی مناسب و یا حریره از حریر با و اگر احتیاج
 باز باقی باشد از آن مقدار زیاده نمایند و در هر یک از

الطوار بلکه چندایم دیگر همان مقدار را بیا شامند بقدر
 احتیاج پس کم نمایند اگر بدین احوال گرمی نماید چند
 روز بفرزاید تا رفع آن گردد پس بقدر احتیاج بفرزاید
 و اگر بدان گفته شود کم نمایند بقدر ضرورت یا با بعض
 مبروبات مناسبه بیا شامند و غذاها سه گرم نازک
 نمایند و اگر گرمی با فراط نمایند و دانستند که معزیت نواز
 نمود و بزود کم نمایند و ترک کنند و ترارک آزار بدست
 بگردانند نه نمایند و لحاجت نمایند که البسته باید
 چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر رسانند خواه مرض
 صحت باید و خواه بلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر
 صحت و ابقای قوت که را س المال است
 باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مرض
 برود المزاج باشد و بدین چوب چینی برودت طبع
 و مزاج او ظاهر گردد قدر و از چینی را ریزه کرده اگر باج
 غالب باشد قدر سه با دیان خطائی نیز داخل مطبوخ
 چوب چینی نمایند و اگر سرفه عارض گردد قدر سه
 اصل السوس مقرر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد
 قدر سه بهمان را در آب مطبوخ چوب چینی بپوشند
 لعاب آترابیا شامند و همچنین براسه علت علت
 او و به مناسبه آترابیا شامند و قدر سه لایق
 بسیار زیاده که خلط او به بسیار یا چوب چینی خوب
 نیست و اگر در آتنامی خوردن پنج چینی اسمال و
 یا پیش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعد
 و در شکم پیدا شود و در اسمال چندان اندیشه نمایند
 زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس طلاق نمایند
 مگر آنکه بسبب خرافه رسد بر جس آن در پنج چینی و چون
 تخم بالنگو و باز تنگ از هر یک نیم گرم صغری و دو انگ
 گل ارمنی دم الاخون از هر یک نیم گرم تا یک گرم
 شیر تخم خرفه مشق و شقال مشق بهمان نیم گرم
 مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان بعض
 خام با قدر سه پوست پنج انجیر هفت هشت
 ناده شقال بید مشک بیا شامند و اگر از براسه
 تقویت باه و اعضای ریشمی آتاشامند بجای

نابت یا کمی از اثره مناسبه که عنقریب خواهد آمد و نشا
 الله تعالی بیا شامند انساب است بدانکه درین
 شرب چینی بعد از تمام آن قیضات و تبدلات بسیار
 در احوال و رویداد صنعت بدن فی الجمله یعنی طعام و
 شراب و غیره باید که مشوش و متروک و الحاطه نگردد و در
 نمایند که اگر گرمی بسیار احوال نماید و دانستند که معزیت نواز
 رسانند چنانچه ذکر یافت زیرا که در او و بعد از انقراض
 بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت بیناید و آن امور
 علامات تصرف آن و دانست در تمام بدن تحریک
 آن اخلاط و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد
 تنقیه بقصد و اسمال شرفع نمایند و بدین باز اگر
 محتاج بقصد و تنقیه گردد و یا تب عارض گردد و بهمان
 پنج فصل و تنقیه نمایند بقدر لایق به سائله و مضاعفه
 در آن الحاصل این دانست بسیار شود و چنانچه
 نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بحسب
 بر خود بدین مجوز طبیب حاذق مشفق و حضور آن
 مرکب استعمال آن نگردد بدین بود میان محل از طرق
 استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی کلیات
 جزایات منوط برای طبیب حاذق است و الله اعلم
 بحقائق الامور و الاحوال و اما بیان استعمال
 چوب چینی بطریق قهوه بدانکه بر بنیز و شفت بدین
 که است و محتاج بعرق نشستن نیست و تقویت بدن
 و قوی و راه و حرارت میکند و این در منافع او
 شتم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صبح المزاج
 باین عنوان میل نمایند نهایت تنفع میگرد و امراضیکه
 مواد آنها صلب غلیظه و در مفاصل و اعماق بدن
 نباشند که محتاج به تحلیل به تعریق بدان باشند و بدانکه
 مرض مزمن که گفته باشند نافع است و همچنین در
 امراضیکه بسیار صعب و ناده آن قوی نباشد و بدانکه
 سبب مرض سوء مزاج سافج باشد و ناوی تنقیه
 بعضی متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن
 است که تا بیست و یک روز تا چهل و نه روز چهارم
 نانه دوم بحسب حاجت قوت چوب چینی اعطای گرفته و دریم تنقیه

که زیاده از شیر الیغ و قرص کافور و گفته که بحسب
قیاس نیز باید که مانع باشد بسبب برودت ذاتی آن
زیرا که نزداد چوب چینی بار و دیاس است و بار طوب
عرضی و به تقویت قوی دارد و روح و از الیحمی نماید جامع
این اوراق پریشان می گویند که تر و تازه آن را این
خاصیت باشد نه خشک گفته آن را و تاثیر آن به
بجبت برودت آن است که گمان فرموده بلکه
از بهمت و تقویت و غذایست و دفع کردن حرارت
از قلب بسبب کمال لطافت و نفوذ در ستاینیدن
ادویه باره را بقلب و با عروق بدن و مبدرق
آنها شدن از قبیل داخل نمودن شراب ریحانی
بعضی اوقات در ادویه صاحب دق و در مرتبه صاحب
قبول الله اعلم و گفته طریقی که کرده این است که
تا چند روز یک شقال آزار بیزه کرده با نیم نم بپزند
عرق بیاورند و تا به نصف رسیده سرد
کرده بدن شیرینی در عرض یک شبانه روز
داده بعد از چند روز نیم شقال اضافه نموده تا
بقدر چهار شقال رسیده انگاه اگر احتیاج بانی
بود هر روز نیم شقال کم کرده تا بقدر اول یعنی
یک شقال رسیده و گاه است از افراس کافور و سائر
ادویه مناسب بحسب اقتضا به حال و وقت
اضافه نموده و سائر تدریجات از اغذیه و امشیه
لطول و ضداد و طلاء منظور داشته و پرهیز از آنچه
در چوب چینی می فرمایند سیفرمود و از میوه با سه
مناسب و دروغ گاه و غیر آنچه موافقت مناسبت
بجای وقت داشت میزد و نیز در او اهل سل و قرص
ریه و قصبه ریه با دویه مناسب داده مفید افتاد و
نیز گفته که معروف و مشهور میان الیها در استعمال
آن بطرز قهوه و در طریق است به طریق اول تا
بسیست و بگذرد هر روز شش شقال آزار با یک
من و نیم آب بر تنور مسکون بپزد تا بپزد
رسیده صاف نموده و در ظرف روز نیم گرم و سائر
اوقات سر و میل نمایند و گاه است نیز با نبات شیرین

ساخته نباشند و اگر اصلاً آب ننوشند بهتر خواهد بود
 اما لازم نیست که ازین آب داخل طبع غذا و نان و شربت
 نمایند و از کف نمک نیز میتوان داخل ساخت و مدت
 پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست
 روز و در بعضی حالات غایتش چهار روز است و سایر
 اغذیه و اشربه و ملاحظه پرهیز بعنوان عرق است که
 بیان نموده و طریق دوم آن که تا بیست و یک روز
 هر روز پنج شقال را بایک من نیم بریز آب بجوشانند
 تا بکشد که نیم من جریز باشد برسد صاف ننوشند
 را طرف صبح و نصف را طرف شام چمن خلای معده
 نیکویم گاهی بانبات و بعضی اوقات بدون نبات
 میل نمایند و او سطر روز و شب آب بیاشانند و فکر
 نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوه های تر نار و انکو
 شیرین و از ترشها صاحبان مزاج حار صفاوی
 ترشها ملایم مثل آب انار بخوش و شراب نارین
 و غیرت رشک صاحبان مزاج سرد آب گامه عرق نعناع که
 بقند چاشنی نموده باشند میتوانند میل نموده و سایر بخت
 طریقه اول است پس در طریق اول قدر خوراک در
 بیست و یک روز یکصد و بیست و شش شقال شیر که بر
 شش شقال را بایک من نیم بریز آب بجوشانند که
 بصف رسد که باز از هر شقال صد پنجاه شقال آب
 باشد که بمقدار پنج شقال آب ازان باقیانند و در
 طریق ثانی قدری خوراک صد و پنجاه شقال میشود و در
 هر روز پنج شقال را بایک من نیم بریز آب بجوشانند تا
 یک و نشت سد که باز از هر شقالی صد و هشتاد و شقال
 باید که شصت شقال از دو بماند و نیز قلی نموده که اعتقاد
 این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی بعنوان نموه
 نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر
 شربت بمقدار خوراک و مدت خوردن در قریب چوشانیدن
 با آب تنها یا مزوج با عرقها و یا عرقها و ملاحظه
 پرهیز و اغذیه و اشربه و سایرند را بهر آنچه در نیات
 بیان نموده اند تمامی منوط به مزاج و بنیه و قوت
 و ضعف و صوابت و خفت و منفی و فعل و حال و مریض است

که غرض اصلی از خوردن این دو آن است زیرا که از مزاج
ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده اند نافع و اینقدر مضرت است
و از مزاج قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش
بیشتر است و اگر کسی نباشد و غرض تقویت مزاج باشد
بریز بسیار در کار نیست و همچنین سایر مراتب از قدر
آب و جوشانیدن با آب خالص یا با عرق و غیر اینها
بیشتر بخواص اغراض چنانچه سابقا بیان شد مختلف
میشود و جمیع این مراتب منوط و مراد به مایه طیب است
و نیز گفته که این فقیر دستور خوردن این دو را بعنوان
قوه بچند روش و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم
اسید که عالمان آنرا خباب اقدس الی مقارن آن
شفا کرامت نماید بنده و فصله طریقه اولی که ابدان
و از مزاج متوسط در حرارت و برودت و رطوبت نیست
و قوت و ضعف مستعمل و مجرب فقیر است آن است که
سه روز هر روز سه شقال سه روز هر روز چهار شقال
و سه روز هر روز پنج شقال و سه روز هر روز شش
شقال میل نمایند که مدت خوردن و از ده روز قدر تمامی
خوراک بچاه و چهار شقال باشد اگر احتیاج بخوردن
باقی باشد از شش شقال بچاه و نموده سه روز دیگر
هر روز پنج شقال و نیم و سه روز دیگر پنج شقال و سه روز
و دیگر چهار شقال و نیم و سه روز دیگر چهار شقال بنوشند که
مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و یازده
شقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز
سه شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز سه شقال و سه
روز دیگر هر روز دو شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز
دو شقال که مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک
صد و چهل و چهار شقال شود و طریقه ثانی که در ابدان
از مزاج قوی مستعمل است آن است که سه روز هر روز پنج
شقال و سه روز هر روز شش شقال و سه روز هر روز
شقال و سه روز هر روز هشت شقال استمال نمایند
و در عرض مدت دوازده روز بنفاد و هشت شقال تناول
نمود اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز هشت
شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هشت شقال و سه روز

و دیگر هر روز شش شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز
شش شقال استمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
روز و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه شقال گردد و اگر باز احتیاج
باشد سه روز دیگر هر روز پنج شقال و نیم و سه روز
و دیگر پنج شقال و سه روز دیگر هر روز چهار شقال
و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار شقال بنوشند که در عرض سی
و شش روز و صد و شانزده شقال خورده شود و طریقه
ثالثه که ابدان از مزاج ضعیفه مستعمل است آن است
که سه روز هر روز دو شقال و سه روز هر روز دو شقال
و نیم و سه روز هر روز سه شقال و سه روز هر روز
سه شقال و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی
سه شقال میرسد و اگر احتیاج باقی ماند و تا
قوتی باشد باشد تصرف و زیاده بر نمیدارد توان کرد
که تا دوازده روز دیگر بدین دستور که سه روز هر روز چهار
شقال و سه روز هر روز چهار شقال و نیم و سه روز
هر روز پنج شقال و سه روز هر روز پنج شقال
نیم که در مدت بیست و چهار روز و قدر شقال صرف
گردد و هرگاه تحصیل قوتی نشده باشد و احتیاج باقی
باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز
نیم شقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه شقال
و سه روز دیگر هر روز دو شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز
دو شقال و سه روز دیگر هر روز یک شقال و نیم که در
مدت بیست و چهار روز شصت شقال میل شده
باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در نهایت باشد
بتر آن است که روز اول هر روز یک شقال و
سه روز دیگر هر روز یک شقال و نیم و سه روز
و دیگر هر روز دو شقال و سه روز دیگر هر روز دو شقال
و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز
و یک شقال صرف شود و اگر احتیاج باقی
و تحصیل قوتی نموده باشد و از ده روز دیگر هر روز
نیم شقال افزود نمایند که در عرض بیست و چهار روز
شصت و شش شقال صرف شود و اگر هر سه روز نیم
شقال کم سازند که در عرض بیست و چهار روز سی و

شقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق قدر آب
و جوشانیدن آن در صورت آب و عرق با آب و عرق مزاج
برستور نیست که بیان کرده شد و همچنین ملاخذه و برهنه
غذاها و در هر باب موافق آن سلوک نمایند اما دستوری که
قلی فرموده اند که بنده آثم محمد با ثم حکیم معتد الملک
سید علویان محمد شاهی قوه آنرا با سبوحی که از جوب
چینی و عشب مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده و نافع
یافته خصوص از برای مردی شصت و پنج سال
عمر داشت و مدت بیست سال بود که از جوع
مقاصل او را سنگسار نموده بود و از جمله یوسین از باه
بود قوه را با سبوح با و خورایند نهایت منتفع شد و
از یاس برآمد و شصت آن معجون جوب چینی اعلا
باوصاف مسطوره عشب مغربی از هر یک چهار شقال
با دیان خطائی سه شقال چای خطائی دارچینی از هر یک
چهار شقال گاوزبان انیسون بسفاج فستقی با و پنجه
از هر یک دو شقال میوز عاقلی منقلی از حب زردک از
هر یک بچاه شقال یک شب بخسانند و پنج من
تبریز آب و صبح و در یک شنگ یا نقره با مس تازه
قلی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی پوشانند و در ظرف
آنرا بخیم باشند و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من
قلم باریک و زیر آن بسوزانند تا ایسه تمام شود پس مرده
آورده صافی نموده غسل مصفای نبات با لبا صفا از
هر یک یک من تبریز داخل کرده با قش ملایم بقوام
آوردند اولی است پس بگیرند جوب چینی باوصاف
مزبوره هفت شقال دارچینی هجمن سرخ هجمن سفید
سورنجان و آنرا میل مصطفی رومی را تا پنج از هر یک دو
شقال عینر شیب زعفران از هر یک یک شقال
پوست بلبله کابلی سه شقال ورق طلا یک شقال و نیم
برستور معجون سازند هر روز صبح و دو شقال و شام دو
شقال این معجون را با قوه جوب چینی یا کین دستور
که بگیرند هر روز یک شقال و نیم جوب چینی باوصاف مزبوره
دریزه کرده چون نخود و شب در گلاب عرق بید مشک
هر یک ده درم بخسانند و صبح با نیم من تبریز آب و یک

کرده مقدار نیم من یک دقیقه بر نیمه قلم باریک دو شاخ
 دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا با تمام رسد فردا آوده
 ردای بر سر کشیده و سر و گردن را بخار آید و در اندک پیش و
 بخون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند و در
 بر سر خود چپیده بخوابند تا عرق خشک شود و نصف دیگر
 آب مبلوخی را آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا به شیرینی
 هر قسم که خواهند باو شغال دیگر از آن بخون تناول نمایند
 که بخون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات
 که در شیرینی قوه کرده میشود زیاد بود و بخون شغال نباشد قوه
 داخل نمودن نبات در آب خوب چینی و در صحن شرب آن
 است که کسر پوست آن گردد طبیعت آن میل نماید
 و کبد نیز زردی آن را جذب نموده باطراف و جواب
 و قاضی و اعصاب بدن بفرستند و بسبب ارغاف
 و جلائی که دارد معین بر تقطیع و تکلیف و دفع اخلاط گردد
 جست آنکه اکثر طبیعت کبد مشتاق شیرینی است و اگر
 بر اثر خجای بخون فرود درونج عربی با در بخوبی گل و زنبار
 عسلک بطعم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هر یک یک شغال
 لا جرم مغشول جگر را منی مغشول مروارید ناسفته کبریا
 از هر یک نیم شغال گل شقایق نمان چهار دانگ بپزد
 میگرد و افوی و دفع بخون الله تعالی چنانچه به تجربه
 رسیده و اما دستور یک حکیم میر محمد موسی از برای آتشامیدن
 قوه خوب چینی آورده این است که جوشانیدن خوب
 چینی را بویجی که مذکور شده و مقدار تا هفت شغال
 کافی است و آب آن تا نصف شغال که نصف سید
 و همیشه نایک من یک چهار یک بریز آب را به نصف یا
 و شرط بدستور است که مذکور گردید از نخوردن آب ترش
 بهام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور
 اصلا ضرر و درین مزاج منظون نیست و قلب
 مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب مزاج
 و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید
 ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاد
 میل شود آب آنرا زیاد باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند
 همیشه از زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند

قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب
 باشد کمتر بخوانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید
 و این فائده خشمی است بحسب توفیق آنرا
 طریق حکمای مغرب در قوه خوب چینی بدانکه ایشان
 اصلا برین و ملاحظه امور مسطور در ادیان شرط نمیدانند
 و در حالت مزاج از برای قوت بدین و در نیم
 سائر قوتها می دهند آن است که یک شغال و
 نیم خوب چینی موصوف را ریزه کرده با یک شغال
 جاسی خطائی و از هر یک از دار چینی و بادیان خطائی
 قرقش نیم شغال یک شب در گلاب و عرق
 بید مشک از هر یک ده شغال بخسانند و صبح
 و بایک من آب در یک کرده سر آنرا بر ستور بپزایند
 با قش ملایم بپزند تا ربع آب نماند صافی نموده نگاه
 دارند و بعد از آنکه غذا از معده منجر شده باشد
 چند پال آنرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا
 با مقدار پنج شغال نبات سفید شیرین کرده بنوشند
 اما دستور یک بعضی حکما و فرنگی احتیاجی هندیست
 مرض آتشک استقاده امراض کرده و مثانه و قروح
 و جروح آلات متاسل مخصوص که مرکب باشند متعل
 دارند و میگویند که چون میت روز تا چهل یوم بحسب
 احتیاج دستور یا شامند مرض زائل میگردد و طبیعت
 آن خوب چینی اعلی از هر یک شغال تا نه شغال که
 که باز یک شغال آورند و در چینی که با چینی در یون چینی
 از هر یک نیم شغال که تدریج تا چهار شغال رسانند
 و باز نیم شغال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج
 زیاد و کم نمایند و یک و نیم آنرا تا دو تا آب با
 عرق قاضی مناسب شب بخسانند و صبح جوشانیده
 صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز
 یا شامند و این را چهار چینی مینامند

فصل در بیان استعمال خوب چینی بطریق سفوف
 بدانکه حکیم محمد ششم طبرانی گفته در بعضی امراض این دو
 را بطریق سفوف باید استعمال نمود یعنی در امراض

بلغمیه و معدی یا بیکه در آن طوبت غالب باشد با دوی مناسب
 بشرط آنکه درم در احتیاج نباشد سده و خوت سده نباشد
 چه در وقت کمال مسفت میرساند و این که جمیع گفته
 اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثر و نفع ندارد
 کمال تعجب دارد و ویلے ندارد بلکه در اکثر امراض طبع
 تجربه نموده کمال نفع کرده گاه به تنهایی و بعضی اوقات
 با نبات و گاه به نیز با دوی مناسب هر مرض و مزاج
 ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گلاب
 داده نبات مؤثر بوده از آنجمله مرحوم میر میرزا صادق
 مستوفی الممالک سابق که طوبت غلظی بر مزاج او غالب
 و در و کمر گند قیدی داشت و اکثر اوقات از بویجی
 که در معده او از طوبت بلند توله نموده در آنرا بود و مکرر
 خوب چینی را بطریق قوه و عرق خورده و اصلا ارتفاع
 نیافت بود فقیر سفوف بحسب احتیاج ترکیب نموده و در
 عرض پانزده روز بدین قانون با دوا که سه روز
 اول هر روز سه شغال سه روز دیگر هر روز سه شغال
 نیم سه روز دیگر هر روز چهار شغال نیم سه روز دیگر
 شغال نیم سه روز آخر هر روز پنج شغال نبات شش
 گردیده اکثر آزارها سه مذکور و سه رفع شد کمال
 صحت قوت یافت و شخص دیگر از نقایه سفر
 که مقلبه که ضعف معده داشت و فرصت خوردن
 داشت و از بعضی معاصین که همراه بود نفع نیافت
 قدر از خوب چینی که پر خوب بود تحصیل نموده به تنهایی
 سفوف ساخته سه روز هر روز یک شغال سه روز
 دیگر هر روز یک شغال نیم سه روز دیگر هر روز دو
 شغال نیم سه روز دیگر هر روز دو شغال نیم سه روز
 آخر هر روز سه شغال با گلاب داده آزار او بالکل دفع
 شد با وجود آنکه ملاحظه خوبه نیز نموده بود و همچنین جمیع
 دیگر مکرر تجربه شده اثر کلی مشاهده نموده اما بنوعی که مکرر
 رساله بیان شده در خور مزاج و نیبه و مرض باید داده
 شود گاه به تنهایی یا با دوی مناسب بارده مثل صندل
 دلباشیر اگر با وجود طوبت حرارت بر مزاج غالب
 باشد با دوی حاره مثل دار چینی و مصطکی و رازیانه

هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد اگر مزاج بدن
ضعیف باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف و چند
روز اول زیاده از دو دانگ و نیم شقال نباشد و
تدريج اضاف نموده از هر یک شقال تجاوز نماید
و اگر در حد وسط مائل با اعتدال باشد قدر خوراک چوب
چینی در او اقل چهار دانگ و تدريج بایک شقال نیم
رساند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد قدر خوراک چوب چینی
در سفوف در او اقل یک شقال تدريج بر دو شقال رساند
از دو شقال تجاوز نماید و مدت خوردن سفوف و از دو
یا پانزده روز است و نیز کمتر ازین مدت کافی است
و اگر بعد ازین مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر
آن است که در هر دو دستور بهمان نسبتی که اضافه نموده
اندر با کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از آن
بر سه میل نمایند یا بدانست اگر چه موافق قیاس
بحسب امراض و اعراض این دوا را با دویینا
هر مزاج و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان
نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت اما
چون یاد وجود این مراتب تا تجربه باین نحو ترکیب ضم
نگردد احتمال در انشاء پیدا کرد ما به آنچه تجربه نموده و اثر نفع
بسیاری از آن دیده اکتفا ننماییم سفوف که بر جرم نیا
صادق مستوفی انما لک داده و مغزی الیه از آن قطع
گردیده صنعت آن چوب چینی بسو بان ساییده
بسیست شقال در چینی عشب مغریه از هر یک شقال
در نسخه دیگر بجای عشب سورنجان مصری پنج شقال مصطفی
سه شقال رازیانه دو شقال نبات سفیدی شقال که
مجموع شصت شقال میشود و بقدر ثلث چوب چینی در
دور عرض پانزده روز سفوف نمایند اگر قوت مزاج و بنیه
در مرتبه کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه
در مرتبه اعتدال و حالت وسط است او اقل بقدر
خوراک هر روز چهار دانگ چوب چینی در آن مقدار
از سفوف باشد چون در یک شقال و دو دانگ
داخل دارد و دو شقال از سفوف را باید تناول
نمایند و به تدريج امضا نموده از چهار شقال

و چهار شقال نیم که مقدار چوب چینی درین وزن آخر
یک شقال نیم است تجاوز نماید و اگر مزاج ضعیف
باشد در او اقل بقدر یک شقال هر روز تناول نماید
و تدريج هر سه روز نیم شقال اضافه نماید که تا سه
شقال رسد که یک شقال چوب چینی در هر روز
از سه روز آخر میل شود و در هر یک ازین مراتب
بعد از رسیدن بمقداری که تجاوز از آن نباید نماید اگر
احتیاج باقی باشد دستور قانونیکه اضافه نموده اند کم نماید
تا بقدر روز اول یا کمتر از آن برسد خلاصه کلام در
قدر شربت هر روز سفوف آن است که اگر مزاج
قوی باشد در او اقل از سفوف مقدار سه تناول
نماید که یک شقال چوب چینی داشته باشد و تدريج
بر دو شقال برساند و اگر مزاج باشد در او اقل بقدر
دو دانگ و نیم شقال و در آخر بقدر یک شقال بلکه
کمتر از آن چوب چینی داخل سفوف است باید که باشد
و اگر واسطه در میان این دو مزاج باشد در
او اقل بقدر چهار دانگ و او آخر یک شقال و نیم
مقدار خوردن چوب چینی برسد سفوف دیگر که در
منافع قریب سفوف اول است و مفید است
از برای ادجاع مفاصل صنعت آن سورنجان
سفید مصری پنج شقال در چینی رازیانه مصطفی
قافله کبار قافله صغارا از هر یک سه شقال چوب
چینی موصوف نبات سفید از هر یک بیست شقال
بر دستور سفوف ساز قدر خوراک در امر جود قوت او اقل
سه شقال است و تدريج تا پنج و شش شقال
و در امر جود ضعیف در چند روز اول هر روز یک شقال
است و تدريج تا سه شقال و در امر جود متوسطه در
او اقل هر روز دو شقال است تا بقدر چهار شقال
و پنج شقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب
چینی ثلث سائر اجزا است سفوف دیگر که یاد وجود
علیه رطوبت معده و برودت و بنیت طبع و نفخ
و قراقر باشد آماجش خون با او نباشد صنعت
خود قاری خام قافله صغارا قافله کبار پو است

زرد اترج پوست بیرون بسته آله منقعی گل سمنج
منزوع الاقمار انیسون بوداده زیر کرمانی بوداده
کندر از هر یک دو شقال چوب چینی موصوف نیست
شقال بر دستور سفوف ساز قدر مقدار چوب چینی درین
سفوف در هر یک شقال نیم شقال است بقانون
مسطور قدر شربت و مدت خوردن هر یک از امر جود قوت
و ضعف متوسطه تعیین نموده با عرق بارتنگ با کلاب
یا مزج تناول نمایند سفوف دیگر که یاد وجود علیه
رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی و شقال صندل سفید طباشیر کبر
آله منقعی کشنیز خشک بوداده از هر یک دو شقال
سفوف نموده با عرق بارتنگ بر دستور تعیین قدر شربت
و مدت شده با آن دستور هر روز تناول نمایند قدر
چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است
که در هر شقال نیم شقال است و اگر با وجود رطوبت
حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها سفوف نموده
بر دستور تناول نمایند و آما شراب های چوب چینی
مسک و غیر مسک و شراب چوب چینی مسک یعنی خمر آن
که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است
صنعت آن بگیرند انگور بخش شیرین رسیده و آنرا
با پوست واسنه افشوده در خم کرده در سرگین و قون
بگذارند تا جوش ده از جوش فرو نشیند پس آن را
صافی نموده شش من تبریزی آنرا در خمی که قیر زده
باشد کرده نیم من چوب چینی بصفاات مذکوره رنده
نموده در چهار پنج کیسه کتان کرده سر کیسه ها را بسته
در آن اندازند و بر روی شراب پیاده گذارند و رنده
بگذارند تا ششاه پس بکار و در موافق قوت و ضعف
و توسطه و قوت مرض با تجمل باید از مقدار و پنج شقال
زیاده خورده نشود و ابتداء از پنج شقال تا بسند
و هر روز پنج شقال زیاده کنند تا به هفتاد و پنج
شقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار
خورده نشود و متوسطه بیست و یک روز است و
اقل یا زده روز تا پانزده روز چون خواهند که

ترک کنند باز هر روز پنج شقال کم کنند تا پنج شقال برسد
و گاهی بسبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
سودا یا گلاب گل سرخ یا گلاب در دینی با عرق بید مشک
یا عرق گاو زبان یا عرق بید بقدر حاجت مزاج نموده
بنوشند و ملاحظه بنمایند است که در چوب چینی بطریق
ذکر شده شراب چوب چینی مسکود گلاب از اقتران الطبا
فرنگ تافع از برای جذام و آتشک و جعب امراض
بارده مزمنه سوداویه و بلغمیه صنعت آن بگیرند
چوب چینی عسل شش صد شقال و نیم کوفته در خشم
عصیر عنب اندازند و سر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه
مروق نموده و ریش شش نگاه دارند و باید و یکشان و در
زیاده بر مقدار دو و شقال از آن نوشیده نگردد و شش
شراب مسکود دیگر بید شش صد شقال چوب چینی عسل
در ریزه ریزه کرده چون دانه های جو دانه در زای
شراب انگوری که کثرت تر از شراب داشته باشد
اندازند و سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب بگذارند
پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از مقدار
شقال بنوشیدن نیاید و در شبان روزی تا چهل روز
بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب
چوب چینی غیر مسکری صنعت شربت آن فسل می فرموده اند
که این از اقتران بنده آخم محمد باشم الحالب پیستید
علو بنجان معده الملوک است به نهایت مقوی بن است
و باور بفرایند و سودا دفع کند و امراض سوداوی را
نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی عسل سی
شقال ریزه ریزه کرده و در گلاب عرق بادرنجویه
و عرق بید مشک و عرق گاو زبان از هر یک چهارم
تیریز بنجینا اندوزد و دیگر بانه من تیریز آب و روغن تازه
قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشیده در زیر آفتاب
بخیزد و گل زرد محکم نموده مقدار ده من تهیه قلم باریک در زیر
آن بسوزانند تا با تمام رسد پس فرو آورده صافی نموده
مقدار یک صد و بیست شقال و نبات سفید و گل
کرده و در قدر مسافت بقوام آورند و در وقت قوام
آوردن ضرر کثانی که در آن این ادویه باشد از آنزد

لیج کبیر یا بالند چون بقوام آید کبیر را مالیده فشرده و دو
گند و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید زرد
شقال مصری خولجان ابریشم مفرض قاقلا کبار سیل
از عفران عنب شرب شک خالص از هر یک یکدم
و چون بقوام آید سر کرده و جرت چینی کرده هر روز
دو شقال آن را با عرق چوب چینی بنوشند و قبل بنوشند
شراب چوب چینی غیر مسکری عسل آقو لے از شش
قبل صنعت آن چوب چینی علی ورق کرده یا ریزه
کرده شصت درم عسل مغربه یا زرده درم گل
گاو زبان بسفنج مسقی بادرنجویه و در چینی آبریشم خام
از هر یک ده درم موز شش یک رطل و نیم مجموع
را در شش من آب باران و عرق گاو زبان و گلاب
و بید مشک و عرق شانه از هر یک بقدر ضرورت یک
شان و در بنجینا بنشیند بر ستور لیج چوب چینی روغن
نقره یا سنگی یا سبب تازه قلعی کرده سر آن را به
سر پوش و غیر مسکری نمایند که انجاری آن سلطان بیرون
زرد و آب شش ملائم لیج نمایند فرو آورده بگذارند
تا شود چون سر کرده بید سر آنرا باز نموده خوب مالیده
یا لایق یک من نبات سفید و یک رطل و نیم
عسل مسقی تازه خالص با شش ملائم بنوشند
و کف آنرا گرفته صافی نمایند پس بر آتش ملائم
بقوام آورند و درین هنگام این ادویه را کو بیده
در قدر نازکی ملائم بسته در وقت قوام در آن اندازند
و لیج از پشت کف بالند تا فوت آن خوب
بر آید و از قوام آمده صاف بار افشوده و در نمایند پس
مصطفی یک شقال عنب شرب شک خالص از هر
یک نیم شقال از عفران با گلاب سوده و دو درم ورق
طال اندریم ورق نقره یک درم هر دو را داخل کرده اضاف
نموده بیک خط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربت
از یک شقال تادو شقال صبح و شام ناول نمایند
و از عقب آن مبلوغ چوب چینی یا عرق آن بایک
از عقماسه مناسب دیگر بنوشند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید شقال بوزیدان تخم لیون

خولجان و اندا سیل با قاقلا کبار روغن چینی بنشیند تخم
گرفس پوست بلبله کابلی سارنگی اسطوخودوس از هر یک
پنج درم فلفل دار فلفل از هر یک سه درم عفران دو درم
و اگر از برای مراض سوداویه انجمنون پارچه بسته در آخر
در جوش اندازند و جگر لاجورد و جگر ارمنی منسول و براس
تقویت قلب مردار بیدنا صنعت یک شقال یا قوت
رمانی یا قوت زرد عقیق بانی مردا علی العن خشانی از
هر یک نیم درم با قدر ضرورت بنمایند است و اگر منظور
تقویت طبع و تقویت کبد تقویه مجاری بول
باشد و ثلث باربع این شربت اسطوخودوس شامکی
پوست بلبله کابلی از هر یک چهار شقال یک شان و در آب
جسائیده پس با شش ملائم جوش کی داده قدر مالیده صاف
نموده با آن قدر شربت با شش ملائم بقوام آورند
دو درم شقال یون چینی یک شقال فلفل سفید نیم
کوفته بنجینه مزاج نموده و در ظرف چینی نگاهدارند و در وقت
شربت از دو شقال تا پنج شقال سل نمایند و سه دست
بلاست آسانی اجابت مفراید به کلفت و شفت
و در صورت احجار داخل نمایند اگر حرارت بر مزاج
غالب باشد بعضی از ادویه حاره را مثل فلفل انیسون
و تخم گرفس و خولجان و فلفل و دار فلفل و امثال این با
مقدار وزن آنرا کم سازند یا بالکل حذف نمایند و اما
عقماسه چوب چینی و طریقه آشامیدن آنها پس
بدانکه بر بنده آشامیدن عرق چوب چینی از هر یک قوام
این ادویه کمتر است و در بعضی امراض که ماده آن
بسیار باشد و بعد از تقویه قدر قلیله ماده مانده باشد
بقیه ماده را از بدن دفع میکنند و به تحلیل می برد و این
را قوت میدهند تقویت بدن قوت نمایند و در بعضی احجا
کمال اثر دارد و ادویه مناسبه سودا را از او خوش شود و
نمایند و ترقیق و تلخیص خون می کنند و اوج ارضانی
و نورانی می سازد و ادویه باهیه تقویت باه میکند
منفعت تمامی دارد و با جمیع امراض اعراض
و اغراض مختلف است پس بحسب بر مزاجی مرضی غرضی
با ادویه مناسبه یا آب تنایا یا بایک از عقماسه یا بنجینا

از آب و عرق باید کشید بقدر مزاج و مینه و قوت
مقدار چهار پنج فنجان که هر پنجانی پانزده مثقال باشد
یا کمتر یا بیشتر در فلای معده یا بعد از اسهال طعام یا بعد
و قوت بدون شیرینی یا با شیرینی نبوشند و نهنگها
بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده لکن به نشو که
اعتماد آید تا با بود اکتفا نمود و عرق چوب چینی که مقوی بدن
و قوت باشد حرارت عزیز نیست و قوت باه را می افزاید
و در امزجه که بسیار جار نباشند نافع صنعت آن چوب
چینی سوهان کرده یا برنده بخاری بار یک نموده نیم من
تبریز دار چینی یک من تبریز بدستور معمول با آب بطریق
گلاب عرق بکشند و در امزجه جاره قدر چوب چینی و
دار چینی را ستادی یا دار چینی را کمتر از چوب چینی کنند
و اگر مزاج بارد باشد در خلاصه معده و اگر مزاج حار
حار باشد بعد از اسهال و در فنجان و نیم نبوشند و بعضی ثبات
شیرین نموده نبوشند و عرق چوب چینی دیگر که در امراض
سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تقویه ثبات
نافع است مقوی اعضای ریه معده و حرارت عزیز
است و لطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت باه
است و در بعضی امزجه تقویت تمامی قوتها و قوت باه
میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است صنعت
چوب چینی اعلی یکصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال
گاوزبان دار چینی صندل سفید گلاب سوده با و پنجوبه
از هر یک بیست مثقال همین سرخ همین سفید سیل الطیب
از هر یک پنج مثقال در عرق بید مشک عرق گاوزبان
و آب شازند و خیسایند بر ستور عرق بگیرند عرقا بید
که دو ثلث مقدار آب باشد بدستور هر روز صبح و فنجان
و عصر و فنجان گاهی شیرین بعضی اوقات بدون شیرین
نبوشند و عرق چوب چینی دیگر که مقوی اعضای ریه
و شیرین و حرارت عزیز و قوت باه است
و قوت باه را می افزاید صنعت آن چوب چینی
یک صد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
یک پنجاه مثقال دار چینی سی مثقال همین سرخ همین سفید
از هر یک پانزده مثقال پوست رواج صندل سرخ

از هر یک بیست مثقال عود قاری سیل الطیب از هر یک
ده مثقال ریحان تازه و سه سبب شیرین این پوست
و دانه پاک کرده یک من شاه به شیرین از پوست و
دانه پاک کرده یک من شاه عنبر شنب و دو مثقال چوب
چینی صندلین عود هندی را سوهان کرده باقی اجزا
نیم کوفته و شبان روز در عرق بید مشک آب گلاب
که گلاب سدس و عرق بید مشک شلب آب باشد صنعت
در دیگر کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده
برهان نیم بندند و عرق کشند که بعون الله تعالى
نافع است و عرق چوب چینی دیگر که منافعش بوق
قبل نزدیک است و لکن ازان کمتر است در تقویت
باه اثر عظیم دارد و صنعت آن چوب چینی اعلی سیل
مثقال گل گاوزبان گاوزبان با و پنجوبه صندل سفید
سوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ چوب
زرد و تری شقال مصری از هر یک بیست مثقال دار چینی
سیل الطیب از هر یک سی مثقال سوهان کوفی سور ریحان
مصری سافج هندی خصیثه الثعلب مصری خولجان و قاری
از هر یک ده مثقال همین سرخ همین سفید از هر یک بیست
پنج مثقال ریحان تازه نفع تازه از هر یک سه
گل سرخ تازه صد مثقال میز طافنی با و دانه کوفته صد
مثقال عنبر شنب سه مثقال چوب چینی صندلین و
عود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا را نیم کوفته
و شبان روز در عرق بید مشک عرق گاوزبان و آب
خالص بهمان عنوان خیسایند در روز آخر میوز را انداخته
نموده و در دیگر کرده عنبر را در پارچه کتانه بسته برهان
نیم بسته عرق کشند و بدستور در و طرف روز یا بعد
از اسهال غذا و فنجان یا کمتر یا بیشتر یا شیرین گاو یا
شیرینی یا بغیر شیرینی نبوشند و باید که شیرینی آن
مقدار پنج مثقال باشد و عرق چوب چینی دیگر
که در منافع مثل و نشو قبل و ازان با اندک کمتر است
صنعت آن چوب چینی چهل مثقال سور ریحان
مصری یک مثقال دار چینی برنج سفت بنسول از هر یک
هفت مثقال با و پنجوبه گاوزبان و در و عرق

دانه سیل قریفل سیل الطیب زنجبیل زعفران بسیار
باغی خصیثه الثعلب همین سرخ همین سفید که با چینی زرد باد
خولجان جوز بوا و خرمکی تا خواص پوست چوب کرفس کنند
و دانه عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید و چوب ترکی سعد
کوفی غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال گل با و پنجوبه
کرمانی صنعت فارسی حاشا از هر یک ده مثقال رازیانه چهار
مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجروح رادر گلاب یک شازند
خیسایند روز دیگر در دیگر تازه قلی کرده نموده عنبر
ریزه کرده در پارچه کتانه بسته بر سرخ نیم بندند و بدستور
مقرر عرق کشند بعد از آنکه یک من تبریز نبات سفید
کرده باشند و در فنجان صبح و در فنجان شام نبوشند و عرق
چوب چینی تفاحی در تفریح و تقویت قلب بسیار نافع است
صنعت آن سبب شیرین اصفا فی رسیده پاک کرده
پانزده من تبریز صندل سفید سوده از هر یک
یک من دار چینی نیم من دانه سیل و یکصد مثقال قریفل
سی مثقال چوب چینی نیم یک چهار یک من شقال مصر
یکصد مثقال بسیار جوز بوا از هر یک یک چهار یک من
تبریز جد و در خلاصی پنج مثقال زرد باد و مصلی از هر
یک بیست و پنج مثقال سور ریحان خولجان از هر یک
سی و پنج مثقال شک تیی و دو مثقال پنج نفع پنجاه
مثقال زعفران چهل مثقال در و عرق عرقی عود هندی
از هر یک بیست مثقال عنبر شنب مثقال با و پنجوبه
گل گاوزبان از هر یک پنجاه مثقال گلاب بیست مثقال
اجرا و گلاب و عرق بید مشک شنب روز خیسایند
سوا عنبر و شک زعفران و سیب و سجد و مصلی پس
همه را بکجا کرده عرق کشند و عرق چوب چینی دیگر شنبی نیم
طعام و مفرح قلب منشط و حسن لون و سبی است و
نوشه تمام آورد و قوت بسیار بخشد صنعت آن چوب
چینی اعلی عرق و صد مثقال بدیم بیشه بخاری چون خود
ریزه کرده گل سرخ دار چینی خصیثه الثعلب سیل قریفل
جوز بوا بسیار بر نیم مقرر تخم کرفس از هر یک ده مثقال
گل گاوزبان و از ده مثقال زعفران صندل سفید سوده
عود هندی سوده عاقر قرحا پنج نفع پنج شنبی یا بیشتر عاقر

لسان العصاره فی شرح بنفشه سنبلیله زرناد بهمن
 سرخ بهمن سفید زهریک پنجشغال مصطکی رومی و شغال
 جد و خدای میوه یا لبه از هر یک سه شغال مشک
 بتنی نیم شغال عنبر شنبلیله شغال اودی را آنچه کو فنی است
 بگو فنی مجموع را و در در آب بخیسایند و بدستور گلاب
 عرق کشند و عصاره را در جاییک عرق میچکد بزره بریزه نموده بگذارد
 و هر روز دو فنجان که هر فنجان پانزده شغال باشد
 صبح بخورند و بدستور دو فنجان شام عرق چوب
 چینی تا لیف قدوة الاطباء میرزا محمد حکیم صنعت آن
 چوب چینی اعلیٰ بیست شغال سورنگان مصری وانه
 هیل با و قفل از زهره کرمانی زنجبیل لباسه خصیة الثعلب
 مصری صغیر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ اینسون زرناد
 پنج کرفس ناخواه کند کرفس یا تخم کرفس از هر یک
 دو شغال و از چینی یک چهار یک من تبریز سنبلیله
 مصطکی رومی نبات سفید زهریک یک اوقیه تبریز و در
 نسخ دیگر وزن مصطکی سه شغال است و نیم من تبریز
 رازیانه داخل داد و در دو من گلاب و یک من عرق دیا
 یک شب از روز بخیسایند بعد از آن با سه من آب عرق
 کشند صبح دو فنجان و شام دو فنجان بنهند عرق چوب
 چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلیٰ چهل شغال گل
 بابونه ده شغال و از چینی برنجاسف اینسون از هر یک
 هفت شغال سورنگان مصری یک شغال با در بنجویه و زنا
 در پنج عرق بنفشه سنبلیله قفل سنبلیله بنفشه
 لباسه خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید زرناد
 کباب چینی خولجان جوز با و از هر یک ناخواه پنج کرفس کند
 کرد با و از هر یک عود هندی قفل سفید قفل سیاه سعد
 کوئی گل سرخ از هر یک و ده شغال زهره کرمانی جاشا
 از هر یک ده شغال رازیانه چهار شغال تخم کرفس پنج
 شغال مجموع را در گلاب یک شب از روز بخیسایند و یک
 بازه قلعی نموده عنبر شنبلیله در کتان بسته یک شغال
 نبات سفید نیم من در آن داخل نموده بطریق مقرر
 عرق کشند عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب
 چینی اعلیٰ و از چینی قفل سافج هندی زعفران

عرق گاؤزبان عرق با در بنجویه آب خمر از هر یک
 پنجاه شغال سنبلیله بهمن سرخ بهمن سفید نبات
 سفید زهریک چهل شغال شنبلیله شغال مصری
 لباسه از هر یک بیست شغال و از هر یک ده شغال
 آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یک شغال
 گلاب چهار صد شغال عرق بهر مشک هشت شغال عنبر
 اشب سه شغال مشک بتنی یک شغال بدستور مقرر
 عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلیٰ ده
 شغال سورنگان مصری وانه هیل قفل زهره کرمانی
 زنجبیل لباسه خصیة الثعلب صغیر بهمن سفید بهمن سرخ
 اینسون زرناد پنج کرفس ناخواه کند کرفس یا تخم کرفس
 از هر یک از هر یک پنج شغال و از چینی یک اوقیه
 سنبلیله و شغال نیم مصطکی یک شغال و نیم
 رازیانه یک چهار یک نبات سفید نیم اوقیه و یک من
 نبات و نیم من عرق رازیانه خیسایند بعد از آن با
 یک من و نیم آب عرق کشند و در پس آن نیم من گلاب
 یک چهار یک عرق با دیان و سه چهار یک داخل کرده
 عرق پس آب بگذرد عرق چوب چینی با کوم که سببی با
 اللحم چوب چینی است نافع از برای نقصان باه و ضعف
 بدن و قوتها و تقویت معده صنعت آن چوب
 چینی اعلیٰ هفتاد شغال قفل و از چینی قفل کباب جوز
 لباسه با دیان فارسی با دیان خدای گل سرخ بهمن
 عنبر صغیر صندل سرخ صندل سفید مصطکی
 رومی زعفران کباب چینی اشبه بهمن سرخ زرناد و سیاه
 سیاه فرخ مشک شغال عود هندی تخم بلبلون از هر یک
 ده شغال و از دیان عنبر اشب از هر یک پنج شغال
 مشک خالص و شغال گوشت بره گوشت مرغ
 فر به گوشت کبوتر تازه بهر از آرد همه را از استخوان
 و چربی جدا کرده از هر یک یک من تبریز کجشک ز
 پنجاه قطعه عرق با دیان عرق با در بنجویه عرق شنبلیله
 گلاب عرق گاؤزبان عرق بهار نارنج از هر یک
 دو من آب بقدر کفایت بشکری نیم من اودی را
 در عرقها و آب یک شب بخیسایند و مشک و عنبر مصطکی

وزعفران را در پارچه کتان بسته در جاییک عرق میچکد
 بگذارد و بدستور عرق کشند چون عرق کشیده شود سر کرده
 در شیشه کنند و در جای سر کرده بگذارد و هر روز سه پیاله
 ترشی خوری از آن بیاشایند و در نسخ دیگر چنین آورده
 که اول مرتبه لوم را در عرقها عرق کشند پس اودی را در آن
 عرق خیسایند مرتبه ثانی عرق کشند و در مرتبه مشک و
 عنبر بر بان نیچ بگذارد و در جاییک عرق در آن سه چکد
 بگذارد و بدانکه چون این عرقها بسبب شیرینی خصوص آگاه
 مدتی با شند خالی از سگری نیستند و شیشه ناک اند پس اگر
 شیرینی داخل نکنند بهتر است عرق چهار چینی از املای
 هند و رنگ جت آتشک و قروح خبیثه و استسقاء و امراض
 گرده و شانده و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که
 مزمن باشند چون بیست روز تا چهل روز بحسب احتیاج
 بدستور مقرر و شرط بیاشایند نفع عظیم بخشد صنعت آن چوب
 چینی اعلیٰ چهل شغال و از چینی کباب چینی یون چینی از هر یک
 بیست شغال هر چهار را جو کوب نموده در عرق گاؤزبان
 و با در بنجویه شاهره و بفساج و فارخشک و از هر یک از
 هر یک نیم با و از نار یک شب از روز بخیسایند پس از بهمن
 عرقها از هر یک یک آتار بران نیمه بدستور متعارف
 بقرع و این عرق کشند که آتار بر آید و از نیم با و که است
 و چهار شغال صیرفی میشود شروع نمایند که صبح و شام
 نیم گرم بیاشایند و در سه شغال بفرزایند تا بیست
 یک یوم و بهمن و دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد
 و اگر بیست یوم تا ده روز بفرزایند و ده روز بکاسند و اگر
 سی یوم تا پانزده یوم بفرزایند و بیست نقصان نمایند
 و چون عرق نزدیک با تمام رسد از سر نو کشند و درین
 آشاسیدن از لبنیات و حموضات و نمک و غیره بدستور
 مذکور اجتناب نمایند و اگر براسه استسقاء و سوء القینه
 شکایع و با و آورده و قحاح از خرد و ج کاسنی و ج کزشر
 در رازیانه و کبر و افسنتین بفرزایند از هر یک بقدر
 لائق و همچنین از برای هر علت اودی مناسبه
 مختصه بآن و از برای آتشک و قروح و جروح
 خبیثه صاف سراس نیم وزن چوب چینی اعلیٰ و از چینی

اولی است و اگر در امراض مزمنه وضعه قدری چوب چینی و
 کیا که چوب چینی سه ربع و کیا که یک ربع باشد و همان کیا که
 در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد و در آب خیسایند و بطریقی
 نفوذ بجای آب نیلگرم یا سرکه یا شامند که آب خالص
 نوشیده شود بهتر است بدین قسم که پنج یوم هر روز سه
 شقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج شقال و پنج یوم دیگر
 هر روز هفت شقال و پنج یوم دیگر هر روز نه شقال
 یا پنج یوم یکم نمایند بدستور مذکور نیز اگر در عرق مرتبه
 دوم نیز بر اجزای چهار چینی قدری سیفر ایند تا بیست
 یوم و باز بکاهند مثلاً بر چوب چینی شش شقال و بر سه
 چینی دیگر سه شقال بهتر است.

فصل در بیان دستور استعمال این و بطریق معجون

بر آنکه بعضی از معاجین چوب چینی در ادجاء مفاسل بلغمیه و
 بادها و آتشک و امراضیکه بعد از آتشک عارض شده
 باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند
 نافع است و بعضی دیگر در سایر امراض بلغمیه از درد کمر
 و ضعف معده و باده مفید است و بعضی را منافع دیگر است
 که تفصیل در منافع معاجین بیان می نمایند همچون
 چوب چینی که در ادجاء مفاسل سرد و در بادها و امراضیکه
 بعد از آتشک حادث شده باشد نهایت نافع است
 اما چون سهل است ملاحظه از آنان و غذا با سه
 غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون قیمة نور
 با نخود آب تناول نمایند بهتر است صنعت آن چوب
 چینی بیست شقال سورنجان مصری عفران مصطفی و
 دارچینی از هر یک سه شقال صندل فارسی که آنرا از سن بن
 مای زهره بوزیدان پوست پنج که بشرط طرح سندی زیاده
 فلفل سیاه و فلفل گل سرخ فاقه کبار از هر یک دو
 شقال پوست بلبله زرد و زرد سفید بر از هر یک هفت شقال
 نمک سندی زنجبیل از هر یک یک شقال کوفته بخته در
 نموده و در غذا و ام شیرین ده شقال حرب و ده بیکصد
 شتا و شقال عسل سفید خوشبو که کوفته بقوام و در معجون
 سازند قدر شرب در امراض قویه سه شقال و تبیج چهار پنج

شقال می تواند خورد و در امراض ضعیفه که شقال تبیج
 تا دو شقال و در امراض معتدله دو شقال تا چهار شقال اگر
 بعد از شش روز قدر خوراک و زاول را مضاعف سازند
 که بواسطه بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود و اما در آن روز غذا
 باید نخورد آب باشد یا گوشت جوان مرغ و دهل و دار
 چینی و همچون چوب چینی دیگر که از مختصرات یک چهارم این
 محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت
 قوی میکند و منش حرارت عزیزی است به نهایت
 مقوی باه است و در ادعنا و رطوبت و ضعف
 معده را نافع است و بر هیز بسیاری ندارد و صنعت
 آن چوب چینی اعلی سی شقال جد و در خطای مجرب این
 زرباد سافج سندی و در پنج عقر به زنجبیل عاقر قرحا
 شک خالص صافی از هر یک دو شقال بهمن سرخ
 بهمن سفید و دوری سفید تخم تربا چینی مصطفی قرفل
 وانه بیل جوز بوا بسیار سه عود قماری خصیه الشلب
 زعفران از هر یک سه شقال مغربا و ام شیرین نقش
 مغربا تخم خربزه مغربا فندق لسان العصاره از هر یک
 شش شقال مغربا مغربا نقش مغربا جیل نقش از هر یک
 ده شقال کوفته بخته بدستور معجون نمایند مقدار شرب
 در امراض متوسطه دو شقال است و در امراض قویه سه
 شقال و در امراض ضعیفه یک شقال و همچون چوب چینی که در
 اکثر امراض از مزاج باره و ادجاء و در بعضی خصوص که بسبب
 آتشک باشد نافع است صنعت آن چوب چینی
 باوصاف مذکوره سی شقال قرفل جوز بوا بسیار
 گل سرخ زعفران خولجان زرباد و سعد کوفی از هر یک
 سه شقال دارچینی فاقه فلفل سیاه سنابلی مصطفی
 رومی سورنجان بوزیدان لسان العصاره از هر یک
 پنج شقال زنجبیل و در قرفل عاقر قرحا جد و در خطای
 از هر یک دو شقال کوفته بخته بعسل مصفی سه وزن
 ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون
 سابق است اما ملاحظه در پیرایه کثیر است همچون چوب
 چینی دیگر که در فواید منافع قریب است همچون این
 صنعت آن چوب چینی سی شقال دارچینی و در فلفل

مصطفی رازیانه از هر یک سه شقال سنابلی صمغ عربی
 مغربا و ام شیرین نقش از هر یک چهار شقال تخم زعفران
 سورنجان قرفل از هر یک ده شقال زنجبیل یک شقال
 عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شرب در امراض
 قویه چهار شقال تا شش شقال در امراض ضعیفه و
 شقال تا سه شقال و در امراض متوسطه سه شقال تا پنج
 شقال است و اگر در ایام خوردن این معجون سار
 معاجین چوب چینی سه شقال از یک تقلیل نمایند بهتر است
 و همچنین از نباتات حموضات بقول جماع و بهر بسیار
 و رطب میوه های بسیار رطب معجون چوب چینی دیگر از معجون
 حکیم عواد الدین محمود حسینی سیرک و معمول و ششعل میوه از هر یک
 چون این معجون شش یک لجه در قی الخیال و بهتر این دو که از
 ذکر کنند اما چون مبالغه بسیاری در منافع فواید این معجون نموده
 بودند خصوص در تقویت باه و سار قوتها بیان می نمایند صنعت
 آن چوب چینی پنجاه شقال مروارید ناسفته صلا کرده
 شمشاد مغسول عفران مشک بیتی عنبر شهاب مایه شش
 اعرابی صندل سرخ و در چینی قرفل زنجبیل بوزیدان سورنجان
 که با چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو شقال یونند
 چینی سنبلی الطیب وانه بیل مصطفی رومی ایتون و می
 عود قماری اساردان شامی گل مخوم صندل سفید میوه یا
 سکه صیداد و در پنج عقری زرباد و تخم کدو تخم شلغم تخم ترب
 تخم بخته بهمن سرخ بهمن سفید شک با تو دوری زرد و
 گلگون از هر یک سه شقال آمله شیر در ده جوز بوا بسیار
 شقاق مصری گل گاوزبان باد و بخوبی گل سرخ آشته تخم
 ششخاش مغربا تخم خربزه مغربا تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه نقش
 مغربا و گان نقش مغربا فندق مغربا چلغوزه از هر یک ده
 شقال خصیه الشلب پنج شقال قی الخیال چل شقال
 آب شیرین آب انار شیرین گلاب از هر یک صد شقال
 قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالنا صندیک من
 و یک چهار یک نبریز بطریق معمول معجون سازند قدر خوراک
 این معجون بحسب صنعت قوت مزاج از دو شقال تا چهار
 شقال است و همچون چوب چینی مخدوع و مجرب حکیم با
 طریقی نافع از برای ادجاء مفاسل و در و با و تقویت

قوت باد و سایر قوی و نهایت نافع است و بدین را
الکال شفاع و بدین صنعت آن دار چینی سورنجان شفاعل
مصری خصیة الثعلب مصری لسان العصاره قواری
مصطفی زعفران از هر یک سه مثقال دانه سیل قاقلا کبار
قرنفل خولجان بوزیدان زنجبیل زرنبا داسارون شامی
سنبیل الطیب سافج هندی دار فلفل کباب چینی شک شتی
عنبر شیب جد و اخطائی از هر یک دو مثقال مغز حب السمته
منزج الفلفل منزه انجلك مغز حبه الخضر از هر یک پنج مثقال
منزج حلو زهر مغز نارچیل منقش از هر یک ده مثقال جوی چینی
اعلی بکار و تراشیده یکصد و پنجاه مثقال یک شب در آب
چنانچه روز دیگر با چهار من شاه آب در دیگر بزرگی کرده
سهرش را محکم ساخته تیدر بچ بالش ملائم بچوشانند تا رنج
که یک من شاه باشد بماند صافی نموده با غسل سفید خوشبو
مصطفی یکصد و پنجاه مثقال زنجبیل یشاپوری اعلی که از
خار و خاشاک پاک کرده باشند یک صد و پنجاه مثقال
بقوام آورده پس هر یک از اجزای خشک را سوا سه
شک و عنبر و زعفران مغز با جدا جدا کوفته بجهت وزن
نموده داخل هم سازند و مغز با رانیز جدا جدا خوب نرم بپاشند
پس عنبر شیب را در غسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران
کوفته بجهت و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از آن مغز با
را داخل نمایند در آخر سائر اجزا را و بعد از تمامی خشک را
با قدری نبات ساییده اضافه نموده خوب بر هم زنند
تا تمامی با یک دیگر مخلوط و مزج شوند پس در مرتبان
چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جاسه نفس کشیدن
منجون بماند و مقدار شربت ازین منجون مثل مقدار
شربت منجون چوب چینی حکیم عماد الدین محمود است و باید
دانست که در هر یک از معالجن حلو و حریره هر گاه
مقدار چوب چینی را سه مثل باد و مثل آنچه گفته اند
نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا رنج بماند با غسل و
شیره منجون و حلو و حریره بقوام آورند و بهتر و نافع است
منجون چوب چینی تالیف حکیم علی گیلانی منقول از
رساله بخط مغز الیه گفته که این منجون از تالیف
ما است و نهایت نافع است صنعت قوی و کسل را

در رنگ خسار و رنگ گردانند و باد بهیض را بدین صنعت آن
چوب چینی اعلی بیست مثقال زعفران دو مثقال
عود قواری خام مصطفی از هر یک ده مثقال دار چینی
سنبیل الطیب سورنجان سافج هندی شنه قرنفل
بج ترکی قاقلا فلفل سیاه دار فلفل بوزیدان خند بیدستر
شیطرح هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره
کرمانی جوز بوا انیسون خولجان همین سرخ همین سفید
از هر یک سه مثقال مشک بتی یک مثقال قند سفید
بوزن مجموع اودیه غسل سفید خوشبو مصطفی اودوزن
اودیه بدستور مقرر منجون سازند شربت از یک مثقال اودیه
مثقال منجون چوب چینی منقول از جربات حکیم احمد
موسوی از خط مغزی الیه مقوی معده و قلب و مانع و کبد
و گرده و مثانه و اعضای تناسل و تمام بدن است
و مجرب است صنعت آن چوب چینی اعلی پنجاه مثقال
مروارید ناسفته صلایه کرده شمس مغسول مصطفی عود قواری
خام یا شتر اعرابی زعفران مشک بتی عنبر شیب و چینی
فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنبا و از هر یک ده مثقال
ربوز چینی انیسون اقوطلی دانه سیل بوا اسکله صد مثقال
مای رویان درونج عنبر به تخم کدو تخم شلغم تخم ترب
تخم پست همین سرخ همین سفید حبک مرار از
هر یک سه مثقال ابر ششم مقرر من چهار مثقال خشک
مصری پنج مثقال جوز بوا اباسه باغی از هر یک ده
مثقال شفاعل مصری شش مثقال غسل سفید حبید
خوشبو مصطفی و قند سفید مساوی از هر دو سه وزن
اودیه بدستور مقرر منجون سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال منجون چوب چینی و دیگر استرخای اعضا
و ادواج مفصل را نافع بود و بدن را قوت و صنعت
آن چوب چینی اعلی چهار مثقال زعفران مصطفی دار
چینی فلفل سفید مرکی انیسون اقوطلی شونیز را زیاده
تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس پوست بلبله کابلی
از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال منقل از
خولجان شیطرح هندی سارکی تر بد سفید سافج شیب
از هر یک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین شمشیر

از هر یک شش مثقال سنبیل الطیب چهار مثقال جوز طبا
شش هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال غسل مصطفی
وزن اودیه بدستور مقرر منجون سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال منجون چوب چینی سفید مایند که از اقرا ح
بنده و درگاه محمد با ششم خا طب حکیم عماد الملک سید
علو بنیان است مفاصل منجون با دانه انگشت ابر و سفید
است صنعت آن پوست بلبله کابلی سیاه آبله شامی
اسطوخودوس همین سرخ همین سفید زرنبا و بادام شیرین
یک مثقال چهار دانه انیسون اقوطلی بسفاج فستقی از
هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک مثقال درونج
عنبر شفاعل مصری خصیة الثعلب مصری سورنجان
مصری بوزیدان از هر یک یک مثقال یک دانه چینی گل سرخ
گل گاوزبان از هر یک چهار دانه چوب چینی اعلی است
و هفت مثقال غسل مصطفی یکصد و شصت مثقال اودیه
را کوفته بجهت با غسل سفید خوشبو حید مصطفی شربت و بیست
یک روز هر روز پنج مثقال تناول و از عقب آن یک مثقال
چوب چینی را گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان
و عرق بادرنجبویه از هر یک بیست مثقال بچوشانند
تا نصف رسد صافی نموده نبات سفید پنج مثقال داخل
کرده بپوشند تا چهل روز از ماست و پنیر و ترشید با و سبزیها
و حرکات حقیقه بدین و نفسانی و جماع و از خوردن نمک
اجتناب از لوازم است منجون چوب چینی تالیف
حکیم عماد الدین کاشغری صنعت آن چوب چینی شش
مثقال دار چینی جوز بوا اباسه کباب چینی ربوز چینی شاه
کلی کند مصطفی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال
غسل سه وزن مجموع اودیه منجون سازند شربت صبح و
شام دو دو مثقال با یک پیاله قوه چوب چینی منجون
چوب چینی دیگر که دافع جمیع امراض است بدن را فربه
گرداند و صحت افزاید و سرد آورد و صنعت آن چوب
چینی سه سبز مغز بادام شیرین منقش دار فلفل را زیاده و فلفل
تخم کرفس مصطفی سارکی از هر یک نیم سیر غسل مصطفی سه
وزن مجموع اودیه اودیه را کوفته بجهت با غسل منجون سازند
در صبح سه مثقال آن را و شام سه مثقال بخورند تا بیست یک روز

د اگر زیاده از بیست و یک روز خوردن فائده بیشتر و در غذا به
نمک باشد از سفیدی و ترشیدار سپید نماید تا سه ماه از
جماع اجتناب کند که فائده تمام می بخشد و صاحب این
نسخه قلمی نموده که شصت شقال یک سیر است و در کتاب
دیگر شصت شقال بنظر رسیده همچون چوب چینی دیگر
و افغ جمیع است و بدن را فرو کند و صحت افزا و در
آورد و صفت آن چوب چینی که پوست بالای آنرا
ترشیده باشد یک سیر نیم کرد و صد هشتاد و یک شقال
باشد سنا و مکی و دوازده شقال زعفران بنجیل مصطکی قر
دار چینی دار فلفل فلفل سیاه عاقر قرقاش طبرج هندی
مقل ازرق مرلی سبیل الطیب لیمان ج ترکی ناخواه
رازیانه تخم شنبلیله سیاه شونیز افیتون افرونی از هر یک
شقال موز میسای شقال ادویه کوفته و نیمه برغبادام
شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی اسجون سازند
نیم یک شقال نیم تاده شقال در نسخ و روغن گاو می
شقال نیز داخل است همچون چوب چینی دیگر تا لیف جگر و
نمود شیرازی جینی جنت تقویت باه و معده و دل و باغ
و جگر و مثانه و کرده و سرخی رنگ و می فربزی بدن مفید بود
و بان خوش کند صفت آن چوب چینی یک صد شقال
مردارید ناسفت صلایه کرده فلفل مغسول از هر یک شقال
مصطکی عود قاری مایه شتر اعربی زعفران مشک فستق
عنبر شمش از هر یک دو درم و در چینی فلفل بنجیل فلفل
سیاه جوز بوا بسا سه از هر یک دو شقال بوزیران شتر
کباب چینی فون لیمان قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو درم
ریوند چینی افیتون اقربطی از هر یک شقال سبیل الطیب
وانه اسپیل عنبر شمش از هر یک سه درم سکا صیدایابی و بیان
در پنج عقری زرباد تخم کز تخم سلفم تخم ترب بن سرخ نمون
سفید تودری سرخ تودری زرد از هر یک سه شقال شقال
مصری ده شقال درق القنب سدس مجموع ادویه مجموع
را کوفته نیمه نگار نگار کوز بان با در بنجویه گل سرخ شسته
از هر یک ده شقال چوشانیده صاف نموده آب آرا نیز نگاه
دارند تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هر یک
ده شقال نرم کوبیده شیر و بکیر نر شیر و آنها را اضافه

شیر سابق نموده آب شیرین آب سیب شیرین آب
انار گلاب از هر یک شقال با قند و عسل صافی با لایه
سه وزن اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین
مغز گردگان مغز چلغوزه از هر یک شقال نرم کوبیده
و عسل و قند بقوام رسیده اندازند زعفران و در گلاب
حل کرده اضافه کنند و عنبر را دو حصه نموده یک حصه اول
مرتب داخل کرده و همچنین مشک را دو حصه نموده یک
حصه قبل از باقی ادویه یک حصه را با عنبر بعد از سایر
ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا را نیز افزوده
اسارون شامی گل مخموم صندل سرخ صندل سفید
هر دو سو دود تخم خشخاش از هر یک سه شقال آمله سنبل
دوازده شقال کوفته نیمه با جزا داخل نمایند و در نسخ دیگر
این سجون خصیة الثعلب مصری بنجیل تخم اسپست
سه شقال حک مر بار بنجیل مغز زرد افروده و در نسخ چوب
پنجاه شقال و وزن ریوند چینی دو شقال و وزن هر یک
از مصطکی عود و مایه شتر اعربی و مشک عنبر یک یک
درم و وزن دار چینی یک شقال و وزن آب سیب آب
انار و گلاب از هر یک یک صد شقال است همچون چوب
چینی دیگر که در تقویت باه و اعصابی و ساق و اعراض
سوداوی به نظیر است صفت آن پوست بلبله
کاملی بلبله سیاه آمله سنبل از هر یک سه درم افیتون افرونی
بسفاج فستقی از هر یک پنج درم لا جورد مغسول دو درم
تر بر سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرباد
با در بنجویه از هر یک سه درم و در پنج عقری شقال خصیة
مصری سبیل الطیب سورنجان مصری از هر یک دو درم
بوزیران دار چینی قر فلفل جوز بوا ورق گل سرخ عود هندی
ابر نیم مقرض از هر یک یک درم و نیم چوب چینی اعلی بوز
مجموع ادویه عسل مصیفا سه وزن مجموع ادویه با
کوفته نیمه با عسل همچون سازند هر روز چهار شقال را
بوزند و در نسخ دیگر چهار سنی دو درم داخل است
همچون چوب چینی دیگر که از منافع بسیار و در تقویت باه
به نظیر است صفت آن چوب چینی اعلی شصت
دو و شقال و نیم مرارید ناسفت لا جورد مغسول کربا

شمی ریوند چینی افیتون اقربطی سبیل الطیب و اسپیل
بوا بوزیران سورنجان مصری سعد کوفی جوز بوا بسا سه
باغی از هر یک دو شقال و نیم ریگ با سه مایه بیان
در پنج عقری زرباد تخم کز تخم سلفم تخم ترب بن سرخ نمون
سفید خشک مر با تودری زرد تودری گلگون دار چینی قر فلفل
زنجبیل اسارون آمله سنبل از هر یک سه شقال سه
ریوند شقال خصیة الثعلب مصری شش شقال و
یک دانگ نیم عود قاری خام مصطکی و می با شتر اعربی
زعفران عنبر شمش از هر یک یک شقال و نیم مشک خالص
چهار دانگ مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز زرد
مقشر مغز چلغوزه و مغز بکاک مغز حب السنه مغز بنجیل
از هر یک دوازده شقال و نیم ادویه با سوسه مغز با کوفته
نیمه مغز با با بعد مقشر کردن نرم صلایه کرده پس گل کاذب
ورق گل سرخ از هر یک دوازده شقال و نیم و گلاب
و عرق بید مشک از هر یک یک حصه و دو شقال یک شنب
بجیانند پس چهار پنج جو شوده صافی نموده ده شقال
تخم خرفه مقشر را در گلاب شیر گرفته آب زردک و فونج
شقال آمله ناز شیرین پنجاه شقال آب سیب شیرین
پنجاه شقال عسل مصفی و نبات سفید از هر یک چهار شقال
بقوام آورده ادویه را بان برشته همچون چوب چینی صندل
الشیر کملانی آتشک کبه و در دسفاصل و تقویت معده
و ضعف باه و اعراض کرده و مثانه را ناف است صفت
آن چوب چینی اعلی هشتاد و شقال سیل کباب چینی بهمن سرخ
بهمن سفید دار چینی اسارون عود هندی سبیل الطیب مصطکی
رومی قر فلفل سافج هندی از هر یک سه شقال فلفل دار
فلفل زنجبیل زعفران از هر یک شقال شک فلفل عنبر شمش
از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بهمن سرخ
سازند شتر نیمه هر صبح مقدار سه شقال همچون چوب چینی
دیگر که کوفته است این همچون چوب چینی سه شقال اضافه
نموده و چوب کرم کرده خواص که از برای سجون سورنجان
مذکور است از برای این سجون ذکر کرده این سجون را همچون
چوب چینی نامیده صفت آن چوب چینی اعلی هشتاد
شقال سورنجان مصری شش درم مایه هر روز بوزیران

نات سفید شست شغال داخل کرده بسته نباشد
و باز بر ستور از هر یک شغال داخل همان نعل خوب
چینی روز اول نموده بدستور گلاب عرق داخل ساخته در
عرض در چند مرتبه بر هم زده صبح و در دیگر آب صاف آنرا
بدستور گرم کرده با نبات هشت شغال سرخ میل نمایند
در روز سوم باز بقیه سائیده چوب چینی مذکور را اضافه نعل
دوم نموده بدستور گلاب یا عرق داخل کرده چند مرتبه بر هم زنند
صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت شغال نبات داخل
کرده بترخ نباشد پس هر روز دیگر یک کفچه آرد میدهند
در نسخ دیگر بجای آرد میدهند آرد شکر شغال است یک کفچه
آرد برنج و نیم کفچه برنجان کوفته و برغن گاو یا گوسفند
نمک بآن نموده اطفال چوب چینی را با گلاب عرق شید
و عرق گاوزبان و دیگر که بخواهند صاف نموده
در شغال قند سفید و آن حل کرده اضافه آرد و برغن بزنند
نموده بزرگ ناچون حریره شود و از چینی دانه میل از هر یک
دو شغال نرم کوفته داخل کرده بر هم زنند تا خوب مزج
شود و در ظرف چینی کرده در دست روز تاول نماید حکیم محمد
هاشم طرانی گفته که دستور معمول فقیر در نقوع چوب چینی
آن است که از یک شغال تا هشت شغال بحسب ضعف
و قوت بدن مرض با عرق مناسب و با سه موافق خست
داده اثر بسیاری مشاهده نموده مخصوص در فصل تابستان فراوان
گرم و در امراض حار و خفقان امراض قلبیه حار با صندل
سفید و گل گاوزبان و تخم کشنیز خشک با السوه و بقدر نصف
مجموع چوب چینی سوختن کرده و عرق بید شمس تیل و فرباز
هر یک یک شغال چوب چینی سی شغال عرق اضافه نموده در
سبینه کرده و در عرض در روز چند مرتبه بر هم زده صبح روز
دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سرد و گاه گرم داده که میل نموده
اند و در امراض بارده و سردین با خود قاری با در بنجویه
و گل گاوزبان گیلانی و چوب چینی سوختن ترانیده که نسبت
عود با چوب چینی نسبت سدر با هر یک از این دو نسبت
ثلث باشد مثلاً هر گاه چوب چینی شش شغال آنرا نموده باید
که یک شغال از هر یک از گل گاوزبان و با در بنجویه و شغال
باشد بدستور با گلاب عرق بید شمس یا عرق رازیانه و عرق

افزود اگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان
و با در بنجویه در شیشه کرده و در عرض روز مکرر بر هم زده
صبح زده صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون بنجویه
میل نمایند و همچنین اگر بحسب علت عضو خاص باشد
مثل جگر یا معده یا دواها سه مناسب آن عضو و علت
چینا نموده نباشد اقل مدت خوردن نقوع شش روز
و اکثر دوازده روز است و اگر هوا بسیار گرم بود و در
فساد چوب چینی دواها بعد از سه روز نباشد باز چوب چینی
دواها را داخل همان نعل نموده عرق ریخته بدستور
چینا نموده و در روز دیگر میل نمایند و اگر غده فساد با
داخل نعل ساخته بدستور طلحه چینا نموده میل نمایند
و نعل را با عرق مناسب چینا نموده یا چوشانیده صافی
نموده بجای آب عرض شباز روز نباشد و بعد از اتمام
جرم و نعل سه روز آخر را بدستور با عرق فاما چوشانیده
با چینا نموده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه
کلام در باب چوب چینی نقوع چوب چینی آن است
بطریق عرق و قوه ذکر شده و نیز دستور کلی در باب
وزن و مقدار چوب چینی و عرق آب مدت خوردن و با
که داخل میشود و در بحسب مزاج و مرض و عرض نامی مختلف
است بنحوی که در باب عرق قوه مکرر مذکور شد
آن قانون سلوک نمایند و همچنین در باب اغذیه و اشترا
و ملاخذه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و با در بنجویه
و ملاخذه این نیز کمتر از طریق قوه و نزدیک بعنوان
سفوف است که بر بنجویه بسیار ضروریست و بدستور
دیگر در نقوع چوب چینی از حکیم محمد بن محمد بن حجت نقعین
و در مزاج و خفقان و نفوس اعضا و قوی و امراض
اطفال نافع و در فصل گرانی هوا موافق است و نسبت
آن چوب چینی را از یک شغال تا هشت شغال با سوختن
نموده و با عرق مناسب و دواها موافقه یکیشان روز
دو و شیشه و اشغال آن چینا نموده و دیگر بر هم زنند پس
نموده نباشد و هر گاه از برای خفقان حار و امراض حار
حار باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل شمش
با السوه بقدر چوب چینی و در گلاب و عرق بنسلو فر

یا عرق بید شمس عرق گاوزبان از چهل و پنج شغال
تا دوازده شغال چینا نموده هر گاه حجت مبر و المزاج با
با عود و با در بنجویه و زرنبا و اشغال آن عرق رازیانه
و عرق بنار و عرق افرومانند آن چینا نموده با اشترا
مناسب و هر امر سه نباشد و همچنین هر گاه بحسب عضو
و بدن یا دواها مناسب آن چینا نموده هر چه بخواهند روز
صاف کرده باشد جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر
مزد چینا نموده بجای آب و با بام شرب نقوع نباشد
و در چوب چینی بحسب اطفال از یک شغال تا چهار شغال
است و از برای غیر اطفال از چهار شغال تا هشت
شغال نقوع چوب چینی بنجویه دیگر نصف آن مقدار
شغال چوب چینی آنرم که بیده در شیشه کرده عرق گاوزبان
عرق با در بنجویه عرق شاهره عرق بید شمس گلاب
از مجموع یک پیاله بزرگ آنچیز سه از هر یک بقدر حاجت
داخل کرده یک شباز روز در شیشه حرکت دهند پس صاف
نموده مقدار سبب شغال نبات سفید سوده و داخل
بیا شایند و سه روز و در چهارم نعل آنرا جلوه کرده تاول
نمایند نقوع چوب چینی بنجویه یک این است که از یک
شغال چوب چینی را تا هشت شغال روز اول یک شغال آنرا
ریخته نموده و روز دوم دو شغال و همچنین تا روز نهم
شغال آنرا در امراض حار با گلاب عرق بید شمس عرق
یلوفر با از هر یک شغال چوب چینی سی شغال از عرق فاما
در مزاج سرد و در گلاب عرق افرو عرق با در بنجویه عرق
با دیا و بدستور مذکور چینا نموده و در عرض یک شباز روز گاه
سرد و گاه آب و گاه گرم چون قوه با شری نبات یا
بنجویه بنجویه نباشد و در مقدار چوب چینی بام چهل و شش
شغال میشود و مقدار عرق فاما در روز اول سی شغال است
و در نهم و صد و هشتاد و شغال و از این روز و روز و روز
در ایام دیگر معلوم میشود و دستور نقوع چوب چینی که فرباز
در امراض بارده و سردین که تداوم و دیگر دفع نمی گردد باین
دفع میگردد و در مزاج اشغال الحی با دوا ایشان چنین است
و اگر که بخواهند چوب دای قوی امراض مزمنه قوی فرباز
صفت آن یک پیاله شرب بانی قوی غلظت چوب چینی

که هر دو در طل است هر طایفه یکصد و بیست و هشت درم و دو
درمی و در چهار قراب کنند که در هر قراب شش من طایفه شراب
باشد پس بگیرند و چوب چینی که برنده بخاری تراشیده باشند
و در هر قراب شانزده سیر من طایفه از چوب چینی تراشیده داخل
کرده سر از گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل
روز از آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع بخوردن
آن نموده روز اول پنج شقال آنرا بنوشند و هر روز پنج شقال
آنرا بنوشند تا بمقدار پنج شقال رسد پس چهل و یک روز
هر روز بمقدار پنج شقال آنرا بنوشند و بعد از چهل و یک روز
هر روز پنج شقال آنرا کم کنند تا پنج شقال رسد پس ترک
نمایند و این وقت که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر پنج
مستوی باشد و قوی آن که در قراب چهار من طایفه شراب
باشد ساخته بر ستور مذکور تا بمقدار پنج شقال ساییده است
و یک روز هر روز بمقدار پنج شقال بنوشند پس هر روز پنج
شقال آنرا کم کنند تا پنج شقال رسد پس ترک کنند و اگر
مریض ضعیف باشد و بعد از رسیدن بمقدار پنج شقال باز
روز یا پانزده روز هر روز بمقدار پنج شقال بنوشند پس
هر روز پنج شقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج شقال رسد
آن زمان ترک نمایند و برین بر ستور است که در خوردن
چوب چینی بر ستور تعریف ذکر شد و اگر ربع وزن چوب چینی
نیز گویا گرفته کرده با چوب چینی مزبور در قراب ریخته و بقدر
وزن این نیز شراب بنفشه اندیکرد و اقوی و لیکن درین
هنگام باید غذا و شراب را منحصراً بر شیر گاو تازه و دوشیده
تا بکند شیر برنج به شیر مرغ و نمک و با جلا و یا شیر بخورند
و بجای آب شیر گرم بنوشند و قنوع دیگر و حکای دیگر
و هند جنت آتشک قنوع و جرح و جراحتی بول و غیره
آن چوب چینی اعلی از هر یک شقال گرفته تا دو شقال
و یک یا چینی در یون چینی و چینی از هر یک نیم شقال گرفته
تا پنج شقال چهل روز برین پنج شقال روز اول هر روز چوب چینی
یک شقال از آن هر نیم شقال شقال سه و یک روز و یک شقال
چوب چینی از آن هر یک یک شقال که در آخر روز و نیم شقال
یکم است هفت شقال چوب چینی و از آن تا نیم شقال
باشد باز همین ستور کم نمایند و این در هر یک مرض

معصب شدید باشد الا هر دو روز یک شقال بنفشه بنفشه
و یک شقال و همچنین باز یکا چند که مقدار هر روز و نیم شقال
هندی آب تا سه یا دو شقال بنفشه بنفشه صاف نموده
نصف آنرا آنوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم بنوشند و شفا
و اگر در صورت قدر چوب چینی اعلی از آن شقال گرفته
تا هفت شقال در آب بنفشه بنفشه در عرض شب از روی بجا
آب باشد اما که آب خالص بنوشند اولی است و ترشها
و ترک غیره را ترک نمایند و اما حریر با چوب چینی پس
بر آنکه اینها نیز در نفع قریب به چوب چینی آن بلکه از آن نفع
در بعضی امراض و امراض مواد اند و حریر چوب چینی طایفه
فرموده اند که تا لیست قدوة الحقیقین بنفشه بنفشه و اما چوب چینی
میر محمد با دی قدس سره است نافع از برای نزلات
بارده و سرد و ضعیف النفس و امثال اینها صنعت آن
آرد میره آرد و خود از هر یک یک کوبه کشیده خشک نموده
تخم خرفه و تخم مرو کوفته بروغن گاو زبان کرده و شربت
بنفشه شربت اسطوخودوس شیر و بلبله مر با عسل سفید
خوشبو مصفی از هر یک دو شقال بعرق بید مشک عرق
گاو زبان عرق بادرنجبویه از هر یک ده شقال حلکوه
باتش ملائم بنفشه تا چون تر حلو شود چوب چینی چهار
شقال و در بینی و دهان پهل از هر یک دو شقال و عودا
یک شقال زعفران بسیار از هر یک دو و انگ کوفته
بر آن پاشیده ساعتی شربت حکم نموده که بخار آن بدر
نزد پس از آتش فرو آورده و اگر سر کشیده ساعتی
سر یک را بر گرفته سر بخار آن با سر تا عرق آید پس سرد
را بر خود پیچیده بخورند اما نه بر سر خود گرفته صبر نمایند
که عرق خشک شود پس حریر را در سه کاسه چینی کرده هر روز
یک کاسه را بخورند اگر مزاج قوی باشد مرض مزمن
و قوی وزن چوب چینی را زیاد نموده میتوان نمود تا چهار شقال
و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز و تازه و ترتیب
و چند حریر چوب چینی دیگر نافع از برای امراض سین
و شش مثل غلی نفس و سرد کفنه صنعت آن چوب چینی
اعلی از هر روز نیم شقال یا یک شقال تا دو شقال آن را
بمسب مزاج و صنعت قوت نرم کوفته بنفشه با عودا

آن نبات سفید شرب پیاله با عرق بید مشک و عرق گاو زبان
بنفشه بنفشه صبح باتش ملائم بنفشه تا چون خالوده شود و کافور
اگر متداول نمایند تا سه روز یا تا شش و بنامین دستور عمل نماید
و اگر شکر خیال و بیخ و طعم و نشانه و کثیره و صغری از هر
یک بقدر سدس چوب چینی داخل نمایند بهتر است
حسب چوب چینی که معروف است بکشند آب نزلات بارده
و امراض سرد و گوش و در دست و تارکی چشم که حادث شده
باشد بعد از مرض معروف باتشک و از برای سه و دوار
و سرد و مالچو لیا نافع است صنعت آن آرد و گندم
آرد و خود از هر یک هفت شقال تخم خرفه کشیده خشک نموده
مقشر تخم خشکاش مغز بادام شیرین از هر یک دو شقال
اول شربت آرد و بار بار بروغن گاو زبان نموده پس خرفه و
کشیده خشک تخم خشکاش و مغز بادام با عرق گاو زبان
و عرق بید مشک بنفشه بنفشه شربت بنفشه شربت گاو زبان
شربت اسطوخودوس نبات سفید بنفشه بنفشه و از هر یک
دو شقال داخل آرد و بروغن گاو زبان نموده تخم خرفه و کافور
شقال کوفته بنفشه اضافه نموده باتش ملائم بنفشه تا بتمام
حسب چوب چینی سوهان کرده دو شقال تخم دار چینی
عودا الطلیب و دهان پهل از هر یک دو انگ عودا
یک قیر کوفته بنفشه داخل نمایند و بر هم زنند و در سر یک
بگیرند که بخار آن بیرون نرود پس مریض را بی سر گرفته
و یک را در زیر زانو برده و در صبر کنند که حرارت آن خشک
شود پس سر یک را از انگ اندک برگرفته سر بخار آن با عرق
تا عرق آید و بخورند که در نیم گرم تخم بنفشه و دار بر خود پیچیده
صبر کنند تا عرق خشک شود تا یک هفته باین حسد مداومت
نمایند که چون اندر عرق و حل نافع و جرب است و غیره چوب چینی
جنت تقویت قلب و مغ و کبد و سار قوامی و دار و این
نافع و باه را بنفشه بنفشه و سواس امراض سودا و
ماد قنده صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی در قی کرده
یا ریزه نموده بنفشه شقال گل گاو زبان گاو زبان با بنفشه
بسفای فستق ابریشم خام اسطوخودوس از هر یک پانزده
شقال بنفشه بنفشه یک لعل مجع را در دوس آب عرق گاو زبان
و عرق شانه و گلاب از هر یک یک من بید مشک و چوب چینی

که بفارسی گل شکین و شکین چه و بندی سیوتی ناسند از هر یک
نیم آنرا یکبار روز پنجشنبه پس بدستور مسطور در اثر چوب
چینی بلخ نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در حق
بقوام آوردن بیت درم افیتمون را در قهره کراسه
ناز که بسته در آن اندازند و بعد قوام آمدن فشرده و در
نمایند پس به تیر سجون سازی خوب و بقوت بالند
تا سفید گردد پس در چینی قرفل و نه پهل بواشغال
مصری همین سرخ بهمن سفید خولجان بوزیران خسته
سحر تم لمون بوز چینی پوست هلیله کالی سالی اسطوخودوس
از هر یک چهار درم از نیم مقرر سه درم فلفل و در فلفل
زعفران زنجبیل از هر یک دو درم غبار شک شک خالص
از هر یک یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره یک عدد و در
ناسفته دو درم ادویه کوفته بخیه غبار شک شک با قدر
نات سوده و زعفران با گلاب ساینده مرادیر با گلاب
و بید شک بر سنگ سماق نرم سوده و بهر دو ورق را حل
نموده علی لرم بآن بیشتر شسته از یک شقال تا شقال
و اما حلوائی چوبچینی پس بر آنکه اینها نیز قریب النفع از بامعاین
و از آنها ضعیف تر اعتبار و اعتبار مساوی حلوائی
چوب چینی تالینف قوده الحکا و سیدالادب و الدماجد
آن مرحوم قدس سره در دستور نوشیدن چوب چینی بطریق
نموده مخبر یافت حلوائی چوب چینی که در امراض سینه و شش
و سرفه کینه نافع است صنعت آن چوب چینی کوفته از ناسته
بیرون کرده را با ناسته و غیره برنج و شکریه خال و نبات سفید
و تخم زنجان در روغن تازه بے نمک بدستور مقرر حلوائی سازند
و اگر تخمین مطلوب باشد در چینی زرباد زنجبیل و شکریه
از هر یک قدری بزیاضه نمایند و هر شربت و خوراکی
چوب چینی در ضعیف بازده از یک شقال در دستو سطین
شقال و در اقویا سه شقال بناید که باشد اگر درین حلوائی
و سایر حلوائیها قدر چوب چینی را مضاعف ساخته و تراشیده
بقدر هر یک شقال از چوب چینی صد شقال آب و یک
نموده بطریق عرف و قوه جو شاییده تا ربع بماند و با عمل
و شکریه بقوام آورده حلوائی یا حریره سازند و بهر دو نافع
تر است چنانچه در باب چون بیان شد حلوائی

چوب چینی حکیم با شتم طرانی نافع از برای امراض سینه و بعضی
ادویه مناسبه مقوی باه است و سکن ادجاع اعضا و
ادجاع مفاصل صنعت آن بدستور مسطور است
ایضا حلوائی که در مفاصل در بهر که از آتشک عارض
شده باشد نافع است صنعت آن چوبچینی شش شقال
در چینی چل شقال سورنجان و شقال شکریه شقال
نبات سفید پنجاه شقال با آرد گندم روغن گاوی نمک
و روغن بادام شیرین از هر یک بقدر ضرورت حلوائی سازند
و از بازده شقال تا سی شقال بدستور حلوائی ساخت
بحسب ضعف و قوت مزاج میل نمایند و حلوائی
چوب چینی دیگر که جمیع ادجاع را نافع است و تقویت باد
میکنند و بهر دوین را نافع است نفع بان صنعت آن
چوبچینی را نرم کوبیده و بحر بخیه بگیرند از آن ده شقال زنجبیل
سفید یک شقال قرفل و نه پهل سورنجان خولجان
زرباد از هر یک ده شقال در چینی چهار شقال مغز
چلغوزه مغز نارچیل مقشر از هر یک ده شقال آرمیده رو
گاوی بے نمک از هر یک بقدر ضرورت روغن بادام شیرین
قدری با عمل قند صند پنجاه شقال بدستور مقرر حلوائی سازند
شراب هر روز از بازده شقال تا سی شقال بحسب
ضعف و قوت تناول نمایند حلوائی چوب
چینی اقوی از شقال صنعت آن چوب چینی
کوفته بحر بخیه بگیرند از آن سی شقال قرفل در چینی
زرباد زنجبیل انیسون را زبانه نامخواه سورنجان مغز
چلغوزه مغز نارچیل مقشر سعد کونی از هر یک یک شقال
آرد سفید یک چهار یک من تبریزی روغن گاوی بے نمک
عسل مصفی از هر یک بقدر ضرورت در روغن بآن
نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل کرده بپزند تا چون
تر حلوائی شود پس ادویه را کوفته بخیه بآن بیشترند و در
طرف چینی همکاه در هر روز از بازده شقال تا سی
شقال بحسب ضعف مزاج و قوت مزاج بخورند
و بهتر آن است که مقدار مذکور را بهر دو وقت صبح و شام
بخورند حلوائی چوب چینی بیشتر دیگر صنعت آن
آرد سفید یک ربع من تبریزی روغن گاوی یک نیم من

تبریزی بیان کرده عسل مصفی بمقدار ضرورت بگلاب حل کرده
در آن داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوائی شود
پس مغز پسته مقشر مغز چلغوزه مغز بادام شیرین زنجبیل
مقشر از هر یک هفت شقال بیکوفته داخل کرده باز بپزند
تا شروع نماید پس دادن و عن چوب چینی سوبان کردن
سی شقال قرفل در چینی زرباد انیسون نامخواه سورنجان
سعد کونی از هر یک یک شقال داخل کرده بر هم زنند و از
آتش فرو آورده و در طبق چینی پس سازند و بطریق لوزیا
بریده قدر قند سفید کوفته بر آن با شیده نگاه دارند و
هر روز صبح و شام مقدار کردگانه تناول نمایند بعضی
درین حلوائی روغن زیتون مقدار یک و قیه داخل کرده
از وزن عسل را نیم من تبریزی کوبیده که سی صد شقال باشد
حلوائی چوب چینی بیشتر دیگر صنعت آن آرد سفید
ربع یک من تبریزی روغن گاوی یک من تبریزی بیان کرده
عسل مصفی یک من نیم تبریزی بگلاب عرق نرگس عرق
گاوی زبان حلکده و نامخواه بپزند تا چون حلوائی شود پس مغز
چلغوزه مغز نارچیل که پوست سیاه آزاد کرده باشد مغز
شیرین از هر یک شش شقال بیکوفته داخل نموده بپزند
تا و قند روغن پس بر پس چوب چینی اعلی یک شقال قرفل
در چینی و نه پهل زرباد نیم زبانه زنجبیل انیسون نامخواه
لسان العصار سورنجان در فلفل خولجان سعد کونی
از هر یک بازده شقال کوفته بخیه داخل کرده و در ظرف
چینی نگاه دارند و هر روز بقدر کردگانه بخورند حلوائی
چوب چینی دیگر اصحاب از جبارده و امراض بارده
را نافع است و جمع و در بادام و ادجاع مفاصل مضاعف
خصوصاً در کرده و وجع نقره مقوی باه است صنعت
آن آرد گندم سمند روغن گاوی بریان کرده قند سفید
و عسل مصفی سفید بگلاب حلکده داخل نموده بپزند تا چون
تر حلوائی شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز نارچیل مقشر
از هر یک ده شقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن
بازده چوب چینی ساینده از حریر بیرون کرده و شقال
زنجبیل یک شقال قرفل و نه پهل جوی بوسورنجان
بسیار زرباد کوفته بخیه داخل کرده و در طبق چینی پس

هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال آنرا دو وقت یعنی
صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند و حلا
چوب چینی دیگر تا بیست آن مرحوم قلمی فرموده اند که منافع
بسیار دارد و در تقویت بدن و تسهیل و تقویت باه و بطن است
صنعت آن در دوک تراشیده و سیب شیرین و اشیر و شیرین
تراشیده که پوست استخوان و تخم آنرا در آورده باشند
آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق زرد
و عرق چوب چینی پخته اند و پس با لند و یا لاند پس آرد
میده پانزده مثقال آرد و تخم و بیست مثقال نشاسته
گندم نیم مثقال اول مرتبه آرد گندم آرد و تخم و در عرق گاو
چشمه مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حلا و پخته اند
پالوده شود پس نبات سفید و عسل مصفا و در تخمین پاک
کرده خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را در عرق گاو
و عرق چوب چینی در آب حلا و پخته اند و کف سفیده تخم مرغ بر آن
زنند و کف آنرا بکینزاد و گراگت نیاورد پس با نوک اسطوخود
پالوده و نشاسته در آورده و در عرق مذکور داخل کرده پخته اند
پس چون تر حلا شود مغز چلو زده و مقشر مغز پسته و مقشر مغز بن
مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردگان مغز انار
مغز جبهه الحضر مغز انجک مغز حب الرطب مغز حب السنه
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه بوس
باید که از مقشرین بالای آب مقشر باشد از هر یک مثقال
همه را بیکوفه در حلا و مذکور داخل کرده با تش ملائم پخته
تا شروع نماید باز دادن و غن پس بکینز چوب چینی است
چهار مثقال خضه الثعلب مصری و مثقال نیم سفید
مثقال دار چینی و زردان بسیار دانه سیل همین سرخ
سفید مثقال مصری لسان العصار شیرین ووری زرد
تودی سرخ از هر یک یک مثقال جوز ابو اجمار دانگ
غیر شمشک شکر بنی زعفران بر الیغ سفید نیم مثقال از
هر یک دانگ کوفه بخته داخل کرده بر هم زنند از آنش فرود
آورده در طبق چینی بین کنند و بکینز تراشیده و سیب شیرین
بخته بکینز بطریق حلا و پخته اند هر روز صبح چهار مثقال
و شام چهار مثقال آنرا بخورند حلا و چوب چینی دیگر و صنعت
آن چوب چینی اعلی بیست و مثقال قرقفل دانه سیل

رازیانه زرنبا و اینسون ناخواه سورنجان مغز چلو زده
تا جیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال دار چینی پنج
مثقال کوفه بخته آرد گندم بقدر حاجت بروغن گاو
چوب چینی بریان کرده عسل مصفا یک چهارم سفید نیم
من داخل کرده پخته اند چون حلا شود حلا و چوب چینی
و دیگر تا بیست آن مرحوم کرد در تقویت ماه و اما مساک
کثرت سیلان مذی و دودی و سیلان رحم نافع است
صنعت آن آرد و سیده و بیست و پنج مثقال و غن گاو
بریان نموده نبات سی چهار مثقال عرق گاو زبان حلا
داخل نموده با تش ملائم پخته اند چون تر حلا شود و مغز پسته
مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز جبهه الحضر مغز حب السنه
مغز چلو زده مغز انجک مغز انار چیل تازه مقشر از هر یک مثقال
و بیکوفه داخل کرده با تش ملائم پخته اند شروع پس
دادن و غن نماید پس بکینز سرخ همین سفید قرقفل
مصری و لسان تودی سرخ و تودی سرخ سفید و چوب چینی
فوقل پوست بیدان پسته از هر یک یک مثقال خضه الثعلب
مصری یک مثقال و دو دانگ چوب چینی هفت مثقال
و نیم زعفران و دو دانگ نبات لندوی بار دخت گران
هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفه بخته داخل کنند و
بر هم زنند و در طبق چینی بین کنند و بطریق لوزیات
پخته اند و کوفه نبات سفید کوفه بران باشند و نگاه دارند و
صبح نیم مثقال و شام نیم مثقال بخورند یا شربت مناسبه
فالوده چوب چینی قریب النفع است بکینز است بکینز آن
صنعت آن بکینز مقدار دو توله چوب چینی اعلی را
و مانند صندل سوده با نیم توله خضه الثعلب نرم صلا
کرده با شیر نبات و گلاب بقدر حاجت پخته و در آخر
یک دانگ زعفران و نیم دانگ عنبر شمشک سوده اضافه
نمایند و چون فالوده یعنی تر حلا پخته شود و در ظرف کشیده
روغن پسته یا بادام قدس بران بخته تناول نمایند اگر
مریض سرفه داشته باشد گلاب و عنبر داخل نمایند و صنعت
از لعلها به مناسب مانند لعل بدهانه و با لعل
زرد قطونا و نشاسته داخل نمایند بدین در دو ست
و اگر بسیار محروم المزاج باشد خضه الثعلب را نیز

حذفت نمایند فالوده دیگر الطیف سبک چون هفت
تناول نمایند و باید بسیار شربت صنعت آن بکینز چوب
چینی اعلی و بکار و ورق نموده و توله آنرا در مال آب
خالص بخورند و صبح چندان بخورند که بخت رسد
پس کف نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق
مقرطخ نمایند تا بقوام فالوده آید بطریق قنوه یا شامند
بهین سوزنار و در سقم قرص چوب چینی ایضا و نفع قریب
بکینز آن است صنعت آن بکینز شیر نبات مقدار
دو آنرا و یا نیم آنرا گلاب بقوام آورده و مقدار نیم چوب
چینی اعلی نرم سوده مقدار نیم توله یا نشاسته یا کینز
اشتب و شمشک زعفران نیز نرم سوده داخل کرده
تیر چون سازی نیکو مزج نموده پخته اند یا کینز یا سی که
بر روغن پسته یا بادام چرب نموده باشند بخته اقرص بر
و نگاه دارند و در مقدار نیم توله یا توله تناول نمایند و صنعت
چوب چینی قریب النفع است بکینز است بکینز چوب چینی صنعت
آن چوب چینی اعلی و دو مثقال زیره کرده روغن نرم و بک
شاه کینز من تیر باشد آب خالص بخورند تا نیم شام
که یک من تیر باشد پس صافی نموده قند سفید سفید
مصفا با لند صندل چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده با تش
ملائم بخورند تا بقوام آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام
شیرین مقشر بکینز با تش نموده در طبق چینی یا بر
جوارش نرم بین کرده لوزیات پخته و بیست و یک حصه
کرده هر دو یک حصه صبح ناشتا بخورند و موافق امر بکینز
مغز بادام مغز پسته یا مغز انار چیل یا مغز جبهه الحضر یا مغز
انجک یا مغز گردگان یا مجموع میتوان داخل کرده و
چوب چینی صنعت آن بکینز چوب چینی تازه پخته
جید اعلی پوست آنرا در کرده قطعات بقدر نیاز
نموده بخورند در آن سوراخها کرده در آب پخته پس از
آتش برگشته بر سر کاسه آنرا بین کنند که طوبست
آن در شود پس همان آب بقدر ضرورت سفید یا
عسل مصفا داخل کرده بکینز در چوب چینی خولجان بسیار
دانه سیل جوز انار زعفران قرقفل بقدر هر یک رطل
از چوب چینی یک درم از هر یک از این ادویه کوفه در

برود و روغن بماند عطری بمان لادن از هر یک شقال
 عنبر شنب زعفران و می عطرمندل مصطکی رومی موسیقی
 دارا بجزوی از هر یک یک شقال دران واخل کرده بکار برند
 روغن چوب چینی بنحو دیگر مستعمل در ادیاج مفصل دود
 کرد و ادیاج عاوت و آتشک صنعت آن چوب چینی ده
 شقال آنرا تراشیده برستور بطبخ چوب چینی با سه بن
 تبر زاب بچوشانند تا برنج رسد پس روغن گل سرخ یا روغن
 بابونه یا زیت با هر سه شقال داخل نموده بچوشانند که آب
 برود و روغن بماند روغن چوب چینی دیگر که در ادیاج
 مفصل او با جلیله از مواد بارده حادث شده باشد از تمام
 دارو صنعت آن چوب چینی ده شقال آنرا برستور بکار
 طبع نموده پس آب مطبوخ چوب چینی را با آب کرفس تازه
 آب برگ خا از هر یک سی شقال زیت شقال روغن
 انجوان تازه و شقال واخل کرده چندان بچوشانند که آبها
 سوخته روغن بماند و برود شقال او یک شقال
 سورنجان مصری بوده واخل کرده برهم زنده نگا بدارند
 روغن چوب چینی بنحو حکایم محمد صالح ابن خویامن صنعت
 آن چوب چینی روغن کنجد پیاده کرده بکار هر یک روغن چوب
 را ریزه کرده در پنج رطل آب بچوشانند بعد از آن که یک سب
 در آب چسبانده باشد آنقدر بچوشانند که نصف آب
 برود پس روغن پیاده را دران اندازند و با بچوشانند تا آب
 رفته روغن بماند صافی نموده بکار بند و وقت حاجت
 بکار برند طلای چوب چینی که بعد از تمام خوردن بچینی در
 حمام بر بدن باید مالید خصوص در مرض آتشک جذام
 صنعت آن چوب چینی سوپان کرده چهار شقال سورنجان
 مصری بوزیران قسط تلخ منقث بعد از آنکه بپزد و بپزد و بپزد
 عود الصلیب و ترکی دار چینی کوفته بخیته بگلایب انجوان
 رشته روغن راحت واخل کرده در حمام بر بدن بماند و صبر
 کنند تا عرق آید پس غسل کرده برآیند که چون شتر قیاسه
 نافع است روغن راحت مستعمل درین طلائین روغن
 تالیف جالینوس است فوائده این روغن بماند از آن است
 که درین مختصر کج و ازین روغن مقدار فائده بطور زیر رسید
 که ازین دو اشربت شده خصوص در آتشک جذام انواع

قرح و اصابه و قبا و جرب شقاق و دار الحید و سواس و
 صدمع که نهایت مفید است صنعت آن جد و اخطائی
 آزموده زرا و زرد طویل زرباد زرا و زرد مرجم حب النار
 خطا نامی و می مرصافی صبر سقوی جاب و شیر سکنج عقیقت
 کند مصطکی تخم خا برگ خا خند بیدستر عاقر قره قرا متقل ازرق
 از هر یک شقال سورنجان مصری چهار شقال فرفیون
 یک شقال صابون عراقی دو شقال بوم زرد و شقال
 پیوگ پیو دیا پیو شقال پیو خرگوش از هر یک شقال زیت
 کند و غلغل سرخ روغن بابونه روغن زرد گس روغن خیری
 روغن یاسمین روغن بن زعفران روغن خا روغن بجان
 روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرفیون از هر یک
 یک ستار زین چهار شقال زین را در آب لیو بکشند و
 باید که قدر سه سرکه با آب لیو در ظرف سفالی نو کرده سیاه
 را دران اندازند و اندک برهم زنده نگا ریزه شود پس
 قدر خا کوفته بچرخیده داخل نموده بآلشت بماند
 تا سه روز خوب که گشته شود و نهایت استقام در گشتن
 سیاه بماند پس صندل را در سرکه بچسبانند و در باون
 بالاند و بالاند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته بخیته وزن
 نموده و جدا در برابر دی سنگ بگلایب بپایند و
 صابون را با کارد تراشیده و پیاده و میم را گداخته
 بالاند و مجموع روغنهارا یکجا کرده در پاتیل بچوشانند
 و ضمون را داخل کرده از آتش برگیند و برهم زنده نگا
 شود پس بنق مقتول جدا در ادا خلکده بیکو برهم زنده
 پس ساراد و یک کوفته به حریر بخیته داخل نمایند چندان
 بتیر بچون سازی برهم زنده که بعد عا در هم آمیخته شود
 و در ظرف چینی باز جایی کرده سرش را حکم بند و وقت
 حاجت بکار برند عود عود چوب چینی مستعمل در امراض جذام
 و آکل و آتشک هرگاه بچوشش در غم در کلام و ملازه
 و لذتین باشد صنعت آن چوب چینی چهار جز و میو برب
 عاقر قره خا برگ خا بابونه پریاوشان برگ مورد سافج
 سندی زرد و رسعد کوفنی کات سندی فلفل فلفل پیوست
 بلبله زرد و پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله سفیدی
 اسطوخودوس و قاضی خشک است خشکی غلبه غلب

از هر یک یک جز و چوشاننده صاف نموده و صغره ناز
 و اگر مرض مزمن باشد نیمه انگ تو بای میندی یا ن نموده
 و چهار دانگ طین مغه سوده نیز داخل نمایند نافع است
 غسول بچینی که در امراض جذام آتشک منج بختن سوس
 کند صنعت آن چوب چینی سوپان کرده چهار جز و برگ
 سمه برگ خا برگ خا و بنبل لطیف است بلبله زرد و پوست
 بلبله کالی بلبله سیاه آمله سفیدی پوست بلبله زرد و از هر یک یک
 جز و نیم کوفته در پیاله چینی با کلاب بچسبانند و آن را
 برست مال کنانی پوشاننده تا جمل روز مفصل برود و پوست
 از روی دست مال بگلایب مذکور کرده بر سر او برود و مزه
 دریش بماند و برنج و زرد کیم تیا و دیه را تازه نمایند و با آب
 است قلیل الفنا نقاح منفر صاحبان رایج در طبست سوده
 صنعت آن آرد گندم نیم سخت نموده و نیم من نموده
 بریده مانده اش او باج درشته با آب سبز با طبع کوفته ناز و آب
 نماید نیز جوزاب طحالی است مصنوعه تخم از کوشش نان و شیر
 و شکر بدون توایل و با زرد گداخته میشود بدون گوشت
 و نان بعضی گفته اند که آن گندم در برج است که زیر بیانی
 گذارند بدون از بار و جمع آن چوب آب چوب آب است آرد
 جوزاب و افارسی جوزاب و بندری جابیل گویند و درختی است
 که در جزیره از جزایر جاده که بریان فرفی ابا و اندر آنرا
 بناوی نام کرده اند یافت میشود و آنجا با الفلفل و زعفران
 و لندیز که فرقه از نصاری است بهم میرسد و درخت آن
 بقدر درخت گردگان و دوق آن باریک طولانی سبز نیز
 مثل برگ انبه جامون سافج و کویکتر از آنها و در تن
 بقدر گردگان از آن بزرگتر و آن سبب پوست دارد
 که سبز ملاحظه گوشت آن تا خام است نرم میباشد
 و خورده میشود و چون بخیته در سیده شد سخت و خشکی میگردد و
 در زیر آن گوشت بر گهای زرد و تیره مائل سبزی میباشد
 که آنرا بسیار بهندی جاده نری نیز می نامند و در زیر آن
 پوست خشکی در چون آن جوزاب است آن بعضی فندق
 کلان و سبز تیره رنگ غبار مل بسیار با خطوط و شکل از غیر
 صاف مستعمل از آن بسیار جوزاب است بهتر آن تازه
 خوشبو تر و طعم در آن سکنجین با خطوط سیاه با دینیت

است در دم گرم و خشک که گویند خشکی آن در سیم است
قابض و سرفه و سوسه و ملطفت مقوی سرد و قوی آن گرمی
بکرو حافط حرارت غریزی با صفت صلابت بکرو سیر
و اورام بارده آن و بر قان خوشبو کردن عرق بول و سوسه
و بان و شکم راج و دفع کلفت و نمش و عسل بول و غشای
فی و در طبیعت معده و زنی الاسما و اسهال معده ی بارد
و شیب و ازله و طبیعت متعنه معده و استسقا و کمی و زیاد
آن جهت گرم بارده و اجاع بارده و رطبه و در و سرفه و
و لقه و در عینه با فتنش و عسل جهت کلفت و نمش و آنرا سرفه
و بارده آن جهت اجاع بارده و در کوی گوش که آنرا آن
جهت تقویت با صره و سبل و جرب نافع و مضر شش و نمش
عسل و مصدع محررین و مصلحت کشنده و بسیار خوردن آن بوش
سوی خلق و حق و مضر شش و بکرو و مصلحت نمش و قدر نمش
تا و و شغال و بدیش و زن آن بسیار جهت سرد و صلابت
بکوزن و نیم آن سبل الطیب و قوتش تا سه سال باقی است
و بر آنکه و لندیز از آنجا و غن و عطر آن بسیار و در آن بسیار
و مر باه و خلل آنرا که با پوست خشی خارج و در چین خشی تمامی سا
می آورد و میفرودند و یک را داخل نمیدهند و نمیکذارند
که به چشم از آنجا آورند و جوارش جزو با تقویت معده و با و
بضم طعام و قطع بوی دمان کند و با دای خالفت را نیکو
بود و بسیار جرب است و صفت آن جزو با اجاع و شغال
سبل و با خولجان و نجیل فلفل سیاه فلفل سفید و فلفل و در
سافج سندی سبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید و زیتون و کز
از هر یک یک شقال زعفران نیم گرم عود قناری خام
شقال شک خالص یکدانه نیم پست و ترنج و شقال و در
مصلحی از هر دو شقال قدر سفید و از ده شقال عسل و وزن
ادویه بدستور معمول همچون سازند شربت تا یک شقال و نیم
جوارش جزو با مشهور جوارش جا وید معده را قوت و بر طعام
همه کند و حفظ بفراید و با سیرا نمانده و در درنگ روی
را هانی گرداند و بوی دمان خوش کند و صفت آن
جزو با بسیار سرفه و در چینی سبل الطیب سحر کوفی آمل
نق و آمل و سبل از مسادی کوفه بخت با قدر سفید و عسل
بقوام آورده و بشند شربت و در دم جرب جزو با اسهال

و اسهال بواسیر نافع است و صفت آن بکبریک عدد
انار خام نارس کو یک و ستر زاریده جوف آنرا قدر سه
خالی کرده و دو عدد جزو با و در آن گذاشته ستر زار گرفته بهمان
قطعه بچیر بکند و بالای خمیر گل و در زیر آتش بزند که سوخته
نگردد پس بر آورده گل و خمیر را در کرده انار جزو با را نرم
سوده با لوباب بندان سرشته جوب سازند هر چه بقدر
نخود و شربت از سه تا هفت حسب صبح ناشتا و نام
از ده و حسب تا پنج حسب فرو برند و الحال را یک حسب تا
دو حسب کافی است و اگر قدر سه حفص بشدی خاص
صافی که سوت نامند زبان هندی در لوباب بندان
با آب لسان الحمل حل کرده با آن سرشته جوب سازند
بتر است از برای بواسیر و جوب جزو با و دیگر از آن اقوی
صفت آن بهمان دستور جوف انار را خالی کرده بکند و
جزو با و در آن گذاشته و اطراف آن قدر سه زیر آتش
بزند و ستر زار بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم
نمایند و جوب جزو با و ایامیون دارد و در ایون ذکر یافت
و جوب جزو با جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که
بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل با و در
نافع است تدبیر آن با صفت آن بکبریک جزو با و در
که خواهند بسیار نرم بکند و در آب بسیار نیکو جوش
و بکند از آن خوب سرد شود پس روخته که بر بالاس
آن بسته شده باشد بر دارند و باز خوشدهند و بهمان
قسم سرد نموده روغن را بر و درند تا دیگر مطلق روغن
در آن نماند و این بهترین طرق اخذ روغن آن است
خالص و بسیار بر می آید به شفت و در آن جزو با و دیگر
منقول از طب کیمیا بر اکلیس نیک است از برای
معده شرب با و طلا و مسکن و ج قوی و شاد و مقوی شاد
است و صفت آن بکبریک جزو با و هر قدر که خواهند بسیار
نرم بسیار و در آب گرم یک شایان و در بخار سازند و با
گرم نگارند و بقرع و انیق بقطر نمایند تا دیگر و صفت
در آن باقی نماند و سفوف جزو با و اسهال بلغمی را نافع باشد
صفت آن جزو با و بر آنز کرده سه و درم تا نخود
یک درم بکند و بکند و کوفته خنجر سفوف سازند و شربت

بکبریم با آب گرم نبوشند و جزو با و مائل لغاری تا توله
و تا توره و بپند و هتوره و بلغمی استر و بکند آن موب
از گوز مائل فارسی است و آن قور و در موز و و سفید
و به نفس می باشد و نمش مائل بسیار آن قوی و آنچه
درخت آن از ساق برگ و ثمر به نمش مائل بسیار با
اقوی است نبات هر یک از دو نوع آن بقدر نبات
با و نجان و برگش از آن کو بکند و گل هر یک از دو نوع
آن شبیه جوب و سرنانی و گل لبلاب از آن را زرد گل
آن تخم آن هر دو مسکود چون کسی از آنها بخورد در آن سین
اشیا و به چشم و بکند و بیدار و نمش بقدر که دکان خلط پاک
و شل بارید و بکند و آن دانه شبیه باریه سالی خوش
طعم و سستل تخم آنست و بستن برگ گرم کرده آن بر
چشم صاحب رگ و جوب تسکین احم و بسیار نافع و جرب است
در اول چهارم سرد و در دوم خشک و نمش آن قوی و جرب است
و اول افع است مسکن حرارت ملتهبه و در غایت نیم
و مسکود و افع و اورام حار و مسکن صداع صفراوی و بوی
و ضد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر و اجاع حار و
نافع و اکثر آن قائل قدما بکبریم آنرا سم دانسته از طلا
بلغمی آن با سرکه و عسل مخلل اورام و استسقا و ضرر آن
و قاطع عرق و مانع قشریه و ضد و مجموع نبات آن جهت
تقویت اعضای سترخیه و مانع رخیخ و بوی جففت و نبات
غریبه خوردن آن جهت دفع صداع مزمن و جرب است
و قدر شربش تا یکدانه یک بدل آن نافع و در وزن آن
و سورت جنون و فساد فکر و مصلحت فلفل و زایانه و عسل است
و گفته اند که آن بزرگ گل آن سیاه و در تو و طبقه بر طبقه
نیج و زیاده هم گفته اند که اکثر آبش به شده و آنرا بپند
آنکه هتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
تا بحدیکه بپند گل آن باعث سکر و تخذیر صاحبان
امریه لطیفه و ذکای حس میگرد و حافظه الصحه از مخمرات
صاحب خلاصه التجارب حسب امراض و طب بلغمی از
قبیل سرفه و صیق النفس و استسقا و حمیات بلغمی و
صداعیکه از ذکای حس بود و صداعیکه از گرم بود و مانع
و میوه خود و مانع لیا و ستر سرد و در و در آنرا جرب و صفت

معدود بود و در مکه از شاکت مانع باشد و در وقت
باصره و خارش بک چشم که از جریان اشک باشد و نزل
وز کام استرخای نشو و خون آمدن از دندان و تب غلظت
و همان بعد از تنقیه مداومت آن در مسوده که از کاهی خش
آن باشد که شربت جشاد و غلیان بفتح قی که از ضعف
باشد و از براسه شوه های وی چون گل خوردن و کوفتن
آن در برای نقصان اشتها و طعام و ضعف مسوده و ترش
شدن طعام در آن که از شستی جرم آن باشد و از بر او شست
کافی استقامتی و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت
انزال و قوت باد و عرق کسب کثرت کرات و بابت زلفه
بهم باشد سیلان رحم و بیج شانه و وجع سفاح و لثا فاش
و بیور است و طایع و محمی و مطبوخ و غب غیره که انداخته اند
و درم خوردن از تنقیه در هر مداومت آن در دندان و
صحت و آسان لبات و درم از ترش و قوت الصوت که از سردی
و ترشی و درم خوردن از تنقیه در هر مداومت آن در دندان و
عاشق و صفت النفس و جلای که در آن بعضی العیش و طبع
باشد و در وقت لایم با عصاره لسان الحمل یا با عصاره
خیار و ذات الحجب و شرب خوردن محمی و موافق به بعد از
وقت نوبت مداومت آن محمی و بانی بعد صبا آب معصور
از ترش یا شیرین با آب غوره و از بر اشرب نبات لیل
بعد از طعام نافع است بیاورد است که استعمال مخدر است
افیون حب الشفا و غیره با و اهل امراض جاریست
حب است که باعث تقطیع مواد آمانا و دفع نافعین است
امراض و اسهال و اسهال و دیگر شود و بعد نفع باعث جمع قبول
دفع آن میگردد و باعث نیامدن اخلاط و دیگر در آن عین
و حیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه در افیون و غیره
یافت نیز مخدرات را گاهی که تب لازم باشد باید و اگر
و قیله که باشد نگاه حافظه الصحة و حب الشفا و اشغال
آن که در آن جوز مائل بود نافع است و دیگر مخدرات معطر
صفت آن دار فلفل و از چینی را زبانه جوز بود از هر یک
یک جز و شکر خالص شکر بزرگ و درم و درم و درم و درم
و درم جوز مائل را بر برنج آدویه اجزا کوفته بختی با سه وزن
آدویه صفتی شربت چون سازند و بنفشه مقدار و درم و درم

کامل گفته که قوت این دار بر طبعی است حب الشفا
مخترعات و الا صاحب خلاصه التجارب نافع است امراض
مذکوره و حافظه الصحة و تنهایی ناسیه و بزمه از سر و غیره
پس از نوبت در درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و شکر بزرگ در درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
افیون کنند و کار افیون کنند و قوت تمام آن است صفت
آن زنجبیل یک جز و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
جز و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
صفتی بقوام آورده سرشته معجون سازند و در ظرف معینی
نگاه دارند و عند الحاجة شربت بقدر بخوردی بکار برند
و نیز گفته که قوت این معجون با طبعی بانی بود و این
فی الحقیقه بخون است اما چون حب ساخته میسرند
مسمی حب الشفا و حب الشفا بنفشه و دیگر صفت بون چینی بزرگ
جوز مائل اجزا مساوی کوفته بختی با شکر و درم و درم و درم
سازند و بعضی با آب صمغ عربی مخلوط آب سرشته میسازند
هر چه بقدر بخورد شربت یک حب بعد از نوبت تب در نافع
ترش بنافع حب الشفا اول است حب الشفا بنفشه
حکیم از آنی که در قرابادین قادی آورده و گفته که این
حب حافظه قوتها و نفسانی و طبعی است صفت آن
زنجبیل جوز بود از هر یک دو درم و درم و درم و درم و درم و درم
نه درم کوفته بختی با دو وزن آدویه صفتی شربت بقوام
آورده و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
حب جوز مائل بر افیون سرفه در درم و درم و درم و درم و درم و درم
بار و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
نافع و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و گفته اند مداومت آن با طبعی میسر سازد و حافظه صحت
است صفت آن تخم جوز مائل و دانه درم و درم و درم و درم و درم و درم
هفت درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ راز
آب حاکره بانی آدویه را کوفته بختی با آن سرشته و درم
سازند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم

افیون را حب کلان و غیر مقدار را کوبیک حب ال افیون
دیگر اسل از اول است و در سر من ضعف مسوده و دیگر را
نافع است قاطع عادت افیون است صفت آن
تخم تا نوره سیاه یک شقال زنجبیل و شقال و درم و درم و درم
شقال کوفته بختی جو سیاه زنده چینی بقدر بخوردی و فلفل شرب
از یک حب تا سه حب حب قوت مزاج و اگر بیست و
چهار شقال نبات سفید کوبیده داخل نماید نیز خواست
و در شربت دیگر دار چینی مصطکی از هر یک یک شقال زنده و درم
است حب چینی جوز مائل حب امراض که بعضی زمان را بگذرد
وضع حمل عارض میگردد و از لیس طبع و درم و درم و درم و درم و درم
مزن که بکندی برود نامند صفت آن بکند و درم و درم و درم و درم و درم
مائل سیاه را و با چندی از فلفل سیاه نرم ساخته جو سیاه
چینی بقدر فلفل شربت از یک حب تا سه حب حب جوز مائل
افیون در افیون ذکر یافت و علوی جوز مائل از قوت عادت
اهل هند است حب امراض بارده و رطبه نافع مقبول از
خلاصه التجارب صفت آن بکند و درم و درم و درم و درم و درم و درم
کوفته و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
باشد و از نوزاد با تش ملائم بچشاند تا آب برود پس فرود
آورده با لایند مایه زنده تا است گردد مسکه آنرا نصف
وزن مسکه زنده تخم مرغ خام و دو مقدار آن حاصل شقی
سرشته با آرد مسکه خالص حلوا بپزند و چون خواهند که از
آتش بردارند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
کوفته بختی یک شقال زعفران سوخته بآن مزج نمود
نگاه دارند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
کم منوط بر طبعی است و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
شجره جوز مائل را بکند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
مثل فلفل اشعل سازند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
سیخ آبی آنرا بپزند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا آنرا نرگ و درم و درم و درم و درم و درم و درم
بریزند و از چینی از سر فلفل بکند تا تمام فلفل سوخته گردد و درم و درم و درم و درم و درم و درم
و عند الحاجة استعمال نمایند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
بنفشه معصومی که چون بر سر بماند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم

خواب خوش آید و جنت آن جز نائل خرب سیاه از هر یک جزو دست خشمناش نیز را لایق تخم کا هو از هر یک و نزد کوفته در آب بچشانند چون خوب قوت آید و در آب باز داده شود
 صافند نمایند و آن آب را بار و عن که و با نش ملائم بچشانند تا آب رفته بماند و هن جز نائل دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پارا آن چرب نمایند منقول از شفای
 صنعت آن جز نائل را از پوست بکنند و یک کوفته در میان شیشه گردان و از آن که بر آب آن بوی آب حکم نمایند و شیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند ظرف گلی دهن کشادی که در آن آتش
 گیرین کا و قدر معطر که روغن بر آن توان نمود و وسط آن ظرف را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پای خوب شکل شده باید که بلند می آن یک شیر یا قدر سه زیاده باشد بر زمین فرو برند و
 آن ظرف بر آن گذارند و شیشه را معکوس از آن سوراخ بطرف زیر برین آورند که شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند که شیشه در آن ظرف اندک در میان
 آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف گلی سر گیرین کا و جنگلی پارچه پارچه کرده بر نمایند و آتش بر آن نهند تا اشتعل گردد و در روغن در آب مقل شود و چون با تمام رسید و عن را از رو آب گرفته
 و در ظرف چینی یا شیشه نگا دارند و عند الحاجة استعمال نمایند و هن جز نائل از مخمرات حکمای هند سیمی بدین الاد جاع صنعت آن بگیرند و درخت تا توره را بار گیرین و نیم کوفته مقدار کین
 در آب بچشانند تا نیک بچته شود و بپالایند و عشر آن تخم تا توره کوفته بچته در آن اندازند و ساعتی بچشانند و بپالایند و شکر روغن پیبه دانه در آن انگند و با نش ملائم بچشانند تا آب برود و
 روغن بماند و در ظرف چینی یا شیشه نگا دارند و عند الحاجة بر موضع حلت نگرم بالند و هن جز نائل نوع دیگر جهت اد جاع مفصل و تحلیل مواد بارده و استرخاناف صنعت
 آن بگیرند و درخت تازه آن را از پنج و شاخ و برگ ترا اگر تر سیده و نوع سیاه آن باشد که اقوی است و یک کوفته در آب طنج و هند و مالیده صاف کنند و با نصف وزن آن روغن کبجد
 تازه بدستور مقرر بچشانند تا روغن بماند و نسوزد و عند الحاجة استعمال نمایند.

شده الحمد والمشته که قرابادین کبیر جلد اول بخیر تمام شد

مختص بمفردات طب ادو

الحمد لله

104

مجموعه مميزات الادوية - الفاظ الادوية
فرنسيك نصيريه

مضروبی المطب - مؤلفه حکیم متشاب دای
جلد اول میں نام و ذوا و مفرد و مصلح کا بیان ہے۔
مقالات احسانی - مفردات کا بیان

مصنفه عليم احسان علي وكيل
تفيسه شرح موجز شرح عالم الترتيب
عاطف

یہ کم سب سے بہانی کتاب عالمی و مسلم
 مین مشہور و معروف ہے اس کو متعدد
 طالب علم کسی بڑے استاد مسلم الثبوت
 سے پڑھتے ہیں۔ اس کے بعد قانون شیخ
 ابو عیسیٰ کے پڑھنے کا مرتبہ ہے۔

اس کتاب میں کلیات طب سے بحث کی گئی ہے۔ اول عناصر اربعہ یعنی اُک۔ ہوا۔ آبی۔ پانی۔ اور اس کے اقسام اور طب وغیرہ سے بحث کی ہے اور

ثابت کیا ہے کہ کوئی جسم بغیر ان چار
عنصر کے عقلاً موجود نہیں ہو سکتا اور نہ
کیفیت مزاج پیدا ہو سکتی ہے۔ پھر
مزاج کے اقسام متبادل اور غیر متبادل

انکی ویشی کے درجے باعتبار حسد ارت
 اور برودت کے بنائے ہیں جنکی از رو ع
 عقلی احتمال کے نو قسمیں ہیں پھر ثابت
 کیا گیا ہے کہ کل حیوانات اور اشیا میں
 جسم انسان کو از روے اعتدال کے بڑھا
 ہوا ہے جبکہ اعتدال الامر جب کہنا چاہیے
 پھر جسم انسانی کے اُن اعضا کا بیان ہے جو
 سب میں اعتدال ہیں اسی طرح جو عضو حرارت
 اور برودت اور پیوست اور رطوبت میں
 حملہ اعضا سے بڑھا ہوا ہے دلائل
 عقلی سے اس کو ثابت کیا ہے پھر
 اخلاط الاربعہ کا ذکر اور انکے مضمر اور

مرکب ہونے کا بیان ہے۔
پھر ارواح کی تفصیل باعتبار حیوانی طبعی
نفسانی ہونے کی درج ہے۔

پھر قرآن طبعی کا ذکر ہے جو چار قسم کے
 ہیں نامیہ - غازیہ - مولدہ - متصورہ -
 پھر ان اعضاء کا ذکر ہے جو قوت غازیہ

وہ غذا انسان کے بدن کا حیز و بنی

ہے اسی طرح اس کو کسی کی تکمیل ہے
بیمار امراض مرکبہ اور مفردہ کا بیان
نہایت لبط کے ساتھ ہے جن میں
سے بعض خلقی ہیں اور بعض غیر خلقی اور
ایک کی تقسیم باعتبار مقدار اور عدد

کے کی گئی ہو پھر اسباب ستم ضروریہ
مبحث ہے جو انسان کی حفظ صحت کے لیے
ضروری ہیں بلکہ جن سے انسان زندہ ہے
ان میں فرق آجائے تو حیا رہ جائیگا۔

پھر اُن اسباب کا ذکر ہے جو غیر ضروری ہیں
طبیعت کے مخالف نہیں ہیں۔
پھر اُن غیر ضروری اسباب کا ذکر ہے جو طبیعت
مخالف اور متضاد ہیں پھر مزاج کی علامتیں

گوشت چربی - ملس - ہال - بدن کی رنگت
سبک کیفیت الفعال - افعال طبیعت فضیلت
مذہب - وغیرہ اور ان سب کی ضروری
تشریح ہندسوں میں بیان کی گئی ہے۔
پھر تخلص بنف با اعتبار طویل - قصیر - معتدل
عزیز - ضعیف - حرکت - سکون - بلی -
اور میرج ہونے کی نہایت خوبی سے بیان
کی گئی ہے۔ پھر بنف کی حرکت کے اقسام
ہیں - یعنی نشاری - موجی - دودی -
علی - ذنب الفار - مطرقی - ذوالقبرعہ -
لوا قع فی الوسط - پھر فارورج کی ساخت
اس کے مختلف رنگ - سرخ - زرد -

سیاہ - صاف - مکدر - کہن لایا ہوا -
 وغیرہ اور بنایا گیا ہے کہ فلان فلان
 صورت اس رنگ کا پیشاب آئے گا۔

علیٰ نہ القیاس باجماع کی کیفیت کو بھی
سمجھ لینا چاہیے اس کو بھی مختلف رنگوں
کی تقسیم کیا ہے ہر استفراغ کا ذکر

ہے جس سے باہر چیزوں کا خارج کرنا
مقصود ہوتا ہے۔ پھر حجاب اور حقیقہ کا

جائے۔ اور کس حالت میں حقہ کرنا چاہیے۔
انس میں شک نہیں کہ اگر یہ کتاب
کوئی مستعد اور فہم طالب علم کسی
کا مل استاد سے پڑھے تو اسکو دوسرے

کتاب کی احتیاج نہ رہے جس قدر
نیاست طب اس کتاب میں مدون
یکے کے ہیں اس کے برعکس نہیں
ہو سکتے قانون شیخ واعلیٰ سیما میں بھی

اسی قدر ہے صرت نصیر اور تشریح
اور رد الاصل فقہی اس میں زیادہ
ہیں۔

قانونیچہ مع رسالہ قبریہ - علم طب میں اعلیٰ درجہ کی فقیر کتاب درسی و مطبوعہ مطبعہ کا پورہ -
اقتصرانی - یہ کتاب فن طب میں درسی
مستبر مزید اعتبار کی ہے۔

کتب طب اردو

ترجمہ خوارزم شاہی - اردو زبان عام
فہم اول یہ کتاب فارسی میں مصنفہ حکیم اسماعیل بن
حکیم حسن محمد احمد حسن حرطانی یہ کتاب علم طب میں
حکایت طب اور معالجات طب اور شرح طب
کو جامع و حاوی و مستند و بصری و خطی از جانب
مطبع حکیم محمد ثادی حسن خان صاحب نے فارسی
سے اردو میں ترجمہ کیا اس کی دہش
جلدیں مضبوط ہیں۔
زبدۃ الحکمت - تصنیف قمر علی صاحب
ساکن تھمران فصول اربعہ کی روزمرہ چیزوں کو
کھانے کا بیان خوب ہے۔
مفید الاحسام - مع فوائد عجیبہ قسم
کے امراض کے نسخہ جات محبر بات
میدرج ہیں۔
علاج الخربا - اسکی کوئیوں کی
دوا قیمتی کام کرتی ہے۔
میزان الادویہ - اردو و جلد ترجمہ
مولوی محمد نور کریم مرحوم۔
زیت الخیل منظوم - فن معالجہ
گھوڑوں میں مع تصاویر۔
ترجمہ طب اکبر - اردو یہ
ترجمہ تمام دکان خولی سے ہوا ہے ہر ایک
مطالب دقیق کو ساتھ محاورہ زبان کے
تحریر کیا ہے۔
تحفۃ الاطبا - تصنیف یوسف حکیم
مشرف حسین صاحب خیر آبادی نایت
عمدہ ہے۔

قانون عترت - مصنفہ حکیم عترت حسین
صاحب سب نسخے محبر ہیں۔
فترا بادین شفا فی - فن حکمت
میں نہایت عمدہ اور بے مثل ترجمہ
ہوا ہے۔
فترا بادین دکائی - فارسی سے
اردو میں نہایت عمدہ و مفید ترجمہ
ہوا ہے۔
شرح الاسباب - مسمی بہ
نظم العلوم۔
رسالہ زبدۃ المفردات و رسالہ
الظلم بارتق منظوم۔
محبر بات اکبری - اردو یہ کتاب طب
میں نہایت عمدہ ہے۔
طب بنوی - جس کا ہر نسخہ مریضوں کے
بئے نوشت اردو ہے۔
رموز الحکمت - تصنیف حکیم رجب علی
صاحب نہایت عمدہ ہے۔
معالجات احسانی - یہ کتاب عجیب و
غریب فن طب کی اردو کتاب ہے۔
ترجمہ اردو و علاج الامراض - مشہور
معروف جامع فن طب ہے۔
مرکبات احسانی - یہ کتاب مثل قرابادین
احسانی کے نافع و جامع از تصنیفات نواب
حکیم احسان علی۔
علاج احسانی - اس میں علاج ہائیکم
و طیور کے عمدہ نسخہ مجرب لکھے ہیں اور شناخت
امراض ہائیکم کا صاف صاف بیان ہے مجموعہ
میزان الادویہ و شریک نصیر و مخزن الادویہ
والفاظ الادویہ یہ ایک مستند مجموعہ ناویہ
طب کا ہے۔
میزان الطب - اردو مع رسائل
بشرف و فارو و دلائل بول۔

الکسیر القلوب - ترجمہ مفرج القلوب
مولوی محمد نور کریم مغفور نے حسب ایامی
مالک مطبعہ ترجمہ کیا۔
عجالتہ مسیحی - معالجہ امراض و بائی
و سود ہنسی میں۔
محبر بات بشیر - مخصوص علاج
قوت با دین۔
نخبۃ البحرین - اجتماع بیدک و
طب یونانی۔
مختزن سلیمانی - ترجمہ اکبری۔
رسالہ فارو و - اردو اس میں شناخت
رنگ و رسوب بول کا بیان ہے بطور
سوال و جواب تصنیف حکیم سید غلام محی
صاحب مطبعہ آر۔
فرسنامہ رنگین - گھوڑوں کے علاج میں۔
کیمیائے عناصری - ترجمہ قرابادین بائی
مولوی حکیم نور کریم مغفور نے فترا بادین
قادر کی کا اردو میں ترجمہ کیا۔
رسالہ سفینہ و بائی - اردو معالجہ سفینہ
کا بہت اہم تحریر لکھا ہے حکیم سید غلام محی
صاحب نے۔
دستور النجات - عن مصائب الحیات
اس میں بیان ہے کہ کسے چہرے کا مع معالجات
بقاعدہ یونانی و ڈاکٹری جدیدہ الطبع۔
طب احسانی - مطبوعہ نظامی۔
مجمع البحرین - یہ کتاب لا جواب
تصنیف حکیم محمد سید رحمان صاحب
ساکن جالندھر مرزا زمر سسر کار
رباست گورکھ سنگھ سے بادکار ہے اس
کتاب لا جواب میں فن طب و ڈاکٹری و
یونانی کو باہم متفق کیا ہے اس وقت
آج ایسی نادر کتاب دیکھنے میں نہیں
آتی ہے۔

Lithographed copy of an old Persian MS. on medicine.

Presented to the Medical Library of McGill University

By

Dr. Casey Wood





